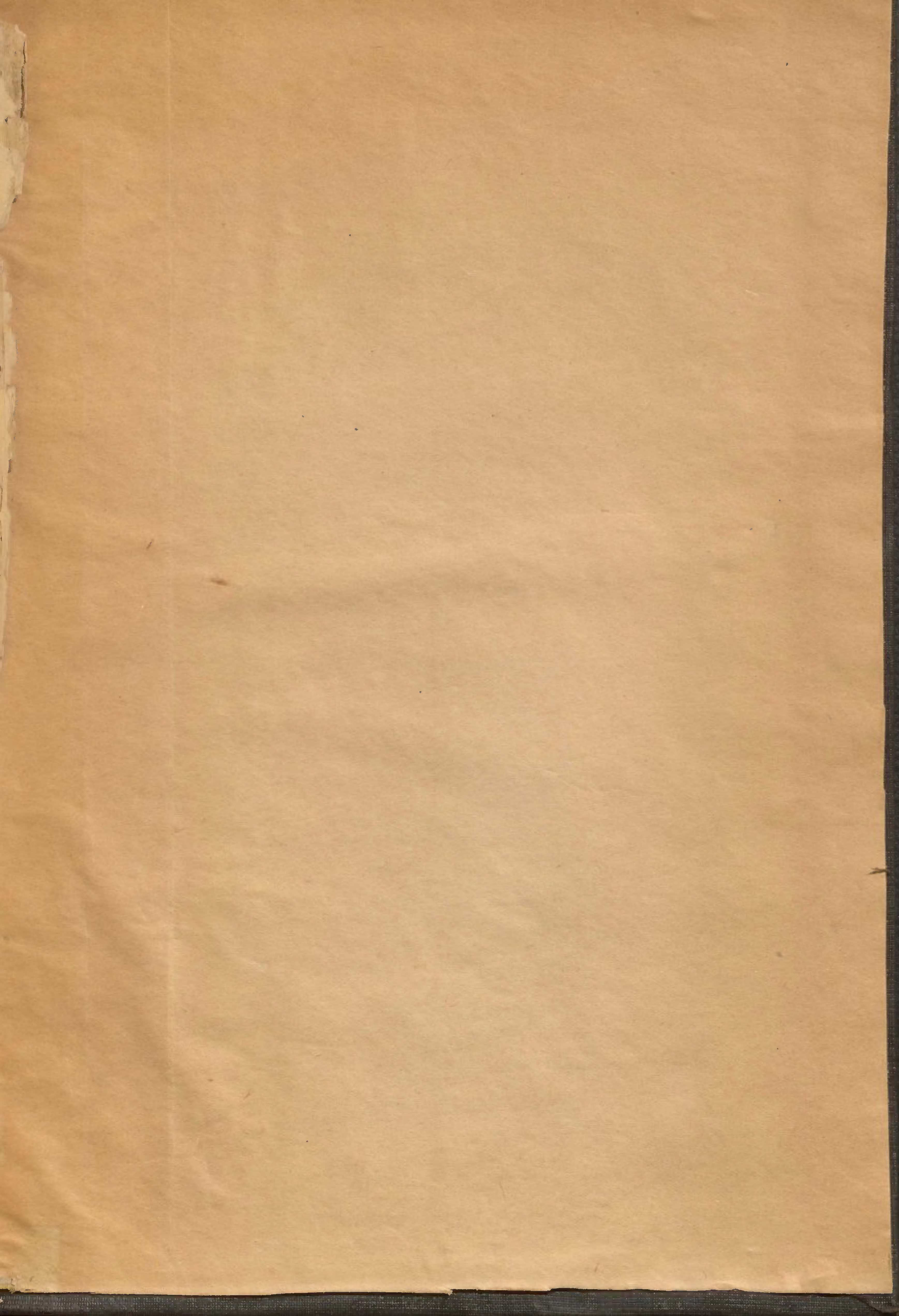


تا صداعی نیاید

باید که تری کند و اندک از بهر آن باید که تری کند و اندک از بهر آن باید تا صداع نیارد و معلوم باید کرد انبیدن که فایده شراب آنست
که طعام زود تر گوارد و از جماع دور باید که مضرت آن بزرگست **باب یازدهم اندر حمی یوم که از بسیاری خواب و آسایش تولد کند**
که بیداری مر روح را همچنان حرکت است مرتن را از بهر آنکه بیداری جستن آن نیست که روح نفسانی حساستها را کار می فرماید و روح
حیوانی حرکتها اندامها را بر حسب اختیار روح نفسانی بر نظام همی دارد بدین حرکتها بخارها فرو نی بتحلیل از روح حیوانی شود
هرگاه که مردم بسیار بخسپد و ریاضت که عادت داشته باشد دست بدارد بخارها بیفزونی در روح بماند و تحلیل
نیابد و روح بدان سبب گدر و گرم شود و حمی یوم تولد کند و گدر بیاری سی تیره **علامت** این تب سبب او باشد یعنی
هرگاه که معلوم گردد که این کس بسیار خفته است و از ریاضت معتاد دست بداشته است باید دانست که این تب از جهت بسیار خفتن
و ریاضت ناکردن خاسته است و نشان دیگر آنست که نبض بسبب بسیاری بخارها ممتلی باشد و **علاج** آن گرمابه و عرق آوردن
و آب گرم معتدل بکار داشتن و ریاضت معتدل کردن و مالیدن بدستهای مخالف و غذا هم از آن نوع که در دیگر تبها یاد کرده
آمده است و لیکن سخت اندک و شراب بخورد گذر یا دتی بخورد که زیادتی بخارها بود **باب دوازدهم اندر حمی یوم که از شادی تولد کند**
همچنان که از خشم ... اگر کند از شادی با فراط هم تولد کند **علامت** آن همچون علامت حمی یوم باشد
که از خشم تولد کند ... خشم که برخلاف آن باشد و هم چنان که از خشم در خشم ... توان دید از شادی
هم از خشم این نتوان دید و تواتر نبض این شخص کمتر باشد و **علاج** این تب همچون علاج حمی یوم باشد چنانکه یاد کرده شد
باب سیزدهم اندر حمی یوم که از ترس تولد کند هم چنانکه از غم حمی یوم تولد کند از ترس نیز هم بدان طریق حمی یوم تولد کند از بهر آنکه
اندر هر دو حال روح باندرون باز گریزد بهر آنکه طبیعت از غم و ترس غم گریزان باشد **علامت** آن هم چون علامت حمی
یوم باشد که از غم تولد کند و اثر ترس بر روی آن بود و نبض این مختلف تر از نبض آن باشد **علاج** او هم چون علاج حمی یوم بوده باشد
که از غم تولد کند و او را از ترس ایمن گردانید باید کرد و بشارتها دادن و شراب و بر او سود مند بود **باب چهاردهم اندر حمی یوم که از رنج تولد کند**
هرگاه که رنج بمردم رسد حرارت غریزی او را بر افروزد و روح را گرم کند و از گرم شدن روح حمی یوم تولد کند **علامت** آن
یکی آنست که بحقیقت رنج رسیده باشد و بدان سبب بندها کشاده گرم تر از دیگر جایها باشد و در اندامها دردی
ماندگی همی یابد و بشره خشک باشد و اندر آخر تب عرق نشود مگر که رنج قوی بوده باشد و خشکی با فراط باشد و یوم آنکه
یا در آخر تب عرق اندک کند و ممکن باشد که با این سعال خشک پدید آید و نبض صغیر باشد و میل بصلبی دارد و بول بسبب حرکت
رنگین و تیره باشد و بسبب تحلیل رقیق باشد **علاج** او آسایش و خواب چندانکه ممکن گردد و بوقت انحطاط در
گرمابه شود و در جای معتدل بنشیند که عرق بیارد و اگر اندر آب معتدل نشیند سود مند باشد و چون بیرون آید تری در خوربر
همه اندام او بروغن بنفشه یا روغن نیلوفر ... و اندامها را و بدستهای مختلف بمالد مالیدنی نرم که تا اندامها نرم شود و تری
که از آب یافته باشد اندر وی بند شود و دیگر بار ... و آب ... بر آید تری آب بنفشه بر دارد و دیگر باره اندامها را بروغن ...

همچنین کند ... که ... عرق کند ...

جرب کنند و بمالند تا اندامها نرم شود و تری آب در وی بماند و نگذارد که هیچ عرق کند و چون از گرمابه و آب زن فارغ
شود غذا اندک خورد و آنچه میوه‌ها و تر باشد سرد و تر موافق باشد و شراب ممزوج خورد و اگر شراب خوردن عادت
ندارد جلابی که از آن کلانجبین کرده باشد بخورد و بر بستر نرم نشیند و جامه نرم پوشد و از جماع و چیزی که خواب باز دارد دور
باب یازدهم اندر حمی یوم که از استفراغ تولد کند علاج آن بسیار تن باشد که از بس آنکه دارو کار کرد حمی یوم تولد کند از بهر آنک دارو
اخلاط تن را بجنباند و بشوراند و ارواح را نیز بسبب حرکت اخلاط حرکتها باشد که همه ارواح را گرم شود و حمی یوم تولد کند از بهر آنکه
دارو اخلاط تن را بجنباند و بشوراند و ارواح را نیز بسبب حرکت اخلاط حرکتها باشد که همه ارواح را گرم شود و حمی یوم تولد کند و باشد
که نیز که بسبب اعیائی که در حرکت پدید آید حمی یوم تولد کند و باشد که حرارت دارو ارواح را و خون را گرم کند و سبب حمی یوم
گردد و از بس فصد نیز بسبب آنکه تری خون و تری بخار در اندرون کم شود و باقی خون گرم تر شود و صفرا چیره شود و بخارها دخانی
گرم شود و حمی یوم تولد کند **علامات** اما آنرا که از دارو و اما تولد کند نخست طبع را باز باید گرفت بدین تدبیرها که بیش ازین از کتاب
یاد کرده آمده است و غذای دهند که قوت آورد و تری افزاید و ماء اللحم عظیم سودمند باشد صفت ماء اللحم که اندرین جای به
بکار آید بگیرند گوشت تازه از پشت و بازو گوسفندی که آن ساعت کشته باشند و کباب کنند تنک و فربهی از وی دور کنند و آن کباب را
در پاتیله سنگین کنند و مقدار پنج درم گلاب و پنج درم آب سیب ترش یا آب آبی ترش بر وی افکنند
و عصاره انور بر سر گوشت نهند و چندان بگذارند که گوشت گرم شود و آب ترش بر وی افکنند و عصاره
در سر گوشت نهند و چندان بگذارند که گوشت از خویشتن بگذارد آن آب را [illegible] بگیرند و دیگر باره
هم چنین گلاب و آب میوه بر افکنند و بگذارند تا باقی قوت و آب گوشت از گوشت جدا شود و رنگ گوشت
سپید گونه شود باقی آب از وی بردارند و جمله را دیگر باره در پاتیله کنند و اندکی آب کوک و آب کشنیز تر یا آب کدو تر و نمک
اندکی [illegible] در افکنند و جوشی بدهند تا پخته تر شود و لختی صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و طباشیر سوده اندر افکنند
و اگر قوت سخت ضعیف شده باشد بعوض آب میوه اندکی شراب ریحانی کنند قوت [illegible] ضماد [illegible]
گرم بر نهند چنانکه نیم گرم باشد از بهر آنکه هرچه نیم گرم سود دارد از بهر آنک هرچه نیم گرم باشد سستی آرد و اگر این ضماد [illegible] باشد
بروغن مصطکی یا بروغن سنبل تر کرده سخت نافع باشد و اگر تب سخت گرم باشد و تشنگی همی آرد بر دل و جگر باز ضمادهای خنک بر نهند
و دیگر روز گرمابه و آبزن بکار دارند و غذاهای سرد و تر و سبک دهند و علاج آنچ از بس فصد تولد کند هم این باشد لیکن بجز از قابض
که طبع را باز گیرد حاجت نباشد **باب شانزدهم اندر حمی یوم که از درد تولد کند** درد سر و درد گوش و درد چشم و درد دندان
و درد اندامها و درد قولنج و درد دمل و درد اندام که کوفته شود یا بشکند چون قوی باشد حرارت را بجنباند و روح را
گرم کند و بدان سبب حمی یوم تولد کند **علاج** نخست بعلاج آن عضو و زایل کردن آن درد مشغول باید بود
از بهر آنکه سبب این تب آن درد باشد و چون عرض آن باشد و چون سبب زایل گردد عرض زایل گردد پس اگر سبب زایل گردد و هنوز تب

و تخسید
۲ و از [illegible] دور باشد [illegible] از جماع ۳
تعبی
۴ که اندر باب یازدهم از نوع [illegible] از بخش دوم
۲ درد

از بر

از تب بعفونتی مانده باشد علاج آن همچون علاج حمی یوم تعفنیه باید کرد چنانک معلوم است والله اعلم

باب هفدهم اندر حمی یوم که از آماس تولد کند

اندر بیغوله ران و بغل دست و به نزدیکی این موضعها آماسها تولد کند و حمی یوم از آن تولد کند و سبب پدید آمدن آماس اندرین جایها دو است یکی آنکه اندرین جایها سنج آن است که اگر فضله‌ای بروی گذرد در تنگی آنجا بماند از بهر آنکه بندگاهست و فراخی دارد و سبب دوم آنست که گوشت این جایها نازک و متخلخل است و فضله را قبول کند و بخویشتن اندر کشد پس هرگاه که مثلاً بر ساق یا بر قدم زخمی یا ریشی یا دردی پدید آید طبیعت خون ممموج بسیار بدان جایگاه میل کند و گذر آن برین گوشت نازک باشد و برین بندگاه که بروی فراخی است و تنگی اندروی بماند آن آماس تولد کند و اگر دو روز یا بیشتر بماند هم آنجا بسبب دیر ماندن عفونت پذیرد و گرم شود و بخار آن بمیانجی شریانها بدل باز آید و حمی یوم تولد کند و اندر زیر بغل دست و اندر بیغوله نیز هم بدین طریق آماس پدید آید اگر نخست تب پدید آید پس آماس تولد کند باید دانست که آن تب حمی یوم نیست و سبب آن آماس فضله باشد که اندر قعر تن است و حرارت تب آن را بجنبانیده است و نیک بگداخته و بجوش آنیده و بدین جایها ریخته و کار این درازتر و مشکل‌تر است **علامتها** علامت این تب آنست که اندرین جایها آماسی پدید آید و تب از پس آماس پدید [ظاهر] گردد و نبض عظیم و سریع و متواتر باشد بسبب حرارت و سبب آماس تنگی و صلابت گراید از بهر آنکه رگ کشیده شود

علاج نخست فصد باید کرد از رگی که فصد آن رگ آن عضو را موافق‌تر باشد پس طبع را نرم باید کردن و ماده آماس را بسهال از تن پاک کردن و غذا اندک‌تر باید فرمود و حیوانی باید گرفت و بعلاج آماس مشغول باید گشت چنانکه اندر جای خویش گفته شود ان شاء الله تعالی اما نخست ضمادهای سرد قوی کننده بر باید نهاد تا آن موضع را قوی کند و ماده را باز پس راند و از آن موضع باز دارد و اندر بکار داشتن این ضمادها احتراز باید کرد تا ماده خام نماند و دل را و فم معده را بشربتها قوی و جگر قوی کردن تا چون ضماد قوی سرد بر آماس نهند بخار آن بسوی دل باز نگردد و این شربتها چون شراب انار و سکنجبین و شراب سیب ترش و شراب لیمو و شراب ترنج و آب میوه‌ها باشد و کشکاب و اسبغول و شکر نیز موافق باشد و آسایش باید گزید تا آن وقت که ماده آماس بتحلیل خرج شود یا پخته گردد و از شراب دور باید بود که حرارت آن اندر عفن کردن این ماده یاری دهد

باب هژدهم اندر حمی یوم که از غشی تولد کند

ممکن است که بسبب غشی اضطرابی پدید آید و بسبب آن حرکت گرم شود و حمی یوم تولد کند **علامتها** علامت آن آنست که از علامتها دیگر هیچ نباشد و احوال نبض اندر غشی مختلف باشد گاهی سردی غلبه کند و نبض باطل شود و گاهی که حرارت برافروزد نبض سریع شود و اندر بیشتر احوال نبض خداوند غشی همچون نبض خداوند ذبول [illegible] دودی باشد **علاج** نخست گلاب سرد کرده که بر سینه و روی او زنند و او را بیدار کنند و سخن گفتن و بخور را سوختن و بویهای خوش بویانیدن و آنچه اندر باب غشی یاد کرده شود بکار داشتن و غذاهای زودگوار باید داد چون ماء اللحم یا زرده خایه مرغ نیم برشت و اگر ماء اللحم با شراب دهند قوت را زودتر بجای باز آرد و اندرین وقت از حرارت تب باک نباید داشت و چون از غشی بیرون آید و قوت بجای باز آید علاج آن تب بتها و غذاها

پدید آید

تنگی بگذرد دم

گوشتین

یاد کرده

واسبغول و شکر

روح را بسبب

سرد و تر همی باید کرد و تصرف بحسب مشاهده می باید کرد **باب نوزدهم اندر حمی یوم که از گرسنگی تولد** وقتها باشد که مردم گرسنه شود

و حرارت غریزی از بهر آنک غذا نیابد که آنرا هضم کند روی باخلاط آرد از بهر آنکه طبیعت از کار فرو نه ایستد

بدین سبب بخارها برخیزد و روح از آن بخارها تیره شود و گرم گردد و حمی یوم تولد کند **علامت** این تب آنست که نبض صغیر و ضعیف

و صلب شود **علاج** اندر آبزن باید نشست و چون از آب زن برآید روغن اندر مالند و غذا حسو باشد از کشک جو یا اسفاناخ یا کوک علی الجمله

و حسوی سرد و تر باید تواند کی خورد اما تا چون این حسو هضم شود بتدریج بشوربا یا مغ اسفید باج یا کوفته و دیگر غذاها شود **باب بیستم**

اندر یاد کردن حمی یوم که از تشنگی خیزد هم بدان طریق که از گرسنگی حمی یوم تولد کند از بهر آنکه بخارها که از نایافتن آب و ناگذشتن طعام تولد کند گرم

تر و سوزان تر باشد **علاج** اندک اندک آب سرد می خورد و مضمضه و غرغره می کند تا لب بتدریج جرعه جرعه خوردن

آغاز کند و شربت آب میوه ها خصوصا آب انار ترش و آب خیار ترش و ابزو [illegible] و اگر تواند که در آب سرد غسل

کند باید کردن که سخت نافع بود بعد ازین تدبیر خواب و آسایش کند و غذا آنچه خورد سرد و تر باید که باشد والله اعلم **باب بیست و یکم**

اندر حمی یوم که از سده تولد کند اسباب سده شش نوع است یکی آنکه مردم گرمابه نیابد و پوست او درشت شود دوم

آنکه گرد و شوخ بسیار بر بشره او نشیند و مسام را ببندد و سیوم آنکه سرما یابد و مسام بسته شود و چهارم آنکه در آبهای

قابض چون آب معدن زاک و شب سعتر (؟) و آب سرد غسل کند بسته باشد و پنجم آنکه حرارت آفتاب بشره او را بسوزاند و مسام او بدان

سبب بسته گردد و ششم آنکه سرما بر باریک [illegible] که در همه تن پراکنده است همچون لیف که [illegible] آن بسته شود

و آنچ گویند حمی یوم سددی است این تب را گویند که ازین نوع تولد کند و سبب این سده یا غلیظی و لزجی خلط باشد یا آماسی که اندر

عضوی پدید آید و گذرها را تنگ کند یا گوشتی فزونی در وی بروید چون ثولول و مانند آن و سبب تولد تب ازین سده آنست که تحلیل

کمتر باشد و بخارها اندر تجاویف رگها بماند و روح و خون چنانکه باید در این تجاویف دم نتواند زد و نتواند گذشت تا بدین سبب خون گرم شود

و حمی یوم تولد کند و این تب عفونی نباشد لیکن تبی خونی باشد که آنرا مطبقه (؟) خون گویند از بهر آنکه اندر بیشتر حالها بخار خونی عذب باشد

یعنی خوش پس اگر از حد عذبی اندر گذرد و گرم تر شود و تیز گردد حمی یوم جنسی دیگر شود و عفونی گردد و اندر همه انواع حمی یوم بیم آن باشد

که بدق باز گردد و اندر این نوع بیم نباشد از بهر آنکه ماده بسیار باشد و این تب را دشوار توان دانست از بهر آنکه مانند

تبهاء عفونی باشد و اگر سده بسیار باشد تب سه شبانروز بدارد و اگر کمتر باشد زودتر گسارد مگر که بتدبیر خطائی رود ممکن باشد

که این نوع حمی یوم یکبار دو بار معاودت کند و همچون تبهاء نوبت شود از بهر آنکه در تدبیر خطائی رود ممکن شود که این نوع حمی یوم یکبار دو بار

و باز معاودت کند و همچون تبهاء نوبت شود از بهر آنکه هنوز سده که سبب تب است برجای باشد و نشان آنکه این تب بگردد و بدل

و عفونی شده است آنست که فراش کند و بلرزاند **علامتها** علامت این تب آنست که هیچ سببی از اسباب و اصله ظاهر

نباشد و تبی کمتر گیرد که نوبت دراز دارد خاصه اگر آخر نوبت هیچ عرق نکند نه اندک و نه بسیار هر گاه که طبیب درین حال

نشانهای امتلا بیند حکم کند که حمی یوم سددی است خاصه اندر شخصی که خون افزای باشد یا اخلاط او غلیظ باشد و فرق میان آنکه سبب سده

امتلا

امتلاست یا غلیظی خلط آنست که اگر امتلا باشد نشانهای امتلا چون سرخی روی و برخاستن رگها و مانند آن پیدا شود و اگر
غلیظی خلط باشد رنگ روی و رگها بر حال خویش باشد و از نشانهای امتلا هیچ پیدا نباشد **علاج** از بهر آنکه تدبیر گشادن سده و لطیف
کردن خلط غلیظ یکنوع است علاج این تب چه آنچ از سده تولد کند و چه آنچ از خلط غلیظ تولد کند یک نوع است و فرق
اندر علاج هر دو همین از آن است که اگر سبب تب سده امتلا باشد نخست فصد کنند و اگر امتلا با فراط باشد از پس فصد استفراغ کنند
بمسهلی که درخور ماده امتلا باشد و اگر امتلا سخت با فراط نباشد طبع را بآب میوه‌ها و سکنگبین نرم کنند پس بتدبیر گشادن سده
مشغول شوند یا استفراغ نکنند بتدبیر سده و دیگر مشغول نشاید شد از بهر آنکه ایمن نشاید بود که اگر نخست بتدبیر سده مشغول شوند اخلاط دیگر که اندر رگها
باشد بجنبد و روان گردد و بسبب بسیاری یا غلیظی اندر دهنهای رگهای تنگ و باریک گذر نیابد و آنجا باز گیرد و سده قوی‌تر گردد و تبهای
عفونی تولد کند و نشان بسیاری سده صعبی تب باشد پس اگر نخست فصد و استفراغ کنند [illegible] مشغول گردند و فضلها فرو [illegible] و خالی از تن
بیرون کنند قوت تب بشکند و ماده آن بریده شود و ایمن گردد از آنچ تب عفونی شود خاصه اگر بفصد خون بسیار بیرون کنند بلکه چندانکه
هم [illegible] غشی افتد لیکن بشرط آنکه سال و عمر و سحنه و قوت و فصل سال اجازت باز ندارد از بهر آنکه اندر این تب حاجت بفصد بیشتر باشد
اما تدبیر گشادن سده آنست که هر وقت که تب در انحطاط افتد یا یکبار دیگر اندر گرمابه شود و آب فاتر بسیار بر روی بریزد و اندر
آبزن نشیند و بسیار در رنگ کشند اندر روی و بشره را بآرد جو و آرد باقلی و سبوس گندم و تخم خربزه کوفته و بیخ سوسن کوفته
و اشنان اصفهانی بمالند و بهمان بشویند و اگر سده و قوت هر دو قوی باشد زراوند کوفته و بیخته بعسل بسرشند و بآب حل کنند
و تن را بدان بمالند و بشویند و اگر این تب معاودت میکند و نوبتی بدید آید و نوبتها سخت قوی باشد چهار ساعت پیش
از آنکه وقت نوبت تب باشد در گرمابه شود و در آبزن نشیند و چون از گرمابه بیرون آید اندر مسلخ بخسپد تا عرق کند و این تدبیری
خاص است اندر علاج این تب و بدین تدبیر از تب مطبقه خلاص یابد و سده‌ها [illegible] تبهاء لطیف بکنند و کشک جو ساده
و ابزوری و آب کاسنی و آب بادیان با پوست بیخ او و پوست بیخ کرفس اندر وی پخته و شراب افسنتین و غذا هم از کشک جو باید که
با تخم بادیان و [illegible] پخته باشند و سبوس [illegible] آب با روغن بادام و خلطهای غلیظ را هم بدین شربتها و هم بدین تدبیر لطیف تر کردن [illegible]
که سده ظاهر و باطن از وی تولد کند از خوردنی باز باید داشت و مالیدن بسیار اندر گرمابه بروغن بنفشه و غیر آن [illegible]
جالینوس میگوید اگر خداوند این تب را طبیب جاهل اتفاق افتد که علاج کند و او را از غذا باز دارد از پس سه روز
[illegible] یوم تب حاده گردد از بهر آنکه باز گرفتن غذا اندرین تب اخلاط را تیز کند و هر گاه که این تب از پس سه روز یکبار دیگر نشان
آن باشد که عفونی گشت و اگر یکبار دو بار معاودت کند [illegible] هم بدان نسخت و گرمی کند که نخست بوده باشد یا گرم تر
و بول خوب نباشد حکم باید کرد که تب عفونی گشت و دراز خواهد کشید و علاج [illegible] تبهای عفونی باشد پس اگر معاودت [illegible] بدان
گرمی کند و بول خوب باشد نشان سلامت [illegible] هم این علاج و تدبیر که [illegible] کند تا باقی سده [illegible] شود **باب بیست**
و دوم اندر [illegible] حمی یوم که سبب آن [illegible] باشد [illegible] از [illegible] علامتهای این تب از پنج جنس [illegible] آن [illegible]

گشاده شدن

یعنی نیم گرم

و بسته شدن مسام

یکی از انکه معلوم باشد که سرما زدگی سبب دوم از لمس بشره یعنی دست بر پوست بیمار نهادن سیم از حال نبض چهارم

از حال بول اما اگر سرما رسیده باشند بخود ظاهر بود و حال بشره چنان باشد که چون دست بر وی نهند حرارت تب پس

ظاهر نشود ولیکن و چون ساعتی دست بر وی نهاده دارند حرارت تب بیشتر دست بشره را گرم کند و مسام بدان سبب اندکی گشاده شود

و بخار دخانی لختی قوت بیرون دهد حرارت تب ظاهر کردد و حرارت آن موضع گرمتر شود و حال نبض از بهر انکه حرارت غریزی

میل باندرون کرده باشد و تحلیل نتوانسته است یافت بود و قوة برجای بود و نبض بدان سبب ضعیف نباشد لیکن بسبب ضعیف حاجت

بسرعت گراید و لنور بعضی حالها مختلف کردد لیکن اختلاف بس ظاهر نباشد مگر گاهی که سرما اثری تمام کرده باشد و مفرت

آن قوی کشته تا بدان سبب مختلف و ضعیف باشد و بصلابت گراید و چشمها بسبب تحلیل نابودن دور فرو رفته نباشد

و بول ممکن باشد که سپید کردد بسبب انکه حرارت غریزی مقهور شده باشد و ممکن باشد که بسبب انکه حرارت میل باندرون

دارد و آنجا می باید که از مسام تحلیل افتد بطریق بول میل کند علاج نخست اندر خانه گرم باید خفت و بشب جامه گرم

و نرم بلید پوشند تا عرق کند پس با آخر نوبت تب اندر گرمابه شود و بسیار نشینند و اب بسیار بر سر ریزند تا عرق کند پس وی را

بمالند نرم تا مسام گشاده تر شود و بابونه و مرزنگوش و شبت در آب بپزند و خویشتن را بدان آب بشویند و از آن اب

بر اندامها او همی چکانند پس اندامهای او را بروغن شبت یا بروغن بابونه یا بروغن قسط یا بروغن سوسن چرب کنند

و بمالند و این ترتیب که یاد کرده آید نگاهدارند هر یک از پس دیگر بکار و چون از گرمابه بیرون آید باید که پوشیده بیرون

آید و باید که یکساعت اندر مسلخ بنشیند یا بجنبد پس غذا های لطیف بکار برد چون زیربا و طیهوج بریان کرده یا نخود اب بجنه و ترنج

و مرزنگوش می بوید و اگر داند که مسام بیشتری گشاده شد و شراب آرزو کند اندکی شراب ریحانی صرف بخورد و اگر داند

که مسام بیشتری بسته است شراب نشاید خورد از بهر انکه شراب اخلاط را بجنباند و بخارها انگیزد و مسام را نتواند

گشاد و مضرت آن بیشتر از منفعت آن باشد اولیتر آن بود که ترک کند باب بیست و سیوم اندر تب کردن حمی یوم

که سبب آن غسل کردن باب های قابض باشد علامتهاء این تب هم از پنج چیز توان دانست یکی انکه معلوم شود که اندر چنین

آبی نشسته است و خویشتن بدان آب شسته دوم از حال بشره سیوم از حال نبض چهارم از حال چشم پنجم از حال بول

اما اندر آب نشستن علامتی درست است از بهر آنکه سبب خود آنست که حال بشره هم چون دست کسی باشد که اندر آب

مازو یا آب انار پوست کاری کرده باشد و دست اندر وی داشته و نبض نزدیک بود به نبض انکه اندر باب پیشین یاد کرده

آمد و باشد که صغیرتر و سریع تر شود از بهر انکه مسام او بسته تر و پوست او اندر هم کشیده تر باشد و بسبب صغیری تنگی

جای بود و بسبب سریعی بسیاری حاجت باشد و چشمها دور فرو رفته نباشد هم بدان سبب که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است

و بول در بیشتر حالها سپید و رقیق باشد از بهر انکه طبیعت بسبب بسیاری بخارها که در اندرون تن باز ماند بهضم آن مشغول

گردد و ممکن باشد که بسبب بستگی مسام رطوبتها اندر تن بمانند بعرق بیرون آید و نه هوا آنرا بیرون کشد تا بدین سبب بول بسیار شود

از حال چشم پنجم

مختلف

ریزند و می

خواهد آمد

چنین

اندر باب گذشته

اما باید دانست که این علامتها نزدیک است

مقابله

معالجت علاج این تب نزدیک باشد بعلاج باب گذشته و صواب تر آن باشد که همان ترتیب نگاه دارند
لیکن نخست که اندر گرمابه شود و یک ساعت اندر هوای گرمابه صبر کند پس بر سر آب زن نشیند و اندر آب زن آبی باید که
باشد که پخته باشند مرزنگوش و شبت و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم اندر وی پخته باشد و گرم کرده تا پوست از بخار این آب نرم
و تر شود و مسام گشاده گردد و عرق کند و بخارها که زندگی تن بازگرفته باشد و ماده تب گشته تحلیل پذیرد و از پس
آنکه عرق بسیار کرده باشد اندامها را بروغنی چرب کند چون روغن حب الغار و روغن شبت و روغن مرزنگوش و روغن
بابونه و نگاه باید داشت غذا اندرین تب لطیف تر از آن باید که اندر تبهای دیگر یاد کرده آمده است و آنچ بکار برد طعام نرم و معتدل باید
چون حسو از چغندر و نخود درست پخته و توابل آن شبت و زیره و سعتر و دارچینی و آبکامه و روغن شیره تازه و ماش و اسفاناخ
نیز موافق باشد و از پس آنکه تب یکبار دیگر نهفته برین ترتیب گذارند و بدین گونه غذاها قناعت کنند علاج این
گوید اندرین تب و اندر همه بیماریها تدبیر و علاج در خورد فصل سال و در خورد قوت بیمار باید کرد چنانکه بقراط می گوید عالج الامراض
بقدر الزمان ان عالجت من حرارة في الشتاء احد ما يعالج به من ذلك وان عالجت من البرد في زمان القيظ عرفت
ان الخراج بمانه فاربق ولعالج المرضى بقدر ما ترى من كثرته وقلته یعنی هر بیماری را علاج درخورد فصل سال باید
کرد و اگر بیماری گرمی است و فصل سال زمستان است بباید دانست که هوای زمستان یک نوع است لهذا علاجها که تو خواهی
کرد و اگر بیماری سرد بود و روزگار تابستان است هوای تابستان یک نوع است از علاجها که تو خواهی کرد دهش اندر همه بیماریها
رفق باید کرد و علاج و تدبیر هر یک در خورد قوت بیمار و فصل سال باید کرد تا نافع آید بخیر و الله اعلم

باب چهارم در علت

در کدام مزاج زودتر و بیشتر تولد کند بسیار باشد که مردم اندر گرمابه گرم بیشتر مقام کند یا نزدیک آتش یا در آفتاب بنشیند دماغ او
گرم شود و هوایی که از آفتاب و از نزدیکی آتش گرم شده باشد از راه دم زدن بدل او رسد و از دل بمیانجی شریانها
اندر همه تن پراکنده شود و گرمی یوم تولد کند و این نوع حمی یوم بیشتر از آفتاب تولد کند و اثر حرارت آفتاب بیشتر اندر دماغ
بیشتر ظاهر گردد خاصه اگر اندر تن فضلها باشد و بحرارت آفتاب بگدازد و بخاران زود بدماغ شود و درد سر آرد و اثر گرمابه
و آتش بیشتر اندر دل باشد علامتها. علامتهای این تب چهار نوع است یکی آنکه معلوم شود که از این سببها که یاد
کرده آمد چون گرمابه و نشستن و رفتن اندر آفتاب و نزدیکی آتش یکی اتفاق افتاده باشد دوم درد سر و آنکه
سر گرمتر از دیگر اندامها باشد سیوم آنکه چشم سرخ باشد و شعاع روشنایی نخواهد چهارم آنکه ظاهر تن گرم
تر از باطن باشد و نشان آنکه باطن بدان گرمی نیست آنست که تشنگی بدان اندازه نکند که تبهای دیگر کند که بدان
گرمی باشد این خاصیت نیست که از حرارت آفتاب تولد کند اما تبی که از گرمابه و تپش آتش تولد کند تشنگی
صعب آرد و نفس عظیم گرداند علاج لخلخه سازند از ده درم سرکه و بیست درم گلاب و یک درم روغن گل
و بر ستر برف یا یخ سرد کنند و خرقهای کتان بدان تر میکنند و بر سینه و سر او می نهند و می بویانند و صندل سپید و کافور

اندرین خانه کرد و خویشتن را بجامه نرم بپوشد

اندرین لخلخه کنند و می بویانند و بر سر و سینه می نهند و بنفشه و نیلوفر و کافور و شاهسپرغم بنفشه کرده می بویانند و خیار
و بادرنگ را اندر میان برف و یخ سرد کنند و بشکنند و آنرا ابویند و پای با آب گرم اندر نهند و بمالند و اگر اندرین
آب بابونه و اذخر و بنفشه و نیلوفر و شاهسپرغم و شکوفه بید اندر ریخته باشند سودمند بود و خانه را پاکیزه بشویند و آب
سرد بر زنند و یخ بسیار و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و شاهسپرغم بنهند و می بویند و اندر آن خانه شود و خویشتن را
بجامه نرم بپوشد و بخسپد جای ساکن بنشیند و راه باد ازین خانه باز دارند تا باشد که عرق کند و آب سرد بسیار بمعده رسانیدن کند
لیکن یکبار بتب تمام بخورد چنانکه دل خوش کرده باشد و از شربتها شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب غوره و شراب
ریواج و شراب ترنج و آب انار ترش و شیرین سرد کرده و اندکی روغن گل بر چکانیده همی خورد تا تشنگی و درد سر بنشاند
و گشکاب سرد کرده با شکر یا سپست جو یا شکر سودمند باشد و چون تب بوقت انحطاط رسد اندر گرمابه شود و اگر چه از زکام
و نزله اثری باشد باک ندارد و در گرمابه تاخیر نکند و آب خوش نیم گرم بسیار بر سر او ریزند تا ترش گند و تب بتحلیل یکبار
و از خانه گرم بهوای آن دور باشد و اگر اندر آب زن فاتر نشیند سودمند بود و خدا و ند این تب را با بزن و گرمابه
حاجت بیشتر از آن باشد که بروغن مالیدن و اگر اندر آبزن بنفشه و نیلوفر و لختی بابونه ریخته باشند سودمند بود و اگر هیچ
اثر زکام نباشد روغن از وی دور دارند و اگر نباشد سر او را بروغن بنفشه و روغن نیلوفر چرب کنند و طعام او نان
میده باشد اندر آب یخ ترید کرده یا بامزوره کدو و ماش با غل زیت یا مغز خیار و خیار بادرنگ و کوک و برگ خرفه
باید خورد و در جمله غذا باید که میل بسردی دارد و بعد از غذا طلب خواب کند باب بیست و پنجم اندر حمی یوم که سبب
آن طعامها و داروهای گرم باشد بباید دانست که چنانکه اندر حمی یوم که از حرارت آفتاب تولد کند دماغ گرم شود
و تب اندر روح نفسانی باشد و اندر حمی یوم که از حرارت گرمابه و نزدیکی آتش تولد کند دل گرم شود و روح حیوانی
باشد اندرین تب جگر گرم شود و تب اندر روح طبیعی باشد علامت وی آنست که اندر جانب جگر حرارت زیادت
یابد و تشنگی غلبه کند و دهان خشک شود و چشم و رخسار سرخ باشد و بسیار باشد که صداع آرد علاج نخست
تدبیر ادرار البول باید کرد و شربتها ~~بید~~ از آب تخم خیار و بادرنگ و تخم خربزه و تخم خرفه با سکنجبین ساده
پس طبع را نرم کردن بشیرخشت و خرمای هندی یا با آب انار ترش و شیرین با شیرخشت و خوردن خرنوت سرد
کرده و شراب خرنوت و مغز خیار و خیار بادرنگ و لعاب اسپغول با شکر سودمند بود و تدبیر چنانکه اندر باب
گذشته یاد کرده آمده است اندرین باب نیز سودمند بود باب بیست و ششم اندر حمی یوم که از شراب تولد کند
از شراب خوردن بسیار و اندک اتفاق افتد که حمی یوم تولد کند و علامت آن سبب آشکار است علاج این تب علاج
خمار باشد و آب انار و شراب غوره سرد کرده سخت موافق باشد و مالیدن دست و پای و خواب
سودمند بود و اگر درد سر باشد طبع را با آب میوه نرم باید کرد یا فصد کردن یا قی کردن و چون بوقت انحطاط افتد

تخ

بخورد از بهر آنکه آب بسیار

و سوزان

بمالش و خواب کنند

خوردن

تب اندر

بتخم و خیار

بجنبس

والله اعلم

افزایم

الا آنکه به گرمابه شود و آز... شس نیم گرمابه شود و آب خوش نیم گرم بسیار بر او ریزند و غذا دراج و طیهوج و جوزه
مرغ خانگی باب غوره یا بنار دانه یا بزرشک تخته باید داد **باب بیست و هفتم در حمی یوم که از بسیاری طعام خوردن و ناگوار بودن آن تولد کند** بسیار باشد که مردم طعام بسیار خورد و نگوارد و آروغهای ناخوش بر می آید و این آروغ
از دو گونه باشد یکی آنکه دودناک باشد و گنده همچنانک طعامی که دود بدان رسیده باشد و آنرا تباه کرده
و بتازی این آروغ را جشا گویند و طبیبان این آروغ دودناک را جشاء دخانی گویند و سبب آن گرمی معده آبلی باشد
که در وی صفرا بیشتر تولد کند خاصه اگر طعامها گرم بود و صفرائی خورده باشند یا طعامهای لطیف که زود بسوزد و بخار صفرا گردد
و روح را گرم کند و سبب تب گردد و نوع دوم آروغ ترش باشد و بوی ترش دهد و با آروغ ترش تب نادر افتد و اگر
تبی آید ضعیف بود و ممکن گردد که سبب تب چیزی دیگر باشد و بباید دانست که حمی یوم که سبب آن بسیار خوردن ناگواریدن
طعام باشد بیشتر کسی را گیرد که از پس طعامهای بسیار و ناگواریده حرکت و ریاضت کند یا در آفتاب مقام دارد یا در
گرمابه شود تا بدین سبب بخارهای گرم در تن وی بسیار گردد و روح را گرم گرداند خاصه اگر مزاج صفرائی باشد و بشره بی
موی و مسام بسته باشد **علامات** علامت این تب آنست که اعراض این همچون اعراض مطبقه باشد چشمها و رخساره سرخ
بود و نبض عظیم و سریع و تب سخت گرم باشد و این تب بسیار باشد که چهار نوبت یا هفت نوبت باز می آید
و هم حمی یوم باشد و جنس دیگر نشود و نشان این آن باشد که نبض او هم چون نبض تن درستان باشد و بول بسبب ناگواریدن
طعام سپید باشد و ممکن بود که بسبب بسیاری حرارت و تولد صفرا و بخارهای گرم رنگین شود و هر وقت که بوی آروغ بگردد
و چون بوی آروغ تن درستان شود نشان زایل شدن تب باشد **معالجات** اگر طبع نرم باشد و استفراغ که می بود چندانک
طعام فاسد نیست بسیج و حب لعلاج آن مشغول نتوان بود چندانک آب گرم و جرعه می خورد تا معده و امعا را از باقی
فضلهای طعام فاسد بشوید و پاک گرداند و چون تب در الحفظ افتد در گرمابه شود و اگر بسبب استفراغ ضعیف ظاهر گشته باشد
از گرمابه دور باشد و اگر ضعیف نباشد در گرمابه رود و زود بیرون آید و چون از گرمابه بیرون آید معده را قوت دهد
با میبه ساده یا سکنگبین سفرجلی و آب بی ترش قابض بستانند و آب سبب ترش و روغن گل با وی بهم بزنند
و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و پشم پاره بدین روغن چرب کنند و بیفشارند تا روغن از وی برود
و آنرا گرم کنند و بر فم معده نهند و ببندند و اگر از صندل و گلسرخ و اقاقیا و سک و رامک و عصاره لحیة التیس و آب مورد و آب
شاخ رز ضمادی سازند و بر فم معده و ببندند نافع بود پس اگر باستفراغی که می باشد خلطهای دیگر هم آید و قوت ضعیف می شود
از گرمابه باز باید داشتن و سفوف حب الرمان باید داد و باز گرفتن طبع مشغول باید بود و خوردنیها را سرد باید داد که فساد
کمتر پذیرد چون سماقیه و زرشکبا و غوره با و ناربا و دانج بدین ماند و شربت چون شراب لیمو و شراب آب زرشک باید
داد و تدبیر اصلاح کند و هر گاه که اسهال باز ایستد معده را بروغن افسنتین طلی کنند تا قوت گیرد و اگر تب سخت گرم شود روغن

یا روغن مصطکی طلی کنند و بهتر آن باشد که پشم پاره بروغن چرب کنند و بفشارند تا روغن از وی بیرون آید و آنرا گرم بر فم معده نهند و هر چه بر معده نهند سخت گرم باید از بهر آنکه هر چه نیم گرم باشد معده را ضعیف کند و هر وقت که این روغنها را گرم کنند هم در میان آب نرم کنند تا ضعیف نشود و بسیار باشد که بضمادی قوی تر از ضماد هیضه حاجت آید و اگر خداوند این تب بعد از آنکه طبع او دو یا سه مجلس اجابت کرده باشد اتفاق افتد که فصد کند اسهال وی پیوسته گردد و باشد که اسهال کندی گردد یعنی اسهالی که از ضعف جگر باشد و طعام او هر چه زود گوارتر و سبکتر باید چون ماهی تازه خرد که بر سنگ ریزه ماوی دارد و این ماهی را بتازی رضراجی گویند و بیشتر جو در آب انار ترش و نان که خمیر آن بسیار کرده باشند یا کعک بغدادی در آب انار ترش خورد و پیش از غذا نخست شربتی از شراب آبی ترش یا شراب انار ترش یا میبه ساده بخورد و اگر شهوت غذا نباشد گوارشی که معده را قوت دهد اندکی بدهند تا طعام بگوارد و سده بگشاید لیکن این گوارش پس از آن توان داد که تب یکبار بریده باشد و هیچ حرارت او باقی نباشد و لوبیا بخورش و خشک باید بوئید و اگر در تابستان باشد در خانه خنک باید نشست پس اگر طبع نرم کردن باید کرد و تامل کردن در معده هیچ باقی طعام هست یا نه اگر باشد نخست قی باید کرد پس طبع نرم کردن و هر گاه دشوار باشد بمعالجت تب مشغول نباید بود تدبیر گواریدن طعام و دفع آن باید کرد بحب الافاویه یا معجون الراحه یا کمونی که در وی بوره نبود و چندان باشد که در سخت است و اگر ثقل در امعا فروتر باشد دفع آن بشیافها و حقنها باید کرد و اگر در امعا سوزشی و حرارتی می باشد حقنه نرم باید کرد از عناب و بنفشه و کشک جو نیم کوفته و روغن بنفشه و پیه بط و پیه مرغ خانگی و اگر در ربود نا یا دو قراقر باشد حقنه باید که در وی تخم کرفس و بادیانه و زیره و بوره باشد و هر کس که طعام خورد که چون آن عادت ندارد یا طعامی غلیظ تر باشد یا بیشتر خورد و بدان سبب ویرا تب آید انتظار گواریدن تب نباید کردن لیکن بتدبیر گواریدن و دفع آن مشغول باید بودن از بهر آنکه این تب آن تب مطبقه چند روز پیوسته باشد و باید دانست که اگر طعام گرم بوده باشد و مزاج گرم است طبع را باب الفواکه نرم باید کرد و بماء الرمانین یا شیرخشت و طعام اگر سرد بوده باشد و مزاج سرد باشد طبع را بکمونی و حب الافاویه و معجون الراحه نرم باید کردن **صفت** روغن افسنتین که درین باب بکار آید روغن زیت و افسنتین رومی در قدحی کنند و قدح را در پاتیله آب نهند و بجوشانند تا روغن قوة افسنتین گیرد و روغن ناردین و روغن مصطکی در معالجات معده یاد کرده شود **صفت** حب الافاویه بگیرند بلبل و دار بلبل و دارچینی و قرنفل و زنجبیل و مصطکی و ناردمشک راست راست بکوبند و بیزند و از جمله مقدار ده درم بگیرند و سقمونیا دو درم و شکر طبرزد ده درم و کثیرا یک درم کثیرا را با آب بودنه حل کنند و اگر بودنه حاضر نباشد با آب انار شیرین حل کنند یا بگلاب و حبها سازند هر یک چند نخودی یک حب بخورند یک مجلس اجابت بود و طعام بگوارد و بادها بشکند **صفت** معجون الراحه بگیرند مصطکی و قرنفل و زنجبیل و بلبل و دار بلبل و جوز بوا

برابر جمله را بکوبند و ببیزند و از جمله ده درم بگیرند و ده درم سقمونیا بروی نهند و حلالی سازند از آب آبی شیرین و شکر
عسکری بقوام تمام آورده و بعد از آن دارو ها بدان جلاب بسرشند و شربتی از آن جمله دو درم بکار برند و اگر ضعیف باشد
نیم شربت باید که یک درم بکار برند نافع بود ان شاء الله تعالی گفتار سیم اندر یاد کردن احوال تبهاء عفونی که چگونه باشد و این
گفتار سه جزو است جزو اول اندر شناختن آنچ عفونت چیست و علامتها و علاج آن و شناختن اختلاف نوبتهاء تبها و این
جزو پنج باب است باب نخستین در یاد کردن اسباب عفونت سه نوع است یکی خوردنیهاست از بهر آنکه بعضی از آن
که گوهر او بدست و زود در معده تباه گردد و گنده شود و بعضی طعامهاء پاک و لطیف است اگرچه گوهر او نیک باشد
بسبب نازکی زود متغیر شود و تباه گردد و چون شیر و مانند آن و بعضی میوهاء تر و آنک است که قوام خون
را رقیق گرداند تا بدان سبب باندک مایه حرارت بجوشد و عفونت پذیرد و بعضی خوردنیهاست که از وی رطو
بتهاء خام تولد کند و حرارت غریزی از پختن و اصلاح آوردن باز ماند و ممکن باشد که حرارتی غریب آنرا تباه گرداند
چون خیار و بادرنگ و شفتالو و غیر آن و بعضی خوردنیها باشد که ترکیب حوائج آن بد ساخته باشند یا در پختن سوخته
شده باشد یا آفتی دیگر رسیده باشد یا نا وقت و بی ترتیب خورده شود و بدان سبب عفونت پذیرد
و نوع دوم سده است و سبب سده تقصیر حرارت غریزی باشد و انچنان باشد که حرارت غریزی بدان ضعیفی
نباشد که غذا را و خلط خام فاسد را بگذارد و در وی هیچ اثر نکند لیکن نضج ناتمام دهد و بدان سبب رطوبتهاء فزونی
فاسد تولد کند و این رطوبات بسبب ناپختگی و نیم خامی و غلیظی در گذرهاء باریک بماند و سده تولد کند و عفونت اخلاط را هیچ
سببی قوی تر از سده نیست از بهر آنکه سده راه دم زدن اخلاط بسته باشد و نوع سیوم هواء بد است چون هواء روباهاء
مسها و آبهاء ایستاده و عفن شده و مادهٔ عفن از درون بیرون نباشد یا در نیمه تن باشد یا در عضوی که بسبب حرارت غریب یا بسبب
دردی گرم تر شده باشد یا بسبب ضعیف و نازکی عضو دردی گرد آمده باشد و آنجا عفن شده این همه اسباب عفونت انگیز باشد
باب دوم در سبب اختلاف نوبتهاء تب در همی و آستگی و درازی و کوتاهی اخلاط چون عفونت پذیرد یا خون باشد
یا صفرا یا سودا یا بلغم یا از عفونت خون تب مطبقه تولد کند که او را سونوخس گویند و این تبی سخت گرم و با خطر باشد از بهر آنکه
لازم باشد و هیچ بگسارد و بیمار آسایش نیابد و از عفونت صفرا تب غب تولد کند و آن تبی باشد که یک روز گیرد و یک روز نه و این
تب سلیم تر باشد از بهر آنکه بیمار یک روز نوبت تب باشد و دیگر روز آسایش یابد و نوبتهاء او کوتاه تر از نوبت دیگر تبها باشد
از بهر آنکه ماده صفرا لطیف ترین مادتهاست زود تر پخته شود و زود تر تحلیل پذیرد و از عفونت بلغم در بیشتر وقتها تب نایبه
تولد کند یعنی تبی که هر روز بنوبت می آید و نوبت این تب درازتر باشد از بهر آنکه خلط بلغم غلیظ و لزج باشد و دیر تحلیل پذیرد و بیمار ازین
تب رنجور تر و پر خطر تر باشد از بهر آنکه هیچ روز از تب خالی نباشد و آسوده نباشد و آن وقت نیز که یکبار از بی تابی تب
و خستگی آن خالی نباشد و از عفونت سودا در بیشتر وقتها تب ربع تولد کند و این تب سلیم تر از تب بلغم باشد

عفونت

وخیار

ازبهر آنکه بیمار دیر وزار زین تب آسوده باشد و مدت او دراز بود از بهر آنکه خلط سودا غلیظترین خلطهاست و بدین سبب دیر بریخته شود و دشوار تر بدر زد و بیش
ازین یاد کرده آمده است که جمله اخلاط و خون نیز هم زندرون رگها عفونت پذیرد و هم برون رگها پس هر گاه که برون رگها عفونت
پذیرفته باشد و سببی دیگر نبود چون ورمی که در عضوی از اعضاء اندرونی که بخار عفونت ازان عضو بدل می رسد از هر خلطی این
تبها تولد کند که یاد کرده آمد و هر یک بنوبت همی آید و می کسارد مگر تب بلغمی که اگر چه یکبار تن از باقی آن خالی نباشد لیکن
آن باقی ظاهر نبود پوشیده تر باشد و اگر زندرون رگها عفونت پذیرفته باشد همه تبها لازم باشد و هیچ یکبار دلیکن
گاهی گرم شود و گاهی آهسته تر و نشان باز آمدن نوبتها این تب آنست که گرم تر شود و نشان کسیدن آنست که آهسته
تر گردد و اگر عفونت خلط باندرون همه رگهای تن رسیده بود یا برگها که بدل نزدیکست رسیده باشد نوبتها این تب ازان
پدید نباشد لیکن تبی دایم و لازم بود از بهر آنکه ممکن نگردد که اندر دو نوبت یا سه نوبت ماده عفونت تمامی تحلیل پذیرد
لیکن از بهر آنکه رگها بیکدیگر اندر دو نوبت اندر بشریانها پیوسته است و آنچ اندرون رگها باشد هم چنان بیکدیگر پیوسته باشد پس
چاره نباشد از آنکه هر جزوی از یکدیگر عفونت می پذیرد و مستحیل میشود بسبب مجاورت و بخار عفونت بدل می رسد
و حرارت عفنی از دل بمیانجی شریانها باز در تن پراکنده می شود لاجرم تب دایم و لازم باشد و تبها که از عفونت خلطی
تولد کند که برون رگها عفن شده باشد کسارنده باشد می کسارد و باز می آید از بهر آنکه ماده همه در یک موضع نباشد لیکن اندک
اندک بدان موضع که در وی عفن میشود گرد می آید و مدة کسیدن آن که درمیان دو نوبت افتد مدت گرد آمدن خلط
است هر جزوی ازان ماده که بدان موضع می رسد و بدان خلط عفن که در وی است می پیوندد مستحیل میشود و اندک
اندک عفونت می پذیرد و از بهر آنکه خلط عفن بسبب حرارت عفونی گرم تر شود لابد هم بسبب این حرارت
لطیف می شود و تحلیل می پذیرد تا بخار او بدل رسد و از دل بمیانجی روح و شریانها بهمه تن باز آید و تب سخت
شود و حرارت غریزی نیز هم بسبب حرارت تب افروزد و آنچ تحلیل تواند کردن از باقیها نیز تحلیل کند چون
بدان موضع رسد که معظم آن خلط در وی است آنرا بسبب بسیاری یا بسبب غلیظی و لزجی تحلیل نتواند کردن لیکن
چون آنچ ازان موضع آمده باشد تحلیل کرد تب کسارنده شود از بهر آنکه رگها ازین ماده خالی باشد و اگر بقیتی از ماده
مانده باشد نه بکیفیت چنان باشد که سبب دایمی تب شود و نه بکمیت چندان باشد بدین سبب تب کسارنده
شود تا آن وقت که دیگر باره گرد شود و نوبت تب باز آید و سبب باز آمدن نوبت اینست که ماده گرد می آید و مستحیل
میشود و ماده را که بدان عضو نزدیک باشد و مستعد قبول استحالت بود مانند خود می کند اما سبب منقطع شدن نوبتهای
تب آنست که این ماده بعضی تحلیل می پذیرد و بعضی سوخته میشود تا چون ماده اصلی سپری شود و ماده که مستعد قبول استحالت
است بماند تب منقطع گردد و هر گاه که اتفاق افتد که خون بعضوی میل کند و چندان جمع شود که آماس کند سبب عفونت گردد از
بهر آنکه منفذها آن عضو بسبب آماس بسته شود و بدان سبب خون در وی باز داشته شود و نسیم هوا که مردم بدم زدن

بقیتی

۲۲۰

گیرند چندانکه حاجت آن موضع باشد بدو نرسد بدان سبب خون در وی بازداشته شود و نسیم نبود اکه مردم
لادم زدن بگیرند چندانکه حاجت آن موضع باشد بدو نرسد بدان سبب عفونت پذیرد و حرارت عفونتی
در آن عضو تولد کند و بخار آن عفونت بعضوی که بدو پیوسته است باز دهد همچنین از عضوی باز می دهد تا بدل
باز رسد و از دل بمیانجی شریانها بهمه تن باز آید و تب لازم شود تا آن وقت که آماس پخته شود و ماده
عفن از وی بالا آید اما اسباب اختلاف دور تبها سه نوع است یکی زودی و دیری جمع شدن
خلط در آن موضع که عفونت اندر وی می ریزد و دوم کمی و بیشی ماده و سیوم غلیظی ماده و رقیقی بدین سبب است
که تب بلغمی نایبه باشد یعنی هر روز گیرد از بهر آنکه بلغم زودتر جمع شود و بسیارتر از دیگر خلطها باشد در تن و عفونت
زودتر از خلطهای دیگر پذیرد بسبب تری لیکن بتحلیل پذیرفتن و گساردن تب بحسب کمی و بیشی ماده و بحسب قوام آن
باشد که اگر ماده غلیظ و لزج باشد تب لازم باشد و نوبتها درازتر و اگر رقیق باشد سبکتر گذرد و زودتر
گسارد لیکن در همه حالها گسارها از باقی تب خالی نشود اما که سودا دارد نوبت ربع از بهر آن آید که سودا در همه تن از
خلطها کمتر باشد و دیرتر جمع شود و عفونت دیرتر پذیرد از بهر آنکه سرد و خشک است و تحلیل پذیرفتن و گساردن
تب هم بحسب کمی و بیشی ماده و بحسب قوام آن باشد لیکن بر هر صفت که باشد بسبب ترشی و تیزی سخت لزج
نباشد بدین سبب زود تحلیل پذیرد و تب لازم نباشد از بهر آنکه گسارها از باقی ماده تب پاک شود و تب صفرائی نوبت
غب از آن آید از بهر آنکه صفرا در تن کمتر و تری او بیشتر از سودا و کمتر از بلغم باشد و گوهر او از گوهر هر دو لطیفتر و رقیق
تر باشد بدین سبب نوبت او میان نوبت بلغمی و سودائی باشد و علی الجمله سبب درازی نوبتها چهار چیز است یکی
غلیظی و لزجی ماده و دوم بسیاری ماده سیوم ضعیف قوت و حرارت غریزی چهارم بستگی مسام و تحلیل نابودن
و سبب کوتاهی نوبت ضد آن باشد پس هرگاه که همه سببهای کوتاهی نوبت جمع شود تب سخت کوتاه باشد و هرگاه
که همه سببهای درازی جمع شود تب سخت دراز باشد و بباید دانستن که بر اثر تب سخت گرم کمتر آید از
بهر آنکه مزاج ایشان بدان گرمی نباشد و گوشت بر تن ایشان کمتر باشد و نوبت تبهای مرکب از صفرا
و بلغم از بهر آن شطر الغب باشد که تا مادهٔ تب صفرا تحلیل می پذیرد مادهٔ بلغمی بدان موضع که صفرا در وی عفونت
می پذیرد در پخته شود و عفونت می پذیرد یا بموضعی دیگر تا چون نوبت صفرا گسارد بلغمی آغاز کند و هم چنین بلغمی میگسارد
و صفرا آغاز می کند و صفرا می گسارد و بلغمی آغاز می کند و دو نوبت این نوع در روزی نوبت آن پس برین موجب
چون مادهٔ این و آن یعنی مادهٔ صفرا و مادهٔ بلغم که شطر الغب از آن خیزد هر دو ماده سپری شود تب منقطع گردد

باب سیوم در آنکه مادهٔ صفرا و سودا اگرچه [illegible] خشک است عفونت پذیرد

این حال بدان می ماند که گروهی را شبهه افتاده است که صفرا
و سودا بسبب خشکی مزاج عفونت پذیر نبود خصوصاً سودا که سرد و خشک است و بطلان این شبهه آنست

که بدانی که صفرا و سودا هر دو را صورت مخالف مزاج آمده است از بهر آنکه اگر چه مزاج صفرا گرم و خشکست و مزاج سودا سرد
و خشک صورت هر دو ترست از بهر آنکه اگر چه می دانیم که مزاج هر دو خشک می بینیم که هر دو بصورت همچون آب رونده اند
و قوام یکی رقیق و مزاج او گرم و خشک و طعم او تلخ و اگر گوید که حدّ سودا حسبت گوییم رطوبتی است که قوام او غلیظ
و مزاج او سرد و خشک و طعم او ترش و اصل اندرین باب آنست که بدانی که هر چه بصورت تر باشد اگر مزاج او
سرد و خشک باشد عفونت پذیرد چون برگ مورد تر و برگ گل مورد تر و مازو تر و غیر آن هر گاه که بر هم پوشیده
شود و هوا اندر میان او راه نیابد بسبب تری حرارت غریب در وی تولد کند و متغیر شود و منکرح گردد اما معلوم باید
کردن که آنچ عفونت پذیر نباشد هم بصورت و هم بمزاج خشک باید که باشد تا بسبب رطوبتی متغیر نشود چون خاک خشک
و آهک و غیر آن **باب چهارم در علامتهای تبهای عفونی بر وجهی کلی** از علامتهای تبهای عفونی آنچه خاصه ترست آنست
که از سببی واصله نباشد لیکن سبب آن سابقه باشد و پیش از حدوث تب شبهای بیخوابی و بی آرامی
و گرم شدن نه چون گرمی تب و تاسه و گردیدن از ین پهلو بدان پهلو هم باشد و بروز اندر خویشتن ماندگی و کسلانی
همی یابد و دست و پای و همه اندام میکشد و می یازد و گاه گاه نفس تنگ میشود و رگها و سر پهلوها که آنرا بتازی
شراسیف گویند کشیده شود و سر گران باشد و رگها بنا گوش و صدغ می جهد و بسیار باشد که منش گشتن آرد و بسیار سپید
آب دهان و بینی و بسیاری بول و گندگی او و براز گنده و تهیج و لوا تر نبض با این علامتها یار باشد هر گاه که این
علامتها پدید آید و تدبیر آن کرده نشود تب عفونی بر اثر آن پدید آید و ضعف آرد و رنگ روی زرد شود و هر گاه که نبض
فشارده شود علامت آغاز تب باشد و فشاردگی نبض آن باشد که فاتر و صغیر و سریع و مختلف شود و اندر میانه
نبضها بزرگ و قوی همی افتد و در جمله اندر نفس و نبض حرکت انقباض سریع تر باشد از بهر آنکه حاجت بیرون
کردن بخار بیشتر باشد و گاه بود که نبض صلب شود خاصه اگر در عضوی صلب بود اگر چه ورم صلب نباشد یا آب
سرد خورده شود تا بدان سبب نبض صلب گردد یا بسببی دیگر از سببها که اندر باب نبض گفته آمده است صلب
گردد و اختلاف نبض اندر وقت تزاید تب و اندر انتها آن از جمله علامتهای خاصه است تبهای عفونی را مگر
اندر تب غب که اختلاف نبض سخت ظاهر نباشد از بهر سبکی ماده و اگر نبض فشارده و سریع نشود چنین که
یاد کرده آمد بباید دانست که تب عفونی نیست اما تب یوم است و از علامتهای تب عفونی دیگر آنست که نوبت
نخستین عرق نکند و روز کار تزاید تب و تزاید بیماری متناسب نبود و مدت تزاید دراز بود و تا مادام که نبض اندر
عظم همی فزاید هنوز مدت تزاید باشد و بیشترین تبهای عفونی با درد سر و تشنگی باشد و زفان سیاه شود خاصه
نزدیک انتها و احوال بیمار بسبب کوشیدن طبیعت با علت مضطرب باشد و بول اندر آغاز بیماری
خام باشد یا اگر نشان پختگی دارد نشان ضعیف و اندک باشد و ممکن بود که سخت گرم بود و اندر تبهای مفترة

و مختلف

و نبض

یعنی تبها که می گ[illegible]بت بازمی آید نخست فراش کند یا لرزه قوی کند که آنرا طبیبان نافض گویند و بوقت گسارِ[illegible]
عرق کند یا بر بشره تری پدید آید و سبب فراش و لرزه پنج حال بود یکی تیزی و سوزانی خلط که عضلها را بگزد و بسوزاند دوم
عاجزی و ضعیفی حرارت غریزی بود سیوم سردی هوا چهارم سردی خلط پنجم میل حرارت باندرون تن از جهت
آنکه ماده باندرون باشد و فرق میان آنکه سبب فراش و لرزه تیزی و سوزانی خلط باشد آنست که اگر سبب تیزی و سوزانی
خلط باشد بیمار با آنکه سرما یابد پندارد که سوزن اندر اندامهاء او می زنند و اگر دست بروی نهند دران حال گرم
و سبب گرمی باطن تشنگی غلبه کند و اگر سبب سردی خلط باشد بدان ماند که تن او در میان برف نهاده است و اگر
دست بروی نهند گرم نباشد اما فراش آنرا گوئیم که سبب آن تیزی و سوزانی خلط باشد و قشعریره نیز گوئیم
ولیکن فرقی هست میان نافض و قشعریره و آن آنست که قشعریره بیش ازان نباشد که بظاهر سرما همی یابد و بباطن گرم
باشد و حرکتهاء بی اختیار هیچ نباشد چون لرزیدن اندامها و برهم زدن دندانها و نافض حالی باشد که بیمار اندامهاء
خود را از حرکتهاء بی مراد فرو نتواند داشتن و همه اندامها چنان بلرزاند که پندارد که استخوانها از هم گشاده میشود و سبب
صعب لرزانیدن نافض آنست که قوة دافعه عضلها قوی باشد و هر چند ماده سوزانتر و قوت دافعه
قوی تر لرزانیدن نافض قوی تر باشد و بسیار بود که سرما قوی باشد و با وی لرزه نبود چنانکه در تب بلغم و تب ربع
بود و سبب آن دو چیز بود یکی آنکه ماده سوزان نبود و دوم آنکه قوة دافعه عضلها قوی نباشد و آنرا که سبب سردی
خلط باشد برد گوئیم و بپارسی تب سرد گوئیم و سبب آنکه تبها که در آغاز سرما کند بعرق گسارد آنست که حرارت
تب اگرچه غریب باشد رطوبت را بگدازد و تحلیل کند و سبب دیگر آنکه همه رطوبتها در عروق نباشد بدان سبب تحلیل
بیشتر باشد و عرق بسیار بود و در آغاز تبها لازم فراش و سرما نباشد الا بسبب ضعیف قوت یا بسبب میل کردن حرارت
بجهت ماده تا بدان سبب در آغاز تب اطراف سرد شود و این علامتی نیک نباشد از بهر آنکه علامت بسیاری و غلیظ
ماده و ضعیفی حرارت باشد که در بعضی تبها قشعریره با لرزه مرکب شود از بهر آنکه ماده مرکب بود از صفرا و بلغم و هرگاه که قوة
ضعیف باشد و ماده بسیار ممکن نبود که تب منقطع گردد مگر ببحران انتقال چنانکه در کتاب چهارم در بابهاء بحران یاد کرده
آمده است و هرگاه که در ذات الجنب و غیر آن از پس آنکه ورم ساکن شود تبی همی آید معلوم خود باید کردن که ماده ورم
هنوز هست و هر جا که المی باشد ماده میل بدان موضع کند و اسباب عفونت و علامات آن گفته شد باب

هفتم اندر سرمائی که بوقت قشعریره و نافض یابند

سبب اندرین آنست که هرگاه که خلط سرد اندر تن ساکن بود تن با وی
الفت گیرد و بمجاورت آن عادت کند و حس سردی آن یافته نشود لیکن چون حرارت بدان خلط رسد
که او را بجنباند حس سردی آن یافته نشود هم چنانکه در کتاب سیوم یاد کرده آید که سبب آنکه اندر تابستان تا هوای
گرم را بجنبانیم اگرچه مزاج هوا بقیاس با روح و حرارت غریزی ما سخت سرد نیست خنکی او نیابیم آنست که این

و نافض نیز گوئیم

بره

و هوائی که مماس پوست باشد چون ساکن شود در مدت سکون از پوست ما حرارتی پذیرفته باشد
و کیفیت پوست گرفته و هوا و پوست هر دو بکیفیت مانند یکدیگر شده و حس لمس را از چیزی که مانند او بود و مانند آن
خوی کرده بود خبر نباشد همچون سوء المزاج متفق که پیش ازین یاد کرده آمدست و هر گاه که هوا را بجنبانیم آن هوا
که هوا مماس پوست ما باشد دور شود و هوا تازه که مماس پوست نیست باز گردد کیفیت هواء تازه محسوس شود
همچون سوء المزاج مختلف که هم درین باب یک اشارت کرده آمد یاد کرده شده است همچنین تا خلط سرد در موضع خویش
ساکن باشد آن موضع که با وی عادت کرده باشد کیفیت آن محسوس نبود لیکن چون حرارتی غریب او را
بجنباند و در تن پراکنده کند و اعضاء دیگر که با آن عادت نکرده باشد کیفیت آن بیابد همچون کسی که اندر گرمابه آب
سخت گرم بر خویشتن ریزد اجزاء رطوبت آرامیده بجنبد و بگدازد و خواهد که تحلیل پذیرد کیفیت آن محسوس گردد
و اما این رطوبت که او را حرارتی غریب بجنباند هم ازین حرارت عفونت پذیرفتن گیرد تا هر گاه که چون آن قدر
بجنبد جمله عفن شود و گرم گردد تب گرم پدید آید اینست سبب سرما که در مقدمه تب پدید آید و بسیار باشد که بسبب پراکنده
شدن بلغم زجاجی در تن سرمائی پدید آید و بلرزاند و تب گرم تولد گشته و ماده که سبب اعیا باشد اگر بسیار باشد
و هنوز عفونت نیافته باشد سبب نافض گردد و اگر عفونت یابد سبب تب گردد و بسیار باشد که مردم طعام خورد
و حرارت میل بسوی اندرون کند تا بهضم مشغول شود ظاهر تن سرد بماند بدان سبب سرما و لرزیدن پدید آید و هم
چنین بسیار بود که حرارت بسبب ورمی که در باطن باشد میل بدان جانب کند و ظاهر تن سرد بماند و مردم بدان
سبب بلرزد و سرما یابد و گاه باشد که نافض علامت بهترین و زایل شدن بیماری بود و این چنان بود که نخست
در نضج پدید آمده باشد و نافض در روز بحران افتد و بیمار از پس آن راحتی یابد چون حال این باشد نشان دست
یافتن طبیعت باشد بر علت و دفع کردن ماده و اگر بر خلاف این باشد بباید دانستن که بسبب بسیاری خلط است
نه قوة طبیعت و گاه باشد که نافض نشان مرگ بود و آن وقت باشد که مردم پس از پدید آمدن علامتهاء خشکی
و پس از قوت و نقصان حرارت سرما یابد و بلرزاند

جزو دوم اندر شناختن تدبیر تبها اندر علاج تبها عفونی بر وجه کلی و تدبیر استفراغ و تدبیر طعام و شراب خوردن و گرمابه و این جزو ده بابست

باب نخستین در یاد کردن اصلها و قانونها که در علاج این تبها بکار باید داشت

بباید دانست که طبیب را در معالجات این تبها قصد سه کار باید کرد یکی آنکه
گرمی و خشکی تب را بچیزها سرد و تر تلافی کند و بدان تسکین دهد دوم آنکه قوت بیمار نگاه داشتن تمام سیوم آنک بنگرد تا اگر
ماده بسیار است لختی کم کند و اگر ماده خام است نضج دهد و این چنان باشد که اگر ماده غلیظ بود آن را بچیزها معتدل کننده رقیق گرداند و اگر
رقیق باشد بچیزها غلیظ کننده معتدل گرداند و گاه باشد که با آنکه تب گرم باشد غلیظی و خامی خلط از تدبیر تسکین آن باز دارد و بپزانیدن
و رقیق کردن آن مهم تر باشد اگر چه چیزها بپزانند و رقیق کننده میل بگرمی دارد دلایل که خود همه گرم باشد و چیزها که اخلاط را گرم کنند هم گرم باشد طبیب

در چنین جای نگاه کند تا کدام مهم‌تر است برانیدن یا کم کردن ماده را یا تسکین تپ کردن یا قوة نگاه داشتن
بعلاج مهم‌تر باشد مشغول گردد و در بیشتر حالها احتیاط آنست که بکشکاب قناعت کنند و اگر ماده کمتر همی باید کرد
پس از تکیفه کنند و آغاز کار بالنوا که کنند و هرگاه که حرارت سخت قوی باشد و طبیب بسبب غایت گرمی تپ
از تپ رخصت نیابد که جز بتعدیل مزاج و تسکین حرارت مشغول باشد خاصه اگر قوة بیماری قوی نباشد به تسکین
حرارت و نگاه داشتن قوة مشغول باید بودن بچیزی که در چنین جایگاه لایق باشد چون کشکاب با فروج کنند
یا با کشکاب قرص یا ماهی تازه خورد یا سرکه پخته یا با آب غوره یا با آب انار ترش یا با آب زرشک و تسکین حرارت دران
حال بقرص کافور و مانند آن کنند ازبهر آنکه مضرت آن بیش از آنکه ماده کمتر کنند بزرگ باشد ماده را بفشراند و خام
ترکند و بیماری دراز گردد و هرگاه که بیند که لختی قوت بجای باز آمد و حرارت ساکن‌تر شد بتدبیر ماده مشغول
گردد و مراعات جانب تپ و جانب قوة فرو نگذارد و اصلی بزرگتر اندر علاج آنست که بنگرند اگر مثلاً مزاج
طبیعی یعنی مزاج درستی سرد است و بیماری گرم افتاده است دانند که از مزاج طبیعی دور افتاده است علاج بضد آن
.. ورد .ن کنند و اگر مزاج طبیعی گرم باشد و بیماری گرم افتاده بود از مزاج طبیعی پس دور افتاده باشد
علاج آن سهل‌تر باشد و اگر مزاج طبیعی و بیماری هر دو گرم باشد طبیعت بیماری بنگه باید کرد چنانکه در باب پنجم
ازین جزو یاد کرده آید و اگر مزاج طبیعی و فصل سال و هوا و شهر و سال عمر همه گرم باشد و بیماری گرم افتد
بباید دانست که سبب سخت قوی نیست چنانکه اگر مثلاً مرد جوان را در ولایت حجاز در فصل تابستان
تپ گرم آید بباید دانست که آن تپ از مزاج عمر و از مزاج ولایت و از مزاج فصل سال بسی دور نیست و سبب
سخت قوی نیست و اگر مردی پیر مرطوب را در ولایت شمال در فصل زمستان تپی گرم آید و بیماری
گرم افتد بباید دانست که از مزاج عمر و از مزاج ولایت و مزاج فصل سال سخت دور افتاده است و سبب
... قویست علاج بضد آن باید کرد و هرگاه که با تپ دردسر باشد بعلاج تپ مشغول باید بودن لیکن وقت
باشد که بسبب صعبی دردسر نوبت تپ درازتر گردد و گرم‌تر شود علاج دردسر و علاج تپ برابر باید داشت
و دردسر را بچیزها بوییدنی ساکن کردن و هرگاه که با قولنج تپ بود تا قولنج گشاده نشود البته کشکاب نباید نخست و
بحقنه نرم علاج باید کردن و شوربای خروس می باید داد تا هم قوت بر جای دارد و طبع را گشاده دارد و اگر
به حاجت آید کشکاب رقیق باید داد با روغن بادام و هرگاه که بول پر قانی شد در تپ دلالت کند
که اندر جگر و حوالی آن اماسی هست جز سکنجبین نشاید داد با کشکاب رقیق با روغن بادام و چون تپ
ساکن گردد بعلاج اماسی مشغول باید شد و خداوند تپ گرم را در تابستان در خنک خانه و سرداب خفتن نشاید
ازبهر آنکه اندر هر دو جای ظاهر تن خنک شود و حرارت باندرون تن باز گردد و اولیتر آن باشد که تن بجامه

قرصها

پوشیده دارد و هوای خانه خنک کنند تا هوا که بیفش می کردد خنک بود و هیچ بیمار در اول بیماری از قرصها که از بهر تب خورند چون قرص کافور و قرص گل و قرص کهربا تشان ید داد مگر تب بعد از نضج ماده و بعد از استفراغ تب دوم
در تدبیر آب سرد که در تبها دهند حدّ او ندهند تب گرم را از آب سرد باز نشاید داشت لیکن چون ماده خام و غلیظ باشد و ترسند که غلیظ تر و خام تر کردد باز باید داشت و اکر خلط رقیق و صفراء باشد آب سرد بهترین چیزست از بهر آنکه نضج صفرا آنست که قوام او معتدل شود و آب سرد آنرا قوام دهد و ضد مزاج تب باشد لیکن اکر در معده یا در جکر ضعیفی باشد یا اندر اندامی از اندامها اندرونی آماسی باشند یا در عضوی دردی باشد یا حرارت غریزی ضعیف باشد یا بیمار آب سرد خوردن عادت نکرده باشد چنانکه مردمان کرم مزاج که لاغر باشند یا خون افزای نباشد آب سرد نشاید داد از بهر آنکه حرارت غریزی را فرو نشاند و ضعف زیادت شود و بیم فواق و تشنج باشد در جمله نکاه باید کرد اکر ماده کرم و رقیق باشد یا اکر نیز غلیظ باشد لیکن نضج یافته باشد و تن کوشت ناک و حرارت غریزی تمام و قوة قوی و احشا بسلامت باشد و آب سرد خوردن عادت بوده باشد هیچ مضرت نکند بلکه سودمندترین علاجی است و اکر بر خلاف این باشد سخت زیان دارد و بسیار بود که چون آب سرد خورد قوة یابد و ماده را بهر وجه که ممکن باشد یا بعرق یا با درار البول یا بقی یا باسهال دفع کند و بیمار عافیت یابد و هر کاه که طبیب در تبهاء محرقه داند که حرارت ساده است اکر آب سرد بمقدار یکمن بفتیان یا یکمن و نیم بدهند چنانکه لرزه بر بیمار افتد و رنک او سبز کردد حرارت فرو نشیند و تب کسار یده شود و ممکن نباشد که تب بلغم کردد و کاه باشد که مانعی باشد چون ضعیف جکر و معده یا آماس اندامی از اندامهای اندرونی یا غیر آن لیکن می ترسد که اکر بیمار را از آب سرد باز دارد تب ذبولی شود دستوری دادن تا آب سرد خورد اولی تر بود از باز داشتن از بهر آنکه اکر مانع خامی خلط یا آماس باشد تدبیر آن سهل تر از تدبیر تب ذبولی باشد لیکن درچنین حال آب سخت سرد نباید داد و اکر با سکنجبین یا با جلاب ممزوج کند مضرت او در غلیظ کردن ماده و در صلب کردن آماس کمتر باشد و بباید دانست که کمترین مضرت اندر بسیار خوردن آب سرد آنجا که مانعی لایق نباشد آنست و بباید دانست که کمترین مضرت اندر بسیار خوردن آب سرد آنجا که مانعی لایق نباشد که مسام را ببندد و باشد که بدان سبب نوعی دیکر از تب زیاده شود و ممکن کردد که این تب دوم قوی تر از تب نخستین باشد و کسانی را که تب نباشد از بسیار خوردن آب سرد مضرتها بسیار باشد خاصه اکر در تن خلطی خام بود از بهر آنکه اکر عضوی ضعیف باشد آفتی در فعل آن عضو پدید آید و دم زدن و بیشتر تنگ مجری طعام و شراب فرو بردن دشوار شود و رعشه و تشنج و ضعیف کرده و مثانه و ضعیف امعاء قولون تولد کند و هر شربتی از آب سرد که خورده شود و در معده دیر بماند و قرار کند و طعام را که در معده باشد تباه کند و چون از معده فرو رود اندر امعاء صایم دیر بماند و جکر دیر رود و بدین سبب تشنکی تو زندن ندن

عضوی

دراز البول

تدبیر سکنگبین

ونه ادرار البول توان کرد از بهر آنکه چون در معده دیر بماند خشکی او بجگر و بعروق نرسد تا تشنگی بنشاند و اگر از جگر
نیز دیر گذرد بدان سبب ادرار البول نتواند کرد و اگر چنان باشد که کسی صبر نتواند کرد با سکنگبین یا با جلاب باید خورد
تا زودتر از معده فرو شود و در تبها که بنوبت آید اندر آغاز نوبت آب سرد خوردن سخت زیان دارد و اندر میانه
نوبت خوردن مضرت آن کمتر از آن باشد که اندر آغاز نوبت و کسی را که در تن درستی از آب سرد مضرت بود
اندر بیماری لامحاله بیشتر باشد **باب سیوم** در تدبیر سکنگبین و ماء العسل و غیر آن سکنگبین شرابی است مرکب از
سرکه و عسل و آب یا از سرکه و شکر و گلاب در جمله ترکیبی سخت نیکوست از بهر آنکه سرکه بطبع سرد و خشک است
و با سردی تیز و گذرنده است و مضرت او در عصبها و اندامها که از عصب است چون معده و رحم عظیم باشد از بهر آنکه
عصب سرد است و سبب سردی او آن است که اندر وی خون نیست بدین سبب همه سردیها او را زیان
دارد خاصه چیزی که با سردی تیز و گذرنده باشد هیچ جزوی از وی نماند که مضرت سرکه بدو نرسد و منفعت او آن است
که صفرا را قهر کند و قوت او بشکند و مضرت عسل آن است که مزاج را گرم کند و صفرا را تیز کند و منفعت او آن است که بادها را
و بلغمی را که سخت غلیظ بود و لزج باشد لطیف گرداند پس چون آنرا با سکنگبین سازند مضرت عسل بسرکه شکسته شود
و مضرت سرکه بعسل شکسته شود و منفعت هر دو با منفعت آب حاصل آید و آن آن است که تشنگی را بنشاند و صفرا را ساکن
کند و کام و دهان تر دارد و رطوبت غلیظ و لزج را که اندر گذرهای دم زدن و گذرهای اخلاط باشد لطیف کند و رطوبت را که
بسرفه صعب و بدشواری برآید باسانی بر اندازد و سده اندامها را اندرونی بگشاید و خلط رقیق را نیز با درار البول از رگها
برون آرد و گاه باشد که طبع را بجنباند و استعمال کند لیکن باید که بس ترش نباشد تا این منفعتها بی مضرت نباشد
از بهر آنکه سکنگبین ترش اثری قوی کند و اگر چه منفعت او آنجا که منفعت کند زود باشد مضرت او آنجا که مضرت
کند عظیم باشد و هر که از سکنگبین ترش بزودی منفعت نیابد علامت آن باشد که علت با خطر است و ماده نضج
پذیرست و از خامی و غلیظی بدان حد است که سکنگبین آنرا لطیف نمی تواند کرد لیکن غلیظ تر می کند از بهر آنکه هر چه
لطیف تر است از وی جدا می شود بتحلیل و باقی لزج تر میشود و بسیار باشد که قوت قوی باشد سکنگبین رطوبت لزج
را لطیف کند و ناگاه آنرا بسرفه بر اندازد باسانی و گذرهای دم زدن را پاک کند و اگر قوت ضعیف باشد رطوبت را
بسرفه بر نتواند انداخت خناق کند پس بر طبیب واجب است که اندر حال قوت و حال ماده و کمی و بیشی و غلیظی
و رقیقی آن نگاه کند تا ماده نضج پذیرست و در بیمار خلاص هست یا نه اگر ماده غلیظ بیند و روزگار زمستان باشد سکنگبین معتدل
دهند نیم گرم تا خلط غلیظ را نیز انگیزد و لطیف گرداند و اگر تابستان باشد با آب سرد بیامیزند تا تشنگی بنشاند و قوة
تب را بشکند و حرارت ناری را ساکن کند و سدها اندرونی بگشاید و بی یخ و بی برف دهند تا خلط را لطیف توانند
کردن و نگذارد که لعاب دهان بیمار لزج شود بدین سبب در تبهاء محرقه و مطبقه و غب سکنگبین معتدل با آب یا با گلاب آمیخته

سخت موافق بود و در تبهاء بلغمی سکنگبین بزوری یا سکنگبین که از شکر که عنصل یا از شکر که گیرند موافق باشد و فعل
بزوری قوی تر از ساده باشد در بزانیدن و لطیف کردن و سده گشادن و بباید دانست که در سکنگبین ترش
دو مضرت است یکی آنکه خداوند سرفه را زیان دارد دوم آنکه بسبب زدائیدگی بیم بود که اگر در تن صفرا
یا خلطی شور و تیز باشد آنرا بزداید و با معا فرو آرد و گذر آن بر امعا سبب سحج گردد خصوصا اگر امعا ضعیف باشد بدین
سبب سکنگبین معتدل دادن صواب تر باشد تا ازین مضرتها ایمن تر باشد اما جلاب آنجا که خشکی غلبه دارد و تری
بیش از گشاده دهد پس در مزاج خشک بعوض سکنگبین جلاب باید داد و در تبهاء حاده اگر قوت قوی باشد
و لکن آنکه انتهاء روز بحران خواهد بود پیدا باشد جز از جلاب چیزی دیگر نباید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد
و بیم بود که جلاب در معده صفرا گردد چندان آب با وی بیامیزد که غلبه آب را بود تا صفرا بیفزاید و تشنگی بنشاند
و این جلاب برین گونه از آب بهتر باشد از بهر آنکه زودتر فرو گذرد اما اگر آب کمتر باشد طبع را نرم تر کند و جلاب
پخته پدید آرد خوبتر از خام باشد و غذا بیشتر دهد لیکن اندر طبع نرم کردن ضعیف تر باشد و ماء العسل هم چنین باشد
و آنجا که ترسند که ماء العسل در معده صفرا گردد با آب بسیار باید آمیخت چنانکه آب بر عسل غلبه گیرد تا تشنگی نیارد
و اگر در نواحی گرده خلطی باشد یا در راه البول بیرون آرد و اگر در نواحی سینه و شش رطوبتی باشد با آسانی براند ازد
لیکن در بر انداختن رطوبت سکنگبین قوی تر از وی باشد از بهر آنکه سکنگبین گذرنده تر و لطیف کننده تر
و زداینده تر است و هر گاه که خلط غلیظ و لزج در نواحی سینه و شش گرد آید علاج آن بچیزی گذرنده و لطیف کننده
باید کرد تا قوت آن از غشاء صلب که استر پهلوها و غاشیه و غلاف اندامهاء اندرونی است بتواند گذشت
و خلط را لطیف تواند کردن و قوت ماء العسل بیش از آن نیست که بلغم را که سخت غلیظ نباشد لطیف کند مردم
مرطوب را و سرد مزاج را سودمند بود از بهر آنکه در این معنی یعنی پاک کردن سینه و شش سکنگبین قوی تر باشد از
ماء العسل و بباید دانست که اگر اندر اندامهاء اندرونی چون جگر و سپرز آماسی صلب یا نرم باشد ماء العسل زیان دارد
از بهر آنکه آماس گرم شود و صفرا تولد کند و خداوند سده را زیان دارد از بهر آنکه جگر و سپرز بسبب شیرینی
زود جذب کنند و سرهاء رگها بقیاس این جذب یا جذب طبیعی تنگ آید از بهر آنکه جذب طبیعی و سببی دیگر
یار شوند و فزودن از آن جذب افتد که در آن رگها گذر تواند یافت و سکنگبین بدین ساخته اند تا قوت
شیرینی شکر که شکسته شود و جگر و سپرز را اندر جذب آن چندان پیش شود که مو تا برگشت بسرکه ماده زودتر لطیف
گردد و سده گشاده شود و بسیار باشد که ماء العسل صرف مردم تن درست را یک نوبت یا دو نوبت
صفرا و کفک ناک برانگیزاند و بباید دانست که رنگ اسهال صفراء ناری باشد و اگر چه بر روی کفک بود و رنگ بول
صفراء هم ناری باشد و اگر بر روی کفک باشد سبب آن حراری باشد یا فرط یا تنگی گذرهاء بول و اضطراب

بادها باشد که در گذرها همین باز ماند و بسیار باشد که غذا و نه گداز ش و کاهش که آنرا ابه‌لمیزی ذ بول گویند اجابت طبع صفرا
باشد و فایده این سخن درین موضع آنست که هر گاه که طبیعت ازین نوع استفراغها بیند ماء العسل ندهد اما اندر تبها بوها دی
و نیز استفراغ صفرا بسیار افتد و هرچند استفراغ می باشد حرارت و تاسه زیادت شود و این نشان غایت حرارت باشد و ممکن است
که روده را انجراد شد و سحج تولد کند نه ماء العسل باید داد و نه جلاب و سکنگبین لیکن آب سرد بغایت می باید داد و ماء العسل از
پس کشکاب نیک نباشد از بهر آنکه ماء العسل بصحبت آن اندر معده درنگ بیشتر کند و سبب نفخ و اضطراب گردد
و ممکن باشد که بسبب دیر ماندن در معده صفرا گردد و کشکاب را تباه کرد اند پس صواب آن باشد که ماء العسل
پیش از کشکاب خورند تا زود فرو گذرد و راه کشکاب گشاده کند اما اگر بیمار را طبع خشک باشد و حرارت با افراط
باشد بعوض جلاب و ماء العسل آب خرما هندی با جلاب آمیخته دهند باب چهارم در تدبیر کشکاب ساختن
طبیبان ما تقدم کشکاب را در علاج تبها از بهر آن اختیار کردند که علاج همه بیماریها بضد آن باید کردن و در تبها محرقه و مطبقه و تب
غب حرارت غریزی ناری شود و ماده تبها عفونی بعضی سوخته باشد و بعضی نضج ناپذیرفته و بعضی خام بود و تدبیر
آنچه سوخته باشد و تدبیر نضج آنچه خام بود هر دو بهم باید کردن و قوت بیمار درین میانه نگه باید داشت و قوت را
بتبدیل مزاج و نیز آنگاه توان نگه داشت و آنچ مزاج را بدل کند و بر داند شربتها خنک است و آنچه قوت را نگه دارد چیزی
غذائی است و معده بیمار ضعیف است و غذا ممتلی نشاید داشت از بهر آنکه طبیعت را بسه کار مشغول کرده باشد یکی هضم شربت
و دوم هضم غذا و سیوم نضج ماده و این مشکل باشد و با این همه عوض تری که حرارت تب از تن بیمار گداخته و تحلیل کرده
باشد بدو باز باید رسانید از بهر آنکه این کارها شربتی خواهند که این منفعتها از وی یافته شود هیچ چیز بجای کشکاب نیافتند
آنرا اختیار کردند و بقراط اندر ستایش کشکاب می گوید شوینده است و اندر وی لزوجتی است بنرمی و لغزانی و پیوستگی
یعنی همواری قوام و تری او معتدل است و در معده فرو ن ترش شود و نفخ نکند از بهر آنکه اندر پختن چندان فزونی که خواست است
کم کرده شود و نفخ از وی بیرون شده از بهر آنکه طبع او تر است تشنگی را بنشاند و از بهر آنکه نرم است و قوام او همواره
معده معتدل کند و بپزاند و درشتیها را نرم کند و از بهر آنکه سرد و تر است با قوت را نگاه دارد و تن را غذا
دهد و از بهر آنکه لغزنده است زود اندر رگها بگذرد و رگها را بشوید و هیچ آلودگی از وی در رگها نماند از بهر آنکه با لزوجت
لغزنده است و زداینده و این خاصیت جز کشکاب را نیست از بهر آنکه از چیز لزج لغزیدن و زدودن کم آید نه بینی که چیزهای
دیگر هست که بقوام کشکاب توان ساخت و از هیچ چیز این خاصیت نیاید چون آب گندم که اگر چه آنرا بقوام کشکاب سازند
با لزوجت و نرمی و همواری قوام باشد لیکن در وی پزانیدن و زدودن نبود و از وی در رگها آلودگی بسیار بماند
و خایه مرغ نیم برشت را هم این لزوجت و نرمی هست لیکن بر فم معده درنگ بسیار کند و زداینده نیست و از فم معده
ناگوارنده فرو رود و از بهر آنکه فعل فم معده آرزو جستن است فعل گواریدن ندارد و از بهر آنکه بر فم معده درنگ بسیار کند غثیه

پس ازین جمله معلوم گردد که این خاصیت از وجهت در نزودن کشکاب راست خاصه و بیرون ازین که گفته آمد کشکاب را
دو خاصیت دیگر هست یکی آنکه قوة او و قوتهای او نیست و در وی قوتهای متضاد نیست چنانکه در بعضی خوردنیهاء دیگر هست چون
عدس مثلا که در وی قوتهای متضادی است جرم او قبض کننده است و آب او اسهال کننده پس از بهر آنکه قوت او یکیست
غذائی که او دهد بغایت نیکو باشد و قوة فزاید و بدین سبب است که مردمانی که خواهند که قوی باشند و در تن ایشان
خلط بد تولد نکند چون کشتی گیران و مانند ایشان بامدادان بی نان خورش و بگوشت خورند و شبانگاه گوشت بی
نان خورند تا در غذاهای ایشان قوتهای مختلف نباشد و اگر اندر کاری قوت کنند اندر تن ایشان خلط بد نباشد که بعد
و سبب ضعف و بیماری شود پس چون طبیبان در کشکاب این قوت و خاصیت یافتند آنرا اختیار کردند و اما خاصیت
دوم آنست که تن را غذا دهد و قوت را نگاه دارد و این همه خاصیتها که یاد کرده آمد از وی بجملگی یافته شود نه بینی
که منفعتهای کشکاب یک یک از شربتهای دیگر یافته میشود چنانکه اگر غرض تسکین حرارت و لطیف کردن ماده باشد این
غرض از سکنگبین حاصل شود و اگر غرض آن باشد که تن بهرهٔ تری یابد جلاب تری فزون از کشکاب کند و اگر غرض
قوام دادن خلط رقیق باشد از آب سرد این غرض یافته شود لیکن منفعت غذا دادن و قوة نگاه داشتن و دیگر
منفعتها هم چیز از کشکاب یافته نشود و از بهر اینست که آنجا که تدبیر بغایت لطافت باید چیز کشکاب ندهند تا
طبیعت را بهضم چیزی غذا مشغول نکرده باشند چون این جمله معلوم شد باید دانست که هر چه با کشکاب در معده جمع
شود منفعت کشکاب باطل کند و سبب اضطراب گردد از بهر آنکه هر گاه که چیزی با وی جمع شود قوتهای مختلف
پدید آید و طبیعت در هضم و تفرق کردن در آن متحیر شود خاصه طبیعت بیمار و از دو قوت مختلف چیز اضطراب
تولد نکند و هضم نیک ممکن نباشد و بدترین چیزی با کشکاب در معده سکنگبین باشد از بهر آنکه کشکاب را تباه کند و هموار
قوام او باطل کند و او را هضم نایافته از معده بیرون برد پس صواب آن باشد که چون کشکاب خواهند دادن پیش از
بدو ساعت سکنگبین دهند تا خلط را لطیف کند و مستعد دفع طبیعت گرداند و معده را درشت کند و بسیار از وی از کار باز
دارد یا از معده بیرون برد و از بهر آنکه سکنگبین را در معده فزون از دو ساعت درنگ نباشد چون
دو ساعت کشکاب خورده شود مستعد هضم آن باشد آنرا نیک قبول کند و زود هضم گرداند و خلطی که سکنگبین آنرا لطیف
کرده باشد بشوید و دفع کند و رگها و گذرها را و اخلاط را پاک گرداند و گاه باشد که دفع بادرار البول کند و گاه باشد که بعرق کند
و اگر از پس کشکاب بچهار ساعت شربتی دیگر سکنگبین خورد مزاج کشکاب آنرا معتدل کرده باشد و نضج داده و زود دفع
شود و منفعت سردی و تری که از کشکاب حاصل آمده باشد همه تن برسد و ترتیب کشکاب دادن . . .
که کشکاب رقیق دهند جائی که رقیق باید دادن و نزدیک انتهاء کشکاب باز گیرند و اگر بچیزی دیگر حاجت آید بجلاب
یا سکنگبین قناعت کنند و آنجا که حاجت باشد که قوت نگاه دارند کشکاب غلیظ دهند و در انحطاط کشکاب با ثفل او دهند

قوت انسان

یعنی با کشک و آنچه ... ی یا اماسی یا از اعراض عرضی ضعیف باشد بخصوص کشکاب جلاب یا سکنجبین دهند
اگر چنان باشد که مدتی طبع اجابت نکرده باشد و ثفل در امعا مانده بود کشکاب نشاید داد از بهر آنک کشکاب گذر
نیابد و امتلا زیادت گردد و بادها و بخارها زیادت گردانند و بدان سبب دردی عظیم تولد کند و دم زدن متواتر شود
و بسبب حرکت متواتر آلت دم زدن گرم شود و خشکی و تنگی تولد کند صواب آن باشد که نخست بحقنه یا بشیاف
طبع را نرم کنند پس کشکاب دهند و اگر شخصی را کشکاب در معده ترش میشود و او را بکشکاب حاجت است وی را
کشکاب رقیق دهند و اندکی بیخ کرفس اندر بزنند و اگر چیزی قوی تر باید اندکی پلپل با آن یار کنند خاصه اگر ماده سخت
گرم نباشد یا با انگبین مصفی دهند و اگر کشکاب در معده مجرّ درنج گردد اندر کتابهاء قدیم که خمر مباح بوده است آورده اند
که کشکاب با اندکی خمر ممزوج باید کرد و بباید دانست که کشکاب که نیک پخته نباشد نه غذا را خواهد و نه علاج را اما
پختن کشکاب چنان باید که یک پیمانه کشکاب جو باشد و بیست پیمانه آب و آهسته ابیزند تا به پنج پیمانه آب باز آید و آنچه
رقیق تر باشد و بزودی ببالا آید و کشکاب رقیق که یاد کرده آمد این باشد تن را غذا کمتر دهد لکن تری بیشتر کند و ماده را
... بزند و رگها را پاک تر کند و سردی باعتدال دهد و زودتر هضم شود و کمتر ترش گردد و کشکاب آنجا بکار باید داشت
که بیماری ساکن باشد و عرض خطرناک و دردی صعب نباشد و نه قبض و نه اسهال حاجت باشد که مهلت نبرد
و طبیب باید که این قانونها را نگه دارد و بحسب مشاهده تصرف میکند **باب پنجم در تدبیر** غذاء بیمار و نگاه داشتن قوه هرگاه که
طبیب خواهد که قوت بیمار نگاه دارد از چیزی غذای چاره نباشد لکن نخست ده چیز را نگاه باید داشت یکی
طبیعت بیمار است دوم اوقات بیماری سیوم قوه بیمار چهارم عادت بیمار پنجم سحنه بیمار ششم شهوت بیمار
هفتم وقت نوبت تب هشتم فصل سال نهم عمر بیمار دهم سببها که از غذا دادن باز دارد اما آنچه تعلق بطبیعت
بیماری دارد آنست که حال بیمار اندر تیزی و آشفتگی و آهستگی و میانگی بنگرد از بهر آنکه بعضی بیماریها سخت آشفته و تیز گذرنده
باشد و ماده آن سخت متحرک بود و این را بتازی حاده گویند و بعضی آهسته باشد و دیر گذرد و بتازی مزمنه گویند
و بعضی میان این و آن باشد بدین سبب در طبیعت بیماری نگه باید کرد تا حاده است یا مزمنه یا میان این و آن و در تدبیر
غذا درخورد طبیعت بیماری و درخورد درجه آن اندر آشفتگی و آهستگی کردن و حال درجات بیماری آنست که بعضی بغایت
تیزی است و بتازی فی غایة الحدة گویند و این بیماری اندر روز دوم یا سیوم یا چهارم یا پنجم بحران کند و بگذرد
و بعضی حاده مطلق است و این بیماری باشد که اندر روز هفتم یا نهم یا یازدهم بحران کند و بعضی آهسته تر ازین باشد اما
اندر بیماری که فی غایة الحدة باشد گویند که قوة قوی است و تا بوقت انتهاء بحران بتواند ماند طبیعت از غذا یکسو باز
دارند و بهیچ غذا که اندر وی قوت کثافت باشد مشغول نکنند لکن یکبارگی غذا را باز گیرند تا طبیعت بر علت مستولی
گردد و روی بماده بیماری آرد و اگر ضرورت آید دفع کنند و این چنان باشد که بیمار را چیزی اندکی جلاب شکر عسکری با آب

بسیار ندهند چنین که رنگ و مزهٔ جلاب سخت ظاهر نباشد و این را طبیبان التدبیر الذی فی نهایة اللطافه گویند
والبالغ فی اللطافه نیز گویند و اگر مزاج بیمار یا فصل سال سخت گرم باشد بر اثر این جلاب اندکی سکنجبین معتدل با آب
یا با گلاب بسیار آمیخته دهند یا خود بعوض جلاب سکنجبین دهند لیکن بر سکنجبین اقتصار نباید کردن تا از سحج ایمن باشد از بهر
آنکه سحج اندر بیماریهای حاده مخوف باشد و اندر بیماری که حاده مطلق باشد و از آن نوع بود که روز هفتم بحران کند از
روز اول کشکاب رقیق باید داد و باید که جلاب یا با شراب بنفشه و اگر صفرا سخت غالب باشد آب انار ترش و شیرین
هم باید داد دیگر روز ششم که جلاب نی کشکاب باید داد با آب انار و سخت اندک باید و روز هفتم که روز بحران باشد هیچ
نباید داد و اگر تشنگی غلبه کند گلاب سرد کرده می باید داد و این را طبیبان تدبیر لیس فی غایة اللطافه گویند و اگر بیماری
از آن نوع باشد که روز نهم یا چهاردهم یا اندرین میانه بحران کند هر روز دو بار کشکاب غلیظ باید داد یا ثفل او و اگر شهوت
قوی باشد باید داد کشکاب و آخر روز مزورهٔ کدو و اسفاناخ و غیر آن باید داد و این را تدبیر لطیف مطلق گویند و هر چند
بیماری آهسته تر بود تدبیر غلیظ تر باید کرد و آب مرغ و اطراف طیهوج و دراج و غیر آن چون ماهی تازهٔ خرد و زردهٔ خایهٔ
مرغ نیم برشت می باید داد و این را اندر بیماری تدبیر غلیظ گویند و اندر تن درستی تدبیر لطیف گویند و بقراط رح
تدبیر لطیف میگوید الذین یاتی منتهی مرضهم بدیا فینبغی ان یدبروا بالتدبیر اللطیف بدیا والذین یتأخر منتهی مرضهم
فینبغی ان یجعل تدبیرهم فی ابتداء مرضهم اغلظ ثم ینقص من غلظه قلیلا قلیلا کلما قرب منتهی المرض و فی وقت منتهاه
بمقدار ما یبقی قوة المرض علیه وینبغی ان یمنع من الغذا فی وقت منتهی المرض فان الزیادة فیه مضرة و هم اندرین معنی
میگوید اجود التدبیر الذی فی امراض التی فی الغایة القصوی التدبیر الذی فی القصوی واذا کان حادا جدا من الاو
جاع التی فی الغایة القصوی یاتی فیه بدیا ویجب ضرورة ان یستعمل فیه التدبیر الذی فی الغایة القصوی من اللطافة
فاذا لم یکن کذلک لکن کان یحتمل من التدبیر ما هو اغلظ من ذلک فینبغی ان یکون الانحطاط علی حسب لین المرض ونقصانه
عن الغایة القصوی واذا بلغ المرض منتهاه فعند ذلک یجب ضرورة ان یستعمل فیه التدبیر الذی فی الغایة القصوی من اللطافه
و اندر بیماریها مزمن تدبیر لطیف نشاید کردن از بهر آنکه با تدبیر لطیف قوة تا بوقت انتها پای ندارد لیکن چنان باید که چون بر
غلیظ باشد و بتدریج لطیف می کنند تا بوقت انتها بتدبیر لطیف باز آورده باشند تا قوة بسلامت بر جای ماند و چون وقت انتهای
بیماری باشد علت را بلطیف باز گذارند و قوة بر وی مسلط کنند و بهیچ غذا مشغول نگردانند تا طبیعت کار خویش بکند از بهر آنکه قوة اندر بیمار
هم چون توشه است و بیماری چون سفر و طبیعت با بیمار همچون مسافر توشه باندازهٔ سفر سازد و اگر سفر کوته باشد توشه کمتر سازد
و اگر دراز باشد بیشتر سازد و باندازه خرج کند تا پیش از آنکه مسافت برنده شود توشه سپری نشود و طبیب نیز اندر طبیعت بیمار
نگه کند اگر بیند که بیماری حاده و گذرنده است و قوت قوی است از اول غذا باز گیرد و جهد کند تا داشتن قوة مشغول نباشد همچون
مسافری که مسافت سفر او کوتاه باشد اندیشهٔ توشه کمتر کند و اگر بیند که بیماری دراز خواهد بود از اول بیماری قوت نگاه می دارد

وتدبیر درخورد آن می‌سازد و چیزها غذای میدهد و بتدریج بوقت انتها رساند تا قوت بیش از وقت انتها ضعیف
نشود همچون مسافری که انتهای سفر او دراز باشد توشه نگه میدارد تا بیش از آنکه سفر تمام شود توشه کم نکند وآنچه تعلق
باوقات بیماری دارد آنست که بیکبارگی ناگاه تدبیر بگردانیدن تن درست را زیان دارد و کیفیت بیمار را بدین سبب
اندر اول بیماریها که تدبیر شاید گردانیدن رخصت باشد که چیزی غذای داده شود چنان باید که نخست تدبیر
میل بتغلیظ دارد و بتدریج لطیف می‌کرده اند تا بوقت انتها بغایت لطافت باز آورده باشد چنانکه یاد
کرده آمد تا بیکبار ناگاه تدبیر بر خلاف عادت گردانیده نباشد تا قوت ضعیف نشود و اصلی دیگر آنست
که در وقت نوبت تبهای عفونی و نه نزدیک او و نه در وقت تزاید نوبت هیچ چیز که بغذا ماند نباید داد
و کشکاب رقیق هم نباید داد از بهر آنکه هرچه ازین نوع بود بسبب گرانی و درازی نوبت باشد و منفذها را
اخلاط و متقدم زدن را تنگ کند و دران خطری بزرگ باشد وآنچه تعلق بقوت بیمار دارد آنست که بدانی
که تدبیر غلیظ اگرچه قوت را زیادت کند بیماری را مدد باشد و تدبیر لطیف اگرچه قوت ضعیف کند مدد
بیماری نکند و هر غذا که گوهر او نیک باشد و باندازه حاجت خورند قوت را نگاه دارد و این را
که بیمار غذا خورد که گوهر او نیک و باندازه حاجت باشد تدبیر معتدل گویند و در بیماری حاده بفزونی قوة حاجت نیست
لیکن در بیماریهای مزمنه بدان حاجت است که بتدبیر معتدل قوة را نگاه دارند و در بیماریهای حاده اگر قوة قوی باشد
بتدبیر لطیف مدد بیماری باز گیرد و بدان ننگرد که این تدبیر قوت را ضعیف کند از بهر آنکه در بیماریهای حاده تا قوت ضعیف
شدن گیرد طبیعت ماده را پخته باشد و دفع کرده و هنوز قوة برجای باشد بدین سبب است که اندر بیماریهای مزمنه
هرچند اعراض بیماری صعب تر می‌شود تدبیر لطیف تر می‌باید کرد تا وقت انتها بغایت لطافت باز آورده باشد
بتدریج تا طبیعت جز بعلت مشغول نباشد طریقی دیگر آنست که در نگاه داشتن قوة که بنگرند اگر بیماری از امتلا باشد و
قوت قوی بود تدبیر لطیف باید کردن و اگر بیماری از غذا نایافتن یا از استفراغ افتاده باشد و قوت ضعیف باشد
ط باید کرد لیکن بمقدار اندک و بتفاریق باید کردن و اگر قوت ضعیف و بیماری از امتلا باشد یا اگر قوت قوی و بیماری
از تهی گشتن باشد تدبیر معتدل باید کردن و بقراط می‌گوید ما کان من الامراض یحدث عن الامتلاء فشفاؤه یکون با
لاستفراغ وما کان منها یحدث عن الاستفراغ فشفاؤه یکون فی الامتلاء وشفاء سایر الامراض یکون فی المضاد و هرگاه
که قوت و بیماری حاده باشد تدبیر بغایت لطافت باید کردن و اگر قوة ضعیف باشد تدبیری باید کرد که میل بتغلیظ دارد لیکن
اندک اندک و بتفاریق باید کردن و اگر قوت قوی باشد و انتها دیر خواهد بود تدبیر معتدل باید و یکبار باید کرد و اگر قوت
معتدل بود و انتها نزدیک تدبیر لطیف و پراکنده باید کرد و بقراط از بهر این گفت ینبغی ان یعطی بعض المرضی غذاءهم فی مرة
واحدة وبعضهم فی مرتین ویجعل ما یعطونه منه اکثر او اقل وینبغی ان یعطی الوقت الحاضر من اوقات

البتة خطر من هذا السن والعادة و آنذ تدبیرها صواب که اندر نگاه داشتن قوت باید کردن شاد
داشتن بیمار است و مرادهای او دادن و رضای او جستن و او را از هوائی بهوائی موافق‌تر بردن و از جایی بجایی خوشتر
نمتر آوردن و دوستان او را پیش او حاضر داشتن و خبرهای خوش و امید و دلداری او را دادن تا قوت حیوانی
و نفسانی بدان قوت گیرد و فایده دهد و بقراط از بهر این گفت و قد ینبغی لك ان لا تقتصر علی ان توخی فعل
ما ینبغی دون ان یکون ما یفعل المریض ومن یحضره کذلک والاشیاء التی من خارج و آنچه تعلق بعادت
بیمار دارد آنست که بنگرند اگر عادت بیمار بسیار خوردن است غذا بیکبار باز نگیرند نه اندر ابتدای نوبت و نه اندر
تزاید و نه اندر وقت انتها و نه در امراض حاده از بهر آنکه غذا از وی باز گرفتن خطا است و بیم باشد که غشی افتد خاصه
اگر سحنه صفرایی و قوت ضعیف باشد بیم باشد که زود هلاک شود و اگر قوة قوی باشد بیم باشد که کاهش و گداز در تن
او پدید آید و سبب غشی آن باشد که صفرای سوزان بمعده اندر آید و فم معده او را بگزد و بسوزاند و قوت ببرد و بسیار
کس باشد که تن قوی و گوشت آلوده بود و هرگاه که غذا نیابد زود لاغر و ضعیف شود غذا از وی باز گرفتن
خطا باشد و هرگاه که حرارت غریزی سخت قوی باشد یا سخت ضعیف غذا باز نباید گرفت. از بهر آنکه
اگر سخت قوی باشد بی غذایی صبر نتواند کرد و اگر سخت ضعیف بود چون غذا باز گیرند مدد او گسسته شود و
کس باشد که هرگاه غذا دیرتر یابد فم معده او بدرد آید و بمشارکت معده سر او بدرد آید این گروه را کشکاب رقیق
کفایت بود و اگر حاجت باشد مقداری آب انار یا غیر آن از پس کشکاب بدهند تا فم معده را قوت دهد
و بقراط از بهر این گفت التدبیر البالغ فی اللطافة عسر مذموم فی جمیع الامراض المزمنة لا محالة والتدبیر الذی
یبلغ فیه الغایة القصوی من اللطافة فی الامراض الحادة اذا مالم یحتمل المریض عسر مذموم و اگر
عادت بیمار کم خوردن باشد غذا باز باید گرفتن و اندکی کشکاب رقیق با آب انار و مانند آن باید داد از بهر
آنکه از بیماری غذا بر وی گران گردد قوت او بدان سبب ضعیف گردد و بیم آن بود که هلاک شود و آنچه تعلق
بسحنه دارد آنست که بنگرند اگر بشره نازک و متخلخل باشد غذا باز نگیرند و درخورد طبیعت بیمار تدبیر می[illegible]
و قوت نگاه دارند و اگر بشره درشت بود و مسام بسته باشد تدبیر لطیف کنند چنانکه از طبیعت بیماری
واجب کند و آنچه تعلق بشهوت بیمار دارد آنست که بنگرند از طعامها که او را موافق و سودمند بود کدام آرزو
کند اگر آنچه سودمندتر اختیار کند بغنیمت دارند و اگر چیزی آرزو کند که سودمند نباشد و آنچه سودمند بود
نخواهد آن باید داد که آرزو کند از بهر آنکه طبع از آن بهتر قبول کند و زودتر گوارد و بدین سبب قوة بیش یابد و بباید دانست
که در بیشتر حالها شهوت بیمار رمیده باشد چون چیزی آرزو کند که طبیعت آن را نیاید شهوت بیکبارگی رمیده شود
و قوت ساقط گردد و اگر بعوض آنچه آرزو کند چیزی دیگر دهند که سودمندتر باشد لیکن طبع بیمار و آرزوی

اوبران

او بدان نمی گراید این همه زیاده شود و منذی در معده بیمار چنانکه باید نباشد از بهر آنکه طبع او آنرا قبول نکند و چون هضم چنانک باید نباشد
قوة را از ان هیچ بهره نباشد لیکن خلطی بد تولد کند و بیماری دراز تر و قوت ضعیف تر شود و مضرت آن بزرگ باشد
بدین سبب اولیتر آن باشد که طبیعت متابعت آرزو کند و آنجا که داند که آنچه آرزو کند سخت زیان کار نیست یا زیان
آن اندکی دیگر در توان یافت از ان نوع که آرزو کرد چیزی توان ساخت بسازند و آرزو را باز آرند و تسکین کنند تا مضرت اندر
متابعت آرزو کردن بیشتر است یا در آرزو باز داشتن و طبیعت و شهوة نفور کردن این معنی را میزان سازند و بر موجب آن میروند
و آنچه تعلق بوقت نوبت تب دارد دانست که بنگرند اگر نوبتهای تب بر یک نظام می آید و قرار و باز نمی افتد و نه در وقت
نوبت و نه از پیش آن شش ساعت غذا نباید داد و تا آن وقت که تب ناک نکسارد تدبیر غذا نباید کرد
پس اگر صبر چندان نتواند کرد چندان صبر باید کرد که حرارت تب در انحطاط افتد و از بالای تن باطراف فرو
آید و سینه و شکم از حرارت پاک شود و بقراط میگوید اذا کانت الحمی ادوار فامتنع من الغذا
فی اوقات نوائبها فان الزیاده فیه مضرة و اگر وقت انحطاط یا وقت کساریدن تب عادت غذا خوردن
بیمار باشد سخت نیک باشد و اگر تب از نوبتهای حقیقه لازم باشد اندر ان وقت که گرم تر شود تدبیر غذا نشاید
کرد از بهر آنکه هرگاه که حرارت غریب یعنی حرارت تب معده و احشا را گرم کند غذا هضم نشود لیکن ماده تب گردد
و بیماری دراز تر شود و بقراط این معنی میخواهد آنجا که میگوید اذا کانت نوایب الحمی لازمة لادوار ما فلا ینبغی فی اوقا
تها ان یعطی المریض شیا او اضطرا الی شی لکن ینبغی ان ینقص من الزیادت من قبل اوقات الانفصال
و اگر تب گردان و نوبتها بی نظام باشد غذا بوقت عادت باید داد یا هر وقت که آرزو کند آن وقت و
باید داد و آنچه تعلق بفصل سال دارد دانست که بنگرند اگر فصل تابستان باشد و بیمار غذا بیش ازان خواهد
که روز گرم شود غنیمت باید داشت از بهر آنکه حرارت غریزی آن وقت قوی تر باشد و آنچه خورد بفعل
سرد باید تا طبع آنرا بهتر قبول کند و اگر در وقتی دیگر خواهد نباید کوشید تا بدان وقت باز آرزو کند و اگر فصل
ن باشد بوقت نیم روز دهند که حرارت غریزی در زمستان آن وقت قوی تر باشد
و لیکن آنچه خورد بفعل گرم باشد و بباید دانست که در تابستان غذا بیشتر و بتفاریق باید داد لیکن
گوهر او سبک تر و لطیفتر باید که در تابستان مسام گشاده تر و تحلیل بیشتر باشد و بتفاریق از بهر آن باید که
تحلیل بتفاریق باشد و بدل آنچه خرج شود هم بتفاریق باز باید آورد و نیز اگر غذا بسیار بیکبار خورد طبیعت
گران بار شود و بهضم آن وفا نتواند کردن و در زمستان مسام بسته باشد و تحلیل کمتر باشد بدل باندازه
تحلیل باز باید آورد و از بهر آنکه حرارت غریزی اندر زمستان میل باندرون دارد و هضم بهتر باشد بدین سبب
آنچه خورد بیکبار باید و باز خورد تا طبیعت بهضم آن وفا تواند کردن و فصل خریف بدترین فصلهای سالست تدبیر

اما بیشتر از بهر ا

نگاه داشتن قوة وتدبیر راندن علت برفق باید کرد بدین سبب تدبیر معتدل و بتفاریق باید و فصل اعتدال است لیکن
از بهر آنکه اندرین فصل اخلاط در تن بجنبد و یکبار از دو زیادت شود غذا اندک تر و دیرتر از آن باید که در زمستان
تا امتلا مزد نیابد و بقراط گوید اصعب ما یکون احتمال الطعام علی الابدان فی الصیف والخریف واسهل
ما یکون احتماله علیها فی الشتاء ثم بعده فی الربیع بدین ربیع اول فصل بهار می خواهد یا بهاری که بفصل
زمستان ماند یا طبع زمستان دارد و آنچه تعلق به اعمار بیمار دارد آنست که بنگرند اگر بیمار کودک است غذا
بازنگیرند از بهر آنکه هم کودک بسبب فزونی حرارت او بهتر باشد و گوهر اندامهارا او نازک باشد پس باز
گرفتن غذا سبب ضعف قوة او باشد و اگر بیمار پیر باشد هم نشاید غذا باز گرفتن اگرچه پیر بر نایافتن غذا صبر بهتر
تواند کردن از کودک و از نایافتن غذا بد و مضرت نرسد که بکودک رسد و غذا بسیار دادن هم
نشاید از بهر آنکه حرارت پیر ضعیف و اندک باشد هر وقت آنرا مددی باید پراکنده تا افروخته می شود
و بیکبار نشاید از بهر آنکه حرارت او را فرو گیرد و بمیراند چنانکه هیزم بسیار آتش اندک را فرو میراند و حال
مردم او حال مردم جوان و کهل اندرین باب میان حال پیران و کودکان باشد و بقراط می گوید ما کان من الابدان فی
النشو فالحار الغریزی فیهم علی اکثر ما یکون و یحتاج الی الوقود الی اکثر ما یحتاج الیه فان لم یتن وله ما یحتاج
الیه من الغذاء ذبل بدنه و ینقص و اما فی الشیوخ فان الحار الغریزی قلیل فمن قبل ذلک لیس یحتاجون من
الوقود الا الیسیر لان حرارتهم یطفا من الکثیر و من قبل هذا ایضا لیس یکون الحمی فی المشیخة حارة کما یکون فی النشو
و ذلک لان ابدانهم بارده و آنچه تعلق بسبب دارد که از غذا دادن باز دارد آنست که بنگرند اگر در معده فضله غذا
و در روده ها ثقلی باشد تا آن فضله از معده فرو نرود و روده ها از ثقل خالی نشود غذا نشاید داد و موافق ترین غذا خداوند
تب را غذا تر باشد خاصه کودکان را و خداوندان مزاجهای تر را از بهر آنکه غذا که تر باشد هم مانند مزاج ایشان و هم ضد
مزاج تب باشد و اگر بیماری را استفراغ حاجت دارد باید که تا بدارو و مسهل یا بتدبیر حقنه یا باستعمال شیاف یا بفصد آنچه بحسب مشاهده
صواب بیند استفراغ بکنند و غذا نشاید داد **باب ششم اندر تدبیر خمر دادن بر وجه مداوات** باید دانست که اندر روزگار پیغمبران
گذشته علیهم السلام خمر مباح بوده است و امروز که حرام است در شریعت نبوی صلوات الله علیه با این همه در شریعت علی سبیل
التداوی معین مباح است و بعضی پادشاهان بدان میلی دارند و طبیب که در خدمت پادشاه باشد چاره نباشد از آنکه
بشناسد تدبیر آن کند تا اگر پادشاه به بدان میل کند تدبیر آن بداند کرد از بهر آنکه طبیبان متقدم بعضی بیمار از خمر فرموده اند
و تدبیر آن در کتب یاد کرده از بهر آنکه تمامی کفایت و تمامی علاج نیز بمتابعت ایشان اندرین موضع یاد می کردیم باید
دانست که همه انواع خمر در همه انواع بیماریها زیان دارد جز شراب سپید رقیق صافی که رنگ و قوام آن نزدیک باشد
و بوی او تیز نبود اگر ازین شراب با آب ممزوج کرده مقداری معتدل در بیماریهای بلغمی و تب ربع و عب غیر خالصه

بهار اگرچه فصل

قدری

ندارد

نکار دارند حرارت غریزی را و قوت را مدد دهد و باقی خامی خلط را بپزاند و لطیف کند و بر هضم یاری دهد طبع را نرم کند
و آدرار البول کند و خواب آرد و بیمار در خواب آسایش تمام یابد و در آخر ذات الریه و ذات الجنب که ورم
پخته باشد و طبیعت بدفع آن برخاسته باشد و تپ ساکن شده سودمند بود و قوت را یاری دهد تا خلط را
بآسانی بر اندازد و شراب شیرین از بهر آنکه بیشتر غلیظ باشد سده آرد خداوند تب صفرائی را و خونی را سخت
زیان دارد لیکن آنچه لطیف و قوام معتدل باشد خداوند سرفه را سودمند بود و گذرهاء دم زدن را پاک گرداند
لیکن خلط غلیظ و لزج را دفع نتواند کرد از بهر آنکه خلط لزج را قوتی برنده و زداینده باید تا پاک تواند کرد و ماء العسل و
سکنگبین معتدل و کشکاب درین باب از بهر این کار گزیده اند اما آنچه غلیظ باشد از شراب شیرین بتوانیم که
مردم آنرا بدم زدن هم گیرد یا وی در گذرهاء دم زدن در نتواند گنجید و آنرا فراز و باز نتواند برد و آنچه سخت رقیق بود
بیش از آنکه منفعت او پدید آید بخار گردد و با هوا که بدم زدن بیرون کنند خرج شود و آنجا که دشواری بر آید شراب
علاج نباید کرد و شراب قابض رودها را قوی کند و اسهال و ادرار البول باز دارد و خداوند صداع را
و کسانی را که در سر هیچ گونه گرانی بود شراب سخت زیان دارد و شراب تلخ و رقیق خداوند معده
سرد و ضعیف را سودمند بود لیکن مردم صفرائی را سخت زیان دارد **باب بیستم در تدبیر خواب بیماران** نباید
البته که بیمار در آغاز نوبت تب بخسپد خاصه اگر در مقدمهٔ تب فراش و لرزه باشد از بهر آنکه حرارت
در خواب بجانب اندرون تن میل کند و ازین جهت سرما زیاده گردد و تب دراز شود و لاشک چنین است
هر که بخسپد ظاهر بشره او سرد شود و اما نزدیک انحطاط تب ممکن باشد که سودمند بود و در وقت انتها
زیان کمتر دارد **باب بیست و یکم در یاد کردن تدبیر استفراغ** بیماران هر گاه که طبیب خواهد که در تب‌هاء عفونی استفراغ
فرماید نخست یازده چیز نگاه باید کرد یکی وقت نوبت تب دوم قوت بیمار سیوم مزاج بیمار
چهارم سحنه بیمار پنجم آنکه بداند که مادهٔ تب کدام خلط است ششم حال پختگی و خامی ماده هفتم آنکه میل بکدام
جانب دارد هشتم سالهاء عمر بیمار نهم هوای شهر و مسکن بیمار دهم عادت بیمار یازدهم
فصل سال اما آنچه تعلق بوقت نوبت دارد آنست که بنگرند اگر تبی است که بنوبتی راست هم آید
روز نوبت هیچ استفراغ نباید کرد از بهر آنکه روز نوبت روز حرکت مادهٔ بیماریست و چون ماده
بحرکت باشد اگر بطریق استفراغ اخلاط را بجنبانند اضطراب زیادت گردد و اگر بضرورت باستفراغی
حاجت آید توقف باید کرد تا نوبت بگذرد و اگر قی لازم باشد وقتی که آهسته‌تر شود طلب باید کرد تا
دو سه بار روز آن وقت که هوا خوشتر باشد آن وقت باید جست و آنچه تعلق بقوت بیمار دارد
آنست که اگر قوت قوی باشد خلط هم بیرون کنند تا تن بیکبار پاک گردد و اگر قوت قوی نباشد

وضعیف باشد استفراغ نشاید کرد لیکن مزاج را بشربتهاء خنک باعتدال باز می باید آوردن تا هر وقت که مزاج
باعتدال باز آید و قوت تیزبتین باز آید پس استفراغ فرماید که اگر قوت سخت قوی نباشد یا سخت ضعیف نباشد
استفراغ بتفاریق باید کرد تا قوت برجای بماند و مدة میان هر استفراغی چندان باید که آن خلط خام بعضی پخته
شود و قوت که باستفراغ نخستین کمتر شده باشد اندران مدة بجای باز آمده باشد و هر گاه که استفراغ
بفصد می باید کرد انتظار نضج واجب نیست چنانک در استفراغ خلطهاء دیگر از بهر آنکه در فصد تاخیر کنند
باشد که قوت ضعیف شود و فصد ناکرده بمانند و هم چنین هر گاه که وهم آن باشد که خلط دیگر بجنبد احتیاط را
زیان ندارد که در آغاز بیماری که هنوز قوت برجای باشد استفراغ کنند اگرچه اخلاط خام بود و نیز نزدیکی وقت انتها
هیچ خلط را نباید جنبانید تا نضج ظاهر شود و اندر بیشتر وقتها طبیعت چون نضج تمام کرده باشد خلط را
دفع کردن آغاز کند نگاه باید کرد اگر طبیعت کار خویش میکند طبیعت را باید گذاشت و اگر در کار طبیعت
تقصیری هست طبیعت را بچیزی لطیف یاری باید داد و اگر چنان باشد که طبیعت هیچ دفع نمیکند طبیب را
تدبیر استفراغ باید کرد و طبیعت را مدد دادن چنانکه حال واجب کند که هر استفراغی که بضرورت کنند و نباید نبست
در وقت خویش کنند از بهر آن کنند تا پیش از آنکه اخلاط بجنبد و روی بعضوی نهند آن اخلاط را
لختی کمتر کرده باشند و این چنان باشد که بیماری را بضرورت و نه در وقت خویش مثلاً در وقت
انتها که بیرون وقتهاء غذا دادن نیست غذا دهند تا قوت ساقط نشود پس اگر دیگر باره بجز مراجعت
کنند لابد باستفراغ مشغول باید شد و آنچه تعلق بمزاج بیمار دارد آنست که بنگرند اگر مزاج گرم است
و بیماری گرم استفراغی بچیزی مار هندی و شیرخشت و بنفشه و مانند این کنند و اگر بیماری سخت گرم
نباشد و خواهند که استفراغ کنند بهلیله و شاهتره و مانند آن کنند روا بود و آنچه بسحنه بیمار
تعلق دارد آنست که بنگرند اگر گوشت آلود و تن آبادان باشد و بسیار خلط بود استفراغ کردن دلیرتر باشد
و اگر خشک و لاغر است بتعدیل مزاج مشغول باید شدن و از استفراغ باز دارد و آنچه تعلق بماده بیماری
دارد آنست که نگاه کنند اگر ماده بیماری خون است یا خون با آن بهم است فصد اولیتر باشد خاصه
اگر بول سرخ و غلیظ باشد و از پس فصد و اگر طبع خشک باشد طبع را بچیزی لطیف نرم کنند چون
کشکاب یا شیرخشت یا شراب بنفشه و شراب آلو و چنان باید که مقصود درین حال طبع نرم
کردن باشد نه استفراغ کلی و اولیتر آن بود که حقنه سبک سازند از بزر و روغن بنفشه و آب برگ چغندر کوفته
و فشارده و شکر سرخ و اندکی بوره در آن کنند و حقنه در آغاز بیماری صواب تر باشد از بهر آنکه
به نزدیکی وقت انتها قوت ضعیف بود و اگر بول زرد و تازی بود فصد نشاید کردن از بهر آنکه بیم بود

که صفرا انگیز تر شود و از پس آنکه طبع نرم کرده باشد تدبیر ادرار البول کنند بسکنگبین که در وی تخم کرفس و مانند
آن چیزی لختی باشد پس تدبیر مسام گشادن و عرق آوردن کنند بچیزی که سخت گرم نباشد چون
روغن بابونه یا شراب شبید با آب نیم گرم آمیخته و اگر تب سخت گرم باشد این تمریخ و تنطیل
نشاید کرد و تمریخ روغن مالیدن را گویند و هرچه بر عضوی ریزند یا بر چکانند آنرا نطول گویند و بیم رخش
و بر چکانیدن آن تنطیل گویند و در وقت استفراغ نگه باید کرد تا خلطی که بیرون می شود ماده بیماری
هست یا نه و اگر قوت قویست و ماده بیماریست چند آنکه حاجت است که کمتر شود رها باید کرد تا بیرون
شود و اگر نه آنست استفراغ باز باید داشت تا بیماری زیادت نشود و قوت ضعیف نگردد و بسیار باشد که
ماده غلیظ و لزج باشد و قوة سخت قوی نبود و طبیب را حاجت آید که استفراغی کند بمسهلی قوی که فعل او
اندک باشد تا قوة دارو غلیظ بجنباند و دفع کند و کم فعلی استفراغ بسیار نکند تا ضعف نیارد اندرین حال
از مسهل قوی اندکی بباید دادن یا مسهلی باید ساخت ازین گونه بگیرند تربد نیم درم سقمونیا یک طسوج یا
هفت م گلشکر بسرشند یا غاریقون و سقمونیا هم برین قیاس بسرشند و اگر این دارو با عصاره گل
تازه یا با شراب گل خورد روا باشد و آلخبه خامی و پختگی ماده دارد آنست که هرگاه که این اصلها
که یاد کرده شد در ابتدا بیماری کار بسته باشد جز بدانکه ماده را بپزاند مشغول نباید بود و تا اندر تن
خلط بسیار نه بیند و یا بیم آن نباشد که خلطی بجنبد و روی بعضوی شریف بنهد پیش از نضج هیچ استفراغی نشاید
کردن و هر استفراغی که پیش از نضج کنند از بهر آن کنند که تا ماده لختی کمتر شود و طبیعت را سبک باری
باشد تا باقی را بتواند بپزاند و هر استفراغی که از بهر پاکی تن کنند از پس ظاهر شدن نشانهای نضج
باید کرد از بهر آنکه بسیار باشد که ماده خام که مستعد استفراغ نباشد در حرکت آید یا اگر لختی پخته شده باشد
خلطهای خام که مستعد استفراغ نباشد با آن لخت پخته بیامیزد و استفراغ با رنج و اضطراب باشد و گروهی
پنداشته اند که مقصود از پزانیدن خلط آنست که خلط رقیق شود و از بهر آنکه خلط صفرائی رقیق باشد
گفتند آنرا پزانیدن حاجت نیست و آن پنداشت باطل است از بهر آنکه مقصود طبیب از پزانیدن خلط آنست
که خلط رقیق را قوامی دهد تا معتدل گردد و خلط غلیظ را رقیق کند تا قوام آن معتدل شود تا هر دو مستعد دفع طبیعت
شوند نه بینی که در تب صفرائی روز نخست در بول هیچ رسوب نباشد و به نزدیک انتهاء رسوب پدید آید
و رسوب جز ماده بیماری نیست که پخته شده است پس اگر پختگی ماده رقیق شدن بودی بایستی
که رقیق بول و بی رسوبی نشان پختگی بودی پس چون می بینیم آنکه سبب آنکه روز نخست طبیعت رسوب از
آب جدا نتواند کرد خامی ماده است و سبب آنکه نزدیک انتهاء رسوب ظاهر میشود آنست که ماده بیماری پخته شدن

خلط

طسوج

ابتدا است که باطل شد وهم از ینجا معلوم کردن از بهر انکه اگر پیش از نضج استفراغ کند بیم باشد که اخلاط بجنبد وخلط رقیق با غلیظ آمیخته شود واضطراب تولد کند وباشد که هیچ استفراغ نیفتد وباشد که خلط رقیق دفع شود وغلیظ در تن بماند وعسرتر وغلیظ تر شود اما اگر در تن خلطها بسیار بود چنانکه بقراط آنرا هایج می گوید اگر استفراغی کنند روا باشد تا طبیعت سبکبار شود ونشان بسیاری وجنبانی اخلاط آنست که خلط در تن بیماران جای بجای می گردد وبیمار بیقرار باشد وطبیب ترسد که بسیاری اخلاط قوت را مهلت نضج ندهد یا ترسد که بیماری سرسام شود یا در عضوی آماسی تولد کند در چنین حال اگر چه اثر نضج پدید نباشد استفراغ روا باشد از بهر انکه اخلاط متحرک باشد وطبیعت نیز آنرا از جانبی بجانبی میگرداند وچون طبیعت از طبیب در طریق دفع آن یاری یابد دفع آن یاری یابد دفع آن بواجب کند وخطر کمتر باشد وممکن شود که راحتی تمام پدید آید وآنچه تعلق بمیل دارد آنست که بنگرند اگر ماده میل بسوی معده دارد استفراغ بقی کنند واز بهر قی چیزی دهند که از عادت سخت دور نباشد ولسکنجبین وآب نیم گرم قناعت کنند واگر میل بسوی رودها دارد استفراغ باسهال کنند واگر بجانب حدبه جگر دارد استفراغ بادرار البول کنند واگر بجانب مقعد دارد استفراغ بیا اسهال اولیتر بود اما بدارو های کنند که جگر را موافق باشد واگر امعا فروسوین دارد استفراغ بحقنه باشیاف کنند وتفسیر این جملها هر یک در موضع خویش گفته آید ان شاء الله تعالی وآنچه تعلق بسالهای عمر بیمار وهوا ومسکن وشهر او دارد آنست که بنگرند اگر بیمار جوانست یا کهل وشهر او شهری معتدل است وفصل سال بهار است یا خزان استفراغی که حاجت باشد بفرمایند واگر بیمار کودک ویا پیر باشد وشهر گرم باشد چون شهرها جنوبی یا سرد باشد چون شهرها شمالی وفصل سال تابستان باشد یا زمستان از استفراغ باز دارند واگر ضرورت باشد استفراغ بتفاریق وبرفق کنند وآنچه تعلق بعادت بیمار دارد آنست که بنگرند اگر بیمار داروی مسهل خوردن عادت باشد وخواهد که مسهل خورد طبیب مسهلی که بدان حاجت شد بفرماید واگر عادت نداشته است در مسهل دادن احتیاط کنند واگر عادت قی کردن داشته است مسهل خوردن عادت نداشته است یا اگر عادت مسهل خوردن داشته است وقی کردن عادت نداشته است استفراغ بنوعی فرماید که عادت داشته از بهر انکه منفعت در آن بیشتر باشد واستفراغ بدان طریق تمام تر آید وآسان تر باشد واندر فصد نیز عادت نگه باید داشت اگر بیمار فصد کردن عادت داشته است وفصد می باید کرد فصد کنند وخون چندانکه بیرون باید کرد بیرون کنند واگر عادت نداشته است وفصد می باید کرد فصد کنند وخون کمتر از آن بیرون کنند که می باید تا برخلاف عادت بر طبیعت حملی قوی کرده نباشد وآنچه تعلق بفصل سال دارد آنست که در تابستان مسهل کمتر وباحتیاط تر فرمایند وآنچه فرمایند در ساعتی فرمایند که هوا خوشتر

وحرارت غریزی [illegible] تن پراکنده نبود اما داروها که اندر تبهاء گرم استفراغ بدان توانند کردن ازین نوع باید کرد که
درین موضع یاد کرده می آید اندر عمر جوانی و تبهاء صفرائی استفراغ به آب خرما هندی و شیرخشت و اندکی خیار چنبر و اگر
بسقمونیا حاجت افتد اندکی درین آبها حل کنند و اگر در جلاب یا اندر آب او حل کنند و لی شیرخشت و غیر آن
بدهند روا باشد از بهر آنکه سقمونیا زود اجابت کند و هنوز حرارت او اندر تن پدید نیامده باشد که او
استفراغ کند و تن از ماده صفرا پاک سازد [illegible] و شراب بنفشه و حب بنفشه درین باب نافع بود لغایت اما
حب بنفشه بدین صفت باید بگیرند بنفشه یک مثقال سقمونیا نیم دانگ تا دانگی و اگر خواهند که فم معده را مراعات
کنند سقمونیا مشوی کنند کتیرا نیم مثقال در آب سیب یا آبی یا گلاب حل کنند و بنفشه و سقمونیا بدان بسرشند
و حب کنند و اگر مراعات فم معده قوی باید نیم دانگ بود نه باوی یار کنند **صفت** حبی مسهل که حرارت
را تسکین دهد بگیرند کشنیز خشک و گلسرخ و طباشیر از هر یک دو دانگ کافور از یک جو تا یک طسوج سقمونیا از نیم دانگ
تا دانگی کشنیز دانگی حب کنند چنانکه رسم است و این حب جز مرد جوان را که حرارت بروی غالب باشد نشاید
دادن **صفت** معجونی که هم بدین درجه بود بگیرند شیرخشت یا ترنگبین آنچه باشد ده درم آب سیب و آب آبی شیرین
از هر یک ده درم آبها بر شیرخشت بزنند تا بگدازد و بر آتش نرم آنرا بقوام آرند و یکدرم سقمونیا و دانگی کافور
با آن مقدار که حال واجب کند در وی بسرشند پس از آنکه از آتش بر داشته باشند و نیم گرم شده این جمله
شش شربت باشد معتدل و اگر ده درم جلاب و بیست درمی آب آلو بالو خرما هندی بگیرند و دانگی سقمونیا
در وی حل کنند مسهلی تمام بود و کسی را که منش گشتن رنجه دارد سقمونیا در آب انار یا سیب یا در آب آبی یا [illegible] حل کنند
و بدهند و اگر در تبهاء یرقانی از بهر آنکه جگر گرم خواهند دو دانگ ربوند سقمونیا اندر ماء الجبن حل کنند صواب بود
صفت معجونی که اسهال کند و حرارت ساکن کند بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین از هر یک پنجدرم رب السوس
یکدرم و نیم ترنگبین یا شیرخشت بیست درم در آب آبی بگدازند و بقوام آرند و یکدرم سقمونیا با دیگر اخلاط در وی
بسرشند این جمله شش شربت باشد **صفت** قرص طباشیر مسهل معده را قوة دهد و حرارت را ساکن
گرداند بگیرند طباشیر و عصاره زرشک از هر یک یکدرم سقمونیا دانگی و گلسرخ و کتیرا از هر یک دانگی جمله را بآب کشنیز
بسرشند و اگر خواهند حب کنند و اگر خواهند جمله را با دو درم شکر طبرزد با آب کشنیز بسرشند یا با آب عنب
الثعلب یا با آب کاکنج و قرص کنند و در سایه خشک گردانند و بوقت حاجت بدرست بمالند و بدهند **صفت**
حبی که در تبهاء گرم و درشتی سینه شاید داد بگیرند بنفشه یک مثقال شیرخشت یک مثقال هر دو را [illegible] خیار چنبر بسرشند
چنانک حب توان کردن و آنرا که حاجت باشد که هر روز طبع اجابت کند بفرمایند تا بیمار هر شب پنجدرم شیرخشت
بخورد لغایت نافع بود و هم چنین یکدرم بنفشه سوده و یکدرم شکر هم بر وی حل کنند **باب نهم** در تدبیر ضمادهای

بیماران بعضی بیمار انرا در حالت تبها حاجتمند باشند که جگر او و دل را مراعات بیشتر کنند و نگه دارند روقتی که صواب بینند
ضمادی باسرد و تر بر جگر بنهند یا خرقه بگلاب سرد کرده برنهند این معنی جز وقتی که معده از طعام خالی باشد
نشاید کرد و محمد زکریا می گوید هرگاه که تب ساده طبع خشک باشد نشان گرمی جگر باشد تدبیر ما سرد
و تر باید کردن و هم چنین میگوید من در چنین حال ضمادی سرد و تر بر جگر بیمار نهادم و کردم طبع او اجابت کرد و منفعت افتاد

باب دهم در تدبیر گرمابه سببها که از گرمابه باز دارد پنج است یکی ضعیفی قوت از بهر آنکه گرمابه تحلیل کننده است قوه را ضعیف
تر کنند و قوه ضعیف را ساقط کند دوم قی و منش گشتن از بهر آنکه سبب منش گشتن ضعیف فم معده باشد و ضعیفی فم معده
سبب ضعیفی قوه شود و بیم باشد که غشی معده تولد کند سیوم خون آمدن از بینی از بهر آنکه در گرمابه همه خلطها گداخته
شود و در حرکت آید و بیم باشد که خون تیز در حرکت آید و خون آمدن از بینی با فراط شود و بدین سبب است
که هرگاه که طبیب چشم دارد که بیماری را از بینی خون آید با گرمی آید ضعیف می آید و خواهد که تمام تر آید و یرا
گرمابه نفرماید چهارم خلطی که شاید که بدان طریق آن قدر استفراغ میکند از بهر آنکه گرمابه اسهال باز دارد
و اخلاط را گداخته مخالف باز کشد آن خلط بدین سبب اندر تن بماند و مضرت آن قوی گردد پنجم خشکی طبع است
از بهر آنکه پلیکس را که در امعا ثقلی باشد در گرمابه نشاید رفت تا امعا از ثقل خالی نشود هم ازین سبب که یاد کرده
شد و بباید دانست که منفعتهاء گرمابه سه نوع است یکی نضج دوم تحلیل سیوم مرطوب و خداوند تب
و بیمار بیمار صفرا که ماده بیماری صفرا محض باشد اگر در عضوی آماسی نباشد پس از آنکه طبیب استفراغ کرده
باشد گرمابه نافع باشد صفرا را تحلیل کند و بر نضج باقی یاری دهد و ترکیب کند و خداوند تب محرقه را
که ماده تب او بلغم شور نباشد زیان دارد از بهر آنکه چون بلغم غلیظ باشد و بجانب ظاهر تحلیل نتواند پذیرفت
چنانکه صفرا پذیرد و خداوند ذات الریه و خداوند ذات الجنب پس از نضج و استفراغ سود مند
باشد و بر نضج باقی خلط یاری دهد و دردها را بنشاند و پوست را تر گرداند و مفاصل و عصبها را و گذرهای
دم زدن را نرم کند و بدان سبب دم زدن و رطوبت براندا ختن آسان تر شود و هر بیماری که
در تن درستی گرمابه دوست دارد و اگر در بیماری گرمابه خواهد از پس نضج و استفراغ و یرا از گرمابه باز نشاید
داشت که از جمله منفعتهای است که بنضج و تحلیل تعلق دارد و آنجا که از گرمابه مقصود تر طبیعت باشد چنان باید که
اگر بر تن شوخ بسیار نباشد و از خارش رنج نباشد بشوخ بر داشتن و خاریدن روزگار نبرد و بدان مشغول
نباشد از بهر آنکه بیم باشد که عرق کند و خشکی فزاید و اولیتر آن باشد که آب خوش نیم گرم
بروی می ریزند بسیار و در خانه معتدل خوش هوا نشیند یا در آب زن معتدل و زود از آن بیرون
آید و با زاری نرم تری آب از اندام بردارد و همه تن روغن فاتر بغیر گرم چرب کند تا مسام بگشاید

وفضله که باقی باشد آنرا تحلیل کند و پوست و رگها و عصبها را نرم گرداند و تری آب اندر وی نگه دارد از روغن گرم
ناکرده این منفعتها یافته نشود و بسیار تولد کند و چون از گرمابه بیرون خواهد آمدن بتدریج بیرون آید سر و تن پوشیده
دارد تا باد خنک و از سرما بدو نرسد فی الجمله گرمابه معنی عجب است در تحلیل بعضی مادهٔ غلیظ و در تنظیف ظاهر بشره
و در آنچه در زمستان اگر باستفراغ از حال ضرورت حاجتمند باشد طبیب فرماید که در گرمابه شربه خورد خصوصا
اگر مادهٔ بیماری خلطی خام و غلیظ باشد اما در جمله بیماری رخصت نیست **جزو سیوم** اندر شناختن انواع تبهاء عفونی
و علامات و معالجات هر یک بشرح و تفصیل یاد کرده آید و این جزو دوازده باب است **باب نخستین در یاد کرد
انواع تبهاء صفراوی** تبهاء صفرائی سه نوع است یکی تب غب است که یک روز آید و یک روز نه و ماده این تب صفراء
خالص باشد و بدین سبب این تب را غب خالصه گویند دوم غب لازمه است و مادهٔ این صفرائیه باشد
که رطوبت آمیخته باشد آمیختگی محکم و غلبه صفرا را بود لیکن از محکمی که آمیخته باشد فعل هر یک جداگانه پدید نتواند
آمد و حبس اندر یافته نشود و از بهر آنک مادهٔ تب صفرا و رطوبت باشد و رطوبت تحلیل بدشواری پذیرد و حرارت
صفرا در رطوبت آویخته باشد لازم بود و این را عرضی فراخ است یعنی در زیر این نوع انواع بسیار اندر آید
آنجا که صفرا غالب تر باشد تب تیز و آشفته تر باشد و اعراض آن صعب تر باشد و زود تر گذرد و آنرا محرقه
گویند و حاده نیز گویند و آنجا که رطوبت غالب باشد تب نرم تر و لازم تر و عسر تر باشد و این را غب
غیر خالصه گویند و گاه باشد که این نوع تب مدتی دراز تر بنزدیک شش ماه می آید و گاه باشد که در آخر این
تبها سپرز بزرگ شود و تهبج در چشم و روی پدید آید یعنی چشم آماسیده شود و گوشت و پوست بیمار نرم و آویخته
گردد و بتازی این را ترهل گویند و سیوم تبی است که یک روز نوبت او گرم تر و آشفته تر باشد و دیگر روز آهسته تر و مادهٔ
این تب هم صفرا و هم رطوبت باشد و لیکن بهم آمیخته و یکی گشته نباشد بلکه از یکدیگر جدا باشند و بدین سبب
نوبت هر یک جداگانه پدید آید آن روز که نوبت حرکت صفرا باشد تب گرم تر آید و آن روز که نوبت
حرکت رطوبت باشد تب نرم تر آید و این تب را شطر الغب گویند و بباید دانست که مادهٔ تب غب خالصه
گویند میل بجانب پوست و گوشت دارد و بدین سبب است که در آخر این تب عرق بیشتر آید و فراشا و لرزانیدن
او بدان ماند که پوست را بسر سوزنها همی آزند و مادهٔ تب غب غیر خالصه اندر رگها باشد و بدین سبب است که مدة
آن دراز تر باشد لیکن در رگها که بنزدیک دل است کمتر باشد و مادهٔ تب محرقه در رگها که در حوالی دل و فم معده
و رگهای جگر است بسیار تر باشد و بدین سبب است که اعراض آن صعب تر و آشفته تر باشد **باب دوم در یاد کردن
تب غب خالصه** و علامات و علاج آن علامتهای تب غب خالصه ده است که آنرا از غیر خالصه بدان توان دانست
یکی فراشا و لرزیدن اندر آغاز تب باشد و چگونگی آن دوم حال حرارت تب سیوم حال بول چهارم نبض پنجم حال عرق

که در آخر تبها باشد ششم احوال نوبتها و ترتیب از درازی و کوتاهی هفتم عدد نوبتها روز نهارتب هشتم حال نزاید تبها نهم
اعراض تب دهم استفراغها این ده علامتها خاصه است و بیرون ازین حالها که اثر آن در بیماریها اثرها و شهادتها است
چون فصل سال و عمر بیمار و شهر و سخنه و عادت و صنعت او و بیماریها که در سالی بیشتر افتد و تدبیرها که گذشته که بیمار را
اتفاق افتاده باشد اندرین حال نیز نگاه باید کرد تا شهادتهای علامت دیگر قوی تر شود اما آنچه از فراشا لرزه
دانسته شود آنست که در آغاز تب سرما بیشتر بر آید همچنانکه کسی مانده باشد و آب گرم بر وی ریزند سرما بپشت
او بر آید و سبب این آن باشد که حرارت ناری بجنبد و اندک مایه رطوبتی را که یابد بگدازد و بعضلها رساند تا حس
آن یافته شود از بهر آنکه حرارت این سخت قوی باشد قوت حرارت بر اثر آن بعضلها رسد و آنرا بسوزاند
تا بدان ماند که پوست و عضلهای بیمار بسوزنها همی آزارند و هم بدین سبب است که این سرما سخت قوی نباشد لیکن پس ازان قوی
تر شود و نیک بلرزاند از بهر آنکه حرارت غریزی میل باندرون کند آنجا که ماده است روی بدان آرد و این
لرزه و سرما زود ساکن گردد و مدت آن سخت دراز نباشد و حرارت تب زود ظاهر گردد و نوبت نخست
و دوم لرزه و سرما قوی تر شود و هر چه روزگار بر می آید آهسته تر میشود بخلاف لرزها و تبهاء دیگر چون تب ربع
که روز نخستین لرزه ضعیف تر باشد و هر چند روزگار بر می آید قوی تر میشود از بهر آنکه در تب ربع کیموس سودا که
بر عضلها ریزد نخست خام و غلیظ باشد و هنوز نضج و لطافت یافته نشود و هر چند روزگار بر می آید نضج می یابد
و لطیف تر میشود و آنچه عضوی بر عضلها ریزد بسیار تر و گزنده تر باشد بدین سبب لرزه قوی تر شود و نبض نیز
هم بدین سبب قوی تر شود و گاه باشد که در تب ربع و تب بلغم از بهر آنکه ماده که بر عضلها ریخته شود و سرد تر باشد
نیک بلرزاند لیکن فرق میان این لرزه و آن لرزه یعنی صفرائی آنست که در لرزه صفرا طعم دهان تلخ باشد و اندر
بلغمی تلخ نباشد و ممکن شود که هر گاه که چون ماده تب ربع و بلغمی پخته شود و لطیف گردد طعم دهان اندک تلخ گردد و آنچه
از حرارت تب دانسته شود آنست که تب غب خالصه زود گرم شود و گرمی او سوزان تر از همه تبها باشد
و آنجا که دست بر نهند تیزی تب دست را بسوزاند لیکن چون زمانی دست بر آن موضع نهاده دارند حرارت
آن موضع کمتر شود از بهر آنکه ماده صفرا سخت لطیف باشد حرارت دست و حرارت تب آنرا لطیف تر
و تحلیل پذیرنده تر کند بدین سبب حرارت آن موضع کمتر شود و آنچه از بول دانسته شود آنست که بول سرخ
و ناری و رقیق باشد و اگر قوامی دارد بس غلیظ نباشد و بسیار باشد که در روز اول یا سیوم اثر نضج بر وی پدید
آید و بیشتری اندر چهارم یا هفتم پدید آید و آنچه از نبض دانسته شود آنست که نبض اندر آغاز نوبت صغیر
و ضعیف و متفاوت باشد از بهر آنکه هنوز حرارت تب اندر تن پراکنده شده نباشد و حرارت
غریزی نیز میل باندرون دارد از بهر کوشیدن با ماده تب لیکن زود ازان بگردد و عظیم و قوی و مختلف شود اما

قوی

قوت ازان یابد که خلط صفرا لطیف و سبک است قوت را ازوی چندان ماندگی و گرانی نباشد که از خلطهای دیگر بود و از بهر آنکه
حرارت صفرا قوی باشد که خاصیت تبهاء عفونی آنست که نبض مختلف شود لیکن اختلاف نبض تب صفراء سخت
قوی نباشد از بهر آنکه ماده صفرا بسبب لطافت و سبکی قوة را فرو نگیرد و بدان گرانباری نکند که مادهای دیگر کنند
و اما آنچه از حال عرق دانسته شود آنست که گساریدن تب غب خالصه بعرق باشد و بسیار تر ازان باشد که در تبهاء
دیگر از بهر آنکه خلط صفرا لطیف تر از همه خلطهاست و هرگاه که در تب آب بازخورده شود بر پوست او بخاری تر
پدید آید چنانکه گوئی عرق خواهد کرد و باشد که عرق کنند و آنچه از حال نوبتهاء تب دانسته شود آنست که در بیشتر
حالها درازی نوبت تب غب هفت ساعت باشد و کمترین چهار ساعت و درازترین دوازده ساعت و آنچه
بر دوازده ساعت بیفزاید و تا چهارده و پانزده ساعت برسد غب خالصه نباشد و چون نوبت تب درازترین
دوازده ساعت باشد سی و شش ساعت آسوده بود و بدین سبب است که این تب با سلامت تر از تبهاء
دیگر است و آنچه از عدد نوبتها دانسته شود آنست که اگر بیمار تخلیطی نکند و طبیب را غلطی نیفتد تب غب خالصه هفت بیش
نباشد چنین که هفت نوبت در چهارده روز افتد و بسیار بود که بسبب لطافت یکنوبت بیش نیاید و بعرق یا بقی یا
یا باسهال صفرا بگذارد و آنچه برآید نوبتها دانسته شود آنست که تزاید آن تیز فرو دن ان بنسبت راست نباشد
و تزاید غب غیر خالصه و دیگر تبها بنسبت راست نباشد و آنچه از اعراض تب معلوم گردد آنست که درین تب بیخوابی
و بیقراری و تشنگی و خشم و ضجرت و ملالت و مانند این بسیار باشد و آنجا که صداع باشد در سر هیچ گرانی نباشد
از بهر آنکه خلط صفرا سبک باشد گرانی نکند و بباید دانست که بسیار باشد که یک تن را دو نوبت تب غب خالصه مرکب افتد
ازو که نوبت آسایش این تب باشد نوبت حرکت آن باشد و بیمار هر روز در تب باشد بدین سبب گاه که طبیب علامت منتهاء
لیکن نوبت جوید و دیگر علامتهاء دیگر باید که یاد کرده آمد و آنچه از استفراغها دانسته شود آنست که استفراغ صفرا یا بقی یا با
سهال یا بالعرق یا با درار البول صفراء باشد پس هرگاه که بینند که قی یا اسهال صفرا باشد و عرق بسیاری کند و ادرار البول
صفرا هم باشد معلوم گردد که ماده صفرا خالص است و تب غب خالصه بود **معالجات** بباید دانست که سببهای تب عفونی
دو چیز است یکی گرد آمدن خلط عفن اندر تن دوم گرمی و تباهی مزاج که از عفونت تولد کند پس طریق این تبها آنست
که تدبیر کم کردن خلط و تدبیر باعتدال باز آوردن مزاج با یکدیگر برابر کنند لیکن در تب از بهر آنکه حرارت قوی باشد
و ماده لطیف تر و سبک تر بود حاجت بتدبیر مزاج تباه و فرو نشاندن حرارت غریب بیشتر ازان باشد که بکم
کردن ماده غافل نباشد لیکن اولیتر آن بود که بتدبیر مزاج از تدبیر کم کردن ماده غافل نباشد و موافق ترین چیزی
آب انار ترش و شیرین است که با شحم او بفشارند و باندکی شکر میدهند تا هم حرارت را تسکین میکند
و هم بقوت شحم طبع را نرم هم دارد و آب آلو با شکر و آب خرما هندی باندکی خیار چنبر و شراب آلو دیگر

یا سکنگبین سرد کرده و شراب بنفشه و مقدار پانزده درم بنفشه پرورده در کلاب شسته و پالوده مقدار دو درم
اسپغول یا شراب آلو این همه شربتها است که حرارت غریب را بنشاند و طبع را نرم کند پس اگر با تب صداع
و تاسه باشد بحقنه نرم مجرب کردن طبع اولیتر باشد صفت حقنه نرم بگیرند بنفشه و خطمی و سبوس گندم از هر یک ده درم
عناب بیست عدد سپستان پنجاه عدد کشک جو سی درم انگبین پنج درم سبوس را اندر خرقه کنند و اندر آب مالند
و شیره او بکشند و خطمی و عناب و سپستان و کشک جو این جمله در چهار من آب بجوشانند تا با یکمن باز آید و بپالایند
و مقدار پنجاه درم یا ده استار ازین مطبوخ بستانند و سی درم شکر اندر وی گدازند و پنج درم آلکامه بادی بیامیزند
بیامیزند و بحقنه کنند صفت حقنه دیگر بگیرند بنفشه و نیلوفر و خطمی و بابونه از هر یک ده درم سبوس گندم ده درم
انجیر بنجد سپستان پنجاه عدد کشک جو یک مشت اصل السوس نیم کوفته ده درم برگ چغندر ده عدد در چهار من
آب بپزند تا بیک من باز آید و بپالایند و مقدار ده استار از وی بگیرند و ده درم لعاب اسپغول و ده درم روغن
بنفشه بادی بیامیزند و دو درم بوره در وی حل کنند و بکار دارند و اگر پنج درم آلکامه بادی بیامیزند تمامتر باشد
و اگر قوت مساعد باشد تا نخست طبع را نرم نکنند کشکاب و چیزی از غذا نشاید داد و قانون طبع نرم کردن و غذا
دادن و نگاه داشتن و کشکاب دادن پیش ازین در بابهای گذشته یاد کرده آمده است و اگر طبع هر روز
یک مجلس یا دو مجلس اجابت میکند بتدبیر طبع گشادن حاجت نباشد و بباید دانست که بعضی طبیبان گفته اند درین تب
داروی که در وی گرمی و درشتی باشد نشاید دادن از بهر آنکه ایمن نتوان بود که محرقه گردد یا بسرسام باز گردد
لیکن هر چه بتیزی و خشکی میل دارد آن باید دادن و محمد زکریا میگوید اگر قوت مساعد باشد و تب غب خالصه باشد
بیست درم هلیله زرد مقشر اندر آب جوشیده تر باید کردن و بدست مالیدن و پالودن و بیست درم ترنگبین در وی
حل کرده روز آسایش یعنی روزی که تب نباشد وقت سحر بدادن و همچنین میگوید دانگی و نیم سقمونیا در بیست درم
جلاب که با آب آمیخته باشند حل باید کرد و بدادن هم در روز آسایش تا تن را بیکبار از خلط صفرا پاک کند و از پس این
شربت تب باز نیاید و اگر باز آید تبی ضعیف باشد و هم چنین میگویند اگر فصل تابستان بود و بیمار اهل تنعم یا ضعیف
بود هر شب آنگاه خرما هندی و بیست عدد آلو سیاه فربه در یکمن آب بباید ریخت تا نیک نخته شود و بدست
بمالیدن و ده درم شکر اندر وی گداختن و بدادن تا بر آن خسپد و بامداد دیگر پیش از بر آمدن آفتاب کشکاب
دادن و همانا که اهل تنعم آویخته و بدست مالیده دشوار توانند خوردن اولیتر آن باشد که از بامداد آلو بکار
بیارند و خرما هندی با وی در آب گرم ترکنند و شبانگاه صافی بپالایند بی آنکه بمالند و شکر در وی گدازند و بدهند
خوشتر و لطیفتر باشد و گروهی گفته اند اگر در ابتداء بیماری روزگار ترازاید حاجت باشد که طبع نرم شود هر روز دو استار
ترنگبین اندر آب حل باید کرد و بداد و اگر بدین نرم نشود پنج استار خرما هندی در آب گرم ترکنند هر شب و بامداد بپالایند

وده درم شیرخشت با ترنگبین در وی گذارند و بدهند و دیگری گوید سه استار ترنگبین در آب سرد حل کرده کسی را
که بند بیرنها لطیف حاجت آید بجای کشکاب باشد و اولیتر آنست که در تبهای گرم دست از ترنگبین کوتاه دارند
و اگر چاره نباشد بی خرما هندی و آب آلو ندهند و بعوض آن آنجا که ده درم ترنگبین خواهند داد هفت درم شیرخشت
دهند فی الجمله ترانگبین را در تب صفرائی چیزی ترش چون آب غوره و آب انار ترش و آب آلو و خرما هندی نشاید
داد از بهر آنکه ایمن نتوان بود که صفرا گردد و اگر در تب دهان خشک میشود و تشنگی غلبه کند پیش از کشکاب
شربتی تری فزاینده باید داد چون جلاب خام با آب آلو و آب خرما هندی و آب خیار ترش و آب کدو و آب خربزه
هندی و آب برگ خرفه و آب تخم او و لعاب اسبغول با شکر و اگر دهان خشک نمیشود پیش از کشکاب سکنگبین دهند چنانکه
در باب بهار گذشته یاد کرده آمده است و اگر بیمار کشکاب نخواهد آب کدو با آب انار آمیخته بجای کشکاب باشد و آب تخمها
دادن نافع بود از بهر آنکه ادرار البول اندرین تب موافق بود و اصل درین تب آنست که روز نخست جز آب تخم خرفه
و سکنگبین با آب خرما هندی و شکر یا آب خربزه هندی یا آب غوره و شکر آمیخته یا آب انار ترش و شیرین یا
آب خیار ترش و مانند آن شکر چیزی دیگر ندهند و اگر حرارت سخت قوی باشد درین شربتها قدری طباشیر
سوده در کنند نافع افتد فی الجمله درین روز هر چه بغذا ماند چون کشکاب و غیر آن دور دارند و اندر تب
پس از آنچه از لرزه و سرما آسوده شود اگر آب سرد خورد صواب باشد خاصه اگر در معده و جگر مانعی نباشد چنین
ضعیفی و آماسی و خلط نضج پدید آورده باشد و جز درین تب آب سرد نشاید داد همچنین در ابتدای بیماری اندر چیزهای
سرد دادن افراط نشاید کرد الا آنجا که بترسند که تب محرقه شود از افراط حرارت و خفقان باید که بوقت
نوبت معده از طعام و شراب خالی باشد و روز آسایش بامداد سکنگبین سرد کرده خورد و از پس آن
بدو ساعت کشکاب خورد و از پس کشکاب بچهار ساعت سکنگبین شربتی دیگر سخت موافق باشد و از
پس آن بدو ساعت دیگر مزوره کدو و اسفاناخ یا مزوره ماش مقشر با طفیل از ماش مقشر با آب غوره یا
مزوره از ساق کوک بشرکه و مغز بادام و شکر ساخته و اولیتر آن باشد که مزوره کدو را آب غوره یا مزوره
یا از پس آن بچیزی ترش دهان خشک کنند از بهر آنکه کدو چیزی سخت نازک است و اگر در معده هیچ گونه
صفرا باشد کدو مستحیل شود و صفرا گردد و خل زیت بر وغن بادام یا بشیره مغز بادام و مغز خیار و اندکی
کوک موافق باشد و مزوره زرشک و آلو و لیمو بمغز بادام و شکر موافق بود و شبانگاه که بخواهد خفت
شربتی آب غوره با شکر و طباشیر یا آب انار ترش یا آب تخم خرفه با لعاب اسبغول بخورد و بر آن بخسبد
و اگر وقت نوبت پس از نماز پیشین باشد بامداد شربتی کشکاب رقیق دادن صواب باشد و اگر بعد از
آنکه تب رها کند باقی حرارت را از سر گیرند و سکنگبین که بروز نوبت پنجم و ششم خوردند هم نوری یا بدین

یا طفیل

صفت بگیرند شیرهٔ تخم خیار و بادرنگ و تخم خربزه گرمه از هر یک مقدار بیست درم کسنی ده درم تخم
کسنی را در بیست درم سرکه و سی درم اب بجوشانند تا نیمه باز آید و بپالایند و شیرهٔ تخمها را بدین سرکه بیامیزند
و سی استار شکر جلاب کنند و کفک بر دارند پس این جلاب را بر این سرکه و شیرهٔ تخمها افکنند و سکنگبین سازند
و از بهر انکه عدد نوبتها این تب هفت باشد و این هفت تب در چهارده روز آید نگاه باید کردن اگر
از بیمار تخلیطی و از طبیب غلطی نرفته است از پس نوبت پنجم غذا اندکتر و سبکتر باید کردن و از پس نوبت ششم که
روز آسایش باشد و آن روز سیزدهم است این روز غذا باز باید گرفت و یکبارگی آب انار قناعت
باید کردن تا نوبت هفتم بحران کند تمام و بگذرد و چون وقت بحران آید و ماده پخته باشد اگر طبیعت کار
خویش کرد و ماده را دفع کرد فبها و نعمه و اگر نه تدبیر دفع آن باید کرد و نگاه کردن که ماده بکدام جانب
میل دارد اگر منش گشتن می باشد و قی نمی افتد تدبیر دفع آن بقی باید کردن و اگر در امعا نفخ و قراقر و پیچیدن
و گرانی هم باشد و اسهال تمام نمیکند تدبیر دفع آن باسهال باید کردن و اگر تقاضای بول می باشد و ادرار تمام
نمیکند طبیعت را بدفع آن بچیزها که ادرار البول کند یاری باید داد و اگر بر پوست گذری تر پدید آید و عرق
تمام نمیکند دفع آن بعرق آوردن باید کردن و بر خلاف میل ماده هیچ دفع نشاید کردن از بهر انکه خلاف
میل طبیعت باشد پس اگر هیچ نشان میل ماده نیاید استفراغ و دفع باسهال باید کردن و اگر بیمار از پس
روز هفتم گرمابه خواهد روا باشد و اگر چه نشانهای نضج پدید نیامده باشد از بهر انکه ماده آن تب لطیف
باشد و تحلیل باسانی پذیرد خاصه اگر هر روز در گرمابه رفتن عادت دارد و از پس پدید آمدن نضج و از
پس استفراغ گرمابه بهترین علاجهاست لیکن در روز کار آسایش باید در روز نوبت نشاید و منفعتهای گرمابه
و تدبیر آن پیش ازین یاد کرده آمده است و اگر بیماری باشد که بشراب میل دارد یا اگر آدمی باشد که نبیذ
او شراب مباح است اگر از پس پدید آمدن نضج و از پس استفراغ هر وقت که از گرمابه بیرون
آید بر آسایید چون غذا الخورد و از عاسر بر آساید شراب ممزوج رقیق که یک بهره آب و یک بهره شراب باشد
و دیگر آب بهر اب مقدار همین باز خورد و خویشتن را نیک بپوشد تا عرق تمام بیاید و باقی خلط را بتواند
پس اگر از تشنگی و درد سر و گرانی سر و چشم رنجی باشد البته شراب نشاید دادن و باقی تدبیر شراب پیش
ازین یاد کرده آمده است درین کتاب و اگر از پس روز چهاردهم حرارتی مانده باشد سکنگبین بزوری
که درین باب وصف کرده آمده است می باید داد و اگر حاجت آید اندکی بیخ کرفس درین سکنگبین
باید پخت و بباید دانست که علاج غب لازمه همچون علاج غب خالصه است لیکن عنایت در بیرون آوردن
خلط بیش ازان باید کردن که در غب خالصه و بچیزها سخت سرد دادن چندان دلیری نشاید کرد و بیشی ازانکه

که رقیق

نشان

نشان نضج پدید آید استفراغ نشاید کردن و در گرمابه نشاید رفتن و از اوّل جز بحقنهٔ نرم یا بآب میوه‌ها و شراب بنفشه طبع را نشاید
جنبانیدن **باب سیوم** در تب غب غیر خالصه و علامات و معالجات آن علامتهاء غب غیر خالصه دوازده نوع
است یکی آنک مدت سرماء غب خالصه باشد و بسیار بود که لرزه نباشد دوم آنکه وقت نوبت بر نظام نباشد
و فزودن آن متناسب نباشد سیوم عدد نوبتهاء آن از احدی معلوم نیست چنانکه عدد تب خالصه راست ویره
گونه که باشد بیشتر از هفت نوبت باشد و جالینوس میگوید جوانی را دیدم که او را شش ماه تب غب غیر خالصه
می آید و مصنف کتاب کامل الصناعه میگوید که بیماری دیدم که او را در آخر تابستان این تب آمد تا بفصل بهار در آن
بیماری بماند با آنکه علاج صواب می یافت چهارم آنکه در سر گرانی باشد پنجم آنکه نوبت تب سخت دراز کشد
و باشد که بیست و چهار ساعت تمامی ساعت در تب باشد ششم آنکه روزگار آسایش نیز دراز باشد چنانکه
چهل و هشت ساعت آسوده باشد و بدین سبب گمان افتد که تب ربع است و ربع نباشد هفتم آنکه نضج دیرتر
باشد هشتم آنکه عرق دیرتر آرد و کمتر از غب خالصه باشد نهم آنکه حرارت تب آهسته‌تر از حرارت
غب خالصه باشد دهم آنکه سخت زود گداخته شود یازدهم آنکه بول رنگین و غلیظ باشد و گاه باشد که بسبب
گرانی سر و بر رفتن ماده بر دماغ بول کم رنگ یا سپید باشد دوازدهم آنکه نبض در آغاز نوبت ضعیف و صغیر و متفاوت
و بآخر مختلف باشد و در عظم و قوت چندان نباشد که در غب خالصه باشد **معالجات** دوری این تب از غب
خالصه باندازهٔ درازی نوبت تب باشد بدان مقدار که از دوازده ساعت فزون باشد از غب خالصه دور
باشد و علاج باندازهٔ دوری او بگرداند اگر بخالصه نزدیک باشد از علاج آن اندکی بگرداند و اگر دورتر باشد بیشتر
بگرداند و اگر دلیل رنگین و غلیظ باشد نخست فصد اولی‌تر باشد و در بیشتر احوال چون فصد کرده باشد از حقنه
مستغنی گردد و اگر فصد اتفاق نیفتد از طبع نرم کردن بحقنه یا بشربت چاره نباشد و حقنه سودمندتر بود و درین تب از
بابونه و خشک و برگ چغندر و تخم معصفر و بنفشه و الخیری و سپستان و خیار چنبر و روغن و شیرخشت اندکی
بوره باید ساخت تا الحق قوی‌تر باشد و قانونها که پیش ازین در مثل این یاد کرده آمده است بکار باید داشت
تا از آنجا معلوم گردد که درین بیماری نخست طعامهاء غلیظ‌تر باید دادن و بتدریج لطیف‌تر کردن چنانکه یاد
کرده آمده است و کشکاب و غذاهاء سرد چندان دلیری نشاید کرد که در غب خالصه شاید کرد اگر هر چند
روزی طعامی که قوت تخمی را نشاید بخورند و قی کنند سخت سودمند بود و استفراغ را توقف باید کردن تا نضج پدید
آید و چون وقت استفراغ باشد مسهل معتدل باید داد و در کشکاب چیزهاء بگذارنده و لطیف کننده در
باید پختن چون نخود و تخم بادیان و سعتر و زوفا و پودنه و سنبل در خورد مزاج و کشکاب که از کشک جو و نخود
پزند بیمار نیم سخت سودمند بود و معتدل تا بود و اگر دلیل رنگین و نبض سریع باشد بامداد سکنجبین ساده باید

نضج

را

باید داد و از پس آن بچهار ساعت سکنگبین یا آب سرد و اگر ممکن باشد که روز نوبت کشکاب و غذا خورد
هر دو باز باید گرفتن و بر سکنگبین قناعت کردن و اگر ممکن نباشد اندر آخر نوبت کشکاب با شکر خورد یا سبوس
آب با روغن بادام و شکر یا اندکی پوست گندم با آب سرد و شکر و روز آسایش زیره با غوره و انار
باید خورد و دراج و طیهوج و جوزه مرغ خانگی و هر چند با نتیجه تر دیگر میشود غذا لطیفتر می باید دادن و روز
آسایش ساکن باید کردن حرکت و ریاضت نشاید کردن از بهر آنکه حرکت طبیعت را از پزانیدن خلطها باز
دارد و خلط را بگدازد و بد و با نیک بیامیزد و در تن پراکنده کند و بیماری بدین سبب درازتر گردد و اگر
ساکن باشد خلط عفن در جای خویش آرامیده بود و طبیعت بر وی مستولی گردد و بپزاند و دفع کند اما
آنچه در نضج یاری دهد سکنگبین بزوری است یا گلشکر یا سکنگبین سرشته با آب بادیان گلشکر اندر وی
گداخته و اگر گلشکر با آب گرم بدست بمالند و اندکی تخم بادیان در وی بجوشانند و بپالایند و سرکه بر افکنند
و سکنگبین سازند شرابی لطیف و پزاننده باشد و چون اثر نضج پدید آمده بود هنگام تدبیر استفراغ می باید
کردن و چیزی که درین وقت بدان استفراغ کنند گلشکر گداخته است با سکنگبین آمیخته با قدری خیارچنبر در
وی حل یا با اندکی تربد ترکیب کرده و شراب افسنتین مسهلی موافق است معده را دباغت کند و قوت دهد
تا غذا را هضم کند و بلغم بکند از بهر آنکه اندر افسنتین سه قوة سودمند بود یکی قوت قبض که معده را قوی کند و دوم
قوتی لطیف کننده و گشاینده سده را بگشاید و رطوبت را لطیف گرداند و گذرها اخلاط را پاک کند و ادرار
البول کند و قوة سیوم قوتی است که صفرا را جذب کند و اصل این بیماری خلط صفرا است که رطوبت را
گرم کند تا عفن شود لیکن تا نشانهای نضج پدید نیاید افسنتین نشاید داد از بهر آنکه بقوت قبض که در وی است
ماده را صلب کند و خامی زیادت شود **صفت** شراب افسنتین بگیرند افسنتین رومی پنج درم تربد سپید تراشیده
نیم کوفته دو درم سنبل یکدرم گلبرگ سرخ پانزده درم در سه من آب بپزند تا یک من باز آید و بپالایند
و هر بامداد بمقدار چهل درم یا ده درم شکر یا یکدرم صبر بخورند **صفت** نسخهٔ دیگر افسنتین رومی هفت درم مصطکی و اذخر
و ساذج هندی و سنبل و صبر و غاریقون و گل سرخ از هر یک دو درم زعفران نیم درم جمله را در دو من آب بپزند
تا نیمه باز آید و یکمن عسل یا شکر یا ترنگبین بر افکنند و بقوام آورند و در بعضی نسخهها چنین است که یکدرم بیخ بادیان و
یکدرم بیخ کرفس و نیم درم انیسون و نیم درم نانخواه یا بادیان و نیم درم پودنه یاد کرده آید و قرص بنفشه درین
بیماری مسهلی نافع است **صفت** قرص بنفشه بگیرند بنفشه دو درم تربد سپید یکدرم رب السوس نیم درم سقمونیا دانگی
جمله کوفته و بیخته با پنج درم شکر سرخ در آب گرم بخورند و تا اثر نضج سخت ظاهر نباشد این مسهل نشاید دادن
و الله **صفت** نسخهٔ دیگر بنفشه و تربد و رب السوس و سقمونیا همین وزن نسخه پیشین و دانگی بوره با انیسون

و دارو با هم بسرشند و حب کنند

زیادت کنند و دانگی کتیرا کوفته با آب کرفس یا آب کاسنی یا گلاب حل کنند و بکار برند نافع بود **صفت** مطبوخی
که شیخ رئیس ابو علی بن سینا رحمة الله ترکیب کرده است بگیرند غافث و افسنتین و هلیله کابلی از هر یک پنج درم
تخم خربزه و تخم خیار بادرنگ و تخم کرفس از هر یک دو درم تربد سپید نیم کوفته یک درم خیار چنبر یک استار مویز دانه
بیرون کرده بیست عدد سپستان سی عدد انجیر ده عدد گلنگبین پانزده درم جمله را بپزند چنانکه رسم است و نیم
دانگی سقمونیا بر صد درم از این مطبوخ ترکیب کنند و بخورند و این مطبوخ سخت موافق است لیکن چنین دانم که ده
درم تخم کرفس در وی بسیار است و ظن بر خطاء ناسخ افتاده است و اگر چنان بزرگی اندیشه بلیغ کرده باشد
دو درم یا پنج درم تمام باشد و همچنین آب لبلاب با تربد سپید و بسفایج و شکر با فلوس خیار چنبر مسهلی لطیف است
و نیم درم تربد سپید و یک طسوج سقمونیا با نیم درم غاریقون و یک طسوج سقمونیا با هفت درم گلشکر بسرشند یا با عصاره گل
تازه و پنج درم شکر با شراب الورد بخورند مسهلی قوی باشد اما فعل او اندک بود خلط غلیظ لزج دفع کند و از پس
استفراغ اقراص طباشیر و اقراص گل و مانند آن موافق باشد و گاه گاه که اقراص غافث حاجت آید
بباید داد **صفت** قرص طباشیر که در آخر تبهاء صفرا سودمند بود بگیرند طباشیر و گل سرخ از هر یک پنج درم تخم کوک
و تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدو از هر یک سه درم پاک کرده و رب السوس دو درم ترنگبین پاک کرده
ده درم قرص کنند چنانکه رسم است هر قرص یکمثقال **صفت** نسخهٔ دیگر بگیرند طباشیر و گل سرخ و صمغ و کتیرا
از هر یک چهار درم تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه و اصل السوس از هر یک هشت درم زعفران دو درم
نشاسته سه درم کافور یک درم بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و قرص کنند هر قرصی یکمثقال اندر تبها که با تشنگی
و سرفه بود نافع باشد **صفت** قرص الورد از بهر تبهاء عفن غیر خالصه که صفرا بر رطوبت غلبه دارد بگیرند گل سرخ
ده درم سنبل سه درم اصل السوس پنج درم کاسنی و تخم خیار پاک کرده از هر یک چهار درم قرص کنند هر یک مثقال **صفت**
نسخهٔ دیگر اندر تبهاء عفن غیر خالصه که صفرا و رطوبت برابر باشد نافع بود بگیرند گل سرخ ده درم مصطکی یک درم سنبل دو درم
تخم کاسنی پنج درم شربت یک مثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تب سرفه باشد سودمند بود بگیرند بنفشه و گل سرخ از هر یک
پنج درم مغز بادام مقشر پنج درم گل ارمنی سه درم صمغ عربی و مغز تخم کدو از هر یک پنج درم مصطکی یکمثقال سنبل یک درم نشاسته
درم مغز تخم خیار پنج درم رب السوس سه درم شربت یک مثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تب سرفه طبع
خشک شد نافع بود بگیرند بنفشه ده درم تخم خشخاش و تخم کشنی و مغز تخم خیار از هر یک پنج درم کتیرا و رب السوس
از هر یک چهار درم هر بامداد یک مثقال با جلاب بخورد و گاه باشد که حاجت آید چهار درم سقمونیا و هفت درم بدین زیادت
کنند و شربت دو درم کنند **صفت** قرص غافث در آخر تبهاء کهن نافع بود و خداوند یرقان را و درد جگر را سودمند بود بگیرند
عصاره غافث پنج درم گل سرخ و سنبل از هر یک ده درم طباشیر سه درم ترنگبین ده درم شربت یک مثقال **صفت**

قرص طباشیر

قرص الورد

قرص بنفشه

قرص غافث

اقراص مازریون در غب خالصه و غیر خالصه که با تشنگی در سر بود و طبع خشک بود سودمند بود بگیرند مازریون که هفت روز در سرکه تر کرده باشد پس خشک کرده و آرد جو و هلیله زرد و شکر طبرزد از هر یک راست راست بکنند شربت
یک مثقال دهند **صفت** اقراص الورد در تبها که با سهال باشد سودمند بود بگیرند ورد و طراثیث و بلوط و حب الاس
و بزر الحماض راست راست شربت یکمثقال دهند **صفت** اقراص انبرباریس در تبها که با تشنگی و گرمی و ضعیف معده
و جگر باشد سودمند بود بگیرند عصارهٔ انبرباریس که بپارسی زرشک گویند چهار درم گل سرخ دوازده درم بیخ
سوسن و عصارهٔ غافث و تخم خیار و خیار بادرنگ و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و طباشیر و زعفران و تخم خرفه
از هر یک دو درم لک و ریوند چینی و سنبل از هر یکی کافور نیم درم ترنگبین چهار درم در آب حل کنند و داروها
بدان بسرشند و قرص کنند هر قرصی یک مثقال و شربتی یک قرص بود **صفت** نسخهٔ دیگر در تبها که با آماس معده و جگر
باشد نافع بگیرند انبرباریس پاک کرده از دانه و رب السوس و گل سرخ و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه از هر یک سه درم
مصطکی و سنبل و عصاره و غافث از هر یک دو درم روناس که بتازی فوه گویند و ریوند چینی و زعفران از هر یک دو درم
تخم کشوث و تخم هندبا از هر یک سه درم طباشیر یکدرم و نیم ترنگبین شش درم قرصها سازند هر قرصی یک مثقال و تبها
باشد که خلط عسر باشد و حاجت آید بسر پهلوها را و معده ضمادی بر نهادن که گرم کند و خلط را بپزاند و معده را قوه دهد
صفت ضمادی بگیرند سه درم و روغن گل بگدازند از هر یک هفت درم و پنج درم گل سرخ و دو درم رامک و دو درم
مصطکی همه را بکوبند و بدین لادن گداخته بسرشند و هر گاه که معده خالی باشد بر نهند و اگر دو درم دارچینی
و دو درم اشنه زیادت کنند قوی‌تر باشد و دیگر مایه اندر اول بیماری زیان دارد رطوبت خام را بگدازد
و بدان موضع ریزد که در وی هم عفونت پذیرد و بدین سبب مادهٔ عفونت زیادت شود خلط که لطیف‌تر باشد
آنرا تحلیل خرج کند و باقی کثیف‌تر شود و در آخر بیماری که اخلاط پخته باشد و استفراغ کرده سودمند بود خاصه اگر
در پوست خارش و بثرها پدید آید و اگر بابونه و اکلیل الملک و مانند آن در آب بپزند و خویشتن را بدان بشویند
سخت نافع بود و چیزها که ادرار البول کند از پس پدید آمدن نشان نضج تمام سودمند بود و بهترین چیزها درین باب
سکنگبین بزوری بود **باب چهارم در یاد کردن تبهاء محرقه و مطبقه** محرقه دو گونه بود هر دو تبی بود لازم و اگر یکبار
کسار بدنش ظاهر نبود یکنوع مادهٔ صفراء سوخته باشد که زندرون رگهاء همه عفونت پذیرد یا اندرون رگهائی
که نزدیک دل یا نزدیک فم معده و جگر عفونت پذیرفته باشد و نوع دوم مادهٔ بلغم شور بود که در رگها همه
یا اندرون حوالی دل عفونت پذیرفته باشد و تولد بلغم شور از رطوبتی رقیق باشد که با صفراء سوخته آمیخته گردد پس از
آنجا که حقیقت است مادهٔ شور نوع دوم هم از تیزی صفرا باشد که رطوبت رقیق را شور و عفن کند و اعراض این تب
صعب‌تر از اعراض غب خالصه باشد بدین سبب واجب کنند که مادهٔ این بیماری کوتاه‌تر از مادهٔ غب خالصه باشد و بدان

قرص مازریون

قرص الورد

قرص انبرباریس

باب

ران

راتب محرقه کم تر آید زیرا که حرارت آتش ایشان سخت قوی نباشد و صفرا در تن ایشان بسیار نبود و اگر پیری را تب
محرقه آید خلاص بدشواری یابد از بهر دو چیز یکی آنکه قوت پیر ضعیف باشد دوم آنکه سبب سخت قوی باشد قوت
او با آن سبب برابری نتواند کرد و کودکانرا و جوانانرا بسیارتر آید از بهر آنکه مزاج کودک میل بتری دارد و بسیار باشد
که کودک را در تب محرقه سبات پدید آید یا حالی که بدان ماند از بهر آنکه حرارت تب بخارها تر به دماغ برآرد
و کودک شیرخواره اندرین تب شیر نخواهد و آنچه بخورد بمعده او ترش گردد و بقراط می‌گوید من عرض له فی الحمی
المحرقه رعشه فان اختلاط الذهن یحل عنه الرعشه میگوید هر بیماری را که در تب محرقه رعشه پدید آید اگر سخن
مثانه گفتن گیرد و رعشه زایل شود طبیبان گفته‌اند سبب زایل شدن رعشه درین حال آنست که تا دماغ بغایت گرم
نشود سخن بیهوشانه نگوید پس از بهر آنکه دماغ که مبدأ عصبهاست گرم شود عصبها نیز و رعشه زایل گردد علامتها
تب محرقه را از تبهای دیگر به پنج علامت توان شناخت یکی آنکه حرارت این تب لازم باشد و باطن سوزان
تر از ظاهر باشد و بدان سبب تشنگی سخت عظیم باشد و بقراط رحمة الله میگوید اگر اندر تب محرقه سعال پدید آید
بدان سبب تشنگی زایل شود از بهر آنکه تشنگی درین تب از بهر خشکی شش باشد و بحرکت سعال رطوبتها بشش
فرو ریخته شود از گوشت نرم که نزدیک اوست دوم آنکه در آغاز این تب فراشا و سرما نباشد و هیچ
عرق نکند الا به نزدیکی بحران هم اندر آغاز فراشا کند و هم اندر آخر عرق کند و سیوم آنکه زفانرا سیاه کند یا زرد
یا درشت و سیاهی بدتر باشد و درشتی سهلتر بود و زردی میانه باشد و چهارم آنکه فرق میان محرقه و مطبقه آنست
که محرقه بنوبت غب قوی‌تر شود و زنگ روی و چشم بدان سرخی و رگها بدان پری نباشد که در مطبقه باشد
پنجم آنکه بحران او بقی باشد یا با سهال یا برعاف یا بعرق و بباید دانست که اندرین بیماری نکس کمتر افتد و اگر افتد
سبکتر از نکسهای دیگر بود معالجات علاج این تب همچون علاج غب خالصه است لیکن از بهر آنکه درین تب باطن
سوزانتر از ظاهر باشد تدبیر تسکین حرارت قوی‌تر باید و اصل تسکین حرارت چهار کار است هوای خانه
خنک کردن و شربتها و غذاهای خنک دادن و نطولها و ضمادهای خنک بر سر و سینه و بر جگر نهادن اما تدبیر خانه
آنست که اندر تابستان بادزنها بیاویزند و باهستگی می‌کشند و برف و یخ بسیار نهند و شاخها بید دسته کرده بر بستر نهند
و میوه بسیار چون سیب و آبی و بسیاری از آن میوه‌ها بشکافند و گلاب و کافور و اندکی صندل سوده و اندکی سرکه بر میوه‌ها بزنند
و گل ریزند و بنفشه و نیلوفر اگر حاضر توان کرد بسیار حاضر کنند و بستر بیمار از فرش طبری سازند و اگر خانه‌ای باشد که در وی گذر
آب تواند بود و دیوار به گل پاکیزه اندوده باشند و بعوض کاه اندر آن گل شیه و یخ کرده باشند سخت نیک باشد و گلاب
و سرکه بر دیوارها می‌زنند تا بوی گل میدهد و بستر بیمار بر تختی باشد که در زیر آن آب میگذرد و از شربتها سکنجبین که از
شیره تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کشنی ساخته باشند با آب آلو یا آب خرما هندی سخت موافق باشد لیکن اگر طبع

در محرقه کودکان

گرم بود آب انار دانه و پیته جو اولیتر و اگر نرمی طبع بیش از آن نباشد که هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت میکند
چیزی که نرمی طبع زیادت کند نباید داد و تدبیر باز داشتن نباید کرد و شراب ریواج و شراب انار و شراب
لیمو و شراب سیب با گلاب همی باید داد هر ساعت و شراب صندل سخت موافق باشد و آب خربزه هندی
و آب خیار نرش و آب کدو و با اندکی آب غوره می باید داد یا اندکی شکر یا با سکنجبین ساده هر روز این شربتها
اندک اندک همی باید داد و هر گاه که اثر نضج پدید آید و حرارت تب و اعراض آن بر حال خویش باشد سحرگاه قرص
کافور با سکنجبین ساده باید دادن و وقت آفتاب بر آمدن کشکاب سرد کرده خورد و اگر در معده و جگر و دیگر
اندامهای اندرونی ضعیفی بود و آماسی و دردی نباشد آب سرد سخت نافع بود فی الجمله اندر آب سرد و کشکاب سرد
دادن انتظار نضج باید کردن و قانون آب سرد دادن پیش ازین یاد کرده آمده است صفت شراب صندل بگیرند
صندل سپید سوهان کرده پنجاه درم یکشبانروز بیاغشته اندر سرکه پنج استار و آب غوره پنج استار و نیم من آب فرغار
کنند پس بجوشانند تا به نیمه باز آید و بدست بمالند و بپالایند و یکمن شکر بر نهند و بقوام آرند شربتی ده درم
با آب تخم خرفه و اگر کسی را سرفه باشد این شراب از بهر اولی سرکه و آب غوره نزنند لیکن بگلاب بزنند
و بسیار باشد که بیمار بسبب بر آمدن بخارها بر دماغ از خویشتن غافل شود و اگر چه تشنه باشد آب نخواهد و هر گاه که اینچنین
غفلت بینند هر ساعت جرعه آب در دهان وی می باید ریخت تا حلق او خشک نشود و اگر حاجت نباشد
لعاب اسبغول رقیق با جلاب خام یا با آب انار می باید داد و دانه آلو که لختی گوشت او بکار داشته باشند و لختی
که مانده بدو دهند تا آن اندر دهان نگه دارند تا کام و زفان خشک نشود و دانه خرمای هندی که با وی لختی گوشت
او باشد دهان تر دارد و تشنگی بنشاند و اگر مانعی نباشد روغن گل یا روغن نیلوفر سرد کرده یا آب یخ بر سر بیمار
بکنند تشنگی بنشاند و اگر مانع زکام و نزله و سعال باشد یا درد سر گرانی یابد دلیل بر آمدن بخار باشد بر دماغ
با این موانع هیچ ازین نشاید کرد و زیان کارترین چیز با این موانع بر سر نهادن آنست که شیر بر سر
دوشند از بهر آنکه بیم بود که سرسام تولد کند لیکن اگر بخار بد ماغ بر آمده باشد بخار صفرا باشد روغنها و آب سرد
و شیر همه سودمند بود و فرق میان بخار صفرا و بخارهای تر آنست که با بخار صفرا خواب نباشد و بینی خشک
شود و بخار تر منفذ بینی تر دارد و سر گران تر دارد و غفلتی و سباتی با آن باشد اگر درین حال بینی و روی
سخت سرخ باشد خون از بینی آوردن سخت صواب باشد و اگر نه تدبیر آن باید کرد که ماده را بجانب
پایها او فرو کشند و بسیار باشد که بسبب تشنگی گرمی و خشکی تب شراب خشخاش که اندر کشکاب بخورد
دیا گرمی و خشکی تب برابری کند و بخواباند و از بهر آنکه اندر خواب تری کشکاب و خنکی دیگر شربتها بعروق
رسد تشنگی زایل شود و اگر بیمار بنیت باز خفتن عادت دارد تکلف کنند تا عادت بگردانند از بهر آنکه خفتن

بدل

دوای عرق السوس

بر آن شکل دهان خشک کرد اند و بیمار تشنه شود **صفت** حبی که تشنگی را بنشاند بگیرند و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ
و تخم کوک و رب السوس و ملح السوس و تنگبین برابر بکوبند و عصاره بپزند و بلعاب دانه ابی و بلعاب اسبغول حب
کنند تا حب اندر دهان می کرد اند تشنگی بنشاند **صفت** اقراص طباشیر که تشنگی را بنشاند طباشیر پنج درم
کثیرا و صمغ و نشاسته از هر یک سه درم رب السوس و هفت درم تخم خرفه و مغز خیار بادرنگ و مغز تخم
کدو شیرین از هر یک چهار درم قرص کنند بلعاب اسبغول چنانکه رسم است و هر بامداد بباید فرمود تا لختی
روغن بادام اندر دهان گیرد و ساعتی بدارد پس بریزد و زفان او بخلابی یا لختی درشت پاکیزه بمالند
تا نجار و درشتی از وی برخیزد و بر اثر آن اندکی لعاب اسبغول با جلاب آمیخته بباید داد و سینه روز گاه سینه
وی بخرقهای کتان و توزی بگلاب و صندل آغشته پوشیده باید داشت تا دم زدن او باعتدال شود و هر زمان
گوش بدم زدن وی می باید داشت و همچنین سرکه و گلاب و روغن گل و اندکی کافور هر ساعتی می باید
داد تا می بوید و بر جگر نیز خرقهای کتان بگلاب سرد آغشته می دارند و بر می نهند لیکن نگاه باید کردن
تا بوقت آنکه بیمار عرق خواهد کرد از این خرقها هیچ نزدیک او نبرند و بشره او را خشک نکنند تا تحلیلی که خواهد
بودن باز نگردد و بیماری دراز نگردد اگرچه درین تب درازی بیماری باسلامت تر از تیزی تب و محمد
زکریا میگوید سحرگاه تب الو باید داد و کشکاب بامداد و نیم روز آب خیار یا آب خربزه هندی و وقت
خواب اسبغول و در فرو نشاندن حرارت هیچ تقصیر نباید کرد و بسخن طبیبان جاهل که گویند مبالغت کردن
اندر فرو نشاندن حرارت بحران باز پس افکند مشغول نباید بودن که من هر دو طریق را آزمودم طریق
فرو نشاندن حرارت بحران بی خطرتر و باسلامت تر یافتم و طریق دیگر که دست در تسکین حرارت
آهسته دارند طریقی است که بیمار را بدست علت باز داشته باشد تا سوزانی تب دماغ او را بریان
کند و معده او را بسوزاند و عصبها را درهم کشد و بقوت و بسیار باشد که بسبب تشنج خشک که در عصبها
عضلها پدید آید ضیق النفس تولد کند سینه و گردن او را بموم روغنی که از روغن بنفشه سازند چرب باید داشتن
و اگر در موم روغن بنفشه و خطمی خشک کوفته و بیخته موافق نباشد و کدو تراشیده و برگ خرفه کوفته برو غن
گل بر سینه و گردن او ضماد کنند و تدبیر غذا همچنانکه در عقب خالصه یاد کرده آمده است می باید کردن و اگر
بیمار غذا نخواهد یا مالغ بود اندر روزی کشکاب دو بار باید دو بار دم آن وقت بود که قوت تب
اندکی ساکن تر شود و روزی که تب سوزان تر و صعب تر باشد کشکاب با آب آلو آمیخته باید داد
تا هر بار بیمار را از بهر شربتی نباید رنجانید و تا در صعبی تب معده او از چیزی که لغذا ماند و شربتی خشک
خالی نباشد و جالینوس درین تب در وقت صعبی تب طعام فرموده است تا بهم رفتن قوت

داده

و اگر بیمار را شهوت طعام نباشد بنگرند اگر در فم معده خلطی بود معده را بقی پاک کنند و اگر معده ضعیف بود معده را قوة
دهند بچیزی که در خورد مزاج باشد و طعامهاء خوش بوی که شهوة طعام را بجنباند پیش همی آرند چون مرغ
که در خمیر گرفته باشد و در تنور بریان کرده پیش او بشکافند و نان خانگی گرم ببویانند و سرکه مصوص
بجشانند و بوی پست جو که بآب تر کرده باشند شهوت بجنباند و اگر بیماری را شهوت کلبی پدید
آید از ترنگبین و مغز کدو و خیار و مانند آن حلوا سازند تر و غن بادام و بدهند و بباید دانست که بسیار بود که
بسبب تف صفرا تیز تر شود و تب سوزان گرداند بدین سبب نخست اندر دلیل نگاه باید کرد اگر قوام
آب غلیظ و رنگ او سرخ باشد فصد باید فرمود و اگر بر خلاف این باشد فصد نباید کرد و تدبیر استفراغ
بمسهل پیش ازین در جزو دوم ازین گفتار یاد کرده ایم بر باید خواند و مسهل ازان نوع باید ساخت که اندر علاج
غب خالصه یاد کرده آمده است و اگر طبع گشاده باشد و باز گرفتن حاجت آید اقراص طباشیر ممسک باید داد
و جلاب و سکنگبین دور باید داشت **صفت** طباشیر ممسک بگیرند طباشیر و گل سرخ از هر یک دو درم و نیم
تخم خرفه و تخم گشنیز از هر یک دو درم صندل یکدرم رب السوس و نشاسته از هر یک یکدرم کافور دانگی و نیم زعفران
دو دانگ شربتی دو درم باشد و گشکاب از پست جو بزند با گل قرسی مقدار یکدرم و صمغ اعرابی نیم درم سودمند
بود و اگر درین گشکاب مقدار پنج درم حب الآس نیم کوفته و آبی پاره کرده در بزند قوی تر بود و شراب ریواج موافق
باشد **سفوف الطین** بدین نسخه بود بگیرند اسبغول بریان کرده و گل قرسی و طباشیر از هر یک دو درم صمغ عربی یکدرم
و اگر اسهال خونی باشد اندر سفوف الطین کهربا و دم الاخوین و ریوند چینی زیادت کنند و سفوف با شراب آبی
دهند یا با آب سماق یا با آب برگ خرفه یا با آب برگ حماض و غذا مزوره سماق و مزوره زرشک و برگ خرفه
و برگ حماض اندر پخته و کعک در آب آبی و آب سیب و آب سماق نیک باشد و هر گاه که تب و بیماری دراز کشد
افتد گرمابه نیم گرم و آب نیم گرم که میل بسردی دارد روا باشد و اگر تب ازان نوع باشد که از بلغم شور تولد کند گرمابه لایق
تر باشد محمد بن زکریا می گوید اگر این تب در آخر بیماری تولد کند و بلرزاند چنانکه بقراط میگوید بیمار خلاص یابد و اگر سرما
نکند و قوة قوی باشد بیمار بر خطر باشد و اگر قوة ضعیف باشد هلاک شود و بباید دانست که هر گاه ماده در تب در
حوالی فم معده باشد منش گشتن و تاسه قوی بود و قی کمتر کند و اگر قی فرمایند کردن سکنگبین و آب نیم گرم صواب باشد
و اگر ماده غلیظ بود یا بطبقهاء معده آنرا در خورده بود ایارج فیقرا که صبر آن مغسول باشد سودمند بود یا حب صبر باید دادن
تا استفراغ کند و ازان پس آب انار ترش و شیرین دادن تا حرارت ایارج را تلافی کند پس اگر قی همی بود و از
افراط آن ضعف همی گیرد شراب انار که در وی بود نه پخته باشند و آب سیب ترش یا آب آبی که پوست سرو
بسته اندر وی جوشانیده باشند آنرا باز دارد و اگر بر معده ضمادی از صندل و گلاب و آب سیب و آب مورد و آب بید یا

اندکی لادن و رامک بر نهند صواب باشد و اگر از پوست انار و مازو و گلنار و گل سرخ ضمادی سازند بشراب
یا بسرکه سرد دست بر معده نهند روا باشد و اگر بقی سودا بر آید اسفنج بسرکه تر کرده بر معده نهند و گاه باشد
که این تب بحران بعرق کند یا برعاف و هیچ استفراغ بحرانی را باول بار نشاید داشت لیکن چون افراط
کند بضرورت باز باید داشت اما تدبیر باز داشتن عرق آنست که جامه سبک تر کنند و هوای خانه خوش
گردانند چنانکه یاد کرده آمده است و عرق از وی پاک نکنند از بهر آنکه هر چند پاک میکنند مدد بیشتر می آید
و اگر بگذارند و پاک نکنند خشک شود و باز ایستد و اگر حاجت آید آب برگ مورد تر و آب آبی بروغن
گل بجوشانند تا آبها برود و روغن بماند این روغن در پشت و مفاصل او همی مالند و اگر مورد تر نباشد برگ مورد
خشک و گلنار و گل سرخ و معصفر و آبی تازه کرده در آب بپزند و مقدار چهار یک وزن آن آب روغن برافکنند
و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر مازو نیم کوفته در آن آب بپزند با این اخلاط قوی تر باشد و برگ مورد
و گلنار و گل و مازو سوده همچون غبار بروی همی پراکنند و اگر افراط از حد بگذرد لعاب اسپغول و لعاب دانه آبی را با آب
ضمیمه بیامیزند و طلی کنند و اگر اطراف او اندر برف و یخ کوفته نهند روا باشد اما تدبیر باز داشتن رعاف آنست
که یخ بر سر و پیشانی نهند و پلیته بسرگین خر تر کرده اندر بینی می نهند یا قطرهٔ از آن تری در بینی وی میچکانند و من دیدم
که بهیچ تدبیر باز نتوانستم داشت از آن دست فصد فرمودم و مقدار بیست درم خون بیرون کردم در حال باز ایستاد
و بسیار باشد که اندر تب بسبب بر آمدن بخاری بر دماغ سبات پدید آید تدبیر آن باشد که بیمار را بیدار همی کنند
و آواز بلندی دارند و با وی سخن میگویند و پایها او از بن ران تا بقدم به بند بندبستنی که او را از الم آن خبر نباشد
و اگر مالشی نباشد شیافی لطیف بر نهند تا طبع بگشاید و بر مهرهٔ گردن و بر میان دو کتف شیشهٔ حجامت بر نهند
و حجامت کنند و بسیار باشد که عطسه دادن گیرد و بدان سبب دماغ ممتلی گردد و قوت نیز ضعیف گردد و تدبیر باز داشتن
عطسه آنست که چشم و بینی و پیشانی بیمار همی فرو باید مالید و بفرمود تا تکلف کند و آروغ می آرد و گردن و اطراف
او نیک می مالند خاصه بروغن بنفشه با نیم گرم اندر گوش چکانند صواب باشد و خرقها و ازارها و نمدها گرم کرده بر پس
گردن او می نهند و گرد دو دو داروی دوور دارند و بسیار بود که هر وقت که تب گرم تر خواهد شد صفرا بر فم
معده بیمار ریزد و غشی آرد در حال آب سرد بر روی و سینهٔ او باید زد و گلاب و صندل و کافور بو یانیدن و پایها در
کشیدن و معده و شکم او بمالیدن و اطراف بستن تا مادهٔ فرو رود و گاه باشد که حاجت آید که بینی بیمار بگیرند یک زمان
اندک و دست بر دهن او نهند تا حرارت باندرون باز گردد و قوت را برانگیزاند و سکنگبین با آب گرم بحلق
او فرو ریزند تا ازد و مقصود یکی حاصل شود یا ماده از فم معده فرو رود و طبع اجابت کند یا قی باز گردد و اگر این
ممکن نگردد مقدار سه درم شراب ریحانی با آب سرد آمیخته در حلق او فرو ریزند در حال که بهوش آید بسته جو و نار دان

و اگر قطع دو سه

دهند و چون این عادت داشته باشند پیش از وقت گرم شدن تب چند لقمهٔ نان پاکیزه شیب غوره یا در آب انار

ترش یا در آب لیمو بدهند بغایت مفید بود و مجرب است **باب پنجم در یاد کردن تب مطبقه** و معالجات آن تب مطبقه دو نوع است

یکی آنکه خون اندر رگها عفن گردد و از عفونت آن تب تولد کند دوم آنکه خون گرم گردد و بجوشد بقراط رحمة

الله این نوع دوم را سونوخس گوید یعنی تب لازم اما سبب گرم شدن خون در بیشتر حالها یا سده باشد یا سببی قوی

از سببهاء حمی یوم و این تب بینی است میان حمی یوم و حمیات عفونی نه اینست و نه آن و فرق میان این

و آن یعنی حمی یوم آنست که سبب این تب گرم شدن خون است و سبب حمی یوم گرم شدن روح و فرق میان

این تب و تب عفونی آنست که سبب این تب عفونت خلطی نیست و سبب تبهاء عفونی عفونت اخلاط است

پس معلوم شد که این تب نه تب یکروزه است و نه عفونی و نه دق لیکن گاه باشد که این تب از حال خویش

بگردد یا عفونی شود یا دق و بباید دانست که هر گاه که مردم را از ریاضتها و استفراغها که عادت رفته باشد

باز ماند بسببی یا باختیار خویش باز ایستد و در طعام و شراب بر عادت همی رود اندر تن و رگها او بزودی امتلا

و سده امتلائی پدید آید و هر وقت که ناگاه یکبار حرکتی و ریاضتی قوی کند خون در تن او بجنبد و بسبب سده

و امتلا دم نتواند زد گرم شود و بجوشد و سبب تب گردد و سببها که تولد کند در کتاب دوم یاد کرده آمد و پیش

ازین در کتاب اشارتی کرده شد و سبب نوع دیگر آنست که خون در رگها یا بیرون رگها عفن شود و سبب عفن

شدن خون بسیار خوردن میوهاء تر بود تا خون بدان سبب رقیق شود و آب ناک و زود عفونت پذیرد و گرم

شود و بجوشد و این تب تبی لازم باشد هیچ نکسار و کساریدن او و بحران نیک باشد یا بمرگ و درجات این

تب سه است یکی آنکه اول صعب تر باشد و اندک اندک آهسته تر میشود و این را تبازی منحط گویند و این سهل

تر باشد دوم آنکه هر ساعت قوة تب همی فزون آید و صعب تر میشود و بحران روز هفتم کند و این را تبازی المتزاید

فی الصعوبة گویند و علاج این مشکلتر بود و بحران این در بیشتر حالها روز هفتم بود سیوم از تب آنکه از اول تا آخر بر یک

حال باشد و این را تبازی الواقف گویند و حال این در مشکل علاج میان این و آن بحران باشد و بسیار بود که

هفت روز بر یکدرجه و یک حال بمانده بود و گاه باشد که مطبقه بگردد و سرسام شود یا محرقه و باشد که سبب آبله

و حصبه شود و گاه باشد که سبب بسیار علاجهاء سرد لشکر غش کرد **علامات** اندرین تب سه گونه علامتها

نگاه باید کرد یکی علامت سونوخس دیگر علامتهاء عفونت سیم علامت بگردیدن سونوخس بنوعی دیگر گشتن

اما علامتهاء سونوخس بجموع است یکی آنکه تب لازم باشد و با لازم تب رنگ روی و چشم سرخ و رگها

ممتلی باشد و جایگاه حجامت و سر رگها که فصد آن عادت بوده باشد و بینی خارش گیرد و از آب چشم همی آید دوم

آنکه تب بدان سوزانی نباشد که تب محرقه و غب خالصه باشد و اگر دست بر اندام او نهند گرمی او همچون گرمی اندام کسی باشد

الجامد

که از گرمابه بیرون آید

که از گرمابه بیرون آید گرمی و تری و نحو خشکی گراید سیوم آنکه بسیار باشد که حلق و کام و لوزتین آماس گیرد و دم بدشواری
تواند زدن و در بیشتر جایها دم زدن او بدم زدن خداوند ضیق النفس ماند و بعضی طبیبان این تب را الحمی الربویه گویند
و بپارسی دشواری دم زدن را ربو گویند و سبب این ربو آن باشد که خون بیشتر در جگر و دل و حوالی آن باشد
و آنجا گرم شود و بجوشد و بخارها آن همه در سینه و ششها جمع شود و ربو تولد کند و چهارم آنکه نبض بسبب تری عظیم
و قوی و ممتلی باشد و سبب تب سریع و متواتر باشد و از بهر آنکه امتلا خونی باشد و عفونت ندارد و در اختلاف بدان
درجه نبود که در غب خالصه پنجم آنکه دلیل لطیف و ارغوانی باشد و لطافت از بهر گرم شدن و جوشیدن باشد
و ارغوانی رنگ خون گرم باشد و علامتهای مطبقه که از عفونت خون تولد کند سه نوع است یکی آنکه تب گرم تر از سونوخس
بود و اعراض او قوی تر و به تب محرقه ماند دوم آنکه نبض سخت مختلف باشد سیوم آنکه دلیل تیره و ناخوشبوی
باشد و علامت بگردیدن سونوخس آنست که هرگاه سونوخس بگردد و عفونی یا محرقه یا سرسام شود علامتها بگردد
و علامت تب دوم پدید آید و بباید دانست که هرگاه که در روز سیوم و چهارم اثر نضج و علامت بحران ظاهر نشود
روز هفتم بحران نباشد هم برین قیاس اگر روز هفتم اثر نضج و علامت بحران پدید نباشد علامت درازی بیماری
بود و خلطی خام که با خون آمیخته شده باشد و آنجا که خلط خام آمیخته نباشد ممکن باشد که روز چهاردهم بحران
کند و این تبها بیشتر کودکان را گیرد چهارساله و دوازده ساله و در فصل بهار بیشتر باشد و کسانی را که گوشت آلود
و فراخ رگ باشند بسیار باشد خاصه که گوشت خواره بود و هرگاه که با این تب سبات پدید آید و شکم با دیگر دو چون
دست بر رسد او از طبل کند و بیمار بی آرام باشد و بر بستر همی گردد و از اجابت طبع هیچ آسایش بر تن او نیاید
خشک زبانه شیره بهن پدید آید علامت مرگ بود **معالجات** در سونوخس اگر قوة مساعد باشد در فصد کردن
باسلیق و اکحل بباید شتافت و خون تمام برداشتن و اگر فصل سال موافق فصد باشد و عمر بیمار دستوری خون دهد
چندان بر باید داشتن که بیمار بحد غشی رسد یا غشی افتد از بهر آنکه در غشی حرارت تب بیکبار زایل گردد
و فصد از روز نخست و دوم و سیوم باز پس نشاید افکند و انتظار نضج نباید کردن از بهر آنکه خون خود نضجه
باشد و بسیار بود که از بس غشی باقی افتد یا عرق کند یا اسهال صفرا و بسیار باشد که فصد و آب سرد از بسیار
علاجها مستغنی کند و جالینوس رحمة الله میگوید آنجا که از فصد و حجامت مانعی باشد اگر در احشا آفتی نباشد
علاج با آب سرد کنیم و اگر در احشا آفتی باشد که ایشان در توانیم یافت یا مضرت آن کمتر از مضرت تب باشد
علاج هم با آب سرد کنیم و بعد از آن اگر قوة قوی باشد بگشادن سده و کم کردن امتلا مشغول شویم و در هر دو معنی
اندر گشادن سده و کم کردن امتلا دارو های خنک بکار داریم و محمد بن زکریا رحمة الله گوید که بسیار باشد که در تبهای
حاده آب سرد دهند تب در حال ساکن شود و لیکن بعد از آن بتی آهسته باز آید و باشد که تا چهل روز یا بیشتر بدارد دونا

رعاف پدید نیاید یا عرق نکند زایل نشود و سبب این آن باشد که طبیعت اندر تهیاء بحران باشد و بسبب آب سرد
ازان باز مانده باشد و تاخیر افتاده پس بر طبیب واجبست که نیک تامل کند تا هیچ علامت تهیاء بحران بیند یا نه اگر بیند
در آب سرد تاخیر کند و اگر نه دلیر شود در آب سرد مید هد از بهر آنکه خطر اندر آب سرد دادن بیش ازان نباشد
که بیماری دراز تر شود و اگر ندهند خطر آن بزرگ باشد چنانکه در علاج تب محرقه یاد کرده آمدست می گوید من هر دو
طریق آزموده ام دادن آب سرد کم خطر تر است و بعضی طبیبان گفته اند درین تب استفراغ همچنان کنیم که در تب محرقه
و هم بدان دارو ها کنیم و اگر با این تب تخمه باشد یا طعام دشوار می گوارد توقف کنیم تا طعام بگوارد پس فصد کنیم
و جالینوس میگوید هر گاه که در سونوخس فصد کرده شود ممکن نیست که تب تبی دیگر شود و بدین سبب اندرین تب علاجی
نافع تر از فصد کردن نیست چندانکه بحد غشی رسد و اگر قوة بود که غشی احتمال کند خون بدو دفعه بیرون کنیم و هم جالینوس
می گوید فصد اندرین تب بهیچ حال تاخیر نشاید کرد از بهر آنکه اگر فصد کرده نشود و رعافی یا عرقی اتفاق نه افتد بیم
باشد که مفاجاة بمیرد یا بیماری سرسام گردد یا تب عفونی شود از بهر آنکه طبیعت خون بسیار را که گرم شد از میل کردن
بعفونت و از عفونت نگاه نتواند داشت در جمله هر گاه که در فصد تاخیر کرده شود بیم باشد که همه ابواب علاج
باطل شود از بهر آنکه درین تب هم حرارت را تسکین باید کرد و هم امتلا کم کردن و امتلا یا بفصد توان کم کردن
یا با سهال یا با درار البول و اندر تاخیر فصد حرارت خون زیادت شود و تب قوی تر گردد و قوة بدان سبب
ضعیف گردد و با ضعیف قوت فصد ممکن نشود و اسهال و ادرار هر دو حرارت زیادت کنند و تسکین حرارت جز
بچیز های سرد نتوان کرد و سرد بیمار شده زیادت کند و امتلا نیز بسبب سده و باز ماندن بخار ها اندرون تن زیادت
شود بدین سبب تاخیر فصد با مساعدت قوة خطای بزرگست و هر گاه که طبیب بر سر بیمار رسد تدبیر فصد باید کردن
اگر همه از پس هفت روز یا ده روز باشد و بدان التفات نباید کرد که چند روز گذشت خاصه که علامتهاء امتلا بر جای
باشد و قوت مساعد بود و اگر قوه و فصل سال و سالهاء عمر بیمار و شهر و عادت او بعضی موافق فصد باشد و
بعضی نه بعوض فصد حجامت باید کرد و اگر ازین سببها بیشترین مساعد باشد هم فصد اولیتر باشد لیکن خون بتفاریق
بیرون باید کرد اندک اندک و بعضی طبیبان گفته اند که فصد اندر اول بیماری باید کردن و در روز کار تزاید و نزدیک
انتها فصد نشاید کردن خصوصا در انحطاط و بسیار کس اندرین تب بفصد که نه بوقت کرده اند هلاک شده اند
از بهر آنکه قوت در وقت تزاید بیماری و در انتها و انحطاط آن مساعدت نکند که در اول کند بدین سبب طبیب را
با ضعف قوة در فصد کردن دلیری نشاید کردن و اگر چه همه اسباب دیگر موافق باشد اعتماد بر قوه باید کرد و اگر
قوة ضعیف باشد در اول بیماری هم فصد نشاید کردن و اگر قوت قوی باشد و دیگر اسباب موافق نباشد اعتماد
بر قوت باید کردن و فصد یا حجامت فرمودن و هر گاه که قوت مساعد باشد مفرط ناموافق دیگر اسباب بعض سنبل

و کم کردن

و بیمار خاص

وبیمار خلاص یابد ورحال فصد کردن درخون نگاه باید کرد اگر رقیق و آب ناک باشد یا صفرائی باشد شراب عناب
و انار ترش وطفشل و مانند آن قوام باید داد و اگر غلیظ باشد سکنگبین ساده و زیره با لطیف باید کردن تا
تحلیل تمام پذیرد و از پس فصد آب انار ترش و شیرین باید داد یا آب خرما هندی یا جلاب یا آب خربزه
هندی یا شراب غوره وسکنگبین ومانند آن یا آب ترشی ترنج یا آب لیمو با جلاب و شراب ریواج با شکر سخت موافق
بود و اگر فصل تابستان بود این یا آب لیمو یا جلاب و شراب‌ها شربتها هم سرد کرده باید داد جز شراب ریواج که آنرا یخ
یخ دادن صواب نیست از بهر آنکه سردی آن و سردی برف و یخ معده را برنجاند و در حال غشی کند و کنار قرص در آب
غوره و آب لیمو مالیده دهند یا مانند آن چیزی و آن روز که فصد کنند غذا ما از آن نوع باید داد که در باب عنب خالصه
یاد کرده آمده است و اگر قوت ضعیف باشد مزوره طیهوج و دراج و جوزه مرغ خانگی باید داد و دیگر روز فصد
کردن و نگاه باید کرد که بیماری حاده بغایت است یا حاده مطلق است یا از جمله بیماریهاست که باهستگی گذرد
و اگر حاده بغایت باشد و قوة قوی بود بشربت جلاب و آب انار ترش و آب غوره و شراب بنفشه قناعت
کنند و اگر قوة ضعیف باشد بامداد شراب یا غیر آن بدهند و وقت نیم روز کشکاب رقیق با آب انار بدهند و اگر حاده مطلق است
و توقع باشد که روز هفتم بحران کند بامداد شربتی سکنگبین یا غیر آن بدهند و از پس دو ساعت کشکاب دهند مقدار
چهل درم با ده درم شکر طبرزد و از پس کشکاب بچهار ده ساعت سکنگبین با آب سرد و شبانگاه لعاب اسبغول با شکر و آب
انار دهند و اگر شبانگاه این شراب دهند که وصف کرده می آید صواب باشد صفت آن شراب بگیرند آلو سیاه
فربه سی عدد خرما هندی ده استار هر دو را در دو من آب بپزند تا بیک من باز آید و بپالایند صافی و ده استار
آب انار ترش و شیرین و ده استار آب ترشی ترنج یا آب لیمو با او بیامیزند تا نیمه باز آید و صد درم شکر طبرزد
و پنجاه درم گلاب بر افکنند و بقوام آرند هر شب مقدار پانزده درم یا بیست یا دو درم تخم خرفه سوده بخورد
و اگر حرارت و تشنگی سخت قوی باشد نیم درم طباشیر سوده و اندکی لعاب اسبغول با وی بیامیزند و اگر
قوت ضعیف باشد یا عادت بیمار بسیار خوردن باشد روزی دو بار کشکاب دهند و اگر طبع از دو بار کشکاب
لغزت گیرد بار دوم کعک سوده با آب سرد و شکر دهند یا پست جو یا پست گندم با آب گرم شسته اندر آب سرد کنند
و با شکر بدهند یا خل زیت با روغن بادام و شکر و مغز خیار و خیار با درنگ و کنار قرص دهند و اگر بیماری از بیمار
بهار باشد که آهسته تر گذرد بحران روز بیستم یا بیست و چهارم یا بیست و هفتم کند پس از شربت بدو ساعت کشکاب
دهند و پس از نیم روز از مزوره‌ها که در باب عنب خالصه یاد کرده آمده است [illegible] که خواهد بدهند و اگر حاجت
باشد که طبع نرم کند آب انار ترش و شیرین با شحم او فشارده و شکر بر افکنده موافق باشد یا آب خرما
هندی و شیرخشت یا فلوس خیار چنبر و خرما هندی و شیرخشت یا ترنگبین و نشاستی سازند از خطمی و بوره و شکر

سرخ یا از زرین یا از بنفشه و اندکی سقمونیا و شکر یا حقنه نرم کنند و اگر اندر احشا ورمی باشد بحد درم فلوس خیارچنبر
وسی درم ترنگبین و ده عدد عناب و ده عدد آلو سیاه جمله اندر نگبین و نیم آب بپزند تا دو بهره و یک بهره بماند و بپالا
یند و بدهند و فلوس خیارچنبر و عناب ترنگبین در آب عنب الثعلب سخت موافق باشد و مقدار بیخ درم فلوس
خیارچنبر در آب کشنی حل کرده و پالوده بر بامداد موافق باشد و کشکاب یا آب انار ترش و شیرین دهند
و تشب اسپغول و شکر در آب انار دهند و بر موضع ورم از اول صندل و فوفل و گل ارمنی و آب کشنی و عنب الثعلب
و آب کشنیز تر می نهند و تا جرهیر و زعفران با آب کشنیز تر می نهند یا برگ خطمی و اندکی اسپغول در آب عنب الثعلب و آب کشنی
بر می نهند و در فصد تاخیر کنند **صفت** ضمادی که درین موضع سود دارد دبگیرند موم سپید و روغن گل یا روغن
بنفشه و عصارهٔ کشنه و عصارهٔ کشنیز و عصارهٔ سماق تر ساق و برگ خرفه و دو سه قطره سرکه بهم بپزند و بر خرقه
آن طلی کنند و بر آن موضع نهند و اگر آماس در جگر یا در معده و فم معده بود چاره نباشد از خیری کوکنند و یا این چیزها
آمیختن چون مصطکی و آب آبی و اندکی سنبل و اگر فصل تابستان بود ضماد با سرد که گفته شد بر نهند و اگر زمستان باشد نیم
گرم بر نهند و اندرین تبها این قانون نگه باید داشت که نخست فصد کنند پس کشکاب دهند و اگر طبع خشک بود نخست
بتدبیر طبع نرم کنند پس کشکاب دهند و طعام نیز پس از آن دهند که طبع نرم گشته و اگر در جگر دردی باشد
تا درد زایل نشود نه کشکاب دهند و نه غذا اما اگر عفونت صفرا با خون آمیخته باشد و تب تیز و سوزان
باشد و همچون تب محرقه بنوبت عنب گرم تر میشود و اعراض قوی تر پدید می آید هم اولیتر آن باشد که نخست فصد
کنند لیکن اندر فصد اعتماد بر قوت باید کردن و از قانونها که پیش ازین یاد کرده آمده است غافل نباید بود
و اندرین برموجب قانون و اندازهٔ حرارت مبالغه باید کرد و هر بامداد سی درم آب کدو تر با ده درم جلاب و نیم
درم طباشیر دهند و اگر حرارت و تشنگی سخت قوی باشد کدو و قرص کافور دهند پس از آن بدو ساعت
کشکاب رقیق با آب انار آمیخته و شبانگاه آب خیار ترش با جلاب آمیخته یا آب خرمای هندی یا شراب بنفشه
یا این شراب که درین باب وصف کرده آمده است تخم خرفه و طباشیر با وی بیامیزند و هوای خانه
خنک کنند چنانکه پیش ازین یاد کرده آمده است و چون هوای خانه خنک کرده باشند بیمار را جامه بپوشند
تا بسبب خنکی خانه حرارت باندرون تن باز نگردد و دل گرم نشود و هوای خانه خوش بدم زدن می گیرد
و راحت نسیم آن بدل می رساند و بنفشه و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور می بویند و آوازهای بلند
و زحمتها از وی دور دارند و بنزدیکی بحران که بر قانون یاد کرده آمده است بتدبیر لطیف باز گردد و اندکی
آب انار یا آب سیب با جلاب دهند و هرگاه که بنزدیکی بحران علامت آن پدید آید که بحران بعرق خواهد
بودن و بیمار را از خانهٔ خنک بخانهٔ معتدل باید برد تا بحران باز نگردد یا ناقص نشود و اگر از پس بحران در رگها باقی

از ماده بود تحلیل آن حاجت آید آب کشنیز کوفته و فشارده بپوشانیده و صافی کرده بآب کشنیز مقدار بیست درم با
سکنگبین ساده بدهند سه روز تا پنج روز و اگر خشک باشد آب آلو کشنه دهند تا باقی را برفق ازین پاک کردانیده و گاه باشد
که حاجت افتد بمسهلی بدین گونه بسازند **صفت** آن بگیرند آلوی سیاه و عناب از هر یک بیست عدد سپستان و
سی عدد مویز منقی دانه بیرون کرده بیست درم خرما هندی بیست درم گل سرخ هفت درم شاهتره دو درم تخم خرفه و تخم خربزه
و تخم کشوث از هر یک چهار درم تخم بادیان و انیسون از هر یک دو درم هلیله زرد مقشر پانزده درم جمله سه من آب
جوشانیده بسیک بدهند پس در شیشه فراخ سر کنند و روز در آفتاب و شب در جای گرم می نهند از پس سه روز هر بامداد
چهل درم با پانزده درم سکنگبین و ده درم شراب بنفشه دهند **باب ششم در یاد کردن** شطر الغب و اسباب و
علامات و علاج آن شطر الغب تبی است که از ترکیب بلغم و صفرا تولد کند و نه کما تبی هر یک را جهری است که از هر یک
کدام بیشتر یا کمتر باشد و نه چگونگی آنرا از بهر آنک کاهی بلغم غلیظ تر و عسرتر با صفرا مرکب شود و کاهی بلغم رقیق و از آنک
و کاهی محکم ترکیب تر باشد و هر دو تب بیکبار حرکت کنند و کاهی بدان محکمی نباشد و کاهی عفونت هر دو ماده اندرون
رکها باشد و کاهی هر دو بیرون و کاهی عفونت صفرا اندرون رکها بود و عفونت بلغم بیرون و کاهی عفونت بلغم اندرون
رکها باشد و عفونت صفرا بیرون بدین سبب کاهی تب صفرا لازم تر باشد و کاهی تب بلغم و کاهی هر دو لازم باشند
و کاهی نخست یک ماده حرکت کند و دیگر بر اثر او در حرکت آید چنانکه هر دو در یک روز بر اثر یکدیگر حرکت کنند
و کاهی هر دو بیکبار حرکت کنند بدین سبب تبها که از هر یک تولد کنند بدشواری توان دانست و فرق دشوار توان کرد
و کاهی نخست یک ماده حرکت کند و نوبت خویش بدارد و یکبار روز دیگر ماده دیگر حرکت کند و نوبت خویش بدارد و یکبار د
بدین سبب علامتهای هر یک ظاهر باشد و کسار بدین محسوس و کاهی یک ماده بیشتر بود و کاهی هر دو مساوی باشد بدین سبب
کاهی اثر یکی ظاهر تر باشد و کاهی اثر هر دو برابر باشد از بهر این تفاوت کما بیشی بیشتری تبهاء مرکب را نامهاء خاصه نیست و
بعضی را نامهاء خاصه است و از جمله تبهاء مرکب که آنرا نامی خاصه است یکی شطر الغب است و کاه باشد که اندر شطر الغب ماده
بلغمی ماده صفرا را عسرتر کند تا بدان سبب نوبتهاء تب صفرا درازتر گردد و بحران دیرتر کند و کاه باشد که ماده صفرائی ماده بلغمی را
لطیف کند و زودتر نضج دهد تا بدان سبب نوبتهاء بلغمی سبکتر شود و بحران زودتر کند لیکن بهر حال که باشد تبهاء مرکب
عسرتر و دیرتر گذرد تا گاه باشد که شطر الغب مدت نه ماه یا بیشتر بماند و بسیار باشد که شطر الغب حاده شود و باشد که دق کنده
شود و باشد که بیماری مزمن شود و شخصی را که در تن او تولد صفرا بسیار باشد و عفونت زودتر پذیرد و ریاضت عادت دارد
اگر از ریاضت باز ایستد و تدبیرهاء رطوبت فزاینده بر دست گیرد بیماری بیشتری شطر الغب باشد و اگر شخصی باشد که اندر تن او
تولد رطوبت بسیار باشد هر گاه که ریاضت و تدبیرهاء گرم کننده بر دست گیرد بیماری او هم شطر الغب باشد و حال کودک که از
سالهاء کودکی بسالهاء ترعرع و جوانی رسد همچون حال شخصی باشد که در تن او تولد رطوبت بسیار باشد و ریاضت و تدبیر

گرم کننده بر دست گیرد و حال جوانی که از جوانی بکهولت رسد همچون حال شخصی باشد که در تن او تولد رطوبت
تولد رطوبت بسیار باشد از ریاضت عادت دارد پس از ریاضت باز ایستد و تدبیرهای تری فزاینده بر دست گیرد
بدین سبب در بیشتری حالها بیماریها هر دو شطر الغب باشد **علامات** ظاهرترین علامتی آنست که یک روز نوبت
تب درازتر و آهسته تر بود و دیگر روز سبکتر باشد لیکن گرم تر و آشفته تر باشد و بسیار باشد که در یک نوبت دو بار
یا سه بار سرما و فراشا آید از بهر آنکه هنوز یک تب نوبت خویش تمام داشته نباشد نوبت خویش تمام داشته نباشد نوبت
دیگر اندر آید یا اندر میانه تب هر دو ماده بهم باز کوشند بدان سبب حرارت بروی موضع ماده آرد و ظاهر تن سرما یابد
یا ماده بر دیگر دست یابد مثلاً صفرا گداخته تر شود و رطوبت راه بر عضلها ریزد و بلرزاند یا بلغم غلیظ تیزی صفرا کمتر کند
و آنرا غلیظ گرداند و غلبهٔ بلغم پدید آید فراشا تولد کند و بدین سبب بسیار باشد که بیمار پندارد که تب با شبهار رسید یا از سرما
و فراشیا بیاسود یک بار یا دو بار دیگر فراشا کند و نوبت این تب درازتر باشد از بهر آنکه در میانهٔ این تب سبب باز
کوشیدن مادتها با یکدیگر حرکت تب فرو می ایستد و بسیار باشد که شطر الغب از غب دایمه و تب بلغمی دایمه مرکب
شود و علامت وی آن باشد که هیچ نه اندر اول تب و نه در میانها فراشا نکند و اگر کند ضعیف باشد و علامت
غلبهٔ هر خلطی از هیچ اعراض تب باید جست اگر غلبهٔ بلغم را بود نوبتها درازتر باشد و لرزه ضعیف تر و نبض فاتر
تر و اطراف زودتر سرد شود و دیرتر گرم گردد و اگر غلبهٔ صفرا را بود نوبت کوتاه تر باشد و اطراف او زودتر گرم
گردد و تشنگی زیادت باشد و عرق تمام کند و سرما و لرزه قوی تر باشد و دلیل رنگین تر و اگر صفرا و بلغم هر دو
برابر باشند اعراض هر دو برابر بود فی الجمله در تب شطر الغب عرق کمتر کند **معالجات** طریق صواب اندر
علاج این تب آنست که تدبیر طبع نرم داشتن و تدبیر قی و ادرار البول کند و مسام گشادن و عرق آوردن
و پاک کردن تن از مادهٔ تب بچیزها سهل تر و سبکتر و بدان طریق که آسان تر باشد فزودن از تدبیر تسکین حرارت
کند و استفراغ قوی از پس نضج کند و از چیزها که طبع را نرم کند و پیش از نضج روا باشد آب لبلاب است و اگر ماده
بلغمی بیشتر باشد با گلنگبین دهند و اگر صفرا بیشتر باشد با ترنگبین دهند و با شیرخشت و اگر صفرا و بلغم برابر باشد فلوس
خیار چنبر در آب خرمای هندی یا مقداری ترب دهند و شربتها از آن نوع که در غب غیر خالصه یاد کرده آمده است
و جالینوس میگوید کشکاب باید که پلپل درین تب نافع باشد و بعض طبیبان متقدم گفته اند که این از جالینوس سهوی
بزرگست از بهر آنکه غافل بوده است از آنکه پلپل حرارت تب را برفروزاند و کشکاب رطوبت را زیاده کند و تب بلغمی
را عسرتر کند و دیرتر گوارد من میگویم که این اعتراض بر جالینوس خطاست از بهر آنکه در بیماریهای مرکب هیچ صواب
تر از آن نیست که شربتی مرکب سازند تا اگر طبیعت قوی باشد درین شربت تصرف کند و قوهٔ حرارت را
بسبب ماده فرستد تا ماده را لطیف می کند و قوهٔ خنکی را بجانب دل فرستد تا دل را و روح را آسوده میدارد و باخراج

شرابی غوره عسلا

تب برابری کسر ... و آنجا که طبیعت قوی نباشد و این تفرق نتواند کرد هرچه کنند سود ندارد دوم این کس که اعتراض
کرده است میگوید اولیتر آن بودی که بعوض پلپل چیزی معتدل فرمودی چون کرفس و شبت مگر بدان نشست که اندکی
بلبل در کشکاب بدان گرمی نباشد و کشکاب حرارت او را معتدل کند و قوه او را بموضع ماده رساند و اگر چه اندک
باشد لطیف کردن کرفس بسیار باز ببخشد و درین باب گلشکر و سکنجبین ساده عسلی و نقیع صبر در آب کاسنی و آب
بادیان موافق باشد و قی کردن بسکنجبین در آب گرم یا در آب ترب صواب باشد و ادرار البول که باب نخود و آب
تخمها و که شیره آن با آب بادیان کشیده باشد و بدارو های معتدل باید کرد و تدبیر عرق آوردن بران جمله باید کردن
که در بابهاء گذشته یاد کرده آمده است و غذا هم بدان ترتیب که در تب غیر خالصه مذکور است روزی که تب قوی
تر باشد مزوره با آب غوره و آب انار ترش یا سفاناج و مغز بادام با زیره یا ور روزی که [illegible] آهسته تر باشد طیهوج
و دراج و تذرو و جوزه مرغ خانگی بریان کرده یا بزیره یا غوره یا و مانند آن پخته و در طعامها ... و شبت و سعتر و آب
کامه و اندکی تخم بادیان و زیره می کنند از هر یک در خورد غلبه صفرا و بلغم و تدبیر استفراغ نیز هم بران ترتیب و دار دما
که از ان نوع باید ساخت فی الجمله در علاج این تب باب علاج غیر خالصه مطالعه باید کرد صفت حبی مسهل که از
پس نضج باید داد ن بگیرند ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل نیم درم سقمونیا دانگی و نیم کتیرا دو دانگ مقل دانگی حب
کنند چنانکه رسم است صفت حبی دیگر که در آخر تبهاء کهن هر شب دو درم بدهند مصطکی و هلیله زرد و ریوند چینی
و عصاره غافث و عصاره افسنتین و گل سرخ از هر یک یکدرم و زعفران نیم درم جمله با آب کاسنی بسرشند و حب
کنند و در بعضی نسخها بعوض هلیله زرد صبر اسقوطری کرده اند و اگر عصاره غافث و عصاره افسنتین بدست نیاید غافث
و افسنتین عوض آن کنند صفت قرص گل که در آخر تبهاء کهن سودمند بود بگیرند گل سرخ و بیخ سوسن از هر یک چهار
درم تخم کشوث سه درم سنبل و افسنتین رومی و طباشیر از هر یک دو درم شربت دو درم صفت قرص گل که در
تبهاء گرم باید داد بگیرند گل سرخ شش درم بزر الحماض و صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته و زرشک پاک کرده
با عصاره او و طباشیر و تخم خرفه از هر یک دو درم کتیرا و زعفران و سنبل و ریوند چینی از هر یک یکدرم کافور
دانگی شربت دو درم صفت قرص الورد که در تبها که با سعال باشد و با اسهال باید داد سنبل و عود و زعفران از هر یک
سه درم عصاره زرشک دو درم ریوند چینی و گل سرخ از انکه تمام نشکفته باشد و لک و طباشیر و صمغ عربی بریان کرده
و کثیرا از هر یک پنج درم تخم خرفه بریان کرده شش درم گل ارمنی هفت درم شربت دو درم و نیم باب هفتم در یاد کردن
تبهاء بلغمی نایبه و اسباب و علاج آن هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبیعی اثر کند عفونت در وی پدید آید و گرم
شود و سبب تب بلغمی گردد و عفونت یا اندرون رگها باشد یا بیرون رگها و آنچه بیرون رگها در دماغ و معده و جایها
خالی بود که در تن هست و آنچه اندرون رگها باشد سرما و فرات نکند از بهر آنکه جای خویش برون نمی آید و بر عفونه

قرص گل

آمیخته نمی شود و بباید دانست که بلغم ناطبیعی یا رطوبتی است با قوام و سپید و بی طعم مزاج و صورت سرد و ترست و طعم
بلغم ناطبیعی یا شیرین باشد یا شور یا ترش و اگر سخت گرم شود طعم او از شوری بتیزی گراید و این را بتازی بورقی
گویند و گاه باشد که قوام بلغم همچون آبگینه گداخته گردد و آنرا بتازی بلغم زجاجی گویند علامتها این تب از هفت
چیز باید جست یکی از سرما و گرما تب و چگونگی آن دوم از عرق سیوم از تشنگی چهارم از رنگ روی پنجم از نبض ششم
از بول هفتم از اعراض که درین تب بشیر باشد و بباید دانست که هر نوع را ازین رطوبتها که یاد کرده آمد علامتها دیگرگونست
اما آنچه از سرما و گرما تب و چگونگی آن باید جست آنست که هر گاه که سبب تب رطوبتی زجاجی باشد یا رطوبتی ترش
سرما و لرزه قوی باشد و سرما زجاجی قوی تر و پاینده تر از همه باشد لیکن سرما بیکبار ظاهر نشود نخست دست
و پای سرد شود و اندک اندک اندامها سرد شود تا بدان حد که گوئی اندامها در میان برفست و بدشواری گرم شود و تا گرم
شدن هر زمان سرما معاودت میکند از بهر آنکه ماده سخت غلیظ باشد و سبب سرما اندرین تب بلغمی باشد که اندر
راه عفونت پذیرفتن باشد و عفونت همی پذیرد و تب لرزه بلغمی باشد که عفن شده بود و از بهر آنکه عفونت نخست اندر بلغم
شیرین و شور تولد کند پس اندر ترش پس در زجاجی از عفونت این دو نوع دیرتر پدید آید و سرما سخت صعب و لرزه
بنزدیکی انتها باشد و هر گاه که سبب تب بلغمی شور باشد در اول بیماری و آغاز تب فراشا کند لیکن سرما بدان اندازه نباشد
و از بلغم زجاجی باشد و چون مدتی برآید سرما قوی تر شود و اگر چه باندازه سرما زجاجی نباشد و سرما بلغم شیرین کمتر
بود از سرما همه انواع بلغم از بهر آنکه او طبیعی نزدیک ترست و اگر دست دهد بر بوی لمس کنند حرارت تب در تن او هموار نباشد
جای گرم تر باشد و جایی بدان گرمی نباشد و آنجا که گرم تر بود نخست بدان گرمی ننماید لیکن چون یکزمان دست بر یکجای
بدارد گرم تر باشد چنانک گوئی چیزی گرم از قعر تن همی برآید و بظاهر تن می رسد و هیچ حال حرارت او بدان اندازه
نباشد که حرارت تب صفراوی باشد و در بیشتر حالها مدت این تبها تا هژده ساعت بکشد و مدت آسایش شش ساعت باشد و باشد که
بگسارد و آنچه از حال عرق آمدن باید جست آنست که از بهر آنکه ماده بلغم است گاه گاه بخاری تر بر پوست پدید می آید
چنانک پندارد که عرق خواهد کرد لیکن از بهر آنکه ماده غلیظ باشد عرق کمتر کند و اگر عرق کند هموار نباشد و آنچه از حال تشنگی باید جست
که غلبه تشنگی در تب بلغمی نشان شوری ماده باشد و آنچه از رنگ و روی باید جست آنست که چنانکه در تبهاء دیگر رنگ روی برافروزد
درین تب نتواند فروخت لیکن رنگی باشد که از زردی باشد بسبزی و سپیدی گراید چون رنگ ارزیز و آنچه از نبض باید جست آنست
که درین تب نبض افتاده و ضعیف و صغیر و متفاوت نباشد و آخر متواتر شود و سخت مختلف باشد و آنچه از حال بول باید جست
آنست که در ابتدا تبها بلغمی غشی بسیار افتد از بهر آنکه تب بلغمی بهیچ حالت بی آفت فم معده و ضعف آن نباشد و بدان
سبب شهوت باطل شود و طعم دهان سخت ناخوش باشد و بسبب ناخوردن طعام قوة ضعیف گردد و غشی تولد کند
و از بهر آنکه ماده این تب بلغم است و گوهر بلغم گران نرم است تب و سرما آن با گرانی و نرم است و سرما آن با گرانی

وغنودن باشد و بسیار باشد که پهلوها نفخ نکند و باشد که سپرز بزرگ شود **معالجات** اندر علاج این تبها قانونها که در
باب گذشته یاد کرده آمده است یاد باید داشت و از بهر آنکه مادهٔ این تبها گاهی بلغم شیرین باشد و گاهی شور
و گاهی ترش و گاهی زجاجی علاج هریک درخورد ماده تبها باید کرد و آنجا که مادهٔ بلغم شیرین باشد داروهایی
بکار باید داشت که در گرمی و لطیف کردن معتدل باشد و گاه باشد که خشک باشد با آن باید آمیخت مثلا چون سکنگبین بزوری یا
سکنگبین ساده سرشته و مانند آن و آنجا که ماده بلغم ترش یا زجاجی باشد داروهای قوی تر و لطیف کننده
گرم تر باید فرمود چون فلافلی و کمونی و مانند آن اما اصل اندر علاج همه انواع آنست که اندر اول بیماری بسه
چیز عنایت کنند یکی نرم داشتن طبع باندازهٔ اعتدال دوم قی فرمودن هم باعتدال سیوم تدبیر ادرار البول
کردن بداروهای لطیف کننده معتدل و آنجا که بینند که ماده غلیظ نیست یا اندک است و انتها نزد (?) خواهد بودن سه روز
اول کشکاب دهند و اگر بینند که ماده غلیظ است در اول بیماری غذا باز گیرند لیکن تدبیر معتدل کنند بانکه گرسنه بودن
و بر گرسنگی خفتن و ریاضت کردن درین تب اگر بیم ضعف قوة نباشد سودمند بود و اگر نیز ضعفی پدید آید بغذا در توان
یافت از بهر آنکه بیماریهای بلغمی مهلت دهد و بر خلاف بیماریهای حاده باشد که مهلت ندهد و آنجا که در اول بیماری
در تدبیر طعام بر عادت بیمار رفته آید و تدبیر غلیظ کرده شود پیوسته بران نشاید رفتن و از پس یک هفته از آن بباید گشت
در جمله درین تب تدبیر غلیظ چنانکه در تب ربع کنند نشاید کرد نخست مزورها و تبهای (?) حیوان باید داد پس اگر ترسند که قوت
ضعیف شود مزوره مرغ باید داد و بهترین تدبیری در علاج این تب آنست که در ابتداء بیماری خاصه در ابتداء نوبتهای تب
قی فرمایند بسکنگبین و آب گرم یا بسکنگبین عسلی و این موافق تر است و در قی کردن الحاح نباید کرد لیکن سکنگبین و آب گرم
بسیار باید داد و آنچه بآسانی بر آید بغنیمت دارند و آنچه بر نیاید دل در آن نتوان بست که چیزی بر نیارد که
ماده تب را لطیف کند و با معا فرو برد و آنجا که ماده غلیظ باشد نخست چیزی باید داد که آنرا لطیف کند چون سکنگبین
ساده بزوری باید فرمود و اگر ترب را در سکنگبین فرغار کنند یک شب و بامداد آن ترب و سکنگبین بدهند
و پس از یک ساعت ترب و شبت در آب بجوشانند و بپالایند و آب آن با سکنگبین بزوری بیامیزند
و بدهند نیک بود و آنجا که منش گشتن باشد و بی تکلف قی همی افتد خاصه در ابتداء تب یا بیم آن نباشد
که ضعف قوة یا خشکی تولد کند باز نشاید داشت و اگر حاجت آید که باز دارند شراب بودنه و میبه باز
باید داشت و اولیتر آن باشد که قی از پس یک هفت فرمایند تا روز هفتم گذشته باشد و بیم آن نبود که معده را برنجانند
و آماس معده تولد کند و اگر شخصی را قی دشوار باشد قی نشاید فرمود و در تدبیر لطیف کردن ماده بهترین شربتی
گلنگبین است در آب گرم گداخته و از پس یک هفته اگر بچیزی لطیف کننده تر حاجت آید در آن آب گلنگر خواهند گداخت
اندکی بادیان یا تخم کرفس بجوشانند لطیف تر شود و سکنگبین بزوری و سکنگبین ساده و ماء العسل که در وی فو

زو فا باشد لطیف کننده باشد و تو حنا سر افیون هم براین است که تا هفت روز بگذرد داب بادیان و مانند
آن نشاید داد و هم چنین میگویند از پس یکهفته صواب است و بافایده و اگر چیزی که معده را پاک کند و قوت دهد
وادرار البول کند حاجت افتد چون افسنتین و مصطکی هم از پس هفت روز شاید داد تا هم بسرما و تب برابری
کند و هم تشنگی بلغمی زایل کند در جمله اندر تبهای بلغمی هم معده را قوة بیشتر باید کرد و گلشکر با اندکی پودنه و افسنتین
و مصطکی خائیدن غایت درین باب سخت نافع باشد **صفت ضمادی که فم معده را قوت کند** بگیرند سنبل سه درم لادن و دو درم
گل سرخ و قصب الذریره از هر یک نیم درم زعفران یک درم جمله را بکوبند و بآب مرزنگوش و بآب سبز سبز بشد و بر فم معده
نهند گرم کرده و تدبیر نرم داشتن طبع در ابتدا الکل شکر مسهل باید کرد خاصه اگر قوت قوی باشد و ده درم گلشکر
در هفتاد درم آب لبلاب یا ده درم شکر بیالایند یا پنج درم تخم معصفر سوده اندر آب لبلاب صواب تر باشد
و اسهال بلغم کند برفق و اگر صفرا با بلغم آمیخته باشد شراب بنفشه پرورده یا بنفشه خشک سوده با شکر اندر آب لبلاب یا
مقداری شیرخشت در آب لبلاب یا ده درم گلشکر یا سی درم ترنگبین حل کرده صواب باشد و بباید دانست که درین
تدبیرها و شربتها افراط و الحاح نشاید کرد و خرما هندی و عناب و آلو و مانند آن نشاید داد **صفت مسهل که طبع را برفق نرم دارد و معده را**
قوة دهد و چون از بیماری یکهفته بگذرد اگر چه اثر نضج پدید نیامده باشد شاید دادن بگیرند تربد و مصطکی و زنجبیل از هر یک ده
درم شکر طبرزد بیست درم از این جمله هر شب یک مثقال بدهند و اگر طبع نرم باشد و هر روز دو نوبت اجابت کند بدین حاجت
نباشد و هر شب که این شربت خورد بامداد پنج درم گلشکر بخورد و بر اثر آن ده درم سکنجبین عسلی بخورد و آنجا که حرارتی باشد
و بکشکاب حاجت آید در کشکاب هندی پنج راز بلینه و پنج گرفش اندر بزند و نخست گلشکر خورد پس کشکاب و آنجا که حرارتی ظاهر
نباشد کشکاب نباید داد و مدة سه روز که اول بیماری بود هر بامداد بیست درم تا سی درم سکنجبین ساده باید داد با اندکی آب و از پس سه روز هر بامداد
نخست مقدار هفت درم گلشکر باید داد و از پس آن بدو ساعت بیست درم سکنجبین با اندکی آب و اگر تشنگی و حرارت رنج دارد
و گلشکر سحرگاه باید داد و بامداد که آفتاب برمی آید بیست درم سکنجبین ساده و اگر بوقت آفتاب برآمدن کشکاب دهند و صواب
تر و از پس کشکاب بچهار ساعت بیست درم سکنجبین ساده دهند و آنجا که دلیل غلیظ و رنگین باشد اگر فصد کنند روا باشد و از
پس چهارده روز سکنجبین بزوری و قرص الورد باید داد و اما مالیدن اندامها بروغن و بی روغن درین تب سودمند بود و نافع
تر از آن باشد که در تبهای دیگر و در ابتداء بیماری آنجا که در تن خلطی گران بود مالیدن بروغن حس را ضعیف کند و هر گاه که
بیمار را مالیدن آرزو کند حال قوت و حال سرما و حال تب و لرزه نگاه باید کردن اگر قوة قوی باشد و تب سخت گرم نبود
و سرما نیک می لرزاند مالیدن سخت بروغنهای لطیف کننده سخت نافع بود و اگر خلاف این باشد روغن و مالش قوی نشاید و اگر
قوت تب و سرما میانه باشد مالیدن و روغن معتدل باید و گفته اند مالیدن روغن زیت و خانه عنکبوت سودمند
بود و آنجا که سرما و لرزه سخت قوی باشد شراب سعتر و شراب مرزنگوش سودمند بود **صفت شراب**

سعتر بگیرند سعتر و نانخواه و زنجبیل وگل سرخ و پودنه و کشنیز خشک از هر یک سه درم مویز منقی بی دانه بیست عدد همه
جمله را در دویست درم آب بپزند تا دو بهر برود و یک بهره بماند بپالایند و پیش از وقت نوبت بیکساعت مقدار سی درم
بخورد گرم کرده نافع بود صفت شراب مرزنجوش بگیرند مرزنجوش و اذخر و بابونه و عاقرقرحا نیم کوفته از هر یک پنج درم
جمله را همچون شراب سعتر بپزند و بباید دانست که تا از وقت طعام تا بوقت نوبت تب شش ساعت باید که
درمیان افتد کمترین چهار ساعت که طعام نخورد و آب خورد و زیربا و خل زیت بشکر پودنه و طرخون و کرویا و اگر
مزوری سازند که در وی چغندر و اسفاناخ و نخود آب کامه باشد صواب باشد و ابزارهای مزوره با سعتر و زیره
و کرویا و دارچینی و پودنه باشد و اگر قوه ضعیف دراج و طیهوج و جوزه مرغ خانگی بریان کرده خورد و از هرچه تری
افزاید چون تره ها و میوه های تر و از سیر و ماهی تازه و ترید و غیر آن پرهیز کند و آب سرد سخت زیان دارد که
و هرگاه که اثر نضج پدید آید مسهلات و مداوات ازین نوع باید کرد صفت مسهل که اسهال بلغم کند بگیرند تربد و غاریقون
از هر یک چهار دانگ حب النیل یکدرم ایارج فیقرا یکدرم نمک نفطی دو دانگ مقل دانگی جمله چنانک رسم است
حب کنند با آب کرفس صفت حبی دیگر بگیرند تربد مغز تخم معصفر از هر یک یکدرم غاریقون چهار دانگ نمک
نفطی دو دانگ انیسون و تخم کرفس از هر یک دانگی و نیم مقل دانگی حب کنند چنانکه رسم است هر هفته ازین نوع
مسهل باید و در میانه هفته قی باید کرد اگر زمان و قوت مساعدت کند صفت ماء الاصول که از پس پدید آمدن
اثر نضج نافع بود و ادرار بول کند بیخ کرفس و بیخ رازیانه و بیخ اذخر و برسیاوشان و انیسون از هر یک یکمشت
مصطکی و تخم کرفس از هر یک دو درم جمله اندر یکمن آب بپزند تا نیمه باز آید بپالایند بامداد بدهند
صفت حبی که تن را از ماده تبهاء بلغمی پاک کند از ترکیب محمد زکریا بگیرند ایارج فیقرا نیم درم تربد یکدرم شحم
حنظل دانگی غاریقون نیم درم عصاره افسنتین دو دانگ و نیم مصطکی دانگی جمله را بکوبند و به سکنگبین عسلی بسرشند
و بخورند و اگر ماده سخت غلیظ و بغایت سرد باشد از پس آنکه استفراغی قوی کرده شود شربتی تریاق فاروق
بدهند و اگر روزگار زمستان باشد و بیمار سرما سرد مزاج باشد از پس استفراغ هر روزی دو دانگی با نیم درم
تریاق یا مثرودیطوس یا سجزینیا یا تریاق اربعه شربتی بدهند در آب بادیان یا در آبی که در وی زیره و انیسون
و حاشا پخته باشند و در تابستان و عمر جوانی و مزاج گرم ازین معجونها هیچ ندهند لیکن بر سکنگبین بزوری قناعت
کنند و گلنگبین و قرص گل دهند صفت ماء الاصول که درین نافع بود بگیرند بیخ کرفس و بیخ رازیانه و بیخ کبر از هر یک
ده درم انیسون و تخم کرفس از هر یک دو درم غافث و افسنتین و شکاعی و باداورد از هر یک پنج درم
قنطوریون باریک سه درم در دو من آب بپزند تا نیمه باز آید هر بامداد سی درم بخورد با هفت درم گلنگبین
و اگر سه درم مصطکی درین ماء الاصول زیادت کنند بهتر باشد صفت ماء الاصول دیگر که آنجا که لختی صفرا باشد

پودنه

ماء الاصول

نافع بود بیخ بادیانه و اصل السوس از هریک ده درم بیخ اذخر هفت درم افتیمون سه درم مصطکی دو درم
غافث و افسنتین از هریک هفت درم هلیله زرد ده درم هلیله سیاه هفت درم باد آورد پنج درم شکاعی چهار درم
مویز منقی بی دانه بیست درم بپزند چنانکه رسم است **صفت مطبوخ** ما آنجایگاه که صفرا بیشتر باشد نافع بود بگیرند شاهتره
و شکاعی و باد آورد و افسنتین از هریک پنج درم مویز منقی و هلیله زرد از هریک ده درم بپزند چنانک رسم است و حبی
که دماغ را پاک کند بگیرند مصطکی دانگی عصارهٔ افسنتین دانگی و نیم شحم حنظل دانگی ایارج فیقرا نیم درم غاریقون
نیم درم سکنکبین عسلی بسرشند و حب کنند **صفت حبی که دماغ** و معده را پاک کند بگیرند ایارج فیقرا هشت درم
هلیله سیاه پنج درم گل سرخ و عصارهٔ غافث از هریک چهار درم نمک نفطی سه درم شکاعی و باد آورد از هریک
چهار درم افتیمون سه درم تربد ده درم مقل سه درم جمله بکوبند و مقل را با آب کرفس حل کنند و دارو ها بدان بسرشند
و حب کنند شربتی یکدرم و نیم تا دو درم و آنجا که مانعی باشد و بسبب آن نتوان دارو اعتماد بر ماء الاصول
و چیزهای لطیف کنند باید کردن که هم عرق آرد و هم ادرار البول کند و قرص الورد اندرین حال و از پس پدید آمدن
اثر نضج سودمند **صفت قرص الورد از نسخهٔ محمد زکریا** بگیرند گل سرخ ده درم عصارهٔ غافث شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم
مصطکی یکدرم سنبل و اسارون و عود خام و فقاح اذخر از هریک یکدرم شربت سه درم در ماء الاصول
با سکنکبین دهند **صفت قرص الورد** آنجا که مادهٔ سخت غلیظ باشد و بیماری دراز گردد نافع بود بگیرند انیسون و تخم
کرفس و تخم بادیان از هریک سه درم بودنهٔ خشک و قاقله و خیر بوا از هریک دو درم عصارهٔ غافث و عصارهٔ
افسنتین و فقاح اذخر و ریوند چینی و قطر اسالیون و مصطکی و زعفران و سلیخه و سنبل و گل سرخ از هریک یکدرم شربه
چهار دانگ با ماء الاصول دهند و اگر در پشت پای و پشت چشم و روی تهیج و آماسیدن پدید آید قرص الـ[illegible]
با ایارج فیقرا باید ساخت **صفت آن بگیرند** انیسون پنج درم مغز بادام تلخ چهار درم فقاح اذخر سه درم لک
مغسول پنج درم ریوند چینی شش درم زعفران سه درم ایارج فیقرا هفت درم عصارهٔ غافث سه درم تخم بادیان
تخم کرفس از هریک سه درم بودنهٔ خشک چهار درم گل سرخ شش درم سنبل شش درم جمله را با آب عنب الثعلب
بسرشند و قرصها سازند هریک دو درم و نیم هر بامداد یک قرص در ماء الاصول بخورد **صفت قرص العود** از نسخهٔ
جالینوس اندر تبهای کهن که سخت بلرزاند و پشت پای و روی که آماس گیرد سودمند بود بگیرند انیسون
چهار درم ساذج هندی و اسارون و افسنتین و سنبل و مغز بادام تلخ از هریک سه درم [illegible] چهار درم عصاره
غافث سه درم تخم کرفس یکدرم با آب کرفس قرص کنند و در آب بادیان با سکنکبین بدهند نافع بود **صفت**
قرص الورد از نسخهٔ ثابت ابن قره بگیرند گل سرخ تمام ناشکفته ده درم سنبل و مصطکی و تخم بادیان و تخم
کرفس و تخم کسنی و عصارهٔ افسنتین از هریک یکدرم طباشیر پنج درم شربه دو درم در آب بادیان غافث

وکنکبین دهند و اگر خواهد با انگبین بسرشند و مقدار سه درم بدهند اندر آخر تبها که سخت بلرزاند و دیگر گرم شود
سودمند بود و غاریقون مقدار یکدرم تا یکمثقال با عسل سرشته بدهند سخت سود دارد و بزر الانجره یک
مثقال با عسل سرشته بدهند نافع بود و از پس نضج چندان منفعت کند که جای تعجب باشد و در چنین حال
چیزهای گرم دادن احتیاط باید کردن تا اگر حرارت تب قوی باشد ندهند که منفعت آن بمضرت باز
گردد و شراب از پس نضج درین علت سودمند بود باقی ماده را لطیف کند و بپزاند و حرارت غریزی
را مدد کند و عرق آرد و ادرار البول کند و گرمابه در آخر بیماری که علت در انحطاط افتاده باشد سودمند بود
و در آب گرمابه و آبزن قوت بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و مانند این باید تا باقی اخلاط
را لطیف کند و بباید دانست که نوعی تب بلغمی است که بیمار در تب غشی افتد یعنی بیهوش گردد و بی طاقت
و بی قوت شود سبب این در بیشتر وقتها بسیاری و بسیار اکندگی بلغم عفن باشد در تن از بهر آنکه تبهای بلغم از ضعیفی
فم معده خالی نباشد بدین سبب گاهی ضعیفی فم معده سبب غشی گردد و گاهی از ماده تب لختی بجانب دل و حوالی
آن میل کند و روح از آن سرد شود و قوة مقهور گردد و غشی پدید آید و گاه باشد که طبیعت جهد کند تا آن
ماده را لطیف کند و حرارت تب عفونت ماده در آن یاری دهد لیکن اگر چه بدین سبب دل از مضرت
سردی ماده خلاص یابد آن مضرت حرارت عفونت خالی نباشد و خلاص بدشواری یابد و
نوبتهای این تب همچون نوبت بلغمی باشد و در چشم و روی آماس و تهبیج پدید آید و رنگ روی
بر یک حال نماند گاهی رصاصی باشد و گاهی زرد و گاهی بکبودی و سیاهی گراید و گاهی بسبزی و چشمها
تیره باشد و سر پهلوهای درد و نفخ باشد و علاج این سخت مشکل باشد از بهر آنکه اگر ماده را بقوت
باز گذارند قوت بیمار بلطیف کردن و پختن آن وفا نتواند کرد و از دفع آن عاجز آید بدین سبب علی
الضرورت غذا باید دادن تا از بهر آنکه اندر تن او خلطی نباشد که طبیعت آنرا اصلاح آورد و هضم
کند تا قوت را مدد باشد و اگر غذا داده شود هضم درست نباشد و مدد ماده تب گردد و اگر
غذا باز گرفته شود قوت بتمامی باطل شود و اگر خواهد که ماده را برفق کمتر کنند سخت دشوار باشد
از بهر آنکه ماده خام و بسیار بداروی سبک و برفق اجابت کند و بیم باشد که ماده بجنبد دفع نشود و
منفذهای دم زدن و منفذهای روح ببندد و خفه کند و اگر خواهد که استفراغ قوی کند قوت طاقت
آن ندارد و چگونه طاقت توان داشتن که استفراغ ناکرده و خلط نا جنبانیده غشی همی افتد پس
صواب آنست که از نخست سه روز ماء العسل دهند و هیچ چیز دیگر ندهند و اگر قوة ضعیف باشد اندکی
کشکاب دهند و کشکاب از کشک جو و نخود پزند چنانکه نیم باد و بهر کشک جو یک بهر نخود چنانکه بحسب مشاهده وا

کند و اگر بچیزی دیگر حاجت آید لختی نان در جلاب یا در ماء العسل تر کرده بدهند هر وقت که خزین
کشکاب و جلاب چیزی دیگر خورد اگر قدری شراب دهند سودمند بود و خلط بتر اید و قوت را مدد کند
و آنجا که در اول بیماری طبع مجیب نباشد نخست رو دبار الحقنه از آب چغندر و از اندکی بوره پاک کنند
و تن وی را بروغنی که در وی قبض نباشد چون روغن خیری و یا روغن شیرهٔ تازه بدستهای بسیار و چیش
درست تا خلط لطیف میشود و در زمستان روغن خیری بهتر بود و جالینوس میگوید من در تب هیچ استفراغ
نتوانستم کرد الا بمالیدن و ترتیب مالیدن چنین باید که نخست ساقها را از بالا بزیر فرو مالند پس رانها و پشت را
و سینه را هم چنین از بالا بزیر فرو می مالند پس بازوها تا بسر دست هم چنین فرو مالند و هم برین ترتیب از ساق
آغاز می کنند و بر بالا میشویند و بزیر فرو می مالند چندانک پوست سرخ شود و بیم باشد که بیمار بیهوش شود و چنان
سازند که رو بکار بیمار یک نیمه در مالیدن مشغول دارند و یک نیمه اندر خواب و جای خواب او خانه
باید خشک و در گرمی و سردی معتدل و خواب معتدل سودمند بود و بسیار خفتن زیان دارد و اگر در اندامها
زنند روئین گرانی پدید آید و آب سکنگبین آمیخته خورد و از آب سرد پرهیز کند و اگر بیمار آب سرد خوردن
را عادت داشته باشد و فصل تابستان باشد سکنگبین با آب سرد که عادت داشته باشد خوردن
روا بود و اندر زمستان با آب گرم باید دادن و اگر آب گرم بی سکنگبین دهند روا باشد در جمله شربتها
بتمام گرم کرده اولیتر مگر که فصل سخت گرم بود و ماء العسل سودمند باشد و اگر در ماء العسل قوة زوفا و
کرفس باشد لطیف کننده تر باشد لیکن اگر ترسند که ماده گرم شود ماء العسل ساده صواب تر باشد
از بهر آنکه قانون علاج این تب لطیف کردن ماده را بی آنکه گرم شود و هر گاه که طبع خشک
شود حقنه از آن چغندر آب چغندر و بوره می باید کرد و اگر طبع مجیب باشد تدبیر امساک نباید کردن
الا آنگاه که ترسند که قوت ساقط شود و ماء العسل غلیظ اسهال کمتر کند و غذا بیشتر دهد و اگر بیمار از ماء العسل
نفور شود یا اسهال از حد بگذرد بعوض ماء العسل کشکاب یا گندم آب باید داد و اگر حاجت آید لختی سماق
و ناردان و گندم بیک جای بپزند روا باشد و هر گاه که نبض ضعیف شود نان در آب ممزوج تر کنند
و بدهند لیکن اگر اندر اندامها زنند روئین آماسی باشد نشاید داد از بهر آنک اگر در اندامها اندرون

آماسی باشد نه علاج را وجه باشد و نه امید خلاص باشند و رگ زدن بهیچ وجه نشاید از بهر آنکه سبب
بیماری ماده خام باشد و اگر فصد کنند تن سرد گردد و خلط خام بماند و هم غذا تباه باشد و گرمابه سودمند نبود و
هوا سخت گرم و سخت سرد زیان دارد از بهر آنکه در هوای گرم بیم بود که اخلاط بگدازد و بسینه
و شش و حوالی دل میل کند تا بجانب دماغ برآید و هوای سرد از نضج باز دارد و اگر کسی را تب آسان

باشد امیدوار بود اگر قی کند زودتر خلاص یابد و دو نوع دیگر تب بلغمی است نوبت یکی بروز بود و رها نشب
کند و این را بتازی نهاری گویند و نوبت دیگر بشب باشد و بروز رها کند و این را بتازی لیلی گویند و هر دو
عسر بود و دراز کشد و بیم بود که بدق باز گردد و نهاری عسرتر بود از بهر آنکه هوای روز گرم تر باشد و حرارت
غریزی اندر تن پراکنده تر و مسام بدان سبب گشاده تر و تحلیل بیشتر و این همه اسباب سبکی و کسار بدن
تب است پس آنجا که با این همه اسباب تب بلغمی ظاهر شود ماده سخت بسیار و عسر باشد و سبب قوی تر
بود و دشواری علاج تب نهاری آنست که بیمار را اندر تب غذا نشاید داد و بدین سبب وقت غذا
دادن بشب باز افتد و چون بشب غذا داده شود نتوان دستوری داد که بر امتلاء معده بخسبد و باز
داشتن از خواب قوة را ضعیف کند و ماندگی آرد و اگر بروز اندر تب بخسبد زیان دارد و خواب
روز بجای خواب شب نه ایستد اما طریق علاج هر دو نوع طریق علاج تبهای بلغمی است چنانکه پیش
ازین گفته شده است باب هشتم در تبهای بلغمی لازم که اورا بتازی الحمیات اللازمة گویند و معالجات آن همه
علامتهای این تب علامتهای تب بلغمی است جز آنکه درین تب هیچ لرزه و سرما نباشد و کسار بدن
او سخت پوشیده باشد و مانده باشد بتب دق و عرق نکند مگر آن روز که تب رها کند معالجات علاج
این تب هم علاج تب بلغمی است جز آنکه در علاج این تب لشربتها و داروهای پزانیده و لطیف کننده
آن دلیری نتوان کردن که در علاج تب بلغمی نایبه توان کردن خاصه اگر با وی صداعی باشد یا در دماغ
ضعیف باشد از بهر آنکه بسیار باشد که در وقت تزاید برسام باز گردد از بهر آنکه ماده خون لطیف
گردد و بر دماغ بر آید لیکن اولی آن باشد که معده را بگلشکر قوة میدهند و از بهر لطیف کردن خلط از
سکنگبین ساده گی درو اندکی بیخ رازیانه پخته باشند با جلاب و اندکی با دیان با آب کرفس تر جوشانیده
شیره در نگند و قرص گل و بقراط از بهر این گفته است که الحمی فی المشایخ لینة و لا تغتر فی المشایخ بلا
ده الحمی و لینها و لا یتقدم علی التسخین الا بعد الاحتیاط و التثبت میگوید مردم پیر را تب نرم
و آهسته گیرد و بنرمی و آهستگی ان غره نباید بود و بچیزهای گرم دادن دلیری نشاید کرد الا باحتیاط تمام
و آنجا که دماغ قوی باشد و صداع نباشد و تب آهسته باشد استفراغ بلغم باید کردن بحبها که در وی
شحم حنظل باشد و ادرار البول کردن بماء الاصول و اقراص غافث و اقراص افسنتین سود مند بود
صفت قرص الغافث بگیرند غافث سی درم گل سرخ شصت درم طباشیر چهل درم شربة دو درم صفت نسخه دیگر بگیرند
عصارهٔ غافث شش درم عرق گل و سنبل و طباشیر از هر یک دو درم ترنگبین ده درم شربة یک مثقال صفت
اقراص افسنتین بگیرند اسارون و افسنتین و انیسون و تخم کرفس و مغز بادام تلخ و شکاع و باداورد

صفت قرص گل سادهٔ سکنگبین یک مثقال شربت یک درم دو از هر یک و سنبل و مصطکی غافث و عصارهٔ

بگیرند گل سرخ شش درم اصل السوس و سنبل از هر یک چهار درم مصطکی و کهربا از هر یک سه درم شربت

یک مثقال و بسیار باشد که این تب بآخر باستسقا باز گردد و هر گاه که علامتهاء آن پدید آید بعلاج آن

مشغول باید بودن چنانکه صواب بیند **باب پنجم در تبها که اندرون سرد باشد و بیرون گرم** و برعکس این و علاج آن تبها

که در اندرون سرد باشد و بیرون گرم مادهٔ آن بلغم زجاجی بود که در قعر تن بسیار گشته باشد و بخار آن

عفونت همی پذیرد و گرم همی شود و بظاهر تن بیرون همی دهد و آنچه عفونت پذیرفته نباشد زاندرون تن

سرد همی دارد و سبب آنکه تولد تب باشد تن از سرمای این تب آگاهی نیافت آنست که ماده در تن

ساکن بود نه از جای بجائی حرکت می کرد و نه از حال بحالی دیگر می گشت بدین سبب اجزای تن ماده

خوی کرده بود پس چون ماده از حال بحالی دیگر شد و حرکت عفونت اندر وی پدید آمد و از جای

بجائی جنبیدن گرفت هر جزوی از قرارگاه خویش بجنبد و جزوی دیگر که آن جزو از تن با وی و با

آن حال که از وی تازه شد خوی کرده بود بجای او باز آمد و همسایگی همه اجزای تن با همه اجزای

ماده یکیست هر جزوی از تن حس سرمای آن جزو که با وی کرده بود یافتن گرفت و تبها که زاندرون گرم

باشد و بیرون سرد بود مادهٔ آن از دو گونه باشد یکی بلغمی و دیگر صفرائی اما آنکه مادهٔ او بلغمی باشد چنان بود

که بلغم در قعر تن عفونت پذیرد و گرم شود و تن را بدو سبب گرم کند یکی آنکه بلغم تحلیل دشوار پذیرد بخار او

بظاهر تن کمتر رسد ظاهر سرد باشد و باطن گرم و سبب دوم آنکه حرارت غریزی میل بجانب ماده کند

تا ظاهر تن سرد شود خاصه اگر در ظاهر تن بلغم خام باشد و سبب سیوم آنکه گاه باشد که سبب میل کردن حرارت

غریزی بجانب ماده بخاری تر گرم گشته و عفونت ناپذیرفته از تن برخیزد و بظاهر تن برآید و لختی گرمی کند

و زود خنک شود همچون آب گرم که اگر چه باتش گرم کنند زود حرارت بگذارد و زودتر سرد شود و آنکه

مادهٔ او صفرا باشد چنان بود که صفرا در باطن عروق گرد شود بدان سبب تحلیل دیرتر پذیرد و بخار او بظاهر

کمتر رسد و اندرون تن میسوزد **سوال اگر گویند** ما را که حد تب گفته که تب حرارتی غریبست

که در دل برافروزد و بمیانجی روح و خون اندر رگها بگذرد و در همه تن پراکنده شود و تن را گرم کند و

و اندرین هر دو تب که درین باب یاد کرده آن شرط ممکن نیست که حرارت بدل رسد و از دل

بهمه تن رسد **جواب گوئیم اندر عمل** تبها حرارت بدل رسد و از دل بمیانجی شریانها و خون و روح در

همه تن پراکنده شود لیکن چون مانعی پدید آید که حرارت از دل بهمه اندامها راست راست نرسد

این در بیش ازین گفته آمده است باطل نشود چنانک معلوم شده است که چیز گران میل بجانب مرکز دارد

بیشتر از آن که

و هر گاه

و هر گاه که مانعی نباشد قرارگاه او جز مرکز نباشد لیکن چون مانعی بدید آید هرگز نتواند رسید بدین سبب گرانی او
باطل نشود **معالجات** علاج هر دو بیکدیگر نزدیکست و بهترین عنایت بتدبیر فی کردن باید کرد و قی بسکنگبین و تخم
ترب و مانند آن باید فرمودن و از اول بیماری تا هفت روز هر بامداد هفت درم گلشکر بخایند تا معده را
قوت دهد و از پس آن شربتی آب گرم خورد و از پس دو ساعت بیست درم سکنگبین ساده خورد و اگر سرما قوی
باشد و دلیل خام بود بعوض گلشکر گلنگبین خورد و سکنگبین عسلی خورد یا بزوری و از پس یکهفته نقیع صبر و ایارج فیقرا
و حب الصبر و شراب گل دهند **صفت حب صبر** بگیرند صبر اسقوطری دوازده درم هلیله زرد چهار درم مصطکی سه درم
گل سرخ و انیسون و زعفران از هر یک یکدرم کتیرا و مقل از هر یک یکدرم شربت دو درم **صفت نقیع صبر**
بگیرند صبر اسقوطری چهار دانگ آب کسنی چهل درم صبر را آهسته بسایند و درین آب کسنی حل کنند و یکشبانروز بنهند این
یکشربت باشد و اگر بعوض صبر ایارج فیقرا باشد روا بود **صفت نسخه دیگر تخم بادیان ... درم** در دو من آب
بجوشانند تا بنیم باز آید بپالایند و دو درم ایارج فیقرا در وی حل کنند و در شیشه کنند و جای گرم بنهند روز سیوم
سی درم از آن نیم گرم کنند و بخورند معده را از خلط لزج پاک کند و صداعی که از بخار معده تولد کند زایل شود **صفت شراب**
الورد بگیرند گل سرخ اقماع جدا کرده دو من و اندر ده من آب کنند و بجوشانند تا بنیمه باز آید و دیگر روز گل تازه در وی
بجوشانند و پس بپالایند دو من انگبین و دو من شکر بر افکنند و بقوام آورند **صفت مسهل** که از پس نضج باید دادن
بگیرند تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ صبر نیم درم بسکنگبین بسرشند و سحرگاه بدهند و دیگر روز قرص گل دهند با گلشکر
یا با گلنگبین و اگر معده ضعیف باشد اندکی عود و مصطکی با آن ترکیب کنند اگر معده با سلامت باشد و حرارتی
ظاهر بود قرص گل با سکنگبین دهند و مالیدن همه اندامها سودمند بود و حقنها که میل بگرمی دارد درین تبها
سودمند بود و در آخر علت کمونی و فونجی و مانند این نافع بود و بعضی طبیبان گفته‌اند اگر بیمار پیر باشد بعلاج مشغول
نباید بود که پیران ازین تب خلاص نیابند اگر کهل باشد و قوی بود داروهای لطیف کننده باید داد چون دواء المسک
مرا اندر ماء الاصول و اگر فصل زمستان باشد شلیثا و مثرودیطوس و تریاق بزرگ نافع بود و علاج آنکه حرارت
در باطن باشد برفق باید کرد اما این طریق نگاه باید داشتن که اندر ابتداء تب هر نوعی قدری مخصوص چندانکه بحسب مشاهده
صواب بیند سکنگبین ساده شکری باید داد بغایت مفید بود و همچنین گلشکر دادن و بعد از آن معلوم گشته باشد
نقیع صبر بر آن صفت که فرموده شده است آن قدر که صواب ببیند می‌دهند و همچنین ایارج فیقرا و آب بادیان
و آب کسنی و قرص الورد و مانند آن بکار میدارند و قانونها که در علاج تب بلغمی یاد کرده آمده است دستور
سازند **باب پنجم در یاد کردن تب ربع و معالجات آن** تب ربع دو جنس است یکی را ربع نایبه گویند یعنی ربعی که بنوبت
آید و دوم را ربع دایره گویند یعنی ربع لازم و این جنس کمتر باشد و اسباب ربع لازم کمتر اتفاق افتد.

حب صبر

نقیع صبر

استهال تب ربع لازم و اسباب تب ربع مادیه که در سه بر بعضی درد خون طبیعی باشد و بعضی بلغم باشد یا خون یا سودا در تن بسیار گردد و سودا بعضی درد خون طبیعی باشد و بعضی بلغم باشد یا خون یا سودا یا صفرا که سوخته شود و هر گاه که تا در همه عروق باشد ربع دایمه تولد کند و هر گاه که بیرون عروق باشد ربع نایبه تولد کند و هر گاه که در یک عضو باشد ورمی صلب یا سرطان یا خوره تولد کند و بیشترین تبهای ربع کم خطر باشد و اگر در تدبیر و علاج خطا نکنند مدة دراز ترین وی یکسال باشد و مردم بدان تب از بیماریهای سودائی چون صرع و مالیخولیا و تشنج خلاص یابند و اگر درین علاج خطا کنند و ماده سخت خام باشد مدة وی دراز گردد تا بدان حد که دوازده سال بدارد و آنچه دراز بکشد سپس و قتها باستسقا باز گردد و بسیار بود که تبهای مرکب در آخر بربع باز گردد علامتها از تب ربع نخست لرزه و سرما اندک باشد و هر نوبتی زیادت میشود تا بوقت انتها و از پس انتها بتدریج کم میشود و سرما در استخوانها و تکسر باشد و نیک برنجاند و بلرزاند چنانکه دندانها بر هم زند و از بهر آنکه ماده غلیظ سرد باشد دیر گرم شود ولیکن چون گرم شود گرمی وی کمتر از گرمی تبهای بلغمی باشد و نشان نضج آن بود که سرما و لرزه کمتر شود و بسیار باشد که در آخر تابستان کسی را تب غب آید و در تیر ماه بربع باز گردد از بهر آنک ماده که رقیق باشد بعرق و استفراغهای دیگر دفع شود و باقی غلیظ اندر تن بماند و گاه که بسببی از سببهای عفونت در باقی آن اثر کند سبب ربع گردد و همچنین هر گاه که ماده تبهای مرکب که نوبتهای آن مختلف باشد باستفراغها خرج شود و ثفلی غلیظ بماند ماده تبهای ربع گردد و مدت نوبت ربع خالصه بیست و چهار ساعت بود و مدت آسایش از وی چهل و هشت ساعت بود و جمله ساعتها از ابتدا یک نوبت تا انتهای نوبت دیگر هفتاد و دو ساعت باشد و گروهی گفته اند بیشترین دورهای ربع خالصه چهل و نه دور باشد از بهر آنکه سبب حرکت خلطهای سودائی حرکت زحل است و استیلای قوت او بر قوت دیگر ستاره. کان هفت و نه آید هر یکی در فلک دیگر و زحل در فلک هفتم است هفت را در هفت ضرب کردند چهل و نه آید گفتند دورهای ربع خالصه چهل و نه باشد اما علامت ربع بلغمی آنست که نوبت او درازتر باشد و نبض لطیف و نرم بود و بول غلیظ باشد و در همه انواع ربع نخست بول سپید بود و بسبزی گراید و خام باشد و از پس انتها بسیاهی گراید و عرق تب ربع بقیاس با تب بلغمی بسیار باشد و بقیاس با تب صفرائی اندک بود اما علامت ربع دموی بدید آمدن نشانهای غلبه خون باشد و سحنه و عادت و فصل سال و غذاها گذشته بران گواهی دهد اما علامت ربع صفرائی آنست که نوبت او کوتاه بود و نبض سریع و متواتر باشد و عرق بیشتر کند و تشنگی و حرارت غلبه دارد و سحنه و عادت و فصل سال و غذاهای گذشته بر آن گواهی دهد اما علامت ربع سودائی آنست که اسباب تولد سودائی در پیش افتاده باشد و مزاج و عادت و سال عمر و فصل سال و غذاها

سابق بران گواهی دهد **معالجات اما علاج** عام در همه انواع تب ربع آنست که روز نوبت از طعام و شراب
باز ایستد خاصه از آب سرد و روزه گیرند و روز دیگر که در میان دو نوبت باشد از طیهوج و جوزه مرغ خانگی چاره
چاره نباشد و در اول بیماری تدبیر لطیف نشاید کردن و غذاها و داروهای گرم و خشک نشاید داد و داروی استفراغ
قوی نشاید الا از پس نضج لیکن اگر اندر اول بیماری استفراغی اندک کرده شود بمسهلی که خلط غلیظ را
لختی کم کند صواب باشد چنانکه در بابهای گذشته یاد کرده آمده است و آنجا که طبیعت اندر اول بیماری مسهل صواب
نه بیند حقنه نرم اولیتر بود و تدبیر ادرار البول نیز نخست برفق باید کردن و از طعامهای غلیظ و از میوه های تر
و شیر و جغرات و هرچه از وی بادها تولد کند پرهیز باید کرد و آسایش و گرمابه معتدل که گرم نکند و عرق نیارد
موافق باشد و طعامهای معتدل که میل بگرمی و تری دارد سودمند بود از بهر آنکه گرمی و تری ضد سودا باشد و آنچ
سرد و تر باشد کم مضرت باشد از بهر آنکه بتری مخالف سودا باشد لیکن آنچه ازین نوع باشد بدان
اندازه باید که سردی آن ماده را خام نکند و نضج را باز پس نیکو کند و اگر چیزی گرم با آن بیامیزد
نا معتدل شود روا باشد چنانکه **جالینوس میگوید** از بهر خویش قلیه فرمودم از کوک تا خوردن من تمام بودی
و دارچینی اندرا افکندمی تا مضرت کوک باز داشتی و طعامهای سرد و خشک خداوند این تب را زیان
دارد و خربزه شیرین از بهر آنکه ادرار کند و ماده لطیف را بادرار دفع کند و غلیظ بگذارد موافق نباشد
و شفتالو و هرچه نخست نازک باشد زود عفونت پذیرد زیان دارد این دقایق نگه باید داشتن و بباید
دانستن که ربع تابستانی زود درگذرد بدین سبب تدبیر لطیف باید کردن و بشوربا و زیره با یا با جوزه
مرغ خانگی قناعت کند و استفراغ کمتر کنند و هر روز که نوبت نباشد سکنگبین و گلاب می باید دادن
چنانکه اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است و اگر خلط غلیظتر باشد هر بامداد ده درم گلنگبین با ده
درم سکنگبین ساده سرشته بخورند و مویز منقی دانه بیرون کرده با پسته و مغز بادام می خورد و طعام شوربا
باید خورد با شد و زیره با یا مرغ تدبیر با بسیار تبهای ربع زایل شده است و آنچه در تیر ماه تولد کند دراز
اینک باشد از اول تدبیر لطیف از اول تدبیر لطیف نشاید کردن و قانون علاج تبهای عفونی که در
بابهای گذشته یاد کرده آمده است در تدبیر نگاه داشتن قوت بکار باید داشت و از حرکتهای سخت
و اندیشه و خشم و غم و مانند آن خویشتن را نگه باید داشتن اما علاج ربع خونی که از بسیاری دردی
خون طبیعی تولد کند آنست که نخست رگ باسلیق یا اکحل از دست چپ بزنند و اگر خون تیره باشد
و بسیاهی گراید چندانکه باید بیرون کنند و رگ فراخ زنند تا تیرگی خون بیرون تواند شد و اگر خون سرخ
و نیکو باشد بیرون نکنند از بهر آنکه اگر خون نیکو بیرون کنند قوت ضعیف شود و رگ زدن و هر استفرا

بستانی

که خواهد کرد در روز نوبت نشاید و در روز دیگر از روز نوبت باید کرد مثلا روز شنبه نوبت باشد روز دوشنبه زنند
و اگر از پس روز نوبت در گرمابه شود گرمابه معتدل باید و چندان مقام کند که تری گرمابه در رگها و اندامهای
او اثر کند و عرق ناکرده بیرون آید سودمند بود و خلط نرم و پخته شود و طعام از پس رگ زدن دراج و طیهوج
و جوزه مرغ خانگی باشد و زرده خایه مرغ نیم برشت و گوشت بره و بزغاله با اسفیدبا و زیره با و ابازار
دیگ اندر دارچینی و کرویا و شبت باید و در اول بیماری با جگر و برز عنایت باید کرد و سکنگبین و کشکاب بران
ترتیب که در بابهای گذشته یاد کرده آمدست نافع بود و اگر بمسهل حاجت آید مطبوخ شاهتره موافق
باشد صفت مطبوخ شاهتره بگیرند شاهتره ده درم عناب و آلوی سیاه از هر یک سی عدد تخم کسنی پنج درم
پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس از هر یک ده درم مویز منقی دانه بیرون کرده سی عدد بپزند چنانکه رسم
است و بپالایند و چهل درم ترنگبین در وی حل کنند و بپالایند دیگر باره و بکار برند و مطبوخ هلیله همچنین
نافع بود صفت آن اینست و هلیله کابلی مقشر از هر یک هفت درم گل سرخ و تخم کسنی از هر یک پنج درم مویز منقی
و آلوی سیاه از هر یک سی عدد سپستان سی عدد پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یک
یکدرم افتیمون و برگ کرفس تر و برگ کسنی از هر یک دسته کوچک بود نه تر ده شاخ نعنعه [illegible]
پنج درم خرمای هندی بیست درم جمله در یک من و نیم من آب بپزند تا یک من برود و نیم من بماند بپالایند
و بر مقدار ده استار یا سی درم ترنگبین بر افکنند و بگذارند و باز بپالایند این یک شربت باشد و اگر خواهند
هفت درم شاهتره و پنج درم سناء مکی و پانزده درم فلوس خیار چنبر زیادت کنند قوی تر باشد
و تا از اول بیماری بیست روز نه بگذرد ازین مسهلات هیچ ندهند و شربت از پس مسهل آب کسنی
و سکنگبین دهند با آب انار ترش و شیرین با آب آلو و سکنگبین و اگر حرارت قوی نباشد سکنگبین با
آب بادیان تر صواب باشد و قی کردن بهمه انواع تب ربع نافع بود اما علاج ربع صفرا هم بدین
نزدیکست نخست رگ زنند و هر روز که نوبت تب نباشد در آبزن گرم نشینند و کشکاب و سکنگبین بزوری
و آب انار و آب کسنی و آب بادیان ترمی دهند بر قانونی که در علاج ربع خونی یاد کرده آمد هر یک
بوقت و بجایگاه خویش و طبع با آب لبلاب و خیار چنبر و گل شکر نرم کنند یا بماء الجبن که با سکنگبین افتیمونی
سازند یا بشراب گل یا بمطبوخ هلیله و اگر نخست بحقنه نرم استفراغ کنند صواب باشد و اگر روز
نوبت در آغاز تب که وقت حرکت خلط باشد قی کنند سخت نافع بود صفت مطبوخ که بدان قی کنند
بگیرند هلیله زرد کابلی از هر یک هفت درم تخم خربزه نیم کوفته و بیخ خربزه از هر یک پنج درم جمله بپزند
بپالایند و مقدار صد درم یا کمتر یا پنجاه درم سکنگبین نیم گرم بیامیزند و بخورند و اگر روزکار دراز شود

ازین

ازین قرص بدلا ... بدهند صفت قرص الغافث بگیرند غافث سه درم ریوند چهار درم لک مغسول چهار درم
گل سرخ شش درم تخم کشوث شش درم سنبل چهار درم انیسون تخم کبر از هر یک سه درم پوست
بیخ کبر چهار درم تخم بادیان پنج درم زعفران سه درم حب البان چهار درم بکوبند و بیزند و باب کرفس
بسرشند و قرص کنند هر یک دو درم شربت یکقرص با سکنجبین یا در آب کسنی نافع باشد صفت قرصی که ثابت
بن قره ترکیب کرده است بگیرند گل سرخ و زرشک و طباشیر از هر یک سه درم تخم کشوث یا کسوث از
هر یک دو درم و نیم صمغ و نشاسته از هر یک یکدرم لک مغسول و ریوند و عصاره غافث از هر یک
نیم درم رب السوس سه درم قرص کنند شربه یکدرم صفت سکنجبین افتیمونی که در ماء الجبن بکار باید برد بگیرند
افتیمون ده درم بسفایج ده درم لسان الثور پنج درم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم بسفایج
و خربق را نیم کوفته کنند و خربق را جدا گانه در خرقه کنند و افتیمون در خرقه دیگر کنند و جمله را در هفتصد درم
آب و صد درم سرکه بپزند تا نیمه باز آید و افتیمون با آخرتر در افکنند پس این سرکه بپالایند و یکمن
شکر بر افکنند و سکنجبین سازند و طعام مزوره ماش و کدو و قلیه خیار و زره یا مغز بادام و تا سه هفته
نگذرد دراج و جوزه مرغ خانگی ندهند مگر که قوت ضعیف باشد و از پس چهل روز گوشت بره دنبه
غاله باید داد و از میوه‌ها انار و اما علاج ربع بلغمی آنست که در ابتدای علت هیچ استفراغ قوی
نکنند از بهر آنکه ماده خام باشد و اگر استفراغ کنند آنچه لطیف و صفرائی باشد خرج شود و آنچه غلیظ
و سودائی باشد غلیظ‌تر و عسرتر شود و هر بامداد ده درم کلنگبین عسلی در پانزده درم آب بادیان
و ده درم آب کرفس جوشانیده و صاف کرده بخورند و اگر طبع نرم باید کرد پنج درم مغز تخم معصفر کوفته
و ده درم شکر در نیم من آب لبلاب بخورد و اگر وقت لبلاب نباشد پنج درم هلیله سیاه کوفته و پنج
درم تخم معصفر در مویز آب کنند و بخورند و اگر کلنگبین مسهل خورد هر هفته یکبار صواب باشد صفت کلنگبین مسهل
بگیرند تربد چهار دانگ زنجبیل نیم دانگ بسفایج نیم درم کلنگبین ده درم داروها بکوبند و با کلنگبین بسرشند
این جمله یک خوراک بود و اگر بیمار محرور بود و ضعیف و فصل تابستان باشد ماء الجبن و شکر دهند
تا طبع نرم شود و اگر حقنه نرم سازند صواب باشد صفت حقنه نرم انجیر بستی ده عدد خشک ده درم
سبوس گندم ده درم بودنه پانزده درم شبت پنج درم در یک من و نیم آب بپزند تا دو بهر برود و یک بهر
بماند بپالایند و پانزده درم روغن تازه و ده درم شکر سرخ و یکدرم نمک در وی حل کنند و بکار دارند
و در طعام از بهر نرم داشتن طبع برگ چغندر و اسفاناخ بپزند و با آبکامه خورش کنند و شوربای خروس پیر و
شوربای گنجشک صواب باشد و از میوه‌ها انجیر بستی و مویز خراسانی اگر از نوبت وقت سرمائی که

سکنکبین

باب شبث و ترب و انگبین و نمک صواب باشد و اگر کسی را قی کردن دشوار آید ترب را چون درم درم
ببرند و یک زده بنهند و لختی نمک بر کنند و یک زده دیگر بنهند و لختی دیگر نمک بر کنند همچنین سه چهار ده
بنهند و سکنگبین عسلی بر آن کنند و یکشب بنهند بامداد از آن ترب چندان که توانند بخورند و طعام ماهی
شور و چغندر پخته خورند با خردل سوده و آن سکنگبین از پس طعام باب نیم گرم بخورند و ریاضت و مالیدن
هشته هر دو سودمند و مشام را بگشاید و اخلاط را نرم کند و هر وقت که نشان نضج پدید آید مسهلی قوی
خورند صفت مطبوخی که استفراغی قوی کند بگیرند هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یک ده درم بلیله و آمله از هر یک
پنجدرم افسنتین رومی چهار درم افتیمون هفت درم لسان الثور و برگ بادرنجبویه و بسفایج نیم کوفته از هر یک
چهار درم سنا مکی پنجدرم آلوی سیاه و مویز خراسانی بی دانه از هر یک بیست عدد جمله را در دو من آب
بپزند تا بچهار یکی باز آید و بپالایند مقدار صد درم بخورند با یک مثقال غاریقون و نیم درم جز نیم درم ملح نفطی
و دانگی و نیم خربق سیاه اگر این ترکیب حب بسازند بگیرند افتیمون یکدرم ترید یکدرم نانخواه دو دانگ
بسفایج چهار دانگ انیسون و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یک دو دانگ ایارج فیقرا یکدرم غاریقون
یکدرم ملح نفطی درم حب کنند چنانکه رسم است باب بودنه سرشته یکدرم و نیم بوقت خواب بخورند و بامداد
مطبوخ باز خورند و اگر ازین حب هر هفته دو درم و نیم بخورد صواب باشد صفت سفوفی که از پس پدید آمدن
اثر نضج هر هفته یکبار دهند بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک هفت درم بسفایج و افتیمون از هر یک سه درم جمله
بکوبند و ببیزند شربته سه درم با شکر و از پس آن آب گرم خورد و هرگاه که روزگار دراز شود و فضل میان
آید معجونهای گرم بکار دارد چون معجون انگژد و فلافلی و غیر آن صفت معجون انگژد بگیرند برگ سپند آب و بلس
و انجره و مر از هر یک راستاراست بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند شربته نیم مثقال دهند نافع باشد ثابت قره و محمد
ذکریا میگویند اگر وقت نوبت یکمثقال ازین معجون بخورد و خود را گرم بپوشانند تا عرق کند سخت موافق باشد
صفت معجونی دیگر زنجبیل و پلپل و نانخواه و سلیخه از هر یک سه درم حلتیت چهار درم سنبل ده درم پودنه
جبلی و انیسون از هر یک پنجدرم انگبین مصفی سه بار چند همه داروها شربته یکدرم باب بادیان و کرفس
دهند صفت فلافلی بگیرند پلپل سپید و پلپل سیاه و دار پلپل از هر یک بیست درم جوز بلسان ده درم
زنجبیل و تخم کرفس و سلیخه و سشیالیوس و اسارون و راسن از هر یک یکدرم سنبل و حماما از هر یک چهار درم
انگبین مصفی دو بار چند همه داروها شربته یکدرم یا یک مثقال صفت قرصی که درین تب نافع بود برگ سداب
چهار درم افتیمون سه درم جندبیدستر یکدرم حماما چهار درم رب السوس هفت درم تخم خشخاش سپید شش درم
همه و انیسون از هر یک سه درم کرنب سوخته دو درم و نیم بکوبند و ببیزند و بمثلث بسرشند از پس آنکه نضج پدید آمده باشد

منضجه

واستفراغ‌ها کرد ... ز نوبت بیش از وقت نوبت بسه ساعت مقدار دو درم در آب گرم بخورد نافع بود
واگر هر هفته از مثرودیطوس و تریاق بزرگ مقدار دو دانگ بخورد نافع بود اما علاج ربع سودائی بعلاج ربع
بلغمی نزدیکست طبع نرم باید داشتن هم بدان طریق که در ربع بلغمی یاد کرده شده است و استفراغ قوی از پس
نضج باید کردن و در دارو ها افتیمون و بسفایج و غاریقون و حجر ارمنی و حجر لاجوردی و خربق سیاه بیشتر باید
کردن و رگ باسلیق زدن از پس نضج درین باب سودمند بود و جالینوس میگوید بسیاری تبهای ربع سودائی را
علاج کردم بدین طریق که از پس نضج مسهل دادم و از پس آن چند روز شراب افتیمون دادم و از پس
آن تریاق دادم سودمند افتاد و شراب سپید و رقیق و صافی درین تب سودمند باشد و ربع دایم
کمتر اتفاق افتد و اگر باشد سبب وی آن که مادهٔ در دو عضو باشد و هر یکی بنوبتی دیگر آغاز کند و علاج
آن هم ازین نوع باشد که یاد کرده آمد لیکن تدبیر طعام و شراب و دارو ها چنان باید کرد که میل باعتدال دارد
اولیتر چیزی سکنگبین بزوری و کلنگبین باشد که بدهند اگر حاجت باشد و اگر حاجت نباشد سکنگبین ساده
شکری و کلنگر دهند و ماء الاصول معتدل و آب بادیان تر و آب کرفس و رگ باسلیق زدن از بهر آنک
ماده در رگها باشد که بقصد صافی آن حاجت آید

باب یازدهم در تبهای خمس و سدوس

و معالجات آن بباید دانست
که مادهٔ این تبها از جنس مادهٔ تب ربع باشد لیکن کمتر و غلیظ تر بود و جالینوس چون منکری است این
تبها را وی گوید من اندر عمر خویش ازین تبها هیچ ندیده ام مگر خمس ضعیف میگوید همانا سبب این تبهای
سببی از اسباب بادیه باشد چون حرکتی و ریاضتی قوی بناگاه و یا طعامی و شرابی و دارویی ناموافق
یا چیزی از اعراض نفسانی چون شادی و غم و خشم و اندیشه که در مزاج اثر کند هر وقت که سببی ازین
سببها تازه شود تب تولد می کند این معنی نگاه می باید داشتن و بباید آزمود تا غلط نیوفتد بقراط می گوید
این تبها هست و سبع را مدت دراز باشد و تسع را دراز تر از سبع بود میگوید خمس بتر از دیگر ها ست
از بهر آنکه گاه باشد که مقدمهٔ سل بود و گاه باشد که بر طبع آن پدید آید و شیخ رئیس رحمة الله گوید قول
بقراط که گفت خمس بتر از همه است مراد او ازین خمس مطلق است لیکن مراد او آنست که بعضی از تبهای
خمس بتر از تبهای دیگر است از بهر آنکه گاه باشد که در تبها مختلف اعضاء رئیسه گرم شود و برق ادا کند
وی گوید همچنین نتوان گفت که بیماریها که ما ندیده ایم یا در کتابها یاد نکرده اند نتوانند بود که ما بسیار چیزها می یابیم
که در هیچ کتاب یاد کرده نیست و تب ربع نه از بهر آن بنوبت ربع می آید که مادهٔ او سوداست لیکن از
بهر آن بدین نوبت همی آید که مادهٔ او غلیظ و اندک است پس چه عجب باشد اگر جائی ماده غلیظ تر و کمتر از آن
باشد و تب بنوبتی دیرتر گردد معالجات علاج این تبها هم چون علاج تب ربع بلغمی باشد لیکن بچیزهای گرم دیری

یا در سه عضو

باز

کمتر باید و استفراغ نیز کمتر باید کرد مگر از پس انک نضج تمام بدید آید و اگر استفراغی کند بمسهل در خورد حال صواب باشد و مرا غلامی بود او را ازین نوع تبها همی آید و من هم چنانک جالینوس میگوید نخست گمان بردم این غلام تخلیطی می کند هر وقت باین تب بدان سبب همی آید پس گوشش بدو داشتم و بر تقویم وقت ابتدای تب نشان کردم و مدت نوبت آن نگاه داشتم و روزها که نه نوبت بود معلوم کردم و آ ابتدای دیگر تب نشان کردم و مدة نوبت آن تیز نگاه داشتم چند نوبت چنین نگاه داشتم معلوم شد که تب تسعست و مزاج او گرم بود او را دیگر روز تب آمد سکنگبین و آب تخم خرفه دادم و بر اثر آن بچند ساعت کشکاب دادم و غذا زیره با بنفور با نخود و شب و گوشت بره یا مرغ و بلبل از روز نوبت بدو روز نخود آب دادمی با زیره یا مزوره مغز بادام و روز نوبت جز سکنگبین ندادمی و سخت اندک دادمی و با آب آمیخته و ادمی تا آب ساده نخورد و از اخلاط معجون النجاح حبی ساختم از پس روز نوبت بدو روز مقدار دو درم بدادم و این حب دو بار بیش ندادم بدین طریق تب زایل شد

باب دوازدهم در تبهای مرکب و معالجات آن

تبها که در هم آمیخته بود آنرا مرکب گویند گاه باشد که دو نوبت که بجنس از یکدیگر دور باشد مرکب شوند چون تب دق و تب عفونی و گاه باشد که دو تب عفونی با یکدیگر مرکب شوند چون شطر الغب و گاه باشد که تب ورمی با نوعی دیگر از تبهای عفونی مرکب شود و گاه باشد که دو غب مرکب شود هر خالصه و گاه باشد که دو ربع یا سه مرکب شوند و گاه باشد که سه غب مرکب شوند چنانکه یکی می گسارد و دیگر باهمی گیرد و طبیبی که اصول علم و علامتها نیک نداند گاهی گمان برد که تب ها به بلغمی است و بدین سبب است که بر نوبتهای تب اعتماد نمی شاید کرد اعراض و نشانها دیگر را نگاه باید کردن

علامتها باید دانست

که از نشانهای تب مرکب یکی آنست که تب نخستین رها نکرده باشد و دیگر باره معاودت کند و شناختن ترکیب تب عفونی با تب دق سخت مشکل باشد از بهر آنک تب عفونی که می گسارد و تب دقی سخت ظاهر نباشد و طبیب بتجربت ناکرده آن بیند که یک تب رها کرد و تبی دیگر نرم دارد و باز فراشا و لرزه آغاز کند و باز گرم شود بدین نشانها بندارد که تبی هست مرکب از تبی لازمه و تبی مفتره و گاه باشد که دو نوع تب بر ولا گیرد و از پس نشانهای تبها نیک باز جویند تا بر حقیقت هر یک واقف گردند و هر گاه که نوبت تبها کوتاه شود زود از زود معاودت میکند بباید دانست که سببی قوی و ماده سخت تیز و بسیار است تا چنین نوبتها پیوسته میشود و گروهی گفته اند دو نوبت لازم مرکب نشود از بهر انکه ماده تب لازم باندرون رگها باشد چون موضع ماده یکی باشد عفونت بیکبار بپذیرد و چون عفونت بیکبار بپذیرد حرکت تب باید که بیکبار باشد و این درست نیست از بهر انکه ممکن شود که عفونت در رگهاء دو عضو تولد کند و نخست از یک عضو حرکت کند پس بدیگر اجزاء ماده باز دهد و آغاز تب دیگر تعلق بتاریخ عفونت دومین دارد و هر یک جدا اغاز کند

و بیدار باید کرد و هرگاه که تبی نخست بلرزاند و لازم گردد و پنج عرق نکند باید در میان تب هر وقت سرما و لرزه معاودت میکند و از پس دو سه لرزه یکبار عرق کند حکم باید کردن که تب مرکبست و همچنین هرگاه که در تب مطبقه لرزه قوی باشد و مدت آن و مدت سرد ماندن دست و پای دراز گردد بباید دانست که تب مرکب باشد

معالجات همچنانک تبهای مرکب آمیخته باشند از تبهای صفرائی و بلغمی و خونی و سودائی علاج وی نیز آمیخته باید و بر طبیب واجب باشد که بنگرد تا علامتها کدام تب قوی ترست و ترکیب از چند ماده است مثلاً اگر از دو ماده باشد بنگرد اگر مادها و نشانها استوارست بود در تدبیر و علاج درخورد آن بیامیزد و اگر یکی قوی تر بیند علاج آن یکی بیشتر کند و اگر یکی خطرناک تر بود علاج آن مهم تر دارند تا از خطر ایمن شوند و در تبهاء مرکب و تبهاء خمس و سدس و غیر آن هم بهتر آن باشد که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت به اندامهاء اصلی نیاویزد و تب دق اد انکند و تا قوت بسبب بسیاری استفراغ ضعیف نشود و در بیماری پای نتواند داشت و با آن برابری نتواند کردن و ما دام تا قوت برجای بود از درازی مدت نباید اندیشید و آنجا که حرارت قوی باشد قرص کافور دادن صواب بود و لیکن ترکیب قرص از چیزهای سردتر باید کردن چون مغز تخم خیار باد رنگ و تخم خربزه هندی و تخم کدوی شیرین و تخم آبی و تخم خشخاش و تخم کوک و مغز بادام و کشنیز و کثیرا و غذا تر باید باید که میل بسردی و تری دارد و چیزها باید که عفونت نپذیرد که عفونت زاید چون زیره با و غوره با و مزوره بلک و آلو و غیر آن و چنین علاج باید که در همه ترشی بود که از عفونت دور باشد

گفتار چهارم اندر بیان کردن تبهای دق و تبهای ورمی و علامات ماهیت و معالجات آن و این گفتار چهار باب است

باب نخستین در یاد کردن تب دق و معالجات آن

باید دانست که در تن مردم سه نوع رطوبت طبیعی است هرگاه که یک نوع ازین رطوبتها خرج شود تب دق تولد کند نخستین رطوبتی است که در رگها و همه اندامهاء اصلی پراکنده است بر سان شبنم که در فصل خریف هر شب بر نباتها پدید آید و آفریدگار تبارک و تعالی اندر جبلت طبیعت قوتی نهاده است که هرگاه که چون سببی است که مردم طعام و شراب دیر تر یابد طبیعت او بدان قوت آنگی روا دارد در روی بدان رطوبت آرد و آنرا که پخته نباشد تمام بپزاند و هضم کند و دوم رطوبتی است که با اندامها آمیخته و سرشته است و بدان مانند گشته و فسرده شده لیکن هنوز محکم فسرده نباشد از بهر آنکه در فسردن قریب العهد باشد هرگاه که حرارتی قوی تر بدو رسد یا ریاضتی با فراط اتفاق افتد آن رطوبت گداخته گردد و بتحلیل خرج شود و سیوم رطوبتی است که اندامهای اصلی بدان سرشته شده باشد و پیوستگی همه اجزای تن بدانست هرگاه که این رطوبت نماند پیوستگی اندامها باطل شود اما رطوبت نخستین همچون روغنی است که در چراغ باشد و رطوبت دوم همچون روغنی است که اندر جرم غذا باشد و بفتیله درخورده باشد و رطوبت سیوم

همچون روغنی است که بپوستگی اجزای بلیه بدان است هرگاه که رطوبت نخستین در تن کمتر شود خاصه از احوال
دل همچنان باشد که روغن چراغ کم شود و بماند چراغ گسسته گردد و کار بدان رسد که روغنی که بلیته
اندر خورده است خرج خواهد شدن بدین سبب تب دق تولد کند و این درجه نخستین باشد از دق
و زود تر علاج بپذیرد لیکن بدشواری توان دانست و تا نیک تامل کرده نشود طبیب بر آن واقف نشود
و هرگاه که رطوبت دومین خرج شود همچنان باشد که روغن بلیته خرج شود و این درجه دوم از دق
باشد و این را بنام خاصه او ذبول گویند و این ذبول را درجه اول و میانه و آخر باشد و آنچه بدرجه
آخر رسد علاج پذیر نباشد و هرگاه که رطوبت سیوم خرج شود همچنان باشد که در رطوبتی که اجزای بلیته
بدان پیوسته می ماند نیست شود و این را التفتت گویند بهیچ حال این نوع را علاج نباشد و بباید دانست
که مبدای دق دل است چنانکه پیش ازین در حدیث یاد کرده آمده است لیکن گاه باشد که حرارت جگر و
معده و شش بدق ادا کند از بهر آنکه حرارت این اندامها بدل باز دهد و همچنین گاه باشد که تب یکروزه
و تبهای عفونی و دمی بدق ادا کند و بسیار باشد که آنجا قوت ساقط می شود و غشی می افتد طبیب بضرورت
ماء اللحم دهد یا خمر یا دواء المسک و دل بدان سبب گرم شود و بیماری بدق باز گردد و تب الخنتین دشوار
توان دانست و علاج آسان توان کردن و علاج زود تر بپذیرد و بآخر سخت ظاهر باشد و علاج دشوار
بپذیرد علامات تب دق از سه وجه باید جستن یکی از نبض دوم از دلیل سیوم از چگونگی حرارت تب اما آنچه از نبض جوید
نبض او اندر دق صلب و ضعیف و دقیق و متواتر باشد و بر یک حال مانده باشد و آنچه از دلیل معلوم شود دانست
که در بول روغنی پدید آید و هرگاه که بحد ذبول رسد روغن ظاهر تر می شود و در بول همچون صفایح سبوس پدید آید
و آنچ از چگونگی حرارت تب معلوم گردد هم از سه وجه معلوم توان کردن یکی آنکه تب دق باهسته باشد
و بیمار از تب خویش سخت آگاه نباشد از بهر آنکه حرارت تب او را هم چون مزاج گشته باشد دوم آنکه
هرگاه که دست بر وی نهند سخت گرم نباشد و هرچند دست بر وی میدارند حرارت بیشتر
می نماید و رگها و سر و پایها گرم تر می باشد سیوم آنکه همچون روغن که در چراغدان کنند چراغ بهتر برافروزد
پس هرگاه که در تب دق طعام خورند تب ظاهر تر و نبض قوی تر شود و اندکی بعظمی گراید و در بهترین نشانی
درین تب این است و طبیب جاهل از بهر آنکه تب از پس طعام ظاهر میشود از طعام باز دارد و بدان
هلاک گردد و اگرچه در تبهای دیگر هرگاه که طعام خورده شود احوال دق برخلاف احوال این تبهای
دیگر باشد از بهر آنکه طعام خوردن در تبهای دیگر فراشا و درازی تب و تکسر و گرانی آید اندامهای دیگر و
سردی دست و پای و اختلاف نبض زیادت کند و در تب دق جز ظاهر کردن تب نباشد علامت آنکه

خرج شود و [illegible]

ماء اللحم

بگردد احوال

[illegible]

حمی یوم بدق باز گردد آنست که تب فزون از سه شبانروز دارد و علامت گساریدن ظاهر نشود و گرم
تر از آنچ لخت بوده باشد نگردد و تن خشک تر از آن شود که از آن تب واجب کند و رنگ زرد شود
هرگاه که این نشانها پدید آید بباید دانست که حمی یوم بدق باز گشت اما علامت مرکب شدن تب دق
یا تب عفونی آنست که هرگاه که مدت نوبت تب عفونی بگذرد و عرق کند و اندر تن حرارتی و خشکی مانده
باشد و تن لاغرتر از آن شود که از آن تب واجب کند و در بول و براز چربیش پدید آید اما علامت ذبول
آنست که چشمها در اندر شود و در مص خشک پدید آید و سرهای استخوانها ظاهر شود و صدغها اندر نشیند و پوست
پیشانی کشیده شود و رونق و نازکی رنگ پوست بشود و بدان ماند که غباری بر نشسته است و ابرو تا میان گرانی
دارد و چشمها بچشم خواب آلوده ماند و سر بینی تیز شود و موی دراز تر نماید و پیش در روی پدید آید و کتفها بر افزاید
و هرگاه که ذبول بدرجه آخر رسد موی ریختن گیرد و ناخنها کوژ شود و از علامتها پیش ازین ظاهر شود
از بهر آنکه چندان مهلت ندهد که علامتی دیگر ظاهر شود جالینوس رحمة الله گوید ذبول دیده ام که سبب آن
آماس روده قولون بود که مدت آن دراز گشت و ذبول ادا اگر دو دیده ام که سبب آن اماس مری
و آماس مثانه و آماس گرده بوده و هرگاه که از پس زلق الامعاء درازی مدت آن تبی آهسته پدید آید و معلوم شود
که سببی از سببهای خشک در نواحی دل تولد کرده است حکم باید کردن که تب دق است معالجات تا قوت
برجای بود و استخوانها بگوشت پوشیده بود و علامتهای ذبول پدید آمده نبود امیدی بود و صلاح پذیرفتن بود
و طریق علاج آن پنج وجه است یکی تدبیر هوای خانه و مسکن و مفرش دوم تدبیر گرمابه و آب زن
و تمریخ سیوم تدبیر شیر دادن و بر اندامها دوشیدن چهارم تدبیر شربتها و داروها پنجم تدبیر غذا اما تدبیر
هوای خانه و مفرش و مسکن آنست که اگر فصل تابستان بود در خانه خنک نشیند که شمال در وی گذر یابد و اگر
درین خانه آب روان بود و بستر او بر لب آب کرده باشند یا بر تختی که آب در زیر آن می گذرد سخت نیک باشد
و اگر نه طغارهای لوبر از آب خوش گرد او نهند و اسپرغمها او نهند سرد و تر چون بنفشه و نیلوفر و صندل و گلاب
و آلی بادزنهای کتان نرمی کند و می جنبانند آهستگی و بستر او و جامهای کتان نرم باید و بهترین بستری حصیر طری است
کتان در نهاده و هر چند روزی کتان تازه کنند یا همان را بکمان حلاجان بزنند تا نرم شود و اگر از ادیم بستری دوزند
با نضرتهای بسیار و آنرا پر آب کنند تا بسبب تفرقها آب در جمله بستر پراکنده باشد و آنرا بر روی دیگر بستر نهاده
کنند و بیمار بر آن خسپد و بر آن نشیند صواب باشد و پیش از آنکه طعامی خورد و یا پس از آنکه آنچ خورده باشد از
معده فرو گذرد بر سینه و کتفها او خرقها تر کرده بصندل و گلاب و آب گشنیز و آب برگ خرفه و آب حی العالم
و روغن گل و روغن بنفشه و روغن نیلوفر تر می نهند چون گرم شود بر دارند و دیگری بر نهند باید که در شبانروز یکی

دو بار یا سه بار بیش بر ننهند از بهر آنکه اگر ضمادهای سرد بر اندامها دم زدن بسیار بر نهند و بسیار بر وی بگذارند
خطر باشد که ضیق النفس تولد کند و آواز بگیرد و اگر بیمار از سردی این خرقها بلرزد آنرا نیم گرم کرده بر نهند و بشب روغن
بنفشه و روغن مغز کدو در ناف و کفهای و بینی و گوش و مقعد همی مالند و اگر فصل زمستان باشد بهوای خانه معتدل
باید تا از سرمای رنج نرسد و زکام نکند و بستر او کرباسها باید شسته و نرم پنبه بسیار در نهاده و کسوت او در تابستان
کتان و توزی باید بصندل و گلاب و کافور خوشبوی کرده و در زمستان کرباس نرم شسته و تدبیر آب زن و
گرمابه و تمریخ چنان باید که گرمابه و آب زن خوش و نرم و نیم گرم باشد و حرارت گرمابه بدان حد نباید که دل را گرم کند
و نفس را بگرداند و عرق آرد و گرمی آب نیز چنان باید که او را خوش آید و اگر در آب او بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و برگ خرفه در
برند سخت نیکو باشد و اگر کدوی تر بتر باشند و باندکی خشک جو نیم کوفته در آب زن بپزند هم سودمند بود و اندر گرمابه و آب زن
بیش از آن نشاید بود چندانکه بدست از آب نرم شود و تری پذیرد و نشاید که بسبب گرمابه رفتن و نشستن در آب زن
هیچ رنج بدو رسد بگرمابه بمحفه برند و اگر در آب زن خواهد نشست نخست آنرا باز کنند و بیمار بر میان ازار نشینند و دو
کنارهای ازار بر گیرند و او را بر دارند و تا گردن او را در آب زن فرو گذارند و سه بار بر می آرند و فرو می گذارند
و زود بیرون آرند تا ضعیف نشود و اگر نه آنست که بیمار در دم لاغر نشاید که در آب سرد نشیند آب سرد علاج نیکست و آنرا
که لختی گوشت بر جای باشد صواب تر آن بود که نخست در آب نیم گرم نشیند و از آنجا بر آرند و در آبی فاتر نشانند
و بتدریج از آب باب می آرند تا بآب سرد باز آرند و سردی آن بیش از آن نباید که آب تابستانی باشد و نشاندن درین
آب سرد بیش از آن نباشد که او را بآب فرو زنند یکبار و در حال بر آرند چنانکه در آب هیچ درنگ نباشد که منفعت
این آنست که حرارت گرمابه از وی بشود و قوت بدو باز آید و مسام که گشاده باشد معتدل شود تا تری که از گرمابه و آب
زن یافته بود بتحلیل خرج نگردد و چون از آب زن فارغ شود همه اندامهای وی چرب کنند بروغن بنفشه و نیلوفر یا بروغن مغز
دانه کدو و یا بروغن بادام و چنان باید که روغن باندکی آب بهم نرسد پس اندام او بدان چرب کنند و بجامه و بستر
باز آرند و چون در گرمابه خواهد رفتن یا در آب زن خواهد نشستن نخست یکشربت کشکاب بخورد و دو ساعت
صبر کند پس تدبیر گرمابه و آبزن کند و چون از گرمابه بیرون آید و بیاساید زود چیزی نرم بیاشامد چون حسو که از کشک جو
سازند یا شربتی دوغ تازه یا زرده خایه مرغ نیم برشت و اگر از پس آنکه غذا خورده باشد و چهار ساعت بر آمده
یکبار دیگر در آب زن نشیند یا بگرمابه رود صواب باشد اما تدبیر شیر و دوغ چنان باید که شرط آن نگاه دارند چه اگر
از آن غافل باشند و باک کرد داما شرط آنست که هیچ چیز دیگر با آن مرکب نباشد و درین ماده نبود که عفونت
پذیرد دو چیز از تب بود و هیچ عارضی دیگر نباشد و بهترین شربتی شیر زنان و شیر خر بود و ازین هر دو گذشته
شیر بز از بهر آنکه این شیر با رقیق تر باشد زود تر گوارد و در رگها زودتر گذرد و پنیر اندر آن کمتر باشد و رگها موفق

یا بروغن

رقیق

تنگ و باریک باشد خشکی بر وی غلبه دارد بدین سبب حاجت او بچیزی بیشتر باشد که رگهای او نرم گرداند وزود
در وی بگذرد و تن او را بهره تری دهد و درین معنی هیچ بجای شیر نیست خاصه این شیرها که یاد کرده آمد و خر
که شیر او بکار دارند تن درست و جوان باید و شرزه و خشمگین نباشد و از وقت زادن او چهار ماه
گذشته باشد و علف نیک می گوارد و نشان گواریدن علف آنست که سرگین او سخت گنده نباشد
و در خشکی و تری معتدل باشد و اگر سخت گنده باشد لختی از آب و گیاه او کم کنند و اگر سخت خشک باشد
آب و گیاه او زیادت کنند و اگر سخت گنده باشد علف او خوید باید و کشت و کوک و گشنیز تر و اسفاناخ و برگ خرفه
و لسان الحمل و خیار و هر بار که شیر خواهند دوشید قدحی چینی پاکیزه یا آبگینه یا اسفیدروی بگیرند و بچند آب گرم
بمالند و بشویند پاک قدح را در میان آب گرم نهند و در قدح دوشند و خر را وقت دوشیدن نزدیک
بستر بیمار دارند تا در حال شیر او بخورد پس از آنکه از حال بگردد و از بهر آنکه شیر هم چون منی است و منی
که جدا شد یک طرفة العین بر حال خویش نماند بدین سبب که قدح شیر در آب گرم باید نهاد و خر نزدیک
بیمار از بهر آن باید آوردن تا روزگار کمتر شود و زودتر خورده شود و از حال نگردد و ترتیب و مقدار آن چنان
باید که روز نخست نیم سکره و روز دوم سکره هر روز نیم سکره می باید تا هفت روز چنانکه روز هفتم سه سکره و نیم
خورده شود هفت روز بدین قرار دهد و نفزاید و نکاهد و از پس آن هر روز نیم سکره میکاهد تا هم بتدریج بیرون آید
جالینوس میگوید هر بامداد که شیر خورده باشد پس از یک ساعت نبض او نگاه باید کرد و با نبضی که پیش
از آن بوده باشد قیاس کردن اگر نبض قوی تر میشود و در عظم می فزاید بباید دانست که شیر نیک می گوارد
و در معده تباه نمیشود و دیگر روز زیادت توان کردن و اگر نبض ضعیف و مختلف یا صغیر و متواتر میشود بباید دانست
که شیر در معده تباه می شود اندر شیر دادن توقف باید کردن و اگر در میان روزها که شیر میخورد نشان
حرارت و تهمتی از تب پدید آید شیر باز گیرند و بعوض آن آب خیار یا آب خربزه هندی یا آب تخم خرفه و قرص کافور
دهند و اگر بسبب شیر عفونتی تولد کند طبع را بچیزها لطیف نرم کنند چون شراب آلو و شراب بنفشه و آب
میوها و مانند آن و جالینوس میگوید احتیاط باید کردن تا شیر در معده پنیر نگردد و احتیاط آنست که آن قدر که
خواهد بتفاریق خورد و اندکی نمک یا عسل با وی بیامیزد و دیگران گفته اند که از سکره منفعت عسل یافته شود و بدان گرمی
نباشد و اگر طبع نرم باشد نمک در نکنند از بهر آنکه نمک اسهال کند و شکر سخت اندک کنند و گروهی گفته
اگر یک جزو شیر کنند و دو جزو آب باز آن بجوشانند تا بنیمه باز آید و شکر برافکنند صواب باشد و گر طبع نرم بود
شوند و ضعیف می آرد دوغ تازه بگیرند و بپالایند تا مسکه از وی جدا شود و آهن تاب کنند و چیزی قابض بر افکنند
چون طباشیر و طراثیث بدهند و اگر با تب دق سعال باشد بگدرم گشنیز و کثیرا با شیر و شکر بدهند اما تدبیر

دوغ و ترتیب آن چنان باشد که دوغ بر بالا لایند تا مسکه از وی برود و نیم روز بنهند تا مزه او خوش گردد و پس از
نیم روز آنرا بجنبانند تا آب که بر سر او پدید آمده باشد با وی بیامیزد و پس نان بر آورده پاکیزه بریان کرده بکوبند و بسایند
نرم مقدار ده درم ازین نان سوده اندر سی درم دوغ کنند و چندان صبر کنند که آغشته شود و بخورد و روز دوم پنج
درم دوغ زیادت کنند و یکدرم نان کم کنند هر روز همچنین پنجدرم دوغ می فزایند و یکدرم نان میکاهند تا نان
سپری شود و پس از آن هر روز پنجدرم دوغ میکاهند و یکدرم نان می افزایند تا دوغ بسی درم باز آید که
نخست روز خورده بود و نان بده درم رسد و اگر کسی خواهد که ازین دوغ مدتی بیشتر خورد نان نیم درم فزایند
و نیم درم کاهند و بعضی طبیبان گفته اند دوغ از ده درم آغاز باید کردن و نان از یک مثقال و هر روز سه درم دوغ
فزودن تا شربت به نزدیک سی درم فزودن و کاهیدن نان در خورد دوغ باید کردن و آنجا ترسند
که بسبب دوغ تبی با عفونتی تولد کند دوغ با قرص طباشیر دهند **صفت قرص طباشیر** که اینجا بکار آید بگیرند طباشیر
چهار درم گل سرخ شش درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و مغز تخم کدوی شیرین و تخم خرفه از هر یک سه درم
گل ارمنی و کهربا از هر یک سه درم جمله را بکوبند نرم و بآب لسان الحمل یا بلعاب اسبغول بسرشند و قرص کنند هر قرص
مثقال و تدبیر شربتها و دارو ها چنان سازند که وقت سپیده دم قرص کافور خورد اندر شراب خشخاش یا اندر آب انار
شیرین یا اندر آب خربزه هندی یا اندر آب کدو یا اندر آب خیار یا اندر جلاب و وقت آفتاب بر آمدن کشکاب خورد سرطان نهری
اندروی پخته با آب انار شیرین پخته یا جلاب و از پس کشکاب بچهار ساعت بیست درم شراب عناب یا شراب خشخاش
خورد با آب سرد پخته و وقت خواب لعاب اسبغول و جلاب خورد با شراب عناب با آب تخم خرفه با شکر و روغن
بادام با لعاب دانه آبی و جلاب و اگر معده ضعیف باشد ازین شربتها هیچ نخورد جز آب انار شیرین **صفت کشکاب**
سرطانی بگیرند سرطان را که در آب خوش روان باشد و پایهای او بیفکنند و او را به نمک و خاکستر بمالند چند بار بشویند
و پاک کنند تا شوخ و زهومت وی برود و پس اندر کشکاب او کنند و به پزند چنانکه رسم است و سرطان ماده بهتر باشد
و نشان ماده آنست که سوزنی بدو فرو برد اگر رطوبتی همچون شیر ازوی بر آید نشان ماده گی باشد و اگر سرطان بهر است
نیاید که عناب و خشخاش اندر پزند و روغن بادام بر چکانیده دهند **صفت قرص** کافور تخم خرفه و مغز تخم کدوی شیرین
و مغز تخم خیار بادرنگ و مغز دانه آبی شیرین از هر یک پنج درم گل سرخ سه درم صمغ عربی و صندل سپید و کشاسته و کتیرا
از هر یک دو درم رب السوس و طباشیر از هر یک سه درم تخم کوک یکدرم کافور نیم درم جمله را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند
و قرصها کنند هر یک دو درم نافع **صفت نسخه دیگر** تخم کوک یعنی کاهو هفت درم گل سرخ دو درم طباشیر و تخم خیار و خیار
بادرنگ از هر یک دو درم تخم خرفه شش درم مغز تخم کدو شیرین چهار درم رب السوس سه درم ترنگبین ده درم
کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بسرشند و قرص کنند **صفت نسخه دیگر** طباشیر و گل سرخ از هر یک پنج درم خرفه و تخم خیار

وخیار بادرنگ

وخیار بادرنگ ومغز تخم کدوی شیرین از هریک سه درم تخم کوک وتخم کسنه از هریک چهار درم صندل مقاصری وسرطانه
نهری رب السوس از هریک یکدرم زعفران وکافور از هریک نیم درم ترنگبین ده درم کتیرا وصمغ عربی از هریک
یکدرم ونیم بکوبند وبلعاب اسبغول یا بلعاب دانهٔ آبی بسرشند وقرص کنند واندر وی ببعضی نسخهای عود خام وسنبل
بادکرده اند هم بسنگ کافور برین قیاس عود وسنبل وکافور از هریک نیم درم باید کرد واگر طبع نرم باشد قرص
خشخاش دهند بدین گونه صفت قرص خشخاش بگیرند تخم خشخاش سفید ومغز تخم کدو وتخم خرفه وتخم خیار
بادرنگ ومغز دانهٔ آبی از هریک سه درم صمغ عربی وطباشیر وطین قبرسی وبزر الحماض از هریک یکدرم ونیم نشاسته
یکدرم گل سرخ دو درم ونیم کافور نیم درم تخمها ومغزها وصمغ بریان کنند وجمله را بکوبند وبسرشند وقرصها کنند
هریک دو درم هر بامداد یک قرص اندر آب سیب یا لند یا اندر آب آبی ابزرد چینی بدهند صفت قرص دیگر
بازدارد گل ارمنی پنج درم شاهبلوط بریان کرده چهار درم بزر الحماض چهار درم گل سرخ چهار درم طباشیر
سه درم زرشک پاک کرده شش درم کهربا سه درم قرصها کنند چنانکه رسم است این قرص هم با رب آبی یا رب
سیب یا با شراب مورد بدهند وشبانگاه یک مثقال اسبغول بریان کرده ونیم درم صمغ عربی بریان کرده ونیم مثقال
گل ارمنی ویک درم سرطان یا رب آبی یا با شراب مورد بدهند نافع بود اما تدبیر غذا چنان سازند که آنچه
خورده باشد از شربت وکشکاب وشیر ودوغ وغیر آن هضم شده باشد پس غذا دهند وآن مقدار
که خواهد خورد بچند نوبت تا بر وی گران نشود وحرارت تب قوی نگردد واز طعامها ماش مقشر کرده
با کوک وآب اسفاناخ وکدو ومغز بادام پخته موافق باشد وکشک جو با عدس سرخ وکدو وساق کوک بیکجا بپزند
با مغز بادام وقلیه کدو وقلیه خیار وقلیه اسفاناخ ونان پاکیزه را در آب گرم ثرید کنند وآب آن بریزند پس
با آب یخ تر کنند تا اغشته شود طعامی نیک باشد وحرارت تب را باطل کند واگر قوت ضعیف بود بدل آب
سه دشه آب ممزوج کنند چنانکه شراب یک جزو باشد وسه جزو آب واگر وقتی صفرا غلبه کند مصوص
دراج وطیهوج وجوزه مرغ خانگی وهلام وقریص از گوشت بزغاله وگوساله وماهی تازه خورد مصوص کرده
موافق بود وخایهٔ مرغ نیم برشت سخت موافق باشد وتیهو فربه شوربا کرده دادن پاک نباشد ونیز با اگر
سخت ترشی نبود دراج وجوزه مرغ خانگی ومغز بادام بسیار وشکر چاشنی کرده نیک باشد واز میوها انار
املسی وسیب شیرین که نیک رسیده باشد وخربزهٔ هندی وعناب تر آئینده کی روا بود واز شیرینی
حلوا از شکر وروغن بادام وخشخاش تر کنند واگر تخم خشخاش تر نباشد مغز تخم کدوی شیرین
ومغز تخم خیار وخیار بادرنگ ومغز بادام کوفته بدل کنند ونان فطیر نشاید خورد وآب بسیار وسخت سرد
زیان دارد وحرارت غریزی ضعیف کند یا چنان کند که زود بدق برانه که دق الشیخوخه گویند

مورد

حسوی

ماء اللحم

باز کردد صفت حسوی که خداوند ذبول را نافع بود و تری فزاید کشک جو پاک کرده نیم کوفته بیست درم ماش پوست
کنده و تخم خشخاش سپید از هر یک هفت درم باقلی سپید کرده ده درم مغز بادام سپید کرده شیرین پنج درم جمله را
در یکمن و نیم آب کدو بپزند تا نیک پخته شود و بپالایند پس آب کدو و کشکاب و بیست درم آب انار شیرین
و چهار درم روغن بادام بر چهل درم ازین کشکاب ترکیب کنند و مغز نان در وی مالند مقدار ده درم بخورد
و آنچه بماند بیاشامد و دو ساعت صبر کند پس در آب زن نشیند چنانکه یاد کرده آمده است و احتیاط باید
کرد تا طبع نرم نشود و هر وقت که طبع نرم شود و غیر آن از عرور و شاهبلوط سود مند بود که باشد که مدقوق
ضعیف و بی قوت شود چنانکه غشی افتد و بماء اللحم حاجت آید صفت ماء اللحم بگیرند گوشت بزغاله و سپیدی از وی
جدا کنند و سرخی را کباب کنند و در پاتیله سنگین نهند و اندکی گلاب بر چکانند و سر پاتیله بپوشند و بر سر
آتش نرم نهند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز تا پخته تر و خوش تر کرد ــ و اندکی نمک و کشنیز
خشک بعد از آن در افکنند و بخورند قوت را بغایت نگاه دارنده بود باب دوم در شناختن تب دق پیران
که آنرا دق الشیخوخه گویند و علاج آن دق الشیخوخه تب نیست لیکن از بهر آنکه خشکی بر مزاج غلبه کند
و مردم بصورت مدقوقان نماید و کبیر و ز کار پیری تا رسیده حالها پدید آید و این علت را دق الشیخوخه
گویند گاه باشد که با آن خشکی بر مزاج غلبه کند اندر گرمی و سردی معتدل باشد و گاه باشد
که با خشکی سردی غلبه کند و این بیماری پیران را بیشتر از آن افتد که جوانان را و بیشتر افتد که کودکان را
بلکه جوانان و کودکان را نیز بسیار افتد و اسباب آن پنجنوع است یکی آنکه هر دم نه بوقت آب
سرد خورند چنانک از پس ریاضت قوی و از پس گرمابه که مسام گشاده باشد و قوت تحلیل کرده و اندامهاء
اندرونین بر کشیدن آب بخویشتن حریص گشته بود و آب سرد خوردن اندامهاء اندرونین را سرد کند
و قوت را و حرارت غریزی را ضعیف کند تا بدان سبب قوت غاذیه از کار خویش باز ماند و هم چنین
اگر تبهاء عفونی که ماده هنوز خام باشد و در ضعیفی قوت آب سرد خوردن سردی غالب شود و ماده
بعضی قوتهاء از کار باز ماند چنانکه اندر آخر روز کار پیری باشد و سبب دوم آنست که بخار رطوبتهاء بد بجانب
دل شود و مزاج دل را سرد کند و سبب سیوم آنکه بسبب ریاضتی یا غیر آن رطوبتها بگدازد و حرارت غریزی
و ماده او تحلیل پذیرد تا بدان سبب طبیعت ضعیف گردد و سردی و خشکی غالب شود و سبب چهارم استفراغهاء افراط
قوی باشد که ماده حرارت غریزی در آن استفراغها خرج شود و سبب پنجم آنکه در علاج بیماریهای گرم
زود تا بدان سبب مزاج بگردد و سردی غالب شود فی الجمله این علتی است که چون مستحکم شود علاج پذیر نباشد
و اگر آنرا علاج توانستی کردن مرگ را باز توانستی داشتن و این ممکن نباشد و علامات این علت از چهار

وجه باید جست یکی از سحنهٔ وچهره دوم از گرمی و سردی بشره سیوم از نبض چهارم از دلیل اما سحنهٔ
وچهره درین علت خشک و بدرنگ باشد و از زردی بسبزی زند و بصورت مدقوقان باشد و گرمی و سردی
بشره چنان باشد که هر وقت که دست بروی نهند بشره سرد باشد و نبض صغیر و بطی متفاوت باشد
و دلیل سپید و رقیق باشد فی الجمله همه احوالهاء او باحوال پیران ماند معالجات باید دانست که این
علت را علاج از بهر آن باید کردن تا مستحکم نشود و آنرا که مستحکم شده باشد علاج از بهر آنکه باید کرد
تا زود هلاک نشود و اصل در علاج این علت آنست که دران کوشند که مزاج را در گرمی و تری باعتدال
باز آرند و از اسباب تری گرمابه و آب زن پس از آنکه طعام گواریده باشد نافع بود و اگر پیش از
گواریدن طعام در گرمابه شود قوت ساقط گردد و حقنه که از سر و پاچه سازند موافق بود بغایت
صفت حقنه بگیرند سر بره و دست و پای او پاک کنند و بکوبند و یک مشت نخود و یک مشت کشک گندم
و ده درم شبت و یکدرم و یک مشت کشک جو و ده درم بابونه و دو درم خشک و ده عدد انجیر سیاه
در پنج من آب بپزند تا دو بهر آب ازان برود و یکی باز ماند زود بپالایند و مقدار دو استار ازین شوربا
بگیرند و ده درم روغن گاو و ده درم روغن شیرج تازه و پنج درم روغن بان و اندکی موم گداخته
بهم بیامیزند و حقنه کنند سه روز متصل هر روز بدین نوع و اندازه و پنج روز فرو گذارند و باز همین حقنه
سه روز دیگر بکار دارند و پنج روز دیگر بگذارند و باز حقنه کنند چند بار برین ترتیب این حقنه بکار
دارند و هر بار که حقنه کند از پس آن اندامها بروغن لطیف چرب کنند چون روغن نرگس و روغن
سوسن و خیری و هر بامداد به ترنج پرورده و زنجبیل پرورده و شقاقل پرورده مقداری بخورد با عسل
و از پس یکساعت پنج زرده خایه مرغ خانگی نیم برشت بخورد یا بیشتر و بر اثر آن مقدار چهل یا
پنجاه درم شراب انگوری بخورد و ساعتی صبر کند پس در گرمابه شود چون از گرمابه بیرون آید بیاساید
پس طعام خورد و طعام او اسفیدبا بگوشت بره باید و شبت و نخود و مزوری پخته و آنرا دارچینی و زنجبیل
و خولنجان باشد و شربتی از عسل سازند و اگر از پس طعام شراب خواهد مقدار صد درم بیش نخورد
و بوی نرگس و مرزنجوش و ترنج و بوی عود و مثلث نافع بود و هرگاه که قوت بدو باز آید و اثر
بهتری پدید آید معجونهای بزرگ چون دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق بزرگ نافع بود و مجامعت
نکند

باب سیوم در تبها که بر طبع آماس پدید آید

تبها که بر طبع آماس پدید آید دو جنس است از بهر آنکه آماس نیز
دو جنس است یکی آماسی است که بر ظاهر تن باشد و دوم آماسی است که در باطن باشد اما آنچه
بر طبع آماسهاء ظاهر پدید آید نخست از جنس حمی یوم باشد از بهر آنک حرارت آماس که بدل رسد

تب گرد دخت بی عفونت باشد و اسباب این آماسها اندر بیشتر حالها اسباب بادیه باشد چون زخمی
و افتادنی و اگر تب نه از جنس حمی یوم بگردد و جنسی دیگر شود سبب آن صعبی آماس و بسیاری و بدی ماده
امتلا باشد که از اسباب سابقه حاصل شده باشد و آنچه بر طبع آماسهای باطن پدید آید تبهای عفونی باشد و صعوبت
و سهولت آن بحسب نزدیکی و دوری آماس باشد از دل و نوبتهای تب بحسب مادتها و بحسب اندکی و
بسیاری و رقیقی و غلیظی آن در جمله تبها که بر تبع آماسهای باطن باشد بسیار نوع است و بعضی آماسهای باطن را
نامهای خاصه است و بعضی را نام خاصه نیست و آنچه آنرا نامهای خاصه است پنج است یکی آماس دماغ و غشای او
و بپارسی سرسام گویند یعنی آماس سر و بلغت یونان قرانیطس گویند و تبها که بر تبع او باشد گرم و سوزان
باشد و دوم آماس حلق و حنجره و نواحی آنست و این را بتازی خناق گویند و بر تبع آن تبی گرم باشد
و سیوم آماس غشاء پهلوهاست و آماس سینه و عضلها که در میان آنست و این را بپارسی برسام
گویند یعنی آماس بر و تب که بر طبع آن باشد با سعال و ضیق النفس باشد و اگر ماده صفرائی یا خونی باشد تب سخت
گرم و سوزان باشد و اگر بلغمی یا سودائی باشد اندکی نرم تر بود و چهارم آماس حجاب بود و آنرا ذات الجنب
گویند و شوصه نیز گویند و تب که بر طبع آن باشد با دشواری نفس و با درد باشد و پنجم آماس شش است
و آنرا بتازی ذات الریه گویند و تب که بر طبع آن بود روی را سرخ کند و افروزاند و نفس متواتر
باشد و سعال پیوسته بود و این پنج آماس است که آنرا نام خاصه است و تبها که بر طبع آن باشد بدین نامها
باز خوانند و دیگر آماس جگر است و بر طبع آن تبی گرم باشد با تشنگی صعب و تنگی نفس و آرزوی طعام باطل
شود و دردی بر کتف و چنبر گردن پدید آید که آنرا بتازی الترقوه گویند و در زیر پهلو تا درد پدید آید و طبع
خشک باشد و دیگری آماس مری بود که آن مجری طعام و شراب است و بر طبع آن تبی باشد گرم و طعام و
شراب فرو بردن دشوار باشد و حجامت گاه که میان دو کتف باشد درد کند و دیگر آماس
معده است بر طبع آن تبی باشد گرم و آرزوی طعام باطل شود و در زیر استخوان تا سینه دردی
پدید آید و بیمار ضعیف و ضجر باشد و دیگر آماس سپرز است و بر طبع آن تبی باشد سرد و موضع سپرز بلندتر
شود و دیگر آماس امعاست و بر طبع آن تبی باشد بحسب ماده آماس و اعراض تب هم بحسب آن ماده
باشد و گاه باشد که طبع باز گیرد و دیگر آماس گرده است و بر طبع آن دردی باشد در کمرگاه با تبی لازم و هر گاه
که بر روی خسپد بدان ماند که چیزی اندرون از پشت او چیزی آویخته است و گرانی می کند و عقل شوریده
شود و بول بدشواری بیرون آید و دیگر آماس رحم است و بر طبع آن تبی باشد همچون تب آماس مثانه.
علامات و علاج این تبها بتمامی و بشرح در بابهای علاج آماس این اندامها یاد کرده آمده است و بسیار باشد

که باشد و بسبب بدی و بسیاری ماده

که آماس

که آماس گرم در عضوی عصبانی پدید آید و تشنج ادا کند و گاه باشد که ذات الجنب زایل شود و تب هم
بدان حال که بوده است همی آید و نشان آن باشد که ماده پاک نشده است و اگر دراز گردد دق شود
خاصه که آماسی در جگر باشد و از آنجا که آماس در حجاب باشد مهلت آن ندهد که دق گردد زود تر هلاک
گردد و اندر همه آماسها نبض یا منشاری باشد یا نبضی بود مرکب از منشاری و موجی و بول نیز در بیشتر
حالها کم رنگ باشد و میل بسپیدی دارد و اندر کتاب ششم که معالجات هر عضوی یاد کرده آید علاج هر آماسی
از آنجا طلب باید کرد و بباید دانست که در علاج این تبها آن رخصت که در تبهاء دیگر باشد از آب سرد
خوردن و در گرمابه رفتن و در آب زن نشستن هیچ نباید و آنجا که آماس خونی و صفراوی بود خرفه تر کرده
با آب خرفه و کوک و گشنیز تر باشند کی آرد جو سرد کرده بر نهادن روا بود

باب چهارم در تبهای وبائی و معالجات آن

معنی وبا آن باشد که هوا تباه شود همچنانکه آب در آبدان چون دیر بماند طبیعت او بگردد یا بسبب آنکه چیزی
از عفونت تباه بدو یا از زمین بد چیزی با وی بیامیزد از حال خود بگردد و عفونت پذیرد و هوا نیز بسبب آنکه در میان
درختان و در میان خاکها دیر بماند یا بسبب بخارها و دخانهاء بد که با وی آمیخته شود و حرکت بادهای خوش
که عادت است بدو نرسد و او را بجنباند طبیعت هوا بگردد و عفونت پذیرد و گاه باشد که بادها بسیار آید
و از زمینهاء بد و از گورستانها و چراگاهها بخارهاء بد بموضعی دیگر رساند و هوا را بد کند و گاه باشد که در باطن
زمین بخارهاء بد تولد کند و بظاهر بر آید و مضرت آن اندر آب و هوا پدید آید هر گاه که هوا بسببی از این
سببها که یاد کرده آمد بگردد وبا تولد کند و از بهر آنکه چیزها که با روح جانوران آمیخته تر است هواست هر گاه
هوا بد شود بیماری و مرگ جانوران پدید آید و بدین سبب است که جانوران که حس ایشان لطیف تر است
چون خطاف که بپارسی پرستک گویند و چون لقلق از ولایتی که هوای آن بد شود بگریزند و اندر هوای
تر وبا بیشتر از آن باشد که در هوای خشک و بدین سبب است که در تابستان گرم و خشک وبا کمتر باشد لیکن
هر بیماری که در وی افتد تیز تر و گرم تر باشد یا زود تر هلاک کند یا زود تر بگذرد و بهترین سالها آن باشد
که هر فصلی از وی بطبع خود باشد چنانکه مثلا اندر فصل خریف هوا سخت گرم و سرد نباشد و بارانها
معتدل آید و در فصل زمستان سرمائی و باران بیحد نباشد و بی سرما و باران نباشد که عادت هر موضعی است
و فصل بهار بغایت اعتدال باشد و بی باران چند معتدل نباشد و تابستان بی گرمی که عادت است نباشد
و هر گاه که فصلهاء سال بدین گونها باشد اندران سال وبا نباشد و بیماری کمتر بود و در کتاب سیوم حالهاء
تن مردم اندر سالهائی که فصلهاء آن مخالف افتد و بیماریهائی که از آن حذر باید کردن یاد کرده آمده است
و بباید دانست که هر گاه که وبا پدید آید هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و تا در وی خلطی بد نباشد هوای

اثر نکند لیکن اگر شخصی بود که جماع بسیار کند یا هر روز اندر گرمابه شود و مشام او بدان سبب گشاده شود
اگر چه در تن او خلطی بد نباشد هوای بد بمشام او در شود و اخلاط او را تباه کند و هوای بد میوها را
و نباتها را تباه کند و همه جانوران را زیان دارد و هر که از این میوه و گوشت آن جانوران خورد که آن
نباتها خورده باشند مضرت آن بدو باز رسد و اندر بیشتر وقتها وبا اندر آخر تابستان یا در فصل
خزان افتد و هر گاه که اندر اول فصل خریف و در ماه ایلول اندر شب ستارها بسیار بیند که
برو دو دنبال کشیده شود و اندر هوا سرخها پدید آید نشان آن باشد که وبا خواهد بود و هر گاه که در کانون
الاول و کانون الآخر باد صبا و جنوب بسیار آید و هوا نمناک شود چنانکه مردم پندارند که باران خواهد بودن
و نباشد هم نشان تباهی هوا باشد و هر گاه که در فصل ربیع هوا سرد باشد و بارانها بارد و پس باد جنوب آید
و روزی چند هوا تیره شود یا مدتی یک هفته کمتر یا بیشتر هوا صافی شود و شبها خشک و روزها گرم
و فرو گرفته شود و هوای روز تیره بود نشان تولد وبا و آبله و مانند آن باشد و همچنین هر گاه که تابستان
هوا تیره شود و سخت گرم نباشد در تیر ماه بشب ستارها بسیار کشیده می شود و سرخها پدید می آید نشان
وبا باشد و هر گاه که اندر هر فصلی که باشد روزی هوا تیره بود و روزی صافی غبار و روزی نرم نشان
بدی هوا و هم وبا باشد و هر گاه که بینند که حشرات زمین و جانوران زمینی از عفونت تولد کنند
و ضفدع آبی و صحرائی بسیار باشد یا بینند که موش و دیگر جانوران که اندر زمین پنهان باشند بر ظاهر زمین
آیند و چون مدهوشی و متحیری باشند یا بینند که لقلق آشیان خویش بگذارد و پیش از آنکه عادت
غیبت اوست غایب شود بباید دانست که هوا بد شود و بخارها بد از زمین با هوا آمیخته شده و وبا آمد

علامات اما علامتهای تب وبا چهارده نوع است گاه باشد که همه علامتها در یک شخص پدید آید و گاه باشد
که بعضی پدید آید و بعضی نه اما نخستین و عامترین آنست که ظاهر تن سخت گرم نباشد و در باطن سوزش
عظیم و حرارت قوی باشد دوم آنکه دم زدن از حال طبیعی بگردد و بعضی را نفس تنگ شود و بعضی را
متواتر و بعضی را بلند و بعضی را ناخوش و هر که را نفس ناخوشبوی شود زود هلاک گردد از بهر آنکه
نشان عفونت باشد اندر حوالی دل سوم آنکه عرق نیز گنده بود چهارم آنکه آنکه نبض صغیر و متواتر بود
پنجم آنکه گاه باشد که دلیل سودائی بود ششم آنکه گاه باشد بود که سپرز بزرگ شود تا حالی همچون استسقا
پدید آید هفتم منش گشتن و شهوت طعام نابودن و فم معده و جانب دل درد کردن هشتم آنکه گاه باشد
که قی سودائی کند و قی صفرائی خود بسیار بود نهم تشنگی صعب و خشکی زبان و دمیدن گوشت بن دندانها
و دندانها دهم سعال خشک یازدهم بیخوابی و اختلاط عقل دوازدهم غشی و ساقط شدن قوت و سستی اندامها

غیبت

سیزدهم

سیزدهم نرمی طبع و کنگ ناکی و ناخوش رنگی نفس چهاردهم پدید آمدن بثرهای سرخ بر بشره
و باز پنهان شدن و گاه باشد که این اعراض از نخست برین گونه باشد و بآخر دست و پای سرد شود
و غشی افتد و باشد که بیشتر غشی بعنی سرسام سرد پدید آید و بگزاز و تشنج ادا کند و گاه باشد که حرارت سخت
ظاهر شود نه اندر ظاهر تن و نه اندر باطن و نبض و دلیل از حال طبیعی بس دور باشد و بیمار زود هلاک شود معالجت
گفته ایم که هر گاه که هوا بد شود هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد بدین سبب علاج وبا آنگه کی اندر روز کار وبا
از خانه بصحرا نشوند و هوای خانه را احتیاط کنند باید که نشود و احتیاط آن بود که هر روز اندر خانه بچند نوبت عود
و عنبر و قسط حلو و کندر و مصطکی و میعه و سندروس و الجزر و لادن و زعفران و سک و سعد و ابهل و وج و اسارون
و بادام تلخ و اذخر و اشنه و چوب گز و چوب شیر و لختی بسوزند و الجزر در سرکه حل کنند و هر روز به بیرون و اندرون
خانه در سه نوبت بخور کنند و گفته ایم که در هوای تیر و با بیشتر افتد که در هوای خشک بدین سبب دست از طعام
های تری فزای بباید داشت و طعامهای خشکی فزاینده باید خوردن و اندر گرمابه نباید شد الا بوقت ضرورت
و شراب نشاید خورد البته از بهر آنکه گرمابه بسده بگشاید و هوای بد بمسام اندر شود و اخلاط را تباه کرد اند و شراب
و گرمابه هر دو تری فزایند و گوشتها را بسماق و زرشک و ریواج و نار دانگ و غوره و سرکه باید پخت و اندک تر
از عادت روزها دیگر باید خوردن تا امتلا تولد نکند و هلام قسر د و مصوص باب غوره و سرکه و آب لیمو و آب سماق
سخت نیک و سرکه کبر سودمند باشد و گاه گاه که نشانهای بد پدید آمدن و با ظاهر شود اگر از بهر احتیاط تریاق و مثرودیطوس
خورند تا دل را قوی کند و قوتها را مدد دهد و عفونت باز دارد سخت صواب باشد و الجزر نیز از بهر آنکه عفونت باز
دارد و خشکی فزاید خداوند مزاج سرد و تر را سودمند بود و اگر گمان افتد که در تن رطوبتی فزونیست تن را از آن پاک
باید کرد و این جمله یاد کرده آمد تدبیر تندرستان و تدبیر باز داشتن مضرت است از وبا اما تدبیر آنکه او را تب وبا گرفته است
که نخست تن از خلط فزونی پاک کند و هوای خانه را بمیوهای خوشبوی و بصندل و گلاب خوشبوی دارد و بپر غمهای
خنک چون بنفشه و نیلوفر و برگ بید و هر ساعت لختی گلاب و سرکه باب بید بپراکند و هر بامداد قرص کافور دهند
باب غوره و رب آبی و رب انبرونطا و حماض ترنج و رب ریواج و رب لیمو الخ حاضر باشد و اگر هیچ حاضر نباشد سرکه
باب بیامیزند و سرد کنند و قرص کافور در وی مالند یا ترف ترش در گلاب حل کنند و قرص در وی بمالند
و بدهند و این ترف در گلاب حل کرده با قرص کافور سودمند بود و تشنگی را بنشاند و آب یخ که سرد بغایت باشد
اگر بیکبار شربتی تمام بخورد سودمند بود و اگر اندک خورد حرارت را برانگیزد و زیان دارد و بر تشنگی صبر
کردن سخت زیان دارد و طعام اگر چه آرزو نبود بر نا باب است زندگی بباید خورد و از طعامهای ترش که یاد کرده آمد
بکار باید برد و بباید دانست اندکی غذای نیک خوردن مهد و اگر از طعام باز گرفتن شود و در پیش بیمار صندل

سیب و رب ۲

۷ و بی قرص کافو

بدکافور و پوست انار و برگ مورد و آبنوس و افسنتین و چوب گز و سیب و آبی و کبر همی باید سوخت و گل دود خورده
بسرکه و گلاب تر می کنند و می بوید چون کار بدان رسد که سر پهلوها و پوست شکم طپیده شود و دست و پای
سرد گردد و اندر حالت دم زدن و نفس کشیدن سینه بر می افرازد و خواب هیچ نیاید و از خود بیخبر نمیشود
از آن چاره نبود که بیمار را جامه گرم بپوشانند تا حرارت بظاهر تن کشیدن **گفتار پنجم** اندر بیان کردن
احوال آبله و حصبه و معالجات آن و این گفتار سیزده باب است **باب** نخستین در یاد کردن اسباب آبله و حصبه و احوال
آن آبله و حصبه هر دو از یک جنس اند از بهر آنکه هر دو بثرهای بسیار اند و بثرهای آبله بر ظاهر تن پدید آید
و بثرهای حصبه مقلوب باشد و سردی اندرون تن باشد و هر دو از جوشیدن خون تولد کند لیکن بنوع جدا اند
از بهر آنکه ماده آبله خون بسیار نیست گرم شده و میل تبری دارد و ماده حصبه خون صفرائیست و اندک است و میل
بخشکی دارد و بدین سبب است که بثرهای او کوچک تر است و از پوست بر داشته نشود و لیکن حصبه کشنده تر است
از بهر آنکه از خونی تباه تولد کند و هر دو از جمله بیماریهای وباست که بتازی امراض وافده گویند یعنی بیماری است
که هر گاه که در ولایتی افتد خلق بسیار را از آن بیماری در آن روزگار پدید آید و سبب آبله آنست که خون
در تن گاهی بر سبیل کاری طبیعی بجوشد و گاهی بسبب آنکه رقیق و آبناک گردد و هر وقت که حرارتی فرونی
به او رسد بجوشد اما آنچه بر سبیل کاری طبیعی بجوشد همچون جوشیدن شیره انگور بود که گرم شود و از حال
بگردد و بجوشد و اجزای او یکدیگر جدا شود و آنچه کنک باشد بر سر آرد و آنچه ثقل باشد در بن نشیند و آنچه صافی
و رسیده باشد در میان بماند چون در تن مردم همچنین بجوشد و اخلاط بد که از غذای نخستین که خون حیض است
تولد کرده باشد و فرونی آمده و خلطهای دیگر و بخارها باید که از پس ولادت در تن وی جمع شده باشد و با خون
آمیخته از وی جدا شود و آنچه بسبب آبناکی خون جوشد همچون خوردنیهای تر و نازک بود که در تابستان
از گرمی هوا زود بجوشد و تباه شود و مثال خون کودک همچون شیره خام است و مثال خون جوان همچون
شیره پخته و رسیده است و خون پیر همچون شیره است که قوت بگذاشته باشد و سرکه خواهد شدن از بهر آنکه خون
کودک خام و رطوبت ناک باشد کم کودکی باشد که از آن آبله خلاص یابد از اینجا معلوم گردد که سبب آبله کودکان
آنست که خون کودک از حال بگردد و در پختن و جوشیدن آید تا خلط خام و فرونی از وی جدا شود و خون او
صافی و پخته گردد و خاصه کودک نرینه که چاره نیست از آنکه رطوبت کودک از وی گردد و خون او پخته و بقوام
شود و کم اتفاق افتد که خون کودک بی آنکه بجوشد پخته شود از بهر آنکه مزاج کودک گرم و تر بود و ممکن
نیست که جزوی گرم و تر پخته و رسیده شود و از حال بحالی گردد بی آنکه بجوشد و سببی که این سبب را که یاد
آمده است درست کند که کودکان بعضی شیرخواره باشند و بعضی شیرخوارگی نزدیک و هنوز فضله

حصبه

غذا ها نخستین تری و نازکی شود در تن ایشان باشد با انکه طعامها آمیخته و بی ترتیب خورند چون کنهای بی هنگام
کنند این همه اسباب خامی و رطوبت ناکی خون باشد و آنها که از حد شیر خوارگی و نزدیک ان درگذشته
باشند و نزدیک شش هفت سالگی رسیده همچنانکه طبیعت واجب کند که دندان شیر بیفکنند و دیگری قوی
تر بر آید و درین سالها نیز واجب کند که حال خون بگردد و خامی و رطوبت ناکی از وی جدا شود و پخته
و با قوام گردد تا قوت زیاده شود و بالیدن اندامها و محکم باشد لیکن حال همگنان در خامی و رطوبت ناکی
خون یکسان نبیت از بهر انک مزاجها یکسان نیست و تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون متفاوت
افتد و مزاج هوا هر موضعی حالی دیگرست بدین سبب بعضی را آبله زودتر آید و بعضی را دیرتر و بعضی را بیشتر آید
و بعضی را کمتر و بعضی را با خطر این همه بتقدیر و تدبیر آفریدگار تبارک و تعالی باشد برین قیاس واجب کند
که جوانرا آبله کمتر اتفاق افتد مگر جوانی را که بکودکی اثر آبله سلامت یافته باشد یا اگر بوده باشد اندکی بوده باشد
بدان قدر خامی و رطوبت فزونی از خون او جدا گشته نباشد و خون او بقوام راست رسیده نباشد یا مزاج
او گرم تر باشد و طعامهای خورد که تری افزاید تا خون او رطوبت ناک شود بدین سبب بعضی جوانان را
آبله اتفاق افتد و ممکن باشد که اگرچه در کودکی بوده باشد اندر جوانی باز بر آید و بسیار باشد که مزاج کودک
گرم و خشک بود و بسی در جوانی بهوای دیگر شود یا تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون بر خلاف روزگار
کودکی گردد و بدان سبب مزاج او گرم و تر شود و اثر هوای بد پدید آید اگر تا در جوانی او را آبله بر آید و مرگ
بیشتر آبله نباشد اندر روزگار وبا که بیشترین مردمان بر آمده باشد و هوای بد و نفس بیماران باشد و رون دل
او رسد و روح او را بگرداند و تباه کند و میانجی شریانها و روح که اندر اوست خون همه رگهای تن مردم
جهان تباه شود و بباید دانست که بسیار غذاهاست که خون را رطوبت ناک و مستعد تباه شدن و جوشیدن کند
چون میوهای تر و شیر گاو و گوسفند و جغرات و شیر اشتر و شیر اسپ خاصه اگر عادت نبوده باشد و چیزهای
گرم با آن خورده شود چون عسل و شراب و داروهای گرم و مضرت آبله بیشتر آنست که بر همه اندامها یکسان یعنی
بسیط و اندامهای مرکب یعنی آلی اندرون و بیرونی بر آید و بسیار باشد که آبله با آخر قلعمونی و ماشرا گردد
گرسود یا دبیله از مادهٔ وی تولد کند و حصبه اتفاق افتد که امان دهد باب دوم در [illegible] که مستعد آبله و حصبه بود
و شناختن فضلها که در وی پدید آید شخصی که مستعد آبله تر لوبت و تن آبادان و خون افزای و سرخ
یا گندم گون باشد و او را از بیماریها تب حاده و مطبقه و رعاف دائم و بثرهای سرخ بسیار باشد
خصوصا اگر شیرینی خوردن عادت دارد چون عصیدهٔ خرما و حلوای انگبین و انجیر و غوره و انگور و شراب بسیار خورد و هر که مستعد حصبه نباشد خشک و لاغر و صفرائی باشد و اگر او را آبله بر آید آبله او کم

شر باشد یا انکه از اول بیماری تا اخر بلی بی تب نباشد وحصبه و آبله بیشتر اندر آخر فصل خریف باشد یا در اول
فصل بهار و بباید دانست که هر گاه که زمستان خوش کذرد و سرما عادة اندر تابستان باران بسیار آید و بادها ء
جنوبی جهد در خریف آبله بسیار بود و هر گاه که زمستان خوش کذرد و سرما که عادت ولایتی باشد بر آن برابر
عادت بنود و تابستان وی گرم و خشک باشد و خریف نیز گرم و خشک باشد اندر آخر خریف حصبه بسیار باشد

باب سیوم در یاد کردن علامتها آبله و حصبه و احوال آن از علامتها بدید آمدن آبله آنچ بدو مخصوص است
پنج است یکی انکه تب ابله با یا تب سه عظیم و یا درد پشت بود و سبب درد پشت پری و طپیدن رگها یا شریان بزرگست
نزدیک مهرها پشت نهاده است دوم ترسیدن در خواب و هر وقت که ببیند باز گردد یا بلرزد سیوم صداع
و گرانی سر با سرخی چشم و روی و خارش بینی و دویدن اشک از چشم بی گریستن چهارم انکه گاه بود که در
تب آبله سرفه و درد گلو پدید آید و نفس تنگ و آواز گرفته شود پنجم انکه در تب همه تن گران و سست شود و بیش
از تب بی انکه رنجی برداشته باشد ماندگی عظیم یابد اما علامت خاصه حصبه آنست که تب او گرم تر و ناسه ناکی تر بود
از تب آبله و درد پشت کمتر باشد از بهر انکه آبله از بسیاری خون بد تولد کند و حصبه از غایت تباهی خون باشد نه
از بسیاری خون و منش گشتن و تاسه بجد این جمله نشانها خاصه حصبه است و حصبه در بیشتر حالها بیکبار بیرون
آید و آبله بیکی بعد دیگر و زود ترین اندر سه روز بیرون آید و بیشتر ناء حصبه بزرگ نباشد وانه پوست برداشته نباشد
پندار با بثره حصبه سر با اندرون تن دارد باب چهارم در علامت ونشانها خطرناک نشانها یکی نشانهای سلامت
وخطرناکی از شش چیز جویند نخستین از رنگ آبله دوم از شکل و حجم او سیوم از کمی و بیشی چهارم از دیری
و زودی بیرون آمدن او و پخته شدن پنجم از تب و احوالها آن ششم از قوت و احوال بیمار
اما آنچ از رنگ آبله باید جست آنست که بدانی که انواع آبله بشش رنگ باشد سپید و سبز و زرد و سرخ
و بنفش و سیاه و آنچ امیدوار تر بود سپید بلند باشد و اندک و پراکنده و از پس گذشته ابله سرخ باشد که امیدوار
تر بود و اگر دیگر علامتها او که یاد کرده آید نیک باشد از بهر انکه ماده او خون باشد و خون بهترین خلطی است
در تن و از پس گذشته زرد نیز امیدوار بود اگر دیگر علامتها او نیک بود از بهر انکه ماده او خون صفرائی باآن آمیخته
گردد و آنچ سبز و بنفش و سیاه باشد خطرناک بود از بهر انکه ماده او خون سوخته و سودا بود و آنچه از شکل آبله باید
جست آنست که بدانی که شکل آبله بعضی بزرگ باشد و بعضی خورد باشد و بعضی پهلوها دراز دارد یا پهلوها درهم
پیوسته باشد و بعضی دو ابله اندر میان یکدیگر باشد اما آنچه گرد و سپید و بزرگ و پراکنده باشد امیدوار بود
و آنچ اگرچه بزرگ و سپید پهلوها دارد با یکدیگر نزدیک باشد یا درهم پیوسته باشد یا دو آبله اندر میان یکدیگر
باشد بتر بود از بهر انکه نشان بسیاری بود و هم بد باشد از بهر انکه نشان بسیاری و غلیظی ماده باشد و نشان آن بود

که دیر پخته شود اگرچه سپید شده و بسبب سپیدی گمان امیدواری افتد ایمن نتوان بود که بیش از آنکه پخته شود
حال بیمار بد گردد و قوت نماند و هلاک شود و آنچ از کمی و بیشی باید جست آنست که بسیاری آبله دلیل بسیاری
اندر یکدیگر پیوسته نباشد و چون آبله بیرون آید تب و تاسه آن زایل شود دلیل سلامت باشد و آنچه از دیری و زودی
دی بیرون آمدن و پخته شدن و ناپخته ماندن باید جست آنست که بدانی که اگر آبله خرد و بدشواری و دیر
بیرون آید و سخت باشد دلیل غلیظی و عسری و دیری پختن ماده باشد و آنچ زود بیرون آید نشان
زود پختن و آنکه روز سیوم بیرون آید میانه باشد و اگر از پس روز چهارم بیرون آید دیر پخته شود و اعتماد
سلامت و خطرناک بر نشانهای دیگر باشد و آنچ اندر روزهای نیک بیرون آید از روزهای بحران دلیل سلامت
باشد لامحال و اگر بروز بد بیرون آید بد باشد و آنچه گاهی بیرون می آید و گاهی باندرون باز می گردد
و بدرنگ باشد بد بود خاصه اگر بنفش باشد حکم باید کردن که غشی خواهد افتاد و اگر دیر بیرون آید
و قوت ضعیف شود و عضوی سبز یا سیاه شود بد بود و آنچه از تب و احوال آن باید جست آنست که اگر
تب سوزان تر باشد و با تاسه بود دلیل تباهی ماده باشد و اگر تب سخت سوزان نباشد و چون
آبله بیرون آمدن آغاز کند تب و تاسه کمتر و آ[illegible]تر میشود و چون تمام بیرون آید تب گسارده شود
نشان سلامت باشد و اگر نخست آبله بیرون آید پس تب گیرد خطرناک باشد و خطر فزون از آن
باشد که آبله بیرون آمده باشد و هنوز تب دارد و آنچه از قوت بیمار و دیگر احوال باید جست آنست
که اگر آبله بهمین باز میشود و درهم می پیوندد و تاسه بی حد شود و شکم باد گیرد بمیرد یا بمرگ نزدیک باشد
و اگر آبله کوچک و بی آب باشد و مسطر قد و بیمار سخن بیهوشانه می گوید بمرگ نزدیک باشد
و اگر نفس و آواز بگردد بباید دانست که در حجاب آماسیست اما قوت ساقط میشود و اگر با این حال تشنگی
و تاسه پدید شود و بشره سرد گردد و آبله سبز شود علامت نزدیکی مرگ باشد و اگر آبله بر روی
و سینه و شکم بیشتر باشد و بر دست و پای کمتر بود دلیل غلیظی ماده بود و بسبب غلیظی باطراف
نمی رسد و اگر در آبله بول بزودی خون گردد و پس سیاه شود و بیمار هلاک گردد خاصه اگر قوت
ضعیف باشد و اسهال خونی یا صفرائی با آن یار شود و امارات سلامت و خطرناکی حصبه هم اینست
که یاد کرده آمد اما اگر در حصبه سیوم روز حفظ آغاز کند بد بود و حمیقا چیزیست که میان آبله و حصبه بود

باب پنجم در بیان آنکه چگونه [illegible] احتیاط [illegible] تا آبله برنیاید و اگر برآید کمتر باشد که احتیاط درین معنی آنست
تا هرگاه که علامتهاء پدید آمدن آبله اندر فصلی و سالی یافته شود یا در شهری بعضی مردمان را برآید
جوانان و کودکان که چهارده ساله باشند و آبله برنیامده باشد فصد کنند و آنها که کم از دوازده سال

[margin:] ماده باشد لیکن اگر بسیاری

یا از ده سال کم باشد حجامت کنند و جمله تدبیرها که در باب احتیاط کردن از وبا یاد کرده آمده است
بر دست گیرند و طعام ها سرد خورند چون قریض و بلا کم و طفیش و کوک و کسنه و کشنیز تر و برگ و مانند
آن واز شربتها اسبغول و شکر و سکنگبین و شراب کذر و قرص کافور و مانند این خورند و در آب سرد
همی نشینند و بدان غسل همی کنند و از شیرینیها پرهیز کنند خاصه از خرما و خربزه و انگبین و انجیر و انگور از بهر آنکه
خاصیت انجیر آنست که فضلها را بظاهر پوست ادا کند و انگور خون را با دناک کند و مستعد جوشانیدن گرداند
واز جماع و کارها بارنج واز آفتاب واز غبار واز آبهای بسیار ایستاده پرهیز کنند فضلها از تن بماء الفواکه
و بماء الجبن بیرون کنند صفت سکنگبین بگیرند خل الخمر صد درم گلاب دویست درم بهم بیامیزند و ده
درم برگ گل سرخ خشک و پنج درم گلنار و ده درم رمح تر الشیده در این سرکه و گلاب تر کنند و سه روز
بگذارند و بعد از آن یک جوش بدهند و بپالایند و سیصد درم شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند چنانکه
رسم است صفت شرابی که قوت او همچون قوت شراب کذر باشد خل خمر یکمن و نیم آب انار ترش
و آب ترشی ترنج و آب غوره و آب ریواج و افشرده خرلوت و آب تماق و آب زرشک از هر یک
نیم من برگ کوک و برگ طرخون بگیرند و هر یک جدا کانه بکوبند و آب بکشند و از هر یکی ده سیر آب
بگیرند و عناب را از دانه جدا کنند و اندر آب کنند و بپزند و عدس را سرخ کنند و هر یک جدا بپزند
و از آب هر یکی مقدار یکمن با این سرکه و آبهای دیگر بیامیزند و چهل من شکر طبرزد بر افکنند و بقوام
آرند و ده سیر طباشیر سوده و ده درم کافور ریاحی در هاونی پاکیزه کنند و قدری از این شراب
گرم بروی کنند و در هاون بمالند تا حل شود و آنرا با جملهٔ این شراب بیامیزند و بچوب بید یا برمح
شکافته بجنبانند تا نیک آمیخته شود و بکار دارند این شراب از بهر پدید آمدن آبله و از بس پدید آمدن
نیز و در همه بیماریهای خونی و صفرائی و اندر طاعون سودمند صفت شراب کذر که شیخ رئیس رحمة الله در
کتاب قانون وصف کرده است بگیرند خوب کذر یکمن صندل سپید مقاصری نیم من هر دو را بسوهان کنند
تا سوده شود یا بکوبند نرم و در پنج من سرکه مقطر یا آب غوره تر کنند و سه روز بگذارند تا آغشته شود بعد از آن
بآتش نرم بجوشانند تا خوب نرم پخته شود و بدست بمالند نیک و بفشارند نیک و صافی کنند و آن سرکه را آنکه
دار دلیس دوغ ترش بگیرند و بنهند تا هرچه غلیظ تر است بنشیند و آب صافی بر سر آید دان آب صافی
جدا کنند و اگر از این دوغ پرسان آنکه از شیر ماء الجبن سازند آب جدا کنند لطیف تر بود و از این
آب دوغ و آرد جو فقاع سازند و بنهند تا ترش شود و سرد کنند و این فقاع را صافی بپالایند
از این آب صافی را چند بار فقاع می سازند و می پالایند بهتر باشد از آب این فقاع پنج من بستانند

شراب ماء الجبن لطیف تر شد

واز تراک

وآب زرشک ترفشرده یک من وآب انگور ترو حینی وآب سیب ترش وآب انار ترش وآب آبی
ترش وآب لیمو وآب آلوی ترش وآب خرنوب شامی که هنوز ترش بود وآب زردآلوی خام که نپخته
او ترش باشد وآب نی غوره وآب ریواج وآب سر شاخ رز وآب گل فارسی فشرده وآب بنفشه فشرده
وآب نیلوفر فشرده از هر یک سیزده ستیر وآب نارنج ترش وآب ترنج از هر یک بیست و شش ستیره
وآب کشنیز تر فشرده از هر وآب برگ کوک فشرده وآب شکوفه خشخاش فشرده وآب کسنی فشرده
از هر یک ده ستیر وآب برگ خرفه فشرده وآب بید فشرده وآب برگ سیب ترش وآب برگ
ابنرو حینی فشرده وآب برگ نی غوره فشرده وآب برگ درخت گل فشرده وآب الراعی فشرده
از هر یک ده ستیر برگ گل خشک و نیلوفر خشک و عصاره لحیة التیس و تخم کسنی و تخم کوک و گلنار از هر یک
بیست و شش درم آب برگ لبودنه فشرده سی ستیر و نیم داروهای خشک را بکوبند و به بپزند و نگاه دارند
وابها را بیامیزند و چهار من عدس سرخ و دو من کشک جو و سه من سماق و سه من انار دانگ درین ابها کنند
و بپزند باتش نرم تا بنیمه باز آید و بگذارند تا چنان شود که دست در وی توان کردن و بمالند و بفشارند
و ثفل از وی پاک کنند و این همه ابها که پخته اند بدانند تا چندست نصیب هر ستیری درمی طباشیر و یک مثقال کافور با
سوده با داروهای کوفته بیامیزند و اندرین قرابه کنند و این شراب پخته بر سر آن کنند و بجنبانند تا نیک آمیخته
شود و سر قرابه استوار کنند و نگاه دارند شربته از پنج درم تا ده درم و این نسخت آنست که در کتاب قانون آورده
است و شک نیست که این شراب سخت ترش باشد و گلو فراهم کشد از بهر آنکه عفوصت دارد لیکن ایمن نتوان
بود از آنکه ترشی و تیزی او معده و امعا را بگزد و بزند و عفوصت او با قوت ترشی برابری نتواند کرد از
بهر آنکه ترشی سخت بسیار است و نیز هر گاه که این آبها را به نیمه باز آرند چنانکه می فرماید نیک سخت نیک پخته
نباشد و قوام او راست نبود ممکن باشد که لب کشک جو و آبها زود متغیر شود پس اگر یکمن لعاب اسبغول
و ده ستیر صمغ عربی سوده با این ابها بپزند و پنج من شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند تیزی و گزندگی آن و برائی
آن معتدل گردد و پس از آن که بقوام آورده باشند و هنوز گرم بود صد درم طباشیر سوده با کافور و دیگر
داروها برین شراب افکنند و بچوب بید بجنبانند تا آمیخته شود و بکار دارند صفت سفوف طباشیر که
جوشیدن خون و اسهال صفرا را باز دارد و حرارت جگر را بنشاند برگ گل سرخ خشک ده درم طباشیر
بیست درم سماق و بزر الحماض و عدس سرخ و زرشک پاک کرده و عصارهٔ او خشک و تخم خرفه و تخم
کوک و پوست خشخاش اسفید از هر یک پنج درم صندل سفید دو درم و نیم درم و کافور یک درم هر
بامداد ازین سفوف سه درم در سکنگبین یا در شرابی که وصف کرده است بخورد یا در شراب غوره یا در شراب
امد

قرص کافور

لیمو یا در شراب انار یا در شراب ریواج دهند **صفت** قرص کافور گل سرخ و طباشیر از هر یک ده درم صندل
سپید سه درم کافور یک درم جمله را بکوبند و بیزند و بلعاب اسبغول بسرشند و قرصها کنند هر یک قرص سه درم هر بامداد
قرصی با یکی ازین شرابها که یاد کرده آمد بخورند این جمله که یاد کرده آمد تدبیر بازداشتن آبله است و احتیاط کردن
دران اما چون تب و علامتهاء آبله پدید آید این تدبیرها دشوار توان کرد از بهر آنکه هر گاه خون در تن بجنبد
و در جوشش آید طبیعت جهد کند تا فضلها را بظاهر یا عضوی خسیس دفع کند و هر گاه که بداروها و شربتها
خشک خون را غلیظ کنند و بازمی نشانید بدان غلیظی که باید نتواند کرد و اگر چه قراری اندک پدید آید بدان
حد نباشد که دیگر باره بجوشش آید نباید لیکن ممکن باشد که بار دوم و سیوم بجنبد و بجوشد بدین سبب هرگز
پس از آنکه تب و نشانهاء آبله پدید آید و حصبه پدید شود بتسکین مشغول شود طبیعت را از دفع فضلها و از
کار خویش باز داشته باشد صواب آنست که هر گاه که نشان آبله پدید آید اگر نشانهاء خون بیشتر باشد
فصد کنند و خون بسیار بیرون کنند چندانکه غشی افتد از بهر آنکه آنجا که فصد واجب باشد اگر خون بسیار
بیرون نکنند هم بیم باشد که ماده باطراف میل کند و اطراف را تباه گرداند و اگر بتسکین مشغول شوند فصد
ناکرده همچنین باشد و فصد باسلیق اولیتر و اگر نباشد اکحل زنند و اگر نیابند قیفال زنند و رخصت در فصد کردن
از روز نخست باشد که اثر تب پدید آید تا روز سیوم و اگر روز دوم و سیوم اثر آبله و حصبه پدید آید فصد نشاید کرد مگر
آنجا که علامتهای خون سخت قوی باشد و اگر اندکی خون بیرون کنند چندانکه بیمار سبکتر شود و ماده کمتر گردد
روا باشد و آنجا که نیز علامتهاء خون سخت ظاهر شود اگر هنوز آبله پدید آمده نباشد فصد کنند و خون اندکی بیرون
کنند و بتسکین مشغول شوند صواب باشد اگر بدین تدبیرها تب آهسته گردد و نبض و دم زدن بحال طبیعی باز آید بتسکین
مشغول باشند و آب سرد که بغایت سردی باشد چنانکه هر گاه که بخورد احشاء او سرد شود مقدار یک
تسکین بغایت کنند و هر گاه که حرارت برمی‌فروزد شربتی دیگر مقدار نیمی میخورد چنانکه در مدت نیم ساعت
یکمن و نیم خورده شود و اگر حرارت باز برافروزد و شکم برآب شود قی کند تا آب برآید و دیگر باره معاودت
کند تا سکون تمام بحاصل آید اگر عرق یا ادرار بول پدید آید بباید دانست که منفعت آب سرد پدید آمد و بیمار زود
نیک خواهد شدن هم بتسکین مشغول باشد و اگر آب گذر نکند و حرارت هیچ فروز د شربتهاء دیگر چون
شراب گذر و قرص کافور باز کرد پس اگر بیقراری و حرارت بر حال خویش بود یا زیادت می‌شود
بباید دانست که ماده قوی است و چاره نیست از آنکه آبله یا حصبه بیرون آید ازین تدبیرها در گذرد و طبیعت
ی دهد تا ماده را بیکی بظاهر تن دفع کند و اما تدبیر یاری دادن طبیعت بر دفع ماده در باب دیگر
یاد کرده آید **باب ششم در آنکه** چگونه طبیعت را یاری دهند تا آبله و حصبه بیرون اندازد تدبیر آنکه آبله و حصبه زودتر

بیرون آید آنست که هوای خانه سخت سرد نباشد و بیمار را جامه پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد می دهند از بهر آنکه
آب سرد چون اندک اندک خورند عرق بیرون آید و طبیعت را بر دفع ماده یاری دهد خصوصاً اگر تب سوزان بود و
از اندرون حرارتی و تاسه عظیم باشد و تدبیر دیگر آنکه بیمار را بنشانند و دو پنگان آب گرم بغایت در زیر دامن
او نهند از پیش و از پس و جامه دیگر بر زبر جامه او پوشیده باشند و از زاری گرد کردن او در آویزند تا بخار
آب به همه تن او برسد و بر روی او برنشود و بشره نرم و مسام گشاده شود و فضله زود بیرون آید و اگر هوای
معتدل یا هوای گرم یا پوشیدن جامه ضعف یا غشی آرد هوای خانه خنک کنند چنانکه معلوم است تا هوائی
که بدم زدن می گیرد و بدو می رسد خنک باشد و کافور و صندل می بویاند تا دل گرم نشود و تن را جامه گرم
پوشیده دارد تا مسام بسته نشود و اگر بدین قناعت نکنند گاه گاه جامه از سینه او سبک تر کنند تا خنکی جز بدان موضع
نرسد خاصه اگر بدین تدبیرها و از بس آنکه آبله بیرون آمده تب و حرارت زندرون کمتر نشود و زبان سیاه باشد این
حالها تن را گرم داشتن خطا بود و گرمابه و آب زن خطا بود و زیان دارد از بهر آنکه قوت را ساقط کند و غشی آرد
و هرگاه که غشی افتد جز مراعات جانب دل و علاج غشی مشغول نباید بود و هوای خانه خوش باید و شمامها خنک
و کافور و گلاب و صندل نزدیک داشتن الا جایی که ماده غلیظ و لزج نباشد این تدبیر اندر یاری دادن طبیعت و بیرون
آوردن آبله و حصبه کفایت باشد و آنجا که ماده غلیظ و لزج باشد و تاسه و بی قراری دایم و آبله بدشواری بیرون
آید و روز هفتم هنوز آبله تمام بیرون نیامده باشد دست از تدبیر تسکین بباید داشتن و بشره بیمار به بخار آب
گرم نرم همی باید داشت و مسام گشاده کردن و گاه گاه آب گرم دادن و تدبیرهای دیگر اندرین معنی یاد کرده
آید به احتیاط و آهستگی باید کردن مگر آن وقت که معلوم شود که حرارت تب در اندرون همچون حرارت
ظاهر آهسته است و معلوم باشد که اگر تدبیری دیگر پیش گرفته آید حرارت تب بدان حد نرسد که بیمار طاقت
آن ندارد و نشان سستی حرارت اندرون آنست که نبض و نفس سریع و متواتر عظیم نباشد و ظاهر سینه
سخت گرم نبود و هرگاه که حال این باشد و آبله دیر بیرون می آید تدبیرها قوی تر پیش باید گرفت و ابتدا
بشربتهای معتدل باید کرد نخست چند کرت آب گرم باید داد یا آب بادیان تر و آب کرفس تر یا شکر
و گلاب بادیان تر حاضر نباشد تخم بادیان یا تخم کرفس یا هر دو در آب بجوشانیده بدهند و انجیر
خشک را بپزند تا مهرا شود و آب او می دهند از بهر آنکه خاصیت انجیر آنست که ماده را بظاهر تن دفع کند
صفت شربتی که اندر تن منقی شود دارد بگیرند گل اسبغول پنج درم عدس سرخ هفت درم
کثیرا سه درم همه را در ... آب بپزند تا به نیمه باز آید پالایند و بکار برند نافع بود صفت شربتی دیگر خسک
عدد عدس سرخ سه درم لک مغسول سه درم کثیرا و تخم بادیان از هر یک دو درم همه را در کمی ...

وهرگاه که غشی آرد

تا بصد درم باز آید و بپالایند و آب انار و می دهد **صفت** شربتی دیگر انجیر سی عدد مویز منقی دانه بیرون کرده بیست
عدد هر دو را یکمن و نیم آب بپزند تا مهرا شود و اندر شبانروزی مقدار ده استیر بدهند و اگر این شربت را با آب
تخم بادیان و تخم کرفس سخت قوی باشد بیامیزند چنانک چهل درم ازین شربت باشد و بیست درم آب تخم
کرفس سخت قوی باشد **صفت** شربتی دیگر که در هر وقتی شاید دادن بگیرند گل سرخ چهار درم عدس
سرخ هفت درم انجیر زرد ده عدد کثیرا سه درم مویز دانه بیرون کرده ده عدد لک مغسول سه درم تخم کرفس
از هر یک پنج درم جمله در یکمن آب به بپزند تا به نیمه باز آید بپالایند و دانگی زعفران بر وی نهند و مقدار ده استیره
بدین شربت بدهند نافع بود **باب هفتم در تدبیر نگاه داشتن ابله از چشم و بینی** و حلق و مانند آن اولیتر اندامهائی که از
آفت ابله نگه باید داشت چشم است و بینی و حلق و گوش و شش و روده و بند و کشادها از بهر آنکه مضرت
ابله اندرین اندامها عظیم باشد اما چشم را بیم باشد که تباه شود و منفذ بینی که گذر نسیم هواست اگر آبله بر آید گذر
نسیم بسته شود و اگر در حلق بر آید بیم باشد که [illegible] کند و شش آلت دم زدن است بیم باشد که بضیق النفس
یا بسل ادا کند و امعا را بیم سحج باشد و بند و کشادها را بیم باشد که آبله بزرگ بر آید و بند رگها کشاده را
تباه کند اما تدبیر نگاه داشتن چشم آنست که چون نشان آبله پدید آید سماق در گلاب تر کنند و بپالایند
و اندکی کافور در وی حل کنند و بچشم اندر چکانند و آب گشنیز تر و آب شحم انار ترش اندر چکانند چشم را
از آبله نگاه دارد و اگر مازو بگلاب بپالایند و در چکانند سخت قوی باشد **صفت شیافی** که از بیرون چشم طلی
کنند نافع بود بگیرند حضض و صبر و شیاف ابیض و اقاقیا از هر یک یکدرم زعفران نیم دانگ همه را بکوبند نرم
و شیاف سازند و با آب گشنیز تر بسایند و طلا کنند ابله را از چشم باز دارد و هرگاه که ابله پدید آید باید که کافور
اندر گلاب حل کنند و در چشم میچکانند و هرگاه که بینند که این تدبیرها سودی دارد و چشم سرخ بود آب کامه
نبطی که ترش نباشد در چکانند نافع بود گروهی گفته اند که نفط سپید در کشیدن سخت سودمند باشد و هرگاه
که بر سیاهی چشم ابله بزرگ بر آمده است سرمهٔ اصفهانی و کافور را با آب گشنیز حل کنند و هر ساعت
بچشم در می چکانند و اگر سرمه بگلاب در می چکانند سودمند باشد و رفاده بر پشت چشم نهند
و تختهٔ از سرب باندازه چشم بر بالاء رفاده دارند و بسته دارند تا چشم را فرو نشستن ندهند اما تدبیر نگاه داشتن
بینی آنست که هر ساعت سرکه و گلاب یا سرکه تنها به بینی می بر افکنند یا صندل و شیاف مامیثا و رب
عوزه می سایند و بر می کشند یا قطرهٔ در می چکانند و روغن گل یا روغن مورد یا اندکی کافور در چکانیدن
و طلا کردن بر اندرون بینی سودمند بود و تدبیر حلق آنست که از روز نخست که تب آغاز کند و علامتها
آبله پدید آید انار دانگ می مزد و می خاید و هر ساعت غرغره بشراب خرنوب می کند مفید باشد

بادیان و تخم

بادیان و تخم

باب ابله اطفال

دار سق

واگر ساق و گل خشک و عدس سرخ اندر گلاب بجوشانند و بدان آب غرغره می کنند سخت سودمند بود و بآب سرد
غرغره کردن نیک باشد و تدبیر شش نگاه داشتن آنست که چون آبله بیرون آید که اگر سینه و آواز درشت
باشد و حرارت سخت قوی نبود و طبع نرم نباشد اندک اندک مسکه و شکر می دهند و اگر حرارت قوی
باشد لعاب اسبغول و روغن بادام و شکر طبرزد دهند صفت لعوقی که درین باب نیک بود بگیرند مغز تخم کدوی
شیرین دو جزو و مغز بادام سپید کرده یک جزو و شکر سه جزو و کتیرا یک جزو و جمله را بلعاب دانه آبی بسرشند
یا بلعاب اسبغول و اگر طبع نرم باشد لعوق از صمغ عربی و مغز بادام بریان کرده بسازند و مغز تخم خیار بریان
کرده و نشاسته بریان کرده بسرشند و تدبیر نگاه داشتن مفاصل آنست که صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی
و گل سرخ خشک و اندکی کافور بگلاب همی سایند و بسرکه بر میچکانند و بر بندگاه طلی می کنند و اگر بر بند
گاه خراجی بزرگ بر آید زود بشکافند تا آنچه گرد آمده باشد از وی بیرون شود و پس تدبیر درست
کردن جراحت کنند و تدبیر نگاه داشتن امعا آنست که چون آبله در اختلاط افتد شراب مورد
و قرص طباشیر و رب آبی و مانند آن بر وقت می دهند باب ششم در تدبیر برانیدن آبله هرگاه که آبله بیرون
آید و تاسه و تب و بیقراری بیمار کمتر شود و نفس و نبض بحال طبیعی باز آید اگر آبله بیرون آید و به ریخته شود تدبیر
برانیدن باید کرد و اگر چنانکه آبله بیرون آید تاسه و بیقراری کمتر نشود و نفس و نبض بحال طبیعی باز نیاید و آبله سخت
بسیار باشد و آب نگیرد علامت خیر نباشد تدبیر برانیدن نباید کرد اما آنجا که علامتها خیر پدید آمده باشد
تدبیر برانیدن آنست که بابونه و اکلیل الملک یا بنفشه و خطمی یا سبوس گندم آنچه حاضر باشد یا همه یکی در
آب بجوشانند و در زیر جامه بیمار نهند از پس و از پس تا بدین تدبیر آب گیرد و پخته شود و پس از آن
تدبیر خشک کردن کنند باب هفتم در تدبیر خشک کردن آبله تمام بیرون آید و هفت روز بگذرد و اثر پختگی پدید آید آنچه
بزرگ باشد بسوزن زرین بباید شکافت تا پختگی و آب او بخرقه نرم بر چینند و بعد از آن برگ گل خشک یا برگ
مورد و یا برگ سوسن کوفته و بیخته یا صندل یا چوب گز سوده در زیر دامن او دود کنند اما تابستان گل و
مورد و صندل صواب تر و زمستان برگ سوسن و چوب گز و آتش که در زمستان کنند از چوب گز و چوب
رز صواب تر بود و اگر موضعی ریش گردد گل سرخ و صبر و کندر و عنزروت و دم الاخوین بسایند
و بر آن موضع می کنند و اگر آبله بزرگ و بسیار آب باشد بر برگ گل سرخ سوده بر آرد درزن و آرد جو خوابانند
و اگر پوست او خراشیده شود برگ سوسن و از شاخ فرو کنند و بر آن برگ خوابانند و برگ گل سرخ
سوده و برگ مورد خشک سوده بر جایگاه خشک شود و بر جایگاه خراشیده می کنند و اگر بر برگ نرم خوابانند سخت
نیک بود و منفعت آن اندر یک روز پدید آید و اگر دیر خشک شود از تنگ آب حابره نباشد و آنجا که پوست خراشد

باشد یا آبله شکافته باشد نمک آب نشاید رسانیدن و تا تمام پخته نشود نمک آب دور باید داشت و صواب آن بود که
عدس مقشر و گل سرخ و چوب گز تراشیده اندر آب بپزند نیک پس درین آب نمک در افکنند و پنبهٔ پاکیزه نرم
بدان تر می کنند و بر آبله می نهند و آب ان بدو می رسانند و اگر حرارت قوی باشد قدری کافور و صندل
سوده درین آب حل کنند و برگ سید سوده و برگ عورو و اسفیداج ارزیز و مرداسنگ سوده برکردن بغایت
سودمند بود و اگر بدین تدبیر خشک نشود گل خوردنی یا گل فرادی سپید در جمله گل سپید باشد و برخی نگراید مقدار صد درم
بکوبند و ده درم شب یمانی سوده و ده درم نمک اندرانی سوده با وی بیامیزند و بگلاب تر کنند و بر آبله طلی میکنند
و دو ساعت بگذارند تا بر روی خشک شود پس بشویند و باید دانست که آبله چون ابتدا بخشک کردن حاجت
نباشد البته باید که روغن دور دارند و اگر چنان باشد که آبله خشک شده باشد روغن مالیدن سودمند بود
بغایت و خشک ریشه را بیفکند و آبله که ریش گشته باشد مرهم کافوری سودمند بود بغایت و اگر چنان باشد
که ریشی در بینی پدید آید هم چنین مرهم کافوری طلی کنند نافع صفت مرهم کافوری بگیرند موم سپید و روغن
گل موم روغن سازند و سپیدهٔ ارزیز و قلیمیاء سیم و اندکی کافور سوده چون غبار درین موم روغن بسرشند و بدستهٔ
هاون بمالند و بکار برند باب دهم در تدبیر خشک ریشه آبله تا و داغ نکند خشک ریشهٔ آن پوست را گویند که بر روی ریشی پدید آید
هرگاه که آبله خشک شود خشک ریشه بماند بنگرند اگر خشک ریشه خشک و باریک باشد در زیر او هیچ تری نباشد
قطرهٔ روغن نیم گرم بر روی زنند یا بر چکانند تا زودتر بیفتد و بهترین روغنی از بهر این کار روغن دست مال
تازه باشد و آنچ بر روی باشد روغن بنفشه بر زنند و روغن دست مال از وی دور دارند از بهر آنکه
نشان آبله بر روی بماند و اگر خشک ریشه سطبر باشد باید در زیر آن رطوبتی باشد آنرا باهستگی بی روغن بردارند
و رطوبت از وی بر چینند و بنگرند اگر عمق دارد یعنی بو بعت فرو رفته باشد ذروری از جو و مرو زرد چوبه
و مرداسنگ و قلیمیاء سیم و سپیده ارزیز و اسرنج بر روی کنند و اگر عمق ندارد و با پوست برابر باشد شب یمانی
و نمک سوده بر کنند و بگذارند تا دیگر بار خشک ریشه بر آورد و دیگر باره باهستگی بردارند و بنگرند اگر
در زیر خشک ریشه هم چنان رطوبتی باشد همچنین علاج کنند و اگر رطوبت نباشد بعلاج حاجت نباشد
و اگر چنان باشد که دیگر باره خشک ریشه بر آرد باید که هر وقتی بروغن چرب می کنند تا بیکبار بیفتد باب
یازدهم در تدبیر طعام و شراب خداوند آبله و حصبه از بهر آنکه سبب آبله حرارتی غریب است که در خون و رطوبت
ها اثری می کند تا بدان سبب خون بجوشد بهترین طعامی و شرابی در آبله چیزی باشد که سردی
و خشکی دارد چون پست جو یا پست عدس اندر آب انار ترش یا در آب غوره یا در ریواج
رطبی خشک باشد و در سینه و حلق درشتی بود و حرارت سخت عظیم نباشد پست با جلاب

مرهم کافوری

دهن

دهند و اگر طبع نرم باشد و حرارت عظیم و سینه و حلق درشت بود لیست را دیگر بار بریان کنند
و با قرص طباشیر بدهند و اگر صمغ عربی و طباشیر و اندکی شکر طبرزد دهند روا باشد و اگر طبع سخت نرم
باشد کشکاب از کشک جو بریان کرده و انار دان و تخم خشخاش بپزند هر سه را ستار است و اگر حلق درشت
باشد و بیخوابی رنجه دارد کشک بریان کرده و تخم خشخاش نیم نیم کنند و طعام خداوند آبله طفیشل باید با آب
غوره یا بسرکه و اگر سینه درشت باشد عدس سرخ و کشک جو نیم نیم بیک جای می پزند بمغز بپزند بادام و اگر
طبع نرم باشد کشک و مغز بادام بریان کنند و عدس را نخست جدا گانه لبه آب بپزند و آب او بریزند
پس با کشک جو در او کنند و بیکجای تمام بپزند و از بهر آنک ماده حصبه گرم تر و تباه تر باشد و سبب او غلبه
صفرای سوخته باشد و تباه کردن وی خون را لاجرم بشربتهای خداوند حصبه سرد تر تا با خشکی و تیزی
صفراء سوخته برابری کند و خون را بصلاح آورد چون لعاب اسبغول و کشکاب و مانند آن و کشکاب
و لعاب را با آب غوره یا با آب انار ترش و مانند آن باید آمیخت و بباید دانست که امثال ماده حصبه همچون
آبی ایستاده است که مدتی دراز در آب دانی ایستاده باشد و عفن شده باشد و حرارت
آفتاب او را بسوخته بود و لطافت از وی برده و هرگاه که آبی پاکیزه و بسیار با وی بیامیزد تباهی
او کمتر شود همچنین هرگاه که شربتهای سرد و تر در معده و جگر خداوند حصبه اندر شود و در رگهای او
بگذرد و با خون بیامیزد خون او بصلاح آید با آنکه کشکاب خداوند آبله را و سینه و حلق را نیز موافق
باشد لیکن خداوند حصبه را موافق تر باشد از بهر این سبب که یاد کرده آمد و آب سرد خداوند حصبه را
موافق تر از آنست که خداوند آبله را و لیکن اندر آب سرد و آب غوره و آب ریواج
و آب زرشک تیز خداوند حصبه را موافق تر باشد و آب کدو و آب خربزه هندی و آب خیار
ترش نیز خداوند حصبه را موافق تر باشد از آنکه خداوند آبله را و اگر با بیرون آمدن آبله تب
سخت گرم باشد بدین شربتها حاجت آید **باب دوازدهم در تدبیر استفراغ** و احتقان خداوند
آبله و خداوند حصبه طبع خداوند آبله نگه باید داشت و طبع خداوند حصبه همچنین تا اسهال نیفتد که اندر آن
خطر باشد خاصه در آخر حصبه سخت بد باشد لیکن گاه باشد که در ابتدای آن حاجت باشد
بدانکه طبع را نرم کنند یا استفراغی کنند از بهر دو معنی را یکی آنکه صداعی و حرارتی که باشد بدان زایل
شود و دوم تا ماده لختی کمتر شود و طبیعت سبکبار گردد **علامت** حاجتمندی بطبع نرم کردن و ماده
کمتر کردن آنست که رگها ممتلی باشد و رنگ روی سخت سرخ بود و نبض موجی باشد و بگران بود و سخت
فرو زوران بود و تبهای چنین را تبازی حمی مطبقه گویند هرگاه احوال این باشد بفصد حاجت بود لیکن باید

حاجت آید صفت مسهلی که درین حال موافق بود بگیرند هلیله زرد مقشر شاه بیزند و با لایند و شکر طبرزد بر افکنند
و بدهند صفت شربتی دیگر که صفرا و رطوبت کمتر کند و هیچ گرمی نکند انار ترش و شیرین بگیرند و پوست
باز کنند و آنرا با شحم او بکوبند و آب بکشند و طبرزد برنهند و بدهند و اگر قوی تر باید شحم دو انار دیگر از دانه
جدا کنند و با این انارها بکوبند تا آب آن قوی تر باشد و شکر طبرزد بر افکنند و بدهند و خداوند حصبه را همچنین اگر نرم
کردن ماده حاجت باشد آلو سیاه بکار رو سازند و اندر جلاب خام تر کنند یک شب و دیگر روز یخ بر سر
آن نهند تا سرد شود و اندرین جلاب میخورد و از آن آلو نیز دانهٔ چند بخورد و بباید دانست که اندر حصبه ترنگبین
نباید داد از بهر آنکه مضرت آن خداوند حصبه را هم چون مضرت انگبین باشد مردم محرور را تاسه و منش
گشتن و بیقراری زیادت شود و بنفشه و آب لبلاب همچنین منش گشتن و تاسه زیادت گرداند و هم چنانکه در آبله
اولیتر آنست که اگر علامت ... غلبهٔ خون ظاهر گردد و نخست فصد کنند اندر حصبه اولیتر آنست که فصد
نکنند لیکن اول نخست صفرا کمتر کنند و پس بتسکین مشغول شوند خاصه اگر تب سخت گرم بود و دهان تلخ و چشم
زرد بود و بول ناری باشد و آنرا اگر طبع نرم بود بهیچ وجهی تدبیر استفراغ نباید کرد از بهر آنکه ایمن نتوان
بود که استفراغ پیوسته گردد و همیشه در آبله و حصبه احتیاط باید کرد تا از پس پنج روز طبع نرم نشود خاصه
اندر حصبه از بهر آنکه خطر اسهال اندر عظیم باشد و سبب خطر آنست که ماده باندرون بازگشته باشد
و کمترین مضرتی آن بود که امعا بگیرد و سحج کند و هر گاه که خواهند تا احتیاط کنند که طبع نرم
نشود کشکاب از پست جو کنند یا از کشک جو بریان کرده تا طبع نرم نشود و اگر بزیادت ازین حاجت
آید سویق حب الرمان و کشک جو بریان کرده هم نیم بیکجا بپزند برسم کشکاب و اگر طبع سخت نرم
باشد صمغ عربی و طباشیر بر افکنند برین کشکاب و اگر بدین کار بر نیاید پیش ازین کشکاب مقدار
سه درم سفوف الطین با رب آبی ترش بخورند و پس کشکاب خورند نافع بود صفت سفوف
الطین بگیرند گلسرخ و طباشیر و تخم الحماض و سماق و زرشک و گل مختوم از هر یک جزوی پوست
خشخاش و صمغ عربی و گلنار از هر یک نیم جزو و شربت سه درم باده درم رب آبی و اگر
کار دراز گردد دوغ ترش با جوده مسکه از وی جدا کرده با کعک و صمغ عربی سوده می دهند و بباید دانست
که هر گاه که در آخر حصبه اسهال خون رقیق پدید آید حال بیمار بد باشد لیکن ممکن بود که بعضی از آن خلاص یابند
و هر گاه که خونابه باشد امید خلاص نبود و زود تر هلاک شود و اگر بچیزی قابض علاج کنند آماسی
آید و هلاک گرداند و آنرا که اسهال خونی نباشد امیدوارتر بود اگر چه از خطر خالی نباشد
و سعایت کردن در حصبه آنست که اول اندکی استفراغ آرند و در آخر حصبه رها نکنند که اسهال بود

باب بیست و دوم در تدبیر زایل کردن نشانها و آبله سخنها اندرین نوع اندر کتاب زینت یاد کرده آید و تدبیر زایل کردن
نشان از چشم در کتاب معالجات جزوی اندر مقاله علاج چشم یاد کرده آید اما داروها که اندر طلاها بر روی بکار
آیدون آن آبله بر دانیت مردار سنگ سپید کرده و بیخ نی خشک و استخوان پوسیده و کفک دریا و قسط و عنزروت
و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و تخم ترب و تخم خربزه و تخم کنگر که بتازی جرجر خوانند و آرد باقلی و برنج و ترمس
و لوبیا و پشک گوسفند کهن و حب البان و سفال نو و نخود جمله کوفته با زر د آب معصفر طلی میکنند صفت طلی که
نشان از روی ببرد بگیرند استخوان سوخته یا پوسیده پشک گوسفند کهن و سفال نو و تخم خربزه و شسته و برنج
شسته و آرد نخود از هر یک ده درم حب البان و ترمس و قسط و زراوند طویل از هر یک پنج درم بیخ نی خشک
بیست درم همه را بکوبند و به بیزند و روی بدان آب بشویند صفت طلی دیگر آرد باقلی و آرد نخود از هر یک
سه درم تخم خربزه و بیخ نخود ده درم مردار سنگ سپید کرده دو درم و بیخ نی خشک سه درم همه را بسایند و بگلاب
بسرشند و طلی کنند پس از آنک از گرمابه بیرون آیند و پوست خربزه و بنفشه و سبوس و نخود نیم کوفته در آب
بجوشانند و روی بدان آب بشویند و دیگر باره طلا کنند صفت طلی دیگر آرد باقلی پنج درم تخم کنگر
دو درم و نیم و قسط حلو دو درم مردار سنگ سپید دو درم و نیم بیخ نی خشک سه درم همه را بسایند و بگلاب
بسرشند پس از آنکه از گرمابه بیرون آیند طلی کنند هم بران سان صفت طلی دیگر که قوی تر است
بگیرند آرد ترمس پنج درم مغز بادام تلخ و قسط حلو و تخم کنگر و تخم ترب از هر یک دو درم هم بران گونه
بکار برند صفت طلی قوی تر اسفیداج و مردار سنگ مغسول و [illegible] عاج از هر یک سه درم بیخ نی خشک
و آرد نخود و استخوان پوسیده و آرد برنج و مغز تخم خربزه و حب البان مقشر و قسط از هر یک چهار درم همه را
بکوبند و بلعاب تخم کتان بسرشند و بشب طلا کنند چند بار و بامداد بنفشه و بابونه در آب بجوشانند
و روی را بدان بشویند نافع بود گفتار ششم اندر بیان کردن احوال نکس و تدبیر نگاه داشتن ناقه از نکس
و تدبیر طعام و شراب ایشان و این گفتار پنج باب است باب نخستین در احوال نکس معنی نکس باز آمدن
بیماری بود و نکس از اصل بیماری بتر باشد از بهر آنکه مردم نخست از تن درستی در بیماری افتد و قوت
آن دارند که بیماری بتوانند شدن و نکس برخلاف این باشد و مردم از بیماری در بیماری شوند و قوت
آن ندارند که بیماری بتوانند کشیدن و نکس برخلاف این باشد و مردم از بیماری در بیماری شوند و قوت
آن ندارند که بیماری دوم بکشند بدین سبب طبیب را بعلاج آن شتاب نباید کردن تا حال قوت و حال
بیمار نخست معلوم کند و هر نکسی که زودتر افتد بدتر باشد از بهر آنک قوت هنوز هیچ بجای باز نه
باشد و با بی قوتی اندر بیماری دوم افتد و هر نکسی که سبب آن خطای بیمار یا خطای طبیب باشد سهل

بود که بی تدبیری خطا پدید آید و از خطا پدید آید و از خطاها که سبب نکس گردد یکی آنست که ناقه را چیزی گرم فرمایند
چون قرص گل و گلنگبین تا طعام هضم کند و بباید دانست که هر بیماری که بحران آن ناقص کند و علت تمام
زایل نشود نکس آرد خاصه اگر بحران آن بیرقان یا بجرب یا بچیزی مانند آبله کرده باشد و هر بیماری که بحران آن تمام نکند
نکس افتد **باب دوم** در علامتهای نکس و علامتهای نکس حالهائی باشد که نشانی دهد بر آنک اگر احتیاط
بواجب نکنند بیماری باز آید و آن دوازده حالست یکی ضعیفی قوت دوم آرزوی نا بودن طعام سیوم
منش گشتن چهارم طعام ناگواریدن و در معده تباه گشتن و سر پهلوها باد گرفتن پنجم حوالی جگر
و سپرز آماس گرفتن و تهیج در روی و پشت چشم پدید آمدن ششم بیخوابی و خوش ناخفتن هفتم
تشنگی بافراط هشتم آنکه تن قبول غذا نکند و بروی پدید نیاید نهم آنکه بحران بحرکات و مانند آن
کرده شود و اندرون باز گردد دهم آنک این اعراض بد در وقت نوبتهای بیماری گذشته قوی تر شود یازدهم
آنک نبض هنوز سریع و متواتر باشد دوازدهم آنکه بول از آن حال که در بیماری بوده باشد نگردد و نشانهای
تندرستی در وی پدید نیاید و بباید دانست که بسیار بیماریها بود که اندر بیشترین بیماران نکس کند چون تبهای ورمی
خاصه اگر از پس آنکه تب یکبار دور حرارتی و سوزشی هیچ باشد در حشا و چون صرع و درد سر و درد نیم سر
و سر گشتن و درد جگر و سپرز و درد گرده و نزله و بیماری های دیگر که از نزله تولد کند چون درد چشم و ضیق النفس
و مانند آن و در فصل خریف و بیماریها که اندر آن فصل باشد در اغلب احوال نکس کند **باب سیوم در احوال
ناقه** ناقه کسی را گویند که از بیماری برخاسته باشد و هنوز حال تندرستی تمام نیافته و قوت باز نیافته باشد
و بر ناقه این حالها که اندر باب گذشته یاد کرده آمدست بسیار پدید آید و بسیار باشد که تن دیر از ماده
بیماری پاک نشده باشد یا استفراغی اتفاق افتاده بود باقی آن بعضوی دیگر ریزد و خراجی تولد کند
یا عضوی تباه شود و بسیار باشد که ناقه از بیماری بر هد و در بیماری دیگر افتد ضد بیماری نخستین بسبب افراط
که در علاج بیماری نخستین رفته بود چنانک بعضی را زبان سنگین شود و بعضی اندر فالج و قولنج سرد و درد سر
و درد نیم سر و صرع سکته افتد و بعضی را خارش پدید آید و بعضی را موی سپید شود از بهر آنک غذا اندک و تری
و رطوبت غریزی که سیاهی موی را نگاه دارد مانده نباشد چون بحال تندرستی باز آید موی سیاه
شود هم چون نبات که آب باران نیابد خشک و سپید گردد و اگر آب یابد بحال تندرستی و سبزی باز آید
باب چهارم در تدبیر ناقه تا در نکس نیفتد احتیاط در این باب آنست که پس از آن که تب گسسته
شود و بیماری زایل گردد مدتی هم بر آن پرهیز که در بیماری کرده باشد قرار گیرد و کمترین آن باشد
که یک هفته پرهیز کند چندانکه روز بحران بزرگتر بروی بگذرد و از پس هر بیماری مدت بحران بیماری

پرهیز باید کرد و چون بغذا باز آید بتدریج باز آید و بر هیچ عادتی جز بتدریج باز نباید رفت نه بحرکت
و ریاضت و نه بطعام و شراب و نه بغیر آن و هر روز اندکی ریاضت معتدل باید کرد چندانکه در
خورد قوت او باشد بعد از آن بتدریج به تدبیر آسایش و خوشدلی مشغول شود و از اندیشهٔ کارهائی
که غم دل تنگی آورد دور باشد و از همه استفراغ پرهیز کند خاصه از جماع لیکن بیماری که بحران او پوشیده
یا ناقص بوده باشد او را استفراغ معتدل سودمند بود خاصه اگر بر آن براز او برنگ مادهٔ بیماری بوده
و آرزوی طعام کمتر بود و هرگاه که حال این بود نخست قوت را مدد باید کرد برفق پس بچیزی لطیف
و لغزانندهٔ استفراغ کردن چون آلو سیاه و شیرخشت و فلوس خیار چنبر و مانند آن و محرور و مردم
صفرائی را آب تخمها و شراب لطیف ممزوج نافع بود از بهر آنکه صفرا را بیارد و رگها پاک کرداند
و ناقه را بفصد حاجت کمتر اتفاق افتد و تا از تخمه و دیگر علامتها خونی و فزونی آن معلوم نشود بدان
مشغول نباید بود و از جملهٔ نشانها که فصد واجب کند آنچه درست تر است آنست که بقیتی از تب
در رگها همی باشد و بر لب بثرها که آنرا بپارسی تب خال گویند برآید و گاه باشد که بسبب باقی
اخلاط بد که در تن بود حاجت آید بدان که اندکی خون بد بیرون کنند و تغذها نیک بجای باز
آرند و درین تدبیر هم برفق باید کردن و خواب کردن ناقه بروز گاهی از بهر آنکه آسایش بود سود
مند باید و گاهی از بهر آنکه تن را سست کند زیان دارد و بسیار خفتن بروز حرارت غریزی
را ضعیف کند و تب آرد و بباید دانست که ناقه را تدبیر لطیف زیان دارد از بهر آنکه مزاج
گرم شود و تن بدحال گردد و ضعیفی شهوت نشان آن باشد که اندر رگها اخلاط بد هست و اگر
شهوت قوی بود و طعام خورده می شود و بر تن او پدید نیاید از سه حال نشانی دهد یکی آنکه
طعام زیادت از کفایت خورده میشود و طبیعت آنرا هضم نمی تواند کرد دوم آنکه اندر تن اخلاط
بسیار است و طبیعت بدان مشغول است بهضم آنچه میخورد نمی رسد سیوم آنکه قوت معده و
حرارت غریزی ضعیف است و طبیعت بسبب ضعف حرارت اندر آنچه خورده میشود
تصرف بواجب نمی تواند کرد و هرگاه که حال این باشد اگر چه از نخست آرزوی طعام می باشد
آخر بدان باز گردد که شهوت ساقط شود و اگر کسی را شهوت طعام نباشد پس بدین
پدید آید به از آن باشد که نخست شهوت باشد پس باطل شود و اگر کسی را اشتها باشد
و غذا بر تن او پدید نیاید نشان آن بود که فم معده که آلت شهوة است قوی است و معده
هاضم است ضعیف است و سبب قوة فم معده و دایم بودن شهوت غلبهٔ سودا باشد و آمدن

نسخه

آن از سپرز تخم معده چنانکه در ضعف موش یاد کرده آمده است و از بسیار خوردن ترشیها و سکنگبین
هم باشد که تشنج کند و موی ستردن زو دازو دو استره بر سر راندن ناقه را زیان دارد همچنین عرق
آوردن زیان دارد از بهر آنکه گوشت او نازک باشد و هرگاه که ناقه بسبب عرق می کند ان دو حال
باشد یکی آنکه طعام فزون از کفایت میخورد دوم آنکه اندر تن او هنوز فضله است آنرا بریاضت و تدبیر لطیف
دفع باید کرد و لبوقراط میگوید العرق الکثیر فی النوم من غیر سبب بیّن یدل علی ان صاحبه یحمل علی
بدنه من الغذا اکثر مما یحتمل فانّ کان کذلک من غیر ان ینال صاحبه من الطعام فاعلم انّه
یحتاج الی الاستفراغ لان العرق الکثیر مع صحة القوة لا یکون الا لکثیرة المادة التی من حق الطبیعة
ان یدفعها و تلک الکثیرة امّا ان یکون بسبب قریب وهو الامتلاء الامتلا القریب هو من الطعام
الوقتی ومثل هذا الامتلا یدفعه الجوع والریاضة والعرق الذی اندفع بالطبع و امّا ان یکون
بسبب متقادم وهو من الفضول السابقة وهو لا یغنی فی مثلها الا الاستفراغ المنقی للبدن و باید
دانست که بسیار باشد که خلط رقیق لطیف بعرق بیرون آید و آنچ غلیظ و لزج بود بماند و نشان این است
که مردم از بسی عرق هیچ راحت نیابد و ضعیف تر شود و هر چند حرارت غریزی قوی تر باشد تحلیل
پوشیده تر باشد از ینجا معلوم گردد که بسیاری عرق کاری طبیعی نیست و سبب آن بسیاری ماده است یا گشادگی
مسام یا عاجزی طبیعت از هضم کردن طعام و گواریدن آن و همچنین سبب آن یا حرکتی باشد یا ریاضتی یا
بفوت که از وی در وجود می آید باب ششم در تدبیرهای طعام و شراب ناقه تدبیر صواب آنست که در طعام و شراب چندان
تاخیر نکنند که تشنه و گرسنه شود و آنچ خورد از شربت و غذا همه ضد آن بیماری باید که بوده باشد لیکن چندان افراط نشاید
کرد که حال بدل شود و مزاج بگردد و بیماری ضد بیماری نخستین تولد کند چنانکه پیش ازین یاد کرده آمده است و بسیار باشد
که ناقه روزی طعام که به یا شراب فزون تر خورد و ممتلی شود و تب معاودت کند بدین سبب آنچ خورد بدان اندازه باید که بر معده
گران نشود و هرگاه که بیند که از طعام گران بار نمیشود و قراقر و بادها تولد نمی کند و اندر امعا سخت دیر نمی ماند یا سخت
زود فرو نمی گذرد اندک اندک می باید فزود تا بتدریج بعادت باز رسد و وقت طعام خوردن ناقه اندر تابستان و زمستان
خوشترین وقتی باید از روز مگر ضرورتی افتد که بدان سبب زودتر یا دیرتر روا باشد و آب سخت سرد ناقه را
زیان دارد و احشا را ضعیف کند و باشد که تشنج ادا کند و بسیار بوده است که ناقه بسبب آب سرد هلاک
شده است و از شربتها سکنگبین سفرجلی چنانکه یاد کرده آمده است بغایت مفید باشد خاصه که اگر بسبب ضعیف معده
شهوت طعام ضعیف باشد و بسیار بود که اگر چیزی دیگر که معده قوی کند بکار دارد چون قرص گل و گلنگبین
وغیر آن سبب نکس گردد اینست آخر کتاب پنجم الحمد لله شکرا کبیرا کتاب ششم از ذخیره طبی بباید دانست

کم اندرین

که اندرین کتاب ششم بیماریهاء جزوی از سر تا پای یاد کرده شود و معالجات آن و این کتاب بیست و یک گفتارست و این قدر
دو گفتارست گفتار اول اندر بیان کردن بیماریها و معالجات آن و این گفتار پنج جزوست جزو اول نخستین اندر شناختن
بیماریها که سبب آن آماس و تفرق اتصال گوهر دماغ باشد یا آماس و تفرق اتصال غشاء دماغ بود و این جزو هفت باب است
باب اول اندر یاد کردن قرانیطس و علاج آن دوم اندر یاد کردن فلغمونی و علاج آن سیوم اندر یاد کردن صبارا
سو و اسباب و علامات وی و علاج آن چهارم اندر قوبا و حمره که در دماغ افتد پنجم اندر یاد کردن لیثرغس و علاج آن ششم
اندر یاد کردن سبات سهری و سهر سباتی و علاج آن هفتم اندر یاد کردن اخذه و علاج آن جزو دوم اندر شناختن
بیماریها که سبب آن گرد آمدن خلطی باشد بد یا بخار خلطی بد باشد یا بخار خلطی بد باشد در دماغ و این جزو هفت باب است
اول اندر یاد کردن مالیخولیا و علاج آن دوم اندر انواع دیوانگیها و علاج آن سیوم اندر عشق و علاج آن
چهارم اندر غفلت و ابلهی و فراموش کاری و هذیان و اختلاط ذهن و فساد تخیل و علاج آن پنجم اندر یاد کردن بسیاری
خواب ناطبیعی و علاج آن ششم اندر یاد کردن بیداری و بیخوابی و علاج آن جزو سیم اندر شناختن بیماریها
که سبب آن گرد آمدن خلطی بلغمی باشد غلیظ و فزونی در گذرها و تجویفهاء دماغ و این جزو چهار باب است اول اندر
یاد کردن دوار و سدر و علاج آن دوم اندر کابوس و علاج آن سیوم اندر صرع و علاج آن چهارم اندر سکته و علاج
آن جزو چهارم اندر شناختن بیماریها که سبب آن فرود آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر عصبها که آلت حس و حرکت
است و این جزو هشت باب است اول اندر یاد کردن اختلاج و علاج آن دوم اندر لقوه و علاج آن سیوم اندر
خدر و علاج آن چهارم اندر رعشه و علاج آن پنجم اندر فالج و علاج آن ششم اندر تشنج و علاج آن
هفتم اندر کزاز و علاج آن هشتم اندر تمدد و علاج آن جزو پنجم اندر شناختن انواع صداعها و اسباب و علامات
و معالجات آن و این جزو بیست و یک باب است اول اندر یاد کردن صداع گرم بی ماده و علاج آن دوم اندر صداع
گرم صفراوی و علاج آن سیوم اندر صداع خونی و علاج آن چهارم اندر صداع سرد بی ماده و علاج آن پنجم اندر صداع
بلغمی و علاج آن ششم اندر صداع سودائی و علاج آن هفتم اندر صداع که از بادهاء غلیظ تولد کند و علاج آن هشتم
اندر یاد کردن صداعی که از خشکی خیزد و علاج آن نهم اندر صداعی که از ضعیفی فم معده خیزد و علاج آن دهم اندر صداعی
که از قوت حس دماغ خیزد و علاج آن یازدهم اندر صداعی که از بس خواب پدید آید و علاج آن دوازدهم اندر
صداعی که از بس جماع خیزد سیزدهم اندر صداعی که از بویهاء بخارها خیزد که از بیرون بدماغ رسد و علاج آن چهاردهم
اندر صداعی که از بادها خیزد که از بیرون بمردم رسد و علاج آن پانزدهم اندر صداعی که از زخم و جراحتها سر
خیزد و علاج آن شانزدهم اندر صداعی که از تولد کرم خیزد و علاج آن هفدهم اندر صداعی که از خمار خیزد و علاج
آن هژدهم اندر شناختن صداعی که از ضربان خیزد و علاج آن نوزدهم اندر صداعی که مزمن و لازم باشد و

و باب هفتم اندر آنکی که در کاسه
پدید آید [illegible]

آن بیستم اندر صداعی که از اعراض تب خیزد و علاج آن و بیست و یکم اندر صداعی که شقیقه گویند **گفتار دوم**
بیان کردن بیماریها و حالهای چشم و اسباب و علامات و معالجات آن و این گفتار هفت جزو است جزو اول شناختن
مزاج چشم و آنچ اندر انواع علاج او بکار آید بر وجهی کلی و این جزو هفت باب است اول اندر یاد کردن مزاج چشم
و حالها که بدان تعلق دارد دوم اندر اصول علاج بیماریهای چشم سیوم اندر یاد کردن اسباب بیماریهای
چشم که با ماده بود چهارم اندر معرفت داروهای چشم پنجم اندر تدبیر داروهای چشم که چگونه تدبیر باید کردن و چگونه باید ساخت
ششم اندر آنکه چشم بیمار چگونه باید کشود و داروها چگونه باید کشید هفتم اندر تدبیر نگاه داشتن چشم تا درست بماند و
دردمند نشود **جزو دوم** اندر شناختن بیماریها که اندر پلک چشم افتد و معالجات آن و این جزو بیست و نه باب است اول اندر یاد کردن
برد و علاج آن دوم اندر تحجر و علاج آن سیوم اندر التصاق و علاج آن چهارم اندر شتره و علاج آن پنجم اندر شعیر
و علاج آن ششم اندر موی فزونی و علاج آن هفتم اندر انقلاب الشعر و علاج آن هشتم اندر وردیج و علاج آن نهم
اندر سلاق و علاج آن دهم اندر شرناق و معالجات آن یازدهم اندر جرب و علاج آن دوازدهم اندر خارش
اندرون پلک و گوشهای چشم و علاج آن سیزدهم اندر حصا الاجفان و علاج آن چهاردهم اندر سطبر شدن پلک چشم
و علاج آن پانزدهم کدکد و علاج آن شانزدهم اندر توته و علاج آن هفدهم اندر کمنه و علاج آن هژدهم اندر ثولول
که بر پلک چشم پدید آید و علاج آن نوزدهم اندر شری که بر پلک پدید آید و علاج آن بیستم اندر نمله که بر پلک پدید آید و علاج
آن بیست و یکم اندر سعفه که بر پلک پدید آید و علاج آن بیست و دوم در انتفاخ پلک و معالجات آن بیست و سیوم
اندر سلعه که بر پلک پدید آید و علاج آن بیست و چهارم اندر تاکل و جراحت و ریشی پلک بیست و پنجم اندر استرخای پلک
و علاج آن بیست و ششم اندر کبودی و سبزی پلک بسبب زخمی که رسد و علاج آن بیست و هفتم اندر شپش که در مژگان
پدید آید بیست و هشتم اندر ریزیدن مژگان و سپید شدن و علاج آن بیست و نهم اندر ریزیدن موی ابرو و علاج آن **جزو سوم**
اندر شناختن بیماریها که اندر گوشه چشم افتد و معالجات آن و این جزو سه باب است اول اندر یاد کردن غرب و علاج آن
دوم اندر غده که در گوشه چشم پدید آید و علاج آن سیوم اندر سیلان و علاج آن **جزو چهارم** اندر شناختن بیماریها که
اندر طبقه ملتحمه افتد و علاج آن و این جزو سیزده باب است اول یاد کردن انواع رمد و معالجات آن دوم اندر یاد کردن طرفه
و علاج آن سیوم اندر یاد کرد افتادن چیزی در چشم و دودی و گردی که رسنده باشد و علاج آن چهارم اندر انتفاخ ملتحمه
و علاج آن پنجم اندر ظفره و علاج آن ششم اندر وردینه و صلب شدن ملتحمه و علاج آن هفتم خاریدن ملتحمه و علاج آن هشتم
اندر سبل و علاج آن نهم اندر وذقه و علاج آن دهم اندر دمعه و علاج آن یازدهم اندر دبیله ملتحمه و علاج آن دوازدهم اندر
توته ملتحمه و علاج آن سیزدهم اندر تفرق اتصال و علاج آن **جزو پنجم** اندر شناختن بیماریها که اندر طبقه قرنیه افتد
و معالجات آن و این جزو ده باب است اول یاد کردن قرحه و دبیله و معالجات آن دوم اندر بثره و سلخ و حفره و علاج آن

سیوم

سیوم اندر سپیدهٔ چشم وازرقی ومعالجات آن چهارم اندر تغیر لون قرنیه وعلاج آن پنجم اندر تری قرنیه وعلاج
آن ششم اندر خشکی قرنیه وعلاج آن هفتم اندر سرطان که بر قرنیه افتد وعلاج آن هشتم ذرکینه وعلاج آن نهم اندر نتو
قرنیه وعلاج آن دهم اندر تفرق الاتصال که بر قرنیه افتد وعلاج آن جزو ششم اندر شناختن بیماریها که اندر طبقهٔ عنبیه افتد
ومعالجات آن واین جزو پنج بابست باب اول اندر یاد کردن اتساع حدقه وعلاج آن دوم اندر تنگی حدقه وعلاج
آن سیوم اندر نتو عنبیه وعلاج آن چهارم اندر تفرق الاتصال عنبیه وعلاج آن پنجم اندر فرو آمدن آب وعلاج آن جزو هفتم
اندر یاد کردن بیماریهای چشم که اثر آن بحس ادراک نتوان کرد ومعالجات آن واین جزو نه بابست اول اندر یاد کردن بیماریهای
رطوبت بیضیه وعلاج آن دوم اندر بیماریهای رطوبت جلیدیه وعلاج آن سیوم اندر یاد کردن حالهای قوت باصره وعلاج
آن چهارم اندر شب کوری وروز کوری وعلاج آن پنجم اندر حال چشمی که سرما زده باشد وعلاج آن ششم اندر بیماریهای
رطوبت زجاجیه وعلاج آن هفتم اندر بیماریها که در طبقهٔ شبکیه افتد وعلاج آن هشتم اندر بیماریهای عصب مجوف وعلاج آن
نهم اندر بیماریها که اندر عضلهٔ عصب مجوف افتد وعضلهای خاصهٔ چشم ومعالجات آن دهم اندر بیماریهای ضعف بنیادی
وعلاج آن یازدهم اندر جحوظ چشم بسبب استرخاء عصب مجوف گفتار نخستین اندر بیان کردن انواع بیماریهای سر
ومعالجات آن واین گفتار پنج جزوست که معلوم می باید کرد برآنک بیماریهای سر پنج گونه است یکی بیماریهائیست که سبب آن
آماس وتفرق الاتصال غشاء دماغ وگوهر دماغ باشد دوم بیماریهاست که سبب آن فرود آمدن خلطی بد یا بخاری بد
باشد در دماغ سیوم بیماریهاست که سبب آن گرد آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر گذرهاء تجویفهاء دماغ چهارم بیماریست
که سبب آن در آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر عصبها که آلت حس وحرکتست پنجم انواع صداعها از هر جنس آن
لاجرم بحکم این قسمت این گفتار پنج جزو آمد جزو اول اندر شناختن بیماریها که سبب آن در گوهر دماغ بود یا ورم غشاء
دماغ واین جزو هفت بابست باب نخستین در یاد کردن قرانیطس وعلاج آن قرانیطس بلغت یونان سرسام گرم را
گویند خاصه وسرسام نیز آماس غشاء دماغ بود نه آماس گوهر دماغ وغشاء دماغ دوست یکی بر دماغ پوشیده است
واین را غشاء لین گویند ودیگر اندر زیر استخوان کاسهٔ سرست واین را غشاء صلب گویند وسرسام لفظی پارسی است
همچون برسام از بهر آنکه بر سینه است وسام آماس است یعنی آماس عضلهای سینه وبرسام یعنی آماس سر هرگاه که خلط
سخت گرم وتیز وصفرائی باشد اندر غشاء دماغ گذر تواند کرد واجزای آنرا از هم در تواند کشید واندر میان اجزاء او خود را جای
تواند کرد تا بدان سبب غشاء را آماس گیرد واگر خلط بدان گرمی وتیزی نباشد اندر غشاء بسبب صلبی او گذر نتواند کرد لیکن
در گوهر دماغ گذر کند وبدان سبب دماغ آماس گیرد وآماس گوهر دماغ را سرسام گویند وقرانیطس از بهر اعراضی که
تبع آماس باشد گویند چون تب گرم وسخن بیهوشانه وآشفتگی وشوریدن عقل وترجمهٔ قرانیطس سخن بیهوشانه است
وهرگاه که دماغ یا غشاء او را آماس کند تب گرم وسخن بیهوشانه وآشفتگی عقل پدید آید لیکن قرانیطس آن

دماغ را گویند خاصه و سرسام تیزاین باشد و بسیار باشد که غشاء دماغ آماس گیرد و گوهر نیز بسبب همسایگی دماغ او را در بای
ماده آماس کند و سخت بد باشد روز چهارم بکشد و اگر از چهارم درگذرد امید خلاص باشد و گاه باشد که آماس اندر همه اجزای
دماغ باشد و بیشتری اندر اجزای پیش سر افتد که محل حواس است یا اندر اجزای میانه که محل تفکر و تمیز است و گاهی ماده آماس
خون صفرائی باشد و گاهی صفرا محض و گاهی سودائی که از صفرائی سوخته تولد کرده باشد و این سخت بد بود که شوریدگی عقل
با گریه و خنده آمیخته باشد یعنی بیمار گاهی بی سببی که مردم هوشیار از آن خنده و گریه نیاید بخندد و بگرید و آن نیز بد باشد و گاه بود
که غشاء دماغ و رگها که از سر بیرون همی آید آماس گیرد و این چنان باشد که بیمار پندارد که در زیر سر او کشیده میشود و گروهی
پنداشته اند که گوهر دماغ آماس نکند از بهر آنکه سخت نرم است و میگویند هرچه نرم باشد چون گوهر دماغ یا سخت باشد چون
استخوان آماس نتواند کرد از بهر آنکه کشیده نشود ممکن نیست که آماس کند و این پنداشت باطل است از بهر آنکه گوهر دماغ
با نرمی چرب است لزج همه چیزها نرم و لزج کشیده شود آماس پذیرد و استخوان نیز اگرچه صلب است فزونی پذیرد و ببالد و این معنی
در کتاب دوم یاد کرده آمده است از آنجا مطالعه باید کرد و گاه بود که ذات الریه سرسام گردد بسبب مشارکت غشاء سینه
با غشاء دماغ بعصبهائی که از دماغ بغشاء سینه فرود آمده است و این سخت بد باشد از بهر آنکه نشان ضعیفی حرارت و بسیاری ماده
بود و گاه بود که سبب سرسام آفت فم معده و آفت مثانه و رحم باشد بسبب مشارکت این اندامها با دماغ و گاه بود که
سبب سرسام شبیهی سرسام دروغین گردد یعنی قرانیطس لیثرغس بلغت یونان فراموشی را گویند و بتازی نسیان
خوانند و گروهی از طبیبان سرسام سرد گویند و از بهر آنکه خراماس گرم را گفته اند لیثرغس را سرسام دروغین باید گفتن
و این نیز بد و گاه باشد که سرسام بدق باز گردد و با شد که بدیوانگی باز گردد و هرگاه که اندر سرسام گرانی سر و گردن و سینه
و شش دایم گردد و تشنج و قی زنگاری پدید آید بیمار اندر آن ساعت هلاک شود و اگر قوت قوی باشد یک روز یا دو روز
مهلت بیش ندهد و هرگاه که خداوند سرسام قی کردن سرخ برآرد و قوت ضعیف باشد هم امروز هلاک شود و اگر قوت
قوی باشد یک روز یا دو روز مهلت دهد و در بیشتر وقتها بحران قرانیطس بعرق باشد یا برعاف و گاه باشد که بحران بخون
بواسیر باشد که بسیاری برود و مردم بزرا از سرسام تیز خلاص کمتر باشد از بهر آنکه سببی سخت قوی باید تا مردم بزرا
سرسام افتد و طبیعت پیر با سبب قوی برابری نتواند کردن و بعضی طبیبان گفته اند بسیاری باشد که بیماری مانند
قرانیطس پدید آید بی تب از بهر آنکه دماغ و غشاء او آماسیده نباشد لیکن خداوند علت بی آرام و خمیده باشد
و حرکتهاء شوریده کند چنانکه خواهد که بر دیوار ها بر جهد و سخت بیخبر و دل تنگ باشد و تشنگی غلبه کند و دم بدشواری تواند زد
و اگر آب خورد بحلق او فرو نتوانند شد و برانداز د و روی و زبان او سیاه شود و چشمها باز مانده بود و همه حرکتها
که بهم کرد دست کرد د و قوت یکبار باطل شود و زود هلاک گردد و بیشتری بخناق میرند و بعضی روز نخست میرند
یعنی چهارم روز در جمله درین علت هیچکس خلاص نیابد و شیخ رئیس رحمة الله میگوید همانا سبب این علت تشنجی

نرم و هرچه کشیده نشود

یا آفتی دیگر باشد

یا آفتی دیگر باشد اندر عضوی از اعضاء دم زدن و مشارکت دماغ و غشاء او با آن عضو یا آفت آن عضو بدماغ باز رسد و این اعراض
تولد کند علامتها اندرین علت تب گرم لازم باشد و بوقت نیم روز گرمتر شود و هذیان با فراط باشد یعنی سخنها بیهوشانه بسیار گوید از بهر آنکه
آماس اندر دماغ باشد و عقل بدان سبب شوریده شود و گاه باشد که بسبب دلتنگی و ضعیفی سخن نگوید و گاه باشد که آواز گسسته شود
و هیچ آواز نتواند بر دادن و دم زدن عظیم و یا عظیم مضطرب و بی نظام باشد و سر او بر پهلو که آن را شراسیف خوانند
بسوی بالا بر کشیده شود و خواب مضطرب شود و خوابهاء شوریده بیند و گاه باشد که در خواب بانگها کند و از خواب شوریده
بیدار شود و خشم آلوده و دلتنگ باشد و روشنائی نخواهد و زبان درشت باشد و حرکات زبان در سخن گفتن مضطرب باشد
و حرکات زبان در سخن گفتن مضطرب باشد و گاه گاه باشد که زبان را بگزد و گاه باشد که زبان آماسیده باشد و نشان آنکه ماده
آماس خونی است و اندر گوهر دماغ است آن است که چشمها سرخ و بیرون خاسته باشد و اگر ماده صفرائی بود چشمها زرد باشد و هرگاه که
سرسام بمشارکت عضوی دیگر افتد نخست بیماری آن عضو و علامتهای آن بیماری پدید آید پس سرسام ادا کند و آنجا که
ماده خونی بود همه علامتهای سرسام با خنده و شادکامی بهمنی بود و نفس عظیم بود و از چشم اشک میرود و رمص میکند و زبان
درشت و سرخ باشد و گاه باشد که سیاه شود و سخن بگرانی و کسلانی گوید و همه علامتهای خونی پدید آید و آنجا که ماده صفراء محض باشد
همه علامتهای صفرا پدید آید چون بیخوابی و درشتی زبان و خشکی و سوزانی و تیزی تب و زردی چشم و زبان و بدخوی و جنگ
جستن و خصومت دوست داشتن و مانند آن و آنجا که ماده صفراء سوخته باشد دیوانگی و آشفتگی و دلتنگی و تیرگی چشم
و همه علامتهاء سودا که از صفراء سوخته تولد کند ظاهر بود و هرگاه که آماس اندر مقدم دماغ باشد بیمار پی چشم فراز کرده دارد
و پوشیده بود از جامه و گاه از دیوار کندن گیرد و دست پیش چشم همی جنباند برسان آنکه کسی خواهد که مگس براند یا بگیرد و گاه بود
که این حرکتها چشم باز کرده کند و هرگاه که آماس اندر میانه دماغ باشد بیمار سخنهاء بیهوشانه بسیار گوید و گاه باشد که بی مراد او
بول از وی جدا میشود و رها کند و در جمله نشانهای باطل شدن تمییز ظاهر باشد و هرگاه که آماس اندر مؤخر دماغ باشد
بیمار هرچه بگوید و بخواهد در حال فراموش کند چنانکه گاه بود که میوله خواهد تا بول کند و چون میوله پیش آرند و فراموش کرده باشد
که او خواسته است و هرگاه که آماس اندر همه اجزای دماغ باشد این همه نشانها یکبار ظاهر باشد و باید دانست که بول خداوند
سرسام سپید و رقیق باشد همچون آب و نبض ضعیف و از بهر آنکه آماسی در غشاء دماغ باشد و غشاء از جنس عصبهاست
نبض صلب باشد و بسبب صلابت و ضعیفی قوت صغیر باشد و بسبب تب فشارده باشد و از آن خالی نبود که بموجی ماند از بهر آنکه
دماغ نرم و تر است و غشاء او نیز بنرمی و تری دارد و گاه بود که عظیم با متواتر شود و هرگاه که نبض مضطرب شود یا حرکت
اجزاء نبض مختلف یا مرتعش کردن نشان غشی باشد مگر آنجا که قوت قوی باشد و رگ صلب بود تا بدان سبب
اختلاف و ارتعاش در نبض پدید آید و آنجا که قوت ضعیف باشد جز نشان غشی نباشد و گاه باشد که نبض همچون نبض خداوند
تشنج باشد و نشان آن بود که تشنج خواهد کرد و هرگاه که آماس اندر غشاء این باشد علامتها علتها که یاد کرده آمد قوی تر

لیکن

و ظاهرتر و چشمها بیرون خاسته و اندر ابروی بیمار و از اندرون چشم در روی دردی باشد و گرانی کند و اگر اندر غشا صلب باشد این علامتها
کمتر و سلیمتر باشد و بباید دانست که خشکی طبع اندر امراض حاده و تبها مقدمهٔ سرسام باشد و همچنین دم زدن عظیم و بشتاب و اختلاج اندامها اندر
بیماریهای گرم مقدمهٔ سرسام باشد و هرگاه که مردم تندرست را چیزها زود فراموش میشود و بی سببی اندوهمند باشد و خواب مضطرب بود باشد
و هرگاه که مردم تندرست را در خوابها شوریده بیند و درد سر کند و گران باشد و روی بزردی گراید و روشنائی دشمن دارد مقدمهٔ سرسام بود
و هرگاه که کار از این مقدمات درگذرد و اندر سرسام خواهد افتاد در کنار سر و چشم پر شود و درد سر پدید آید خاصه اندر پس سر و چون در سرسام افتد
نخست چشمها خشک باشد پس اشک آمدن گیرد و بیشترین اشک از یک چشم آید و چشمها مالیدن گیرد و هرگاه که بیمار را دردی باشد و از آن
درد غافل شود نشان آن باشد که اندر سرسام افتد معالجت آنجا که علامتهای خون ظاهرتر باشد و قوت قوی بود و مانعی نباشد هم آن روز
که عقل شوریده شود و هذیان گوید رگ قیفال زنند و اگر هم این روز اتفاق نیفتد اندر هفته نخستین رگ باید زد و اگر قوت قوی باشد
هر چند رگ زودتر زنند سودمندتر باشد اگر رگ قیفال نیابد اکحل گشایند و خون باندازه قوت بیرون کنند و اگر قوة قوی باشد چندان خون
بیرون کنند که هم غشی باشد و اگر قوت چنان نبود کمتر کشند و اگر قوی باشد بیرون از تن خون باشد که طبیعت بقوت آن با علت تواند کوشید و صولت
بحران تواند کشید و برنا یافتن غذا پای تواند داشت و اندر نگاه داشتن از غشی احتیاط باید کرد و احتیاط آن باشد که طبیب دست
بر نبض بیمار دارد تا هرگاه که بیند که نبض متنقص میشود یعنی پست میگردد یا مرتعش یا بی نظام شود چنانکه نبضی یکی عظیم باشد و دوم صغیر
در حال رگ ببندد تا از غشی ایمن شوند و اگر قوت قوی باشد و سرسام قوی بود روز دوم از پس رگ زدن رگ پیشانی بزنند
و همچنین اگر قوت قوی نباشد و رگ زدن ممکن نشود یا مانعی باشد رگ پیشانی باید گشادن یا از بینی خون باید آورد یا بر میان حجامت باید کرد
و اگر حال سرسام و تیزی آن وقت میانه بود و اندر تاخیر رگ زدن خطری نباشد دو روز یا سه روز تاخیر باید کردن و رگ پس از قرار گرفتن
ماده زنند تا منفعت رگ زدن بیشتر باشد و تاخیر باید کردن و رگ پس از قرار گرفتن ماده زنند تا منفعت باشد و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر او
می باید نهاد بدین صفت بگیرند روغن گل ده درم گلاب ده درم سرکه تیز دو درم همه را در شیشه کنند و بزنند تا نیک آمیخته شود و خرقه بدان تر میکنند
و بر سر او می نهند و لخلخه سرد میبویانند بدین صفت آب سیب و آب مورد تر و گلاب و صندل و اندکی کافور بهم بزنند و می بویانند و نطول
خنک و نرم سازند از بنفشه و نیلوفر و بابونه بدین صفت بگیرند بنفشه و نیلوفر از هر یک دو مشت بابونه یک مشت همه را در آفتابه کنند و در آب
و بپزند و آفتابه پوشیده دارند چون پخته شود و حرارت آتش از وی کمتر شود سر آفتابه پیش روی او بگشایند تا بخار آن به بینی او بر شود
و در طشتی کنند و روغن گل بر سر این آب کنند و سر بیمار بر آن دارند و چادری بسر بیمار اندر کشند تا بخاران پراکنده نشود و باقی آب آفتابه
بر سر او چکانند و اصل اندر بکار داشتن لخلخه و نطول آنست که اندر ابتداء این علت چیزها رادع بکار دارند یعنی چیزها که ماده علت را باز
گرداند مگر آنجا که رگها که از قحف سر بیرون آمده است آماسیده باشد و درد سر بدان ماند که در رگهای سر ضربان میشود چیزهای نرم کننده و تحلیل دهنده بر آن
نهند تا درد بنشاند و تحلیل کند و اگر اندر هفته نخستین رگ زدن اتفاق نیفتاده باشد یا قوت ضعیف بوده باشد یا مانعی دیگر باشد شکم را
بحقنهای نرم بباید راندن صفت حقنه نرم بگیرند کشکاب جو ده استیر بنفشه و نیلوفر از هر یک یک استیر عناب یازده عدد سپستان سی عدد

...ب با صداع
... صفرا باید و...

بابونه پنج درم همه را در دو من آب بپزند تا یک من باز آید بپالایند و مقدار پنجاه درم از وی بستانند و یک استار شکر سرخ اندر وی کنند و اندر خرقه
و یک استار روغن بنفشه بر چکانند و بزنند تا آمیخته شود و نیم گرم بکار دارند و اگر حقنه از کشکاب ساده و روغن گل سازند روا باشد و اگر
آب خوش و روغن زیت تازه بهم بزنند و حقنه کنند روا باشد و اگر حقنه ممکن نشود شیافی سازند و از بنفشه و شکر اندکی سقمونیا و اگر شیاف نیز
ممکن نشود آب میوها که از خرمای هندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده باشند و خیار چنبر و شیرخشت اندر وی حل کرده
بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت حاضر نباشد عوض آن شکر سرخ کنند و اگر هر شب سی درم خرمای هندی و سی عدد آلوی سیاه
بکار دارد و بیست درم شکر اندر آب کنند و بامداد از بیرون سرد کنند و بپالایند و بدهند صواب باشد و شبانگاه وقت خواب
دو درم اسپغول و هفت درم شکر اندر آب انار ترش و شیرین بدهند و بهر طریقی که ممکن گردد ماده را از سر فرو باید کشید و طریق آن
سه گونه است یکی آنکه پای بیمار در آب گرم می باید مالید بامداد و شبانگاه خاصه اگر درین آب بابونه و بنفشه و سبوس پخته باشند
دوم آنکه ازین رانها تا بقدم همی بندند بشلواربندها و نوارهای نرم چنانکه بیمار را از رنج بستن آگاهی باشد و الم باید الی معتدل
و یکساعت در آب گرم نهند پس بگشایند و گشادن از جانب قدم آغاز کنند و بستن از بن ران و سیوم آنکه محجمه بر عضلهای ساق
و کف پایها می نهند این هر سه آن ساعت صواب بود که تیزی تب گذشته باشد و نوبت بآخر رسیده خاصه اگر تب را
اول و آخر و تیزی و آهستگی پیدا باشد و اگر پیدا نباشد از پس روز دوم هر وقت که این تدبیرها کنند روا باشد و اندر ابتدای
بیماری غذا باز باید گرفت و بر آب انار ترش و شیرین یا بر جلاب یا بر سکنگبین ساده ممزوج با آب سرد یا با کلاب
اقتصار باید کرد و اگر هنوز طبع خشک باشد شربتها نرم کننده باید داد چون شراب بنفشه یا شراب نیلوفر یا آب انار یا آب کذر
یا آب خربزه هندی اندر جلاب یا شراب آلو یا آب میوها با شکر و از پس یک روز یا دو روز اندکی کشکاب رقیق باید داد و اندکی
سکنگبین و قوت را نگاه باید داشت چنانکه اندر باب چهارم و پنجم از جزو دوم از گفتار سیوم از کتاب پنجم یاد کرده آمده است
آن فصلها اینجا باز گفتن دراز گردد اندر هر علاج که کشکاب باید داد و قوت را نگاه باید داشت آن هر دو باب که درین معنی
یاد کرده شده است مطالعه باید کرد و جای خواب و خانه خوش هوا و اندر تاریکی و روشنایی معتدل باید و ساده و بی رنگ
و بی تصاویر باید از بهر آنکه بنظاره صورتها و رنگها حریص گردد و نظر او اندر آن بماند و بسیاری نظر اندر آن دماغ او را
برنجاند و نزدیک او کسانی آیند که او را دوست باشند و او را دیدار و نشست با ایشان خوش آید و از ایشان حشمت
دارد و پیش او میوها و اسپرغمها خنک نهاده باشد چون خیار و بید سته و بنفشه و نیلوفر و غیر آن و جهد آن باید کرد
که او را بخوابانند و بنگرند اگر قوت قوی باشد افیون بر صدغ و پیشانی او طلی کنند و ببویانند و اگر هیچ گونه ضعیفی باشد
افیون نزدیک او نباید برد از بهر آنکه افیون قوت ضعیف را در حال فرو میراند لیکن شراب خشخاش باید داد یا
اندکی تخم خشخاش یا تخم کوک اندر کشکاب باید پخت یا ضمادی از کوک بر سر او باید نهاد یا نطولی باید ساخت
از بنفشه و نیلوفر چنانکه اندرین باب یاد کرده آمده است و اندر نطول اندکی پوست خشخاش پختن یا بخوابانند و باندازه او

تا مضرت خشخاش باز دارد و تحلیل کند و هرگاه که بیمار حرکتهای مضطرب کند که دران رنجور شود اگر خواهند او را
به بندند صواب باشد و هرگاه که بیمار بسبب شوریدگی و بیهوشی یا بسبب آنکه حس او ضعیف گشته باشد
بول کردن فراموش کند روغن زیت نیم گرم بر زهار و بیخ رانهاء او طلی کنند و انگشت بر زهار او نهند و باهستگی بمالند
و بیفشارند تا بول بیرون آید پس اگر بدین طریق بیرون نشود نطولی سازند از بابونه و اکلیل الملک و بر زهار او میچکانند
تا بول بیرون آید و اگر علت گران تر باشد و مدت دراز گردد و برسام مانند سباتی باشد و آرامیدگی فزون از حرکت
باشد چیزهای سخت سنبر از وی دور باید داشت خصوصاً خشخاش و از پس هفت روز اندر نطول پودنه و سداب
و نمام و اکلیل الملک اندر باید فزودن و بر سر او لعاب تخم کتان و روغن زیت بهم آمیخته بر باید نهاد و همه اندام او بروغن
نیم گرم کرده چرب باید داشت و بباید دانست که گاه بود که علت زایل گردد و تب گسسته شود و بیمار هنوز سخن بیهوشانه
میگوید بنگرند اگر قوت قوی باشد شیر بز بر سر او میدوشند و اگر ضعیف باشد شیر زنان بر دوشند و از پس هر دو شیدنی سر او بشویند
بنطولی معتدل که در وی بنفشه و بیخ سوسن و بابونه و غیر آن پخته باشند و فایده شستن سر او بنطول معتدل آنست که شیر بز
بر سر او خشک نشود و مسام را نه بندد و باقی ماده بدین نطول تحلیل پذیرد و غذاء خداوند این علت مزوره از آب غوره و طفیل
از ماش مقشر یا از عدس و ساق چغندر و سرکه و بشکر شیرین کرده و ماهی تازهٔ خرد بسرکه پخته و مانند این باید و آنجا که
ماده بیماری صفرائی محض باشد و علامتهای آن ظاهر تر بود بنگرند اگر صفرا تیز گشته و عفونت پذیرفته نیست بتسکین
و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت پذیرفته باشد با تسکین و تعدیل تدبیر استفراغ باید کرد ترتیب علاج
برین گونه باید کرد که بامداد وقت صبح شربتی از شراب غوره یا شراب ریواج یا سکنگبین یا شراب [illegible] ترنج
یا شراب لیمو یا شراب انار دهند و اگر طبع نرم نبود شراب آلو و آب خرماء هندی اندر جلاب بدهند و از پس دو ساعت شربتی
کشکاب دهند و اگر صفرا سخت تر باشد آب کدو دهند یا آب خربزهٔ هندی صفت آب کدو بگیرند آب کدو شیرین و اندر
خمیر گیرند و خمیر از آرد جو باید و اندر تنوری نیم گرم نهند بر خشتی و بگذارند تا پخته شود و بر دارند و خمیر از وی باز کنند و سوراخ
کنند و آب کدو بیرون آرند صفت آب خربزه هندی او را سوراخ کنند و بکارد بباز زند و شکر سوده اندر عصاره کنند و او را
اندران عصاره نگونه بنهند تا آب از وی بچکد و شکر بگدازد و شراب خشخاش و شراب بنفشه اندرین علت
موافق باشد و وقت نیم روز شربت از آب خیار ترش دهند با شکر و آنجا که حاجت بغذا باشد مزوره کدو
و مزورهٔ اسفاناخ و مزورهٔ ماش پوست کنده با کوک و اندکی کشنیز تر بدهند و مزورهٔ خیار همه بروغن بادام
و از آب سرد که بغایت سردی باشد و از جمله شربتهاء سرد بباید ترسید و خون کمتر بیرون باید کرد و بباید دانست
که فرق علت صفرائی و خونی آنست که اندر علت صفرائی بتبرید و تسکین باید کرد چنانکه گفته شد و اندر علت خونی
با تسکین تحلیل همی باید کرد و اندر شربتهای سرد و آب سرد بغایت خوض نمی باید کرد و چندان دلیری نشاید کرد

روغن گل ده درم

که در علت صفرا شاید کرد و در علت صفرا اندیر آنکه بیمار بخسپد می باید کرد و شراب خشخاش و فرورده از سماق
و کوک و برگ کوک موافق باشد اندرین باب و انجا که بحقنه حاجت اید حقنه نرم باید فرمود چون روغن بنفشه با روغن
گل اندر کشکاب صفت حقنه نرم که حرارت و تشنگی را بنشاند بگیرند کشکاب بیست درم لعاب اسپغول ده درم سپیده
دو خایه مرغ خام همه را بهم برزنند و بکار دارند صفت حقنه نرم که حرارت و تشنگی را بنشاند بگیرند کشکاب بیست درم لعاب صفت حقنه
دیگر بنفشه خشک و تخم خطمی و کشک جو و سبوس گندم از هر یک یکمشت همه را اندر دو من اب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند
و مقدار هفتاد درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه اندر او کنند و بکار دارند و انجا که بمسهل حاجت اید
مسهل از بنفشه و خرما هندی و شیرخشت سازند و اگر از سعال رنجی باشد از بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و سپستان
و خیار چنبر و شیرخشت سازند و اگر از پس استفراغ هنوز حرارتی قوی باشد قرص کافور دهند و هر وقت که معده
خالی باشد خرفه کتان بسرکه و گلاب تر کرده اندکی کافور بر جگر و سینه آدمی نهند روغن گل و گلاب و اندکی سرکه
بهم برزنند و بر سر آدمی می نهند و آنرا که بیخوابی باشد و سخن بیهوشانه گوید نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست
خشخاش و کشک جو و برگ کوک پخته بر سر آدمی باید ریخت و هر شب ناف و مقعد و کف پای و بینی او بروغن مغز
دانه کدوی شیرین و روغن بنفشه چرب می باید کرد و شیر زنی که دختر دارد اندر بینی چکانند و شراب خشخاش دادن
و بابونه و شاهسفرم و کشک جو و بنفشه اندر آب می پزند و پای او اندر ان همی نهند و بدان آب میشویند و اگر منش گشتن
و قی پدید آید باز بباید داشت پس اگر ازین بگذرد رب سیب و رب آبی و رب ریواج و رب غوره و شراب انار و شراب لیمو
و شربت حب الرمان با رب سیب میدهند و بر معده او ضماد از عود و زعفران و آب مورد تر و آب آبی پیدی می نهند و اگر
اسهالی پدید آید و ضعف آرد قرص طباشیر با شراب انار و شراب غوره میدهند و پست جو با سماق و اندکی بلوط نمک باشد
بد غذا جسم از پست جو و سماق و از کاورس یا سماق پخته بمغز بادام بریان کرده و اگر عرق بسیار کند و ضعف آرد آب آبی و آب
مورد تر بگیرند و روغن گل با آن بیامیزند و بالشش نرم بجوشانند تا همه آب برود و روغن باز ماند آن اندر پیت و بند و گشت دماغ او
می مالند و اگر روغن گل با روغن بید یا روغن مورد با آب غوره بهم برزنند و همی مالند روا باشد و انجا که ماده بیماری سودایی باشد
که از صفرا سوخته تولد کرده باشد علامتها سودایی باشد و خیالها خشمناک بیند و اندر خواب بترسد و بانگ کند و دلتنگ و سخت
موسوس باشد و دیگر علامتهای قرانیطس با آن باشد علاج آن چنان باید که هر گاه که این حال باشد تا نضج پدید نیاید
نه حقنه باید کرد و نه مسهل شاید داد و تا نشان نضج پدید آمدن گیرد شربت کشکاب تنک می باید داد با جلاب آمیخته و پست
روغن بنفشه و روغن کدو و روغن تخم خیار در کف پای و بینی و مقعد همی باید مالید و شیر زنان بر سر آدمی باید دوشید و علامتهای دیگر
مرکب باید از علاج خونی و صفرایی **باب دوم** در قلغمونی و معالجات آن قلغمونی آماس خونی را گویند که اندر گوهر دماغ او
آماس اندر بستر و قتها از خون پوسیده و تباه شده تولد کند و بسیار بود که بسبب صبی آماس در زیر سر از جسم باز شود

وباشد

وشنبه که دماغ از هم درکشیده شود علامتها علامت این علت پنج است سه خاصه و دو بمشارکت اما انکه خاصه یکی آنست که
چشم وروی بیمار سخت سرخ باشد وچشمها بیرون خاسته و دوم انکه درد سر باشد صعب چنانکه گوئی سر می شکافند
سیوم انکه خفتن بیمار بهنجار نباشد بی نظام وبرخلاف عادات باشد وبیشتر بپشت باز افتد لیکن نه شکل خوب واین
شرکتی یکی آنست که گاه باشد که بسبب مشارکت غشاء دماغ باگوهر دماغ گزاز تولد کند و دوم انکه بسبب مشارکت معده
با دماغ منتهی گشتن دقی پدید آید علاج این علت علاج قرانیطس بود لیکن استقصا ومبالغت درین بیشتر خصوصا رگ زدن ورگ
زیر زبان ورگ پیشانی از پیشتر انکه رگ قیفال زده باشد سودمند بود **باب سیوم** در صبار او اسباب علامات وعلاج آن صبار
دیوانگی وآشفتگی افراط را گویند که با برسام تیز باشد که از صفرای محض سوخته تولد کند علامتها علامت صبار از هفت چیز باید
جست یکی از خواب واحوال آن دوم از چشم واحوال آن سیوم از سخنهای بیمار چهارم از حرکات وافعال آن پنجم
از تب واعراض آن ششم از نبض ونفس هفتم از دردها که پدید آید اما انچ از خواب واحوال آن باید جست آنست که خواب
کمتر باشد وانچه بخسبد خوابی مضطرب باشد وخوابهای شوریده بیند ودر خواب بجهد وبترسد وانچه از چشم واحوال آن جوید
آنست که چشمها سرخ باشد وگاه بود که بزردی گراید وبا حرکتها مضطرب باشد وبا اضطراب چشمها بگرانی گشاید وچشمی ماند
که خاشاک در افتاده باشد وبیمار از رنگ چشم او آب میرود وانچه از سخنهای او جوید آنست که سخن بهوشانه گوید وانچ گوید
فراموش کند وانچه از وی پرسند وباوی گویند جواب او جواب آن سخن نباشد وبدان نماند وبآخر سخن کمتر گوید وگفتن نشیند ودر
دشمن دارد وانچه از حرکات وافعال او جوید آنست که از نخست سخت متحرک شود وآشفته باشد وبآخر آرمیده تر گردد چنانکه
چشمها نیز بگرانی گشاید وبیزار از جامه وگاه از دیوار چیدن گیرد وانچ از تب واعراض آن جوید آنست که تب سخت سوزان باشد
وزبان درشت ودهان خشک باشد وانچ از نبض ونفس باید جست آنست که نبض نخست سریع وقوی باشد وبآخر ضعیف وصغیر
وصلب شود وبسبب صلبی غایت خشکی ونفس تیز نخست عظیم ومتواتر باشد وبآخر تواتر بر جای باشد ولیکن عظیم بسبب
ضعف کمتر شود وانچ از دردها باید جست آنست که از بس کردن دردی پدید آید چنانکه گوئی رگها راو کشیده میشود وسبب آن
بسیاری بخار بود وبرآمدن آن بخار بجانب دماغ علاج اصل در علاج این علت تسکین صفراست وتدبیرها تری وبستن ده
فرمودن دست وپای بسته داشتن تا اضطراب کمتر کند وانچه در تسکین صفرا وتری فزودن باید از تدبیر قرانیطس طلب کند
باب چهارم در قوباء وحمره که بر گوهر دماغ باشد وعلاج آن قوباء بلفظ تازیست وبپارسی او بریون باشد وحمره اماسی
صفرائیست واین هر دو علت در گوهر دماغ افتد واین علت را سه علامتست یکی انکه از اندرون سر دردی سوزنی
قوی باشد و دوم انکه پوست روی سرد بود از بهر انکه حرارت میل باندرون سر دروی دارد رنگ روی وچشم هم
بسپیدی زرد باشد پس بیکبار روی گرم شود وچشمها سرخ گردد ولیکن اندر بیشتر حالها بسرخی وزردی میل دارد سیوم انکه
این گرم تر از تب فلغمونی بود واعراض این قوی تر باشد ودهان سخت خشک باشد لیکن اندر سران گرانی نباشد

که در قلغمونی باشد از بهر آنکه ماده این صفرا باشد و صفرا سبکترین اخلاط است و بیشتر چنان باشد که روز سوم بکشد اگر از ان بگذرد
امید خلاص بود علاج این چون صبارا ست بعینه و کودکان را این علت بسیار باشد و علامت این آن باشد که تجفیف سر او که
جایگاه مغز است چون فرو نشسته شود و چشمها دور اندر افتد و کوچک تر شود و بشرهٔ او خشک باشد علاج وی آنست که قدری
سپیدهٔ خایهٔ مرغ با روغن گل بهم بزنند و سرد کرده هر وقتی بر سر کودک می نهند و هر ساعتی که گرم شود بر دارند و دیگری بدل نهند
و آب برگ خرفه و گشنیز تر و آب کدو فشرده و آب کوک همچنین با روغن گل بر می نهند **باب پنجم** در لیثرغس سرسام
سرد را گویند و این لفظی یونانیست و ترجمهٔ او بتازی نسیانست و نسیان فراموش کاری و اهل یونان این علت را این نام
از بهر آن کردند که نسیان از لوازم این علت است و سبب این علت بخاری غلیظ باشد که از بلغمی غلیظ که عفونت پذیرفته باشد
برخیزد و این بلغم از بسیار خوردن یا تموز و میوه های تر و بسیار خوردن شراب و از نا گواریدن طعام بسیار تولد کند و مادهٔ
این علت نه اندر گوهر دماغ باشد و نه اندر غشاء دماغ لیکن در گذرگاه دماغ باشد از بهر آنکه بلغم غلیظ و بخار او اندر غشاء دماغ نباشد
لیکن خود را جای خویش نتواند کرد از بهر آنکه مادهٔ نرم غشاء صلب تر از وی باشد و اندر گوهر دماغ نیز گذر نتواند کرد از بهر آنکه
ماده نرم و غلیظ اندر جسم نرم و لزج گذر نتواند کردن لیکن گاه باشد که در مدة دراز اندک اندک تشرب کرده باشد یعنی اندر خورده
و این چنان باشد که غشاء دماغ با گوهر دماغ اندر مدت دراز بدین بلغم آغشته شود و آنرا اندر خورد علامتهای این علت را چهارده
علامت است دوازده خاصه و دو شرکتی و عارضی اما دوازده خاصه یکی آنست که درد سر آهسته باشد از بهر آنکه ماده نرم است
لیکن سر گران تر باشد از بهر آنکه مادهٔ بلغم غلیظ است دوم آنکه آهسته بود هم از این سبب باشد که تب همچنان آهسته باشد
که گمان افتد که تب نیست لیکن اما آنکس که از خلط عفن تولد کند بی تب نباشد و فرق میان لیثرغس و سبات آنست
که لیثرغس بی تب نباشد بسبب آماس و سبات بی تب باشد و گاه بود که اندرین تب اطراف عرق کند سیوم آنکه
خواب او گران باشد و اندر بیداری چشم بر هم نهاده دارد اگر آواز دهند چشم باز کند و زود فراز کند چهارم فراموش کاری
چنانکه هر چه گوید یا شنود در حال فراموش کند پنجم کسلانی از جواب و سخن و غیر آن تا بدان حد که گاه باشد که دهان
باز کند و باز کرده بماند ششم نبض متفاوت و بطی و موجی و نفس بطی و ضعیف و گاه بود که بسبب بسیاری مادهٔ نفس
تنگ شود هفتم آنکه تثاؤب بسیار کند یعنی دهان فراخ باز کند چنانکه مردم ملول و خواب آلود کند هشتم آنکه زبان سپید باشد
نهم آنکه آب دهان بسیار باشد دهم آنکه بسبب آماس عقل شوریده گردد و تمییز کمتر کند یازدهم آنکه بول او همچون بول
خر بود دوازدهم آنکه خفتن او بر بستر چنان باشد که بجانب پای فرو می گراید این دوازده علامتست که لیثرغس بی این
نباشد اما دو علامت شرکتی و عارضی یکی آنست که بیمار بسبب مشارکت عصبها با دماغ دگاه باشد که ماده لیثرغس
سودائی باشد و علامت این آنست که درد سر قوی تر باشد و بیمار بد دل بود و سخن بیهوشانه بسیار گوید و نیز
همچون متحیری باشد اگر ماده اندر غشاء دماغ باشد درد سر سخت قوی باشد و حرکات بیمار سبکتر باشد و اگر اندر ماده اندر غـ

وخود را جای نتواند کرد

دماغ باشد سبات قوی تر باشد و حرکات آهسته تر و زبان در هر دو نوع سپید باشد **معالجات** اول تر آنست که نخست ماده
از دماغ باز دارند بطلیها چون سرکه و گلاب و روغن گل خرقها بدان تر میکنند و بر سر او می نهند مدت دو روز می بویانند و روز سیوم
سرکه عنصل کنند و اندکی جندبیدستر با وی بیامیزند و از پس آن چهار روز حقنه تیز کنند تا ماده را از دماغ فرو آرند **صفت**
حقنه بگیرند شحم حنظل یک جزو و تخم معصفر دو جزو و بزرالانجره یک جزو و پودنه دشتی یک دسته کوچک پوست بیخ کبر یک جزو همه را در یکمن و نیم من آب
بپزند تا یکمن باز آید بپالایند و مقدار ده استار از وی بگیرند و ده درم آبکامه نبطی و پنج درم روغن زیت بر افکنند و بکار دارند و اگر
بعوض حقنه شیافی یا حمولی سازند هم روا باشد و اگر ضرورت باشد و حقنه و شیاف میسر نشود ایارج فیقرا ساده و حب الصبر
سودمند بود و اگر با در سه درم ستکی ایارج فیقرا دانگی و نیم شحم حنظل ترکیب کنند و دانگی و نیم افتیمون و دانگی مقل قوی تر و نافع تر بود
یا در سنگی ایارج فیقرا با دانگی شحم مصطکی حنظل ترکیب کند سخت نافع باشد و اگر در مسهل بیشین بعوض افتیمون هلیله کابلی کنند
و دانگی مصطکی زیاده کنند روا باشد و استفراغ بدین جهها آن وقت شاید کرد که تب سخت گرم شود و از عادت بیمار معلوم بود
که بدین جهها استفراغ افتد یا نه و اگر دانند که اندر حال تندرستی قذف کردن بروی آسان بوده است نخست بتدبیر قذف
مشغول شوند پس دست بدین جهها زنند و تدبیر قی بدین گونه کنند بگیرند شبت و ترب با آب بپزند و بپالایند و سکنگبین عسلی
با آن بیامیزند و اندکی نمک هندی در وی افکنند و بدهند تا بخورد و پر مرغ چرب کنند و سر پر مرغ بخردل و عسلی یا با پاره فیقرا آلوده کرده اند
و بحلق او فرو کنند تا ماده علت لختی بر اندازد و از پس آنکه معده را پاک کرده باشند سکنگبین عسلی و شربت ایارج فیقرا و مصطکی
می باید داد و معجونها که رطوبت را کم کند اندرین وقت سخت نافع بود چون معجون بلادر و تریاق و در یطوسی و هر چه رطوبت را بادرار بول
کم کند نافع باشد و جایگاه خواب او از اول بیماری تا آخر خانه روشن باید و پیوسته آوازی باید دادن و او را بیدار می باید
داشتن و اگر در خواب شود بالحاح بیدار کردن و موی صدغ می کشیدن و می کندیدن تا بیدار شود و بند کشادها و همه اندامهای
او را روغنهای گرم میمالیدن چون روغن بان و روغن سوسن و مانند آن و اگر بلبل و عاقرقرحا و نطرون و تخم انجره و تخم
مادریون بکوبند و با روغن زیت یا غیر آن همی مالند نافع بود و غرغره بسکنگبین که از سرکه عنصل کرده باشند و خاشا و پودنه دشتی
و زوفا و سعتر اندر پخته سخت نافع بود و بوی مشک و عود و مرزنگوش و مانند آن نافع بود و ضمادهای محلل و بر سر نهادن سخت
نیک بود خاصه ضماد عنصل تر بگیرند و اندر هاون سنگین یا چوبین بکوبند نرم و بسرکه حل کنند و بر سر و پیشانی طلی کنند
و اولیتر آن بود که این ضماد بر پای و ساقها و رانها بر نهند تا ماده را از بالا فرو کشد و تحلیل کند **صفت ضمادی دیگر**
جندبیدستر و سرکه عنصل یا بشراب انگوری بسایند و طلی کنند **صفت** ضمادی دیگر تمام بود پودنه دشتی سعتر زوفا خشک راستا
راست بکوبند و بپزند نرم و بسرکه عنصل تولد کنند و طلا سازند و عطسه آوردن بکندس و بلبل و مانند آن نافع بود آن همه بعد از ضماد
و عطسه از پس استفراغ نافع تر بود و اولیتر و هرگاه که مدت دراز شود و مزاج سرد بود و رعشه پدید آید و خواهد که استفراغ کند
یک جندبیدستر بوزن زر و دانگی سقمونیا یا کمتر مسهلی سازد و اگر از معاودت تب اندیشه کند بهمین مزاج قناعت باید کرد

چند بد ستری سقمونیا باید داد و اگر مسهلی غیر این حاجت آید حبی سازند از ایارج فیقرا و شحم حنظل چنانکه در اول این باب
یاد کرده آمده است و حسم بدان شرط دهند و هر وقت که مسهل داده باشند هر ساعت تقاضای برخاستن می باید کردن
و یاد باید داد او را می فرمودن تا بحاجت برمیخیزد و تکلف می کند و موی سر باز کردن و ارزن و نمک گرم کرده اندر خرقه
بر میان سر او نهادن تا دماغ را گرم و تریها بگدازد و بخارها را تحلیل کند سخت صواب باشد و پیوسته استفراغی می باید کردن
بچیزی که رطوبت را بادرار البول دفع کند یا بحقنه رطوبتها دفع کردن و اما غذا نخوداب با سعتر و دارچینی و کردیا و سبوس آب
با عسل و روغن بادام و آنجا که بکشکاب حاجت آید نخود و کشک جو نیما نیم و اندکی زوفا و برگ کرفس نر با بود نه کوهی
بیک جای هم بپزند و آنجا که تب گرم تر و ظاهرتر باشد نخود و کشک جو تنها بپزند و اگر کشک جو و کرفس بیکجای به بپزند و اگر
کرفس بیک جای بپزند و عسل و روغن بادام دهند روا باشد و هر وقت که طعام خورده باشد و یکساعت یا دو ساعت برآید
پایها او بمالند تا بخار بر دماغ نرود باب ششم در سباتی سهری و سهر سباتی و علاج آن سبات سهری و سهر سباتی
دو نوع بیماریست هر دو مرکب از قرانیطس و لیثرغس و ماده هر دو مرکب از صفرا و بلغم آنجا که صفرا غالب باشد علامتهای قرانیطس
ظاهرتر باشد و سخن بیهوشانه بسیارتر گوید و غنودن باشد و خواب این را سهر سباتی گویند و سبات بیمار غنودن باشد
و سهر بیخوابی بود و بسیار مردم باشد که اندر تن او خلطی بد باشد و لیکن تا بیدار و نشسته بود خلط آرمیده باشد و هرگاه که
بغنود و قصد خواب کند و بخسبد حرارت غریزی زندرون تن او بهضم و بزانیدن اخلاط مشغول گردد لیکن قوت
حرارت او بدان کار وفا نتواند کرد جز آنکه خلط را بجنباند و بخارها را برانگیزاند و آن بخارها بر سر او برآید زود بیدار شود
و هر چند خواهد که بخسبد خوش نتواند خفت و آرزوی خواب باشد لیکن از غنودن راحت نیابد و در خواب نشود و این هم
از نوع سهر سباتی باشد و این حال خداوند مزاج خشک را بیشتر افتد و آنجا که بلغم غالب باشد علامتهای لیثرغس بیشتر و ظاهر
باشد و این را سبات سهری گویند و غنودن و خواب قوی تر از آن باشد لیکن اگر بیدار کنند بیدار شود و هرگاه که
چشم بگشاید زود فراز کند و گاه باشد که پلک چشم برکشیده باشد چنانکه چشم تمام فراز کرده نبود و شکل خفتن او همچون
شکل خداوند لیثرغس بود و اگر علت سخت قوی نباشد شربت بحلق او فرو شود و اگر علت قوی باشد شربت در حلق او
بماند و باشد که از بینی بیرون آید و این علامت سخت بد باشد و گاه بود که بول و براز باز گیرد یا سخت اندک آید و باشد که
نفس تنگ شود و احوال او با احوال اختناق رحم ماند لیکن اندرین علت بر بیمار تکلیف سخن گفتن و جواب دادن
توان کردن و در اختناق رحم اندر حال اختناق این تکلیف نتوان کردن و دیگر آنست که اندر اختناق رحم روی
و چهره بیمار بر حال خویش باشد و اندر سبات چشم و روی با تشنج باشد و آنجا که علامتهای لیثرغس ظاهرتر باشد
رنگ روی بکبودی گراید همچون رنگ ارزیز و نبض خداوند سبات بسبب آماس سریع و متواتر باشد و بسبب بلغم
عریض و قصیر در جمله نبض سبات از نبض لیثرغس قوی تر باشد و از نبض قرانیطس ضعیف تر و نبض اختناق

طعام

و تشنج و بی قوی باشد و نبض ساقی بی تشنج و تمدد بود و قوت ساقط نبود **معالجات** علاج مشترک آنجا که ممکن گردد
نخست فصد است پس حقنه و نگاه باید کرد و اگر بسبب علت امتلاء طعام باشد و معلوم گردد که طعامهای غلیظ بسیار خورده است
استفراغ باید فرمود و معده را پاک کردن و غذا باز گرفتن و اگر سبب امتلاء شراب و مستی بود متواتر قی باید کردن تا مستی زایل گردد
پس علاج خمار باید کردن و تدبیر شربت و حقنه و نطول و غیر آن مرکب باید کرد از آنچه در علاج قرانیطس و لیثرغس یاد کرده آمده است
تصرف آن بر طبیب واجب باشد چنانکه مصلحت بیند تصرف میکند در جمله آنجا که علامتهای قرانیطس ظاهرتر باشد حقنها باید کردن
که میل به نرمی دارد و نطول از برگ بید و بنفشه و بیخ سوسن و کشک جو و بابونه و اکلیل الملک و شبت باید ساخت
و آنجا که علامتهای لیثرغس باشد حقنها باید کردن که میل به تیزی دارد باندازه حاجت و اندر نطول که یاد کرده آمد برگ غار و سداب
و پودنه و زوفا و جندبیدستر و سعتر زیادت باید کرد و آنجا که هر دو خلط برابر بود اندر نطول پس از بیخ و مرزنجوش زیادت باید کرد
و چون علت در اختلاط افتد هرچه میل بسردی دارد از وی باز باید داشت و تدبیر لطیف کننده باید کرد **باب هفتم در یاد کردن**
آخذه و علاج آن طبیبان این علت را آخذه گویند و شخوص یا جمود نیز گویند معنی آخذه گرفتن باشد و شخوص چشمها باز
ماندن باشد و جمود فسردن باشد این علت را بدین نامها از بهر آنکه گویند که ناگاه حس و حرکت مردم گرفته شود چنانکه اگر برپای باشد
یا نشسته یا خفته یا اندر کاری باشد چون این علت پدید آید همچنان بماند خشک و اگر بیدار بود چشمها باز کرده بماند و اگر
خفته باشد چشمها فراز کرده بماند و ماده این علت اندر جزو باز پسین دماغ باشد لیکن بسبب مشارکت آفت بهمه اجزاء دماغ
باز رسد بدین سبب است که حس و حرکت همه باطل گردد و نبض بطی بود و صلب از بهر آنکه ماده سرد و خشک بود **معالجات**
علاج این علت همچون علاج لیثرغس باید کرد الا آنکه علاجهای این قوی تر آید از بهر آنکه ماده این علت خلط سودائی باشد
و ماده لیثرغس خلط بلغمی و خلط سودا عسرتر از خلط بلغم باشد اما نخست حقنه نیز باید کرد بدین صفت بگیرند شحم حنظل و افتیمون
از هر یک یک مثقال پودنه دشتی یک دسته بسفایج دو مثقال بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و آنرا با روغن بابونه بکار برند و آنجا
که تیزتر باید یک درم نمک هندی سه درم بوره دو درم فانید ده درم آنگاه ترکیب کنند و ترکیب همه داروها باندازه قوت بیمار
و در خورد مزاج و عمر و عادت او باید کرد و ضمادها که در علاج لیثرغس یاد کرده آمده است بکار باید داشت چون حس و حرکت
بدو باز آید بنگرند اگر حاجت آید حبی سازند از ایاره فیقرا و غاریقون و افتیمون نمک هندی باندازه حاجت و اگر مطبوخی
سازند که اندر آن افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس پخته باشد صواب باشد و چون علت در اختلاط افتد شربت سکنجبین
عسلی دهند و بجای آب ماء العسل دهند و طعام آنچه بدین لایق نباشد و اگر بسبب استفراغ یا بسبب تیزی حقنه بیخوابی پدید آید
روغن بنفشه نیم گرم بر سر او می باید نهاد و نطول سازند از بابونه و شبت و اکلیل الملک و گل سرخ و تخم کوک و پوست خشخاش
چنانکه رسم است و بر سر او می ریزند **جزو دوم** اندر شناختن بیماریها که سبب آن گرد آمدن خلطی بد یا بخاری بد باشد اندر دماغ
آخر و هفت بابست **باب نخستین** در یاد کردن مالیخولیا و معالجات آن بعضی از طبیبان نام این علت مالیخولیا کرده اند

ازبس لام نون دکروهی مالیخولیا ازبس لام واین نام یونانی است و ما تحقیق این دشوار نتوانیم دانستن وابوالخیر الخماری
می گوید مالی نام سوداست و ملاخولی نام خلط است چون خواستند که گویند خلط سودا گفتند مالیخولیا و خداوند این علت را
مالیخولیا گویند بدین تفصیل درست آن باشد که مالیخولیا گویند ازبس لام یا این علت علتی سودائی است و خداوند علت
همیشه ازچیزی ترسان باشد و بداندیش و اندوهمند بود و سبب این همه آنست که اصل این علت از دماغ است و هرگاه که
اندر دماغ مرضی پدید آید افعال قوتهای دماغی بدان سبب باطل گردد یا ناقص یا مضطرب و مرض دماغ از دو وجه تواند بود
یکی از آن وجه که دماغ عضوی متشابه الاجزا است یعنی عضوی یکسان ممکن بود که در وی مرضی یکسان افتد و دوم از آن وجه که
اگرچه دماغ عضوی متشابه الاجزا است آلت حس و فهم و حفظ و فکر نیست و ازین روی عضوی آلتیست و ممکن که اندروی مرضی
آلی افتد چنانکه اندر دیگر اندامها که آلت کارها است افتد و کار آن اندام باطل شود یا ناقص یا مضطرب اما مرضهای یکسان تغیر مزاج
باشد و هرگاه که مزاج دماغ بگردد مثلا خشکی بروی غلبه کند بیخوابی پدید آید اگر با خشکی گرمی نیز غلبه کند عقل شوریده گردد و اگر
سردی و خشکی غلبه کند علت آخذه که پیش ازین یاد کرده آمده است تولد کند و اگر تری غلبه کند خوابها با فراط آرد و اگر
با تری گرمی باشد سبات سهری تولد کند و اگر با تری سردی بود علت سبات و فراموشی و اندیشهای بی وجه تولد کند
و مردم کم دانش و خرف گردد فی الجمله هرکجا که این مرض از مزاج گرم و خشک تولد کند با اضطراب و بیخوابی باشد و آنچه از مزاج سرد
تولد کند با خواب بسیار و آرامیدگی بود و مرضهای که از جنس سده باشد چنان بود که خلطی فزونی اندر تجاویف و منفذهای دماغ
گرد آید تا بدان سبب افعال قوتهای دماغ تباه گردد اگر خلط آخذه در اجزاء پیشین دماغ باشد خیالها فاسد بچشم آید و صورتها تصور
افتد که آنرا حقیقتی و حاصلی نباشد و اگر اندر اجزاء میانین بود اندیشها تباه افتد و اگر اندر اجزاء پسین باشد فراموشکاری تولد کند
و اگر در همه اجزای دماغ بود افعال تباه شود و تباهی هریک درخورد مزاج خلط و باندازه کمی و بیشی آن باشد و مقصود اندرین
باب یاد کردن آفتهاء سوداست و خلط سودا دو نوعست طبیعی ناطبیعی اما طبیعی دردی خونست و ناطبیعی صفراء سوخته است
و گاه باشد که سودای طبیعی ناطبیعی گردد و این دو گونه باشد یکی آنکه با مزاجی سرد پدید آید و آنرا بفسراند و غلیظ کند یا مزاجی گرم پدید آید
و آنرا بسوزاند و احوال این هر دو گونه نیز مختلف باشد از بهر آنکه مادّه گاهی کمتر بود و گاهی بیشتر و گاهی فسرده تر بود و گاهی بدان
فسردگی نباشد و گاهی سوخته تر باشد و گاهی بدان سوختگی نباشد و گاهی در دیر زمانده باشد و گاهی تازه تولد کند و گاهی عفونت
پذیرفته باشد و گاهی عفونت پذیرفته نباشد و گاهی با خلطی دیگر آمیخته نباشد و از هر نوعی ازین اثری دیگر تولد کند درخور مزاج
و حال آن معلوم شده است که تخیل و تصور و تفکر و توهم و حفظ فعل نفس است و آلت نفس اندرین کارها دماغ است
و روح نفسانی که اندر تجویفها و منفذهاء دماغ است و اگرچه موضع پدید آمدن فعل روح نفسانی دماغ است معدن تولد او دل است
از دل برآید و بغشاء شبکی که در زیر دماغ است اندر آید و آنجا پخته و شایسته کار بستن قوت نفسانی گردد و از آنجا
اجزای پیشین دماغ حاصل شود و آنجا پخته تر و شایسته تر بود و آنجا صافی شود پس با جزای میانین آید و آنجا نیز مزاج آن

در علاج سودا

و شایستگی دیگر پدید آید و با جزای باز پسین آید و تمام کرده و قوت او را اندر کار آرد و افعال خویش از وی پدید آرد پس هرگاه که
مزاج دماغ بگردد مزاج روح نیز بگردد از بهر آنکه قوة هاضمهٔ دماغ گوهر این روح را تمام نتواند پزانید و صافی کردن چنانکه باید یا آنکه قوة
دماغ گوهر روح را صافی نتواند کرد خلطها که در دماغ گرد آمده باشد با گوهر دماغ روح آمیخته شود افعال نفس تباه و مضطرب گردد پس
دانستیم که سبب این علت تغیر مزاج دماغ است از خلط سودائی و دانستیم که هرگاه که مزاج دماغ متغیر شود مزاج روح نفسانی متغیر شود
از بهر آنکه گوهر روح نفسانی روشن و شفاف پذیرنده لونهاست و خلط سودائی خلطی تیره و تاریکست و هرگاه که با روح بیامیزد روح را
تیره و تاریک گرداند و هرگاه که گوهر روح تاریک شد مردم بضرورت ترسان و بداندیش و ناخوش طبع شوند از بهر آنکه هیچ چیز نیست
مردم ترساننده تر از تاریکی از بهر آنکه اندر تاریکی فرق نتواند کردن میان نیک و بد و چیزها زیانکار نتواند دید و نتوان شناخت
و هیچ شادکننده تر و ایمن گرداننده تر از روشنائی نیست از بهر آنکه در روشنی نیک و بد را میتوان دید و از آنچه حذر باید کرد و آنچه بایسته باشد میتوان جست
و یک معنی دیگر هست و آن آنست که روح نفسانی مناسب روشنائی است از بهر آنکه گوهر این روح روشن و شفافست و تاریکی ضد آنست
بدین سبب همیشه روح روشنائی جوید و از آن راحت یابد و از تاریکی گریزد و از آن ترسد و هیچ فرق نیست میان آنکه تاریکی از بیرون
دماغ مردم باشد و مردم در تاریکی مانده بود و میان آنکه تاریکی زاندرون دماغ مردم باشد لابل که این صعب تر باشد از بهر آنکه از تاریکی
اندرون دماغ و از تیرگی روح خویش نتوان گریخت و از تاریکی بیرون توان گریخت از بهر آنکه خلط سودائی سرد و خشک است
و فعل سردی و خشکی قبض است قوت روح را و طبع مردم گرفته و باز داشته دارد از گشاده شدن بدین سبب خداوند این علت
ترسان و اندوهمند بود و ناخوش طبع باشد و هم بدین سبب گرفتگی و ناخوش طبعی دایم باشد از بهر آنکه چیزی خشک هر اثری که
پذیرفت نیک نگاه دارد و دیر در وی بماند بدین سبب هر حال که او را پدید آید و هر اندیشهٔ بد که کند دیر در آن بماند و بباید دانست
که اوهام و خیالات خداوند این علت از بسیاری گونه باشد بعضی را وهم باشد که زود بخواهد مرد و سخن مرگ گوید و از آن بترسد
و بعضی را وهم افتد که او را زهر داده باشند یا خواهند داد و بدین سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک شود و بعضی را وهم افتد
که رویش بدحال خواهد بود و غم درویشی خورد و اندیشهٔ وی از آن نوع باشد که بعضی را وهم افتد که او را بخواهند گرفت و بخواهند کشت
و بعضی را وهم افتد که او را سر نیست و سبب آن وهم مادهٔ بادی باشد و مادهٔ بادی عضو را سبک دارد و بعضی را وهم افتد که پوست او
چون کاغذ شده است و سبب آن وهم خشکی مزاج و خشکی ماده سودائی بود و بعضی را وهم افتد که ماری در حلق فرو شود یا شده است
و اندر حکایتهای پیشینگان آورده اند که زنی را این وهم افتاده بود و بدین سبب بیمار و بدحال شد طبیب آن روزگار و براقی
فرمود و داروی قی داد و نخست از وی پرسید که حال کجا افتاد و چگونه بود زن گفت بفلان موضع در باغی خفته بودم ماری بیامد
و بحلق من فرو رفت و من آنوقت بیدار شدم که فرو رفته بود طبیب گفت که این سخن راستست و این بسیار افتد و بدان ماران
باشند و صفت ایشان چنین و چنان باشد و ماری بگرفت بدان صفت و بکشت و پاره پاره کرد و پنهان داشت تا آن ساعت که او را
... قی کردن گرفت طبیب آن مار کشته در طشت افگند چنانکه او ندید و چون قی تمام کرده بود آن مار بدو نمود تا آن وهم

از وی برخاست

ازوی برخاست و علاج آن پذیرفت وازان بیمار خلاص یافت و بیشتری اوهام ایشان از جنس کاری باشد که در تندرستی
عادت کرده باشند و بدان مشغول بوده اگر مثلا لشکری بوده باشد دعوی پادشاهی کند و سخن مملکت و تدبیر حرب و قلعه
کشادن و مانند آن کند و اگر ویرا خصمی بوده باشد وهم افتد که قومی قصد گرفتن و کشتن او کنند و او را زهر خواهند داد و اگر دانشمند
بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن خدای گوید و خلق را دعوة کند جالینوس گوید مردی را دیدم که علم نجوم داشت
و او را این علت افتاد و همیشه ترسیدی که اگر فلک فرو افتد بر سر مردمان افتد دستها بر میداشتی تا اگر فرو افتد وی بدست بگیرد
تا بر سر او نیاید و دیگری را دیده اند که در تندرستی مرغ فروشی کردی چون دران علت افتاد وهم او چنان افتاد که او مرغی گشتست
هر وقت بازوها را جنبانیدی و بانگ خروس کردی و همچنین مردی را دیده اند که سفال فروشی کردی چون دران علت افتاد
وهم او چنان شد که او سفالین شده است ترسیدی که اگر بدیواری باز افتد بشکند و سبب این وهم خشکی مایه سودا باشد
و این علت زنان را نیز افتد خاصه که حیض ایشان پیش از هنگام باز ایستادن باز ایستد روفس گوید شخصی را دیدم که ویرا این
علت بود و از هیچ چیز چنان نترسیدی که از آواز رعد و هرگاه که آواز رعد شنیدی بیم بودی که هلاک شود و همه قول و فعل او
بسلامت بود جز این و از بهر این کار سردابها و خانها پوشیده ساخته بود تا اگر وقتی رعد آید آنجا رود تا آواز رعد نشنود و دیگری
بوده است که همه فعل و قول او بسلامت بود جز آنکه از سگ ترسیدی بی آنکه سگ را میدیدی و هرگز او را هیچ سگ مضرت
نرسانیدی فی الجمله احوال خداوندان این علت مختلف باشد از دو وجه یکی از بهر محل ماده علت دوم از بهر امتزاج امتحان خلطی که
آمیخته دیگر با خلط سودا اما اختلاف احوال که از بهر محل ماده باشد چنان بود که اگر ماده در اجزای میانگاه دماغ باشد که محل تمیز
و تفکرست خرد و تمیز باطل شود و قول و فعل او همه با آفت باشد چنانکه جالینوس میگوید مردی را این علت افتاد و مسکن وی حجره بود
که از دریچه آن بکوی نظاره کردی و مردمان نیز بدو نظاره کردندی و ازوی بر سبیل فسوس و بازی چیزها خواستندی و ویرا آنچه
بودی بمردم می انداختی تا روزی ویرا هیچ نماند کودکی پیش او بود آواز داد که هیچ نماند جز این کودک اگر کسی خواهد تا فرو اندازم
کودک را بگرفت و فرو انداخت کودک هلاک شد مردمان غمگین شدند و بازی مردمان ماتم گشت و اگر اندر اجزاء پیشین
دماغ باشد که محل خیال است خیالها باطل نماید چنانک جالینوس گوید یکی را از طبیبان آنروزگار این علت افتاد او را خیالها
بستی و پنداشتی که در خانه او مطربانند نشسته و ایستاده و بازی میکنند و نای میزنند فرمودی که اینها را بیرون کنید از بهر آنکه
محل تمیز او پاک بود یاد آمدی که او را خیالی باطل افتاده بود و تمیز و خرد او بر جای بود و دیگری را از حکیمان آنروزگار این علت
افتاده بود سگ دیوانه ویرا بگزید و گرمابه شد صورت سگ اندر آب بدید بترسید پس از بهر آنکه هنوز آفت بمحل تمیز نرسیده بود
با خویشتن اندیشید که ممکن نیست که اندرین آبزن و درین جایگاه سگ باشد این خیال فاسد است که مرا می‌نماید بدان اندیشه
خویشتن را دلیر کرد و آب بخورد و ازان علت سلامت یافت و اگر علت اندر همه اجزای دماغ باشد خیالها و اندیشه و قول
و فعل او همه تباه شود و اختلاف احوال که از بهر امتحان اخلاط دیگر باشد با ماده علت چنان باشد که اگر خلط صفرا آ

خداوند علت خشمناک و تند باشد و اگر خلط بلغم آمیخته باشد خداوند علت کسلان و آرمیده تر باشد و اندر کتب پیشینگان همی آید
که یکی را این علت افتاد و همه هوس او آن بودی که مردمان از وی بخندیدی و خویشتن را بر زمین افکندی و چنان نمودی
که بر نمی‌تواند خاست و زاری کردی تا او را یاری دهند تا برخیزد چون کسی دست او گرفتی تا او را بر دارد آنکس را سخت بگرفتی و نگاه داشتی
بر سبیل مزاح و بر جامهٔ وی بول میکردی تا مردمان بخندندی روفس میگوید بعضی خداوندان این علت حالی پدید آید که گاه گاه از کارها گذشته
غایب و از کارهای که خواهد بود خبر دهند و راست آید و شناختن سبب آن بر فیلسوف است بر طبیب نیست بعلم اعلی تعلق دارد که اشرف
العلوم است و بباید دانست که مالیخولیا علتی است دماغی و بدماغ مخصوص است لیکن گاه باشد که بمشارکت عضوی دیگر افتد چون معده
و سپرز اگر چه بمشارکت معده افتد مضرت او دماغ است همچون صرع اگر چه بمشارکت اعضاء دیگر بسیار افتد علت دماغی باشد
و جالینوس رحمة الله گوید معده را با دماغ مشارکتی تمام است گاه باشد که آفت دماغ بسبب مشارکت معده باشد و گاه باشد
که آفت معده بسبب مشارکت دماغ افتد نه بینی که هرگاه که مردم بوی ناخوش یابد یا چیزی پلید و کریه بیند اگر اندیشد منش گشتن
پدید آید و معده در آن وقت از حال طبیعی بگردد و این مشارکت بدان عصب بزرگ است که از سر فم معده فرود آمده است و بدین سبب است
که حس فم معده قوی تر از حس همه اندامهاء دیگر است و هم جالینوس گوید که هرگاه آفت نخست اندر معده پدید آید پس بدماغ برسد
و خداوند علت بهضم طعام و بار و غن و قی و تنقیهٔ معده راحت یابد دانیم که مبداء علت از معده است این علت را مراقی گوییم
و هرگاه که آفتها در دماغ پدید آید و معده پیش از آن بسلامت بوده باشد دانیم که مبداء علت دماغ است و بمشارکت معده نیست و ابو الخیر
حماد گوید سبب تولد این علت بمشارکت سپرز است خانهٔ سوداست و سبب مشارکت آنست که هر روز قدری سودا از سپرز بمعده
آید بمنفذی که از سپرز بمعده در گشاده است پس هرگاه که سودا بمعده بسیار تر آید یا سودای ناطبیعی آید و قوت دافعهٔ معده آنرا
دفع نتواند کرد و اندر معده حرارتی باشد که بخاری از آن سودا بر انگیزد و بدماغ بر آرد و دماغ پذیرای او باشد این علت را مراقی گوییم
و بعضی طبیبان گفته اند هرگاه که فرو سوی معده آنجا که منفذ ثفل است آماسی باشد بسبب آماس خلط سودا که از سپرز بمعده آمده باشد
بروده فرو نتواند گذشت و بسبب حرارتی که آنجا باشد بخاری از خلط سودا برخیزد و بادها تولد کند و بخار بدماغ بر آید و این علت
تولد کند مراقی این را گفته اند و گروهی گفته اند این آماس اندر ماساریقا باشد و این دو گروه میگویند دلیل بران که سبب این علت
و این آماس است آنست که بسیار باشد که طعامی که خداوند این علت خورده باشد از پس دو روز قذف کند از بهر آنکه بسبب آماسی
گذر یافته نباشد و دلیل بر آنکه آنجا حرارتی افزونست که اندر معده او سوزی پدید آید و طعامهاء خنک او را موافق باشد و ابو الخیر الحماد گوید
سبب این علت آماس نیست از بهر آنکه معلوم است که آماس گرم اندرین موضع که یاد می کنند بی تب نباشد و خداوندان این علت
از تب خالی بود پس اگر گویند این آماس آماسی سرطانی باشد صلب گوییم اگر آماس صلب بود واجب کند که بسبب نزدیکی آماس
بجگر مزاج جگر سرد شود و امراضی که از طبع سوء المزاج سرد باشد تولد کند و حال خداوندان این علت بر خلاف این باشد و حجت این قوم
نیست که گفتند طعام و خلط سودا اندر معده دیر ماند و گذر نتواند کرد و این حجتی ضعیف است و ممکن است که سبب گذشتن خلط ضعیف

یا ازان

قوت دافعه باشد

قوت دافعه باشد و ممکن است که مانع آن بود که معده گرد طعام اندر نتواند آمدن و هضم نتواند کردن بسبب بادها که اندر معده تولد کنند
و معده را بطر نجانند و قوت هاضمه و دافعه هر دو بدان سبب از کار خویش باز مانند و اگر هاضمه کار خود تواندی کرد بادهای غلیظ را
تحلیل کندی و دافعه آنرا دفع کردی علامتهای این علت از شش وجه است یکی از خاصیتی که خداوندان این علت را باشد
دوم از چهره و سحنهٔ این خداوند علت سیوم از بادها که در معده او تولد کند و آروغها چهارم از احوال معده پنجم از حال خواب و بیداری
ششم از حالها و تدبیرها که پیش ازین بوده باشد اما آنچه از خاصیت و چهره و سحنهٔ او باید جست آنست که خداوندان این علت
موی ناک باشد و موی او سطبر باشد و رنگ او یا سخت سرخ یا گندم گون و بیشتر بسبزی گراید و سینه و کتف و اندامهای بالائین
قوی تر از اندامهای فرودین باشد از بهر آنکه اندر مزاج ایشان بادها بسیار تولد کند و باد بسوی بالا میل کند و حرکتهای جسمی ایشان
سبک باشد و چابک و پیوسته بر جسم می زنند و سخن بشتاب زنند و نامبین گویند و این علت کسانی را بیشتر افتد که دل و جگر ایشان گرم بود و بدان سبب سودا
سوخته اندر تن ایشان تولد بیشتر کند و دماغ تر باشد بدان سبب بخارها بدرزود تر قبول کند و آنچه از خاصیت باید جست کی ویرا باشد
آنست که خداوندان این علت همیشه اندر هر که تهمت برد که از طب چیزی داند علاج خویش می پرسد و آنچه او را آموزند هیچ نکند و آنچه
از بادها و آروغ باید جست آنست که اندر معده و سرها و پهلوها او بادها غلیظ گرد آید و دشوار تحلیل پذیرد و آروغ بر نتواند آوردن
و اگر آروغی بر آید براحتی یابد و از نخست آروغهای وی ترش باشد پس ناخوشبوی گردد و ناخوشی که آنرا نام نتوان بردن
و بعضی هیچ آروغ بر نیاید بسبب غلیظی باد و ضعیفی حرارت و در وقت بادها ایشان قراقر بسیار کند و شهوت بر ایشان غالب باشد
و بیشتر آرزوی جماع باشد و بعضی را اندامها اختلاج کند و اختلاج جستن اندامها گویند و بعضی را اندر دماغ آوازها افتد همچون آواز
حرکت درختان یا آواز جلاجل یا آواز آسیا و مانند آن و این آواز را بتازی طنین گویند و دوی گویند و سبب این همه که یاد کرده آمد
تولد بادهای غلیظ بود و بباید دانست که هر کرا طنین بسیار باشد اندامها او سرد شود و حاستهای او کند و ضعیف گردد و دست
و پای او گران می شود علامت آن باشد که در علتی دیگر خواهد افتاد چون صرع و فالج و سکته و آنچه از احوال معده باید جست
آنست که طعام بد گوارد و دهان او لعاب ناک باشد و سبب آن ناگواریدن طعام باشد و بعضی را شهوت طعام قوی تر باشد
و بعضی را ضعیف تر و بر هر حال که باشد طعام بد گوارد اگر چه اندک خورد اندر بیشتر وقتها طبع خشک باشد اگر چه طعام بد گوارد
و گاه باشد که بعضی را با ثقل صفرا بیرون آید و اندر معده ایشان سوزشی قوی باشد و سبب آن گرمی بادهای غلیظ سودائی باشد که اندر
معده ایشان تولد کند از بهر آنکه باد غلیظ و بخار سودا که اندر تن مردم گرم شود بر مثال بخارها و دخانی باشد که اندر هوا گرد آید و آتشها که
آنرا صاعقه گویند از آن افتد و بعضی را در معده رنجه دارد و درد و سوزش آن گاهی بناف و حوالی آن فرود آید و گاهی به پشت و میان
هر دو کتف باز دهد و سبب آن آنست که میل قعر معده بسوی بیرون است و میل فم معده باشد در میان هر دو کتف باز دهد
و آنچه از احوال خواب باید جست آنست که او را خواب کمتر بود و اگر بخسپد خواب او مضطرب باشد و خوابهای عجب و بیم آمیز بیند
و آنچه از حالهای گذشته باید جست آنست که نگاه کنی تا پیش ازین علت او را اندر سر زخمی و ضعفی بوده است یا نه

مرکب کشیده است یا نه یا استفراغی خونی که از نواسیر عادت شده است باز ایستاده است یا اندر آفتاب مقام بوده است
یا رنجی بتن رسیده است از سفری یا از حرکتی و کاری همانند آن یا طعامی از طعامهای سودائی خورده است چون گوشت گاو و گوشت بز
و ماهیهای بزرگ و گوشت صیدهای دشتی و کوهی و آبی و گوشت قدید و نمکسود و کرنب و عدس و حبة الخضرا خاصه برگ تر او نبر که نهاده باشند
و نان خشکار سبوس ناک خاصه اگر از گندم کهن باشد و پنیر خشک و شرابهای غلیظ و هرگاه که خداوند مالیخولیا خندان روی و تازه بود
و شادکام بباید دانست که ماده علت خونی است و خون بدان تباهی و سوختگی نیست که علاج دشوار پذیرد و هرگاه که زرد روی و تند باشد
و بسیار حرکت بود و هر ساعت آب خواهد بباید دانست که ماده با صفرا آمیختست یا ماده خود صفراء سوخته است و هرگاه که ترش روی
و گرفته و غمگین و گریان باشد و خلوت گزیند بباید دانست که مادهٔ علت سوداء سوخته باشد و علاج این عسرتر بود و هرگاه که آهسته
و کسلان و گوی باشد و بسیار خسپد بباید دانست که مادهٔ علت با بلغم آمیخته است بخلاف معالجات نخست تامل باید کرد
که مادهٔ علت خود اندر دماغ تولد کرده است یا مراقی است یا از گرمی دل و جگر افتاده است یا از ضعیفی سپرز و همچنین تامل باید کرد
تا ماده علت خونی است یا صفرائی یا سودائی یا بلغم و علاج این هر عضوی و هر ماده چنانکه واجب باشد اما علاج کلی آنست
که هرگاه که اعراض ماخولیا پدید آید زود بعلاج مشغول شوند پیش از آنکه علت قوی گردد و اعراض آن لازم شوند و خداوند علت
یکبار از عادتهای تن درستان باز ایستد از بهر آنکه چون علت قوی گردد علاج دشوار باشد خاصه که خاصیت خداوند علت آنست
که فرمان طبیب نبرد و شربت و داروها که فرمایند نخورد اما جهد کنند تا دل او خوش و شادمان دارند و در خانه پاکیزه و دلگشای نشانند
و هوای خانه را با سفرمهای میوهای خوشبوی کنند و روغنهای خوشبوی و عطرهای معتدل و اسفرمهای خوشبوی و میوهای میوبانند و طعامهای
پسندیده و پاکیزه و تری فزای دهند بمقدار معتدل و باندازهٔ هضم و قوت معده و باید که پس از طعام گرمابه فرمایند و در گرمابه آب خوش
و معتدل در گرمی و سردی بکار دارند و از پس طعام بچهار ساعت مالش فرمایند مالیدنی معتدل چنانکه تری غذا باندامهای او رسد
در جمله عنایت اندر تری فزودن بیش از این باید کرد که اندر گرم کردن مزاج و از جماع باز باید داشت و تدبیر خوابانیدن او باید کرد
و آنجا که مادهٔ علت خود اندر دماغ تولد کند و سبب مزاج دماغ گرم باشد چنانکه خونی بغذاء دماغ خواهد گشت اندروی گرم شود و بسوزد
و سودائی گردد و گاه باشد که سبب این حرارت پیش آفتاب بوده باشد یا بکار داشتن شربتهای لطیف و طعامهای لطیف کننده
یا بیخوابی یا اندیشه بسیار در علمهای باریک و اصل اندر علاج آنکه ازین نوع باشد آنست که مزاج دماغ را باعتدال باز آورده و مزاج دماغ
بضماد و نطولها و بویهای سرد و تر باشد و با تدبیر مزاج از تدبیر تحلیل غافل نباید بود و هیچ ضمادی و نطولی و شمومی از چیزی تحلیل کننده
خالی نباید گذاشت چون بابونه و اکلیل الملک و هرگاه که درین ضمادها و نطولها بشبت و بیخ سوسن و غیر آن حاجت آید از بهر آنکه
سردیهای ساده را بی چیزی محلل بر سر نشاید نهاد و این نشاید بود از بهر آنکه مادهٔ غلیظ را چیزهای سرد ساده غلیظ تر کند و تحلیل نیز بمقدار
باید سبب آنرا که ماده لطیف بتحلیل خرج شود و کثیف تر بماند پس ترکیب ضمادها برین گونه باید کرد بنفشه و نیلوفر و برگ خرفه و برگ
کدوی تر از هر یک یکجزو و نیم بابونه و اکلیل الملک و شبت و بیخ سوسن از هر یک یکجزو و با این هر دو تدبیر یعنی تدبیر مزاج دماغ و تدبیر تحلیل آنگاه

داشتن قوت دماغ نیز غافل نباید بودن و چیزها تحلیل کننده همچنانکه ماده را تحلیل کند قوت را نیز ضعیف کند بدین سبب
اندر چنین ضمادها چیزی قوی کنند چون برگ مورد و آبی و مانند این زیادت باید کرد و پس از آنکه استفراغ کنند
ضمادهای قوی دور دارند و جز گلاب و آب بید با آب بنفشه و نیلوفر با اندکی آب بابونه یا روغن او بکار نشاید داشت و اگر از پس
دو سه استفراغ آب کوک و روغن گل بیامیزند و بر سر او می نهند روا باشد و این آنجا شاید که مزاج گرم بغایت باشد
و روغن بنفشه یا روغن گل آمیخته نافع باشد و تدبیر استفراغ برین ترتیب باید هر بامداد شربتی ماء الجبن که سکنگبین افتیمونی
ساخته باشند بخورد و هر هفته یکدرم ایارهٔ فیقرا و دو درم یا سه درم اطریفل کوچک و دو دانگ یا نیم درم افتیمون ترکیب
کنند و بدهند و اگر احتمال کند دانگی شحم حنظل زیادت کنند صفت سکنگبین افتیمون بگیرند افتیمون و بسفایج نیم کوفته
از هر یک ده درم خربق سیاه یکمثقال هر چند جداگانه اندر خرقهٔ فراخ ببندند و خربق را نیز نیم کوفته کنند و یکشبانروز اندر نیم من
سرکه تر کنند دیگر روز نیم مقدار آب با وی بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند و خرقهٔ بسفایج و خربق اندرین سرکه و آب
بجوشانند چون ببینند که آب سپری شود و بمقدار سرکه باز می آید خرقهٔ افتیمون اندرین افکنند و یکجوش بدهند و برارند پس از آتش
بردارند و هر سه خرقه را بدست بمالند اندرین سرکه تا قوت او بیرون آید و شکر برافکنند و کفک بردارند و بقوام آرند و نیم من
سرکه را یکمن و نیم شکر کنند صفت ماء الجبن هر بامداد شیر بز را بجوشانند اندر پاتیله سنگین و مقدار بیست درم ازین
سکنگبین برین شیر جوشان نهند و یکجوش دیگر بدهند و از آتش بردارند و سر پاتیله بپوشند و بنهند تا آب از پنیر
جدا شود مقدار چهل درم ازین آب بدهند و غذا ماهی تازه خورد و خایهٔ مرغ نیم برشت و شوربای مرغ خانگی فربه و گوشت
بزغاله و کردن و پاچه بره و مانند این و در گرمابه آب خوش فاتر بر سر او میریزند و روغن بنفشه بر همه اندامهای او می نهند
و چون از گرمابه بیرون آید و برآساید تدبیر غذا دادن کنند و از پس استفراغ دل او را بمفرحها قوی کنند اگر حرارت قوی باشد
بمفرح سرد و اگر قوی نباشد بمفرح معتدل و بباید دانست که در علاج این نوع استفراغهای قوی و ایارجهای بزرگ نشاید داد
از بهر آنکه خداوند این علت بیم باشد که دیوانه مالیخولیا مانیا گردد و بسیار بود که از پس بیماری گرم نوعی مالیخولیا پدید آید و هر گاه که
اندرین بیماری تن پاک کرده باشد و تدبیرها صواب کرده آید قوی و مددی نباشد نطول و ضمادها و بویها که یاد کرده آید
اندران کفایت بود و آنجا که مادهٔ مزاج دماغ سرد و خشک باشد مفرح گرم و دواء المسک و تریاق و مثرودیطوس کفایت بود
و آنجا که ماده بیماری با خون آمیخته باشد نخست رگ اکحل باید گشاد و نخستین خون کم کردن و غذا اندک تر کردن و چیزهای خنک دادن
که کیموس آن پسندیده باشد و یکهفته برین ترتیب بودن پس دیگر بار هم اکحل گشادن اگر قوة قوی باشد خون بر اندازه مقدار
که طبیب تقدیر کند که بیرون می باید کردن بیکبار بیرون کنند از بهر آنکه این استفراغ که بیکبار باشد قوت بر آمدن بخارها بر دماغ
بازگیرد و اگر قوت قوی نباشد آنقدر که بیرون می باید کردن بدو دفعه یا بسه دفعه بیرون کنند و اگر از رگ خون رقیق آید اول
گشادن پشیمان که باشد نخست اندکی خون رقیق بیرون آید و بدین سبب است که رگ را فراخ باید گشاد تا خون غلیظ باسای

نمی‌شود

ماء الجبن

بیرون آید و زنان را که علت نفس باید گشاد یا صافن تا حیض ایشان روان شود و تن پاک گردد و آنجا که طبیب را معلوم گردد که بخار این خون
اندر دماغ محکم شده است رگ پیشانی باید گشاد و پس از گشادن رگ یکهفته آسایش دهد بعد از آن ماء الجبن چنانکه پیشتر یاد کرده شده است
و استفراغ با ایارج فیقرا و اطریفل کوچک و افتیمون هم بران ترتیب میکند اگر بدین علاج اثر شده است و استفراغ بهتری پدید آید
فبها و نعمه و اگر نه داروی قوی تر دهند و بهترین دارو اندرین باب ایارج جالینوس است و اگر از پس آنکه سه دفع با ایارج جالینوس
استفراغ کرده باشد اثر بهتری پدید نیاید حبی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل و سقمونیا هر یک
بدان مقدار که طبیب بحسب مشاهده از بهر آن شخص صواب بیند و ایارج روفس و لوغاذیا نیز یا مطبوخ افتیمون و هلیله کابلی و هلیله
سیاه و اسطوخودوس و مویز منقی و اندک نمک هندی سودمند بود و اگر ازین نیز راحتی نیاید حجر ارمنی مغسول با ایارج فیقرا ترکیب کنند
بنایم و بدهند و اسکندر حجر ارمنی دو درم با سه درم باندازه ماده مرض و قوت باید داد و می گوید بکار هند و بیفزاید چنانکه صواب بینند
از هر شخصی و جای دیگر میگوید لحماتش یکدرم دهند و از پس هر شربتی از داروهای قوی تر باید یکر شربت یکبار تا دو بار سه درم
اطریفل کوچک و یکدرم ایارج فیقرا و یکدرم افتیمون ترکیب کنند و بدهند و هرگاه که این همه شرطها بجا آرند و علت بر جای خویش باشد
نومید نباید بودن لیکن همین طریق بر دست همی باید داشت که هر وقت که هوا بگردد بهترین پدید آید و اگر از هوا بهوای دیگر شود
صواب بود و معجون النجاح اندرین باب سخت مفید باشد خون را از خلط سودای صافی گرداند **صفت** معجون النجاح بگیرند هلیله
کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یک ده درم اسطوخودوس ترید و افتیمون و بسفایج از هر یک پنج درم غاریقون پنج درم حجر ارمنی
مغسول دو درم و نیم انگبین مصفی چند سه وزن همه داروها شربت چهار درم و اگر شخص ضعیف باشد و علاجهای قوی احتمال نکند
سوداوراجر با ماء الجبن و سفوفی که با نان دهند علاج نشاید کرد **صفت** سفوف بگیرند افتیمون و هلیله سیاه از هر یک درمی شکر چهار درم
همه را بکوبند و سفوف کنند و اگر شخصی که قی کردن آزموده باشد و بآسانی تواند کردن نخست از همه کار با قی کند تا بقوت قی کردن
همه ماده ها سودای از قعر تن بجنباند و بمعده آید و بقی بیرون آید و تدبیر قی برین گونه باید کردن نخست سه درم هر روز در طعام خردل
لطیف کننده بکار می برد چون ترب بسرکه و سداب و گوشت بسرکه روز چهارم طعامی خورد از بهر آنکه قی موافق باشد و ازین
کرفس و سداب و ترب لختی فروتر بکار دارد و از داروها قی آنچه طبیب صواب بیند بدهند تا قی کرده شود در مدت سه هفته تمام
سه دفع قی کند برین ترتیب و هر باری که از قی فارغ شود ضمادی سازند از مصطکی و افسنتین رومی و گل سرخ و سنبل
و اسارون و سعد و سعتر و بر معده او می نهند تا معده را قوت دهد و بعد از آنکه سه دفعه قی کرده باشد تدبیر علاجهای دیگر کنند
که یاد کرده آمده است و باید دانست که حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی که سودا لطیف تر و تیز تر باشد و از خون
متمیز بود اندر عروق بر سر خون ایستاده باشد چنانکه بتازی طافی گویند خارش و گردهای سیاه و مانند این ازوی تولد کند
علاج این سهلتر بود از بهر آنکه ماده لطیفست و از خون متمیز و گاهی که سودا ساکن تر و غلیظ تر باشد روی بنشیب نهد چنانکه
پی را سبب بواسیر و دوالی و داء الفیل ازوی تولد کند و این را نیز بحکم آنکه از خون متمیز بود سهل شمارند اگرچه علاج او بانامل بود

معجون نجاح

اگرچه علاج او

اگرچه علاج او عسرتر بود و گاهی که همه اجزاء سودا با همه اجزاء خون آمیخته بود تا متمیز نبود بیماریهاء گوناگون تولد کند و این نوع مالیخولیا
که یاد کرده اند از آن جمله باشد و آنجا که سبب مالیخولیا گرمی جگر و بیماریها باشد حال او همچون بیکبود بود و کسی را گویند که در جگر او
آفتی باشد و علاج او بیشتر تبهاء خشک باید کرد چون آب تخمها و آب کسنی و کشکاب و آب کدو و آب خربزه هندی و شراب بنفشه
و استسقولوغ با آب گلاب و آب کسنه و فلوس خیار چنبر و خرمای هندی و شیرخشت باید کرد یا بما الجبن و رگ باسلیق باید گشاد
و غذاها خنک باید داد و هر وقت که طعام خورد لختی کوک و کسنه با سرکه بخورد و اگر سده ها باشد یا حاجت آید که خلطی را لطیف کنند
لختی کرفس با آن بخورند و چغندر و اسفاناخ نیز موافق باشد و کوک و کسنه خام و پخته سودمند بود و اگر قوت هاضمه قوی باشد
و اندر منفذهاء جگر سده نباشد طعامهاء خنک و غلیظ باید داد تا با حرارت جگر باز کوشد و با آن برابری کند چون هلام و قریص از
گوشت گاو و ماهی بزرگ و بطون گاو و سر و پاچه بسرکه پخته و مانند این و آنجا که سبب ضعیفی سپرز بود رگ اسیلم باید زدن و سپرز را
پاک کردن و قوت دادن بتدبیرها که آن در باب علاج سپرز یاد کرده آید و ما الجبن که بسکنگبین افتیمون کرده باشند می باید
داد و هرچه اندر علاج ماده سودائی که با خون آمیخته باشد یاد کرده آمده است بکار می باید داشت و آنجا که مالیخولیا مراقی باشد
قی نباید فرمود مگر کسی را که بآسانی قی کند و خلط اندر فضای معده باشد و صواب آن بود که طبع را نرم دارند بافتیمون و ایارج فیقرا
بهم آمیخته و اگر حاجت آید هر روز از این ترکیب یعنی افتیمون و ایارج فیقرا مقداری طبیب بحسب مشاهده صواب بیند بخورد سخت نافع بود
و معده را پاک کند و خلطها را که در معده بود بآسانی از معده فرود آرد و دفع کند و هرگاه که این طریق بر دست دارند معده و امعا بران راست
بایستد که ثقل را دفع کند و هر بامداد شراب افسنتین مقدار سی درم بدهند صفت شراب افسنتین بگیرند افسنتین رومی ده درم
تربد سپید تراشیده چهار درم سنبل هندی دو درم و اندر بعضی نسخها همی آید مصطکی و اذخر و ساذج هندی و صبر از هر یک ده درم
غاریقون چهار درم این همه را در دو من آب بپزند تا نیمه باز آید و بپالایند و هر روز بامداد سی درم از این شراب با بیست درم شکر
پوره بخورد و اگر قنطوریون باریک را بپزند و بپالایند و هر بامداد همچنین بکار دارند نافع بود و معده را پاک گرداند و طعام را نرم دارد
و هرگاه که معده پاک میشود و طعام هضم میکند و ثقل طعام دفع میشود بادها و بخارها تولد نکند و ماده علت بریده شود و ما الجبن که از سکنجبین
سازند یا از شراب طبع را نرم گردانند و اندکی از آن اسهالی اندک کند و بسیاری از آن اسهال بسیار کند و طعام او یک لون باید
و الوان طعام نباید از بهر آنکه قوت معده اندر هضم طعام الوان متحیر شود و هضم نتواند کرد و چون یک لون باشد نیک هضم کند و حیوانی که
از بهر او کشند گوشت آن اندر برف و یخ پنهان کنند یک روز تا نرم شود و آنچه بریان کنند سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود و چیزی تری
باید که مانده باشد و بباید فرمود تا هر وقت که معده او خالی باشد افسنتین رومی و شبت بوزنه دستی و زیره و انیسون و تخم کرفس
در آب بجوشانند و بپالایند و آن آب در مشربه ها کنند و بر معده او نهند و نگاه دارند تا معده را قوت دهد و بادها را باز دارد و اگر خواهند که
قوتی تر باشد سعتر و کندر با این چیزها یار کنند و بباید دانست که بیشتری خداوندان مالیخولیا از شربتها و طعامهاء سرد و تر منفعت
بدو سبب یکی آنکه ضد خشکی سودا تریها باشد دوم آنکه چیزهای سرد و تر بادها و بخارها تولد نکند و بر دماغ برود و اگرچه منفعت

دیکبود

سرد و تر است او را منفعتی حقیقی نیست لیکن بحکم آنکه ازین چیزها تولد سودا نباشد مدد سودا ماده از تن ایشان را گسسته شود و آن ماده
که حاصل شد بخار نتواند گشت امیدوار بود که طبیعت بران مستولی گردد و آنرا بصلاح باز آرد و از بهر این معنی است که گاه باشد
که تدبیر غلیظ نگذارد که سودا چیره گردد و گاه باشد که تدبیر لطیف زیان دارد و سودا را یاری دهد از بهر آنکه تدبیر لطیف اخلاط را بسوزاند
و سردی و تری را کمتر کند و باسایشی که خداوند این علت از قذف بلغم یابد مغرور نباید شد از بهر آنکه آن راحت از قذف بلغم
نباشد لیکن هرگاه که امتلا و فشاردن اخلاط اندر یکدیگر بقذف بلغم کمتر شود راحت پدید آید ازینجا معلوم گردد که اصل
در علاج مالیخولیا آنست که ترتیب حاصل میکند و اندر استفراغ سودا هیچ تقصیر نکند بولس گوید از جهت استفراغ سودا دوازده کرمه
افتیمونی با ماء الجبن بباید داد و اگر ماء الجبن حاضر نباشد با ماء العسل دهند و دوازده کرمه نه درم باشد و میان هر استفراغی تا
باستفراغی دیگر هر روز شراب افسنتین می باید داد از بهر آنک افسنتین درین علت سخت نافع است معده را پاک گرداند
و قوت دهد و ادرار بول آرد و خون از خلط غلیظ بادرار البول صافی شود و آنجا که ماده سودا با بلغم غلیظ آمیخته باشد سکنگبین
که از سرکه عنصل سازند موافق باشد و خلط غلیظ را لخته گرداند و روفس گوید جماعتی را شناسم که افسنتین تنها بکار داشته اند و سلامت
یافته اند ازین علت و ابوالحماد گوید من آزموده ام افسنتین را درین علت همچنان یافتم که روفس میگوید و منفعت آن بزرگ چیز دیدم
و همچنین روفس حکایتی میکند و آن حکایت درین باب سخت بافایده است چنین میگوید که مردی را دیدم که عمر او سی سال بود
و اندر امعاء او خلطی غلیظ گرد کرده آمده بود و بدان سبب طبع او بسته بودی چنانکه هر سه روز یا چهار روز طبع او یکبار اجابت کردی
و خربد ارو یا لخته طبع او نرم نشدی و هر وقت که دارو خوردی بلغمهای غلیظ چون سنگ شده ازوی بیرون آمدی و من از بهر او
سکنگبین عنصل ساختم بعسل و او را فرمودم تا هر روز یکبار بیست ازین میخورد و ازان منفعت یافت و هر روز یکبار طبع او اجابت
میکرد و ازان بلغم لختی همی آورد و مدتی برآمد مرا ندید و با من مشورتی نکرد و همان سکنگبین بکار میداشت پس از قرب یکسال
نزدیک من آمد و گفت اندر سپرز خویش سوزشی می یابم دست بر سپرز او نهادم آماسی یافتم ازوی پرسیدم که درین مدت
که مرا ندیده چه میکردی گفت بیرون ازانچه تو فرمودی هیچ چیز دیگر نکردم و آن سکنگبین بکار داشته ام گفتم تا دست ازان سکنگبین
بدارد و چیز دیگر فرمودم بعوض آن روزی چند بگذشت و آن سوزش کمتر نشد من گمان بردم که بسبب این سکنگبین که بوسنه
بکار داشته است آن خلط غلیظ کمتر شده است و خلطی تیز در تن او تولد کرده او را داروی مسهل دادم پس کاری [illegible] دیگر روز
افتیمون بسیار و بسفایج و اندکی سقمونیا دادم طبع او اندکی گشاده شد و حرارتی قوی که از افتیمون تولد کند در اندرون او تولد کرد
روز دیگر ماء الجبن با افتیمون دادم شبانگاه آنروز وی را تب آمد و دیگر روز اعراض مالیخولیا پدید آمد چون این حال را بدیدم خواستم که
افصد کنم باز تاخیر کردم و بر سپرز و همه شکم او ضمادها ساکن کننده و قوت دهنده برمی نهادم و هر وقت که اعراض مالیخولیا
باشدی گفتی آن سوزش سخت تر است و بربالا برمی آید دیگر روز از پای چپ او نزدیک شتالنگ رگی گشادم و خون بیرون کردم
... تمام آن سوزش سپرز او کمتر شد و اعراض مالیخولیا بیشتری زایل شد روز دوم بدو دفعه خون دیگر بیرون کردم از بهر آنکه قوت مرد

برجای بود و نشر دارا آن روز ما الجبن دادم بی افتیمون از حرارتی که افتیمون کند اندیشیدم لیکن ما الجبن بسیار دادم
تا طبع او اجابت کند و حقنه نیز فرمودم ضمادهای خنک بر سر زوی نهادم و روز دیگر اندکی سقمونیا اندر ما الجبن حل کردم و بدادم
برین ترتیب هشت روز او را علاج کردم بسلامت از علت بیرون آمد هم رودس میگوید همچنین مردی دیگر را دیدم که هر سال
در فصل بهار اندر میان پهلوها دردی پدید آمدی سخت و با این درد نه تب بودی و نه نفخ و گفتی اندر میان پهلوها دردی سخت
سوزانست و در جایگاه درد حرارت ظاهر نیافتی و هر سال بسبب آن درد فصد کردی و مسهل خوردی درد لختی کمتر شدی لیکن تا هوا
گرم نشدی بقیت دردی بر جای بودی او را گمان افتاد که فصد کردن و دارو خوردن او را سود نمیدهد نمیدارد و اگر علاج نکند
دیا کند این درد مدتی سلطنت خویش میراند و بدان وقت زایل میشود و بعت از رگ زدن و دارو خوردن بداشت آن درد بر وی
صعب گشت و از پس چند روز آغاز کرد و بسوی بالا بر آمد تا به نزدیک پستان برسید رگ زد و دارو خورد فایده نداشت و آن درد
همچنان بر آمد تا بر چنبر او رسید من اندیشیدم که نباید که درد بچشم و دماغ وی بر آید و مرد هلاک شود و باز فصد کردم یکبار زیر بازی چپ
نزدیک شتالنگ و دیگبار دیگر بر دست و سه بار مسهل دادم پس بر میان پهلوی او داغ نهادم آنجا که آغاز درد از آنجا بودی آرام تمام
پدید آمد و چهار روز بگذشت هیچ رنجی نبود و روز پنجم گفت پیش چشم خالهای سیاه می بینم و از بهر آنکه او را فصد بسیار کرده بودم و
داروها داده خشکی تولد کرده بود نه فصد توانستم کرد و نه دارو توانستم داد بتدبیرهای تری آرنده مشغول گشتیم تا بهرگاه که لختی تری باز
باز آید اگر دیگر بار مسهل باید داد بدهیم این خالهای سیاه چهار روز بود و سیوم اعراض مالیخولیا پدید آمد قومی او امید از وی برداشتند ... لیکن
من از بهر آنکه دانستم که پنج ماه گرسنه کرده ام ایمن بودم و بتری باز آوردن مشغول می بودم تعهد بگشتابه و چند روز پس و غیر آن فصد دادم [?]
مدت سی روز علت زایل شد و از ابتدا پدید آمدن درد تا این روز که علت زایل شد بیست و اند روز بود که طبیبان سبب این
حال جستن کردندی و هر یک چیزی دیگر گفتندی اما من دانستم که در سر با بهار او فضله سودائی بود بتدریج خون او را تباه میکرد
و آن تباهی بالا بر می داد از بهر آنکه من استفراغ بسیار آن فضله سودائی او قوی کرده بودم و اصل فضله بیرون کرده آنچه باقی بود
بتدریج نقصان میگرفت اگرچه بر بالا همی آمد چون بدماغ رسید ضعیف گشته بود لیکن از بهر آنکه آنجا ماده یافت همچون خمیره گشت
و آن را سودا گردانید تا مالیخولیا تولد کرد و از بهر آنکه ماده اندک بود و این خمیره که بدو پیوست ضعیف بود باستفراغ حاجت نیامد
لیکن بتدبیرهای تری آرنده بصلاح باز آمد و اندر تجارب محمد بن زکریا همی آید که جوانی خداوند مالیخولیا بود نزدیک او بردند
و آن بیماری ظاهر نبود از اعراض مالیخولیا آن بود که گاهی موی ریش همی کندی و گاهی کلوخ از دیوار می کندی و اندر خانه او
غم‌ها سخت پدید آمده بود چون بادریشه [?] محمد زکریا بفرمود تا وی را فصد کردند گفت اگر خون سیاه بینند چندان بیرون کنند که رنگ خون
بگردد و در یکماه دو بار مطبوخ افتیمون دهند و آن شب که بامداد دیگر روز مطبوخ خواهند وقت خواب سه درم افتیمون با مویز دانه
بیرون کرده بکوبند و بدهند و بامداد مطبوخ دهند و روغن بنفشه بر سر او نهند و بر خایه ضمادها نرم کننده بر می نهند و او
بدین تدبیر بصلاح آمد و سلامت یافت صفت مطبوخ افتیمون و افتیمون بلیله کابلی و اسطوخودوس و مویز دانه بیرون کرده

حب افتیمون

مفرحی

در یاد کردن انواع دیوانگی

از هر یک ده درم بسفایج پنجدرم تربد نیم کوفته چهار درم و در بعضی نسخها همی آید سنا رکی هفت درم همه را در یکمن و نیم آب بپزند چنانکه
رسم است و بپالایند و از بهر کسی که مطبوخ نتواند خورد حب افتیمونی سازند صفت آن بگیرند افتیمون دو درم بسفایج و غاریقون
از هر یک یکدرم خربق سیاه و نمک هندی از هر یک نیم درم اسطوخودوس چهار دانگ ایارج فیقرا یکدرم و نیم این دو شربت
تمام باشد مفرحی که خداوند مالیخولیا را شاید بگیرند بادرنجویه و پوست ترنج و زعفران و قرنفل و مصطکی و قرفه و جوزبوا و
قاقله و نارمشک و بهمن سپید و بهمن سرخ و زرنباد و درونج و زعفران و تخم بادرنجویه و تخم فلنجمشک از هر یک دو درم و نیم مشک
دانگی و نیم این همه را بکوبند و نگاه دارند و پنجاه درم هلیله کابلی مقشر و بسفایج پنجدرم آمله مقشر بگیرند و دو من آب به پزند تا بنیمه باز آید
و بعد از آن بدست بمالند و بپالایند و نیم من انگبین مصفی بر افکنند و بقوام آرند و داروها بدو بسرشند چنانکه رسم است شربت از جمله دو درم
و نیم دهند باب دوم در یاد کردن انواع دیوانگیها و معالجات آن انواع دیوانگی چهار نوع است یکی را بلغت یونانی مانیا گویند و دوم را
داء الکلب و سیوم را صبارا و چهارم قطرب اما خداوند مانیا دیوانه باشد که خوی ددگان گیرد هر چه یابد بشکند و بدرد و همیشه قصد آن
میکند که در مردم افتد چنانکه خوی ددگان باشد و نظر مردمان نماند بنظر ددگان ماند و داء الکلب نوعی از مانیا باشد لیکن گاهی بدخوی کند
و گاهی مردمی نماید و مهربانی و چاپلوسی همچو خوی سگان و ماده علت مانیا بخار صفراء سوخته بود که در دماغ گرد آید یا بخار سودای سوخته
و مادهٔ مالیخولیا چون سودا باشد یا بلغم سودائی یا بسیاری سودای طبعی و صبارا از پس سرسام گرم و تبهاء محرقه افتد و سبب آن
خشکی طبع بیمار باشد تا بدان سبب حرارت و بخار صفراء سوخته همه بر دماغ او پر شود و تب ضعیف گردد چنانکه گمان افتد که تب نیست
و قطرب نوعیست از مالیخولیا و خداوند این بر یک جای قرار نگیرد و قطرب جانوری است خورد همچون پشه بر سر آب میرود و حرکتهاء
زود از زود از چپ و راست و پیش و پس بی ترتیب و بیمعنی میکند و از جهت بی آرامی این علت را قطرب گویند علامتها و فرق میان مانیا
و سرسام گرم آنست که خداوند سرسام اندر تب مطبقهٔ سوزان باشد و چشمهاء او سرخ و رگهاء چشم او برخاسته و چشمهاء خداوند مانیا
خشک و در فرو رفته بود و پوست روی و پیشانی او خشک و درشت و تن او لاغر بود و سخن بیهوشانه بسیار گوید و نبض بسبب خشکی
صلب و صغیر باشد و دلیل در بستر و تبها ازتپی تمام بدر رنگ باشد و گاه بود که بسرخی گراید و قوام اندر هر دو حال رقیق باشد اما آنچه ماده او
صفراء سوخته باشد تند و جهنده بود و گریزنده و در حرکت آید لیکن زود فرو آید و آنچه مادهٔ سودا سوخته باشد ساکن تر از آن باشد بل همچون
غافلی و متفکری باشد لیکن هرگاه که بشورد و در حرکت آید او را دشوار فرو توان گرفتن و دیر آرام گیرد و خداوند داء الکلب میان این
و آن باشد از بهر آنکه مادت علت او با خون آمیخته و خداوند صبارا از همه شوریده تر و بیقرارتر بود و سخن بیهشانه بسیار ترگوید
و دلیل او سپید و رقیق باشد همچون آب صافی از بهر آنک حرارت همه روی بدماغ آرد و از خویشتن بدین سبب بیخبر باشد
و گاه بود که بول او باز گیرد و دست اندر زهار زنهار نهد و میمالد و از بی عقلی نداند که چه باشد و گاه باشد که لرزه بر اندامهاء او
خداوند قطرب از مردم گریزد و ماوی در گورستانها گیرد تا مردم را کمتر بیند و اگر یکی را بیند از وی بگریزد و اگر از آن جانب دیگر را
ی بگریزد و ترش روی و گرفته و اندوهگین باشد و بر پای او ریشی و خراجها باشد از بهر آنکه شب بسیار گردد و پایهای او

بر سنگ و خارها و مانند آن همی افتد و مجروح میگردد و از وی نیک حذر باید کرد از بهر آنکه وی از مردم نترسد و اعتقاد او چنانست
که از مردم بباید گریخت اگر ناگاه کسی در دست وی افتد بدین اعتقاد از دست وی دشوار تواند رستن معالجات علاج علت بعلاج
سرسام گرم نزدیکست نخست نگاه باید کرد اگر امتلاء اخلاط باشد فصد کنند تا لختی خون بد کمتر شود و بهر وجه که ممکن گردد تدبیر آن کنند
که تری بدو باز می آرند و بهر لحظه‌ای استفراغ سودا میکنند آنجا که خلط دموی یا صفرائی بود از بعد استفراغ مطبوخ هلیله کنند
و آنجا که خلط سودائی بود استفراغ بمطبوخ افتیمون کنند و صفت آن اندر باب گذشته یاد کرده شده است صفت مطبوخ هلیله
که درین علت سودمند بود بگیرند هلیله زرد مقشر پانزده درم هلیله کابلی مقشر ده درم افسنتین رومی و افتیمون از هر یک چهار درم
بسفایج نیم کوفته پنج درم سنای مکی سه درم تربد نیم کوفته چهار درم آلوی سیاه سی عدد خرمای هندی بیست درم فلوس خیار چنبر بیست درم
ترنجبین پنجاه درم این مطبوخ بپزند چنانکه رسم است و بپالایند اگر حاجت آید نیم دانگ سقمونیا در وی حل کنند و بدهند این نسخت
چون دستوری است و طبیب در خورد هر شخصی تصرف میکند در اعداد ادویه و از آن در بعضی اوقات باشد که بنفشه
و عناب و نیلوفر زیادت کنند و از جهت جراحات معده مصطکی و انیسون زیادت کنند و تدبیر تری باز آوردن بدین ترتیب
هر بامداد شربتی گلاب مقدار چهل درم با بیست درم شراب خشخاش و سه درم روغن بادام بدهند صفت شراب خشخاش
بگیرند آب نیلوفر و آب بنفشه و آب کدو از هر یک یک من تخم خشخاش سپید صد درم کوفته و نرم کرده و بعضی طبیبان یک مثقال
تخم بنگ سپید ناکوفته با این یار کنند و تخم را اندرین آب تر کنند و سه روز بنهند و گرمای راه بست بمالند و بفشارند و آن آب را
صافی کنند و یک من شکر برافکنند و بر رسم جلاب بپزند تا بقوام آرند و از پس این شربت کرنب و آبزن و روغن بنفشه مالیدن
و از پس گرمابه آسایش و غذا دادن غذاها سبک و گوارنده چنانک معلوم است و اگر از گلاب ملالت نماید این شراب
با آب انار شیرین دهند و اگر طبع خشک باشد با شراب آلو دهند تا هم تری کند و هم طبع را نرم کند نگاه کنند اگر در دماغ فضول
خونی باشد رگ زیر زبان و یا رگ پیشانی یا رگ بینی بگشایند و اگر فضله سودائی باشد یا هر چند گاهی دو درم حب شبیار
بدهند صفت حب شبیار بگیرند ایارج فیقرا و افتیمون از هر یک دو مثقال اسطوخودوس یک درم شحم حنظل و حجر ارمنی مغسول
با حجر لاجورد مغسول از هر یک یک درم خربق سیاه چهار دانگ هلیله کابلی دو درم کتیرا یک درم حب کنند چنانکه رسم است
و اگر فضله صفرای سوخته باشد حبها را بدین صفت سازند بگیرند ایارج فیقرا و هلیله زرد و افتیمون از هر یک نیم درم و شربتی یک مثقال
و شبیارها باندازه حاجت باید داد و افراط نباید کرد تا خشکی زیادت نشود لیکن چندانکه میدانند که منفعت میکند می باید داد
و اما نطولها چندانکه توانند بکار می باید داشت و اگر دیگر روز تیمار بانطول بکار دارند شاید خاصه پس از آنکه استفراغ کرده باشند
صفت نطول بگیرند بنفشه و نیلوفر و گل و خطمی و شاهسفرم و کرنگ جو و برگ بید و قشر خشخاش و برگ کوکنار از هر یک کمشت و پوست بیخ
عنب الثعلب کمشت برگ مورد تر مشتی این همه بپزند و در گرمابه در سرای بنشانند سر او بخار زرد این آب نیم گرم
بچکانند و سر را چنانچه بر وی بر لند آب آن بر سر او میچکانند و مساله بر سر او طلی میکنند و شیر دختران بر سر او می دوشند

واگر خواب نمی یابد پوست خشخاش و بابونه بپزند و بر سر او می ریزند و در غذا کاهو و تخم کوک همی بپزند و اندکی دارچینی بکار میدارند
و نباید گذاشت که طبع او خشک باشد یا بخار بد بدماغ او برود و رانها و ساقها پوسته همی بندند و همی مالند و پای او در آب گرم می نهند
و می شویند و اگر در آن آب بابونه پخته باشند نافع بود و مغز تخم کدو اندر بنفشه بپرورند و روغن او بکشند و اندر بینی او میچکانند صواب باشد
و هرچه ادرار البول کند ازوی دور دارند و هرچه سده کند چون نشاسته و غیر آن ازوی دور دارند و شراب رقیق و سپید مزوج موافق
باشد و تری فزاید و خواب آرد و اگر کسی را برنجانند یا از حرکتها مضطرب برخویشتن جنایتی کند او را ببندند و علاج میکنند و اگر از
چیزی چون قفصی سازند و او را اندران قفص کنند و قفص را محکم کنند و معلق بدارند او را نخته صواب باشد و خداوند قطرب را هم
بدین ترتیب علاج کنند الا آنکه در فصد او مبالغت کنند و خون چندانکه بنزدیک غشی رسد بیرون کنند از بهر آنکه خون سخت بد باشد
و اندر تری بازآوردن نیز مبالغت کنند بهمه نوعی و استفراغ بماء الجبن کنند و اگر یکهفته بامداد شربتی ماء الجبن با شکر بدهند و با یارج
ارکاغانیس یا غیر آن استفراغ کنند صواب بود و از پس استفراغ بتریاق فاروق دل او را قوت دهند و اندر تدبیر خواب او
نیز مبالغت باید کرد و چیزها که خواب آرد چون افتیمون بقدر حاجت می باید بو بایند تا بخسبد و طبع او نرم باید داشت و او را آرام
باید داد بهروجه که باشد و اگر مدتی علاج کنند و بهتری ظاهر نشود او را نیک بزنند بزدنی دردناک و تپنجها سخت بر روی و سر وی
هروقت میزنند و همچنین بر میان سر او داغ کنند مگر بدین طریق بهوش باز آید و اگر چنان باشد که دیگر بار بشورد دیگر او را بزنند
هم بدان طریق که گفته شد باب سیوم در یاد کردن عشق و معالجات آن عشق بیماری است که مردم آنرا خود بخویشتن کشد
و چون محکم شد بیماری باشد با وسواس مانند مالیخولیا و خود کشیدن آن بخویشتن الجنان بود که مردم همه اندیشه خود
اندر خوبی و پسندیدگی صورتی بندد و امید وصل او در دل خود محکم کند و قوت شهواتی او را بدان مردمید تا محکم گردد علامتها
چشمها عاشق عادور فرو رفته باشد و خشک بود الا بوقت گریستن تر شود و سخن گفتن او بیشتر با شارت چشم باشد
و با تبسم چنانکه کسی خبری خوش شنود یا چیزی خوب بیند و دم سرد بسیار کشد و هروقت که غزلی یا دو بیتی شنود یا چیزی
خوب بیند که در وی ذکر وصال باشد طربی در وی پدید آید و اگر بیتی شنود که در وی ذکر فراق باشد بگرید و دردی خویش پدید آید
و شمایل او از آنچه پیش از آن بوده باشد بگردد و نبض او مختلف و بی نظام شود خاصه آن وقت که ناگاه معشوق را بیند یا نام او شنود
یا خبر او یابد و کسی که عشق و نام معشوق پنهان دارد بدین طریق بتوان دانست که معشوق او کیست و این چنان باشد که طبیب انگشت
بر نبض او دارد و بفرماید تا ناگاه نام کسی که گمان برند که عشق او بر ایشان ممکن است یاد کنند و صفت هریک میکنند و احوال هریک میگویند
چند بار بیازمایند تا از تغیر نبض او نزدیک شنیدن نام و صفت آنکس معلوم گردد که معشوق او کیست و چه نام است و شیخ رئیس
رحمة الله میگوید این طریق آزمودم و بدست آوردم که معشوق کیست و دیدم که عاشق بیماریها کشیده بود و قوت او رفته
بول رسیده چون او را امیدوار کردند که میان ایشان وصال و صحبت خواهد بود و بدانست که آن امید درست قوة او
صلاح پذیرفت و سلامت یافت چنانکه از زود پذیرفتن علاج تعجب کردم و همچنین میگوید چون وصال او دشوار گردد

واندر ناف و مقعد و کف پا
او میمالند و کر روغن مغز کدو
نان یا با سفیده خایه مرغ
باتیر
بر سر او می نهند یا بپیچانند صواب باشد
و در بینی او

اندر بیرون آوردن که بهترین حیلت میان ایشان وصل جویند تا زود صلح بازآید معالجات که یاد کرده شد اندر این علاج
حاجتمند نیست اگر قوت در وحشت و هر بار استفراغ آن خلط کنند و اگر قوت ضعیف باشد قوت را مدد می دهند و او را
مشغول دارند پس بشنوند تا بعضی قوت بدل بازآید پس هم به استفراغ کنند پس به هر تدبیری بازآوردن کنند و به هر خوشخوابی او کنند چنانکه
در باب مالیخولیا یاد کرده آمد و خصوصاً غناها و شغلها و هم که مردم را مشغول دارد و [illegible] زنان مشغول بود باید و اندر بعضی [illegible]
کنند و دیگر باید پس او سخن بشنوند که بد و وصف و شمایل و اخلاق او کنند و او را بدین دیگر رغبت افکنند بهتر باشد و گر حیلتی
دیگر مایل بشود و قوت عشق نخستین کمتر شود و پس از آنکه به هر حیلتی و وهم محکم شود شغلی مهم و ریاضت او افزایند و آزموده و اندر بسیار
تجربه دیده کرده عاشق خردمند باشد او را نصیحت و پند و دستان و دریغ داشتن روزگار او در عشق کفایت باشد و اگر جوان [illegible]
صاحب تجربه کی چیزی خریدن و به ایشان مشغول داشتن تا به تدریج اندیشه نخستین فراموش کنند و دل از آن برداشته
دیگر و دیگر آنچه تدبیر و صواب آنست که پیرزنان و محتشمان را بر گمارند تا از معشوق او حکایتها زشت ناپسند و کرده
او زشتی آورده غیرت کنند میگویند تا دل او بسر شود و چنان باید که این حکایتها با یکدیگر گویند و چنان نمایند که پنهان میگویند
میگویند و چنین نمایند که از وی می شنوند تا البته از مصاحب غرض نماند و از خشم آن معشوق را اسباب طرب و آسایش بود
و دل بهوس کرده و بعضی لذت تازه کرده و به کار بود و این معانی تجربت [illegible] بضاعت [illegible] باید کرد

باب چهارم در غفلت و ابلهی و فراموش کاری و هذیان و فساد و تخیل و اختلاط ذهن و معالجات آن [illegible]
دماغ است و آفت عقل باشد سبب غفلت و ابلهی و فراموش کاری و هذیان و اختلاط ذهن همه اندر جزو میانین دماغ
اندر دماغ لیکن غفلت و ابلهی آنچه است که از جنس نقصان عقل و بطلان چون حال کودکان و یا حال پیران و جز آن که [illegible]
[illegible] نقصان عقل و [illegible] از نقصان و بطلان است سبب آن سردی مزاج دماغ بود [illegible]
[illegible] غلیظ [illegible] از کارها بازدارد [illegible] سبب غفلت و ابلهی تولد کند [illegible]
[illegible] فکر و تمیز [illegible] میانین است اندر دماغ گرم تر از آن [illegible] حرارت افعال فکر و تمیز حاصل [illegible]
[illegible] سبب غفلت و ابلهی است [illegible] سردی [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] است که [illegible] اندر تمیز و فکر [illegible]
[illegible] سبب این [illegible] مزاج دماغ [illegible]
[illegible] از جنس نقصان است سبب آن سردی مزاج دماغ است
[illegible] سبب آن [illegible] مزاج دماغ [illegible] هذیان [illegible]
[illegible] خلاف آن [illegible]
[illegible] دماغ [illegible]

از اجزای دماغ و فراموشکاریست که آنرا بتازی فساد الذکر گویند آفتیست که سبب آن سردی مزاج خشک باز بستن دماغ بود
و آنچنان باشد که همه حاستها بسلامت بود هرچه ببیند درست بیند و هرچه شنود درست شنود ولیکن هرچه دید و شنید زود
فراموش کند و ببایدد انست که اگر نخست آفت اندر فراموشی باشد و بر طبع آن بسبب مشارکت اجزاء دماغ مضرت بافعال
تفکر و تمیز باز دهد سهل تر از آن باشد که نخست مضرت بافعال تفکر و تمیز رسد و بر طبع آن بسبب مشارکت آفت اندر فراموشکاری
پدید آید اما اسباب اختلاط ذهن و هذیان یا بخار سودای سوخته باشد یا بخار صفراء سوخته یا بخار رطوبتی عفن که اندر تجاویف دماغ گرد
آمده باشد یا سوء المزاج گرم ساده یا بخار عفونتها که از همه تن برآید چنانکه اندر تبها گرم بود یا بخاری که از اماس عضوی باشد یا المی
و آفتی که اندر آن عضو بود چون فم معده و رحم و اماس پای و غیر آن علامات ببایدد انست که اگرچه محل تفکر و تمیز دیگر است
و محل یاد داشتن دیگر از بهر آنکه هر دو از جنس نقصان و بطلان است اسباب هر دو یک جنس است و علامتها و علاج هر دو
یکدیگر نزدیکست و گفته ایم که اسباب غفلت و ابلهی سه گونه است یا سردی است ساده یا سردی و خشکی بهم اما علامت
سردی و خشکی بینی و ادراک محسوسات و معقولات بدشواری کردن و کارهای گذشته یاد ماندن و کارهای وقتی فراموش
کردن از بهر آنک معلوم گشتست که چیز خشک نقش بدشواری پذیرد و اگر نقشها پذیرفته باشد بدشواری بگذارد و علامت سردی
و تری خواب بسیار و تری و لعاب و آب دهان و تری بینی و گرانی سر و چشم است و کارهای گذشته فراموش گشتن و کارهای
وقتی بعضی مدتی اندک یاد ماندن و بعضی زود فراموش کردن و علامت سردی ساده میان این و آن باشد و علامتهاء اختلاط
ذهن آنست که چون بیماری که از دردی همی نالد و ناگاه از آن دردی خبر شود بی آنکه سبب درد زایل شده است ببایدد انست که
از خویشتن بیخبر شده است و در اختلاط ذهن افتاده و پرزار جامه و کاه از دیوار جستن و دست پیش چشم آوردن بر سان آنکه کسی مگسی
خواهد گرفت نشان اختلاط ذهن و فساد تخیل بود و علامتهاء مادهٔ سوداء و صفراء و خونی و بلغمی و علامت خشکی و نقصان گوهر
دماغ همه آنست که اندر بابهاء گذشته معلوم شده است و ببایدد انست که بیشترین هذیان و اختلاط ذهن اندر تبها دیائی افتد
و سبب آن بخارها باشد که از همه تن بدماغ برمی آید و آنجا که بخار از یک عضو می برآید احوال آن عضو بر آن گواهی دهد معالجات
علاج غفلت و فراموشکاری آنجا که علامتها سردی و خشکی ظاهر شود مزاج بدل باید کرد و غذاها گرم و تر معتدل و گرمابه و آبزن
فرمودن و تدبیر خواب او کردن و روغنهاء معتدل بر سر او نهادن و میچکانیدن چون روغن نرگس و روغن خیری و روغن سوسن
خاصه پس از آنکه موی سر سترده باشد و ضمادها و نطولهاء گرم و تر بر سر او کردن صفت نطولی نافع بگیرند سر و پاچه بره و بابونه
و اکلیل الملک و حلبه و شبت بپزند و بر سر او می نهند صواب باشد و اگر پالوده علی با عصیدهٔ خرما نیم گرم بر سر او می نهند صواب باشد
و سر او را بخرقهای درشت مالیدن چندانکه غذا بخویشتن کشد سودمند بود و مالیدنی که تحلیل کنند شاید و آنجا که علامتها سردی
با ظاهر شود و علاج از آن نوع باید کرد که اندر علاج لیثرغس یاد کرده آمده است و استفراغ باید کرد نخست بایارج فیقرا و شحم حنظل
اندکی چند بید ستر باید کرد و پس بلوغاذیا و ایارج بیادرلطوس و ایارج جالینوس استفراغ کردن و از پس استفراغ دماغ [illegible]

قوت دادن

قوت دادن چون مشک و قرنفل و مرزنجوش و جوزبویا و مانند آن و خردل را بکوفتن و بانگبین بسرشتن و گرم کردن و بر سر نهادن از بهر آنک طبیبان قدیم هرکجا که خواسته اند که حرارت غریزی را بجنبانند و بعضی که حرارت او ضعیف گشته باشد بازآرند خردل بکار داشته پس چیزهای گرم و تحلیل کننده بکار داشتن چون نطرون و مانند آن صواب باشد و آنجا که معلوم باشد که آن بیماری از حرارتی فزونی بنفزاید هیچ ازوی سودمندتر نیست خاصه اندر علت فراموشکاری و اندر استفراغ رطوبتها افراط و مبالغت نشاید کرد از بهر آنک بیم بود که رطوبت اصلی خرج شود و گاه گاه که رطوبت اصلی خرج شود مادهٔ حرارت اصلی نماند و خشکی تولد کند که سبب زیادت سردی باشد و سردی و خشکی سبب زیادت نسیان بود و همچنانکه مبالغت کردن اندر استفراغ ماده حرارت اصلی را کم کند امتلا حرارت اصلی را ضعیف کند و فرو میراند بدین سبب زیانکارترین کارها ممتلی گشتن است از طعام و شراب و مستی بدترین همه کارهاست لیکن اگر اندکی شراب انگوری کهن خورده باشد حرارت اندرین بیفزاید و روح قوت یابد و از بسیاری خوردن آب مستغنی کند و بسیار خفتن زیان دارد خاصه از پس امتلا و بیخوابی بافراط هم زیان دارد از بهر آنک روح را ضعیف کند و دماغ از بخارها ممتلی گردد و بر کنده باد نشستن زیان دارد و موافق ترین طعامی اندرین علت گوشت دراج بخاصیتی که او راست و آن چنانست که خونی که از غذای وی تولد کند گوهر دماغ از آن بهره بیشتر یابد و قوی تر شود و دارفلفل پرورده و وج پرورده اندر علت فراموشکاری سخت نافع است صفت آن وج را بگیرند و پاره پاره کنند هر پاره چند یک بند انگشت و در خنبره کنند و روغن گاو چندانک برسر او بریزند چندانکه بپهنای انگشت برسر او ایستاده باشد و خنبره پر نکنند چند یکی از خنبره تهی باید کرد که باشد پس از آن در زیر جو پنهان کنند و چهل روز دیگر بگذارند پس بیرون آرند در روغنی که مانده باشد از وی بیرون کنند و انگبین مصفی بجای آن بار کنند و چهل روز دیگر در زیر جو پنهان کنند و پوست ترنج دو درم تا سه درم فراموشکاری را ببرد و دارفلفل همچنین پرورند و مصطکی و سعد و پوست کندر از هر یک برابر زعفران نیم دانگ همه کوفته و بانگبین مصفی سرشته هر بامداد یک درم بخورد سخت نافع بود صفت معجونی نافع بگیرند زیره کرمانی پنج درم هلیلهٔ کابلی یک درم وج دو درم سعد دو درم هلیلهٔ سیاه دو درم عسل بلادر یک درم آنچه کوفتنی است بکوبند و بانگبین مصفی بسرشند و انگبین سه بار چند همه داروها باید صفت معجونی دیگر وج و سعد و دارفلفل و زنجبیل از هر یک ده درم کندر ده درم همه بکوبند نرم و بیزند و بروغن گاو چرب کنند مقدار روغن ده استار و بانگبین صافی کرده مقدار سی درم استار بسرشند و در خنبره کنند و در میان جو پنهان کنند چهل روز پس هر بامداد دو درم بخورد صفت معجونی بلادر این معجون را بلغت یونان معجون انقردیا گویند و القتر دیا بلادر گویند با سندبگیرند سنبل الطیب و ساذج هندی و مر و دارچینی و سلیخه و زعفران و در بعضی نسخها سنج ارمنی آورده اند و انیسون و داوخرو و بوزیدان و حب البلسان مقشر و قرنفل از هر یک یک اوقیه مصطکی و عسل بلادر از هر یک دو مثقال حب بلسان و زنجبیل و کندر از هر یک یک اوقیه غاریقون هشت درم بیخ سوسن آسمانجونی دو اوقیه پوست بیخ بادیان یکمن و نیم خل الخمر سه قسط پوست بیخ آن در این سرکه تر کنند و سه شبانروز بنهند پس بجوشانند تا سه جوش برآید پس از آتش برداند و بمالند و قوه بیخ بستانند و بپالایند

بیخ پرورده

مجرب بلادر

عسل با این سرکه بجوشانند تا بقوام آید و داروها بکوبند و به بیزند و نخست عسل بلادر اندر وی حل کنند پس داروها را اندران بسرشند
و در نسخهٔ دیگر عسل بلادر هشت درم آورده اند و غاریقون دو مثقال شربتی تمام از وی یکدرم و کسی که ضعیف تر باشد کمتر دهند فراموش
کاری و سستی عصبها و درد معده و همه دردها که از سردی باشد ببرد اما مسکن او خانهٔ روشن باید از بهر آنکه این علت از سردی خیزد
و روشنائی از درفشیدن آفتاب و ستارکان پدید آید بدین سبب روشنائی ضد این علت باشد و تاریکی یار این علت از بهر
اینست که در روشنائی خواب کمتر برد و هر که خواهد که بخسبد خانه را تاریک کند و طریق علاج اختلاط ذهن چنانست که
سبب بخار مادهٔ تب بود که از همه تن بدماغ بر آید بلخلخه که از گلاب و سرکه و روغن گل سازند دماغ را قوت باید داد و تن را از مادهٔ
تب پاک گردانیدن و باقی ماده را از دماغ فرو کشیدن و مزاج را باعتدال باز آوردن و آنجا که ماده اندر دماغ باشد بحب بنفشه
و حب المصطکی و غرغره دماغ را پاک باید کردن و پایها را بستن و مالیدن و شستن بآب گرم و طبع نرم داشتن و آنجا که بخار از عضوی
بر آید نگاه باید کردن که از کدام خلط و کدام عضو بر می آید باستفراغ آن خلط و علاج آن عضو مشغول باید شد و دماغ را بلخلخها قوة دادن
و آنجا که سبب بیخوابی و تفکر بوده باشد تدبیر با تری فزاینده باید کرد و نطولها و ضمادها معتدل بکار باید داشت و شیر زنان و روغن
بنفشه و شوربا سر و پایچه بره و پالوده بشکر و روغن بادام بر سر نهادن و ناف و مقعد و کفهای و ناخنان بروغن بنفشه چرب کردن
و بسیار باشد که سبب گرمی دماغ و اختلاط ذهن حقنه نیز باشد که بخار آن بدماغ بر آید صواب آن باشد که در حال حقنه نرم کنند
چون کشکاب و روغن بنفشه یا روغن گل و آنجا که باختلاط ذهن تب نبود و ضعف قوت نباشد و در هیچ عضو از اعضا آفتی و المی
و اماسی نباشد و همچنین از اسباب خشکی المی سابق نبوده باشد و علاجها بصواب از هر جنس کرده شود و فرموده آید و بهیچ وجه هیچ تدبیر
اثر بهتری پدید نیامده باشد نسخهٔ چند بر سر و روی او باید زد زخمی نیک بزدن تا مگر بدین طریق بهوش باز آید و بعضی مردمان را حاجت آید
اندرین علت که بر میان سر ایشان داغی صلبی بر نهند شفا یابد باب پنجم در بسیاری خواب ناطبیعی و علاج آن
خواب حالیست که روح نفسانی اندران حال از کار فرمودن آلتها حس و حرکت باز ایستد تا حاستها کار نماند و از افعال روح
نفسانی جز حرکت آلتها دم زدن چندانکه مردم بدان زنده باشد نماند و خواب طبیعی حالیست که روح حیوانی روی بر اندرون تن بازآرد
تا غذا را بپزاند و روح نفسانی اندران حالی بر متابعت او از کار فرمودن آلتها حس و حرکت باز ایستد همچنانکه دو جوهر لطیف
که بایکدیگر پیوسته و آمیخته باشد اگر یکی را حرکتی افتد بجای جوهر دیگر بضرورت حالی طبع او گردد و همچنان جانب میل کند و گاه باشد
که بسبب رنجی و ریاضتی و حرکتی عنیف یا بسبب استفراغی بافراط گوهر روح تحلیل پذیرفته باشد و بسبب بسیاری تحلیل منبسط نتواند بود
یعنی اندر همه تن گسترده نتواند گشت طبیعت آسایش جوید و روح نفسانی بدان سبب از کار فرمودن آلتها حس و حرکت
باز ایستد چندانکه روح حیوانی مددی یابد و بدل آنچه از وی تحلیل افتاده باشد بدو باز آید و خواب غرق که بیماری را که تندرستی
بدو باز خواهد آمد ازین نوع باشد و علامت نقصان بود لیکن اگر تندرستی بی سببی ازین سببها که یاد کرده آمد خواب غرق
آید و مدت آن دراز بود و اگرچه بیدار کنند بدشواری بیدار گردد آن خواب طبیعی نباشد بلک مقدمهٔ حالی ناطبیعی باشد

و این خواب که برین گونه باشد از اسبات گویند و بباید دانست که سببهای سبات و گرانی خواب نه است یکی بسیاری
تحلیل بدین سببها که یاد کرده آید دوم نقصان علت چنانک اکنون گفته آمد سیوم داروی سرد یا سببی بیرونی
که مزاج را سرد کند و بدان سبب عصبهای حس و حرکت خدر گردد و روح اندر عصبها چنانک باید گذر نکند و بقعر تن باز گردد و در تن
منتشر و گسترده نشود و مردم بدان سبب اندر سبات افتد و در خواب غرق شود چهارم بسیاری تری در تن چندانکه
عصبهای حس و حرکت را نرم و آغشته و سست کند و گذرهای روح فرو گیرد و گوهر روح را غلیظ و تیره کند تا از حرکت انبساط
باز ماند و مردم بدان سبب اندر سبات افتد و اندر خواب غرق شود و خواب مستی و خواب ناگواریدن طعام و گرانی آن
بر سر معده ازین نوع باشد و این هر دو بقی کردن زایل شود پنجم تبی که نوبت آن سخت گردد و طبیعت با علت برآویزد
و بدان مشغول گردد و با بسیاری ماده اندر ماند و گرانبار شود و روح نفسانی چنانکه بیشتر گفته آمده است متابعت او شود
و دست از کار فرمودن آلتهای حس و حرکت باز دارد و مردم بدان سبب اندر خواب غرق شود خاصه اگر ماده بلغمی باشد
و بسبب عفونت گرم شده ششم بسیاری خون بود در تن هفتم بسیاری بخارهای بد که از عضوی بدماغ برآید چون معده و
دیگر آن هشتم زخمی که بر سر آید و دماغ بدان سبب اندر زیر کاسه سر فشارده شود یا زخمی که بر عضله صدغ آید و عصب حس
بدان سبب کوفته شود و گذر روح بسته گردد نهم حب القرع و کرمهای دیگر که در معده و امعا تولد کند و مردم بدان سبب
ضعیف گردد و بخارهای بد که از ایشان بدماغ برآید در آن یاری دهد و سبب خرخره که مردم در خواب کنند رطوبتی باشد اندر حنجره
و حلقوم و بر هم نشستن آن تا بدان سبب دم زدن بآواز بیرون آید و بباید دانست که از بهر آنک اندر خواب نخست حس
سمع و بصر بیکار شود واجب کند که سبب سبات اندر اجزای پیشین دماغ باشد علامتها و علاج آن آنجا که سبب سردی و تری باشد
نبض نرم و موجی عریض باشد و رنگ و روی و چشم و زبان سپید باشد و پشت چشم آماسیده همه علامتها سردی و تری ظاهر
باشد و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهد و علاج آن بعلاج لیثرغس و علاج صداع سرد نزدیک باشد اما ترتیب دادن آن چنین باید
که نخست قی فرمایند بداروهای قوی پس تن را بحب اصطمخیقون پاک کردن و اگر حاجت آید حقنه نیز فرمایند و از پس استفراغ
و حقنه دماغ را بحب صبر و حب ایاره و حب قوقایا پاک کردن و از مراعات معده چیزی فرمایند که رطوبت را ببرد و معده را
قوة دهد غافل نباید بود و نطولها تحلیل کننده بکار داشتن و غرغره کردن و عطسه آوردن و اندامها فرو سوی بستن و در آب گرم
نهادن و دماغ را بچیزها بوئیدنی قوت دادن و از تدبیرها صواب یکی آنست که بیمار را بخشم آرند و ضجر کنند و گویند که خشم آلوده شود
از بهر آنکه خشم حرارت غریزی را اندر تن بجنباند و مزاج او را بصلاح آرد صفت اصطمخیقون از قراباذین شابور بن سهل بگیرند
ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد و افتیمون و غاریقون و بسفایج و نمک هندی از هر یک درم تربد سپید ده درم شحم حنظل سقمونیا از هر یک
دو درم مقل ازرق شش درم مقل را در آب انیسون بجنبه حل کنند و داروها را بدان بسرشند و حبها کنند هر یک خ
و دو درم و نیم نسخه را نسخه گزیده میخوانند صفت نسخه دیگر هلیله کابلی شش درم آمله و افسنتین رومی و غاریقون

از هر یک سه درم اسطوخودوس و انیسون تخم کرفس از هر یک دو درم ترید سپید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا ده درم قرنفل
یکدرم فانید چهار درم همه داروها بکوبند و بیزانند و فانیذ را در آب حل کنند و بجوشانند تا بقوام عسل بازآید و داروها بدان بسرشند
دبکوبند تا همه همچون یک چیز گردد و پس حبها سازند چند بلبلی شربتی دو مثقال این نسخت کندی است **صفت** حب صبر بگیرند صبر اسقوطری
سه درم مصطکی یکدرم و نیم بسایند و باب کرنب بسرشند و حب کنند شربتی دو مثقال **صفت** حب ایارج ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل
دانگی و نیم ترید نیم درم افتیمون دو دانگ سقمونیا نیم دانگ مقل و کتیرا از هر یک دانگی حب کنند چنانکه رسم است باب کرفس **صفت**
نسخهٔ دیگر ایارج فیقرا شش درم هلیله کابلی مقشر چهار درم ترید سپید هشت درم نانخواه و انیسون از هر یک دو درم نمک هندی دو درم و نیم
شحم حنظل سه درم کتیرا دو درم حب کنند باب کرفس هر هفته دو درم و نیم بدهند **صفت** حقنه نیز بگیرند شحم حنظل یکمشت بسفایج دو مشت
بودنهٔ دشتی یکمشت کوچک افتیمون یکمشت همه را در یکمن و نیم آب بپزند تا بیکی بازآید و مقدار صد درم از آن آب بگیرند و یک اوقیه
روغن بابونه بادی بیامیزند و حقنه کنند **صفت** حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو دانگ سقمونیا دو درم و نیم
ترید و اسطوخودوس از هر یک پنج درم حب کنند چنانکه رسم است باب کرفس جوشانیده و صافی کرده این جمله ده شربت معتدل است
نسخهٔ دیگر صبر سقمونیا و شحم حنظل و مصطکی و عصارهٔ افسنتین رومی و اگر عصاره حاضر نباشد افسنتین عوض کنند از هر یک راست راست
حب کنند باب کرفس شربتی یکدرم تا یکمثقال این نسخهٔ جالینوس است و اگر یکدرم ازین حب با یکمثقال ایارج فیقرا مرکب کنند
سخت نافع بود و نواحی دماغ را پاک کنند و مراعات معده و پاک کردن آن بنقیع صبر و بضمادها قوی کننده باید کرد **صفت**
نقیع صبر نسخهٔ ابن افیون بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله و بیخ بادیان و بیخ کشنی و بیخ اذخر و بیخ سوسن از هر یک ده درم سنبل الطیب
و قصب الذریره از هر یک سه درم شکاع و باداورد از هر یک پنج درم شحم حنظل دو درم همه در دو من و نیم آب بپزند تا کمتر از یکمن
بازآید بپالایند و یک اوقیه صبر اسقوطری سوده درین آب افکنند و اندر شیشه کنند و در آفتاب نهند شربت از هر یک اوقیه تا دو
اوقیه در خورد قوت شخص دهند **صفت** ضمادی که بر معده نهند تا تولد بلغم کم دارد بگیرند سک و رامک و لادن و عود خام از هر یک
سه درم گلسرخ چهار درم سنبل و مصطکی از هر یک دو درم و مشک دانگی همه را بکوبند و باب مرزنگوش تمام بسرشند و هر وقت که
معده خالی باشد بر معده نهند و باقی تدبیر مراعات معده از باب علاج معده طلب باید کرد **صفت** غرغره که دماغ را از رطوبتها
پاک گرداند خداوند سبات و خداوند نسیان و صرع و فالج را سودمند بود بگیرند ایارج فیقرا و خردل و سعتر و زوفا خشک و عاقرقرحا
و پوست بیخ کبر از هر یک برابر همه بکوبند نرم و بسرکه عنصل ترکنند و با انگبین بسرشند و حبها سازند و نگاه دارند و وقت حاجت
اندکی اندر سکنجبین عنصلی حل کنند اندر آبکامه و بدان غرغره کنند و بلبل و کندش و جند بیدستر بکوبند نرم و ببویانند تا عطسه آرد
و نطولی که اندر علاج لیثرغس یاد کرده آمده است بکار دارند و چیزها که بخوابی آورد بکار دارند از بن را بالقدم همی بندند تا بیدار بماند
... سبب مزاج سرد و ساده باشد بی رطوبت فراموش کاری و نقصان تمیز علامت آن بود و سبات بدان گرانی
... از علامتهای خونی و بلغمی چیزی ظاهر نباشد علاج او بوی مشک و مرزنگوش و عود و جند بیدستر و مانند آن باشد و ضمادها که

حب ایارج

یکدست

حب قوقایا

نقیع الصبر

که چون کلقند کی بسایند و بر سوراخ بینی
طلا کنند و پشت چشم و بر ...
بسرکه طلا کنند و
پایها را ...

ارجند بیدستر

ازجند بیدستر و فقاح اذخر و قسط و جوز السرو و نانخواه وفرفیون و ابهل و عاقرقرحا سازند بر سر او می نهند و مثرودیطوس و تریاق دادن
سخت نافع باشد و در غذاها نانخواه و زیره و کرویا و سیر بکار دارند و طعام او نخود آب و قلیه خشک و شوربای گنجشک و مطنجنه
و مانند آن باشد و آنجا که سبب بسیاری خون بود اندر تن و علامتها خون ظاهر باشد علاج او فصد اکحل بود و قیفال و حجامت ساق
از پس فصد تا ماده از دماغ فرو رود و فصد صافن نیز نافع بود و تدبیرها گذشته که اندر علاج قرانیطس و موی یاد کرده آمده است
علاج او باشد لیکن طبیب بحسب مشاهده زیادت و نقصان میکند و آنجا که سبب سرمای بیرونی باشد از علامتها اخلاط طبخ تریاق
و مثرودیطوس و دواء المسک و مانند آن دادن بود و روغن قسط با جند بیدستر و فرفیون و روغن بان جند بیدستر بر سر او مالیدن
و سداب و جند بیدستر و عاقرقرحا اندر آب پختن و موی مشک و جند بیدستر سخت نافع بود و در طعام او حلتیت با سیر و مغز جوز درافکنند
و آنجا که سبب خوردن داروی سرد باشد چون افیون و تخم بنگ و بیروج و تخم کفاج و جوز ماثل و گشنیز تر بسیار و اسپغول بسیار
و علامتها که اندر کتاب سموم یاد کرده آمد ظاهر باشد و علاجها آن باشد که اندران کتاب یاد کرده شود و آنجا که سبب برآمدن بخاری
بد باشد که از عضوی برآید سر گشتن که بتازی دوار گویند و آوازها که در گوش افتد و خیالها و رنگها که در پیش چشم پدید آید چون
مگسی و پشه و خطی سیاه یا سرخ یا زرد و مانند آن از پیش بوده باشد علاج آن چنان بود که نخست علاج عضو مشغول شود چنانکه
هریک در جایگاه خود یاد کرده آید و جانب دماغ را بضمادها و نطولها درخورد قوت میکنند و باقی بخارها از دماغ فرود آرند بطریق
مالیدن پای و بستن و اندر آب گرم نهادن و حب شبیار دادن و آنجا که سبب تب باشد بعلاج تب مشغول باید بودن و تن
از ماده تب پاک کردن پس بقوت دماغ و پاک کردن آن مشغول شدن چنانکه یاد کرده آمده است و آنجا که سبب ضعیفی روح باشد
اسباب آن از پیش رفته باشد و بتدریج اندر سبات افتد و علاج ماء اللحم و مثرودیطوس و مفرح و دواء المسک باید کرد و اگر
محرور باشد و مثرودیطوس اندر شراب لیمو یا شراب سیب یا در شراب انار باید داد و هم چنگ مثرودیطوس طباشیر یا وی
بسرشتن و اگر مبرود و مطروب باشد مثرودیطوس اندر ماء العسل یا اندر میبه یا اندر شراب عنبی باید داد و ماء اللحم نیز با اندکی شراب داد
و محرور را ماء اللحم با گلاب و آب سیب باید داد و صندل و گلاب و کافور می بویانیدن و علاج غشی [illegible] و آنجا که سبب زخمی باشد
علاج او اندر مقالت رستکاری آنجا که علاج زخمها یاد کنیم گفته آید ان شاء الله تعالی و آنجا که سبب حب القرع باشد و پس از آن
علامتها آن ظاهر بوده باشد و علاج آن علاج حب القرع باشد و پاک کردن رودها از وی پس دماغ را قوت دادن و بجای خویش
باز گردانیدن و فرق میان سبات و غشی آنست که نبض خداوند سبات قوی باشد و نبض تندرستان ماند و نبض خداوند غشی ضعیف بود
و بعکس با نبض سبات صلب بود و رنگ خداوند غشی رفته باشد و رنگ سباتی برجای بود و فرق میان سبات و سکته
آنست که خداوند سبات بجهد بیدار توان کرد و حرکت او همچون حرکت [illegible] باشد و حواس او اگرچه کند بود اخر چیزی برجای بود
و خداوند سکته حس و حرکت بکلی رفته باشد و بباید دانست که هر گی در دماغ آیی باشد آب سرد خوردن او را
گردن سخت زیان دارد **باب ششم در بیداری** بیداری و بیخوابی و علاج آن بیداری حالیست که روح نفسانی

آلتها حس و حرکتی را کار فرمایند تا مردم بقصد و اختیار خویش حرکتها میکنند و از محسوسات خبر یابد و بیخوابی بافراط بیماری باشد
و اسباب بیخوابی نه است یکی مزاج گرم و خشک دوم کم آمدن رطوبت شور اندر دماغ سیوم غمها و بالفکر چهارم درد سخت
پنجم امتلاء تن از اخلاط بد و ناگواریدن طعام ششم طعامها که از وی بادها تولد کند و بخار بر سر دهد تا مردم بدان سبب
خوابهاء شوریده بیند و در خواب بترسد چون باقلی و عدس و غیر آن هفتم بخارها و دخان سوزان چون بخار تب ربع
برآید هشتم آماس سودائی چون سرطان و مانند آن که در حوالی دماغ پدید آید نهم پیری و بیخوابی پیران دو چیز است یکی شوری رطوبت
پیران دوم آنکه گوهر دماغ پیران بقیاس با گوهر دماغ جوانان خشک باشد علامتها آنجا که بسبب گرمی و خشکی مزاج باشد اندر سر
و چشم هیچ گرانی نباشد و محسوسات زود ادراک کند و چشم و بینی و کام و زبان خشک باشد و تشنگی غلبه کند و اندر چشم
حرارتی و سوزشی باشد معالجات آسایش جوید از حرکتها و ریاضتها و تفکرها و پرهیزد و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدوی
شیرین بر سر می نهد و هر شب وقت خواب کف پای و ناف و مقعد و بینی بدین روغنها چرب کنند و قطره دو نیم گرم بگوش
اندر چکانند و لعاب اسپغول و برگ خرفه کوفته و کدوی تر کوفته بر سر نهادن و قلیه کدو و برگ خرفه و کوک و اسفاناخ خوردن نافع بود
و گرمابه و آبزن بر معتدل سخت نیک باشد و اگر کسی پس از گرمابه خواب نبرد بباید دانست که مزاج او درست نیست یا خشکی
سخت غالب است یا اندر تن او خلطی بد است و حرارت گرمابه آن را می جنباند و بخار بر سر میدهد تن را از آن خلط پاک باید کرد
و از تدبیرهاء صواب که مردم بیخواب را خواب آرد سماع خوش و آهسته است و الفاظ ثقیل چون پرده و کسسته و نهاوند و پرده
زنگله و آواز آب روان و آواز حرکت درختان بی دسته باشد و هموار خواب آرد و اگر کسی را بیخوابی باشد و پس از آن سرسام پدید آید
زود هلاک شود و آنجا که سبب خشکی ساده بود بی گرمی علامتها هم این باشد که یاد کرده شد لیکن تشنگی و سوزش نباشد
و علاج هم بدین نزدیک بود لیکن عنایت به تری باز آوردن باید کرد بچیزهای معتدل و آنجا که سبب رطوبت شور باشد
چشم و بینی تر باشد و هر گاه که بخسبد رمص آرد اندر سر اندک مایه گرانی آرد و هر که در خواب شود زود بیدار گردد و عادت
و تدبیرهاء گذشته و سالهاء عمر بر آن گواهی دهد علاج او آنست که از همه خوردنیهاء تلخ و شور و تیز پرهیز کند و طعامهای ماهی خورد
و تازه باید و مرغ فربه و شوربای گوشت بره و کم نمک و استفراغ بحب شیار و ایارج و اگر با ایارج مقل فیقرا شحم حنظل
و هلیله زرد بهم ترکیب کنند صواب بود و آنجا که رطوبت بیشتر باشد عوض هلیله زرد تربد کنند و گلشکر با سکنکبین عسلی
بسرشند هر بامداد موافق بود و بباید دانست که علاج بیخوابی پیران دشوار بود و نطول که اندر وی بابونه و کشک جو بود
نافع بود و هر شبانگاه این نطول بکار باید داشت و روغن بابونه و روغن اقحوان به بینی بر کشند اندکی و اندر طعامها اندکی
کوک با تخم او بکار برند و جالینوس میگوید من از بهر خویش هر روز قلیه فرمایم کردن از کوک و دارچینی اندر وی بکار دارم
تا مرا کوک باز دارد و از تدبیرهای که از بهر کسانی که اندر تن ایشان خلطی بد باشد سودمند است و خواب آرد آنست که
بامداد تا لختی ریاضت کند و از پس ریاضت در گرمابه رود و چون از گرمابه بیرون آید و آسوده شود طعام خورد و از این دارو ما

لختی بکار دارد

لیتی بکار دارد اندر حال در خواب شود و آنجا که سبب امتلا باشد معده سبک داشتن از طعام و اخلاط بد را کم کردن و آنجا که سبب طعامها نفاخ باشد ازان پرهیز باید کردن و ایاره فیقرا و حب شبیار بکار داشتن و آنجا که سبب دردی بود یا اندیشه یا بخارتب بود علاج آن منع سبب بود و دوا یا قوذای ساده بخار تب از دماغ باز دارد و خواب آرد و پیشانی و صدغ برو غن خشخاش و روغن کوک چرب کنند و نطولها تری فزاینده بکار دارند و در خوردنیها تخم خشخاش و تخم کوک در افکنند و هرچه در علاج صداع گرم یاد کرده آید اینجا نافع بود و چیزها که اندرین باب آزموده اند سلیخه است یکدرم افیون و زعفران از هر یک نیم درم اندر روغن گل حل کنند و سر و بینی بدان چرب کنند و اگر شبانگاه وقت خواب اطراف او ببندند و چراغ بنهند و قومی گرد او نشینند و حدیث میکنند و پارسی میخوانند و سمرها می گویند و او را رنجه دارند و از بسیار گفتن و شنیدن و تکلیف ان کردن که آن سمرها را گوش دارند بعد ازان اطراف یکبار بگشایند و چراغ را بردارند و سخنها را یکبار گسسته کنند و هیچ آواز ندهند و یکبار برخیزند بدین تدبیر بخسپد و خواب خوش یابد باب هفتم در یاد کردن آبی که در اندرون کاسه سر گرد آید و تشنگی اطفال و علاج آن بسیار باشد که در اندرون کاسه سر بالا غشا رطوبتی همچون آب گرد آید و علامت وی آنست که در سر گرانی باشد و چشمها باز کرده بماند چنانکه فراز نتواند کردن یا بدشواری فراز تواند کردن و پیوسته چشم تر باشد و اشک می ریزد و این را علاج نیست و گاه باشد که این رطوبت بیرون کاسه سر باشد و این بسیار افتد و کودکان طفل را بیشتر افتد و علامت وی آنست که آنجا فرو نشسته تر باشد و اندر زیر دست نرم نماید و هرگاه که رنگ پوست بگردد و آنجا بگاه برآمده تر نماند و بانگشت باز کوشد و دردی و سوزشی همی یابد بباید دانست که آماسی است از مادهٔ دیگر معالجات اگر ماده بسیار بود و هرگاه که انگشت بر نهند فرو نشیند و ماده باندرون بازمی شود بعلاج آن مشغول نباید شدن و اگر ماده اندکی باشد و میان پوست و گوشت بود و علاج آن مشغول دستکاری است بشکافند و پاک کنند و شراب انگوری و روغن زیت بر جراحت کنند و ببندند و سه چهار روز نگشایند و مرهمها علاج کنند و اگر ماده اندکی بود ضمادها تحلیل کننده بر نهادن کفایت باشد اما تشنگی کودکان طفل را علاج آنست که دایه کشکاب خورد و اگر کودک را اسهال باشد کشکاب از پست جو بریان کرده سازند و کودک را طباشیر و تخم خرفه بریان کرده دهند و بنفشه تازه بکوبند و بر سر او می نهند و دایه را از گرمابه باز دارند و سپیده خایهٔ مرغ با روغن گل بهم بزنند و بر سر کودک می نهند و آب کدوی تر و آب گشنیز تر و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب همه یا آنچه حاضر بود بر سر کودک نهند سودمند بود جزو سیوم اندر شناختن بیماریها که سبب آن خلطی غلیظ بلغمی بود در تجاویف دماغ و این جزو چهار باب است باب نخستین در دوار و سر گشتن و معالجات آن دوار علتی است که مردم را چنان نماید که جهان بگرد او میگردد و سر و دماغ او نیز میگردد و بدین سبب نتواند برخاستن و نتواند ایستادن و اگر برخیزد بیفتد و گاه باشد که از صعبی دوار چشم نتواند گشادن و شدر آنرا گویند که هرگاه که مردم بر پای خیزد چشم او تاریک شود و سر او بگردد و بیم باشد که بیفتد و سبب کلی هر دو علت روح باصره است که اندر تجاویف و گذرها و رگها و شریانها دماغ بسببی ازین سببها بجنبد و بگردد و موج کند و هرگاه که روح باصره

ار یاد کردن آبی که
از اندرون کاسه سر آید

اندر معدن خویش بگردد چنان نماید که جهان گرد او میگردد از بهر آنکه سبب نزدیکتر آنست که چیزها که برابر چشم باشد از برابری بگردد و چیزی بگردد
و این را بتازی تبدل محاذات گویند و هیچ فرق نیست میان آنکه چشم از برابری چیزی بگردد و میان آنکه چیزی از برابری چشم بگردد
از بهر آنکه حس بصر چیزها را از برابر ادراک کند و هرگاه که چشم از برابر چیزی بگردد حال همان باشد که چیزی از برابر چشم بگردد از بهر آنکه هر دو حال
تبدل محاذات حاصل است و سبب چرخی وی پنج است یکی آنست که هرگاه که چون مردم اندر چیزی که سخت زود میگردد بسیار نگرد
روح باصره از نظارهٔ آن هیئت گردانی پذیرد و آن هیئات مدتی اندر وی بماند و هرچند محسوس قوی تر باشد و قوتهای بدنی
ضعیف تر اثر محسوس اندر آلت حس قوی تر باشد و بیشتر ماند و سبب تکلف دوم ضعیف بیماری است از بهر آنکه بیمار ضعیف
بتکلف بسیار حرکت تواند کرد و بسبب تکلف روح او را رنج رسد و حرکت مضطرب کند و دوار پدید آید و سبب سیوم بخاری یا خلطی باشد
که در تجاویف دماغ بگردد و این چهار گونه بود یکی آنکه بخار خود اندر گوهر دماغ و تجاویف او گرد آمده باشد دوم آنکه خلطی بد اندر تجاویف
دماغ گرد آمده باشد و بهر حرکتی بخاری از آن خلط برخیزد و در منفذهاء دماغ بگردد سیوم آنکه اندر معده یا اندر رحم یا اندر مثانه
و گرده خلطی یا آفتی دیگر باشد و بسبب مشارکت بخار بر دماغ دهد و گاه باشد که بسبب تهی شکم و گرسنگی فم معده اضطراب کند
و بخار اضطراب بسبب مشارکت بدماغ باز دهد چهارم آنکه بخارها از دل یا از جگر یا از رگها و شریانهاء همه تن بدماغ برآید و روح باصره را
بجنباند و بگرداند و آن سبب سبب دوار سدر پدید آید و مادهٔ بخار صفرا و بلغم بیشتر باشد و آنجا که ماده خون باشد هم بصفرا و بلغم
آمیخته باشد و بخار سودا نیز باشد و آنچه بلغمی باشد بصرع ماند و بدان ادا کند و سبب چهارم آنکه ناگاه سوء المزاجی قوی پدید آید
و بسبب قوت سوء المزاج و ناگاهی آن حرکت مضطرب اندر روح پدید آید و دوار تولد کند و سبب پنجم سببی بیرونی باشد
چون افتادنی و زخمی که بر سر آید علامات و معالجات آنجا که سبب زخمی و افتادنی باشد و آنجا که سبب نظارهٔ چیزها
گردان باشد اثر العلامت جستن حاجت نیاید اما علاج آنچه از زخمی و افتادنی باشد بتسکین درد مشغول باید بود و اگر دردی در دماغ
باید داشت و قوت اخلاط از دماغ باز داشتن و اخلاط را بجانب پای کشیدن چنانکه اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است
و آنچه از نظارهٔ چیزهاء گردان افتد علاج آن آسودن و ساکن بودن است و آنجا که سبب بخاری یا خلطی باشد که خود اندر تجاویف
گرد آمده باشد دوار دایم باشد اگر معده پر باشد و اگر تهی دوار بر یک حال بود و پیش از پدید آمدن دوار صداع و گرانی سر و طنین
گوش بوده باشد و روشنائی چشم تیره و همه حاستها کند باشد و مزهٔ طعامها نیک نیاید و اگر مادهٔ بخار خلطی بلغمی باشد
سر گران بود و خواب بسیار آید و نبض نرم و بطی و ضعیف باشد و همه علامتهاء بلغم ظاهر بود علاج نخست دماغ بحب صبر
و قوقایا و حب اسطمخیقون پاک باید کرد و معده را نیز بقی پاک کردن اگر مانعی نباشد تدبیر قی کردن برین گونه باید که ترب بسیار
بخورد با انگبین چندانکه سیر شود و شبت بسیار در آب بجوشانند و بپالایند و مقدار صد درم از آن آب با چهل درم انگبین
و ده درم نمک در افکنند و نیم گرم باز خورد و از پس قی کردن معده را قوت دهد باطریفل کوچک و سکنگبین کهن یا مصطکی
و عود خام کوفته و بهم سرشته و اگر هر بامداد بیست عدد مویز منقی بخورد سخت نافع باشد و اگر تشنه شود بر تشنگی صبر باید کرد

چندانکه تواند

وانجا که سبب گرسنگی و تهی معده باطل باشد باید او پیش از برآمدن آفتاب و پیش از آنکه حرارت گرسنگی بر دماغ شود چند لقمه نان اندر
شربت غوره و رب سیب و رب آبی و مانند این زنند و بخورند و شرابهای میوها چون شراب انار و شراب سیب و شراب لیمو
و شراب زرشک و شراب غوره و شراب ریواج همه موافق باشد و این نوع دوار را باز دارد و گاه باشد که در بیماریها دوار پدید آید
و آن دوار مقدمهٔ بحران بود که خواهد بود بعلاج آن مشغول نباید بود اما دوار دایم خاصه پیران را مقدمهٔ سکته بود زود بتدبیر آن
مشغول باید شد و تدبیرها موافق چون قی کردن و معده را پاک داشتن و ایارج فیقرا و حب شیار خوردن و اخلاط را از جانب پای
فرو کشیدن و اگر عضوی خدر بوده باشد و بر عقب آن دواری پدید آید نشان آن باشد که ماده بدماغ بر می آید و هم سکته بود هم
بدین علاج که یاد کرده آمد مشغول باید شد و بسیار باشد که بعضی مردمان را از پس دوار صداع پدید آید و بدان صداع دوار زایل گردد
و باشد که بهیچ دیگر از معالجات آن حاجتمند نباشد باید که درین اصل تاملی بلیغ کنند **باب دوم در یاد کردن** کابوس علتی است که
مردم در خواب پندارد که شخصی گران بر سینهٔ او افتاده باشد و او را میفشارد و نفس او تنگ گردد و خواهد که بجنبد و آواز دهد نه آواز
دادن تواند و نه تواند جنبید و بیم باشد که حرارت غریزی خفه شود و هرگاه که این حال بروی بگذرد در حال بیدار شود و این علت مقدمهٔ سه علت
صعب باشد یکی صرع دوم سکته سیوم دیوانگی که آنرا مانیا گویند و سبب این علت بخار غلیظ باشد که بدماغ برآید و سبب برآمدن آن
بخار ساکنی مردم باشد از حرکتهای بیداری که بخارها همه تحلیل میکند و چون آن حرکتها باطل شود و آن بخارها تحلیل نیابد یکبار
بدماغ برآید و دماغ را پر کند و مردم را فرو گیرد و مادهٔ آن بخار یا بلغم باشد یا خون غلیظ یا سودا و گاه بود که سرمای صعب بدماغ رسد
خاصه نزدیک وقت خواب و دماغ را کثیف کند و فرا هم فشارد کابوس پدید آید و بخار هر ماده اندر خواب رنگ آن ماده
نماید چنانکه معلوم است علاج اگر مادهٔ خونی باشد نخست فصد باید کرد پس استفراغ خلط غلیظ مشغول شدن و حب اصطمیخیقون و ایارج
لوغاذیا و ایارج روفس درین علت سودمند بود صفت حبی که مردم قوی را شاید بگیرند ایارج فیقرا یک درم خربق سیاه دو دانگ سقمونیا دانگی
و نیم انیسون دو دانگ شحم حنظل دانگی و نیم کثیرا دانگی بآب کرفس حب کنند یکشربت بود و آنچه از سرما صعب افتد روغنهای گرم
قابض و ضمادها که گفته آمده است نافع بود **باب سیوم** در صرع و معالجات آن صرع علتی است که افعال آلتهای حس و حرکت را
بی نظام و ناتمام کند و اندامهاء مردم اندر حال صرع بر هیات طبیعی نتواند ایستاد و سبب کلی اندرین علت سدهٔ ناتمام باشد
که اندر منفذهای جزو پسین دماغ افتد و بسبب آن شده تشنج کلی پدید آید و اگر سده تمام بودی حس و حرکت بجملگی باطل شدی
و اگر سده نبودی افعال آلتهای حس و حرکت بی نظام و ناتمام نگشتی و تشنج نکردی و سبب کفک که در دهان مصروع پدید آید تشنج آلت
و اضطراب حرکتهای آلتهای دم زدن و سبب کفک اندر دهان خداوند سکته دشواری دم زدن بود و گرفتگی راه او بباید دانستن
که اسباب تشنج سه است یکی امتلا دوم خشکی سیوم آنکه دماغ از بخاری و کیفیتی که نا خود ناپسندیده بدو رسد گریز جوید هم باز اند
و عضو چیزی ناپسندیده بدین عضوی چیزی ناپسندیده را که بدو رساند از بهر آنکه معلوم است که تشنج خشک بیکبار افتد
بلکه اندک اندک پدید آید معلوم شد که تشنج صرع از خشکی نیست و آنجا که خشکی بدان رسد که دماغ بدان سبب تشنج کند

مرگ زود نیز پدید آید تشنج باشد و از اینجا معلوم شد که سبب تشنج صرع امتلا بود یا بهم باز آمدن دماغ بود بسبب گریختن از بخاری یا ماده
ناپسندیده که بدو رسد همچنانکه معده طعامی را نه پسندد و خواهد که دفع کند بدان سبب اندر عصبهای جسم دردی و غیر آن حرکتهای مختلف
پدید آید و تشنج کند و گروهی پنداشته اند که بی آنکه ماده اندر دماغ حاصل شود صرع تواند بود و تشنج رئیس میگوید اگر بدین آن میخواهد
که بخاری یا کیفیتی بد باشد که بدماغ رسد ماده این پنداشت وجهی دارد و اگر آن میخواهد که مزاج ماده باشد بی ماده این محال بود
از بهر آنکه اگر سبب مزاج بودی واجب کردی که صرع دایم و لازم بودی از بهر آنکه مضرتی را که سبب سوء المزاج حاصل بود
مضرت لازم بود و سوء المزاج چیزی نیست که ناگاه یکبار پدید آید و زود یکبار گسسته زایل شود و اکثر لازم گردد و بتحلیل دیر به یکبار پدید آید
سوز و یکبار زایل شود سبب آن حاصل و متمکن نباشد لیکن سببی باشد که ناگاه یکبار بدماغ رسد و زود آن گسسته شود
و آن ماده روان کیفیت از عضوی دیگر بدماغ همی رسد و بیشتری از معده آید و از سپرز و از دیگر اندامها نیز باشد تا از انگشتان
پایها و انگشتان دستها و بسیاری از حذاق این علت حکایت کرده اند و خبر داده که در آغاز صرع ایشان آگاهی بوده است
که چیزی چون بخاری سرد از انگشتان پای ایشان حرکت کرده است و به بالا بر می آمده و چون به نزدیک دل و دماغ میرسیده
و هرگاه که پیش از آنکه نوبت حرکت آن ماده بوده است ساق ایشان بسته اند نوبت صرع سبکتر بوده یا اندر گذشته و آنکه
ماده صرع از چنین عضوی بر آید اگر آن عضو را داغ کنند یا ریش کنند و بگذارند تا مدتی بپالاید صرع از او زایل شود و صرعی که سبب آن
کرم کدودانه بود و غیر آن هم از این گونه بود و گاه که کرم هلاک شود صرع زایل گردد و بسیار باشد که حیوانی زهرناک چون کژدم
و زنبور و غیر آن زخمی کند بر عضوی و زهر او اندر عصب آن عضو اثر کند و تاثیر زهر میان رگ عصب بدماغ رسد و دماغ از رنج بد
آن و خویشتن را فراهم آرد تا از آن بد و گزند رسد و تخریب دماغ و خویشتن را فراهم آوردن از آن تشنج پدید آید و صرع کند
و گاه باشد که زنان را پس از وقت حیض بسته شود و آن ماده اندر رگهای ایشان تباه گردد و بخار آن بدماغ بر آید همان حال گیرد
کرده اند و این نوع را که سبب آن باز ایستادن حیض باشد اختناق رحم گویند و مرد آنکه خویشتن را یکبار از مباشرت باز دارد
و منی اندر موضع خویش گرد آید و تباه گردد و بخار آن بدماغ بر آید همان حال افتد و بسیار باشد که زنان را اندر روزگار حمل صرع افتد
چون فارغ گردند زایل گردد و گاه باشد که سببی از سببها جنباننده خلطی بجنبد و موج کند یا سبب حرارتی بجنبد و بجوشد و قوت حس
و حرکت از رفت کند و راه قوتها بسبب او بسته گردد و آن قوتها با اندامهای خویش نرسد و گاه باشد که این رفت از بادی غلیظ
که اندر منفذ قوتها باشد از اینجا معلوم گردد که صرع علتی دماغی است و اگرچه بشرکت عضوی دیگر افتد و سبب از عضوی دیگر به سبب
بخار و کیفیت بد از آن عضو بدماغ رسد صرع تولد کند و همچنین اگرچه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص است اما سبب
همسایگی و مشارکت مضرت بدیگر اجزا باز رسد و بدین سبب است که همه افعال قوتهای بدنی و نفسانی مضطرب گردد
و دلیل بر آنکه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص است آنست که نخست مضرت اندر حرکت عضوهای جسد
و اندر حس و تمییز پدید آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بمیانگی اجزا رسیدی افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل

ودم زدن از حال طبعی بگشتی و بقراط میگوید که بیشترین گوسفندان که ایشان را صرع افتد اگر دماغ ایشان را نگاه کنند رطوبتی یابند تباه
و گنده شده و چون معلوم شد که صرع تشنجی است که اندر دماغ افتد پس بدیگر اندامها رسد بدان ماند که تشنجی که در عضوی دیگر افتد
صرع آن عضو است و همچنین بدان ماند که حرکت عطسه صرعی کوچک است و صرع عطسه بزرگ لیکن آنست که دفع عطسه بسوی پیش آید از بهر آنکه
قوت قوی باشد و ماده ضعیف و اندک و دفع صرع بدان جانب تواند بود که دفع آسان تر بذیرد و بسبب بسیاری ما[illegible]
بهمه جایها باز دهد و بسیار باشد که شخصی را صرع افتد و از آن بیرون آید و تشنجی محسوس نباشد از بهر آنکه ماده رقیق و اندک باشد و سخت بد
نباشد و اگر ماده غلیظ و بسیار بودی سده افتادی و تشنج کردی و اگر سخت بد بودی دماغ از کیفیت آن گریختی و خویشتن را فراهم آوردی
و تشنج محسوس گشتی و صرع کودکان از بسیاری رطوبت باشد جهد باید کرد تا رطوبت ایشان کمتر کنند پیش از آنکه بالغ شوند تا بوقت بلوغ
زایل شود و بسیار باشد که نزدیک روزگار بلوغ و پس از بلوغ صرع افتد لیکن بسبب قوت حرارت غریزی باشد اگر بتدبیر و علاج صواب
پیش باز شوند زایل گردد و صرعی که از پس بیست و پنج سالگی پدید آید دشوار بود و مشکل زایل گردد خاصه اگر مزاج دماغ بد باشد و اگر علاج
صواب کنند ممکن گردد که نوبتهای آن بیشتر و دیرتر شود و بیشتر صرع که از سده دماغ افتد کمتر باشد و بباید دانست که هرگاه که صرع
متواتر شود و نوبتهای آن صعب تر و دراز تر شود دلیل این آنگاه باشد که دماغ ضعیف و زبون باشد و ماده صرع را و بخارها را
و کیفیتها را زود قبول کند و دیر دفع کند و تمام دفع نتواند کردن و هرگاه که تمام دفع نتواند کردن و هرگاه که تمام دفع نشود اگر چه صرع
گشاده شود و بگذرد همیشه تاثیر ماده اندر دماغ حاصل باشد که باندک مایه سببی و مددی بجنبد و تشنج کند و صرع آرد و بسیار باشد که شخص را حس دماغ
قوی و تیز باشد و کیفیتها بدو زود و بدو رسد و آهنگ دریابد و از آن سخت رنجور شود و بدان سبب بحرکت دفع کردن کوشد و خود را فرا هم آرد
و از آن حرکت تشنج و صرع پدید آید و صرع دماغ دو نوع بود و بسیار باشد که مصروع را مدتی دراز تب آید خاصه تب ربع و بسبب درازی
مدت و حرارت تب ماده صرع پخته شود و تحلیل پذیرد و از صرع خلاص یابد و گاه باشد که در آغاز تبها سرما سخت پدید آید و مردم را
بلرزاند لرزانیدنی که بتازی نافض گویند پس گرم شود و عرق بسیار کند ماده صرع بدان لرزه از جای کنده شود و بحرارت تب پخته
و گداخته گردد و بعرق تحلیل پذیرد و علت صرع بیشتر شود یا زایل گردد و همچنانکه شخصی از سکته خلاص یابد بعلت فالج گاه باشد مصروع مفلوج
گاه باشد مصروع مفلوج شود و از صرع بدان خلاص یابد و بقراط گوید هرگاه که مصروع را بر سر و پیشانی برص پدید آید نشان تحلیل ماده
صرع بود و بدان خلاص یابد علامات علامتهای مشترک که در همه انواع صرع لازم باشد نه است یکی آنکه زبان مصروع زرد باشد
و رگهای زیر زبان سبز بود دوم آنکه هر وقت که دل تنگ شود و اندک مایه خشمی درد سری پدید آید سر او گران گردد سیوم آنکه هرگاه که
نوبت صرع نزدیک آید زبان گران تر شود چهارم آنکه خوابهای شوریده بسیار بیند پنجم آنکه فراموشکار بود ششم بددلی و ترسیدن از هر چیز
و هر آوازی هفتم اندیشهای بد همچون خداوند مالیخولیا هشتم تنگدلی و بی صبری نهم از کارهای حقیر خشم صعب آوردن و خشم آوردن
جایی که نباید که مردم را از آن خشم آید اما علامت صرع دماغی آنست که سر گران باشد و حاسها کند و تیره و در حال هشیاری و تندرستی
تمام عقل نباشد و دوار و سدر لازم باشد و اگر چه معده خالی و سبک بود و طبع اجابت بر عادت میکند این علامتها هیچ کمتر نشود

همیشه تاثیر ماده اندر دماغ

و علامتهای

و علامتهای مشترک همه برجای باشد و تا در صرع بیشتر از بلغم غلیظ باشد یا از سودا و از صفرا کمتر بود و در باشد که از خون ساده صرع تولد کند
لیکن از خون سودائی و بلغم بسیار باشد و علامت هر ماده و علامت ترکیب هر یک با دیگر از بابهای گذشته معلوم گشت علاج خونی
که نگاه کنند اگر علامتهای خون بینند رگ صافن بگشایند یا بر ساق حجامت کنند و تن را بمطبوخ هلیله پاک گردانند و ایارج فیقرا و البیان بایرادند
و طعام از سماق و انار دانگ و زرشک و غوره فرمایند و گوشت دراج و تذرو و طیهوج و بزغاله و آهو بره و در نان اندک گشنیز خشک فرمایند
کرد و اگر در طعام او اندکی گشنیز تر کنند صواب باشد و شراب سخت زیان دارد خاصه پس از آنکه از گرمابه بیرون آید از بهر آنکه شراب صرع را
بجنباند و نشستن بسیار در گرمابه و بر گذر باد زیان دارد و سر پوشیده باید داشت تا سرما و گرما بافراط بدو نرسد و اگر علامتهای بلغمی باشد
استفراغ بحب قوقایا و حب اسطمخیقون باید کرد و اگر هر شب مقدار دو دانگ ایارج فیقرا خورد صواب باشد و اگر در هر سه
یکدرم خورد هم صواب باشد و حب غاریقون اندر صرع دماغی نافع ترین چیزیست صفت آن بگیرند ایارج فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم
شحم حنظل دو دانگ خربق سیاه دانگی و نیم سقمونیا دانگی و نیم مقل دانگی و نیم حب کنند چنانکه رسم است این جمله یک شربت باشد
و لوغاذیا و ایارج روفس و جالینوس نافع باشد و از معجونهای بزرگ مثرودیطوس و معجون تریاق نافع باشد و این سرابون میگویند
دو دانگ شحم حنظل با یک شربت مثرودیطوس بسرشند و بدهند و اگر نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل با یک شربت مثرودیطوس
بسرشند و بدهند صواب باشد و اما علامتهای صرع معدی آنست که نزدیک نوبت صرع منش گشتن و قی کردن و درد سر
رنجه دارد و فم معده اختلاج کند خاصه اگر طعام خوردن از وقت باز پس تر افتد و اندر حال صرع دست و پای همه اندامها بلرزد
لرزیدن صعب و آوازی بلند از وی بر آید و باشد که جامه از بول و براز و منی و ودی پلید شود و اگر در حال صرع قی کند و خلط بسیار بر آید
نوبت صرع سبکتر شود یا در حال هوش باز آید و هر چند معده پرتر و آلوده باشد صعبی صرع قوی تر و نوبت آن درازتر باشد و هرچند
معده سبکتر و پاکتر باشد صرع سبکتر و کمتر بود و نوبت آن کوتاه تر بود و ناگواریدن طعام و قراقر و آروغ ناخوش و ضعف معده
بران گواهی دهد و گاه باشد که سبب صرع معدی تباه شدن اخلاط باشد نه بسیاری آن و علامت وی آنست که صرع وقت گرسنگی
و تهی معده افتد از بهر آنکه خلط تباه فم معده را خالی یابد و او را بگزد و اندر وی اثر کند و اگر طعامی موافق خورد بمقداری معتدل
صرع زایل شود و اگر خلط تباه صفرائی باشد از تشنگی و حرارت و سوزش فم معده رنج باشد و اگر سودائی باشد شهوة طعام قوی باشد
و فکر و وسواس بیشتر و آروغ ترش باشد و هرگاه که خداوند صرع معدی طعام بیشتر از مقدار معتدل خورد میان هر دو کتف او
درد خیزد و تا آنچه خورده باشد هضم نشود درد ساکن نشود و اگر پس از آنکه طعام هضم شود یا اگر چیزی زیادت خورده باشد و آنجا گاه
درد می کند سبب آن خشکی طبع باشد و هر گاه که طبع نرم شود درد زایل گردد اما علامتهای صرع مراقی بدین نزدیکست علاج خاصه
آنست که پیش از وقت نوبت صرع یا اندر حال صرع پر مرغی چرب کنند بروغن سوسن و بحلق مصروع فرو کنند تا
قی کند و معده را با ایارج فیقرا و شراب افسنتین پاک کنند و گلشکر و مصطکی و گوارشهای معتدل و شراب بوده
نعت میدهند و از تخمه و ناگواریدن طعام نگاه میدارند و غذاهای زود گوار دلپسند میدهند و ضمادهای قوت فزاینده بر معده نهند

صفت ضماد بگیرند سنبل الطیب وگل سرخ ومصطکی وقشور کندر بسایند وبشراب انگوری یا بآب سیب وآب آبی بسرشند
وگرم کرده بر معده نهند وآنرا که سبب صرع بخاری باشد که از همه تن برآید رنگ پوست و رنگ روی برو خشکی وتری ولاغری بود
و فربهی بسیار گوشتی ونبض وبول وتدبیرها وحالهای گذشته وحالی کی بران وبر مادهٔ آن گواهی دهد اما علاج خاصهٔ او آنست که نگاه کنند تا مادهٔ علت
چیست تن را ازان ماده پاک کنند ومعده ودماغ را قوت دهند وبخارها را از دماغ بازدارند اگر ماده خونی باشد نخست از رگ دست
قیفال کشایند یکبار وباندازهٔ قوت خون بیرون کنند خاصه اندر فصل بهار وازپس آن یکچند روز رگ زیر زبان زدن وبر قفا حجامت کردن
تا ماده را از دماغ باز گردانند خاصه اگر اندر دماغ ضعیفی نباشد ومزاج دماغ ازان باز ندارد وبسبب بیرون کردن سردی فزونی تولد نکند
و آنجا فصد کرده آید و پس از فصد یکهفته آسایش دهند وتعهد کنند ودیگر باره فصد کنند ویکهفته دیگر آسایش دهند پس تدبیر اسهال کنند
واندر مسهل قنطوریون وشحم حنظل وخربق سیاه بکار دارند واگر حاجت آید پس از آنکه دارو خورده باشد رگ صافن بزنند یا بر ساق
حجامت کنند وحجامت پس سر ومیان دو کتف نافع بود ونگاه کنند واگر هنوز اندر تن علامتهای بسیاری ماده یابند ازپس هر استفراغی
یکهفته آسایش میدهند وقوت دل را مراعات می کنند وباز استفراغ میکنند تا تن پاک شود بعد ازان تدبیر غرغره وعطسه آوردن کنند
واگر شیشا بآب مرزنگوش بگذارند ودر بینی چکانند صواب باشد وتدبیر مسهل وتدبیر غذا اندر اول این باب یاد کرده آمده است
واگر مادهٔ بلغمی باشد پیش از مسهل نوبتی قی فرمایند کرد ودر حال صرع نیز باید دانست که قی اندر همه انواع صرع سودمند بود ودر حال ازان
راحت یابند مگر در صرع دماغی که قی بسیار کردن زیان دارد ودر استفراغ حب اسطمخیقون وحب ایارج کنند صفت
حب ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل دو دانگ افتیمون نیمدرم قنطوریون باریک دو دانگ نمک نفطی دانگی مقل دو دانگ ازین حب
هر هفته یکبار بدهند واندر مسهلات دیگر تربد وغاریقون واسطوخودوس بکار دارند وایارج روفس درین سخت نافع است
این سرابیون میگوید دو دانگ شحم حنظل با یکشربت مثرودیطوس بسرشند وبدهند سودمند بود ومعجون عاقرقرحا هر بامداد یک کفچه
نافع بود صفت آن عاقرقرحا بکوبند وبانگبین مصفی بسرشند ونگاه دارند ودو وزن انگبین دو بار چند وزن عاقرقرحا کنند واگر هر
بامداد وشبانگاه نیمدرم ایارج ترمس دهند سخت نافع بود ولیکن این شربتها که مزاج را بدل کند وبگردانند بتدریج باید داد مثلا
مثرودیطوس بار نخستین دانگی دهند بار دوم دو دانگ بار سیوم نیم مثقال دهند وشربت تمام ازوی نیم مثقال بود ودیگر معجونها
هم برین قیاس دهند وطعامهای غلیظ وگوشت جانوران سنگی زیان دارد واگر خلط سودائی باشد علاج او بعلاج مالیخولیا
نزدیک باشد وحب ایارج که در علاج صرع بلغمی یاد کرده آمده است نافع بود ودر جمله شربت ومسهل ومعجونهای وتدبیرهای طعام وشراب
که در علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است اندرین باب موافق بود واگر نیمدرم ثیار درلیطوس ونیم درم افتیمون ودو دانگ شحم حنظل
بهم دیگر بسرشند وبدهند نافع بود وثابت میگوید مزاج را معجون النجاح بدل کنند وبهتر از معجون النجاح تریاق ثمانیه است هر روز ازین دو کدام
حاضر باشد یکمثقال بدهند وتریاک اربعه نیز از بهر تبدیل مزاج موافق باشد خاصه در سرماه وزمستان شربت یکمثقال با سکنگبین
عنصلی دهند یا اندر مطبوخ زوفا واگر مادهٔ علت صفرائی باشد هرچه اندر علاج مالیخولیائی کبدی ودر علاج سرسام گرم وعلاج دیوانگی

حب ایارج

یاد کرده آمده است موافق باشد و طبیعت را الحکم است ... باید کرد و نوعی از صرع هست که آنرا
ام الصبیان گفته اند ام الصبیان صرع صفرائی است بدین سبب علاج آن بسردی و تری فرموده اند و این بیشتر زنان بر
دوشیدن شیر بیشتر افتد و اگر مصروع طفل بود علاج دایه را باید فرمودن تا شیر او خنک شود و تابستان در خانه معتدل باید داشت
که نه بس گرم باشد که اطفال را اندام الصبیان باشد اعتماد بر علامتهای ماده باید کرد و هر علاجی که واجب کند دایه را باید فرمود
و او را از صرع پرهیز باید کرد و کودک را نگاه باید داشت تا ناگاه آوازی عظیم یا آواز طبل و جلاجل و مانند آن نشنود و چنانکه از بیم
و از سرمای سخت و گرمای سخت و ناگواریدن غذا نگاه باید داشت و سداب بویانیدن نافع بود و آنکه سبب صرع بخاری باشد
که از جگر برآید علامتهای احوال جگر طلب باید کرد و اگر علامت گرمی جگر ظاهر باشد تدبیر تسکین حرارت باید کرد و گشادن سده
مشغول باید شد و استفراغ بماء الجبن فرمودن یا بآب عناب و آب کاسنی و فلوس خیار چنبر و خرمای هندی و شیر خشت و برگ
بسفایج باید داد و اگر علامتها سردی جگر ظاهر بود سده را بماء الاصول باید گشاد و مزاج را بدل باید کرد چنانکه اندر بابهای جگر
یاد کرده آید و آنکه سبب صرع بخاری باشد که از سپرز برآید علامتهای آن اندر باب علاج سپرز طلب باید کرد و آنکه سبب
صرع بخاری باشد که از زهدان برآید احتباس طمث و احتباس منی بر آن گواهی دهد و اندر زنان و بیوه زنان و اندر کرده و بست
دردی گرانی باشد علاج خاص وی آنست که تدبیر کند تا حیض کند چنانکه در علاج احتباس طمث یاد کرده آید و اگر سبب صرع
بخاری باشد که از اندامی دورتر چون انگشت دست و پای و مانند آن می برآید علامت وی آنست که خداوند علت را خبر باشد
که چیزی چون بادی سرد از آن موضع حرکت میکند و به بالا برمی آید علاج خداوند او آنست که پیش از وقت نوبت برتر از آن موضع عصابه
ببندند سخت تا وقت نوبه بگذرد و صرع بسکون افتد یا نوبت جا اندر گذرد و چون وقت نوبه اندر گذرد پای یا دست که بکار
از روی ... و اندر آب گرم نهند پس عصابه بگشایند و آن موضع را بخرقه درشت بمالند و تدبیر آن سازند که آن موضع را ریش کنند
و ... برنهند و نگذارند که جراحت باز ... تا خلط بسیار از وی بپالاید صفت داروی که ریش کند بلبل و خردل ...
... را بکوبند و بعسل ... سرشند و بر آن موضع نهند و ببندند تا ریش کند صفت داروی که زودتر ریش کند بگیرند ذراریح و سپیدج
و انار ... که محرمه را با عسل ... سرشند و بر نهند و ببندند و آنکه سبب صرع تیزی حس دماغ باشد علاج خاص او بشراب
خشخاش کنند و طعامهای ... فرمایند چون سر و پاچه بره و گوشت گوساله و ماهی تازه و اندر طعام او تخم کوک و تخم خشخاش در افکنند
و بباید دانست که بسبب این که یاد کرده آمد از علاج خاص هر نوعی تدبیر یاد دیگر است که اندر همه انواع صرع بدان حاجت است و تدبیر
دیگر است که در همه انواع زیان دارد و از آن پرهیز باید کرد اما آنچه بدان حاجت است دو نوع است یکی تدبیرهاییست که در حال
صرع باید باید کرد دوم تدبیرهاییست که علاج اوست اما آنچه در حال صرع باید کرد آنست که مصروعی که زبان میخاید هرگاه که ابتدا
صرع پدید آید باید که رویه دوخته باشد از کرباس نرم و پنبه در نهاده در حال بدندانهاش نهند تا از خاییدن زبان بسلامت بود
دوم آنکه اگر در دهان نرم ... بند ... و ... سیوم آنکه چیزهای ... بند باندرون بینی

علاج

جون کندش وخربق سپید وشحم حنظل وعصارهٔ قثاء الحمار وبلبل وشونیز وزنجبیل ومرزنجوش وفرفیون وجندبیدستر آنچ حاضر باشد ازین داروها بیامیزند وبکار دارند و عود فاوانیا بیش بینی او دود کنند واگر بسایند ودر بینی او دمند روا باشد وبوی سداب اندر حال صرع وبیرون صرع نافع بود واختیار چنین است که بعثیا رابکوبند وآرد جو وسبزکه انکوری بسرشند وخمیر کنند وشمامه سازند ودر حال صرع وبیرون از صرع می بویانند وتثلیث با آب مرزنگوش حل کنند واندر بینی چکانند واسکندر می کوید اندر حال صرع اندامهای مصروع رابست به باید وپشت وبر شکل طبیعی نکاه داشتن وچیزی کرم بر سر او نهادن جون ارزن کرم کرده ونمک تا زود بهوش باز آید ومصروع را مامیثا بیش بینی دود کنند اکر بهوش باز آید امیدوار بود که زود علاج بذیرد واکر نه مشکل باشد وانچه بیرون صرع باید کرد از تدبیرها کلی آن اولا ریاضت است که پیش از طعام ریاضت کند برفق وپیش ازانکه مانده شود از ریاضت باز ایستد وهر کاه که استفراغ کرده باشد واخلاط پاک کردانیده اکر ازپس طعام ریاضتی کند چندانکه مانده نشود صواب باشد ومصروع را ریاضت اندامهای فرو سوینده صواب تر بود واندر حال ریاضت سر او ساکن باید وبهیچ حال سر جنبانیدن وآویخته داشتن نشاید ومالیدن سینه وپشت بجانب قدم فرو آمدن سودمند بود وبتدریج باید مالیدن وبخرقهای خوش ونخست باهستکی آغاز کند وهر ساعت سخت تر میمالند تا اندامها سرخ شود وپس از مالش کامی چند برود تا باقی تحلیل بذیرد وازپس انکه استفراغ کرده شود وباقی مانده بجانب پایها فرو کشیده بود اکر سر را شانه کند وکرم کند یا داغی کند روا باشد واکر خواهد که در کرمابه رود وحسم روا باشد وغرغره کردن اندر کرمابه با تکامه یا پاره فنقرا وسعتر ومانند آن پس از استفراغ وپس ازان که باقی ماده بجانب پای فرو کشیده باشد سخت نافع بود وهر بامداد شربتها که رطوبت را لطیف کند ومعده را پاک وارد میدهند جون سکنکبین عنصلی وشراب افسنتین وسکنکبین بزوری که دروی سعتر وزوفا وتخم بادیان وانیسون پخته باشند ومعجون عاقرقرحا که بیشتر یاد کرده آمده است وکلشکر ومصطکی وکوارش عود ومعجون النجاح آنچه حاضر باشد می باید داد واکر فصل زمستان باشد سکنکبین عنصلی وبزوری اندر آب کرم دهند واکر تابستان باشد در آب سرد دهند صفت سکنکبین بکیرند پیاز عنصل که طبیبان انزار سفیل کویند پاره پاره کنند واندر سرکه وآب بپزند تا نیک پخته شود پس بدست بمالند وبیفشارند وازان سرکه سکنکبین سازند اکر عنصل در وی پرورده باشند روا بود صفت معجون که خداوند صرع بلغمی وریحی را سودمند بود بکیرند سیسالیوس سه مثقال زراوند مدحرج دو مثقال اصل فاوانیا دو مثقال جندبیدستر واسفیل مشوی از هر یک یکمثقال با انکبین منصفی بسرشند چنانکه رسم است هر بامداد یکدرم یا دو درم با سکنکبین عنصلی بخورد واز هوای تر جنوبی بهوای خنک شمالی رفتن صواب بود ومغز ساق کاو اندر روغن کل کداخته بر موضع صدغ وبر سینه وکردن او مالیدن صواب باشد واکر اندامی تشنج کند وبجده بماند روغن تازه با آب نیم کرم بیامیزند واندام را بدان بمالند وبست کنند وعود فاوانیا بازو بستن سودمند بود وطبیبان متقدم این معنی آزموده اند ومنفعت آن یافته اند واین عود فاوانیا نزدیک ما عود الصلیب کویند وشیخ رئیس میکویند این خاصیت درین عود بهنکام تری وو در بلاد روم ظاهر می شود صفت تریاق اربعه که مزاج را بدل کند زراوند طویل حب الغار جنطیانا مر از هر یک برابر بکوبند وبیزند با انکبین مصفی بسرشند شربت یکمثقال صفت تریاق ثمانیه زراوند طویل ریوند چینی بوست بیخ کبر حب الغار

دماغ افتد و راه فروآمدن قوتهای دماغ باندامها بربندد و منفعت حس و حرکت از اندامها بازدارد اما سبب سده امتلائی
دو نوع است یکی آماس دماغ و تمدد او بسبب بسیاری ماده و تمدد بسیاری طرنجیدکی را کویند و نوع دوم آنست که ماده بسیار غلیظ
اندر تجویفها و منفذهای دماغ افتد و اکرچه آماس نکند راه فروآمدن قوت حس و حرکت بر سده بربندد و سبب سده دیگر که از فراهم
آمدن تجویفهای دماغ بود هم دو است یکی آنکه بر سر زخمی افتد و المی صعب و سده تا دماغ و تجویفها و منفذهای او بدان سبب
حرکت انقباض کند یعنی خویشتن را فراهم آرد و راه قوتها بسته کردد و دوم آنکه سرمای بافراط بدماغ رسد و همه اجزای دماغ
بدان سبب بهم باز آید و در هم نشیند و شیخ رئیس این نوع سده که از سرما تولد کند در قانون یاد کرده آمده است و جالینوس میکوید
که سکته علتی است که ناکاه افتد و بیکبار و سبب او کاری تواند بود که بیکبار افتد و سوء المزاج سرد یا کرم اندک اندک باشد
پس ممکن نیست که سبب سده سوء المزاج باشد و اکرچه سخن جالینوس که میکوید باشد خشکی تولد کند چنانکه بسیاری بینیم که
مزاج بتدریج خشک می شود اندک اندک تا چون خشکی بغایت رسد بیکبار تشنج پدید آید ناکاه همچنین ممکن باشد که سرما اندک اندک
اثر میکند و باندازه اثر سرما اجزای دماغ بیکدیکر فراهم می آید و در هم می نشیند و اندامها اندک اندک خدروی آکاه میشود
تا چون قوت سرما غلبه کند اجزای دماغ تمام اندر هم نشسته شود و بیکبار راه قوت حس و حرکت بسته کردد و آنجا که سبب قوی باشد
امید کشاده شدن سکته نبود و آنجا که سبب ضعیف باشد اکر کشاده شود بفالج کشد یا بلقوه یا بهر دو اندازه ماده و چکونکی
کشادن آن بقراط کوید اذا کانت قویة لم تبرأ و اذا کانت ضعیفة لم یسهل برؤها و بباید دانست که کاه باشد که سبب سکته
خشکی طبع باشد و بدین سبب است که علاج او بحقنه و شیاف و مسهل قوی باید کردن و بسیار باشد که سبب سکته غلبهٔ خون بود
اندر همه تن و رکها و شریانها پر شود و تجویفهای دماغ را پر کند و ناکاه راه برآمدن قوت حیوانی از دل سوی دماغ و راه
فروآمدن قوت روح نفسانی از دماغ بهمه اندامها بدان سبب سرد شود و سکته پدید آید و بدین سبب است که هرکاه که در تن
امتلائی خونی پدید آید در حال فصد باید کرد خاصه در فصل بهار و کروهی از طبیبان این را اختناق قلبی کویند و از صواب دور نیست
و بسیار باشد که مادهٔ فالج منتشر کردد و بهر دو جانب دماغ پر شود علت فالج بسکته ادا کند و هرکه را بسبب تباهی خون بسیار بفصد بسیار
حاجت آید و هر وقت که فصد کند راحت یابد بیم باشد که اکر در فصد تاخیر کند زیان دارد و بدان سبب فالج یا سکته تولد کند و بسیار باشد
که خداوند صداع سرد یا خداوند دوار استفراغ ناکرده و ماده علت کم ناشده بر سبیل علاج داروها و طعامهای کرم خورد و مادهٔ آهسته
بدان سبب در حرکت آید و روی بجانب دماغ نهد و سبب سکته کردد و خداوند مزاج کرم و خشک را سکته نادر باشد و اکر افتد صعب
صعب تر باشد از بهر آنکه تا سببی سخت قوی نباشد علتی مخالف مزاج تولد نکند و بسیار بود که شخصی را سکته افتد و هیچ نفس نتواند کشیدن
و هیچ فرق نتوان کرد که زنده است یا مرده و با این همه علاج پذیرد و خلاص یابد و سبب آنکه هیچ نفس نتواند کشیدن آن بود که حرارت او
[illegible] نیست که حاجت همی افتد بنفس کشیدن و آن قدر حاجتی که هست بحرکت نبض تمام می شود و سبب آن علاج پدید آید آنست که
[illegible]ت غلیظ نباشد بدین سبب هر کرا حال او مشکل کردد بزودی دفن نباید کرد و هفتاد و دو ساعت نکاه باید داشت تا علامات ظاهر کردد که

۲ السکتة

شخصی را که اورا گرانی سر و دوار و طنین گوش و کسلانی اندر حرکتها و خیرگی چشم و اختلاج اندامها و دندانها بر هم سودن اندر خواب
و امتلا در رگهای گردن پدید آید و دست و پایها سرد میشود و بول او زنگاری باشد یا بسیاهی گراید و در رسوب آن نخالی بود علامت
سکته بد و سخت نزدیک باشد و هر گرانا کاه درد سر خیزد پس اندر سکته افتد و درد دل او با خرخره باشد زودتر از یکهفته هلاک شود
پس اگر علاج او را در گیرد ممکن باشد که آن ماده را بگدازد و تحلیل کند و از هفته بگذرد و این از آن نوع بود که جالینوس میگوید که بسیار باشد
که سبب سکته آماس دماغ بود و می گوید که این نوع سکته ناگاه نباشد و پیش از آن علامتهای آماس ظاهر شده بود اما این نوع
که از تب گرم گشاده شود و سخت صداع سر دبوده باشد و در سکته از لثه غش افتاده باشد و علامت صعبی سکته و سهلی آن
دشواری و آسانی دم زدن است اما پدید آمدن کفک علامت عاجزی قوت باشد و آنرا که علت صعب تر باشد نه کفک آرد
و خرخره کند و نه دم تواند زدن و اگر شخصی شربتی بحلق او فرو ریزند از بینی او بیرون آید زود هلاک شود و کفک اندر سکته
برخلاف آن دلالت کند که اندر صرع از بهر آنکه کفک اندر صرع با آخر نوبت پدید آید که صرع خواهد گشاده شدن و اندر سکته نشان
زیادت شدن سبب باشد و نشان صعبی علت و دشواری دم زدن و نزدیکی مرگ و آنکه اندر سکته دم باسانی زند و بی نظام
نگردد باشد چنانکه گاه گاه سست تر می شود هم نشان صعبی علت باشد و آنکه دم باسانی زند و بی نظام نگردد امید باشد
که علاج پذیرد و جالینوس میگوید نه هر که بیفتد و حس و حرکت او باطل گردد در سکته باشد ممکن بود که اندر سبات بود و فرق
میان سکته و سبات آنست که خداوند سکته دم بدشواری زند و دم زدن او اندر بیشتر حالها با خرخره باشد و سبات بتدریج
تولد کند و سکته ناگاه بود و بیکبار افتد و مقدمات آن از پیش بوده باشد چون دوار و طنین و غیر آن و سکته بلغمی از تب
خالی بود و سکته خونی با علامتهای خون باشد چنانکه معلوم است و چشم سرخ بود و سکته خونی با علامتهای خون باشد
چنانکه معلوم است و چشم سرخ بود و سکته بلغمی با علامتهای بلغمی باشد و تدبیرها مقدم بر هر یک گواهی دهد و هر کرا اختلاج
بسیار بود و بعد از آن در سکته افتد زود هلاک شود و بدین اختلاج اختلاج همه تن و همه اندامها میخواهد نه اختلاج یک اندام
و آنجا که سهمت افتد که خداوند علت در سکته است یا مرده پلک چشم او باز کنند اگر مرده باشد حدقه ناپیدا باشد و اگر اندر سکته
است حدقه ناپیدا نبود معالجت آنجا که سبب سکته غلبه خون بود نخست نگاه باید کرد اگر امیدوار بود در حال فصد باید کرد
و قیفال باید گشاد و خون بسیار بیرون کردن و اگر طبیب صواب بیند رگهای گردن که آنرا بتازی الودجان گویند
باید گشاد و پس ساق او حجامت کردن و اگر پس از آنکه فصد و حجامت کرده باشد بازوهای او بر بندند و رانها
با قدم و اطراف او بمالند صواب باشد و سرکه و روغن گل بر سر او می نهند پس تدبیر حقنه معتدل کنند تا باقی ماده را از دماغ
فرود کشند چون سکته گشاده شود بتدبیر لطیف مشغول شوند و بر کشکاب تنک و جلاب اختصار کنند و بتدریج بگوشت مطبوخ
و دراج و تذرو و مرغ خانگی رسانند و آنجا که سبب بلغم باشد و خون با وی آمیخته باشد علامتهای هر دو پیدا باشد نخست
فصد باید کرد پس بتدریج حقنه قوی و کشیاف مشغول باید شد و غذای تنک با ماء العسل و شیر دسیخ و مقل و اشق و ...

و شحم حنظل باید که باشد و جهد باید کرد تا پر مرغ بروغن چرب کرده و پاره پنبه فیقرا آلوده بحلق او فرو کنند تا باشد که قی افتد و رطوبت براید
و آنجا که سبب بلغم غلیظ لزج سرد باشد امید کمتر باشد پس اگر طبیب امیدی بیند تدبیر استفراغ و گشادن سده و گرم کردن دماغ کند
بدین ترتیب نخست استفراغ کند بحقنه تیز و اگر داند که طعامی غلیظ خورده است یا بسیار خورده است جهد کند تا دهان او بگشاید
و پر مرغ نو چرب کند و پاره فیقرا آلوده کند و بحلق او فرو کند تا قی افتد و اگر قی نیفتد قوت دارو که بدو رسد و تهوعی که کند سود بود
و دماغ را گرم کرده اند و اگر روغن که پر مرغ بدان چرب کنند روغن سوسن بود نافع تر بود پس همه مهرهای گردن و مهرهای پشت
او بروغن گرم بمالند چون روغن فرفیون و روغن قسط و روغن اسقیل و مانند آن پس سر او را گرم کنند بچیزهائی که یاد کرده آمد
پس سعوطی لطیف کنند و کش بینده اندر بینی او چکانند و سعوط چیزی را گویند که در بینی چکانند و اگر حاضر باشد یکشربت تریاق بزرگ
یا متروذیطوس اندر ماء العسل حل کنند و بگلوی او فرو ریزند و اگر تریاق بزرگ حاضر نباشد معجون سنجرینا و انقردیا و شلیثا روا باشد
و اگر سکنجبین با حلتیت یا جندبیدستر از هر کدام که حاضر باشد یکمثقال اندر ماء العسل حل کنند و بحلق او فرو ریزند موافق باشد و اگر ممکن گردد
که مسهل توان داد هیچ مسهل بهتر از حب فرفیون نیست و از پس استفراغ اندر آب کو کردی نشاندن و گرمابه خشک نافع باشد
صفت حقنه تیز بگیرند شحم حنظل و قنطوریون و باریک و نانخواه و شبت و سداب و حلبه و الخدان از هر یک یکمشت سکبینج دو درم
بورۀ نه هفت درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین ده درم زهرۀ گاو دو درم داروها در یکمن آب بپزند تا مقدار ده استار باز آید
پالایند و روغن و انگبین و بوره و سکبینج و زهرۀ گاو ترکیب کنند چنانکه رسم است صفت حقنۀ دیگر شحم حنظل و بخور مریم و قنطوریون
باریک و عرطنیثا و خربق سپید از هر یک یکمشت اندر یکمن و نیم آب بپزند تا بمقدار نیمن باز آید پس بپالایند و ده سیر از وی بستانند
و حقنه کنند و اگر حقنه زود بیرون آید و رطوبتی نیاید دیگر بار حقنه کنند تا رطوبتی بسیار فرود آید و نافع بود صفت روغن فرفیون
که اندر مهرهای پشت و مهرهای گردن مالند بگیرند سداب و بکوبند و بفشارند و آب بستانند یکمن روغن سوسن ده استیر با این آب
بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جندبیدستر از هر یک سه درم جاوشیر
و بارزد و فرفیون از هر یک یکمثقال همه را نیک بسایند و چون روغن گرم باشد این همه داروهای سوده در وی افکنند و بمالند و اگر روغن
بلسان حاضر باشد سه درم روغن بلسان با وی بیامیزند و اگر حاضر نباشد روغن ترب اگرچه ضعیف است بدل آن کنند
و گرم بکار دارند صفت روغن قسط بگیرند ابهل و سنبل و راسن و وج از هر یک دو درم قسط سی درم سنبل ده درم
همه را اندر یکمن و نیم آب بپزند تا آب سرخ شود پس بپالایند و روغن زیت مقدار ده استیر بران افکنند و بجوشانند تا آب جمله برود
و روغن بماند و سه درم جندبیدستر و یکمثقال فرفیون سوده اندرافکنند و بکار دارند صفت روغن اسقیل سیر چهار اوقیه روغن زیت
یکمن اسقیل در روغن بپزند چنانکه در دیگی مالیده شود و اگر کسی خواهد که عاقرقرحا و جندبیدستر و خردل و قسط و فرفیون و مشک
در وی کند قوی تر باشد صفت نطولی که بر سر و بر مهرهای پشت آدمی بر چکانند بگیرند شیح و شبت و مرزنگوش و برگ ترنج
و اکلیل الملک و بابونه و بودنه دشتی و سداب و حاشا از هر یک چندانکه خواهند و بپزند چنانکه رسم است آنگاه تدبیر گرم کردن دماغ

روغن فرفیون

جنان باید که بگیرند تخته آهن و با آتش سرخ کنند و از پس سر او میدارند چنانکه موی او نسوزد و اگر سر او بسترند و چند بیدستر
و خردل هر دو بسایند و بسرکه گرم کرده بر سر او طلی کنند دماغ را گرم گردانند و تودری و نانخواه و بسباسه و جوز بویا و درج بکوبند و گرم کنند و در
خرقه بسته بر سر او می نهند نافع بود صفت سعوطی بگیرند زهره کلنگ و آب مرزنگوش یا آب سداب بسایند و در بینی او چکانند
دیگر چند بیدستر سوده بماء العسل حل کنند و اندر بینی چکانند نافع بود و هارزد و چند بیدستر می بویانند صفت حب فرفیون بگیرند سکبینج
و اشق و جاوشیر و مقل و صبر و چند بیدستر و هزارسبند از هر یک دو درم فرفیون یکدرم تخم ... نیم شربتی یکمثقال صفت حبی که معروفست
بحب بیمارستان بگیرند چند بیدستر نیم درم تخم حنظل دانگی و نیم فرفیون دانگی ایارج فیقرا یکدرم این جمله یک شربت باشد محمد زکریا رحمه الله
حلتیت اندر سکته و فالج و لقوه سخت سودمند یافتم و هیچ برابر او نیست که تن را گرم کند و قوت آرد و اخلاط را بگدازد بامداد و شبانگاه
مقدار یکپا اندر شراب حل کنند و بدهند و اصل اندر علاج آنست که این ترتیب که یاد کرده آمد نگاه دارند و تا نخست تحقنه و قی
استفراغ نکنند نه سعوط نه روغن و نه منطول هیچ بکار ندارند و از روغنها هر چه قوی تر است باز پس تر دارند نخست روغن
سداب ساده و روغن را بموم گدازند تا بدان موضع که باید بمالند و هر گاه که بهوش باز آید بیست و چهار روز هم این تدبیر می کنند
از نطول و سعوط و روغن فرفیون مالیدن و از این حبها که یاد کرده آمد هر هفته یکشربت بدهند یا حقنه کنند و طعام نخوداب دهند
و شوربای گنجشک و کبوتر بچه بنخود و شبت و دارچینی و سعتر و اگر انجیر خشک یا مویز منقی با نان خورد موافق باشد و از پس
بیست و چهار روز هر بامداد روغن بید انجیر خورد با ماء الاصول و هر هفته ایارج فیقرا خورد و ایارج ماهی بزرگ چون لوغاذیا و ایارج روفس
بکار دارند چنانکه جالینوس میگوید و علاجهای دیگر همچون علاج فالج کنند جزو چهارم اندر شناختن بیماریهایی که سبب آن
گرد آمدن رطوبتی فزونی بود در عصبها که آلت حس و حرکتست و این جزو هشت بابست باب نخستین در اختلاج و معالجات
آن اختلاج حرکتی است اندر عضلها افتد بی اختیار و بی خواست مردم و تولد این حرکت از بادی باشد غلیظ متحرک و دلیل
بر آنکه از بادست آنست که زود بگذرد و تحلیل پذیرد و دلیل بر آنکه غلیظ است آنست که اندر مزاج سرد و از سببهای سردی
فزای تولد کند و عضو را بجنباند و دلیل بر آنکه در عضلهاست آنست که معلومست که هر چه نرم است چون دماغ و هر چه سخت است
چون استخوان باد اندر وی باز داشته نشود و هر چه میان این و آن باشد چون گوشت و عصب ممکن است که باد اندر وی
باز داشته شود و اسباب اختلاج مزاج سرد باشد یا ماده سرد و تر و بسیار باشد که اعراض نفسانی چون خشم و شادی
و غم سبب اختلاج گردد از بهر آنکه بسبب اعراض نفسانی روح متحرک شود چنانکه در گفتار نهم یاد کرده آمده است و حرکت روح
ماده را تحلیل کند و از تحلیل ماده باد تولد کند و اختلاج که در همه تن افتد مقدمه سکته باشد یا مقدمه کزاز و اگر اندر عضلهای سر
افتد و دوام گردد مقدمه مالیخولیا و صرع باشد و اگر در عضلهای روی افتد و دائم شود مقدمه لقوه باشد و اگر در زیر پهلو افتد
و دائم شود مقدمه آماس حجاب باشد و باد غلیظ بادی باشد که در تجاویف اندامها مانده باشد و کثیف گشته همچون هوا که در جایی
بماند که دم بدان نرسد و آنرا بجنبانند معالجت نخست از هر چه ماده و سبب آن را زیادت کند پرهیز باید کرد چون

سعوط

حب فرفیون

حلتیت

و طعامهای سرد و بادناک و شراب بافراط و مانند آن و آن موضع را بخرقه درشت به باید مالید و روغنی گرم چون روغن
فرفیون طلی کردن و هر بامداد نوکلنگبین عسلی با تخم بادیان میدادن و تدبیرها لطیف کردن و آنچه خورد آب نخود آب باشد
و شوربای گنجشک و کبوتربچه و مانند آن با سعتر و دارچینی و زیره و کرویا و آب دریا گرم کرده اندر مثانه کاد یا خری یا مانند آن
کنند و بران موضع نهند و نمک آب تلخ بجای آب دریا باشد و استفراغ بایارج روفس نیک بود و تجدید کردن آن موضع را به
درشت به باید مالید تا سرخ شود پس بروغن جوز طلی کردن و اگر اختلاج دایم گردد بعلاجهای بسکتر که در معالجات لقوه
گفته آید علاج باید کرد باب دوم در یاد کردن لقوه و معالجات آن لقوه علتی است که در عضلهای روی افتد و از آن جهت چشم
و ابرو و پوست پیشانی و لبها کوژ شود و از نهاد طبیعی بگردد و اسباب این علت چهار است یکی تشنجی است که از رطوبتی غلیظ تولد کند
و این چنان نباشد که عضلهای حرکت این اندامها بدان باشد از رطوبتی غلیظ ممتلی گردد و پهنای آن زیادت شود و درازی کم
و اندامها بدین سبب اندر کشیده شود و از نهاد خویش بگردد و دوم استرخایی یکجانب روی باشد و این چنان باشد که عصبها
و عضلهای یکجانب بسبب رطوبتی رقیق که از دماغ فرو آید تر و آغشته و سست گردد و بدان سبب حرکت اندامهای نیمه روی
سست گردد و عضلهای آن بازیده شود و اندامهای او چون فرو آویخته باشد و لیکن لقوه تشنجی بیشتر باشد و لقوه استرخائی
کمتر بود و علاج آن هر دو نوع یکی است لیکن بر طبیب واجبست که فرق کند و این از آن باز شناسد که جالینوس می گوید
درزی است که بر میان کام گذرد و جدائی هر نیمه از استخوانها و اندامهای روی بدان است و اندر دهان غشای
تنک پوشیده است و این درز بدان غشا بیکدیگر پیوسته است هرگاه که این استرخا پدید آید که یاد کرده شد و اگر خداوند علت
دهان خویش تمام بگشاید طبیب انگشت بر زبان وی نهد یک نیمه غشا بیند مسترخی شده و آویخته و رطوبتی باید از وی
افتاده و رنگ او بگردیده و دیگر نیمه بسلامت بیند بر حال خویش معلوم گردد که لقوه استرخائی است و اگر عضله صدغ و عضله
پیشانی را صلب و طرنجیده یابد و غشای دهان بدان صفت نیابد معلوم گردد که لقوه تشنجی است و سیوم غلبه خشکی و این در آخر
بیماریهای گرم و تبهای محرقه و نزدیک مرگ افتد و از پس استفراغهای بافراط نیز بسیار و سبب آن نیست شدن رطوبت
و سوختن و بریان شدن دماغ و نخاع و عصبها باشد و سبب چهارم مشترکت گاهی لقوه باشد و گاهی فالج و این چنان باشد
که خناقی افتد و سبب خناق آماس عضله گردن باشد و ممکن باشد که عضلهای گردن و اوتار عضلهای روی را اندر کشد
و لقوه پدید آید از بهر آنکه بعضی از اوتار عضلهای روی از چنبر گردن رسته است و بعضی از سر استخوان سینه و بعضی از غضروف کتف
چنانکه اندر تشریح عضلهای یاد کرده آمده است و این نوع لقوه اندر لبهای پدید آید از تشریح معلوم گردد و آنچ سبب فالج
باشد چنان بود که بسبب آماس عضله گردن و منفذ عصبها فشارده شود و بر راه فرو آمدن قوت حس و حرکت بسته گردد
خدر و مفلوج شود از بهر آنکه عصب دست از مهره گردن بیرون آمده است گروهی گفته اند که این جانب چون لقوه
شد دیگر جانب را بکشد بسوی خویش و بدین سبب آن جانب که بسلامت باشد کوژ بماند و جانب علت راست بود

در بیماری لقوه

و این در نیست

واین درست نیست از بهر آنکه اگر علت در جانب راست بودی نقصان حس و حرکت و طرنجیدگی عضلهای اندران جانب
بودی محمد ذکریا می گوید بسیار خداوند لقوه را دیدم که مفلوج شد و فالج هم دران جانب افتاده که روی کوژ بود نه اندران جانب
که راست بود و این دلیل است بر آنکه هم دران جانب که لقوه باشد کوژی بود نه اندران جانب که راست بود و هم او میگوید
که هر که مستعد لقوه باشد از حجامت کردن اندر علت لقوه افتد و همچنین میگوید که من دیدم که دو مرد در یک روز حجامت کرده
بودند و خایه مرغ خورده بودند هر دو را هم آن روز لقوه پدید آمد یکی پیری فربه بود و دیگری جوان بود لیکن مزاج خلیه زیان داشت
و هم او میگوید که مردی حجامت کرد پس از حجامت گرسنگی کشید و برا علت لقوه پدید آمد و روی و دهان او کوژ نشد جز آن
بود که یک چشم بر هم نتوانست نهادن و دیگر چشم که بر هم نهادی بدشواری توانستی نهادن و هر گاه که آب خوردی آب
از دهان او بریختی و سبب آنکه روی او کوژ نشد آن بود که علت اندر هر دو جانب بود و جالینوس می گوید هر گاه که عضلهای
که پلک چشم را فرو خواباند سست گردد چشم بر هم نتواند نهاد محمد ذکریا میگوید بسیار دیدم که نخست لقوه پدید آمد پس سکته فرو گرفت
و بسیاری دیدم که گفتند سی سال است تا ما را این علت است و جز از نشان لقوه رنجی دیگر نبود و بسلامت بودند و از
هیچکار باز نماندند و دیگری میگوید که بسیار باشد که خداوند لقوه اندر چهار روز هلاک شود و اگر چهارم روز بگذرد از خطر سکته
بیرون آید و هر لقوه که در دو ماه زایل نشود دراز کشد و هر چه شش ماه کشد زایل شدن آن عسر بود ❀ علامات خداوند لقوه
آب از دهان راست بیرون نتواند انداخت و اگر خواهد که بادی اندر دهد راست نتواند دمیدن هم باد و هم آب از یکجانب
بیرون آید و علامت خاصه لقوه تشنجی آنست که حسها بر حال خویش باشد و پوست عضله روی سخت باشد و طرنجیده و خطهای
شکنهای پوست پیشانی بسبب طرنجیدگی پوست روی ناپیدا شود و آب دهان کمتر باشد و صداع از جمله علامتهاست که اندر لقوه
تشنجی بیشتر باشد و علامت خاصه لقوه استرخائی آنست که حسها کند شود و پوست روی و عضلها نرم باشد و پلکهٔ فرودین
چشم فرو آمده تر باشد و چون فرو کشیده نماید و غشای کام فرو آویخته باشد چنانکه یاد کرده آمده است و آب دهان باز نتواند
داشت و از نشانها که بدان معلوم گردد که آفت در کدام جانبست یکی آنست که اگر آن جانب که علت است بدست راست کند
و بنهد جانب دیگر بکجیف راست شود و شکل دهان با وضع طبیعی گردد اما نشان پدید آمدن لقوه آنست که نخست اندر استخوانهای
روی پدید آید و حس پوست روی کمتر شود و اختلاج در یک نیمه گردن بسیار افتد علاج احتیاط آنست که تا چهار روز یا هفت روز
بگذرد او را بجنبانند لیکن اگر طبع خشک باشد روز دوم حقنه نرم طبع او بکشاید و اگر با لقوه علامتها که مقدمه فالج یا مقدمه سکته بود
همی بیند باید شتافت و استفراغ قوی کردن بحقنه نیز با مسهلی قوی و در هفته نخستین غذای لطیف کنند معتدل اندر خشکی
و تری باید داد چون نخود آب بروغن زیت و چیزهایی که غذای رطوبت را گرم کند و تحلیل کند چون عسل نباید دادن و تا مدت هفته
و کمترین چهار روز نگذرد و استفراغی قوی کرده نشود و از علاجها که بلقوه مخصوص است چون غرغره و عطسه آوردن هیچ نباید که
غرغره و عطسه ماده دیگر را بموضع علت کشد و ماده را که آنجا باشد و خام بود دفع نتواند کرد و نیز داروهای تیز اندر ابتدای

سخت زیان دارد از بهر آنکه هرچه لطیف تر بود از ماده تحلیل کند و باقی غلیظ تر و عسر تر گردد و علاج و دارو دروی دشوار تر شود
تولد کرد بدین سببهائی که یاد کرده شده است اولی تر آن بود که صبر کنند تا ماده که بموضع علت میل کرده است قرار گیرد و حجر
بدان مشغول نباید بود که ماده نیاید و قوت برجای بماند و تا چهل روز بگذرد سعوط بکار نباید داشت و با تب هم نشاید و ترتیب
صواب اندر علاج آنست که چون چهار روز بگذرد یکمثقال ایارهٔ فیقرا با سپل شبیار بخورد و از پس یکهفته بحقنه تیز استفراغ کنند
صفت حقنه بگیرند شبت و بابونه و مرزنگوش و هزار اسفند و اکلیل الملک و تخم معصفر و حلبه و تخم کتان و برگ چغندر و سبوس گندم
و انجیر خشک و شحم حنظل و تخم انجیر و قنطوریون باریک از هر یک یکمشت روغن زیت کهن یک اوقیه آلکامه یک اوقیه انگبین
یک اوقیه تخم معصفر و تخم بید انجیر نیم کوفته کنند و همه را بپزند چنانکه رسم است و به پالایند و بکار برند صفت حقنه دیگر بگیرند تخم
بادیان پنج درم سداب و شبت از هر یک یکدسته همه را بپزند چنانکه رسم است و به پالایند و مقدار هفتاد درم با یک اوقیه
روغن سداب حقنه کنند و خداوند علت در خانه نشیند که بس روشنی نباشد و لختی بتاریکی گراید و اندر آئینه چینی نگاه می کند
و فایده اندر این آنست که آئینه چینی سخت روشن نباشد و اندر خانه تاریک تکلف باید کرد تا صورت خویش بتواند دید و در روی آن
تکلف نافع بود و بیشتر اندامهای روی بتکلف راست گردد و جوز بویا اندر دهان دارد و آن علاجها که طبیبان هند آزموده اند
و منفعت آن بزرگست آنست که گوشت حیوان دشتی چون روباه و گور و خر و کفتار و گاو کوهی بپزند و آنرا از استخوان جدا کنند
و بکوبند و با روغن زیت بر سر او می نهند و آهو درین باب سودمند نیست از بهر آنکه گوشت او بدان گرمی نیست که این گوشتهاء
دیگر که یاد کرده آمد و پوسته روی او را بسرکه می شویند و میمالند خاصه ابرو و پیشانی و اندر سرکه چیزهای لطیف کننده اندر
بپزند چون حاشا و زوفا و سعتر و پودنه دشتی و از آن سرکه به بینی بر میکشند تا رطوبتها از راه بینی فرود آید و اگر خردل بسرکه بسایند
و طلی کنند سودمند بود و مرزنگوش و هزار اسفند و قیسوم و سداب اندر آب بپزند با آتش گرم و سر بخار آن میدارد و اندر
لقوه تشنجی نخست عضلها را نرم باید کرد پس بتحلیل ماده مشغول شدن و روغن بنفشه اندر صدغ و مهرهای گردن مالیدن
و این گوشتهائی که یاد کرده آمد که عضلها را نرم کند بر پیش گردن و بر سر او می نهند و از بهر عضلهای چشم و دماغ را با یارهٔ
فیقرا و شحم حنظل و حب قوقایا پاک کنند و داروها و ضمادها که یاد کرده آمد به پیش سر بکار دارند نافع بود و محمد زکریا گوید اندر قرابادین
قدیم همی آید که خداوند لقوه را اندر خانه تاریک باید نشاند چنانکه هیچ روشنائی نه بیند و روز و شب از آن خانه بیرون نشود تا باد
بر روی او نجهد و هیچ حیوان و میوهٔ تر نخورد و هر بامداد ناشتا غرغره می کند تا بوقت نیم روز چنانکه هر ساعت غرغره می کند پس طعام خورد
و هر هفت روزی یکروز بامداد ناشتا اندر بینی او از آن جانب که چشم برهم نتواند نهاد دو بیست و یکقطره روغن جوز با روغن
حبة الخضرا نیم گرم اندر چکانند بتفاریق و در جانب دیگر شش قطره اندر بینی بابونه و سعتر و پودنه دشتی اندر آفتابه سر بسته
بدوان آب اندر طشتی کنند و سر بخار آن دارد و گلیمی در کشد تا عرق بسیار بیرون آید پس عرق از وی پاک کنند
و سر و روی بخرقهٔ درشت بمالند و بخارند تا سرخ شود و روغن جوز با روغن حبة الخضرا گرم کرده در سر و روی و صدغ و پس گردن او

پوسته

بمالند و یکساعت آسایش دهند و بگذارند که باد بروی نزنند دیگر باره افتابه باز ارند همچنان گرم و سرد و بخار آن فرود آرد همبران
سان که بار نخست و هم آن روغن اندر مالد و هر ساعت هم این کار میکنند چنانکه اندر یک شبانه روز ده بار این کار کرده باشند
و هر هفت روز همچنین کنند و هر که از بس یکماه بدین علاج نیک نشود بباید دانست که علاج پذیر نیست بعلاج آن مشغول نباید بودن
و در تدبیر این علت را سر بخار طبیخ بابونه و مانند آن داشتن و در روغنها که یاد کرده آمد در چکانیدن خاصه روغنی که در وی قوت
جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا باشد مفید است و روغن ناردین اندرین علت سودمند نبود از بهر آنکه قابض است و غالیه در روغن
بان مالیدن و جانب علت را بسته داشتن سخت نافع بود و محمد ذکریا می گوید طعام از وی بازگیرند تا تن او گرم شود و رگها خالی
گردد و سر و روی بخار آفتابه فرو میدارد که یاد کرده شده و روغن قسط با روغن سداب با روغن حبة الخضرا در سر و گردن میمالند
گرم کرده و اگر تب آید باک ندارند و میگوید جالینوس گفت از بهر علتها عصب جندبیدستر نافع تر است از بهر آنکه بخوردن
و مالیدن هیچ دارو بدان موضع که او رسد نتوان رسیدن و میگوید بلبل عصبها را گرم کند آنرا بسایند تا چون غباری شود
و با روغن طلی میکنند و هیچ دارو درین باب برابر او نیست و اعتماد در علاج این علت بیشتر بر غرغره است و بر سعوط و سعوط
داروی را گویند که اندر بینی چکانند و داروها که ترکیب سعوطها از وی سازند این است جندبیدستر و فرفیون و تخم حنظل
و عصاره قثاء الحمار و بلبل و زنجبیل و کندش و عرطنیثا و خربق سفید و جبلاهنگ و مرزنگوش و نفسیا و نوشادر و شونیز و بورق
و خردل و زهرهها و عاقرقرحا و مویزج و سکبینج و وج و جاوشیر صفت سعوطی نافع بگیرند جندبیدستر و تخم حنظل و بلبل سپید
و کندش همه را بکوبند و باب مرزنگوش بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت بکار دارند و زهره شبوط و زهره کلنگ
در بینی چکانند با شیر زنان سودمند بود و زهره و زهره شبوط و زهره باشه و شهدانه و عصاره مرزنگوش و عصاره چغندر و سکبینج
باب حل کرده با روغن سوسن و مقدار یک عدس فرفیون با شیر زنان سوده آنچه حاضر باشد در چکانیدن نافع بود و دو درم
آب مرزنگوش و دانگی سکبینج اندر وی سوده با نیم درم روغن زیت اندر چکانیدن نافع بود و در مدت نزدیک زایل شود
و هر گاه که ازین داروها بدماغ رسد روغن بنفشه و روغن شیرخشت تازه و شیر زنان با اندکی شکر در بینی چکانیدن و برسر
پی نهند و خطمی و سرکه و سپیده خایه مرغ بهم بزنند و بر سر می نهند و محجمه بر پس گردن نهادن و نیاز زدن ماده را از بخار
دماغ بیرون آرد تا چون داروهای دیگر گرم کنند تحلیل پذیرد و گرم کردن مهره گردن و عضلها تنگ سودمند بود و همچنین
آورده اند که غسلی کردن با آب گرمابه که به نمک شور کنند بجای آب دریا باشند و اگر آب دریا باشد بهتر و اگر آب دریا میسر شود
غسل کردن بدان بهتر باشد و لقوه که در جانب چپ افتد عسرتر بود و باقی علاج لقوه از معالجات تشنج بلغمی طلب باید کرد
و غذای خداوند لقوه نخود آب باید و بجای آب ماء العسل خورد و جوزبویا در دهان میدارد و درج و قرنفل میخاید

باب سیوم در خدر شدن اندامها و علاج آن خدر لفظی تازی است و معنی آن بپارسی باطل شدن حس لمس باشد از عضو تمام هر
زنده باشد و حس او باطل شود و گویند خفته است و این در اندامها افتد که آلت حس و حرکت است و نخست حس لمس آن اندا

سعوطی

یا باطل و حرکت نیز از حال طبیعی بگردد از بهر آنکه چون منفذ قوت بسته شود ممکن گردد که منفذ قوت حرکت نیز بسته شود
و گاه بود که بسبب ضعیف باشد حرکت از حال خویش نگردد از بهر آنکه عصبها که آلت حس است دیگرست و آلات حرکت
دیگر و اسباب خدر هفت است یکی آنکه مردم داروی خورد که روح را غلیظ و ضعیف کند چون افیون دوم آنکه ... سرما
بافراط بعضوی رسد و مزاج او تباه کند سیوم آنکه حیوانی که مزاج او سرد باشد بگزد چون کژدم تا هر گاه که حس زخم او برسد
حس او باطل شود و خاصیت ماهی رعاده هم ازین نوع باشد و این ماهی است که هر گاه که او را بدست گیرند حس دست باطل شود
و میگویند که اگر در دام ماهی گیر افتد در حال دست ماهی گیر خدر شود و رشتهٔ دام نگه نتواند داشت چهارم خلطی غلیظ باشد اندر عضوی
و در بیشتر حالها بلغم یا خون و سودا کمتر باشد و صفرا کمتر از سودا باشد پنجم آنکه عصبی فشارنده یا پیچیده گردد چنانکه کسی بر پای نشسته باشد
چون خواهد که برخیزد پای او خفته باشد و آنچه مبدای عصبی کوفته شود بسبب زخمی و افتادنی هم ازین نوع باشد ششم آنکه
جالینوس میگوید گاه باشد که مزاج خداوند خدر اگر خشک بود و داروی گرم خورد خشکی زیادت گردد و بدان سبب در سر انگشتان او
خدر پدید آید و بر ترهمی آید و باندامها دیگر باز دهد و آنچه اندر تبهای محرقه بسبب تحلیل رطوبتهاء اصلی و غلبهٔ خشکی خدر اندر دست و پای
پدید آید هم ازین نوع باشد هفتم آنکه قوت روح حیوانی ضعیف گردد و بدان سبب حس اطراف ناقص شود چنانکه در حالی غشی
و حال مرگ افتد لا محاله علامتها هر گاه که سبب خدر امتلا باشد و ماده در دماغ بود حس و حرکت همه تن باطل شود و بیم از روز
هلاک شود و گاه باشد که ماده بسببی دیگر اندر نخاع باشد نقصان حس و حرکت باندازهٔ آن سبب در همه تن یا اندر یک نیمه پدید آید
و حس اندامهای روی بسلامت باشد و گاه که اندرین سبب اندر یک شاخ باشد از عصبی که یک مهره بیرون آید از مهرهای پشت آفت
در یک عضو که آن عصب بدو پیوسته باشد پدید آید و هر گاه که سبب خدر خلط بلغمی بود و لازم شود باشد که بفالج باز گردد و بسیاری خدر
مقدمهٔ فالج باشد یا مقدمه صرع یا مقدمه سکته یا مقدمهٔ تشنج و هر گاه که خدر اندر عضوی پدید آید بیم باشد که بسکته باز گردد
و گاه باشد که ذات الجنب و ذات الریه و سرسام سرد بخدر و استرخا باز گردد و آنجا که سبب خدر بسیاری خون غلیظ باشد
علامتهای خون ظاهرتر باشد فصد کنند و مبلغی خون تمام بردارند و غذاهای خون افزای باز گیرند و آنجا که علامتهای بلغم ظاهرتر
باشد علاج او از جنس رعشه و فالج کنند و آنجا که علامتهای خشکی ظاهرتر باشد به تدبیر تری باز آوردن مشغول شوند چنانکه اندر علاج
تب دق یاد کرده آمده است و آنجا که سبب اندر شاخی از شاخهای عصب باشد بعلاج آن موضع مشغول شوند و از پرهیزهای موافق
غافل نباشند و بعد از آنکه استفراغی بواجب کرده باشند داروهای گرم کننده بران موضع بکار دارند و روغن قسط و روغن فرفیون
از جملهٔ داروها موافق است اندرین باب فی الجمله هرچه عصب را گرم کند درین باب نافع است و آن از علاج رعشه و فالج طلب کنند

باب چهارم در رعشه و علاج آن رعشه لرزیدن اندامها باشد و این علتیست که اندر اندامهائی افتد که آلت حرکت است
و چنان باشد که هر گاه که مردم خواهد که دست خویش را بجنباند و کاری فرماید حرکتی دیگر نه باختیار او با حرکت اختیاری آمیخته شود
و علت حرکت اختیاری ناقص گردد و همچنین هر گاه که خواهد که از حرکت فرا ماند حرکتی نه باختیار با سکون اختیاری آمیخته شود

دارند و در رعشه فایده کند

واز هر دو رعشه تولد کند و سبب کلی درین علت سه نوع است یکی ضعیفی قوت محرکه دوم ضعیفی آلت حرکت سیوم ضعیفی هر دو
بیکجا آنچه از ضعف قوت باشد دو گونه بود یکی آنکه بیمار آنرا از پس بیماریها افتد و کسانیکه جماع بسیار کنند بخاصه از پس آنکه مدتها
از بیم گرسنگی کرده باشند دوم از هیبت پادشاهی یا از ترس کاری عظیم یا از فرو نگریدن از جایگاهی بلند و رفتن بر سر دیواری
یا از شادی بزرگ یا از خشمی صعب که دل مردم بطپد و اندامها بلرزد و آنچه از ضعف آلت افتد سه گونه باشد یکی آنکه عصبها لختی
سست گردد چنانکه نه مفلوج شود و نه بر حال تندرستی ماند چنانکه از مستی متواتر و شراب خوردن بسیار و از بسیار خوردن آب سرد
دست بلرزیدن آید دوم آنکه از امتلا و ناگواریدن طعام و ریاضت ناکردن اندر عصبی سده افتد و قوت در وی گذرد بدشواری تواند کرد
و آنجا که ماده سده سخت غلیظ و لزج باشد سده محکم افتد و قوت هیچ گذر نیابد سیوم آنکه خشکی غلبه کند و عصب در حرکت فرمان برداری نکند
چنانکه باید و آنچه از ضعف قوت و ضعف آلت افتد چنان باشد که سرمای بافراط یافته باشد یا حیوانی زهرناک بگزد یا زخمی و جراحتی
رسد یا حرارتی سوزاننده اثر کند یا در اندرون خلطی سرد بغایت سردی یا خلطی گرم بغایت گرمی گرد آید تا بدین سببها هم اندر قوت
و هم اندر آلت ضعف تولد کند و رعشه اندر دست بیشتر افتد یا اندر سر و گاه باشد که اندر همه اندامها افتد و اسباب آن که اندر دست
بیشتر افتد سه است یکی آنکه هرگاه که طبیعت مادهٔ رعشه را از سر دفع کند بعضو نزدیکتر فرو ریزد دوم آنکه بتقدیر و فرمان آفریدگار تبارک و تعالی
نخاع را حمایت کند و ماده را از وی باز دارد و بشاخ عصبی فرستد که از نخاع رسته است تا آفت کلی نباشد سیوم آنکه قوت محرکه اندامهای
فرودین را کار فرماید قوی تر از محرکه اندامهای برین آید از بهر آنکه اندامهای فرودین سنگی تر است و بار کش همه تن است
و از بهر آنکه محرکه او قوی تر است از هر سببی آفتی قبول نکند و یا سببهایی که ضعیف تر باشد باز کوشد و اگرچه اندر آلت او ضعفی افتد بقدر
نیرویی که آنجاست آنرا کار فرماید و رعشه که در جانب چپ افتد عسرتر بود و رعشه پیران علاج پذیر نباشد معالجات بدانکه اندر همه
انواع رعشه گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت نافع بود جز اندر یک نوع که سبب آن خشکی و فرمان نابردن عصبها باشد و در آب دریا
و آب معدن گوگرد و معدن زرنیخ و معدن قیر و بوره و مانند آن نشستن سخت موافق باشد و آنچه از شراب خوردن بسیار افتد علاج صواب
آنست که بیکبارگی دست از شراب خوردن باز دارد و روغن گل با روغن مورد و با اندکی سرکه بر سر می نهد و طعامهایی که خورد
که خون غلیظ کند چون کرنب و عدس و مانند آن و مغز خرگوش بریان کرده اندرین علت سودمند است و آنچه از جهت لرزیدن سر آزموده اند
یکدرم اسطوخودوس با یکدرم ایارج فیقرا حب کرده بدهند و اگر دو درم اسطوخودوس با ایارج فیقرا اندر ماء العسل بدهند موافق باشد
و هر ده روزی یکدرم با یک درم و نیم حب قوقایا بدهند و چون دراز شود جند بیدستر اندر ماء العسل بدهند و از آب سرد خوردن
بسیار این علت تولد کند و کم مضرت ترین آبی درین علت آب باران است و باقی علاج رعشه از باب علاج فالج و لقوه باید جستن
و محمد زکریا می گوید که هرگاه که خداوند صرع را سر بلرزیدن آید باید دانست که اندر دماغ او آماسی هست

باب پنجم در فالج و معالجات آن

فالج مطلق استرخا را گویند یعنی سست گشتن عضلها و اوتار آن و بیکار ماندن اندامی که حرکت او بدان عضلها بود و فالج لفظ
تازی است و از آنجا که معنی لغت عربیست فالج حالی باشد که اندر یک نیمه جنبی پدید آید و بدان حال آن نیمه از دیگر نیمه جدا ...

و نام این علت ازین معنی شکافته اند و بدین سبب فالج سستی که نیمهٔ تن را گویند از سر تا پای اما باید دانست که گاه بود که فالج
از گردن آغاز کند و از فرود گردن یک نیمه تن را از سر تا پای مفلوج گردد و سر و اندامهای روی بسلامت باشد و اگر فالج وگاه بود
که هر دو نیمه تن بجملگی مفلوج گردد و سر و اندامهای روی بسلامت باشد و اگر فالج عام باشد و اندامهای سر و روی نیز مفلوج شود
سکته باشد و گاه بود که یک انگشت مفلوج گردد و دیگر اندامها بسلامت بود ازینجا باید که معلوم گردد که معنی فالج نزدیک طبیبان سستی
و بیکاری اندامهاست و سبب کلی درین علت دو است یکی آنکه قوت روح حساسه و محرکه در عصبها و عضلها که آلت آنست
گذر نیابد بسبب سده ای که افتاده باشد دوم آنکه اگرچه سده نباشد و این هر دو قوت گذر همی یابد بعضی اندامها فرمان برداری این هر دو
قوت را نشاید و آنرا قبول نتواند کرد از بهر آنکه مزاج او تباه شده باشد و سبب تباهی مزاج یا گرمی باشد یا سردی یا تری
یا خشکی و در بیشتر حالها گرمی حس را باز ندارد نه بینی که خداوند تب دق را اگرچه حرارت و یبوست بر همه اندامها مستولی باشد
حس و حرکت باطل نشود و مزاج سرد تر بازدارنده است از بهر آنکه سردی ضد مزاج روح است و گوهر روح را کثیف کند لیکن فالجی که
بسبب آن سردی ساده باشد بیشتری باشد در یک عضو افتد و عام نشود و علاج آن سهل بود بضمادها و روغنهای گرم زایل شود
اما تری آلتها را آغشته کند و لیفهای عصبها و عضلها را نرم کند و برهم نشاند و گوهر روح را غلیظ و تیره کند و قوتها را از فرود آمدن بعصبها
و عضلها باز دارد و مزاج را مستعد قبول سردی کند که ضد مزاج روح است پس معلوم شد که سبب فالج که اندر یک نیمه تن افتد اندر بیشتری
اندامها افتد سده است یا گسستن و بریده شدن عصب اما اسباب سده پنج است یکی آنست که عضوی را به بندند چنانکه مسام عصبها
که راه فرود آمدن قوت حساسه است بسته شود و آن عضو بدان سبب بیخبر شود و این سده عارضی باشد هرگاه که آن بند بگشاید
سده زایل شود دوم آنکه رطوبتی غلیظ لزج در عصبها افتد و منفذ قوتها را بگیرد چهارم آنکه زخمی بر اصل عضوی افتد و عصب بدان
فشارده و کوفته شود و قوت بسته شود پنجم آنکه مهره از مهرهای گردن یا از مهرهای پشت از سوی راست یا چپ میل کند و از جای
بلغزد و عصب که از نخاع رسته است اندر میان دو مهره فشارده شود و منفذ حساسه بسته گردد و از میلی که مهره بسوی پیش یا پس منفذ
قوت بسته نشود از بهر آنکه منفذ عصب است بر پهلوی مهره است از پیش و پس نیست و اما بریده شدن عصب هرچه از دراز افتد
قوت حس و حرکت را باز ندارد لیکن اگر از پهنا بریده شود راه قوت هر دو بریده شود و باید دانست که در تشریح دماغ یاد کرده
آمده است که دماغ را از پیش سر تا پس سر از دراز ابدو بخش است و غشاها و تجویفهای هر بخشی جداست و هر دو بخش مماس یکدیگر است
و نخاع نیز همچون دماغ بدو بخش است از بهر آنکه از دو بخش دماغ رسته است لیکن جدائی هر دو بخش محسوس نیست و از بهر آنکه
نخاع دو بخش است ممکن است که فضله که از دماغ فرو می آید اندر یک بخش فرود آید از بهر آنکه بهر دو کار یکی آنکه هر بخشی
از دماغ فضلهٔ خویش بدان بخش فرستد که از وی رسته است دوم آنکه همیشه طبیعت قوی باشد بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی
همه تن نگاه میدارد و هرگاه که طبیعت قوی باشد فضله از یک نیمه باز دارد تا علت اندر همه تن نباشد سبب ممکنست
فالج اندر یک نیمه تن افتد اینست پس معلوم شد که ماده فالج اندر یکنیمهٔ دماغ افتد و بعضی از آن ماده بیک نیمه نخاع

فرود آید فالج اندر یک نیمهٔ تن افتد و در چشم و روی نیز پدید آید و هرگاه که ماده از دماغ فرود آید و در اصل نخاع افتد اندامهای روی بسلامت باشد
و باقی یک نیمهٔ تن مفلوج شود و ممکن باشد که پوست روی حذر شود از بهر آنکه عصب پوست چهرهٔ روی بوسیلت از نخاع رسته است
و از مهرهٔ گردنی بیرون آمده است و بباید دانست که بسیار باشد که بسبب زحمتی یا بسبب خشمی عظیم یا بسبب ترسی و اندوهی یا بسبب
ترسی و اندوهی یا بسبب لذتی عظیم یا بسبب حرکتی قوی که ناگاه نه باختیار افتد رطوبتی فزونی که در تن باشد باطراف فرود آید
و عضوی مفلوج گردد و اگر این فضله اندر بندگشادی افتد و عصبها بسلامت بود وجع المفاصل تولد کند و ممکن است که در علت فالج
حس عضوی مفلوج بسلامت بود و قوت حرکت باطل گردد و از بهر آنکه آفت اندر آلت حرکت افتاده باشد نه در آلت حس
و بسیار باشد که فالج بحران قولنج باشد و در کتابی قدیم یاد کرده آمده که سالی علت قولنج بسیار افتاد و بیشتری هلاک شدند
و آنکه از قولنج خلاص یافت بفالج مبتلا یافت و سبب این چنان تواند بود که طبیعت مادهٔ قولنج را که با معا فرو می فرستاد بظاهر تن
دفع کرده می آمد از بهر آنکه ماده بس غلیظ بود آنرا نتوانست گداخت تا بعرق بیرون آمدی و از بهر آنکه نتوانست گداخت
در عصبها ریخت و سبب فالج گشت و بحران بیماریهای دیگر تواند بود از بهر آنکه طبیعت ضعیف باشد باقی مادهٔ علت را تمامی
بهضم و تحلیل نتواند کرد و بحران انتقال کند و سبب فالج گردد و علت فالج بیشتر در زمستان افتد و اندر فصل بهار نیز بسیار افتد
بسبب امتلا و حرکت اخلاط و در شهرهای جنوبی بسیار افتد از بهر آنکه اندر هوای جنوبی دماغ ممتلی باشد و بسبیل دفع نزله
بسیار افتد و ممکن باشد که صرع و اختناق رحم بفالج گردد بسبب بحران انتقال و بباید دانست که بیشتری فالجها که
از میل مهرهای پشت و گردن افتد علاج پذیر نباشد و کشنده باشد و آنچه از زخم و کوفتگی و فشردگی عصب افتد اگر کوفتگی سخت
قوی نباشد امیدوار باشد که علاج پذیرد و اگر کوفتگی صعب باشد علاج نپذیرد علامتها بباید دانست که از انواع فالج آنچه سبب آن
گسستن عصب باشد پوشیده تر باشد خاصه اگر عصب از اندرون تن باشد و علامت وی آنست که عضو بیکبار سست گردد و زخمی
و افتادنی و مانند آن از پیش بوده باشد و از هیچ علاج سودمندی نباشد و آنچه علاج پذیرتر است از انواع فالج آنست که سبب
آماسی صلب باشد و کشیدن عصبها و درد و تب گواهی دهد بر آنکه سبب آماس است و آنچه سبب آن آماسی صلب باشد بحس لمس
بتوان دانستن و پیش از آن دردی بوده باشد و آنچه سبب آن آماسی نرم بود دشواری تر توان دانست لیکن بهیچ حال از تبی گرم
و نرم و از صداع و درد آهسته خالی نباشد و تدبیرها که از پیش رفته بر آن گواهی دهد و بباید دانست که صفت لازم علت فالج را
آنست که هرگاه که چون خداوند علت خواهد که عضو مفلوج را بجنباند بدان ماند که در آن عضو مانعی هست که آنرا از حرکت باز دارد
و هرگاه که سبب فالج غلیظی عصب یا غلبهٔ خشکی باشد یا حرکت انبساط و انقباض هر دو بدشواری تواند کرد و اندامها نرم باشد
چنانکه در فالج راستی باشد و آنچه فالج دموی باشد امتلای رگهای و نفس و نبض و رنگ چشم و روی بر آن گواهی دهد
قولنج و صرع و سکته و از پس بیماریها و تبهای لمس افتد بیماری گذشته بر آن گواهی دهد و هرگاه که سبب فالج
ماده یا سوء المزاج تر ساده بود نشان وی آنست که علت بتدریج افتد و حس لمس و راحت یافتن از داروهایی که عصب

گرم کند بران گواهی دهد و پزشکان چنین گفته اند که هرگاه که بول کودک طفل سبز گردد نشان آن باشد که تشنج خواهد افتاد یا فالج و نبض
مفلوج ضعیف و بطی و متفاوت باشد و آنجا که قوت کمتر باشد ضعیف و متواتر باشد و اندر میان قوتها بی نظام همی افتد و بول بیشتر
وقتها سپید باشد و ممکن است که سرخ باشد و اسباب آن پنج است یکی ضعیفی جگر از قسمت کردن خون و بهره هر عضوی در خورد او
دادن دوم ضعیفی رگها که از گرده بجگر پیوسته است از بهر جدا کردن آب از خون و بجانب گرده رسانیدن سیوم ضعیفی گرده
از برداشتن بنصیب خویش ازان قدر خون که با آب بدو رسد چهارم درد صعب پنجم آماس و بباید دانست که بسیار بود که
یک نیمه از تن مفلوج باشد چون آتش همی سوزد و یک نیمه چون یخ باشد و نبض هر دستی مخالف دیگر باشد چنانکه مزاج واجب کند
و هرگاه که عضو مفلوج برنگ بگردانند و لاغرتر و کوچکتر نشود و امیدواری نشان و علاج پذیرفتن باشد و هرگاه که رنگ بگردانند
و لاغرتر و کوچکتر شود نشان نومیدی و علاج ناپذیرفتن بود معالجات طریق صواب در علاج این علت آنست که اندر ابتدا
بهیچ علاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز تا هفت روز بگذرد و اگر علت سخت قوی باشد چهارده روز از علاجهای قوی
که اندر ابتدا شاید کرد حقنه تیز است و دیگر شربتهای لطیف گشاینده و برانگیزنده باید داد چون ماء الاصول که سخت قوی نباشد
و چون زوفا خشک با سکنگبین عنصلی و اندکی مثرودیطوس اندر آب بادیان باید داد و مسهل هم قوی چون ایارج فیقرا
و اندکی شحم حنظل و اندکی غاریقون و غذا هم لطیف باید چون اندکی نان با ماء العسل یا طبیخ خندروس با ماء العسل و اگر قوه
ضعیف باشد گنجشک بریان کرده یا دراج یا طیهوج یا تذرو یا مرغ سبک اندام همه بریان کرده و سخت اندک خوردن
و از پس گرسنگی صادق خورد و صبر کردن بر تشنگی سخت نافع باشد و بجای آب ماء العسل خورد و بباید دانست که خداوندان
این علت را آب بهتر از شراب باشد از بهر آنکه شراب ماده را بعصبها فرود آرد و تیز شراب اندر معده او ترش گردد
و سرکه بترین چیزی است مر عصبها را و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعد باشد آغاز علاج بفصد باید کرد از بهر آنکه
خون مرکب همه اخلاط است تا در حال ماده کمتر شود و سبکی حاصل گردد و اگر ماده بلغمی باشد نخست یک شربت تریاق یا مثرودیطوس
یا شلیثا یا سجزنیا یا انقردیا اندر شراب کهن یا اندر ماء العسل حل باید کرد و بدادن پیش از فصد بیکساعت پس فصد
کردن و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعد نباشد استفراغ بحب قرفیون و حب شیطرج و حب منتن باید کرد
و قی فرمودن بخربق سپید و دیگر معجون که یاد کرده آمد بدل کنند و شربت تریاق از دانگی آغاز کنند تا نه درم سنگی رسانند
و هم بتدریج بدانگی باز آرند و اگر تریاق و دیگر معجونها حاضر نباشد سکبینج یا جاوشیر اگر حاضر باشد اندر ماء العسل حل کنند و مقدار یک باقلی
بدهند و آنگروذ خوردن و طلی کردن سودمند بود خاصه اگر سردی غالب بود بامداد و شبانگاه دادن ماء العسل صواب بود
و بعضی طبیبان فرموده اند که مفلوج را ایارج فیقرا باید دادن و یکمثقال مبتدی فرمودن تا به پنج مثقال رسد و بعضی فرموده اند که هر روز
با ایارج فیقرا و نیم مثقال بلبل بباید سرشت بعسل و بدادن تا در معده او دیر بماند و اثر بیشتر کند و هر شب نیم مثقال
بلبل و نیم مثقال جندبیدستر وقت خواب بدهند و بعضی فرموده اند که ایارج فیقرا و جندبیدستر نیم نیم باید دادن از یکدرم

تا به پنجدرم رسانند و محمد زکریا از ارخوریس حکایت میکند که وی گفته است اندر علاج فالج اعتماد بران باید کرد که هر هفته
استفراغ بکنند کرسو بجب قوقایا تا ماده را کمتر کنند و هر دو روز کوارش بلادر دهند با ایارج ترمس تا مزاج بگرداند و روغن قسط
می مالند تا عصبها را گرداند **صفت** حبی که طبیبان قدیم گفته اند از بهر پاک کردن عصبها و هیچ دارو برابر این نیست بگیرند
صبر و شحم حنظل از هر یک ده درم فرفیون پنجدرم مقل ده درم حب کنند چنانکه رسم است و خوردن نخستین دوازده قیراط
دهند و یکهفته همچنین بگذرد و هفته دوم هژده قیراط دهند و یکهفته دیگر بگذارند و هفته سیوم بیست و چهار قیراط دهند
همچنین یکهفته فرو میگذارند و برین اندازه می افزایند تا بسی و شش قیراط رسد **صفت** معجونی که خداوند فالج را راست
آرد و حرارت برافروزاند بگیرند زنجبیل و دج و بلبل و شیطرج و عاقرقرحا از هر یک ده درم فرفیون پنجدرم مقل ده درم انگزد
سه درم هلیله سیاه و آمله از هر یک پانزده درم عسلی بلادر بیست درم روغن جوز ده درم داروها بکوبند نرم و بپزند و بروغن جوز
بمالند و با انگبین بسرشند یکشربه از دو درم خداوند فالج و رعشه و لقوه و سکته را سودمند بود و این معجون و غیر این هرچه مزاج را
بگرداند و حرارت را برافروزد از پس استفراغ باید داد **صفت** معجونی دیگر زنجبیل و عاقرقرحا و شونیز و قسط و بلبل و دار بلبل
و دج از هر یک ده درم مرو برگ سداب خشک و انگزد و جنطیانا و زراوند و حب الغار و جندبیدستر و شیطرج و خردل و عسل بلادر
از هر یک پنجدرم داروها را بروغن جوز بمالند و چرب کنند و عسل بلادر در انگبین حل کنند و داروها را بدان بسرشند و منفعت
این و منفعت آنکه نخست یاد کرده آمد یکی است **صفت حب فرفیون** بگیرند سکبینج و غاریقون و شحم حنظل و مقل از هر یک یکجزو
صبر دو جزو مقل را باب کنند تا حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربتی تمام دو درم و نیم و آنرا که قوت ضعیف باشد
یکمثقال دهند **صفت** حب شیطرج بگیرند صبر بیست درم هلیله زرد مقشر ده درم زنجبیل و خردل از هر یک دو درم
و نیم دار بلبل و بلبل از هر یک یکدرم شیطرج و دج و ملح هندی از هر یک دو درم و نیم بود فانیذ چهار درم باب کنند تا
بسرشند و حب کنند شربتی تمام دو درم و نیم بود **صفت** حب شیطرج نسخهٔ دیگر مقل جاوشیر از هر یک دو دانگ و دج نیم
دانگ شیطرج نیم دانگ ملح نفطی نیم دانگ شحم حنظل و غاریقون از هر یک دانگی خردل و دار بلبل از هر یک نیم دانگ سقمونیا
دانگی زنجبیل نیم دانگ فانیذ نیم درم باب کنند تا بسرشند و حب کنند این جمله یکشربت تمام باشد **صفت** حب سکبینج اشق مقل
جاوشیر شحم حنظل هزار اسفند از هر یک دو دانگ صبر نیم درم تربد چهار درم دانگ حب کنند باب کنند یا باب سداب این جمله
یکشربه باشد **صفت** حب منتن بگیرند صبر و تربد از هر یک نیم درم جندبیدستر و فرفیون از هر یک دانگی مقل و اشق و جاوشیر و سکبینج
و هزار اسفند از هر یک دو دانگ حب کنند باب کنند تا این جمله یکشربه باشد **صفت** حب منتن نسخهٔ دیگر بگیرند ایارج فیقرا ده درم
شحم حنظل و قنطوریون باریک و عصارهٔ قثاء الحمار از هر یک پنجدرم فرفیون دو درم و نیم انگزد و جندبیدستر و بلبل و سکبینج
و جاوشیر و شیطرج و خردل از هر یک درمی حب کنند باب سداب این جمله ده شربت بود **صفت** حبی که محمد ذکر
این بزرگ است و زود اثر کند بگیرند انگزد و جندبیدستر و شحم حنظل و قنطوریون باریک از هر یک نیم درم مقل چندان

معجون دیگر

حب فرفیون

حب شیطرج

بدان جب کنند این جمله یکشربت واندرین علت خاصیتی تمام دارد وهمچنین است این سفوف بغایت نافع است هر بامداد دهند صفت
آن بگیرند زراوند طویل نیم درم بلبل نیم درم هر دو را بکوبند نرم وبپزند این جمله یکشربت است تمام صفت حب سفوفی دیگر جندبیدستر نیم درم
قنطوریون باریک نیم درم عاقرقرحا نیم درم قردمانا دو درم این سفوف در دو اوقیه آب سداب بدهند واگر استفراغ بحقنه کنند
که از شحم حنظل وقنطوریون باریک وآبکامه وروغن زیت وانگبین سازند روا باشد وهرچند روزی ازین نوع حقنه بکار دارند
وبه باید دانست که از پس استفراغ مجمرهٔ آتش بر سرهای عصبها نهادن وروغنهای مالیدن ودر گرمابهٔ خشک وریک گرم
ودرآب دریا نشستن وریاضت کردن وگرسنه بودن وآواز بلند داشتن وقرآن باواز بلند خواندن وغرغره باکامه وخردل
کردن سخت نافع بود باقی ماده را تحلیل کند وحرارت را برافروزد وهرگاه که مجمره برنهند دیر باید داشت وچون مجمره برگیرند زنبان
که ازدن وضمادهای گرم کننده بر باید نهاد تا عصب را گرم کند وآنرا که مدت مرض دراز گردد ایارجهای بزرگ باید داد ومهرهای
پشت وسر عصبها بروغن قسط مالیدن وقی کردن اندر اول علت وآخر سخت نافع باشد ومارالاصول باروغن بیدانجیر وروغن
بادام تلخ اندر اول وآخر سودمند بود لیکن اندر آخر نافع تر باشد ومغز خرگوش بریان کرده خداوند رعشه وفالج را سودمند بود
وجلغوزه باعسل بخاصیت نافع بود صفت مارالاصول بزرگ بگیرند پوست بیخ کرفس وپوست بیخ بادیان از یک ده درم
بیخ از خرگوکرد از هریک پنج درم انیسون ونانخواه وشونیز وقنطوریون باریک هفت درم تخم بادیان وتخم کرفس وانیسون ونانخواه
وعاقرقرحا نیم کوفته وزنجبیل نیم کوفته از هریک سه درم قسط هندی وبذرکرد از هریک چهار درم قردمانا وتخم سداب وشیطرج هندی
از هریک پنج درم جندبیدستر یک درم همه را در سه من آب بپزند تا بیک من باز آید وبه پالایند هر بامداد چهل درم با چهار درم روغن
بیدانجیر یا روغن بادام تلخ بخورد گرم کرده صفت روغن قسط بگیرند اهیل وراسن ووج واذخر از هریک جزو قسط سه جزو
سنبل جزو وهمه بپزند تا آب سرخ شود وبپالایند ومقدار سه یک وزن آب روغن بجا اندیس جندبیدستر وبلبل وفرفیون سوده
اندروی حل کنند صفت روغن سداب بگیرند آب سداب کوفته وفشرده دو من روغن سوسن نیم من هر دو را بهم برزنند
وبآتش نرم بجوشانند تا آب برود وروغن بماند وازآتش بردارند وجندبیدستر وعاقرقرحا وقسط از هریک ده درم
فرفیون پنج درم همه را بسایند واندرین روغن کنند وبیامیزند چنانک هنوز گرم بود واگر بدست آید بیست درم روغن بلسان بکار
بدست نیاید روغن ترب بدان روا باشد صفت روغن سوسن بگیرند سلیخه وقسط وحب البلسان ومصطکی وزعفران نا سوده
از هریک یک اوقیه قرنفل وقرفه از هریک نیم دارو همه را نیم کوفته کنند ویکمن روغن بر سر دارو ها کنند وسی عدد گل سوسن دراو کنند
وچهل روز در آفتاب نهند صفت روغن شونیز بادام تلخ وشونیز راست راست بگیرند وهریک را جدا گانه بکوبند نرم پس هر دو را
بهم مالند وروغن بکشند چنانکه رسم است صفت فرفیون بگیرند روغن زیت کهن نیم من موم زرد بیست درم فرفیون تازه
روغن گرم کنند وموم در وی گدازند وفرفیون سوده در وی افکنند وبمالند در هاون تا هموار شود صفت ضمادی
بهار اگرم کند بگیرند عاقرقرحا مرزنگوش خشک ومویزج از هریک یک اوقیه قنطورون خردل از هریک دو اوقیه بلبل یکدرم

حال

مارالاصول بزرگ

روغن قسط

روغن سداب

فرفیون یک اوقیه

فرفیون یک دانگ جندبیدستر چهار اوقیه همه را بکوبند نرم و بروغن حب الغار ضماد کنند **صفت موم روغنی** که درین مرض
بکار آید بگیرند روغن سوسن و موم زرد و میعه تر و بارزد همه را درهم گدازند و جندبیدستر و قسط بسایند و درین موم روغن
بسرشند و ضماد کنند عصب را گرم کند و حس را باز آورد و اگر بر حس بر جای باشد و حرکت باطل شده بود جوز السرو و ابهل
و مورد و پوست بیخ کبر اندر شراب کهن بپزند و بکوبند و ضماد کنند و بعضی طبیبان قدیم گفته اند اگر روناس بپزند و آب او بر عضو
مفلوج میچکانند سودمند بود و بباید دانست که هیچ آب گرم بر عضو مفلوج نشاید ریختن جز آب دریا و آب معدن گوگرد از بهر آنکه
آب خوش چون گرم باشد ماده را منتشرتر کند و عصبها را نرم کند و بسیار باشد که آب سرد عضو مفلوج را قوی تر کند و از آن
راحتی یابد از بهر آنکه ماده رقیق بود چون سردی آب بدو رسد فراز هم آید و کوچکتر شود و ابن ماسویه گوید که بسیار دیدم که
مفلوج را اسهال افتاد و فالج زایل شد و محمد زکریا گوید مفلوج را دیدم که بسبب فالج او روزه داشتن و حرارت بسیار بود
و او را ایارج فیقرا دادم رنجی عظیم بدو رسید پس یکبار مایه بزدم و تدبیرهای تری فزاینده کردم و شفا یافت و بباید دانست
که ممکن است که ماده فالج در یک عصب افتد و آن عضو که این عصب بدو پیوسته باشد مفلوج گردد و همه اندامهای دیگر سلامت
باشد و گاه بود که این نوع فالج اندر حنجره و مری که منفذ طعام و شراب است پدید آید و چیزی بگلو فرو بردن دشوار باشد علاج وی
آنست که محجمه بر نهند بر زیر زنخدان او تا گرم شود و بعد از آن جندبیدستر و سکبینج و مانند آن طلی کنند و اگر زبان مفلوج شود هم بر زیر
زنخدان محجمه بر نهند و بخردل غرغره فرمایند و اگر حاجت آید رگ زیر زبان زنند و اگر مثانه و امعای مستقیم مفلوج شود علامت
وی آنست که بول وی را از بی اختیار و بی [illegible] روغن وی بیرون می آید و گاه باشد که قوت دافعه باطل شود و هیچ در دفع نتواند کرد
علاج وی حقنه کنند از روغن سداب یا روغن قثاء الحمار و بارزد و جندبیدستر و جاوشیر و حلتیت حل کرده بقضیب اندر چکانند
و این روغن بر ناف و بر ... ران طلی کنند و از جهت فالج معاء مستقیم حقنه از قنطوریون باریک و شحم حنظل و قثاء الحمار سازند
یا از نمک آب و شحم حنظل و اندر آب دریا و آب معدن گوگرد نشستن سودمند بود و اگر چنان باشد که ثقل بخواست بیرون آید
حقنه از مازو و جوز السرو و مانند آن سازند و آنرا که فالج از پس قولنج افتد روغن سوسن و روغن نرگس و روغن ناردین
سودمند بود و روغن جوز هندی خوردن و مالیدن آزموده اند و آنرا که بسبب فالج بسیار خوردن آب سرد بود گرمابه
معتدل خشک علاج تمام است و بسیار خوردن سیب و آبی و انبرود او تار عصبها را زیان دارد و قلیه گوشت سرخ بروغن
جوز بریان کرده و توابل چون دارچینی و زیره و انگبین نافع بود و مانند آن برگرده موافق بود و مویز خشک و فستق و فانیذ
و مغز جوز و حبة الخضرا و چلغوزه و انگبین نافع و ناطف عسلی که بلبل و دارچینی در وی باشد سودمند بود و اگر مغز جوز هندی
مقشر بگیرند یک رطل بغدادی و مغز چلغوزه نیم رطل و حبة الخضرا نیم رطل همه را بکوبند و با هم سنگ آن انگبین بسرشند
و دو درم بلبل و دو درم دارچینی و دو درم داربلبل همه را بکوبند و بیخته بر آن مغزهای کوفته و سرشته پراکنند و دیگر بار بسرشند
و پس از طعام بچهار ساعت مقدار پانزده درم بخورد و از پس آن قدری ماء العسل خورد بغایت مفید بود **باب ششم د**

و معالجات آن تشنج سه نوع است تشنجی است که سبب آن امتلای عصب و عضله بود و دوم تشنجی است که سبب آن غلبهٔ خشکی
و خالی شدن عصبها و عضلها باشد از رطوبت اصلی بسبب تحلیل بسیار که بوده باشد و استفراغها و اندر تشنج امتلائی درازی عضله
کمتر شود و پهنا زیادت و این را بتازی تقلص گویند و مادهٔ تشنج امتلائی اندر بیشتر حالها رطوبت باشد سودا و خون کمتر باشد و تشنج که
از مادهٔ خونی افتد چنان باشد که عضله آماس کند و ماده اندر میان لیفهای عضله اندر آید و خود را جای کند تا بدان سبب پهنای
عضله زیادت گردد و درازی کم و گاه باشد که مادهٔ تشنج باد باشد و بیشتری زود زایل شود و بسیار باشد که سبب تشنج بحران انتقال باشد
و این چنان باشد که ماده روی بعضوی نهد و بدو فرود آید و اندر تشنج خشک هم درازی عضله کمتر شود و هم پهنا فراز هم آید
بسبب خشکی و نیست شدن رطوبت اصلی چنانکه کسی دوالی را بر آتش کند و آتش دارد و نوع سیوم تشنجی است که سبب آن نه غلبهٔ خشکی باشد
و نه امتلا لیکن رنجی پدید آید که عصب حساسه از آن بیقراری و نفرت جوید و طبیعت نیز و روح آن نتواند کرد و بدان سبب عضله
بهم باز آید و تقلص کند چنانکه فم معده بسبب مادهٔ بد که بدو رسد فواق کند و چنانکه مردم چیزی ناخوش بیند روی فراهم کشد
و چنانکه بوی تیز بدماغ رسد و عطسه کند و چنانکه کژدم گزیده را تشنج کند بسبب زخم کژدم که بر عصب حساسه آید و چنانکه از سرمای
سخت رطوبتها کثیف و حجم آن کوچک شود و عضلها بدان سبب بهم باز آید و از بهر اینست که مردم اندر سرما خویشتن فراهم گیرند
و چنانکه گاه باشد که بسبب ترسی و غمی عظیم روح بباطن باز گردد و عضلها بر تبع روح تقلص کند و تشنج پدید آید و فرق میان
تشنج امتلائی و فالج آنست که اندر تشنج عصبها برطوبت آغشته نباشد لیکن رطوبت اندر میان لیفهای عضله جای گیرد
و زحمت کند و اندر فالج عصب آغشته شده باشد و سست گشته و اگر نه این فرق بودی از همه رطوبتها فالج افتادی و بباید دانست که
کودکان طفل را بسبب تری که بر ایشان غلبه دارد و بسبب ضعیفی دماغ و ضعیفی و نازکی عضلها و عصبها تشنج زود
و بسیار افتد نه بینی که بسیار باشد که بسبب خشکی طبع و بسبب بیخوابی و بسبب گریستن بسیار و بسبب تبی گرم زود اندر
تشنج افتد و از بهر آنکه قوت جگر ایشان قوی باشد و اخلاط ایشان غلیظ باشد و علاج تشنج ایشان زودتر گشاده شود
و بسیار بود که طفل را از پس تب گرم تشنج صعب افتد و خلاص نیابد و از پس هفت سالگی تشنج کمتر افتد الا که تبی سخت
سوزان گیرد و اسباب تشنج خشک سه نوع است یکی انواع استفراغها بود دوم تبهای محرقه سیوم حرکتهای بدنی و همه انواع
تشنج خشک بد باشد و از آن خلاص کمتر باشد و بباید دانست که تشنج که از پس تب گرم افتد دو گونه باشد یکی آنکه بحرارت تب
ماده گداخته شود و بعصبها و عضلها فرود آید و این سهلتر بود بقی و باسهال زایل گردد دوم آنکه مدتی دراز تب محرقه آید و مادهٔ رطوبت
اصلی نیست شود و دماغ و عصبها سوخته شود و این سخت بد باشد خلاص از وی کمتر باشد و بسیار بود که بسبب مشارکت
رحم و مثانه با دماغ آفت رحم و مثانه بدماغ باز دهد و تشنج که بسبب کرم کدودانه و غیر آن افتد بدین نزدیک باشد و هر تشنج که
[ز]ن دلب و پلک چشم افتد دماغی باشد و بسیار بود که از صعبی تشنج گردن بسجده شود و دندان برهم ساید و هر که اندر تشنج مبرسم
بلیاعت گرم بود از بهر آنکه مرگ خداوند تشنج خناق باشد و آنرا که از پس جراحت تشنج افتد علامت مرگ باشد

علامتها که خداوند تشنج کشیده باشد همچون زهی که هر دو سر او بکشند پهنای زه فراز هم آید و دراز کشیده شود و در وضع مخالف
باشد یعنی بر آید و فرو شونده باشد و حرکتهای اجزای او اندر زیر انگشت مخالف باشد و فرق میان تشنج امتلائی و تشنج
خشک آنست که تشنج امتلائی یکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک افتد و از پس تبهای محرقه و از پس استفراغها افتد و آنچه
بسبب مشارکت معده افتد منش گشتن و تاسه و سوزش معده مقدمهٔ آن باشد و آنچه بسبب مشارکت رحم و مثانه افتد و مرض
والم آن عضو بران گواهی دهد و آنچه نه بسبب مشارکت عضوی افتد همه اندامهاش ازان سلامت بوده باشد و اگر با تشنج
المی پدید آید تشنج سبب آن الم باشد نه الم سبب تشنج و آنچه بسبب گزیدن جانوری زیان کار افتد سبب آن ظاهر بوده
و آنچه بسبب آماسی افتد اندران نواحی که آماس باشد المها و نشانها پدید آید و نبض صغیر و متفاوت شود و بسیار باشد که
روی سرخ و چشم احول و نفس منقطع شدن گیرد و اگر منقطع نشود بدشواری نفس تواند زد و بی المی تواند بود و گاه باشد که بدان
ماند که میخندد و آن خنده نباشد و گاه باشد که طبع خشک شود و بول باز گیرد و گاه باشد که بول خوناب باشد با کفک و بیخوابی و درد سر
و دوار و غشی و درد بندگاه گردن و درد کمرگاه و درد میان هر دو کتف بسیار افتد و آنرا که تشنج بسبب تبهای گرم و بیماریهای
دراز افتد رنگ روی بگردد و اندر خواب بترسد و چشم احول و زبان سیاه و پوست پیشانی کشیده شود و دندانها بر هم خاید و بول
نخست سرخ باشد پس چون ماده روی بدماغ نهد سپید گردد و رگهای صدغ ضربان کند و باشد که طبع خشک کند و این نوع
علاج کمتر پذیرد و آنرا که تب بدان گرمی و بیماری بدان درازی نبود که رطوبتهای اصلی را نیست کند لیکن بسبب حرارت تب
رطوبتی گداخته شود و باندامی فرود آید و آن اندام تشنج کند این تشنج از جنس تشنج خشک نباشد و علاج باسانی پذیرد
و آنرا که تب آید و بانت قشعریره و سرما یابد و بول با ریم بود و چشم تاریک میشود و از سر او عرق آمدن گیرد نشان آن باشد
که تشنج خواهد کردن بسبب دبیله که در احشا او است و علامات بد اندر تشنج امتلائی بسیار ماده است که اندر معده و شکم پدید آید
خاصه اگر شکم بسبب بسیاری ماده بود و ضربان رگها علامت آماس باشد و یا علامت لاغری و ضعیفی احشا و بول نیز و گرم
اندر تشنج بد باشد و علامت آن باشد که سبب تشنج حرارتی ساده باشد و از جنس تشنج خشک است و آنرا که سبب تشنج
بحران ماده ذات الجنب یا بحران ماده برسام باشد نخست تنگی النفس زیادت گردد و چشمها زود زود بر هم زدن گیرد
واحول شود و دندانها هم خاید و گردن کوژ شود پس تشنج پدید آید معالجات اما در علاج تشنج امتلائی نگاه باید کرد تا قوة
بر جای هست یا نه اگر قوت بر جای باشد با طعام او خراندک نان با ماء العسل و نخودآب که در وی شبت و کرویا و سعتر پخته باشند
و آبکامه و خردل بروی کرده و روغن او روغن گوز یا روغن زیت باشد و اگر قوت ضعیف باشد با طعام او از گوشت کبک و گنجشک
و طیهوج و جغوک سازند و این جغوک را بتازی قنبره گویند و اگر ازین گوشتها ماء اللحم سازند با توابل لطیف کنند چون سعتر و
شبت و کرویا و دارچینی صواب باشد و استفراغ بداروهائی کنند که در علاج فالج یاد کرده آمده است از حقنه و داروی
قذف و غیر آن تا عصبها پاک شود و آنجا که علامت غلبه خون باشد نخست فصد باید کرد خاصه اگر دانند که سبب امتلا

همچون

شراب بوده باشد لیکن خون چندان بیرون کنند که لختی ماده کمتر شود و بیمار خفتی یابد و قوت بر جای بماند و باقی ماده را تحلیل
توان کرد و اگر استفراغی دیگر حاجت احتمال کند و آنرا که تشنج در همه عصبها و همه تن افتد ویرا یکبار اندر آب سرد زدن
و زود بر آوردن علاجی قوی است از بهر آنکه پوست او کثیف شود و حرارت غریزی باندرون تن باز گردد و در تنگ کند و قوی گردد
و ماده را تحلیل کند لیکن هر تنی را این علاج بر نتابد جز مردم جوان و گوشت آلوده را که بتازی لحم گویند و بسیم این علاج نباید کرد
و بشرط آن شاید کرد که فصل تابستان باشد و بر تن او هیچ ریشی نباشد و بسیار تشنجها بدین علاج زایل شده است و آنرا که
این علاج بر نتابد اندر آب گوگرد و طبیخ روباه و کفتار بایدنشاند و این طبیخ آبی را گویند که جزوی اندروی پخته باشند و کفتار را بتازی
ضبع گویند و کفتار که طبیخ او درین علت و علتهای دیگر سود دارد آنرا که الضبعة العرجا گویند یعنی کفتار ماده لنگ و لنگ از بهر آن گویند
که کفتار چون پیر گردد لنگ شود و طبیخ گوشت گوره خر که بتازی حمار الوحش گویند هم سودمند بود و در کتابهای قدیم طبیخ سنگ پخته
نیز فرموده اند **صفت** طبیخ روباه یا طبیخ کفتار بگیرند روباهی یا کفتاری سر و آن را بکشند و همچنان با پوست و شکم ناشکافته
اندر مرجلی بجوشانند نیک و بپزند با شبت بسیار و نمک تا نیک پخته گردد و از هم فرو ریزد پس از مرجلی بر کشند و در آبزن
کنند و خداوند علت را در وی نشانند و آب گرم باید چنانکه دو ساعت در وی قرار توان گرفت سه روز از اول ماه هر روز
دو بار بامداد و شبانگاه و سه روز از میانهٔ ماه و سه روز از آخر ماه این طبیخ از گونه بکار دارند تا طبیخ تازه کنند چنانکه سه روز
بیش بکار ندارند و طبیخ عقاقیر لطیف کننده هم نافع باشد و عقاقیر لطیف کننده چون قیصوم است و پودنهٔ دشتی و تخم اسفند
و برگ غار و برگ سعد و شبت و مانند این و در یک روز دو بار در آبزن نشاندن غرض دری مقام است در وی از بهر آنکه دیری
مقام بیک کرت قوت را ضعیف کند و روغن سه کفتار و روغن سوسن مالیدن سودمند بود و اگر اتفاق افتد که خداوند تشنج را تب
آید بدان سبب تشنج گشاده گردد و بقراط از بهر این گفته است لان یعرض الحمی بعد التشنج خیر من ان یعرض التشنج بعد الحمی میگوید
اگر نخست تشنج افتد پس تب آید بهتر از آن که نخست تب آید پس تشنج افتد و تب ربع اندرین علت سودمند بود از بهر آنکه لرزهٔ تب
ربع قوی باشد ماده را بجنباند و در آخر تب عرق بسیار آید و مادهٔ تحلیل پذیرد و بدین سبب است که هر که را تب ربع آید تشنج نیفتد
از بهر آنکه تب ربع امان است از تشنج و عضو متشنج را دنبه شرحه کرده بر نهادن و بستن و ناگشادن تا گنده شود پس آنرا برداشتن
و تازه بر نهادن و راست کردن عضو و مالیدن برفق تا راست شود و ضمادها که از میعهٔ تر و جندبیدستر و فرفیون و موم زرد
و روغن سوسن سازند علاجی صوابست و از ثفل روغن کنجد و لعاب حلبه ضمادی ساختن سودمند بود و تخم کرفس و تخم اسفند
گرم کرده بر اصل عصب آن عضو نهادن سودمند بود و اگر حلتیت و جندبیدستر با یکدیگر سرشته چند جوزی بدهند تب آید
و تشنج در حال بگشاید و جاوشیر نیز مردم قوی را یک مثقال دادن و ضعیف را یک درم تا دانگی و نیم هم این فعل کنند لیکن این
را مراعات باید کرد از بهر آنکه جاوشیر معده را ضعیف کند و جندبیدستر سودمندترین و کم مضرت ترین همه داروهاست
درین علت خاصه اگر از پس طعام دهند و جندبیدستر و حلتیت و غیر آن اندر ماء العسل باید داد یا اندر طبیخ زوفا یا اندر طبیخ انجدان

طبخ روباه

و آنرا که تشنج

و آنرا که تشنج اندر همه تن افتد و بیدبیر پاک کردن دماغ مشغول باید شد و از جمله علاجهای نافع آزموده یکی آنست که ازبشم بندی
فراخ اندر گردن او کنند و هر ساعت آن بشم را بروغن گرم کرده تر میکنند و سنگ آسیا گرم کنند و شراب بروی ریزند و سر او
بنجار آن دارند در گرمابه خشک و همچنین نشستن در ریگ سودمند بود و روغنها که اندر علاج فالج یاد کرده آمده است هم اندرین
باب نافع است خاصه روغن قسط اما تشنج خشک را علاج دشوارتر است و بهترین چیزی آنرا که تب نباشد آبزن است و روغنها تر
مالیدن و بندگاهها بروغن غرقه داشتن و ضمادها که از بنفشه و موم و پیه مرغ و روغن بنفشه سازند بر نهادن و اگر ممکن گردد
که در آبزن روغن کنجد با شیر تازه باشد سخت نیک باشد و اگر تب بود یا شیر حاضر نباشد اندر آبزن آبی کنند که در وی کشک جو
و بنفشه و نیلوفر و کدوی تر و خیار و برگ بید و برگ کوک اندر پخته باشند و اگر آبزن همه آب کدو و خیار و آب خربوزه هندی باشد
سخت نافع باشد و حقنهای تری فزاینده کردن صواب باشد و آنرا که تب نباشد شیر تازه و شیر خر با شکر و روغن بادام دادن
نافع بود و شیر خر با روغن بنفشه بهم برزنند و بر سر او می نهند و شیر زنان با روغن نیلوفر و روغن مغز کدو اندر بینی چکانند و آنرا
تب آید کشکاب و آب کدو و آب خیار و آب خربزه هندی و روغن بادام باید داد و اگر با این شربتها اندکی شراب رقیق سپید
بیامیزند تا زودتر اندر رگها بگذرد نافع تر باشد و آب نیز اگر با شراب رقیق ممزوج کنند صواب باشد و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن
مغز کدوی شیرین در بینی و گوش میچکانند و لعاب اسپغول و آب اسپغول و آب برگ خرفه فشارده بر سر او می نهند و از آرد جو
و برگ خطمی ضمادی نهند و هر شب وقت خواب لعاب اسپغول و جلاب و روغن بادام و گوشت آبه دهند و طعام او حسوهای نرم
باید چون کشکاب غلیظ با جلاب و روغن بادام و گوشت آبه از گوشت بزغاله و قلیه کدو و قلیه خیار و ماش پوست کنده و اسفاناخ
همه اندکی کوک و گشنیز تر و اگر تشنج طفلی را افتد شربتها دانه او را دهند و روغنها و ضمادها بر اندامهای طفل بکار دارند و آنرا که تشنج
طفلی بسبب زخمی افتد نطولها که از کشک جو و بابونه و خطمی و بنفشه و غیر آن پخته باشند بر موضع الم و بر اصل عصبها و بر سر او میچکانند
و آنرا که تشنج بسبب گزیدن حیوانی زیانکار افتد علاج او اندر گفتاری که در دفع مضرت زهرهاست یاد کرده آمده است و آنرا که بسبب
تبهای محرقه افتد علاج او علاج تشنج خشک است که یاد کرده آمده است و ماوی او اندر هوای سرد و تر باید ساخت و هوای خانه
بتدبیرها که در کتاب حمیات یاد آمده است سرد و تر باید کرد و آنرا که تشنج بسبب دردی باشد علاج تسکین آن درد باشد و آنرا که
تشنج بسبب اماسی عصبی افتد علاج آن علاج اماس باشد **باب هفتم** در کزاز و علاج آن لفظ کزاز بر چند وجه بکار داشته اند
گاهی کزاز تشنج را گویند که در باب گذشته یاد کرده آمد و گاهی تشنج گردن را گویند خاصه اگر عضلها و عصبهای گردن
از پیش و از پس کشیده شود و گردن راست بماند چنانکه از پیش و از پس نتواند جنبید و گاهی کزاز تشنجی را گویند که از سردی و فسردگی افتد
و متاخران اتفاق بران کرده اند که تشنج آنرا گویند که ماده در عضله عضوی افتد و پهنای عضله زیادت گردد و با لاکم و بدان سبب عضو
اندر کشیده شود و راست بماند و حرکت نتواند کرد و پس بدان ماند که معنی کزاز آنست که عضو از همه جوانب کشیده شود و عضلهای او پهن تر
و کوتاه تر نشود و معنی تشنج آنست که عضو بیکجانب کشیده شود و عضلها و عصبهای او پهن تر و کوتاه تر شود و پس از این روی

و از سوی پیش و پس کشیده شود

ضد تشنج است که در تحت تشنج افتاده است از بهر آنکه سبب هر دو آفت فصلابه عصبست لیکن صورت هر یک ضد دیگرست
از بهر این معنی گفته اند دو ضد اندر تحت یک جنس بسیار افتد چنانکه سیاه و سپید هر دو اندر تحت بول افتد و از بهر آنکه کزاز تشنج
مضاعفست یعنی دو تشنج است نه بینی که عضوی که از سوی پس و پس کشیده شود راست بماند بدین سبب واجب کند که کزاز
گذرنده تر از تشنج باشد و بحران زودتر از تشنج کند و اندر بیشتر حالها کزاز و تشنج هر دو از درد خالی نباشد و اسباب کزاز
همچون اسباب تشنج است از یک وجه و از وجهی دیگر بر خلاف آن باشد از بهر آنکه سبب کزاز گاهی امتلا باشد و گاهی خشکی
و گاهی رنجی باشد که بعصب حساسه رسد و عصب از آن نفرت جوید و گاهی آماس باشد این چهار سبب ازین وجه اسباب تشنج
ماند و از آن وجه که کزاز بیشتری از مادتهای غلیظ افتد که عصبها را بکشد مخالف آنست اگرچه گاه باشد که سبب تشنج باد باشد
لیکن نادر افتد و تشنج بادی در یک عضوی بیش نباشد و زود گشاده شود و کزاز علتی است که از بادهای غلیظ افتد و تشنج که
در همه تن مستولی گردد و عصب و عسر باشد و علاج بدشواری پذیرد و تولد کزاز ازین اسباب برین وجوه افتد که یاد کرده آمد
هرگاه که رطوبت اندر میان لیفهای و عصب و عضله افتد و آنجا بفسرد و صلب گردد و بدان فسردگی و صلبی بماند حرکت
انقباض بدان سبب باطل شود و گاه باشد که رطوبة در میان لیفهای عصب و عضله گذری یابد چنانکه هم بر شکل لیفها بدرازا
بگذرد و اندر پهناجای کمتر گیرد و همچون ماده استرخا نزد و در رفق باشد عصبها بدان سبب اندر درازی عضله نقصانی پذیر نباشد
و فرق میان کزاز و استرخا آنست که ماده استرخا نزد و در رفق باشد و عصب را آغشته کند و ماده کزاز بس از آن که در میان
لیفها گذر یافته باشد بسببی از سببها صلب و فسرده شود و بسبب فسردگی و صلبی حرکتهای عضو باطل شود و گاه باشد که کزاز هنوز در میان
عضله جای گرفته نباشد لیکن بنزدیکی و تر عضله رسیده باشد و آنجا صلب گردد بفسرد و حرکت انقباض را باطل کند و سبب دیگر کزاز
آنست که ماده در میان لیفها افتد و حرکت انقباض نفشرد و بدان سبب درد تولد کند و گاه باشد که عصبها از رنجی و المی بگریزد
نه بر سبیل تقلص و هم بازآمدن لیکن بر سبیل بازیدن و دور باشیدن از موضع الم و این نوع کزازست که از قی کردن با فراط افتد
و از گزیدن حیوانی زیانکار و از زخمی که بر عصب آید و بدان ماند که عصبها بسبب گزیدن ماده فم معده از معده بگریزد یا بسبب الم زخمی
والم گزیدن حیوانی زیان کار و از زخمی که بر عصب آید و بدان ماند که عصبها بسبب گزیدن ماده فم معده را از معده بگریزد که بسبب الم
زخمی والم گزیدن حیوانی زیانکار از موضع الم دوری شود و گاه باشد که خشکی غلبه کند و آنچنان باشد که رطوبتهای اصلی از میان
لیفهای عصبها و عضلها بتحلیل خرج شود و پهنای عصب و عضله فراز هم آید و درازی زیادت شود بدان سبب راه فرود آمدن
قوت محرکه بسته شود و فرق میان تشنج خشک و کزاز خشک آنست که در تشنج درازا و پهنای عضله کمتر شود بسبب سوختن
و بریان شدن مغز و عصبها و اندر کزاز پهنای عضله کمتر شود و درازا نه بدین سبب است که در تشنج خشک خطرناک تر
از کزاز خشک است و از انواع کزاز بعضی باشد که از سببی عظیم و ماده قوی افتد و عسر بود و بعضی از اسباب ضعیف تر افتد
انواع تشنج که اسباب ضعیف تر باشد و اسباب این نوع کزاز بعینها همان اسباب باشد که در باب تشنج یاد کرده آمده است

کز ماده

و بسیار باشد

و بسیار باشد که مردم چیزی گران بردارد تا بر زمینی بجست یعضلهای او کشنده یا کوفته شود و بیکساعت یا بیشتر بران شکل بماند
هر چه ازین نوع افتد همه از جمله کزاز شمرند لیکن همه سهل باشد و زود گشاده شود و همچنانکه تشنج دماغی بد باشد کزاز دماغی
نیز بد و خطرناک باشد و حال اطفال اندر کزاز همان باشد که در تشنج یاد کرده آمده است علامتها . هرگاه که عصبهای قفا و پشت
همه سخت شود و آب دهان و شربه بحلق فرو بردن دشوار گردد و اختلاج در همه اندامها پدید آید و زبان گرانی کند و در همه تن
خارشی پدید آید اگر چه بخارند از آن خاریدن لذتی نباشد این مقدمه کزاز باشد و اگر کسی را اندر احشا دبیله یا قرحه باشد
در سوب بول او ریم باشد ممکن شود که آن ریم بطریق بول بگردد و بعضی بجانب دماغ بر آید و کزاز دماغی تولد کند و علامت بر آمدن وی
بجانب دماغ آنست که از پشت قشعریره همی یابد و چشم تاریک می شود و سر و گردن عرق میکند و هرگاه که در کزاز فواق پدید آید
و سخن بهوش نه گوید امید خلاص نباشد و فرق میان تشنج و کزاز آنست که اندر تشنج آغاز تشنج با حرکت عضله باشد
و اندر آغاز کزاز بر روی از عضلها کشیده گردد و درست بماند بی حرکت و روی و چشم خداوند کزاز بر روی خداوند خناق ماند
روی سرخ و چشمهای برجسته و گاه باشد که چشمها زود از دو بر جسم میزند و اشک همی ریزد و دندانها بر هم نشیند
و هیچ بحلق فرو نتواند برد و فواق پدید آید و گاه باشد که عضلها بر روی کشیده شود و بیمار خندان روی نماید و بعضی را سر و گردن
بسوی پیش بیرون داشته شود و بعضی را بسوی قفا باز کشیده آید و از چپ و راست نتواند نگریدن و بعضی را عضلهای شکم
کشیده شود بر شکلی که قوت دافعه را باطل کند و بول در مثانه گرفته شود و بعضی را عضلهای مثانه چنان کشیده شود که رگها
بگسلد یا سر رگی گشاده شود و بول خون گردد و بعضی را عضلهای امعاء مستقیم و عضله مقعد بر شکلی کشیده شود
که ثفل باز نتواند داشت و بعضی را سبب غلبه سردی و فسردگی قولنج گیرد و اندر بیشتر حالها بول همچون آب و کفک باشد
و فهمای ثفل بسیار و بزرگ باشد بسبب بسیاری و غلیظی بادها و بسیار باشد که عصبها و عضلهای بیمار کشیده گی بیحده شود
چنانکه از جامه خواب بغلطد و بیرون افتد و علامتهای کزاز امتلائی و کزاز ورمی همچو علامتهای تشنج امتلائی و تشنج
ورمی باشد و همه انواع کزاز از بی خوابی و درد خالی نباشد خاصه درد میان دو کتف معالجات علاج کزاز امتلائی علاج تشنج
امتلائی است بعینه و علاج کزاز خشک علاج تشنج خشک است لیکن از بهر آنکه سبب کزاز در بیشتر حالها سردی و فسردگی است
ضمادها و روغنها که درین نوع بکار دارند باید که میل بگرمی و نرمی دارد و در کزاز امتلائی محجمه بر سر مهره عضلها نهادن تا حرارت
برد و باز آید سخت مفید بود و روغنهای گرم مالیدن و اگر عرق کند نباید گذاشت که بر تن وی سرد شود لیکن به پشم
پاره تر کرده پاک می باید کرد و در روغن زیت نیم گرم نشاندن و پیه گوره خر و پیه شیر و پیه کفتار و پیه گاو کوهی را مالیدن
و بروغن سداب با جندبیدستر و قنطوریون حقنه کردن همه سودمند بود و آنرا که از حقنه تیز امعا بخراشد شیر خر با روغن
دنبه حقنه باید کرد و آنکه کزاز خشک شیر تر بر عضلها دوشیدن و ضمادها بر نهادن از پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز ساق
و روغن دنبه و موم زرد و روغن کنجد نافع باشد صفت ضمادی موافق بگیرند آرد تخم کتان و آرد تخم کنجد

۲ بر شکلی کشیده شود که قوت دافعه باطل کرده
و بول با نتواند ریختن
و بعضی را عضلهای
مثانه

دو جزو و آرد حلبه یک جزو همه را در شیر خر با روغن کنجد بپزند و بر عضلها نهند صفت ضمادی دیگر پیه بز و پیه مرغ خانگی و مغز ساق
گاو و دنبه گداخته و روغن کنجد بگیرند و همه در کدو ازند و نشاسته سوده اندر وی پزند و بر عضلها نهند و طعام حسوه نرم باید چون
ماء اللحم و شوربای گندم رقیق و زرده خایه مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربه این همه بی نان دهند از بهر آنکه هرچه خایند نشش
در حلق بماند و از بینی بیرون آید و رنج زیادت شود و من زنی را دیدم که گزاز ورا گرفتی و یک دو ساعت بماندی چنانکه نزدیک او
آتش کردندی خلاص یافتی و من حمل بر آن کردم که ماده گزاز و بادی سرد و غلیظ بود که بر عضلها گردن و رودی و حلق او مستولی
شده بود **باب هشتم** در فیجنج و معالجات آن این حالی باشد که بر مردم پدید آید و طبیبان آنرا بتازی التوی گویند و فیجنج نیز گویند
و این چنان باشد که مردم چند روز طعام و شراب زیاده خورد و ریاضت کمتر کند و بدان سبب تن او ممتلی گردد و بادها و بخارها
اندر عضلها و رگهای او جمع شود و در خویشتن ماندگی یابد و این ماندگی را بتازی اعیان گویند و بسبب بسیاری بادها و بخارها
و عضلها و رگها کشیده شود و مردم خود را همی بجد و همی بازد و تمطی و تثاوب میکند و رنگ روی و چشم سرخ شود این حال را
التوی گویند و فیجنج نیز گویند و این لفظی پارسی است معرب کرده یعنی تازی گردانیده علاج هرگاه که این حالها پدید آید
همه نشانهاء امتلا باشد بزودی تدبیر استفراغ باید کرد و نخست مایه خونی و صفرائی کم کردن و در بیشتر حالها مردم محرور را
ازین امتلا باب سرد آسایشی باشد از بهر آنکه آب سرد اخلاط را از حرکت جوشیدن فرونشاند و کشنیز خشک با شکر کوفته
سفوف کردن هم این فعل کند و آنجا که ماده بادها و بخارها بیشتر و غلیظتر باشد و مزاج گرم نباشد وج پرورده و نانخواه پرورده خوردن
و سفوف کردن سود دارد و بادها را تحلیل کند و اگر خادمان گرمابه رگهای سباتی را بگیرند و نگاه دارند تا حالی مانند سبات
و غشی پدید آید و باز گذارند این رنج بدان زایل شود از بهر آنکه این رگها گذر روح است و هرگاه که گذر روح بسته شود در روح
جمع شود چون بگشایند روح بیکبار حمله آرد و بادها و بخارها که روی بدماغ نهاده باشد تحلیل کند لیکن فرو گرفتن این رگها خطرست
و هرگاه که فرو گیرند دست بزرگ در نشاید داشت و زودتر از آنکه مردم طاقت دارد که نفس فرو گیرد دست از رگ بر باید
داشت و الا خطر بود **جزو ششم** اندر شناختن انواع صداع ها از هر جنس و اسباب و معالجات و علامات آن و این جزو
بیست و یک بابست **باب نخستین** در یاد کردن صداع گرم که بی ماده باشد و علاج آن صداع که بی ماده باشد پنج نوعست یکی
مقام کردن بسیار اندر آفتاب و گرمابه گرم و نزدیک آتش **دوم** سخن بسیار گفتن و شنیدن و چیزی باواز بلند
خواندن **سیوم** خشم گرفتن **چهارم** خوردن و بوئیدن چیزهای گرم **پنجم** طعامها خوردن که از وقت عادت در گذرانند
علامتها پنج نوعست **یکی** خوش آمدن هوای خشک و آب سرد و مانند آن **دوم** تشنگی غلبه کردن **سیوم** کم خوابی
و خشکی چشم و بینی **چهارم** درد سر بگرانی **پنجم** بول رقیق معالجات صندل و گلاب و کافور و بنفشه و نیلوفر و مانند آن
بیند و روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا روغن بید هر کدام که حاضر باشد و با گلاب و سرکه بهم بزنند
سر در کنند و بر پیش سر که موضع دماغ است می نهند و مقدار هر یک بر آن مثال باید بگیرند روغن ده درم گلاب ده درم

سرکه یک دو درم تا سه درم و آنرا که خشکی بیشتر باشد سرکه فزون از روغن کنند و آنرا که میانه باید سرکه با روغن برابر کنند
و آنرا که کمتر باید سنگ وزن روغن کنند با چهار یک بمقدار حاجت میکاهند و میفزایند بحسب مشاهده و اگر حاضر باشد برگ بید
و برگ شبت و برگ آبی و ساق خرفه و برگ کوک و عنب الثعلب و غوره و برگ رز و سیر تر بکوبند و با این گلاب و روغن و سرکه
بیامیزند و ضماد میکنند بر سر و اگر حرارت سخت قوی باشد سبوس جو و اسپغول بگلاب و آب غوره و آب بید و مانند آن تر کنند و بر سر
می نهند و هر وقت که ضماد گرم شود بردارند و دیگری سرد کرده بر نهند و این ضمادها از پس سر دور دارند از بهر آنکه پس سر جایگاه
مبدا اعصابهاست و این ضمادهای خنک عصب را زیان دارد و گلاب بسیار بر سر نهادن سخت نافع بود و اندکی بر نهادن درد بیشتر
زیادت کند و چون صداع اندر اختلاط افتد این ضمادها بدین خنکی بکار نباید داشتن لیکن روغن بابونه با وی بیامیزند و خنکیها
بمقدار حاجت میکاهند و باید دانست که صداع آفتابی اگر زود اندر یابند و علاج کنند زود زایل شود و اگر بزودی علاج نکنند
عسر گردد و بسیار باشد که صداع آفتابی بخارها را بجنباند و بجانب دماغ برآرد بدین سبب اندر علاج آن از استفراغ
خلطی که امکان افتد که بیشتر است چاره نباشد و الّا آفت گردد قوی گردد اگر روغن گل و شیر زنان سرد کرده اندر بینی
چکانند سودمند بود و شربت سبوس جو و شکر و کشکاب و اسپغول و شکر و آب انار ترش و شیرین و طعام مزوره آب غوره
و مزوره آلو سیاه و مزوره خرمای هندی و طفیشل از عدس سرخ و آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و بوارد که از برگ خرفه و خیار
سازند با برگ خرفه و آب غوره و آب انار ترش و شیرین و اگر طبع خشک بود این بوارد از آب آلو و آب خرنوب
سازند و ماهی خورد بسرکه پخته موافق بود و آنجا که هیچ حاضر نباشد نان مغسول سودمند بود و این چنان باشد که نان اندر آب سرد
بشکنند و یکساعت بنهند پس آن آب از وی بریزند و آب تازه کنند و یکساعت دیگر بنهند پس آن آب دیگر تازه بریزند
و آنرا با دوغ ترش یا با آب غوره خوش کنند و بخورند و اگر با آب غوره تر کنند روا باشد و اگر بیخوابی رنجه دارد از برگ کدو و برگ کوک
و اسفاناخ سنبوسه سازند و بدهند و همه میوهای خشک چون انبرود چینی و سیب و آبی و انار ترش و ترنج و لیمون و مانند این
نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین و تخم خرفه بکوبند و با سبوس و شکر بدهند سودمند باشد باب دوم در صداع
گرم صفراوی و علاج آن و علامتها و صداع صفرایی هفت نوع است یکی زردی روی و خفتی دوم تلخی دهان و تشنگی
و درشتی زبان سیوم سوزانی سر چهارم بیخوابی و خشکی چشم و بینی پنجم نبض سریع ششم خیال زرد بچشم آمدن هفتم
ضجری و زود خشم گرفتن معالجات نخست تدبیر استفراغ صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما آنجا که حرارت سخت
عظیم باشد استفراغ بشراب بنفشه و سفوف بنفشه و شراب آلو و آب میوهای و خرمای هندی و آب انار ترش
و شیرین و شیرخشت باید کرد تا هر دو مقصود بیکجای حل شود و آنجا که حرارت بدان عظیم نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله
و نقیع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت بسکنجبین و شراب غوره و آب تخمها و سبوس و شکر باید کرد و آنجا که
و سینه درشتی باشد تسکین هم بشراب بنفشه و شراب آلو و کشکاب و لعاب اسپغول باید کرد و آنجا که حاجت آ

از دماغ باز دارند و حرارت تسکین کنند هیچ شربت موافق تر از اسپغول و شکر نیست و اگر گشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ نکو بندازند اسفا
سلارست و شکر بوزن همه و بامداد و شبانگاه مقدار دو درم یا سه درم باب سرد بخورند بخار باز دارد و حرارت را باز نشاند
که طبع خشک باشد و در شکم باد و قراقر رنجه دارد شیافی سازند از صابون تا طبع فرود آرد یا بوره و نمک بسیار در آب کنند و نیم باره
با پنبه بدان تر کنند و بر دارند و از پس انکه استفراغ کرده باشند و بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کوک و آب عنب الثعلب
و غیر آن بر سر می نهند چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و آنرا که از بیخوابی و خشکی رنج باشد این آبها با روغن بنفشه و روغن
نیلوفر و روغن بید بکار دارند و چون استفراغ کرده باشند شیر زنان و روغن مغز کدوی شیرین با روغن مغز تخم خیار یا روغن نیلوفر
با آب کوک اندر بینی چکانند خداوند خشکی و بیخوابی را سودمند بود و آنرا که خشکی سخت غالب بود شیر زنان بر سر دوشیدن و شیر خر
بر نهادن سود دارد لیکن اگر قوت ضعیف باشد بعوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل سپید و کشک جو و اندکی بابونه
اندر آب بپزند و روغن خطمی و روغن بنفشه برین آب بریزند و سر بنجار آن فرود آرند و ازاری در سر او کشند تا بخار پراکنده نشود
و هرگاه که این تدبیرها کرده باشند و یکهفته بگذرد و صداع زایل نشود باید دانست که بتحلیل حاجتست از بابونه و خطمی ضمادی سازند
و اگر تب نباشد اندر گرمابه آب خوش فاتر بسیار بر سر او ریزند و از پس گرمابه طعام کوک و سرکه خورد و از روغنها روغن
بابونه بکار دارد و آنرا که تب آید این ضمادها و روغنها ازوی دور دارند و بعوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند
آن می بویند صفت شراب آلو بگیرند آلو سیاه و بشویند تا غبار و خاک ازوی دور شود و آنرا در آب تر کنند چندانکه آب سه انگشت
بهم باز نهاده بر سر آن بایستد و آنرا بجوشند تا پخته شود و بدست بمالند و همچندانک از نخست آب کرده باشند دیگر باره
آب یا گلاب با وی بیامیزند و بپالایند و چندانکه وزن آلو باشد نیم وزن شکر بر نهند و بقوام آرند طبع را نرم کنند و در همه
بیماریهای گرم نافع بود و اگر حاجت آید نیم دانگ سقمونیا دانگی در وی حل کنند و بدهند طبع را نرم کند و در همه بیماریهای نافع بود
استفراغی حاصل شود صفت جلابی که طبع را نرم کند و درشتی حلق و سینه را سودمند بود و خداوند قولنج و لقوه را اگر با علت
حرارتی رنجه دارد با آب بیامیزند بجای ماء العسل باشد بگیرند شکر طبرزد یکمن آب سه من بآتش نرم بپزند و کفک بر دارند
و بقوام آرند و با آب سرد آمیخته میخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر منی شکر یکمن لعاب اسپغول و سه من آب با گلاب
برافکنند و بپزند تا دو بهره و یکمن بماند و بپالایند و مقدار سه درم شیر خشت اندر هفتاد درم ازین مطبوخ حل کنند و باز
بپالایند و بخورند و اگر شیر خشت حاضر نباشد سی درم ازین جلاب که وصف کرده آمد با چهل درم انگبین برافکنند
صفت نقیع هلیله زرد مقشر پانزده درم آب آلو سیاه صد و سی درم هلیله را کوبند اندر هاونی سنگین و از آب آلو
اندک بروی میچکانند و همی سایند تا آب قوت هلیله بستانند پس بپالایند و سی درم جلاب یا سی درم ترنگبین
بکنند و بپالایند و بخورند صفت نقیع نسخهٔ دیگر بگیرند هلیله زرد مقشر و خرمای هندی و مویز منقی دانه بیرون کرده عناب
بیرون کرده سپستان از هر یک سی عدد فلوس خیارچنبر و بنفشه خشک از هر یک دوازده مثقال آلو سیاه شصت عدد

همه را دو سه من آب گرم ترکنند و یک شبانه روز بنهند و هر بامداد مقدار هفتاد درم ازان آب به پالایند و بیست درم شکر دراگکنند
و بخورند صفت مسهلی لطیف بگیرند انار ترش و شیرین با پوست بازکنند و انار با شحم او بکوبند و بفشارند و مقدار صد درم
ازین آب با سی درم جلاب با شیرخشت بخورد صفت مطبوخ بنفشه بگیرند عناب سی عدد بیخ سوس محکوک مرضوض ده درم
بنفشه خشک هفت درم بپزند و به پالایند و بیست درم شکر و بیست درم ترنگبین و بیست درم فلوس خیارچنبر در وی حل کنند
و به پالایند و بخورند صفت حب بنفشه بگیرند بنفشه یکدرم گل سرخ دانگی سقمونیا دانگی بکوبند نرم و بلعاب اسپغول سرشته
وحب کنند صفت نقیع صبر بگیرند آب کسنه فشارده یکمن صبر اسقوطری بیست درم بر یکدیگر بنهند و اندر شیشه کنند و اندر آفتاب
نهند بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و اگر کسی را در اسافل سوزشی باشد و دردی بود بر هر شربتی یکدرم کثیرا ای سوده
برافکنند و آنرا که حرارت سخت غالب باشد و در حلق و سینه درشتی نبود اگر مقداری سرکه با آب گرم بیامیزند و بخورند طبع را
اجابت کند و صفرا بازد صفت ضمادی که بر سر نهند بگیرند تخم کوک و شیاف مامیثا و صندل سرخ و صندل سپید و گل
سپید و فوفل از هر یک جزوی افیون نیم جزو همه را بکوبند و بپزند و بسرکه و گلاب ترکنند و بر سر نهند و خرقه بسرکه ترکنند
و بر سر ضماد بپوشند و آنرا که درد بی طاقت باشد و قوت قوی و حرارت عظیم باشد افیون در آب کوک حل کنند و طلی کنند
اگر ساکن نشود و درد بیقرار باشد یک طسوج کافور و یکطسوج افیون در روغن بنفشه یا روغن بید حل کنند و در گوش و بینی
چکانند و این همه از پس استفراغ کنند و طعام ازان نوع که در باب گذشته یاد کرده آمده است و آنرا که صفرا اندر معده باشد
و صداع بمشارکت معده تولد کرده باشد علامت وی آنست که با صداع منش گشتن بود و شهوت طعام ضعیف باشد
و طعام کمتر گوارد و بر گرسنگی صداع قوی گردد و تشنگی غلبه کند و دهان تلخ باشد و علاج او نخست تدبیر قی باید کرد خاصه
بسکنگبین و آب نیم گرم و اگر نخست ماهی تازه خورد پس سکنگبین یا باب گرم خیار خورد قی تمام برآید و هر بامداد لقمه چند نان
باب غوره یا با شراب غوره و شراب انار و شراب لیموانار و شراب ریواج بخورد و سرکه و گلاب و سرکه و روغن گل بر سر
می نهند و اگر اسهال صفرا حاجت آید تدبیر آن چنانکه درین باب یاد کرده آمده است می کنند و از پس استفراغ بابونه و برگ مورد
و گل سرخ اندر آب بپزند و سر بدان آب می شویند و روغن بابونه با روغن مورد بیامیزند و صمغ سرو در وی حل کنند و بر سر
می نهند تا دماغ را بغایت قوت دهد و اگر برگ سرو درین روغنها بپزند صواب باشد و همچنین استفراغ هلیله زرد با ایارج فیقرا
سرشته سخت نافع باشد باب سیوم در صداع گرم خونی و علاج آن صداع که از غلبه خون تولد کند علامت آن پنج
نوعست یکی گرانی اندامها و گرانی سر و چشم و ماندگی بی سببی ظاهر دوم غنودن بسیار و ملالت و تمطی و تثاوب سیوم
شیرینی دهان چهارم سرخی چشم و روی و بر جاستن رگها پنجم دمیدن دهان و پدیدآمدن دملها و بثرها و در خواب چیزهای سرخ
دیدن و خویشتن را چون آلوده دیدن و خاریدن سر رگ و حجامت و خون آمدن از بینی و بن دندانها و از مقعد علاج رگ
اکحل یا قیفال باید زد و اگر قوت و فصل و سال و عمر مساعد بود خون بمقدار حاجت بیرون کردن و اگر قوة ضعیف باشد

وطبع را پس از فصد بمطبوخ هلیله و مسهلات که در باب گذشته یاد کرده آمده است نرم کردن و شربت و غذا و ضماد و نطول
هم از آن نوع ساختن و اگر همه تدبیرها کرده شود و هنوز درد سر باقی باشد رگ بینی یا رگ پیشانی یا رگ صافن بباید زد و بار بر ساق
حجامت باید کرد و پایها در آب نهادن و گرم کردن و شستن و بعد از استفراغ چیزهای خنک بوئیدن **باب چهارم**
در صداع سرد که بی ماده بود و آن سه نوع است یکی آنکه اندرون چشم حرارتی گرانی نباشد و از بینی تری نپالاید دوم آنکه
اندیشهای فاسد بسیار کند از جنس رعونت و نامردی سیوم آنکه بول رقیق و سپید باشد معالجات جالینوس میگوید علاج
هر دو دی و بیماری که بی ماده بود سر را گرم کردن بس دشوار نیست و صداع سردی بیماده را روغن سداب گرم کرده بر سر نهادن
کفایه باشد و آنرا که سردی سخت غالب شده باشد درین روغن فرفیون در افکنند و روغن سوسن و روغن قسط و روغن یاسمن
و روغن مرزنگوش و روغن حب الغار همه اندرین باب نافع باشد و نمک و ازین گرم کرده بر سر نهادن و شبت و بابونه
اندر آب پختن و آن آب بر سر ریختن و سیر خوردن و مشک بوئیدن و سرکه بر خاکستر ریختن و بر سر مالیدن صداع سرد را
زایل کند و آنرا که در تن خلطی بد بود و اگر در آفتاب نشیند و سر برهنه کند سودمند بود و شراب انگوری خوش و زیره و تخم بادیان
و انیسون و تخم کرفس و دو قوفطرا سالیون و مانند این سودمند بود و اگر در معده خلطی بد بود که بخار آن بدماغ بر آید و آنرا که با درد
سر ماز ده باشد غذا کمتر باید داد و مسهلی باید داد تا طبع نرم شود و از آب سرد خوردن و بسرما بیرون آمدن و از همه حرکتهای
بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع و غیر آن باز باید داشت و طعام نخود آب بروغن زیت و کندنا و سداب و خردل و سعتر و زیره
و کرویا و بلبل و حلتیت و سیر و مانند این باید داد و اگر طبع خشک باشد چغندر بخردل و آبکامه آچار کرده و انجیر خشک در ماء العسل
کرده اگر بدهند موافق باشد **باب پنجم** در صداع سرد بلغمی و معالجات آن علامتها صداع بلغمی هفت است یکی گرانی سر و چشم
دوم کسلانی و دیرکاری سیوم بسیار خفتن و گران خوابی چهارم فراموش کاری پنجم پالودن تریها از بینی و بسیاری اشک
و بسیاری آب دهان و آرزوی آب ناکردن ششم بول غلیظ و سپید هفتم نبض بطی و متفاوت و بباید دانست که همیشه
از رنگ روی و چشم نتوان دانست که ماده صداع کدام خلط است مگر آنجا که خلط دیگر جز آنکه سبب درد است اندر همه تن
آرمیده باشد و بسبب درد آنجا کشیده شود از بهر آنکه عضو دردمند زبون باشد و اخلاط بجانب او کشیده شود و داوری نتواند کرد
بدین سبب ممکن گردد که اگر چه ماده صداع بلغم باشد از بهر کشیده شدن خون بموضع درد حوالی آن رنگ روی و چشم بسرخی دارد
یا بلمس گرم بود علاج نخست تدبیر استفراغ بلغم باید کرد بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و حب صبر و حب شبیار و ایارج فیقرا
و شحم حنظل و مانند آن و اگر ممکن شود حقنه تیز کردن چنانکه در بابها گذشته یاد کرده آمده است و از پس استفراغ غرغره کردن
و روغنهای گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطولهای موافق بر سر ریختن و عطسه آوردن و بخورها سوختن
و اسطوخودوس و صبر بکیرند
موافق بر سر کردن اما صفت حب اصطمخیقون و حب قوقایا پیش ازین یاد کرده آمده است صفت حب الصبر بگیرند صبر اسطوخودوس
ده درم هلیله کابلی چهار درم مصطکی سه درم گلسرخ و انیسون و زعفران از هر یک یکدرم کثیرا دو درم حب کنند چنانکه رسم است

و علاج آن علامتهای صداع سرد که بی ماده بود

برنجی ده درم

شربتی دو درم بوقت خواب بر سبیل شبیار بکار دارند صفت نسخهٔ دیگر صبر یکدرم ترید نیم درم شحم حنظل دانکی و نیم سقمونیا نیم دانگ
مقل و کثیرا از هر یک دانکی حب کنند باب کرنب یا باب کرفس و آنجا که حاجت آید ایارهٔ روفس و ایارهٔ جالینوس و لوغاذیا
و مانند آن دهند صفت حبی که بوحاسن ماسویه کرده است بکیرند ایارهٔ فیقرا هفت درم غاریقون سه درم بسفایج سه درم
فراسیون سه درم تربد ده درم بزر الجرجیر پنج درم افتیمون چهار درم همه را بکوبند و حب کنند همچون بلبل شربتی دو درم
یا دو مثقال بر سبیل شبیار هر سه شبی یکشربت بدهند صفت نسخهٔ دیگر ایارهٔ فیقرا یکدرم تربد مجوف تراشیده یکدرم شحم حنظل
و ملح نفطی از هر یک دو دانگ سقمونیا و انیسون و غوخام از هر یک دانکی مقل دانکی حب کنند چنانکه رسم است و آنرا که این حبها
فایده ندهد بکیرند ایارهٔ ارکاغانیس چهار درم و هفت درم افتیمون و بیست درم مویز منقی دانه بیرون کرده اندر یکمن آب
بپزند تا دو بهره برود و به پالایند و ایاره را در وی کذارند با یکدرم نمک در شب و بامداد بدهند صفت غرغره بکیرند ایارهٔ فیقرا
و عاقرقرحا کوفته و بیخته اندر سکنگبین یا در آبکامه حل کنند و بدان غرغره کنند و خردل کوفته اندر سکنگبین یا اندر آبکامه
غرغره کردن موافق باشد صفت غرغرهٔ دیگر مجرب بکیرند عاقرقرحا و سعتر و بهردل و پوست بیخ کبر همه را بکوبند
و با سکنگبین بسرشند و بسرکهٔ عنصل حل کنند و بکار دارند صفت غرغرهٔ دیگر مرزنگوش خشک و سعتر و انار دانگ ترش و صبر
از هر یک ربع استار است بکوبند و در سکنگبین عسلی حل کنند و بکار برند صفت نطول بکیرند بودنهٔ دشتی و نمام و شیح و بابونه
و اکلیل الملک و سعتر و مرزنگوش و فیصوم و شبت و برگ غار همه را بپزند چنانکه رسم است و سر بتجار آن دارند و آن
آب بر سر او میچکانند چنانکه در بابهای گذشته یاد کرده آمده است صفت سعوط بکیرند شونیز چهار درم نوشادر و تربد
از هر یک یکدرم اندر بعضی نسخها بعوض تربد بورق آورده اند همه را بکوبند و به بپزند و با روغن یاسمین یا روغن بادام تلخ
بسرشند و اندکی در اندرون بینی طلی کنند و روغن یاسمین و روغن قسط و روغن سداب و روغن شبت و روغن بابونه
و روغن بادام تلخ کرده در بینی بچکانند و کوش سودمند بود و آنجا که درد صعب باشد نیم دانگ جندبیدستر و نیم دانگ
فرفیون بروغن نرکس اندر گدازند و در بینی چکانند و مرزنگوش و نمام و سداب و بابونه و نسرین همی بوی کنش او عود
هندی و سندروس و بهمن کرم همی سوزانند و بتبل و کندش و جندبیدستر بکوبند و نرم و در خرقه بندند و بویانند تا عطسه
آرد و گرمابه گرم نشستن و آب گرم بر سر ریختن و روغنهای گرم مالیدن سودمند بود صفت طلی که محمد زکریا میکوید
بکیرند جندبیدستر و فرفیون و خردل و او فیون همه را بشراب کهن لبایند و طلی می کنند ثابت میکوید بکیرند صبر و مر و فرفیون
و خردل و افیون و از هر یک دو درم صمغ عربی و زعفران از هر یک یکدرم و نیم جندبیدستر یکدرم قسط دو درم
کندر سه درم عنزروت یکدرم و نیم افیون یکدرم شراب پخته لبایند و اندک اندک طلی کنند چندانکه غلیظ شود
و تخته از سرب بر زبر آن نهند و به بندند و آنرا که دماغ گرم و ضعیف باشد و این دارو با سپیدهٔ خایهٔ مرغ را
و روغن گل و سرکه با او یار کنند و آنرا که با صداع سرد بیخوابی پدید آید روغن شبت بر سر می نهند و در گوش

و بهب بابونه و سوسن آسمانگونی در آب بپزند و آن آب بر سر او می ریزند و آنرا که بدین علاجها صداع زایل نشود سل کنند و آنرا که اگر سل کند نشود
بر هر دو جانب کردن داغ نهند و طعام نخوداب بروغن زیت یا بروغن کنجد و زیره و کرویا و دارچینی و سعتر و قلیه کنند یا گنجشک بریان کرده
و کبوتر بچه و کبک و دراج و تذرو و قلیه آبکامه و گوشت سرخ از سپیدی جدا کرده و بروغن زیت بریان کرده و آنرا که بگرمی حاجت بیشتر باشد
بروغن جوز بریان کنند و حلوای عسل موافق تر از شکر باشد و طعام هرچه کمتر باشد بدو بسیار باشد که از صعبی درد سر آواز باطل شود و آب گرم
بسیار بر سر او باید زد و روغن گرم یا نفط اندر گوش او باید چکانید و آنرا که ماده بلغمی اندر معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کند
علامت وی آنست که با صداع منش گشتن و گرانی معده باشد و آروغها ترش برآید و اگر قی کند رطوبتها ترش یا شور برآید یا بلغمی
بی طعم و هر ساعتی دهان پر از آب می شود علاج او نخست قی باید کرد بمطبوخ شبت و لوبیای سرخ و تخم ترب و انگبین و نمک
چنانکه معلوم است و از پس قی اندکی کلنگبین و انیسون و زیره و مصطکی و مانند آن خورد و اگر دیگر روز ایارج فیقرا که بعسل معجون کرده باشند
مقدار سه درم با شد مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد هر بامداد نقیع صبر دهند بدین نسخه سعد و سنبل و افسنتین
رومی و فقاح اذخر و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه و زیره از هر یک یکمشت همه را بپزند چندانکه آب سرخ شود و قوة داروها بگیرد
و بپالایند و مقدار نیمن از آب ده درم صبر در او کنند و در شیشه کنند و در آفتاب نهند سه روز و هر ساعتی شیشه را بجنبانند
از پس ۳ روز هر بامداد مقدار ده استار آب به پالایند و ۳ درم روغن بیدانجیر در افکنند با روغن بادام تلخ بدهند و حبهای
دیگر که یاد کرده آمده است همه موافق باشد و آنرا که بدین تدبیرها صداع زایل نشود و داغ کردن صواب باشد یکی بر میان سر و دو
بر صدغ و یکی بر پس سر بالای مغاک پس کردن و طعام و شراب هم ازین نوع باید کرد که یاد کرده آمده است و خرمای نبت
و زیتون پس از طعام خوردن موافق بود **باب ششم** در صداع سودائی و معالجات آن علامتهای صداع پنج نوع است
یکی وسواس و اندیشهای تباه دوم بیخوابی سیوم تیرگی رنگ چهارم آنکه درد و گرانی سر کمتر از آن باشد که اندر صداع بلغمی باشد
پنجم مزاج و تدبیرهای گذشته و سالهای عمر بر آن گواهی دهد بخلاف علاج تدبیر استفراغ سودا باید کرد بمطبوخ افتیمون و حبها
که در باب علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است و همه تدبیرها از آن نوع باید ساخت و این حب سخت موافق باشد بگیرند هلیله زرد
چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ نمک نفطی و بسفایج و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه از هر یک دانگی حب کنند
چنانکه رسم است این جمله یکشربت باشد صفت نقیع صبر بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله مقشر و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ
کرفس و بیخ اذخر و بیخ سوسن از هر یک ده درم سنبل و قصب الذریره از هر یک ۳ درم شکاع و بادآورد از هر یک پنج درم
همه را اندر دو من و نیم آب بپزند تا بمقدار نیمن باز آید و به پالایند و ده درم صبر سوده در افکنند و اندر آفتاب نهند شربته از ده
درم تا بیست درم بتجربت مشاهده و اندازه قوت دهند و آنرا که ماده سودا اندر معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کند
... وی مزاج سودائی باشد و آروغ ترش و ظاهر شدن علامتهای مالیخولیا علاج آن نخست قی باید کرد و آنرا که
قی قوی تر باشد بگیرند خربق سپید و اندر ترب ابند و سه روز بنهند پس آن ترب را پاره کنند و خربق را از وی دور کنند

سه وطلاها که یاد کرده آمده است صح

صداع سودا

وآنرا با شبت و لوبیای سرخ به پزند و بپالایند و با سکنگبین عسلی بیامیزند و بدهند و اگر نمک نفطی یکدرم و تربد زرد یکدرم و خردل نیمدرم بکوبند و بعسل بسرشند و اندر مطبوخ زبیب و شبت و لوبیای سرخ حل کنند و بدهند صواب بوده باشد و از استفراغها و تدبیرهای دیگر چنانکه در علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است میکند **باب هفتم** در صداعی که از بادهای غلیظ تولد کند و معالجات آن علامتهای صداع که از بادها و بخارهای غلیظ تولد کند پنج نوعست یکی درد صعب بیگرانی دوم تمددی که در قعر چشم پدید آید سیوم خلیدن و گردیدن درد از جای بجای چهارم طنین و دوی پنجم اگر بخارها بسیار باشد رگهای سر ضربان کند و خیالها پیش چشم آید و گاه باشد که دوار و سدر تولد کند علاج تدبیر صواب آنست که معده و تن را از ماده فاسد که بادها و بخارها ازوی خیزد پاک کند بحب ایاره و حب قوقایا و نقیع صبر و از پس آنکه تن پاک کرده باشد هر بامداد ناشتا در گرمابه رفتن و شونیز و مرزنگوش و جندبیدستر و مشک بوییدن و تخم بادیان بنفش بینی دود کردن و روغن بادام تلخ در گوش چکانیدن نافع بود صفت سعوطی بگیرند ایاره فیقرا یکدرم جاوشیر و افیون و جندبیدستر از هر یک نیم درم مشک دانگی شکر چندوزن همه داروها از نرم بسایند و مقدار دانگی در بینی دهند و اگر در شیر زنان حل کنند و اندر چکانند صواب بود بادها را بشکند و سدها را بگشاید و صداع کهن را سودمند بود و از چیزهای بخار انگیز و بادناک پرهیز کند صفت حب ایاره بگیرند ایاره فیقرا و تربد از هر یک ده درم هلیله زرد و هلیله کابلی از هر یک پنجدرم انیسون و نمک هندی از هر یک دو درم همه را بکوبند و بسرشند و حب کنند و شربت یک خورد دو درم و نیم تا سه درم و اگر در تن ماده سودائی باشد پنجدرم افتیمون زیادت کنند و اگر بادها اندر معده تولد کند و معده بسر بر آید علامتها دیگر جز این که یاد کرده آمده است آنست که صداع تبع ضعف و درد معده باشد و هر وقت که طعام بادانگیز و بخارناک خورد صداع زیادت گردد چون طعام هضم شود ساکن تر گردد و درد از میان سر آغاز کند علاج آن نخست معده را نیک پاک کنند پس ایاره فیقرا دهند و از پس ایاره ماءالاصول دهند با روغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقیع صبر دهند با روغن بیدانجیر صفت ماءالاصول بگیرند پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم بیخ اذخر و انیسون از هر یک پنجدرم مصطکی و نانخواه و فودنج از هر یک سه درم افتیمون هفت درم سلیخه پنجدرم اسطوخودوس هفت درم غاریقون پنجدرم بوزیدان چهار درم سه درم جمله را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و هر بامداد مقدار سی درم گرم کنند و هفت درم گلنگبین در ان حل کنند و چهار درم روغن بادام تلخ بر افکنند و بدهند و اگر ده درم صبر سقطری درین ماءالاصول حل کنند و سه روز در آفتاب بنهند و از پس سه روز هر بامداد مقدار ده درم تا پانزده با دو مثقال روغن بیدانجیر بدهند صواب باشد و از معجونها سجزینا و دوارالمسک المرود و دوارالمسک الحلو و تریاق بزرگ و مثرودیطوس آنچه حاضر باشد هر هفته یکبار بخورد و روغن بیدانجیر و مصطکی در معده مالیدن و هر بامداد در گرمابه رفتن و اندر طعام زیره و نانخواه و دارچینی کردن سودمند بود و هر آب که خورد باید نخست و اندر آب مصطکی در افکندن و گلشکر با مصطکی و زیره سود دارد و هر شب به باید فرمود تا پایهای او از بن ران تا بقدم نیک بمالند و اندکی کشنیز خشک و کتان و شکر بدادن تا گوارد بخسبد برین تدبیر بخارها از جانب سر باز دارد **باب هشتم** در یاد کردن صداعی که از خشکی خیزد و معالجات .

صداع خشک چهار نوعست یکی کم خوابی هر ساعت سر بجنباند دوم خشکی بینی و چشم سیوم سبکی سر و بسیار باشد که سر
چنان سبک بماند که هر ساعت سر بجنباند از بهر آنکه پندارد که خاستهای از کار فرو خواهد ایستاد و چنان داند که بدان
حرکت اشتها تیزتر شود چهارم آنکه خشکی غالب شود چشمها دود فروزد و علاج در جمله تدبیرهای تر فزاینده باید فرمود و نگاه
باید کرد که مزاج میل بسردی دارد یا بگرمی و تدبیر موافق مزاج باید فرمود جلاب پخته و خایه مرغ نیم برشت و ماء اللحم و شوربا
مرغ فربه و حسوهای چرب باید داد اما مردم محرور را خایه مرغ نیم برشت زرده و سپیده بهم باید داد و بر ماء اللحم گلاب و آب سیب
و آب کوک را بکدو تر باید افکند و در شوربا برگ کوک و اندکی گشنیز و اسفاناخ و کدو اندر باید پخت و روغن کدو و روغن بنفشه
در بینی و گوش چکانیدن و کف پای و مقعد و ناف بدان چرب کردن و مبرود را بر ماء اللحم و شراب کهن و دارچینی و عسل
بر باید افکند و از خایه مرغ زرده بی سپید باید داد و روغن بنفشه با روغن شبت آمیخته بکار باید داشت و مغز ساق گوساله
و پیه مرغ و مسکه بر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و پالوده بشکر و روغن بادام نیم گرم بر سر نهادن باب نهم
در صداعی که از ضعیفی فم معده خیزد و علاج آن بباید دانست که علامت این صداع آنست که این صداع تبع گرسنگی باشد و اگر چنان
باشد که طعام از وقت عادت پستر افتد یا بامداد وقت بر آمدن آفتاب چیزی نخورد صداع قوی گردد و از هر کاری که نه بر مراد او
باشد زود ضجر و ملول شود و از هر بوی ناخوش که بدو رسد منش گشتن و صداع خیزد علاج طریق علاج این صداع آنست
که بامداد پست گندم اندر آب انار خورد و سیب و آبی و انبرود چینی و کرابادی سودمند بود در جمله اندر بیشتر حالها علاج این صداع
همچون علاج صفراییست که بمشارکت فم معده تولد کند و آنرا که از ضعیفی فم معده و حساسی آن مزاج سرد باشد گلنگبین و
انیسون و مصطکی و شراب سپید که در باب ضعف فم معده یاد کرده آمده است بکار بردن موافق باشد و باقی علاج این علت
علاج ضعف معده باشد چنانکه در موضع آن یاد کرده آید و همچنین هر وقتی طبع نرم داشتن با یارهٔ فیقرا سودمند بود و اگر هر هفته
یکبار یک مثقال مصطکی و دو مثقال شکر بکوبند و بشب وقت خواب بخورند معده را و دماغ را بغایت پاک بگرداند و مجربست
و طبع را نرم کند و فم معده را بغایت قوت دهد باب دهم در صداعی که از قوت حس دماغ خیزد و علاج آن علامت
این صداع آنست که از هر آوازی و از بوی رنجور شود و آوازها و بویهای ضعیف زود اندر یابد و افعال دماغ همه بسلامت باشد
و مجری بینی پاک بود علاج علاج طعامهای غلیظ باید داد چون سر بره و پاچه بگندم و کشک جو پخته و هریسه بگوشت گوساله
دماغ غلیظ گردد و حس او باعتدال باز آید و آنرا که حرارت قوی بود اندر طعام تخم کوک و برگ او و ساق بخرفه و گشنیز تر می ریزند
و شراب خشخاش شرابی موافق است و ماهی تازه طعامی موافق بود باب یازدهم در صداعی که از بس خواب پدید آید
و علاج آن طریق علاج این رنج آنست که اول نگاه کند که اندر تن کدام خلط غالب است تن را از آن خلط پاک باید کردن
بداروهای که بمزاج آن لایق باشد و خاکستر بسرکه تر کنند و بر پیشانی و صدغهای او مالند و درین رنج خاکستر چوب انجیر سودمند بود
تا که از خواب برخیزد چیزی خورد صداع ساکن شود لیکن از پاک کردن بقیت خلط فزونی غافل نباید بود باب دوازدهم

در صداع

در صداعی که از بس جماع پدید آید و علاج آن اسباب این صداع دو نوع است یکی خشکی است که از بسیاری جماع تولد کند و دوم آنکه
اندر تن اخلاطی فاسد باشد و بحرکت جماعی که مرکبست که از حرکت بدنی و نفسانی از آن اخلاط بخارها برخیزد و بدماغ برآید
فاسد باشد و برنجاند علاج آنرا که علامتهای خشکی ظاهر شود علاج از علاج صداع خشک است و حقنها که گرده را فربه کند بکار داشتن
چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده آید و طعام زرده خایه نیم برشت و ماهی تازه و نان خشک بریان کرده اندر اشور کوفته را اندر
جلاب اغشته و بیه الکنده که مغز بادام و مغز پسته و مغز جلغوزه و مغز فندق و مغز حبة الخضرا کوفته اندر وی سرشته باشند
باندکی تخم بادیان و شوربای مرغ فربه و گوشت بط فربه و گوشت بزغاله و آنچه بدین ماند و آنرا که فصد لایق نباشد باسهال
و دماغ را علامتهای امتلا ظاهر گردد تن از خلط فزونی پاک باید کرد بفصد و اگر فصد لایق نباشد باسهال کنانند و دماغ را
بروغن گل و روغن مورد قوت دادن و بابونه و برگ مورد و گل اندر آب پختن و بر سر چکانیدن و تا طعامی که خورده باشد
هضم نشود جماع نباید کرد و اگر فصل تابستان بود و تن پاک کرده بود و مرد جوان باشد غسل کردن بآب سرد و بینی بروغن
گل چرب کردن و بخفتن نافع باشد **باب سیزدهم** در صداعی که از بخاری و بوئی پدید آید و علاج آن که صداع او از بویهای
ناخوش و بخارهای گرم تولد کند چون بوی مشک و زعفران و جندبیدستر و حلتیت و بخار معدن گوگرد و زرنیخ و مانندان
علاج وی بکافور و صندل و گلاب و بنفشه و نیلوفر و آب بید و بوی میوهای خنک باید کرد و آنرا با گرمی خشکی کرده باشد با کافور
و روغن مغز کدو مالند یا اندر روغن بنفشه و نیلوفر و اندر بینی چکانند و روغن بید را در قوت دادن مزاج دماغ را باعتدال
باز آوردن فضیلتی دارد بر دیگر روغنها و آنرا که صداع از بوئی چیزهای خنک تولد کند چون بوی کافوری و بخار تریهای گرما
کوفته بمشک و زعفران و گرمابه و آب گرم علاج کنند **باب چهاردهم** در صداعی که از باد بیرون تولد کند و علاج آن صداعی
که از بادهای سرد تولد کند نگاه کنند تا از راه بینی بدماغ رسیده است یا از راه گوش یا از هر دو بگیرند مشک یا جندبیدستر
باندازهٔ حاجت و بروغن شبت یا بروغن خیری و مانندان حل کنند و نیم گرم کرده در گوش و بینی چکانند و بوی مشک
و جندبیدستر و حلتیت و بوی سیر و مانند این سودمند بود و ضمادهای گرم تولد کنند و روغن تحلیل کننده که پیش ازین یاد کرده آمده است
بر سر می نهند و آنرا که صداع از بادهای گرم تولد کند روغن شبت با روغن گل آمیخته در بینی و گوش چکانند و نطولهای معتدل
محلل و گرمابه معتدل نافع باشد و اندر هر دو نوع از طعامهای بادانگیز و سود پرهیز باید کرد و طبع را نرم داشتن اندرین باب
سودمند نیست **باب پانزدهم** اندر صداعی که از زخم و جراحت تولد کند و معالجات آن طریق علاج کردن این صداع
نخست تدبیر آن باید کرد که درد ساکن شود و روغن گل بر نهادن تا درد بنشاند و دماغ را قوت دهد و اگر درد سخت عظیم نباشد
اندکی سرکه با وی بیامیزند و اگر درد سخت عظیم باشد سرکه از وی دور دارند از بهر آنکه سرکه بپوست سر و اعصاب را سست
کند و ماده را بدان سبب روی بدان موضع آرد و درد زیادت شود و اگر جراحت رسیده باشد تدبیر رویانیدن
باید کرد و نخست مزاج حوالی جراحت باعتدال باز باید آورد تا جراحت زود بروید و تا حوالی او زود معتدل نشود

وآنراکه از پس زخم و جراحت تب آید و عقل بشوریده نشان آن باشد که غشای دماغ آماس میکند اگر فصل سال و مزاج
و قوت مساعدت کنند در حال رگ قیفال یا اکحل بگشایند و اگر ماهی بود از گشادن رگ تدبیر حجامت کنند و از پس
رگ زدن طبع با آب میوها و فلوس خیار چنبر یا بحقنه نرم بباید گشاد صفت حقنه بگیرند کشک جو و بنفشه خشک و خطمی
اندر خرقه کتان کرده از هر یک بیست درم هر سه را اندر یکمن و نیم آب بپزند تا یکمن برود و نیمن بماند و به پالایند
و ده درم روغن گل و ده درم روغن بنفشه و دو استیر فانید و نیم درم بوره یا نمک در وی حل کنند و بکار دارند چنانکه وزن
هرچند درم بود صفت حقنه دیگر برگ چغندر بگیرند و بپزند و از آب او مقدار هفتاد درم بستانند و ده درم آبکامه و ده درم
روغن بنفشه برافکنند و بکار برند صفت حقنه قوی تر بگیرند بابونه و شبت از هر یک بیست درم الخیار بستی پانزده عدد بنفشه
و خطمی از هر یک ده درم بپزند چنانکه رسم است و به پالایند و یکدرم نمک و یکدرم بوره و ده درم انگبین در وی گدازند و آنراکه حقنه
ممکن نشود و تب نباشد و آنراکه استفراغ بحب قوقایا کنند و اگر کسی را حرارت قوی باشد از حب قوقایا چاره نباشد
و آنراکه تب آید از پس فصد هر بامداد آب کشنی و آب عنب الثعلب دهند با مقدار پنج درم فلوس خیار چنبر و آنراکه تب
سخت گرم و سخت نباشد آب کاکنج و آب کاکنج و آب عنب الثعلب از هر یک سی درم بستانند و پنج درم فلوس خیار چنبر
و دو درم صبر و دانگی نیم زعفران در وی حل کنند و بدهند و اما تدبیر ضمادها آنراکه با آماس تب باشد آب عنب الثعلب
و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر و سبزی که بر سر آب باشد همه را جمع کنند و بر سر می نهند صفت
ضمادی دیگر بگیرند عدس و سماق و گلنار و گل سرخ و برگ مورد و نار پوست همه را بپزند و خرقه بدان تر میکنند و بر سر
می نهند با روغن گل صفت ضمادی دیگر برگ مورد و گلنار و نار پوست هر سه را در سرکه و آب بپزند و اندکی مشک
و عود خام و قصب الذریره بکوبند و شراب کهن بر چکانند و با مورد و گلنار و نار پوست که پخته دارند بسرشند و بر سر می نهند
و آنراکه مدت دراز گردد ضمادهای معتدل بر می نهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل دارد صفت ضمادی معتدل انار
ترش و شیرین بشکافند با پوست و اندک شراب کهن بپزند و بسایند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر معتدل برگ مورد
تازه و برگ سرو تازه و برگ بید و خطمی و اکلیل الملک بکوبند و آب آن بگشند و اگر بپزند و بیفشارند و آب آن بستانند
روا باشد و روغن سوسن با این آب و با شراب کهن بیامیزند و جوشش دو سه بدهند و اندکی مر و قصب الذریره و گل ارمنی
و شب یمانی کوفته و اندر خرقه بسته بادی بجوشند و بدست در وی بمالند و بیفشارند و خرقه بدان تر میکنند و بر سر
می نهند صفت ضمادی تحلیل کننده بگیرند هر یک درم کندر یکدرم صبر سه درم مردارسنگ یکدرم موم پنج درم روغن گل
بیست درم موم در روغن گل بگدازند و داروها بکوبند و بسرکه تر کنند و بدین موم و روغن بسرشند و بر خرقه کتانی طلی کنند و نیم
گرم بر سر می نهند و آنراکه حاجت بتحلیل بیشتر باشد بدل سرکه شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن شیرخشت تازه
!ا درد بیخوابی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر می نهند و آنراکه درد قوی باشد روغن گل فزون تر از روغن بنفشه کنند

وآنراکه

واگر رنج بیخوابی قوی تر باشد روغن بنفشه قرون تر کنند از بهر انکه روغن گل دردنشان است و روغن بنفشه خواب ارنده تر است و طعام کشکاب و مزورهٔ کدو بمغز بادام و آنرا که دماغ بجنبد دو درم اسطوخودوس بکوبند و با جلاب بدهند و طعام مغز مرغان خانگی و مغز بزغاله بره تر دهند و از پس مغز آب انار ترش و شیرین دهند و آنرا که خون بسیار رفته باشد و تب نبود زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت و گوشت مرغ خانگی دهند و صندل و سیب و آبی و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد بویانند باندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته و بیخته و هرد و بهم بیامیزند و بر جراحت کنند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن با استخوان نرسیده باشد جراحت بروغن گل بمالند و بذور داکسرین برنهند صفت اکسرین عنزروت و صبر و کندر از هر یک ده درم دم الاخوین و مر از هر یک پنج درم همه را بکوبند و سپیدهٔ خایهٔ مرغ ببرشتند و موی خرگوش بدان تر کنند و بر جراحت نهند و اگر خشک بر جراحت ببرا کنند روا بود و کرد اگرد جراحت ضمادها که یاد کرده آمد بر می نهند و ضمادها و روغنها همه نیم گرم برنهند مگر انکه عقل شوریده باشد و حرارت سخت قوی باشد و باقی علاج جراحت اندر جایگاه خویش بشرح تمام گفته آید از ان جایگاه طلب کنند

باب شانزدهم در صداعی که از تولد کرم خیزد این نوع صداعست که هندوان دعوی میکنند که در اندرون سر کرم تولد کنند و از حرکت ایشان صداع قوی خیزد علامت وی آنست که بیمار پیوسته بوی ناخوش می یابد بی انکه چیزی ناخوش بوی نزدیک او بود صداع باطنین در وی باشد و بهر حرکتی که کند صداع قوی تر شود علاج نخست تن و دماغ از مادهٔ بد پاک باید کرد بحب اصطمیخیقون و حب قوقایا و ایاره فیقرا یعنی برکشیدن و حل کرده اندر بینی چکانیدن و آب برگ بید آبه و آب برگ شفتالو فشارده و آب برگ درخت توت با صبر خوردن و در بینی چکانیدن و عطسه آوردن نافع بود

باب هفدهم در صداعی که از خمار خیزد و معالجات آن طریق علاج آن صداع آنست که نخست قذف باید فرمود بسکنگبین و آب نیم گرم و اگر شبت با تخم شبت و تخم ترب اندر آب بجوشند یا با این آب دهند تا قذف تمام تر افتد و معده پاک شود صواب بود و اگر قذف ممکن نشود یکدرم ایاره فیقرا و نیم دانگ سقمونیا بهم بسرشتند و بدهند تا بقوت سقمونیا استفراغ زودتر افتد و ایاره اندر تن درنگ بسیار نکند تا از وی حرارتی نیفزاید و اگر مانعی باشد که ایاره نتوان دادن استفراغ بآب انار ترش و شیرین باید کرد و سقمونیا ترکیب کرده چنانکه معلوم است و مطبوخ هلیله نیز صواب باشد و اگر از استفراغ مانعی باشد باید خفت یا خویشتن را خفته ساختن تا شراب که در معده باشد بگوارد و نشان گواریدن وی آنست که بول او از ان حال که هست بگردد و رنگین شود و کف پای بروغن بنفشه و نمک مالیدن و پایها در آب گرم نهادن و مالیدن سخت نافع بود خاصه اگر بابونه و بنفشه اندر آب پخته باشند و چون از خواب برخیزد در گرمابه رفتن و آب خوش بسیار نیم گرم بر سر ریختن تا بخاری که در سر باشد تحلیل کند و خواب خوش آرد و چون از گرمابه بیرون آید تا یکساعت تمام نگذرد طعام نباید خورد و اگر

کاسهٔ سر

و مانند آن و ایاره فیقرا

چیزی کی گرمی فزاید نشاید خورد ماهی تازه خورد و برگ کوک با اندکی سرکه که سخت ترش نباشد و کسنه و مانند این موافق بود
و آنرا که بغذای قوی تر حاجت آید خایهٔ مرغ نیم برشت و گوشت دراج و طیهوج و جوزهٔ مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغوره و زرشک
و سماق و مانند این صواب باشد و کرنب و عدس خداوند خمار را موافق بود و آنرا که تشنگی غالب باشد آب سرد خورد مگر کسی که
معده او ضعیف باشد و از مضرت آب سرد بترسد آب انار ترش و آب غوره و شراب ریواج و مانند این تا آب انار ترش
همی آمیزند و میخورند و اگر بی آب و الا گربی آب بخورند روا باشد و بباید دانست که هر شرابی که مخمور خورد سرد کرده باید مگر شراب
ریواج که خاصیت او آنست که اگر سرد کرده خورند معده را برنجاند و اگر کسی این شربتها نتواند خورد شراب انگوری سپید
رقیق مروق میخورند چنانکه یکنیمه آب باشد و یک نیمه شراب و بشب وقت خواب اندکی گشنیز خشک شکر بر دهان افکند
و روغن گل فاتر بر سر می نهند اگر بدین تدبیرها صداع زایل نشود از روغن گل بروغن بابونه و روغن سوسن باز آید و روز
دوم طعام و گرمابه و شراب هم برین ترتیب باشد و چون اندکی گشاده شود ریاضتی آهسته وار روح که مرد و زبان
مرد بار بیح گویند سودمند بود و تا دو ساعت نرود از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نگذرد هیچ حرکت
و ریاضت نکند این معنی اندر همه انواع صداع نگاه باید داشت و از پس طعام پایها از بن ران تا بقدم می باید مالید
و در خمار از سرکه و آبکامه ترش پرهیز باید کرد از بهر آنکه هر دو عصبها را زیان دارد صفت سفوفی که خمار را زایل کند پس بگیرند
تخم کسنی و تخم کرنب و زرشک پاک کرده و سماق پاک کرده و عدس پوست کنده و گلسرخ و طباشیر از هر یک استار است
همه را بکوبند و بیزند و مقدار سه درم یا اندکی کافور از دو جو تا یک طسو تا نیم دانگ باندازه قوت حرارت و گرمی مزاج
اندر آب غوره یا اندر آب انار ترش و شیرین بخورد و فقاعی که از آرد جو و سنبل ساخته باشند معده را از باقی شراب بشوید
خاصه اگر مقداری نمک در افکنند گوارنده تر باشد و اگر این فقاع بآب غوره سازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوی
صندل سپید و بوی گلاب و کافور و بوی شاهسفرم سرد کرده و سرکه و گلاب بروی زده سخت سودمند بود
و اگر بامداد آنروز که شراب خواهد خورد یک شربت شراب افسنتین خورد شراب بهضم شود و خمار نیارد و اگر باشد سکنجبین بود
و در کتب آورده اند که هر که پنج عدد سعد بکوبد و بخورد آنروز مست نشود و اگر شراب مورد ساده ناشتا بخورد خمار سکنجبین باشد
و بادام تلخ نقل کردن خمار را باز دارد و روغن کادی باز هر شراب است تیزی شراب از معده و دماغ باز دارد باب
دوازدهم در صداعی ضربانی و معالجات آن جالینوس صداع ضربانی را از جمله اماس دماغ شمرده است از بهر آنکه هر جا که
ضربانی باشد رگها ممتلی باشد و رگ با گوشت مزاحمت کند و تفرق الاتصال که لوازم امتلاست تولد کند و درد و ضعف
و ضربان تبع آن باشد علاج نخست معلوم باید کرد که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ و سرد و عسر است
علامتهای صداع بلغمی و سودائی ظاهر باشد استفراغ بایارجات بزرگ باید کرد و از پس استفراغ ماء الاصول بار دیگر
و روغن بادام تلخ دادن و غالیه و مشک و جندبیدستر و مرزنگوش بوئیدن و غذاهای لطیف کننده دادن .

وازپس آنکه ماده لطیف کرده باشند غرغره با یارج فیقرا آنچه بدین ماند فرمودن و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه او
خانه خنک خوش هوا باید و پایها ازوی دور و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسفرم و کشک جو می نهند
و میمالند و بر ساق حجامت کنند و ضمادها بر سر می نهند صفت ضمادها بگیرند بنفشه و گل سپید و نیلوفر از هر یک دو مثقال بابونه
اکلیل الملک یک درم کشک جو چند همه داروها همه را بکوبند و ده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم بزنند تا از آب بشتر زود
و این داروها درو افکنند و چند آبرا آتش بگذارند که قوام پالوده گیرد و نیم گرم کنند و بر سر نهند و ازاری ترم گرد سر اندر کرد آنند
و روغن بنفشه و روغن نیلوفر اندر پیشانی و صدغ میمالند اگر بدین تدبیرها زایل نشود رگ پیشانی و بینی بزنند **باب نوزدهم**
در صداع مزمن لازم و علاج آن طریق علاج این صداع آنست که آنجا که ماده غلیظ و عسر باشد نخست موی سر باز کنند و دو
مثقال فرفیون و بوره و سداب دشتی و تخم هزار اسفند از هر یکی یکمثقال خردل دو مثقال همه را بکوبند نرم و بآب مرزنگوش
بسرشند و بر سر نهند و اگر ترسند که ازین ضمادها حرارتی فزاید قوت این اخلاط بسپیدهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل و اندکی سرکه بشکنند
صفت ضمادی دیگر فرفیون دو درم سنک موم زرد سی درم سنگ روغن زیت صد و بیست درم موم را اندر روغن بگدازند
و فرفیون را نیکو بکوبند و اندرین موم روغن بسرشند و بمالند تا چون مرهم شود و بر سر او نهند و اگر ماده گرم و صفرائی باشد
علاج فرانیطس کنند **باب بیستم از جزو پنجم اندر صداع که از اعراض تب باشد** صداعی که از اعراض تب باشد گاه باشد که
اندر نوبت تب پدید آید و با تب زایل شود و گاه باشد که صعبی صداع بیمار را بیقرار کند و تب بدان سبب تیزتر و گرمتر شود
و گاه باشد که اگرچه تب زایل شود صداع زایل نشود و لازم گردد **علامتها** این صداع دو نوع است یکی آنکه با گرمی و تیزی تب
بول سپید و رقیق باشد دوم آنکه گاه باشد که صداع زایل میشود و ماده تحلیل می پذیرد **علاج** آنجا که صداع سبب تیزی خلط
و گرمی تب باشد لخلخه گلاب و سرکه و روغن گل بر سر او می باید نهاد و اگر فصل زمستان باشد این لخلخه را نیم گرم کنند
و اگر تابستان باشد با تب سخت گرم سرد بر نهند پای اندر مطبوخ بنفشه و نیلوفر و بابونه می نهند و میمالند و شربت اسغول
و شکر و کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ سوده با شکر و بیست جو و مانند آن بخار را از دماغ باز میدارند و نطولها که اندر باب
گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و موی سر ستردن و بابونه و بنفشه و خطمی پختن و ضماد کردن سخت نافع باشد
و آنجا که سبب صداع بسیاری باشد نخست استفراغ باید کردن پیش ازین تدبیرها مشغول شدن **باب بیست و یکم**
از جزو پنجم از گفتار ششم اندر شقیقه شقیقه درد نیم سر است و بعضی را هر یک چندی بنوبت باز آید و مادهٔ علت بیشتری اندر عضلهای
صدغ باشد علاجها آنرا که علامتهای غلبهٔ خون ظاهر شود رگ پیشانی و رگ بینی گشادن سود دارد و آنرا که مادهٔ صفرائی
اندر معده باشد نقیع صبر اندر آب کسنه سود دارد و ایارج فیقرا اندر همه انواع شقیقه سود دارد و آنرا که شقیقه بنوبت باز می آید
پیش از نوبت استفراغ کردن و ماده علت از تن بیرون کردن بداروها و حبها که اندر بابها گذشته یاد کرده
صواب باشد و همچنین درخورد هر ماده ضمادها و نطولها که یاد کرده آمده است بکار باید داشت و زعفران طلی کردن سو

ومداد وشیران نیز سود دارد و آنرا که شقیقه دایم باشد و چشم ضعیف میشود بزودی تدبیر سل شریان صدغ می باید کرد
تا علت انتشار تولد نکند والیه الموفق والمعین تمام شد گفتار نخستین از کتاب ششم بعون الله ومنه وحسن توفیقه
والله اعلم والحکم گفتار دوم از کتاب ششم اندر شناختن حالهای بیماریهای چشم و اسباب آن و علامات و علاج آن
این گفتار هفت جزو است جزو نخستین اندر شناختن مزاج چشم وآنچه اندر انواع علاج آن بکار آید بر سبیل
کلی و این جزو هفت باب است باب اول شناختن مزاج چشم وآنچه اندر حالهاست که بدان تعلق دارد باب دوم
اندر اصول علاج بیماریهای چشم باب سیوم اندر اسباب بیماریهای چشم که با ماده باشد باب چهارم
اندر شناختن داروهای چشم باب پنجم اندر شناختن داروهای چشم که چگونه باید کرد و چگونه باید ساخت
باب ششم اندر پلک چشم بیمار که چگونه باید کشاد و دارو چگونه باید کشید باب هفتم اندر تدبیر نگاهداشتن چشم
تا درست بماند و دردمند نشود جزو دوم از گفتار دوم در شناختن بیماریها که اندر پلک چشم افتد و این جزو بیست و نه باب است باب
اول اندر برد باب دویم اندر تحجر باب سیوم اندر التصاق باب چهارم اندر بثره باب پنجم اندر شعیره
باب ششم اندر موی فزونی باب هفتم اندر انقلاب شعر باب هشتم اندر ورد نج باب نهم اندر سلاق
باب دهم اندر شرناق باب یازدهم اندر جرب باب دوازدهم اندر خارش زندرون پلک گوشهای چشم
باب سیزدهم اندر حشا الاجفان باب چهاردهم اندر سطبر شدن پلک باب پانزدهم اندر کدکد باب شانزدهم
اندر توثه باب هفدهم اندر زکمینه باب هژدهم اندر ثولول که بر پلک پدید آید باب نوزدهم اندر شری که بر پلک
پدید آید باب بیستم اندر نمله که بر پلک پدید آید باب بیست و یکم اندر سعفه که بر پلک پدید آید باب بیست و دویم
اندر انتفاخ که بر پلک پدید آید باب بیست و سیوم اندر سلعه که بر پلک پدید آید باب بیست و چهارم اندر تاکل و جراحة پلک چشم
باب بیست و پنجم اندر استرخاء پلک باب بیست و ششم اندر کبودی و سبزی پلک بسبب زخمی که بران آید باب
بیست و هفتم اندر شپش که اندر مژگان پدید آید باب بیست و هشتم اندر ریزیدن مژگان باب بیست و نهم اندر سپید شدن
مژگان و ریزیدن موی آن والله اعلم جزو سیوم از گفتار دوم اندر بیماریها که اندر گوشه چشم افتد و این جزو سه باب است
باب اول اندر غرب باب دویم اندر غده که در گوشه چشم افتد باب سیوم اندر سیلان جزو چهارم از گفتار
دوم اندر بیماریها که اندر ملتحمه افتد و این جزو سیزده باب است باب اول اندر انواع رمد باب دویم اندر طرفه باب سیوم
اندر ظفره باب چهارم اندر علاج جستن که چیزی اندر وی افتاده باشد و دود و گرد در رسیده باب پنجم اندر انتفاخ
ملتحمه باب ششم اندر صلب شدن ملتحمه باب هفتم اندر خاریدن ملتحمه باب هشتم اندر سبل باب نهم
اندر رقه باب دهم اندر دمعه باب یازدهم اندر دبیله که بر ملتحمه افتد باب دوازدهم اندر توثه که بر ملتحمه افتد
باب سیزدهم اندر تفرق الاتصال که بر ملتحمه افتد جزو پنجم از گفتار دوم اندر بیماریها که اندر طبقه قرنیه افتد و این جزو ده باب است

باب اول اندر انواع قرحه دبیله باب دوم اندر مِشره و سلج و حَوَزه باب سیوم اندر سپیدی چشم و ازرقی باب چهارم
اندر تغیر لون قرنیه باب پنجم اندر تری طبقه قرنیه باب ششم اندر خشکی قرنیه باب هفتم اندر سرطان که بر قرنیه افتد
باب هشتم اندر رکمیه قرنیه باب نهم اندر ظلمت قرنیه باب دهم اندر تفرق الاتصال که بر قرنیه افتد جزو ششم از
گفتار دوم اندر بیماریها که اندر عنبیه افتد و بدان تعلق دارد و این جزو پنج باب است باب اول
اندر اتساع حدقه باب دوم اندر بیماریهای تنگی حدقه باب سیوم اندر نتو طبقه عنبیه باب چهارم اندر تفرق الاتصال
عنبیه باب پنجم اندر فرود آمدن آب جزو هفتم از گفتار دوم اندر بیماریهای چشم که آنرا حس ادراک خوانند که
نام و علامت و سبب علاج هر یک و این جزو یازده باب است باب اول اندر بیماریهای رطوبة بیضیه باب دوم اندر بیماریهای
رطوبة جلیدیه باب سیوم اندر حالهای قوة باصره باب چهارم اندر شب کوری و روزکوری باب پنجم اندر علاج
چشمی که سر مازده باشد باب ششم اندر بیماریهای رطوبة زجاجیه باب هفتم اندر بیماریهای که اندر طبقه شبکیه افتد
باب هشتم اندر بیماریهای عصب مجوف باب نهم اندر بیماریهای که اندر عضلها و عصب مجوف افتد باب دهم
اندر بیرون نشستن چشم نه بسبب استرخاء عصب مجوف باب یازدهم اندر ضعیفی چشم و ضعیفی بینائی گفتار دوم
در بیان کردن حال بیماریهای چشم از هر جنس و اسباب و علامات و معالجات آن و این گفتار هفت جزو است
جزو اول شناختن مزاج چشم و حالهائی که بدانچه بدان تعلق دارد از معالجات و این جزو هفت باب است باب اول
در مزاج چشم و حالهائی که بدان تعلق دارد مزاج خاصه چشم گرم تر است و سبب گرمی آنست که شریانها و رگها بسیار
بدو پیوسته است و حرارت بدو میرسانند و سبب تری او آنست که مبداء طبقها و رطوبتهای او دماغ است اما نشان
گرمی او آنست که حرکت او زود زود بود و رگهای ظاهر و میل بسرخی دارد و بلمس گرم باشد و نشان تری او آنست
که بزرگ بود و رمص بسیار کند و اشک بسیار ریزد و نشان سردی آنست که رگهای او ظاهر باشد و بلمس صلب بود
و اشک نتواند آورد و حرکتهای او سبک نباشد و به باید دانست که گرمی و تری چشم ازرق کمتر از گرمی و تری لونهای
دیگر باشد و از بهر آنکه سبب سردی هوای شب اندکی تری یابد بشب بهتر از دیگران بیند و چشم مردمان ازرق صقلاب
از بهر آنست که هوای مسکن ایشان سرد است و مزاج ایشان نیز سرد و چشم بران هم سردی و خشکی مزاج بهری ازرق
شود و گرمی و تری چشم سیاه فزون از گرمی و تری دیگر لونهاست و بدین سبب که ویرا علت آب فرود آمدن و علتهای
دیگر که از بسیاری بخار تولد کند بیشتر افتد و چشم شهلا و شهلا معتدل باشد و خوبی شکل چشم نشان قوت و اعتدال او باشد
و شکل بد نشان ضعف و نا معتدلی باشد و چشمی که خط باریک و چیزهای دور و نزدیک همه آسان بیند و از دیدن چیزهای
روشن و درخشان نگریزد نشان اعتدال و قوت مزاج باشد و آنچه بر خلاف این باشد نشان ضعیفی و ناه
و آنکه دور دشوار بیند و از نزدیک نیک بیند آنست که روح باصره لطیف و صافی و اندکی باشد و سبب آنکه از دور چیز

که روح باصره او لطیف و صافی و اندکی باشد یعنی شعاع چشم او بحرکتی که دران مسافت افتد پراکنده شود و اگر از نزدیک بیند
و از دور نیک بیند روح باصره او بسیار و تیره باشد لطیف و صافی شود و بقوت حرکتی که اندرون مسافت افتد شعاع
بصر او لطیف شود و اگر از دور و نزدیک دشوار بیند روح باصرهٔ او اندک و تیره باشد **باب دویم در اصول** و قانون علاج بیماریهای
چشم چهار جنس است یکی سوء المزاج با ماده سیوم تفرق الاتصال چون جراحت و ریشی و آماسی چهارم بیماری ترکیبی
یعنی آفتها که در ترکیب اجزای چشم افتد چون احولی و بیرون نجستن چشم و مانند آن و علاج این چهار جنس است
یکی بگردانیدن مزاج ساده دوم استفراغ ماده سیوم علاج تفرق الاتصال چهارم بصلاح باز آوردن هیات چشم و زایل کردن
آفت که اندر ترکیب اجزای چشم افتد اما بگردانیدن مزاج ساده را داروهای باید که ضد مزاج غریب باشد اگر مزاج غریب گرم است
داروهای او چون آب عنب الثعلب و آب کسنه و آب بنفشه و گلاب سپیدهٔ خایهٔ مرغ و مانند آن باشد و اگر مزاج غریب
سرد است داروهای او چون مشک و مامیران و وج و دبلل و مانند آن بود و اگر تر است داروهای او چون سرمه و توتیا و قلیمیا بود و اگر
خشک است داروهای آن شیر زنان و مغز بادام سوده و سپیده خایهٔ مرغ و لعاب اسپغول و مانند این بود و اما استفراغ ماده
از چشم بهفت وجه توان کرد یکی آنکه طعام و شراب کمتر و بکتر ستوده دهند و از هرچه بدگوار باشد و بخار انگیز پرهیز کند دوم آنکه اگر تن
ممتلی باشد نخست تن را از خلط بد پاک کنند سیوم آنکه دماغ را بداروها که پاک کننده دماغ است پاک کنند و حجامت کردن و رگ قیفال
و رگها که اندر سر است گشادن اندرین باب نافع است چنانکه اندر موضع آن یاد کرده آمده است چهارم آنکه ماده را از دماغ به بینی فرود کشند
تا از چشم باز گردد از بهر آنکه نزدیکترین راهی اینست و صواب ترین تدبیری لیکن تا نخست این پاک نکنند و تا ماده قرار نگیرد بدین طریق
مشغول نشاید بود و طریق فرو کشیدن ماده از راه بینی عطسه آوردن است بداروها که اندر علاج لقوه و غیر آن یاد کرده آمده است
پنجم رگ گوشهٔ چشم بگشایند ششم بداروها که اشک آرد ماده را از چشم فرو پالایند هفتم آنکه اگر ماده از عضوی بچشم همی آید
آن عضو را از ان ماده پاک کنند و بند بر آن عضو مشغول باشند و علاج تفرق الاتصال بداروها کنند که تری کمتر کند و خشکی صعب تر آید
و سوزان نباشد چون سرمه و زعفران و توتیا و اسفیداج و شادنج عدسی و صبر و مانند آن از بهر آنکه هر دارویی که بمزاج او
و بمزاج چشم مانده است چشم را زیان دارد و هرچه اندکی مخالف اوست و ازین نوع است که یاد کرده آمد سودمند بود از بهر آنکه
مزاج او بمزاج چشم گرم و تر است و بدین سبب اندر بیشتر حالها دارویی فزاینده چشم را زیان دارد و هر داروها که لختی تری
کمتر کند و سوزاننده نباشد چشم را قوت دهد و هر عضوی که قوت یابد مادهٔ بیماری قبول نکند و آنچه بدو رسد از خود دفع کند
و بر حال سلامت بماند این اصلی بزرگ است اندر بیشتر علاجهای چشم که باید داشت و تدبیر بصلاح آوردن هیات چشم و زایل کردن
آفت و ترکیب اجزای چشم افتد بعضی بفصد و استفراغ باشد و بعضی بانواع حیلها که اندر جایگاه خویش گفته آید و بباید دانست
که علاج چشم آنست که طبیب پیش از آنکه دست بچشم خواهد برد نگاه کند تا اندر چشم هیچ آماسی یا صداعی هست یا نه
اگر آماس بیند نگاه کند تا ماده آماس بیند نگاه کند تا مادهٔ آماس کدام خلط است و علامتهای کدام خلط ظاهرتر است و نگاه کنند

که ماده اندرین همه تن است یا اندر سر است اگر در همه تن باید نخست استفراغهای کلی فرمایند و تن را از آن ماده پاک کردن پس
باستفراغ دماغی مشغول شدن اگر ماده رطوبتی غلیظ بود یا ماده بادناک باشد داروهای مسهل فرمایند در خورد ماده پس حب صبر
و حب الایاره و حب قوقایا و مانند آن دماغ را پاک کند پس باقی را از بالا فرو کشیدن گیرد و چشم را بآب صبر و شیر زنان مشغول
و چون بمغز که تن پاک شد و ماده بنضج آغاز کند گرمابه بکار داشتن فرماید و اگر ماده رطوبتی رقیق با خون یا با صفرا آمیخته باشد
نخست فصد فرماید پس مسهل دهد پس ماده سر فرو کشد پس بعلاج چشم مشغول گردد و بهیچ وجه پیش از استفراغ دست بچشم
نشاید برد و بهیچ داروی نشاید کشیدن خاصه داروی محلل و آنرا که باد درنجه بود گرمابه و چیزهای محلل سودمند بود و آنرا که
خونی در رگهای چشم از خون غلیظ پر بود و چون فصد کرده پیری بکار رگها بر حال خویش باشد گرمابه بکار داشتن و از پس گرمابه
طعام لطیف و مقداری شراب صرف خوردن دماغ را گرم کند و سدها بگشاید و خون را لطیف کند و ایاره فیقرا و حب قوقایا
دادن سودمند بود و شیاف احمر لین کشیدن و ضمادهای محلل بر نهادن باقی را زایل کند و آنرا که اماسی ظاهر نباشد
لیکن ماده ها پیوسته بچشم می آید و منفعت علاج ظاهر نشود نگاه باید کرد تا ماده ها از بیرون قحف دماغ همی آید سرخی چشم
و روی گرمی سر و پیشانی و پری رگها بران گواهی دهد و رگهای سر گشادن و سل شریان صدغ کردن و دماغ نهادن
و ضمادهای قوی کننده بکار داشتن سودمند بود و اگر از درون قحف همی آید غدغه بینی و عطسه بسیار و خارش چشم و بینی بران گواهی
دهد فصد و اسهال و پاک کردن دماغ و علاجهای دیگر که در باب علاج یاد کرده آید سودمند بود و آنرا که همه علاجها بصواب آید
در مدتی باشد و مدت دراز باید بر حال خویش باشد از طریق صواب بر نباید گشت از بهر آنکه ممکن باشد که ماده سخت غلیظ و عسر بود
و مدتی دراز باید تا آن ماده لطیف گردد و تحلیل پذیرد و آنرا که بار بد صداعی سخت باشد و بخت بچشم نشاند بود الا پس از آنکه
استفراغها کند و تن و دماغ را پاک کند و سل شریان صدغ کند و دماغها و ضمادها قوی کننده قوت دهد چنانکه در علاج بیماریهای
سر یاد کرده آمده است اگر استفراغ و این شرطها که یاد کرده آمد تمام بجای آورد مشغول گردد رنجی عظیم زیادت شود و حیایی بزرگ
کرده باشد و خفته اندر و همه انواع بیماریهای چشم که با ماده باشد سودمند بود این قوانین واجب باشد نگاه داشتن

باب سیوم در اسباب بیماریهای چشم که با ماده بود اسباب بیماریهای چشم که با ماده باشد هفت است یکی آنکه مزاج چشم
قوی تر از وی باشد ضعیف باشد و ماده را که از دماغ فرود آید قبول کند و دفع نتواند کرد دوم آنکه مزاج چشم قوی تر از وی باشد
و مادتها را دفع میکند و بچشم می فرستد سیوم آنکه اندر تن اخلاط بد بسیار باشد و همه اندامها نصیب تمام میرسد
چهارم آنکه قوت غاذیه چشم ضعیف باشد غذا را که بدو رسد بهضم نتواند کرد بدان سبب مادتهای فزونی در وی گرد آید
و سبب بیماری گردد بچشم پنجم آنکه منفذها که اخلاط از آن راه بچشم آید فراخ تر باشد و بدان سبب مادتها بدو بیشتر آید
ششم آنکه منفذها که فضله از آن راه از چشم بیرون آید تنگ شود تا بدان سبب اخلاط که بدو فرود آید در وی هفتم
آنکه چشم اندر زیر دماغ است و فضلهای گوارنده از دماغ بدو فرود آید بر طبیب واجب بود که این اسباب طلب کند و حسب

ونخست فتح منفذ مشغول شود باب چهارم اندر جنس و فعل هر یک داروهای چشم هفت جنس است یکی داروهائی است که منفذهای بسته را گشاید
دوم داروهاست که منفذ گشاده را ببندد و آنرا بتازی مسدد گویند و مغرّی نیز گویند و گشاینده را مفتّح گویند سیوم داروهاست
که چشم را نیرو دهد چهارم داروهای است قابض پنجم داروهای است پزاننده ششم داروهاست بویاننده هفتم داروهاست خدر کننده
یعنی داروها که عضو را بی‌خبر کند تا از درد بی‌آگاه شود اما داروها که منفذ گشاده را ببندد دو نوع است بعضی خشک است و از زمین خیزد
و بعضی تر است و نرم و آنچه زمینی است تریهای فزونی را کمتر کند و چشمی را که اشک گرم همی ریزد سودمند بود خاصه اگر در چشم ریشی
و بثره باشد لیکن بکار داشتن آن پس استفراغ باید کرد و از پس آنکه مدد مادها از چشم بازداشته باشد و تن و دماغ پاک کرده بود
از بهر آنکه اگر از تن مددی بدو همی رسد یا اگر اندر طبقهای چشم ماده بسیار باشد ماده را از تحلیل بازدارد و درد افزاید و هم باشد که طبقه را
بسوزاند و بخورد و این داروها اقلیمیاست و اسفیداج و توتیاء مغسول و ارزیز سوخته و طین شاموس و نشاسته و آنرا که در طبقهٔ قرنیه
باشد اگر بحکم ضرورت استفراغ ناکرده این داروها بکار دارد روا باشد نوع دوم که نرم و لزج و تر است بعضی شوینده تر است
و بعضی نرم کننده تر و بعضی لزج تر و بعضی پزاننده و تحلیل کننده و حاجت بدین نوع از بهر چهار معنی است یکی آنکه هیچ یک ازین
نوع سوزاننده نیست دوم آنکه گاه بود که حاجت افتد بدانکه دارو اندر چشم دیر بماند و سیلان نکند داروها که لزج چون کثیرا
و صمغ و نشاسته با دیگر داروهای بیامیزند تا بصحبت آن دارو در چشم دیر بماند و از آن منفعت یافته شود سیوم آنکه داروهای
چشم بعضی سنگهاست و زمینی است و درشت است و چشم عضوی حساس و نرم و نازک است طاقت ملاقات داروهای زمینی
ندارد خاصه چون دردمند بود ازین نوع داروهای نرم با وی بیامیزند تا بملاقات آن چشم را نرنجانند چهارم آنکه گاه بود که بچیز
نرم و لطیف حاجت آید تا درشتی را که از ماده گرم و تیز تولد کند و کرده باشد زایل کند و چشم را بسوی تری گیرد که خلط بد را
بازدارد چون شیر زنان و آنچه لطیف و رقیق است از سپیدهٔ خایهٔ مرغ تیزی ماده را بازدارنده تر است و نرم کننده تر و آن
آب حلبه نیز نرم و شورنده است لیکن پزاننده است و سنبل بگرمی میل دارد و در گرمی معتدل است و داروهای جنس دوم
که منفذهای بسته بگشاید دو نوع است اوّل چون وج است و دارچینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج آنجا بکار آید که از پس طبقهٔ
قرنیه یا ماده غلیظ باشد و قوت داروهای پزاننده و تحلیل کننده بیامیزند تا منفذها را بدان نمیرسد و اثر نمیکند ازین نوع
داروها با داروهای پزاننده و تحلیل کننده بیامیزند تا منفذها را بگشاید و قوت دیگر داروها بموضع آفت رساند نوع دوم چون
زهرهٔ جانوران است و آب رازیانه بادیان و غیر آن از داروها که سخت گرم باشد دارو وی درشتی تولد نکند این نوع دوم آنرا که
بچشم فرود آید بازدارد و اما داروهای جنس سیوم دو نوع است یکی نوع آنست که وسخ را و اثر قروح را بزداید چون قلیمیا
و کندر و صبر و مانند آن نوع دوم داروهاست که سبل و جرب و ظفره و مانند آن را پاک کند چون نوشادر و قلقطار و توبال
مس سوخته از بهر آنکه این همه سوزاننده است و بباید دانست که از داروهای نوع نخستین قلیمیا اندر گرمی و سردی
معتدل است و اندر زدودن کمتر از دیگرهاست بدین سبب گوشت رویاننده است و داروهای جنس چهارم که معقد است

یکنوع است سوزاننده و درشت است چون زرنیخ و زنگار و ظفره و صلب و جرب مزمن و خشک ریشه را بزداید و داروهای جنس پنجم
قابض است و دو نوع است قوت قبض و بعضی معتدل تر است و بعضی قوی تر آنچه معتدل است گل سرخ است و عصاره او
و عصاره لحیة التیس و سنبل و زعفران و مامیثا و ساذج هندی این نوع آنجا بکار آید که از چشم دردمند آب کمتر آید
و نوع دوم اقاقیاست و عصاره غوره و عصاره سماق و مازوی خام و گلنار و تشار کند و مانند آن منفعت این نوع
در چشمهای دردمند کمتر از مضرت باشد آنجا بکار آید که خواهند تا اجزای چشم درشت قوی تر شود و قوت بصر تیزتر گردد
و آید و بدین باز ایستد و داروهای جنس ششم براننده و تحلیل کننده است چون آب حلبه و حضض هندی و بارزد و انزروت
و اکلیل الملک و جند بیدستر و کندر و زعفران و مر و قوت تحلیل از همه فزون تر است و زعفران با قبضی که در وی است براننده
و نرم کننده تر بود و کندر همچنین براننده و نرم کننده است این دارو در علاج بثره و قرحه و آماس چشم بکار آید و آنجا که خواهند
که رطوبتهاء غلیظ را و ریم را که از پس طبقه قرنیه مانده بود تحلیل کند و داروهای جنس هفتم خدر کننده است چون لفاح و افیون
این جنس را کمتر بکار باید داشتن از بهر آنکه قوت بصر را ضعیف کند و باشد که تباه کند و خبر بضرورت صعب و آنجا که
دردی عظیم و حرارتی و سوزشی عظیم باشد و ترسند که طبقها را بخورد بکار باید داشت احتیاطی تمام چنانکه یاد کرده آمده است
اجناس داروهاء چشم و همه درین موضع بر ترتیب حرف معجم یاد کرده شود حرف الالف انزروت گرم و خشک است
تریها را کمتر کند و ریشی را پاک گرداند و باقی درد چشم زایل کند و گوشت خورده برویاند و ریش را پاک کند و چشمی را که
بر چشم کبرد سودمند بود و دردی قوی تحلیل کننده است نه براننده نیست اثمد سرمه است سرد و خشک است قوة قابض
و جراحتها و ریشی چشم را برویاند و مژه چشم را و همه اجزای او را قوت دهد و ریشی چشم را نگاه دارد و دموع سرخ را
سودمند بود اسفیداج تر و خشک است و مغری افیون سرد و خشک است بدرجه چهارم و مخدر است از دردی آگاه
کند و مادتها را که بچشم همی آید باز دارد اقاقیا سرد است بدرجه دوم و خشک بدرجه سیوم و آنچه مغسول نباشد سرد است
بدرجه اول همه اجزای چشم را قوة دهد و مادتها را از چشم باز آرد و اشق گرم است بدرجه دوم جرب چشم را و غلظی پلک
و ثولول و تاکل سودمند بود و تحلیل کند اشنه معتدل است اندر گرمی و تری رطوبتها را ببرد و اجزای چشم را قوت دهد
و اندک مایه قابض است آبنوس گرم است و لطیف کننده و براننده ریشی کهن را و تاریکی چشم را و غشاوه رقیق را که
بر حدقه پدید آید بزداید آس مورد است تریها را کمتر کند و چشم را قوت دهد و آب و ریم را از چشم باز دارد و مادتها که
بچشم فرود آید باز دارد و آب او بر پیشانی طلی کنند و او را بکوبند و ضماد کنند منع ماده کند یا بسرشت و برا بسوزند و بشویند
و در داروهای چشم بکار دارند سرد و خشک است جراحت و ریشی طبقه قرنیه را درست کند و اثر جراحت را که بر طبقه قرنیه اند
هموار کند و دموع سرخ را سودمند بود اکلیل الملک مرکب است از جوهری سرد و قابض معتدل اندر قبض و جوهر
براننده و تحلیل کننده بقوت نخستین چشم را قوة دهد و فضول از وی دفع کند و بقوت دوم آنکه طبقها را نرم کند و خلط غلیظ

بکدازد و براید و تحلیل کند آسارون گرم است بدرجه سیوم و خشک است بدرجه دوم خلط غلیظ را و ریم را که در طبقه قرنیه باشد
لطیف کند و براند حرف الباء بسد مرجان است سرد و خشک است چشم را قوت دهد و اشک را باز دارد بوالقب سرگین
سوسمار است سپیدهٔ چشم را ببرد بارزد گرم است بدرجه دوم و خشک است بدرجه سیوم علت ظفره ببرد و جرب را سود مند است
و اخلاط لزج را نرم کند و براند بلبسان روغن او تاریکی چشم بزداید بصل عصاره سازند و کشیدن تاریکی چشم را بزداید خلط غلیظ
تولد کرده باشد و روشن کند و در ابتدای آب فرو آمدن سود دارد لیکن در وی مضرتی است که سر رکهای چشم را بکشاید و آنرا
که موی برخواهد آمد زودتر برآرد بورق گرم و خشک است و بدرجه دوم اخلاط غلیظ را لطیف کند و بیکسلد و سپیدی ببرد و دهن را
باقلی خشک سرد و خشک است بدرجه اول اگر بجوشند سرد و تر باشد بدرجه دوم و در وی قوتیست تحلیل کننده و قوتی خشک کننده
بکوبند و او را ضماد کنند فراخ گشتن ثقبه نور را که از زخمی تولد کند سود دارد بیض خایه مرغ است سپیدهٔ او در وی سردی و گرمی
معتدل است و مغرّی است تیزی خلط گرم را از چشم باز دارد و زرده او بچشم نهند ماده را از چشم باز دارد و بنج سرد
و خشک است بدرجه سیوم و مخدرست ضماد او حس ضربان آماسها را باطل کند بزرالحسن مخدر و سرد و خشک است ضماد کنند ماده را از چشم
باز دارد بادروج گرم و خشک است بدرجه دوم عصارهٔ او اندر کشند بینائی چشم را تیز کند و خوردن او چشم تاریک کند حرف التاء
توتیا ناشسته مضرت کند سرد و خشک است بدرجه سیوم اشک باز دارد و ریشی چشم را سود مند بود توبال توبال مس گوشت
فزونی بخورد و در همه توبالها قوتی سوزاننده و لطیف کننده است و توبال شار و اندر کم کردن و گداختن گوشت فزونی
قویتر از توبال مس است حرف الجیم جوزبوا گرم و خشک است بدرجه سیوم اندر کحل سنبل بکار آید جلنار سرد و خشک است بدرجه
دوم و سیوم عصارهٔ آنرا با عسل اندر کشند تاریکی چشم را بزداید و فراسیون بفعل و بمزاج بدو نزدیک است جند بیدستر گرم و خشک است
بدرجه سیوم پراننده است عصبها را گرم کند و ریم را که از پس طبقه قرنیه باشد کند جاوشیر گرم است بدرجه سیوم و تر است
بدرجه دوم نرم کننده است و محلل اندر خاصه اوای آب فرو آمدن سود دارد حرف الحاء حضض هندی بهترست اندر وی قوتی
گرم و معتدل و قوتی سرد و خشک بدرجه دوم بقوت گرمی ظاهر حدقه را بزداید و بقوت سردی و خشکی چشم را قوت دهد
حرف تخم اسپند است و برا بسوزند گرم و خشک است بدرجه سیوم سر رکها بکشاید و خون غلیظ را تحلیل کند و سبل را سود دارد
حلتیت گرم و خشک است بدرجه سیوم لطیف کننده است و محلل اندر ابتدای آب فرو آمدن سود دارد حلبه
گرم است بدرجه دوم و خشک است بدرجه اول اما آماسها را تحلیل کند حنظل گرم است بدرجه سیوم خشک است بدرجه دوم اندر ابتدای
آب فرو آمدن سود دارد حرف الخاء خربق سپید گرم و خشک است بدرجه دوم زداینده است مادهٔ آب را از چشم باز دارد
خطاطیف و برا بسوزند با یکسر اندر کشند چشم را روشن کند و اندر ابتدای آب فرو آمدن سود دارد خرء الفار سرگین
است گرم است رطوبت غریب را از چشم بزداید و مژه برویاند خزف سفال است و سفال رنگین بکار آید خشک است
یده و چشم را قوت دهد خلاف بید است وقت شکوفه پوست از شاخهای او باز کنند و شیر او بگیرند و بچشم اندر کشند

نوتیای اهن قابض است ونترنهارا کم کند ورشتی را سودمند بود صح

تحلیل

رماد القصب

تاریکی چشم را ببرد آید سرد و تر است بدرجه دوم حرف الدال دارچینی گرم و خشک است بدرجه سیوم لطیف کننده است تاریکی چشم را
که از رطوبت باشد زایل کند و بصر را تیز کند و رطوبت از دماغ فرود آرد دارفلفل گرم و خشک است تا آخر درجه دوم اندروی رطوبتی اندک است
شبکوری را سود دارد دبق گرم است و تیز رطوبتهای غلیظ را از قعر بر کند و ناصور که اندر گوشه چشم افتد سود دارد دخان القوارير
دود آبگینه گران گرم است و تیز اشک را فرود آرد و تحلیل کند و سبل را بپوساند و بصر را تیز کند دخان کندر چشم را نیکو کند و ریش بردن
مژه را و سلاق را و دمعه و خارش را سود دارد دم الاخوین سرد است و قابض جراحت را درست کند و برویاند و چشم را قوه دهد
دم الحمام گرم است و محلل طرفه را سود دارد دماغ الخفاش با عسل اندر کشند اندر ابتدای آب فرود آمدن حرف الذال ذرق الخطاطیف
زداینده و پاک کننده است سپیده را ببرد حرف الراء رازیانج گرم است بدرجه سیوم و خشک است بدرجه اول آب او چشم
اندر کشند اندر ابتدای آب فرود آمدن سود دارد رماد القصب گرم و خشک است بدرجه سیوم حرف الزاء زنجبیل گرم
و خشک است بدرجه سیوم لطیف و تحلیل کننده است بصر را تیز کند و جرب را سود دارد و زعفران گرم است بدرجه دوم و خشک است
بدرجه اول و در وی قبضی است پزاننده است و چشم را قوت دهد و ببرد آید زنجفر اندر وی تیزیست معتدل و تحلیل کننده است
و از قوت قابض خالی نیست زرنیخ گرم است بدرجه چهارم و سوزاننده است طرفه را سود دارد و تحلیل کند زنگار گرم و خشک است
بدرجه چهارم گوشت فزونی ببرد و جرب و سپیدی زایل کند زاج سوخته گرم و خشک است بدرجه چهارم قابض است و سوزاننده
و کمتر از قلقطار سوزاند زبد البحر تیز است و گرم و خشک بدرجه دوم زداینده و تحلیل کننده سپیدی را بردارد حرف السین سلیخه
گرم و خشک است بدرجه سیوم لطیف کننده است و تیز نیست و از قوت قبض خالی نیست مادها را از چشم باز دارد سادج هندی
همچون سنبل است سداب گرم و خشک است بدرجه سیوم تحلیل کننده است اخلاط غلیظ را ببرد و ببرد آید آب او با عسل اندر
بصر را تیز کند و اندر ابتدای آب فرود آمدن سود دارد سکبینج گرم و خشک است بدرجه سیوم لطیف است و محلل و زداینده سپیدی را
بردارد و تاریکی را که از رطوبت غلیظ تولد کند زایل گرداند و اندر ابتدای آب دویدن سود دارد و علت شعیره و برد را تحلیل کند
سلخ الافعی سرگین افعی است با عسل لب بند و اندر کشند قوه باصره را قوی کند سرطان نهری خشک است و زداینده جرب را
و ظفره را بردارد و ریشها را خشک کند و پاک گرداند سوار السند سرد و خشک است منفعت او همچون منفعت توتیاست تری
چشم را کمتر کند سعتر اندر سعوطها بکار آید و بصر را قوی کند سکبویه گرم و خشک است و محلل شبکوری را سود دارد سکر العشر از سکبویه
قوی تر است سپیدی بردارد حرف الشین شحم الافعی آب را و موی بر آمدن را باز دارد شقایق النعمان گرم است بدرجه اول
در وی قوتیست زداینده و تحلیل کننده ریشها را پاک کند و برگ او ضماد کنند آماس را بنشاند و خیرگی و سپیدی چشم را
ببرد آید شب یمانی گرم و خشک است باول درجه چهارم و قابض شادنج سرد و خشک است و قابض بر آمدن گوشت فزونی را
باز دارد و همه اجزای چشم را قوت دهد و خون آمدن از چشم باز دارد و درشتی پلک چشم را که از آماس تولد کند ببرد
شراب انگوری کهن گرم و خشک است بدرجه سیوم چشم را قوه کند و خلط را تحلیل کند شمع معتدلست و پزاننده

علت شیره را تحلیل کند حرف الصاد صبر گرمست بدرجهٔ دوم خشکست بدرجهٔ سیوم محلل وزداینده وجراحت را وریش را برویاند
وپاک کند صمغ عربی سرد وخشکست ومغری صمغ البطم گرم است بدرجه دوم لطیف است ومحلل وزداینده صدف
تری را بچیند وچشم را قوة کند آنرا سوخته بکار دارند موی فزونی را بازدارد حرف الطا طین رومی خشک کننده وقابض است
باآب کشنه طلی کنند اماس گرم را بنشاند وخون آمدن بازدارد طین ارمنی خشکتر وقابض تر از رومی است طین شاموس
مغری تر از رومی است حرف العین عفص سرد است بدرجه دوم وخشکست بدرجه سیوم سوخته خشکتر باشد مادتها از چشم
بازدارد عکر الزیت گرم وخشکست آنرا تحلیل کند عسل گرم وخشکست بدرجه دوم وزداینده است عاقرقرحا لطیف سوزاننده است
وتیز قوت آن بعضلهاء زبان ودندان رسد استرخاء چشم را سود دارد عدس اماسهای گرم را سود دارد خاصه درد چشم را
که طبیبان ورد دیخ گویند عقیق سوخته عنصر ده خشکست چشم را قوت کند عروق زرد چوبه است گرم است بدرجهٔ سیوم خشک
بدرجهٔ اول دماغ را قوت دهد حرف الغین غبار الرحی بپیشانی طلی کنند مادتها را از چشم بازدارد حرف الفا فرفیون
لطیف وسوزاننده است آب را ببرد فلفل اسود گرم وخشک است بدرجهٔ سیوم تاریکی چشم را بزداید ورطوبتها را تحلیل کند
ودمعه را بازدارد فوفل سرد وخشکست استرخاء چشم را سود دارد فلفل ابیض گرم وخشکست بدرجهٔ دوم آماس چشم را قوة دهد
حرف القاف قشر البیض چشم را قوت دهد وتریها بچیند ودمعه بازدارد اورا مکلس کنند سپیده بردارد قرنفل گرم وخشکست
بدرجه سیوم بصر را تیز کند والتهاء بصر را تیز کند والتهاء بصر را قوت دهد وماده غلیظه را تحلیل کند اقلیمیا خشکست وقابض وزداینده
وانده گرمی وسردی معتدل است اورا بسوزند وبشویند ریشهاء چشم را برویاند وجراحت را هموار کند قرن محرق سرد وخشکست
وزداینده ومغری قانصة الحماری گرم وخشکست محلل وزداینده اثرها که بر طبقهٔ قرنیه پدید آید بزداید قشر الرمان الحامض پوست انار ترش
سرد وخشکست وپوست انار شیرین سرد وترست واز قبض خالی نیست اماسهارا فرونشاند خاصه ورد دیخ را قلطار قوتی از زاج است
قلقطار سخت قابض است ودروی حرارتی نیست تریهای چشم را قلقدیس گرم است ولطیف کننده وقابض سوزاننده وآنرا بسوزند
لطیفتر شود وکمتر سوزاند حرف الکاف کندر گرمست بدرجهٔ دوم وخشکست بدرجهٔ اول مادتها وریشهارا تحلیل کند وبزداید
واثرها ریشهارا هموار کند وگوشت برویاند واز قبضی خالی نیست کمون بصر را تیز کند واشک فرود آرد آنرا بکوبند وباصمغ
برجایگاه موی فزونی که در چشم برآید طلی کنند موی را بازدارد کثیرا مغری است حرارت چشم را تسکین دهد کافور تیزی خون را
وحرارت را تسکین دهد حرف اللام لفاح سرد است بدرجهٔ سیوم وترست بدرجه دوم پوست او میل بخشکی دارد خواب آرد
واز دردی آگاه کند لبن بهترین شیرها شیر زنانست واز آن گذشته شیر خر سردست وزداینده است دردها بنشاند لولو سرد
وخشکست بدرجهٔ سیوم حدقه را بزداید وبصر را تیز کند وسپیده واثرها که بر طبقهٔ قرنیه افتد دقیق گرداند لاژورد زداینده است
با قبضی اندکست مژه برآورد وچشم را نیکو کند لادن نرم است وپزاننده ورطوبتها را تحلیل کند لیلنج سرد وخشکست
ودروی قبض است وقوی کننده است واماس گرم را تحلیل کند وباهمه اسباب بد بازکوشد ومضرتها بازدارد

را بچیند

حرف اللم

حرف المیم مامیران گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم پاک کننده است و زداینده قوت بصر را زیادت کند سپیده را
و اثرها را که بر طبقهٔ قرنیه پدید آید ببرد مرفشیشا قوت تندرستی چشم را نگاه دارد و در وی خوتی تحلیل کننده است
و زداینده و در وی قبضی است و خشک کننده است اندک مایه بدین قوت آماس را و طرفه را التحلیل کننده است
سنگ آسیا همین قوت دارد ملح گرم است باول درجهٔ سیوم لطیف کننده است و زداینده و در وی قبضی است
و خشک کننده است مس سنگی است که کاردها بر وی تیز کنند زداینده است و سپیده را بزداید مشک گرم است
بدرجهٔ سیوم و خشکست بدرجهٔ دوم عصبها را قوت دهد و قوت داروها بر اندرون طبقها رساند مرزنگوش گرم و خشکست
بدرجهٔ سیوم لطیف است و محلل بادها را بشکند مامیثا سرد و خشکست بدرجهٔ دوم اثرها را بزداید و طبقهٔ قرنیه را لطیف کند
مراره گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم تیز است و زداینده قمل را که اندر مژهٔ چشم افتد بکشد و لطیف کننده بصر را تیز کند
و آب را ببرد و باز دارد حرف النون نانخواه گرم و خشکست و لطیف کننده بصر را تیز کند و آب را ببرد و باز دارد گرم
و خشکست بدرجهٔ سیوم لطیف کننده آب او اندر چکانند چون فسرده را التحلیل کنند نشاستج گرم و خشکست و مغزی نحاس سوخته
قابض است مغسول او ریشها، ناخنها و گوشت فزونی را سود دارد نوشادر لطیفتر از نمک است سپیده را باز دارد
نطرون قوت او کمتر از قوت بوره است خلط غلیظ الزج را لطیف کند سپیده را بردارد خشک کننده است حرف الها
هندبا در وی قبضی است و سرد است بر آماس چشم ضماد کنند سود دارد هلیلج هلیله زرد قوت دهد دمعه را باز دارد دو قوت
بلیله همچون قوت هلیله است حرف الواو وج گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم لطیف کننده است عصارهٔ او طبقهٔ قرنیه را
لطیف کند درد مادتها را از چشم باز دارد و علت وردینج را سود دارد ودع و یرا سوخته بکار دارند درشتی چشم را سود
دارد و سپیده را بر دارد باب پنجم از جزو نخستین از گفتار دوم اندر شناختن که داروهای چشم چگونه باید کرد
و چگونه باید ساخت بباید دانست که اصل اندر شناختن و ترکیب کردن داروهای چشم آنست که نخست داروها
مدبر کنند پس ترکیب کنند و تدبیر هر نوع از داروهای دیگرست اما تدبیر بعضی سنگها چون شادنه عدسی و توتیا و مرقیشیا
و سنگ سرمه آنست که آب سود کنند و آنچنان که داروهای را نرم بکوبند و نرم بسایند چندانکه توانند و این کوفته را اندر
آب کنند و بآهستگی بشورانند اندک اندک عصاره پاکیزه رنگین میگردانند و دیگر باره آب زیادت می کنند و میشورانند
و آنچه بر سر می آید با آب میرود بآهستگی اندر عصارهٔ دوم میگردانند تا هر چه لطیفتر و سوده تر است با آب برود اندر عصارهٔ دوم
حاصل شود این عصارهٔ دوم را بنهند تا دارو از آب جدا شود و بنشیند و بآهستگی آب از سر دارو بریزد و دارو را با آفتاب نهد
تا خشک شود سر او پوشیده دارد تا غبار اندر وی نرود و آنچه درشت و تمام ناسوده باشد اندر عصارهٔ نخستین بماند آنرا
دیگر بکوبند و بسایند و هم برینگونه بشویند تا جمله دارو نرم سوده شود چنانکه درشتی نماند و این دارو و آب سوده و شسته را
دیگر باره از جهت احتیاط هم چون بار نخستین اندر آب کنند و بدست بمالند و بشویند و بسر آب فراز گیرند و بنشانند

ازوی جدا کنند و خشک کنند تا آنچه باشد بتمامی ازوی جدا شود و این شستن را تبازی تصویل گویند و تدبیر بعضی سنگها
دیگر چون اقلیمیا و زاجات آنست که ورا بسوزند پس تصویل کنند و سوختن این انواع آنست که آنرا بشکنند و اندر
کوزه پر کنند یا اندر صره کنند و بگل حکمت اندر گیرند و بتنور اندر نهند یا بدود خانه آبگینه گران و یکشب بگذارند و دیگر روز بیرون کنند
و بکوبند و بسایند نرم و تصویل کنند چنانکه یاد کرده آمد صدف را و حلزون را و آنچه بدین ماند همچنین بسایند تصویل کنند
و توبال مس را و مس سوخته را همچنان ناکوفته بچند آب بشویند پس بکوبند و بسایند نرم تصویل کنند چنانکه یاد کرده آمد
و اسفیداج چند کرت تصویل کنند تا ترشی و درشتی ازوی بشود و بیل را نخست بناخن پیرای ببرند پس اندر هاون
بکوبند چنانکه بقوت کوفتن نشود و بحریر فرو گذرانند تا چون غباری فرود آید پس بدست بمالند نیک تا پوستها سیاه
ازوی جدا شود و سپید گردد پس آب بر چکانند و بکوبند تا چون مرهم شود و بهوا خشک کنند و از غبار و آفتاب نگاه دارند
پس دیگر باره بخشکی بکوبند و بحریر فرو گذرانند تا چون غبار فرود آید و این را تبازی مهیا گویند و زنجار را تصویل کنند و اندکی
ازان با بسیاری اسفیداج ترکیب کنند و بعضی صمغها چون اشق و سکبینج بشکنند و بآب اندرو فرغارند تا آغشته شود
پس بهاون اندر مالند تا حل شود و کثیرا و صمغ عربی را همچنین نخست فرغار کنند و حل کنند پس بخرقه بپالایند و داروها
بدان بسرشند و آنچه اندر شیاف ابیض خواهند کرد از صمغ عربی و کثیرا اولیتر آنست که آنرا بکوبند و نرم ببیزند و سپیدهٔ
خایهٔ مرغ بر چکانند و حل کنند و داروها بدان بسرشند از بهر آنکه اندرین شیاف صمغ و کثیرا بیشتر بکار آید و اندر شیافهاء
دیگر از بهر سرشتن و از بهر قوام باید اگر کمتر باشد شاید و افیون را پاره کوچک بر تخته مس کنند و بر آتش نرم یا بر جای
گرم نهند تا پخته شود پس بردارند و نگذارند که افیون بسوزد تا فعل و قوت او باطل نشود پس اورا اندر آب
فرغار کنند تا حل شود و داروها بدان بسرشند و باید دانست که اصل اندر ترکیب داروهای چشم آنست

سوخته

داروهای چشم آنست

که بدانی که مقصود از هر داروی چیست و منفعت او در آن باب چند است آنچه بکار آید هر چه تیزتر و با منفعت‌تر باشد
بیشتر کنی و آنچه از بهر اصلاح اوست یا از بهر قوام اوست کمتر کنی و همچنین نگاه باید کرد تا آن داروها که درین مقصود بکار آید
کیفیت او چه اندازه است اگر کیفیتی قوی تیز دارد چون زنگار و زرنیخ مقدار او باندازه مصلحت کنی و آنچه از بهر اصلاح او
باید چون اسفیداج بیشتر کنی تا تیزی وی و مضرت وی شکسته شود و اگر کیفیت او بدان تیزی نیست و منفعت او در
بزرگست چون توتیاء هندی و مانند آن مقدار او بیشتر کنی و قوت او بجزوی دیگر ضعیف نکنی چنانکه قوت زنگار با سفیداج
شکستن و داروهای نرم که قوت او نیز نباشد چون اسفیداج مقدار آن بیشتر کنی و صمغ و کثیرا که منفعت او سخت بسیار
نیست مقدار او کمتر کنی و سکبینج و حلتیت در شیاف مرارات مقداری تمام باید کرد از بهر آنکه غرض از شیاف مرارات
تحلیل است و منفعت این هر دو در تحلیل آب قویست و آب غوره و آب بادیان و هلیله و آب سماق و
آب مرزنگوش و آب باران از بهر آنست که تا قوت دارو زیادت کند او نیز آنست که داروها را چند کرت
بدان تر میکنند و باز می سایند و تر میکنند تا قوت آن دارو پدید آید و مقصود از مشک آنست که مشک قوت
داروها را بقعر چشم و اندرون طبقات میرساند مقدار او باندازه معتدل باید کرد و افیون از بهر نگاهداشتن قوت
داروست مقدار او نیز باندازه باید کرد و داروها تازه و پاکیزه و بی غش باید گزید و هر یک جداگانه باید کوفت
و بدان وزن که در نسخه باشد کوفته و بیخته بکار باید برد و بباید دانست که اگر کسی همه داروها که در شیافی یا در ذروری
بکار آید یکبار در هاون کند و بکوبد خطا کرده است از بهر آنکه بعضی داروهاست که یکبار تمام کوفته نشود و از وی نخاله ماند و بعضی
تمام و زود کوفته شود و چون کسی زود کوفته شود لطافت آنچ کوفته شده است بگردد و سوده باقی تمام او سوخته گردد کمترین مضرت
او باشد که اوزان هر یک از آن اندازه که در نسخه است بگردد و چون داروها برسم و شرط کوفته شود همه را یکبار در هاون
باید کرد و باهستگی سودن تا هموار آمیخته گردد و آنرا که شیاف خواهد کرد آب بر وی باید چکانید و همی کوبند تا هموار سرشته
شود پس شیاف کردن و در سایه خشک کردن و از گرد و از آفتاب نگاهداشتن از بهر آنکه آفتاب لطافت دارو
[ببرد] و ساختن شیاف در فصل ربیع موافق‌تر بود و در روز باخر فصل ربیع از بهر آنکه اخر فصل ربیع هوا گرم‌تر بود و داروها
زودتر خشک شود و کوفتن و بیختن آسان‌تر بود و نرم سوده‌تر آید و اگر دارویست که باب غوره و باب بادیان
و مانند آن همی باید پرورد هم باخر فصل ربیع بهتر آید

باب ششم در آنکه چشم بیمار چگونه باید گشاد و دارو در چشم چگونه باید
کشید اما گشادن چشم هر چه آهسته‌تر باید چشم راست را بدست چپ باید گشاد و بانگشت مسبحه و ابهام
و میل بدست راست گرفتن و سر میل بگوشه چشم که از سوی بینی است بنهادن و تا بدیگر گوشه و میل را بانگشت
وسطی و ابهام بتافتن تا در چشم بگردد و داروها هموار بچشم رسد و چشم از حرکت میل خسته نشود و چشم
چپ را بدست راست باید گشاد بانگشت خنصر و ابهام و میل بدست چپ از گوشه تا بدیگر گوشه چشم نهادن ر

بتافتن و چون میل از چشم بردارد و بیرون آرند لختی تر و بر مایه تر باشد یکبار انگشت از پلک چشم برنباید داشت
که بزودی فراز هم شود لیکن باهستگی بر باید داشت تا پلک چشم باهستگی بجای باز شود و میل سخت باریک
نباید خاصه سر میل که بدارو بیرون آرند لختی تر و بر مایه تر باشد تا دارو بیشتر بردارد و از آنکه طبیب خواهد که پلک
چشم او باز گرداند مژهٔ او را بابهام و سبابه باید گرفت و باهستگی لختی بر کشیدن و گفته میل بر پشت چشم
نهادن و فرو بردن تا چشم باز گردد و چنان فارغ شود یکبار دست از چشم برنباید ربود و لیکن برفق باید برداشت
تا برفق بجای باز شود و چشمی که سخت پادرد باشد میل بدو نشاید رسانید لیکن داروی سوده و حل کرده در و
باید چکانید و یا میل ربوده باید انگشت تا نوبت و گرانی میل بچشم رسد و از آنکه داروی تیز در کشند میلهای زود از دو
از پس یکدیگر نشاید کشید و تا چشم از میل نخستین آسوده نشود و شورش دارو ساکن نگردد دو میل دوم نشاید کشید
و آنرا که رمد با خریان و درد صعب باشند در چشم او بجز داروی نرم نشاید کشید و بیماری که و آنرا که رمد با فریان و درد صعب
باشد بود در چشم او بجز داروی نباید کشید کهن و مزمن را که با غایت درد سخت باشد چون جرب و سبل
و ظفره و مانند این جز بداروهای تیز علاج نتوان کرد و آنرا که سپیده باشد که اثری دیگر بر خواهد داشت موضع از آن دارو
بباید بریدن و خاریدن چنانکه بحوالی آن هیچ رنج نرسد **باب پنجم در تدبیر** نگاه داشتن چشم تا دردمند نشود دانست که
چشم خود را از دود و از گرد و از باد و از هوای گرم و سرد که از اعتدال بیرون باشد نگاه دارند و از گریستن بسیار
و نگریستن در چیزهای روشن و درخشان و نقشهای خرد و خطهای باریک خواندن الا گاه گاه بر سبیل ریاضت
و از مستلقی خفتن یعنی بپشت باز خفتن و از مستی بسیار و از طعام و شراب غلیظ بدگوار و از هر چه بخار بدماغ
برآرد و از چیزهای تیز چون گندنا و سیر و پیاز و مانند آن پرهیز کنند و طبع نرم داشتن سود دارد و خشک شدن
طبع زیان دارد و گرمابه بسیار و رگ زدن و حجامت کردن و بسیار خفتن و بیخوابی بسیار و چشم بر چیزی داشتن
چنانکه نظر از وی بر ندارند و چشم بر هم نهادن سخت زیان دارد و نمک بسیار خوردن و بر امتلا خفتن و نبیذ طعام
خوردن و جماع بسیار کردن و شراب تیره و غلیظ خوردن و لزج معده را برنجاند چشم را و تیزی بصر را سخت
زیان دارد و بادرنج و شبت و زیتون رسیده زیان دارد و در آب صافی نشستن و سر باب فرو برده چشم باز
کردن سود دارد و سرمه و توتیا با آب بادیان و باب مرزنگوش پرورده در کشیدن بصر را تیز کند و چشم را قوی
کند و سود دارد و برود رمان و آب بادیان ساده و با شکر کشیدن سود دارد صفت برود الرمان که آسان
بدست آید چشم را قوت دهد و بصر را تیز کند بگیرند انار ترش و شیرین و دانهٔ او بشکنند و بکوبند و بفشارند
و بگیرند و بپالایند و صافی کنند و بمقدار یکمن از این آب صد درم انگبین مصفا بر نهند و در پاتیلهٔ سنگین
بآتش نرم بجوشند و کفک بردارند و بقوام آرند صفت سرکه اجزای چشم را قوت دهد و پلک چشم او و حدقه

را صافی کند و باد سبل و ناخنه از چشم باز دارد بگیرند هلیله کابلی مقشر و صبر و مامیران و زرد چوبه از هر یکی دو درم نمک
طبرزد و مروارید ناسفته و کف دریا و شکر طبرزد و زعفران و سنبل هندی و شادنج عدسی و تخم بادیان و سرطان بحری
و طوطیا هندی و شیاف مامیثا و رهبانی و کافور و اسفیداج و ارزیز و قلیمیا زرد و گل سرخ و حضض و هلیله زرد
از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و ببیزند و بحریر بیزند بهر ساعت آب بادیان تر بروی میچکانند و می سایند تا داروها قوت
آب بادیان بگیرد پس در سایه خشک کنند بهاز بسایند نافع باشد انشاء الله تعالی وحده جزو دوم از
گفتار دوم در شناختن بیماریها که بپلک چشم افتد اینست و پلک چشم را بتازی جفن گویند و این جزو بیست و نه
باب است این مقدمه اینست که معلوم باید کرد از بهر آنکه بیماریها که اندر پلک چشم افتد بدین عدد نیست لیکن
از جمله بیست و نه بیماریست که خاصه پلک چشم است و باقی در پلک چشم و ابرو و سر و دیگر اجزاء چشم و دیگر اندامها
نیز افتد اما آنچه خاصه پلک چشم است نخست اول در برد دوم در تحجر سوم التصاق چهارم در شتر پنجم شعیره ششم
شعر زاید هفتم انقلاب الشعر هشتم ورد سنج نهم السلاق دهم الشرناق و بیماریهای دیگر که در اندامها دیگر افتد
نیست یازدهم جرب دوازدهم خارش اندرون پلک سیزدهم خشا الاجفان چهاردهم تغلظ پانزدهم الکدکد
شانزدهم التوثه هفدهم الکمنه هژدهم الثولول نوزدهم الشری بیستم النمله بیست یکم السلعه بیست دوم تاکل و
جراحات بیست و سیوم القمله بیست و چهارم الانتفاخ بیست و پنجم الاسترخا بیست و ششم موت الدم
بیست و هفتم شپش مژگان بیست و هشتم انتشار الهدب بیست و نهم بیاض الهدب والله اعلم
بالصواب باب نخستین در برد و اسباب و علاج آن برد رطوبتی است غلیظ که در پلک چشم
گرد آید و غلیظ شود و بفسرد و مانند ژاله و برد و بتازی تگرک را برد گویند و این علت بیشتر بر ظاهر پلک چشم افتد
علاج بگیرند بارزد با اشق یا حلتیت و بسرکه تیز حل میکنند و طلی میکنند و شوخ انگبین و عنزروت و علک
البطم از هر یک سه درم همه بسرشند و بران موضع مینهند و اگر بارزد و روغن گل و علک البطم با شوخ خانه مگس انگبین
و با اشق حل کنند و بسرکه بسرشند و طلی کنند قوی تر باشد طلا از بیخ سوسن بردارد شعیره را سود دارد دیگر
کندر و مر از هر یکی دو درم لادن دو درم موم یکدرم شب یمانی نیم درم همه را بکوبند و بروغن سوسن یا بروغن
زیت بسرشند و طلی کنند و اگر بدین داروها تحلیل نپذیرد پلک چشم را بمبضع بشکافند و برد را بملقط یا بمیل
بردارند و اگر شکاف بزرگ افتد میان آنگاه او بدوزند و ذرور اصفر برکنند صفت ذرور اصفر بگیرند عنزروت
پرورده بشیر خر هشت درم شیاف سه درم مرداسنگ نیم همه را بکوبند مامیثا رهبانی دو درم صبر و افیون و
و تخم گل از هر یکی نیم درم زعفران سه درم مرداسنگ و نیم همه را بکوبند و بپزند نرم و نگاه دارند و اگر برد اندرون

افتد پلک را باز گردانند و از پهنا بشکافند و برف بردارند و چشم را بآب گرم بشویند **باب دوم** در ظفره و اسباب
و علامات آن بباید دانست که این علت آماس خوردست و سخت و مادهٔ او فضله سودست که
در جفن گرد آید و بقدر دو سبب فسرد آن او تری و لطافت جفن است و سبب لطافت او انچه لطیف
ترست از ماده علت تحلیل و خرج شود و انچه غلیظتر است بماند و سخت گردد و بعضی طبیبان این علت را
عدسه گویند علاج نخست رگ قیفال باید زد از ان دست که علت از ان جانب باشد و بعد از فصد
استفراغ کردن بحب اسطمخیقون و حب قوقایا و ایارج فیقرا و مانند آن و مقصود از رگ زدن و حب قوقایا
و غیر آن خوردن آنست که تا چون مرهمها محلل بر نهند یا بدست کاری علاج کنند مدد ماده تمام باز ایستاده باشد
و تا مادهٔ دیگر روی بدان عضو ننهد و المی و رمی فزونی نباید بعد از یکهفته چشم بآب گرم شستن و اسفنج بآب
گرم تر کرده بر نهادن تا ماده علت نرم شود پس از یکهفته مرهم دیاخلیون باید نهادن تا او برابگدازد و اگر مدت دراز
گردد بگذارد که پلک چشم را باز گردانند و بشکافند چنانکه ماده علت پیدا شود و بناخن یا بحلقه دو انگشتری بفشارند
تا بیرون آید و گاه باشد که ماده فسرده بیرون آید و گاه باشد که ریم بیرون آید اگر ترسد که علت معاودت
کند لبهای جراحت بناخن بتوالی بر گیرند تا جراحت دیرتر بروید و ماده تمام پالاید و اسفنج گرم بر نهند و بآب گرم
شویند و الله اعلم **باب سیم** در علت التصاق بباید دانست که التصاق برهم بسته شدن هر دو جفن باشد
و گاه بود که از یک گوشه چشم بر بسته شود و گاه باشد که بر حدقه بسته شود و سبب این دو نوع است
یکی آنکه در چشم یا بر جفن حدقه بثره و علاج آن کرده شود و مدتی چشم برهم نهاده داشته و موضع جراحت بدان
سبب برهم گیرد دوم آنکه ناخنه یا سبل برداشته شود و موضع جراحت را چنانکه واجب کنند برنده و
نمک و داغ نکرده بگذاشته باشد علاج این علت دستکاریست اما آنچه گشاده باشد میل در کشند
و جفن بردارند و موضع برهم رسته را بدان آلت که ناخنه بردارند هم باز کنند و اگر جفن بر طبقهٔ ملتحمه رسته
باشد یا بر حدقه رسته آهسته و بسته باید داشت تا جفن بسیار کشیده نشود از بهر آنکه بیم بسیار باشد
که طبقه قرنیه با جفن ملتصق بر آید و چشم از جای بر خاسته و الا آنرا که هر دو برهم رسته باشد و میل بر آن
نتوان کردن جفن را بید و ضاره اندکی بر باید داشت برفق بآلتی که آنرا متحل ناسور گویند و زیره و نمک داغ
کنند و پنبه بروغن گل چرب کرده در میان هر دو لب جفن نهادن تا باز بهم نروید و بر نتیجت چشم زردهٔ خایه
مرغ بروغن گل بهم آمیخته بر نهادن و به بستن و روز دوم بر گشادن و هم آب زیره و نمک بر مالیدن
بروغن گل و زردهٔ خایهٔ مرغ علاج کردن و روز سیوم اگر ممکن گردد شیافهای که جراحت را نافع بود در کشیدن

تاه را

ولگاه

ونگاه داشتن تا دیگر باره هم باز نبرد و اگر هنوز شیاف کشیدن صواب نبیند هم بروغن گل و زرده خایه مرغ علاج کنند تا بوقت شیاف رسیدن میکشند نافع بود **باب چهارم** در شتره و علاج آن کوتاهی پلک چشم است و بسبب کوتاهی پلک چشم دیده در خواب و غیر خواب پوشیده نشود و بیمار هر دو پلک بیکدیگر نرساند و این چشم را الچشم خرگوشی مانند کنند و خواب خداوند این چشم را خواب خرگوشی گویند و گاه باشد که هر دو پلک کوتاه شده باشد و اسباب این علت دو نوع است یکی نقصان ماده پلک است که از مادرزاد خلقی زاید دوم حوادث است که گوناگون است و این حوادث چهار گونه است یکی آنکه بسبب علتی پلک ریزیده باشد و باز دوخته نه چنانکه واجب کند دوم آنکه غدهٔ در پلک تولد کند یا گوشتی فزونی بروید بسبب قرحهٔ که بوده باشد سیوم پلک باز گردد و قرحه و تشنج کند با ماده خشک چهارم آنکه عضلهٔ از عضلهای چشم یاد کرده آمده است پلک سست شود از بهر آنکه پلک زیرین را سه عضلت چنانکه در تشریح عضلهای چشم یاد کرده آمده است و ازین سه عضله یکی آنست که پلک را بر دارد و حرکت بر کشادن پلک بدان است بالای این دو عضله آنست که پلک را فرا خواباند و حرکت برهم نهادن پلک بدان است و هرگاه که عضله بر آرنده مسترخی شود پلک بر نتوان داشت و هرگاه که تشنج کند فرو نتوان خوابانید و بیمار هر دو پلک بیکدیگر نرساند و هرگاه که این دو عضله که پلک را فرو خوابانند مسترخی شوند و حرکت و قوت ایشان باطل گردد و چشم فراز نتوان کرد و هرگاه که تشنج کند چشم باز نتواند کرد و هرگاه که ازین دو عضله یکی مسترخی شود آن گوشهٔ چشم که عضله مسترخی از جانب او باشد فراز نشود علاج اما آنچه از علت مادرزادی باشد علاج نیست و آنچه از سبب بریدن پلک و باز دوختن باشد علاج متعذر است و در کتب یاد کرده اند که آنجا هم آن موضع که دوخته اند دیگر باره بباید شکافت و نیکوتر دوخت و مرهم سپیده و چیزها نرم کننده بر نهادن تا نیکوتر بروید و این از تعذر خالی نیست و آنچه که سبب غده گوشت فزونی باشد غده را هم بدان طریق که بر دارد و تحجر را علاج کنند بر باید داشت و اگر گوشت فزونی را بر دارد با تیز و شیاف زنگاری مانند آن بر دارند و اگر بدارو ها کفایت نشود گوشت فزونی را بقاره بگیرند و سوزن بزیر او کنند و او را بناخن سر او بر دارند و داروی تیز در کشند چون باسلیقون و روشنائی و غیر آن با زیره و نمک داغ کنند تا معاودت نکند و آنچه که سبب تشنج باشد گرمابه و سر بخار آب گرم داشتن و روغن گل مالیدنی و موم روغن بانفشه و خطمی سرشته بر ظاهر چشم نهادن سود دارد و بآب حلبه نشستن و از آن نطول ساختن سود دارد و آنچه از سبب استرخای عضله باشد داروهای قابض بر باید نهادن چون اقاقیا و مامیثا و برگ مورد و مانند آن **باب پنجم** در شعیره .

اما شعیره چشمی است دراز بر شکل جو وان آماس بر رستن گاه موی مژه افتد و سبب ان فضله ایست غلیظ
سوداوی که انجا گرد اید سخت شود علاج آن اگر در سر و چشم و حوالی ان حرارتی باشد پس از انکه فصد کرده باشد و
مسهل کرده خورده و دماغ پاک کرده شیاف مامیثا و گل ارمنی با آب گشته سوده طلی باید کرد و بکشکاب نشستن
و بدان تکمید کردن و تکمید انرا گویند که چیزی سازند از مس یا از گوهر دیگر و داروی گرم کرده در وی کنند و بر موضع علت
نهند تا حرارت و قوت دارو بدو میرسد و اگر این دارو در مثانه گوسفند یا مثانه گاو کنند همین باشد و اگر
حرارتی در سر و چشم باشد با آب گرم تکمید کردن و از پس تکمید مگسان سر کنده بر شعیره مالیدن و نان گرم دما
دم بر نهادن و مالیدن و سکبینج در آب یا در سرکه حل کرده طلی کردن و انجیر خشک و بیزد در شراب بجوشانند
و طلی کردن و صبر طلی کردن و مقدار دو دانگی بوره و چهار دانگی بیرزد بهم سرشته بر نهادن و آرد جو با بیرزد بهم سرشته نهادن
و طلی اربیاسبوس و گر علاج برد باد کرده امده است سود دارد و خون کبوتر چکانیدن سود دارد باب شانزدهم
در موی فزونی و سبب و علاج آن موی فزونی را شعر زاید گویند که هم در پهلوی مژگان بروید رستنی ناهموار نه بر
استاد نسق مژه طبیعی و ناهمواری وی ان باشد که بعضی سر فرو سود دارد و بعضی در اندرون چشم خلد و بدان
سبب اشک آمدن گیرد و چشم خیره شود و سبب ان رطوبت بسیار و تباه باشد تباهی که سوزانی و تیزی
دارد سوزان و تیز بودن موی را بر نیز راندی و باطل گشتی و ممکن نشدی از داروی رستن علاج نخست استفراغها باید کرد و
ماده فزونی را بداروها که در خورد مزاج او باشد از تن و از دماغ بیرون کردن و غرغره فرمودن با یارج فیقرا و مانندان
و ... مزاج ... ارد هر بامداد هلیله پرورده یا اطریفل کوچک میباید خورد و پوست هلیله زرد و هلیله کابلی در دهان داشتن
و مزیدن و انرا که مزاج میل بسردی دارد مصطکی و قرنفل میباید خایید و کندر نیز در دهان داشتن و مزیدن و عنبر بوییدن و از
پس این تدبیرها و تدبیر دست کاری کردن و دست کاری درین علت از پنج گونه باشد یکی دارو کشیدن دوم
موی فزونی را از بر موی طبیعی دوسانیدن سیوم بن موی فزونی را داغ کردن چهارم دوختن پنجم تشمیر کردن و داروها
که درکشند داروی تیز باشد چون باسلیقون و روشنائی و شیاف اخضر و شیاف ذهبره تا ان رطوبتها را که سبب
علت است تحلیل کند شیاف ذهبره که بدین علت مخصوص تر است و سلاق را و سوختن چشم را و سبده و
جرب کهن را و موی فزونی را و سبل کهن را سود دارد بگیرد صمغ عربی و کتیرا و قلیمیا و سپیده ارزیز دهانی و صبر و
زنگار و زرنیخ سرخ و قلقطار سوخته و دار پلپل و پلپل سپید و پلپل سیاه و شادنج و عدس و نشاسته و زرد چوبه
و شکر العشر و توبال مس سوخته از هر یکی دو درم عنزروت سه درم دم الاخوین و اقاقیا از هر یکی یکدرم و نیم توتیا و
پلی و سنبل خوشبوی و مازوی سوخته از هر یکی یکدرم عدد داروها بیست و پنج است همه را نرم بسایند و یکدرم

تر

برزد باب سذاب و بپزش ترنج حل کنند و دو دارو را بدان بسرشند و شیاف کنند نسخه دیگر شیاف دیره در علت
موی فزونی و جرب و کمنه و سبل و سلاق و سوختن چشم را سود دارد و بکار دارند شش درم صمغ عربی و انزروت از هر یکی
چهار درم قلقطار زرد و افیون از هر یکی دو درم برزد یک درم باب سذاب بسرشند و شیاف کنند و با سلیقون و زر و سیناب
در علاج ظفره یاد کرده شود و اگر موی فزونی را بکنند و جایگاه او نوشادر در بخارند سود دارد و خون صفدع سبز مالیدن و خون
حیوانی که دارو موی سبک پدید آید آنرا قراد الکلب گویند یعنی کنه سگ و زهره هدهد مالیدن سود دارد و اگر خون
صفدع با خون قراد الکلب با خاکستر مار زبون طلی کنند علاجی قوی باشد و خون خارپشت و زهره کرکس و زهره
خارپشت بر چکانیدن و مالیدن سود دارد زهرها بگیرند و خشک کنند و نرم بسایند و باهم سنگ او چند بدستر
سوده با آن بیامیزند و بخون کبوتر بچه بسرشند و شیاف کنند و باب دهان مردم حل کنند و طلا کنند و نیم ساعت
بران صبر کنند سخت سودمند باشد و دیوچه که جامه موی را تباه کند بگیرند و نوشادر و سم خر سوخته ببرگه بسایند
و طلی کنند سود دارد و کفک دریا با لعاب اسبغول بسرشند و طلی کنند موضع موی را سرد و خدر کند دیگر موی
بر نیاید و خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید منفعت خون صفدع نزدیک من درست نگشته است و اما موی
فزونی بر موی طبیعی دوسانیدن آن وقت توان که موی فزونی یکموی یا دو موی باشد و این چنان باشد که موی
طبیعی را و فزونی را بصمغ یا بکثیرا حل کرده آلوده کنند هر دو را برهم دوسانند یا بکثیرا و چندان نگاه دارند که برهم
سخت شود و صمغ بروی خشک شود و اما داغ کردن بن موی را هم شرطست اما موی فزونی اندک باشد
و آلت داغ سوزنی باشد زرین سر سوزن در آورده همچون سر چوگان بر بن گونه پلک را برگردانند و بر روی دیده و
در زیره پلک خمیر سرد بر نهند تا حرارت دماغ بر طوبتها و طبقهای دیده نرسد و سوزن گرم کنند تا سرخ شود پلک را سرخ
شود پلک داغ ترکشند و موی برکنند و داغ کنند لیکن دو موی را داغ نشاید کرد هر نوبتی دو موی بکنند و
داغ کنند و از پس داغ سپیده مرغ و روغن گل بر نهند بر موضع داغ و تا اثر داغ و رنج آن زایل نشود داغی دیگر
نکنند بدین ترتیب آنچه باشد داغ کنند اما دوختن چنین باشد که سوزنی باریک بگیرند و از سر موی یکتار
موی چنانکه یک سر این دیگر هم از موی سر در تن حلقه کشند بکار آید و این موی دوم را دوتو کنند چنانکه این حلقه موی
دوم در حلقه آنکه در سوزن باشد و سوزن را از باطن پلک نزدیک موی فزونی بظاهر بر آرند و بیرمیل موی فزونی را
در حلقه این موی کشند که در سوزن است و سوزن را برفق بکشند تا حلقه تنگ شود پس یکبار بکشند تا موی
فزونی بیرون آید و اگر موی فزونی از حلقه بجهد بجای باز آید بن موی دوم که در حلقه موی نخستین است حلقه موی بجنبانند
باز آرند و دیگر باره همان موی فزونی را بگیرند و بیرون آرند و اگر حاجت آید که دیگر باره سوزن زنند هم بران

زو از بصر آنکه منفذ قدح کرده و موی را فرو دشواند داشت سوزن در پهلوی آن موضع باید زد و چون موی فرونی بر آورده
باشد از زیر موی اصلی باید دوشانید چنانکه معلوم است و نخست میل بر منفذ سوزن باید مالید باز تا فرو گرفته شود
و موی در وی نماند و این دوختن را از طم گویند و اما تشمیر آنجا کنند که موی فرونی بسیار باشد و بهترین طریق
آنست که طبیب بیمار را بر پشت خویش بخواباند و مژه پلک بر سوی با ابهام و مسبحه دست چپ بگیرد و نخستین
بردارد و بکفچه میل بر پشت پلک اعتماد کنند تا باز گردد و سه تار رشته به سوزن باریک در کشند و سوزن تنها از سوی اندرون
پلک بسوی پشت پلک آرد آنجا داند که میان کار پلک است و اگر خواهد بعوض رشته پشت پلک بغارها بردارد
و بقدر برکند تا چند میباید برید چنانکه تقدیر کرده باشد برشته و سوزن سه جای نشان کنند پس ببرد و احتیاط کند تا بآخر
پوست پلک ببرد و چون از بریدن فارغ شود سه جایگاه بسوزن بدوزد و گره بزنند و نخست میان گاه دوزد پس
درور اصفر یا مرهم سپید بر شیند و بر جراحت نهند و در بریدن کوشش دارد تا بعضلها که پلک چشم فراخواند یا سبب
رسد و شرح این عضلها در کتاب نخستین بجایگاه خویش یاد کرده آمده است و طریقی دیگر در تشمیر آنست که
پشت پلک را بدو انگشت یا بغاره اندکی بردارند و دو تخته بنهند و سبک باندازه پلک تیز کنند و چندانکه
تقدیر کنند که بخواهد برید از پلک در میان این دو تخته کنند و هر دو سر تختها سخت ببندند چنانکه پوست پلک در شکنجه
شود تا مرده و غذا بدو نرسد و هر که مایش مدت روز مرده شود و بیوفتد و جراحت پدید نیاید و بسیار کس
باشند که طاقت دستکاری ندارد و آهن نتوانند دید و تن دستکاری نتوانند شنید او را داروی تیز تشمیر
کنند و این حال چنان باشد که داروی تیز بسر میل بردارند و بر پشت پلک بران موضع که تشمیر خواهند کرد طلی کنند
برسان برگ مورد در ساعت بر دمد و اثر ریش گشتن پدید آید داروئی از بستر نند دیگر ساعت آسایش
دهند و دیگر بار طلی کنند همبرین سان تا ریش گردد و بگذارند تا سیاه شود و خشکریشه بندد پس دارو
بشویند و موم روغن طلی کنند تا خشکریشه بیوفتد و اگر حاجت آید مرهم اسفیداج طلی میکنند تا درست شود
و بیشتری طبیبان دستوری ندهند بدین علاج صفت داروی تیز کلس نا آهک آب نارسیده دو جزو و نشادر یک جزو آب
صابون دو جزو دارو ها درین آب بسرشند و نگاه دارند و اگر بول کودکان نابالغ یا باب خاکستر سرشند روا باشد

باب هفتم در انقلاب الشعر بسیار باشد در حواکر موی مژه فرونی نباشد آنچه باشد ناهموار رسته باشد
و نخستی بسوی دیده در شکند و بجلد این را انقلاب الشعر گویند و بدین سبب اشک از چشم دویدن گیرد
و دیده برنجد و اعراض موی فرونی تولد کند علاج علاج این نظم است و موی ناهموار رسته را بر موی راست
بر دوسانند چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است و جالینوس میگوید صدفهائی کوچک را

باید

بباید سوخت و لبسودن و قطران سرشتن و موی راست با موی فزونی نباید کند و این قطران طلی کردن دیگر
بار موی بر نیاید و چون خاصیته بر افعی است که بر آمدن موی فزونی و موی که برکنده باشد باز دارد باب چشم
در ورد بیج در کتاب تذکرة الکحالین همی آید که علت ورد بیج آماس و موی است در پلک چشم و سبب
آن بسیاری ماده است که در دماغ فرود آید و گاه باشد که این آماس ریش گردد و گاه باشد که بثره‌ها بر
پلک پدید آید و گاه باشد که بسبب عظمی آماس پلک تر گردد و خونی رقیق بپالاید و در جمله عظمی
آماس بدان حد باشد که چشم نتوان گشادن و دیده نتواند دید و این علت کودکان را بیشتر افتد بسبب بسیاری
ماده و ضعیف و نازکی چشم ایشان و علامت آنکه ماده دموی است آنست که چشم سخت گران و سرخ
و تنگ بسیار باشد در چشم و بسیار بپالاید و گاه باشد که ماده آماس خون صفرائی باشد و علامت
وی آنست که آماس سبک‌تر و سرخی کمتر و خارش و سوزش قوی‌تر باشد و در کتاب قانون همی آید که
علت ورد بیج آماس طبقه ملتحمه است و عظمی آماس بدان باشد که سپیدی چشم چنان بلند شود که حدقه
را بپوشاند و چشم بر هم نتواند نهاد از عظمی آماس علاج نخست رگ قیفال بگشاید و باندازه قوت خون
بیرون کنند و اگر گشادن قیفال متعذر بود حجامت کنند بر پس سر یا بر دو کتف و اگر ممکن گردد مطبوخ هلیله دهند
و غذا باز گیرند و تدبیر لطیف فرمایند و روز نخست و روز دوم و سیوم شیر زنان در چشم چکانند و شیاف
ابیض بشیر زنان تر کرده نخست نافع باشد و شیاف مامیثا و حضض و صبر طلی کردن سود دارد و ضمادهای
گرم از کشنیز و اکلیل ملک و اندکی زعفران و زرده خایه مرغ سازند و نان میده بپخته آغشته و با زرده خایه مرغ
سرشتن و گل سرخ و مغز سیب مقشر و آرد جو در گلاب و روغن گل پختن و زرده خایه مرغ و روغن گل بهم آمیختن
و بر پلک چشم نهادن سود دارد و پیه خروس و زرده خایه مرغ بهم سرشته ضمادی نافع است و اولی‌تر
آنست که نخست بگشاید و چون مشغول شوند مدت سه روز شیر زنان هیچ دیگر در چشم نرسانند و از پس
سه روز ذرور ملکا یاد کنند روا باشد و از پس پخته ذرور نانخم سود دارد ذرور [illegible] انزروت مربی
نسخه بشکر طبرزد و شمع عسلی از هر یکی راست است همه بسایند نرم و بکار دارند نسخه دیگر انزروت مربی
ده درم شکر طبرزد سه درم نشاسته یکدرم کلک [illegible] درم این نسخه ده درم قوی‌تر است صفت ذرور
نانخم بگیرند ذرور ملکا نیم درم ذرور صفر صغیر نیم درم صفت ذرور اصفر بگیرند انزروت مربی ده درم شیاف مامیثا
دو درم اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم همه را خرد بکوبند و بکار دارند صفت ذرور اصفر کبیر بگیرند انزروت سه
مربی [illegible] درم شیاف مامیثا [illegible] دو درم و افیون و قشر کندر و تخم از هر یکی نیم درم زعفران سه درم مر

هنت داردست. هرگاه که دران خطاط افتد اصفر صغیر بکار دارند و در اخر اخطاط اصفر کبیر و انرا که پلک ریش
کننده بود و در چشم نتواند کشیدن واین علاجها سود ندارد ذرور اغبر در کشند صفت ذرور اغبر بگیرند توتیا کرمانی
مغسول و شبح سوخته مغسول از هر یکی ده درم شبح صدف را گویند شکر طبرزد پنج درم همه نرم بکوبند و بکار دارند و بر شبهاء
چشم و سبل گرم را و جرب را سود دارد و اگر دو درم انزروت مدبر و یکدرم شیاف مامیثا و رهبانی فرو دهی
سازند صواب بود و بباید دانست که در ابتداء علت سه روز بهیچ حال ذرور در چشم نباید کشید و هرگاه که ذرور
بکار دارند خبر بر پلک نباید کرد و انرا که حاجت اید که در اخر علت پلک را بخارد و پاک کنند پلک باز باید کرد اشیاف
و شیاف احمر این کار بدین **باب نهم** در سلاق سطبر گشتن و سرخ شدن کناره پلک را گویند
واین علتیست که اگر مدتی بر آید علاج نکنند موی مژگان بریزد و کناره پلک بسوزد و خورده شود و بیشتر نزدیک بغوله
چشم افتد که از سوی بینی است و گاهی نزدیک بغوله کوچک که سوی گوش است و سبب این
علت رطوبتی باشد غلیظ گرم شده و سوخته و طبع بوره گرفته علاج آب سماق بود و چکانند و ضمادها
سازند این نوع شحم انار ترش بگلاب پخته و پخته چون عصیده کرده و برگ کسنه و برگ خرفه
کوفته و سپیده خایه مرغ و روغن گل الوده هر شب بر پشت چشم می نهند و بامداد بگرمابه میشوند و انرا که
سلاق کهن گشته باشد حجامت ساق و رگ پیشانی زدن و هر روز در گرمابه رفتن سخت سود دارد و انرا که حرارت
قوی نباشد در آخر علت شیاف احمر لین و برود غوره و شیاف ذیره که در بابها گذشته یاد کرده آمده است
سود دارد و شیاف احمر لین شادنج عدسی مغسول ده درم مس سوخته هشت درم بسد و مروارید و ساذج هندی
از هر یکی چهار درم صمغ عربی و کثیرا و مرصافی از هر یکی دو درم دم الاخوین و زعفران از هر یکی درم جمله ده دارو ست همه را بکوبند
و بیزند نرم و بشراب انگوری کهن بسرشند و شیاف کنند و عادت کحالان چنان است که این شیاف دراز کنند
و شیاف احمر لین گرد کنند تا میان هر دو فرق توانند کرد صفت پرورده غوره سلاق را و دمعه را و جرب را
و سبل را سود دارد بگیرند توتیا کرمانی یک اوقیه هلیله زرد و زنجبیل از هر یکی پنج درم زردچوبه یک اوقیه دار فلفل
و میران از هر یکی دو درم و چهار دانگ نمک هندی یکدرم و همه را کوفته و بیخته باب غوره بپرورند چند بار آب
غوره تازه میکنند **باب دهم** در شرناق چشم فرو زیست همچون پیهی که عصب مانند شده باشد و نشادروی
کشیده بر ظاهر پلک بالا بر فتد پدید آید و علامت وی انست که پلک سطبر شود و چشم بگرانی تواند گشاد
و همیشه چشم تر باشد و هرگاه که انگشت مسبحه و وسطی از هم گشاده بر پشت چشم نهند و بران اعتماد
شرناق درمیان هر دو انگشت پدید آید و شرناق در میان پوست چنان باشد چون سلعه و خدا و ندایی.

علت

علت روشنائی افتاب کمتر تواند دید و زرد و اشک فرو آید و عطسه بر افتد و این علت خداوند زکام و
نزله را بود و هر طوبت را نیز باشد افتد علاج این علت دستکاریست و دست کاری این رنج از خطر خالی نیست
از بهر آنکه پوست پلک بباید شکافت اگر کمتر از مقدار واجب شکافند مقصود حاصل نباشد و اگر زیادت
و اکر از آن شکافند بیم باشد که غضروف پلک شکافته شود و نشر ناق در پوست پلک ازاد نباشد لیکن با بان
پیوسته باشد و تمام برداشتن متعذر باشد و اگر چیزی بماند نمک در جراحت باید کرد تا باقی از ان بخورد و لیکن زدن
سبب از رنج و خطر خالی نباشد و علی بن عیسی الکحال در کتاب خویش صریح میگوید ابن الجنشار اشترنانی عظیم
پدید آید و قوم و قرابات او رضا ندادند و دستکاری کردن در مدتی از ابیز زور اصفر و ذرور اغبر و حبر و اقاقیا و صفن
و سک و شیاف ماميثا و انزروت زعفران هم باب مورد تر سرشته علاج کردم علت زایل شد

باب یازدهم

در جرب جرب چهار نوع است نخستین را بلغت یونانی راسوطیس گویند یعنی درشتی دوم را
طراخوطیس گویند یعنی سخت درشت سیوم را اسموفوسیس گویند یعنی مانند شکاف پهنا پوست
انجیر و بر بن سبب این نوع را تینی گویند چهارم طولوسین گویند یعنی خشکی و درشتی اما نوع نخستین چنان
باشد که از اندرون پلک سرخ و درشت گردد و اشک امدن گیرد و چشم از درد گرم و علاج ناصواب
تولد کند و سبب ان رطوبتی شور باشد و بخارها و دودها که بچشم رسد علاج نخست رگ قیفال باید
زد و حجامت باید کرد استفراغ کردن به بنفشه و جلاب صفت ان بگیرند بنفشه خشک و بکوبند
و بیزند و مقدار چهار درم در جلاب تمام کنند و بدهند که از اطبیعت قوی باشد بنفشه زیاده کنند صفت
مسهلی دیگر بگیرند هلیله زرد مقشر مقدار بیست درم و در شیشه کنند و صد درم آب در سر او کنند و یک
هفته شیشه را در افتاب نهند پس بپالایند و پانزده درم شکر سوده در یک نیمه از ان کنند
و بدهند صفت مسهلی دیگر بگیرند بنفشه دو درم تربد یک درم رب السوس نیم درم و نمک سقمونیا دانگی و نیم گل سرخ
و انیسون کثیرا دانگی حب کنند چنانکه رسم است این جمله یک شربت بود و این حب را اقراص بنفشه
گویند درد چشم و درد سر را که از گرمی بود سود دارد و پس از انکه استفراغ کرده باشند پلک چشم را باز آورند
و الشیاف الاحمر چهار بار بزنند و برشنه نهند و اگر به داروی تیزتر حاجت اید شیاف اخضر بزنند و احمر لین در باب نهم
از این جزو یاد کرده امده است و بباید دانست که این نوع را ان گویند که تیزتر خطا باشد و هر گاه که پلک باز
کرده شود و بجارند پلک باز کرده شود و بجارند باید که بجای باز باید آورد و چون از رنج تیز بود و تیزی دارو برسد
ترسا باید نمود اغبره در باب هشتم از این جزو یاد کرده امده است در کشند بعضی طبیبان گفته اند اگر پلک را

و مازوی سوده پر کنند و سه ساعت باز گذارند و مازو پر کرده بگذارند جرب باطل شود پلک ماده جرب را
قبول نکند نوع دوم درشت تر و دردمندتر و با انگشت تر باشد بسیار علاج نخست استفراغها کنند
چنانکه یاد کرده آمده است پس پلک را بشیاف احمر حار و شیاف اخضر بخارند یا باسلیقون درکشند
و آنرا که ازین شیافها که حرارتی فزاید دست از آن بدارند و شادنج عدسی مغسول درمیکشند تا حرارت ساکن
شود پس باحمر لین بخارند و ذرور اغبر همی کشند تا بتدریج باحمر حار باز آیند و آنرا که حرارت با فراط
باشد و ریش کرده داروهای نرم و خنک بکار دارند چنانکه در علاجهای ریش چشم یاد کرده آید و بعضی طبیبان
در شستن چشم جرب را بمیل بمالند و نرم کنند لیکن آنجا که حرارتی قوی باشد این صنعت نشاید کرد و
بعضی جرب کرم بشادنج عدسی بخارند از بهر آنکه شادنج را در درستی چشم فعلی خوبست و سرمه نشاسته
و شیاف ابیض از وی دور باید داشت از بهر آنکه ازین چیزهای جرب فزاید و باید دانست که مقصود
از خاریدن و تراشیدن پلک آنست که خون بدارد و درستی زایل شود و بعضی طبیبان بمغرفه میخارند و بعضی
بشاخ درخت انجیر صفت شیاف احمر حار جرب را و سبل را و سلاق را و کمنه را سود دارد بگیرند
شادنج عدسی مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم مس سوخته دو درم قلقطار سوخته افیون نیم درم صبر نیم درم زنگار
دو درم و نیم زعفران و مرمکی از هر یکی دانگی و نیم همه نرم بسایند و بشراب انگوری کهن بخته بسرشند و شیاف
کنند عدد داروها نه است صفت شیاف اخضر جرب را و سبل را و سبده را سود دارد بگیرند زر
زنگار صافی سه درم قلیمیا سیم و اشق و صمغ عربی و سبده از زیر از هر یکی دو درم بآب سداب بسرشند
چنانکه رسم است و شیاف کنند نسخه دیگر سه درم زنگار و قلقطار سوخته شش درم اشق یکدرم اشق را
بآب سداب حل کنند و دیگر داروها بدان بسرشند و شیاف کنند صفت روشنایی جرب را و ظفره
را و غشاوه را و فرود آمدن آب سود دارد توتیا هندی دو درم قلیمیا سیم و قلیمیا زر و مارقشیشا ذهبی از هر یکی
سه درم سرمه اصفهانی و ساذج هندی از هر یکی یکدرم زعفران و مروارید از هر یکی دو درم کافور و مشک از هر یکی
دانگی صفت باسلیقون جرب را و سبل را و ظفره را و کمنه را و دمعه را و خیرگی را سود دارد بگیرند بلیلج و زنجبیل
و دارچینی و هلیله زرد و سیاه هلیله از هر یکی پنج درم صبر سقوطری یکدرم و نیم کفک دریا شش درم شنگرف پنج
درم سنبل و قرنفل از هر یکی چهار درم نوشادر یکدرم همه را بکوبند و بیزند نرم جمله یازده داروست صفت
شیاف سماق جرب و خارش و برهم کوفتگی پلک را و بیرون جستن چشم را سود دارد سماق
بآب صافی و بپالایند و باز بپزند تا غلیظ شود و سبده از زیر بدان بسرشند و شیاف کنند و بوقت

حاجت شیاف را بآب غوره و یا بآب سرد سایند و بکار دارند شیاف زعفران مخصوص است
بعلت جرب قلیمیا و قلقند از هر یکی دو درم زعفران یکدرم بیل دو درم زرنیخ زرد یکدرم و نیم نوشادر و نیم
درم صمغ عربی ده درم جمله ده داروست شیاف کنند بشراب انگوری کهن صفت شیاف دیگر جرب و ظفره
را سود دارد نحاس سوخته شانزده درم اثمد ... درم قلیمیا چهار درم مرصافی دو درم زنگار پنج درم صمغ عربی
بیست درم بآب باران بسرشند و شیاف کنند داروی قوی تر مخصوص بمنفعت جرب صبر سوخته
یک جزو نوشادر نیم جزو و هر دو را بکوبند و با انگبین بسرشند و بکار برند و نوع سیم صعب تر از نوع دوم باشد و اعراض
ان قوی تر و هر گاه که پلک باز گردانند و هر شکافها کافها روی پیدا باشد انجون شکافهای پوست انجیر علاج نخست
باستفراغ مشغول باید بود تا تن پاک شود پس رگ گوشه چشم زدن یا رگ پیشانی پس این سعوط
بکار داشتن بگیرند صبر سقوطری و چند بیدستر و شیر از هر یکی نیم درم سعتر پارسی و حضض هندی و زعفران
و شکر طبرزد و عدس تلخ و عنزروت از هر یکی یکدرم کندس پنج درم جمله ده داروست همه را بکوبند و بآب مرزنگوش
بسرشند و حبها کنند خرد و بکار دارند و این سعوط در همه انواع جرب سود دارد لیکن باید نخست اندکی استفراغ کرده باشند
پاک کرده الازیان او بزرگ باشد ما دامها بدسوی چشم آرد و خاریدن و تراشیدن همبران ترتیب که یاد کرده امده اگر
از خاریدن شیاف احمر و اخضر منفعتی پدید نیاید بشکر طبرزد یا بکفک دریا بخارند باستقصا تا پلک باریک شود چنانکه در حال صحت
بوده است پس زیره و نمک بخایند و آب ان در چکانند و زرده خایه مرغ و روغن گل بهم بزنند و بر پشت چشم نهند
و از پس سه روز سادنج عدسی مشغول میکنند و اگر حاجت اید ذرور اغبر و اصفر که در بابها گذشته یاد کرده امده است میکنند
و از انکه ازین علاج حرارتی بفزاید تا انچه فزوده باشد ساکن نشود اهم شیاف احمر و اخضر علاجی میباید کرد تا پاک
شود و طعامها لطیف و سبک و بسنده بده باید خورد نوع چهارم صعب تر از نوع سیم بود و اعراض ان قوی تر و
آفت بزرگ تر و هر گاه که پلک باز گردانند سیاه و تیره و خشک باشد و خشکریشه پدید آمده باشد علاج هم
بترتیب علاج دیگر انواع کند نخست استفراغها باید کرد و چند کرت ایارج فیقرا دادن پس ان سعوط یاد کرده
آمده است بکار داشتن و غرغره فرمودن و پلک بخاریدن باستقصا چنانکه در علاج نوع سیم یاد کرده امده است و هر بار
او در گرمابه رفتن تا بر تحلیل یاری دهد و بباید دانست که هر گاه که جرب کهن شود هیچ تدبیر به از تراشیدن باهن یا
بشکر نیست و از انکه تازه باشد بشیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و اصفر خاریدن انچه طبیب بحکم مشاهده
و صواب بیند کفایت کند و از پس خاریدن ذرور اغبر کشیدن والله اعلم بالصواب باب [illegible]
در خارش پلک و گوشهای چشم خداوند این علت را اندرون چشم سرخ باشد و چشم

وگاه گاه باشد که از بسیاری خارش پلک ریش گردد و سبب آن رطوبتی شور و غلیظ باشد علاج پیوسته
گرمابه بکار داشتن و روغن گرم کرده بر سر نهادن و غذاها سبک خوردن و توتیا که بآب غوره و بآب سماق پرورده
باشد کشیدن سود دارد و برود غوره که در باب نهم ازین جزو یاد کرده آمده است سخت نیک باشد و همه
داروها که اشک آرد سود دارد از بهر آنکه رطوبتها را بدر انگیزد و بیرون آرد و این داروها را طبیبان الادویة المصاحبه
گویند و چشم را همی باید شست بآبی که عدس و گل در وی پخته باشد والله اعلم بالصواب

باب سیزدهم

در سخت شدن پلک و این علت را صلابة الاجفان گویند بسیار باشد که پلک سخت شود چنانکه از خواب
هر وقت که بیدار شود چشم نتواند گشاد و تا پلک تر نکنند یا ساعتی بدست نمالند و اگر خواهد که پلک را باز گرداند
بدشواری تواند و در گوشهٔ چشم گاه گاه رمص خشک پدید آید این علت خلطی باشد غلیظ و خشک و طعامهای
سرد و خشک خوردن چون عدس و گوشت گاو و برف و دوغ و آنچه بدین ماند و گاه باشد که این علت در آخر
پدید آید بسبب علاج و تدبیر ناصواب علاج نخست غذاها موافق باید فرمود و گرمابه و سر بر بخار آب گرم داشتن
و چشم بآب نشستن گرم و شیاف احمر لین کشیدن و روغنهای گرم بر سر نهادن و از بنفشه پخته ضماد ساختن و بر پشت
چشم نهادن

باب چهاردهم

در سطبری پلک چشم هرگاه که مردم از پس طعام خفتن و شام بیگاه خوردن عادت دارد
و طعامها خورد که از آن ماده سرد و تر بخاری غلیظ تولد کند پلک سطبر شود و هر که نگاه کند پندارد که علت جرب است
و چون باز گردانند اندرون پلک پاک باشد که پوست پلک با غلیظی سرخ باشد علاج لطیف باید کرد
[illegible]ت خفتن از پس طعام و عادت شام خوردن بباید گردانید و بر پشت چشم شیاف مامیثا و زعفران
و مرطلی باید کرد و شیاف احمر لین کشیدن

باب پانزدهم

در کدکد کد ورمی است صلب که در پلک تولد کند
و بدان ماند که دملی خواهد بود یا هست و عامه که او را کدکد گویند و دمل نیز گویند و سبب آن طعامهای شب باشد
علاج نخست استفراغ باید کرد و تن و دماغ پاک کردن و عادت طعام شب گردانیدن و تدبیرها لطیف باید
کردن و بر آن موضع موم روغن بر نهادن و بآب نشستن و شیاف احمر لین کشیدن و اگر این علاج کفایت نباشد دیاخیلون بر نهادن
و اگر بدین کفایت نشود بناخن برای بردارند و بگذارند تا خون تمام برود در زور اصفر برکنند و بباید دانست هرگاه که در
علاج چشم آهن بکار دارند صبر باید کرد تا خون تمام برود و الا آماس تولد کند والله اعلم

باب شانزدهم

در توثه توثه که گوشتی
فزونی است سرخ و نرم بر شکل او پخته و بعضی باشد که بسیاهی گراید و از اندرون پلک باشد و گاه باشد که بر پلک
بر سوی بیرون پدید آید و گاه باشد که خون ازوی روان شود و گاه باشد که نشود و سبب آن خونی سوخته و فاسد باشد
نخست فصد باید کردن و مسهل خوردن و تن پاک کردن و از طعامهای بخارناک و گرم پرهیز کردن و سفوف

کشنیز

کشیدن بخار از سر باز داشتن پس توتیه را بغباره گرفتن و نباختن برای برداشتن چنانکه بیخ او برداشته شود
و بر موضع جراحت آب زیره و نمک بر کردن و زرده خایه مرغ و روغن گل بر نهادن و اگر بیخ آن اختی بماند
پلک بر باید کشید و خمیر پاکیزه بر چشم نهادن در زیر پلک و در موضع جراحت داروی تیز که پیشتر یاد کرده
آمده است بر کردن و دو ساعت نگاه داشتن تا آن موضع سیاه گردد پس دارو از و پاک کردن و چشم
چند بار بشیر زنان شستن **باب هفدهم** در کمنه کمنه بادی غلیظ است در پلک چشم خداوند این علت
هر گاه که از خواب بیدار شود پندارد که در چشم او خاکست علاج تدبیر لطیف باید کرد و گرمابه بکار داشتن
و هر بامداد ابتدا شیاف طرخماطیقان کشیدن با شیاف دینره که در باب گذشته یاد کرده آمده است
صفت طرخماطیقان کمنه را و جرب را و سبل را و استرخاء پلک را و باد سبل سود دارد دیگر ند شادنج عدسی
مغسول دوازده درم زنگار پنج درم قلقطار سوخته پنج درم مس سوخته چهار درم صمغ عربی ده درم افیون و زعفران از هر یکی
یکدرم و همه را بکوبند و بیزند و بشراب انگوری کهن یا بآب بادیان تر بسرشند و شیاف کنند و در بعضی نسخها ده
درم شب یمانی و چهار درم قلیمیا سیم آورده اند و بر ظاهر پلک شیاف خلوقی شیاف آسود که در علاج انتفاخ طبقه
ملتحمه یاد کرده می آید **باب هژدهم** در ثولول که بر پلک پدید آید ثولول را بشهر من گندمه گویند و در بعضی شهرها
خراسان آزخ گویند و سبب آن خلط سودائی باشد علاج تن از خلط سودا پاک باید کرد و ثولول را بدارو
زیت سخت مالیدن چندانکه ممکن گردد و شونیز و نمک سوده بسرکه بسرشتن و طلی کردن سود دارد
اگر بدین علاج تحلیل نپذیرد بر دارند و بمنقاش بگیرند و بناخن برای بردارند و اگر خون آمدن گیرد خلی ... تا برود
پس بر آن جراحت براک بگیرند تا خون باز ایستد **باب نوزدهم** در شری که بر پلک پدید آید شری معروف
است و این علتی است که بر پلک چشم و بر همه اندامها افتد و علامت وی آنست که پلک چشم
خارش گیرد و چون بخارند آماس گیرد و بدان ماند که زنبور یا غیر آن حیوان بگزد و سبب آن غلبه خون باشد
یا غلبه صفرا یا غلبه هر دو علاج نخست فصد باید کرد پس استفراغ کردن بمطبوخ هلیله و خرما هندی و مانند
آن و طعام از غوره و پلک و نار دانک و مانند آن ساختن و چشم را بآب غوره شستن و شادنج عدسی
در کشیدن سود دارد **باب بیستم** در نمله که در پلک پدید آید نمله معروف است و بر پلک چشم و بر همه
اندامها نیز افتد و آن بثرها باشد کوچک و سوزان و از آن آبی اندک آبه کند و زود ریش گردد و بهن
باز میشود و سبب آن صفرای سوخته باشد و آنچه بر پلک چشم افتد علامت آنکه مژگان ریزیدن گیرد و کناره
پلک بدان ماند که میطرقد و بون او سرخ علاج نخست باستفراغ باید کرد و تن و دماغ پاک کردن و عادت
شب کردانید و تدبیر های لطیف باید کردن و بر آن موضع موم روغن نهادن و بآب گرم شستن

احمر لین کشیدن وانرا که این علاج کفایت نباشد و یا خلیون بر نهادن و اگر بدین کفایت نشود نا خن برای
بردارند و بگذارند تا خون تمام برود پس در زور اصفر بر کنند و باید دانست که علاج آهن بکار نبرد صبر باید کرد تا خون تمام برود
سود الا آماس تولد کند باب نوزدهم در سعفه که در پلک پدید آید سعفه معروف است و علامت وی انست
که در بن مژکان چون سبوسه پدید آید و باشد که ریش آرد و ورم کند پس درست شود و باشد که مژکان بریزد و باشد
که لون او اغبر باشد و سبب ان عفونت سودا باشد و بر آمدن بخاران بر چشم باشد و نیز باشد که لون او
سپید باشد و سبب ان عفونت بلغم باشد و بر آمدن بخاران بر چشم علاج نخست تن را از اخلاط عفن پاک
باید کرد پس شیاف احمر حار کشیدن یا شیاف دینره و پوست سماق ارزن سوخته با روغن گل آمیخته طلی کردن و انچه
کهن باشد بمبضع دینره و پوست سماق بیبارند یا بشکر بخارند و همانکه جرب را و سرمه روشنایی کشیدن هم سود دارد
باب بیستم در انتفاخ پلک بر دمیده شدن پلک اسباب این علت سه نوع است یکی ضعیف احشا و قوتهای
ان هضم تمام دوم بسیاری خلط و بخر حرارت غریزی از نضج و هضم آن تا بسبب مجرا و از نمای کار خویش انری ضعیف
کند و از بلغم بادها تولد کند سیوم آماسی گرم باشد تدبیر لطیف باید کرد و استفراغ بلغم باید کردن و اطریفل بزرگ
بکار داشتن و صبر بسرکه حل کرده طلی کردن و بسرکه و آب نرم گرم بهم امیخته می شستن و اسفنجی یا خرقه بآب گرم تری
میکردن و بر چشم نهادن و انرا که سبب فلغمونی باشد فصد قیفال باید کرد و شیاف مامیثا و صندل بآب کشنه
سودن و طلی کردن باب بیست و یکم در سلعه که در پلک چشم افتد سلعه جسمی فزونی است و او را غشای است چون خریطه
و از پوست و گوشت جدا است و در زیر پوست فراز باز شود و انچه نرم و رقیق باشد همچون عسل باشد
انرا شهدی گویند و انچه غلیظتر و خشکتر باشد انرا عصاره گویند و انچه غلیظتر و خشکتر از همه باشد همچون
گوشتی صلب باشد انرا لحمی گویند و اسباب ان رطوبتها غلیظ و عفن باشد که از ناگواریدن طعامها غلیظ
تولد کند علاج تن از خلط بد پاک باید کردن پس بدستکاری علاج کردن و دستکاری چنان باشد که پوست
پلک بشکافند برفق چنانکه مبضع بغشای سلعه نرسد و جهد کند تا سلعه را بغشا بیرون کنند درست و تمام و اگر چیزی بقیتی
نماند بروغن گاو و داروی تیز آنرا بباید پوسانید تا تمام بیرون آید و باید دانست که اگر غشای او مجروح شود و رطوبتی
از وی بیرون آید علاج عسر گردد و سلعه معاودت کند باب بیست و دوم در تاکل و جراحت و ریش که بر پلک افتد اما تاکل
را و قرحه را سبب دو گونه باشد یکی انکه جراحتی رسد و ریش گردد و متاکل شود دوم انکه در پلک آماسی گرم پدید
آید و سبب تیزی و گرمی ماده پلک ریش گردد اما جراحت را اگر پوست پلک دریده باشد در حال لبهای
جراحت فراز هم باید گرفت و دوختن و نباید گذاشت که غباری و روغنی بدو رسد و اگر جراحت چنان افتاده
...ده که لخته پوست پلک از میان برده باشد نباید دوخت باید دوست از بهر انکه هم باشد که پوست کوتاه

شود و پلک سطبر نگردد تا بدل آن پوستی پدید آید و گر جراحت چنان افتاده باشد که لختی
گوشت پلک نیز مرده باشد مرهم اسفیداج برمی باید نهاد تا گوشت برآرد پس
مرهمی که از صبر و عنزروت و قشور اقشور الکندر و کندر و زعفران و دم الاخوین با برنهاد تا جراحت
درست شود و منفعت این دارو ها آنست که جراحت را پاک کند و شوخ و رطوبت را که مانع
باشد از سخت شدن گوشت و درست شدن جراحت نیست کند و نگاه باید داشت
تا بر جراحت گوشت فزونی نروید و اگر بر جراحت صداعی و عارضی دیگر باشد بفصد
و باسهال تن پاک باید کرد و اما قرحه را و ناگل نخست بفصد و باستفراغ و پاک کردن تن و
مشغول باید بود پس قرحه را علاج کردن بدارو هائی که قرحه را پاک کند باب
بیست و نهم در استرخاء پلک چنان باشد که عضله که پلک را بر میدارد سست
گشته باشد و پلک بدان سبب فرو آویزد که مژگان در اندرون چشم باز گردد
و سبب آن بسیاری رطوبت باشد علاج تدبیر لطیف باید فرمود و نیز ها کم کردن بدارو ها
مسهل و غرغره و عطسه و مانند آن و ذرورها بر پشت پلک طلی کردن چون ماميثا و زعفران
و اقاقیا و مرهمه را بکوبند و باب مورد تر کنند و برشند و طلی کنند و اگر دارو ها کفایت
نباشند تشمیر باید کرد چنانکه در علاج موی فزونی یاد کرده آمده است صفت طلی
که استرخاء و آماس پلک را سود دارد بگیرند صبر یک درم اقاقیا دو درم ماميثا و افیون از
هر یکی چهار دانگ زعفران دو دانگ باب مورد تر بسرشند و طلی کنند و اگر آماس
با جراحت باشد باب گشنه طلی کنند باب سیم در کبودی و سبزی پلک بسبب
زخم این کبودی که بسبب زخمی پدید آید و گاه باشد که از سبب قوت [illegible] پدید آید علاج
این حرارتی باشد بفصد و باسهال باید شد و صندل و مرداسنگ و [illegible] سنگ بگلاب
سوده طلی کردن تا حرارت زایل شود پس همه سنگ [illegible] سودن و طلی کردن و سفال نو بر هم
سودن و سوده آنرا طلی کردن و تخم ترب باب سودن و طلی کردن سود دارد و آب شیر
بگیرند یا آب خوشش را و نمک در آن افکنند تا شور شود و پنبه نو بدان تر کنند و بر پلک نهند
و نمک نیم گرم سوده بر بالای پنبه نهند یا در خرقه بسته بروی نهند اثر کبودی ز[illegible]
باب سی و یکم در [illegible] که در مژگان پدید آید و هر گاه که مردم طعامهای بدیه

شود طریق علاج او آنست که داروها [illegible]
کنند که ظاهر گوشت را بطبیعت
گرداند چون عنزروت و صبر ص

و ریاضت کمتر کنند رطوبتی غلیظ ناطبیعی در رطوبت پوست اثر افکند و حرارتی ناطبیعی در وی
اثر کند عفونت پذیرد و استعداد قبول صورت حیوانی خسیس در وی اثر کند عفونت پذیرد و
استعداد قبول صورت حیوانی خسیس در وی پدید آید در بن مویها میان مژکان شپش تولد کند خاصه اگر
این شخص خویشتن را پاک ندارد و در گرمابه دیر دیر شود و این شپش سه گونه باشد یکی سخت
خرد و سپید باشد و در بن مژکان پدید آید و آنرا بتازی الصئبان گویند و اگر ماده غلیظ باشد نوعی بزرگتر تولد
کند و لون او بصفرت گراید یا اغبر باشد و آنرا صئبان القمقام گویند و اگر ماده غلیظ و بسیار تر باشد آنرا قرده
گویند و بابهای آن پدید آید علاج نخست تن را از ماده بد پاک باید کرد پس دماغ را بایارج فیقرا و حب
صبر و غرغره و مانند آن پاک کردن پیوسته بگرمابه رفتن و تن را پاک داشتن و جامه پاک پوشیدن
و مژکان را بآب دریا و آب گرم شور و آب چغندر شستن و مویزج یا عاقرقرحا نیم کوفته با بوره
در آب بپزند و مژکان بدان آب میشویند و بگیرند شب یمانی یک جزو مویزج نیم جزو هر دو را بکوبند
و در روغن حل کنند و بر بن مژکان طلی کنند و قمقام را و قرده را نخست بمنقاش پاک کنند
پس شب یمانی و مویزج نیم از هر یکی یک جزو صبر و بوره ارمنی از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و بسرکه
عنصل بسرشند و طلی کنند و گوگرد زرد سوده در روغن حل کرده طلی کنند و سرمه روشنائی در کشند
و بوره و مویز سوده بمیل در بن مژکان همی مالند

باب بیست و هشتم

در ریزیدن مژکان این علت دو گونه
باشد یکی آنکه اگر چه مژکان همی ریزد پلک بر حال خویش باشد غلیظ نشود دوم آنکه تا ریزیدن
مژکان پلک غلیظ باشد و ریش گردد و سبب این علت یا رطوبتی لزج باشد که
از وی داء الثعلب تولد کند یا خشکی در پلک پدید آید علاج نخست نگاه باید کرد تا سبب چیست
بدفع سبب مشغول باید بود پس اگر علت از جنس داء الثعلب باشد داروهای تیز باید
طلی کرد و بر کنار پلک بمیل کشیدن چون روشنائی و باسلیقون و اگر سبب تیزی ماده باشد
داروهای نرم طلی کردن چون شیاف مامیثا و غیر آن بسر حجر ارمنی در کشیدن و اگر سبب خشکی بود سرمه
تنها می باید کشید و سرگین موش بعسل سرشته طلی کردن خلط بد را که در پلک بود تحلیل کند
و علت زایل شود و اگر سرگین موش و سرگین بز و هر دو را راستا راست بکوبند و در کشند
و دارد پلک را باریک کند صفت سرمه که موی مژکان نگاه دارد و نیکو کند آنچه ریزیده
شد بر آرد بگیرند استخوان خرمای سوخته سه درم سنبل رومی دو درم هر دو را نرم بسایند و

در کشند سرمه دیگر سرمهٔ اصفهانی و قلقطار و زاگ استخوان از هر یکی استار است بکوبند و بعسل بسرشند و بسوزانند
پس بسایند و در کشند سرمهٔ دیگر بلیل یک درم سرمه بریان کرده یک درم ارزیز سوخته مغسول و زعفران از هر یکی دانگی
و نیم سنبل هندی سه درم را بکوبند و بکار دارند سرمهٔ دیگر که مژگان را نیکو کند و اگر ریزیده باشند
برارد بچشم کودک طفل و غیر طفل در کشند سود دارد بگیرند سرمهٔ و ارزیز سوخته از هر یکی نیم درم
توبال مس و زعفران و گل و مرو سنبل هندی و کندر و دار بلیل از هر یکی دانگ نیم استخوان خرما چندانکه
وزن همه داروها استخوان خرما بسوزانند در سفال نو و همه داروها را بکوبند نرم و بسایند و اندکی روغن
بلسان برین داروها مالند و بکار برند سرمه دیگر استخوان خرمای سوخته و سنبل هندی و سنگ
لاجورد کنند همه را راست بکوبند و بکار دارند صفت قلیمیا رو یا خربطی باز خوانند مژگان را برآرد
و بیه و دمعه باز دارد و درشتی چشم نگاه دارد قلیمیا از زر بگیرند و بکوبند و بعسل بسرشند و در کوزهٔ کنند و سر
نهنبی سفالین بر سر کوزه نهند و کنارهای او بگیرند و سوراخی بر میان گاه نهنبن بکنند چندانکه جوال دوزی فرو رود
واین کوزه بر آتش انگشت نهند تا آنچه در وی است بسوزد و دود و بسوراخ نهنبن برآید پس نهنبن
از سر کوزه بردارند و شراب انگوری بر سر داروها پاشند آن مقدار که درخورد پس داروها از کوزه بیرون
کنند و بسایند ازین دارو یک جزو همه را بیکجا بسایند و بکار دارند و درمنهٔ ترکی سوخته بر کنار پلک
مالیدن سود دارد و سنبل تنها و لاجورد و تنها سود دارد و آنرا که علت باسلاق باشد و شیاف دیزه
سود دارد و آنرا که زور و خارش و سرخی و سوختگی باشد بگیرند اناری درست و در سرکه بپزند تا مهرا شود و بسایند
و بر چشم نهند و مگس سر کنده و خشک کرده و فندق سوخته و سوده با پیه بز سرشته با پیه خرس طلی
کردن مژگان برارد و سیاه کند و سرگین خرگوش سوخته هشت درم سرگین بز کوهی سه درم نرم
بسایند و در چشم کشند نافع بود ان شاء الله تعالی **باب بیستم** در سپید شدن مژگان و ریختن
موی ابرو و سبب سپید شدن مژگان رطوبتی لزج باشد علاج نخست تن را از رطوبت پاک
باید کردن پس بگیرند برگ لالهٔ دشتی که آنرا بتازی شقایق گویند با روغن زیت یا پیه بز یا پیه
خرس بسایند و بر مژگان طلی کنند و حلزون را بگیرند و بسوزند و با پیه بز یا پیه خرس بسایند و طلی
کنند مژگان سیاه کند و سرمهٔ روشنائی بمیل بر مژگان مالیدن سود دارد و رطوبت را تحلیل کند از بهر آنکه
آبروی چشم را بر قوی بینائی یاری دهد علاج ریزیدن آن درین موضع لایق باشد پس هرگاه که ابرو
موی بریزد [illegible] انگشت یا پیه بط یا بروغن زیت یا بروغن دیگر چرب کنند و برار زیر بمالد

دیر ابرو طلی کنند موی برآرد و الله اعلم بالصواب جزو سیوم از گفتار دوم در بیماریهای که در گوشه
چشم افتد و این سه باب است باب نخستین در غرب غرب آماسی است کوچک
از نوع خراج در گوشه میان شود و چشم و بینی هرگاه که آماس بگشاید و سر کند انرا غرب
گویند هرگاه که انگشت بروی نهند ریم بیرون آید و درست گشتن عسیر باشد از بهر انکه
انجا گوشتی است نرم و تر و بدین سبب گشتن ناصور گردد و گاه باشد که سوی اندرون در
بینی بگشاید و ریم کنده از بینی فرود آید از منفذی که میان چشم و بینی است و گاه باشد
که در پوست بگشاید و غضروف پاک را تباه کند و بپوساند و نوعی دیگر است
از غرب که نگشاید و سر نکند و بادرد باشد و بمشارکت ان چشم پوسنه دردمند باشد
علاج نخست رگ قیفال باید گشاد و دارو مسهل باید داد و تن و دماغ پاک کردن پس ماميثا
و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته انچه حاضر باشد جمله را جدا جدا طلی کنند با آب کلخنفوف و گفته اند
و با عسل سرشته اند که خاصیت ماش آنست که اگر او را بخایند و بر غرب نهند زایل کند و اگر این علاج
بسنده نباشد دارو مار تیز ضماد کنند چون کرسنه کوفته و با عسل سرشته و کندر با سرگین کبوتر
سرشته و زاج سوده و سکنج و بسرکه حل کرده این همه بجش از انکه پخته شود و سر کند سود دارد انکه نرم
است آماس را باز گرداند و باطل کند و انچه تیزتر است بپزاند و بگشاید و بگذارد که پوسیده شود و
استخوان را تباه کند فاما چون پخته شود و سر کند کوز مغز کهنه بکوبند و غرب را بفشارند
تا ریم بیرون اید و پاک شود پس این کوز مغز بدان سوراخ فرو کنند و مر سوده و مورد خشک سوده
و ملمق مانند این چیزهای بسوراخ غرب فرو کردن سود دارد و اگر از زنگار سوده فتیله سازند و بدو در
نهند و بیرا خشک کنند و زایل کنند و اگر برگ سداب بوستانی با خاکستر بسایند و بدو فرو
نهند هم زایل گردانند لیکن داروها ان باشند باول بسوزانند و چون بار دیگر بکار برند بادی
خر کنند بکار دارند بادی خر کنند و بسوزانند بو پس میگوید این بهترین دارو ئیست که درین علت بکار دارند صفت
داروی که بجش از انکه سر کند و پس از ان سود دارد حلزون و صبر و مهره سوخته و استار است بسایند
و بران موضع نهند و خواجه بو علی سینا در قانون میگوید حلزون با میان او باید و این جانوریست چون
کرمی در میان تیره و سیاه گردد و پشت او صدفی پدید اید و هر وقت که از چیزی بترسد او خویشتن را بدان
ند و پنهان کند آن صدف را در بعضی شهرها ناخود بو گویند و حلزون آنست و میان او ان کرم

جوز مغز کهن کشنه

است و آب سذاب تر با آب انار ترش در چکانند سخت سود دارد و اگر برگ
سذاب را با آب انار ترش بسایند و فتیله کنند و بدو در نهند صواب باشد و آب
سماق خشک در چکانیدن سود دارد و بهترین آن باشد که هر وقت که پنبه با داروی فرو خواهند
نهاد او را بفشارند آنچه در وی باشد بیرون آید و بشراب انگوری قابض بشویند و در وی چکانند پس
داروی فرو نهند اگر پلیدی اندک باشد بسر آن نتوان آورد دو روز و یا سه روز بگذارند تا جمله گرد آید
پس بفشارند و بشویند و داروی در نهند و هرگاه که غرب بسته شود و ریم بیرون نیاید بشراو را بکوبند و یا
خمیر مالند با شیر زنان یا بکپه خر بزنند و اندکی زعفران در وی افکنند و بر غرب نهند تا نرم شود و بگشاید
مغز نان بکمیده و اندکی زعفران و کندر سوده با آب گشنیز تر شنه بر نهادن غرب را گشاده کند و تدبیر صواب
آنست که بسر میل غور او را بدانند پس پاره پنبه بدارو آلوده کنند و بر میل پیچند و بدو در نهند
و اگر دارو خشک باشد یا تر بدین طریق فرو باید نهاد و از پس دارو فرو نهادن ختم را العصابه ببایند
بست و ساعتی شاید بباید نشست شیاف آزموده بگیرند زنج سرخ و زاگ و آهک و نوشادر و ذراریح
و شب یمانی از همه راستا راست بسایند و ببول کودک بسرشند و خشک کنند پس بسایند
و خشک بکار دارند و میانه نی که مانند پنبه سپید باشد در میان او بزرگ(?) بیک باشد بر نهادن غرب را
پاک کند از ریم نخست این میانه نی را با سکنجبین تر کرده باشند بشویند و باشد که دیگر باره هم این میانه
نی خشک بر نهادن کفایت باشد صفت داروی که غرب را باطل کند بگیرند صبر و زاگ و
عنزروت و پوست کندر سوخته و شیاف مامیثا از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و بکار دارند
و تدبیر صواب آنست که زود با آهن علاج کنند و منتظر پختن او نباشند تا گوشت پاک را و استخوان
را تباه نکند و علاج آهن آنست باید که ظاهر باشد او را بالمبضع بشکافند و پلیدی از وی پاک
کنند و او را بشراب قابض بشویند پس داروها که یاد کرده آمده است آنچه لایق حال باشد
بکار دارند و آنچه کهن و پخته شده باشد پوسیده از وی دور کنند و استخوان را بخارند پس بر جمله
علاج کنند و آنرا که استخوان تباه شده باشد نشان آنست که بسر میل درشت باشد و آنچه نرم
باشد و میل بروی بلغزد درست و پاکیزه باشد علاج وی آنست که بسر میل درشت باشد که او
را بتراشند تا پاک شود پس علاج کنند و آنرا که خواهند کنند آهنی بر شکل میل کنند نرم و سر آنکه بر استخوان
خواهند نهاد مسطح کنند و آنرا گرم کنند تا سرخ شود و بر غرب نهند تا گوشت که گرداگرد او باشد

بر چو شد پس او را بخرقه ببندند و تخت خمیر سرد کرده و رکوه‌ها کتان سرد کرده بر چشم نهند پس
داغ میکنند تا به ببندند که گوشت تباه از استخوان برخواست پس بر جسم اسفیداج
علاج کنند و بعضی طبیبان او را بعد پس مقشر و گلنار و نار پوست کوفته بیاکنند تا خشک
شود و بعضی دستکاران غرب را ببینند و این چنان باشد که آلتی سازند چون در قفشی بطرسر
تیز غرب را بدان سوراخ کنند و در فش چنان دارند که میل فرسو بجانب بینی دارد و اما فرسو از
بهر آن باید تا مثقعت در منفذی که میان چشم و بینی است نیوفتد چه اگر در منفذ افتد منفعت گفتن
باطل شود و میل بجانب بینی از بهر آن باید تا اسیب بکنار طبقات چشم نرسد پس بدین درفش
اعتماد کنند بقوت و آنرا می گردانند تا خون از دهان و بینی بیرون آید چون دیدند که خون از دهان و بینی
بیرون آمد دست باز گیرند و بدانند که سفته شد پس در قفشی یا میلی بار دیگر بگیرند و پنبه کهن بروی
نهند و بر روغن گاو یا بر جسم زنگار آلوده کنند و در وی نهند و اگر دانند یا نرسند که جراحتی
تولد کند پنبه تنها فرو نهند و هر روز پنبه بیرون کنند و دیگری فرو نهند تا استخوان پاک شود و هر روز که
پنبه بیرون نگاه کنند باشد که ریزها استخوان بروی باشد و هر روز پنبه بطبر نرمیکنند تا جراحت
فراخ تر میشود و نباید گذاشت تا استخوان پاک باشد جراحت بسته شود و هر که وقت خواهد که
جراحت بسته شود صبر و کندر سوده بر جراحت میکنند تا خشک شود و صبر و کندر سوده میکنند تا
خشک شود بسته شود و زاگ سوخته و ایکینه سوده چون غبار خشک کننده است باب دوم در غده
که در گوشه چشم افتد و هر گاه که گوشه چشم که اغتشی است زیادت شود زیادتی ها فراط آنرا غده فضلهای
که از چشم برمص و اشک ببالاید بگوشه چشم باز دارد و بدین سبب علت غرب تولد کند
باستفراغ و پاکی تن و دماغ مشغول باید بود پس دارو ها که در علاج ظفره و سبل یاد کرده آید بکار داشتن والله
اعلم باب سیوم در سیلان هرگاه که گوشت گوشه چشم که از سو بینی نقصان گردد و از مقدار طبعی کمتر شود نیز بهار را
از بالودن و افراط کردن باز نتواند داشت سیلانی تولد کند یعنی اب آمدن از چشم و اسباب این علت
سه است یکی آنکه طبیب در بر داشتن ناخنه استقصا کند و لختی از بن گوشه با ناخنه بر دارد دوم آنکه دارو ها
که در علاج ظفره و سبل و جرب بکار داشته باشد این گوشت را بخورد و بگدازد سیوم آنکه بر گوشه چشم آکله
گوشت را بخورد علاج آنرا که این گوشت هیچ نماند علاج نیست و آنرا که نقصان کرده باشد بدارو ها
رو ها که گوشت رویاند علاج کنند صنف دارو ها که گوشت برارد بگیرند شیاف ماميثا یکدرم

زعفران

١٠

زعفران دو دانگ صبر نیم درم شب یمانی سوخته دانگی کندر دو دانگ صمغ بکوبند و بشراب
آمیز سرشته و شیاف کنند و اگر بوقت حاجت شیاف را بشراب بسایند و در چکانند
نافع باشد و اسفنج بشراب تر کنند و بر نهند سود دارد و شب یمانی در شراب تخته و اسفنج
بدان تر کردن و بر نهادن علاج نوشته و باقی در علاج باب نهم از جزو چهارم بیاید

جزو چهارم در بیماریها که در طبقهٔ ملتحمه افتد و این سیزده باب است **باب نخستین** در انواع

باب اول

رمد رمد بتحقیق آماس ملتحمه را گویند لیکن از بهر آنکه این آماس از درد و گرانی و
ضربان و خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و مادهٔ رمد یا خون باشد
یا صفرا یا سودا یا ماده باشد مرکب از خون و صفرا یا از خون و بلغم یا از صفرا و سودا اما علامت
رمد خونی آنست که چشم گرم و سرخ و گران و تر باشد و رطوبت و رمص کمتر آید و درد و
خلیدن و خاریدن و سوزش و ضربان قوی باشد علامت رمد صفرائی آنست که آماس
و گرانی کمتر از آماس و گرانی خون باشد و رطوبت و رمص کمتر آید و درد و خلیدن و خاریدن
و سوزش و ضربان قوی باشد و علامت رمد سودائی آنست که آرمیده تر باشد و همه
اعراض ضد اعراض صفرائی باشد و رمص کمتر از صفرائی کند و علامت رمد بلغمی آنست که چشم
گران و تر باشد و همه اعراض ضد اعراض رمد خونی و صفرائی باشد و آنرا که مادهٔ رمد مرکب باشد
علامتهای خلطی که غالب تر ظاهرتر باشد و آنرا که مادهٔ خون و بلغم مرکب باشد چشم بگیرد بر چشم
و اگر بر چشم گیرد اما رمد گرم خونی و صفرائی سه نوع است یکی آنکه در چشمها آشفتگی پدید آید
از سبب بیرونی چون دود و گرد و نگریدن در آفتاب و مانند آن و این نوع آنست که چون سبب
زایل شود رمد نیز زود زایل گردد و نوع دوم صعبتر از نخستین باشد و اسباب او دو گونه باشد
یکی آنکه هرگاه سببهای بیرونی که یاد کرده آمده بسیار و پیوسته گردد اثری قوی کند و ماده را که در
میان رگها و طبقهای چشم باشد تباه کند و بجنباند دوم مادتهای فزونی که از همه تن بر آید
و دماغ پر کند و از دماغ بچشم فرود آید خاصه اگر این طبقه ضعیف باشد و دماغ و رگهای او و
دیگر طبقهای چشم باشد و ماده را بدین طبقه فرستد و نوع سیوم صعبتر از نوع دوم باشد
از بسیاری و بدی خلطهای فزونی که باشد و آمدن آن بدین طبقه از طبقهای چشم و علامت
وی آنست که سپیدی بلندتر از سیاهی باشد و باشد نیز که آب آید

کند چنانکه پلکها بر چشم نتوان نهاد و باشد که پلک بسبب ضعیفی آماس باز گردد و
نوعی رمد نیست که سبب آن خشکی محض باشد و علامت وی آنست که چشم
پاک باشد و در خواب بر چشم گیرد گرفتنی آسان و نیز الم نباشد و نوعی دیگر آنست
که تب غب رنجه دارد و مدت آن هفت روز باشد و رمد با تب نادر باشد و
اگر از رمد تب آید خاصه در تابستان رمد زود زایل شود و اگر از سبب رمد دود یا گرد یا
غیر آن باشد بمنع سبب مشغول باید بود از بهر آنکه چشم عضوی نازک و حسّاس است
او را از همه داروها صیانت باید کرد و این نوع رمد بمنع سبب زایل گردد و مدت درازترین
او سه روز باشد و نوع دوم و سیم را نخست باستفراغ پاک کردن دماغ مشغول باید
بود و اگر از سبب خلطی و موی باشد یا مرکب باشد از خون و صفرا یا از خون و سودا
یا از خون و بلغم ابتدا بفصد قیفال کرد و باندازه قوت در خور و عمر و فصل سال
خون بیرون باید کرد و آن مقدار که بفصد بیرون خواهند کرد بچند کرت بیرون باید کرد چنانکه
معلوم است از بهر آنکه در رمد غرض از فصد دو کار باشد یکی آنکه لختی خون کمتر کنند
دوم آنکه ماده را جذب کنند و جذب فصد بدین طریق باشد و اگر حاجت آید
که روز دوم و سیم دیگر بار فصد کنند تاخیر نباید و اگر حاجت آید که پس از فصد استفراغی
دیگر کنند بمطبوخ هلیله و مانند آن چون خیار شنبر و ترنجبین و بنفشه و شکر و نقیع هلیله و خرمای
هندی و شیرخشت و از طعامهای غلیظ و از شراب و شوری و تیزی و از سرکه و از جماع
پرهیز باید کرد و جبین گشاده باید داشت و بالین بلند کردن و میوهای تر جز آبی و امرود نشاید
خورد و نیز شکر زیان دارد از بهر آنکه در معده تری کند و اشک فزاید و بسیار آمدن اشک
چشم را زیان دارد و سر و چشم در بستن دم نشستن و در چیزی ازرق نگاه کردن و سخن بسیار
گفتن و بانگ داشتن و قی کردن زیان دارد و معده از طعام تهی داشتن نباید و ممتلی
کردن نشاید و مسکن او خانه تاریک باید و فرشش کبود یا ازرق سیاه باید و هر بامداد شربت
شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب انار ترش و آب تخمها خورد و اگر این
رنجها با شراب خشخاش خورد سر و چشم را خنک کند و نیکو باشد طریق استفراغ
گفت و تدبیر چشم داروها که در کشند بر جمله یاد کرده شود باید دانست که تدبیر

صواب تر در علاج این هر دو نوع انست که نخست شیافی سازند از داروی که ماده را از چشم
باز گرداند و بتازی آنرا رادع گویند و داروئی که رطوبتها را کم کند و بتازی انرا ناشف گویند
و مجفف نیز گویند و داروئی که مزاج چشم را با عتدال باز آرد و بتازی انرا معدل گویند این
سه نوع داروها را ترکیب کنند تا رادع ماده را از سر و چشم فرود می آرد ناشف تری را
کم کند و معدل مزاج چشم را معتدل گرداند تا قوت بدو باز آید و فضله را که در وی گرد آید
دفع کند و از داروهاء مرکب که در وی این منفعتها یافته شود شیافی است که متقدمان بربوما
گفته اند یعنی که در یک روز چشم را درست کند و بلغت سریانی بربوما گویند و ترکیب
این شیاف از دو نوع سازند یکی انکه در وی داروهاء قابض و رادع بیشتر باشد دیگر انکه
در وی داروهاء معتدل بیشتر باشد بسپیدهٔ خایهٔ مرغ یا بشیر زنان بسایند یا بطبیخ حلبه
در قبق نیز بکار دارند و انرا که قابض در وی کمتر باشد و با قابض داروهاء منضج و محلل نیز باشد غلیظتر
بکار دارند صفت شیاف بربوما که ماده را از چشم باز دارد و ضربان را تسکین کند و مزاج چشم با اعتدال
باز دارد و در روز چشم را درست کند بگیرند شیاف مامیثا و عنزروت از هر یکی هشت
درم زعفران دو درم کثیرا یکدرم افیون نیم درم همه را بکوبند و باب باران بسرشند و بسپیده خایه مرغ
حل کنند و بکار دارند و نسخه دیگر بگیرند گل سرخ پانزده درم زعفران هشت درم افیون و سنبل از هر یکی دو
درم صمغ عربی هشت درم باب باران بسرشند نسخه دیگر سرمهٔ اصفهانی مغسول و قلیمیا و زر از هر یکی هشت
درم مس سوخته مغسول چهار درم صبر دو درم مرو اقاقیا دوازده درم افیون یکدرم همه را بکوبند و
بسایند نرم و بسپیده خایه مرغ بسرشند و نگاه دارند بوقت حاجت بشیر زنان حل
کنند و شیافهاء دیگر که در نوع ثالث مخصوص است یکی ذروری ابیض است که نخست آن
بکار باید داشت و چون آماس کمتر شود ذروری اصفر بکار دارد صفت ذروری ابیض قلیمیا
سیم و اسفیداج و صبر از هر یکی ده درم گل سپید تازه شصت درم نشاسته سی درم
افیون ده درم کثیرا بیست درم صمغ عربی چهل درم بآب باران بسرشند صفت ذروری اصفر
بگیرند سنبل هندی و گل سرخ و صبر از هر یکی بیست درم تخم کشنیز خشک یکدرم زعفران چهار
درم و نیم عصاره مامیثا بیست درم انزروت شصت درم افیون دو درم کثیرا و نشاسته ا
دو درم انزاکه در ابتدا در صعب بوده باشد این شیاف بسیار نباید کشند و انزا

شیاف بربوما که در [illegible]
چشم [illegible]

تر بوده باشد دو بار یا سه بار بس بباید کشید و بعد از آن چشم را بطبیخ حلبه و طبیخ اکلیل
الملک و طبیخ بابونه می باید شست و اسفنجی بدان تر کرده بر پشت چشم می باید نهاد صفت
ضمادی که در آخر رمد صعب بکار باید داشت بگیرند اکلیل الملک هشت درم زعفران چهار درم کشنیز
تر ده درم زرده خایه مرغ سه عدد نان میده که در میفختج اغشته باشد ده درم همه را بکوبند
و چون مرهمی سازند و بکار دارند و آنرا که هنوز دردی مانده باشد اندکی پوست خشخاش با
این ضماد بیامیزند و اما طلیهای که نخست بکار باید داشت تا ماده را از چشم بازدارد از صمغ و حضض و زعفران
و شیاف مامیثا و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلی کردن و آنرا که ماده سخت گرم باشد طلی
از عصاره آبی و بیخ جو و اسبغول و آب عنب الثعلب و سپیده خایه مرغ باید ساخت و آنرا
که اثر رمد سخت گرم نباشد طلی از گرد آسیا و مر و کندر و زعفران و سپیده خایه مرغ باید
ساخت و آنرا که ماده سخت سرد باشد طلی از جند بیدستر و زعفران و زفت و رانج باید ساخت
و تریاق بزرگ طلی کردن نافع بود و همیشه چشم را از رمص پاک می باید کرد خاصه از رمص
خشک که پارهای خرد باشد و ریزه آن بچشم در شود و بخلد و طریق پاک کردن آن چنان باشد
که پنبه نرم بر سر میلی باریک بپیچند و بدان پنبه ریزه رمص را برمیدارند و بباید دانست که رمص
خشک نشان خامی و دیر پختن ماده باشد پارهای بزرگ از رمص خشک بهتر از پارهای خرد
باشد و طریقی دیگر صواب در همه علاج انواع رمد گرم آنست که نخست سپیده خایه مرغ در
چکانند از بهر آنکه درد را بنشاند و تیزی ماده سوزاننده را سوزانیدن بازدارد و شیر زنان
همچنین دردنشان است لیکن در وی قوتی زداینده است و لعاب دانه آبی و شیر و
صمغ را ادراع است و همچنین دردنشان و شیاف ابیض بشیر زنان سوده در ابتدا رمد سود
دارد شیاف ابیض بگیرند اسفیداج ارزیر هشت درم صمغ عربی چهار درم و در بعضی نسخها
نیم درم افیون و کثیرا از هر یکی یکدرم همه بسپیده خایه بسرشند چنانکه صفت ذروری که از پس شیاف
ابیض بکار دارند بگیرند پوست خایه مرغ و آنرا بنمک آب در شب بشویند و پوستهای
تنک از وی دور کنند پس بآب خوش بشویند تا شوری از وی بستانند و
... در کنند و بمالند تا از پوستی که دروی مانده باشد جدا شود پس در سایه خشک
کنند و بسایند تا چون غباری شود و بکار دارند از تدبیرها که ماده بدان تدبیر از چشم بازدارند

بچشم

تدبیر آنست صواب که پس از آن که استفراغها کرده باشند بپوشند چند روزه توتیای
پرورده برگوشه چشم از سوی بینی نهاده دارند صفت پروردن توتیا بگیرند توتیای کرمانی
نیک و بکوبند و بیزند و اورا در هاون با آب خویش همی مالند و می سایند مدة ده
روز و هر دو روزی آنرا بشویند و تحویل کنند و آب تازه کنند و می سایند و پس از
ده روز خشک کنند و بکار دارند و باید که معلوم باشد که این توتیا پیش از استفراغ
بکار داشتن سخت زیان دارد و در مدت تتزاید مرض هیچ ذروری جز عنزروت
باشد بکار نشاید داشت و جهد باید کرد تا خداوند رمد بروز هیچ نخسبد تا بشب
در خواب شود و ماده رمد در خواب پخته گردد و آنرا که بسبب خواب نباشد درد
و رنج زیادت باید از بهر آنکه بروز بسبب گرمی هوا روز بخارها دخانی ازین تحلیل خرج
میشود و بشب بسبب خنکی هوای شب مسام بسته شود و بخار تحلیل نکند و در تن
بماند و پس بچشم برآید و رنج نماید و بدین سبب استفراغهای سرد و تر چون بنفشه
و نیلوفر و گلاب و شمامها که از لفاح و افیون و مانند آن سازند می بویانند تا بشب
خواب آید و آنرا که از پس پاکی تن ماده رمد از فرو آمدن بچشم باز نایستد ضمادی باید
ساخت از بنفشه و نیلوفر و گشنه و گل سرخ و بر چشم نهادن و طلیها در پیشتر
یاد کرده آمده است بر پیشانی و صدغها مالیدن و چشم را بآب سرد شستن
سخت تر دارو و ماده خام بماند و بتحلیل نپذیرد و هر گاه که ماده از فرود آید باید چیزهای قابض
و محلل بکار باید داشت چون شیاف ابیض که در وی عنزروت باشد صفت آن
بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم عنزروت پرورده بشیر خر و کثیرا و افیون از هر یکی یک درم
صمغ عربی چهار درم بآب باران بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت بآب
خویش بسایند و در کشند و از پس آن ملکایا که در علاج درد چشم یاد کرده آمده است بکار باید
داشت و بهتر طریقی که در بکار داشتن ذرور آنست که ذرور بهر دو گوشه چشم در کنند
و آنرا که از پس استفراغ و پرهیز صادق و تدبیرها صواب درد و رنج و بر حال رنج خویش باشد
و سرخی و سیلان همه بر حال خویش نشان آن باشد که ماده در طبقهای چشم گرفته است
توتیا و اسفیداج و نشاسته سحق کردن و طلی کردن رطوبتها بدر النشف کند و آنرا که آماس

باشد اقاقیا و مرو زعفران و مس سوخته و صبر طلی کردن تا ماده را باز دارد و باقی آماس را تحلیل کند
و هرگاه که سیلان رطوبتها در مرض خشک گرفتن بلک زایل شود نشان آن باشد که ماده
پخته شد و رمد در انحطاط افتاد شیاف احمر لین کشیدن و گرمابه شدن سود دارد و اگر چند گرت
احمر لین بکار دارند و رمد زایل نشود و با جز حاجت آید و پس از همه سرمهٔ اغبر که در بابهای گذشته یاد
کرده آمده است می باید کشیدن و انرا با این همه تدبیرها مدت دراز گردد و تمام زایل نشود
بباید دانست که بلک چشم جرب دارد علاج جرب باید کرد و آنرا که ماده رمد بلغم غلیظ
باشد که باد غلیظ علامتهای که در اول باب یاد کرده آمده است ظاهر باشد علاج بلغم کند
و تدبیر لطیف کند و فرماید و نخست در چشم نشادنج مغسول میکشند با آب نیم گرم
میشویند و هرگاه که مدت برآید و رمد نگذرد و شیاف احمر لین باید کشیدن و از پس
میلی دو سرمه اغبر کشیدن سود دارد و بکار داشتن داروها محذر درین نوع درد و صعوبت
فزاید و گرمابه و شراب صدف سپید و تریاق فاروق خوردن و طلی کردن سود دارد و انرا
که رمد باد ناک باشد و باد در دکاورس گرم کرده بر نهادن و گرمابه بکار داشتن سود دارد
و انرا که ماده رمد خلط سودائی باشد علامت وی آنست که چشم پاکیزه باشد
و بس سرخ نباشد و بلکها بر چشم کمتر گیرد و در مرض اندک کند و رخسار و حوالی چشم
بسیار خارد و کحالان این نوع را رمد خشک گویند علاج وی آنست که نخست تن و دماغ
از ماده سودا پاک کنند و گرمابه بکار دارند و سرمها که لختی بسوزاند و آب از چشم بدواند
میکشند و کحالان این سرمها را الادویة المصاحة گویند یعنی داروهای ملکنده و
فصد درین مکروه است و آنرا که ماده مرکب باشد علاج دشوارتر است و صواب
تر آن بود که استفراغ و پاک کردن تن و دماغ مشغول باشند و خلطی که غالب باشد
تن از آن پاک کنند و باید دانست که طبع نرم داشتن و استفراغ کردن اصلی بزرگست
در علاج رمد و بقراط از بهر این گفت اذا کان بانسان رمد فاعتره ذرب فانه محمود میگوید هر کرا
رمد باشد و طبع او شکسته شود پسندیده است ابن ابی بهران گفت که اسهال ماده را از بالا
بر وبدین سبب اولیتر آنست که پیوسته طبع نرم دارند و باندازه قوت استفراغی
کنند و قوت نگاه می دارند و بسیار باشد که رمدها باستفراغ مجرد زایل شود و باید

دانست که در زمستان و مزاج سرد و شهرهای سرد رمد صعب‌تر و دیر از آهنگ‌تر باشند
و معالج و بیمار ملول نشود و طریق صواب را ملازم باشند از بهر آنکه سرما طبقهای چشم را
متکاثف کند و بدان سبب ماده تحلیل نپذیرد و نوعی رمد است که آنرا ماشرا گویند
و بحقیقت رمد نیست و کحالان آنرا رمد نگویند و فرق میان هر دو آنست که رمد خلیده
و با درد باشد و ماشرا از خلیدن و دمعه خالی باشد و با استفراغ زایل شود و بسیار رمد
است که بطلی ساکن شود و هم بطلی زایل شود صفت طلی که آماس و حرارت
و درد بنشاند بگیرند عدس مقشر و صندل سرخ و خشک و کافور همه را با آب گشنیز
تر کنند و طلی کنند طلی دیگر صبر و شیاف مامیثا و حضض و زعفران و افیون و اقاقیا و طین
ارمنی و صندل سرخ از هر یکی راستا راست همه را با آب بسایند و با آب عنب الثعلب
طلی کنند طلی دیگر آماس گرم را و شرناق را بگیرند سود دارد و گل سرخ و پوست انار شیرین
و عدس مقشر هر سه در آب بپزند و بکوبند و بروغن گل چرب کنند و ضماد کنند
صفت ضمادی که درد چشم خلنده را بنشاند و رطوبتهای گرم را باز دارد بگیرند گشنیز در آب
بپزند و در آب و برگ نیلوفر و بنفشه بادی بکوبند و بروغن گل چرب کنند و ضماد کنند
و بسیار باشد که در سرما و برف رمد تولد کند علاج وی آنست که کاه بپزند و بر بخار آنچ
دارند و بسیار باشد که سر پوشیده کانرا بسبب سردی رحم صعب تولد کند علاج وی آنست
که حقنه سازند از شبت و بابونه و روغن ناردین و حلبه و روغن نرگس و روغن سوسن بومالیدن
و بر زمانه گرم بکار داشتن و جالینوس میگوید شراب رمدهائی در علاج رمدهای مزمن نافع‌تر از آن نیست
که بحمام بر میان سر نهند بس از آنکه استفراغ کرده باشد و تن پاک کرده جالینوس
میگوید شراب رمدهای خشک مزمن را سود دارد و رمد خشک رمدی را گویند که چشم
سرخ و خشک باشد و شراب از پس فصد باید و هم جالینوس میگوید هر کرا
ماده از دماغ بچشم فرود می آید اگر در تن امتلا نباشد بکار گرمابه داشتن سود دارد و آنرا که تن
ممتلی باشد شراب و گرمابه خطری بزرگ است باب دوم در طرفه و علاج آن طرفه نقطهٔ سرخ
باشد یا کبود که بر سپیده چشم افتد و اسباب آن چهار است یکی آنکه بعضی رگها در طبقه ملتحمه
است بگسلد بسبب زخمی و آفتی و یا سببی که بیرون بر چشم آید و خون ظاهر شود دوم آنکه اگر

ملتحمه گسسته نشود بسبب زخمی که بر چشم اید خون ظاهر شود سیوم انکه نه زخمی و اسیبی که بچشم
رسد بسبب گرمی و تیزی چون در ملتحمه خراجی تولد کند یا تولد کرده باشد و ان خراج سر کند
چهارم انکه بقوت قی بدید آید که هم باشد که بسبب زخمی اماسی تولد کند یا تولد کرده
نخست رگ قیفال زنند و در چشم شیر زنان چکانند و اگر اماس بزرگ بود و چشم سرخ
باشد سپیده خایهٔ مرغ در چکانند انچه رقیق تر باشد و ضماد مارادع بر نهند و انرا که اماسی نباشد
نخست شیر زنان در چکانند از پستان و خون که در پر مار خرد بود و در زیر جناح کبوتر بچه و خون مرغی
که اورا بتازی شفینی گویند گاهی خون مجرد با گل ارمنی گاهی با رخام که در گل سرخ باشد چکانیدن
سود دارد و اگر کبوتر بچه را بگیرند و در زیر جناح او رگ زنند و خون او در چکانند سود دارد و اگر بدین
علاج تحلیل نپذیرد کندر سوده با شیر زنان امیخته در چکانند و این اگر نیز کفایت نباشد
اب نانخواه و آب نمک اندرانی در چکانند و پوست ترب و میویزج و اندکی سرگین
کبوتر و سعتر و زوفا خشک در آب بپزند و اسفنجی بدان اب تر میکنند و بر سر می نهند
و اگر بدین نیز زایل نشود آب ترب در چکانند و پوست ترب و میویزج و اندکی سرگین
کبوتر بر پشت چشم همی نهند و انرا که بسبب زخمی ملتحمه دریده شود نمک بخایند و
آب ان در چکانند و زرنیخ سرخ بسایند و انرا در آب افکنند و بشورانند و ان آب
را گرم کنند و صافی کنند قطره از ان نیم گرم کرده در چکانند طرفه را زایل کند و کندر و سرگین
گاو دود کنند و چشم بدو دارند طرفه را زایل کند صفت شیافی کنند که طرفه را زایل کند بگیرند
شادنج و عدسی مغسول سه درم مس سوخته دو درم [illegible] بسد و مروارید ناسفته از هر یکی درمی
و نیم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی دو درم و نیم فوفل چهار دانگ و نیم اسفیداج ارزیز یکدرم زرنیخ سرخ
و دم الاخوین و زعفران و کهربا از هر یکی نیم درم این همه را بکوبند نرم و ببیزند و بخون جوزه مرغ خانگی بسرشند
و شیاف کنند و بشیر زنان بسایند و در چکانند و انرا که بسبب طرفه سر کردن خراجی باشد
بشیاف ابیض و شیاف ابار علاج کنند صفت شیافی که طرفه را و درد چشم را که از
گرمی باشد زایل کند بگیرند قلیمیا زر و مس سوخته از هر یکی دو درم دم الاخوین و بسد و مروارید از
هر یکی چهار درم کثیرا و مرو زعفران و نشاسته و زرده چوبه و اقاقیا از هر یکی دو دانگ زرنیخ سرخ
سکر طبرزد از هر یکی نیم درم شیاف کنند چنانکه رسم است صفت شیافی دیگر که طرفه

را ازابل

رازایل کند بگیرند زرنیخ سرخ و کندر و مرو زعفران از هر یکی را استار است بکوبند و بیزند و
شیاف کنند و باب کشنیز تر بسایند و در چکانند و سرکه و گلاب آمیخته نیم جوشانیدن
و چشم بخاران داشتن و مویز منقی دانه بیرون کرده و برگ عنب الثعلب و صبر و نمک
سپید و سرکه ضماد کردن طرفه رازایل کند و شیاف احمر لین کشیدن سود دارد و اکلیل
الملک و دم الاخوین و بیخ سوسن و زعفران و عدس مقشر با روغن گل و زرده خایه مرغ را
ضماد کردن سود دارد باب سیوم در علاج چشم که چیزی در وا افتاده باشد و دردی رسیده
شیر زنان و آب خویش صافی در چکانیدن اثر درد و گرد از چشم زایل کند و اگر ریگ ناگاه
پاره در ان افتاده باشد و ظاهر شود پلک را باز کرده دارند تا ظاهر شود به میل بردارند یا خرقه
کتان نرم را بانگشت بجنبد و بدان بردارند یا بر پلک مالند تا زایل شود و اگر چیزی درشت چون
پاره از سر خوشه گندم یا جو در پلک یا در سپیدهٔ چشم کوفته باشد آنرا با آلتی که دبر الجفت
گویند بردارند و بر اثر ان شیر زنان با سپیدهٔ خایه مرغ در چکانند باب چهارم در ظفره
و علاج آن ظفره لفظی است تازی پارسی ناخنه است و این ناخنه غشائی فرونی است
غلیظ و گوهر او عصبانی است و انچون ناخن است از بهر انکه در چشم است و پیوسته باشد
نرم تر از ناخن است و از گوشهای چشم روید و بیشتر از گوشه روید که از سوی بینی است و
بر طبقه ملتحمه گسترده شود و باشد که بکرانه سیاهی چشم رسد و باشد که بهر بر سیاهی
بگذرد و دیده را بپوشد و بینائی باز دارد و باشد که از هر دو گوشهٔ چشم روید و سر بسر آرد
و کمترین مضرتی از وی آنست که چشم را از حرکات خویش باز دارد و انچه سپید و رقیق باشد
علاج ان سهل تر باشد و انچه صلب و سرخ بود علاج ان دشوار تر بود علاج اما آنرا که نو پدید آمده
باشد و سپید و رقیق باشد داروها زداینده چون مس سوخته و فلفل پس و نوشادر
و ملح اندرانی و زهرهٔ بز و سرمهٔ روشنائی و شیاف اخضر و شیاف قیصر و شیاف دینار
گون و باسلیقون الی و رازایل کند لیکن باید که معلوم باشد که این سه مهار و داروها زداینده
از داروها معفن خالی نیست و داروی معفن و زداینده طبقات و اجزاء چشم را بسوزد و
زیان دارد و جالینوس میگوید بیخ سوسن تیرکی بویه گویند ناخنه ضعیف زایل کند
کندره سوده از جمله داروها سبک و بی مضرت است آنرا یکساعت در آب کرده

ان شب زا ببالایند و در چشم کنند و انگبین با زهره بز داروی نافع است و انچه
غلیظ و صلب و دیرکاهی باشد علاج ان بدستکاری باید کرد و طریق وی انست خواهند
کردست ناخنه را از روی طبقه ملتحمه جدا کنند و این جدا کردن را بتازی کشط کویند و
سلخ نیز کویند و این کشط برفق باید کرد ظاهر ملتحمه را تیز اشند و این چنان باشد که نگاه کنند
تا ناخنه بر ملتحمه رسته است یا نه اگر رسته نباشد آسان تر باشد ناخنه را بالصناره بر
دارند و بناخن برای ببرند و جهد کنند که از ناخن بقیتی نگذارند تا دیگر باره نروید و نگاه دارند تا
بگوشت که در گوشه چشم است آسیب نرسد تا دمعه تولد نکند و فرق میان ناخنه و گوشت و
گوشه چشم آنست که ناخنه سپید است و صلب و گوشت سرخ است و نرم
و اگر ناخنه بر ملتحمه رسته باشد بموی اسپ یا با بریشم خام او را از ملتحمه جدا کنند و اگر ممکن
نشود پر مرغی بگیرند و بن او در زیر ناخنه کنند و او را بدان از ملتحمه جدا کنند و اگر این نیز دشوار
گردد با آهن جدا کنند و اگر هیچ منفذ نباشد و همه کنارهای ناخنه بر ملتحمه رسته باشد پس ناخنه
برای یا با آلتی دیگر در یک پهلوی ناخنه منفذی بکنند چنانکه جهت با آلتی دیگر که اندر آن شاید در وی
گذار یابد و ناخنه را بدان آلت کشط کنند برفق پس ناخنه را بالصناره بردارند و ببرند و نمک
و زیره بخایند و آب آن در چکانند تا داغ سود پس زرده خایه مرغ و روغن گل بر پشت
چشم نهند تا سوزش را بنشاند و بفرمایند تا هر وقت حدقه را همی جنبانند تا باک
بر ملتحمه نروید و ناشتا آب زیره و نمک خاییده در چکانند و از پس سی روز
باسلیقون و روشنائی و غیران میکنند تا هیچ ناخنه باک کند و بسیار باشد که ناخنه را
از ملتحمه تمام کشط نتوان کرد صواب ان باشد که انچه کشط کنند و ببرند و باقی را بمانند باسلیقون
و غیران علاج کنند و سرمه روشنائی و شیاف هرچه بچشم درکشند از پس گرمابه باید
کشید و اندر بباید دانست که طبقه ملتحمه صلب نیست همچون غضروف صناره در وی بند
دیزد و اگر در وقت کشط ناخنه و سبل صناره در ملتحمه آویزد یا در چیزی نرم آویزد ان علت و بیمار
نیست صفت روشنائی سبل را و ظفره را و جرب و دمعه را و تاریکی چشم سود دارد
سپیدی بر گیرد بگیرند شادنج عدسی مغسول و مس سوخته و قلیمیا سیم و نمک هندی
...ارمنی و زنگار و دار فلفل از هر یکی چهار درم فلفل سپید و فلفل سیاه و کف دریا از هر یکی

هفت درم صبر اسقوطری و سنبل هندی و قرنفل از هر یک چهار درم همه را بکوبند و بیزند و بکار دارند عدد داروها هفده است
صفت باسلیقون طرفه را و ضعیفی چشم را و انتشار و فرو دویدن آب را و خارش و آماس جفن را سود مند بود بگیرند زنجبیل
مامیران بلبل و دار بلبل از هر یک دو درم زعفران مروارید از هر یک یکدرم هلیله زرد و بلیله کابلی و صبر از هر یک سه درم نمک هندی
و نمک اندرانی و نمک سرخ از هر یک دو درم شادنج عدسی مغسول کفک دریا توتیای هندی حجر مصری و کحل اصفهانی
مرقشیشای ذهبی قلیمیای سیم قلیمیای زر از هر یک پنجدرم شادنج هندی سه درم عدد داروها بیست و یک است
صفت شیاف قیصر بگیرند شادنج عدسی مغسول دوازده درم صمغ عربی مس سوخته از هر یک شش درم قلقطار سوخته
زنگار از هر یک دو درم همه را بکوبند و بشراب انگوری کهن یا باب بادیان تر بسرشند و شیاف کنند و عدد داروها پنج است
صفت شیاف زنگار طرفه و سبل و جرب را سود مند بود بگیرند زنگار یکدرم بلیله زرد نیم درم توبال مس و مس سوخته
از هر یک چهار درم مرصافی نیم درم زعفران دانگی نشاسته یک درم صمغ عربی یکدرم کثیرا یکدرم اسفیداج و اسفیده ارزیز یکدرم
دار بلبل دو دانگ عدد داروها یازده است صفت داروی سرشته طرفه را و تاریکی چشم را و سپیده را سود مند بود بگیرند
سنگ مغناطیس و زنگار تراشیده و اشق از هر یک چهار درم زعفران دو درم انگبین مصفی چندانکه وزن همه داروها باشد بسرشند
چنانکه رسم است صفت داروی دیگر نرم تر قلقند یک درم نوشادر یکدرم صمغ عربی نیم درم هر سه بکوبند و بشراب کهن
بسرشند و شیاف کنند باب پنجم در انتفاخ ملتحمه و معالجات آن انتفاخ لفظی تازیست و بپارسی بر دمیده شدن
و آماسیده شدن است و این علت چهار گونه است یکی آنکه ماده او بادی باشد و علامت وی آنست که ناگاه پدید آید
و هیچ گرانی نکند و نخست در گوشه چشم که از سوی بینی است سوزشی پدید آید چنانکه مگسی پای بگزد و لون او همچو آماس تن باشد
و بیشتری در تابستان افتد و بهار افتد و گونه دوم آنکه ماده او فضله بلغمی باشد و علامت وی آنست که چشم گرانی کند
و اگر انگشت برنهند اندروی بنشیند و اثر انگشت یکساعت بماند و گونه سیوم آنکه ماده او فضله آبناک باشد و علامت وی آنست
که اگر انگشت برنهند زود برنشیند و زود بجای باز آید و درد و ضربان نبود و بلون خویش باشد و گونه چهارم آنکه از جنس سرطان باشد
و ماده او فضله باشد غلیظ سودایی علامت وی آنست که آماس صلب ولی درد بود و رنگ او تیره باشد و این علت هم
اندر طبقه ملتحمه افتد و هم اندر قرنیه افتد و گاه باشد که بر دمیدگی تا بابرو بر آید و تا برخسار فرود آید اما آنچه اندر طبقه ملتحمه افتد بعضی بی دمعه باشد
و بعضی با دمعه و آنچه اندر جفن افتد بی دمعه باشد علاج اما گونه نخستین را که ماده او بادی است از اول که پدید آید هیچ علاج نباید کرد که از خود
و زود تحلیل پذیرد و اگر روز دوم و سیوم هنوز باقی باشد تدبیر لطیف باید فرمود و بآب گرم می باید شست و گونه دوم و سیوم را علاج
همچو علاج آماس باشد نخست استفراغ کردن و ضمادها محلل و منضج و سرمهاء محلل که در علاج رمد یاد کرده آمده است بکار داشتن
لیکن داروهای رادع هیچ بکار نباید داشت و شیاف احمر لین و گرمابه درین هر دو نوع سود مند بود صفت ضماد
بابونه و بنفشه و نیلوفر اندر آب بپزند و چشم را بدان آب می شویند و اسفنج یا پنبه بدان تر میکنند و بر چشم طلی کردن

ماده را از چشم باز دارد و چشم را پاک کند و گونه چهارم را علاج صداع سودای باشد ضمادها مسکن و محلل بکار داشتن چنانکه در علاج
سرطان و آماسهای سودائی یاد کرده شود صفت شیاف خلوقی که بادها را باز کند و نفخ را زایل کند بگیرند مس سوخته سه درم اقاقیا
دو درم کثیرا و صمغ و زعفران و سنبل و از هر یک یکدرم همه را بکوبند و آب باران بسرشند و شیاف کنند عدد داروها شش است
صفت شیاف آسودگی بادها را که اندر پلک و طبقه ملتحمه باشد زایل کند در چشم کشند و از بیرون طلی کنند بگیرند مس سوخته یکدرم و نیم زعفران
نیم درم مروارید و بسد از هر یک یکدرم افیون یک درم و نیم اقاقیا پنج درم شیاف مامیثا نیم درم همه را بکوبند و به آب باران بسرشند
و شیاف کنند عدد داروها هفت است صفت شیافی که از بیرون طلی کنند بگیرند مس سوخته دو درم و نیم و زعفران نیم درم مروارید
و بسد و سنبل و مر از هر یک درمی افیون دو درم و نیم اقاقیا سه درم جمله هشت دارو است **باب ششم** در صلب شدن ملتحمه
و معالجات آن بباید دانست که صلب شدن ملتحمه را بتازی حبا الملتحمه گویند و بسیار باشد که طبقه ملتحمه سخت شود و چشم بدان سبب
اندر چشم خانه نتوان گردانید و همه حرکتهای او ناممکن گردد و طبقه ملتحمه طرخیده و سرخ و خشک و با درد باشد و چون از خواب بیدار شود
چشم بدشواری بر تواند کرد و گاه باشد که در گوشه چشم اندکی رمص خشک گرد آمده بود و سبب این علت خلطی خشک غلیظ بود
علاج نخست طبع را نرم باید کرد و پیوسته اندر گرمابه رفتن و سر بخار آب گرم داشتن و اسفنج با آب گرم تر کردن و بر چشم نهادن و آب گرم
در چشم میچکانند و هر شب سپیده و زرده خایه مرغ یکی با روغن گل گرم با پنبه لطیف بر پشت چشم برنهادن و از طعامهای سرد پرهیز کردن
و روغن شیرخشت تازه بر سر نهادن و داروها که اشک آرد در کشیدن چون برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر لین و احمر حاد و سیمه
روشنائی **باب هفتم** در خارش طبقه ملتحمه و علاج آن سبب خاریدن ملتحمه فضله باشد شور لطیف بوره و اشک سخت شور بود
و لون جفن و لون طبقه ملتحمه بسرخی گراید بسیار باشد که از صعبی خارش پلک ریش گردد علاج طریق آنست که طبع را نرم دارند
و هر بامداد در گرمابه رفتن و طعامها نرم خوردن و از طعامهای تیز و شور پرهیز کردن و داروی که اشک آرد کشیدن **باب هشتم**
در سبل و معالجات آن سبل علتیست که رگهای چشم سرخ باشد و ممتلی گردد از خونی غلیظ و در چشم خارش پدید آید و این علت
دوگونه است یکی آنکه رگهای باطن ملتحمه سرخ شود و ممتلی گردد و بر ظاهر طبقه قرنیه غشای همچون ابری سرخ بام پدید آید [illegible]
و عطسه متواتر شود و در اکثر اوقات آفتاب را نتواند دید و اشک روان باشد و در قعر چشم ضربانی باشد و گونه دوم چنان باشد
که بر ظاهر ملتحمه رگهای سرخ و ممتلی گردد و بر خیزد و بر ظاهر طبقه قرنیه غشای چون دودی پدید آید و بر دور خساره سرخ شود و اندر
ابرو المی و حرارتی پدید آید و خداوند علت نه آفتاب تواند دید و نه چراغ و هرگاه که پلک فرو سوی خویش کشد چنان نماید که رگها
از روی ملتحمه بر میخیزد و سبب این علت امتلای دماغ بود و بزرگی رگهای چشم و بسیار باشد که سبل افراط کردن باشد اندر علاج
گرم طلیهای و ضمادها و تدبیرهای سردی فزای تا ماده بدان سبب غلیظ گردد و تحلیل نتواند پذیرفت معالجات اما از جهت
تن ابتدای رگ قیفال گشادن و استفراغ کردن با یاره فیقرا و حب قوقا و از پس استفراغ غرغره کردن با بکامه و [illegible]
[illegible] بند و عطسه آوردن پس تدبیر قوت دماغ کردن ببوی عنبر و لادن و غیر آن و طعامها که بخار بر دماغ دهد پرهیز کردن چون باقلی

و عدس و سیر و پیاز و گندنا و از طعامهای سرد و غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و شیر و هر چه از وی سازند و شیرینی زیان دارد
و از گرد و دود حذر باید کرد و بالین بلند داشتن و چپ را نشاید بست و بسیار گفتن و بانگ داشتن و بفروغ آتش انگیزیدن زیان دارد
صفت دارویی که باد سبل را برسد و سدهٔ بینی را زایل کند بگیرند کندش یکدرم مرصافی دو دانگ حضض یک دانگی و نیم صبر چهار دانگ
همه را بکوبند و به آب مرزنگوش بسرشند و حبها کنند همچون عدس سه روز پیوسته هر بامداد یک حب به شیر زنان و روغن بنفشه
حل کنند و به بینی اندر چکانند صفت دارویی دیگر کندش و قصب الذریره و گلسرخ از هر یک برابر همه را بکوبند و مقدار نیم دانگ به بینی
اندر دهند و مرزنگوش می بویند و بعد از آن سیم روشنایی و باسلیقون می باید کشید و آنرا که با سبل حرارت رنجه دارد شیاف اسود
باید کشید صفت شیاف اسود نسخهٔ مجرب بگیرند اقاقیای مغسول و صمغ عربی از هر یک هشت درم مس سوخته پنج درم افیون دو درم
از هر یک یکدرم و نیم به آب باران بسرشند و شیافها کنند و رگ پیشانی و رگ گوشهٔ چشم زدن سخت سودمند بود و گوشهٔ
هم نخست رگ قیفال باید گشاد و تن را پاک کردن و ایارهٔ فیقرا و حب قوقایا بکار داشتن و غرغره و عطسه پس از استفراغ نافع بود
و اندر چشم داروهای تیز که خون را رقیق کند و رگها را پاک کند می کشند چون شیاف اخضر و باسلیقون و غیر آن و داروهای
چنان باید کشید که نخست جفن را باز گردانند و باطن جفن را بدارو بخارند به سر میل و چون سوزش دارو بنشیند ذرور رمادی اندر کشند
صفت ذرور رمادی بگیرند مامیران یکدرم توتیای کرمانی پرورده شیح سوخته پرورده توبال مس مغسول سرمهٔ اصفهانی پرورده از هر یک
دو درم همه را بکوبند و بکار دارند سبل و جرب و دمعه را سود دارد و از پس آنکه ذرور کشیده باشند و آسوده شده بگرمابه اندر شوند و در
ابزن می کنند و آنرا که با سبل رمدی گرم پدید آید هیچ دارویی سرد بدو نشاید برد و اعتماد بر استفراغ باید کرد و بر جذب ماده بجای
های دور و ابزن می کشیدن و زردهٔ خایهٔ مرغ بر پشت چشم نهادن و اگر چه رمد سخت گرم باشد هیچ وجه شیاف ابیض و ملکایا
نشاید کشید و اقتصار بر شادنج عدسی مغسول باید کرد صفت دارویی که سبل گرم را سودمند بود بگیرند سماق چندانکه خواهند
و اندر آب صافی آغازند تا ترشی از وی بستانند و بپالایند صافی و اندر آفتاب نهند تا سطبر شوند و شیافها کنند و بکار دارند سبل رمدی را
سودمند بود صفت شیاف دینارگون سبل رقیق را بر دارد بگیرند زرد چوبه و شادنج مغسول و صبر و شیاف مامیثا استار استار
به شیاف سازند چنانکه رسم است و اما سبل کهن را تدبیر بریدن باشد و آن بریدن را بتازی لقط السبل گویند و شرط این کار آنست
که نخست فصد فرمایند و مسهلی دهند و چون لقط خواهند کرد بیمار را پیش خویش بخوابانند و مردی استاد را گویند تا چشم او بگشاید چنانکه
لبهای جفن باز نگردد و این چنان باشد که در گشادن چشم هر دو ابهام جفن فشارده دارد و بنهاد لب جفن بر حال خویش نگه دارد
تا اندک و بسیار لب جفن باز نگردد تا در بریدن سبل از لب جفن هیچ بریده نشود و اگر هیچ بریده شود جفن بر ملتحمه بروید از بهر آنکه چشم
می گشاید استاد باشد پس سبل را از گوشهٔ چشم که از سوی بینی است بصنارهٔ بردارد و از میانگاه جفن بر سوی رگی دیگر بصنارهٔ دیگر بردارد
و بدهد که تا صنارهٔ از طبقهٔ قرنیه دور باشد و به لب جفن نزدیک باشد و از گوشهٔ دیگر که از سوی گوش است رگی دیگر بصنارهٔ
و صنارها بدست راست ناخن تیز انگیزند و نخست سبل را از این گوشهٔ چشم برد که از سوی گوش است و هر بار که رگی

اندر زیر سبل کند و همچنانکه ناخنه را کشط کنند سبل را کشط کند تا همه رگهای سبل از طبقهٔ ملتحمه جدا برداشته شود و بدین ترتیب سبل را لقط
می کنند تا بگوشهٔ دیگر که از سوی بینی است پس صغارها هم برین ترتیب اندر جانب پلک فروسوین آویزد و همچنین برین ترتیب لقط کند
چون فارغ شد نگاه کند تا بر ملتحمه بگرداند و هیچ رگی مانده است آنرا نیز بردارد و نشان آنکه رگی مانده است آن باشد که مهت را بر ملتحمه
بگرداند اگر مهت بچیزی درآویزد رگی مانده بود و اگر بچیزی درنیاویزد هیچ مانده نباشد پس زیره و نمک بخایند و آب آن در چشم او چکانند و
زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل بر پنبه پاکیزه کنند و بر پشت چشم نهند و رفادهٔ بر زبر آن نهند و بعصابه ببندند و بفرمایند تا هر ساعت چشم را
اندر جفن همی گردانند تا بر هم نروید و به پشت باز خسبد و دیگر روز گل سرخ خشک اندر آب بجوشانند و چشم او بگشایند و بدان آب بشویند
و میل را بروغن گل چرب کنند و اندر چشم او بگردانند تا بداند که پلک بر ملتحمه رستست یا نه اگر رسته باشد بشکافد و دیگر باره آب زیره
و نمک خائیده اندر چکانند و اگر نیز برهم رسته نباشد از آب زیره و نمک خائیده در چکانیدن چاره نباشد سه روز تعلل میکند و از پس سه روز
باسلیقون و مانند آن کشند تا بیخ سبل باز آید و پاک شود و اگر رمدی یا آماسی گرم پدید آید بعلاج آن مشغول شود و بعلاج سبل باز آید

باب نهم در ودقه و معالجات آن ودقه آماسی باشد صلب بر طبقهٔ ملتحمه و این آماس بعضی را اندر گوشهٔ چشم باشد
که سوی بینی است و بعضی را اندر گوشهٔ دیگر که سوی گوش است و بعضی را اندر زیر جفن باشد و بعضی را آماسهای کوچک باشد
گرداگرد سیاهی بشکل دانهٔ مروارید یا بر شکل بثرها پدید آید و رنگ این آماسها نیز مخالف باشد بعضی را سرخ باشد و بعضی را سپید بود
و بسیار باشد که این علت اندر تبها گرم پدید آید علاج تدبیر لطیف باید کرد و ذرور ملک یا ذرور آبی کشیدن و آنرا که
چشم سرخ باشد نخست شیاف ابیض عنزروت که اندر علاج رمد یاد کرده آمده است سه روز می باید کشید پس ملکایا ذرور آن
کشیدن و اگر مدت دراز گردد داروهای تیز بکار باید داشت چون باسلیقون و احمر حاد و مانند آن صفت ذرور آبی
بگیرند پوست خایهٔ مرغ و بشویند و تصویل کنند چنانکه یاد کرده آمده است ازین پوست خایهٔ مرغ تصویل کرده درم بگیرند و شادنج
مغسول دو درم و نیم هر دو را بهم بیامیزند و بکار دارند

باب دهم در یاد کردن دمعه و علاج آن دمعه علتی است که پیوسته
بی گریه و بی مراد اشک از چشم می آید و این علت بعضی را لازم باشد و بعضی را عارض اما آنچه لازم باشد دو گونه است یکی را
مادرزادی است و دوم آنکه بسبب استقصای دستکاری پدید آمده باشد و برداشته اندر بریدن ظفره کرده باشد و از گوشت
گوشهٔ چشم لختی با ظفره بریده شده باشد و برداشته و مادرزادی را علاج نیست و این نوع دوم را اگر گوشت اندکی مانده باشد
و بیشتری برداشته آنرا هم علاج نیست و آنرا که اندکی برداشته باشند علاج یاد کرده آید و آنچه عارض باشد هم دو گونه است
یکی آنکه تبع بیماری بود چون آماس دماغ و تبهای گرم عفونی و حمّی یوم سهری و گاه باشد که سبب دمعه علت تمدد باشد
و دوم آنکه هم بسبب نقصان گوشت گوشهٔ چشم پدید آید و سبب این نقصان تو بعضی را بسیار کشیدن داروهای تیز باشد که گوشت
بخورد و بگدازد و بعضی را پاک کردن چشم بدستارچهای درشت و دست بد و بسیار بردن و نیز باید دانست که مدار دمعه
سه جایگاه است یکی رگهای اندرون قحف دماغ است و رگها که اندر باطن جفن است دوم رگها که بیرون قحف دماغ است سیم عضلها چشم

اما اگر اندر رگهای چشم اندرون قحف دماغ اند و از رگهای بیرون جفن علامت آنست که دمعه پیوسته باشد و عطسه بسیار آید و آنرا که
از رگهای بیرون قحف آید علامت آنست که رگهای پیشانی و رگهای صدغ ممتلی و ممتد باشد و آنرا که از عضلهای چشم آید سبب آن
ضعیفی عضلها باشد علامت وی آنست که چشمها بیرون خاسته باشد و دمعه پیوسته باشد و جفن همیشه تر بود و این سه مبدا که
یاد کرده آمد این علت را اسباب سابقه آید و سبب نزدیکتر و پیوسته و نقصان گوشت گوشهٔ چشم است که از سوی بینی است
از بهر آنکه هرگاه که این گوشت ناقص شود باقی او را قوت آن نباشد که رطوبتها را نگاه دارد و از فرود آمدن بچشم باز دارد
و به بینی باز گرداند بمنفذی که از چشم به بینی گشاده است از بهر آن این کار علاج اما آنرا که دمعه از رگهای اندرون قحف آید نخست این را
پاک باید کردن پس غرغره فرمودن و عطسه آوردن و مزاج دماغ با عتدال باز آوردن و به بوی خوش قوت دادن و هر دو روز
یا سه روز موی ستردن و بر پس سر و گردن حجامت باید کردن و آنرا که از رگهای قحف آید بر سر او ضمادها که رطوبتها را بجنباند می نهادن
چون غبار آسیا و کندر سوده و خاک او و آبی که از خار ریغ برزند و همه چیزها قابض اندرین باب سودمند بود و آن که سبب دمعه
ضعیفی عضلهای چشم باشد داروهای قوت دهنده و تحلیل کننده می باید کشید چون پرورده حضرم و باسلیقون و روشنائی
و آنرا که سبب دمعه نقصان گوشت گوشهٔ چشم باشد علاج آن ذرور اصفر است و صبر و دود کندر و شیاف مامیثا و زعفران
مفرد و مرکب این همه گوشت را باز رویاند و بهتر آن باشد که نخست چشم را بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر اندر گوشهٔ
چشم کنند و برگ بنگ که بتازی بنج گویند اندر شراب پخته بختنی نیک بر چشم نهادن سودمند بود و اگر اسفنج را بشراب انگوری
تر کنند و پیوسته بر چشم می نهند سود دارد و اگر شب یمانی اندر شراب افکنند و برزنند و اثر آن خوب باشد و بسیار بود که سبب
دمعه گرمی مزاج چشم و دماغ باشد و علامت وی آنست که رگهای چشم غلیظ و ممتلی باشد و سرخ و حرکتهای چشم سبک
و زود بود و اشک گرم و رقیق باشد و گاه باشد که سبب سردی مزاج چشم و دماغ باشد و علامت وی آن که رگهای چشم باریک
و ناپیدا باشد و چشم سپید باشد و حرکتهای او آهسته باشد و اشک سرد و غلیظ باشد صفت سرمه دیگر که خداوند مزاج گرم را
نافع بود بگیرند شادنج مغسول و توتیای مغسول و مرقشیثا از هر یک درمی بهم دارید و بسد از هر یک نیم درم شیاف مامیثا
و صبر از هر یک دانگی و نیم بسایند و بکار دارند صفت سرمه که خداوند سرد و تر را سود دارد بگیرند بلبل یکدرم ملح هندی یک درم
دار بلبل دو درم کف دریا نیم درم سرمه سه بار چند همه داروها باسلیقون و روشنائی خداوند این مزاج را سودمند بود صفت داروی
که ضعیفی عضلهای چشم را سودمند بود بگیرند استخوان هلیلهٔ زرد سوخته و نمک هندی و مازو و اسطارست بکوبند و بیزند و بکار دارند
و توتیا با آب هلیلهٔ زرد پرورده اندرین علت نافع بود صفت آن بگیرند هلیلهٔ زرد مقشر و اندر آب تر کنند یکهفته و بدست بمالند
و بپالایند و توتیا بدین آب بپرورند و توتیا با آب مورد تر پرورده هم سودمند بود صفت سرمهٔ دیگر که دمعه را باز دارد و عضلهای چشم را
قوت دهد بگیرند توتیا هشت درم سرمه یکدرم شادنهٔ مغسول یکدرم و نیم قلیمیای زر چهار دانگ همه را بکوبند نرم و بآب
غوره و آب سماق بپرورند چنانکه از آب هلیله دو جزو و آب غوره و آب سماق از هر یک یک جزو بود صفت سرمه

یک عدد وآنرا بخمیر اندر گیرند و بر خشتی پخته نهند و اندر تنور بریان کنند تا خمیر سرخ شود آن هلیله را از خمیر بیرون کنند وآنرا با دانگی
زعفران بسایند و بکار دارند صفت کحل اصفر زعفران یکمثقال کافور ریاحی نیم دانگ نرم بسایند و بکار دارند دمعه را باز دارد
صفت سرمهٔ دیگر که خداوند مزاج سرد را سودمند بود بگیرند توتیای معدنی و در میان خرما کنند و بسوزند پس پاک کنند و بشویند چند بار
وخشک گردانند و بکوبند ازین توتیا پنج درم و حنزفا قله کبار نیم درم هرد ورانیک بسایند و بکار دارند بغایت سودمند بود **باب یازدهم**
در دبیله و علاج آن دبیله قرحه بزرگ را گویند که او را غوری بزرگ باشد دریم کند بسیار و بعضی را باشد که رطوبتهای چشم ازین قرحه
بپالاید علاج نخست تعجیل کنند بفصد و اسهال و بعد ازان شیاف ابیض و افیون می کشند و ازپس آن شیاف ابار کشند
صفت شیاف ابار بگیرند قلیمیا زر و اسفیداج ارزیز و مس سوخته و سرمهٔ اصفهانی و صمغ عربی و کثیرا و ابار سوخته از هر یک هشت درم
و مرصافی و افیون از هر یک یکدرم همه را بکوبند و بآب باران بسرشند و شیاف کنند عدد داروها نه است صفت نسخهٔ دیگر
قلیمیا هشت درم مس سوخته و سرمه و سردی کا و کوهی سوخته و مرصافی و اقاقیا از هر یک ده درم افیون سه درم بآب باران بسرشند
عدد داروها هشت است صفت نسخهٔ دیگر ابار محرق توتیا صمغ کثیرا از هر یک هشت درم افیون نیم درم عدد داروها شش است و توتیای
پرورده که در علاج رمد یاد کرده آمده است بکار دارند وآنرا که مدت دراز گردد شیاف ابیض کندری بکار دارند صفت ابیض کندری بگیرند
اسفیداج ارزیز هشت درم افیون و عنزروت برورده و کثیرا از هر یک یکدرم صمغ عربی چهار درم کندر نیم درم بآب باران شیاف کنند
عدد داروها شش است و زردهٔ خایه بر پشت چشم می نهند و باقی علاج قرحه قرنیه طلب کنند **باب دوازدهم** در یاد کردن توته
که بملتحمه پدید آید و معالجات آن توته گوشتی باشد نرم نه بس سرخ و نه بستری نزدیک آن گوشهٔ چشم باشد که از سوی بینی است
ورگهای سرخ از گوشهٔ چشم بدو پیوسته باشد بر شکل ناخنه علاج نخست تن را بفصد قیفال و اسهال پاک کنند و چند مسهل باید داد
تا ماده پاک شود از بهر آنک این علت بسیار معاودت میکند پس توته را بصناره بگیرند باهستگی و جرب دستی از بهر آنکه وی باشد
از صناره بجهد و رمهت اندر زیر رگها کنند از گوشهٔ چشم بدو پیوسته است وآنرا کشط همچون ناخنه و بناخن آنرا بر دارند وآب زیره
و نمک خاییده اندر چکانند بچند نوبت و زردهٔ خایهٔ مرغ بی روغن بر پشت چشم نهند پس باسلیقون و مانند آن بکار همی دارند
باب سیزدهم در تفرق الاتصال ملتحمه و علاج آن تفرق الاتصال را که تیغی یا از سنگی یا غیر آن افتد نخست فصد قیفال کنند
و مسهل دهند تا ماده بدو نه پیوندد وآنرا که خون آمده باشد خون از وی پاک کنند شادنج مغسول با اندکی کافور بر وی کنند و سخت ببندند
وآنرا که خون بر نیاید توتیای پرورده بر کنند و پیوسته زردهٔ خایهٔ مرغ بر پشت چشم می نهند و هر چند روز فصد کنند اگر مانعی نباشد و مسهل دهند
تا بدو گسسته شود و نگاه دارند تا رطوبتهای چشم از وی پالوده نشود علاج قرحه و دبیله می کند **جزو چهارم** اندر شناختن بیماریها
که در طبقهٔ قرنیه افتد و معالجات آن و این جزو ده باب است و این مقدمه معلوم کرده اند که عدد بیماریهای قرنیه ده است قرحه
بثره و سلخ و سبیده و غمامه تغیر لون قرنیه تری قرنیه خشکی قرنیه سرطان که بر قرنیه پدید آید گمنه نتو قرنیه تفرق الاتصال
قرنیه افتد این جمله ده است باب نخستین در انواع قرحه و دبیله و معالجات آن قرحه بپارسی ریش باشد و ریشهای

طبقه قرنیه هفت نوع است و ازین هفت چهار آنست که ظاهر باشد قرحه بپارسی نخستین را بلغت یونان اخیلوس گویند ترجمه او
بتازی القتام است یعنی تاریکی و علامت وی آنست که بر ظاهر سیاهی نقطه بزرگ پدید آید چون دودی و نوع دوم را نفالیوس گویند
و ترجمه وی بتازی الغمام است یعنی ابر و این از نخستین عمیق تر بود و اسفیدتر و علامت وی آنست که بر سیاهی نقطه پدید آید کمتر
از نخستین و سفیدتر از آن بوده و نوع سیوم بر کناره سیاهی پدید آید و این موضع را چشمان اکلیل السواد گویند و بلغت یونان ارجامون گویند
و بیشتری ازین قرحه بر سیاهی باشد و اندکی بر سپیدی بود و علامت وی آنست که آنچه بر سپیدی باشد سرخ نماید و آنچه بر سیاهی باشد
سپید نماید و همه ریشها که بر طبقه قرنیه برآید سپید نماید و هرچه بر ملتحمه برآید سرخ نماید و نوع چهارم را بلغت یونان العسوما گویند یعنی
شاخ کشیده و علامت وی آنست که بر سیاهی سپیدی می نماید همچون ابری پاشیده و آن سه نوع دیگر از قرحه که در باطن قرنیه
باشند نخستین را بوتربون گویند و ترجمه او بتازی الحفیت یعنی مغاکی عمیق و علامت وی آنست که همچون کاوشی باشد در قرنیه
رفته بود و بس فراخ نبود و رنگ او صافی باشد و خشک ریشه کمتر آرد و نوع دوم را بلغت یونان فعلومیا گویند و ترجمه او بتازی المومهٔ است
یعنی دردناک و علامت وی آنست که فراخ تر از آن اول باشد و عمیق کمتر از آن دارد و نوع سیوم را بلغت یونان دمهاکو گویند
و ترجمه وی آنست بتازی الاحتراق است و علامت وی آنست که قرحه شوخناک باشد و خشک ریشه بیشتر آرد و اگر مدت او
دراز گردد رطوبتهای چشم از وی بپالاید و اسباب این نوع رطوبتی باشد گرم و تیز و سوزان و همه انواع بود با ضربان و درد و خلیدن باشد
و هر قرحه که بزرگ و شاخناک باشد آنرا دبیله گویند و علاج دبیله یاد کرده آمده است و باقی علاج ازین باب تامل باید کرد علاج
هرگاه که ازین علامتها که یاد کرده آمد اثری پدید آید در حال بباید شتافت و رگ قیفال زدن و باندازهٔ قوت خون برون داشتن
و بر هفته یا نزدیکتر هم از قیفال اندکی خون بیرون کردن و بمطبوخ هلیله و خرمای هندی و خیارشنبر و مانند این استفراغی دو سه
کردن و بشیاف ابیض افیونی می کشیدن و بر ساقها حجامت فرمودن و اطرافها بستن و مالیدن قرحه بدین گوشهٔ چشم
نزدیکتر بود که سوی بینی است بیمار را چنان باید خوابانید که این جانب بر بالا بود تا ریم اندر گوشهٔ چشم گرد نشود و آنرا نسوزاند و اگر
بدین گوشه نزدیکتر است که سوی گوش است چنان باید خوابانید که این گوشه بر بالین بود تا ریم همی بپالاید و بانگ داشتن و قی کردن
و عطسه آوردن و خشت بستن و بالین بسته داشتن زیان دارد و آنرا که قرحه قوی باشد و ماده گرم و سوزان بود از شیاف ابیض
کشیدن چاره نبود و شیر زنان اندر چکانیدن و شیاف ابیض بشیر زنان سوده اندر کشیدن نافع بود و اگر طبع خشک بود بدین حب
نرم کنند صفت این بگیرند کثیرا و رب السوس از هر یک جزوی سقمونیا نیم جزو شربه نیم درم یا چیزی که لایق این باشد بدهند و علاج زود
گرم کنند و اگر پس از آنکه تنقیه بفصد و اسهال بدفعات کرده باشند ضربان و خلیدن و درد ساکن نشود امید از علاج پذیرفتن گسسته
باید کرد و نیز خاصه آن باشد که با قرحه جفن درشت بود و جرب دارد از بهر آنکه طبقات چشم درستی بر نیاید خاصه که قرحه بود و اگر قرحه در سر کنند
و دو ریخته شود آب حلبه با اکلیل الملک در باید چکانید و پس از آنکه سر کرده باشد شیاف ابیض انزروتی باید کشید تا قرحه را
ابیض که با قلیمیا کنند هم این قوت دارد صفت آن بگیرند صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک دو درم و اسفیداج ارزیز بخدا

سوم از هر یک یک درم عدد دارو ناشستن است و آنرا که ریم غلیظ تر بود شیاف ابیض که در وی کندر بود بکار دارند صفت آن
در علاج دبیله ملتحمه یاد کرده آمد اما اگر هنوز ماده بچشم همی آید و مزاج گرم است این شیاف نشاید کشید بهیچ وجه و پس از آن
که قرحه پاک شده باشد شیاف ابار که در علاج دبیله ملتحمه یاد کرده آمده است می کشند تا مغاک ریشی نسازد و بر ویاند و از صدف سوخته
و جند بیدستر منخول کرده ذرور سازند و بکار برند تا رطوبتهای قرحه را پخته و خشک گرداند و پس از آنکه مغاک قرحه بر شده باشد و بر سبیل شیاف
احمر لین باید کشید و از پس آن کحل اغبر و اگر حاجت آید پس از همه شیافها و سر همه شیاف اخضر لین باید کشیدن و صواب باشد
و اگر از قرحه اثری بماند علاج آن باز علاج بثرها باید جست و اگر قرحه بلید شود و موی سرخ گردد علاج بداروهائی باید که قابض و قوت دهنده
باشند و درشتی نفزاید **باب دوم** در یاد کردن بثره و سلخ و جفن که بر طبقه قرنیه افتد و علاج آن تولد بثره از رطوبتی باشد فرونی
عفن و تیز و سوزان که در میان توهای طبقه قرنیه گرد آید و طبقه قرنیه چهار توست و بعضی گویند شش توست و بثرها چند گونه است
بعضی بسبب تیزی جایگاهش بگیرد و بعضی بسبب کمی و بیشی ماده بگردد و بعضی بسبب تیزی و شوری و عذبی ماده بگردد و بعضی
بسبب غلیظی و رقیقی قوام ماده بگردد و این انواع را علامتها است اما علامت آنچه بسبب جایگاهش بگردد آنست که
بعضی بثرها اندر زیر پوست بیرونی باشد که سطح ظاهر اوست و این علاج سهل تر بود و با سلامت تر و لون شیاف و صافی نماید
و سبب آن که سیاه نماید دو است یکی آنکه طبقه قرنیه شفاف است و بصر را از دیدار طبقه عنبیه باز دارد و طبقه عنبیه سیاه است دوم آنکه
از نور بینائی که در عصب مجوف همی آید دور تر بود و سبب صافی نمودن آنست که رطوبتها که بثره از وی تولد کند از پس یک پوست باشد
دیدن سبب صافی نماید و بعضی اندر زیر پوست دوم بود و درد و خطرناکی این بثره میانه باشد و در سیاهی و صافی هم میانه باشد
از بهر آنکه از پس دو توست می نماید و دوری و نزدیکی او نور بینائی دور است و بعضی بثره اندر زیر پوست سیوم بود و دردناک تر
و خطرناک تر بود و سپید نماید از بهر دو سبب است یکی آنکه تیره رطوبتی است بسبب آنکه از پس سه پوست بصر را از دیدار عنبیه
یعنی ثقبه او باز دارنده تر است و دوم آنکه بنور بینائی نزدیکتر است آن نور بر روی همی تابد بدین سبب سپید نماید و بدین علامتها
معلوم شده است که طبقه قرنیه چهار تو افتاده است و اما علامتها آنچه بسبب کمی و بیشی ماده و غیر آن بگردد آنست که هر کجا ماده
بسیار و تیز تر بود آفت و درد و ضربان عظیم تر باشد از بهر آنکه ماده بسیاری موضع را از هم باز کشد و بطر بخاند و تیزی ماده موضع را بگزد
و بسوزد و آنجا که ماده غلیظ و اندک بود بر خلاف آن باشد لیکن بسبب غلیظی ماده دیر تر پخته شود و آنجا که ماده عذب باشد سوزش کمتر کند
و درد و طرخندگی بلنز باندازه کمی و بیشی ماده بود و هر نوعی را بپند و این اصلها قیاس می باید کرد و بباید دانست که سبب خطرناک این
بثرها آنست که گوهر طبقه قرنیه صلب است و تا ماده گرم و تیز و سوزان نباشد اندر گوهر او اثر نتواند کرد و خود را اندر میان اجزای او
جای نتواند ساخت و آنجا که ماده بدین صفت گرد آید بیشک آن موضع را بسوزد و بخورد و سوراخ کند اگر سوراخ کوچک باشد و از برابر ثقبه
دور بود امید باشد و اگر برابر ثقبه عنبیه باشد هر گاه که ثقبه باز رود یدراه بینائی بسته شود و چشم نابینا گردد و آنچه در زیر پوست
سوم و دوم باشد بزرگ بود و برابر یا نزدیک ثقبه عنبیه باشد آفت آن عظیم تر باشد از بهر آنکه پوستها دیگر را که بر بالای اوست همچنان بسوزد و

بخورد

بخورد و دیده بیرون خیزد و موی سرخ گردد ممکن باشد که رطوبتهای چشم ازان راه پالوده شود و گاه باشد که ماده سخت اندک باشد
و طبقه‌ها را سوراخ نکند لیکن تحلیل دفع شود علاج فصد و اسهال باید و شیافت و غذا بسیار بهار خنک چون کوک و کسنه و اسفاناخ و
ساق خرفه و خیار و کدو و مانند این بازباید آورد و شیاف ابیض افیونی و سعدان همی باید چکانید و آنرا که درد سخت عظیم نباشد
شیاف ابیض عنزروت باید کشید و ذرور ملکایا بکار داشتن و چون بوقت انتهار رسد شیاف ابیض کندری کشیدن از بهر آنکه
وی تحلیل کند و چون در انحطاط افتد شیاف احمر لین کشیدن از بهر آنکه وی تحلیل باعتدال کند و هر گاه که فرمن گردد و تحلیل نکند
داروهای تیز چون روشنائی و داروها که در وی سکبینج و حلتیت و فرفیون باشد همی باید کشید و هر گاه که چیزی کشاینده چون
داروی سخت تیز یا چیزی برنده چون آهن و نی و غیر آن بطبقه قرنیه رسد و جراحتی کند بیک چنانکه پوست بیرونی طبقه را الخراشند
و بعضی از وی بریده شود و از زیر وی پوست دیگر برخیزد آنرا السلخ گویند و هر گاه که جراحت بپوست دوم یا سیوم رسد حفر گویند
و بهترین داروی آنرا شیاف اناراست و صدف سوخته و گشته در وی نافع و موافق است باب سیوم در یادکردن سپیده
که بر قرنیه افتد و علاج آن سپیده که بر چشم افتد دو گونه باشد یکی بر ظاهر طبقهٔ قرنیه افتد آنرا ابر گویند و سحاب نیز گویند و دوم اندر قعر قرنیه افتد
آنرا بیاض گویند و این غلیظ باشد و سبب هر دو قرحه قرنیه بود و قرحه و بثره باشد و بسیار بود که بسبب صداع صعب سپیده بر چشم پدید آید علاج
اندر علاج سپیده نه بفصد حاجت آید و نه باسهال مگر آنجا که ترسنده که بسبب استعمال داروهای تیز زداینده حرارتی فزاید و ماده را جذب کند
اینجا بر سبیل استظهار فصد و اسهال صواب بود و اما علاج سپیده بداروهای زداینده و پاک کننده باید کرد آنچه اندک و رقیق باشد بود
عصارهٔ شقایق النعمان تنها و عصارهٔ قنطوریون دقیق با عسل بزداید و بسیار باشد که سپیدهٔ رقیق بزبان برخیزد و این چنان
که شکر با نمک برزبان نهند یکزمان درست کرده پس دیده را بزبان بمالند هر بامداد و این کس پرهیز کند و آنرا که غلیظ باشد
داروهای قوی تر باید چون مس سوخته و بوره و نوشادر و نمک اندرانی و کف دریا و سرطان بحری و سرمهٔ روشنائی از بهر آنکه
اندر وی ازین داروهاست سودمند بود و اگر نطرون ما یا روغن زیت سوده اندر کشند زداینده باشد و بهتر آن بود که هر گاه که
خواهند تا ازین نوع داروهای زداینده که سپیده بزداینده باشد بکار دارند نخست شیاف اخضر بکار دارند چه وی سخت نافع است
و پس از شیاف اخضر ذرور مشکین بکار دارند صفت ذرور مشکین بگیرند سرطان بحری و سوخته و کف دریا و سرگین کاو سوسمار
و سنگدان خرد که سنگ‌باری حباری گویند و توتیای حسری و پوست خایهٔ شترمرغ از هر یک دو درم و در نسخهٔ دیگر یکدرم و اسفیدهٔ ارزیز
و توبال مس و آبگینهٔ شامی و مروارید ناسفته و عقیق سوخته و سنگ سبز که کارد بر وی تیز کنند و دار بلبل و سفال زنگین و قلیمیا هندی
و مرجان و طین قیمولیا و مس سوخته و توتیای کرمانی و محمودی از هر یک یکدرم مرقشیشا نیم درم ملح اندرانی و بوره ارمنی
از هر یک چهار دانگ کف صابجینه دو درم مشک دو دانگ همه را نرم بکوبند چون غبار و بکار دارند صفت نسخهٔ دیگر بگیرند سرگین
سوسمار سه درم نطرون و کف آبگینه از هر یک پنج درم مروارید سه درم زنگار یکدرم لبد سه درم اشنه نیم درم ... مرجان
سوخته سه درم توتیای هندی دو درم مشک دو حبه عدد داروها ده است و از جمله داروها آزموده سرگین خطافست

نسخه بزبان

بچشم اندر کشند و پوست خایه مگس یکدرم شکر طبرزد یکدرم هرد و را نرم بسایند و بکار دارند ذروری آزموده است صفت داروی معسل که
سپیده را ببرد دیگر بگیرند سرگین خطاف دعا قرقرحا و انزروت و زنگار و کف دریا و آبگینه و قلیمیا و پس همه را بکوبند و ببیزند چون غبار
و با انگبین مصفی بسرشند و بکار دارند صفت نسخه دیگر انزروت و بوره ارمنی و نمک درست از هر یک دو درم و نیم سنباذج یکدرم همه
بکوبند و با دو داو قیه انگبین مصفی کف برداشته بسرشند و پس از دارو کشیدن در گرمابه باید رفتن تا سپیده نرم شود و علاج پذیرد
صفت داروی نافع بگیرند توتیا و قلیمیا و سرطان بحری و صدف سوخته و معصفر از هر یک برابر مشک نیم دانگ جمله ذرور سازند صفت
شیافی که سپیده را ببرد دیگر بگیرند کف دریا و کف آبگینه و سرگین سوسمار و شکر و حجازی از هر یک برابر بکوبند و بیزند پس بگیرند ده درم
و ج و ده درم مامیران چینی نیم کوفته و در نیمن آب بیزند تا سه بهر بود و دو بهره بماند و بپالایند و داروها بدان آب ترکنند و بسایند
تا سرشته شود پس خشک کنند اندر سایه و دیگر باره بسایند و باز بسرشند بدین و شیاف کنند صفت داروئی که سپیده را رنگ کند
تا سپیده نماید بگیرند مازو و اقاقیا از هر یک یکدرم قلقند نیم درم همه را آب شقایق النعمان بسرشند خشک کنند بسایه و شیاف کنند
و دیگر باره بکوبند و باز همه با آب شقایق بسرشند چند کرت و شیاف کنند و اندر چکانند و شیر خر تازه که هنوز گرم باشد در چکانید
سپیده را و چشم ازرق را رنگ بگرداند و شیر گندم تر اندر چکانیدن چشم را سیاه کند و عصارهٔ عنب الثعلب و عصارهٔ بوست جوز تر
و عصاره پوست انار شیرین اندر چکانیدن چشم را سیاه کند و ازرقی بپوشاند و بندق را بسوزند و با روغن زیت بسایند و بر سر کودک
ازرق چشم مالند آنجا که جای مغز است ازرقی را زایل کند و این داروها آزموده است و اگر حنظل تر بگیرند و میل اندر میان او کنند
و در چشم کشند چشم ازرق را سیاه کند و گفته اند که قوت این بدانجای است که اگر چشم گربه را این اعلاج کنند گربه سیاه چشم گردد
و زعفران درین باب سودمند بود صفت سرمه که چشم را سیاه کند و سپیده را که از اثر قرحه بود بپوشد سرمه اصفهانی سه درم
مروارید یک درم و مشک و کافور از هر یک دانگی دود چراغ زیت دو درم زعفران یکدرم جمله چون غبار بسایند و بکار برند
عدد داروها شش است

باب چهارم

در تغیر لون طبقهٔ قرنیه و معالجات آن سبب تغیر گون طبقهٔ قرنیه دو نوع بود
یکی بسیاری کیموس که بدو رسد دوم چگونگی کیموس یعنی رنگ آن اما آنچه بسبب بسیاری کیموس باشد علامت آنست
که همه چیزها او را چنان نماید که اندر میان دود است یا اندر میان نرم که بتازی ضباب گویند علاج این اندر باب علاج تری طبقه قرنیه
یاد کرده آمد و آنچه بسبب رنگ کیموس باشد علامت وی آنست که چیزها را بدان رنگ بیند اگر کیموس بلغمی باشد سپید بیند
و اگر خونی باشد سرخ بیند و اگر صفرائی باشد زرد بیند و اگر سودائی باشد سیاه بیند اما علاج این نوع علاج طرفه و یرقان است
نخست تن و دماغ را از آن ماده که غالب است پاک باید کرد بدان طریق که لایق شمرند و شربتهای لایق آن دادن و سر
بخار آبی که اندر وی بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و مانند آن پخته باشند فرو داشتن سودمند بود و بخار سرکه و آب بهم آمیخته
و جوشانیده سودمند بود و بوقت انتها شیاف احمر لین کشیدن تا باقی را تحلیل کند

باب پنجم

باب در تری طبقه
ثتی غلیظ باشد که بدو آید و علامت وی آنکه بر ظاهر قرنیه چون ضبابی یا سحابی رقیق پدید آید خداوند این علت چیزها را

چنان بیند که گرداگرد آن دودی ضبابی است و باشد که این ضباب بهاری غشه تر باشد و دور کند علاج نخست تن و دماغ را پاک
باید کرد بحب قوقایا و ایارج فیقرا و شیاف مرارات و سرمهٔ روشنائی کشیدن و از طعامهای غلیظ پرهیز کردن و اندر طعامها دارچینی
بیشتر کردن و برگ بادیان خوردن سود دارد **باب ششم** در خشکی قرنیه و علاج آن سبب خشکی طبقهٔ قرنیه دو گونه باشد یکی که
رطوبت بیضیه نقصان پذیرد بسببی از اسباب و دوم اگر رطوبت اصلی کمتر شود و آنچه سبب او باشد از روی تحلیل سترده شود و بدل
آن مرد بار نرسد و طبقه بدان سبب تشنج کند و فرق میان هر دو آنست که آنچه بسبب کمتر شدن رطوبت بیضیه باشد ثقبهٔ عنبیه تنگ تر شود
و علاج آن اندر علاج طبقهٔ عنبیه یاد کرده آید و آنچه بسبب کمتر شدن رطوبتهای اصلی باشد ثقبهٔ عنبیه بر حال خویش باشد علاج هر دو صعب
و دشوارست و اصل صواب آنست که تدبیر با تری فزایند و کند و گرمابه که آب او خوش باشد علاجی صوابست و غذا و در علت را باید بود
تا اندر آب خوش صافی شود و اندر میان آب چشم باز کند و اگر بنفشه و نیلوفر اندر آب بپزند و اندر آب فرو نشینند و در میان آن آب
چشم باز کند سخت سودمند بود و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن بادام و شیر زنان به نیسی اندر چکانیدن و کشک جو و بنفشه و نیلوفر
اندر آب بپزند و از آن آب هر وقت اندک اندک بر سر او می ریزند نافع باشد بغایت و اندر چشم سپیدهٔ خایهٔ مرغ و شیر زنان می چکانند
باب هفتم در سرطان که بر قرنیه افتد و علاج آن سرطان آماسی است صلب سوداوی و بر همه اندامها افتد بر هر اندامی که
افتد حال آن نخست مشکل و پوشیده بود و با آخر ظاهر گردد و از نخست که پدید آید چند دانهٔ باقلی باشد و لون او تیره باشد و اگر دست
بر نهند اندکی گرمی گراید و بعضی سخت دردناک و جهنده باشد و آنچه دردناک تر بود و گرم تر بود زودتر ریش گردد و بعضی ساکن باشد
و ریش نگردد اما آنچه در چشم افتد بر طبقهٔ قرنیه پدید آید سخت با درد و با خلیدن باشد و رگهای چشم سرخ و ممتد گردد و الم آن در هر
زمانی که خداوند علت حرکتی کند و برود صداعش پدید آید و ماده تیز و رقیق به چشم فرود آید و شهوت طعام باطل شود و اگر زود نیز
اندر شست سبقت شود و این علت را امید زایل نباشد از بهر آنکه دارو قوی تر از این علت نیست و بدین سبب است که خداوندان را
و سرطان را امید زایل شدن دشوارست علاج تدبیر صواب اندر علاج این علت آنست که جهد کنند تا آنچه با درد است ساکن شود
و آنچه بی درد است هم بران بایستد نخست تن را پاک باید کرد و خلط سودا از تن کم کردن و علاجی که اندر باب مالیخولیا یاد کرده آمد
مشغول شدن و شیر تازه خوردن درین علت بغایت سودمند بود و منفعت هر چه که اندر آن علاج علت نافع بود بگیرند
توتیای پرورده به آب و مغسول کرده و شادنج عدسی مغسول و نشاسته از هر یک یک درم شیاف مامیثا و [illegible] از هر یک نیم درم
مروارید دو دانگ [illegible] و بسپیدهٔ خایهٔ مرغ با زرده و روغن گل بهم آمیخته بر پشت چشم می نهند
و شیر تازه در چکانیدن و آب کشنیز تر نافع بود **باب هشتم** در کمنه و معالجات آن کمنه باز ماندن ریم
زیر طبقهٔ قرنیه گویند و این علت دو نوع است یکی آنکه ماده مجتمع باشد اندکی بود و جای خرد گیرد و شکل او اندر زیر طبقهٔ قرنیه
همچون شکل سر ناخن باشد و بعضی را ماده منبسط باشد یا بسیار تر بود و جای بزرگ گیرد و همه سیاهی را پنهان کند و اسباب این
دو است یکی آنکه ماده بسته باشد که قرحه پاک ناشده از ریم سر جراحت بسته شود یا به ناکرده ساکن شود و ریم دردی بماند دوم آنکه

ماده آنجا فرود آید یا ماده رمدی که از تری بوده باشد قدری آنجا بماند و مستحیل شود علاج این علت و علاج بثره و قرحه یکی است اما نخست
تن و دماغ با قرص بنفشه و ایارهٔ فیقرا و حب قوقایا پاک باید کرد پس آب حلبه در چکانیدن تا پزند و شیاف ابیض انزروتی
و کندری و زرور ملکایا کشیدن سود دارد و هر گاه که نضج آغاز کند شیاف کندری کشیدن صفت آن بگیرند عنزروت و اشق
از هر یک پنج درم کندری ده درم زعفران دو درم همه را بلعاب حلبه بسرشند و شیاف کنند عدد داروها چهار است و شیاف احمر لین
نیز نافع است و تحلیل کند صفت داروی معسل که اندرین علت بکار آید بگیرند مر و زعفران و صبر از هر یک یک اوقیه شراب انگوری
سه اوقیه عسل شش اوقیه نخست زعفران در شراب حل کنند پس صبر و مر سوده با آن بیامیزند پس با عسل بسرشند و در آبگینه نگاه دارند
و بامداد و شبانگاه می کشند صفت شیاف الورد درد چشم صعب و قرحه و بثره بزرگی و موی سرخ در رمدهای کهن را و بیرون خاستن
چشم را و کمنه را زایل کند و مادتها را از چشم باز دارد بگیرند برگ گل تازه هفتاد درم و مثقال قلیمیاء سیم محرق مغسول بیست و چهار مثقال
زعفران شش مثقال سنبل هندی دو مثقال مرصافی چهار مثقال صمغ عربی بیست و چهار مثقال و افیون سه مثقال سرمه دو مثقال
زنگار دو مثقال عدد داروها ده است همه را بکوبند و بآب باران بسرشند و شیاف کنند و اگر بدین علاجها زایل نشود علاج طرفه کنند
و اگر کفایت نشود داروها که در علاج آب فرود آمدن یاد کرده آید بکار دارند و آنچه بدین هم زایل نشود قدح کنند همچنانکه آب را کنند
و ریم را بدان راه که آلت قدح اندر برده باشند بیرون آرند پس جراحت را علاج کنند جالینوس میگوید من در روزگار خویش
کحالی را دیدم که خداوند این علت را پیش خویش بنشاند و سر او بهر دو دست بگرفت و بجنبانید جنبانیدنی سخت و ماریم که ریم
از آن موضع فرود آمدن و آنجا که ابر را که بچشم فرود آید بدارند بماند و من ظن بردم از آنجا که برخاست و تحلیل پذیرفت **باب نهم**
در نتو طبقهٔ قرنیه و علاج آن بیرون خاستن را بتازی نتو گویند و بسیار باشد که بسببی از اسباب بادیه جزوی از طبقهٔ قرنیه برخاسته تر
از اجزای دیگر شود و همچون بثره نماید و فرق میان هر دو آنست که نتوی صلب باشد و اگر میل بروی مالند فرو نشیند و بثره با وجع
و ضربان باشد و لون او سرخی با سپیدی آمیخته باشد و بسیار وقت اتفاق افتد که بثرهٔ بزرگ قدری نخودی برآید و زیر او آبی باشد
خوش و ضربان و درد نباشد علاج آن طریق علاج نتو آنست که برداروها بیندو تا بار نشیند و غذای سبک فرمودن و چیزهای
قابض کشیدن چون شادنج عدسی شسته و غیر آن و بثرهٔ بزرگ را که در زیر او آب باشد بسر نیش فرو برند آب بیرون آید و
بعد از آن ابار بشیر زنان در کشند **باب دهم** در تفرق الاتصال که بر قرنیه افتد و علاج آن بسیار بود که قرحه بگشاید یا بسببی
از اسباب بادیه اندر طبقه قرنیه تفرق الاتصال افتد صواب آن باشد که زود بعلاج مشغول شود از بهر آنکه دو آفت از آن تولد کند علاج
طریق علاج آنست که چیزی قابض در کشند چون توتیای بآب مورد پرورده چون شادنج مغسول و رفادها برنهند و ببندند و پیوسته
بسته میدارند و ازین نوع داروها برمیکنند و رگ قیفال بزنند و چنان باید که ماده را از آن جانب سر بسوی پایها کشند و غذاها
سبکتر فرمایند **جزو ششم** اندر شناختن بیماریهای طبقه عنبیه مثل اتساع و ضیق و نتو و تفرق الاتصال و نزول الماء و این جزو
[illegible] است باب نخستین در اتساع حدقه و معالجات آن هر گاه که ثقبهٔ طبقهٔ عنبیه از اندازهٔ طبیعی فراخ شود و نور بصر منتشر گردد

یعنی بر کنده شود و بدین سبب این علت را الکحالان انتشار گویند و اسباب این علت پنج گونه است یکی سببی باشد از اسباب ثقبه
عنبیه چون ضربه و سقطه و این را علاج نباشد دوم صداع صعب که بسبب آن ماده از دماغ فرود آید و با طبقات چشم مزاحمت کند
سوم آنکه رطوبت بیضیه بسیار شود و بر طبقه عنبیه زحمت کنند و ثقبه را فراخ کردانند و علامت وی آنست که گرسنگی و ریاضت این چشم را
سود دارد و اندر گرما نیم روز بهتر باشد و بامداد و شبانگاه بتر باشد و گرمابه زیان دارد چهارم آنکه خشکی مستولی گردد و رطوبت بیضیه
کمتر گردد و بدان سبب رطوبتی را که اندر گوهر طبقه عنبیه باشد نشف کند و هرگاه که طبقه عنبیه خشک شود چاره نباشد از آنکه ثقبه فراخ شود
زیرا که هرگاه که گوشتی را بسیتری سوراخ کنی چون خشک شود چاره نباشد از آنکه ثقبه فراخ شود لبهای سوراخ باز کشیده شود و سوراخ
بدان سبب فراخ گردد و علامت وی آنست که سیاهی چشم کوچک تر شود و در حال گرسنگی و در گرمابه نیم روز اندر طبقه بتر باشد
و ریاضت زیان دارد و گرمابه و طعامهای تری فزاینده سودمند بود پنجم آنکه آماسی اندر طبقه عنبیه افتد و علامت آنست که انتشار
با درد و گرانی و با تب و صداع باشد و انتشاری دیگر هست از اتساع و آن چنان باشد که در بعضی احوال از قی کردن یا از زور افتد
و باشد که از بریده شدن عصب مجوف اتساع پدید آید یا اتساع در عصب مجوف پیدا گردد و بتبعیت آن اتساع حدقه ظاهر گردد
و علامت وی آنست که اتساع حدقه دیده و نور اندک اندک و بتدریج عارض شود و همچنین اوایل آورده اند که سببی دیگر
که اتساع حدقه را هست و آن چنانست که هرگاه که طبقه شبکیه از خلطی تیز بریده شود یعنی پاره گردد اتساع حدقه ظاهر شود
و علامت وی چنانست که ناگاه افتد و زمان نخواهد علاج اما آنچه از پس ضربه و سقطه افتد اگرچه علاج دشوار پذیرد نخست رگ قیفال
باید زد و بر پس سر حجامت کردن و بر صدغ صندل و شیاف مامیثا طلی کردن و روی را بگلاب سرد کرده یا بآب سرد شستن
و نیلوفر بآب بید تر کرده بر چشم نهادن و چون حرارت ساکن شود آرد باقلی بشراب تر کرده بر نهند و اگر هنوز حرارتی باشد
آرد باقلی بشراب تر کرده بر نهند و اگر هنوز حرارتی باشد آرد باقلی و آرد جو بآب بید تر کرده یا بآب برگ خرفه تر کنند
و ضماد سازند و چشم پاکیزه و زرده خایه مرغ و روغن گل و اندکی شراب بر نهادن نیک بود و خون کبوتر بچه در چشم اندر چکانند
و در ورم شیر زنان اندر چکانند و علاج آماس گرم و ورم گرم کنند و آنرا که سبب انتشار آماس گرم باشد هم برین طریق علاج کنند
و رگ گوشه چشم زدن و لبس کردن حجامت کردن و داروهای منضج و محلل کشیدن سودمند بود و آنچه از پس صداع صعب تولد کند
بعلاج صداع زایل شود و شیاف مرارات کشیدن و علاج آب فرود آمدن کردن سودمند بود صفت شیاف مرارات بگیرند
زهره کلنگ و زهره حباری از هر یک دو مثقال زعفران یک درم فلفل صد و هفتاد عدد و رب السوس پنج دینار و چهار دانگ اشق
دو مثقال همه را بکوبند و بآب بادیان بسایند و با انگبین مصفی بسرشند انگبین چندانکه کفایت بود و اندر نسخه دیگر زهره کرکس
یک مثقال زهره کلنگ دو مثقال نطرون نیم مثقال فلفل دو مثقال زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال خربق سپید یک مثقال
سرگین سوسمار یک مثقال و نیم بآب بادیان بسایند و با انگبین مصفی بسرشند صفت نسخه دیگر زهره کرکس درمی سرگین سماه
زهره سقنقور درمی مضعف نطرون نصف درمی همه را بآب بادیان بسایند و با انگبین بسرشند صفت نسخه دیگر

بلبل سپید زهرهٔ رخمه دو درهمی زعفران نیم درم درهمی خربق سپید نیم درهمی همه را بآب ترب بسایند و خشک کنند و باز بسایند
و خشک بکار دارند و آنرا که سبب انتشار بسیاری رطوبت بیضیه باشد رگ گوشهٔ چشم و رگ صدغ زدن و سبل شریان کردن سودمند بود
و استفراغ کردن بایارهٔ فیقرا و حب قوقایا صواب بود و شیاف مرارات کشیدن و علاج آب فرود آمدن کردن سودمند بود
و آب دریا و آب شور کرده بر سر می ریختن خاصه اگر با سرکه بیامیزند علاجی نیک باشد و بر قفا حجامت کردن ماده را بش باز کشد
و آنرا که سبب انتشار خشک شده باشد کرمابه و تدبیرهای تری فزاینده کردن سودمند بود و آنرا که سبب لا و شیر زنان بر سر دوشیدن و روغن
بنفشه و روغن نیلوفر و مانند آن در بینی چکانیدن سودمند بود و آن را که سبب انتشار اتساع عصب مجوف بود دشواری علاج پذیرد
و آنرا که سبب انتشار حرف انتشار اتساع عصب مجوف باشد دشوار علاج پذیرد و آنرا که سبب انتشار خرق طبقهٔ شبکیه بود
علاج نباشد **باب دوم** در ضیق ثقبهٔ عنبیه و معالجات آن تنگی ثقبهٔ عنبیه دو گونه است یکی آنکه در آفرینش تنگ آمده باشد
و این را طبعی گویند و پسندیده دارند از بهر آنکه نور بصر جمع باشد و اندر بینائی قوی باشد و دوم آنکه عارضی باشد و عارضی پسندیده
نیست و اسباب وی چهار گونه است یکی آنکه بسبب غلبهٔ رطوبت طبقهٔ عنبیه مسترخی گردد و ثقبه بدان سبب تنگ شود
چنانکه غربال خشک را تر کنند و الیاف او مسترخی گردد و چشمهای او تنگ تر شود و تدبیر متقدم بر آن گواهی دهد و همچنین
علامتهای رطوبت گواهی دهد و سبب دوم آنکه بسبب غلبهٔ خشکی طبقهٔ عنبیه متشنج و پژمرده شود و ثقبه بدان سبب تنگ تر شود
و باشد که ثقبه بکلی بسته شود و تدبیر متقدم و علامتهای خشکی بر آن گواهی دهد و سبب سوم آنکه رطوبت بیضیه کمتر شود و مدد عنبیه از وی
باز افتد تا بدین سبب پژمرده و کوچک شود و این نوع بیران را و از پس برسام گرم بسیار افتد و چشم کوچک تر شود و خداوند
علت از اشخاص اشباح بیند یعنی از هر شخصی چیزی چون سایه بیند شکل و رنگ نتواند دید و تدبیر متقدم و علامتهای خشکی و کوچک شدن چشم
بر آن گواهی دهد و چهارم آنکه کیموس صلب و غلیظ اندر ثقبهٔ عنبیه گرد آید و آنجا ببندد و تفسرد و علامت وی آنست که طبیب ثقبه را
نتواند دید علاج او تدبیرهای تری فزاینده باشد چون شیر زنان بر سر او دوشیدن و روغنهای تری دهنده اندر بینی و گوش
چکانیدن و آب خرفه و آب بید و آب کوکنار و لعاب اسبغول بر سر نهادن و غذاهای چرب و نرم خوردن و سر او مالیدن
بکزمان کوتاه تا ماده را جذب کند و گاه گاه چیزی گرم خوردن و طلی کردن هم از بهر جذب ماده و گرمابه و در آب خوش صافی
نیم گرم نشستن و در میان آب چشم باز کردن سخت موافق بود و آنرا که سبب غلبهٔ رطوبت بود استفراغ بحب ایارهٔ فیقرا
و حب قوقایا باید کرد و اقاقیا و افاویه اندر آب پختن و بر سر او بچکانند چنانکه رسم است و شیاف زعفران کشیدن
صفت آن بگیرند اشق یکدرم زنگار یکدرم اخلاط زعفران چهار درم شیاف کنند چنانکه رسم است و در نسخهٔ دیگر می آید جاوشیر
یک درم صفت اخلاط زعفران بگیرند زعفران و شیاف مامیثا و گل سرخ و صبر و مر و نشاسته و صمغ عربی از هر یک بگیرند
بکوبند و بیزند و بکار دارند صفت داروی معتدل بگیرند اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین سوسمار سه مثقال
دو مثقال صمغ عربی یکمثقال همه را بکوبند و بانگبین بسرشند صفت نسخهٔ دیگر بلبل و اشق از هر یک جزوی

ادویه بل

روغن طبسانیا یکجزو زعفران جزوی انزروت را اندر آب بادیان حل کنند و روغن بلسان با وی بیامیزند و همه را بعسل بسرشند

باب سیم در نتو عنبیه چهار نوعست و سبب هر چهار جراحت طبقهٔ قرنیه است بسبب قرحه یا بسببی از اسباب بادیه و این را
نام عام مور سرخ است لیکن نزدیک اهل صنعت هر نوعی را نامی است خاصه اما نوع نخستین چنانکه طبقهٔ قرنیه را باشد و آفتی رسد
و بشکافد و عنبیه از آن شکاف برآید مقدار برآمدن او نزدیک باشد بسر مورچه بدین سبب او را راس النمل گویند و هر که نگاه کند پندارد
که بثره است و فرق میان بثره و راس النمل آنست که تامل کنند تا لون چشم اکحل است یا ازرق یا اشهل و نیز تامل کنند تا سیاهی چشم
کوژ گشتست و گردی او از نهاد خویش بگردیده است یا کوچک تر شده یا نه اگر کوچک تر شده است و شکل گردی او از نهاد
خویش بگردیده است نشان راس النمل است بثره نیست و نیز اندر آن نیکو نگاه کنند اگر همرنگ چشم نیست بثره است و اگر
همرنگ است گرد اگرد او خطی سپید است راس النمل است و آن سپیدی شکافتگی قرنیه است و نوع دوم برآمدن عنبیه بیشتر
از نخستین باشد و این را راس الذباب گویند یعنی سر مگس و نوع سیوم بزرگتر باشد همچون دانهٔ انگوری باشد و بدین سبب
این را عنبیه گویند و نوع چهارم دردناک تر و بلندتر باشد و چون کهن گردد قرنیه بر روی او برند همچون سر میخی باشد که در استوان کرد
هموار کنند و چشم او را نتوانند پوشیدن بدین سبب او را مسماری گویند و بعضی کحالان تولد گویند و از بهر آنکه بباد ریشه نیز ماند
بعضی آنرا الکی گویند علاج پس از آنکه لبهای شکافتگی قرنیه غلیظ گردد چشم را پیوسته برفادها پیوسته باید داشت و سخت بایدش بستن
از بهر آنکه هرگاه که لبهای شکاف او غلیظ گردد علاج قبول نکند و شیاف آبار می باید کشید و شادنج مغسول ذرور کردن و گر شادنج را
اندر آب برگ زیتون یا اندر عصارهٔ عصا الراعی مالیده و حل کرده بکار دارند بهتر باشد و توتیا با آب برگ زیتون یا با آب مورد تر
پرورده سخت نیک باشد و نوع سیم و چهارم را رفاده نرم سازند باندازهٔ چشم و بر پشت رفاده تختهٔ سرب بر نهند بر شکل چشم
وزن او از پنج درم تا ده درم و ببندند و داروها شیاف ابار و ذرور دو روی بکار دارند صفت ذرور زردی بگیرند اسفیدهٔ
ارزیز دو درم و چهار دانگ قلیمیا سیم دو درم و دو دانگ صمغ عربی یکدرم و دو دانگ انزروت نیم درم مس سوخته دو دانگ
دو حبه شادنج مغسول چهار دانگ افیون دو دانگ همه را بکوبند و بکار دارند عدد داروها هفت است و دیگر ذرور مفید است
اکسیرین که اندرین باب سودمند بود بگیرند اسفیدهٔ ارزیز هشت درم قلیمیا سیم و صمغ عربی از هر یک چهار درم مس سوخته
و نشاسته و افیون دو درم همه را بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند و خشک کنند و بسایند و بکار دارند عدد داروها شش است و همه علاجها
که اندر باب علاج قرحه و بثره یاد کرده آمده است علاج است و آنچه کهن شده باشد آنرا علاج نیست و بسیار بود که از مور سرخ کهن گاه گاه خون
بگشاید آنرا بذرور شادنج و کحل مختوم علاج کنند و آنرا که خواهند که ریشی آن زایل کنند رشته اندر زیر او کشند و ذرور زردی یا
شادنج عدسی مغسول یا سرمه بر جراحت کنند و زردهٔ خایه بر پشت نهند **باب چهارم** در تفرق الاتصال عنبیه و علاج آن
تفرق الاتصال که اندر طبقهٔ عنبیه و غیر آن افتد از وی بیرون نبود یا اندک و ناگذرنده بود و از جرم طبقه بیرون گذر نکند یا بزرگ باشد
و از جرم طبقه بیرون گذر کند و آنچه ناگذرنده باشد زیان او اندر بینایی کمتر باشد و آنچه گذرنده باشد رطوبت بیضیه بدو

و چهار آفت بزرگی ازو تولد کند یکی آنکه چون رطوبت بیضیه که حایل است میان عنبیه و جلیدیه از میان بیرون شود و عنبیه مماس
جلیدیه شود و رطوبت را که غذا جلیدیه است نشف کند مضرت آن بزرگست و آفت دوم آنکه نور دماغی اندر عصب مجوف است
و بچشم همی آید اندر جلیدیه مجتمع نشود و هرزه از ثقبه عنبیه بگذرد و پراکنده شود و آفت سیوم آنکه نور بیرون بجلیدیه سخت نزدیک شود
و بر نور دماغ غالب گردد و قوت او باطل کند و آفت چهارم آنکه از زوال رطوبت بیضیه تریهاء رطوبت جلیدیه زود بتحلیل دفع شود
و خشکی بروی غالب شود اما اسباب تفرق الاتصال سه نوع است یکی آنکه خلطی حاد طبقه را بسوزاند و بخورد دوم آنکه
بسیاری خلط اجزاء طبقه را از هم اندر کند و بگسلد سیوم از اسباب بادیه علاج طریق علاج بتکلف آنست که تن را از خلط بد و آن خلط
فزونی کم باید کرد و داروهای قابض و قوی کننده بکار داشتن و پیوسته چشم بسته داشتن

باب پنجم اندر نزول الماء و معالجات

فرود آمدن آب بچشم بیماریست از جمله بیماریهاء سده و ماده آن رطوبتی غلیظ است و موضع آن از پس طبقه قرنیه و پیش طبقه عنبیه است
هرگاه که چنین رطوبتی درین موضع گرد آید ثقبه عنبیه را که منفذ شعاع اندرو است که بمرئیات پیوندد و منفذ نور بینائی است که
بجلیدیه پیوندد ببسته شود و میان جلیدیه و نور بیرونی حجاب گردد تا بدان سبب روشنائی باطل گردد جالینوس میگوید
سبب این علت غلیظ شدن رطوبت بیضیه است و بدین سبب آن نمیخواهد که گوهر بیضیه بجملگی غلیظ شود و بسبب برودتی
که بدو رسد بفسرد ولیکن آن میخواهد که از رطوبتی غریب و غلیظ مددی باید و آن رطوبت بر سبیل ترشح بتدریج از ثقبه عنبیه بیرون تراود
و بروی طبقه عنبیه اندر پس قرنیه گرد آید و آنجا بماند و حال این رطوبت اندرین موضع از دو بیرون نبود اگر مزاج سرد باشد بفسرد و اگر
حرارتی ضعیف ایستاده باشد متکرج شود و هر دو حال سبب بسته شدن منفذ و باطل شدن بینائی باشد اما سبب فسردن
این رطوبت اندرین موضع خویش بیرون شده باشد و بظاهر نزدیک آمده باشد از حرارت باطن دور گشته و سبب تکرج بسیار رطوبت
و ضعیفی حرارت است چنانکه می‌بینیم که چیزها تر بدین سبب متکرج می‌شود و اسباب این علت شش است یکی قی کردن
بسیار دوم زخمی یا سقطه سیوم سرمای سخت و سردی مزاج چنانکه کسی را اندر برف و دمه و سرما گرفتار شود چهارم ضعفی روح باصره
چنانکه پیران را و کسانی را که بیماریهای دراز کشیده باشند افتد پنجم صداع صعب مزمن ششم طعامهای که از وی کیموس غلیظ
تولد کند و این علت مردم سیاه چشم را بیشتر افتد از بهر آنکه چشم سیاه رطوبت ناک‌تر باشد و دلیل بر آنکه این رطوبت
میان طبقه قرنیه و عنبیه است آنست که بسیار باشد که طبیب اندر چشم خداوند این علت نگاه کند آب را بیند بر روی طبقه پهن گشته
و فراخ باز گشته و از عنبیه چون کنارها و گرداگرد او نه بیند و چون قدح کرده شود یعنی چون آب گشاده آید عنبیه را بسلامت بر حال خویش
بیند و دلیل دیگر آنکه اگر آلت قدح اندر طبقه عنبیه گذر کردی بر رطوبت بیضیه رسیدی و چون طبیب خواستی آب را فرود نشاند بیضیه سیلان کردی
و برین گذر بیرون آمدی و بدین سبب است که استادان این صنعت سر مهت را که آلت قدح است گرد کرده اند تا عنبیه را بخراشد و نبود
و اگر نه از بهر آن معنی بودی سر مهت آسان گذشتی و گو عنبیه خود نرم است و لغزیده و از بهر آنکه نرم است هرچه بدو رسد جای را بدان چیز
واندر شود و از بهر آنکه لغزیده است چون مهت بدو رسد از وی بلغزد سوال اگر گویند چون جای آب میان عنبیه و قرنیه است

آب را چگونه اندر خلل عنبیه پس توان کرد جواب گوییم چون مهت اندر میان دو طبقه حاصل شود مهت نیمه برسوین را از عنبیه
فرو فشارد و از فشاردن آن فرو سوی او فراخ گردد و آب بیضه اندر شود و خلل عنبیه او را آنچه در گشند و جاری کند و چون بیرون آید
آب آنجا بماند و پنهان شود و حدقه بحال سلامت باز آید و بعضی طبیبان گفته اند آب اندر خلل عنبیه پنهان نمیشود لیکن آنجا که باز بگیرد
پنهان شود و آب هم آنجا پنهان میشود و نزدیک محققان این درست نیست و گروهی گفته اند فرو آمدن آب آنست که رطوبت بیضیه غلیظ گردد
و این هم درست نیست از بهر آنک از دو بیرون نیست یا بعضی از وی غلیظ گردد یا همگی او و اگر بعضی از وی غلیظ گردد این جزو را
در حال قدح تمیز نتوان کرد و اگر تقدیر کرده آید که تمیز کرده شود و پنهان کرده آید چون بدیگر اجزا پیوسته باشد ایمن نشاید بود بران معاودت
نکند و اگر آن نیز تقدیر کرده آید که اندر خلل عنبیه پنهان بماند و معاودت نکند شک نیست که بیضه بدان سبب از مقدار طبیعی
کمتر شود و مضرتها که طبع نقصان او بود تولد کند و اگر همگی او غلیظ گردد و همگی او را بقدح زایل نتوان کرد و نشاید کرد و خبر دارو علاج
نپذیرد و آنچه یاد کرده آمد قول متقدمانست و دلیلهائی که انگیخته اند اما استاد احمد فرخ اندر کتاب خویش میگوید آب یا میانه طبقه
عنبیه و طبقه عنکبوتیه باشد یا میان قرنیه و عنبیه یا اندر عصب مجوف و آنچه میان عنبیه و عنکبوتیه باشد بینائی را باطل کند و اندر میان
حدقه تیرگی پدید آید کبود فام چون ابری و آنرا علاج نیست نه بقدح و نه بدارو و آنچه میان قرنیه و عنبیه باشد اگر سخت سطبر و فسرده
و سپید باشد چون گچ یا چون یخ آنرا نیز علاج نیست نه بدارو نه بقدح و آنچه در عصب مجوف بود هر گاه که چشم دیگر فراز کند چشم بیمار
فراخ تر نشود و در چشم هیچ تیرگی ظاهر نباشد و اگر نه بود سخت اندک باشد این را آب سیاه گویند و بعضی از آنچه استاد احمد همی گوید
اندر سخن متقدمان می آید یعنی آنچه می گوید موضع آب یا میان قرنیه و عنبیه باشد یا میان عنکبوتیه و عنبیه یا اندر عصب مجوف شکی نیست
که او این سخن از خود نگفته است لیکن آنچه بمن رسیده است از سخن متقدمان و دلیلها که انگیخته اند اینجا حکایت کردم
و بیش ازین ندیده ام اما آنچه ازین جمله که استاد احمد میگوید اندرین سخن متقدمان آنست که علامتهای قدح پذیرفتن و ناپذیرفتن
آنست که بیمار را بفرمایند تا آن چشم را که قدح خواهند کرد باز کند و چشم دیگر فراز کند و جفنها را بر هم فشارد نیک و طبیب اندر چشم او
نگاه میکند اگر ثقبه از آنچه فراخ تر شود آب قدح و اگر فراخ تر نشود به باید [illegible]ست که سده در عصب مجوفست این معنی در بعضی در
سخن متقدمان یافته می شود بدان می ماند که مقصود ازین جه بیشتر قوم گفته اند که موضع آب جز میان قرنیه و عنبیه نیست و دانست
که آنچه قدح پذیرد آنها که لون و قوام آن خوب باشد در میان این دو طبقه باشد و آنچه جز اندر میان این دو طبقه باشد
ممکن نیست که قدح توان کرد از بهر آنکه ممکن نیست که مهت در میان عنبیه و عنکبوتیه توان کرد یا بعصب مجوف توان رسانید
و طبیب حاذق را از شناختن این دقیقه چاره نیست و به باید دانست که این رطوبه اندر کمی و بیشی و اندر قوام و اندر لون مختلف باشد
بعضی بیشتر باشد و بعضی کمتر و بعضی غلیظ تر و بعضی رقیق تر و بعضی صافی تر و بعضی تیره تر اما اختلاف آن در کمی و بیشی چنان بود
که بعضی را بسیار بود و همه ثقبه را فرو گیرد و بپوشاند و بینائی را باطل کند و بعضی را اندک باشد یکنیمه را از ثقبه بیشتر یا کمتر
گشاده ماند و هر چه برابر آن جانب باشد از دیدنها که بسته است نتواند دید و هرچه برابر آن جانب باشد که گشاده است

و بسیار باشد که این رطوبه اندر میانگاه ثقبه باشد و گرداگرد او گشاده و خالی باشد بدین سبب هرچه بیند میانگاه آن سیاه بیند و بی اختلاف
اندر قوام چنان باشد که بعضی از این رطوبت رقیق و صافی باشد و آفتاب را و چیزها روشن را بتوان دید و از دیدار آن باز ندارد و بعضی را
غلیظ و تیره باشد از دیدار آفتاب و غیر آن باز دارد و بسیار بود که از غلیظی بدان حد رسد که نام آب از وی برخیزد و اختلاف که اندر لون
افتد چنان باشد که بعضی بلون هوا باشد و بعضی بلون آبگینه و بعضی سپید مروارید فام و بعضی سپید گچ گون و بعضی سپید چون یخ و این را
بردی گویند و بعضی آسمان گون و بعضی ازرق پیروزه گون و بعضی سبز و بعضی زرد فام و بعضی اغبر و بعضی همرنگ سیماب علامتها
علامت آب فرود آمدن آنست که نخست خیالها پیش چشم پدید آید چون پشه یا چون مگس یا چون موی که برآید و فرود آید یا چون
شعاعی بیند در روغن و هرگاه که آب محکم شود بینایی باطل گردد و لون حدقه بگردد بلونها که یاد کرده آید و بسیار چشمها را این خیالها پیش آید
و مقدمهٔ آب نباشد و فرق میان آنکه مقدمهٔ آب باشد و مرضی دیگر هفت نوع است نوع اول آنکه هرچه مقدمهٔ آب نباشد بتدریج
می فزاید و بینایی تیره میشود تا یکبار آب فرود آید و بینایی باطل گردد بیشتر را از وقت پدید آمدن این خیالها تا بوقت فرود آمدن
آب شش ماه فزون نباشد و هرچه از شش ماه بگذرد و چشم بسلامت باشد اغلب آن بود که از آب ایمن گردد و فرق دوم آنکه
بپرسند که این خیالها در هر دو چشم همی آید و بنگرد که بلون و کوچکی و بزرگی یکسانست گر نه و می فزاید و میکاهد گر نه اگر هر دو چشم همی آید
و میکاهد و می فزاید بباید دانست که سبب آن بخار معده است مقدمهٔ آب نیست و اگر می‌فزاید و میکاهد و همیشه بر یک لون است
و نخست اندر یک چشم بود پس اندر هر دو پدید آید بباید دانست که مقدمهٔ آبست و فرق سیوم آنکه نگاه کنند که لون حدقه تیره است
گر نه تامل کنند تا هر دو یکسانست اگرچه اگر یکی تیره است و دیگر نه مقدمهٔ آنست و اگر هر دو یکسانست مقدمهٔ آب نیست و فرق
چهارم آنکه از پس سه چهار ماه بنگرند تا هیچ تاریکی هست چون دودی اگر هست بباید دانست که مقدمهٔ آبست و اگر نیست سبب خیالها
بخارها معده است مقدمهٔ آب نیست و فرق پنجم آنکه بپرسند تا بوقت پری معده و ناگواریدن طعام خیالها بیشتر می بینند یا نه چون معده
سبکتر شود و طعام بگوارد کمتر است یا نه اگر بوقت پری معده و ناگواریدن طعام زیادت همی بیند سبب آن بخار معده است و فرق
ششم آنکه بسیار باشد که سبب خیالها صفا و لطافت و رطوبتهای چشم و تیزی حس بصر باشد و دلیل برین آنست که حس شنیدن و بوئیدن
همچنین تیز باشد هم اندر گوش طنینی باشد و هم پیوسته بوی چیزی بدو میرسد اگرچه ضعیف باشد و طبیبان این را ذکاء الحس گویند
و از شمار بیماریها نباشد و فرق هفتم آنکه بعضی را از پس بیماریهاء گرم دماغی چون سرسام خیالها پیش چشم آمدن گیرد از بهر آنکه رطوبتهاء دماغ
لختی سوخته باشد و از سوختن آن چون دودی و تاریکی در دماغ مانده هرگاه که آن دود در عصب مجوف و رگهای چشم اندر آید خیالها
پیش چشم آمدن گیرد و دلیل برین آنست که از پس بیماری دماغ باشد و خداوند این علت از علتها مالیخولیا خالی نباشد و دیده
صافی بود اما علامتهای آن که آب گشادی و قدح پذیرست یا نه از چهار وجه باید جست یکی آنکه پس از آنکه آب تمام فرود آمده باشد
و رنگ آب همچون هوا صافی و نیکو باشد و کبودی آهن دارد یا سرب و علامت تمام فرود آمدن آب آنست که خداوند علت را اندر
نشانند و بفرمایند تا چشم فراز کند و طبیب چشم او را فرو فشارد بانگشت خویش و بجنباند و از هر سوی بگرداند پس بفرماید تا چشم باز کند

بازکند و بنگرد اگر آب اندکی بهمن تر ازانچه بوده باشد و بآهستگی بشکل و حال خویش بازآید تمام فرود آمده است و قدح پذیرست
و اگر سپید باشد همچون گچ یا همچون یخ و هیچ تر نشود و از شکل و حال بنگردد قدح پذیر نیست وجه دوم آنکه بنگرا باید تا آن چشم که قدح
خواهند کرد باز کرده دارد و چشم دیگر فراز کنند و جفنهای چشم فشارده نیک کند و طبیب اندر چشم که باز کرده بود نگاه کند اگر ثقبه ازانچه
بود اندکی فراخ تر شود بباید دانست که آب قدح پذیرست و اگر فراختر نشود قدح پذیر نیست ازبهر آنکه فراخ ناشدن ثقبه آنست
که سده اندر عصب مجوفست این هر دو علامت که یاد کرده آمد بکار باید تا قدح فایده دهد یکی فراختر شدن ثقبه دوم آنست که سده
آب رنگ آهن یا سرب نمودن و آنرا که ازین دو یکی باشد و دیگر نه قدح فایده نکند وجه سوم اگر بپرسند تا روشنائی آفتاب
و چراغ همی بیند یا نه اگر می بیند قدح پذیرست و اگر نه قدح پذیر نیست وجه چهارم آنکه بنگرا باید تا چشم بازکند و پنبه بر چشم او نهند
و بدان پنبه اندر دمد و میدمی گرم بقوت بس پنبه را بردارند بزودی و نگاه کنند اگر آب جنبیده باشد لون او نیکو بود قدح
پذیرد و الا نه و این آزمایش به پنبه ازان کنند که اگر بانگشت امتحان کنند بسیار آب مشوش گردد و قدح دشوار شود و بدین سبب انگشت
بر و ننهند معالجات هرگاه که علامتهاء آب پدید آید و اگر زود بعلاج صواب پیش آن بازشوند علاج فایده دهد و اگر علاج نکنند آب
محکم گردد و باشد که علاج پذیر آید و باشد که نیاید و طعامها خشک باید خوردن چون گوشت تیهو و تذرو و گوشت بریان و قلیهٔ خشک
و مطجنه و نان خشک آرد و نان جو و مانند آن و دار طعام دارچینی و سعتر و حلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان خشک و آنکه همه
بکار باید داشت و شیخ رئیس رحمة الله میگوید من مردی را دیدم عاقل و متمیز که او را آب فرود آمده خویشتن را علاج کرد با سفراغها
و طعامها کمتر خورد و از طعامهای تر پرهیز کرد و بر قلیهٔ خشک و مطجنه اختصار کرده و سر مهلها محلل بکار داشت آب زایل گشت
و نور بینائی بازآمد اما علاج صواب آنست که نخست تن و دماغ را بحب قوقایا و حب الذهب و ایارهٔ فیقرا پاک کنند و هر هفته
یک شربت ایارهٔ فیقرا عسلی و مطبوخ قنطوریون بگیرند قنطوریون باریک سه درم تربد سپید و تراشیده و نیم کوفته سه درم
بسفایج نیم کوفته هفت درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم همه را در صد و پنجاه درم آب بپزند تا به پنجاه درم بازآید و بمبالغه
و بر ازان ایاره درین مطبوخ حل کنند و بازخورد صواب بود صفت حب الذهب بگیرند صبر بیست درم هلیلهٔ زرد ده درم
مصطکی و کثیرا و سقمونیا و زعفران از هریک سه درم گل سرخ پنج درم شربه دو درم و نیم صفت نسخهٔ دیگر بیست درم هلیلهٔ زرد
مصطکی از هریک ده درم حب کنند شربه سه درم صفت نسخهٔ دیگر صبر سقمونیا از هریک مثقال هلیلهٔ زرد و تخم کشنیز از هریک
دو درم مثقال تربد سپید هفت مثقال شربه دو درم و نیم صفت معجونی که در ابتدا آب فرود آمدن سودمند بود بگیرند درونج
و انگرد و زنجبیل و تخم بادیان از هریک سه استار است همه را کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند شربه هر بامداد یک مثقال و مرزنگوش
و یاسمین و شونیز بوئیدن سودمند بود صفت شیافی که اندر ابتدای آب فرود آمدن سودمند بود بگیرند خربق سپید یک اوقیه
اشق یکدرم همه را باب ترب بسرشند و شیاف کنند و آب پیاز تنها و با عسل کشیدن حل کنند و ابتدا آب را سودمند
و با عسل در چشم کشیدن نافع بود و زهرهٔ خروس در بینی چکانند سودمند بود و زهرهٔ کوک و زهرهٔ کفتار و زهرهٔ

شبوط گویند با عسل کشیدن سودمند بود داز سکدان جاری آن بوست سبز که بروی باشد بگیرند و خشک کنند و بسایند و بچشم اندر کشند
و عصاره بخور مریم و برگ او با انگبین اندر کشند آبرا باز دارد و غرغره کردن با بکامه وایارهٔ فیقرا سودمند بود خاصه از پس استفراغ صفت
شیافی آزموده بگیرند زهرهٔ گاو و نرا یکدرم انگزد یک درم اندر خرقه کنند و اندرین زهره میمالند تا همه یکدارند و حل شود پس یکدرم
روغن بلبان با وی بیامیزند و خشک کنند و شیاف کنند اندر ابتدای آب و علت انتشار سودمند بود و سپیده بردارد
صفت شیاف مرارات بگیرند زهرهٔ کلنگ و زهرهٔ نرگس و زهره عقاب و زهرهٔ کبک و زهرهٔ باز از هر یک راستار است
و هر ده درم ازین زهرها دو درم فرفیون و یکدرم شحم حنظل و یک درم سکبینج بر افکنند و همه را آب بادیان بسرشند و شیاف کنند
و بکار برند صفت داروی که آبرا و ضعیفی بصر را سودمند بود بگیرند حب الغار مقشر ده درم صمغ یک درم و هر دو را ببول کودک
نارسیده بسایند و بچشم اندر کشند و خداوند ضعیفی بصر را آب بسایند به بول نسایند صفت داروی معمول بگیرند سکبینج دو درم حماما
سپید و حلتیت از هر یک شش درم عسل چندانکه کفایت باشد صفت داروی که بروغن بلبان کنند بگیرند بلبل هشت درم
قلیمیا چهار درم مس سوخته شانزده درم مرصافی دو درم زعفران یک درمی روغن بلبان یک درم داروها خشک را آب
بادیان بسایند و زعفران و روغن بلبان بهم بسرشند و با داروها بهم بیامیزند و ده درم صمغ عربی سوده با همه بیامیزند و بسرشند
گاهی با عسل بکار دارند و گاهی با آب بادیان و زهرهٔ افعی را با عسل سرشته کشیدن سخت نیک باشد شیخ می گوید مردمان معتبر
زهرهٔ افعی را آزموده اند و از وی مضرت زهر نیافته اند اندرین تجربه معلوم میگردد که از وی احتراز نمی باید کرد طریق علاج این علت
بدار و ها خوردنی و کشیدنی اینست که یاد کرده آمد و اما تدبیر قدح یعنی تدبیر آنگشادن چنان باید که معلوم شده باشد که آب تمام فرود آمده است
و محکم شده و علامتهای قدح پذیرفتن او ظاهر گشت نگاه کنند تا هیچ مانعی هست که از آن باز دارد چون صداع و زکام و سعال و غیر آن
اگر ازین مانعها چیزی باشد نخست علاج آن باید کرد و تن و دماغ را بفصد و اسهال پاک کردن و آن روز که قدح خواهند کرد در روزی باید که
هوا گشاده و صافی باشد و خوش و شمالی و خداوند علت را اندر سایه برابر روشنائی بنشانند بر بالشی نرم و بفرمایند تا زانو بسته
باز نهد و دستها نزدیک ساق درهم گذارد و خویشتن را گرد کند و بحال پس او بر کرسی نشیند تا از وی بلندتر بود و اگر یک چشم دارد خستند
آنرا بر فایدهٔ معتدل بعصابه به بندد بستنی نیک و اندرین دو فایده هست یکی بیمار را و دیگر طبیب را اما فایدهٔ بیمار آنست که اگر دیگر چشم
بسته نباشد حرکت کند و این چشم دیگر در حرکت آرد و قدح بدان سبب دشوار گردد و فایدهٔ طبیب آنست که چون آب
گشاده شود طبیب خواهد که بنماید از بیماران آن چیزها که حاضر باشند بپرسد که چون آب گشاده شود و طبیب خواهد که او خبر دهد تهمت آن
نباشد که بچشم دیگر می بیند و چون بیمار چنانکه طبیب بدست خویش گفت نشست یکی را فرماید تا از پس پشت او شود و سر او بدست
گیرد و نگاه دارد و طبیب بدست خویش پلک زبرین او بردارد و چشم او بتمامی بگشاید و بیمار را گوید تا قصد نظر بدو کند چنانکه
مردمک دیده بسوی گوشهٔ چشم باشد که نزدیک بینی است و طبیب سر میل بران موضع نهد که قدح خواهد کرد و نشان کند از جهت آنکه
با صبر کردن بیماران درد بیاز ماید و دوم آنکه بنگرد تا نشان را بر ثقبه عنبیه هست یا نه از بهر آنکه سر میل بران گوشه چسپاند که

لوکی است

سوی گوش است و برابر ثقبه باید که چنانکه اندکی برتر از ثقبه باشد فروتر شاید و مهت آلتی است دبس سرخ که آب بدان گشاید
و اگر آب چشم راست قدح خواهد کرد مهت بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ را قدح خواهد کرد مهت بدست راست گیرد و سر مهت
بر این موضع نهد که نشان کرده باشد و بگرداند و تیزی او بر گوشهٔ چشم آنکه بینی باشد چه این بسلامت تر است و اعتماد کند بر مهت بقوتی تمام
تا مهت بگذرد و از پس آن بباید که مهت را جای گشاده بدید آید و آنزمان که بر مهت اعتماد کند بدست دیگر بدو انگشت ابهام و مسبحه
جفنهای چشم را و چشم را که نگه میدارد تا بیمار دیده را نتواند گرداند و چون مهت گذر یافت نگاه کند تا سر مهت را از پس قرنیه
ببیند و مهت را برابر ثقبه بیارد و ازوی اندر نگذرد بلکه اگر مقداری کمتر از نیم جو اندر گذرد روا باشد و اگر بیشتر گذرد نیک نباشد
و موضع قدح ریش گردد چون بدین جای رسد دنبال مهت برین ابهام افکند بر میان آنگه کسی را از کاری برآساید و بیمار را
سخن خوش گوید و بشارت دهد تا قوی دل شود و بسیار باشد که درین وقت بیمار خواهد که قی کند بدین سبب آنروز باید که هیچ نخورده باشد
و بدان ساعت اگر منش گشتن آغاز کند اندکی شراب غوره یا شراب ریواج یا شراب انار بدهند تا ساکن شود و بنفشه
بالیده بر چشم او نهند و اندر دمند باهستگی دمیدنی گرم و گرد بان نزدیک چشم بر روبر سان آنکه کسی چیزی بیاساید و دم برکشند هم
صواب بود و مقصود ازین آسایش چشم آنست که قوت وی برجای بماند پس مهت را باهستگی بگرداند تا از پس قرنیه ببیند
که فرو نشست سر مهت بالای آبست پس دنبال مهت را اندکی برافرازد و آب بسر مهت فرو نشاند چون ببیند که فرو نشست و حل عنبیه
ابراد گشسند صبر کند و مهت را بزودی بیرون نیارد و نگاه کند که اگر دیگر باره آب باز آید دیگر باره فرو نشاند زیرا که بسیار باشد
که حل عنبیه لزج باشد و آب را دشوار جذب کند و باشد که آب غلیظ تر یا رقیق تر باشد دشوار فرو توان برد و نشاند و بسیار
باشد که بیکبار فرو نشیند چنانکه چیزی که اندر نشستنی افتد و از وی هیچ اثر نماند و بسیار باشد که عسرتی بیشتر کند و باز می آید و همگی او
میل نکند بدان موضع باید که آنرا پراکنده باید کرد و هر جزوی از وی بدان جانب که میل کند آنجا باید برد و اگر رنج بسیار نماید مهت را
همچنان می باید داشت و به تیزی مهت بر گوشهٔ چشم قوت کردن تا اندکی خون بیارد آب را با آن خون فرو باید نشاند
و اگر بقصد طبیب اندکی خون بیاید باک نباید داشت که آب عسر را بدان قدر خون که فرو توان نشاند و اگر نیز آب عسر نبود
خون را اندر موضع کبس باید کرد و با آب فرو نشاندن چه قوت خون آب را بسوزد و نیست کند و اگر خون را کبس نکند
آنجا بفسرد و غلیظانه پدید آید و تحلیل دشوار پذیرد و اندران حال که آب را فرو می نشاند بیمار را باید گفت تا تنحنح کند از راه حلق
نه از راه بینی و آب دهن بحلق فرو برد تا بدین آب فرو سوی میل کند و فرمان بردار تر شود و چون طبیب دید که آب را فرو نشاند
مهت را باهستگی بپیچد و بیرون آرد و زردهٔ خایهٔ مرغ با روغن گل بزنند و بر پشت چشم نهند و هر دو چشم را سخت ببندند و اگر بر ظاهر
گوشهٔ چشم خون ببیند نمک کوفته بر آنجا کند و سخت ببندند و بیمار را در خانهٔ تاریک آرند و بگویند تا بقفا باز خسبد و خویشتن را
خفته سازد و هیچ حرکت نکند و هیچ نگوید و اگر خواهد که سخنی گوید بدست اشارت کند و خویشتن را از سرفه و عطسه
و بر بندد عصابه را و ضمادی خنک و مخدر نهند تا صداع تولد نکند و اگر عطسه خواهد آمد بینی را بدست بمالند تا عطسه را ساکن کرد

سعالی خواهد بود اندکی جلاب یا روغن بادام تجرع کند و طعام او سخت اندک باید و چیزی که باید خاید نخورد الا چیزی
آش میدنی و روز دوم اگر خواهد که چشم را بگشاید روا باشد و رفادها برفق بردارد و پنبه بگلاب ترکند و چشم
بدان بشوید چنانکه هیچ آسیب ازین پنبه بچشم نرسد و هیچ اعتماد از دست بر چشم نکند و چشم باز نکند و پنبه بسپیده
مرغ خایه ترکند و بر پشت چشم نهد و رفاده بر نهد و ببندد و اگر تا روز سیوم نگشاید بهتر بود و در روز سیوم بگشاید و
باید که فرموده باشد تا گل سرخ اندر آب بجوشند و چشم را بدان آب بشویند و بیمار را راست بنشانند پشت به بالش
باز نهاده و گرداگرد او بالشها نهادن چنانکه از همه جوانب او بالش بود که بران اعتماد کند و آسوده باشد و هیچ
حرکتی نکند و مقنعهٔ سیاه برروی او فرو آویزد و اگر خواهد که شادنج مغسول با سرمه سیاه اندر کشد روا باشد و اگر از پس
دو سه روز آب معاودت کند اگر آماسی گرم تولد کرده نباشد بار دیگر میهت را بجای باز آرد بدان زودی ملتحمه
رسته نشود و بعضی را باشد که ملتحمه نرم باشد سخت میهت بر وجهی نه ایستد تا بردی اعتماد توان کرد نخست بسر ضعیفی
گرد منفذی بدید باید آورد پس میهت بدان منفذ اندر آوردن و گاه باشد که بر موضع قدح گوشت فزونی برآید آنرا
بسر ناخن تراباید داشت و نباید ترسید و بعضی از طبیبان فرو سوی قرنیه بشکافند و آب را بیرون آرند و اندرین
طریق خطریست و آن چنانست که اگر آب غلیظ باشد رطوبت بیضیه را با خود بکشد و اما علاج خیالهای دیگر که نه مقدمه
آب باشد آنست که نخست هر یک آسیب و علامت بداند آنچه از معده باشد یا یارهٔ فیقرا علاج کند و معده را بگلنگبین
و مصطکی و انیسون قوت دهد و آنچه مصالح معده است مراعات کند چنانکه در موضع خویش یاد کرده آید و اگر معده گرم باشد
معده را بمطبوخ هلیله پاک کنند و شراب لیمو قوت دهند و آنچه از دماغ بود بخار را از آنجا باز دارند و نشان آن فرو
کشند و صندل و گلاب می بویند و بر صدغها طلی می کنند **جزو هشتم** اندر شناختن بیماریهای چشم که آنرا
بحس ادراک نتوان کرد و نام و علامت خلیده و علاج و سبب علاج آن و این جزو یازده باب است
اندر بیماریهای رطوبت بیضیه و علاج آن ۲ اندر بیماریهای رطوبت جلیدیه و علاج آن ۳ اندر یاد کردن تغیر یا قوت
باصره ۴ اندر شب کوری ۵ اندر چشمی که سرما زده بود ۶ اندر بیماریهای رطوبت زجاجیه ۷ اندر بیماری های طبقهٔ شبکیه ۸
اندر بیماریهای عصب مجوف ۸ اندر بیماریهای که اندر عضلهاء عصب مجوف افتد ۹ اندر بیرون نشستن چشم ۱۰ اندر ضعف
بینایی **باب نخستین** در بیماریها که اندر رطوبت بیضیه افتد از دو حال بیرون نباشد یا اندر کمیت افتد یا اندر کیفیت اما آنچه
اندر کمیت افتد چنان باشد که کمتر شود یا بیشتر و خردتر شود یا بزرگتر و هرگاه که بیشتر یا بزرگ از مقداری طبیعی شود میان
رطوبت جلیدیه و میان نور بیرونی حجاب گردد و هرگاه که کمتر یا کوچکتر شود آفتها که در باب چهارم از جزو ششم ازین
کتاب یاد کرده آمده است تولد کند و آنچه در کیفیت افتد بعضی اندر چگونگی از سه گونه باشد اندر قوام یا آفتی اندر لون یا آفتی
ری و خشکی و آنچه اندر قوام باشد چنان بود که بعضی از قوام معتدل اندکی غلیظتر شود و خداوند این علت هرچه [illegible]دی

دور باشد نتواند دید و آنچه نزدیک باشد چنانک نیک باید تواند دید و بعضی از قوام معتدل بسیار بگردد و سخت غلیظ
شود یا همگی او اگر همگی و این از دو گونه باشد یا بعضی از اجزای او سخت غلیظ شود یا همگی او اگر همگی او سخت
غلیظ شود بینایی باطل گردد و حکم او و حکم آب هر دو یکی باشد و اگر بعضی از اجزای او غلیظ شود از دو حال بیرون
نباشد یا اجزای آنچه غلیظ است پیوسته باشد و حال آن سه گونه بود یکی آنکه اجزای غلیظ میانگاه او باشد
و خداوند این علت اجسام را میانگاه چون سیاهی بر وی افتاده بیند دوم آنکه اجزای غلیظ کنارهای او
باشد و خداوند این علت همگی چشمهای بزرگ را بیکبار نتواند دید و باشد که اندامهای جانوران بزرگ جدا جدا
همی بیند و اگر اجزاء او غلیظ و پراکنده باشد پیش چشم او خیالها نماید بر شکل آن اجزای آن چون
مگس و پشه و خطهای مانند آن و آنچه اندر لون افتد سه گونه باشد یکی آنکه همگی رطوبت از لون طبیعی
بگردد و خداوند این چیزها را بدان لون او بیند اگر لون او اغبر باشد و چیزها را چنان بیند که از میان نرم یا
از میان دود نماید و اگر سرخ یا زرد باشد همان حال بیند که خداوند یرقان و خداوند طرفه بیند دوم آنکه بعضی
از لون بگردد و بعضی بلون طبیعی باشد و پیش چشم خداوند این علت خیالها نماید بشکل و رنگ آن اجزاء
سیوم آنک بسبب بخاری که بدماغ بر آید ظل آن یعنی سایهٔ آن بخار بر رطوبت بیضیه آید و بهر وقت که
بخار بر آمدن گیرد حال دیدار از حال طبیعی بگردد و چیزها بلون بخار نماید و آنچه اندر کیفیت تری و خشکی افتد
چنان باشد که اندر تری از اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی و آنچه اندر خشکی بیرون شود از سه حال بیرون
نشود نباشد یا همگی او خشک شود و خداوند این هیچ نتواند دید و چشم او خشک شود یا بعضی اجزای رطوبت
خشک شود و این از دو گونه باشد اجزای خشک پیوسته باشد یا پراکنده و حکم آن همچو غلیظی باشد و فرق
آنست که خداوند خشکی را چشم کوچکتر شود و خواب نباشد و آنچه اندر تری از اعتدال بیرون شود چشم
باندازهٔ آن بزرگتر گردد و تر شود علاج تری و بسیاری و بزرگی و غلیظی بیضیه را نخست پاک کردن تن و دماغ
بود و سرمهای جلا دهنده و تحلیل کننده کشیدن چنانکه معلوم است و کمی و کوچکی و بزرگی و خشکی را علاج همچون
علاج خشک باشد و تدبیرهای تری افزاینده باید کرد **باب دوم** اندر بیماریهای رطوبت جلیدیه و علاج
آن بیماریهای رطوبت جلیدیه چهار نوع است یکی آنهاکه در وضع افتد دوم آنهاکه در کمیت افتد سیوم آنهاکه
در کیفیت افتد چهارم تفرق الاتصال اما نوع نخستین که در وضع افتد بر سه وجه باشد یکی آنکه از موضع خویش
زایل شود و بسوی راست یا چپ میل کند دوم آنکه بسوی بالا برکشیده یا بسوی زیر فروکشیده شود سیوم آنکه
دورتر اندر شود یا اندکی بیرون تر نشیند و اسباب میل کردن جلیدیه بسوی راست تا چپ و بسوی
عضلهای عصب مجوف بود و تشنج یا استرخاء باشد یا خشکی بود و سبب بیرون شدن و علامتهای هر دو معلوم

و سبب بقعر فرو رفتن از استفراغ و تحلیل رطوبتها و غلبهٔ خشکی بود و سبب بیرون تر نشستن و بسوی زیر فرو
کشیده شدن است استرخا عضلهای عصب مجوف باشد و هرگاه که جلیدیه یک چشم بسوی چپ یا راست
میل کند احول نماید و هرگاه که جلیدیه یک چشم بسوی بالا یا زیرتر میل کند مردم یک چیز را دو بیند و اگر جلیدیه و هرگاه
که جلیدیه هر دو چشم از جای خویش زایل شود و یکی برتر آید و یکی فروتر همچنین باشد و سبب این در تشریح
عصب مجوف یاد کرده آمده است و هرگاه که جلیدیه بقعر اندر شود چشم بسبب رطوبتهار دماغی و غلبهٔ خشکی
ازرق شود و هرگاه که بیرون تر نشیند چشم بسبب فزونی رطوبت اکحل نماید همچنان که آنجا که آب بسیار تر بود
در مسام تر نماید و چون بر گشنند سپید و صافی باشد علاج اما تشنج امتلائی را و استرخا را علاج باستفراغ رطوبتها
و نطولها و غرغره و عطسه باید کرد و تشنج خشک را و تحلیل رطوبت را تدبیرهای تری فزاینده باید کرد و نوع
دوم که اندر کمیت افتد بر دو وجه باشد یکی آنک بزرگ تر شود دوم آنک کوچک تر شود و سبب بزرگی بسیاری
ماده بود و سبب کوچک استفراغ و خشکی و تحلیل رطوبت باشد و هرگاه که بزرگتر از مقدار طبیعی شود نور
باصره تیره گردد و چیزهای را کوچک تر از آن بیند که باشد از بهر آنکه نور اندر گوهر جلیدیه پراکنده شود و بدو پوشیده
گردد و قوت او چنانکه باید بیرون نتواند تافت و هرگاه که کوچکتر شود مقداری معتدل روح باصره قوی شود و چیزها را
بزرگ تر از آن بیند که باشد از بهر آنکه مقدار روح باصره بقیاس با جرام او قوی تر و بیشتر گردد و بقوت بیرون تابد
و این نوع تا بدین اندازه باشد از جمله بیماریها باشد و علامت و قانون علاج هر دو معلوم است و نوع سیوم
آنکه اندر کیفیت افتد سه نوع است یکی آنکه لون جلیدیه بگردد سیاه شود یا سرخ یا زرد یا سپید دوم آنکه رطوبت
بروی غالب شود سیوم آنکه خشکی غالب و سبب بگردیدن لون او غلبه اخلاط باشد و غالب شدن رطوبت
و سبب خشکی معلوم است چند جای یاد کرده آمده است و هرگاه که لون او بگردد لون ناطبیعی در روی پدید آید مردم
چیزها را بدان بیند و هرگاه که تری غلبه کند چشم خیره شود و پیوسته تر باشد و هرگاه که خشکی غلبه کند و منعقد شود
یا بینائی باطل گردد و یا علاج دشوار پذیرد اما تغیر لون جلیدیه را علاج باستفراغ از خلط بود که لون او بر چشم پدید آید
و سرمهای تحلیل کننده کشیدن و آنرا که بتری غلبه کرده باشد استفراغ با یارهٔ فیقرا و قوقایا باید کرد و سرمه باسلیقون
کشیدن و آنرا که خشکی غلبه کند تدبیرهای تری فزاینده باید کرد و نوع چهارم که تفرق الاتصال است علاج آن قروح
باشد لیکن این عسرتر بود از قروح و علاج کمتر پذیرد و در جمله همه بیماریها جلیدیه عسر باشد و گاه باشد که طبقهٔ
عنکبوتیه را بسبب ماده تیز و سوزاننده که بدو رسد تفرق الاتصال تولد کند و علاج آن عسرتر از همه بیماریهای چشم باشد
اگر چیزی سود دارد استفراغ آن ماده سودمند بود و باشد لا محاله **باب سیم** در تغیرهای قوت باصره
ج آن قوت باصره را طبیبان روح باصره نیز گویند و احوال او از دو وجه ظاهر شود یا از کمیت یا از کیفیت

و از کمیت

اما آنچه ظاهر شود دو گونه باشد یکی آنکه روح باصره بسیار باشد و بسبب بسیاری قوت او مسافتی دور تواند دید
و چیزهای دور نیک تواند دید و از نزدیکی نیز در وی هیچ خلل نباشد دوم آنکه کمتر از مقدار طبیعی شود و بدین سبب
چیزهای نزدیک را تواند دید و هرچه دورتر باشد نتواند دید و آنچه از کیفیت ظاهر شود هم از دو گونه بود
یکی آنکه روح باصره غلیظ گردد و بدان سبب دشوار تواند دید و اشخاص را بیند و صورت را نیک نبیند
دوم آنکه روح باصره لطیف گردد و همه چیزها را از نزدیک نیک بیند و خط باریک نیک تواند خواند و از دور [illegible] و احوال
کمیت و کیفیت که هر دو مرکب شود و آن ترکیب چهار گونه است یکی آنکه روح باصره بسیار و غلیظ گردد
دوم آنکه اندک و غلیظ گردد سوم آنکه بسیار و لطیف گردد چهارم آنکه اندک و لطیف گردد
اما آنچه بسیار و غلیظ باشد از دور بهتر بیند از بهر آنکه اندر دوری مسافت بقوت حرکت لطیف شود علاج
علاج آنچه بسیار و غلیظ باشد استفراغ بایارج فیقرا باید کرد و سرمه روشنایی کشیدن و از طعام خوردن
شب و از لبنیات و ماهی و باقی پرهیز کند و مرزنگوش بوییدن و اندر طعامها دارچینی و صعتر بکار برد
و آنچه اندک و غلیظ باشد از دور نتواند دید و از نزدیک بسبب غلیظی دشوار بیند این آفت پیران بسیار
افتد و علاج این دشوارتر بود اما از بهر آنکه غلیظ است از اندکی ایارج فیقرا چاره نباشد و از بهر آنکه اندک است
شربت سکنجبین و طعامهای خشک و سبک و لطیف و تری افزاینده باید خوردن چون شوربای گوشت بره
گوشت مرغ و مانند آن و آنچه لطیف و بسیار باشد از نزدیک و دور نیک بیند و آنچه ~~اندک و لطیف باشد~~ از نزدیک نیک بیند
و از دور نبیند و آنچه اندک و لطیف باشد از نزدیک نیک بیند و از دور نتواند دید و باید دانست که گاه باشد
که خشکی روح باصره غلبه کند و گاه باشد که رطوبت جلیدیه بزرگتر شود و چیزها بدین سبب از دور نتواند دید
و از نزدیکی نتواند دید و علاج بزرگی جلیدیه و علاج خشکی روح باصره باید کرد و علاج اندکی روح همچون علاج
خشکی بود **باب چهارم** در شب کوری و روز کوری و علاج آن اسباب شب کوری سه است یکی غلیظی
روح باصره دوم تری اجزاء چشم و غلیظی رطوبت بیضیه سیوم پیوسته در آفتاب بودن و از بهر آنکه هوای روز
بقیاس با هوای شب لطیف است لطافت شعاع روز و نور آفتاب رطوبت چشم را و غلیظی روح را و غلیظی
بیضیه را لطیف کند بروز تواند دید چون شب درآید لطافت هوای روز باطل گردد و رطوبتهای چشم و روح
باصره غلیظ گردد و هیچ نتواند دید و آنکه پیوسته در آفتاب لطافت روح باصره را تحلیل کند و آنچه غلیظ تر باشد
بماند و چون شب آید بسبب کثافت هوای شب غلیظی زیادت شود و هیچ نه بیند و بسیار باشد که سبب
شب کوری بخار معده باشد و فرق آنست که آنچه از معده بود هر وقت که معده پاک باشد علت ضعیف تر شود
و هر وقت که معده آلوده باشد علت قوی تر گردد و علت شب کوری بیشتر مردمان بزرگ چشم و سیاه

وعلاج آن را که خون غلبه دارد رگ گوشهٔ چشم زدن نافع بود و استفراغ کردن با یارهٔ فیقرا و تدبیر لطیف
کردن و عادت شام خوردن بگردانیدن و پیش از طعام شراب زوفا خشک یا سداب خشک هر دو کوفته
سفوف کردن و از پس هضم طعام اندکی شراب کهن خوردن سودمند بود و جگر بز را به کابزنه باید و بر آتش افکند
و آن تری که از وی بتراید بر می دارند و دارفلفل سوده و نمک هندی سوده با وی بیامیزند و چشم اندر کشند
و اگر دارفلفل نیم کوفته بر کباب این جگر برافکنند تا تری اندر چیند پس آن دارفلفل را خشک کنند و بکوبند و
در کشند عور وا باشد و سرمهٔ روشنایی و شیاف مرارت کشیدن نافع بود و روغن بلبسان بگیرند و با اندکی
افیون قوت آن بشکنند و اندر کشند و عسل بادبان بیامیزند و اندر کشند و یک ساعت نیک چشم بر هم نهاده
دارند و دارفلفل و قنفیل را استار است بکوبند و به پزند و بچشم اندر کشند با آبی که از جگر بز بتراییده باشد و کباب
جگر بز و قلیهٔ آن خوردن و چشم را بنجار آن داشتن سودمند بود و اما اسباب روزکوری ضد اسباب شب کوری
بود از بهر آنکه هوای شب بقیاس کس با هوای روز تر است لطافت هوای روز خشکی و اندکی و لطافت روح
باصره زیادت کند بدین سبب چون روز آید چشم خیره شود و بصر ضعیف گردد و این علت بیشتر مردم ازرق چشم
و اشهل را افتد علاج تدبیرهای تری فزاینده باید کرد و شیر زنان در بینی چکانیدن و روغن بنفشه و بر سر نهادن
و از طعامها تیز و شور و ترش پرهیز کردن و بسیار باشد که مردم پیوسته اندر روشنایی و صحرا باشد و زمستان
که برف آید منظر او پیوسته برف باشد بدین سبب بصر او ضعیف شود و از دور نتواند دید و آنچه از نزدیک بیند
باستقصا تواند دید و هر چه نگاه کند سپیدی بر لون آن غالب بیند علاج جامهٔ ازرق پوشد و مقنع سیاه
پیش چشم بیاویزد تا نظر او پیوسته بر آن باشد و بدین سبب بصر او ضعیف شود و از دور نتواند دید
و آنچه از نزدیک بر آن افتد **باب پنجم** در علاج چشمی که سرما زده باشد هر کرا سرما بر چشم زده باشد
چشم او متغیر حال شود که هر گاه گندم اندر آب بپزند و آن آب نیم گرم اندر چشم چکانند و عسل و عصارهٔ سیر
اندر چکانیدن شود دارو سنگ آسیا گرم کردن و شراب انگوری بر وی ریختن و چشم را بنجار آن فرو
داشتن و داروهای تحلیل کننده چون زوفا و بابونه و اکلیل الملک اندر آب پختن و سر به بخار آن
فرو داشتن **باب ششم** در بیماریهای رطوبت زجاجیه و علاج آن بباید دانست که عدد
بیماریهای رطوبت زجاجیه همچند عدد بیماریهای رطوبت بیضیه باشد و مضرتهای آن بجلیدیه بازدهند هرگاه که
زجاجیه کمتر یا بیشتر شود بینایی ضعیف گردد و اگر سردی و خشکی بر وی غلبه کند خشک و منعقد
گردد و بینایی باطل شود و علاج آن مانند علاج آن بیضیه کنند **باب هفتم** در بیماریهای طبقه
هر بیماری که اندر طبقها که بیشتر یاد کرده آمده است افتد از این طبقه همان افتد و اسبابهای آن باشد

و علاج همان التفرق الاتصال این طبقه را که هم اسباب بادیه ممکن است و هم آمدن خلطی تیز و سوزنده
و تیزی خلط او را بخورد و بسوزد و تفرق الاتصال تولد کند و نور بینایی از وی بیک بار بر همه اجزای چشم
پراکنده شود و بینایی باطل گردد و علاج این عسر باشد جز باستفراغ و پاک کردن دماغ علاج نتوان کرد
و چون تفرق الاتصال تولد کند و کرده باشد از استفراغ فایده نباشد و قوت داروها کشیدن
دشوار بدو رسد و این علت را انتشار گویند و انتشار سه نوع است یکی آنک در باب اتساع حدقه
یاد کرده آمده است دوم این اتساع است یعنی انتشار که از تفرق اجزای شبکیه پیدا گردد سیوم
اندر بیماریهای عصب مجوف یاد کرده آمد و نیز باید دانست که حال طبقه مشیمه و طبقه صلب اندر قبول
انواع سوء المزاج و انواع تفرق الاتصال همین باشد و هر عارضه که مشیمه را افتد مضرت آن بجلیدیه
بازدهد از بهر آنکه غذا نخست بمشیمه رسد و مشیمه از آن نصیب خویش بردارد و باقی پخته تر و صافی تر بشبکیه
فرستد و شبکیه آنچه لایق او بود آنرا بخود کشد و باقی صافی تر و صافی تر بجلیدیه میفرستد و اسباب و زجاجیه
همچنین و آنچه لایق باو بود آن را بخود کشد و باقی صافی تر و پخته تر بجلیدیه میفرستد و علامت و معالجات این
همان باشد که دیگر طبقها را گفته آید

باب هشتم از جزو [illegible]

در بیماریهای عصب مجوف و انتشار و علاج آن
بیماریهای عصب مجوف و انتشار و علاج آن بیماریهای عصب مجوف چندگونه است و آن چنان است که
که عصب مجوف را همه انواع سوء المزاج مفرد و مرکب ساده و با ماده ممکن است که افتد و اسباب و
علامات آن اسباب و علاج و علامات انواع صداع و بیماریهای مزاج که در دماغ افتد و علاج همان
باشد و باید دانست که در عصب مجوف بیرون از بیماریهای مزاجی سده و ضغطه یعنی فشردن و تفرق الاتصال
و ورم و غیر آن ورمی بسیار افتد و همه بیماریهای این عصب بدان اندازه که قوت بیماری باشد اندر بصر
زیان کند و بسیار باشد که بصر باطل شود و اندر عصب مجوف و اندر هیچ جزو از اجزای چشم آفتی نباشد
که نور باصره را ضعیف کند یا راه او بسته دارد لیکن سبب آن اندر بطون دماغ باشد و بیماری دماغ بر آن
گواهی دهد و هرچه مانند این باشد از دقایق بیماریها شناختن آن جز بر طبیب حاذق دشوار بود و از انواع
تفرق الاتصال که اندر عصب مجوف افتد یکی آنک دهنه عصب فراخ تر از مقدار طبیعی شود و سبب آن
دوگونه است دوگونه بود یکی آنک عضلها که دهنه او را نگاه دارد ضعیف شود دوم آنکه خلطی بد و اندر آید و او را
از هم باز کشد فراخ شدن و از هم باز شدن دهنه او را انتشار گویند از بهر آنکه نور پراکنده شود و بیماریهای
فراخ شدن است و انتشار عرض است اما فرق میان انتشار که از فراخ شدن دهنه عصب مجوف
تولد کند و انتشار که از فراخ شدن ثقبه عنبیه تولد کند آنست که آنچه از عصب تولد کند پراکندی

پیدا باشد و آنچه از ثقبه تولد کند پراکندگی نور پیدا نباشد از بهر آنکه نور چون از ثقبهٔ عصب مجوف راست
بیرون آید در اجزاء چشم پراکنده شود و چون نور از ثقبهٔ عنبیه بیرون آید اندر اجزای چشم هیچ پراکندگی نور
ظاهر نشود و اندر بیشتر حالها سبب انتشار که از عصب مجوف افتد و ثقبه بدان سبب فراخ تر شود صداعی صعب
امتلائی باشد و اتساع حدقه اندک اندک پیدا شود علاج انتشار نخست تسکین صداع باید کرد و تن و دماغ را
پاک کردن و داروها که از جهت ابتدای آب فرود آمدن یاد کرده آمده است بکار داشتن و شیاف مرارات
از جملهٔ داروهای نافع است اما سده و سقطه آماس عصب را سبب فضلها سرد تر بود که از دماغ بدو می بالاید تا راه
روح باصره بدان سبب بسته گردد و علامت وی آنست که اگر خداوند علت را چشم دیگر درست باشد و قرار کند
و بر هم فشارده ثقبهٔ عنبیه فراخ تر نشود و اگر فراخ تر شود عصب با سلامت بود و فرق میان سده و آماس آنست
که خداوند آماس از گرانی و از المی که در قعر چشم یابد شکایت کند و خداوند سده را این شکایت نباشد و دیگر
آنکه سده و ضغطه بینائی را جمله باطل کند و درد و گرانی نباشد و آماس بینائی را باطل نکند و با درد و گرانی بود و علاج
این نخست علاج ثقبه باید کرد و بحب قوقایا و ایارهٔ فیقرا و بس رگ گوشهٔ چشم زدن و دیوجه بر صدغ افکندن و ماده را
بسوی قدم کشیدن و علاج نزول الماء کردن اما تفرق الاتصال که نه ورمی بود گسسته و خورده شدن عصب بود
علامت وی آنست که چشم دور فرو افتاده باشد و پژمرده و بینائی باطل شده این را علاج نبود

باب نهم

در بیماریها که در عضلها عصب مجوف و عضلهای چشم افتد بیماریهای این عضلها دو نوع است یکی استرخاء و دیگر
تشنج و تشنج هم دو نوع است یکی امتلائی و دیگر خشک و علامتهای هر دو معلوم است و هرگاه که عضلهای
عصب مجوف تشنج کند حدقه از موضع خویش زایل شود و چشم تافته گردد همچون چشم احول و هرگه مسترخی شود
چشم بیرون نشیند و آنرا که استرخا مفرط بود بینائی باطل شود از بهر آنک چشم نیک بیرون آید و عصب کشیده شود
و تجویف او بسبب کشیدگی تنگ شود و راه نور بسته گردد علاج استرخای و تشنج امتلائی را علاج پاک کردن
دماغ بود و اطریفل بکار داشتن و غرغره کردن و عطسه آوردن و سرمهای قوی کشیدن و بر پیشانی سر و صدغ
لادن طلی کردن و تشنج خشک را تدبیرهای تری فزاینده باید کرد و بسیار باشد که تشنج خشک غالب گردد
و بیماریهای دماغی چون صرع و سدر و دوار و صداع صعب زایل شود و احولی کودکان که حادث شود باید که
در شب برابر چشم او چراغی نهند چنانکه نظر او راست باشد و برو چیزی سرخ برابر چشم او بیاویزند و اگر میل
دیدهٔ او بسوی دنبالهٔ چشم او چیزی سرخ باشد و نشانند تا نظر پیوسته بران دارد و بینی او نشانی سرخ کنند و اگر
میل چشم بسوی بینی باشد بر دنبال چشم او چیزی سرخ بر دوسانند تا نظر پیوسته بران دارد بدین طریق
رگ راست باز ایستد و گفته اند اگر کشنش گوسپند را بکوبند و آب او بکشند و سرمه را بدان آب بپرورند

در چشم کشند احولی را سود دارد **باب دهم** در بیرون نشستن چشم سبب بیرون نشستن چشم که نه از اثر
عصب مجوف باشد دو گونه است یکی قوت تی کردن عصب و دیگر صعبی خناق و گاه باشد که زنان را
زخمی که بر چشم بیرون نشیند علاج آنرا که سبب قوتی است تی و صعبی خناق بود فصد باید کرد و با قراص نفخ
اسهال کردن و چشم را بسته داشتن و رفادها بعصارهٔ برگ زیتون و برگ مورد و دارو های قابض تر کرده
و بر چشم نهادن و بر بالای رفاده تختهٔ سرب باندازهٔ چشم کرده بر نهادن و به بستن و بقفا باز خفتن و طعام اندکی
خوردن و آنرا که سبب درد زادن بود ادرار طمث فرمودن و بر پس کردن حجامت و چشم باز بستن چنانکه
یاد کرده آمد و من قومی را دیدم که بسبب زخمی که بر چشم ایشان آمده بود که چنانکه ملتحمه بیرون جفن افتاده بود
و مدتی حجامت بر پس کردن فرمودم و ذرور اغبری کشیدم چشم ایشان بسلامت باز جای شد **باب یازدهم** در ضعیفی چشم سبب ضعیفی چشم و بینائی بیماری چشم و اجزاء او باشد و همه بیماریهای چشم و اسباب
و علامات و معالجات آن یاد کرده آمده است و اندرین باب علاج ضعیفی یاد کرده آید که سبب آن محکم نباشد
و علت قوی نبود مثلا کسی را که سبب ضعیفی چشم و بصر گریستن بسیار باشد یا بخاری اندک یا پری اندک و مانند
این بعضی علاج قانون علاج آنست که از پس طعام در معده نیم گوار شود و از فم معده فرو گذرد و بسیار نخورد و از طعامهای
بخار انگیز حذر کند و طعامهای شور و سرکه و شراب مستی و نمک بسیار و سیر و پیاز و گندنا و بادروج و شبت و کرنب
و عدس و باقلی و دن بسیار و جماع و فصد بسیار و حجامت و بسیار خفتن و بر گذر باد پیوسته نشستن خاصه بادهای
سرد شمالی و اندر برف نگریستن و در صحرا و در قرص آفتاب نگاه کردن وقت بر آمدن و وقت کسوف و گرد و دود
و در چیزهای درفشان نگاه کردن این جمله چشم را ضعیف کند و زیان دارد و دارچینی خوردن و در چشم کشیدن
سودمند بود و ایارهٔ فیقرا و اطریفل بکار داشتن سودمند بود و آب پیاز با عسل در کشیدن تاریکی چشم را زایل کند
و به باید دانست که تاریکی چشم و ضعیفی بصر پیران را بیشتر از خشکی بود سر آب فرو بردن و چشم باز کردن
سودمند بود و روغن بنفشه در بینی چکانند نافع بود و گفته اند شلغم خام و پخته بصر را قوت دهد اگر چه سخت ضعیف
شده باشد و عبارت طبیبان بتازی اینست من اکثر الشلغم نیا او مطبوخا رد علیه بصره وان کان قد قارب
الذهاب و گفته اند کوک و بقلة الحمقا و جرجیر بسیار خوردن بصر را ضعیف کند و بادروج خوردن زیان دارد
و آب در چشم کشیدن سود دارد و گندنا سخت زیان دارد و کرنب ضعیفی بصر را که از رطوبت بود ترب بصر را
تیز کند **صفت** شیاف که بینائی را قوی کند بگیرند سکبینج و جاوشیر و نمک بان و نمک اندرانی و زنگار و بلبل سپید
و روغن بلسان و زهرهٔ گاو نر را و دار بلبل را بعصارهٔ بادیان تر حل کنند و دارو ها را بکوبند و بدان بسرشند و شیاف کنند
صفت ذرور رمانی بگیرند آب انار ترش و شیرین و به پالایند و بجوشند تا به نیمه باز آید و چند

انار بود نیمه او عسل باوی بیامیزند و بیست روز در آفتاب نهند و پس بکار دارند صفت غرنوی بصر را قوت کند
بگیرند قلیمیا زر و توتیا صبر و توبال نحس سوخته و شادنج مغسول و نیم مشک دانگی صفت غریزی نسخه دیگر بصر را
تیز کند و جرب و خارش و سنیده باز دارد بگیرند قلیمیای و سرمه و شادنج مغسول و شادنج هندی و صبر
و توبال مس از هر یک درمی بلبل و داربلبل از هر یک نیم درم نمک اندرانی و برگ فلنجمشک و کف دریا
از هر یک دو دانگ زعفران یک درم و چهار دانگ مشک نیم دانگ همه را بکوبند و آب بادیان بسایند
و خشک کنند و باز بسایند و بکار دارند و آنرا که سبب ضعیفی چشم گریستن بسیار بود روغن بنفشه و روغن نیلوفر
اندر کف پای مالیدن و بگرمابه رفتن و سر و چشم بنخار آب خوش فرو داشتن و اندر سبزی و بستانها
و آب روان نگاه کردن و شاد بودن سودمند بود گفتار سیوم از کتاب ششم اندر بیان کردن احوال گوش
و شنوائی و بیماری که بدان تعلق دارد و معالجات آن و این گفتار نه باب است باب اول اندر یاد
کردن فضیلت شنوائی دوم آنکه اندر یاد کردن گرانی گوش و باطل شدن شنوائی و علاج آن سیوم اندر
یاد کردن سده گوش و علاج آن چهارم اندر آماس گوش که از اندرون و بیرون بدید آید و علاج آن پنجم
اندر درد گوش و علاج آن ششم اندر ریشی گوش و علاج آن هفتم اندر طنین و دوی و آوازهای دروغین که در گوش
بدید آید و علاج آن باب هشتم اندر کوفته شدن گوش از زخمی که بروی آید و علاج آن نهم اندر آبی که بگوش
اندر شود و علاج آن گفتار چهارم اندر یاد کردن احوال بینی و بیماریها که بدان تعلق دارد و معالجات آن و این
گفتار ده باب است باب اول اندر یاد کردن آفتها که در بویائی پدید آید و علاج آن باب دوم اندر گنده
بینی و علاج آن سیوم اندر ریشی بینی و علاج آن چهارم اندر ناسور بینی و گوشت فزونی و معالجات آن
پنجم اندر خون آمدن از بینی و علاج آن ششم اندر شکستگی و کوفتگی بینی و علاج آن هفتم اندر بیرون آوردن
چیزی که در بینی بماند و علاج آن هشتم اندر یاد کردن خارش بینی و علاج آن نهم اندر بسیاری عطسه و علاج آن
دهم اندر زکام و نزله و علاج آن گفتار پنجم اندر یاد کردن احوال دهان و زبان و بیماریها که بدان تعلق دارد
و معالجات آن و این گفتار سه جزو است جزو اول اندر شناختن بیماریهای لب و دهان و این جزو ده باب است
باب اول اندر یاد کردن احوال منافع لب و بیماریهای آن بر وجهی کلی دوم اندر یاد کردن کفتگی لب و
معالجات آن سیوم اندر گوشت فزونی لب و علاج آن چهارم اندر حوره که بر لب و بن دندان افتد و علاج آن
پنجم اندر سست شدن گوشت بن دندان و علاج آن ششم اندر دمیدگی دهان و ریشی و علاج آن هفتم اندر انواع
سوء المزاج که بر لب افتد و علاج آن هشتم اندر آماس که بر لب افتد و علاج آن نهم اندر آب آمدن از
و علاج آن دهم اندر ناخوشی بوی دهان و علاج آن جزو دوم اندر شناختن احوال بیماریهای زبان

از هر یک یک درم بلبل و داربلبل و
نمک اندرانی از هر یک
نیم درم فلنجمشک ... سرطان بحری
از هر یک یک درم

در علاج گوش
و غیره

و معالجات آن

ومعالجات آن واین جزو ده باب است جزو دوم اندر یاد کردن بیماریهای زبان بر وجهی کلی باب دوم اندر
طعامهای ناخوش یافتن و علاج آن باب سیوم اندر استرخاء زبان و معالجات آن چهارم اندر سوزش
زبان و معالجات آن پنجم اندر طرقیدن زبان و علاج آن ششم اندر تشنج زبان و علاج آن هفتم اندر آماس زبان
و علاج آن هشتم اندر گنگی و خلل که در سخن گفتن پدید آید و علاج آن نهم اندر ضفدع که بر زبان بود و علاج آن دهم اندر بیماریهای
ملازه و علاج آن جزو سیوم اندر شناختن احوال بیماریهای دهان و معالجات آن واین جزو ده باب است
باب اول اندر یاد کردن بیماریهای دندان و علاج آن و احوال آن بر وجهی کلی باب دوم اندر تدبیر نگاه
داشتن دندان تا درست بماند سیوم اندر درد دندان و علاج آن چهارم اندر شناختن و ریزیدن دندان و علاج آن
پنجم اندر جنبیدن دندان و علاج آن ششم اندر تغیر لون دندان ها و علاج آن هفتم اندر کندی دندان و علاج آن
هشتم اندر ضعیفی و آب گذاشتن دندان و علاج آن نهم اندر تدبیر دندان کودکان تا بآسانی برآید دهم اندر تدبیر
دندان بزرگان تا آنچه افکندنی باشد بآسانی بیفکنند گفتار ششم اندر بیان کردن احوال بیماریهای حنجره و حلق
ومعالجات آن واین جزو پنج باب است باب اول اندر یاد کردن باطل شدن آواز که سبب آن تغیر مزاج بود
و علاج آن دوم اندر گرفته شدن آواز و علاج آن سیوم اندر آواز لرزنده و علاج آن چهارم اندر آواز تیره و علاج
آن پنجم اندر آواز باریک و علاج آن جزو دوم اندر شناختن بیماریهای حنجره مثل ذبحه و خناق و فراز هم آمدن
مری واین جزو چهار باب است اول یاد کردن ذبحه و خناق و علاج آن دوم اندر بثره که در حلق پدید آید سیوم
اندر طعامی که در گلو بماند چهارم اندر دیوچه که بحلق اندر آویزد گفتار هفتم در بیان کردن احوال بیماریهای آلتهای
دم زدن و علاج آن واین گفتار پانزده باب است ۱ اندر یاد کردن احوال دم زدن بر وجه کلی ۲ اندر تغیر دم زدن
که از حال طبعی بگردد و علاج آن ۳ اندر ربو و ضیق النفس و انتصاب النفس ۴ اندر انواع سرفه بر وجه کلی
و سرفه خشک که سبب آن سوء المزاج گرم بود ۵ اندر سرفهٔ خشک که سبب آن سوء المزاج سرد بود ۶
اندر سرفه تر که سبب آن سوء المزاج گرم با ماده بود و علاج آن ۷ اندر سرفهٔ تر که سبب آن سوء المزاج
سرد با ماده بود و علاج آن ۸ اندر سرفه که سبب آن آماس و ریش شش بود ۹ اندر سرفه که سبب آن
نزله السعال باشد ۱۰ اندر خون برآمدن از گلو ۱۱ اندر ذات الریه ۱۲ اندر ذات الصدر ۱۳ اندر سل
۱۵ اندر ذات الجنب گفتار هشتم اندر یاد کردن احوال بیماریهای دل واین گفتار شش باب است
باب اول در یاد کردن انواع بیماریهای دل و معالجات آن دوم در ضعیفی دل و خفقان که از سوء
المزاج گرم خیزد و علاج آن سیوم اندر ضعیفی دل که از سوء المزاج سرد خیزد چهارم اندر خفقان که
از سوء المزاج خشک خیزد پنجم اندر خفقان و وسواس که از سوء المزاج سودائی خیزد ششم

یاد کردن غشی و بی قوتی **گفتار نهم** اندر بیان کردن احوال پستان و بیماریهای آن و معالجات آن
و این گفتار ده باب است **باب اول** اندر احوال شیر و اندکی و بسیاری آن **دوم** اندر حال زنی که شیر او بسیار
باشد **سیوم** اندر احوال و بسته شدن شیر در پستان **چهارم** اندر عفن شدن شیر در پستان **پنجم** اندر
آماس گرم که در پستان پدید آید **ششم** اندر آماس سرد که در پستان پدید آید **هفتم** اندر سخت شدن پستان
و غددها که دروی پدید آید **هشتم** اندر دبیله که اندر پستان پدید آید **نهم** اندر یاد کردن ریشهای پلید که گوشت
پستان را بخورد **دهم** اندر حال پستان تا بزرگ نشود **گفتار دهم** اندر بیان کردن احوال معده و مری
و بیماریهای آن و این گفتار شش جزو است **جزو اول** اندر شناختن احوال حلق و این جزو سه باب است
باب اول اندر یاد کردن دشوار فرو بردن طعام و شراب بحلق **دوم** اندر آماس مری **سیوم** اندر قرحه
و بثره مری **جزو دوم** اندر یاد کردن احوال سوء المزاج معده و این جزو هفت باب است **باب اول**
یاد کردن سوء المزاج گرم ساده که در معده پدید آید **دوم** اندر سوء المزاج گرم با ماده که در معده پدید آید **سیوم** اندر سوء
المزاج سرد بی ماده که در معده پدید آید **چهارم** اندر سوء المزاج سرد و خشک که در معده پدید آید **پنجم** اندر سوء المزاج
سوتر که در معده پدید آید **ششم** اندر درد معده و ناگواریدن طعام که از بادها تولد کند **هفتم** اندر درد معده که از سوداء تولد کند
جزو سیوم اندر شناختن احوال تغیر شهوت طعام و این جزو پنج باب است **باب اول** یاد کردن ضعیفی
شهوت طعام و علاج آن **دوم** اندر شهوت کلبی **سیوم** اندر شهوت که آنرا جوع البقری گویند
چهارم در آرزوهای تباه که مردم را پدید آید **پنجم** اندر تشنگی و آرزوی آب **جزو چهارم** اندر شناختن احوال حرکتهای
معده چون آروغ و فواق و قی و این جزو شش باب است **باب اول** اندر فواق و معالجات آن
دوم اندر آروغ **سیوم** اندر تاسه و منش گشتن و اضطراب معده **چهارم** اندر احوال قی **پنجم** اندر یاد کردن
قی خون **ششم** اندر هیضه **جزو پنجم** اندر شناختن ضعف معده و درد معده که از بس طعام پدید آید و این جزو شش
باب است **باب اول** اندر یاد کردن ضعف معده **دوم** اندر ضعیفی قوت جاذبه **سیوم** در ضعیفی قوت ماسکه **چهارم**
اندر ضعیفی قوت هاضمه **پنجم** اندر ضعیفی قوت دافعه **ششم** اندر ضعیفی جرم معده و تهلهل و تشنج آن **جزو ششم**
اندر شناختن آماسها و ریشها و بثره که در معده پدید آید و این جزو شش باب است **باب اول** یاد کردن
آماس خونی که در معده پدید آید **دوم** اندر صفرائی که در معده پدید آید **سیوم** اندر آماس بلغمی که در معده پدید آید
چهارم اندر آماس صلب که در معده پدید آید **پنجم** در یاد کردن دبیله که در معده پدید آید **ششم** اندر ریشی که
و بثره معده **گفتار یازدهم** اندر بیان کردن احوال بیماریهای جگر و اسباب و علامات و معالجات
آن و این گفتار سه جزو است **جزو اول** اندر یاد کردن احوال سوء المزاج که در جگر پدید آید و این جزو

یازده بابست باب اول اندر یاد کردن احوال جگر دوم اندر سوء المزاج گرم ساده سیوم اندر سوء
المزاج سرد ساده چهارم اندر سوء المزاج خشک ساده پنجم اندر سوء المزاج تر ساده ششم اندر سوء المزاج
گرم و تر هفتم اندر سوء المزاج گرم و خشک نهم اندر تدبیرهای خداوند جگر کوچک دهم اندر تدبیر اندر حالهائی
که جگر را زیان دارد یازدهم اندر چیزها که جگر را سود دارد جزو دوم اندر شناختن احوال درد جگر
و ضعیفی و سدهٔ آن و این جزو شش باب است باب اول اندر یاد کردن احوال جگر دوم اندر سدهٔ جگر
سیوم اندر سده قعر جگر چهارم اندر سده که از چیزهای قابض افتد پنجم اندر بادی که در جگر تولد کند ششم
اندر جگر و علاج آن جزو سیوم اندر شناختن انواع آماس جگر و این جزو شش باب است
باب اول اندر یاد کردن آماس گرم دوم اندر دبیلهٔ جگر سیوم اندر آماس صلب چهارم اندر آماس
عضلهٔ شکم پنجم آماسی که از زخمی افتد ششم اندر آماسی سرد که اندر جگر افتد گفتار دوازدهم اندر بیان کردن
احوال بیماریهای سپرز و این گفتار چهار بابست باب اول اندر یاد کردن احوال سپرز دوم اندر ضعیفی قوتهای
سپرز سیوم اندر احوال آماسها که در سپرز پدید آید چهارم اندر درد سپرز که از باد بود گفتار سیزدهم بیان کردن
احوال آماسها که در سپرز پدید آید بیماریهای گوش و فضیلت شنوائی و معالجات آن و این گفتار نه بابست
باب نخستین در فضیلت آلت شنوائی و واجبی تعهد آن بباید دانست که آلت شنوائی آلتی است عزیز و راه
دانش آموختن است و شرف و فضیلت مردم بر دیگر جانوران بدانش است و بدین سبب است که آلت
شنوائی را بر آلت بینائی و بویائی فضیلت نهند و جهت فضیلت این آلت آنست که هر کودک که کر از مادر زاید
لال بماند از بهر آنکه سخن نشنود و نتواند گفت از اینجا پدید آید که از بطلان فعل آلت بینائی در اندر کمال مردمی آن
خلل نیست که از بطلان فعل آلت شنوائی است بدین سبب واجبست که گوش را که آلت شنوائی است تعهد کردن
و او را از خاک و ریگ و گرد و از بادهای سرد و گرم و از آب و از حیوانی که در رو آید چون کرمی و غیر آن نگاهداشتن
و احتیاط کردن تا اندروی قرحه و بثره بر نیاید و او را تباه نکند و پاک داشتن از شوخ تا راه شنوائی بسته ندارد
و طریق پاک داشتن و تعهد او آنست که هر هفته یکشب قطره روغن بادام تلخ اندر چکانند و از بهر آنکه تا از قرحه و بثره سلامت یابد
هر هفته شیاف مامیثا بسرکه بسایند و در چکانند و بباید دانست که ناگواریدن طعام و شراب و بسیار خوردن
و بر امتلا خفتن حاستها را زیان دارد باب دوم در باطل شدن شنوائی و علاج آن اندر فعل آلت شنوائی
همان آفتها که در فعل دیگر اندامها تواند افتاد و آفت هر فعلی یا بطلان باشد یا نقصان یا تشویش و تغیر از حال طبیعی
و بطلان فعل آلت شنوائی چنان باشد که شنوائی باطل گردد و هیچ نتواند شنید و نقصان آن باشد که آوازها بهره
فرو [illegible] نشنید و تغیر از حال طبیعت آن باشد که آوازهای دروغین همی شنود چون آواز آسیا و جلاجل و آواز باد

که بردرختان افتد و مانند آن و هر آفت که مادرزادی بود آنرا علاج نبود و آنچه عارض باشد چون کهن گردد هم
علاج نبود و اگر بود عسر بود و اسباب آفتهای این عضو همچون اسباب آفتهای دیگر اعضا هشت نوع است
یکی انواع سوء المزاج مفرد و مرکب ساده و بی ماده دوم انواع سوء المزاج با ماده سیوم انواع سده و اسباب آن
چون خلطهای غلیظ و آماسهای بسیاری شوخ و ثولول و گوشت فزونی و خون که اندروی بفسرد و چیزی که
بدو اندر بماند چون سنگ و دانهٔ خرما و غیر آن و حیوانی که اندر شود یا کرم که اندروی تولد کند چهارم انحلال الفرد و تفرق
الاتصال و اسباب آن چون جراحتی و صدمه که از بیرون اتفاق افتد یا سبب زندرونین چون خلطی بود سوزاننده
که پوست را بسوزد و بخورد که و از آن انواع بثرها و ریشها تولد کند پنجم چون بحران انتقال چنانکه بسیار
باشد که بیمار از بس تبها و بیماریها کر شود ششم باز ایستادن اسهال صفرائی چنانکه بسیار باشد که
که ماده اسهال صفرائی خطرناک باشد تدبیر امساک کنند یا خود باز ایستد گوش کر شود هفتم مقدمات بحران
و این چنان باشد که اندر بیماریهای ماده شنوائی ناقص یا باطل یا مشوش گردد و از مقدمهٔ بحران بود دلیلی یا برعاف
هشتم مشارکت دماغ علامتها آنرا که سبب سوء المزاج ساده باشد اندر قعر گوش دردی بود بی گرانی و
تمددی و اگر با ماده باشد گرانی و تمدد و ضربان بران گواهی دهد اگر سوء المزاج سرد بود اندر خنکی هوای شب و خنکی
بامداد بتر بود و از خنکیها رنج یابد و اندر گرمای نیم روز و از همه گرمیها راحت یابد و اگر سوء المزاج گرم بود بر خلاف این
باشد و اگر سوء المزاج خشک بود تدبیر گذشته و کم طعامی بر بطلان و کم خوابی بران گواهی دهد و آنرا که سبب انواع
سده بود اگر تمدد بود و گرانی نباشد سبب سده بسیاری شوخ یا ثولول باشد و اگر گرانی بود سبب آن
خلطی غلیظ با آماس باشد اما اگر آماس در عصب باشد تبهای گرم و قشعریره و نافض و هذیان و اختلاط عقل بران
گواهی دهد و اگر اندر عصب نباشد ممکن بود که از تب خالی باشد و اگر تبی باشد از جنس حمی یوم بود و هیچ آماس گوش
از درد و ضربان خالی نباشد و اگر سبب سده تولد کند و کرم باشد بیرون آمدن کرم بران گواهی دهد و آنرا که
حیوانی اندر شده باشد حرکت او ظاهر بود و ممکن باشد که چشم او را تواند دید و آنرا که سنگی یا دانه در افتاده باشد
ضربان بی تب بران گواهی دهد و آنرا که سبب جراحت باشد علامت آن سبب آن باشد و اگر قرحه و بثره بود
هر دو ظاهر بود و اگر ظاهر نباشد از تب خالی نبود و آنچه از بحران باشد بیماریهای حاده و حرکات آن در روزهای
بحران بران گواهی دهد و آنرا که سبب از استادن اسهال صفرائی بود سبب آن علامت آن بود و با اسهال
زایل گردد و آنرا که سبب مشارکت دماغ بوده باشد بیماریهای دماغی و حاستهای دیگر و گرانی زبان بران
ان گواهی دهد و معالجات آنرا که سبب سوء المزاج ساده باشد هر نوعی را از سوء المزاج بضد آن علاج باید کرد و اگر
سوء المزاج گرم بود آب کوک و آب عنب الثعلب و آب گشنیز تر در چکانند و اگر سوء المزاج سرد باشد بدهن یاسمن

[illegible]

وروغن سوسن و روغن قسط و روغن شبت درچکانند خاصه اگر اندکی روغن بلسان با روغنی ازین روغنها
حل کنند و اندکی جندبیدستر و روغن بادام تلخ و روغن بابونه با اندکی پیه گاو و بز یا از زهرهٔ او درچکانند اگر
شحم حنظل یا بیخ او با روغن کنجد جوشانند و درچکانند سودمند بود و بباید دانست که هرچه بگوش درچکانند
نیم گرم باید چکانید نه گرم باید و نه سرد صفت قطوری که در گوش چکانند خداوند سوء المزاج گرم را سودمند باشد
وقطور داروی را گویند که در قطره قطره درچکانند بگیرند یک انار ترش و قمع او بردارند و دانهٔ او بفشارند و آب او
بگیرند و همچندان آب با وی یار کنند با مقداری که روغن گل و اندکی کندر و بر آتش نهند و بپزند تا بقوام آید اندر چکانند
واگر سوء المزاج خشک بود گرمابه و بسر بخار آب گرم فرو خوش داشتن و شیر زنان و روغن بنفشه و چکانیدن سودمند بود
و آنرا که سوء المزاج با ماده بود نگاه باید کرد تا مادهٔ علت کدام خلط است تدبیر استفراغ آن باید کرد و استفراغ
ناکرده هیچ روغن و هیچ دارو بگوش در نباید چکانید و پس از استفراغ نطول و قطور بکار داشتن و ریاضت
کردن سودمند بود اما اگر ماده خلط صفرائی باشد استفراغ بحب الذهب و اقراص بنفشه باید کرد و اگر سه مثقال
اطریفل کوچک و یک مثقال ایارهٔ فیقرا ترکیب کنند صواب بود و اگر یک مثقال ایارهٔ فیقرا و یک مثقال هلیلهٔ
زرد حب کنند و بدهند مادهٔ صفرا از دماغ فرود آرد و اطریفل کشنیزی بخار از دماغ باز دارد خاصه بخار صفرائی صفت
اطریفل کشنیزی هلیلهٔ کابلی و بلیله و آمله از هر یک ده درم پاک کرده گل سرخ و کشنیز خشک از هر یک
پنج درم همه را جدا جدا بکوبند و بیزند و بروغن بادام چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند و در بعضی نسخها
آورده باید که کشنیز خشک هم چند وزن همه و قطورها که یاد کرده آمد در وی چکانیدن سودمند بود و اگر ماده خلطی
غلیظ باشد استفراغ بحب قوقایا و ایارهٔ فیقرای مرکب با شحم حنظل و افتیمون و نمک هندی باید کرد
و داروها که اندر چکانند همه تحلیل کننده باید چون عصارهٔ سداب با عسل و جندبیدستر با روغن شبت و با زهرهٔ
اندر بول بز و زهرهٔ او گداخته و حل کرده قطوری آزموده است صفت قطوری دیگر آزموده بگیرند جندبیدستر سه درم
نطرون یک درم و نیم و خربق سپید یک درم و نیم و اندر بعضی نسخها همی آید خربق چهار دانگ نطرون دو دانگ
همه را بکوبند و بیزند و با آب سداب بسرشند و اقراص کنند و بوقت حاجت بسایند و اندر چکانند صفت
قطوری دیگر کندش و زعفران و جندبیدستر از هر یک یکدرم خربق و بوره از هر یک چهار دانگ اقراص
کنند و بسرشند و بشراب بسایند و درچکانند صفت قطوری دیگر صبر و جندبیدستر و فرفیون و شحم حنظل و زهرهٔ گاو
راستا راست اقراص کنند و بکار دارند و عصارهٔ افسنتین و طبیخ او و روغن مویزج درچکانند سودمند بود
و روغن ترب و عصارهٔ او با نمک خاصه تری فزاید سودمند باشد و انجیر فربه بگیرند و تخم از وی جدا کنند
و بعسل او را از پوست او بردارند و با خردل و مقداری نطرون بکوبند و بلیته کنند و در گوش نهند و آب در

گرم کرده درچکانند و قطران سیاه و زهرهٔ بز با روغن گل درچکانند و بعضی طبیبان گفته اند اهیل را در سرکه باید جوشانید
تا سرکه سیاه گردد آن سرکه درچکانند گرانی گوش زایل کند و آنرا که ناگاه گوش گر شود طبیخ افسنتین با زهرهٔ
گاو درچکانند و زهرهٔ شبوط و زهره کشف با روغن بابونه و روغن شبت و سرکه خربق در وی پخته باشند نافع بود
و آنرا که سبب گرانی گوش بحران انتقال بود نخست با ایارهٔ فیقرا استفراغ کند پس روغن بادام شیرین نیم گرم
درچکانند و اگر حاجت آید روغن بادام تلخ و روغن قسط و آب ترب با روغن گل آمیخته درچکانند صواب بود
صفت حبی آزموده که گرانی گوش را که از سده و خلط غلیظ و از باد تولد کند زایل گرداند بگیرند تربد سپید تراشیده
کوفته و بیخته بیست درم شحم حنظل ده درم انزروت دو درم و نیم کتیرا هفت درم هلیلهٔ زرد ده درم همه را
بکوبند و حب سازند چنانکه رسم است بر سبیل شب یار بکار برند شربتی یک درم و بباید دانست که بوره
با سرکه و زهرهٔ بز با روغن زیت یا با روغن بادام تلخ و آب پیاز با عسل و روغن زیت و خربق سپید که یا سیاه
با روغن سوسن یا با طبیخ افسنتین و جندبیدستر با روغن بلبسان یا با روغن قسط یا با نفط سپید و دو قطره قطران
بامداد و شبانگاه این همه را که یاد کرده آمد از همه انواع در گرانی و طنین و دوی که از مادهٔ سرد خیزد سودمند بود صفت
قطوری که اندر چکانند کند رکد اختی که بتازی علک الانباط گویند یک اوقیه روغن خیری دو اوقیه روغن بادام تلخ
نیم اوقیه همه را بجوشند و بامداد سه قطره اندر چکانند و شبانگاه سه قطره صفت طبیخ نافع که بتکمید بکار دارند بگیرند
بابونه و شبت و برگ غار و آنجا که برگ غار نبود حب الغار بجای آن بود و مرزنگوش و پودنه دشتی
خشک و عاقرقرحا نیم کوفته همه را در آب بپزند و به پالایند و اندر مثانه گوسفند کنند و بر پس کردن و بن
گوش بر می نهند و اگر پنبه با سپنج بدان تر کنند و بر نهند روا بود و نطولها که اندر بیماریهای سر یاد کرده
آمده است بکار دارند صفت نطولی موافق بگیرند برگ بید و بابونه و اکلیل الملک و شبت و بیخ سوسن
و سداب و برگ و پودنه دشتی و سعتر و زوفا خشک و شحم حنظل و جندبیدستر و مرزنگوش همه را در آب بپزند
چنانکه رسم است و در آفتاب کنند و قمعی بر سر آفتابه استوار کنند و ما شوره قمع در گوش نهند چنانکه بخاران
بگوش میرسد و آوازهای بگوش او میرسانند چون آواز برق و غیر آن و اگر کودک طفل را در گوش گرانی
شود و یا در یاد دایه او را با مداد ستر و نمک اندرانی بیکی بخایند و لب دهان یک قطره در گوش او چکانند
و آنرا که سبب گرانی گوش سده بود یا اماس یا قرحه یا بثره علاج آن هر یک شرحی تمام در موضع خویش گفته آید و استفراغ
که از بهر گرانی گوش کنند اندک اندک و بتفاریق باید کرد تا قوت بماند و بنضج ماده وفا تواند کرد و سده که در گوش
پدید آمده و علاج انواع سده بعضی مادرزادی باشد و بعضی عارضی آنچه مادرزادی بود سه نوع باشد
بعضی چنان بود که استخوان بنا گوش که آن را استخوان حجر گویند و منفذ او که از شنیدن در وی آفریده است

مصمت بود و منفذ آفریده نبود و بعضی چنان باشد که منفذ آفریده بود لیکن بگوشت آگنده باشد و محکم
رسته بود و بعضی چنان باشد که بر ظاهر منفذ پوستی پوشیده باشد و زندرون گشاده و خالی بود و آنچه
عارضی باشد بعضی چنان بود که از بس قرحه گوشتی فزونی رسته باشد و منفذ او بسته و بعضی را ثؤلول
برآمده و انواع دیگر چنان باشد که سنگی و دانه در افتاده بود یا حیوانی اندر شود و آنجا که بمیرد یا شوخ
بسیار در آن منفذ گرد آید اما آن را که منفذ آفریده نبود و آن را که منفذ آفریده بود لیکن بگوشت آگنده
و محکم رسته باشد علاج نیست و دست کاری اندر آن عسر بود و آن را که بر ظاهر منفذ گوشتی پوشیده
باشد و منفذ گشاده و خالی مانده و آوازهای بلند تواند شنید و اگر انگشت بر منفذ زنند زخم انگشت اندر
یابد بسمع علاج آن پوست را سوراخ کنند و منفذ پدید آید و فتیله سازند و بقلقطار سوده در گردانند
و بدین منفذ فرو نهند تا نگذارند که جراحت بر روید علی الجمله نباید گذاشت که این منفذ ثؤلول باشد علاج
وی آنست که پوسته گوش را بنطرون و آب گرم همی شویند و روی سوخته و زرنیخ سرخ بگیرند
و هر دو را بسرکه بسایند نیک و در چکانند تا گوشت را و ثؤلول را سوزد و ریش گرداند پس ریشی را که
علاج کنند چنانک در موضع خویش گفته آید و آنرا که سنگ یا دانه افتاده باشد قطره دو روغن نیم گرم اندر
چکانند تا چرب شود و اگر پس با چیزی که عطسه آرد بوید تا عطسه آید و در عطسه نفس فرو گیرند تا آن چیز
بیرون افتد و آن را که شوخ بسیار گرد آمده باشد روغن بادام اندر چکانند بشب وقت خواب و بامداد
در گرمابه شود و گوش بر تابه گرمابه نهند تا شوخ بگدازد و بیرون آید و اگر تخم سپندان و بوره بکوبند و فتیله سازند
و بگوش اندر نهند و سه روز بگذارند پس بیرون کنند شوخ بسیار بود بیرون آید و اگر بوره ارمنی با عسل الخیر سپید
بکوبند و بلیته سازند و همچنین سه روز اندر گوش بگذارند شوخ بیرون آید صفت اقراص خربق که گوش را
از شوخ و عصب و حاسه را از خلط پاک گرداند بگیرند خربق سپید دو مثقال نطرون شانزده مثقال
زعفران سه مثقال همه را بکوبند و بسرکه بسایند و اقراص کنند و بوقت حاجت در سرکه حل کنند و بگوش
اندر چکانند و روغن عقرب گوش را پاک کند و شنوائی را باز آرد و آنرا که حیوانی بگوش در رفته باشد
قطران در چکانند تا زود بمیرد و عصاره برگ سفنالو با اندکی سقمونیا اندر چکانند و عصاره ترب و عصاره
پیاز خاصه عصاره پیاز تلخ با بعضی سودمند بود و صبر بآب نیم گرم سخت نافع بود و همه زهرهای جانوران
در چکانیدن حیوان را بکشد و اگر کرم تولد کرده باشد این علاجها آن را پاک کند و طبیخ افسنتین در روغن
و روغن افسنتین درین باب نافع بود و از جمله تدبیرهای که آزموده است که دو درم شراب و سه درم عسل
و یک درم روغن گل و سپیده دو خایه مرغ بهم بزنند و نیم گرم کنند و پشم پاره بدان تر کنند و در گوش

وبران گوش تکیه کنند و در خواب شوند یک ساعت پس آن پشم برباید کشید یک بار کرم
بسیار بیرون آید **باب** چهارم در آماسهای گوش و علاج آن آماسها که درین گوش افتد
طبیبان آنرا بتازی لادن گویند و این آماسها از جنس آماسهاست که در گوشتهای نرم افتد برین گوشت
که در بغل دست و بیخوله ران است و بیشتری این آماسها با درد بود و آماسها که از بیرون گوش و زیر بن
سوراخ گوش باشد با خطرتر بود و پیران را مهلت بیش ازان دهد که جوانان را از بهر آنکه مزاج جوان گرم تر
و مادهٔ او سوزان تر و حس او قوی تر باشد آماس او بدین سبب گرم تر و قوی تر و دردناک تر بود
و آنجا که این همه اسباب جمع شود و قوت احتمال نکند و پیش ازانکه ماده پخته شود و سر کند شهوت و قوت
ساقط گردد و بیمار هلاک شود و اما آماس گوش بعضی بحرانی بود و بعضی نه و آنچه بحرانی بود و علامتهای
بحران خوب باشد با سلامت باشد و آنچه پیش از نضج ماده بیماری و پیش از روز بحران پدید آید
سخت بد باشد و مادهٔ آماس بعضی را خون بود و بعضی را صفرا و بعضی را بلغم و بعضی را سودا اما آنچه
خونی بود رنگ او سرخ و رگها برخاسته و بلمس گرم باشد و از گرانی خالی نباشد و آنچه صفرائی باشد
بلمس سخت گرم بود و درد او سوزان تر و قوی تر باشد و گرانی کمتر کند و آنچه بلغمی باشد نرم تر و گران تر باشد
و درد آهسته تر بود و آنچه سودائی بود صلب باشد و درد آهسته بود **علاج** بهیچ حالی طلی و ضماد که
ماده را باز گرداند بدو نشاید برد خاصه اگر آماس بحرانی بود لیکن جهد باید کرد تا اگر ماده بحرانی بود ماده
بیشتر آنجا جذب کنند بهر حیله که ممکن گردد از محجمه بر نهادن و خرید و ضمادهای تحلیل کننده بکار باید داشتن
و اگر ماده غمرتی کنند فصد باید کرد تا لختی کمتر شود و اگر ماده فرمان برداری نکند او را بالطبع خویش
باز باید گذاشت تا درد و تب زیادت نشود و اگر با آماس درد سخت باشد ضمادهای نرم بر باید نهاد
چون بنفشه و خطمی و آب حلبه و ماء العسل و مانند آن و اگر از اول با درد سخت باشد خرقه با آب خوش
نیم گرم تر می کنند و بر می نهند و اگر سخت دردناک نباشد نمک گرم کرده بر می نهند و اگر درد میانه بود
و صبر بر نمی آرد تخم کتان کوفته با ماء العسل و خطمی و بابونه با آب حلبه بر نهادن تا برفق می پزاند و تحلیلی
باهستگی می کنند و اگر معلوم گردد که ریم خواهد کرد و تحلیل نخواهد پذیرفت داروهای پزاننده می باید نهاد
صفت ضمادی پزاننده بگیرند آرد باقلی و با آب کرنب و با بیخ سوسن بپزند تا سطبر شود و لختی روغن گل
برافکنند و بر پنبهٔ کهن کنند و بران موضع نهند و اگر حاجت آید که بشکافند یا بباز ند تقصیر نباید کرد و از پس آنک
شکافته باشند داروهای پاک کننده بر باید نهاد و سرگین گوسپند با پیه مرغ خانگی خاصیتی دارد در پزانیدن
و تحلیل کردن و انجیر با آب دریا پخته پزاننده است و اگر مزمن شود صدف سوخته با عسل بر نهند و مرهمها سازند

اززفت رومی ومثل وشوخ خانه مگس انگبین وسعتر ومغزی کوهی و علک البطم و بارزد وبه کوبند
وبه بزابلی وکوهی وعاقرقرحا ومویزج وقردمانا وزیره وبلبل وبیخ سوسن ومغز کبک ومغز
مرغ خانگی بزاننده است وتحلیل کننده واگر آماس سودائی بود علاج چیزهای سرد باید کرد چون
مرهم کافوری وآب عنب الثعلب تا آب زیادت نشود یا سرب را باآب کشنیز تر بسایند
وطلی کنند نافع بود وتن از مادهٔ سوداوی پاک می کنند خصوصاً بمطبوخ افتیمون وآنچه بدان ماند

باب پنجم در درد گوش و علاج آن درد گوش واسباب گرانی گوش یکیانست واندر باب دوم
ازین گفتار یاد کرده آمده است وبسیار باشد که سبب درد تحویل کردن باشد از هوائی بهوائی دیگر یا آنکه
بادی سرد یا گرم بدو رسند واز بادهای سرد بیشتر تولد کند وآنچه با ماده بود بیشتری ماده با ذناک بود
آنست که سبب آن آماس زاندرون گوش باشد واین نوع با تب لازم بود واگر باختلاط
ناگاه بکند بمردم جوان طاقت این درد ندارد چنانکه یاد کرده آمد وبیشتری روز هفتم هلاک شوند پس اگر
ریش گردد وسر کند وریم آمدن گیرد امید سلامت باشد وعلامت های آن در باب گرانی
گوش یاد کرده آمده است **علاج** آنراکه درتن ودماغ خلطی بود نخست استفراغ خلط باید کرد
واگر ماده گرم بود نخست رگ قیفال باید زد وطبع را بشراب آلو وشراب بنفشه وطبیخ خرمای هندی
هلیله وحب بنفشه وطبیخ هلیلهٔ زرد ومانند آن نرم باید کرد واگر ماده غلیظ تر بود استفراغ بحب شبیار
وحب قوقایا وایارهٔ فیقرا باید کرد وغرغره کردن وپس ازانکه استفراغ کرده باشد روغن گل نیم گرم
درچکانند واگر درد سخت عظیم باشد روغن بنفشه با اندکی کافور درچکانند از بهر آنک روغن بنفشه مرخی است
یعنی نرم کننده وعصبها را نرم گرداند وضربان ودرد را ساکن کند وروغن گل مرخیست وشیاف ابیض
که بچشم اندر کشند با سپیدهٔ خایهٔ مرغ یا به شیر زنان یا باب کشنیز تر یا باب عنب الثعلب درچکانند ودرد را
ساکن کند وسپیدهٔ خایهٔ مرغ را اندرین باب خاصیتی عجبست وهرچه درگوش چکانند نیم گرم باید نه سرد شاید
ونه گرم این اصلی بزرگست ازین غافل نباید بود وشیری که درچکانند بغایت نافع بود ویک جزو روغن
گل ودو جزو سرکه بهم بجوشانند تا سرکه برود وروغن بماند وبگوش اندر چکانند درد را بنشاند وخراطین
در روغن گل جوشانیده سودمند بود وخراطین کرمی است سرخ در زیر زمین تر باشد وروغن کدو
وروغن نیلوفر وروغن بید وعصارهٔ کدو وعصارهٔ برگ کدو نافع بود وآنرا که درد وضربان عظیم نبود
وبیم بود که تشنج کند یا غشی آرد از چیزهای مرخی چاره نبود وهیچ چیز بجای روغن کاد کهن گرم کرده نیست
واگر بنفشه ونیلوفر در آفتابه بجوشند وقمعی درسر او بنارند بهندام ودمانم وقمع درگوش نهند تا بخار

بگوش اندر شود عصب را نرم گرداند و ضربان را ساکن کند و اگر کار سخت شود و بچیزی حاجت آید خدر کننده
که قوت حساسه را لختی ضعیف کند تا حس الم کمتر یابد شیاف مامیثا و یک حبه افیون بشیر زنان سوده
در چکانند و قلونیا را و اقراص کوکب بشیر زنان سوده اندر چکانند روا بود و افیون و جند بیدستر و زعفران
بیکجا با شیر زنان نیک باشد لیکن این همه بوقت ضرورت شاید و آن وقت باید که بیم غشی باشد و اگر
ازین مخدرات مضرتی پدید آید جند بیدستر تنها بسایند و در چکانند مدت سه روز و این روغنها و داروها
ساکن کنند بکار دارند بعد از آن لعاب حلبه با لعاب تخم سرو با شیر زنان در چکانند و بروغن زنبق غذب
و روغن کنجد تازه تکمیدی کنند و این چنان باشد که روغن را گرم کنند و در مثانهٔ گوسفند می کنند و بر گوش
و حوالی آن می نهند و هر ساعت قطره روغن نیم گرم در چکانند و آنرا که سرما و باد سرد رسیده باشد
و روغن سداب و روغن شبت و روغن حب الغار و روغن اقحوان و روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن
فرفیون و روغن بلسان و روغن زیت سبز در وی جوشانیده در چکانند و مقدار دانگی غالیه در یک مثقال
روغن بان حل کنند و در گوش میچکانند و بسیار باشد که شخصی را سرما رسد و یا بسر و یا بگوش او اندر رود
و درد خیزد اگر این شخص شراب خوردن عادت دارد شرابی صرف قوی بخورد و بخسپد از خواب بی درد
برخیزد و آن را که سبب درد ماده آبناک باشد این روغنها که یاد کرده آمد سودمند بود اما علاج طنین
و دوی و آوازها در روغن شنیدن در بابی جداگانه یاد کرده آید و کاورس و نمک گرم کرده برنهادن نافع بود
و آب سداب مرزنگوش با عسل یا با روغن سوسن اندر چکانیدن سودمند بود خاصه اگر جند بیدستر در روغن
پخته باشند و روغن زیت که خنفسا با زهرهٔ ماهی اندر وی جوشانیده باشد و روغن کژدم که در علاج سنگ مثانه
یاد کرده آید سودمند بود و اگر ماده سخت سرد بود زهرهٔ گاو را با روغن خیری بجوشند تا تری زهره برود
و روغن بماند و اندر چکانند و آن را که امید بزاییدن باشد پیه روباه گداخته نیم گرم و مرهم باسلیقون با روغن
گل و پیه بط و پیه مرغ خانگی در چکانیدن سودمند بود و پیه بز و انگبین و مسخنه و زوفا از هر یک راستا راست بهم بسرشند
و گرم کرده در گوش چکانند نافع بود صفت مرهمی بزاییده بگیرند مردارسنگ و اسفیداج از هر یک اوقیه کنند و کهربا آسیا و سریش
از هر یک سه اوقیه روغن زیت نیمن پیه بز تازه یک من روغن کتان چندانکه کفایت باشد پیه را با روغن بگدازند
و داروها را بدان بسرشند بوقت حاجت بشیر زنان حل کنند و در چکانند و اگر در آب حلبه نیم گرم
حل کنند روا بود و هر گاه که پخته شود و سر کند علاج ریشها که در باب آینده یاد کرده آید بکار باید
داشت و اما درد گوش که از اماس بیرونی بود از خطر ایمن باشد آن را ضمادی از آرد جو و آرد
باقلا و بابونه و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و روغن بنفشه و آب گرم سرشته برنهادن نافع بود

بارشتم

باب ششم در ریشهای گوش

اندر علاج ریشهای گوش کسی را که اندر گوش ریشی باشد تدبیر لطیف
وطعامهای عذب باید فرمود که از وی غذای پسندیده خیزد و از پرهیز باید کردن و ماده را به جانب بینی باید کشیدن
به غرغره و عطسه اما ریش گوش اگر از بیرون منفذ آواز باشد دیدنش نزدیک باشد و میتوان. آنرا دید بسرکه
ممزوج باآب یا به سکنگبین ممزوج یا ماء العسل ممزوج یا بشراب می باید شست و اگر برگ مورد و گل سرخ
اندر آب بپزند و انگبین اندر شراب حل کنند و بدان بسرشند نیک باشند و شستن را چنان باید که اسفنج
که خرقه بدین غسلها تر میکنند و سطح ریش بدان تر میکنند و اگر از اندرون باشد و نتوانند دیدن قطره قطره اندر آنجا
میچکانند و باز بیرون میکنند و اندر یک روز چند بار اندر چکانند و چون شسته و پاک کرده شود ذرورهای
خشک در باید دمید چون زاک سوخته و مانند آن صفت ذرور خشک بگیرند صبر و انزروت و کندر و دم الاخوین
و خبث الحدید و زنگار از هر یکی از استارات همه را بکوبند و اندر سرکه حل کنند و بلیته را بالعسل آلوده کنند
و بگوش فرو نهند و ریم و زرداب که می بالاید باز نشاید داشت مگر که از اندازه بیرون شود لیکن می باید شست
و پاک باید کرد و بچیزی باید شست که او را قوت زدودن باشد و قوت باز داشتن باشد چون عصاره برگ
زیتون با عسل و چون مر اندر آب حل کرده با روغن گل آمیخته و آنرا که هنوز قرحه باشد و از اندرون منفذ آواز
باشد شب یمانی بگیرند و بر کفچهٔ آهنین بر سر آتش نهند تا خشک شود و بکوبند نرم از این شب یکدرم و مر صافی
یک درم کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و اندر چکانند و آب غوره با انگبین و شیاف مامیثا با سرکه
و صبر و مر صافی با عسل یا با شراب و مرهم اسفیداج یا مرهم باسلیقون آمیخته اندر چکانند که سود دارد صفت
مرهم اسفیداج بگیرند مرداسنگ کوفته و بیخته یک من روغن زیت یک من در همدیگر بزنند و پنج من
سرکه بستانند و اندک اندک بروی میچکانند و می زنند تا بقوام آید و بسته شود و اسفیداج یکمن صفت مرهم
باسلیقون بزرگ که ریشهای و جراحتها را اگر گرم باشد سود دارد بگیرند موم زرد نیمن و زفت هشت وقیه
و رتینایج و علک الانباط از هر یکی چهار وقیه روغن زیت چندانکه کفایت بود آخری رتینایج و زفت
از هر یکی پنج استیر پیرزد چهار درم روغن زیت چندانکه کفایت کند صفت ذروری که ریشهای تازه را
بزداید و درست کند بگیرند دم الاخوین و کفک دریا و انزروت و بوره ارمنی و مر و کندر و شیاف
مامیثا از هر یکی ز استارات بکوبند و بپزند و بوقت حاجت بر میلی بلیته باریک بر پیچند با انگبین مصفی فرو
برند و این ذرور در بن بلیته کنند و بگوش فرو نهند و آنرا که ریش درد کند مر و صبر و زعفران با روغن
بادام اندر چکانند و اگر حاجت آید اندکی افیون با وی بیامیزند و اندر گوش چکانند و اگر درد آسته

و مازو هر دو سوخته با روغن خیری و دردی روغن کتان اندر چکانند و آنرا که ریش دور فرو رفته باشد و کهن و تباه گشته بود علاج وی آنست که منفذ آواز فراخ کنند و با شد که استخوان برهنه شود و زرد آب کنده می براید علاج وی قطرانست که با انگبین امیخته و زهره کلاغ که بعربی غراب گویند با شیرزنان آمیخته و زهره کشف که بعربی سلحفاة گویند هم با شیرزنان و بلیه که از قردمانا و نطرون و عسل عجین سازند و تخمهای از انجیر دور کنند پس اول شوخ از وی پاک کنند پس داروهای بکار دارند تو بال مس و زرنیخ و عسل و سرکه اندرین باب داروی قویست و خبث الحدید سوده هم چون غبار و آنرا چند بار بریان کرده و اندر سرکه جوشانیده تا بقوام آید و چون عسل شود داروی آزموده و خشک کننده است و پاک کننده و آن را که ریش سخت شوخناک بود مرهم زنگاری و این هر دو دارو که یاد کرده آمده است سود دارد بکیرند صفت مرهم زنگاری تو بال مس زنگار از هر یکی چهار دانگ عصارهٔ کندر ایک وقیه بسرشند چنانکه رسم است و آنرا که ریم و بلیه ی بسیار آید بلیه بزهرهٔ گاو پر داز کنند و بگوش فرو نهند و جالینوس گوید که بول کودک نابالغ اندر پوست انار گرم کنند و اندر چکانند و درد گوش را که از وی ریم بسیار آید سود دارد و اگر مدتی دراز وی ریم همی آید و درد میکند ماهی شور اندر آب بپزند و آن آب اندر چکانند ریش را بشوید و پاک کند صفت مرهم مصری بکیرند زنگار و کندر و سرکه و انگبین از هر یکی اندر استار است و بپزند و پلیته بدان تر کنند و بگوش فرو نهند و گروهی این مرهم را بدین صفت کنند بکیرند انگبین هشت درم و سرکه هفت درم و زنگار و کندر از هر یکی دو درم انگبین را با سرکه بپزند و کفک از آن بردارند و زنگار و کندر سوده بدان بسرشند و بکار دارند و اگر فصل تابستان بود و ریم کنده بود و کرم تولد کند علامت آنست که خارش کند و باشد که کرم با ریم بیرون آید آب شبح و آب بودنه و آب برگ شفتالو با بوره سوده اندر چکاند کرم را بکشد و روغن مغز شفتالو با زهره گاو و خر نوبت و سقمونیا با سرکه کرمان را بکشد و بیرون آورد و اگر خشک ریشه برارد و ریم باز ایستد و بیرون آورد و اگر بدان سبب درد قوی تر شود روغن گل اندر چکاند تا خشک ریشه بیوفتد پس داروها که ریم پاک کند و گوشت برویاند اندر چکانند و آنرا که خون همی برآید مدت یک هفته باز شاید داشت مگر که سخت بافراط باشد از بهر آنکه ممکن است که رنج طبیعت باشد و بطریق بحران همچون رعاف باشد و ممکنست که سر و رگ ممتلی باشد و رگی گشاده شود آب لسان الحمل با اقاقیا اندر چکانند تا خون باز دارد و عصاره عصی الراعی خشک است و خون باز دارنده و پنیر مایه خرگوش بسرکه حل کرده اندر چکانند و عصاره با دروج داغ کننده است و خون باز دارنده و مازو و انار ترش بسرکه بپزند و عصاره آن اندر چکانند و شیاف مامیثا و حضض اندر چکانند خون باز دارد و اگر اندر گوش بعضی دآب کند نوع سرکه نیم گرم اندر

بچکانند

اندر چکانند **باب هفتم در طنین و دوی و علاج آن طنین** و دوی آوازهای دروغین که گوش افتد
وآنرا سبب بیرونی نباشد قیاس طنین و دوی آوازهای دروغین با گوش بقیاس خیالهای دروغین
است با چشم و از بهر آنکه سبب حدوث آواز و سبب شنیدن آن حرکت و موج هوای بیرونی است
که از قوت رفع سخن گفتن سخن گوی موج کند و پذیرفتن آن اشکال حروف را و رسیدن آن بگوش شنونده
و آمدن بتجویف گوش و هوا را که اندرون تجویف است دفع کردن و جنبانیدن و آنرا بشکل خویش گردانیدن
واجب کند که سبب این عارض هم حرکت هوا باشد که از بیرون یا بخار آمیخته است و حرکت هوا و بخار آن
از آن مقدار حرکت خالی نباشد یا حرکتی باشد قوی و همچنانکه بعضی مردمان که رطوبتها و طبعهای چشم ایشان باشد
خیالها که از اجزای کوه علی ارضی ترکیب افتد پیوسته همی بینند و در پیش چشم ایشان بدیدار می آید و دیگر آنکه چشمهای
ایشان همچنانکه درست و با سلامت باشد آن خیالات بینند بعضی از مردمان نیز که دماغ ایشان صافی و حس
شم ایشان همچنان درست و با سلامت و قوی باشد پیوسته سبب حرکات آهسته که اندر هوای اندرونی او فتد
اندر گوش خویش آواز دروغین میشنوند و بولهای ضعیف همی ماند و این را ذکاء الحس گویند که آن اسباب طنین
و دوی ذکاء الحس است و این بیماری نیست و سبب دوم ضعف قوت است و حال خداوند ضعف قوت همچون
حال خداوند ذکاء الحس است از حرکت آهسته که یاد کرده آمد همچنان متفعل شود و طنین و دوی تولد کند و این
حال مردم ناقه را باشد و این نیز بیماری نیست و آنچه از این دو نوع است بیماری باشد و دیگر مشارکت معده
و دیگر اندامها باشد و بعضی بیماریها گوش باشد و جنباننده و موج افکننده اندر هوا که اندرون گوش است
قوی تر باشد و این جنباننده اما بادی باشد که اندر حوالی سر گوش افتاده باشد و الا صدیدی باشد که از قرحه
همی بالا اید و ز اندرون گوش جمع میشود یا حرکت کرمها باشد که آنجا تولد کند یا امتلاء رگهای سر و تن چنانکه از پس
مستی و از پس طعام خوردن و خفتن پدید آید و اما اضطراب و سبب آن سوء المزاج گرم که اخلاط را بجوشاند و بخار
آنرا بجنباند چنان بعضی بیمار آنرا باشد اندر ابتدای نوبتها اما قوه که تصرف کرده میشود و بدان سبب طنین
اندر دماغ پدید آید و اما افتادنی یا زخمی که بر سر آید و اما خوردن دارو ها که بخارها را بجنباند و بجانب دماغ بر آرد چون
بلبل و مانند آن و خوردن طعامی که از وی بخارها خیزد و بجانب دماغ بر آید هوای گوش را و بخارهای ساکن را
بجنباند و اضطرابی پدید آید و گاه باشد که اندر تن هیچ اضطراب نباشد لیکن بخار غلیظ لزج تحلیل همی پذیرد
و از حرکت تحلیل طنین و دوی تولد کند علامت آنچه بوقت پری و تهی معده و بوقت آسایش و بوقت
حرکت و اندر گرما و سرما میکاهد و میفزاید مشارکت عضوی باشد و بیشتری بمشارکت معده

بیرون

وآنچه همیشه بر یک حال باشد نفزاید و نکاهد مادهٔ آن در سر باشد و آنراکه از گوش همچون آواز دیگ باشد
نشان آن باشد که اندر گوش قرحه است طنین آواز آواز جوشیدن ریم و صدید است و اگر همچون آواز درخت
باشد نشان آن باشد که بادی بسر و گوش اندر افتاده است و اگر آواز چنان باشد که ضعیف میگردد و باز
بلندتر میشود علامت آن باشد که علاج خداوند این عارض را از مقام کردن اندر آفتاب و گرمابه و نزدیک
آتش نشستن و از حرکات عنیف و از قی کردن و بسیار گفتن و خواندن با واز بلند و از طعام بسیار خوردن
و از طعامهای بخارانگیز پرهیز باید کرد و طبع را نرم باید داشت و آنراکه سبب عارض امتلا باشد استفراغ باید کرد
و از پس استفراغ تدبیر لطیف کردن و آنراکه عارض بمشارکت همه تن باشد اول تدبیر استفراغ آن عضو
و تدبیر پاک کردن تن باید کرد پس دماغ را بروغن مورد قوت دادن و در گوش روغن بادام چکانیدن
و هر یک را در خوردن مزاج تدبیر و علاج کردن چنانک معلوم است و آنراکه عارض اندر ابتدای نوبتهای تب پدید آید
بعلاج تب مشغول باید شدن و آنراکه سبب عارض جوشیدن ریم و صدید باشد علاج او علاج ریم گوش باشد
و آن راکه سبب ضعف باشد مزاج باعتدال باز آید و آنراکه این عارض از پس برسام پدید آید ناقها باید کرد و عصارهٔ
افسنتین و روغن او بگوش چکانیدن و سرکه و روغن گوش اندر چکانیدن سود دارد صفت قرصی آزموده
که اندر این عارض سود دارد بگیرند خربق سفید پنج درم و زعفران پنج درم نطرون ده درم همه را بکوبند و اقراص کنند
و آنراکه سبب خلطی لزج باشد این قرص که یاد کرده آمد سود دارد و طبیخ برگ صعتر بود و طبیخ برگ حب الغار اندر چکانند
و نیم درم قرنفل و دانگی مشک بسایند و آب سداب و آب مرزنگوش اندر چکانند و افسنتین و مرزنگوش
و شیح و پودینه و صعتر اندر آب بجوشند و سر به بخار آن دارند پس از آنکه بآب توقایا استفراغ کرده باشند
و آنراکه سبب ذکاء الحس باشد روغن گل و سرکه بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند یا اندکی افیون
اندر چکانند و حب الصنوبر و جندبیدستر بسرکه بسایند یا اندکی افیون و روغن گل اندر چکانند والله اعلم باب
بیستم در کوفته شدن گوش و علاج آن اندر علاج کوفته شدن گوش از زخمی که بروی آید بقراط فرموده
و دیگر لطلاها آزموده اند از صبر و مر و اقاقیا و کندر بسرکه و سفیدهٔ خایهٔ مرغ سرشته و از مغز نان با انگبین
سرشته و طلا کنند باب در آبی که بگوش اندر شود و علاج اندر تدبیر بیرون کردن آب که بگوش اندر شود اگر در حال
که آب اندر گوش در شود لختی آب بکف برگیرند و گوش بر آن آب نهند و کف را بگوش برفشارند تا از این آب
لختی دیگر بگوش اندر شود و بدان آب اولین بپیوندد و یکبار بر جهد و بیرون آید پس بیکبار دست از گوش بردارد
که هر دو یکبار بیرون آید و اگر پاره که بعربی انبوبه گویند بگوش اندر نهند و بر زنند صواب باشد و گاه باشد که

آبسرفه وعطسه آنرا بیرون افکند وساق شبت باساق بادیان بگیرند مقدار یک بوست وبنبه بر سر او بپیچند
و بروغن چرب کنند و بر افروزند وبگوش اندر نهند وگرداگرد تمدام بگیرند وصبر کنند تا آن فتیله بسوزد چند انکه
بیشتر آتش بگوش رسد پس بیکبار رکشند وروغن اندر چکانند وشیر زنان آب را از قعر گوش اندر سر آرد
و بیرون آورد وآنرا که درد وآماس تولد کرده باشد ضمادی سازند از پوست خشخاش واکلیل الملک
وبابونه وبنفشه وخطمی وبزرکتان وارد جو وشیر زنان بسرشند وبر گوش نهند **گفتار چهارم اندر بیان
احوال بیماریهای بینی ومعالجات آن** واین مقالات ده باب است **باب اول** اندر آفتها که اندر بویایی
که پدید آید واسباب وعلامات وعلاج آن بدانکه افات بویایی خاصه را سه نوع است اول انکه بکلی باطل شود
دوم انکه ضعیف شود سیوم انکه از حال طبعی بگردد این دوگونه باشد یکی انکه بویهای ناخوش اوراخوش آید
واز بویهای خوش نفرت گیرد ودوم انکه پیوسته بویهای ناخوش همی یابد انکه از بیرون بوی میرسد واسباب
این افات این افات سه نوع است یکی سوء المزاج دوم سده سیوم زخمی وآفتی که از بیرون باستخوان
بینی رسد ومصفات راکه منفذ بوی هاست بشکند واندر همدیگر نشانند اما سوء المزاج از دو بیرون نباشد
ساده باشد وبا ماده که اندر جرو پیشین دماغ گرد آید یا اندران دو فزدنی که این را حکیمان الحلمتان گویند وبدکاه که
اندرکه سبب سوء المزاج گرم وسرد استعمال دارو ودکها باشد که اندر بینی چکانیده باشند که آمدن هوا ما بی
بیرون از اعتدال گذشته باشد ومقام کرده واما سده خالی نباشد از انکه اندر مصفات باشد چنانکه
اندر باب تشریح دماغ یاد کرده شد یا اندر غشا که اندرون مصفاتست بسبب خلطی غلیظ یا بادی غلیظ
یا اماسی که اندر منفذ تولد کند یا گوشتی فزونی بود وابن گوشتی باشد سفید که همچون جانوری که اورا گوش
خره گویند وبسیار پای نیز گویند یا رطوبتی که از سر بینی فرود آید بدین مجراها اندر ماند وآنرا زکام گویند واسباب
وعلامت وعلاج آن اندر جایگاه خویش یاد کرده آید علامت آنراکه دم زدن از راه بینی دشوار بود وآواز گرفته
شود نشان سده باشد وانراکه سوراخ بینی راکشاده باشد وباک بود واز انواع سوء المزاج اندر دماغ هیچ نباشد
وتریها که اندر رسم وعادتست از بینی نمی بالاید وحس بویایی ضعیف وباطل گردد بباید دانست که سده
زندرون مصفاتست وانراکه تریها همی بالاید واندر بینی سده نیست وحس بویایی ضعیف آنست که باطل
از حال طبعی بگشتست بباید دانست که آفت اندر دماغ است وعلامت مزاج ساده وبا ماده طلب
باید کرد چنانکه معلوم است واندر بیماریهای سر یاد کرده آمده است وآنراکه پیوسته اندر بینی بوی ناخوش
همی آید بی انکه از بیرون بدو میرسد اندر منفذهای بینی او خلطی عفن است هم بدان علامت که اندر بار

بگرفته شود

بیماریهای سر یاد کرده آمده است بتوان دانست که خلط عفن کدام است و گاه باشد رطوبتی تیز به بینی فرود آید
و اندرون بینی را بسوزاند و ریش کند و دیر ماند و گنده شود و آن هوا که از بیرون بدو رسد در حال بدو رسد بیا
خداوند علت هیچ بوی خوش نیاید و جز گند ناخوش بدو نرسد و هر بیماری که اندر بیماریهای حاده بوی مشک
یا بوی خل و گل تر و بوی روغن گاو همی یابد بی آنکه از بیرون بدو میرسد و بیمار بدحال باشد و علامات بد ظاهر
میشود بباید دانست که هلاکت نزدیکست علاج آنرا که سبب علت سوء المزاج دماغ باشد تأمل باید کرد
تا سوء المزاج ساده است مگر با ماده اگر ساده باشد علاج از نطولها و بخورها کفایتست چنانکه اگر سوء المزاج گرم باشد
نطولها سازند از بنفشه و بابونه و گل سرخ و برگ نیلوفر و برگ بید همه را اندران بجوشانند و آن آب بر سر
همی ریزند و سر بخار او همی دارند و اگر سنگی گرم کنند و سرکه بروی چکانند و بینی بخار آن بدارند تا آن بخار به بینی
وی برآید نافع بود و اگر سوء المزاج سرد باشد نطول از بابونه و اکلیل الملک و سعتر و شونیز و درمنه ترکی و مرزنگوش
سازند و سعتر و سداب و پودنه بسرکه بجوشانند و بخاران به بینی بردارند و تدبیرهای دیگر موافق این و اگر سوء
المزاج با ماده باشد نگاه باید کرد تا ماده علت کدام خلط است اول باستفراغ آن خلط مشغول باید بود
چنانکه اندر علاج بیماریهای سر یاد کرده آمده است پس نطولها و بخورها بکار دارند و عطسه و غرغره فرمودن
و آنرا که سبب باطل شدن حس بویائی باشد علاج بداروهای گشاینده باید کرد و سعوطها و نطولها بکار
باید داشت صفت داروی گشاینده بگیرند کمیز اشتر اعرابی و اندر آفتاب خشک کنند و آنرا بوقت حاجت
باب مرزنگوش حل کنند یا باب جکندر و به بینی اندر چکانند صفت داروی دیگر بگیرند زرنیخ سرخ و پودینه دشتی
بسایند نرم و اندر بول اشتر اعرابی کنند و بآفتاب نهند و هر دو پاره پاره کنند قوی تر باشد و چون خشک شود
آنرا همه به بول اشتر تر کنند و مقدار یک درم بر آتش افکنند و قمع بر سر آن نهند و سوراخ بینی بر سر پایزه
قمع می نهند تا دود آن به بینی در شود صفت داروی دیگر بگیرند زهرهٔ کلنگ و شونیز و شحم حنظل و خربق سفید
از هر یک راستاراست همه را بکوبند و بپزند و شیاف کنند بر شکل عدس و بوقت حاجت بروغن مرزنگوش
بسایند و به بینی اندر چکانند و هر گاه که چیزی به بینی اندر خواهند چکانید تا کار او تمام آید کندش سوده اندر دمیدن
سود دارد و شنیدن و مرزنگوش بوسته بوئیدن و سعتر خشک و کندر بآتش بر افکنند و بینی به بخاران داشتن
سود دارد و سده ضعیف را شونیز بسرکه تر کرده و کوفته بوئیدن کفایت باشد و هر گاه که از بس دارو که اندر
بینی چکانند بینی بسوزاند قطرهٔ روغن گل اندر چکانند تا سوزش بنشاند و آب گرم بر سر او ریزند و حسوی گرم کرده
دهند تا بیاشامند و آنرا که سبب سده باذی غلیظ باشد که بمنفذهای مصفات اندر ماند بگیرند بلبل سپند

و هزار سپند

و چهار اسپند و بکوبند نرم و با روغن بادام تلخ کوهی به بینی اندر چکانند و بخار سعتر و سداب و بودنه لبسر که
پخته سود دارد و آنرا که سبب شدهٔ بواسیر باشد یا گوشت فزونی علاج او اندر جدا گانه یاد کرده آید و علاج
سده: کامی و جسم اندر علاج زکام و نزله یاد کرده آید و آنرا که حس بوی خوش همی بر آید و حس بوی ناخوش
نمی یابد چند بید ستر بوئیدن و به سوده آنرا به بینی بر کشیدن سود دارد و آنرا که حس ناخوش همی یابد و حس بوی خوش
نیابد مشک بوئیدن و به بینی بر کشد سود دارد

باب دوم در گند بینی و علاج آن

بدانکه اسباب آن پنج نوع است یکی انکه بخاری عفن از سینه و شش و معده بر سر آید
و بوی دهان و بینی ناخوش گردد دوم انکه خلطی نیز اندر منفذهای بینی عفن گردد و گوشت بینی را بسوزد و ریش
کنده شود سیوم انکه خلطی بد اندر بینی استخوان که آنرا مصفات گویند گرد او انجا عفن گردد چهارم انکه استخوان
سیمای بسبب فرود آمدن خلطهای بد عفونت پذیرد تباه شود و علاج این دشوار باشد پنجم انکه در بینی بواسیر
باشد عفن گشته علاج انرا که بخار عفن از سینه و از معده می بر آید اول معده و سینه پاک باید کرد و انرا که عفونت
اندر مصفات باشد به تنقیهٔ دماغ مشغول باید بود و بس داروها که بوعطسه آورد و داروهائی که منفذ پاک کند
و بزداید بکار داشتن و غرغره کردن و انرا که بسبب علت ریش بینی باشد که هر وقت که دارو
بکار خواهند داشت اول بینی را بشراب ریحانی بباید شست و آنرا به بینی بر کشد و دارو که به بینی اندر نهند چه آنچه
پلیته کنند و بدو فرو نهند داروها باید که از سعد و سنبل و گل نسرین و قصب الذریره و حماما و قرنفل و برگ مورد
و برگ گل سرخ و صبر و مر و اقاقیا و مازو و مشک و کافور سازند مفرد و مرکب صفت داروئی که
اندر دمند بگیرند گل نسرین و قصب الذریره از هر یکی یک درم سعد از هر یکی چهار دانگ برگ مورد نیم درم همه
بکوبند نرم و اندر دمند صفت داروی دیگر بگیرند مر و حماما و اقاقیا از هر یکی را استار است بکوبند و با انگبین
بسرشند و پلیته بدان بیالایند و به بینی اندر نهند اخری بگیرند برگ مورد و قصب الذریره و گل نسرین و قرنفل
از هر یکی یک درم مر و مازو از هر یکی نیم درم مشک چهار درم حب کافور چهار حبه قلمیا و نمک اندرانی از هر یکی
چهار قیراط همه را بکوبند و پلیته با انگبین فرو برند و بدین داروها اندر گردانند و به بینی اندر نهند و بهترین علاج اندرین
علت آنست که بول خر اندر چکانند ازموده است و نافع و خلاف نکند و عصارهٔ بودنه نیز نافع است و تریاق
بزرگ اندر شراب انگوری بسایند و اندر چکانند و داسعان و خربق سپید کوفته و بیخته و صدف سوخته
اندر دمیدن سود دارد و انرا که مادهٔ عفونت اندر مصفاة باشد خردل کوفته اندر سکنگبین بزوری حل کرده
بدان غرغره کنند و بر اثر آن غرغره کنند و آنرا که ماده اندر دماغ باشد بر میان سر داغ بر نهند و اگر برابر

مصفات

که میل بسوی صدغ باشد از هر دو سوی دو داغ برنهند نافع بود

باب سیوم در ریش بینی و علاج آن

بدانکه ریش بینی از سه گونه باشد یا خشک ریشه برمی آورد یا بثرهای کوچک باشد یا ریشهای تر باشد
و گنده شود علاج بباید دانست که بینی عضویست نرمتر از گوشت و خشک تر از چشم بدین سبب داروهای
گوش باید که بخشکی دارد و داروهای چشم میل بتری دارد و داروهای بینی را میان این و آن باشد و هرگاه که
علاج خواهند کرد اول قیفال یا رگ بینی باید گشاد یا بر پس گردن حجامت کردن و اگر سر و تن ممتلی باشد پس
از فصد و حجامت حب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر باید خوردن تا سر و تن از مادهٔ بد پاک شود و اما
ریشهای خشک را که با خشک ریشه باشد موم روغن از موم صافی سپید و مغز ساق گاو و با روغن نیلوفر
یا روغن بنفشه یا روغن گل سازند و همی باید مالید و اگر روغن گل از زیت الانفاق سازند و زیت انفاق
آزموده است از غوره زیتون سازند و اگر ریش سخت خشک باشد کثیرا کوفته و بیخته و لعاب اسپغول
و لعاب خطمی و روغن بنفشه بهمدیگر بزنند و طلی کنند اول کثیرا در آب کنند تا تر شود و بمالند تا حل شود پس
روغن بر چکانند و بهمدیگر بزنند صفت موم روغنی دیگر زوفاء تر و پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو
و موم زرد گداخته و اندکی انگبین همه را بگدازند و بسرشند چنانکه رسمست صفت طلای دیگر مازو با هلیله زرد در روغن
گل با بنفشه بسایند و طلی کنند و بثرها را از روغن مورد و روغن گل و موم سپید مصفی و مرداسنگ و گلاب
و سرکه مرهم سازند و طلا کنند طلای دیگر بگیرند اسرب سوخته و شراب کهنه و روغن مورد همه را باهمدیگر
بسایند و بر آتش نرم بپزند تا سطبر شود و اندر جنبره مسین کنند و بکار دارند و اگر ریشه گردد اندر طلا اسفیداج
و مرداسنگ زیادت کنند و اگر ریشه کهن گردد طلا برین صفت بسازند بگیرند مرداسنگ چهار درم و
شب یمانی چهار درم سداب تر دو درم همه را بکوبند و بروغن مورد بسرشند و مرهم کنند و ریشهای تر
شوخناک را بگیرند آب انار ترش و اندر دیگ مسین کنند و بپزند تا به نیمه باز آید و پلیته بدان آلوده کنند و به بینی
فرو نهند مرهمی دیگر که ریش بینی را زایل کند بگیرند زاک سیاه و قلقطار و مر هر یکی هفت درم قلقندیس شش درم
شب یمانی و زراوند گرد و مازو و توبال مس از هر یکی چهار درم کندر یک درم همه را بکوبند و بپزند
نرم و اندر مقدار ده سیر سرکه تیز بپزند تا بقوام انگبین شوند و پلیته بدان آلوده کنند و به بینی اندر نهند صفت
داروئی دیگر که ریش بینی را پاک کند و خون آمدن از بینی بازدارد بگیرند شب یمانی و مر و زرنیخ از هر یکی
چهار درم زراوند دو درم قلمیای سیم دو درم مازو یکدرم بوره ارمنی یکدرم زاک سیاه قلقطار قلقندیس
از هر یکی دو درم اسرب سوخته و کندر از هر یکی سه درم همه را بکوبند و بپزند و بسرکه بسایند چنانکه بقوام

انگبین باز آید و بر پلیته کنند و به بینی اندر نهند و بعصاره حکندر بشویند و پلیته بدان ترکنند و به بینی اندر نهند یا داروهای
دیگر و اندر خون آمدن این اغراض کاهی بشراب حل کرده و کاهی بسرکه سود دارد **باب چهارم در ناسور**
بینی و گوشت فزونی بداکه ناسور بینی دو گونه است یکی گوشتی باشد نرم و سپید و بی درد و بی آنکه تری
بالاید و دوم گوشتی باشد سرخ و تیره و با درد و ازوی زرداب گنده همی پالاید و بسیار باشد که اندر بینی گوشتی
فزونی پدید آید و رنگ او تیره و سخت باشد و کام نیز اماس گیرد اماسی صلب و گمان افتد که ناسور است
و ان سرطان باشد و علامت فرق میان ناسور و سرطان آنست که ناسور بیشتر از پس سرسام و نزله و زکام
پدید آید و نرم باشد و گاه باشد که بوی بد کردد و سر از بینی بدر کند و گاه باشد که بکام فرو دآید و سرطان تیره
صلب باشد و از وی هیچ تری نپالاید و سبب صلبی و کبودی که با درد باشد و اعراض سودائی بر آن
گواهی دهد علاج ناسور دو است یکی دارو و دیگر دستکاری و بریدن و تراشیدن اما داروها باید که ازو پاک کند
بی درد و رنج لیکن بروزگار دراز آنست که انار ترش و تازه بگیرند و با گوشت بکوبند و بفشارند و آب
او را با ثقل او نیم پخته کنند و یک روز اندر طاسی مسین کنند و بگذارند و روز دیگر ثقل او را از وی جدا کنند
و هسم بدان آب او تر میکنند و اندر بینی می نهند و اگر درین شیاف وقت پختن قدری نوشادر در افکنند
قوی تر باشد و اگر انار ترش و تازه خاصه شبت یمانی و چهار درم سداب تر و بروغن مورد بسایند
و مرهم میکنند و رشتهای تر و شوخناک را بگیرند آب انار ترش و اندر دیگی مسین کنند و بپزند تا به نیمه
باز آید و اشنان سبز رنگ جزو و مرصافی یک جزو و هردو را نرم بسایند و پلیته کنند از کتان و بسرکه
انگوری ترکنند و بدین دارو اندر گردانند و بر بینی اندر نهند داروی دیگر بگیرند بودنه کوهی خشک و بکوبند و بپزند
پلیته کنند بآب بودنه یا بسرکه یا بشراب ترکنند و بدین بودنه کوفته اندر گردانند و بر بینی اندر نهند دیگر گوز سرو
آزا با انجیر بکوبند و پلیته کنند و به بینی اندر نهند اینها نیم باید دیگر قوی تر بگیرند شبت یمانی و مس سوخته
ند و توبال مس و بیخ سوسن سپید و قلقند و قلقطار و زاک سیاه و نطرون از هر یکی راستاراست همه
بکوبند نرم و به بینی اندر دمند و اگر پلیته بشراب انگوری یا با آب بودینه یا با آب انار ترش که با پوست
کوفته باشند و فشارده ترکنند و بدین دارو اندر گردانند و به بینی اندر نهند نیک باشد دیگر قوی تر بگیرند قلقندیس
و قلقطار و شنجار و زنگار و الی سیاه و شبت یمانی هر یکی راستاراست بکوبند و بپزند اول ناسور را باز شند
پس این دارو بکار دارند چنانکه داروهای دیگر اما طریق دستکاری بریدن و تراشیدن چنان باشد
که کاردی بسازند نیم گرد چون نیم بازه باریک و تیز و ازو به بینی اندر کنند و بگردانند تا گوشتها فزونی

تلقند زاک زرد و قلقندیس
زاک سبز قلقطار زاک
همچون رشته رشته
میشود

و بتر باشد پس بسرکه و گلاب بینی باز کشد و بشویند و پر مرغی بگیرند و خرقه بر بازه او بپیچند و آنرا با آب انار ترش یا غیر آن ترکنند و بداروئی که یاد کرده آمده است اندر گردانند و به بینی اندر نهند تا بگذارد که منفذ بینی بروید و بسته شود و اگر ناسور در اندرون تر باشد و آلت بریدن نرسد منشاری بسازند از ابریشم یا از موی اسب و منشار را بپارسی اره گویند و این چنان باشد که موی را بگیرند و گره بسیار زنند تا گره بجای دندانه باشد و سوزنی بسازند از اسرب و او را خم دهند و این موی اندران سوزن اندر کنند و سوزن را به بینی اندر کشند و بمنفذی که از بینی بکام آید بیرون آورند و هر دو سر موی بگیرند و از ابریشمان اره آرند و ببرند چند بار تا گوشت را ببرد و منفذ گشاده شود پس عطسه آرند تا پارهای که بریده باشد بیرون آید پس بشویند بسرکه و گلاب و داروی بدو دمند و دستکاری و داروهای قوی و جز از آن چنان باید که استفراغ کرده باشد و تن پاک کرده باشند و سرطان را بهیچ وجه رانشاید جنبانید نه دارو بدو و شاید برد و نه شاید برید جز پرهیز و فصد و تن را از ماده سودا پاک کردن و گوشت فزونی را اول بفصد و اسهال پاک کنند پس شیافی سازند از انار ترش و کوفته و فشارده و جسم اندرین باب یاد کرده آمده است و این شیاف از سه انار سازند یکی از انار ترش و یکی انار شیرین و یکی تمام نارسیده و تلخ اگر گوشت سخت باشد انار ترش بیشتر کنند و اگر چیزی می تراید نارسیده بیشتر و گروهی اندکی قلقنطار و زنگار و نوشادر اندرین شیاف زیادت کنند و هرگاه از این شیاف ملول شوند شیاف بیرون کنند و بینی را بآب انار که یاد کرده آمده است طلا میکنند داروی دیگر بگیرند شبت یمانی و مرصافی از هر یکی یک جزو قلقنطار و مازو از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و به بینی اندر دمند و داروها که اندر علاج ریش بینی یاد کرده آمد اندر علاج این علت سود دارد و اگر از قوت دارو اماس کند روزی چند آسایش دهند و بعد از آن روغنی که از موم صافی و روغن گل و انگبین کرده باشد طلا کنند و هرگاه که اماس میکند آسایش دهند و باز دارو بکار میدارند تا بیوفتد و خرنوب نونبطی بکوبند و پشم پاره بدان ترکنند و به بینی اندر نهند گوشت فزونی خشک کند و بیفکند و اندر جور السر و همین منفعت یافته اند و اگر زاگ سبز بسایند و چون سرمه و بامداد و شبانگاه به بینی اندر همی دمند خشک کند و بیفکند

باب پنجم در خون آمدن از بینی

و علاج آن بدانکه خون آمدن از بینی سه گونه است یکی آنکه قطره چند بیاید و خود بایستد دوم آنکه قطره قطره می آید و بسیار گردد و دیر بایستد سوم آنکه بیکبار آید و بسیار آید و اسباب آنکه بسیار آید و بیکبار آید نوع است یکی آنکه خون از تن همه غالب شود بجوشد و رگی گشاده شود دوم آنکه در رگها و شریانهای

دماغ خون گرم غالب شود و بجوشد و صداعی صعب تولد کند و سر رگها و شریانها گشاده شود و آنچه از شریانها
باشد علاج کمتر پذیرد سیوم آنکه بحران بیماریها حاده چهارم آلتی و زخمی که بر سر آید و سبب آنکه قطره آید
بخاری گرم باشد که بدماغ بر آید و رگها را گرم کند و سر رگی گشاده شود و گاه باشد که از چنان خون آمدن بینی
سبب راحت یابد و منفعت باشد که سبب ضعف و مضرت بود آنرا که سبب ضعف نباشد و از پس
آن سبکی و راحت یابد و رنگ چشم و روی باعتدال باز آید و این منفعت مردم خون افزای و گرم مزاج
و خداوند دماغ و جگر گرم را و خداوند ذات الجنب و ذات الریه را باشد و خداوند ذات الجنب را
نافع تر از آن بود که خداوند ذات الریه را در جمله خداوندان بیماریهای حاده و خداوند آبله و حصبه را شود و بحرانی
بزرگ باشد و آنرا که سبب مضرت باشد رنگ روی زرد شود یا تیره شود و لاغری پدید آید و اطراف سرد شود
و اگرچه دیر باز ایستد عاقبت محمود نباشد و از ضعف جگر و استسقا ایمن نباشد علامت فرق میان آنچه از
رگهای سر و بینی آید و میان آنچه از شریانها دماغ آید آنست که خون شریان رقیق و سرخ و گرم باشد و بعضی
که از دو رمی آید و ساکن میشود و باز معاودت میکند علاج اما خون آمدن بحرانی را و آنرا که سبب پری رگها
باشد باز نباید داشت تا آنچه طبیعت دفع میکند برود پس اگر از حد بگذرد و قوت ساکن می شود تدبیر
باز داشتن باید کرد و رگ زدن بهترین و صواب ترین علاج است لیکن رگ باریک باید گشاد و از آن
جانب باید گشاد که خون می آید که بیرون باید کرد چندانکه ماده بدان جانب میل کند و داروها که خون باز دارد
بعضی قابضست و بعضی سرد کننده و بعضی غلیظ کننده و فسرانده و بعضی لزج و مغری کننده و بعضی تیز و داغ
کننده و بعضی بخاصیت باز دارنده و بعضی که ازین معانی دو یا سه اندر وی است اما داروهای قابض چون عصارهٔ
لحیة التیس و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و عصارهٔ برگ امرود و عصاره عصا الراعی و مانند و داروهای
سرد کننده چون افیون و کافور و تخم بنگ و تخم کوک و عصاره شکوفه خرما و عصاره برگ کوک و برگ
لسان الحمل و عصارهٔ برگ باقلی و داروهای مغری چون گرد آسیا و گرد کندر و داروهای داغ کننده چون قلقطار
و انواع زاگها و داروها که بخاصیت خون باز دارد چون سرگین خر و آب بادروج و آب بودنه و ازین جمله
داروهای داغ کننده را با احتیاط بکار باید داشت از بهر آنکه سر جراحتها بسوزد و داغ کند و خشک ریشه بر آرد
و بیم باشد که اگر خشک ریشه بیفتد خون آمدن معاودت کند و بیشتر از بار نخست آید از بهر آنکه هر گاه که خشک
ریشه را بفکند سر رگ فراختر شود صفت که خون باز دارد بگیرند آب شکوفه خرما و اقاقیا از هر یکی
نیم درم و قیه کافور یک حبه بر بینی اندر چکانند و عصاره لحیة التیس با کافور و آب کشنیز تر و آب

با کافور و کل مختوم و عصاره عصی الراعی و سرکین خر که تازه افکند سخت نافع است و آزموده و مجرب
داغ کننده و قابض حاجت اید زنکار بسرکه بسایند و اندر چکانند اندک اندک و آب لسان الحمل با کلنار
سوده ترست و قابض و اگر بخبری فسرانده حاجت آید افیون اندر آب حل کنند و اندر چکانند لیکن سخت
اندک باید و به افراط شاید بهیچ حال و آب سرد بر سر ریختن علاجی صواب است صفت
پلیتها بکیرند بلیته و نجمه تر کنند و زاج بروی پراکنند و به بینی نهند نسخه قلقطار و زاک و اندکی زنکار و خانه
عنکبوت فتیله کنند و کرد سفال سفید و کرد آسیاب و خاک کندر و قرطاس سوخته و زاک از هر یکی
راستار است بکیرند و به بینی اندر دمند با نایزه تا دارو بقعر بینی رسد و خون را باز کرداند و هر کاه که دارو
اندر دمند بینی را بکیرند ساعتی نیک و آنچه بکام فرو می اندازد طلای دیکر آب برک بید و آب برک
اطراف وز و آب برک امرود و آب برک آبی و آب عصا الراعی و برک مورد و کلاب همه را
بیامیزند و سرد کنند و به پیشانی طلا کنند و خرقه کتان بدان تر میکنند و به پیشانی و سر مینهند اخری بکیرند آرد جو
و خطمی و کل ارمنی و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و کلنار و صندل و اندکی کافور و اندکی افیون همه را بسرکه
بسرشند و بر سر و پیشانی طلا کنند بخرقه کتان و اگر کچ کهنه با سرکه حل کنند بر سر و پیشانی طلا کنند علاج
صواب است و سنک آسیا کرم کردن و سرکه بروی ریختن و سر بخاران داشتن سود دارد و کفته آمده است
که رک قیفال زدن علاجی صوابست لیکن از آنکه قطره قطره می آید خون را اندک بردارند و از آنکه بیکبار
می آید و بسیار می آید خون بیشتر بردارند و کاه باشد که چندان بر باید داشت که بحد غشی رسد تا خود در حال
بایستد و طبیب این علاج بحکم مشاهده تواند کرد و بیش از آن باید کرد که قوت ساقط شود و این وقت
باید کرد که خون بسیار و بقوت همی آید و تاخیر نباید کرد و حجامت پیش سر نافع باشد اگر از بینی راست می آید
محجمه بر موضع جکر می باید نهاد و اگر از چپ آید بر موضع سپرز باید نهادن و اگر از هر دو همی آید بر هر دو جانب
می باید نهادن و اطراف بستن سخت نافع است تا بدان حد که اگر خایه ببندند صواب باشد و کوشها
بستن صواب بود و زنان را پستان بستن و اندر آب سرد نشستن چندانکه طاقت دارند آب سرد
اندر دهان کرفتن علاج نیک است و آنجا که آب سرد نباشد آبیج سرد کنند و اگر سبب کرمی و رقیقی خون
باشد و جوشیدن آن پس از آنکه این تدبیرها کرده باشند خود را قوت دهند و حرارت را بنشانند بشراب عناب
و شراب خشخاش و غذا طفشل عدس و آب غوره کرباب سماق و خایه مرغ نیم برشت و پنیر تر و جوزه مرغ
جهترین غذای است خاصه کسی را که سبب خون آمدن از زخمی و آسیبی باشد و نکاه باید داشت

تا اگر چیزی بکام فرو آید بمعده فرو شود چه اگر بمعده فرو شود باز گیرد و نبض ضعیف گردد و غشی افتد پس اگر ناگاه
فرو شود تدبیر قی باید کرد و اگر از معده فرو گذرد تدبیر حقنه باید کرد تا زود بیرون آید چنانکه در معده و رودها هیچ نماند و بباید
سوالست که اندر بیماریهای دماغ تدبیر آن باید کرد که خون از بینی بیاورند و طبیبان قدیم آلتها و داروها ساخته اند
از بهر این کار و بران سبب از بیماری شفا پدید آمده است صفت شیافی که از بهر این کار ساخته اند بگیرند کندس
و مویزج و فرفیون همه را بکوبند و بزهره گاو بسرشند و شیاف کنند که از بینی خون روان شود باب
ششم در شکستگی و کوفتگی بینی و علاج آن شکستگی و کوفتگی بینی را اندر علاج اندر باب شکسته بستن یاد کرده آید و آنچه مخصوص است
بعلاج بینی آنست که بینی را پنبه ها اندر نهند تا چیزی دیگر که از راست دارد و هر ساعت آن پنبه را از بینی بیرون
میگیرند و بینی راست میکنند برفق و باز بجای می نهند و طلی بر بینی میکنند از بیرون بدین صفت بگیرند صبر و مرد و ماش
مقشر و زعفران و رامک و سک و گل ارمنی و خطمی و لادن همه را بآب گرم بسرشند و طلی کنند نافع بود والله
اعلم باب هفتم در آنکه چیزی که در بینی افتاده باشد چگونه بیرون آرند تدبیر بیرون آوردن چیزی که بدانکه بداروها عطسه آرنده
که اندر موضع خویش یاد کرده آید به بینی اندر دمند و سوراخ بینی که خالی است و چیزی اندر مانده نیست بگیرند
و از سوی دهان نفس فرو گیرند تا چون عطسه فرود آید بقوت عطسه آن چیز بیرون آید باب هشتم در خارش
بینی و علاج آن بدانکه سبب خارش بینی بخاری گرم بود و نیز که در جانب سر و دماغ باشد یا مقدمه نزله
و زکام باشد یا مقدمه خون آمدن از بینی یا علامت آبله و حصبه علاج آنرا که سبب برآمدن بخار باشد تن را و معده را
از آن پاک باید کرد و دماغ را ببوئیدنیها قوت دادن چون صندل و گلاب و کافور و چون سرکه و گلاب
و روغن گل یا سفوف کشنیز یا با طریفل کشنیزی بخار را از دماغ باز داشتن و طعامها معتدل فرمودن و آنرا که
خارش بینی مقدمه خون آمدن باشد رگ قیفال بزنند و طعامها که اندر علاج خون آمدن از بینی یاد کرده
آمده است فرمودن و آنرا که مقدمه زکام باشد بعلاج و منع آن مشغول باید بود و آنرا که مقدمه حصبه باشد
بعلاجهای آن اندر جایگاهش یاد کرده آمده است باید کرد والله اعلم باب نهم در بسیاری
عطسه و علاج آن بدانکه عطسه حرکت دماغ است که ببازی هوای بیرونی که بدو رسد از راه بینی اندر کشند و این
حرکت از جهت خلطی تیز است که بدو رسد و عطسه سر و دماغ را همچون سعالست مر شش را خواجه ابو علی سینا
میگوید که گروهی گمان برده اند که عطسه در آن وقت باشد که خلط بد اندر دماغ مستحیل شود و هوا گردد تا دماغ
از هوای اندرونی ممتلی گردد و هوای بیرونی بهوای اندرونی بپیوندد و مماس دماغ و خلط پر شود و حرکت عضلهای
سینه و حجاب هوا را بجنباند تا دفع دماغ بقوت جذب هوا بمعونت این عضلها تمامتر آید و خلط از جای کنده شود

اینجا بماند

وهندوان گفته اند که در حال عطسه باید که سر در پیش دارند برابر سینه و گردن بحده و روی او از یک سوی نشاید که تا عطسه راست بیرون آید و رک با عضله کشیده نشود یا بحده و مانند این مضرتی تولد نکند و بسیار عطسه پنج کس را زیان دارد یکی خداوند زکام را اندر ابتدا از بهر آنکه مادهٔ زکام ساکن باید تا پخته شود و عطسه نگذارد که ساکن شود بدان سبب خام بماند و کار دراز گردد دوم اندر انتها زیان دارد و قوت را ساقط کند سیوم کسی را که می باید که دماغ او بسبب حرکت گرم شود و ماده پخته گردد زیان دارد از بهر آنکه دماغ را بجنباند و گرم کند و ماده انجا کشد چهارم کسی را که در سینه ماده بسیار باشد باز دارد هم از بهر این معنی که یاد کرده آمده پنجم کسی را که خون از بینی بسیار آید زیان دارد که رگهای که بینی بگشاید و خون بیارد و سه کس را سود دارد یکی آنکه اندر سر بخاری یا ماده اندک باشد سود دارد گرانی سر زایل کند دوم آنرا که اندر دماغ ماده پخته نباشد اگرچه غلیظ و بسیار باشد خون پخته باشد عطسه دلیل قوت دماغ باشد و بدین سبب است که هر بیماری که بمرگ نزدیک باشد عطسه نتواند داد و آنرا که خواهند که عطسه دهند اگر بدارو عطسه نتواند داد امید از وی برباید داشت سیوم زنان را بوقت زادن سود دارد و بیرون آوردن بچه و مشیمه را یاری دهد علاج آنکه باز دارند چیزی گرم استشامیدن و آب گرم بر سر ریختن و روغن نیم گرم اندر گوش چکانیدن و بالشی گرم کرده اندر زیر قفا نهادن و بفکر و اشتغال مهمات صبر کردن و بتکلیف باز گردانیدن سود دارد و چشم و گوش و اطراف و کام مالیدن و دهان فراخ باز کردن و عضلها را بروغن مالیدن خاصه عضله بنا گوش و زرف اندر چیزی نگاه و بر بستن همی بریان کنند و آبی که از وی بچکد میگیرند و به بینی کودکان باز چکانند و یا اندر میچکانند عطسه کودکان باز دارد و آن را که بعطسه آوردن حاجت باشد کندس و خربق سفید و فلفل و جندبیدستر و خردل مرکب و مفرد کوفته و بیخته پر مرغ بگیرند و اندر بینی کشند عطسه آورد و عاقرقرحا و سداب دشتی همچنین عطسه آرد و مردم محرور را صواب آن باشد که این دارو با چیزی بویید و به بینی اندر بکند و افیون و زراوند و گل نیز عطسه آرد

پنجم در زکام و نزله و معالجات

زکام و نزله هر دو مشترک اند از بهر آنکه اندر هر دو علت ماده از دماغ فرود آید لیکن بعضی طبیبان آنرا که بجانب بینی فرود آید نزله گویند و حس بوی باز دارد زکام گویند و آنرا که بجانب حلق و سینه فرود آید نزله گویند و قیاس نزله با دماغ همچون قیاس علت ذرب است با معده و ذرب اسهالی را گویند که سبب آن ضعیفی معده باشد و عاجز آواز گواریدن طعام و این چنان باشد که هر طعامی که خورده شود اندر معده بماند و نیکو نباشد و نگواریدن و بدان سبب در معده رطوبات گرد آید و هر طعامی که بدو رسد آنرا تباه کند و ناگوارده بلغزد و هرگاه که رطوبت بسیار بجانب دماغ دماغ از آن نتواند گوارید قوت دافعه دماغ ناگواریده را دفع کند و بجرها افکند که اندر زیر اوست و باندامها

شود دماغ ممتلی کند

فرود آید

فرو دآید وشک نیست که موضع دماغ بربالای معده وهمه اندامهاست وحرارت غریزی همیشه باندازه خویش
رطوبات را می جنباند ومی تراید واز تراشیدن آن بخاری پدید همی آید وهر بخاری که اندر معده ودیگر اندامها بجنبد
جنبیدن آن سوی بالا دارد از بهر آنکه سبب جنبیدن آن حرارتست ومثل برآمدن وباز فرو آمدن آن بخارها ورطوبات
همچون کارگاه گلابست که عرق گل بقوت آتش ببالاید وببالا برآید واندر سر دیگ گلاب گرد آید چون بسیار گردد بدان
منفذ که فرو سوست فرود آید وماده نزله بعضی گرم ورقیق باشد وبعضی سرد وغلیظ اما رقیق بعضی تیز وسوزاننده وتلخ باشد
وبعضی ترش ونزله غلیظ شور باشد وبعضی طعم ناخوش دارد وبعضی هیچ طعم ندارد وهرگاه نزله زود بجنبد نگردد وزایل نشود
سبب بیماریهای بسیار گردد وبهر اندامی که فرود آید آنجا علتی تولد کند اگر بچشم فرود آید بیماریهای چشم واگر بگوش تولد کند
واگر به بینی فرود آید ریشهای بینی وبیماریهای بینی تولد کند واگر بکام فرود آید بیماریهای ملازه تولد کند واگر بحنجره وحلق فرود آید
خناق تولد کند واگر بمعده فرود آید در معده تولد کند وجوع الکلب وذرب وریشهای بینی تولد کند واگر بشش فرود آید سرفه
وعلت ذات الریه صلب تولد کند واگر بحجاب فرود آید اماس پهلو وذات الجنب وشوصه تولد کند واگر بروده‌ها
فرود آید اسهال دماغ وسحج وریش روده‌ها تولد کند خاصه اگر ماده شور وتیز وترش باشد واگر غلیظ وخام ومخاطی باشد
وقولنج تولد کند واگر قوت دافعه دماغ ضعیف باشد یا منفذهائی که فرو سوی دماغ است گرفته باشد واگر خلطی غلیظ اندر
مانده بخارها که اندر دماغ بماند اگر اندر تجویفها ومنفذهای دماغ باشد اگر بسیار باشد که سکته آرد واگر کمتر باشد
صرع آورد واگر اندر رگهای دماغ باشد واندکی باشد صداع وشقیقه آرد واگر بسیار باشد وسوخته گشته
مالیخولیا باشد آورد واگر بکو یا بغشای دماغ اندر باشد سرسام آرد گرم وسرد وسبات ومانند آن واگر
اندر رگهای سر در رگهای دماغ باشد ودوار وسدر آورد واسباب زکام ونزله دو نوع است یکی زندرونی
ویکی بیرونی واز اندرونی هم دو نوع است یکی آنست که هرگاه اندر دماغ سوء المزاج گرم پدید آید بینی ودماغ
گرم شود تریهارا بخویشتن کشد فزون از آن که بتواند بزاند ونه تحلیل کردن تا بدان سبب فزونیها بسیار
گرد آید اندر دماغ واز وجهی دیگر اندامی که اندر وی حادث گردد وبدان سبب از هضم وتحلیل فزونیها عاجز شود
وبدین دو وجه تریهای فزونی اندر دماغ بسیار گرد آید وقوت دافعه بجهد خویش آن فزونی را دفع کند
وزکام ونزله تولد کند وسبب دوم آنست که هرگاه که مزاج دماغ سرد شود هر تری که بدو رسد سطبر گردد
وبفسرد واندر وی بماند واگر قوت دافعه قوی باشد جهد کند وآن را به بینی وحلق کند نزله وزکام سرد تولد کند
واگر قوت دافعه ضعیف باشد انواع علتهای بد چون سکته وصرع وسبات ومانند آن تولد کند واسباب
بیرونی هم دو نوع است یکی آنست که حرارت فزونی بدماغ رسد ورطوبات را که اندر وی باشد

و به بینی و حلق فرود آورد و افکند و آن چنان باشد که اندر افتاب یا اندر گرمابه یا نزدیک آتش توقفی بیشتر اتفاق
افتد یا اندر فصل تابستان در خانه گرم اندر رهی گذر دارد در شود یا بوی چیز گرم چون جند بیدستر و غیران بوی رسد
تا بدین سبب رطوبات بجنبد و به بینی و حلق فرود آورد و سبب دوم آنست که از پس ریاضت چو گرمابه
و از پس انکه کاری کرده باشد و از ان کار گرم شده و مسام گشاده شود سر برهنه کند یا از گرمابه سر نا پوشیده
بهوای سرد بیرون آید تا بدین اسباب مسام بسته شود و رطوبات گداخته که اندر سر باشد به بینی و حلق فرود آید
و اندر بیشتر وقتها این اسباب اندرونی و بیرونی جمع شود یا زکام یا نزله تولد کند و زکام از جمع دو سبب باشد
قوی تر و فصد بسیار ریدن را متخلخل کند و مستعد زکام گرداند و مردم گرم مزاج را و کسی را که مزاج او اندر تری
از اعتدال بیرون باشد زکام و نزله بسیار افتد از بهر انکه دماغ سرد و تر از گواریدن و تحلیل کردن فضولها
عاجزتر باشد و گرم مزاج را زکام و نزله کمتر از سرد مزاج افتد و خفتن دور و اندر زمستان زکام آرد و خربزه
زمستانی خوردن زکام را تازه کند و انرا که مستعد آن باشد زکام آرد و روغن بسیار بکار داشتن و مالیدن
اندر زمستان و تابستان زکام آرد و تب نزله سرد را سود دارد و ببراند و هرگاه که از پس باد جنوب باد
شمال آید نزله بسیار افتد و هرگاه که تابستان سخت گرم باشد و اندر تیرماه بارانها بسیار آید اندر
زمستان آینده نزله بسیار افتد و اگر هوا جنوبی باشد نزله بسیار افتد از بهر انکه باد جنوب دماغ را ممتلی کند
بقراط میگوید که اکثر من تصیبه النوازل لا تصیبه الطحال یعنی هر کرا نزله بسیار افتد از علت سپرز ایمن شود
جالینوس میگوید این از بهر آنست که هر کرا یک اندام ضعیف باشد دیگر اندامهای او بسلامت باشد
یعنی هر که را به یک علت مبتلا باشد از آن دیگر علتها ایمن تر باشد خواجه بوعلی سینا میگوید که این از بهر آنست
که اخلاط خداوند نزله رقیق باشد و اخلاط خداوند طحال غلیظ و سودائی باشد بدین سبب این دو علت
بیکجا کمتر افتد علامات آنرا زکام گرم باشد و چشم و روی وی سرخ شود و آنچه از بینی فرود آید گرم و تیز باشد
و تنک و زرد باشد و بینی و حلق را می سوزاند و دغدغه کند تب آید صداع و رنج و زکام زیادت شود از انکه
تب دماغ را گرم تر کند و دماغ گرم مادتها را بخویشتن میکشد بیشتر و صداع نیز بسبب زبونی دماغ باشد
و انرا که زکام سرد باشد و چشم و روی برنگ خویش باشد لیکن گرانی بیشتر کند و آنچه به بینی یا بحلق
فرود آید ستبر باشد و سپید یا کبود فام و اگر تب آید از نزله و زکام زودتر خلاص یابد از بهر انکه تب زکام و نزله را
ببراند و اندر هر دو نوع آواز گرفته شود و سخن به بینی گوید و حس بوییدن باطل آید و هرگاه که زکام دراز گردد
شود بسینه فرود آید و سرفه آرد و باشد که از آغاز به سینه فرود آرد علامت وی آنست که اندر حلق درشتی کند

گرمابه گرم

زکام و نزله کمتر از سرد مزاج افتد

خفتن

علاج اصل

علاج اصل علاج زکام گرم وسرد آنست که ماده را به پزاند و پختن ماده آنست که قوام او معتدل گردد یعنی آنچه گرم
و رقیق باشد غلیظ تر شود تا بحد اعتدال نزدیک رسد و آنچه غلیظ باشد رقیق میشود تا با اعتدال باز آید اما پزانیدن
ماده زکام گرم و رقیق می شود گلشکاب باید فرمود و اندر گلشکاب عناب و سپستان و تخم خشخاش دادن
و اگر ماده را سخت بسیار و گرم باشد زود فصد کند و اگر بدان بسیاری گرمی نباشد فصد از پی سه روز
باید فرمود تا ماده پخته شده باشد و اندر زکام گرم و سرد پشت باید خفت تا ماده بسینه فرو نرود و صواب
که بالین پست کند یا هو علک وروی به بالش نهاده خسپد تا ماده نزله به بینی میل کند بر بالش نهاده خسپد
تا ماده نزله به بینی میل کند و بسینه میل نکند و خداوند زکام گرم از او ل تا مدت سه روز هیچ طعام و شراب
نخورد جز گشکاب جو که یاد کرده آمد و تا زکام زایل نشود بهیچ حال از حیوانی نخورد و طعام او مزوره و کشک جو
باشد و باقلی آب در و روغن بادام و حریره از آرد باقلی و شیر مغز خیارین بادرنگ و مغز بادام و ماش پوست کنده
و اسفاناخ و روغن بادام با مسکه و اول زکام را عطسه زیان دارد و اگر آید باز باید داشت چنانکه اندر
گذشته یاد کرده امد و از هوای خنک و باد شمال پرهیز کردن و اگر چه تشنه شود آب سرد کرده به برف
و یخ بسیار نشاید خورد و کمتر باید خفت و بروز بهیچ وجه نباید خفت خاصه از پس طعام و گرمابه اندر اول
زکام اگر ماده رقیق و اندک باشد سود دارد از بهر آنکه بعرق تحلیل شود و اگر بسیار باشد زیان دارد از بهر آنکه
آنچه رقیق تر باشد تحلیل پذیرد و باقی غلیظ شود غش گردد و اندر آخر زکام سود دارد ماده پخته را زودتر بگدازد
و دفع کند و از آنکه زکام بسیار افتد اندر زکام و نزله حال تن درستی گرمابه و عرق آوردن سود دارد از بهر آنکه
رطوبات و بخارها که سبب زکام و نزله است بعرق خرج شود بدین سبب گرمابه اندر حال تندرستی سببی است
از اسباب منع زکام لیکن بشرط آنکه طعام ناخورده اندر شوند و بتدریج و پوشیده بیرون آیند موی سر
زود ستردن و سر خاریدن و شانه کردن و مشام را گشاید و ماده نزله را باز دارد و اگر حاجت افتد اندکی مسهلی
از بنفشه و سپستان و عناب و بیخ خطمی و خیارچنبر و شیرخشت سازند و اگر ماده زکام بحلق فرو می آید و خواهند که
باز دارند غرغره فرمایند بآب عدس بپزند و بدان غرغره کنند صفت غرغره دیگر خشخاش نیم کوفته و گل سرخ
و گلنار و پوست تخم خشخاش و اندکی گشنیز خشک اندر گلاب بپزند و بدان غرغره کنند صفت شراب خشخاش
بگیرند تخم خشخاش نیمن اندر چهار من آب تر کنند یک شبانروز پس آنرا نیم کوفته کنند و هم اندران آب بپزند
تا نیمه باز آید و بدست بمالند و بپالایند و یک من شکر بر افکنند و بقوام آرند و اگر ماده سخت گرم و تیز باشد
قدری پوست خشخاش با تخم او یار کنند و اگر خشخاش تر بدست آید صد عدد خشخاش بگیرند و با پوست

هم کوفته کنند واندر هفت من آب باران ترکنند یک شبانروز و دیگر روز انرا بپزند و بدست بمالند و بپالایند
و یک من شکر و یکمن مینختج ترا فکنند و بقوام آورند شربتی هفت درم با کشکاب و بعضی طبیبان یک درم
اقاقیا و یک درم زعفران و مرزو کلنار از هریکی درمی و عصارهٔ لحیة التیس بیفزایند و با این شراب بیامیزند
این شراب را دیاقوذا کویند و کسی را که زکام سخت کرم و ماده تیز و رقیق باشد بامداد و شبانگاه
ازاین شراب بدهند واکر هرساعت میخورد تا مقدار ده استار اندر یک روز خورده شود سود دارد و بوقت
خواب هم ازین شراب بدهند واکر هرساعت میخورد تا مقدار ده استار اندر یک روز خورده شود سود دارد
و بوقت خواب هم ازین غرغره کنند و شراب بنفشه و بنفشه بشکر پرورده و شراب زوفا صواب بود
و صواب و صفت شراب زوفا اندر علاج سرفه یاد کرده آید و چون ماده پخته شد شراب خشخاش
شاید خوردن با آب کرم سود دارد سودمندتر از آن که مفید باشد و از جهت کرفتگی بینی و نا یافتن حس بوی
بوی کندر و باقلی بسرکه ترکنند و بر آتش افکنند و سر بنجار آن بدارند و صندل سفید و مشک سوختن و سنک
آسیاب کرم کرده سرکه اندر افکنده و سر بنجار آن داشتن سود دارد و کل سرخ و شکر طبرزد و برک
مورد سوختن و بوی آن بر کشیدن سود دارد و بابونه و بنفشه و کشک جو و خشخاش اندر آب بجوشانند
و سر به بخار آن بدارند و سر بدان آب بشویند و بسر چکانند و آنرا که زکام و نزله بسیار باشد بحب قوقایا
استفراغ کردن سود دارد صفت حبی که خداوند زکام را اندر روزکار تندرستی بکار داشتن سود دارد
بکیرند صبر مغسول و تربد و رب السوس از هریکی را استار است نرم کرده حب کنند چنانکه رسم است شربتی
دو درم وقت خواب و آنرا که زکام سرد باشد ارزن کرم کرده بر سر او می نهند تا حرارت آن باندرون
دماغ او رسد و شراب و طعام باز کیرند و چندانکه ممکن کردد بیدار دارند و بر تشنگی صبر کنند و آب نخورد البته و اکر
ماهی شور خورد یا تشنه کردد و بدان تشنگی صبر کند و آب نخورد البته طعام نخورد و خویشتن از خواب باز دارد
و یک شبان روز نیک شود و طبع نرم باشد و حبی که از صبر و مصطکی و رب السوس سازند نیک بود و این
صفت صبر یکدرم مصطکی نیم درم رب السوس نیم درم تخم بادیان و پانیذ از هریکی نیم درم مقل دانکی حب کنند
با آب کرفس جوشیده و صافی کرده بخورد و سنک آسیا کرم کرده اندر شراب انکوری تلخ افکنند و بینی
به بخار آن بدارند و بابونه و اکلیل الملک و مرزنکوش اندر آب بپزند و بر او ریزند و بینی به بخار آن دارند
و شونیز بسرکه ترکرده شبانروز بس بریان کرده و کوفته و اندر خرقه به بندند و پیوسته می بویند و انیسون
بیند و بوی عود و بوی قسط و بوی کندر و بوی آتش که از ادوی شونیز سوخته آید سود دارد و بوی لادن و کشکاب

کار بندآورند

که از جهت او بپزند تخم بادیان و انجیر و مویز منقا و بیخ سوسن اندر آن بپزند و با سکنگبین خورد و شراب زوفا
دهند بدین صفت بگیرند انجیر خشک سی عدد مویز منقا دانه بیرون کرده بیست حلبه و تخم کرفس و تخم
بادیان و بنفشه و پرسیاوشان و زوفاء خشک از هر یکی پنج درم بیخ سوسن ده درم بپزند چنانکه بسیم ماند
و پالایند و هر بار بدان مقدار بیست درم با دو مثقال معجون زوفا بدهند و بعضی طبیبان اندر این شراب سه درم
زراوند گرد و پنج درم فراسیون اندر افزایند معجون زوفا بگیرند رب السوس و زوفاء خشک و پرسیاوشان
از هر یکی ده درم فلفل و قردمانا از هر یکی سه درم مغز بادام تلخ و زراوند گرد و بزر الانجره از هر یکی پنج درم
همه را بکوبند و با انگبین بسرشند و بنفشه و با انگبین پرورده و با العسل سود دارد و اطراف او را بروغنهای گرم
بمالند چون روغن بابونه و مرزنگوش و روغن سداب و روغن حب الغار و روغن سوسن و مقعد و اندام
دیگر و حوالی آن بدین روغن ها چرب کنند صواب باشد لیکن از سر و از بینی دور باید داشت و بر بشان
نشستن در بوره سود دارد صفت داروی بینی دیگر که سر بدان بشویند تا مسام گشاده شود و زکام را
بپزد و تحلیل کند بگیرند نطرون سرخ نیم درم زفت نمک یک درم هر دو را بسایند و اندر خرقه بندند و از بیرون گل حکمت
در گل اندر گیرند و یک شب اندر زیر آتش اندر نهند و از آتش بیرون کنند و بسایند و بشراب انگوری رقیق
و اندر گرمابه سر بدان بشویند و باشد که طلاهای گرم حاجت آید چون خردل و انجیر و بوره و دشتی و نفط
سیاه تا گرمش کند و تریها بپالاید و باشد که داغ کردن حاجت آید و موی سر ... جندبیدستر اندرین
حال سود دارد و طعام سبوس با انگبین و تخم کتان بریان کرده و کوفته و با انگبین سرشته و یکی بلبل
و بادی آمیخته و حسوی آرد گندم بپزند و کبوتر بچه و گنجشک بریان کرده روا باشد والله اعلم مقالت
از کتاب ششم اندر احوال دهان و زبان و لب و دندان و بیماریهای آن و اسباب و علامات و علاج آن
و این مقالت سه جزو است مرتب بابواب جزو اول اندر بیماریهای لب و دندان و گوشت بن دندان
و این جزو ده باب است باب نخستین اندر یاد کردن منافع لب و احوال بیماریهای لب و علامت
انواع بیماریهای آن بر طریق کلی بدان که آفریدگار تبارک و تعالی لب را از بهر چهار کار آفرید اول
تا دهان و دندان بدو پوشیده شود دوم تا آب دهان را از بیرون آمدن نگاه دارد سیوم تا هوای
گرم و سرد و دود و گرد و غبار و مگس ... اندر دهن و حلق باز دارد چهارم تا سخن گفتن یاری دهد و بیشتر
تا دهان و دندان بدو پوشیده باشد و ... لب با گوشت آمیخته است و از گوشت ... چون
عضوهای دیگر و مزاج و ترکیب وی چون مزاج و ترکیب مقعد است و هر دو مشابهت ...

اندکی آغاز سیت ابتدا از سوی بالا و دیگر آخرست و انتها از سوی زیر. و چون مزاج و ترکیب یکدیگر دارند
و بیماریهای هر یک چون بیماریهای دیگرست از بیماریهای لب یکی آنست که شکافتگی آرد و بعرب انرا
اشقاق الشفه کویند و مقعد را بیماری و کفتگی آید و بتازی انرا اشقاق المقعد کویند و بر لب نیز کوشت فزونی پدید آید
همچون توت که در مقعد آید و آنرا ناسور کویند و انواع بیماریها که دیگر اندامهارا افتد از انواع سوء المزاج و انواع
آماسها و ریشها و جراحتها و مانند آن هر دو را افتد و هر یکی را اندر بابی یاد کرده آید ان شاء الله تعالی

باب دوم اندر علاج کفتگی لب باید که هر شب ناف و مقعد بروغن بنفشه و روغن نیلوفر چرب کنند
و خیار بادرنگ بریده بر همدیگر مالند و از کفک که از وی همی آید بدان طلا کنند و لعاب اسبغول و کشکاب
و لعاب سپستان خورد و طلا کردن سود دارد و مسکه و پیه بط و پیه کوساله و پیه مرغ خانگی طلا کردن و مازو
بسر که طلا کردن سود دارد صفت داروی آزموده موم روغنی سازند از پیه مرغ خانگی و روغن گل بس مازو
کوفته و اسفیداج ارزیز دنت سته و کشنیز هر یکی راستا راست و بوزن این هر چهار موم و روغن بدو بسرشند
و طلا کنند روا باشد و اگر مرداسنگ تنها بدین مرداسنگ و موم روغن بسرشند شاید و آنرا که مزمن گردد
این طلا بکار دارند صفت بگیرند مصطکی و علک البطم و زوفا تر با انگبین بسرشند و طلی کنند صفت داروی دیگر
بگیرند کفتگی کهن را سود دارد بگیرند مرداسنگ و شادنج عدسی و زرد چوبه و دهج از هر یکی نیم درم شب سوخته
و زعفران از هر یکی دو دانگ کافور دانگی موم یک درم روغن گل دو درم و نیم مرهم سازند چنانکه رسمست
و هر طلا که بکار دارند از پوست تنک که زاندرون خایه مرغ باشد با آن پوست که زاندرون نی باشد و بران نهند
و طعام پایچه و خایه مرغ نیم برشته

باب سیوم اندر علاج اندر کوشت فزونی و ناسور لب را ببرند
و بردارند چنانکه ناسور مقعد را یا داروهای تیز نهند چون دیک بردیک و اقراص خندیقون تا ویرا بخورد و اگر خداوند
علت طاقت تیزی داروها ندارد روغن گاو کهن با داروها بیامیزند تا تیزی داروها کمتر کند و در جمله این علت را
علاج چون علاج بواسیرست چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آید و کوشت فزونی را که بر کوشت بن دندان
پدید آید فلقند دم بر کسد آنرا ثابت کند و بخورد

باب چهارم در خون اندر خون که بر لب و بن دندان افتد بدانکه
سبب این علت خلطی تیز باشد که در انجا افتد و بسوزاند دمی خورد و اگر خلط اندکی باشد یا بدان تیزی نباشد
علت سهل تر باشد و اگر سخت و بسیار افتد و تیز بود علت صعب تر باشد علاج نخست رک باید زد
و باز بس کردن حجامت باید کردن و اگر کهن کردد چهار رک یا آن دو رک که زیر زبان است بزدن نیسه
را استفراغ کردن با قراص بنفشه و حب الصبر و مطبوخ هلیله زرد که اندر علاج بیماریهای سر یاد کرده آمد

انجا طلی کند

انجا طلب کنند صفت حب صبر اینست بگیرند صبر دو درم هلیله زرد یکدرم گل سرخ و مصطکی از هر یکی دو دانگ
سقمونیا دانگی و نیم کثیرا دو دانگ حل کرده حب کنند بآب کرفس چنانکه رسمست و از همه شیر تنها و از
کوزه و از شیر و از دوغ پرهیز باید کردن و طعام از غوره و سماق و زرشک و ناردان و انیسون باید داد
اما اگر علت محکم باشد سماق را بگلاب تر کنند و بدست بمالند و بپالایند و بدان مضمضه کنند و شب یمانی را
بر کفچه آهنین بر سر آتش نهند تا سرخ شود و بسرکه در افکنند پس خشک کنند و نرم بسایند یک جزو ازین
شب و دو جزو نمک طعام بیامیزند و بر جایگاه علت برمی پراکنند و ماهی سرخ و نمک شور را بر آتش
نهند تا سرخ شود و بسوزد پس آنرا بکوبند یک جزو از وی بگیرند و دو جزو گل سرخ بران موضع پراکنند
صفت مضمضه که نافع است بگیرند قسط و طراثیث و مازو و پوست انار و گزمازک و گلنار و جوز السرو
و برگ سرو همه را بآب سماق بپزند و بپالایند و بدان مضمضه کنند و اگر همین داروها بکوبند و بر جایگاه علت
پراکنند سود دارد و آنرا که گوشت بن دندان کمتر شود بگیرند کندر و زراوند گرد و دم الاخوین و آرد کرسنه و بیخ
سوسن راستارست دبا انگبین و سرکه بسرشند و طلی کنند و آنرا که علت محکم باشد اقراص نوشادر
بکار باید داشت صفت آن بگیرند نوشادر و قلقطار و قلقدیس و نمک سوخته از هر یکی یک درم شب
یمانی دو درم مازو و آهک بسرکه کشته از هر یکی دو درم و نیم قرطاس سوخته دو درم و نیم زعفران سوخته
دو درم و نیم دقاق کندر و حنا از هر یکی یک درم همه را نرم بسایند و بسرکه بسرشند و اقراص کنند و اندر سایه
نهند تا خشک شود و هر بامداد یک قرص بمالند و بسرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند تا خون بپالاید پس بآب غوره
یا بآب سماق یا بگلاب دهان بشویند و مضمضه کنند و اگر طاقت سوزش ندارد از پس مضمضه روغن گل
گرم کنند و مضمضه کنند و یکساعت اندر دهن بگذارند و بچکانند بدین اقراص علاج می کنند تا خون بدنماید و نشان
روی آنست که خون که بعد ازان آید نیکو رنگ و خوشبوی آید پس بدین داروی دیگر مضمضه کنند
تا گوشت سخت شود و جراحت بروید صفت بگیرند برگ مورد و پودنه دشتی و گلنار و گزمازو و
عاقرقرحا و مازوی سبز و پوست انار ترش از هر یکی را سیر نیم کوفته بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
و اگر علت سخت باشد بدل اقراص نوشادر و اقراص فلقندیقون کنند صفت بگیرند آهک ناشسته
سه درم و شب یمانی و اقاقیا از هر یک دو درم و نیم مر سه درم زرنیخ سرخ و از هر یکی دو درم و نیم نوشادر
چهار دانگ همه را بسایند و بسرکه بسرشند و بر سفال نو طلا کنند تا خشک شود هر بامداد چند انگور باید نرم
کنند و اندر سرکه حل کنند و بر جایگاه علت طلا کنند تا سوزش بنشاند و مضمضه کردن در جنبهای

پس ازان سود دارد صفت مضمضهٔ دیگر عدس و گلنار و گزمازو و گل سرخ بزند و بدان مضمضه کنند
و گلنار و خبث الحدید بسایند و برجایگاه علت می پراکنند و بسرکه و عسل مضمضه کنند و هرگاه که علت
بااختلاط افتد و اندکی مانده فرو زخشک ترکنند صفت بگیرند توتیاء به غوره پرورده دو درم و نیم مرو زرنیخ
و گلنار از هریکی دو درم سپیدهٔ ارزیزیک درم همه را بسایند و بیامیزند و بکار دارند و بگذارند که ازین داروها
چیزی بحلق فرو رود و هرگاه که علت پاک شود مرهم اسفیداج طلی کنند تا گوشت بروید و بآبهای قابض
که یاد کرده آمده مضمضه میکنند تا گوشت شود و فلونیا برجایگاه علت طلا کنند سود دارد **باب پنجم**
اندر علاج سست شدن بن دندان هرگاه که گوشت بن دندان سست شود بباید زدن تا خون برود و نیک
بمزیدن و آنچه می آید می اندازد و صبر کردن تا خون بایستد پس بآبهای قابض مضمضه کنند ذرور که گوشت
بن دندان سخت کند بگیرند گل سرخ با قماع و جفت بلوط و گلنار و حب الآس از هر یک چهار درم
سنک و خرنوب نبطی براکنند نزدیک من جبانست که اگر عوض بلبل عاقرقرحا کنند اولیتر باشد والله اعلم
بالصواب **باب ششم** اندر علاج دمیدگی دهان و ریشهای او و سبب دمیدگی و بثرات
که برلب و از اندرون دهان برآید و انرا تب خال گویند گرمی معده است و بخارهائی که از وی برآید اندر بهای
گرم و تیز هم بدین سبب در لب بثرها برآید و هم تب خال گویند و بثرهای دیگر که زندرون دهان برآید این
سطح ظاهر باشد انرا بتازی قلاع گویند و اگر کهن شود و بگوشت فرو شود آنرا القروح الجند گویند علامتهای ماده
قلاع بعضی را خون باشد و بعضی را صفرا و بعضی را بلغم و بعضی را سودا اما آنچه خون باشد و از دهان لعاب بسیار آید
و آنچه صفرائی باشد لون او بزردی گراید و با حرارت و سوزش سخت باشد گونه او سپید باشد و آب
دهان بسیار رود و درد و سوزش کمتر باشد سخت با بلغم بود و آنچه سودائی باشد لون او سیاه باشد
و درد و سوزش کمتر باشد و این قلاع کودکان شیرخواره را بیشتر افتد از بهر ناگواریدن شیر و سبب نا
گواریدن آن بسیاری شیر دادن باشد یا بدی شیر اگر علاج ایشان سهل باشد و زود زایل شود
والله تعالی اعلم علاج اما علاج کودکان آنست که نخست نگاه کنند اگر سبب بدی شیر است
تدبیر باصلاح آوردن شیر کنند و اگر قلاع سرخ مادر را فصد و حجامت فرمایند و طعام او طفل از عدس
مقشر فرمایند و از سماق و غوره و نار دانک و از میوها سیب و آلو و انار ترش دهند و اندکی
گلنار و گل سرخ و طباشیر و ارد عدس مقشر و سماق اندر دهان کنند و براکنند و اگر قلاع صفرائی باشد
هم ازان طعام و فانید و زرد هلیله منطبوخ باشد قوی علت اگر و فرمایند استفراغ میوها با آب زر

روغن

نوع که اندر علاج قلاع خونی یاد کرده آمد واندر دهان کودک طباشیر وگل سرخ وصندل اسپید وآرد
عدس واندکی کافور همی براکنند واگر قلاع بلغمی باشد مازو ورالختی رطوبة کم فرمایند کردن وهر بامداد کلنکبین
دهند با مقداری آنکامه طعام قلیه خشک ونخوداب باسعتر وزیره وکرویا وانچه بدین ماند واندر دهان کودک
مازو وجاورس وشب یمانی اندر براکنند واگر قلاع سودائی باشد مادر لختی سودا کم کند واز تره و یا سکال وکوشت
ونذیده واز طعامهای غلیظ پرهیز فرمایند واسفید با دهند وانار شیرین ومامیران وسعد وحاشا اندر دهان
کودک می براکنند وآنرا که دارو براکنند دشوار باشد هاز واندر بن دندانها وبر زبان او مالند واگر اندر آب
بنزند ودهان کودک بدان بشویند روا باشد واگر کودک بطعام خوردن آمده باشد اندر هر نوعی ازین جنس
دهند که یاد کرده آمده وعلاج آنها که بزرگتر باشد آنست که نگاه کنند اگر قلاع خونی باشد وسال وعمر
وروزکار وقوت مساعدة کند فصد قیفال فرمایند یا حجامت پس کردن و پس ازان استفراغ فرمایند
بمطبوخ بلیله وعلاج صفرائی بدین نزدیک باشد الا داروهای که در دهان براکنند ازجهة خداوند صفرا
خنک تر باید واندر هر دو نوع شراب خرنوب اندر دهان گرفتن وبکار داشتن وبدان مضمضه کردن
سود دارد واگر مازو وحنا وآرد عدس وگلنار وطباشیر وسماق سوده واندر دهان نرمی براکنند
ودر صفرائی وصندل وگشنیز خشک ونشاسته وکافور وتخم خرفه زیاده کنند واگر از پس مضمضه دهان بسوزد
یا خشکی کند روغن گل اندر دهان کیرند واگر لعاب بسیار باشد مازو وبرگ عنب الثعلب واندکی
سرکه آمیخته اندر دهان کیرند وساعتی بدارند و پس بریزند وباید دانست که بسیاری لعاب نشان
ضعیفی علت باشد وحضض سرکه پخته بدان سرکه مضمضه کنند قلاع سرخ را وقلاع اسفید را سود
دارد وانرا که قلاع بلغمی باشد یا کهن باشد حب صبر وایارج فیقرا واقاقیا استفراغ باید کرد وداروئی
قوی تر بکار باید داشت وانرا که سودائی باشد استفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد ومعجون بکار دارند صفت
داروئی که خداوند قلاع تازه بلغمی سود دارد بگیرند مامیران وبرگ زیتون وگزمازو وسعد وقاقله وشب
یمانی وبلیله زرد از هر یکی راستا راست همه بکوبند وبدهان اندر افکنند صفت داروئی دیگر که قلاع کهن را
که سپید باشد سود دارد بگیرند برگ زیتون واقاقیا از هر یکی ده درم سنگ شب یمانی وقلقطار
از هر یک درم سنگ ونیم دارفلفل دو درم سنگ سعد دو درم سنگ زعفران وکبابه از هر یکی
چهار دانگ همه را بسایند وبدهان اندر براکنند واین دارو در علاج سودائی که تازه باشد سود دارد
وعاقرقرحا وسعد وبلبل از هر یکی راستا راست بدهان اندر براکنند سود دارد ونمک سوده وباکه

سرشته طلی کردن قلاع سپید را سود دارد و مضمضه باب کامه سود دارد دارویی که قلاع سودائی
که کهن باشد سود دارد بگیرند زرنیخ سرخ و عاقرقرحا و شب یمانی و مرداریدو سماق و نوشادر
از هر یکی راستا راست را بسایند و بقطران بسرشند و اندر صره بندند و اندر گل گیرند و اندر آتش نهند
تا بسوزد پس اندر دهان پراکنند صفت دارویی دیگر که قلاع سودائی را که کهن باشد بگیرند زرنیخ سرخ
و زرد و بورهٔ ارمنی و شب یمانی و زال کفشگران از هر یکی سه درم سنگ کفک دریا درم سنگ
و نیم مازو و پوست انار از هر یکی چهار درم سنگ اقاقیا دو درم سنگ همه را بقطران بسرشند
و بشویند و باز بسایند و بکار دارند و از پس آن بروغن و گلاب مضمضه کنند بغایت نافع بود باب هفتم
اندر انواع سوء المزاج گرم بر لب افتد و از بیماریها نباشد که آنرا بعلاج آید مگر که سوء المزاج که محکم
باشد یا مفرقی ظاهر بود و لیکن سوء المزاج تر بادرو و لب را ضعیف کند و بدان سبب بد گفتن
سخن یاری نتواند داد اما اگر سوء المزاج گرم باشد لبها می سوزد و از هوای سرد و آب سرد
راحت یابد و اگر سخن سرد باشد اندر هوای خنکی یا بد از ان لبهای کبود میگردد و حس او باطل گردد
و اگر خشکی باشد بوسته لبها می طرقد و پوستکهای باریک از وی همی خیزد و اگر تر باشد لبها فرو
آویخته باشد و سست و برمر باشد علاج خداوند سوء المزاج لب خرقه کتان باب کوک
یا باب سرکه یا بآب کشنیز یا بآب عصی الراعی یا بگلاب تر باید کرد و ج سرد کرده بر لب باید نهادن
و گلاب و کافور طلا کردن و خداوند مزاج سرد را مشک سوده با روغن نرگس و روغن سوسن
یا روغن بان و عاقرقرحا سوده یا روغن یاسمن و جندبیدستر با روغن نرگس و روغن سوسن
طلی کردن سود دارد و خداوند مزاج خشک را گشکاب و روغن بادام باید خورد و لعاب اسپغول
و شکر و پوسته را با روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدو جرب همی مالد و موم روغن که از این روغنها
کنند سود دارد و علاج ترقید گیر لب که اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است علاج اوست و خداوند
مزاج تر را علاج بقوه باید کردن چنانچه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است باب هشتم اندر تدبیر
انواع آماسها آماسهای خونی باشد لبها سرخ و گرم باشد و ضربان و اگر صفرائی بود رنگ لب
بدان سرخی نباشد لیکن بزردی گراید و سوزانی و ماننده آن بیشتر باشد و بدان سطبری نشود و اگر بلغمی
باشد لبها سپید و سرد باشد و کمتر درد کنند و نرم باشد و اگر سودای باشد لبها کبود و سخت باشد
علاج اما خداوند آماس که خونی باشد رگ قیفال باید زد و صندل سرخ و سپید با آب گشنیز تر

کنی یا بگلاب سوده طلی کردن سود دارد و شیاف مامیثا و بوس دربندی هم بدین آب ها
سوده طلی کنند و خداوندان آماس صفرائی استفراغ کردن بآب میوها و شراب غوره و آب ناردانک
دادن و طلی کردن هم ازین گونه که یاد کرده آمده بکار داشتن و خداوندان آماس بلغمی را استفراغ
بلغمی باید کرد با یارج فیقرا و تربد و شحم حنظل و ضمادها تحلیل کننده بر نهادن چون شبت و بابونه و
اکلیل الملک و خداوندان آماس سودائی را استفراغ سودا باید کرد چنانچه اندر علاج مالیخولیا یاد کرده
آمده است و هیچ ضماد گرم و تحلیل کرده بر نشاید نهاد از بهر آنکه وی تحلیل بذیرد لیکن چیزها خنک
بر باید نهاد تا زیاده نشود و طلی ازان نوع باید که اندر علاج سرطان یاد کرده آمده است والله اعلم

باب نهم اندر آمدن آب از دهان اندر خواب اسباب رفتن آب از دهان در خواب سه
وجه است یکی بسیاری رطوبت اندر معده گرم دوم حرارت عارضی که از رطوبتها یا باحوالی کام
و زبان باشد تحلیل کند چون حرارت روزه سیوم سردی معده و بسیاری رطوبه رقیق اندر وی
علامتها اما علامت گرمی معده آنست که طعام و داروهای گرم احتمال نکند و علامت بسیاری
رطوبت رقیق آنست که چون طعام خورده شود آب دهان بالستد و علامت سردی و تری
معده آنست که طعامها و داروهای سرد و تر را احتمال نکند و آب گرم و خشک وقی راحت یابد
علاج خداوند معده گرم رگ باسلیق باید زد هر بامداد شربت آب آبی یا رب سیب ترش
یا رب امرود جینی یا شراب غوره یا شراب انار خورد و طعام او گوشت بزغاله و مرغ خانگی
و دراج و طیهوج مقبوض که مطنجنه کند و مضمضه کند بآب سماق و عدس و چیزهای قابض و خداوند
معده سرد و تر هر ده هفته قی کند و هر هفته یک شربت ایارج فیقرا بخورد و یک مثقال نمک هندی
و دو دانگ انیسون و بالحاه از هر یکی دانگی حب کنند چنانکه رسم است و چون معده پاک کرده باشد
تریاق بزرگ و گوارشهای گرم بکار دارند و طعام و قلیه خشک و کباب و گوشت بریانی
با خردل و بلبل و نانخواه و هر شب یا هر بامداد اندکی نان خشک اندر آب کامه مالند و بخورد و شب
آب گرم از پس آن بخورد و هر بامداد و شبانگاه و وقت خواب مسواک کنند و هر بامداد یک
ذره نمک درشت با یک دسته کوچک گشنی خوردن و از پس ان بنجدرم سنگ اطریفل
کوچک خوردن خداوند معده گرم را سود دارد خواجه علی سینا میگوید ماش بریان کرده سود دارد و
کودکان را باب دهم اندر ناخوشی بوی دهان سبب ناخوشی بوی دهان عفونتست

یعنی رطوبت تباه شده و پوسیده و از حال خویش بگردیده و آن عفونت آن در چهار جای افتد نخستین اندر بیخ دندانها و گاه باشد که عفونت بگوهر دندانها باز دهد دوم سوء المزاج سطح دهان یعنی تباهی مزاج اندر بیشتر حالها گرم باشد و رطوبتهای دهان از حال خویش بگرداند سیوم عفونت بود در معده افتد و ماده عفونت یا خلط صفرا باشد یا بلغم چهارم عفونت که اندر شش افتد و این علت را عموم در شش افتد اندر اخر علت علامات آنراکه سبب تباهی مزاج سطح دهان باشد رطوبتهای دهان زود لزج شود و هر وقت که مسواک کنند سود دهان بسرکه و گلاب و غیر آن بشویند دهان او خوش کند و باز چون گرم شود تغیر پدید آید و آنراکه سبب اندر بیخ بن دندان باشد هم چنین باشد که هرگاه که غرغره کند یا خلال کند و مسواک کند و مادهٔ عفونت لختی بتحلیل بیارد دهان خوش کردد باز معاودت کند و اگر ماده گرم است دندانها همی بزردی گراید و اگر سرد است بکبودی گراید یا بسبزی و آن راکه سبب اندر گوشت اندرین دندان باشد گوشت او سست شود و مسواک زایل کردد باز معاودت کند و آنراکه سبب اندر معده باشد از سوء الهضم خالی نباشد و اروغ او ناخوشبوی باشد و اگر ماده صفرا است اروغ وی طعام بود با ک دهد و اگر بلغمی باشد بوی ترشی دهند علاج آنراکه تباهی مزاج سطح دهان است یا اندر بیخ دندانها است یا در گوشت بن دندانها ست نخست رگ قیفال باید زد یا چهار رگ یا دو رگ که در زیر زبانست باید حجامت کردن و بوسته دهان بسرکه و گلاب شستن و هر که عنصل مضمضه کند و بامداد و شبانگاه مسواک و خلال کردن و بویهای که یاد کرده اند بکار داشتن و تن را بمطبوخ هلیله پاک کردن و هر ساعت عاقرقرحا و کزمازو و قوهٔ ج دنغور قرنفل و سداب و ساذج هندی و مصطکی و عود خام و کبابه و نشاسته و جوزبوا و قاقله و فلنجمشک و زنجبیل و کندر و سعد خائیدن و اگر ماده غلیظ تر است مویزج خائیدن و بن دندانها بصبر و سیر مالیدن و اگر بدین علاج زایل نشود سطح دهان و بن دندانها با قراص بسباز عفران و زرنیخ مالیدن و شستن صفت اقراص زعفران بگیرند دارج سوخته یک جزو و بیخ سوسن و زعفران از هر یک یکجزو همه را بکوبند و با سکنجبین بسرشند و اقراص کنند و اندکی بسرکه حل کنند یا با آبی که اهل اندروی پخته باشد و بران مضمضه میکنند و اندر بن دندانها بمالند صفت اقراص زرنیخ بگیرند و قرطاس سوخته نه درم سنگ و نیم سنگ و سماق و زنجبیل و بلبل سوخته و اقراص فلفلقیون از هر یکی دو درم سنگ همچون اقراص دیگر بسرشند و بکار دارند عفونت را بردارد و گوشت پاکیزه برویاند و اگر با سکنجبین بسرشند و بکار دارند نیک باشد و آنراکه عفونت بگوهر

دندانها باز دهد

دندانها باز دهد دندان را بتراشند و بریزند و اگر بجملگی دندان تباه باشند دندان را بر کنند و آنرا سبب
جز گرمی سطح دهان یا گرمی معده نباشد شفتالو و خربزه و زردالو بخوردن بهناشتا سود دارد
و اگر وقت آن نباشد کشنیز و شفتالو و زردالو در آب تر کنند و از آن آب می خورند و به آن
مضمضه میکنند و از برگرده را می خورند و پست جو و شکر اندر اب سرد می خورند و بنان مضمضه
و طعام از غوره و سماق و زرشک و نار دانگ سازند در جمله طعام او چیزی باشد که مستحیل نشود
و صفرا نگردد و آن را که سبب نم معده باشد نخست قی فرمایند پس بایارج فیقرا با اطریفل کوچک
سرشته میدهند هر هفته یک مثقال ایارج و سه مثقال اطریفل و هر بامداد اطریفل تنها میدهند
و پست جو و شکر و از میوها و طعامها که یاد کرده آید موافق باشد و اگر معده سرد و ماده بلغمی
باشد حب الایارج دهند بدین صفت ایارج فیقرا یک مثقال تربد یک درم سنگ و نمک
هندی و قرنفل و انیسون و زنجبیل و نانخواه و مقل از هر یکی دو دانگ حل کند باب کرفس و هر
بامداد برگ مورد و مویز منقا دانه بیرون کرده کوفته و بهم سرشته مقداری گوزی بخورد و اهل تر با مویز
کوفته سخت موافق بود و شراب افسنتین و نقیع صبر و میبه و سوسن سود دارد وصف هر یک
اندر علاج معده یاد کرده آید صفت سنون که سبزی بن دندان بدان مالند گوشت بن دندان
سخت کند و بوی دهان خوش کند و دندان پاک و سپید کند بگیرند عفال جینی و کفک دریا
و سنجرینا و شنجار و نمک اندرانی از هر یک سه درم سنگ جو سوخته و عود سوخته و سنبل و کرمازد
و حب الاس و شب یمانی سوخته اندر سرکه کشته از هر یکی دو درم سنگ عاقرقرحا یک درم
سنگ اگر مزاج گرم است دو درم سنگ صندل دو درم فوفل و دانگی کافور با دی بیامیزند
و اگر مزاج دهان سرد است قرنفل و جوزبوا و کبابه از هر یکی دو درم سنگ و دو دانگ بیا
صفت حبی و خاولنجان از هر یکی درم سنگی مشک دو دانگ همه را ببایند بر رب سیب یا رب الی
یا بمیبه بسرشند و حب کنند صفت حبی دیگر پوست ترنج و برگ ترنج و فلنجمشک و قرنفل و جوزبوا
و نانخواه مشک و هال و زنجبیل و کبابه و دارشیشعان و سعد از هر یکی دو درم سنگ مشک دو دانگ
همه را حب کنند و پیوسته حبی در دهان دارند صفت حبی دیگر آبی را میان بیرون کنند و قرنفل کوفته
بجای آن باز کنند و هر دو نیمه را بهم باز نهند و اندر خرقه تر کرده بچند و در گل گیرند و در زیر آتش کنند تا پخته
بشود و گل از وی باز گیرند و از خرقه بیرون آرند و بکوبند و او را بگل نشابوری که بتازی الطین النیشابوری
الاکانی

بسرشتند و حب کنند و از جهت مردم مرطوب درم سنگ زنجبیل و نیم درم سنگ کوزبوا
و دو دانگ مشک تبتی بسرشتند و حب کنند **جزو دوم اندر یاد کردن** احوال زبان و بیماریها و علامتها
و علاج آن و این جزو ده بابست **باب نخستین** اندر احوال زفان بطریق کلی و بیماریها و بیماریهای
زفان شش نوع است نخستین بیماریهاست که مضرت آن اندر حرکات او پدید آید و این چنان
باشد که حرکات زفان از حال طبعی و از عادت که بوده باشد بگردد دوم بیماریهاست که مضرت
آن اندر حس لمس و ذوق پدید آید چنانکه ازین دو حس یکی باطل شود و دیگر نه و سبب این آنست
که این دو جنس عصب که آلت حس و حرکت و استعداد قبول آفت اندر یکی بیشتر باشد و مضرت
اندر چون فعل پدید آید که آفت او رسیده باشد سیوم انواع سوء المزاج چهارم آفتهاست که اندر
موضع و شکل پدید آید چنانکه زفان بسرخی و دراز شود و از دهان بیرون آید یا تشنج کند یا آماس
اندر وی پدید آید و آماس بیماریهاست مرکب از سوء المزاج و از دوم شکل بیماریها که بمشارکت اندام
دیگر افتد از بهر آنکه بیماریهای زفان گاهی از زفان باشد خاصه و گاهی بمشارکت دماغ باشد یا بشرکت
اندامی دیگر اما آنچه بمشارکت دماغ باشد از آفت دیگر حاستها و از آفت رخسار خالی نباشد
و آنچه بمشارکت معده و سینه و شش باشد نخست نوعی از آفتها دران عضو بوده باشد ششم
انواع تفرق الاتصال اما طریق شناختن سوء المزاج که کدام نوع است از هفت چیز باید جست
نخست از رنگ او دوم از جنس طعم که چگونه همی یابد سیوم از تری و خشکی او چهارم از حرکت او و این
چنان باشد که نگاه کنند تا حرکت او سبکتر است از عادت یا سنگین‌تر پنجم از شکل او ششم از بثرها
که بروی پدید آید هفتم از سوزش و نرمی و درشتی او اما شناختن سوء المزاج زفان از جهت اول
چنان است که سپیدی او دلیل سوختن ماده و این اندر بیماریها و تبهای تیز باشد و آن نخست سرخ باشد
چون گرم‌تر شود بسیاهی گراید باندازهٔ تب و سوختن ماده یا دلیل فرومردن حرارت غریزی
و نزدیک آمدن مرگ [illegible] دلیل آماس خونی باشد اندر سر یا معده یا اندر جگر و اگر سپید باشد دلیل
سردی معده و جگر باشد و دلیل ماده بلغمی اندر سر و گاهی دلیل یرقان و شناختن حال زفان از طعم
وی چنانست که اگر ترش است دلیل برآنکه اندر همه تن یا اندر معده رطوبتی رقیق است و حرارتی ضعیف
و اگر شیرین همی یابد دلیل قوت خون باشد و اگر تلخی همی یابد دلیل قوت صفراست و اگر طعمی ناخوش
همی یابد دلیل سودا باشد و شناختن حال زبان از طریق تری و خشکی چنان است که نگاه کنند اگر خشک است

وسطح زبان پاکیزه این را خشکی گویند و اگر خشکی بر سطح زبان رطوبتی غلیظ از دماغ فرو می آید یا بخاری
از معده بر می آید و حرارت بیماری آن را لزج و خشک کند بر طبیب واجب است که هر گاه که بیمار را
از خشکی زبان شکایت کنند این حال تامل کند تا بر حقیقت حال او واقف گردد و بباید دانست
که درشتی زبان تبع خشکی باشد و نرمی تبع تری باشد و شناختن حال زبان اگر گرانی و سبکی
اندر سخن گفتن چنان است که گرانی زبان گاهی امتلا را که با دماغ باشد از خون یا از رطوبت یا دلیل
ضعف عصبها یا ضعیفی قوت دل و آنچه دلیل ضعیفی عصبها باشد تا توقف و فروگرفتن زفان
باشد اندر سخن گفتن و این را بتازی سه گویند و بعضی چنان باشد که حرفها چون ش و غیره
درست نتواند گفتن و این را بتازی الثغ گویند و حال آماس زفان همچو حال آماس لب باشد
چنانچه اندر جزو نخستین این گفتار یاد آمده است و حال تشنج چنان است که اگر تشنج اندر آن
دو عضله افتد که هر که زفان میرود و سوی بدان است زفان را ازین سوی بدان سوی نتوان برد
و اگر اندر یکی عضله افتد که حرکت گردیدن زفان گرد دهان بدان است زبان گرد دهان نتواند گردانید
و اگر اندر عضله افتد زبان بو ریب سوی آن عضله شود و اگر اندرون دو عضله افتد که دو تو کردن
زبان بدانست زفان دو تو نتواند کرد و تشنج یا از تشنگی باشد یا از امتلا و تشنج خشک از پس
استفراغها افتد یا از پس تبها محرقه و آنچه از امتلا افتد ناگاه افتد و حال بثرها و تفرق الاتصال
و حال قلاع خورده اندر جزو نخستین این گفتار یاد کرده آمده است و علاج این انواع دیگر هر یک
بابی جداگانه یاد کرده شود ان شاء الله وحده **باب دویم** اندر علاج طعمهای ناخوش دریافتن تامل
باید کرد تا علت خاصه اندر زفان است یا بمشارکت عضوی دیگر است چون معده و دماغ یا بمشارکت
همه تن است اگر خاصه است بمضمضه و غرغره علاج کنند و اگر مشترک است بعلاج عضو مشارک
مشغول باشد و بیشترین بمشارکت باشد اما اگر مزاج گرم و ماده گرم و رقیق و علت خاصه باشد
بسرکه و گلاب و شراب خرنوب و آب گشنیز مضمضه و غرغره کند کفایت باشد و اگر ماده
غلیظ تر باشد بسرکه عنصل بیخ آن بگسلد و اگر سخت غلیظ باشد غرغره ها که اندر باب استرخاء
زفان یاد کرده آید بکار دارند و اندر طعامهای استرغار و خردل و پیاز بسرکه و سیر بسرکه
و پیاز خام بکار دارند و اگر بشرکت معده و دماغ است و مزاج گرم و ماده رقیق است استفراغ
فرماید بحب بنفشه صفت آن بنفشه دو درم سنگ گل سرخ دو دانگ بنفشه خشک دو

سقمونیا دانکی و نیم انیسون دانکی کتیرا دانکی حب کنند چنانکه به سمست صفت حبی دیکر بکیرند لک مغسول دو درم سنک مصطکی و کل سرخ از هر یک دو دانک سقمونیا دانکی شحم حنظل دانکی کتیرا دانکی حب کنند بآب کشنیز و از پس استفراغ دو سه روز اطریفل کوچک خورند و اکر ماده غلیظ است استفراغ بایارجها ی بزرک کنند ولیکن از پس استفراغ غرغره ها که یاد کرده آمده است بکار دارند والله اعلم

باب سیوم در استرخاء زفان و علاج آن استرخای زبان از دو بیرون نباشد زبان خاصه یا بشرکت دماغ باشد و ماده بیماری رطوبتی باشد که بر عضوی مستولی کردد و این رطوبت دو نوع باشد یکی رطوبتی باشد رقیق با خون آمیخته دوم رطوبتی باشد غلیظ و بسیار و بر خون غالب کشته اکر رطوبت رقیق باشد و با خون آمیخته رنک زفان بر حال خویش باشد از بهر آنکه رطوبت غالب تر است و آب از دهان میرود از بهر آنکه رطوبت رقیق است و اکر رطوبت غلیظ باشد زفان سنکین تر باشد و رنک زفان سپید و آب دهان کمتر باشد و بسیاری باشد که مردم الثغ شود اما بیماری کرم افتد زفان کشاده کردد و از بهر آنکه رطوبتهائی که زفان او را سنکی داشت بکدازد و تحلیل دفع شود هم بدین سبب است که چون کودک الثغ بحد بالغی رسد فصیح کردد علاج آن را که رطوبت خاصه زفان را باشد بغرغره و مضمضه زایل شود و آنرا که بشرکت باشد نخست دماغ با یارج فیقرا و غیر آن پاک باید کرد پس غرغره فرمودن اما اکر رطوبت رقیق باشد از داروی تحلیل کننده ان منفعت حاصل نشود که از داروی قابض شود و لیکن آن باشد که غرغره از محلل و قابض باشد چون دار شیشعان و کل سرخ و فقاح الاذخر و طباشیر و اکر رطوبت غلیظ باشد نخست با یارج فیقرا و شحم حنظل و ملح نفطی و انیسون استفراغی کنند پس بایارجها بزرک دهد پس غرغره ها قوی سازند از سعتر و حاشا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر زمانی آنکاهی داروها بکوبند و آنرا اندر زفان می مالند لعاب بسیار آرد سود دارد و آنرا که استرخا از سخن کفتن باز دارد فرفیون و کندش بکوبند و پیوسته اندر بن زبان می مالند و اکر آن داروها ضماد سازند و بر سر و کردن نهند صواب باشد و همین داروها با چیزی دیکر تر کرده اند چون عنبر و لادن و مسک سحق کنند و پیوسته اندر زیر زفان دارند و آب دهان همی اندازند صفت حبی دیکر بکیرند علک الانباط دو درم سنک حلتیت یک درم سنک هر دو را بهم بسرشند و حب کنند صفت غرغره بکیرند نوشادر و بلبل و عاقرقرحا و خردل و بورق و زنجبیل و مویزج و سعتر و شونیز و مرزنجوش خشک و ملح نفطی از هر یک استار است همه را بکوبند و اندر آب کرم یا اندر آبکامه حل کنند و بدان غرغره میکنند صفت معجونی که

همزدان

هندوان ساخته اند از بهر ان علة بکیرند زیره کرمانی دو مثقال قرفه و ملح از هر یکی یک مثقال دار فلفل
صد عدد فلفل دویست عدد شکر هشت سیر همه را بکوبند با انکبین ببرشند شربتی چهار درم سنک
و سنبلا و مشر و دیلطوس و دهمرسا و سنجرینیا اندرین زفان مالیدن و خوردن سود دارد و کودکی را
که دیرتر در سخن آید با وی سخن می باید کفت و تکلیف جواب کردن و سخنها مختصر تلقین کردن
و بر زبان او نمک با انکبین سرشته مالیدن و کاه کاه اندک برف مالیدن تا لعاب برود والله اعلم
باب چهارم اندر سوزش زبان اسباب آن عارض چهار است نخست انکه چیزی خورده شود
که حرارت افزاید و تشنکی آرد چون طعام شور و تلخ یا تیز که بتازی حریف کویند یا چیزی بغایت شیرین
چون عسل دوم حرارتی باشد اندر فم معده و یا اندر دماغ سیوم تبهای محرقه چهارم اماس اندرون
شکم علاج آنرا که سبب حرارت فم معده و دماغ باشد بلعاب اسپغول و کشکاب را با روغن
کل باید داد و سپستان اندر دهان دارد و آب لسان الحمل باید داد و سپستان اندر دهان دارد و آب
لسان الحمل و آب عنب الثعلب اندر دهان می کیرد بدان مضمضه همی کند و استخوان آلوی سیاه
و استخوان خرما هندی اندر دهان داشتن سود دارد و روغن بنفشه و روغن کل مضمضه کردن سوزش
بنشاند صفت حبی که اندر دهان دارد بکیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بادرنک و مغز تخم کدو و شیرز
و نشاسته و کثیرا و ترنجبین همه را بکوبند و ببرشند و حبها کنند و آنرا که چیزی شور و تلخ خورده باشد همین علاج
کنند و آن را که سبب عارض تب محرقه باشد بعلاج مشغول باید شد و با علاج تب این علاج نیز
میکنند و آنرا که سبب عارض اماس اندرون شکم باشد نخست رک باسلیق بباید زد و آب عنب الثعلب
دادن با شکر و آب کشنیز با اندکی خیارشنبر و کشکاب با روغن بادام باب پنجم اندر طرقیدن
زبان سبب این خوردن چیزها شور و ترش و تلخ است علاج لعاب اسپغول اندر دهان میدارند و سپستان
با تربند و خیار بادرنک بر جسم بمالند و آن کفک که از وی بدید آید بر زبان طلی کنند و طعام باچه و خایه
مرغ نیم برشت خورند و از طعامهای شور و تیز و ترش پرهیز کنند و هرچه اندر باب کذشته یاد کرده آمده است
اندرین عارض سود دارند والله اعلم باب ششم اندر تشنج زبان سبب تشنج زبان دو چیز است
یا رطوبتی است غلیظ که عضلها که حرکت زبان بدانست ممتلی کند و تبهارا کند یا درازی او کوتاه کند
و زبان بدان سبب تشنج کیرد و یا تشنجی باشد که اندر بیماریها حاده و تبهاء محرقه در رطوبت اصلی که
سبب تریست بتحلیل خرج شود و عضلها هم چون کوشت بریان کرده خشک شود علاج هر دو نوع

از جنس علاج تشنج کلی باشد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و علاج خاصه زبان آنست که اگر تشنج زبان
امتلائی رطوبت باشد پس کردن ضمادهای تحلیل کننده بر می نهند چون ضمادی که از بابونه و اکلیل الملک
و شبت و مرزنکوش خشک سازند و غرغره فرمایند چون ضمادی که از بابونه لطبیخ حلبه و انجره و روغن بابونه
و روغن زیت و روغن مرزنکوش این روغنها ی یا از روغن کوز یا از روغن حبة الخضرا یا از روغن مغز زرد آلو
تلخ یا از روغن سداب حلوا با آرد حلبه و تخم بادیان و انگبین و آن حلوا بر مهرهاء کردن ضماد کنند و با یارج فیقرا
و شحم حنظل استفراغ کنند و آنرا که تشنج از تب محرقه افتد ضماد از بنفشه و خطمی و موم صافی و روغن بنفشه
سازند و شیر خر و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدو شیرین و آب عنب و آب عصی الراعی
و آب کشنیز تر غرغره و مضمضه میکنند همه را نیم گرم کرده و این آبها و روغنها نیم گرم کرده اندر دهان میدارند و بدان
غرغره میکنند و بر سر و گردن او میریزند و بدان روغنی که بدست آید ازین روغنها همی مالند باب ششم
اندر آماس زفان اندر نخستین این جزو گفته آمده است که حال آماس زبان همچون حال آماس لب است
و اسباب و علامات آن یاد کرده ام و بباید دانست که از خوردن خطر که سماروغ گویند و از افیون زبان
آماس کند و علاج آن اندر علاج زهرها یاد کرده آید ان شاء الله تعالی وحده علاج اگر آماس خون باشد نخست
رگ قیفال باید زد پس بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره کند و اندر ابتدا هر دو نوع آب کشنیز تر و آب کسنه
و آب کوک و آب عنب الثعلب و گلاب در دهان میدارد و گل سرخ و عصی الراعی و پوست انار
اندر گلاب میزند و بدان مضمضه کنند و شفتالو تر در زبان می مالند و اگر آماس باین تدبیرها فرو ننشیند بگیرند
عدس مقشر و گل سرخ و بیخ سوسن و پوست انار و در آب جو همه را بپزند و بپالایند و بدان مضمضه
میکنند و در دهان میدارند و اگر روزی چند بگذرد بهترها نماید و بتحلیل کننده حاجت آید انگبین در شیر تازه
که دوشیده باشد حل کنند و بدان مضمضه کنند و آبی که اندروی بیخ سوسن پخته باشد و آبی که اندروی حلبه
و انجره پخته باشد و روغن زیت که دردی تخم بادیان پخته باشد این همه آنست که ماده را بپزاند و تحلیل کند و اندر
آخر آماسها سر د سود دارد و غذا نیز اندرین وقت چیزی پزاننده باید چون کرنب و سرمق در روغن
شیر نخست تازه و اگر آماس سر کند و پالودن گیرد بماء العسل و گشکاب با انگبین مضمضه کنند تا بشوید و پاک کند
پس مورد و سماق و عدس و برگ زیتون اندر شراب انگوری قابض بپزند و بپالایند و بدان مضمضه
کنند و بر جمله علاج کنند چنانکه یاد کرده آمده است و اگر آماس بلغمی باشد نخست بحب ایارج فیقرا و حب قوقایا
استفراغ باید کرد و بیخ سوسن و مویز و حلبه و انجره پسته بپزند و بپالایند و بدان غرغره و مضمضه میکنند

واندر دهان

واندر دهان میدارند اگر تخم کرفس و بیخ اذخر و تخم بادیان و بیخ او با این چیزها یار کنند تحلیل بهتر کند و شربت
ما الاصول قوی دهند با روغن بادام تلخ یا روغن بید انجیر و طعام شوربا گنجشک و نخود آب با سعتر و زیره و کرویا
و دارچینی و گنجشک بریان کرده قلیه خشک تا آب کامه که با نمکین با روغن زیت که با روغن جوز او اگر اماس
سوداوی باشد استفراغ بمطبوخ افتیمون و بایارجهای بزرگ کنند و پیوسته چیزی خشک در دهان
می دارند چون آب کشنیز تر و آب کوک تا اماس زیاده نشود جالینوس میگوید مردی شصت ساله
زبان اماس کرد اماسی عظیم و مردرگ زدن عادت نداشت او را حب قوقایا دادم و خواستم
که گویم چیزی خشک اندر دهان طبیبی دیگر بمرا خلاف منع کرد بیمار آن شب بخواب دید که آب کوک اندر
دهان باید داشت خنک و ازان شفا یافت و این خواب موافق مشورت من آمد و از چیزها که سودا انگیزد پرهیز باید کرد
چون بادنجان و کرنب و عدس و گوشت قدید و ماهی شور و اگر اماس سرطانی باشد و بزرگ شد چنان
که دهان باز نیاید این را علاج نباشد مگر که زبان ازین ببرند تا ازان بلا برهد **باب ششم** اندر گنگی که
و خللی که اندر سخن گفتن پدید آید اسباب خلل که در سخن گفتن پدید آید هشت است یکی آنکه عضلهای زبان
مسترخی شود دوم آنکه تشنج کند سیوم انواع اماسها چهارم قلاع و قرحه و بثره و خوره پنجم آنکه جراحت
بروید و رباطی یا عصبی بدان سبب کوتاه کرد ششم آنکه از پس سرسام فضله از دماغ دفع بشود و
بعضلها زبان فرو آید هفتم آنکه سبب تبها محرقه رطوبت اصلی تحلیل پذیرد و عضله زبان بدان خشک
گردد هشتم آنکه آفتی اندر عضلها حنجره باشد چنانکه یا مسترخی شود یا متشنج و خداوند این عارض را آواز
دادن و آغاز سخن گفتن و آغاز کلامها دشوار باشد العلاج علاج استرخا و علاج تشنج و علاج قرحه
و بثره و خوره و علاج خشکی عضله که از پس تبها محرقه تولد کند علاج انواع اماسها هر یک اندر بابی
جداگانه یاد کرده آمده است و علاج فضله که از دماغ فرود آید از پس سرسام بعینه علاج اماس است
استفراغ و مضمضه و غرغره هم بدان قیاس کنند و علاج آفتها عضله و حنجره هم بقیاس علاج تشنج
امتلا و تشنج خشک باشد الا آنکه غرغره باید و الخ مضمضه و داروها اندر دهان داشتن و علاج دیگر
آنکه هر وقت که سخن خواهد گفت نفسی باز گیرد و مددی از هوا اندر آرد تا عضلها حنجره را قوت دهد
و بجنباند تا سخن گفتن آسان شود و اما علاج آنکه جراحت روید و رباطی کوتاه کرد دست کار نیست
و بریدن آن رباط چنانکه زبان مسترخی شود و اگر از بریدن ترسند که خون بسیار آید اولیتر باشد
که خرم کنند و این چنان باشد که ابریشمی اندر سوزنی و برآن رباط بکنند و با احتیاط ببندند در گها که برد

زفان

۱۲

یا در ابریشم بیرون آید والله اعلم **باب نهم** اندر ضفدع ضفدع غده که اندر زبان پدید آید

و ضفدع اندر شهر خراسان وق گویند و این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که گفتن او لونی آست

آمیخته از لون زبان و سبزی رگ همچون وق و مادت او رطوبتی باشد غلیظ صفت داروها تحلیل

کننده بروی می نهند چون نمک و سرکه و نوشادر و زنگار زاج ال و اگر بدین زایل نشود داروهای که اندر

علاج قلاع یاد کرده آمده است بر نهند و رگ زیر زبان بزنند و سعتر پارسی و پوست نار و نمک کوفته

بدان موضع می نهند و اندر زبان می مالند و لک سوخته و سورنجان و سپیده خایهٔ مرغ سرشته طلی کنند

والله اعلم **باب دهم** اندر آماس ملازه بیماریها ملازه دو نوع است یکی آماس که اندر وی پدید آید

سبب نزله که از سر بدو فرود آید دویم آنکه مسترخی گردد و فرو آویزد و بر حنجره و حلق نشیند و ماده

آماس بعضی را خون بود و بعضی را خلط صفرای و سبب آماسیدن وی آنست که گوشت او متخلل و

میان تهی است هر ماده که بدو فرو رود آن را بزودی قبول کند و دفع نتواند کرد از وی بماند و آماس کند

و بحلق فرود آید و دم زدن و طعام بحلق فرو بردن را زحمت کند و باز دارد علامت اما علامت خلط

صفرای تلخی دهان باشد و زردی کام زبان و حرارت و سوزش و تشنگی و آماس بزرگ

نباشد و سفید و سوزش نباشد و گرمی لنگ گران کند و علامت بلغم آنست که ملازه دراز شود

چون دم موش و نرم باشد و علامت خلط سودائی سختی آماس باشد و تیرگی رنگ کام زبان باشد

که طعم زبان ترش باشد و تدبیر گذشته گواهی دهد علاج آماس خونی را نخست رگ قیفال باید گشاد

و طبع را بآب لبلاب یا آب کشنی یا آب عنب الثعلب یا بآب لسان الحمل یا بآب گشنیز تر

و سماق اندرین آبها تر کرده و بالوده یا بعصاره گل تازه غرغره کردن نگاه می دارد و اگر ماده اندکیست

غرغره بداروها باید کرد که سخت قابض نباشد همچون سرکه و گلاب و سکنگبین بآب گرم آمیخته

چون آب گشنیز تر و آب و شیر خر بزد تا بقوة قبض مدد بیماری ماده کمتر گردد و آنچه حاصل می باشد

تحلیل می پذیرد و اگر ماده بسیار باشد غرغره بداروهائی باید کرد که اندر وی قبض بسیار است چون

آب رب گز یا گل سرخ و سماق و خرنوب نبطی و مازو و تر و گزمازو و گلنار و اقاقیا اندر آب نبزند

و بدان غرغره کنند صفت داروهای که اندر ابتدا این علت بدهان بیمار اندر نهند تا بملازه برسد بگیرند گل

سرخ و گلنار و گزمازو و صندل سپید و سماق و شیاف مامیثا و عدس مقشر و زردچوبه

رب سوس از هر یک ره استار است همه را بکوبند و بانبوبه در دهند صفت داروی ملازه.

نیان بردارند بگیرند شب یمانی چهار درم سنگ گلنار هشت درم زعفران دو درم سنگ کافور
و نشاسته و از هر یکی یک درم سنگ همه را بکوبند و بگفچه میل برکنند و ملازه را برافرازند صفت
داروئی که بدان غرغره کنند بگیرند حب الآس و بلوط و گزمازو و سماق همه را اندر گلاب
بزنند و بپالایند و بدان غرغره کنند و اگر چیزها قابض رنجی و فسردی تولد کند غرغره بآب کوک
و سماق و خرنوث کند و کثیرا و صمغ عربی و نشاسته بکوبند از هر یکی، استار است با نبویه
اندر دمند و لعاب اسبغول و لعاب خطمی و کشکاب با جلاب، آمیخته نیم گرم اندر دهان
داشتن و بدان غرغره کردن سود دارد و اگر اماس صفرائی باشد نخست تن را از ماده
صفرائی پاک باید کرد بمطبوخ هلیله و خرما هندی و شاهسپرم و خیار شنبر و آنچه بدان ماند
و بدان آبها که در علاج خونی یاد کرده آمده غرغره کردن چون آب عنب الثعلب و
کشکاب و آب خربزه هندی خوردن و بدان غرغره کردن چون سه روز بگذرد و بهتر نشود
بداروهای قوی‌تر یاد کرده آمده است علاج باید کرد و باندازه دارو ضعیف‌ترها و قوی‌تر کردن
و اگر اماس بلغمی باشد نخست استفراغ باید کردن بحب قوقایا و حب صبر و مصطکی
و مانند این و هر بامداد گلنگبین دادن و غرغره کردن بسکنگبین یا آب کامه و خردل و مازو
سوده بسرکه طلی کردن صفت داروئی دیگر که اندر دمند بگیرند شیاف مامیثا و گل سرخ
و سماق و رب سوس و زعفران و نوشادر و سعتر و عاقرقرحا و بلبل و دار بلبل و گزمازو و
گلنار و زردچوبه و هلیله زرد و شب یمانی و مازو و حضض و خیار و قاقله و قصب الذریره و زرنیخ
سرخ و سرگین سگی که او را سه روز بسته دارند و اسنوان دهند و خطاطیف سوخته از هر یکی
راستار است همه را بکوبند و بزنند و اندر دمند و علاج که از جهت استرخا یاد کرده آمد با این
علاج بکار دارند و اگر اماس سودائی باشد حال او همچون حال اماس زبان باشد و علاج همان
بوسته استفراغ بسودائی باید کردن و چیزها خنک چون آب کشنیز و آب کوک اندر دهان
داشتن و بدان غرغره کردن تا اماس سرطانی نشود و زیادت نگردد پس ماده اگر نوع بلغم
غلیظ باشد و طبیب بحکم مشاهدت و اندکی علاج دیگر شاید کرد علاج چنان سودائی باید کرد
صفت داروئی که اندر دمند اگر خواهند بسرشند و طلا کنند بگیرند مازوی سبز یک جزو خاک سرخ
و سماق از هر یک سه جزو و دو دانگ نمک بیست جزو بشراب خرنوث بسرشند و طلی کنند

استخوان

صفت داروی دیگر بگیرند شب یمانی یک جزو نوشادر یک جزو نیم مازوی سبز ده بهر از یک
جزو زاک سرخ سه جزو چون وقت ابهار رسد مرو زعفران و سعد و دارشیشعان و فقاح الاذخر
و عود بلسان و اشنه با این داروها بکار دارند و همین داروها بزنند و بدان مضمضه کنند اگر بدین علاج کفایت
نشود عصارهٔ قثاء الحمار و نطرون سرخ و قنطوریون کوفته و بیخته و بعسل سرشته طلی کنند و اندر دهان همی
دارند و اگر آماس سخت تر شود و روزگار بر آید آنگه بعسل سرشته طلی کنند صفت داروی که طلی میکنند
بگیرند شب یمانی و انگزد و نوشادر از هر یکی راستاراست بسایند و بکفجه میل برگیرند و بدهان اندازند
و ملازه اندرون نهند و نگاه دارند و اگر دارو با سکنگبین عنصلی بیامیزند و غرغره کنند صواب باشد
و اگر این داروها بشربتی کنند بیخ سوسن اندر آب بزنند و آب او را با میخته بیامیزند و اندر دهان
میدارند و آن را که ملازه مسترخی شود و فرو آویزد اگر حرارت و سرخی باشد غرغره ها [illegible] که یاد کرده
آمد بکار دارند و نخست رگ زنند و ملازه با صندل و گلنار و کافور و شراب خربق بردارند و اگر حرارتی
نباشد ملازه بنوشادر و مازو بردارند و با آب کامه و خردل غرغره کنند [illegible] و ملازه کودکان
بمازو و سرکه بردارند و مازو با سرکه بسایند و بر سر طلی کنند بران موضع که بتازی یافوخ گویند
صفت ضمادی که ملازه کودکان و بزرگان بدان بردارند بگیرند مغاث و اقاقیا و گل و دود خورده
و سندس کفشگران و اسپغول و همه را بکوبند جز اسپغول را و سرکه بگیرند و برگ مورد و گشنیز تر
خشک اندر وی بجوشند و بپالایند و این داروها بدین سرکه بسرشند و بر یافوخ نهند ملازه بردارند
از بهر آنکه ملازه را حرکتی خاصه عضوی را باشد که او را حرکت ارادی باشد و اصل او بدان گوشت
پیوسته است که گرداگرد اوست که او را بتازی العنفقه گویند و بغشای که بکاسهٔ سر پوشنده است
و پوست سر و هرگاه که این داروها قابض بر پوست سر فراهم آرند و بر کشند ملازه با وی کشیده شود
و آنرا که آماس و استرخاء ملازه بدین هم علاجها نیک نشود ملازه را باید برید اگر اندرین قصبه امتلای
باشد نشاید برید نخست تن پاک باید کردن و تا این ملازه باریک نشود و سیاه چون انگوری آویخته
نگردد نشاید برید اما آنچه فرو آویزد چون دم موش اگر در بریدن چندین احتیاط نکنند خطرناک باشد
لیکن تن پاک باید کرد پس بریدن و هر دو نوع را تمام نشاید برید لیکن آن چندان که در مقدار
طبعی چندان باید برید و اگر بیشتر بریده شود بیم آن باشد که خون باز نه ایستد و چندان خون بحلق
فرو آید که حلق و شش پر گردد و همان ساعت مردم هلاک گردد و اگر کسی خواهد که او را بدارد

ببرند

برند برکیرند انکیزد وشب یمانی وبرنز او طلی کنند ونوشادر وانکزد هم جنان تن او باریک کنند ودر کی
اندر دهان داشتن نیز نیک باشد وبیشتری ازبس سه روز بیفتد وچون این داروها طلی کنند وبیمار
باید که بیوسته تکیه کرده باشد ودهان باز دارد یا لعاب میرود وازدارو بحلق فرونبرد وهر وقت که
ملازه بخواهد بریدا قراص کهربا افیونی وشراب کوزو شراب خرتوث حاضر باید داشت تا از
پس بریدن اقراص کهربا با شرابی ازین دو کونه بیامیزند وبدهان اندر کیرند وبدان غرغره کنند تا خون
بسیار نرود وداروها قابض بکفجه میل اندر کنند وباقی ملازه اندروی نهند وآب سرد عصاره
غوره وعصاره لسان الحمل تنها که با قراص کهربا که کل مختوم غرغره کنند وهم عصاره قابض جون عصارهٔ
غوره وعصاره ریواج ورعنب الثعلب وآبی ترش اندرین باب سودمند باشد والله اعلم

جزو ششم اندراحوال بیماریهای دندان وعلاج آن واین جزده باب است باب نخستین

اندراحوال دندان وبیماریها بطریق کلی میان طبیبان خلاف است اندران که کوهر دندان استخوان
است یا عصب است بعضی کفتند که استخوان است وبعضی کفته اند که عصب است انها که کفته اند
استخوان است کفته اند که کوهری سخت است وخشک وشکننده وحرارت او اندک است
وسردی وخشکی اندروی غالب است واکرپسایند وبتراشند حس الم نیابد وآنها که کفته اند که
عصب است ازبهرانکه کفته اند که دندان حس کرم وسردهمی یابد واکر ترشی بدان رسد خیره شود
وخیرکی دندان را بتازی ضرس کویند یعنی کند شدن واین کند شدن هم جون خدرست عصب را
وخدر جز عصب را نباشد واندر کوهر دندان نیز دردها وخارش وضربان بسیار باشد بدین
اسباب کفتند که دندان عصبی سخت است ودرست آنست که کوهر دندان استخوانست
وعصبها دماغی بکوهر او بیوستست وسختی وخشکی وشکندکی با وی آمیخته واین عصبها اندر بیخ او
بیشتر است درد وضربان وحس او بدین عصبها است وسردی وخشکی وشکندکی وحس او از
تراشیدن وسودن نایافتن ازبهرآنست که اصل کوهر او استخوان است وهمچنین خلاف است
اندرانکه کوهر دندان ازآب مادر وپدر است جون استخوان وعصب وپوست ورکها وشریانها
وغشاها وصفاقها ورباطها ازغذا جون وکوشت وپیه واین خلاف ازبهرآنست که هراندام که از
آب مادر وپدر است اکرپاره ازو برود بدل او باز نیاید وبهیچ علاج باز نتوان آوردن وهرچه ازغذا
بروید اکرپاره ازان برود بدل آن باز آید وبعلاج باز توان آوردن جنانکه مردم کسی لاغر :

وباز فربه شود یا بسبب حرارتی در نیشی تازه گوشت از عضوی برود وآن موضع تهی ماند وخالی پدید آید
بعلاج گوشت او باز آید وآن تهی و مغاکی هموار شود بدین سبب بعضی طبیبان گفتند که دندان از غذا
روید اگر در اصل ازآب پدر و مادر بودی بایستی که فرزند با دندان آمدی وانچه بیفتد باز بر نیامدی وبعضی دیگر
گفتند که دندان در اصل آفرینش از مادر و پدر است واگر از غذا رستی بایستی که آنچه دوم بار در بزرگی
بیوفتد باز برآمدی چون گوشت جراحت ودرست آنست که در اصل دندان از آب مادر و پدر است
وماده در استخوانها که دندانها در وی تعبیه کرده است آماده ونهاده وحکمت آفریدگار تبارک
وتعالی اندر پدید ناکردن دندان اندر اول آفرینش آنست که غذاء طفل مدتی شیر است و بر دندان
حاجت نباشد و دیگر استخوان فک که دندان از وی برمی آید درخور دندانهاء او باشد ضعیف
وکوچک اگر باول آفرینش دندانها برآمدی بس ضعیف ونازک بودی اگر دندان قوی بودی
آن استخوان دندان از وی برآید بر نیامدی وشکل ناهموار بودی از بهر آنکه دندان بسندان آنست
واستخوان همچو آن چوبست که سندان بر وی همی سازند داصل صنعت آنرا چون سندان کار
نتواند کرد لاجرم از روی حکمت اولی تر آن بود که ماده دندانها اندر استخوانها آماده باشد معده
نهاد پس از مدتی که استخوانها بزرگ ومحکم شود واز بهر آنکه آن در خائیدن غذا بدان حاجت آید
دندان برآید وسبب افتادن دندان بهفت سالگی آنست که دندانها نخستین بقیاس
با آنکه پس از آن برآید ضعیف باشد وقوت آن ندارد که همه عمر طعامها غلیظ وخشک میخاید
ومی شکند طبیعت هر شخصی بفرمان آفریدگار تبارک وتعالی دندانها بیفکند ودیگر قوی ترکه
طاقت کار همه عمر دارد برآرد ونیز آنست که کودک چون هفت سال شد همه اندامها
واستخوانهاء او بزرگ تر شود واستخوانها که دندان از وی برآید بزرگ شود وبضرورت
چون استخوان بزرگ شود جای بیخ دندانها نخستین فراخ شود وآن دندانها با این استخوان
درخورنده نباشد پس بسبب فراخ شدن جای جنبان شوند وبیفتند وسبب دیگر قوی تر
جای برامدن آنست که از ماده که دندانها از وست دندانهاء نخستین اندک بکار شده باشد
وماده بسیار بر نمانده باشد تا طبیعت آن ماده دندانها محکم تر برآرد باذن الله تعالی وآنکه مردمان
میگویند بعضی پیران دراز عمر را انتد بگیرند که دندان می برآید ونشان میدهند که فلان را و بهمان را
بریَیم دندان افتاده وباز برآمده بباید دانست که استخوان که دندان از وی برآمده است.

همچون اره ایست که بتازی منشار گویند عجب نیست اگر شخصی را دندانها بیوفتد بروزگار از بهر آنکه
چیزی خوردن تکلف خاییدن میکند آن گوشت که بدین استخوانها پیوستست سوده باشد
و نماند و آن مضرتش پدید آید مردمان پندارند که دندانست و نیز شک نیست که مزاج مردم از اعم
ترکیب و قوتها او قوی تر باشد و این قوت سخت اندر آب پدر و مادر بوده باشد و عجب نیست
که اگر در حال آفرینش ماده دندانها او چندان آید که چون در حال بزرگی دندان او بیوفتند باز آید
باذن الله عز و جل و استخوان دندان همی ساید و همی بالد بسبب بخاییدن و خاییدن سخت
و خشک سوده نشود و بدل آنچه سوده می شود هم بدان می آید و کمی و سودگی آن دندان که برابر
آنجای خالی باشد که دندان ازوی افتاده است درازتر از دیگر دندانها شود از بهر آنکه همی بالد
و برابر او دندانی نیست که بدان سوده شود و بیماریها دندان بسیار نوع است سست شدن
و جنبان گشتن و افتادن و ریزیدن و کند شدن و پوسیدن و میان او خورده و تهی شدن
و رنگ او بگردیدن و بخارها بروی او نشستن و دردها صعب و ضربان دردی پدید آمدن و از چیزی
سرد یا گرم بی طاقت شدن و از طعام عاجز آمدن و آماسیدن و همگنان اتفاق کرده اند که بر دندان
این همه بیماریها ممکن است مگر آماس را که گروهی گمان برده اند که دندان از بهر آنکه گوهر او سخت است
آماس نگیرد و اگرچه این معنی اندر باب ششم از گفتار نخستین از کتاب دوم یاد کرده آمده است
سبب آن ناگفتن آن اندرین موضع بس درازی نفزاید بباید دانست که اگرچه گوهر او
سخت است و استخوان است آماس گیرد از بهر آنکه غذا می پذیرد و می بالد اندر طولیت و
عرض و عمق کشیده می شود و می افزاید چه مانع است از آنکه هم بدین فضله قبول کند و آماس گیرد
و اگر دندان فضله و خلط بد قبول نکردی و آنرا اندر گوهر او نفوذ نتوانستی بود دندانها بعضی سیاه
و بعضی سبز و بعضی کبود و بعضی زرد رنگ شدی و بعضی خورده شدی و شک نیست که این رنگها
طبعی هست و از خلط بد تولد کند که اندر گوهر دندانها نفوذ یابد پس چرا نشاید که وقتی فضول اندرین
و حوالی دندان بیشتر باشد بیشتر نفوذ یابد و آماس تولد کند و احوال مزاج دندان از گوشت بن
دندان باید جست و از رنگ آن اگر سرخ باشد مزاج دندانها خونی است و اگر بزردی گراید صفرا هست
و اگر سپید باشد بلغمی است و اگر رنگ سبز تیره باشد سودائی است **باب دویم** اندر تدبیر
نگاه داشتن دندان تا درست بماند آنرا که تدبیر نگاه داشتن دندانها حاجت باشد تا درست

ده معنی را تیمار باید داشت یکی از آنچه بسیار خوردن و معده را گران کردن پرهیز کند و احتیاط
کند تا آنچه خورده باشد اندر معده تباه نشود و این چنان باشد که چیزها که زود اندر معده تباه شود چون
شیر و ماهی شور نخورند و اندر طعام خوردن ترتیب بکار دارند و هرچه لطیف تر و نازک تر و رقیق تر
باشد نخست خورند از بهر آنکه هرچه لطیف تر زود تر گوارد و بر سر طعام غلیظ ناگوارنده بایستد
و گذر نیابد و تباه شود و این تباه کند و از پس ریاضت و رنج چیزها نازک چون ماهی تازه کوچک
و مانند آن نشاید خورد از بهر آنکه زود تباه شود و بخار بگیرد دوم آنکه قی کردن بسیار عادت نکند
خاصه اگر آنچه برآید ترش باشد سیوم آنکه بدندان چیزها سخت نشکند چهارم آنکه از خاییدن
چیزها چون علک و ناطف و غیر آن پرهیز کند پنجم آنکه از ترشیها که دندان را کند کند چون
غوره و ترشی ترنج پرهیز کند ششم آنکه چیزی سخت تر سرد یا سخت گرم نخورد خاصه
اگر از پس یکدیگر هفتم آنکه چیزها که دندان را و گوشت بن دندان را زیان کند نخورد چون کندنا
و گوز و خرما و غیر آن هشتم آنکه چون طعام خورده باشد خلال کند و میان دندانها پاک کند
و اندر خلال چندان باستقصا نکند که آب و خلال طبعی از وی برود از بهر آنکه چون طبعی برود فرود
دندان درست تر گردد و بخارها زود بر وی بیشتر پذیرد و مسواک از چوب تلخ و نرم باید دهم
آنکه هر وقتی که قی خواهد کرد نخست دندانها چرب کند پس قی کند و هر شب وقت خواب
دندانها بروغن چرب کند و شکر مالند تا بخارها بر وی نگیرد اگر مزاج دندان گرم است
صندل و شکر مالند هر دو کی پس بروغن چرب کند باید دانست که سر خرگوش سوخته
و ناسوخته و شب یمانی بآتش بریان کند و اندر سرکه کشته یا اندکی مرصافی مالیدن
و بیخ نباتی که یتوع گویند اندر شراب بپختن و بدان مضمضه کردن اندر دهان هر ماهی دوبار
این مضمضه بکار داشتن گوشت بن دندان سخت کند و ماده تبها را از بن دندان پاک کند
و دندان بسلامت باشد و یتوع نباتی را گویند که او را چون بشکنند شیری از وی
بیرون آید و نیز باید دانست که از بهر آنکه مزاج سرد یا گرم یا خشک است داروها که
او را بر مزاج خویشتن تندرستی نگاه دارد خشک باید و اندر سردی و گرمی معتدل
شده باشد مگر آنکه مزاج گرم یا سرد بگردیدن مزاج یا خشکی یا سرد گرم باید دارو
ها که بدندان سودمند است و یا خشک سرد است صندل است و گل و شکر و کافور

دکر مازو وکلنار ودم الاخوین و مازو ومروارید وفوفل واردجو وبرگ گز وپوست درخت
توذ وبیخ حمار و داروها که بدندان سودمندست با خشکی گرم است نمک سوخته وشیح سوخته
وسعد ودارچینی وزوفاء خشک وفقاع الاذخر وسردن کا وکوهی سوخته وپودنه سوخته ونا
سوخته وابهل وزراوند کرد وشحم حنظل وعقرقره وساذج هندی وپوست بیخ کبر وعود
ومشک وخرما سوخته وبرسیاوشان سوخته ونا سوخته وخاکستر چوب رز وخاکستر
بوره ومصطکی وابکینه سوخته ومازو سوخته واندر سرکه کشته معتدل است وداروها آمیخته
که بدان مسواک کنند ودندان را بدان بمالند آن را صواب کویند واندر علاج دندانها
اندر جایگاه خویش صورتها آزموده یاد کرده آمد ان شاء الله تعالی باب سیم
اندر درد دندان واسباب درد دندان انواع است سوء المزاج با مادت وبی مادة
درد که از سوء المزاج با مادت باشد سبب بسیاری ماده باشد یا بدی مادت یا بری
آن یا غلیظی یا بادناکی آن بسیاری باشد که اندرون دندان یا اندر میان دندان کرم
تولد کند و ماده که پدید آید اندر بیشتری حالها از معده بسر درآید واز سر بدندان فرود آید
وآنرا که ماده همه تن باشد هم طریق رسیدن آن بدندان آنست که یاد کرده آمد وبسیار
باشد که اندر تبها حاده ومحرقه دندان بدرد آید وسبب آن از مشارکت دندان باشد
اندر سوء المزاج با همه اندامها واین از غایت تیزی تب باشد وسبب خورده شدن
دندان وشکستگی ماده نیز باشد که بدو فرود آید یا ترش علامتها نخست نگاه دارد درد
دندان که اندرین کوشت دندان آماسی نیست اگر آماس بیند واندر کوهر دندان هیچ آماسی
و گندی نیست وسستی و خورده شدن باشد و رنگ او رنگ دندانها درست
باشد بباید دانست که ماده علت هم اندر کوشت است وهم اندر کوهر دندان واگر
در بن دندان هیچ آماس نباشد و دندان گنده شده باشد یا سست شده یا آماس کرده
یا خورده شده یا رنگ او دیگر دیده باشد بباید دانست که علت اندر کوهر دندان است
وخداوند این چنین همی باید که درد اندر درازنای دندان همی آید واگر خداوند علت درد
که از آن جانب که دندان دردمند است فک او بجمله درد میکند وحس اختلاج واضطراب
این همی یابد بباید دانست که با ماده اندر عصب ها که به بیخ دندانها پیوست است وسبب

اختلاج و اضطراب و حرکت بسیار بانست که بدو نزدیک است و اما علامتها سوء المزاج
اگر گرم باشد از خنک و آب سرد و دارو ها سرد راحت یابد و اگر سوء المزاج سرد باشد
هوا سرد زیان دارد و از آب گرم راحت یابد و اگر ماده علت رقیق باشد منفعت
دارو ها زود پدید آید و اگر غلیظ باشد درد با گرانی باشد و منفعت دارو ها دیر یافته شود
و اگر ماده بادناک باشد در وی جکیده باشد و یا تمدد و از جای بجای میشود و اگر سوء المزاج
خشک باشد دندان باریک و لاغر شود و جای بیخ او بسبب لاغر شدن و باریک
شدن مزاج بر گردد و بدان سبب جنبان شود و این علت بیشتر پیران را افتد و آنرا که ماده علت
اندر گوهر دندان باشد چون دندان برکند زایل شود و اگر در عصب باشد هم ممکن است
که زایل شود از بهر آنکه چون دندان برکنده آید جای بدان ماده که طبیعت میخواهد که آنرا تحلیل کند
مزاج بر گردد و آن زحمت و فشردن که ماده اندر گوشت بن دندان باشد بدان که دندان برکند
درد زایل شود علاج اگر درد بمشارکت همه تن باشد نخست تن پاک باید کرد بفصد و اسهال
و اگر بمشارکت دماغ باشد و فضله از آن از سر بدو فرو می آید چیزی که فضله را دفع کند
استفراغ باید کرد چون اقراص بنفشه و ایارج فیقرا با شحم حنظل و حب قوقایا و حب شبیار
و آنرا که اندر گوشت بن دندان آماسی باشد هم نخست بفصد و اسهال علاج باید کرد و اگر
و اگر ماده علت گرم است آب عنب الثعلب و آب کشنیز و آب لسان الحمل و مانند آن
اندر دهان می باید کرد و بدان مضمضه همی باید کرد و اگر حرارت سخت قوی باشد اندکی کافور
اندرین آبها حل باید کرد و در جمله اندر ابتداء علت اندر دارو ها خشک که اندر وی هم قبضی و هم
خنکی معتدل باشد اندر دهان می باید گرفت و بدان مضمضه همی باید کرد پس بتدریج از جای
از جای خویش بیرون آوردن و بتدریج بدارو ها تحلیل کننده آمدن و ماده را بیرون آوردن
بهفت طریق است یکی آنکه رودکی که او را بتازی علق گویند در بن دندان ها افکنند یا رگ زیر
زبان بزنند یا زیر زنخ حجامت کنند دوم آنکه دارو ها تحلیل کننده اندر دهان میگیرند و بدان مضمضه
می کنند و میخایند سیوم آنکه داغ کنند چهارم دارو ها در دامک پنجم آنکه داروی اندر گوش
یا اندر بینی چکانند ششم آن که دارو ها از بیرون بر رخسار و بر زنخدان نهند هفتم آنکه دارو های بر دندان
نهند اما دارو ها خنک و قابض که اندر دهان گیرند و بدان مضمضه کنند چون آب برگ مورد تر است

و با سرکه و آب برگ زیتون و آب عنب الثعلب و سرکه و حب الآس اندر وی
پخته باشد و روغن مورد و روغن زیت که آن را بتازی زیت الانفاق گویند و این روغن باشد
که از غوره زیتون کنند یعنی از زیتون سبز و روغن گل باشد آب میوزی پخته چنان که دو بهر
یا سه بهر شراب باشد و یک بهر روغن بجوشند تا به نیمه باز آید و اندر دهان می گیرند و اگر درد
عظیم باشد عقرقرحا کوفته و بیخته بر دندان می دهد و اگر از درد بی طاقت شود افیون اندر روغن
بپزند و پنبه پاره بدان چرب کنند و بر دندان نهند یا فلونیا بر نهند لیکن باید که مشغول شوند تا
ضرورت نباشد دست بدین داروها نزنند و تدارک چنان باشد که از پس این داروها
تحلیل کننده بکار دارند بتدریج صفت معجونی که درد دندان را بی خبر کند و درد بنشاند بگیرند تخم
مهک و افیون و میعه و بزر البنج از هر یکی دو درم سنبل و انگژد شامی از هر یکی یک درم
سنگ همه را بکوبند و بعصارة العنب یعنی بدوشاب بسرشند و بر دندان نهند و هیچ بی خبر گردانیدن
دندان بهتر از آن نیست که آب سرد کرده و برف و یخ اندر دهان می گیرند و پاره چون فاتر
می شود می ریزند و دیگر پاره می گیرند تا بی خبر شود و درد بیارامد و گاه باشد که از آب سرد
درد زیاده شود پس بی خبر گردد و درد ساکن شود و آنرا که ماده علت و مزاج دندان سرد
باشد نخست داروهای رادع بکار دارند یعنی داروهایی که ماده باز گرداند و دندان را قوت دهد
تا ماده را کمتر قبول کند چون شب یمانی بریان کرده و اندر سرکه کشند و نمک هندی را تنها هم
بسایند و بر دندان نهند و بادام سوخته اندر سرکه کشته بر نهادن ماده را باز گرداند و دندان
قوت دهد و از پس این داروها مضمضه باید کرد و روغن گل و سرکه تحلیل رطوبت از بیخ
دندان و از گوهر او بکشند بدین سبب است که سرکه دندان کند کند و از پس روز لیکن
چون با روغن گل باشد رطوبت اصلی را تحلیل نتواند کرد و کندی تولد کند و از پس سه روز داروی
تحلیل کننده بکار دارند چون سکبینج و بزر اسپند و تخم بادیان و شحم حنظل و عاقرقرحا و انگژد
و خردل و زرنباد و بیخ قثاء الحمار و کندس و سیر و مرزنگوش و سعتر و آنچه بدین ماند و از زنان
با نمک گرم کرده بمخرقه اندر کنند و از بیرون نیز می نهند تا ماده را از بیخ دندان بیرون کشد و ایشان
چون آماس گیرد و درد بنشاند و بوا روی تحلیل کنند و آماس زایل شود صفت ضمادی که از بیرون
بر نهند بگیرند بابونه و خطمی و شبت و حلبه و تخم کتان همه را بپزند با آب یا شراب یا چون چیزی سود

سو از بیرون می نهند روغن شبت و روغن بابونه گرم کرده اندر دهان گرفتن سود دارد و محمد زکریا
میگوید روغن کنجد یا روغن گاو گرم کرده اندر دهان گرفتن در دبشاند از بهر آنکه عصبها که بر بیخ
دندان پیوسته‌اند و گوشت بر دندان نرم کند و قوت گرمی روغن ماده را تحلیل کند صفت
داروی تحلیل کننده بگیرند انگژد و خردل و اندر سرکه بجوشند و بدان سرکه مضمضه کنند
و اگر ماده سخت گرم نباشد اندر شراب انگوری بزنند و شحم حنظل و عاقرقره هر سه
را استا راست اندر سرکه یا اندر شراب انگوری پخته تحلیل کننده است و از بهر آنکه
مزاج دندان خشک است داروهایی که تحلیل کننده یا چیزی خشک و قابض بکار باید
داشت چون گلنار و اقاقیا و مانند آن صفت مضمضه که تحلیل کند خربق سپید و عاقرقره و
شیطرج همه را نیم کوفته اندر سرکه بجوشند و مضمضه کنند بدان صفت داروی که محمد زکریا
اندر کتاب حاوی میگوید و جماعتی گواهی دادند بر آنکه این دارو درد دندان بردرسته کند
زرنیخ مثقال برگ مورد بر کف دست کند هر سه بکوبند و اندر سرکه بزنند و بچوب صنوبر
میجنبانند و اندر دهان گیرند و از پس این دارو روغن بلسان و جاوشیر بر دندان می نهند
صفت داروی دیگر بگیرند پوست بیخ کبر و زراوند گرد و عاقرقرحا از هر یکی بهره بزنند تا به نیمه باز آید و بپالایند
و آن سرکه بدهان درهمی دارند صفت داروی دیگر که بباید ماده را تحلیل کند و بگیرد بودنه
کوهی و بلبل سفید و عاقرقرحا هر سه با مویزه دانه بیرون کرده بسرشند و اقراص کنند و میخایند و لعاب
از دهان می ریزند صفت داروی که ماده غلیظ را تحلیل کند بگیرند بلبل و مویزج و عاقرقرحا و زنجبیل
و بورق از هر یکی سه درم سنگ همه را بکوبند و دندانها بدان بمالند و تریاق اربعه و سنجرنیا
و تریاقی بزرگ بدندان اندر بگیرند جالینوس میگوید که آنرا بتازی سام ابرص گویند و بر دندان
نهند و درد دندان بنشیند و داغ کردن دندان را علاجها قوی است و آزموده خاصه آنرا که
ماده اندر گوهر دندان باشد صفت داغ کردن نخست داروها که تحلیل کننده است اندر روغن
زیت بزنند و جوال دوزی گرم کنند و بر روغن زیت فرو زنند و انبوبه بر دندان نهند و گرداگرد
دندان بخمیر بیوبندند تا حرارت بدیگر جای نرسد پس جوال دوز بدان انبوبه بگذارند و بر دندان نهند
چند کرت اگر روغن گرم اندر انبوبه چکانند نیک باشد و اگر درد کنند هم تحلیل کننده باید
چون شحم حنظل و بیخ نی و پیاز خاصه که اندرون دندان گرم باشد و سیندان و برگ سداب

میخایند

وجده و خردل و عاقرقرحا و پشم خر و صواب آن باشد که دارو در آتش افکند و قمع
بر سر آن فرو نهند و نایژه بر دندان نهند تا دود بدندان رسد و آنرا که اندر گوهر دندان یا اندر
بیخ او کرم باشد تخم گندنا و تخم بنگ از هر یک راستا راست بکوبند و با موم بمالند و بر آتش
افکند و دود بدندان رسانند چنانکه یاد کرده آمد تا کرم بیوفتد و در قلیفیا درهمی و دانگ و نیم
تخم پیاز فرموده اند با این هر دو تخم و بعوض موم پیه نیز فرموده اند و هر دو صواب است
و مقدار آنچه بیک دفع بسوزند یک درم سنگ است و داروها که اندر بینی چکانند هم
تحلیلها کنند باید چون آب قثاء الحمار و عصاره اصل چکندر و آب مرزنگوش و همین آبها بدان
گوش که از جانب دندان دردمند باشد اندر چکانند خاصه آب کبر تر و آنرا که درد دندان
از کاواکی باشد انگژد و سکبینج و تریاق بزرگ و شونیز بریان کرده و بسرکه سوده و پلپل
و عاقرقرحا کوفته و باورد سرشته و مرصافی سوده و با قطران سرشته و شونیز و مویزج و تخم
بنگ کوفته و با بزرد سرشته یا آنچه حاضر باشد این داروها بدان کاواکی اندر نهند و کاواکی بداروها
چنان آگنده بکنند که درد یافت شود لیکن بدان اندازه باید که دندان از دارو رنجور نشود صفت
داروهای دیگر که بکاواکی دندان فرو نهند درد بنشاند و دندان را نگاه دارد تا دیگر خورده نشود بگیرند
و با انگبین گرم کنند و پشم پاره بدان ترکنند و بدندان کاواک اندر نهند صفت دیگر بگیرند عاقرقرحا
و افیون و زعفران هر سه با قطران سرشته و بدندان اندر نهند صفت دیگر بگیرند مشک خالص
و مصطکی راستا راست هر دو بسایند و بدان اندر دندان نهند و آهنی گرم بر سر دندان نهند تا
مصطکی بگدازد و بهر دو آنجا بماند صفت دیگر زنجبیل و عاقرقرحا و افیون و زعفران هر سه با قطران و انگبین
سرشته و بدندان اندر نهند صفت دیگر زنجبیل بکوبند نرم و با سرکه و انگبین بیامیزند و بدندان
اندر نهند و فلونیا پارسی اندر نهادن درد دندان بنشاند و خواب آرد باید دانست که سبب
کاواک شدن دندان تیزی ماده باشد که بدو فرو آید و او را بخورد اگر ماده اندکی باشد یک دندان
بیش کاواک نکند داروهای خشک برنهادن کفایت باشد و اگر ماده بسیار باشد نخست
تن و دماغ پاک باید کرد پس دندان را علاج کردن کافور اندرین مالیدن و بدندان اندر گرفتن
خوردگی و کاواکی دندان را نگذارد که فراخ شود و خربق سیاه کوفته و بیخته و با انگبین سرشته بدان
کاواکی دندان فرو نهادن دندان را از شکستن و ریزیدن نگاه دارد [illegible] و بیخ تنگ اندر شراب [illegible]

وآن شراب اندر دهان سود دارد و آنرا که سبب درد دندان خشکی و لاغری اندر دندان باشد
پیوسته دندانها را به پیه بط و پیه مرغ و مسکه باید مالید و آنرا که سبب درد دندان آماس بن دندان
باشد تامل باید کرد تا ماده گرم است یا سرد و بیشتری مادهٔ آن خونی باشد و از رطوبت نیز
بسیار باشد امّا آن را که بسیار خون ظاهر باشد نخست رگ قیفال باید زد و اسپغول بسرکه
ترکرده اندر دهان گیرد و بر جایگاه آماس نگاهدارند و داروها خنک که یاد کرده آمده است بکار
دارد پس اگر سه روز بگذرد و آماس فرو ننشیند آب گرم و خوردنی و روغن گرم کرده بآتش
اندر دهان بیفکند و بگذارند تا آماس و ریم بیرون آرد و پاک شود و آنرا که نشانهاء رطوبت ظاهر شود
نخست ایارج فیقرا دهد و نمک سوده بسرکه ترکرده اندر دهان و بدان موضع برنهند و نگاه میدارند
تا بگدازد چون بگداخت از دهان بیفکند و بگذارند که ~~بگذارند~~ که بحلق فرو شود و دیگر باره برنهند و داروهاء
تحلیل کننده که یاد کرده آمده است بکار دارند و تریاک بزرگ و سنجرینا طلی کنند والله اعلم

باب چهارم اندر سستگی و ریزیدن دندان سبب ریزیدن و شکستن دندان دو نوع است
یکی آنکه خشکی بروی غالب بود و آنکه در گوهر او رطوبت بماند دوم آنکه رطوبتهاء بد اندر گوهر او گرد آید و
گوهر او را تباه و سست کند و فرق میان هر دو آنست که آنرا که خشکی غالب شود دندان لاغر باریک
باشد و آنرا که رطوبتها بعضی گوهر او را تباه کند زرد باشد یا رنگ او بگشته باشد یا سطبر تر و بالیده تر گشته
باشد علاج آنرا که خشکی غالب شده باشد پیوسته روغنها گرم کرده اندر دهان می باید گرفت
و مسکه و پیه بط طلی کردن و غذاها تری فزاینده خوردن و آنرا که رطوبتها گوهر دندان را تباه کرده باشد
علاج او آنست که بداروهای قبض کننده ماده را از وی باز دارد و گوهر او را بدین داروها قوت دهند
تا ماده کمتر پذیرد و داروهای قابض چون هلیلهٔ زرینج درم سنگ قرفه پانزده درم سنگ دارچینی سه درم
سنگ شب یمانی و ماذو سوخته و هر چه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است نافع است صفت
دارو که دندانها را قوت دهد سعد سه درم سنگ شب یمانی هلیله زرینج درم سنگ قرفه پانزده درم
سنگ دارچینی سه درم سنگ شب یمانی دو درم سنگ عاقرقرحا هفت درم سنگ
نوشادر و دار بلبل و سک از هر یکی چهار درم همه را بکوبند و دندانها بدان میمالند صفت سنونی
دیگر کشک جو نیم کوفته کنند و آنرا بعسل و اندکی قطران آلوده کنند و بر کاغذی بپیچند و بر چه پخته اندر تنوری
نرم نهند تا بسیار شود پس بردارند از وی یک جزو و عود خام و گلنار و سعد و پوست انار و نمک

از هر یک یکجزو همه را بکوبند و بکار دارند باب پنجم جنبیدن دندانها و علاجات آن سبب جنبیدن دندانها چهار
نوع است یکی بسیاری رطوبت و عصبها و رباطها که اورا سخت دارد دوم آنکه بن دندان یا گوشت
که بدو پیوسته است تا کنار این استخوان که دندان ازوی رسته است خورده شود تا بدان سبب بن
دندان جنبان شود سیوم آنکه خشکی غلبه کند و دندان لاغر کند و باریک شود چنانکه پیران و ناتوانها
و کسانی را که مدتی گرسنگی کشند و غذا نیابند چهارم زخمی و آسیبی که برونی آید علاج علامتهای
آنرا که سبب بسیاری رطوبت باشد دندانها فربه باشد و آنرا که سبب غلبه خشکی
باشد دندان لاغر و باریک باشد و آنرا که سبب خورده شدن گوشت بن دندان باشد
خورده شدن کنارها استخوانها که دندان ازوی رسته است بچشم بتوان دید و آنرا که زخمی
و آسیبی رسد نخستین سبب حاجت نیاید علاج نخستین کاری اندر علاج دندانها که جنبان باشد
آنست که از سخن گفتن بسیار و از خائیدن طعامهای سخت پرهیز کند و بدست و زبان آن را
نجنباند اما اگر سبب بسیاری رطوبت باشد علاج بداروهای گرم و قابض کنند چون شراب
مویزی که شب یمانی و چند مقدار نیم وزن شب یمانی نمک اندروی پخته باشد بدین شراب مضمضه
کردن و اندر دهان نگاه داشتن و دو درم سنگ شب یمانی و یکدرم سنگ نمک سوده بدین
دندانها پر کردن صفت داروی قابض بگیرند انار ترش از هر یک شش درم سنگ نمک
زرنیخ سرخ و شب یمانی از هر یک ۳ سه درم سنگ گل سرخ و سماق از هر یک شش درم
سنگ سنبل و اذخر از هر یک سه درم سنگ همه را بکوبند و بدین دندانها پر اکنند صفت داروی دیگر
بگیرند سماق پوست انار ترش و استخوان هلیله زرد و گل سرخ و سُک و گلنار و مازو و کزمازو
و شب یمانی را استار است همه را بکوبند و اندرین دندانها کنند صفت داروی دیگر بگیرند نمک سوده
و با انگبین سرشته کنند و در خرقه کتان بپیچند و در گل گیرند و در زیر آتش کنند تا سرخ شود پس آن نمک
از میان خرقه بیرون کنند و بکوبند از آن نمک ده درم سنگ زعفران و مرد سنبل و مصطکی از هر یکی
دو درم سنگ سداب خشک و گلنار و سماق از هر یک سه درم سنگ همه را بکوبند و اندر میان
دندانها میکنند این همه پس از آن باید که با ایارج فیقرا استفراغ کرده باشد و اگر این علت اثر
کننده باشد داغ باید کردن چنانچه اندر علاج درد دندان یاد کرده آمده است و بسیار باشد که
هیچ اثر منفعت ظاهر نگردد حاجت بدان باشد که دندانها جنبان با بریشم کشیده بدندانی که سخت باشد

بازبند و اگر سبب لاغری و باریکی دندان غلبهٔ خشکی باشد علاج آن است که اندرین باب گذشته
یاد کرده آمده است و روغن گل و روغن بنفشه گرم کرده بگوش اندر چکانید و آنچه پیران را افتد ازین
نوع علاج پذیر نباشد آنچه جز پیران را افتد هم عسر باشد از بهر آنکه دندان بزودی فربه نشود و بس اولیتر
آن باشد که آنرا بداروهای قابض علاج باید کرد و آنرا که سبب خورده شدن گوشت بن دندان
یا کنارهای استخوان که دندان بر وی رستست علاج خوره باید کرد چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده
آمده است باب ششم در تغیر لون دندانها و معالجات آن اسباب تغیر لون دندانها دو نوع است یکی آنکه بخارها
بظاهر دندان بنشیند و دندان بد و گردنده شود و بسیار باشد که آنرا مسواک نکند بر ظاهر دندان
بمالند و سفال گردد دوم آنکه خلطی بد اندر گوهر دندان گذر یابد و غذای وی گردد و رنگ او بگرداند
علاج نوع نخستین را پیش از آنکه سفال گردد و بمسواک زایل توان کرد و آنرا که سفال گردد بباید تراشید
و آنچه اندر باب نگاه داشتن دندان یاد کرده آمده است چون مسواک بامداد و شبانگاه و وقت
خواب دندانها جرب کردن و سنونها بکار داشتن صفت سنونی که دندانها را پاک کند بگیرند کفک دریا
و نمک سوخته با عسل چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و نمک اندرانی و صدف سوخته
و زراوند گرد و خاکستر بیخ نی و جو سوخته و سفال چینی از هر یک راستاراست همه را بکوبند و دندانها
بدان مالند و ~~[illegible]~~ و آبگینه کوفته نرم کرده و شهادت این همه آن است که دندان در ساعت سپید کند
و بزداید و سنونی که اندر باب علاج بوی دهان یاد کرده آمده است سخت نیکست و اگر زردی در رنگها
برنه بر دندان آید پس قوی نباشد زنگار با عسل بسرشند و بر دندان بمالند و اگر مسحوقنا و مانند آن بادی
بیامیزند زودتر پاک گردد والله اعلم صفت دارو که سیاهی دندان بزداید بگیرند سنبل ده درم سنگ
و بلبل چهار درم سنگ حماما سه درم سنگ سازج هندی دو درم سنگ بلبل مازو سوخته دو درم سنگ
همه را بکوبند و دندانها بدو بمالند و اندر نسخهٔ دیگر مازو هشت درم و بعوض حضض سوخته هشت درم سنگ و اما
نوع دومین را اگر رنگ دندان یا دو رنگ کرده آینده باشد بسنونها علاج توان کرد لیکن اگر بیشتر باشد
علامت بسیاری ماده باشد و بسنون کار بر نیاید نخستین پاک باید کرد بحب قوقایا و حب صبر و مانند
آن و بآبکامه و ایارج فیقرا غرغره کردن پس علاج دندانها کردن و سنونها بکار داشتن صفت
سنونی دیگر که ماده را از گوهر دندان تحلیل کند و ظاهر او را بزداید بگیرند سعد نه درم سنگ سنبل یک درم
سنگ بلبل شش درم سنگ قسط و زراوند گرد و انگزد از هر یکی سه درم سنگ کفک دریا و مسحوقنا

مسحوقنا

نسخه قوتنا

وزنجار

سنجار

زنجار و سبکانزه از هر یکی یکدرم سنگ و آن دارو که از بهر سیاهی دندان یاد کرده آمده است
اندرین جای موافق باشد **باب هفتم در کندی دندانها که بتازی ضرس گویند** اسباب کند شدن دندانها
دو نوع است یکی آنکه چیزی قابض و عفص یا چیزی بغایت ترش خورده باشد دوم آنکه اندر معده
رطوبتی ترش باشد و برفی برآید که اگرچه برفی بر نیاید بخار آن دندانها را کند همین دارد و علامت
وی آروغ ترش و عفص باشد اگر مزاج دندان و مزاج خداوند عارضه گرم است برگ و ساق خرفه
و باذروج خاییدن سود دارد اگر برگ و ساق خرفه حاضر نباشد تخم او نیم کوفته تر کرده بجای او باشد
و نشتر بهر بارزیت الغافن نیم گرم کرده مضمضه کنند و اندر دهان نگاه میدارند و اگر مزاج گرم نیست
دندان بر مغز گوز و فندق و بر گوز بسند و مغز بادام گرم کرده نهادن سود دارد و علک الانباط و موم زرد
خلیدن و دردی روغن زیت که اندرین کار میان بر آتش نهاده باشد اندر معده نخست معده را پاک
باید کرد اقتاب یا سطر شود سود دارد و آنرا که سبب بلغم ترش معده بود نخست معده را پاک باید کرد
بقی و ایارج فیقرا و معجون قند ادیقون بکار داشتن چنانکه اندر علاج معده نخست یاد کرده آید و حب الغار
و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و حلتیت و نمک طعام و دردی شراب و لبن الیتوع که از تربان سحر
گویند و اندر دندان مالیدن سود دارد و روغن بلسان و روغن بان مالیدن سخت سودمند است
والله اعلم بالصواب **باب هشتم [illegible]** آب گذاشتن دندان حالی است
او راکه اگر طعام و شراب گرم و یا سرد و باز آید طاقت آن ندارد و هیچ طعام سخت نتواند خاییدن
و این حال بیشتر از مزاج سرد افتد و گاه باشد که مقدمه درد دندان باشد علاج نان گرم و زرده
خایه مرغ بریان کرده اندر دندان گرفتن و داشتن سود دارد و حب زراوند طویل حب یمانی اندرین
دندانها مالیدن و ایارج فیقرا مسواک کردن سود دارد و اگر بدین کفایت نشود تریاق بزرگ و روغن بلسان
مالیدن و روغن خردل گرم کرده مالیدن و اندر دهان داشتن سود دارد و اگر سبب این حال گرمی
گرمی مزاج دندان باشد چون گوشت بن دندان و دیگر حالها بران گواهی دهد او را روغن گل اندر دهان
می باید داشت و الصندل و اندکی کافور دندانها را مالیدن و برگ ساق خرفه و تخم او خاییدن سود دارد
باب نهم اندر تدبیر آسان برآمدن دندان طفل تدبیر آسان برآمدن کودک آنست که آن را
ورا یعنی آن موضع که رستنگاه دندان است مغز نازم و چرب می مالند چون پیه مرغ و پیه بط و مغز
خرگوش بچه خواجه بوعلی سینا اندر کتاب قانون حکایت میکنند که طبیبان هند گفته اند که اگر دم

اندر رگ کودکان مالند او را خاصیت است اندرین باب و هرگاه که دردمند شود عصارهٔ عنب الثعلب
و روغن گل بهم بزنند و بسنگ گرم کنند و انگشت بدان چرب کنند یا بآهستگی بارگ وی بمالند
و نباید گذاشت که چیزی خائیدن تا ماده دندان بتحلیل خرج شود و هرگاه که دندان بدید آمد سر و
گردن و بناگوش سو چرب دارند و اگر قطره روغن نیم گرم اندر گوش او چکانند روا باشد والله اعلم

باب دهم اندر تدبیر دندان بزرگان یا آنچه افکندنی باشد تا بآسانی بیفکنند چون کار بدان رسد
که دندان بباید افکند صواب آن باشد که نخست گوشت بن دندان را بنیش بپیازند پس داروها
بر نهند تا قوت دارو زودتر به بیخ او رسد اما داروهای که بیخ دندان سست کند ازین نوع باشد بگیرند
پوست بیخ توت و عاقرقرحا بکوبند نرم و اندر لعاب نهند و بسرکه می سایند تا چون انگبین شود
هر روزی سه بار بدین دندان طلی کنند و دندانهاء دیگر بخمیر یا بچیزی دیگر پوشیده دارند صفت داروی دیگر
عاقرقرحا بیخ قثاء الحمار کوفته و بیخته کنند و بسرکه بسرشند چهل روز اندر آفتاب نهند و هر روز می جنبا
و اگر سرکه خشک شود زیاده میکنند چنانکه پیوسته بقوام انگبین باشد پس قطره از وی برین دندان
نهند پس از انکه زده باشند و یکساعت صبر کنند پس دندان را بنیاز مایند و بکشند اگر بآسانی برآید
فبها و نعم و اگر نه دیگر روز هم چنین بر نهند تا برآید بی رنج و زرنیخ سرخ بروز دهم بدین صفت بدندان
سست کننده و آسان و دُردی سرکه چنین سست کننده است صفت داروی دیگر بگیرند بزر الانجره
و هر دو را ستاراست بهم بسرشند و برگ انجره سه چندان همه را بکوبند بیامیزند چنانکه بقوام انگبین باشد
و طلی کنند صفت دیگر داروی بیخ یتوع و یرا بشکنند شیری بیرون آید دو جزو شیری یتوع یک جزو
نیم فیسوم یک جزو هر سه را بیامیزند و طلی کنند و یتوع نباتی را گویند که چون وی را بشکنند شیری بیرون
زاید از وی قوی تر است از وی و آن نبات که در خراسان از شیوی او صمغی حاصل می شود که
آنرا ازیاق میگویند و شیرای بغیر خام همه قوی است و اگر آرد گندم بشیر یتوع یتوع بسرشند
و بر دندان نهند و دندان را برآرد و هر بار سه ساعت باید داشت تا مقصود حاصل شود و پیه ضفدع
که زیر درختان و اندر میان گیاه بوما و ا دارد و پشت او سبزتر باشد برآرنده است و منفعت
دندان او کندن و برزانیدن آنست که دندانی درد کند و بیخ او محکم باشد و او را نتوان جنبانید
بضرورت می باید کند و کندن خطر باشد از آن که دندان محکم را جنبانیدن درد عظیم تولد کرد
دتب و صداع و درد چشم آرد و باشد که کنار فک را بشکند و برهنه کند پس اگر تدبیری کنند

کاشان

و این گفتار دو جزو است
و این نه باب است

که ایشان بونند وازین خطر ایمن باشد والله اعلم بالصواب **گفتار ششم** اندر شناختن
احوال حنجره و حلق و علاج خناق جزو نخستین اندر احوال آواز و اسباب باطل شدن آن و
انواع تغیر و علاج هریک ۹ **باب نخستین در باطل شدن آواز** که سبب آن انواع سوء المزاج
باشد آفت آواز سوء المزاج بی ماده باشد یا سوء المزاج با ماده چون اماسی و نزله یا زخمی
و آسیبی که بالتهاء آواز رسد و اندر کتاب نخستین تشریح حنجره و مبداء او و چگونگی پدید
آمدن آواز تشریح یاد کرده آمده است و معلوم کرده که رسید ماده آواز حجاب است و رسانند
آن بحلق و حنجره عضلهاست چون ماده آواز از حجاب بحلق رسید آنرا بتازی دوی گویند
و چون بحنجره رسد حرکت حنجره آنرا آواز کرداند و بمعونت کام و زبان و ملازه و دندان ها
حروف بها پدید آید و رطوبت چرب و لزج که از اندرون حنجره است حنجره را و عضلهای او را نرم
نرم همی دارند تا ماده آواز بحقیقت آواز کردد و بس هرکاه که اندر حجاب یا اندر عضلهای سینه
یا اندر حلق و حنجره یا اندر رطوبت لزج که از اندرون حنجره است آفتی پدید آید آواز بگردد و اگر آفتی
قوی باشد آواز باطل گردد و اگر شخصی را آلتی از آلتهاء آواز آفتی رسد و آواز باطل شود سخن
گفتن او باطل شود و از بهر آنکه تا دم زدن برجای بود و پیشینکان اندر کتاب یاد کرده آمده اند که
مردی را حاجت افتاد که او را بدست کاری و این حاجت افتاد که آواز بدست کاری
و این حاجت افتد علاج کردند و آن عصب که آنرا العصب الراجع گویند بریده شود آواز او یک نیمه
باطل شد و تشریح این عصب اندر کتاب نخستین اندر تشریح عصبها یاد کرده آمده است
علامت بباید دانست که مزاج حنجره که فاعل آواز است میان خشک و تغیر آواز و باطل شدن
بیشتر از آن باشد که مزاج او اندر تری از اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی و هرکاه که اندر تری
از اعتدال سخت دور شود آواز باطل گردد و اگر اندکی دور شود اندکی بگردد و سر حنجره را لبها
پای مانند کرده اند از بهر آنکه اگر سرنای تر شود و سر او بیکدیگر فراز آید و آواز ندهد و اگر سخت خشک
شود لبهای او گشاده ماند و مزاج باز شود و آواز ندهد و علامت تری آن باشد که طعامها و شرابها
تری فزای خورده باشد و آواز آن چون آواز سگ بچه و اندر هوای تر مقام داشته و هرکاه که
جهد کند که آواز آرد آواز باریک باشد و آواز آن چون آواز سگ بچه ترانه و علامت خشک
آن باشد که طعامها خشک خورده باشد و اندر هوا خشک مقام داشته یا گردی و دودی بحنجره

وحلق او رسیده باشد یا بانگ بسیار کرده بود وشب بیدار بود وهرگاه که خواهد که آواز بردارد
آواز او همچون آواز کلنگ باشد علاج هرکه آواز بگردد یا باطل شود زود بعلاج مشغول باید شد اگر روز
کاری برآید علاج بدشواری پذیرد وعسر گردد واما اگر آفت خشکی باشد لعاب اسپغول نیم گرم بشکر
وشوربای مرغ فربه وطبیخ اسفاناخ وحنا وزردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت وگرمابه وآب خوش ونیم گرم
دارد واگر مانعی نباشد شیر تازه با شکر ونی شکر ومسکه وآرد سمید وشکر سود دارد نار شیرین
خاصه نار ملین گویند آنرا بگیرند واندر خرقه پیچند واندر میان خاکستر گرم کنند تا بپزند چون پخته شد سر او
بردارند ومیان او بجنبانند وجلاب پخته باندکی روغن بنفشه یا روغن بادام اندر سر او کنند وبیامیزند
ونیم گرم بخورانند واگر سبب رطوبت باشد لعوق کرنب ساده سود دارد واگر رطوبت سخت باشد
اندکی انگزد بالعوق کرنب بسرشند وسرکه با نفطی وطبیخ حلبه وشاهسفرم وخیارتر از کرنب خائیدن وآب
آن مزیدن سود دارد صفت لعوق کرنب بگیرند وآنرا بیارند وبفشارند وصافی کنند وعسل یا پانید آمیخته
برنهند وبقوام آرند صفت داروی دیگر زنجبیل صد درم سنگ سوده اندر شیر تازه ترکنند وهر روز شیر تازه
همی کنند وتا روز ده شود پس آنرا بکوبند نرم تا چون مرهم شود وپنجاه درم سنگ دارفلفل سوده همچون
سرمه وبیست وپنج درم سنگ زعفران وچند وزن همه رشته همه را با انگبین یا شکر طبرزد بقوام
آورده بسرشند وهر بامداد یک کفچه بخورند صفت داروی دیگر بگیرند انگزد ده درم سنگ زعفران
بیست درم سنگ انگبین سه درم سنگ همه را بسرشند وبرسر آتش نهند تا علک شود پوسته
بدندان می دارند ومی مزند صفت داروی دیگر انجیر خشک وپودنهٔ تر یا خشک از هر یکی راستا
راست بپزند وبپالایند پس صمغ عربی سوده برافکنند وبسرشند چندانکه بقوام انگبین شود صفت
داروی دیگر بگیرند مرصافی دو درم سنگ رب السوس وکندر از هر یکی درم سنگ زعفران
سه درم سنگ دو دانگ همه را بکوبند وبآمیخته بسرشند وانجیر خشک اگر سبب تر باشد
والله اعلم بالصواب باب دوم [اندر] گرفته شدن آواز و علاج آن گرفته شدن آواز بتازی البحح گویند
واسباب آن از انواع سوء المزاج باشد وریح وماندگی وبانگ کردن بسیار وبیدار بودن
بشب وطعامها خشک خوردن وآماسی که اندر حوالی حنجره تولد کند اما اگر سبب سوء المزاج
گرم باشد آواز سطبر شود چون بانگ شیر وپلنگ وجانورانی که گرم مزاج باشند علاج از چیزهای ترش
وشور وتند وتیز پرهیز باید کرد وطعام وشراب وداروی از آن نوع باید که در باب گذشته

یاد کرده آمده است و کشکاب و روغن بادام باید خورد اما اگر سبب سوء المزاج سرد باشد
خردل بریان کرده سه درم مرصافی شش درم سنگ پلپل یک درم سنگ کندر و تبرزد
هر یک چهار درم سنگ درم همه را بکوبند و حبها سازند و اندر زیر زبان می دارند صفت
داروی دیگر بگیرند مرصافی دو درم سنگ کندر ده درم سنگ نمیجه حل کنند و حب کنند
صفت دارو دیگر بگیرند مغز بادام و تخم کتان بریان کرده و جلغوزه از هر یک دو درم سنگ
انیسون و صمغ عربی و رب السوس و تخم بادیان از هر یکی یک درم سنگ تا پانزده درم
سنگ حبها کنند چنانکه رسم است و اگر سبب رنج و ماندگی باشد گرمابه و آسایش
و بقفا باز خفتن سود دارد و چیزها نرم باید خورد چون شیر تازه و زرده خایه مرغ نیم برشت بی
نمک و شوربا اسفاناخ بمرغ فربه و حسو از آرد باقلی کرده و تخم کتان و شکر و از شراب
پرهیز باید کرد و غرغره ها که اندر خناق گرم وصف کرده آمده است بکار داشتن و از کثیرا و نشاسته
و صمغ و رب السوس حبها سازند و پیوسته اندر دهان می دارند و اگر سبب رطوبتی باشد
که از دماغ فرود آمده باشد آنچه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند و عنصل
و انگبین و روغن گاو و منتجه موافق بود و علاج نزله علاج اوست و اگر ماده رقیق و گرم
و گرم باشد شراب خشخاش بکار باید داشت و باید دانست که کبابه خائیدن آواز تیز و
درشت را صافی کند و طعامها که آواز روشن و صافی دارد باقلی است و مویز منقا بر روغن
بادام ترکرده و از داروها گرم که اندرین باب سودمند است بلبل و انگژد و به زرد و مرد
و علک البطم و رساح و لبنی و سرکه عنصل و بیخ جاوشیر و از داروها سرد تخم کدو و خیار
بادرنگ و نشاسته و کثیرا و صمغ و لعاب اسپغول و رب السوس و شیر تازه و بهترین چیزی
که داروها بادی بیامیزند زرده خایه مرغ نیم برشت سود دارد باب سیم در آواز لرزنده
آواز لرزنده را بتازی صوت المرتعش گویند و سبب آن اندر قصبه شش باشد و اندر
و اندر عضله که بر قصبه نهاده اوست و آواز لرزنده دو نوع باشد یکی ارتعاشی و دیگر اختلاجی
و آنچه ارتعاشی باشد دایم باشد و اختلاجی گاهی باشد و گاهی نه و اختلاج نه اندر
تواند و نه اندر غضروف لیکن اندر عضوی تواند بود که از کشیدن بدرد چون گوشت و پوست
و غشا و سبب اختلاج ماده غلیظ باشد که اندر عضله و غشاء قصبه شش افتاده باشد

وسبب ارتعاشش آن باشد که قوت میخواهد که حنجره را بجنباند و آواز کند و ماده غلیظ را بآن
بجنباند و ماده بسبب غلیظی و گرانی سکون جوید و فزونی گراید از دو حرکت بخلاف حرکت
حرکت ارتعاشی کند و اضطراب تولد کند علاج خداوند این علت را چندانکه ممکن بود از
بانگ کردن و آواز دادن و سخن گفتن و خندیدن و خشم گرفتن و از رفتن بسیار و از دو [illegible]
و از جنبانیدن دستها باز باید داشت و باید فرمود تا بقفا باز خسپد و بر سینه او چیزی سنگ
بمقدار طاقت او بر نهادن و آن تخته باشد از سرب و غیر آن و باید فرمود تا بدین شکل خفته
سخن گفتن بتکلیف کند و استفراغ بحقنهای تیز و معجون لوغاذیه اندر طبیخ افتیمون و غرغره بانگامه
و ایارج فیقرا و مویزج و حبها که از عاقرقرحا و جندبیدستر و حب النیل و حب الغار و خربق
و سکبینج و مقل و جاوشیر و تخم کرفس سازند سود دارد و طعام جز تلطیف کننده چون قلیه آب کامه
و قلیه ناردانک و ماهی شور و طعامها که اندر وی خردل باشد آن کرده باشد والله اعلم بالصواب
باب چهارم در آواز تیره اندر آواز تیره و آواز تیره را بتازی الصوت الکدر و المظلم گویند و این آوازی باشد
همچون آواز که درین که بهم باز آید و سبب آن رطوبتی باشد سخت غلیظ علاج او ریاضت باشد
و نفس فرو گرفتن و گرگر گرفتن و مالیدن بر سینه بخرقها درشت و عرق آوردن اندر گرمابه و طعامها
لطیف کننده و برنده و شراب کهن سود دارد والله اعلم بالصواب باب پنجم
در آواز باریک آواز باریک را بتازی الصوت الرقیق گویند و اسباب آن بیخوابی باشد و
ماندگی و انواع استفراغ و جماع بسیار و سرما نیز حنجره را تنگ کند و آواز باریک شود
همچو آواز کودکان و زنان علاج گرمابه معتدل و غذاها معتدل لطیف که زود گوار باشد علاج
که اندر باز گرفته شدن آواز یاد کرده آمده است علاج اوست جزو دوم اندر ذبحه و خناق
و بثرها که بر حنجره پدید آید و فرو گرفتن و این چهار باب است باب نخستین اندر ذبحه و خناق و علاج آن
ذبحه آماسی باشد گرم اندر هر دو عضله که بر سر مری و جانب حلقوم است و او را بتازی
السغاز گویند و اللوزتان نیز گویند و آماس از گوش تا گوش اندر پیش حلقوم بر کردار طوقی
سرخ پدید آید و این آماس را ذبحه بدین سبب گویند و خناق دشواری زدن را گویند
و اسباب این پنج نوع است یکی آنکه داروی خورده شود که این علت از وی بخاصیت
تولد کند چون سماروغ و دوم آماس عضلها و حنجره و حلقوم و مری و آماس رباطها و غشاها

آن دعضلها

ان و عضله سه حلقوم را بتازی العلقمه گویند سیوم فراهم آمدن حنجره و حلقوم پدید آید و عضلهاء
حنجره که هوا و آن حنجره اندر کشد از کار باز ایستد تا بدین سبب دم زدن دشوار گردد و اگرچه منفذ
گشاده باشد چهارم آنکه مهره از مهرها گردن از جای برود و بزیر اندرون گردد بسبب زخمی و آسیبی
که بدو رسند و آن را علاج نیست پنجم آنکه مهرهٔ گردن بسبب تشنج عضلهاء حنجره و حلقوم اندر
کشیده شود و از جای برود و تشنج خشک نیز باشد و این کودکان را بیشتر افتد از بهر آنکه اندام
ایشان نرم باشد و از جای رفتن مهرهٔ نخستین و مهرهٔ دویمین خطرناکتر باشد و بسیار
باشد که شخصی را اندر معده و روده کرم بسیار باشد و دم زدن بروی دشوار باشد و
علاج او اندر علاج کرم یاد کرده آید و هرگاه که شخصی را خون اندر معده و رودهٔ باریک
فسرده شود و دم زدن بروی دشوار گردد و مادهٔ آماس بیشتری خونی باشد و صفرائی
و بلغمی نیز باشد و سودائی کمتر باشد از بهر آنکه مادهٔ سودا غلیظ تر است بیکبار بعضوی ریخته
نشود لیکن ممکن است که اندک اندک ریخته شود پس بیکبار سبب آماس گردد و بسیار
باشد که آماس گرم و سودائی باشد گردد و این چنان باشد که مادهٔ گرم و رقیق تحلیل پذیرد
و مادهٔ غلیظ و سوخته بماند و باید دانست که گاه باشد که آماس خناق ریش گردد و ریم
پالودن گیرد پس پاک شود و گاه باشد که خناق بذات الریه باز گردد از بهر آنکه مادهٔ
خناق ناگاه بسینه فرود آید و هلاک کند و گاه باشد که بمعده فرود آید و این سهل تر
و علاج بدین آسان تر باشد و مرگ خداوند خناق بتشنج بود نخست تشنج کند پس بمیرد علامت علامتها
که هیچ نوع از انواع خناق خالی نباشد هفت است یکی تنگی نفس دوم آنکه دهان گشاده
ماند سیوم آنکه طعام و شراب بگلو فرو نرود و باشد که آب چون خورد از بینی بیرون آید
چهارم آنکه چشمها بیرون خیزد پنجم آنکه زبان از دهان بیرون کرده دارد ششم آنکه چون گوید
آواز ببینی دهد هفتم آنکه پندارد که قی خواهد کرد و آرزوی آن کند پدید آمدن علامتها باندازهٔ صعبی
و سهلی خناق باشد هرچند که خناق صعب تر باشد این علامتها صعب تر و ظاهر تر
باشد و چون خناق سهل تر باشد این علامتها کمتر باشد و اما اگر خناق خونی باشد
چشم و روی و زبان سرخ باشد و دهان طعم خون دهد و درد حلق با تمدد باشد و رگها
چشم و گردن برخاسته و نفس تنگ باشد و اگر صفرائی باشد درد و سوزش و حرارت

وتشنگی عظیم باشد ودهان تلخ وخشک باشد وخواب نیاید وتنگی نفس کمتر از تنگی نفس
خناق خونی باشد واگر بلغمی باشد آب دهان لزج باشد یا طعم شور دهد واز حرارت
خالی نباشد ازبهر آنکه مادهٔ او بلغم عفن است وتباه گشته ورنگ زبان سپید باشد
وتشنگی وحرارت اندک باشد یا خود نباشد وگاه باشد که زبان بسبب رطوبت مسترخی
وبیرون افتاده باشد واگر جهد کند تا چیزی بگلو فرو برد تواند ازبهر آنکه اماس بلغمی نرم باشد وبباید
دانست که اگر مادهٔ خناق رطوبت وسرد باشد اندر حوالی ملازه وعضلهاء حنجره کند ازبهر آنکه
غلیظی وسردی بعضوها که فروتر از دست گذر نیابد واگر رطوبت لطیف وگرم باشد بعضلهاء
حلق وعضلهاء اندرونی فرود آید واگر خناق سوداوی باشد اماس سخت باشد وطعم دهان
عفص باشد یا ترش اندک پدید آید وگاه باشد که خناق گرم سوداوی گردد چنانکه
یاد کرده واگر سبب خناق از جای بیرون شدن مهره گردن بود موضع مهرهٔ مغاک شود وپیش
حلقوم بیرون خیزد وهرچه بدو باز آید درخورده شود وبیمار بسوی نتواند برداشت ونه از چپ ونه از راست
تواند نگرید ونه دهان تواند گشادن وبعضی طبیبان این را خناق کلبی گویند ازبهر آنکه این علت
سگ را بسیار افتد واگر مهره از جای بیرون آمده مهرهٔ نخستین ودویمین باشد بیمار همان روز بمیرد
ازبهر آنکه لیفهاء عضلها که جرم دم زدن بدان تمام شود ازین دو مهره رسته است واگر مهره دیگر باشد
ممکن است که اگر مهره بجانب خویش باز برد خلاص یابد اگر نخاع افسرده نباشد وبباید دانست
که هر اماسی که در عضلهاء بیرونین افتد که میل بسوی پیش دارد آنرا پیش کردن وبینه توان دید
ودیدن آن چنان تواند بود که بیمار دهان فراخ باز کند چنانکه تواند وطبیب کفچه بر زبان او نهد
وفرود فشاند تا اماس او پدید آید وآنچه در عضلهاء وغشای اندرونین افتد دیدن ممکن نگردد
ودم زدن سخت دشوار باشد وهرگاه که بیمار اندر خناق خونی وصفرائی چیزی بگلوی فرو
می توان دید بباید دانست که اماس اندر حنجره است وهرگاه که دم همی توان زد وچیزی
بگلو فرو میتوان برد وبباید دانست که بدان سبب چیزی بگلو فرو نتواند که اماس اندر رگها
مریست بانکه بسیار باشد که اماس اندر حنجره عظیم باشد وبا منفذ وی مزاحمت کند وبدان
سبب چیزی بگلو فرو نتواند برد وهمچنین بسیار باشد که مری باشد با منفذ حنجره مزاحمت
کند ودم زدن دشوار گردد وانگاه باشد که اماس اندر مری سردی واندر طبقهٔ اندرونین باشد

ازدی واگر آماس از سرمری فروتر باشد اگرچه عظیم باشد تا منفذ حنجره مزاحمت نکند
ودم زدن باز ندارد وهرگاه که بینی آنکه ماده آماس تحلیل پذیرفته باشد یا سرکرده وریم
آلوده باشد که آماس کند کمتر شود وبیمار راحت نیابد ونبض موجی شود [illegible] باید
دانست که ماده بشش فرو آمده است وخناق بذات الریه بازگشته و واگر نبض ضعیف
ومتفاوت شود وخفقان پدید آید وقوت پدید کرود وغشی پدید آید باید دانست که ماده بنواحی
دل فرو آمده واگر معده منش گشتن پدید آید باید دانست که ماده بمعده فرود آمد واگر نبض
تشنجی شود باید دانست که ماده بعضلها فرود آمد وتشنج خواهد کرد واگر از پس چهار روز
آماس نرم شدن گیرد باید دانست که پخته می شود وریم خواهد کردن واگر بینند که سرخی
آماس که بر سینه وگردن بود ناپدید شده است آن دو چیز بود یکی آن بود که ماده تحلیل پذیرفت
واستفراغی افتاده واین امیدوارتر باشد ودم زدن آسان گردد دوم آنکه ماده
بباطن باز گردد واین بد باشد وهرگاه که خداوند خناق کفک آرد امید زندگانی نبود از بهر آنکه
حاجت بیرون کردن بخار دخانی بدان حد باشد که رطوبت را نیز همی جنباند تا با بخار دل
پیوسته گردد وکفک پدید همی آید وگاه باشد که خداوند خناق برگردد وچشم خانه سیاه
گشود درحال بمیرد وهرگاه که نبض صغیر شود واطراف سرد وزبان سطبر وسیاه گردد زود
هلاک شود وخناق که با تب باشد خطرناک بود از بهر آنکه حرارت تب حاجت افکند
بدم زدن وهرگاه که اندر تب گرم روز بحران خناق پدید آید سخت مخوف باشد وهرگاه که
دم زدن پراکنده گردد چنان که یک دم زدن بدو سه حرکت تواند بود وپهناهای بینی همی
جنباند سخت مخوف باشد وهرگاه که لبس کردن از رنگ خویش بگردد ودو سر
شود یا بن بغلها وبیخولهاء ران خوی سرد کند همان روز یا روز دیگر بمیرد العلاج اما علاج
خناق خونی آنست که نگاه کنند اگر خناق بمشارکت همه تن باشد وقوت قوی است
واز فصد مانعی نیست نخست فصد کنند وخون تمام بیکبار بردارند چندانکه غشی افتد درحال
زایل شود واگر اندر قوت ضعیف باشد فصد باید کردن ولیکن خون بتفاریق باید بیرون
کردن چنان که هر ساعت دو درم سنگ وپنج درم سنگ بیرون میکنند وتا روز
سیوم وغرض ازین تفاریق آنست که غشی باز دارد از بهر آنکه اگر غشی افتد باقی قوت ساقط

شود تنکی نفس یا بسقوط قوت بد باشد خاصه که بضرورت غذا بازمی باید کرفت یا باندکی
بازمی باید آورد و آنجا که می بیند که مریض تاخیر میشاید کرد تا نضج پدید آید اولی تر آنست
که تاخیر کند تا قوت بجای باشد و هم استفراغ از ماده بیماری افتد لیکن آن تفاریق
کی یا دکرده آمد جاره نباشد تا راه دم زدن کشاده می شود خاصه که علت هنوز اندر روز
کار فزودن باشد و ماده اندر حرکت شود چون بسیار بیرون کردن حاجت نباشد
و اکر در میان آنکه خون بتفاریق از رک دست بیرون میکنند رک زیر زبان زنند سخت
صواب باشد خاصه که رکهای زیر زبان ممتلی و کشیده باشد این تاخیر کردن صواب
نباشد و کاه باشد که حاجت بدان آید که زبان بپاره بدو بر ساق حجامت کنند و هر کاه
که بینند که رک تن ممتلی نیست و ماده اندر حوالی حلق است اکر فصد نکنند شاید و اعتماد
بر بازکرفتن غذا کنند یا کمتر از خون غذا میخورد تا قوت ساقط نشود و چون روز کار فزودن
علت اندر کذرد به پزانیدن و تحلیل مشغول شود و اکر اندر چنین حال رک زند هم باشد
که قوت ضعیف باشد بغذا حاجت آید و آنرا که چیزی بکلو بدشواری فرو میشود غذا
دادن عذاب باشد و اکر اماس اندر حوالی علقمه باشد اکر پیش از آنکه روز کار فزودن
علت و حرکت ماده بکذرد رک زنند بیم باشد که ماده اماس بحلق فرود آید و خناق صعبتر
شود و اندر فصد یک معنی دیکر نکاه کنند و آن آنست که بسیار باشد که علت خون باز ایستادن
خونی باشد که رفتن آن عادت باشد چنانچه خون بواسیر و خون حیض اندر حال رکی باید زد
که استفراغ خون کند از آن موضع و آن رک صافن باشد یا حجامت ساق و شیشه بر نهادن
نیز سخت نافع است خاصه اکر چیزی بکلو فرو نمیشود و شیشه بر مهرهٔ دوم از مهرهای کردن
نهادن تا ماده را بیرون کند و کذر دم زدن و چیزی بکلو فرو بردن کشاده شود چون کشاده شد
و شربت بکلو فرو رفت شیشه بردارد و اکر بیارند و خون بیرون کنند روا باشد و اکر بر هر دو جانب
کردن حجامت کنند روا باشد پس شیشه بی ازدن بزبان بر نهند و زیر و کهتر می نهند
و اطراف و کفها سخت بمالند و اطراف بر بندند چنانکه معلوم است و از پس فصد تدبیر شکم
آوردن باید کرد بحقنهای نرم صفت حقنه بکیرند بنفشه و بابونه از هر یکی هفت درم سنک
سپستان چهل عدد خطمی دو درم سنک سبوس کندم یک مشت همه را بپزند چنانکه رسمست

و به بالا ینز

و بر بالایند و دو درم سنگ شکر و آب و چهار دانگ نمک هندی و دو درم سنگ بوره
اندر وی حل کنند و ده درم سنگ روغن بنفشه یا روغن کنجد با وی بیامیزند و حقنه کنند
اگر تب نباشد اندرین حقنه سه درم سنگ قنطوریون باریک و بیست عدد الحبر البستی
اندر بزنند و اگر چیزی بگلوی فرو نمیتواند برد خیارشنبر و سپستان اندر آب عنب الثعلب
حل کنند و بپالایند و بدهند و از پس آنکه شکم فرود آورده باشد بابونه و اکلیل الملک و بنفشه
و سبوس اندر آب بپزند و اطراف او بدان همی شویند و همی مالند و کشکاب دهند و اندر
کشکاب مقداری عدس پوست کنده و دو درم سنگ تخم خشخاش کوفته باشد و اگر
کشکاب نفرت کند سکنگبین دهند و ضمادی سازند از چیزها خنک و قابض با چیزها محلل
آمیخته چون لسان الحمل و کشنیز و آرد جو و عدس مقشر و خطمی و بابونه و بنفشه همه را بکوبند و بر
روغن گل چرب کنند و بجلاب حل کنند و بر قفا و گرداگرد و حوالی گردن و حلقوم نهند و اما تدبیر
غرغره برین گونه باید کرد و اگر همه رگهای زیر زبان ممتلی باشد غرغره بچیزی قابض آماس را فراهم
سازد و درد افزاید و باشد نیز که آماس ماده را مدد بدهد و این پیوستن مدد را بتازی
الجذاب گویند و قانون غرغره کردن آنست که چیزها قابض چون افشره گوز تر یا شراب لطیف
کنند و بیامیزند چون سکنگبین یا توت یا قابض با زدرون بر نیاید و اگر درد عظیم باشد و با
شرابها که همه درد بنشاند بیامیزند چون شیر تازه گرم کرده و چون شراب بنفشه و اندر همه انواع
خناق نخست غرغره بچیزی کنند که اندر وی قبضی باشد و خون را باز نشاند چون شراب خرنوب
و افشره گوز و آب عنب الثعلب و مانند آن صفت افشره گوز دیگر بگیرند پوست گوز تر و بکوبند
و افشارند و آب صافی کنند و هم چند وزن او شکر بیامیزند و بجوشانند و کف بردارند تا بقوام
آید صفت داروی دیگر بگیرند شب یمانی و مازو و گلنار و از هر یک نیم درم سنگ کوفته و بیخته
و دو انار ترش یکی شیرین دو پاره کنند با پوست و بپزند تا هموار شود و بمالند بر دست و بیفشارند
و دارو اندر وی و پر کنند تا چون لعوقی شود و داروها کوفته و بیخته با وی بیامیزند و بجای دارند و بوقت حاجت
بسرکه یا سکنگبین حل کنند و بدان غرغره کنند صفت داروی دیگر بگیرند عدس مقشر و گل سرخ
خشک و گلنار و سماق اندر آب بجوشانند و بپالایند و بدان غرغره کنند صفت داروی دیگر
بگیرند گل سرخ و صندل سرخ و سپید و فوفل نیم کوفته اندر آب عنب الثعلب یا اندر آب

برنهند و بپالایند و شراب خربق اندر وی حل کنند و بدان غرغره کنند صفت حبی که اندر زیر زبان
دارند خداوند خناق خونی و صفرائی را سود دارد بگیرند تخم گل و تخم خرفه و نشاسته و طباشیر و سماق
و کثیرا از هر یک یک درم سنگ کافور دو دانگ همه را بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند و حبها کنند این
داروها که یاد کرده آمد همه روز نخست بکار دارند روز دوم آب گشنیز تر که با آب عنب الثعلب
بگیرند و گل سرخ خشک و بیخ سوسن اندر وی بجوشند و بپالایند و فلوس خیارشنبر در وی حل کنند
و بدان غرغره کنند و روز سیوم و چهارم که هنگام انتها بود آب عنب الثعلب با آب بادیان
بیامیزند و خیارشنبر اندر وی حل کنند یا میبختج بدان غرغره کنند و روغن گل با موم مصفی بیامیزند
و پنبه کهن تر کنند و این موم روغن بر وی اندازند و بر گرداگرد حلقوم و گردن بر نهند و اکلیل الملک
و بیخ سوسن بجوشانند اندر وی حل کنند و اگر بدین تدبیرها کار بر نیاید داروی سرگین سازند
صفت آن سگی را ببندند و نان دهند یک روز و گرسنه کنند پس نمک آرند پیش او نهند تا بخورد
و شکم او پاک شود و سه روز او را جز استخوان پاک هیچ ندهند تا سرگین او سپید باشد
یک جزو ازین سرگین مازو و سعتر از هر یک یک جزو بکوبند و بیامیزند و بحلق بیمار اندر دمند و یا
بر مرغ بر حنجره و حلق طلی کنند و اندر نسخت دیگر سرگین یک جزو و زعفران و گل سرخ از هر یک
یک جزو آورده اند صفت داروی دیگر بگیرند مرصافی دو جزو و زعفران یک جزو هر دو را بشراب
خرنوب بیامیزند و بدان غرغره کنند تا پیه بزاند از بهر آنکه مرگذرنده است و تحلل بغوث کزرندگی منفعت
بزانیدن زعفران بدو رساند و بیند از پس اگر بیند که اماس سخت می شود بشیر تازه خیارشنبر
اندر وی حل کرده غرغره فرمایند کرد یا اندکی بوره اندر شراب خرنوب حل کنند و بدان غرغره کنند
و خمر اندر آب تازه ترش و شیرین حل کنند و روغن بنفشه و خمر اندر وی حل کرده و مسکه و روغن گاو
گداخته و عصاره کرنب بیامیخته با انگبین این همه نرم کننده و براننده اند و تخم مرو تخم کتان بکوبند و با سیر تر
غرغره کنند و پیاز نرگس بکوبند و اندر شیر خر حل کنند و بیخ سوسن و بیخ خطمی اندر شراب مثلث
یعنی جوشیده و بیبکی باز آورده بدان غرغره کنند و داروها بزانند که اندرین وقت بکار دارند
تا سر کند و هم بپالایند نطرون است و بوره و انگزد و مر و سرگین خطاف و سرگین موش
و بلبل و حند بیدستر و نوشادر و عاقرقرحا و هزار اسپند و خردل و تخم ترب این همه اگر بعضی اندر شراب
خرنوب یا اندر سکنگبین حل کنند و بدان غرغره کنند صفت حبی دیگر که اندر دهان دارند رب السوس

بمادرد

چهار درم سنگ انکزد نیم درم سنگ بعصارهٔ برگ کرنب بآمیخته ببرشند و حبها کنند و هرگاه که
بینند که اماس نرم گشت و پخته شد و سر نمی گشاید داروهای قابض اندر می باید دمید مادام
تا ویرا فراهم کنند و لفافه رد و بگشاید و داروها قابض و مازو و گلنار و گزمازو و پوست انار
و زبب یمانی آن همه رابکوبند و اندر دمند و سرگین سگ که یاد کرده آمده است اندر شیر خر
یا اندرین آب شیرین یا اندر آب خیار شنبر یا اندر آب خمر یا اندر آب کشکاب یا اندر آب طبیخ
الجبر پزانده است و گشاینده و هرگاه که گشاده شد بروغن گاو یا آب گرم آمیخته یا بروغن
بنفشه با آب گرم آمیخته غرغره کنند تا آنرا بشویند و پاک کنند پس گزمازو و بیخ سوسن
از هر یک یکجزو و بیخ سوسن آسمان گون نیم جزو اندر آب بزنند و بپالایند و بدان غرغره کنند
صواب باشد و اندرین وقت بوسابت باید باروغن و گلاب با سکنگبین یا شراب
خرنوب صفر با میخته بآب غوره و آب سماق گلنار و عصاره گل و شراب گوز که وصف
کرده آمده است و شراب خشخاش بآب غوره و آب سماق آمیخته غرغره کنند روز نخستین
سخت سودمند باشد و آب گشنیز تر بگیرند و برگ مورد و بلوط اندر وی بجوشانند و بپالایند
و بدان غرغره کنند و عدس و آب نار ترش و زعرور و اندکی شب یمانی اندر آب بجوشانند
و بدان غرغره کنند صفت دارویی که بحلق اندر دمند بگیرند گل سرخ و نشاسته و طباشیر
و تخم خرفه و گلنار و شکر طبرزد از هر یکی راستار است همه را بکوبند و اندر دمند صفت دارویی دیگر
بگیرند گل سرخ گلنار و گزمازو و صندل سپید و سماق و مامیثا و عدس مقشر و زردچوب
و برگ سوسن از هر یکی راستار است همه را بکوبند و بپزند و اندر دمند و اگر چیزی بحلق فرو نمی تواند
برد میانهٔ خیار شنبر اندر عنب الثعلب حل کنند یا اندر کشکاب بدهند تا طبع نرم گردد و اگر چیزی
بحلق فرو نمی توان برد از بنفشه و سپستان و عناب و نیلوفر و بابونه و سبوس گندم و خیار شنبر
و روغن بنفشه و شکر و قوالب حقنه سازند چون طبع نرم شده باشد کشکاب دهند بآب انار
ترش و شیرین آمیخته و اگر اندر کشکاب عدس پخته باشد صواب باشد و از پس آن طلی براندایند
بگیرند گل ارمنی و صندل سپید و فوفل و شیاف مامیثا از هر یکی راستار است همه را بکوبند و بآب
عنب الثعلب و لسان الحمل و گلاب و اندکی سرکه تر کنند و طلی کنند و اگر آرد جو و لسان الحمل و

دکشنیز تر و کلاب و روغن کل ضماد سازند از پس این طلی که یاد کرده آمده است و بکار دارند
صواب باشد بروز دویم و سیوم غرغره کنند بچیزی که اندروی اندکی کشادکی باشد چنانچه که اندر
علاج خناق خونی یاد کرده آمده است و چون علت بآخر رسد سبوس کندم اندر آب بجوشانند
بپالایند و خیارشنبر اندروی حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر خناق بلغمی باشد طبع را بایارج فیقرا
و حب قوقایا نرم کنند یا بحقنه تیز که از شبت و بابونه و اکلیل الملک و انجیر بستی و قنطوریون
و شحم حنظل و بوره نمک و سبوس کندم و انکبین و روغن چیزی با روغن چدی ساخته باشند
و غرغره فرمایند بشراب لوزیا انکبین و اندکی عاقرقرحا اندر سکنکبین عسل بزنند و بدان سکنکبین
غرغره کنند و دواء النطاطیف اندر میبه حل کنند و بدان غرغره کنند صفت آن بکیرند تخم کرفس و انیسون
و نانخواه و فقاح الاذخر و اصل السوس و دارچینی و زراوند طویل و شب یمانی و نهار اسبند و مر
صافی و سلیخه و زعفران از هر یکی وقیه معجون مرفوعا و تخم کل و کل سرو از هر یک دو وقیه قسط
دواء الخطاطیف از هر یکی سه وقیه سنبل و نشاسته و کندم از هر یک نیم وقیه مازوی سبز هشت
عدد همه را بکوبند و بزنند و بانکبین بسرشند و بوقت حاجت چند مازوی اندر ماء العسل یا اندر کشکاب
یا اندر آبی که اندروی عدس و کل سرخ و بیخ سوسن پخته باشد حل کنند بدان غرغره کنند
و از بیرون نیز طلی کنند بیک روز اندر چهار یاران نسخت چهار نسخت است و نسخه شاپورین
سهل اندر نسخه دیگر حما نیست صفت معجون مرفوعا که اندر دواء الخطاطیف بکار دارند
بکیرند زعفران و دارچینی از هر یک دو درم سنک مر چهار درم سنک بیخ سوسن و ساذج
هندی از هر یک دو درم سنک نیم همه را بکوبند و بشراب انکوری بسرشند و اقراص کنند
و به سایه خشک کنند صفت دواء الخطاطیف نسخه بکتر بکیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه
و نهار اسبند و دارچینی و مر و زراوند طویل از هر یک یک اوقیه کل سرخ دو وقیه قسط و رماد
الخطاطیف از هر یکی دو وقیه نشاسته و سنبل از هر یکی نیم اوقیه مازو سیزده عدد همه بکوبند
و بانکبین بسرشند و اگر علت سخت قوی باشد یک مثقال دواء الخطاطیف و نیم مثقال
قثاء الحمار سوده و اندکی سرکین مردم و اندر آمیخته حل کنند و بدان غرغره کنند و چون سرکین مردم
بیامیزند و اندر آمیخته حل کنند و بدان غرغره کنند و چون سرکین مردم بکار خواهند داشت بخت

یک کس را حب الصبر و مصطکی باید داد تا شکم براند پس او را نان ارزن و کاورسین
و ترنجبین بلوطین دادن تا طبع او خشک شود و سرگین که از وی جدا شود بکار داشتن و سرگین
سگ که یاد کرده آمده است با عاقرقرحا بسایند و با انگبین و از اندرون دهان بر حلق طلی کنند
و اگر فصد و حقنه کرده شود و رگ زبان و محجمه نهاده بر قفا و زیر زنخدان وصبی علت کمتر شود
زهره گاو را و عصاره قثاء الحمار و قنطوریون باریک و رماد الخطاطیف بدهند و اگر سرگین سگ
و سرگین مردم و سرگین خطاف از بیرون طلی کنند صواب باشد و اگر کار بضرورت رسد عسل بلادر
طلی کنند تا حلق ریش گردد و این دارو بحلق اندر دمند بگیرند نوشادر و خردل و عاقرقرحا و انگژد
و نطرون و بلبل و بوره همه را بکوبند و اندر دمند یا با ماء العسل حل کنند و بدان غرغره کنند
و چون بدین علاجها کشاده شود و درستی پدید آید شیر تازه با روغن گل بیامیزند و بدان غرغره کنند
و از بیرون ضمادی که از بابونه و شبت و اکلیل الملک و زعفران ساخته باشند با روغن نرگس
و یا روغن ناردین بر نهند چون علت بآخر رسد موم را با روغن گل بیامیزند و طلی کنند از بیرون
و اگر خناق سوداوی باشد طبع با ایارج فیقرا و مطبوخ افتیمون نرم کنند و یا بحقنه و غرغره بگلاب گرم
و ماء العسل و میبه کنند و باید که اندر وی اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و حلبه جوشیده باشد
و با شیر تازه غرغره نیک است و دواء الخطاطیف و دواء الحرمل اندر ماء العسل حل کردن و بدان
غرغره کردن و از حلبه و تخم کتان و شبت و بابونه و برگ کرنب و تخم اودمرزنگوش همه را بکوبند
و بپزند و بروغن نرگس و پیه بط گداخته ضمادی سازند و از بیرون نهند صفت دواء الحرمل
بگیرند بزر اسپند و تخم ترب و انگژد و مر و بوره ارمنی و نوشادر از هر یکی راستاراست بکوبند
و بیزند و اندر ماء العسل کنند و غرغره کنند و حل ناکرده بحلق اندر دمند و اگر بسبب خناق از جای
باز بردن نیف کردن [illegible] با انگشت نگه دارد و اگر بآلتی که آنرا ساخته‌اند و آن آلتی باشد از آهن
بر شکل زبانه لگام تیز کی بحلق فرو کنند و مهره را برافرازند تا بجای باز آید و داروهای قابض از بیرون
بر نهند تر شود و بدارو بردارند و حکایت کردند که زنی قابله کودکی را که این علت افتاده بود پوست
بازه که بر افزوده بودند علاج کرد و نیک بشد و آن چنان بود که پوست پاره بگداخت تا بر وی
خشک شد و مهره برابر کشید و بجای باز آورد و داروهای دیگر که بدین کار شاید داروها

قابض باشد چون مازو و نار پوست و قرط و مورد و سریش کفشگران و سریشم کمانگران بگدازند
و داروها بدان بسرشند و بر خرقه طلی کنند و چون بران موضع نهند تا خشک شود و مهره را بردارد و بجای
باز آرد باذن الله تعالی و اگر چهار روز بگذرد و دست و پای بیمار خدر شود و حس او باطل شود امید
خلاص شود ولیکن روز بماند و از چپ و راست بگردیدن بروی دشوار باشد و از پس چهار فصد
و حقنه و غرغره بشراب خرنوب و آب سماق و افشره کوز و رب غوره مشغول باید بود
و آنرا که بینند که بدین تدبیرها و علاجها بهتری پدید نمی آید و هلاک خواهد شد خلاص او آنست
که حلق او بشکافند و یک رباط که درمیان دو قبه حلق است برابر شکاف پوست بشکافند تا دم
بزند و چون از تدبیر مهره و تدبیر آماس فارغ شود باز بدوزند چنانکه آسیبی بغضروف و غشا
نرسد و اگر داند که اندر رباطها نیز آماس است این علاج هم نشاید کردن والله اعلم بالصواب

باب دوم از جزو دوم اندر بثرها که اندرون حلق پدید آید حلق این کسدکی را گویند که پیش گردن است
و مری که مجری طعام و شراب و قصبه شش که مجری دم زدنست اندروی نهاده است
و اندرین هر دو مجری بثرها گرم سوزاننده برآید و از آن الم باشد علامت آنچ بر فم مری برآید گذشتن
طعام بروی الم نماید خاصه اگر طعام درشت یا تیز یا درشت یا ترش خورده باشد و آنچ بر حلق و حنجره
برآید از گذر طعام الم نیابد لیکن از سخن گفتن و از دود و گرد الم یابد و او را بگزد علاج این
هر دو آنست که نخست رگ باسلیق یا اکحل زنند و طبع را نرم کنند بآب میوها و از خیارشنبر
و بامداد کشکاب دهند و نیم گرم با شکر و روغن بنفشه یا روغن گل و شبانگاه لعاب اسپغول
نیم گرم با شکر و طعام و چیزهای آش میدنی باشد و از طعامهای خشک و ترش و شور پرهیز
کنند تا زود پخته شود و اگر به پزانیدن حاجت آید علاج پزانیدن خناق کنند و چون پخته شود
ریم بیرون آید الخ انضج و علاج خناق که گشاده شود یاد کرده آمده است بکار دارند و باخر
اندکی سرکه که با آن بخورند و غرغره کنند تا آن موضع را بشوید و پاک کند و اگر از ترشی سرکه
المی رسد روغن گل یا لعاب تخم کتان بخورند و بدان غرغره کنند و اگر بثره بزرگ باشد و در ماند یا
بگوشت حلق را میخورد هر ساعت اندکی موم اندر دهان گیرد و می مزد و در فرو می شاند
و هم چنین هر ساعت اندکی مرهم کافوری با زرده خایه مرغ بیامیزند و اندر دهان میدارند

تا می گذارد

تا می گذارد و فرو می برد تا درد می نشاند و بتره حلق غُسرتر باشد از بهر آنکه حلق غضروف سخت است
و غشا هر گاه که حس آن یافته شود که اندروی المی است زود بعلاج مشغول باید شد و فصد
و اسهال و پرهیز و شربت که یاد کرده آمده است بکار داشتن و علاج آن بیشتر بغرغره باید کرد و از علاج
خناق بر باید گزید و حب السعال که از بنفشه و کثیرا و رب السوس و تخم خیار و خیار بادرنگ و نشاسته
و لعاب اسبغول سرشته اندر دهان داشتن والله اعلم بالصواب **باب سیوم** اندر طعام
که اندر ماند چیزی که بحلق اندر ماند اگر نرم باشد چون نان و گوشت و استخوان که آفریده باشد
دست بر گردن و میان دو کتف می باید زد تا فرو رود یا آبی تدبیر حق باید کرد چنانکه ممکن شود
و اگر چیزی درشت باشد چون خار ماهی و استخوان درشت و غیر آن بنگرند اگر آن چیزی میتوان دید
جهد آن کنند تا آنرا بنیز یا جز آن دیگر آلتی بردارند و اگر فرو شده باشد تدبیرها قی کنند با لعابها و چربها
نرم دهند تا آنرا بر افزایند و اگر مدتی دران موضع بماند و نه فرو شود هر روز یک درم سنگ
تخم سپندان که بتازی الحرف گویند کوفته با آب گرم بدهند آن تدبیر که آزموده اند و چیزی را که چنین
اندر مانده است بر آورده است و اولی تر آنست که قی از پس آن کنند که معده خویش را بجنبانند و اگر
الخبری خشک اندر رشته بندند و آن الخبر نیم خاییده کنند و فرو برند پس رشته را برکشند و آنرا
بجنبانند و بر آرند و از بیرون ضمادها بر اننده بر نهند تا آن موضع ریم کند و خار و غیر آن از موضع
خویش جدا گردد و ضمادی که از آرد جو و آب نیم گرم و روغن زیت سازند موافق باشد ان شاء الله تعالی
والله اعلم بالصواب **باب چهارم** اندر دیوچه که بحلق آید و آویزد و این دیوچه را بتازی العلق
گویند بسیار آبهاست که اندروی دیوچه خرد است و مردم بتغافلی ازان آب بخورند و دیوچه بکام
و دهان و حلق و اندر آویزد و باشد که دورتر و فروتر شود و باشد نیز که بمعده رسد و بسیار باشد که
بروز نخست خوردن او پدید آید تا خون بسیار بخورد نتوان دید و آنچه دورتر فرو رفته باشد علامت وی
آنست که نشاسته و منی عظیم اندر آن کس پدید آید و گاه گاه خونی رقیق بر آید بی آنکه او را علتی باشد
علاج آنرا که بتوان دید بمنقاش بر چیند چنانکه سر و گردن او بگیرند و برکنند تا پاک جدا شود و بگسلد
و آلتی است که آنرا آنالت گویند کسی را که خواهند داشتن نخست بسرکه و نمک یا بسرکه و انگزد مضمضه
و غرغره فرمایند تا سست گردد صواب بود و اگر بعضی دور فرو رفته باشد و نتوان دید آنرا جز بغرغره
علاج نتوان کردن و سرکه و نمک و سرکه و انگزد داروی نیکست صفت داروی دیگر بگیرند

سیر و شیح و ریش و حنظل و سرجین لبر که اندر بزند و بپالایند بهتر صفت داروی دیگر بگیرند بوره
سه درم سنگ سیر دو دانه بکوبند و اندر مقدار دو وقیه سرکه حل کنند و بدان غرغره کنند و عصاره
برگ درختی که بتازی العلب گویند اندرین باب منفعتی تمام دارد و این درخت را بعضی اهل خراسان
پدمیکو بید و بوره که اندر نانها کنند ازین درخت خیزد و اگر بمعده فرو رفته باشد بگیرند شیح و قیسوم
و افسنتین و شونیز و ترمس و قسط و مغز برنگ کابلی و سرجین از هر یک دو درم سنگ همه را
بکوبند اندر سرکه ممزوج بپزند و بپالایند و بدهند تا بخورد و طعام او سیر و پیاز و پودنه و خردل و کرنب
باشد و آنرا که قی آسان باشد این نوع طعامها دهند و قی فرمایند و داروی قی دهند و آنرا که قی دشوار
باشد مسهل دهند چنانچه یاد کرده آمده است و اگر بوجه از کام بجانب بینی برآمده باشد شونیز و عصاره
قثاء الحمار و خربق اندر سرکه تر کرده و به بینی اندر چکانند و باید آن استنشاق کنند یعنی آنرا به بینی برکشند و داروها
دیگر وصف کرده آمده است از غرغره بدین جایگاه بکار دارند و تدبیرها دیگر که از نوع حیلت است
یکی آنست که سیر سبر که پرورده یا پرورده مقداری بخورند و اندر گرمابه گرم صبر کنند تشنه شوند و بسیار
بنشینند و اندران گرمابه صبر کنند و هر ساعت آب سرد کرده ببرف و به یخ اندکی اندر دهان
می گیرند و میدارند باز از دهان میریزند تا بدین حیلت از بهر جستن آب سرد آن موضع را بگذارد و بالا
برآید لیکن در گرمابه صبر باید کرد که بیم غشی باشد تا از گرمابه بگریزد و ببالا برآید اگر همچنین سیر بخورد و اندر آفتاب
بنشینند و دهان باز کنند و کوزه آب سرد بر لب و دهان نهاده میدارند تا از گرما بگریزد و بطلب
آب سرد ببالا برآید تدبیر صواب است و اگر طلب اندر دهان گیرد یا بر لب نهند تا سوی آن برآید تدبیر صواب
سخت صواب باشد والله اعلم گفتار هفتم اندر یاد کردن بیماریها آلت دم زدن و اسباب
و علامت و علاج آن و این پانزده باب است باب نخستین اندر شناختن احوال دم زدن
و اسباب و تغیر آن آلتها دم زدن حنجره است و قصبه شش و حجاب و سینه و عضلها سینه و رگها
و شریانها که اندرین اندامهاست و دم زدن بدو حرکت و دو سکون تمام شود که اندر میان
این دو حرکت افتد چون نبض چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید لیکن حرکت دم زدن حرکتی است که
اختیار مردم را اندروی بهره ایست یعنی اگر مردم خواهند که دم زدن خویش بگردانند و درازتر یا کوتاه تر
یا دیرتر کنند توانند و حرکت نبض حرکتی طبع محض است و مردم آن تصرف که اندر دم زدن کنند اندر
نبض نتوانند کرد و منفعت دم زدن و منفعت نبض یکی است و اندر باب الهذ دوم از گفتار سیوم از کتاب دوم

یاد کرده است
۱۵۱۲۱۵

یاد کرده آمده است و دم زدن معتدل طبیعی که مردم را همه اندر آن هیچ قصدی و تصرفی بادی نباشد
و عضلهاء سینه اندران یاری دهد و چنانکه اندر نبض عظیم و سریع و بطی و طویل و قصیر و متفاوت و غیر
آن باشد اندر دم زدن نیز همچنان باشد اما چگونگی دم زدن چنان باشد که نسیم هوا بر دنی بحلقوم فرو
رود و شش فراخ باز شود باندازه بزرگی خویش نه باندازهٔ فراخی تا هوا را اندروی جای باشد و سینه
بدان سبب بادی باز شود تا جای شش نیک باشد و کار بیشتر و تمام تر اندر دم زدن کار شش است
و عضلهاء سینه یاری دهد اندر مبداء حرکت دم زدن از سوی زاندرون حجاب و نه از سوی بیرون
حلقوم و سبب تغیر دم زدن از حال طبیعی آفتی باشد که اندر شش و سینه افتد تا بهمبازی اندامی
دیگر افتد و آنچه خاصه سینه و شش را افتد چهار گونه باشد یکی سوء المزاج یعنی تباهی مزاج دوم آماس
سیوم سده چهارم تفرق الاتصال اما سوء المزاج با ماده باشد و بی ماده و ساده چنان باشد
که مزاج سینه و شش گرم تر از آن شود که باید یا سرد تر یا خشک تر یا تر تر بی آنکه ماده اندروی گرد آید
و آنکه با ماده باشد چنانکه خلطی گرم یا سرد اندروی گرد آید و آنکه بی ماده باشد و گاه باشد که سوء المزاج
تر بدان حد رسد که تشنج امتلائی تولد کند یا اندر عضلهاء حنجره و حلقوم و عضلهای پهلو و سینه و اندر
غشاها و رباطهاء این اندامها استرخائی پدید آید و گاه باشد که سوء المزاج خشک بدان حد رسد
که تشنج خشک تولد کند و دم زدن دشوار گردد و مزاج شش بقیاس با مزاج دل سرد و تر است
و بقیاس با عصبهاء حلقوم که اندروی پراکنده است و با قیاس با فعل و گوهر خویش گرمست از بهر
آنکه فعل او حرکت بر دوام است و غذای او از دل بدو رسد چنانکه اندر کتاب نخستین اندر تشریح
شریان وریدی یاد کرده آمده است و مزاج سینه اندر سردی و گرمی معتدل است لیکن گروهی
طبیبان با گروهی خلاف کرده اند گروهی گفتند مزاج او سرد است از بهر آنکه ترکیب او از استخوان
و غشا و غضروف است و گروهی دیگر گفتند گرم است از بهر آنکه دل معدن حرارتست و مبداء شریانست
اندر میان اوست و اندروی عضلها بسیار است و حقیقت آنست که حرارت گوشت عضلها
و حرارت دل که اندر میان اوست با سردی استخوان و پی و غشا و غضروف برابر کنند مزاجی معتدل
پدید آید و لختی میل بخشکی دارد از بهر آنکه استخوان و پی و غشا و غضروف اندروی بسیار است و آماس نیز
گرم باشد و سرد باشد و سده گرفته شدن مجراها باشد و سبب سده شش و سینه گرد آمدن
خلطی باشد اندر قصبهاء شش و اندر گشادگی سینه و این خلط یا بلغم باشد یا ریم یا خون و تفرق
الاتصال آن باشد که اندر شش یا اندر سینه ریش تولد کند یا رگی بگسلد یا بشکافد یا از بیرون جراحت

رسد که ازین چهار نوع آفتها که یاد کرده آمد هر کدام که بدید آید دم زدن دشوار گردد و هر آفتی که خاصه سینه
و شش را باشد بی سرفه نباشد اگر چه بی ماده باشد از بهر آنکه شش بر سبیل دفع چیزی حرکت کند و دفع
او بسرفه باشد و آفتها که بهمتازی اندامی دیگر افتد یا بهمتازی دماغ باشد بهمتازی دل یا بهمتازی دیگر
احشا چون معده و جگر و رحم و غیر آن یا بهمتازی دماغ باشد ازین صرع و سکته و آنچه بهمتازی نخاع
هم از نخاع می آید و باقی از جفت نخستم و ششم و آنچه بهمتازی دل افتد چنان از جفت چهارم است الی باشد
که اندر دل نوعی از انواع سوء المزاج یا آفتی دیگر افتد پدید آید اگر سوء المزاج دل ممکن است که علاج پذیرد
و زایل شود و آفتهاء دیگر چون آماس و تفرق الاتصال دل علاج پذیر نباشد و دم زدن زود باطل
گردد و مردم هلاک شود و آنچه بهمتازی احشاء دیگر افتد هم بسبب سوء المزاج و سبب انواع
اماس و تفرق الاتصال افتد لیکن آماس احشا علاج نپذیرد و مهلت علاج کردن ندهد و تغیر دم
زدن باندازهٔ آفت باشد و بهمتازی همه تن باشد اندر حال سر گرفتن باشد و گاه باشد که سبب
سستی عضلهاء سینه دم زدن بگردد و این کسانی را باشد که بیماری دراز آهنگ کشیده باشند
و از آن بیماری بهتر شده و قوة باز یافته باشد والله اعلم بالصواب باب دوم اندر آنکه
هر دم زدنی که از حال طبیعی بگردد چگونه باشد اندر کتاب دوم یاد کرده آمده است که آلتهاء دم زدن
سه است فاعل و آلت و حاجت فاعل قوت حیوانی است و آلت حنجره است و شش و حجاب
و عضلهاء سینه و عضلها که اندر میان پهلوها و سینه باشد و حاجت کشیدن نسیم هوای تازه است
و بیرون کردن هوای گرم دودناک شده هر گاه که سینه با هر سه بر حال طبیعی باشد نفس معتدل
و طبیعی باشد و هر گاه که یک سبب یا دو سبب از حال طبیعی بگردد یا عظیم یا صغیر شود و یا بسا هوا یا طویل
یا قصیر یا سریع یا بطی یا متواتر یا بارد یا مختلف یا متضاعف یا ضیق یا من یا مبحری علامت دم
زدن عظیم چنان باشد که سینه و شش فراخ میشود تا هوا بسیار اندر کشد و سبب آن سه چیز باشد
یکی تمامی قوت دوم فرمان برداری آلت سیوم بسیاری حاجت و هر گاه که حاجت بیرون کردن
هوای دودناک بیشتر بود حرکة انقباض قوی تر بود هر گاه که حاجت باندرون هوای تازه بیشتر بود
حرکت انبساط ضعیف شود و حرکت انقباض قوی بباید دانست که حرارت غریزی ضعیف است
و حرارت غریب قوی علامت دم زدن صغیر ضد عظیم بود و اسباب ضد اسباب آن و گاه باشد
که سبب دیگر آفتی آلتهاء دم زدن حرکت تمام نتوان کرد و دم زدن بدان سبب صغیر شود و گاه گاه اندر

افتد اندر سر فقرات نخاع [illegible] عضلهای که [illegible] چهارم است از عضلهاء [illegible]

میان لب

میان بسبب حاجت قوی یا دردی بکوشد و دمی عظیم بزند و گاه گاه باشد که نفسی تنگ باشد
و با تنگی صغیر شود و هرگاه که دم زدن متفاوت گردد بباید دانست که حرارت غریزی باطل میشود و اگر با
صغیری با متفاوت میشود اندر آلتها دردی باشد علامت دم زدن سخت دم زدن عظیم و قوت
علامت دم زدن سخت دم زدنی عظیم و قوت حیوانی تکلف میکند تا هوای دودناک شده را
بسیار و بیرون کند و نسیم هوای تازه بسیار تر اندر کشد بدین سبب دم زدن سخت آید و نشان آن
باشد که حرارت بسیار است و قوت برجای و اندر آلت آفتی نیست علامت آنرا بفارسی
دم زدن بلند گویند و نوعی است از دم زدن عظیم و با عظیم سریع شدید و اندرین دم زدن حرکت همه
فروسوس و بسیاری حاجت باشد و آن نوع اندر تبها و بائی بیشتر افتد علامت دم زدن دراز چنان
باشد که مدت حرکت انبساط درازتر باشد تا هوای بیرونی بیشتر اندر تواند کشید و گاه باشد که
سبب تنگی نفس یا بسبب دردی اندر کشیدن هوا دشوار گردد و بدان سبب دم زدن دشوار شود و اندر
درازی مدت هوا نسیم باندازه حاجت کشیده آید علامت این برخلاف طویل و هرگاه که دم
زدن قصیر متواتر باشد بباید دانست که اندر آلتها آفتی است و اگر متفاوت شود بباید دانست
که حرارت غریزی باطل شد علامت دم زدن زود و این چنان باشد که انقباض و انبساط
کوتاه شود بی آنکه از در گرفتن هوای بیرون و بیرون کردن هوای ز اندرونی باشد و سبب بسیاری
حاجت باشد از بهر آنکه طبیعت میباید تا هوای دخانی را زودتر بیرون کند و هوای تازه زودی
باز آرد و بسبب این اسباب اندر سرعة کوشد اندر عظمی بکوشد و گاه باشد که بسبب
المی و آفتی که اندر آلتها دم زدن باشد یا بسبب ضعیفی که اندر قوت باشد یا عظمی بسرعت باز آید
و هرگاه که اندر نفس سریع حرکت انبساط قوی تر باشد حاجتمندی بهوای تازه اندر آوردن
بیشتر باشد و هرگاه که حرکت انقباض قوی تر باشد حاجت بیرون کردن هوای دودناک
بیشتر باشد علامت دم زدن در سریع باشد و اسباب آن ضد اسباب گاه باشد که سبب
در نفس تنگی شود علامت این دم زدنی که مدت در میان دم زدنها باشد کوتاه باشد و سبب
آن بسیاری حاجت باشد و این از بهر آنکه حاجت بعظمی و سریعی کفایت نمی شود و طبیعت بدان
سبب حرکتها دمادم کند و گاه باشد که تواتر آفتی باشد اندر آلتها که از عظمی باز دارد و طبیعت بدان سبب
الا بتواتر سبب باز گردد و بقراط میگوید که از دم زدن متواتر شش خشک شود و آلتها دم زدن

مانده گردد علامت دم زدن سرد نشان سرد شدن دل و حرارت غریزی باشد خاصه اگر دم زدن دودناک
باشد نشان تحلیل غریب باشد علامت نفس مختلف همچون نفس اختلاف نبض باشد و اسباب این همچون
اسباب آن علامت این از جمله دم زدن مختلف باشد و مضاعف از بهر آنکه گویند که حرکت که انبساط
با حرکت انقباض بدو حرکت تمام شود و هم چون دم زدن کودکان اندر میانه گریستن و سبب آن
بسیاری حاجت باشد از بهر آنکه قدر هوای تازه یک حرکت اندر آید بسنده نباشد و آنرا مددی
باید و اندر آلتها آلتی باشد و چندان هوا که بدان حاجت آید یکبار اندر نتوان کشید و این نوع بیشتری
خداوندان آماس جگر و سپرز و خداوند تشنج را باشد و اندر بیماریهای حاده علامتها باشد علامت المنخری
و منخر بپارسی سوراخ بینی گویند و این دم زدنی باشد که کناره بینی را بجنباند و نشان ضعیفی قوت باشد
یا نشان تنگی گذرهای دم زدن بسبب خناق یا بسبب خلطی که اندر گذرها افتاده باشد علامت
بپارسی النتن چیزی گنده را گویند و فرق میان گنده و میان آنکس که بوی دهان ناخوش باشد
آنست که گند نفس در حال حرکت انقباض پدید آید و نشان آن باشد که در سینه عفونتی است
و آنرا که بوی دهان ناخوش باشد پیوسته بوی ناخوش دهد علامت آن چنان باشد که آلتها
دم زدن اندر هوا التصرف ندید بدشواری تواند کرد و بدان ماند که گذر هوا تنگ است و آنرا که گذرها گرفته باشد
سبب دشواریها دم زدن المی باشد اندر آلتها و چیزی چنان باشد که خلطی عظیم اندر گذرها افتاده باشد
و هویدا باز مانده و گاه باشد که عسری دم زدن از خوردن داروی مسهل باشد یا بکار داشتن حقنه که
آن اخلاط را بجنباند و اسهال نکند و همچنین باشد که اندر ذات الجنب فصد کرده شود و خون چندانکه
باید بیرون کرده نشود و اندر تن باز ماند و بجنبد و بسوزد و دم زدن دشوار گردد و نوعی دیگر هست از انواع
دم زدنهای ناطبیعی که آنرا مقلص الحجاب گویند نگر بن بلخی اندر کتاب معالجه آورده است و میگوید که هیچکس
از طبیبان جز او قیاس این نوع یاد نکرده است و سبب این نوع سوء المزاج خشک باشد و از افراط
گرمی و خشکی غشا که زاندرون سینه باشد و پهلوها و سینه پوشند تقلص کند یعنی بهم باز آید و بسوی
بالا بر کشیده شود از بهر آنکه تقلص غشاها و عصبها همه بجانب مبدأ آن غشا از سوی بالاست و
علامت این نوع آنست که خداوند علت و آلتی لازم باشد و زبان از دهان بیرون نتواند کرد و چشم
بیرون خاسته بود و نتواند سر فدع و اگر برنزید بیهوش گردد و نفس اندر حلق او گیرد و ممکن گردد
که حلق شوریده گردد و سخن بیهوشانه گوید و سبب آن مشارکت غشای دماغ و نبض صلب باشد

علاج تدبیر آن باید کرد که تری باز آرند بامداد کشکاب باید داد با کدوی تر و آب خربوزه هندی اندروی
پخته و یا شراب بنفشه آمیخته در روغن بادام یا روغن بنفشه یا روغن مغز کدو بر چکانند و اندکی شکر و بر سینه
و پهلوها سینه ضمادها بر نهادن از بنفشه تر و مغز کدو و بزر لعاب اسپغول و آب خربوزهٔ هندو اگر بنفشه بکوبند
و با موم روغن بسرشند و طلی کنند سخت نیک باشد و اگر تب کشنده بشود بنفشه و خطمی و نیلوفر بپزند و اندر
آب زن نهند و او را اندران کنند و خربوزه هند و آب او و آب اسفاناخ با کدو و ماش مقشر پخته با روغن بادام
میدهند و هر نوعی را از انواع دم زدنها با طبعی که سبب آن غایت حرارة است و بسیاری حاجت علاج هم
ازین نوع باید کرد و هوای خانه و خفتن گاه خوش و خنک تر باید داشت و انواع دیگر را که سبب سردی
و تری و خلط غلیظ است یا رقیق باشد علاج ضیق النفس باید کرد چنانچه اندر جایگاهش یاد کرده آید
و خداوند مزاج سرد را مانند آتش نیز سود دارد و اگر ماده بادناک باشد مانند آب بادیان سود دارد
و اگر سبب ضعیفی عضلهای سینه باشد روغن نرگس و روغن خیری و روغن یاسمین باید مالید و آنرا که ماده
اندر عضلها افتاده باشد بگیرند شیح و سداب و افسنتین از هر یک جزوی مغز بادام تلخ و فانید از هر یکی
دو جز همه را بکوبند و بسرشند حبها کنند چند نخودی هر بامداد چهار حب یا شش حب بخورد و از پس سکنگبین
عنصل خورد صفت حبی دیگر بگیرند چند بید ستر و شیح از هر یک نیکجز و زیرهٔ کرمانی از هر یک نیم جزو فانید
یکجز و حب کنند و بامداد سه حب بخورد و لعوق کرنب موافق باشد ان شاء الله تعالی وحده باب سیوم
اندر ربو و ضیق النفس ربو بیماریست که مردم آسوده دم نتواند زد مگر بشتاب همچون دم زدن کسی که
دویده باشد و دم زدن که بشتاب باشد آنرا بتازی متواتر گویند و سبب گرفتگی منفذ هوائی باشد
و آن بیماری جوان را افتد و اگر پیر را افتد عسرتر باشد و زایل نشود و نفوث انسان از قعر شش پراکنده
و برانداخته نشود و هرگاه که خداوند این علت بقفا باز خسید رگی و تنگی زیاده گردد و سبب عسری این
علت آنست که ماده اندر شش افتد و از سه حال بیرون نباشد یا سخت بسیار یا غلیظ تر لزج باشد
باسانی از جای گسسته نشود و آنچه رقیق باشد از بهر آنکه آلت قوت دافعه اندر بیرون آوردن ماده
از شش هوای دم زدن که قوت سرفه بیرون شود اگر ماده رقیق باشد زود تر از قوت سرفه جدا شود
و هوا بیرون اندر ماده آنجا بماند و چون حال ماده غلیظ و رقیق است اگر با غلیظی و رقیقی بسیار تر باشد
بیشک بیمار عسرتر باشد و ضیق النفس یعنی تنگی دم زدن بیماری است که گذرهای دم زدن گرفته باشد
و تنگ شده باشد و هوائی که بدم زدن اندر آید و اسباب ضیق النفس بیرون آنکه در اصل آفرینش

منفذ

افتد یکی آنست وازان است که سینه در اصل آفرینش تنگ باشد والتهاء دم زدن را جای حرکت
انبساط فراخ نباشد واما سبب شش نه گانه نخستین است که اندر شش واندر قصبها ورگها و
شریانها او خلطی باشد رقیق یا غلیظ دوم آنکه شش آماسیده بود سیوم اندر بعضی احشا چون معده وجگر
وغیر آن آماسی باشد وبدان سبب حرکت انبساط را جای تنگ باشد چهارم آنکه ماده بسیار
اندر فضای سینه ریخته باشد چنانکه در استسقا افتد پنجم آنکه بخار دخانی اندر شش بسیار باشد وحرکت
انقباض از بهر بیرون کردن آن متواتر گردد وسبب غلیظی وبسیاری بخار دم زدن تنگ ودشوار باشد
ششم آنکه بادی سطبر اندر سینه ومر التهاء دم زدن مانده باشد هفتم آنکه خشکی غالب شود وبدان
سبب تخلخل شش فراز هم آید واندر حرکت انبساط فرمان برداری نکند هشتم آنکه سرما بالتهاء دم
زدن رسد از بادی سرد ویا از خوردن طعامی وشرابی وداروی سرد نهم آنکه در بیماریهاء گرم نزدیکی
بحران پدید آید وعلامت آن باشد که مادتها روی ببالا می نهند وهمچنین اندر بیماریها وآماسهاء احشا
هرگاه که ماده بجانب بالا میل کند نفس تنگ شود واگر حاسها وعقل بسلامت باشد ماده پیش گوش آید
وآنجا آماس کند واگر عقل شوریده شود حاسها با آفت شود آماس اندر دماغ افتد وسرسام گرم
[?]کند ونفس انتصاب نوعی صعب تر است از ربو وضیق النفس وخداوند این علت هیچ پهلو بر زمین
نتواند نهادن [?] بنشیند وبر پای ایستاده باشد دم نتواند زد وبباید دانست که بیماریها
که اندامهای یکسان [?] واندامهای مرکب افتد وهرگاه که اندر فصل خریف بارانها بسیار آید وتابستان
خنک باد شمالی بوده باشد اندر زمستان بیماریهای شش بسیار افتد ودر جمله هوای سرد شش را
زیان دارد والا کسی را که در هوای گرم مقام بسیار کرده باشد ورنج گرما یافته [?] بسیار باشد که
علت ربو ذات الریه گردد وبیماریهای شش نیز بسیار باشد که به بیماری دیگر باز گردد چنانکه سوء المزاج
سرد یا گرم که به بیماری دیگر باز گردد چنانکه سوء المزاج که اندر جگر افتد وباستسقا شد علامت
بسیار باشد که مزاج شش در اصل گرمتر از طبعی باشد یا سردتر یا ترتر یا خشکتر بسیار باشد
که مزاج اصلی طبعی باشد لیکن بسببی از اسباب بگردد ومزاج عارض پدید آید یا گرمتر از آن
شود که بوده باشد یا سردتر یا ترتر یا خشکتر وفرق میان مزاج اصلی همچون مزاج طبعی باشد
یعنی همیشه ظاهر باشد وعلامت مزاج عارضی در حال تغیر مزاج پدید آید چه ترکیب سینه
وتنگی وفراخی این ممکن نیست که از صفت آفرینش بگردد اما خداوند مزاج گرم را سینه

فراخ

فراخ و آوازی قوی و دم زدن عظیم باشد و از هوای سرد هیچ مضرت نکند بلک راحت یابد و گاه باشد که
تشنه شود با دهن خشک تشنگی او بنشاند بی آنکه آب بسیار خورد و گاه باشد که بسبب غلبه گرمی بسرفه افتد و خداوند
مزاج سرد را سینه تنگ و آواز کوچک و باریک و دم زدن صغیر باشد و هوای سرد و آب سرد
و برا زیان دارد و اندر سینه او بلغم بسیار تولد کند و علت ربو و سرفه بسیار افتد و خداوند مزاج تر را آواز
نرم و گرفته و دم زدن با خرخره باشد و آواز بلند نتواند کرد و اگر چه او ضعیف نباشد و سینه او بتری ممتلی
باشد و پلک چشم آماسیده باشد و این را بتازی تهیج گوشت گویند و گوشت رخسار او نرم و آویخته
باشد و این را بتازی ترهل گویند و خداوند مزاج خشک را آواز درشت باشد همچو آواز کلنگ و اندر سینه او
هیچ تری نباشد و باشد که بسبب غلبه خشکی نفس تنگ شود و بباید دانست که آواز و دم زدن از
احوال سینه و شش خبر دهنده است و بدین سبب است که اگر در عضلهاء باسط آفتی باشد آواز خناق شود
و اگر آفت اندر عضلهاء قابض آواز گرفته شود چنانکه بتازی التسج گویند و آگاهی یافتن از گرانی سینه
دلیلی خاص است بر آنکه ماده اندر شش است و سوزش سینه و خلیدن دلیلی خاص است بر آنکه ماده
اندر قعر شش است و در تخلخل گوشت اوست و اگر ماده اندر تخلخل گوشت او باشد تنها و سرفه دیر
آویز افتد اگر چه سخت افتد و هم با دلیل آنست که ماده اندر شش افتد و آنرا که ماده اندر فضاء سینه
ریخته باشد هر گاه که این پهلو بدیگر پهلو گردد ماده از ینجانب بدان جانب برود و او را از آن آگاهی باشد
و سرفه کمتر باشد لیکن دیر بهتر شود و باشد از بهر آنکه گوشت شش نازک و متخلخل است ماده اندر خورد و آماس
تولد کند و بباید دانست که گرد آمدن ازمادتها اندر شش از سه وجه بیرون نباشد یا نزله باشد که از سر فرود آید
یا بسبب تخلخل آواز موضعی دیگر ریخته یا بسبب آنکه مزاج سرد باشد رطوبتها اندر وی تولد کند و نشان نزله
آنست که ناگاه بیکبار افتد و اگر از موضعی دیگر بدو ریخته میشود اندک اندک پدید آید و اگر اندر شش
تولد کند علامتها مزاج سرد و تر ظاهر باشد و چشم و روی تهیج کند العلاج علاج ضیق النفس سه نوع است
از بهر آنکه اسباب این همه بدین عدد است نوع نخستین و دومین و سیومین آنست که ماده اندر قصبها
شش باشد یا اندر رگها و شریانها یا اندر تخلخل گوشت او تدبیر صواب اندر علاج زکام و نزله یاد کرده
آمده است و این ماده که بسینه فرود آمده است برفق پاک کند و اگر ماده بسیار باشد نخست مسهل دهند
و داروهای مسهل بکار دارند داروها باید که ماده را لطیف کند و سخت گرم کننده نباشد از بهر آنکه اگر ماده گرم شود
آنچه لطیف تر از وی بتحلیل خرج شود و آنچه بماند غلیظ تر شود و عسر گردد و گاه باشد که بسبب گرم شدن ماده جرای

اندر شش تولد کند و مصلحت آنست که ماده را نرمی دارد و بداروها معتدل بیزانند و ببشیکان اندر داروها ریو
واندر داروهای معجونها که از بهر این علت ساخته اند افیون و بیروج و تخم کنف بکار داشته اند و اسبغول
نیز دور داشته اند از بهر آنکه این داروها آنست که ماده لطیف تر اندو غلیظ کند و آنجا که غرض باز داشتن نزله
باشد اگر این داروها بکار دارند روا باشد و داروها ادرار کننده زیان دارد از بهر آنکه ماده رقیق تر اند و بیرون
آرد و آنچه غلیظ باشد بماند و اگر ماده اندر رگها و شریانهاء شش باشد نه اندر تخلخل او نخست رگ باسلیق
بباید زد از دست چپ پس دیگر تدبیرها کردن و اگر این علت کودک را باشد داروها باشیر آمیخته کودک را
کفایت باشد و طعام شوربای باخروس بپزند و نان خمیر کودک را کفایت باشد و نان خمیر که او خاستن
و تخم بادیان اندر وی سرشته و گوشت گنجشک و شوربای او و شوربای کبک و دراج و سیر و آهو و گوزن
و شوربای گوشت روباه و شش او خاصه و ماهی ترنج کهن سود دارد و آنجا که طرح نباشد ماهی شور کرده
بجای او باشد و گوشت و خارپشت و شش او سود دارد و شش روباه و شش خارپشت خشک کرده
بکوبند و با شکر بیامیزند و بدهند که اندرین علت بخاصیت سود دارد و میان طعام خوردن و آب خوردن مدتی
دراز باید کم از دو ساعت نباید و تشنگی سود دارد و آب اندک اندک باید داد یکبار سیراب نشاید داد
و بعوض آب ماء العسل سود دارد و موافق باشد و از پس طعام خوردن و آب بسیار خاصه خواب زیان دارد
و اگر کسی ضعیف باشد و یا ماندگی رسیده باشد و چون طعام خواب بازنتوان داشت اندکی زنجبیل
روا باشد و طعام از پس ریاضت باید خوردن و ریاضت بآهستگی آغاز کند پس باخر قوی تر کند و اندر بیشتر
وقتها طبع نرم باید داشت و ماهی شور پیش از طعام شور کرده طبع را نرم کند و زود شوربای خروس پیر
و مغز کتان اندر وی بخته و حلبه و انجیر اندر آب بپزند و بپالایند و از آن ماء العسل بپزند و حلبه و میویز اندر آب آمیخته
همچنین بکار دارند صفت قرصی که طبع را نرم کند و رطوبتها از حلق برکندن آسان کند بگیرند خردل مثقال نمک
طعام یکمثقال عصارهٔ قثاء الحمار نیم مثقال اگر حاضر نباشد بدل او شحم حنظل بسرشند و هشت قرص کنند شربتی
یک قرص باشد یکروز بخورند و یکروز نه و با ماء العسل خورند اگر کسی شراب خوردن عادة دارد شراب رقیق ریحانی
مقداری اندک ماده را برزند و شراب انگبین سود دارد و مالیدن سینه و پهلوهای سینه و رگها گوشت مالیدن
سود دارد و اگر از مالیدن فایده نبود اندکی روغن یاسمین یا روغن خیری و مانند آن مالیدن روا باشد
و هرگاه که سینه را بمالند اول نرمک مالند و با خر نرم تر و آواز کشیدن و بلند کردن بتدریج سود دارد داروها دادن
دادن چنان باید که نخست بداروها مفرد آغاز کند چون زراوند گرد و هر بامداد چهار دانگ کوفته یا دو داو قیه آمیخته

از کرم بدهند

وآب گرم بدهند وسکبینج چهار دانگ با یکدرم سنگ ویکمثقال بقدر حاجت اندر آب سداب حل کنند
واسقیل بریان کرده بسایند وبانگبین بسرشند وبدهند قنطوریون اندر آب بجوشانند وبپالایند وآن آب آمیخته
گرم بانگبین بدهند اگر علت تازه باشد قنطوریون غلیظ بدهند واگر کهن باشد قنطوریون باریک وهر دو را بکوبند
وبانگبین بسرشند وچون لعوقی بکار دارند صواب باشد وسکنگبین بزوری وعسل عنصل موافق باشد وماده
غلیظ را بیرون آورد وسینه پاک کند وهرگاه که بداروهای مفرد کفایت نشود بداروهای مرکب بازگردند چون
مطبوخها ومعجونها که یاد کرده شود صفت حب غاریقون بگیرند غاریقون سه درم سنگ رب السوس وفراسیون
از هر یکی یکدرم سنگ ایارج فیقرا وشحم حنظل وعنزروت ومر از هر یکی یکدرم سنگ همه را بکوبند وبا میخته
بسرشند وحب کنند شربتی دو درم سنگ یا سه درم سنگ واندر بعضی نسخها بعوض مر صبر است نسخه دیگر بگیرند
غاریقون نیم درم سنگ شحم حنظل دو دانگ بورق دو دانگ تخم سوسن وتخم الجرجیر وایرسا از هر یک
یکنیم درم سنگ جمله یکشربت باشد نسخهٔ دیگر از جهة کسی که اندر سینه او حرارتی یا تب همی گیرند بنفشه
ورب السوس از هر یکی یکدرم سنگ غاریقون دانگی ونیم کثیرا نیم دانگ حب کنند جمله یکشربت باشد
وباید دانست که غاریقون وافتیمون را اندرین علت منفعتی بزرگ است صفت حب جاوشیر بگیرند
جاوشیر نیم درم سنگ اندر آب بادیان حل کنند ونیم درم سنگ شحم حنظل بدان بسرشند وحب کنند
وبا ماء العسل بدهند ومنفعت جاوشیر اندرین علت بزرگ است لیکن عصبها را سخت زیان دارد از آنک
جاوشیر دهند بیمار عصبها باید داشت وروغن گرم خوشبوی مالیدن صفت حبی دیگر بگیرند اشق یکدرم
سنگ واندر آب بادیان حل کنند ونیم درم سنگ جندبیدستر بدان بسرشند وبا ماء العسل بدهند صفت
حبی دیگر شحم حنظل دو دانگ الجزره یکدرم سنگ افتیمون نیم درم سنگ بانگبین بسرشند وبدهند وسه ساعت
صبر کنند پس سه وقیه ماء العسل بدهند وهرگاه که بداروهاء مسهل پاک کرده باشد قی کردن پیوسته سود
دارد خاصه آن روز که قی خواهند کرد ترب وماهی شور خورد واگر خربق سپید را بترب اندر نشانند ویک
شبانروز بنهند پس خربق از وی جدا کنند وازان ترب باری بخورد پس از طعام ونمک طعام یکدرم
سنگ پس قی کنند تمامتر باشد واز مضرت خربق ایمن باشد واگر خردل ویکدرم سنگ بوره ارمنی
نیم درم ونطرون دانگی همه را بکوبند واندر یک وقیه انگبین بسرشند واندر پنج سیر آب گرم حل کنند وبدهند
قی تمام آرد واگر قوی تر خواهند چهار درم سنگ بوره اندر پنج وقیه ماء العسل بدهند واما حبها وداروها
که سینه وگذرهای دم زدن را پاک کند ازین نوع باید کرد بگیرند عاقرقرحا وعلک الانباط بکوبند وباندکی شکر

طرز و بهر بسرشند و حب کنند و پیوسته اندر دهان دارند و اگر چنین لعوقی سازند روا باشد صفت لعوقی
بگیرند تخم سپندان و کنجد مقشر از هر یکی سی درم سنگ زوفا خشک هفت درم سنگ بکوبند و با انگبین
بسرشند و هر بامدادی یک کفچه بخورد صفت داروی دیگر بگیرند شش روباه خشک کرده پنج درم سنگ
بوره کوهی و حماما و بلبل از هر یکی چهار درم سنگ تخم کرفس و ساذج هندی از هر یکی هشت درم سنگ
تخم فنکسود دو درم سنگ همه بسرشند و شیر یتوعات بسرشند و حب کنند و شب اندر دهان
میدارند و هر گیاهی که بشکنند و شیر بیرون آید یتوع گویند و شیر درخت انجیر و تریاق و سحر ازین
شمار است صفت لعوقی اسقیل سینه را پاک کند بگیرند اسقیل تر و انگبین مصفی از هر یکی راست راست
و هر دو در پاتیله و آتش نرم نهند تا اسقیل پخته شود چون لعوقی گردد هر بامدادی یک کفچه پیش از طعام دهند
و پس از طعام نیز روا باشد صفت داروی دیگر بگیرند بوره کوهی و حاشا و ایرسا و بلبل و انیسون
همه را بکوبند و با انگبین بسرشند بامداد و شبانگاه مقدار فندقی بدهند و اوزان این همه داروها راست راست
بلبل که وزن او کمتر باشد بقدر حاجت و بحسب مشاهده بیفزاید و بکاهند صفت داروی دیگر بگیرند جعده
و شیح ارمنی و قنطوس و جند بیدستر و زوفا و کندر از هر یکی یکمثقال همه را بکوبند و با انگبین بسرشند
این جمله دو شربت باشد دیگر بگیرند بوره چهار درم سنگ بلبل سپید دو درم سنگ انگزد و اشق از هر یک
دو درم سنگ همه را بکوبند اندر آمیخته بسرشند شربتی چند دانه باقلی اندر ماء العسل دیگر جند بیدستر و زراوند گرد
و راتنج از هر یکی یکمثقال بلبل سپید و عصارهٔ قثاء الحمار از هر یکی نیم مثقال شربتی نیم درم سنگ اندر ماء العسل
گرم کرده دیگر بگیرند خردل و بوره از هر یکی دو درم سنگ پودنهٔ جویباری و عصارهٔ قثاء الحمار از هر یکی یکدرم سنگ
همه را بکوبند و بسرکهٔ عنصل بسرشند شربتی چند انکه نخودی اندر ماء العسل و اگر حرارتی باشد این داروها همه
اندر سکنکبین دهند و راسن آب او سود دارد و از جمله داروها قوی که اندرین علت بدان حاجت افتد زرنیخ است
اورا با رسایح حب کنند یا اندکی زرنیخ اندر ماء العسل بدهند یا اندر زرده خایهٔ مرغ نیم برشت و اگر داروی معتدل تر
خواهند زیره کرمانی را بکوبند و با سرکه ممزوج بدهند و اگر نفس فرو گیرد و خناقی شود بگیرند پودنه چهار درم سنگ
تخم سپندان دو درم کنند چون کوکرد و زرنیخ هر دو را بکوبند و با به کرده بسرشند و قرصها کنند و دود کنند
و دهان بر زبر آن بدارند صفت داروی دیگر بگیرند مر صافی و قسط و سلیخه و زعفران و زراوند با میخته
و پراکنده دود کنند سود دارد دیگر میعه تر و با زرد و صبر همچون داروها بشتر آمیخته و پراکنده دود کنند و در روز
پیوسته هر روزی دو بار نوع سیوم آنکه اندر بعضی از احشا اماسی باشد بدان حرکت انبساط جای تنگ شود

علاج علامت این نوع آنست که تنگی نفس بر تبع بیماری آن عضو پدید آید علامتها اما آنکس آن عضو ظاهر باشد
و علاج او علاج آن عضو باشد چهارم آنکه ماده بسیار اندر فضاء سینه ریخته باشد و علامت آن یاد کرده آمده است
و علاج او علاج استسقاست نوع پنجم آنکه بخار دخانی اندر شش بسیار باشد علامت وی تشنگی است
و از هوا خنک راحت یافتن و دم زدن متواتر و سریع و اندر سینه گرانی نباشد و شراب سیب
و مفرح سرد و میوها تر و خشک و خوشبوی خوردن و بوئیدن چون سیب و آبی و امرود چینی و بنفشه و نیلوفر
و گل و صندل و گلاب و کافور بوئیدن و بر سینه طلی کردن و اگر باستفراغ حاجت آید بماء الجبن کنند و بایارج
فیقرا و اطراف او میمالند و اندر آب گرم همی مالند و همی شورند و بهترین آنست که از هوا بهوای خنک تر شود
و اگر این ممکن نگردد خانه را خنک و خوشبوی کنند نوع ششم آنکه بادی غلیظ اندر منفذها دم زدن مانده باشد
و علامت وی آنست که اندر سینه گرمی گرمی باشد و از طعامها بادانگیز در وز زیاده گردد علاج این شکستن بادها
دکدن شده بتدبیرهائی که اندر علاج نوع نخستین یاد کرده آمده است و آب بادیان و تخم بادیان
و ایارج فیقرا و حب الرشاد اندرین باب سخت نافع است و مالیدن بروغن سداب و بروغن حب الغار
و ضمادها که از شبت و مرزنگوش و بابونه و بر سینه و پهلوها نهادن سود دارد و از معجونها شنجرنیا و اثرودسیا (?)
سخت نیک باشد چنانکه از سکبینج و جاوشیر و مانند آن که اندر علاج نوع نخستین یاد کرده آمده است
سود دارد خاصه سکبینج اندر آب سداب نوع هفتم آنکه خشکی غالب شود و بدان سبب تخلخل
شش فراز هم آید و اندر حرکت که انبساط فرمان برداری نکند و علامت وی آنست که اسباب خشکی
از پیش افتاده باشد و علامتها خشکی و از تشنگی و غیر آن ظاهر علاج وی تدبیرها تری آرنده است
و شیر خر و شیر میج (?) که در حال دوشیده باشد و علامتها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
و نذر نقاص الحجاب بکار داشتن نوع هشتم آنکه سرمائی با آلت دم زدن رسد از بادی سرد

علاج

یا از خوردن طعام و شراب و داروئی و علامت این نوع سبب او باشد و علاج او بروغنها
گرم مالیدن و طبیخ مویز و آنچه ازین نوع اندر علاج نخستین یاد کرده آمد بکار داشتن صفت طبیخ حلبه
بگیرند حلبه بشسته و مویز دانه بیرون کرده از هر یکی پنج سیر آب بادیان یک کوزه بپزند هر بامداد
چهل درم سنگ گرم کند بخورند و اگر بدین طریق حلبه الخبز نستی (?) بپزند و بپالایند و انگبین نهند تا بقوام
آیند و هر بامداد یک کفچه بخورند نوع نهم آنکه اندرین بیماریها گرم نزدیک آن بحران پدید آید و علاج این
نوع علاج بیماری باشد این علاج خاصه نیست بدیگر باب چهارم در یاد کردن انواع سرفه بر وجه کلی

سرفه حرکت شُش است و حرکت اندامها که با او اندر دم زدن مشارکت کنند و این حرکت حرکتی است که طبیعت بدان رنجی از خویشتن دفع میکند و همچنانکه عطسه مر دماغ را حرکت است از جهة دفع رنج سرفه مر شُش را همان است و اسباب سرفه سه نوع سوء المزاج است که با ماده یا بی ماده دوم انواع آماسها است و اگرچه آماس نوعی از سوء المزاج با ماده است لیکن فرقی است میان هر دو و آن آنست که ماده آماس تحلخل اجزای عضوی پراکنده و جای نایافته باشد و اجزای عضو را از هم درکشیده و بدین سبب آماس را تفرق الاتصال گویند و اندر سوء المزاج بخلاف این باشد سیوم آنکه چیزی موذی ناطبیعی ناگاه با آلتهای دم زدن[7] فرو رود چنانکه کسی را افتد که در میان طعام خوردن حدیث گوید و طعام بمجری خویش فرو رفته باشد بعاقلی اشتاب کنند حنجره بگشاید و اگرچه حرکت سرفه حرکت آلتهای دم زدن است بسیار باشد که این اندامها بسلامت باشد و سبب مشارکت همه تن یا مشارکت یک اندام چون معده و مری و جگر و سپرز و معالیق این هر دو مشارکت بسیار سرفه پدید آید اما آنچه بمشارکت همه تن باشد سرفه باشد که اندر تب پدید آید[9] چنین باشد که اکنون یاد کرده شود بباید دانست که هرگاه که اندر قصبه شش باشد یا اندر گوشت او سوء المزاج ساده گرم یا سرد یا خشک پدید آید اجزای شش را هوائی که حرکت انبساط در کشد ناخوش آید بقوت طبیعت بر طریق دفع موذی بیش آن هوای باز آید و از آن منفذها دم زدن تنگ شود و هوا که کشیده شود اندر وی گنج بیاید بدان سبب تمددی اندر اجزای شش افتد لیکن اجزای او از هم باز کشیده شود و الم یابد قوة طبیعت بدفع آن برخیزد و آن هوا را که اندر آمده است باز میکشد و سرفه تولد کند و ماده که از سر فرود آید اگر بر قصبهٔ حلقوم فرو می آورد چنانکه چیزی بر روی دیوار فرو آورد باسد ها دم زدن و بسیار گیها شش بر شود و از فرو آوردن ماده هیچ سرفه نباشد و اگر میان اندر حلقوم فرو میچکد سرفه انگیزد و هرگاه که جگر گرم شود خون تولد کند گرم باشد و غذای شش که از جگر رفته باشد گرم بغایت باشد که اندر رسد بیم آن باشد که ازین خون اندر وی بثرها پدید آید و آنرا بتازی بثرات السعال گویند ممکن باشد که چون جراحتی تولد کند و اندر آغاز تولد بثرات سرفه بی نفث باشد و گاه باشد که اندر شش سوء المزاج اندر وی گرم شود و جایگاه بزرگ نخواهد و بدان سبب تمدد اندر اجزای شش افتد و الم آن یافته شود و قوة طبیعت بدفع آن بجنبد و سرفه تولد کند و اما تولد سرفه بسبب آماس جگر یا اندر سر حجاب یا اندر فرو سوی او آماسی پدید آید معالیق جگر فرو کشیده شود و بسبب نشا معالیق همه اجزای و جای شش و معالیق او نیز کشیده شود و المی یابد و منفذها دم زدن بسبب فرو کشیدگی اجزای او تنگ شود

[7] ز سر دون بای سرد و یا وردی یا عطسار یا طعامی [illegible] یا چیزی یا عفص خورده شود یا [illegible] بجهت جگر و دم زدن م

[9] و آنچه بمشارکت دیگر اندامها و انواع سوء المزاج و انواع آماسها پدید آید م

و قوت طبیعت

وقوت طبیعت هم بدفع الم و هم بدفع زحمت هوا بجنبد و سرفه تولد کند و این سرفه باشد با الم و بود
و بباید دانست که از آنجا که اعتبار سوء المزاج و انواع ریشها و بثرها که اندر شش و آلتهاء دم زدن پدید آید
سرفه اصلی و راستی شش نوع است یکی سرفه است که سبب آن سوء المزاج گرم باشد ساده دوم سرفه است
که سبب آن سوء المزاج سرد باشد ساده سیوم سرفه است که سبب سوء المزاج سرد باشد و این هر دو
نوع را سرفه تر گویند و پنجم سرفه است که سبب آن اماسها و ریشهاء آلتهاء دم زدن باشد ششم سرفه که سبب آن
بثرات السعال باشد که یاد کرده آمده است و سرفها دیگر عارضی باشد و بر تبع بیماری دیگر تولد کند والله اعلم

باب پنجم اندر سرفه خشک که از سوء المزاج ساده باشد هر گاه که اتفاق افتد که اندر هوای گرم مقام کرده
شود و طعامها و شرابها گرم خورده یا بوی داروها و عطرها گرم پیوسته می یافته سوء المزاج گرم ساده تولد کند
خاصه اندر دماغ و آلتهاء دم زدن علامت خشکی حلقوم و سرفه خشک و تشنگی دایم و اندر سینه هیچ گرمی نه
و مضرت یافتن از حرارت آفتاب و گرمابه و نزدیکی آتش و راحت از هواء سرد و شربتهاء خنک و فرق
میان سوء المزاج گرم و خشک که اندر شش باشد و آنچه اندر معده است آنست که خداوند شش گرم
از هواء خنک راحت بیشتر از آن یابد که از هوای سرد بی سرفه باشد علاج بامداد و شبانگاه شربتهاء
خنک باید دادن چون شراب بنفشه و نیلوفر و لعاب اسپغول و دیا قوزاء ساده و چاشتگاه گلاب
و سپستان اندر وی پخته و صندل و کافور و گلاب و آب کوک و آب برگ خرفه و بنفشه و نیلوفر بر سینه
طلی کنند و صندل و کافور و خیار بادرنگ می شکستن و می بوئیدن و بنفشه و نیلوفر بوئیدن و برگ کدوی تر
ضماد ساختن و پاره روغن بنفشه بکار داشتن سخت نافع باشد صفت لعوق که اندرین نوع سود دارد
بگیرند لعاب اسپغول و لعاب دانه آبی شیرین و لعاب تخم خطمی و آب خیار و خیار بادرنگ و آب انار
شیرین و آب کدوی و آب خرفه و آب نیشکر از هر یکی بیست درم سنگ صمغ و کثیرا و مغز بادام شیرین
سپید کرده و شکر عسکری از هر یکی پنج سیر تخم خشخاش دو درم سنگ شکر نیم من آنچه کوفتنی بکوبند و اندرین
آبها بریزند تا معقول شود و هر ساعت اندک اندک می مزند صفت لعوقی دیگر کثیرا نیم کوفته یکجزو مغز بادام
سپید کرده دو جزو کثیرا اندر جلاب حل کنند تا بر شود و بانگشت بمالند و مغز بادام با وی بسرشند بقوام
لعوق و اگر کسی شیرین تر خواهد شکر سوده بر افکنند و بسرشند و پیوسته اندک اندک می مزند صفت داروی
دیگر بگیرند نشاسته و صمغ و کثیرا و مغز بادام شیرین و مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار از هر یک راست راست
و بانگبین پاک کرده دو چند وزن داروها حب کنند چنانکه رسم است بلعاب دانه آبی یا لعاب اسپغول

بوسته ازین یک حب در دهان میدارد واگر درشتی سینه و حرارت برحال خود بماند و دراز آهنگ شود
صمغ درخت بادام یا صمغ درخت آلی بگیرند مقدار صد درم سنگ و اندر دویست درم سنگ آب صد درم
سنگ جلاب پنجاه درم سنگ لعاب اسبغول بپزند تا بقوام انگبین شود و پنجاه درم سنگ روغن بادام
برچکانند و بپزند تو تا آمیخته شود و بوسته می مزد و سپستان دانه اندر دهان همی مزد واگر سپستان بپزند
ولعاب او بپالایند و شکر بر نهند تا بقوام آید صواب و نافع باشد و طعام از کشک جو و اسفاناخ و باقلی
و ماش مقشر و کدوی و برگ کوک سازند نافع باشد انشاء الله تعالی **باب ششم** اندر سرفه
که از سوء المزاج سرد ساده [بعض] اسباب این ضد اسباب آن باشد و علامتهاء مزاج سرد ظاهر باشد
علاج اسباب را بدل کند و سوء المزاج و سرفه را که بسبب آن رسیدن هوای سرد باشد تا آلتهاء
دم زدن یا مانند این نفس بسی فرو گرفتن نیک [یعنی نفس بگیرد] سال تا چندانکه ممکن گردد و طاقت دارد دمش را گرم کند
و سوء المزاج سرد زایل شود و اگر کهن گشته باشد مرصافی و میعه تر با انگبین بسرشند و اندک اندک اندر
دهان میگیرند و یکدرم سنگ روغن بلسان بهم بسرشند و بدهند صفت لعوقی دیگر بگیرند لعاب خیار
بادرنگ و لعاب تخم کتان از هر یکی پنجاه درم سنگ انگبین صد درم سنگ بقوام آرند و آب انار
شیرین یکجزو انگبین یک جزو فانید یکجزو اندر فانیذ کنند و بقوام آرند صفت شراب زوفا بگیرند انجیر بستی
پانزده عدد مویز منقا دانه بیرون کرده بیست عدد بیخ سوسن مقشر ده درم سنگ برسیاوشان پنج درم
سنگ زوفا خشک سه درم سنگ لب کشا دو درم سنگ بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و انگبین بر نهند
و بقوام آرند این شراب با مثرودیطوس یا دواء المسک یا با سنجرنیا دهند و سینه او را بروغن سوسن
و روغن نرگس و روغن خیری و روغن یاسمین و موم زردی مالند صفت شرابی دیگر بگیرند شراب
انگوری کهن دویست درم سنگ و طرسلاء معین دو درم سنگ بیخ سوسن و زوفاء خشک
از هر یکی سه درم سنگ پرسیاوشان پنج درم سنگ علک الانباط یکدرم سنگ مویز دانه بیرون
کرده هفت درم سنگ اندرین شراب بجوشانند و بپالایند هر روز بامداد پنج درم سنگ تا هفت
درم سنگ با دانگی روغن مصطکی بدهند و طعام سبوس گندم و سبوسات باشد با عسل یا با شکر
و فانیذ در حسوها و سپوساب حلبه و خرما و تخم اندر بپزند و روغن آن روغن پسته و روغن حبة الخضرا و روغن چلغوزه دهند
والله اعلم بالصواب **باب هفتم** اندر سرفه که از سوء المزاج گرم با ماده باشد اسباب این نوع
سوا اسباب زکام و نزله است و علامت او تشنگی است با دغدغه اندر حنجره و مری اندر سینه و رطوبتی که

بکرم فرماید

بسرفه برآید وگاه باشد که تب آید تدبیر ها مختلف نگاه باید کرد تا ماده غلیظ است یا رقیق اگر رقیق است
بامداد یا قوتها باید داد و چاشتگاه سپستان اندر کشکاب و عناب اندر نخود دشتانگاه لعاب اسپغول
دادن و اندر میان روز لعوق کثیرا که اندر باب پنجم این گفتار یاد کرده آمده است و اگر سرفه سخت باشد حب السعال
اندر دهان میدارد خاصه بشب صفت حب السعال نشاسته و کثیرا و رب السوس از هر یکی پنجدرم سنگ
افیون نیم درم سنگ و اندر بعضی نسخه‌ها دیگر آورده اند حب کنند و بلعاب اسپغول یا بلعاب دانهٔ آبی
و اندر بعضی نسخه‌ها افیون نیست لیکن سرشتن بعصاره برگ کوک فرموده اند و اگر کسی را حاجت آید
که بعصاره برگ کوکنار بسرشند روا باشد و تخم خشخاش با مویز دانه بیرون کرده بکوبند سود باشد صفت
لعوق ابن ماسویه بگیرند تخم خشخاش سپید بیست درم تخم خشخاش سیاه و کثیرا و صمغ و مغز دانهٔ آبی از هر یک پنجدرم سنگ
بیخ سوسن مقشر بیست درم سنگ اسپغول پنجدرم سنگ همه را نیم کوفته کنند مگر اسپغول را و تخم
خشخاش و تخم خیار و بیخ سوسن اندر مقدار دو من آب باران تر کنند یک شبانروز و اسپغول را و تخم خطمی را
جداگانه لعاب بیرون کنند و نگاه دارند و کثیرا و صمغ نو جداگانه با مقدار ده سیر آب باران حل کنند
و نگاه دارند دیگر روز تخمها که تر کرده اند بپزند تا آب به نیمه باز آید و بدست بمالند و بفشارند و بپالایند و لعابها
کثیرا و صمغ حل کرده با وی بیامیزند و نیم آن شکر برافکنند و بقوام آرند صفت حب السعال که اندرین نوع
سود دارد بنفشه و کثیرا و رب السوس از هر یکی یکدرم سنگ مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین و مغز تخم
بادام و تخم خشخاش از هر یکی دو درم سنگ نشاسته یکدرم سنگ آرد باقلی دو درم سنگ پوست
خشخاش یکدرم سنگ شکر هفت درم سنگ همه را بکوبند و بلعاب دانهٔ آبی بسرشند و حب کنند
و اگر ماده غلیظ باشد هر بامداد کشکاب با شراب بنفشه دهند اندر کشکاب چهار درم بیخ خطمی و
پنجدرم سنگ بیخ سوسن و یکدرم سنگ باقلا پوست باز کرده اندر ریزند پنجدرم سنگ بنفشه
پرورده اندر آب باقلا بدست بمالند و بپالایند و نیم کوفته و نیم گرم بدهند صواب باشد و اگر بنفشه
اندر شراب زوفا دهند بهتر باشد صفت شراب زوفا که اندرین نوع سرفه موافق باشد بگیرند
عناب بیست عدد سپستان پنجاه عدد مویز دانه بیرون کرده ده درم سنگ انجیر بستی ده عدد
بیخ سوسن مقشر ده درم سنگ کشک جو یکمشت تخم خشخاش سپید هفت درم سنگ
تخم خطمی و کثیرا و دانهٔ آبی از هر یکی پنجدرم سنگ همه اندر دو من آب بپزند تا به یکمن آید و بپالایند هر بامداد
چهل درم سنگ گرم کنند و بنفشه پرورده اندر وی اندازند و بدهند با سه درم سنگ روغن بنفشه یا روغن بادام

ده درم و تخم خطمی

پنجدرم

صفت شرابی که سینه را نرم کنند و طبع را نیز گرم کند عناب بیست عدد سپستان سی عدد مویز دانه
بیرون کرده ده درم سنگ بنفشه خشک چهار درم سنگ بیخ سوسن مقشر پنج درم سنگ انجیر بستی ده عدد
همه را اندر یکمن و نیم آب بپزند تا نیمی باز آید و بپالایند این جمله دو شربت باشد و هر شربتی هفت درم
سنگ فلوس خیارشنبر و ده درم سنگ ترانگبین بر نهند صفت شراب بنفشه سرفه گرم را و تب گرم را
سود دارد و طبع را نرم کند بگیرند بنفشه تر نیم من و دو من آب گرم کنند و بنفشه را اندرین آب نهند و یکشبانروز
بگذارند و بپزند تا به نیمه باز آید و بدست بمالند و صافی کنند و یکمن شکر برافکنند و بقوام جلاب آرند صفت مسهل
که خداوند این سرفه را باید داد بگیرند سی عدد عناب بنفشه خشک بیست درم سنگ هر دو را اندر یکمن و نیم آب
بپزند تا به نیمی باز آید و بپالایند و مقدار هفتاد درم سنگ ازین مطبوخ بستانند و ده درم سنگ فلوس
خیارشنبر و بیست درم سنگ ترانگبین شکری در وی گذارند و سه درم لسان الثور سوده با وی بیامیزند
و بدهند این نسخه مسهل است و اگر در سینه سوزی و حرارتی باشد موم روغن و موم مصفی و روغن
گل و آب خیار و آب کدو و برگ خرفه فشرده همه را اندر دهان بمالند و خرقه بدان تر کنند و بر سینه نهند
و موی سر باز کردن و مالیدن اندر گرمابه مسام بگشاید و ماده را که از سر به سینه فرو می آید تحلیل کند و اگر اندکی
بوره و نفط با انجیر پخته سوده بسرشند و طلی کنند تا ریش کنند تا ریش کند و ترهبا بپالایند صواب باشد ان شاء الله تعالی
والله اعلم بالصواب باب هشتم اندر سرفه که از سوء المزاج سرد با ماده باشد سبب این نوع
سرفه نزله باشد و اسباب نزله معلوم گشته است و علامتهاء او و علامت ربو و ضیق النفس است
صفت قانونها که اندر علاج ربو و ضیق النفس یاد کرده آمده است بکار دارند و اگر باستفراغ حاجت آید
استفراغ بحب غاریقون کنند و صفت آن اندر علاج ربو یاد کرده آمده است و هر بامداد این شراب
مقدار چهل درم سنگ با پنج درم سنگ گلنگبین و دو درم سنگ روغن بادام باید داد صفت آن
انجیر بستی و مویز دانه بیرون کرده هر یکی چهل عدد بیخ سوسن و پرسیاوشان و بیخ بادیان از هر یکی بیست
درم سنگ همه را اندر دو من آب بپزند و بپالایند و بکار دارند اگر ماده غلیظ باشد با روغن بادام
تلخ دهند و اگر در سینه درشتی و اندک حرارتی باشد مقداری کشک جو اندر شراب بپزند و اگر حرارة
و درشتی بیشتر باشد کشکاب دهند و اندر کشکاب چهار یک کشک وزن نخود و یک درم سنگ تخم بادیان
و چهار درم بیخ سوسن مقشر بپزند و کشکاب کسی را دهند که اندر معده ترش میشود صفت شراب
زوفا که اندرین نوع سرفه موافق باشد بگیرند انجیر سکری ده عدد مویز دانه بیرون کرده ده درم سنگ

حلبه سپاهیه وتخم بادیان وتخم کرفس وپرسیاوشان وبیخ سوسن وزوفا خشک وفراسیون از هر یکی پنجدرم
سنگ همه را اندر سه من آب بپزند تا یک من آید و بپالایند و هر بامدادی سی درم سنگ گرم کنند و دو مثقال
ازین معجون در وی گدازند و بدهند صفت آن رُبّ السوس و زوفا خشک و پرسیاوشان از هر یکی ده درم
سنگ قردمانا و بلبل از هر یکی پنجدرم سنگ و در بعضی نسختها این سیاوحرف از هر یکی پنجدرم سنگ آورده اند
همه را بکوبند و بپزند و با انگبین مصفی بسرشند صفت معجونی که سینه را پاک کند و ماده غلیظ را بپزاند زوفا خشک
و بودنه و بیخ سوسن و خردل و قردمانا و بلبل و تخم الخیر و انیسون از هر یکی راست راست با انگبین مصفی بسرشند
چنانکه رسم است شربتی یک کفچه صفت دیگر که سینه را از ماده غلیظ پاک کند رب السوس پنجدرم
سنگ بلبل و قردمانا و مر و مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم سنگ و یکدرم سنگ ماء العسل بسرشند
چنانکه رسم است و حب کنند و پیوسته اندر دهان میدارند صفت حبی دیگر رب السوس و کثیرا
و مویز بی دانه و مغز بادام شیرین از هر یکی راست راست حب کنند چنانکه رسم است صفت حبی دیگر
که خداوند سرفه را که بشب آرام نیابد سود دارد بگیرند مر و میعه تر و کندر از هر یکی راست راست افیون
دانگی و نیم حب کنند هر یک بوزن دانگی و بشب اندر دهان نهند صفت لعوقی دیگر بگیرند جاوشیر
و خردل و مغز بادام تلخ راست راست و با انگبین بسرشند و بکار دارند و قطران با انگبین سرشته سود
دارد و صبر سقوطری با انگبین سرشته اندر دهان سود دارد صفت معجون السختج تا چهار تخته کنند بگیرند
مویز منقا دانه بیرون کرده صد درم سنگ و بجلاب پخته یک شبانروز کند پس بکوبند و ده درم سنگ
مصطکی کوفته بپخته بدو بسرشند و هر بامداد مقدار سه درم سنگ میخورد صفت لعوقی هم ازین نسخه
عیسی صاحب منهاج بگیرند مغز بادام تلخ شش درم سنگ به زرد و میعه تر از هر یکی چهار درم سنگ
زعفران و جاوشیر از هر یکی دو درم سنگ و با انگبین بسرشند صفت لعوقی دیگر از نسخه او بگیرند و
پرسیاوشان چهار درم سنگ بلبل ده دانه مغز جلغوزه دو وقیه روغن ناردین یکدرم سنگ
با انگبین و روغن چنانکه اندرو سرشته شود صفت لعوقی دیگر بگیرند به زرد و حلبه از هر یکی سه درم سنگ
زعفران یکدرم سنگ و جاوشیر و مر و مغز بادام تلخ از هر یکی چهار درم سنگ با انگبین بسرشند
صفت لعوقی که سینه را پاک کند بگیرند سیر پاک کرده نیم من روغن گاو نیم من سیر اندرین روغن
بپزند و مهرا کنند و یک من انگبین برافکنند و بقوام آرند صفت حب السعال بگیرند رب السوس و بلبل و
مانند آن از هر یکی راست راست حب کنند چنانکه رسم است و استفراغ با ایارج روفس صواب باشد

سه درم مغز بادام تلخ و زراوند گرد
و تخم الجوه از هر یک م

باب نهم اندر سرفه که سبب آن آماس و ریش شش باشد اسباب آماس شش سه
نوع است یکی نزله از سر فرود آید سرد یا گرم دوم آنکه ذات الجنب ذات الریه گردد چنانکه اندر جای
گاهش یاد کرده شود سیوم امتلاء خونی اندر تن و فزونی غذا که بدو میرسد و آنرا نتوان گوارید و بدان
سبب اندروی فزونی بماند و آماس خون باشد یا بلغم یا سودا لیکن اندر بیشتر حالها خون باشد و بلغم
و سودا اندر باشد و صفرا هم خود نباشد از بهر آنکه صفرا تیز و گذرنده باشد و گوشت شش متخلخل باشد و نازک
و خلط صفرا اندروی نماند و آماس نکند لیکن زود ریش کند و از نازکی بطرقد و خون از گلو بر آمدن گیرد
علامة اما علامتهاء آماس خونی تب لازم و گرانی بر سینه و دشواری دم زدن و سرخی رخساره
و سریعی و عظمی نبض و سبب سرخ رخسار آنست که پیوسته بخارها بسیار از شش برمی آید
و از بهر آنکه گوشت رخسار گوشتی است خالص سرخی اندروی پدید آید یا از بهر آنکه مسام گشاده بود
بسیار بخار و رنگ اجزای روی سرخ بگردد از بهر آنکه دیگر اجزای روی از گوشت برهنه است
و علامت آماس بلغمی آنست که رخسار سخت سرخ نشود و تب نباشد و اگر باشد تب نرم باشد
چون تبهاء بلغمی و آب دهان بسیار باشد و اندر سینه گرانی باشد و سوزش و دم زدن اندر بیشتر وقتها
با خرخره باشد و دشوار باشد و اگر آماس سودا باشد علامت وی آنست که تنگی النفس اندکی اندکی
پدید آید مدة دراز و سرفه همیشه خشک باشد العلاج علاج این نوع سرفه اندر علاج ذات الریه
و ذات الجنب و شوصه یاد کرده آید جای علاج آماس آنست والله اعلم بالصواب باب دهم
اندر سرفه که سبب آن بثرات السعال است سبب تولد بثراة السعال اندر باب چهارم ازین
گفتار یاد کرده آمده است و علامت وی آنست که نبض خداوند این علت سریع باشد و دلیل
گرم و از هوا گرم و شربتهاء گرم آنچه رنج بیند و از هوای خنک و شربت خنک راحت یابد العلاج علاج
این نوع فصد و حجامت است و استفراغ و اسهال صفرا و طعامها و شرابها نرم دادن چنانکه اندر باب
دوم از جزو دوم از گفتار سیوم اندر علاج بثرها که زاندرون حلق برآید یاد کرده آمده است
باب یازدهم اندر برآمدن خون از گلو برآمدن خون از حنجره و حلقوم و قصبه شش و رگهاء او
و رگهاء سینه باشد یا از مری و معده و جگر باشد اسباب این سه نوع بادیه و سابق و واصله اما اسباب
بادیه اندرین علت هفت نوع است یکی جراحتی باشد و افتادنی و مانند آن دوم سرفه صعب
یا قی فزودن بالحاح سیوم خشم و صحری گرفتن چهارم داروی یا طعام تیز خوردن پنجم بر زمین بی بسیار

طفلی کم

بخفتن ششم دو وجه اندر حلق آویختن هفتم اندر هوای گرم مقام کردن و اسباب سابقه دو نوع است
یکی گسستن و گشاده شدن و ترفیدن رگی از قوتی که بدو رسد یا از تیزی خلطی که اندر میان رگی باشد
دوم آنکه اندر سینه و معده و جگر ریشی یا آماسی خونی پدید آید و خون برآمدن گیرد و اسباب واصله را
اسباب سابقه اندر پیش افتاده باشد و این هفت نوع است یکی پری رگها و اندامها از خون که
غذا او اندر تن بماند و امتلای خونی پدید آید و رگها پر شود و باز ایستادن خونی که استفراغ آن عادة
رفته باشد چون خون حیض و خون بواسیر و غیر آن سوم تیزی ماده تا بدان سبب رگها را بگشاید و بیرون
برآید چهارم بادی که زاندرون رگها تولد کند و رگ را بطرکافد پنجم آنکه سردی و خشکی بر آلتها دم زدن
غالب شود و بدان سبب اندر حرکات انبساط کند ششم آنکه رطوبت غالب شود و رگها بدان
سبب است نو آغشته گردد و خون از رگها نو آمدن گیرد و بقصبه شش اندر آید هفتم آنکه حرارتها بدو پیوسته
می رسد و باشد چون حرارت آفتاب و گرمابه و آتش و مانند آن العلاج خونی که از حنجره و ملازه برآید
و برنگ خون ناب بود و سرفه که برآید لیکن بتنحنح برآید و آنچه از قصبه شش برآید بسرفه و تنحنحی اندک
برآید و آنچه برآید اندک و کفک ناک و با درد بود و آنچه از گوشت شش برآید بسرفه صعب برآید و کم رنگ
رقیق و کفناک باشد و بی درد آید اگرچه بسرفه صعب برآید و هرچند روزی باز ایستد و باز برآمدن گیرد
رنگ او بسفیدی گراید همه همچون شش و آنچه از سینه برآید از پس خونی اندک بسیار و غلیظ باشد
همچون خون فسرده بسبب دوری راه و از کفک خالی نباشد و بسرفه صعب برآید و با درد سینه و هرگاه که
بخسپد سرفه و زیاده شود و آنچه از رگهای شش آید خونی گرم تر و بقوام تر و بسیار و بخون مانندتر باشد و کفک
ناک نباشد اما آنچه سبب او گسستن یا شکافتن رگی باشد خون ناب بسیار باشد و اگر سبب آن
تیزی خون باشد که رگ را بسنبد با تب باشد و اسباب تیز گشتن خون از پیش رفته است رفته باشد
و اگر تیزی خون شش را ریش کرده باشد یا ریم برآید یا پوست پاره یا حلقه از حلقهای قصبه که اندر شش
پراگنده است یا با گوشت برآید از گوشت شش و اگر ریش کرده نباشد اندک اندک آغاز کند پس
یکبار بگشاید و بسیار خون برآید و اگر سبب آن امتلای خونی باشد سخت اندک باشد و علامات
ذات الریه ظاهر باشد و آنچه از اندامی دیگر برآید چون معده و جگر و سپرز بقی برآید بی سرفه و آنچه سبب
در آویختن دیوچه باشد با غثیان و تاسه سخت باشد و خون رقیق و رنگین باشد و اسباب سرفه
و بیماریها دیگر هیچ نباشد و باید دانست که خونی که از سینه برآید بدان خطرناکی نیست که از شش برآید

اگرچه بسیار باشد که این موضع که خون از وی برآید ریش گردد و ناصور شود و هر بگجند باشد و هر بگجند از دیگر
برآمدن گیرد و آنچه از شش از آماس خونی برآید بدان خطرناکی نباشد که از قرحه برآید از بهر دو کار
یکی آنکه ماده خونی بد نباشد و دیگر آنکه می برآید و اندر وی باز مانده نیست و آنرا که همه تن و همه رگها
از خون پر باشد و طبیعت اندر رفع خون فزونی همی کوشد تا بدان طریق که آسان‌تر و نزدیک‌تر باشد دفع کند
چنانچه خون حیض و خون بواسیر و مانند آن و هرگاه که رگها قوی باشد و خون بدین وجهها دفع شود امتلا بر حال
خویش ماند و قصد خون بتجویف دل اندر آید و جراحت اندر بیشتر وقتها ریش گردد و اگر کسی را خون برآید
و باز ایستد و باز از پس مدتی برآمدن گیرد نشان آن باشد که ریش گشت و این بار دوم از ریش
می برآید و خون که از شش برآید از دو روی خطرناک باشد یکی آنکه افراط کند خطرناک باشد و دوم آنکه
اگر ریش گردد و خطر باشد و بسیار باشد که بیماری خون از گلو برآید و آماس جگر و آماس سپرز
بدان زایل شود و آنرا که با تب خون از گلو برآید با خطر باشد و بسیار باشد که خون از گلو برآید با خطر
باشد و بسیار باشد که خون از گلو برآید و خون از بینی که از کام بحلق فرو رفته باشد و اندران خطری نباشد
علاج طریق باز داشتن خون که از گلو برآید از چهار وجه است یکی رگی زدن اگر مانعی نباشد دوم ماده را
بسوی زیر فرو کشیدن سیوم عضو را باعتدال باز آوردن و چهارم داروهای باز دارنده دادن تا خون
باز ایستد و جراحت بسته شود اما رگ زدن آنرا که مانعی نباشد اگر خون از سینه و شش برآید رگ
باسلیق باید زد و اگر از کام ملازه آید رگ قیفال باید زد و اگر از معده و جگر آید رگ اکحل باید زد
و هر که را این علت بسیار افتد چنان باید که هرگاه که اندر تن خویش گرانی و پری بیند بنشیند و رگ زند
خاصه کسی که سینهٔ او سبک باشد و اولیتر آن باشد که رگ صافن زند تا ماده از بالا فرو کشد پس
باسلیق زند تا ماده که اندر سینه و شش باشد کمتر شود و آماس نکند و خون بتفاریق بیرون کند تا
قوت ضعیف نشود و تدبیر باز گردانیدن ماده را از سوی بالا و به زیر فرو آوردن مالیدن و بستن
اطراف است و شیشه بر ساقها نهادن و رگ صافن و مابض زدن و حقنه کردن و تدبیرها باعتدال
باز آوردن مزاج عضو آنست که از حرکتها و کارهای سخت و گفتن بسیار و بانگ بلند کردن و از خشم
و ضجرت و از شراب خوردن بسیار و در نگاه کردن اندر چیزهای سرخ و از مباشرت پرهیز کند
و از طعامهای تیز و گشاینده دور باشند چون صبر و . و سداب و کنجد و سرکه کهن و خرما
و انگبین و جمله شیرینها و آنرا که بتسکین حرارت حاجت باشد طعام از غوره و سماق و زرشک

ونار وانک و ترشی ترنج و برگ حماض باید با پچه بره اگر تب نباشد و اگر باشد مغز بادام
و سکه و نار وانک و هر بامداد و شراب ریواج و گل ارمنی دهند و آنرا که حرارت بس قوی
نباشد پنیر نمک پاک کرده و شیر تازه جوشانیده پخته و دوغ پاک از دوغ گاو کنند و پنیر نهند با پچه
وحسوها که گاو مقشر و کعک سازند و زرده خایهٔ مرغ نیم برشت و گوشت طیهوج و دُراج
و کبک و مانند آن موافق باشد و تدبیر بازداشتن خون بداروها بازدارنده دادن چنان باشد
که نگاه کنند که خون از کدام اندام می آید و اسباب و علامات آن بازجویند اگر از شش
بر می آید نخست بعلاجها کلی که یاد کرده آمده است مشغول باشند از رگ زدن و ماده را از بالا فرو کشیدن
و مزاج باز آوردن بدان طریقها که نموده آمده است و اگر طبع خشک باشد مسهل نرم دهند
یا حقنه نرم سازند صفت مسهل بگیرند بنفشه خشک ده درم سنگ آلو سیاه و عناب
از هر یکی سی عدد سپستان هفتاد عدد خیار شنبر پانزده درم سنگ همه را بپزند چنانکه رسم است
و چهل درم سنگ شیرخشت سبوس گندم و بنفشه و برگ خطمی و کشک جو بپزند چنانکه
رسم است و بپالایند و چهار درم سنگ بوره سوده و پانزده درم سنگ شکر سرخ اندر وی حل کنند و بکار
دارند و هر بامداد کشکاب دهند و اندرآن سرطان می پزند و اگر تب سخت گرم باشد بجای آب
کشک جو بدان بپزند و آب کدو تر کنند یا آب عنب الثعلب که بکلاب دادن گرفته باشند تبرید
و غذا قلیه کدو و اسفاناخ و باهجات و کشک جو دهند بمغز بادام تا تب زایل شود پس از آن دارو
که خون باز دارد آغاز کنند چون آب لسان الحمل تنها یا گل مختوم و آب برگ خرفه یا تنها و گل ارمنی
و آب عصا الراعی بهترین چیزیست اندرین علت و شادنه عدسی مغسول نیز بهتر داروی است
از بهر آنکه خون بازدارنده است و هم خشک کننده ریش را و باید یک درم سنگ نیم یا دو درم سنگ
یا یکی ازین آنها بدهند و آب که او خورد باید که صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و شادنه عدسی
اندر وی تر کرده باشند و پالوده و برگ لسان الحمل و برگ خطمی و آرد جو بگیرند با آب عصا الراعی
بهم بزنند و بر سینه طلی کنند صفت داروی که اندرین باب سود دارد بگیرند طباشیر و گل سرخ
از هر یکی پنج درم سنگ بسد و کهربا و مروارید از هر یکی ۳ سه درم سنگ گل ارمنی و گل مختوم
و شادنه عدسی از هر یکی پنج درم سنگ افیون دو درم سنگ تخم خشخاش سپید ۳ سه درم
سنگ تخم خرفه پنج درم رب السوس و اقاقیا و عصاره لحیة التیس از هر یکی سه درم سنگ

همه بکوبند و بپزند و بیست درم سنگ اسپغول با وی بیامیزند شربتی دو درم سنگ با آب بادیان یا اطراف او
کوفته و فشارده یا گلاب و اگر حرارت قوی نباشد سه درم سنگ کندر با این داروها یار کنند از بهر آنکه کندر
داروها را بشش رساند و خون باز دارد و ریش را خشک کند و گوشت تازه برویاند صفت داروی دیگر
بگیرند کندر و گل مختوم از هر یکی پنج درم سنگ صمغ عربی هفت درم سنگ [illegible] و کهربا از هر یکی سه درم
سنگ گلنار دو درم سنگ همه را بکوبند شربتی دو درم سنگ با آب لسان الحمل و اگر سبب برآمدن خون
از شش یا از سینه نزله گواه باشد علاجها کلی که یاد کرده آمده است باید دانست از رگ زدن و حقنه کردن
و اطراف بستن و از بالا بسوی زیر فرو مالیدن بروغن زیت گرم کرده یا روغنی گرم چون روغن قثاء الحمار
و روغن از شیرینی سود و [illegible] داشتن و اندر کشکاب میوها قابض اندر باید پخت چون حب الآس و آبی
و امرود و کنندس کوهی و بستانی و اقراص کهربا دادن یا رب آبی و اگر بدین تدبیرها کفایت نشود
موی سر بباید ستردن اگرچه زن بود و ضمادها که از سرگین کبوتر [illegible] بر سر نهادن جالینوس
گوید زنی خون از گلو برآمدن گرفت سبب نزله خواستم که او را رگ زنم مانعی بود که نتوانستم زد حقنه تیز
کردم و حسو غذای وی فرمودم و اندر حسو میوها قابض پختن و ضماد سرگین کبوتر بر سر نهادم و از بهر آن
ضماد او را دستوری دادم تا بگرمابه اندر میشود و تریاق بزرگ نارسیده مقدار یک باقلی بدادم تا سبب
افیون حرارت نیابد و از سرفه بر آساید و ماده غلیظ شود و سیلان نکند روز دیگر بجنبانیدم و پیراهن آنکه
اطراف او را بفرمودم مالیدن تا بالا ده از بالا فرو دمی آرم و مقدار یک باقلا کوچک تریاق تازه دادم
و میخواستم که او را بتدریج بانگبین دادن نگه دارم تا سینه او را پاک کنم و اندر کشکاب اندکی بازبوند
کردم تا قوت او را نگاه دارد تا روز چهارم اندرین ترتیب میداشتم روز چهارم تریاق رسیده دادم
با انگبین بسیار تا سینه او را پاک کند پس آن تدبیرها کردم و بفرمودم تا ضمادهای که اندروی [illegible] باشد بر سر او
می نهند و او را از گرمابه باز داشتم بدین طریق شفا یافت خواجه ابو علی سینا میگوید اگر ماده بسیار باشد
از حب قوقایا دادن چاره نباشد خاصه پیش از آنکه رگ زده باشد و اگر سبب برآمدن خون از گلو
بسیاری خون باشد اندر تن آن سبب گشاده شود نخست باسلیق باید زد و خون بتفاریق بیرون کردن
چنانکه دیگر روز [illegible] روز رگ می گشایند خون بیرون میکنند تا قوت بر جای بماند و غذا کشکاب
اندروی عدس مقشر و عناب و آبی و حب الآس و زعرور و خرفه شامی پخته باشد قناعت کنند
و میان که اندر آب سرد دم بکنند و اندر مزوره که بفعل و قوت سرد باشد و عناب تر سود دارد و برگ خرفه

نمایند

خائیدن و آب او فرو بردن سخت سودمند باشد و اندر حال خون باز دارد و از پس آنکه رگ زده باشد
و سه روز گذشته اگر قوت مساعدت کند طبع را نرم باید کردن باب لبلاب کوفته و فشارده بدرو اما باشد
و بیمار باید که راست بنشیند و حرکتها کمتر کند و نخسبد تا اجزای سینهٔ او بر هم نیفتد و موضع جراحت فشرده
نشود و نیز سرفه تولد کند و سخن گفتن بسیار و آواز بلند کردن و خشم و ضجره زیان دارد و اگر با آن خون برآمدن
سرفه سخت نباشد پس بسرکه و گلاب غرغره بکند تا خون که اندر شش بسته باشد برآرد و پاک کند و اگر
ازین سرکه و گلاب بخورد روا باشد پس اگر سرفه سخت باشد از سرکه پرهیز کند و سرفه را بلعابها و لعوقها
و حبها که اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است بنشاند و داروها که اندر علاج او بکار آید داروها قابض باید چون
گل ارمنی و گل مختوم و گل شاسوس که انزاطلق گویند و کهربا و شب یمانی بریان کرده و عصارهٔ لحیة التیس
و گلنار و نار و سماق بریان کرده و گلسرخ و اقاقیا و جفت بلوط و سرو و گوزن و شادنه و تخم لسان
لسان الحمل هر یک تنها یا آمیخته با یکدیگر اگر تب نباشد و اگر اندر شش آماس باشد با شراب آبی و شراب
مورد دهند باب اطراف زر و اگر از گل مختوم و صمغ عربی و اندکی کافور حبها سازند و اندر دهان میدارند
صواب باشد و اگر تب زایل شود و هنوز خون بر می آید غذا با بچه بره و خایهٔ مرغ نیم برشت و برشته
که اندر وی عدس و حب الآس پخته باشد و دوغ گاو و شیر گاو جوشانیده باید داد و شیر خام
زیان دارد و ماهی تازه خورد و گوشت طیهوج و دراج و گوشت مرغی که او را قطا گویند موافق باشد
از بهر آنکه ازین گوشتها خون کمتر تولد کند صفت ضمادی که بر سینه نهند بگیرند پوست انار و خاک کندر
و مازو و آرد جو و گلنار   و برگ مورد و اطراف زر و خرما قصب همه را بکوبند و بپزند تا چون عصیده شود
و روغن گل یا روغن مورد برچکانند و بهم زنند و بر سینه بر نهند و اگر سبب برآمدن خون از گلو تیزی خون
باشد تا بدان سبب سر رگها گشاده شود نخست علاجها کلی باید کردن رگ باید زدن و خون اندکی
بیرون کردن و ماده را از بالا فرو آوردن و بمالیدن و بستن اطراف و بحقنه نرم و اگر حاجت آید که طبع را
بمسهل نرم کنند مسهلی از بنفشه و خیار شنبر و سپستان و ترنگبین و آنچه بدین ماند باید ساخت
و کشکاب باب کدوی تر باید پخت یا باب عنب الثعلب و سرطان اندر وی پختن چنانکه پیشتر
یاد کرده آمده است اندر علاج برآمدن خون که از شش برآید و لعاب اسبغول و جلاب خام دادن و آب
لسان الحمل و آب عصاء الراعی و آب خیار و آب تخم خرفه با شکر دادن و شراب خشخاش و شراب
بنفشه دادن و اسب در جمله تدبیر آن باید کرد تا تیزی خون زایل شود و تری بیفزاید صفت داروی

که اندرین نوع سود دارد بگیرند رطبا شیر و گل سرخ و گل ارمنی و گل مختوم و شادنه از هر یکی دو درم سنگ
بسد و کهربا و مروارید از هر یکی بنج درم سنگ صمغ و کثیرا از هر یکی شش درم سنگ تخم خشخاش سپید
و تخم خرفه و تخم خیار و سیر و کوذن سوخته و برگ لسان الحمل از هر یکی هشت درم سنگ اقاقیا و عصارهٔ
لحیة التیس از هر یکی بنج درم سنگ رب السوس بنج درم سنگ همه را بکوبند و بپزند و هر بامداد
سه درم سنگ با آب باران بدهند و اگر خون نه از گشادن سر رگها بر آید لیکن تیزی بدان حد باشد که رگهای
سینه بخورد این مشکل تر است و علاج دشوار بذیرد و جراحت دشوار بسته شود و علاج آن نخست رگ
زدن است و خلط تیز را بمسهل و حقنهٔ نرم از تن باک کردن و علاج آن با عتدال باز آوردن و تدبیرها
تری فزاینده کردن بلعابها و لعوقها و جبها که معلوم است و اقراص کوکب اندرین نوع سود دارد و اندر
داروهای این نوع سندروس و سادنج عدسی و دم الاخوین و کهربا و گل ارمنی بیشتر باید کرد و اگر سبب
برامدن خون شکافته شدن رگهای شش و سینه باشد که بدو رسد جالینوس میگوید جوانی را این عارض
افتاد من روز نخست او را رگ زدم و بفرمودم اطراف او را مالیدن و بستن چنانکه شرایط است
و غذا چیزی دادم و بر سینهٔ او ضماد نشا بر نهادم و سه ساعت بروی بگذاشتم پس برداشتم تا گرم تر
از آن که می باید نشود و دیگر روز کشکاب دادم و اسفیدبا با گوشت بط چون مزاج با عتدال باز آمده بود
و از آماس شش آمن شدم تریاق دادم و بتدریج پس خرد دیگر علاجها باز آوردم و میگوید که هر کرا
این عارض افتاد و من او را بروز نخستین یافتم حال ایشان مختلف بود در جمله پس از آنکه ماده
از بالا فرود آمده باشد و مزاج عضو بداروها معتدل که میل بگرمی دارد سخت قابض نباشد با عتدال
باز آورده باشد چون سنبل و دارچینی و سلیخه و سعد و قسط و کندر و زعفران و مروارید و مصطکی داروهای
قابض با این داروها امیخته دهند و اگر این داروها اندر آب بجوشانند و داروها قابض اندر آب دهند
صواب باشد و داروها قابض گل مختوم است و گل ارمنی و صمغ عرابی و کثیرا و نشاسته و کهربا و بسد
و شب یمانی بریان کرده و گل سرخ و گلنار و طباشیر و سرون کوذن سوخته این همه یا بعضی از ین
مقدار دو درم سنگ کوفته و بیخته اندرین که یاد کرده یا اندر آب باران بدهند صفت داروی دیگر بگیرند
گلنار و عصارهٔ لحیة التیس و جفت بلوط و خاک کندر و بسبنج و بسد همه را بکوبند و بپزند شربتی سه درم
سنگ اندر آب باران یا اندر شراب قابض بدهند صفت داروی دیگر بگیرند علک بساج سه درم سنگ
تخم کتان بنج درم سنگ سنبل سه درم و گل سرخ از هر یکی بنج درم سنگ کهربا سه درم سنگ و نیم

جندبیدستر یکدرم و نیم اقاقیا سه درم سنگ شرتی سه یکدرم سنگ و نیم اندر آب باران یا اندر گل تر که از وی
بسارند بدهند یا اندر بنند قابض که نباشد تلخ انگور اندر وی بجوشند و موم مصطکی با روغن سوسن یا روغن مورد
بیامیزند و موم اندر وی گدازند و ضمادی از پوست انار و مازو و گرد آسیا و خاک کندر و گلنار و برگ مورد
و خرما و قصب الذریره و اطراف رز بجنه باشد بر سینه می نهند و صفت این ضماد بیشتر اندرین باب یاد کرده
آمده است و اگر سبب برآمدن خون طرقیدن رگی باشد بسبب حرکت سخت چون جستن از جای
بجای و بانگی زدن و زخمی آمدن و بر سینه افتادن نخست علاجها کلی باید کرد و داروها قابض چون گل
ارمنی و غیر آن با آب باران و شراب با آب آبی دادن صفت داروی قابض بگیرند گل مختوم و کهربا
از هر یکی سه درم سنگ گل ارمنی دو درم سنگ شب یمانی و زعفران از هر یکی درم سنگی و نیم شرابی
دو درم سنگ این داروها بامداد و شبانگاه وقت خواب بدهند و برگ خرفه خائیدن و از وی قلیه
ساختن سود دارد و بدان آب باران بدهند صمغ عربی و گل ارمنی در افکنده و از سخن گفتن و
حرکت باز دارند و ضمادی که بیشتر یاد کرده آمده است بر سینه بر می نهند و اگر سبب برآمدن خون طرقیدن
رگی باشد از بادی غلیظ که اندرون رگها بود نخست ماده را از بالا فرود آوردن و مالیدن و بستن اطراف
پس داروها که بادها بشکند و طرقیدن را بهتر کند می باید داد چون فلونیا و سنجرینا و جزو تریاق بزرگ
تازه نارسیده و داروها که اندر شکافته شدن رگ بسبب سرما بافراط که بدو رسد یاد کرده آمده
اندر علاج این نوع بکار آید و اگر سبب برآمدن خون گشاده شدن سر رگها باشد بسبب رطوبتها
بسیار اندر رگها که گشته و نرم کند تیز که فرود آید یا از جای دیگر بسینه و تا بدان سبب سر رگها
بهر قوتی که بر وی رسد گشاده شود پس از آن ماده را از بالا فرو آورده باشد بمالیدن اطراف و غیر آن
داروها قابض که رطوبتها کم کند و مزاج عضو گرم کند بکار باید داشت چون بیخ اذخر و مصطکی و زیره
بریان کرده و بوده کوهی و جندبیدستر و فلقندیس و زعفران تا قوت داروها بموضع رساند و تریاق
و مثرودیطوس و سنجرینا و فلونیا رومی یا پارسی اندک می دادن تا تر بهار اخشک کند و مزاج
بگرداند و اندر ضمادها از این نوع اذخر و علک و مسلج و زیره بریان کرده و اقاقیا و عصاره لحیة التیس
جندبیدستر و فلقندیس بکار باید داشت و طعام از گوشت کبک و تدرو و دراج و گنجشک بریان کرده
و مانند آن و اگر سبب برآمدن خون آماس شش باشد و خون از وی می برآید نخست رگ باید زد و ماده را
از بالا فرود آوردن و حقنه کردن و مسهل دادن و داروی قابض نباید دادن از بهر آنکه داروی قابض آماس را افسارد

و آفتها تولد کند لیکن ماده را بزانیدن و شش را ازوی پاک کردن چنانکه اندر علاج ذات الریه یاد کرده شود
ان شاء الله و اکر سبب برآمدن خون زخمی باشد که بر جکر افتد نخست علاجها کلی باید کرد و این سفوف
می باید داد بکیرند ریوند چینی ده درم سنک لک مغسول پنجدرم سنک کل ارمنی پنجدرم سنک شربتی
دو درم و نیم باقی علاج از باب علاج جکر باید جست و آماداروها قابض که اندر همه انواع خون برآمدن
سود دارد و نافع بود شادنه مغسول است یکمثقال اندر عصارهٔ برک خرفه یا اندر عصارهٔ بادروج
یا اندر عصاره لسان الحمل یا اندر عصارهٔ عصا الراعی و برک خرفه خائیدن و خوردن سخت نافع است
و بسیار باشد که در حال خون بازدارد و آب خیار با یکی ازین عصارها که یاد کرده آمد خاصه اکر داروئی
بادی باشد و سرون کوزن سوخته یا داروها قابض آمیخته منفعتی بزرک دارد و آب نقیع را
بدین منفعتی بزرک است و درختی که بتازی آنرا غرب کویند و بپارسی بده ثمره آن یکدرم سنک نافع است
و شکوفه یکدرم سنک بامداد و شبانکاه و نبد و طین شابوس هر دو نافع است استاد
احمد فرح در کتاب خویش میکوید که طین شاموس طلق است خواجه بو علی سینا کوید که همانا که
او طلق است و بزبان یونانیان شابوس را نامی است که ترجمه آن کوکب الارض است و بیشترین
اهل روزکار خاصه اهل صنعت کوکب الارض طلق را شناسند و خون بزغاله پس ازان که بفسرد
سه روز بدهند هر روز نیم وقیه خون بازدارد و حب الآس دو درم سنک اندر عصارهٔ لسان
الحمل یا اندر عصارهٔ کل تر و تخم لسان الحمل چنین سودمند است و نافع است و پنیر مایهٔ خرکوش یا
پنیر مایهٔ حیوانی دیکر چون آهو و بزغاله اندر کلاب یا اندر عصارهٔ کل تر یا اندر عصاره بادروج یا اندر
شراب قابض نافع است و کل مختوم و اکر مختوم بدست نیاید طین ساموس با اندکی
سرکه نافع است و سریشم ماهی خون برآمدن کهن بازدارد و تخم کندنا نبطی و حب الآس
رسته تار است مقدار ده درم سنک کوفته اندر عصارهٔ عصی الراعی نافع است و عصارهٔ کندنا
شامی یک وقیه و سرکه نیم وقیه نافع است و اسفنج سوخته اندر نبید قابض و قنطوریون همه
خون بازدارد و همه سینه را پاک کند اکر خداوند علت را تب آید بآب باران دهند و اکر آب
نیابند اندر نبید قابض دهند و اهل سقلاب کسی را که این علت افتد بیخ قنطوریون غلیظ بپزند و آن
آب بدهند و اکر دو درم سنک عصاره لسان الحمل و دو درم سنک لسان الثور و دو
درم سنک عصاره برک خرفه و شاخها درخت کل آنچه تر و نازک باشد یک وقیه بکوبند

ولبف رند

وبفت زندبی انکه آب بر حکانند وبالایند وهمه را بیا میزند وکل مختوم اندروی حل کنند
بدهند وآب معدن آهن وآبی که آهن کرم کرده اندروی کشته باشد بسیار نافع است
واکر ترسند که خون اندر شش بود اول که بدید آید سرکه ممزوج باب بدهند کسی را که سرفه
سخت نباشد واکر حوب الخیر بسوزند وخاکستر او اندر آب کنند وآن آب باحاشا بدهند
خون فسرده را پاک کند وسعتر باعسل اندرین باب سود دارد که علاج خون فسرده اندربابی
مفرد یاد کرده شود ان شاء الله تعالی والله اعلم بالصواب باب دوازدهم اندر ذات الریه
اماس شش را کویند واسباب این نوع است یکی انکه نزله کرم یا سرد از دماغ بدو فرود آید
واین نوع بیشتر افتد دوم انکه خناق بکشاید وماده بر شش فرود آید وآنجا بماند واماس کند
سیوم انکه ذات الجنب ذات الریه کردد وسبب انکه ذات الجنب ذات الریه کردد
آنست که شش دایم الحرکت است ومتخلخل است ونازک بدین سبب مادتها قابل است
وبباید دانست که ذات الریه علتی عسر است از انکه تا ماده علت پخته نشود وشش ازوی
پاک نشود بهترین پدید نیاید وشش عضوی نازک است ودو منفعت بزرک ازوی حاصل است
وقوام زندکانی بدان دو منفعت پیوسته است یکی آنست که بحرکت انبساط نسیم هوای
تازه بخویشتن همی کشد واین بمزاج معتدل میکرداند وبدل می رساند تا حرارت غریزی
بدو افروخته میشود ودل از نسیم وراحت می یابد وبحرکت انقباض هوای راکه بدل اندر
آمده باشد واز حرارت دل سوخته ودودناک شده از دل بیرون میکند تا دل از ان
آسایش همی یابد چنانکه اندر تشریح شریان وریدی یاد کرده آمده است واز بهر ان دو منفعت
بزرک که از جرکاه او حاصل می شود خونی که غذای او خواهد بود نخست اندر رک نجته می شود
وبتمامی بخنکی نزدیک آمده است که بدو رسد تا مونث بزاید زن وی سبکتر آید تا اندرین
منفعت فتوری وخلل بیوفتد پس عضوی که می باید که بغذای او اندر دل دیکر اندامها پخته شود
تا مونث پختن غذای خود نباید کشید ماده علت راکه اندروی بدشواری آن خون دفع توان
کرد وماده ذات الریه اندر بیشتری وقتها بلغمی باشد یا خونی از بهر انکه کوشت او نازک
ومتخلخل است ماده صفرای اندروی باز نماند پس کرم باشد وبدل نزدیک بود از شریانها خنک
منفعت نیابد از بهر انکه هر عضوی از شربت قوتی میستاند ونصیبی میدارد وشربت از هر عضوی

حرارتی می پذیرد و از بهر ماده که اندر اعضا باشد جزوی بادی آمیخته می شود از قوت خشکی
چندان مانده نباشد که با حرارت حمره برابری کنند و خشکی ضماد نیز با آن حرارت برابری
نتواند کرد و از بهر آنکه قوت ضماد خشک گذارنده نباشد و استخوانهای سینه و غشاء عضل آن را
حجاب باشد و گاه باشد که مادهٔ ذات الریه بتحلیل دفع شود و گاه باشد که ریم کند و ریم گاه باشد
که هموار و سپید و پخته باشد و گاه تیره باشد چون ثفل شراب از آن فرو آید و ذات الجنب گردد
و این نادر باشد و گاه باشد که اندر بازو و ساعد خداوند علت از جانب راست یا بر سر انگشتان
خدری پدید آید و گاه باشد که ماده بجانب دماغ میل کند و این کمتر باشد و گاه باشد که خداوند ذات
الریه را اندامها آب پاک اندر شش گرد آید و حال او همچون مستسقی شود و منفعت اندر ذات الریه
کمتر از آن باشد که اندر ذات الجنب از بهر آنکه ماده این مخالف ماده اوست و طریق خدر
از شش دورتر است که از حجاب علامت علامتها کلی ذات الریه را ده چنین است یکی آنکه با این
علت تبی باشد پیوسته لازم از بهر آنکه آماس حشا بی تب نباشد و این تب اندر اول که علت
آغاز کند ضعیف باشد و بر تبها مختلف و بر هیچ فزاید و قوی تر میشود باندازهٔ فزونی آماس
و حرارت ماده اگر ماده بلغمی باشد تب نرم و آهسته باشد همچون تب بلغمی و گاه باشد که
بلغمی رقیق باشد و بسیار نباشد و عذب باشد تب ظاهر نباشد و رنج آن پدید نیاید و بهر حال
که باشد اطراف سرد میشود دوم آنکه نفس تنگ باشد سیوم آنکه در سینه گرانی و تمدد بود
باندازه کمی و بیشی ماده چهارم آنکه با این گرانی دردی از سینه و استخوانهای سینه و میان هر دو کتف
میدید پنجم آنکه ضربانی باشد اندر زیر کتف یا اندر ترقوه یا اندر پیشانی یا اندر همه جای و جایی
و گاه باشد که ضربانی پیوسته باشد و گاه باشد که بسرفه پدید آید ششم آنکه خداوند این علت بقفا
باز نتواند خفت و از خفتن بدین شکل رنج رسد هفتم آنکه همیشه بر زبان او رطوبتی باشد غلیظ
و لزج و چون کار با خر رسد زبان گرد هشتم آنکه اندر چشم و روی تمددی و تهیجی ظاهر شود
و رخسارها و سرخ گردد خاصه در وقت تب و حرکتهای چشم آهسته تر و گران تر از حرکتهای عادتی
گردد و رگهای چشم اندر بیشتری وقتها ممتلی بماند این همه از بسیاری بخارها که بر آید نهم آنکه بیشتر
وقتها خاصه اندر وقت تب چون خواب آلودی باشد بسبب بسیاری بخار دهم آنکه
نبض موجی نرم باشد از بهر آنکه آماس اندر عضوی نرم است و ماده آماس رطوبت است

وعظیم باشد از بهر آنکه حاجت بسیار باشد از بهر تب و آلت نرم است و آنرا که قوت قوی
باشد حاجت بعظمی کفایت شود و اگر بتواند باز گردد و حال دم زدن هم بر قیاس حال
نبض باشد و ذات الریه که جنس حمره باشد با تنگی باشد لیکن گرانی کمتر و حرارت ز اندرون سینه
سخت عظیم باشد و اگر ذات الریه صلب گردد و تنگی نفس زیاده شود و سرفه خشک و متواتر
باشد و حرارت کمتر باشد و گاه باشد که اندر ذات الریه صلب سنگ تولد کند و قولوس از
جالینوس روایت میکند او بدیده است که بسرفه سنگها بر آمده است همچون ژاله بتازی ژاله را البرد
گویند و اسکندر گفت من دیدم سنگ بزرگ بر آمده است چون سنگهای مثانه می آید همچون و پس
از آنکه این سنگ بر آمد سرفه ساکن شد و بر نیش میگویند که دیده ام که سنگها خرد و درست هم خشک
بر آمده است بعدد چهار پنج بوزن هر یکی سه قیراط و سرفه ضعیف بر آمد و بسی از آن سرفه
کمتر شد و ذات الریه بسل باز گشت و بیمار اندر سل هلاک شد و آنرا که ماده ذات الریه رطوبتی
رقیق باشد نفس تنگ باشد و آب دهان بسیار آید و آنچه بسرفه بر آید تنک باشد و آنرا که آماس
و حرارت اندر قصب شش باشد اندر میان نبت ضربان باید و درد وی آهسته‌تر و نفس ضعیف
گردد و اندام او خارش کند و آواز تیره گردد و اگر آماس ریش گردد بوی دهان بگردد و بوی ماهی دهد
و بسرفه تری اندک بر آید و گاه باشد که بثره ها بر آید چون برشش و علامت وی آنست که نفس تنگ
و سریع باشد یا متواتر و سینه گرانی کند و اندرون سینه سوزشی و حرارتی عظیم باشد و اگر
ماده ذات الریه بتحلیل دفع خواهد شد علامت وی آنست که بسرفه اندک رطوبتی بر آید باسانی
و بهتری بدید آید یا تب هیچ پاک شود و اگر ریم خواهد کرد علامت وی آنست که تب لازم باشد
و اندر معالیق شش درد و تمدد بدید آید اگر قوت قوی باشد زود پخته شود و ریمی هموار بر آید
تا ذات الریه خراج گردد و زود بگشاید و بتدریج پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد پخته نشود
و عفونت پذیرد امید خلاص نباشد و اگر آب دهان شیرین شود نشان آن باشد که ریم گردد
و پخته شد اگر مدت چهل روز پاک شود بیماری دراز خواهد بود و چون دراز گردد پشت پا هم
آماس کند از بهر آنکه قوت ضعیف شده باشد و اگر ریم بطریق بول بیرون آید سلامت باشد و اگر
بعلت سل باز گردد و نازکی از وی برود و شب تب باشد و پیوسته سر انگشتان گرم باشد و جمله
علامتهای سل که اندر موضع خویش ظاهر شود و اگر ذات الریه را بنزدیک پستانها و حوالی آن

جراحتها بر آید و ناصور گردد از ذات الریه خلاص یابد و اگر بر ساق پای جراحتها بر آید علامت سلامت
باشد علاج اگر اساس قوی باشد و علامت آن ظاهر شود نخست فصد باید کرد تا ماده بکدام جانب است
هر از پای که اندر راز برابر این جانب بود رگ صافن بگشاید و این چنان باشد که اگر ماده اندر جانب
راست باشد از پای راست بزنند و اگر جانب چپ باشد از پای چپ بزنند و طریق شناختن ماده
که اندر کدام جانب است آنست که نگاه کنند تا رخساره اندر تب از کدام جانب سرخ می شود
و حس گرانی سینه از کدام جانب همی آید و بر کدام جانب رطوبت بیشتر می بر آید و از پس آنکه
رگ صافن زده باشد رگ باسلیق باید زد از جانب مخالف و اگر ضعیفی بیند رگ اکحل و رگ
قیفال باید زد و خون باندازهٔ قوت بیرون کردن چنانکه هر سه روزی رگی دیگر زنند و آخر تر رگ
باسلیق از جانب موافق زنند و گاه باشد که از پس آنکه معلوم شود که ماده کمتر آید حاجت افتد
بدان که بر سینه حجامت کنند تا باقی ماده کمتر شود و بجانب ظاهر آید جالینوس میگوید اگر تب
سخت باشد از مسهل دادن حذر باید کرد و رگ باید زد از بهر آنکه رگ زدن بی خطر است و
مسهل دادن با خطر بزرگ است از بهر آنکه باشد مسهل ماده را بجنباند و اسهال نکند و باشد که
اگر اسهال کند افراط افتد و هر گرا دو دو تمدد اندر شش و معالیق او باشد و حس دو و نزدیک حس
کردن باید رگ زدن سودمندتر و هر گرا درد اندر سر پهلوهای باشد که آنرا شراسیف خوانند داروی
مسهل باید داد و اگر طبیب مصلحت چنان بیند که هم رگ زند و هم مسهل دهد اعتماد بر مشاهده باشد
و شربتها که ماده را غلیظ کند چون دیاقوزا و شربتها که اندر وی قبضی باشد همچون اِبر و سیا و آب بیر د
نشاید داد الا اندر ذات الریه که از جنس حمره باشد لیکن شربتها زداینده باید داد چون ماء العسل
و جلاب و کشکاب و اندر همه انواع ذات الریه و ذات الصدور ذات الجنب جهد باید کرد تا سینه
از رطوبتها پاک گردد و آنرا که بسبب تب بشربتها خنک حاجت افتد شربتها خنک همه زداینده و تری
فزاینده باید داد چون آب خیار و خربوزه هندوانه و آب کدو و سکنگبین که بس ترش نباشد سخت
نافع است هم سینه را بزداید و هم حرارة و تشنگی بنشاند و سکنگبین ترش ماده لطیف کند
و بگسلد لیکن اگر قوت قوی نباشد و پاک گردد از آنکه ماده رگ بگسلد بر نتواند انداخت و اگر قوة
قوی باشد سینه را پاک کند لیکن احتیاط آنست که سکنگبین ترش نه افتد اگر سکنگبین ترش
حاصل شود اولی آنست که بآب گرم بیامیزند و اندک اندک دهند و بماء العسل و جلاب زداینده

وتری فزاینده ست

وتری فزاینده است وکشکاب همچنین لیکن ماء العسل از جلاب قوة را یاری دهنده تر و ماء العسل زداینده تر
شیرینی است لیکن ذات الریه اگر هنوز خام باشد یا در اختشاء دیگر اماسی باشد و ماء العسل را آب
بسیار باید آمیخته چنانکه آب بروی غلبه گیرد و اندرین حال جلاب ممزوج وکشکاب رقیق
موافق باشد ونبیذ شربتی زداینده است خاصه سپید لیکن اندر علت ذات الریه و ذات الجنب
تا ماده پخته نشود نبیذ نشاید داد وآنرا که از نبیذ مزاج گرم شود و تشنگی خیزد زود بتدارک آن مشغول
باید شد و سکنگبین ممزوج و آب خربوزه هند و مانند این دادن و کسی را که اندر جگر و سینه المی باشد
نبیذ نشاید داد و نبیذ سرخ شیرین قوت را یاری دهد و باقی ماده را لطیف کند و جهد باید کرد تا معده
و امعا ممتلی ندارد تا با سینه و حوالی آن مزاحمت نکند یعنی معده را از طعام سبک دارند و اگر طبع باندازهٔ
حاجت اجابت نکند تدبیر آن که طبع نرم شود و داروی مسهل و حقنه از آن نوع سازند که اندر علاج
برآمدن خون از گلو یاد کرده آمده است صفت شرابی که طبع را نرم کند بگیرند فلوس خیارشنبر و مویز دانه
برون کرده از هر یکی سه سیر و اندر چهار سکره آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و یک سکره آب عنب الثعلب
بادی بیامیزند اگر قوت قوی باشد آن جمله شربت کند و اگر ضعیف باشد دو شربت و بادها را
که از معده و امعا تولد کند باز دارند از بهر آنکه بادها و بخارها بفعل اندرین علتها زیان دارد و ضمادها و محللها
بزاینده نخست از موم روغن بنفشه سازند پس اسفرغ و لعاب خطمی در فزایند و بپزند تا چون عصیده شود
و اگر ماده خام تر باشد ضماد او کرنب پخته و برگ و بادیان پخته و کوفته سازند و آنجا که ماده بسیار باشد
ضمادها خنک زیان دارد و تکمید تر و خشک صواب تر آنکه تکمید تر آنرا سود دارد تکمید نافع است اما
اگر ذات الریه از جنس حمره باشد صواب تر و اگر جنس فلغمونی باشد خشک صواب تر آنکه
تکمید تر آنرا سود بکند زیان نکند و خشک آنرا که زیان دارد زیان عظیم باشد و تکمید تر آب گرم یا روغن
بنفشه گرم باشد یا سبوس و نمک و آنچه ازین نوع بکار دارند جهد آن کنند تا بخار آن از روی بیمار
باز دارند تا سرفه و ضیق النفس تولد نکند و آنجا که خشکی غلبه دارد یا ماده علت سخت غلیظ
و فسرده باشد بخار ضماد و کماد تر از راه ششش رسد و سود دارد و ضماد خردل اندر ظاهر کشیدن
ماده را بجائی حاجت افتد و یا ماده آماس خام باشد غذا کشکاب و گندم آب و اسفاناخ
و سرخ و خرفه و خارا و باقلی و ماش مقشر باید داد و اگر حرارت قوی نباشد کشمش موافق آید
و سندریوس جنری معتدل است و جندریوس بپارسی جو گندم گویند و این جوی برهنه باکنده است

که شکل و خوشه او بخوشه جو ماند و اگر در سینه درشتی باشد سپستان و عناب و بیخ سوسن و بیخ
خطمی و مغز تخم خیار و صمغ و کثیرا و دانه آبی اندر کشکاب و گندم آب منزند روا باشد و اگر آن خلاط بپزند
و بپالایند و شکر بر نهند و شرابی سازند روا باشد و چون اماس کشاده شود حسوها از آرد باقلا و کرسنه
دارد نخود و چندر بوس سازند و با انگبین دهند و ماء العسل اندرین وقت موافق باشد سینه را پاک کند
و لعوق کرنب و مغز پنبه دانه اندر وی پخته و سرشته زداینده بود قوی و لعوق اسقیل با شیر خر سخت
نافع است و گاه باشد که بدین لعوقها چیزی که حس کند گداینده و آگاهی فزاید باز کنند چون پوست خشخاش
و تخم فنک با سرفه باز دارد و اگر دم زدن متواتر باشد لعاب اسپغول رقیق یا جرعه جرعه جلاب میدهند
و آب نیم گرم بر سینه و پهلوها می ریزند تا دم زدن باعتدال باز آید و اگر دردی باشد ساکن شود و هر گاه که
اماس ریم کند و کشاده خواهد شد سبکی دم زدن و گرانی و درد زیاده شود و تب گرم تر گردد و از روز
که بگشاید نیک روزی چند که این علامتها پدید آید اگر تن پاک کرده باشد و ترتیب علاجها
که یاد کرده آمده است بجای آورده طبیعت را بجبر نازداینده با وی باید داد ضمادی که یاد کرده آمده است
از کرنب و برگ بادیان سازند بر نهادن و اگر از آرد جو و علک الانباط و خرما و انجیر خشک همه را اندر
شراب شیرین سپید بپزند تا چون عصیده شود و بر نهادن و اگر قوی تر باشد سرگین کبوتر و نطرون
اندرین ضمادها زیاده کنند مقدار حاجت و آن قوت آن روز دهند که امید دارند که آن روز بخواهد گشاد
و بیمار بفرمایند تا بدان پهلو بخسپد که اماس است و شربت ماء العسل بدهند اگر حرارتی باشد ماء العسل
یا کشکاب دهند یا ممزوج کرده دهند اگر حرارتی قوی نباشد شراب زوفا دهند خطمی و تخم خیار که
اندر وی زوفا و حاشا و فراسیون و انجیر و بیخ سوسن و انگبین پخته باشد و اگر این خلط اندر کشکاب
بپزند صواب باشد و خرما اندرین وقت دادن اندر کشکاب یا اندر شراب زوفا پختن صواب باشد.
صفت قرصی برآینده بگیرند تخم خطمی و تخم خیار و تخم خربزه و تخم کدو و رب السوس و فقاع الاذخر و اکلیل
الملک و بنفشه و کثیرا همه بکوبند و بلعاب تخم کتان بسرشند و اقراص کنند و اندر شراب انجیر دهند و اگر
آن روز که اماس پخته باشد مثرودیطوس دهند یا تریاق تا حرارت غریزی نگاه دارد صواب باشد
لیکن اندر ذات الریه گرم و تب سوکرم نشاید داد خاصه اگر بیمار لاغر باشد و حب الصنوبر و لعوق او برآینده است
صفت لعوق حب الصنوبر بگیرند چلغوزه پاک کرده ده درم بسنگ کثیرا و تخم خیار بالنگ کرده
و صمغ عربی و مغز بادام تلخ و سپید کرده و رب السوس و نشاسته و مغز بادام شیرین سپید کرده

و مغز تخم بیدانه

ومغز پنبه دانه از هر یکی پنج درم سنگ تخم بادیان دو درم سنگ خرما بیست عدد انگبین نیم روغن گاو
نیم سیر خرما اندر روغن گاو و با انگبین بپزند تا نرم شود و داروها کوفته بر وی بپاشند و اندر بعضی نسخها
بیست درم سنگ زراوند زیادت کرده اند و دیگر حبها و لعوقها که اندر سرفه یاد کرده آمده است
و اندر قرابادین یاد کرده آمد می باید کردن و بکار داشتن در خورد آن و تدبیر کسی را که ذات الریه
که تمام پخته باشد اینست که دود کردن و دهان زیر آن داشتن تا دود بگلو فرو شود و بیمار را بر کرسی
نشاندن و کتفهای او نگاه داشتن و کرسی را بجنبانند و ماهی شور دادن و ایارج فیقرا و شحم حنظل حب
کردن و بشب اندر دهان داشتن و حب توقایا هم چنین و انگزد اندر شیر حل کرده دادن و خردل
اندر ماء العسل دادن و پس از طعام قی فرمودن لیکن اندر قی خطر است از بهر آنکه باشد که پیش از اندازه
گشاده شود و ماده را بیکبار بجنباند و خناق تولد کند و بباید دانست که پیشینگان اندر تدبیر ماز داینده
و گشاینده که پس ازین یاد کرده آمد از ماء العسل و شراب زوفا و ضمادها و لعوقها و معجونهای بزرگ
و تریاق بزرگ و مثرودیطوس از هفت روز بکار داشتند و خواجه ابو علی سینا میگوید این طریق
نیکست لیکن طبیبت حاذق شاید این طریق سپردن اگر حال نوگردد که تدارک باید و از خویشتن
داند که تدارک آن تواند کرد اما طبیبی حاذق نباشد نشاید او را این طریق سپردن مگر باحتیاط تمام
تا حرارة و آماس زیاده نشود و علت نیفزاید و هرگاه که آماس زیاده گشاده شود و تدبیر پاک کردن
سینه اندر علاج سرفه و علاج ضیق النفس یاد کرده آمد و بسیار باشد که آماس پیش از آنکه پخته
باشد تمام بگشاید بسببی از سببها چون خشم و حرکت سخت و قی کردن و مانند آن و خون بر آمدن گیرد
در حال رگ باید زد و علاج بر آمدن خون از گلوی کردن چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است
والله اعلم بالصواب **باب سیوم** اندر ذات الصدر گرد آمدن ریم در فضای سینه ذات الصدر
گویند و اسباب این دو نوع یکی آماس باشد اندر غشا و اندر عضلهای سینه یا قرحه و دبیله که بگشاید
و ریم اندر فضای سینه ریزد و هرگاه که ریم اندر فضای سینه پخته شود و از گلو بر آمدن آغاز کند و اگر اندک
باشد از راه گلو پاک شود و اگر بسیار باشد ازین راه پاک نشود و هر چه اندر مدت چهل روز پاک نشود
حال آن از سه صورت بیرون نباشد یا بعلت سل باز گردد از بهر آنکه ریم که از راه گلو بر آید بر شش گذرد
و گذشتن او شش را بسوزد و ریم کند و اگر ریم اندر ذات الریه گشاده باشد نخست شش را ریش
کرده باشد و ریش شدن شش سل است دوم آنکه ریم از موضعی را که بروی ریخته شده است

بسوزد و تباه کند و ریشی از آن نخستین تولد کند سیوم آنکه اگر طبیعت پیش از آنکه اجزای سینه تباه کند
آن ریم را که بدان راه که غذا اندرین موضع رسد یا در گردن با سهال دفع کند و این چنان باشد
که طبیعت ریم رگها آن از بهر غذا رسانیدن با جزای سینه پیوستست دفع کند یا اندر آن رگها
بگذرد و بقعر جگر آید و از جگر باز بدان ره شود که بروده‌ها پیوسته است و با سهال دفع افتد یا بدان
منفذ آید که بگرده پیوستست و با درار بول دفع افتد و اندر دفع آن بدین دو جانب امید سلامت
بیشتر است از بهر آنکه اندر آن منفذ که از جگر بگرده پیوستست قوتی کاذبه است که آب را و فزونیها را
بسوی مثانه دفع کند و رگها که بروده‌ها پیوستست از بهر غذا رسانیدن است از جذب و دفع که
این منفذ کند این رگها نتواند کرد و بمعونت طبیعت حاجت آید تا ریم با سهال دفع شود و ودودی
و دری کنار رهار ... تنها سد نخست قوت طبیعت مزاج بیمار و عمر او و نخست و قوت و علامت‌ها
علت و نخست فصل و سال باشد و هلاک پیران اندرین علت بیشتری بسبب ضعیفی دل و احشا
ایشان باشد و هلاک جوانان بیشتری از درد باشد از بهر آنکه جوانان قوی باشند و بدان سبب
آگاهی از درد بیشتر باشد علامت آنچه از گشادن ذات الجنب و ذات الریه باشد علامت وی
آنست که نخست اندرین دو علت یکی بوده باشد و آنچه گشاده شدن ریش سینه نخست اندر سینه
گرانی و نمددی پدید آید و پس دور و زده روزها تولد کند و تبها تیز و مختلف آمدن گیرد بسبب درد و سبب
نزدیکی ریش بدل و چون ریش با پنهار رسد تب تیزتر شود و دشواری دم زدن و سرفه زیاده گردد
و چون گشاده خواهد شد و ریم بیرون خواهد آمدن تبی گیرد بلرزه سخت و اندر بیمار تا سه دم زدن
متواتر پدید آید و سرهای انگشتان گرم باشد و چون ریش گشاده شود و ریم اندر فضای سینه ریخت
تب آهسته‌تر گردد و باشد که زایل گردد و دم زدن آسان‌تر شود و ریم برآمدن گیرد و سخن بشتاب‌تر
از عادت گوید و اندر دم زدن منفذ بینی فراهم دارد و هر گاه که از پهلو به پهلو گردد از جای بجای ریخته میشود
و آوازی می برآید اما اگر ریم اندر یک نیمه سینه باشد گرانی و نمدد و گرمی و سوز اندر آن نیم باشد و اگر
هر دو نیمه گرانی و گرمی و سوزش اندر همه سینه باشد و اگر ماذه و کل شرح آغشته‌تر و بر سینه بیما[ر]
پوشند جایگاه ریم زودتر خشک شود و اگر علت دیر این آهنگ شود پای آماس کند از بهر آنکه
حرارت طبعی و قوة عزیزی ضعیف گشته باشد و پای که از معدن حرارت دورست بهره حرارة
کمتر یابد و قوتها همه او ضعیف گشته باشد و این علامتی بد است و ریم از گلو بدشواری براید و سبب

دشواری اوسط ریم باشد یا ضعیفی قوت و فرق میان بلغم و ریم آنست که بلغم بر سر آب ایستد و ریم
اندرین آب نشیند و ریم ولکر بر آتش کنده و بلغم کنده نباشد و کنده ریم همچون کند استخوان باشد
که بسوزانند علاج چون علامتها که یاد کرده آمد ظاهر شود و ریش سینه گشاده گردد و ریم بر آمدن
آغاز کند جهد آن باید کرد تا سینه از ریم پاک شود و شربتها و تدبیرها که اندر باب گذشته یاد کرده
یاد کرده آمده است و علاج هو این علاج ذات الریه است بعینه و آنجا که بیند که ریم با ادرار بول دفع نمیشود
یاری باید دادن تا زودتر پاک شود و بداروهائی که جگر را و گرده را و مثانه را پاک کند و آنجا که
باسهال دفع میخواهد شد داروهای مسهل دادن تا زودتر دفع شود و داروهای ادرار و مسهل هر دو
درخورد مزاج و عمر و فصل سال باید داد والله اعلم بالصواب **باب چهاردهم** اندر سل
ریش شش را سل گویند و کسانی باشند که اگرچه شش ایشان ریش نباشد حال ایشان همچون
هم حال مسلولان باشد و این کسانی باشند که پیوسته رطوبتهای لزج از سر ایشان بشش فرود
می آید و گذرهای دم زدن ممتلی میشود و تنگی دم زدن و سرفه صعب تولد کند و کار بدان رسد که قوة
ضعیف گردد و تن لاغر شود و کاهش گیرد اگرچه این علت بحقیقت علت ربو و ضیق النفس است
خداوند این علت را مسلول گویند و اسباب سل چهار نوع است یکی آنکه نزله تیز از سر فرود
می آید و شش از آنکه ماده پخته شود تیزی آن شش را بسوزد و ریش کند دوم آنکه آماس شش
که آنرا ذات الریه خوانند ریم کند و ریش کند سیوم آنکه ذات الجنب پخته شود و ریش گردد
چهارم آنکه سببی از اسباب اندرونی یا بیرونی بدید آید و بدان سبب رگهای شش گشاده شود
و یا رگی بگسلد و خون از گلو بر آمدن گیرد و شش ریش گردد و این اسباب اندر باب خون
از گلو آمدن یاد کرده آمده است و اندر بیشتر حالها سبب این علت نزله تیز باشد و میان
طبیبان خلاف آنست اندر آنکه ریش شش درست شود یا نه گروهی گفتند که ممکن نیست
که درست شود که شش همیشه متحرکست و او را سکون نیست جالینوس میگوید حرکت عضوی
جراحت را از درست شدن باز دارد اگر سببی دیگر با حرارت یار نباشد برین آنست
که همیشه متحرکست و خلاف نیست که جراحت او درست میشود میگوید که هرگاه که سبب
حرارت آماس شش باشد و تیزی و سوزانی خلط نباشد که شش را بخورد و ریش کند
لیکن رگی گشاده شود یا ترقیده گردد بسببی از سببها بیرونی یا اندرونی که آماس گیرد

وریم کند درست شود و اگر سبب حرارة وریش کشادن اماس تیزی خلط باشد درست نشود
از بهر انکه تا ریش از ریم پاک نشود ممکن نیست کرددد و پاک شدن جراحت سرفه باشد
و سرفه جراحت بزرکی تر کردد و حرکت سرفه درد افزاید و درد ماده را انجا کشد اکر داروها خشک
دهند تا ریش خشک کند و سرفه و درشتی زیاده کند وریم را خشک کند و از برآمدن باز دارد
و اکر داروها نرم دهند ریش را تازه کند و تا ریش تازه باشد درست نشود و اکر از سبب جراحت
تیزی خلط باشد مزاج معتدل باید کرد و تیزی خلط زایل کردن و مدتی اندرین کار بودن و اندرین
مدتی جزوی دیکر که درست باشد از شش سوخته شود وریش فراخ تر کردد و باشد که ناصور کردد
و اکر سبب جراحت پختن وریم کردن و کشادن اماس باشد آنچه یاد کرده آمد از سببها که ریش را
زیان دارد بر جای باشد و سببهای دیکر با آن یار کردد که رکهای شش همه فراخ است تا هوای بسیار
تولد کند و صواب آنست تا با خلط که اندر وی ریخته شود مقاومت تواند کرد و هر شکافی و جراحتی
که بر چنین عضو افتد دیر درست کردد و آفت دیکر آنست که هر شربت که از بهر علاج این جراحت ها
دهند تا بجایگاه جراحت رسد مسافت بس دور دراز است و هر عضوی از وی بهره برداشته باشد
و اکر دارو نیز داده باشد قوة دارو بجایگاه نتواند رسید از بهر انکه دارو سرد کذرنده نباشد و اکر
داروی کرم داده شود حرارت تب زیاده کند و اکر داروی خشک داده شود خشکی تنها وقتی
زیان دارد و دریش داروی خشک کننده باید تا درست شود و مضرت داروی تیز بیشتر یاد کرده
آمده است و جراحت که بر قصبه شش افتد علاج پذیر نباشد و از جراحتهای که ممکن است که درست
کردد جراحتی باشد که بر غشاء اندرونی قصبه افتد و بکوشت شش رسد و علت سل اگر چه علتی است
که علاج کمتر پذیرد اما مهلت دراز که از جوانی تا بکهولت بدارد و خواجه ابو علی سینا می کوید سر بو شیده
دیدم که بیست سه سال و کسری اندرین علت بماند و اندر شهرها سرد و اندر فصل زمستان
این علت بسیار افتد و آنرا که مشکل کردد که علت سل است یا فصل خریف اشکال بر دارد از انکه
خریف سخت زیانکار است بدین علت و اندر بیشتری این علت از هشتده سالکی و بجهل
سالکی باشد و مرد سرد مزاج را بسیار افتد و آنچه کودک کاز را بسیار افتد ازین علت امیدوار
تر باشد و علاج بهتر پذیرد و بباید دانست که این علت کسانی را بیشتر افتد که بر و سینه ایشان
تنک تر باشد و کردن ایشان دراز و میل سوی پیش دارد و حلقوم بیشترین داشته شود

وکتفهای ایشان از گوشت برهنه بود و تیزی به پشت بیرون آمده چون بال مرغان و پزشکان
این کس را المجنح خوانندی یعنی خداوند پر و سینه و اندر سینه و حوالی آن بادها بسیار افتد از بهر کوچکی
سینه پس اگر با این صفت ها دماغ ضعیف باشد در رطوبتها قابل و آنرا هضم نتواند کرد همه نزلها
و نشانها حاصل باشد خاصه اگر اخلاط ایشان تیز و صفرائی باشد علامت هرگاه که خداوند نزله
سرفه را خداوند علت ذات الریه سرفه خون و ریم بیرون آمدن گیرد و تن لاغر و کاهش کردن
آغاز کند و تب لازم گردد و رخساره سرخ شود یا در شب یا از پس آنکه طعامی خورده باشد باید دانست
که بیمار اندر سل افتاده و بباید دانست که سبب لازم شدن تب نزدیکی جایگاه علت است
بدل و سبب سرخ گشتن رخساره برآمدن بخار است چنانچه اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است
و سبب ظاهر شدن تب در شب و از پس طعام آنست که از آنچه خورده شد تری حاصل آید
و از بهر آنکه طبیعت مقهور است و از تب لازم آن تری بهتر نشود و لیکن مدد تب کند و تب را برافروزاند
و گاه باشد که تب سل با تبهاء دیگر آمیخته گردد چون تب ربع و خمس و شطر الغب و سودائی
باشد و علاج آن با علاج این علت هیچ نزدیک ندارد و با این علامتها که یاد کرده آمد علامتها
که اندر باب گرد آمدن ریم اندر سینه یاد کرده آمده است پدید آید و باشد که اندر شب یا بوقتهاء
دیگر خوی کند و سبب این ضعیفی قوت باشد و عاجزی طبیعت از تصرف کردن اندر غذا
و تحلیل غریزی و چون کاهش تن بغایت رسد ناخنها باز گردد و موی ریزیدن گیرد و گردن
بیرون دراسته شود و سعها برآید و پوست پیشانی از استخوان کشیده شود و بعضی را چون کار باخر
آید پشت پای آماس کند و سبب این نقصان حرارت غریزی و عاجزی طبیعت باشد و تباه
گشتن اخلاط و این کسانی را افتد که غذا بیشتر یابند و از طعام باز ایستد و هر روز بیش از آنکه
اندازه بیماران باشد چیزی میخورند و آنرا که سبب علت تیزی خلط بوده باشد رطوبتها برآید
که مزه آب دریا دارد شور و تیز و نبض اندرین صغیر و سریع و معتدل باشد و تشنگی غلبه کند
و شهوة طعام نشود و سبب ضعف قوة و چون قوت ضعیف باشد بادها اندر سینه تولد کند
و سرها و پهلوها ببالاید و شکم در کار آید و چون کار باخرتر رسد حلقها و قصبه شش و پارها رگها
باهم برآمدن گیرد و خلطی که می آید غلیظ تر شود و پس باز ایستد و هیچ بر نیاید بسبب ضعف قوة
بر نتواند انداخت و چون حال این چنین باشد بیش از چهار روز مهلت ندهد و بیشتری بخناق

هلاک شود و بسیار باشد که باخر بیماری سرفه ضعیف پدید آید و خون برآمدن گیرد و اگر سرفه را علاج کنند
و خون باز دارند و هلاک کنند که باز ندارند خون می برآید تا هلاک شود و فرق میان آن خون که باخر
برآید آنست که آنچه باول برآید نشان آن باشد که هنوز ریش خام است و آنچه باخر برآید دلیل
مرگست و هرگاه که خداوند سل را بر هر دو رگ او چیزی چند دانه باقلی پدید آید از پس پنجاه دو روز
بمیرد و هرگاه که بانگشت او که ابهام گویند بتازی سبزی پدید آید و بر پیشانی بثره سرخ پدید آید
و زرد آبی چرب از وی همی تر آید روز چهارم بمیرد و هرگاه که در میان سر او چیزی چند باقلی برآید و رنگ او
سیاه گردد و درد کند و نشانی همی ماند تا چهل ساعت یا چهل روز بمیرد علاج اندر اول باب گفته اند
که سل حقیقی ریش شدن سل است و علتی دیگرست که حال بیمار اندر وی هم چون حال مسلولان باشد
بدین سبب او را سل گویند و سل حقیقی از تبی لازم خالی نباشد و این سل دیگر بی تب باشد و علاج
سل حقیقی مشکل است از بهر آنکه علاج تب و علاج ریش هر دو ضد یکدیگرند خاصه علاج این تب از بهر آنکه
علاج چیزهای سردتر باید کرد سردی از جهت تب و تری از جهت خشکی و کاهش تن و علاج ریش
خاصه علاج این ریش بچیزهای خشک کننده و گرمی آرنده باید کرد خشک کننده از بهر آن باید که هیچ ریش
بهتر نشود تا وی را خشک نکنند گرمی آرنده از بهر آن باید که قوت داروی خشک کننده تمام بشش
نرسد مگر که قوتی گرم کننده آن را بدرقه کند و بجایگاه رساند از بهر آنکه مسافت دورست بدین سبب
اگر بعلاج تب مشغول شوند ریش تازه بماند بسبب تری و علاج و تدبیر صواب آنست که نخست
حرارت تب را تسکین کنند تا زود باصلاح ریش مشغول توان شد با داروها که ریش را بشاید
یا شربتی و داروی که تسکین تب را بشاید بیامیزند تا گاهی بعلاج این مشغول باشد و گاهی بعلاج
آن و این چنان باشد که یک روز علاج تب کنند و یک روز علاج ریش یا بامداد علاج ریش کنند
و شبانگاه علاج تب یا بنگرد که کدام چیره ترست بعلاج آن مشغول شوند و این تدبیر که یاد کرده آمد
علاج کسی است که روز نخست بسببی از سببها که خون از گلو برآید طبیب را بباید و بحقیقت این علاج
چاره است بیچارگان را از بهر آنکه هرگاه که صواب کنند ریش بر یک حال بایستد که حرارت شش را
آماس گرفت و ریش کرد و بگشاد ممکن نیست که درست گردد لیکن ممکن است که اگر علاج صواب
کنند ریش بر یک حال بایستد و مبدل نشود و جزوی دیگر از شش تباه نکند پس علاج راستین
که اندر امید سلامت است آنست که روز نخست که خون از گلو برآید و معلوم گردد که از شش برآمده است

در حال

در حال پیش از انکه اماس کند بعلاج مشغول شوند چنانکه جالینوس میگوید کسانی که ایشان را خون
از گلو برآمد و پزان شش بود شش روز هر کرا روز نخست یافتیم و علاج کردم شفا یافت و هر کرا روز نخست
نیافتیم احوال مختلف بود و علاج آنست که بیمار را سکون فرمایند و او را از همه حرکتها باز دارند و در حال
رگ باسلیق زنند و اندکی خون بچند کرت بیرون کنند تا چون آب شش و حوالی آن بیرون آید
و کشیده شود و مدت وی دور گردد و اطراف او بفرمایند مالیدن و بستن چنانکه معلوم سازند پس
شربتی سازند از سرکه ممزوج باب بسیار بدهند تا بخورد و این سرکه از بهر آن باید داد تا اگر اندر
شش لختی خون که از جراحت جدا شده است و گرد آمده باشد و فسرده آنرا پاک کند و اگر اندر
مدت سه ساعت سه بار یا دو بار بدهند صواب باشد پس اقراص کهربا دهند اندر شراب مورد
یا اقراص بسد اندر آب باران یا آب خار و صفت آن اقراص اندر قرابادین یاد کرده آید و کشکاب
دهند و اندر کشکاب پاچه بره و حب الآس و این گلوگیر بود و سبب گلوگیر انار نار رسیده اندر برند
و روز نخست هیچ طعام ندهند بدین کشکاب قناعت کنند و اگر قوة ضعیف باشد حسوی خون بیرون کنند
و غذا ثرید کنند با خایهٔ مرغ نیم برشت بدهند و اگر بیمار قوی باشد روز دویم اندکی آرد جو و آرد باقلا
و آرد نخود یا پاچه و روغن بادام و شکر با عسل اندکی با آن اندر ماء العسل تا روز چهارم ازین نوع بدهند
که یاد کرده آمد و سینه بیمار بر روغن گل چرب کنند و اگر در فصل زمستان باشد بر روغن نادین در روغن
مصطکی چرب کنند و آب آبی کوفته و فشرده نیز خون باز دارد و علاجها دیگر اندر باب خون از گلو
آمدن یاد کرده آمده است از آنجا برگزینند و اسفاناخ بسرکه و آب گرم آمیخته تر کنند و بدان موضع نهند
که الم باقیست صفت ضمادی که بران موضع نهند بگیرند گرد آسیاب و گرد کندر و سپیدهٔ خایهٔ مرغ
نیم برشت و بر سینه نهند صفت ضمادی دیگر شب یمانی و اقاقیا و بخته بسرکه ممزوج باب بسرشند
صفت ضمادی دیگر آبی گلوگیر اندر شراب گلوگیر بزند و بکوبند و بدان موضع نهند این تدبیرها پیش از آن کنند
که اماس کند و از پس روز هفتم دو نیم تا روغن با روغن گل و سرکه تر کنند و بر نهند صواب باشد
و گلوگیر قابض باید و اگر طبیعت پس از آن بدر رسد که حرکت اماس گرفته باشد و ریم گرده و تب
و سرفه لازم شده از جهت تب کشکاب باید داد و اندر کشکاب سرطان ماده اندر بختن و ماده بدان
توان دانستن که سوزنی بپشت او فرو برند اگر رطوبتی همچون شیر برآید ماده باشد اطراف او بکنند
دارو را با نمک و آب و خاکستر بسوبند تا شوخ و رطوبت لزج که بر ظاهر او باشد پاک شود و اگر قوت بیمار

ضعیف باشد اندر کشکاب یا بچه بره و بزغاله بپزند و اگر طبع نرم بود و حاجت باشد بدانکه بازگیرند اندر
کشکاب مورد دانه فرمایند بخش و شراب مورد دهند و مورددانه بخش اندر کشکاب اندر همه وقتها بدین
علت سود دارد و اگر سرفه سخت قوی باشد سو اندر کشکاب و آشامیدنیها که از بهر او سازند
تخم کوک فرمایند پخت و اگر در تن بسیار فضله باشد بمطبوخ خیارشنبر استفراغ کنند صفت آن بگیرند
خیارشنبر پاک کرده هفت درم سنگ بنفشه هم چندان مویز دانه بیرون کرده بیست درم
عناب ده دانه سپستان پنجاه عدد این همه در دو من آب بپزند تا دو بهره برود یک بهره بماند
و بپالایند و سی درم ترنگبین پاک کرده اندر وی بجوشانند تا مقدار صد درم سنگ باز آید
و بدهند تا باز خورد صفت مسهل دیگر بگیرند خیارشنبر پاک کرده پنجاه درم سنگ بنفشه خشک
ده درم سنگ عناب پنجاه عدد سپستان صد درم مویز دانه بیرون کرده منقی سی درم سنگ
همه را اندر دو من و نیم آب بپزند تا به نیمی باز آید و بپالایند و نیم من فانید و چهل درم سنگ روغن بادام
بر افکنند و بجوشانند تا بقوام انگبین باز آید و چهل درم بنفشه خشک کوفته و بیخته بسرشند و بکار دارند
و باندازه قوت بیمار دهند و اگر مسهل نخواهند دادن حقنه نرم کنند و اگر دماغ گرم باشد و بخارهای
میکشد و می پذیرد و از آن بخارها رطوبتها بشش فرو چکد نخست رگ قیفال باید زد و پس تدبیر
مسهل کنند و چون تن پاک کرده باشد داروها پاک کننده و رویاننده بدهند و آشامیدنیها
از اشک جو و ارد باقلی و نشاسته و کثیرا و مغز دانه آبی سازند و سرطان ماده پاک کرده
اندر بپزند و روغن مغز از وی کدوی شیرین بر افکنند و بدهند با شکر و نیشکر روا باشد و اگر در سینه
تریهای بسیار باشد آشامیدنیها از کرع و آب سوسن بسازند یا از کاورس مقشر و آب سپوس
و تخم خیار و شکر دهند یا با انگبین و حب السعال بکار دارند و علاجها که اندر باب سرفه یاد کرده آمده است
برگیرند و بکار دارند و بجای آب آب باران بدهند و اگر پس از طعام بگرمابه شوند شاید دماغ قوی
کند تا بخارها کمتر پذیرد و نزله باز دارد و تدبیرهای که در باب نزله و زکام یاد کرده آمده است و اگر
در سینه خشکی باشد و آواز گرفته باشد هر بامدادی یک وقیه لسان الحمل کوفته و فشارده
با دو مثقال روغن مغز کدو بدهند و از پس سه ساعت کشکاب دهند سرطان اندرو
پخته یا بنفشه پرورده روغن بادام وقیت و لعاب اسبغول و صمغ اعرابی و گل ارمنی
و اگر گل ارمنی نباشد با لعاب دانه آبی یا با آب باران میدهند صواب باشد از بهر آنکه

گل ارمنی

کل ارمنی ریشهاش را خشک کند و بروباند و هر کل که شور نباشد بدین کار سود دارد مگر که
دم زدن تنگ شود چون دم زدن تنگ شود کل نباید خورد صفت لعوقی که خشکی بر و سینه را
نرم کند بگیرند آرد باقلا و سپید کرده پانزده درم سنگ تخم نشاسته و صمغ و کثیرا از هر یک پنجدرم
سنگ رب السوس ده درم سنگ تخم خطمی پانزده درم سنگ تخم خشخاش سپید دو درم
سنگ مغز بادام سپید کرده بیست درم سنگ دانه آبی پوست بازکرده بیست درم سنگ
تخم خیار و تخم خربوزه و تخم خیار بالنک و تخم کدوی پاک کرده از هر یکی پنجدرم سنگ مویز دانه
برون کرده بیست درم سنگ مویز را بروغن بنفشه یا بروغن بادام بپزند و مغز بادام و دیگر مغزها
جداگانه بکوبند و داروها خشک بکوبند و بپزند و مغزها با آن مویز بکوبند و بسرشند تا یکی شود پس
داروها دیگر بدان بسرشند بالنخی پخته و پیوسته اندر دهان میدارند و آنرا که دماغ گرم باشد
و از دماغ چیزی بشش فرو چکد لعوق دهند صفت وی بگیرند تخم خشخاش سیاه دو درم سنگ
تخم سوسن پاک کرده کوفته و بیخته سه درم سنگ دانه آبی و تخم خطمی از هر یکی پانزده درم سنگ
کثیرا دو درم سنگ و صمغ پنج درم سنگ همه را یک شبانروز اندر آب باران تر پس بر می پزند
تا یک نیمه برود و بپالایند و یک من می پخته و نیم من فانیذ و ده سیر لعاب اسپغول اندرین
آب کنند و بقوام آرند و اندر بعضی نسخها آمیخته نیم من آب و دانگبین نیم من بامداد ازین لعوق
مقدار دو درم سنگ با کشکاب بدهند و شبانگاه پنج درم سنگ بی کشکاب تا آن خلط تیز را
که از سر فرو می آید بازدارد صفت حبی که بشب اندر دهان گیرند دانه آبی پوست بازکرده پنج
درم سنگ کثیرا و صمغ اعرابی از هر یکی سه درم سنگ تخم خیار و تخم کدوی پاک کرده از هر یکی
هفت درم سنگ رب السوس پنجدرم سنگ همه را بکوبند و بلعاب دانه آبی بسرشند
و حبها کنند و اگر ماده اندر سینه و شش باشد و دشوار برآید زوفا دهند صفت شراب زوفا
عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد برسیاوشان پنجدرم سنگ بیخ سوسن نیم کوفته
ده درم سنگ مویز دانه بیرون کرده بیست درم سنگ انجیر بستی پنج عدد همه را با ده من آب
بپزند تا بمقدار نیم من بازآید و بپالایند این مقدار سه روز بخورند با بنفشه پرورده و طعام سپوسات
دهند با فانیذ و روغن بادام و از هوا فیون و تخم خشخاش و دیاقوزا که نزله بازدارد پرهیز کند از بهر آن که این
چیزها ماده اندر سینه سطبر کند و از برآمدن بازدارد والله اعلم صفت حبی که تریها از سینه و تن کم کند

وریش را خشک کند بگیرند صبر اسقوطری بآب باران شسته و ترید سپید تراشیده و کوفته
و بیخته از هر یکی چهار دانگ رب السوس نیم درم سنگ کثیرا دانگی حب کند چنانکه رسم است
واگر کسی را طبع قوی تر باشد یا ضعیف تر طبیب این دارو همی کاهد و می فزاید بحسب
حاجت واگر بار ریم یا خون برآمدن گیرد علاج آن اندر بابی که اندر انواع خون برآمدن یاد
کرده آمده است بگیرند صفت قرصی که اندرین وقت سود دارد بگیرند گل مختوم سه درم سنگ
گل ارمنی و نشاسته و گل سرخ از هر یکی چهار درم سنگ کهربا و حب الآس از هر یکی
پنج درم سنگ تخم خرفه سرطان نهاری بریان کرده از هر یکی هفت درم سنگ و کثیرا و بسد
طباشیر و سلامه مغول از هر یکی پنج درم سنگ صمغ اعرابی هفت درم سنگ رب السوس
پنج درم سنگ همه را بکوبند و بیزند و بآب بنفشه بسرشند و قرص کنند هر یک دو درم سنگ
هر بامداد یک قرص بآب باران یا بآب خیار بدهند و غذا برگ ساق و خرفه و برگ لسان الحمل
بروغن کدو و روغن بادام و بجای آب باران آب جوی بجوشند و صمغ عرابی و گل ارمنی
و طباشیر درافکنند و بیمار اندرین علت خشکی بر اعضا مستولی گردد شیر و دوغ دادن سخت
سودمند است از بهر آنکه شیر سه جزو است پنیر و دوغ و روغن و بدین قوت زداینده است ریش را
بزداید و پاک کند و روغن غذا دهنده است خشکی زایل کند و تری باز دارد و اخلاط بد را معتدل
کند و پنیر از چنین دارو حب دهد و هم تفرقه کند یعنی ریش را همچون سریشم برویاند خواجه ابوعلی
سینا گوید هر کجا که بخشک کردن ریش حاجت کمتر است خداوند این علت را شیر دادن سخت
نافع است و میگوید بهترین شیرها شیر زنان است و از آن گذشته شیر خر و از آن گذشته شیر بز
خاصه که اندر شیر بز قبضی هست و کنیزکی را که شیر باید داد از پستان باید که خورند و شیر او
پاک و پسندیده باید و زن تن درست و بسیار خون و گوشت آلوده باشد نه پیه آلوده و جانوران
دیگر که شیر ایشان خواهند علف ایشان برگ لسان الحمل و لبلاب باید و اطراف رز و درختی
که او را بتازی العوسج گویند و برگ سیب و آبی و امرود اندر شیر زنان قوت قبض و رویانیدن
ریش تمام تر باشد و اگر مقصود زدودن ریش باشد علف ایشان حنقد و فوقی و طلیفوق و
نباتها که آنرا اشکند از وی شیر اندک باید خواجه ابوعلی سینا اندر شیر دادن همه شرطها
بجای باید آوردن بجا آوردن بیک شرط خطا افتد و پاک گردد و شرطها آنست که بیمار را تب نباشد

واگر شیر خر دهند چهار ماه یا پنج ماه گذشته باشد و قدحی که شیر در وی دوشند چند کرت
باب گرم شسته و پاک کرده باید باستقصای تمام و دیگران گفته‌اند اگر قدح از سیم باشد
یا از سندروی یا از آبگینه قدحی باشد که رنگ دارد تا شستن زود پاک شود و در آن حال که
شیر دوشند خر نزدیک بیمار باید آورد تا در حال که بدوشند بخورد و در آن وقت که شیر میدوشند
قدح در میان آب گرم باید که نهاده باشد و این چنان باشد که اندر قدحی یا طغاری بزرگ تر آب
گرم باشد و این قدح اندر آب نهاده باشد و روز نخست مقدار نیم سکره شیر بیش ندهند و مقدار
آن وزن پانزده درم سنگ باشد و روز دوم دو بار چندان بدهند و بنگرند اگر روز نخست که شیر
خورد طبع اجابت کرده نباشد روز دوم شیر با شکر دهند و روز سیوم بدان مقدار که روز نخست
داده اند زیاده کنند مثلا روز نخست پانزده درم سنگ داده اند و روز دوم سی درم سنگ
در روز سیوم چهل و پنج درم سنگ دهند و بدین اندازه می فزایند و اگر طبع اجابت نکند دو دانگ
نمک هندی و نیم درم سنگ نشاسته یا یک درم سنگ اندر شیر حل کنند و بدهند و هر روز چیزی می‌افزایند
چنانکه یاد کرده آمد اگر تا روز ششم طبع نرم شود سه سکره شیر و مقدار ده شکر و دو دانگ نمک
هندی و یک درم نشاسته و پنج درم سنگ روغن بادام همه را بیامیزند و بدهند و اگر افزون از سه مجلس
اجابت کند پس از مجلس نباشد و شربت شیر بدین سه سکره قرار دهند و استاد احمد بن فرخ
اندر کتاب خویش آورده است که مقدار وزن نیز سه من و نیز میگوید که هرگاه که بیمار را شیر دهند
شیر تنها دهند و هیچ طعام دیگر ندهند میگوید این جانوران که شیر او دهند بکوه اندر باید داشت
تا گیاه کوهی بخورند و آب باران بدهند و اگر آب باران نباشد آب چشمه دهند و اگر بیمار
بزیر کوه باشد صواب تر باشد و کوه آن باشد که بروی باران کمتر آید و هوای او خشک و تر باشد
و هرگاه که منفعت شیر ظاهر شود سه هفته شیر بدهند و شیر بران باشد که با آب بیامیزند
و سنگ تاب کنند تا پخته شود و آن آب از وی برود و این سنگ تاب بهتر از آن گوارد
که پخته و اگر سرفه صعب باشد شیر با یک درم سنگ کثیرا بدهند یا بالعوق که بیشتر یاد کرده آمد
و اگر طبع شکسته باشد و باز گرفتن حاجت آید شیر با طباشیر دهند و اگر معده ضعیف باشد
با زیره و کرویا دهند و آنرا که تب گرم دارد دوغ دهند و خداوند اسهال را نیز دوغ آهن تاب کرده
سود دارد و بدین ترتیب باید داد دوغ صافی را بپالایند تا مسکه از وی جدا شود و بجای معتدل نهند

یک شب بامداد از انجا بنهند نیک تا آب که از وی جدا شده باشد و بر سر ایستاده با آنچه
غلیظ ترست آمیخته شود پس نان سمید را ده درم سنگ خرد کنند و سی درم سنگ دوغ بدین
یار کنند و بنهند تا آغشته شود بدهند تا بخورد روز دوم از نان یکدرم سنگ کم کنند دوغ ده درم
سنگ زیاده کنند همچنین هر روز یکدرم سنگ نان کم کنند و ده درم سنگ دوغ زیاده کنند تا نان
بماند پس دست برگردانند و هر روز نان یکدرم سنگ زیاده کنند و دوغ ده درم سنگ می کاهند
تا دوغ و نان بمقدار روز نخست باز آید و چون منفعت این پدید آید اگر خواهد که یک کرة دیگر هم بدین
ترتیب بدهند صواب باشد و اگر بگلگنجه قطران بدهند با نگبین سود دارد و اگر اندکی طبرزد دهند همچنین باشد
و اگر حرارت باشد و از داروها سرد منفعت نیاید و از داروهای گرم زداینده ترسند این لعوق
لبا زنند و بدهند صفت لعوق شش روباه خشک کرده و تخم بادیان و تخم سوسن و برسیاوشان
بکوبند و بیزند از شکر جلابی سازند بقوام انگبین و داروها بدان بسرشند و هر بامداد یک گنجه بدهند
خواجه ابو علی سینا میگوید این چیزها من بسیار آزموده ام و سود یافتیم گلشکر تازه است که اندر
آن سال کرده باشند هر روز چندانکه تواند بخورد و اگر با نان هم گلشکر خورند صواب باشد و میگوید زنی را
دیدم که این علت برو دراز گشته بود و دل از خویشتن برداشته و مرگ را ساخته برادر او را بگلشکر
علاج کرده شفا یافت و گوشت بدو باز آمد و فربه شد و میگوید نتوانم گفتن که چه مبلغ گلشکر بدو داد
ترسم که استوار ندارند طعام با این علاج دراج باید داد و طیهوج و تذرو و کبک و گنجشک و قبره
هم بریان کرده تا خشک تر باشد و پاچه و ماهی بریان کرده بروغن شیر و اگر چیزی آشامیدنی
خواهد با عسل بخورد و بجای آب آب باران بخورد و اگر در میان تب و حرارتی پدید آید کشکاب
دهند و اندر کشکاب سرطان در بزنند و آشامیدنیها از عدس و نشاسته و کشک جو و کاورس
سازند و اگر تب همه نباشد مثل شوی و کرنب پخته روا باشد و ماهی شور و گاه گاهی خوردن هم
روا باشد ولیکن اگر ریش پلید شود چیزها شور زیان دارد آنچه یاد کرده آمد اندرین ترتیب دادن
و مقدار وزن آن حکایت و سخن گذشتگانست و اولی تر آنست که نگاه کنند تا چه مقدار می گوارد
اعتماد بران کنند و نخست از اندکی آغاز کنند و بتدریج می افزایند و بدان مقدار که می گوارد قرار دهند
چنانچه در کتابها یاد کرده آمد حیوانی است اعتماد بر مشاهده باید کرد و آنرا که تب همی آید شیر نشاید داد
و اگر دوغ دهند روا باشد و همه شرطها بجای باید آورد و آنچه در معنی طبع نرم داشتن حکایت کرده آمده است

تاکنون

ذات الجنب

تا سبب نرمی طبع قوت ساقط شود خاصه اگر تن در فضله نباشد و اگر در میان شیر دادن پدید آید
قرص کافور باید داد و شیر باز باید گرفت و اگر نرمی طبع بحد شود سفوف الطین و شراب مورد
باید داد صفت سفوف الطین صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی از هر یک ده درم سنگ کندر و پر سیاوشان
از هر یکی پنج درم سنگ شربتی سه درم سنگ قرص کافور تخم کدوی شیرین و تخم خیار و تخم خیار بادرنگ
و دانه آبی پاک کرده از هر یکی پنج درم سنگ گل سرخ سه درم صمغ و بادام و صندل سپید و کثیرا
و نشاسته از هر یکی سه درم سنگ تخم [illegible] یکدرم سنگ کافور نیم درم سنگ بلعاب اسپغول
بسرشند و اقراص کنند والله اعلم

باب یازدهم اندر ذات الجنب و علاج آن

ذات الجنب آماسی است گرم و دردناک
اندر نواحی سینه اما اگر آماس اندر عضلهای سینه باشد خاصه عضلهای زیر دوش آنرا شوصه گویند و اگر
اندر غشا باشد که زاندرون سینه بدان پوشیده است و سینه را همچون بطانه ایست یعنی آستری
آنرا برسام گویند یعنی آماس سینه سام آماس و بر سینه و اگر اندر حجاب باشد که میان احشا
برسوی فروسوین ایستاده است آنرا ذات الجنب گویند و سرفه اندر وی بسیار باشد که اندر جگر
آماس گرم باشد و معالیق او گشاده میشود و درد آن بحجاب باز میدهند و نفس تنگ میشود و بیمار
و طبیب هر دو پندارند که ذات الجنب است از بهر آنکه همچنانکه ذات الجنب به تب و سرفه و تنگی
نفس باشد اندر آماس جگر نیز باشد و آماس جگر را ذات الکبد گویند و ذات الجنب از پس
یاد کرده آید ان شاء الله تعالی اسباب ذات الجنب چهار نوع است یکی نزله که از سر برگها
فرود آید دوم آب سخت سرد خوردن و اندر هوای سرد مقام داشتن تا بدان سبب
مادتها اخلاط در گردیدن آید اندر سینه و حجاب باز ماند سیوم شراب صرف بسیار خوردن
تا بدان سبب اخلاط در گردیدن آید و رگها ممتلی شود چهارم طعامهای غلیظ که خون غلیظ کند چون
قنبیط و گوشت گاو و مانند آن تا بدان سبب ماده غلیظ اندر رگها الم یابد و الم آن در پستانها
و پهلوها پدید آید و ماده این علت اندر بیشتر حالها صفرای خالص باشد یا خون گرم صفرائی و بدین است
که مردم بلغمی را و کسانی را که از معده ایشان آروغ ترش آید این علت نباشد یا اگر گاه باشد
که بلغمی شود عفن گردد و این علت تولد کند و دیرتر زایل شود و تب آن همچون تب بلغمی باشد و گاه
سودا باشد که اندر تن گرم شود و ذات الجنب تولد کند و این دو عسر باشد و این علت اندر خریف
فصل و اندر زمستان و اندر شهرهای سرد شمالی بسیار افتد و اندر شهرهای گرم جنوبی و بارنده اندر آخر خریف

این علت بسیار افتد و پیران را ذات الجنب کمتر افتد و بدشواری ازوی خلاص یابند از بهر آنکه
ماده علت بحرارت بدن پخته شود و بقوت ایشان بر نیفتد و اگر زنان آبستن را این علت افتد
هلاک شود یا ریم و حال این علت همچو حال آماسهاء دیگر باشد و حال همه آماسها از سینه بیرون
نباشد یا به تحلیل زایل شود یا ریم کند تا صلب گردد بدین سبب حال این علت همچنین از سه حال
بیرون نباشد لیکن نادر باشد که صلب شود بیشتر یا بتحلیل زایل شود یا ریم و آنچه ریم گردد ضرورت باید
که پخته شود و بکشاید یا پاک شود و چون کشاده شد از سه حال بیرون نباشد تا بعضوی دیگر اندر آید
و بگدازد و پاک شود یا بدان عضو که اندر آید علتی تولد کند یا بظاهر و جایگاه خالی میل کند و آماسی و جراحتی
تولد کند اما آنچه بعضوی دیگر اندر آید و بگذرد و پاک شود و آنرا سه طریق بیش نیست یا بگذرگاه دم زدن
شش اندر آید و از آن راه پاک شود و چگونگی میل کردن از طریق ادرار بول و اسهال شرح اندر
باب ذات الصدر یاد کرده آمده است و آنچه بعضوی دیگر آید و آنجا در آن عضو علتی دیگر تولد کند و هرگاه که
ذات الریه تولد کند بدین گونه باشد و گاه باشد که بجانب دماغ بر آید و بیماریها دماغی و سرسام و اختلاط
تولد کند و گاه که ذات الریه تولد کند از بهر آنکه ماده بشش آید و پاک بیرون نشود بسبب ضعیفی قوت
یا بسببی دیگر آنجا بماند و آماس کند و گاه باشد که بمیانجی ذات الریه بعلت سل ادا کند و گاه باشد که
بسبب بسیاری ماده و بسبب ضعیفی قوت قوة اندر گذرها دم زدن بماند و خناق کند و گاه باشد که
ماده بجانب دل میل کند و خفقان و غشی آرد و گاه باشد که ماده اندر عضلها که بدو پیوسته است میل کند
و تشنج کند و این زود هلاک شود و آنچه بظاهر میل کند و از وی خراج و آماس تولد کند چنان باشد که
ماده بجایگاههای نرم و خالی میل کند چون بن گوش و بغولهای بن ران و آنجا خراجی و آماسی پدید آید
و بباید دانست که بسیار باشد که ماده علت سخت تیز باشد یا سخت بسیار باشد پیش از آنکه پخته شود
طبیعت از بیطاقتی آنرا دفع کردن گیرد و بسیار باشد که سبب این دفع حرکتی قوی باشد چون حرکتی
یا حرکت خشم و مانند آن و این انواع دفع ستوده نباشد بلکه با خطر باشد علامتهای ذات الجنب
نفس تنگ و صغیر باشد و تمدد زیر اندرون پهلوها و درد خلنده خاصه بوقت نفس باز کشیدن و تب لازم
و نبض صلب و منشاری و سرفه خشک اندر اول بیماری اما بسبب آماس تب و بسبب تنگی نفس
فسردن آماس و بسبب تمدد بسیاری ماده و بسبب خلیدن تیزی ماده و بسبب سرفه خشک
و آماس خام و بسبب صلبی نفس مشارکت غشای حجاب اندر آماس و اگر اندر بیماری سرفه

رطوبتی تر آمدن

رطوبتی برآمدن آغاز کند و باسانی برآید نشان امید سلامت است و فرو گذشتن بیماری در برآمدن
این رطوبت را طبیبان بتازی نفث گویند خاصه اگر اثر امیدواری اندروی پدید باشد یا رنگ
بگردانیده بود یا چیزی باوی آمیخته بود و آنرا که اندروی اثر پختگی و امیدواری نباشد و نگردانیده
و یا چیزی باوی آمیخته نباشد بزاق گویند و امید پختگی و اثر آن اندروی آن باشد که باسانی برآید
و از برآمدن آن آماس باشد و آن ماده بیماری باشد که موضع آماس می تراند و بشش می درآید
و نشان آن باشد که ماده زود پخته خواهد شد و هم بدین طریق بتحلیل پاک خواهد شد و اندر ذات الجنب
هذیان نباشد از بهر آنکه در جایگاه علت شریانها بسیار است و اندرین برسام این همه علامتها باشد
و علامت خاصه او آنست که تمدد و درد بچنبر کردن برآید و اندر شوصه همین علامتها باشد و علامت
خاصه او آنست که درد و خلیدن و تمدد اندر پهلوها سینه باشد و درد بسوی پشت بزیر شانه دست
باز دهد و در ذات الجنب شراسیف برآید و تنگی نفس کمتر از تنگی ذات الریه باشد و گاه باشد که
آماس شوصه اندر عضلهای بیرونین بود یا اندر غشای بیرونی که بر استخوان سینه پوشیده است
و این آماس گاه باشد که بظاهر بتوان دید لیکن درد این و همه اعراض کمتر از اعراض برسام و
ذات الجنب باشد و نفث نباشد و گاه باشد که آماس پخته شود و بسوی ظاهر سر کند و گاه باشد
که طبیب را حاجت افتد به پزانیدن و شکافتن و بسیار باشد که اندر آخر ذات الجنب اعراض
برسام پدید آید چون خفقان و هذیان و تواتر نفس و غشی و تاسه و قی صفرائی و سوزانی تب
و سخته برنگردد و فرق میان ذات الجنب و برسام آنست که بذات الجنب این اعراض باخر پدید
آید و اندر برسام باول پدید آید و دم زدن از اول علت بدم زدن طبیعی نزدیک باشد و نفس
متواتر شود و اندر ذات الجنب احوال سر بسلامت باشد و اندر برسام از نخست چشمها سرخ گردد
و رگها او ممتلی و برخاسته شود و سیاهی چشمها ببالا برکشیده شود و نبض برسام عظیم شود
و نبض ذات الجنب صغیر و فرق میان ذات الجنب و ذات الریه آنست که نبض خداوند
ذات الریه موجی باشد و درگرانی تنگی نفس او بیش از تنگی نفس ذات الجنب باشد و علامتها
دیگر اندر باب ذات الریه یاد کرده آمده است ظاهر باشد و فرق ذات الجنب و ذات الکبد
آنست که خداوند ذات الکبد زرد روی تر است و بدرنگ باشد و گاه گاه بسرفه و اندر پهلوی راست
المی گرانی یابد و درد او خلنده و باشد که زبان سیاه گردد و بول غلیظ چون بول خداوند استسقا

واگر آماس اندر جانب بر سوی جگر باشد بدست بر نهادن بتوان دانست واگر در جانب فرو سوین
باشد نفس تمام بر کشیدن دشوار باشد و بدان ماند که چیزی گران از پهلوی او آویخته است و ذات الجنب
که از جانب چپ باشد بسبب نزدیکی دل تب آن گرمتر و تا سه ناک و خطرناکتر و اعراض آن صعبتر
باشد لیکن بسبب نزدیکی بحرارت دل امیدوار باشد که پخته شود و بتحلیل پاک شود و آنچه از جانب
راست باشد بسبب دوری از دل اعراض و تبهای آن ساکن تر باشد و لیکن پختن و تحلیل او
دیرتر باشد واگر نفث خداوند ذات الجنب خون باشد کار او مشکل بود همچون کار خداوند
استسقا که با تب بود از بهر آنکه استسقا را علاج بهار گرمی و خشک کننده باید و تب را علاج بهار سردی
و تری کننده همچنانکه نفث خون را علاج قابض باید و ذات الجنب را علاج نرم و محلل باید و بول
سرخ و ناهموار و تیره دلیل آن باشد که اندر دماغ حرارتی عظیم است و از علامتهای بد باشد
و براز گنده و سخت زرد بد باشد و اگر اندر تب گرم و سوزان اطراف سرد باشد و درد
بسوی پشت باز میدهد و اگر بدان جانب که آماس است باز جنبد درد زیاده شود این همه علامتها
ستوده است و اگر اندر آخر ذات الجنب و ذات الریه اسهال پدید آید علامت آن باشد که
جگر ضعیف شد خاصه اگر تنگی نفس و تاسه و تب بدان زیاده شود در روز چهارم یا بیشتر هلاک شود
و اگر اندر اول بیماری اسهال افتد سودمند باشد و اگر اندر حوالی شراسیف و فرو سوی آن
سوی اختلاجی پدید آید علامت حرکت ماده باشد و اندر بیشترین حالها حرکت این بسوی
بالا باشد و هم برسام و اختلاط عقل باشد بسبب مشارکت حجاب با دماغ و اگر آماسی و خراجی
که از ماده ذات الجنب بر ظاهر تن پدید آید یکبار پدید گردد بی آنکه تب زایل شود یا نفثی و نیکو و تمام پدید آید
دلیل آن بود که ماده باندرون بازگشت و هلاک او نزدیکست و نفث خام و لزج و سرخ و سیاه و تیره و
اندک و دیر و دیر برآید سخت بد بود و اسباب کمی و دیری نفث چهار نوع است یکی آنکه ماده اندک باشد
دوم آنکه اگر چه ماده بسیار بود و خشک و لزوج و عسر بود سوم آنکه اگر دردمند بود چهارم آنکه قوت ضعیف باشد
پس هر گاه که طبیب نفث اندک بیند تأمل کند تا از این اسباب کدام یابد اعتماد بر آن کند و بسیار بود
که بسبب خشکی و لزجی ماده در قصبهای شش سده ها تولد کند و دم دشوار گردد و هوای دودناک و سوخته بدل و شش
آید و باز ماند و تب بدان سبب تیزتر شود و بسبب تیزی تب نفس متواتر شود و بسبب تواتر نفس ماده دشوارتر و عسرتر
و لزج تر شود و از لزوجت سده می افزاید و از شدت حرارت می افزاید و از حرارت تواتر نفس و با تواتر نفس لزوجت.

می افزاید و قوی ذات الجنب است که دم زدن آسان باشد و نفث نیز نیکو بود و به آسانی بر آید لیکن هر دو سرخ [illegible]
بیرون باشد و میان روز پنجم و ششم [illegible] باشد که تا چهارده روز بکشد و بیشتر اگر روز هفتم در گذرد سلامت [illegible]
و قوی و بحران که میان [illegible] سرخ کرده و [illegible] گرم شود و [illegible] علت [illegible] بود و اگر شود [illegible]
گرم شود و [illegible] کند زود و هلاک گردد و اگر روز هفتم بگذرد [illegible] در بسیاری چنین باشد که نفث بسیار
کوتاه [illegible] بر آید زود و سخت شود روز سیوم یا چهارم [illegible] و قوی و بحران که با [illegible]
با [illegible] از چیز کردن نا [illegible] و دلیل [illegible] باشد و نفث بود [illegible] بود و این نوع نیز سخت [illegible]
و علامت آن بود که [illegible] بسیار دارد و [illegible] نیز [illegible] بلند [illegible] اگر از روز هفتم در گذرد [illegible]
دانست که ذات الجنب [illegible] زود نزدیک شود و [illegible] گرم [illegible] شود [illegible]
باک شود خاصه اگر [illegible] و قوت [illegible] سال [illegible] مساعد بود [illegible] سخت [illegible]
[illegible] از روز [illegible] بر آمدن [illegible] که روز چهارم [illegible] شود و [illegible]
آن [illegible] نفث [illegible] شود و اگر این [illegible] که یاد کرده آمد [illegible] بر آمدن [illegible]
[illegible] از چهارم یا روز چهارم بر آمدن آغاز کند امید باشد که روز هفتم از [illegible] تا چهارده [illegible]
باک شود و اگر [illegible] مدت باک شود [illegible] کند و سبب باک نا شدن [illegible] مدت بسیاری [illegible]
و ضعیفی قوت و اگر [illegible] هفتم [illegible] شود [illegible] و نفث [illegible] دانست که علت [illegible]
[illegible] باک [illegible] باک شدن آن [illegible] مدت [illegible] بود و قوت [illegible]
چندین روز [illegible] بود [illegible] از آن ضعیف گردد و [illegible] باک [illegible] قوت [illegible]
و شهوت [illegible] و خواب [illegible] دم زدن [illegible] باشد و [illegible] خوب باشد [illegible]
[illegible] که از آن [illegible] بر آمدن آغاز کند اگر [illegible] باک شود [illegible] احوال آن
[illegible] ذات الریه یاد کرده [illegible] باک شدن [illegible] ذات الجنب [illegible]
تا چهارده [illegible] مدت [illegible] بود [illegible] مدت [illegible] شود [illegible]
[illegible] سخت [illegible] و نفث [illegible] قوت ضعیف [illegible]
[illegible] و شهوت [illegible] گردد [illegible] و [illegible] بر آید [illegible] باشد [illegible]
[illegible] گرم [illegible] نزدیک [illegible] گردد [illegible]
سخت [illegible] سخت [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] مدت [illegible]

پاک نشود باقی قوت ضعیف تر میشود و تن کاهش گیرد دلیل باز گردد و هر چند تب گرم تر باشد آماس زودتر
پخته شود و زود تر گشاید و هر گاه که اندر نفث و اندر دلیل و اندر غیر آن نشانها ستوده یافته باشد اگر پس از آن
اعراض هایل پدید آید سبب آن اعراض در بیشتر حالها ریم کردن آماس باشد و هر گاه که بفصد و نفث و اسهال
درد و اعراض دیگر زایل نشود اگر قوت باشد و نشانهاء سلامت ظاهر بود آماس ریم کند و بذات الریه باز گردد
و اگر قوت ضعیف و نشانهاء بد ظاهر بود زود هلاک شود و آنرا که بذات الریه باز گردد نخست غشی افتد و
رخساره سرخ شود و سر انگشتان گرم گردد که بهتر است که پس بدتر شود و اگر ریم بسیار بود و قوت ضعیف
باشد و تب گرم تر شود و بآخر هلاک کند و اگر خداوند ذات الجنب را تمدد پهلو با زیادت شود و نفس متواتر گردد
و قوت ضعیف باشد نشان غشی باشد و اگر تواتر کم از آن بود که ذات الجنب واجب کند از سه بیرون نبود
یا سبات آرد یا تشنج یا آماس دیر پخته شود اما سبب سبات و تشنج بخارها تر باشد که بدماغ بر شود و چه اگر
ماده تیز بودی غالب نبودی تواتر نفس و تواتر نبض زیادت بودی و اگر دماغ ضعیف باشد
ماده را قبول کند و دفع نتواند کرد اندر سبات افتد و اگر دماغ قوت آن دارد که ماده را از خویشتن دفع کند
تشنج باز گردد و اگر ماده پس غلیظ باشد انتقال نکند لیکن دیر پخته گردد و اگر اعراض ذات الجنب بی آنکه نفثی
تمام بوده بود ساکن گردد باید دانست که بطریق ادرار بول یا بطریق اسهال دفع خواهد شد پس اگر
اندر بول و براز اثر آن ظاهر نشود تامل باید کرد و اگر اندر عضلهای شکم و شراسیف حرارتی و گرانی پدید آید
نشان آن که در بغوله ران یا بر ساق آماسی و خراجی خواهد کرد و اندرین امید سلامت بود و بقراط اندرین
وقت استفراغ میفرماید و اگر تنگی نفس و تاسه زیادت گردد در شانها و چنبر گردن حرارتی و گرانی پدید
آید نشان آن بود که ماده بر بالا می شود و آماس خراج اندر پس گوش خواهد شد پس اگر ماده تیز بود و ازین نشانها
چیزی پدید نیاید و ماده از دماغ دفع شود سرسام و اعراض آن پدید آید و هلاک کند معالجات علاج
ذات الجنب خونی و صفرائی بیکدیگر نزدیکست لیکن اگر خون غالب بود نخست رگ باسلیق باید زد در روز
نخست که ماده هنوز در حرکت باشد قرار نا گرفته از جانب مخالف باید زد یعنی از آن دست که مقابل علت
باشد تا ماده را از آن سوی دیگر کشد و اگر سه روز گذشته بود و ماده قرار گرفته از آن دست باید زد که علت
سوی او بود و اگر قوت بیماری بود خون چندان بیرون باید کرد که رنگ خون بگردد از بهر آنکه خون سیاه
در حوالی این آماس باشد و اگر خواهند که قوت را نگاه دارند بدو دفعه یا بسه دفعه بیرون کنند و اگر صفرا غالب بود
نخست تدبیر اسهال صفرا باید کرد بمطبوخ خیار چنبر یا حقنه نرم و بعضی طبیبان اندک موافقت گفته اند که اگر چه ماده

علت صفرای بود صواب آنست که نخست رگ زنند از بهر آنکه رگ زدن مسهل دادن است چه ممکن است
که مسهل اجابت نکند و اخلاط را بجنباند و اضطرابی تولد کند و اولیتر آنست که موضع درد را تامل کنند اگر درد با استخوان
سینه و چنبر گردن همی برآید رگ زدن صواب تر بود و اگر بشراسیف فرو می دود مسهل صواب تر از بهر آنکه رگ
باسلیق ازین موضع خون اندک میکشد و روز نخست و دوم و سیوم تا از استفراغ فارغ شدن شربت شراب بنفشه
و شراب نیلوفر دادن با آب آمیخته و جلاب رقیق دهد و اگر تشنگی غالب شود آب خربزه هندی صواب بود
و از پس استفراغ هر بامداد بنفشه پرورده اندر جلاب رقیق کنند و روغن بادام بر افکنند و بدهند با کشکاب دهند
و در کشکاب عناب و سپستان و بنفشه در زنند و با شکر و روغن بادام دهند صفت شرابی که هر بامداد بدهند
بگیرند بنفشه تازه نیمن دانه آبی شیرین ده درم کثیرا هشت درم تخم خطمی پانزده درم ترکرده و بجوشانند نرم تا نیمه
باز آید و به پالایند و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آرند و نزدیک من اولیتر آنست که این اخلاطی کثیرا و آبی اسپغول
بزنند و اسپغول بزنند و اسپغول را جدا گانه لعاب بگیرند و کثیرا جدا گانه بکوبند و چون اخلاط را پخته باشند و پالوده
شکر تر بر افکنند و کفک بردارند و لعاب اسپغول با وی بیامیزند و کثیرا اندر وی پراکنند تا با وی بیامیزد و
بقوام آید از بهر آنکه کثیرا و اسپغول دشوار پالوده شود و اگر تخم آبی را و تخم خطمی را جدا گانه لعاب بیرون کنند
پس با وی بیامیزند چون لعاب اسپغول صواب بود شربتی هر بامداد بیست درم با چهار درم روغن بادام
صفت شرابی دیگر بگیرند آب انار شیرین یک من آب نی شکر یک من هر دو را بپزند تا به نیمه باز آید و
نیمن شکر بر افکنند و بقوام آرند و همچون شراب دیگر بکار دارند صفت شراب دیگر بکار دارند بگیرند بنفشه
خشک سی درم عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد مویز منقی دانه بیرون کرده سی عدد تخم خطمی و اسپغول
و تخم آبی و کثیرا از هر یک ده درم فلوس خیار چنبر پاک کرده بیست درم شکر نیمن بپزند مانند شراب دیگر
شربتی بیست درم با روغن بادام صفت مطبوخ مسهل بگیرند عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه
دو درم فلوس خیار چنبر پانزده درم ترنگبین سی درم چنانکه رسم است بپزند و بپالایند و بدهند و اگر خواهند
که قوی تر باشد سه درم لسان الثور تا پنج درم درین مطبوخ زیادت کنند و اگر صفرا سخت حال شود ده درم بیخ
سوسن مقشر و درین مطبوخ زیادت کنند و سه درم تربد تراشیده نیم کوفته اولیتر آن باشد که بیخ سوسن
و تربد اندر مسهل کنند که و پس از آن دهند که نفثی پدید آمده بود و اگر بیمار مسهل را کاره بود سه درم لسان الثور
کوفته و بیخته در جلاب کنند و بدهند و از پس روز چهارم اگر نفثی پدید آمده بود اندرین شرابها که پس ازین
یاد کرده آید برسیاوشان و بیخ سوسن مقشر زیادت کنند از هر یک ده درم و حقنه از بنفشه و بابونه و انجیر ستی

وعناب وسپستان وتخم خطمی وخسک وشکر سرخ کوبانید بیازند وروغن شیره برافکنند ونمک خمیر مقداری
وبعض آب جلاب دهند وشراب بنفشه ونیلوفر باآب آمیخته ولعوقها وتدبیرها برانندە وپاک کنندە
که درباب ذات الریه یاد کرده آمد برگزینند ودران بکار دارند صفت مسهلی ضمادی که ماده را بنزاند ودرد را
بنشاند بگیرند بنفشه وخطمی ازهریک یکجزو بیخ سوسن دوجزو آرد جو وآرد باقلی ازهریک جزوی ونیم پایه
یک جزو همه باموم روغن بنفشه بسرشند چنانکه رسم است واگر بتحلیل حاجت بیشتر باشد تخم کتان زیادت
کنند وبمیختج بسرشند واگر حرارت کمتر بود روغن سوسن کنند یا روغن نرجس واگر حرارت قوی باشد
بعوض تخم کتان ومیختج نیلوفر وگل سپید وکدوی تر زیادت کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند آرد جو واکلیل
الملک وپوست خشخاش وچون تر عصیده کنند وبر موضع درد نهند درد را بنشاند وماده را بنزاند
وتکمید با سفنج ترکرده کنند بآب گرم واگر روغن زیت باآب گرم بیامیزند پرانندە تر ودرد نشانندە
باشد وپیه بط وپیه مرغ وفربهی گوشت گوسپند وزوفاء تر همه را درهم گداخته طلی کردن نافع بود
وهرگاه که بینند که ضماد وتکمید درد نمی نشاند زیادت میکند بباید دانست که تن ممتلی است باستفراغ
حاجتست خاصه بفصد وهرگاه که فصد کرده باشد ومسهل داده واعراض بیماری ساکن ترنشود بباید دانست
که اماس ریم خواهد کرد دیگر باره فصد نباید کرد ازبهر آنکه اگر دیگر باره فصد کرده شود قوت ضعیف گردد
ومدد حرارت خون گسسته شود اماس خام بماند ورنج زیادت نماید واگر پیش ازانکه فصد کرده شود ماده پخته گردد
ونفسی تنگ بدید آید پس اندر قوت وی ضعفی یابند فصد نشاید کرد واگر باستفراغ حاجت آید حقنه
حاجت آید حقنه صواب تر واگر قوت بیماری برجای بود وازپس فصد غشی افتد یا نفس تنگ شود
نشان آن باشد که بدین فصد ماده علت کمتر نشده است تدبیر حقنه باید کرد وبسیار باشد که هر روز
یک مجلس اجابت می افتد وبدان از فصد که بی نیاز افتد وهرگاه که بینند که ماده پخته شده جهد باید کرد
تا پیش ازانکه ریم کند بنفث پاک شود وآب گرم وکشکاب رقیق باشکر یا باعسل دادن وبران
پهلو خفتن بیمار را یاری دهد بر نفث وسینه وپهلوها را پاک کند وجالینوس اندر ابتداء این علت
دیاقوذا فرموده است تا ماده را ساکن کند وبنزاند وبیمار را خواب آرد شیخ رئیس میگوید دیاقوذا آن کسانی را
باید داد که خواب نمی یابند آنرا که خواب همی آید نشاید داد ازبهر آنکه ممکن است که ماده غلیظ گردد
ونفث دشوار شود ونیز ممکن است که شکر یا عسل که باوی پخته باشند مضرت او بازدارد واگر ضرورت باشد
دیاقوذا از تخم خشخاش باید ساخت بی پوست وازپس استفراغها وازپس آنکه اعراض علت آهسته شود

ونفث بسیار بوده باشد غذا از کشک جو دارد با قلی و اسفاناخ و ملوخیا باید فرمود با شکر و اگر هنوز اضطرابی باشد بوبه
کشکاب رقیق قناعت باید کرد و اگر ماده علت ذات الجنب بلغمی یا سودائی باشد فصد نباید کرد ولیکن حقنه تیز
و ضماد نابزاننده و تحلیل کننده بکار باید داشت و بجای آب ماء العسل باید و آب گرم جرعه جرعه بپیوسته دادن
سودمند بود و کشکاب او از کشک جو و کشک گندم و نخود و یکدرم تخم بادیان و بیخ سوسن اندروی پختن
باید فرمود و سکنگبین عسلی ممزوج خلط غلیظ را لطیف کند و اگر بامداد یک شربت بدهند صواب بود و
طعام نخوداب بروغن زیت یا بروغن بادام شیرین و تلخ با هم آمیخته دهند و سبوس آب با انگبین یا
با انگبین و شوربائی که اندروی حلبه و کرنب و شبت و نخود پخته باشند و حسو که از حلبه شسته و آرد باقلی ساخته باشند
و روغن بادام گرم کرده تجرع کردن سودمند بود و مسکه با انگبین بزاننده و پاک کننده است و ماهی شور
پاک کننده است و شبت پخته بزاننده و پاک کننده است و اگر ماده بس غلیظ و فسرده باشد و نفس تنگ بود
و نفث باز ایستد زوفاء خشک و خردل کوفته در ماء العسل گرم کرده بدهند مقدار سه درم و گاه باشد
که در تنگی نفس بدان حاجت افتد که یک وزن باقلی زنگار با انگبین بسرشند و بدهند و اگر یک وزن باقلی
زنگار و چندانک بسر انگشت بردارند نطرون بریان کرده با اندکی روغن زیت و ماء العسل گرم کرده بسرشند
و بدهند سودمند بود و مقدار یک باقلی انگزد با سکنگبین عسلی ممزوج با آب گرم کرده دادن در [illegible]
و اگر زنگار و غیر آن حلق را و معده را بگزد زرده خایه مرغ نیم برشت بدهند تا رنج آن باز دارد یا روغن بادام
گرم کرده تجرع فرمایند و ضماد از برگ کرنب و برگ بادیان پخته سازند یا از بابونه و اکلیل الملک در روغن
در روغن سوسن یا یاسمن و ناقه را از دود و از باد و از آفتاب و از طعام بسیار و جماع حذر باید کرد

گفتار هشتم

اندر بیان کردن احوال بیماریهای دل و معالجات آن و این گفتار شش باب است

باب اول

اندر آنکه بیماریهای دل چند نوع است و طریق علاج بروجه کلی بیماریها و آفتها که در دل افتد چهار نوع باشد
یکی انواع سوء المزاج مفرد و مرکب ساده و با ماده دوم انواع آماسها سیوم تفرق محکم باشد علاج پذیر
نبود و آنچه محکم نباشد علاج دشوار پذیرد و ماده بیماریهای دل یا در میان دل و میان دل غلاف او باشد
آنچه اندر میان دل و غلاف او باشد رطوبه بیشتر بود یا ماده یا دناک و هرگاه که بسیار گردد غلاف دل را
ممتلی کند و دل را بفشارد و از حرکت انبساط باز دارد و روح را خبه کند و بکشد و آنچه اندر رگهاء دل بود سده
کند و سده را بیرون شدن هوای گرم گشته و دودناک شده و راه اندر آمدن هواء تازه گرفته دارد
و روح را خبه کند و بکشد و اما آماس یا در گوهر دل بود یا در غلاف و اما آماس گوهر دل یا گرم باشد یا هر دو گرم

درحال بکشد وسردنا درافتد واگر افتد بیش از یکروز مهلت ندهد ازبهر انکه اماس از سوء المزاج وسده وتفرق الاتصال
ازالم خالی نبود وازحرکت انقباض وانبساط بازدارد بدین سبب زود هلاک کند وانچه اندر غلاف
دل افتد مدتی مهلت دهد جالینوس میگوید مرا خروسی بود هرروز لاغرتر می شد ویرا بکشتم واندر غلاف دل او
اماسی دیدم صلب چندیکی دانه عدس دانستم که آن لاغری وبدحالی او ازان اماس بود وهم جالینوس
گوید بوزنه داشتم وجالینوس بوزنه بسیار داشتی تا اگر از تشریح اندامها چیزی مشکل شدی یکی را بکشتی
وآن اندام را نگاه کردی ازبهر انکه اندامهای بوزنه باندامهای آدمی ماند این بوزنه لاغر شدن گرفت
وهرروز لاغرتر می شد ویرا بکشتم اماسی صلب دیدم اندر غلاف دل او چندانکه یک دانه باقلی دانستم که
سبب لاغر شدن او آن بود وسبب تفرق الاتصال سه نوع بود یکی تفرق الاتصال که از لوازم اماس است
دوم انکه از لوازم قرحه وبثره است سیوم انکه از جراحت افتد ودل این انواع هیچ احتمال نکند وگفته اند هرگاه که
درگوشه دل بثره پدید آید ازبینی خونی سیاه برود بیمار هلاک شود وجراحت اگر تجویف دل بگذرد درساعت
هلاک کند واگر نگذرد روز دوم هلاک کند وبیماریها که بمشارکت اندامها دیگر افتد بعضی بمشارکت دماغ باشد
وبعضی بمشارکت جگر وبعضی بمشارکت معده وامعاء ورحم وحجاب وشش وبعضی بمشارکت همه تن اما
آنچه بمشارکت همه تن باشد چنانکه اندر تبها محرقه وغیر آن خفقان وغشی پدید آید وآنچه بمشارکت دماغ افتد
چنان باشد که دماغ ضعیف گردد ودم زدن از حال طبعی بگردد ونسیم هوای تازه چندانکه باید بدل نرسد وهوای
دودناک از دل پاک بیرون نشود بدین سبب سوء المزاج دل وخفقان وغشی تولد کند وآنچه بمشارکت
جگر افتد پنج گونه است یکی انکه جگر ضعیف شود وبدان سبب که خورده شود غذا تمام وخونی پاکیزه حاصل نشود
ونصیبی که دل را از غذا باید ازان بدو نرسد وضعیفی وبی قوتی پدید آید دوم اندر جگر خون سودائی تولد کند
وبدان سبب غذاء دماغ ودیگر اندامها سودائی شود واز دماغ بطریق شریانها بدل بازدهد وخفقان
واندیشهاء بد وغمها تولد کند سیم اندر جگر خون بلغم تولد کند وهم بدین طریق بدماغ رسد واز دماغ بدل بازآید
وکسانی را بی نشاطی وفراموش کاری وکند فهمی تولد کند   انکه اندر جگر خون گرم یا سرد بدبوی متغیر شود
وازان خون سوء المزاج تولد میکند   انکه اندر جگر اماسی افتد گرم یا سرد وبسبب پیوستن غشاها
همه احشا بیکدیگر رنج بغشاء دل بازدهد وآنچه بمشارکت فم معده افتد سه گونه باشد یکی انکه اندر فم معده
خلطی بد باشد وبسبب نزدیکی وهمسایگی رنج آن بدل بازدهد وخفقان وغشی آرد دوم انکه بسبب حرکت
خلط بد که بقی برآمدن گیرد خفقان وغشی پدید آید سیوم انکه در معده درد خیزد وبسبب همسایگی درد بدل بازدهد

دلیل آماس

و بسیار باشد که بگشفد و آنچه بمشارکت حجاب و شش و غیر آن تولد کند چنانکه باشد که ماده ذات الجنب
و ذات الریه با ماده خفقان سو انتقال کند و بجانب دل میل کند و خناق و غشی آرد و باشد که روح را
خبه کند و بکشد و آنچه بمشارکت رودها افتد چنان باشد که اندر رودها حب القرع باشد یا کرمها دراز و بخار
ایشان بدل و دماغ برآید خفقان و ضعف آرد و آنچه بمشارکت رحم افتد چنان باشد که بسبب مشارکتی
که رحم را با دماغ است بخارها بدماغ برآید و اندیشهاء بد و وسواس آرد و از دماغ بطریق مشارکتها باز دهد
و خفقان قوی گردد و غشی آرد و خفقان طپیدن دل را گویند و غشی آنرا گویند که مردم بیفتد و بیهوش گردد و دیگر
و بعضی مردم عام علت ربو را که بتازی تنگی دم زدن گویند خفقان نام نهند و فرق میان هر دو آنست که ربو
دم زدنی باشد پیوسته و کوتاه و بشتاب چنانکه دم زدن کسی که دویده بود و خفقان طپیدن دل بود
که سبب خفقان لطافت حس دل باشد و زود پدید آید و زود ساکن شود و بوقتی پدید آید و بی علاجی نیز
زایل نشود و گاه باشد که اگر شربتی آب سرد باز خورد در وی اثر خفقان پدید آید و اسباب غشی
دو نوع است یکی تحلیل روح دوم خبه شدن و اسباب تحلیل شدن روح سه نوع است یکی استفراغ
بسیار بقی یا باسهال یا برفتن خون بسیار از رگی یا از جراحتی یا بر وجهی دیگر چون رعاف و نفاس و گشاده
شدن رگهای بواسیر دوم آنکه شادی یا لذتی بافراط چون لذت مجامعت یافته شود و دل بدان سبب
باز شود و هر گاه که شادی و لذت بافراط ناگاه بود دل بیش از آن باز شود که عادتست و روح بدان سبب
تمدد پذیرد و دل همچنان گشاده بماند و روح تحلیل شود و غشی افتد و اندر آن هلاک گردد سوم آنکه دردی عظیم
چون درد قولنج و غیر آن پدید آید و طبیعت روح را بجنباند و از جهت دفع الم قوت روح را بدان موضع فرستد
و دل بدان سبب سرد شود و روح تحلیل پذیرد و غشی افتد و هلاک گردد و اسباب خبه شدن روح دو نوعست
یکی امتلا بافراط خاصه از شراب و امتلا بافراط حرارت غریزی را و روح را خبه کند و فرو میراند دوم آنکه
غمی یا ترسی بافراط پدید آید ناگاه و دل بدان سبب فراز هم آید و روح خبه گردد و هلاک شوند و این معنی
اندر کتاب دوم بشرح یاد کرده آمده است و انواع آفتها و بیماریها که دل را افتد اینست که یاد کرده آمد
و طریق علاج او اینست که یاد کرده آید باید دانست که از بهر آنکه دل شریفتر از همه اعضاست علاج او
با حتیاط تر از علاج همه اندامها باید کرد چه در استفراغ و چه در تبدیل مزاج و بیماریهاء امتلائی که دل را
افتد بیشتری سده بود که منفذ دم زدن را بسته دارد و بعضی بخاری غلیظ باشد که از عضوی دیگر بدو رسد
از جهت امتلاء رگ باسلیق باید زد و از دست راست و از جهت سده بخاری باسلیق باید زد از دست چپ

و در جمله حالهاء استفراغ بفصد بی خطرتر است از بهر انکه اندر فصد حاجت نیست بداروکه قوت او
بدل رسد و احتیاط دروی بیش ازان نیست که قوت نگاه دارند و بیکبار خون بسیار بیرون نکنند
و دیگر علاجها با حتیاط تمام باید کرد و هر داروکه بکار دارند چه معجون که مزاج را بدل کند و چه داروکه استفراغ کند
هیچ خالی نباید از داروهائی که بدل مخصوص است و روح را تا قوت دهد از بهر انکه داروهاء مسهل ضد اخلاط
تن است بدین سبب داروئی که غرض ازوی پاک کردن خلطی باشد از دل امیخته باید با داروهای
که بدل مخصوص است تا قوت داروها بدل رساند و روح برافروزاند و داروئی که ازوی غرض تبدیل
مزاج باشد هم ازین داروهائی که بدل مخصوص است باوی بیامیزند از بهر دو کار یکی انکه تا قوت داروهای
دیگر بدل رساند و روح برافزاید و داروئی که از غرض تبدیل مزاج باشد هم ازین داروهای که بدل مخصوص است
باید به باید امیخت دوم انکه اگر مزاج دل گرم است و بداروهای سرد علاج می باید کرد همه داروها که بیکبار
سرد نشاید و همچنین همه داروها گرم نشاید از بهر انکه دل معدن گرم است روح است و گوهر روح گرم است
و گرمی او اصلی و غریزی است و گرمی غریب نیست و بسبب سوء المزاج غریب تحلیل پذیرد و اندکی شود
و باشد که بسوزد و دودناک و تیره شود واگر سرد داروها سرد افراط کرده آید بیم بود که باقی روح را فرو می راند
پس صواب آنست که داروها گرم که بدل مخصوص است با داروهای سرد بیامیزند و بدین سبب است
که گشنیکان اقراص کافور که از بهر سوء المزاج دل ساخته اند بی زعفران نیست و آنچه از بهر استفراغ ساخته اند
بی لسان الثور با چیزی که مانند آن بود نیست از بهر انکه دانسته اند که آفریدگار تبارک و تعالی طبیعت را مسخر
حکمت الهی گردانیده است و نگاه داشتن مصالح تن موکل کرده هرگاه که طبیعت قوی باشد بر مقتضی حکمت رود
مثلا قوت زعفران که اندر اقراص کافور باشد جدا کند و آنرا جداگانه بروح رساند تا روح بدان برافروزد
و قوت گیرد و قوت کافور و غیر آن بگوهر دل رساند تا مزاج گرم او باعتدال باز آید بفرمان آفریدگار و اگر
طبیعت قوی نباشد هیچ علاج سودمند نبود و اندرین ترکیب فایده دیگر است و آن آنست که داروهای سرد
گذرنده نباشد و قوت آن بدل نتواند رسید بدین سبب حاجت افتد بدانچه او را با داروی گرم که بدل بخاصیت
آشنائی دارد بیامیزند تا قوت آنرا بدرقه باشد و بدل رساند و داروها که دل را سود دارد بسیار است
اگرچه باوی بخاصیت آشنائی دارد اینست که اینجا یاد کرده آید آنچه باعتدال نزدیک است یاقوت است
و بیجاده و فیروزه و زر و سیم و لسان الثور و آنچه گرم است درونج است و جدوار و مشک و عنبر و زرنباد و ابریشم
و زعفران و بهمن سرخ و بهمن سپید و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم او و بادروج و تخم او و شاهسفرم و تخم او

فلنجمشک

خفقان

فلنجمشک و تخم او و هر یک و ترنج و پوست او و قاقله و کبابه و ساذج هندی در اسن و آنچه سردست مروارید است و کهربا و بسد و کافور و طباشیر و صندل و طین مختوم و سیب و ترشی و ترنج و کشنیز خشک و تر این جمله داروهاست که بدل تعلق دارد **باب دوم** که از سوء المزاج گرم خیزد و معالجات آن در خفقان اسباب سوء المزاج گرم که دل را افتد پنج نوعست یکی اعراض نفسانی است چون خشم و اندیشه بسیار در کارها و فهم دوم تنگی النفس و گرفتگی منفذ از نسیم هوای تازه که بدل رسد سیوم در گرمابه گرم و هوای گرم درنگ بسیار کردن چهارم پیوسته طعام و شرابهای گرم خوردن خاصه اگر تشنه شود و آب سرد کمتر یابد پنجم پیوسته بوی داروهای و عطرهای گرم بخود نزدیک داشتن علامتها علامت خفقان گرم آنست که با سوزش بود و با تشنگی و در هوای گرم درنگ بسیار کردن و از گرمابه و نزدیکی آتش تیز شود و از هوای سرد و بوی گلاب و عطرهای سرد و خنک راحت یابد و گاه باشد که خفقان گرم با تب بود و اسبابی که یاد کرده آمد در پیش افتاده بود **علاج** آنجا که علامت خون ظاهر بود نخست رگ باسلیق زنند و شربتها و بویها خنک بکار دارند و هوای خانه را خنک بکار دارند و هوای خانه خنک کنند چنانکه معلوم است و بر سینه ضمادها از صندل و کافور و گلاب می نهند و پیرهن مصندل پوشند و شراب صندل و اقراص کافور بکار دارند **صفت** ضماد صندل سپید و بگلاب بسایند و اندکی سرکه خوش بوی چکانند و کافور برو مالند و با آب سیب ترش و آب آبی بیامیزند و دستارچه کتان بدان ترکنند و بر دل نهند و آب آهنگران با گلاب آمیخته اندر ضمادها بکار داشتن سودمند بود **صفت** پیرهن مصندل بگیرند صندل سپید و بگلاب بسایند و کافور در وی مالند و پیرهن توزی بدان ترکنند و بهوای خوشک کنند و هر وقت اندکی گلاب برین پیرهن پاشند و در پوشند و اگر دستارچه توزی همچنین مصندل کنند بر روی و بالین او گسترنده باشند سخت صواب بود **صفت** شراب صندل بگیرند صندل سپید سوده کوفته مقدار سی درم کشنیز خشک کوفته پنج درم در صد درم آب غوره و پانزده درم سرکه و یکمن آب ترکنند یک شبانروز و روز دیگر آنرا بتنبرند و بآتش نرم تا دو بهر آب بشود و یک بهر بماند و بدست بمالند پس بخرقه کتان به پالایند و یکمن نبات یا طبرزد بر افکنند و نیم درم زعفران و شاخ اندر خرقه توزی بسته در افکنند و بپزند و کفک بردارند و بقوام آرند و خرقه زعفران در وی بمالند و از وی دور کنند و بنهند تا فاتر شود پس ده درم طباشیر سوده اندر وی بمالند و نیم مثقال کافور و ده درم صندل سوده اندر وی بمالند و بیامیزند شربة پنج درم با شراب سیب کربا آب خرفه دهند **اقراص** کافور بگیرند طباشیر گل سرخ و نیلوفر از هر یک چهار درم تخم خیار و تخم خرفه

وخیار بادرنگ وتخم کدو پاک کرده از هریک سه درم تخم کوک وتخم کشنیز از هریک دو درم ونیم صندل سپید
سوده سه درم سرطان نهری بریان کرده ورب سوس از هریک یکدرم زعفران و کافور از هریک دو دانگ
ترنگبین ده درم کثیرا درمی ونیم کشنیز خشک درم ونیم همه را بکوبند وبلعاب دانهٔ آبی بسرشند واقراص کنند نافع بود
صفت شرابی که تشنگی وحرارت را بنشاند بگیرند آب انار ترش وآب آلو ترش وآب خرما هندی
وآب ترشی ترنج وآب غوره از هریک راستاراست شکر بر نهند بمقدار آبها وبپزند وبقوام آرند صفت
سفوفی که دل گرم را سودمند باشد بگیرند گل سرخ وطباشیر از هریک یکدرم کشنیز خشک دو درم کافور
نیم دانگ شربت یکمثقال اندر آب دهند صفت سفوفی دیگر بگیرند مروارید وکهربا وبسد ولسان الثور وشب
یمانی وگل مختوم از هریک یکمثقال سک نیم مثقال شکر طبرزد هفت مثقال شربت دو مثقال با شراب
سیب یا شراب انار دهند واگر بیرون از فصد یا استفراغی دیگر حاجت آید بمطبوخ هلیله دهند واگر بنیز آب
دهند اولی تر بود واگر حرارت زیادت شود وترسند که اماسی یا بثره تولد کند بداروهاء خشک تر حاجت آید
چون افیون وتخم لفاح بگیرند افیون نیم دانگ تخم لفاح دانگی ونیم کافور یک طسوج مشک وزعفران از هر یک
برابر ترکیب کنند وبدهند وترتیب شربتها دادن برین گونه باید بامداد شراب سیب کر شراب ترنج
با اقراص کافور بدهند واگر خواهند اقراص کافور اندر آب انار با آب تخم خرفه یا آب خیاره دهند روا باشد
وکشکاب نیز بجای این آبها دادن روا بود وبوقت خواب شربتی ازین سفوفها که یاد کرده آمد با آب انار
بدهند واگر بیمار سفوف را کاره باشد گل ارمنی با آب انار ولعاب اسپغول بدهند واگر تب نبود بجای این آبها
دوغ گاو سودمند بود وطعام ماهی تازه خوردن بسر که پخته ومصوص وقریده ومزوره ریواج غوره دهند
ونان در شراب سیب دادن ونان اندر گلاب وشراب ریحانی بهم آمیخته ترید کردن وآب ترشی ترنج
وآب لیمو با گلاب آمیخته وبشکر ترشی آن شکسته وسرد کرده سودمند بود واگر قوت ضعیف بود وبیم بود
که حرارت غریزی با این شربتهاء خشک پای ندارد اندک گلاب وقاقله وپوست ترنج ومانند این چیزها با این
وشربتها خشک بیامیزند ولسان الثور وآب او سخت نافع بود دلیری کردن در دادن آن آب بالی نیت
وتحویل کردن بهوای خشک بهترین علاجی است ومحمد زکریا رحمة الله میگوید اگر خداوند خفقان گرم بشهری گرم مقام
سازد عمر کوتاه کرده ومیگوید هر که را من دیدم از خداوند خفقان گرم کمتر از پنجاه سالگی مردند وهیچکس را ندیدم
که به پیری رسیدند باب سیم از گفتار ستم در ضعیفی دل وخفقان که از سوء المزاج سرد خیزد وعلاج آن اسباب
خفقان که از سوء المزاج سرد خیزد وعلاج آن اسباب خفقان سوء المزاج گرم بود علامتها رنگ روی خداوند سوء المزاج سرد

یهاص

مروازید و کهربا و بسد و ابریشم خام مقرض از هریک درمی و نیم بهمن سرخ و سپید و ساذج هندی و سنبل و قاقله
و قرنفل و جندبیدستر و اشنه از هریک چهار دانگ زنجبیل و دارفلفل از هریک دو دانگ مشک دانگی و اندر نسخه
چینی دانگی نیم همه را بکوبند و بانگبین شهد بآتش نارسیده بسرشند و بکار برند **صفت** مفرح گرم بگیرند
کهربا و تخم فلنجمشک و ابریشم خام مقرض و تخم بادرنجبویه از هریک دو درم لسان الثور و گل سرخ از هریک
چهار درم مروارید هشت درم ساذج هندی یکدرم و نیم سنبل و سلیخه و قاقله و خیربوا و گل سوسن و کندر
و عود هندی و اسطوخودوس و افتیمون و زرنباد و درونج و دارچینی از هریک یکدرم آمله دو درم و نیم
بادرنجبویه دو درم و نیم بهمن سرخ و سپید از هریک چهار دانگ و نیم قرنفل یکدرم عنبر و مشک از هریک
دو دانگ و نیم یاقوت دو درم حجرارمنی مغسول دو درم زعفران یکدرم و نیم بسد سه درم همه را بکوبند
و بانگبین مصفی بسرشند شربه دو مثقال بدهند **صفت** نوش دارو بگیرند گل سرخ شش مثقال سعد پنجدرم
قرنفل و مصطکی و سنبل و اسارون از هریک سه درم قرفه و زرنب از هریک دو درم و زعفران و بسباسه
و قاقله و هیال و جوزبوا از هریک دو درم همه را بکوبند و بسرشند و نگاه دارند و نیم من آمله پاک کرده اندر
پنج من آب تر کنند تا دو بهر آب برود و یک بهر بماند و بدست بمالند و به پالایند و یکمن انگبین مصفی اگر قند
برافکنند و بقوام آرند و داروها کوفته بدان بسرشند و نگاه دارند شربه دو درم این داروها آزموده است
دل را قوت دهد و دهن را خوش بوی کند و رنگ و روی را تازه و برافروخته و صافی گرداند و بوی عرق
خوش کند پیش از طعام و بعد از طعام خوردن روا باشد **صفت** سفوفی که خداوند خفقان سرد و تر را سود دارد
بگیرند نعنع و کهربا بریان کرده و لبد بریان کرده و شب یمانی بریان کرده ک از هریک سه درم زراوند
مدحرج و درونج از هریک نیم درم مشک دانگی سنبل و مروارید از هریک یکدرم شکر بیست درم شربه سه درم
اندر شراب افسنتین بکار برند **صفت** شراب افسنتین بگیرند افسنتین رومی پنجدرم گل سرخ پانزده درم سنبل
دو درم تربد سپید نیم کوفته دو درم جمله اندر دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید و به پالایند و هر بامداد مقدار بیست درم
کنند و سفوف با وی بدهند و تدبیرها دیگر که یاد کرده آمده است بکار میدارند و بتجربت مشاهده تعرف میکنند
باب چهارم در خفقان که از سوء المزاج خشک خیزد و علاج آن خفقان که از سوء المزاج خشک تولد کند
از دو بیرون نبود یا گرم خشک بود یا سرد خشک بود یا سرد و خشک و احوال خداوند مزاج گرم و خشک همچون
احوال خداوند دق بود و علاج او علاج دق است آمیخته با علاج خفقان که از سوء المزاج گرم خیزد چنانکه یاد
کرده آمده است و احوال خداوند مزاج سرد و خشک همچون حال دق الشیخوخه بود و علاج همان **باب پنجم**

در خفقان که از سوء المزاج سرد و خیزد و انسواز برآمدن بخار سودا علاج آن احوال خداوند این علت همچون
احوال خداوند مالیخولیا بود علاج اگر تولد کند سودا از بلغم افتاده بود نخست مسهلی باید داد بدین نسخه بگیرند تربد
وافتیمون و غاریقون و اسطوخودوس و هلیله کابلی از هریک یکجزو ایارهٔ فیقرا و هلیلهٔ سیاه کابلی یکجزو و نیم عود
هندی نیم جزو همه را بکوبند و حل کنند و شربه از دو درم تا سه درم نافع افتد صفت حبی دیگر بگیرند تربد و افتیمون
از هریک یکدرم شحم حنظل و غاریقون و حجر ارمنی مغسول از هریک دانگی و نیم سقمونیا دانگی ملح نفطی و خربق سیاه
نیم دانگ اسطوخودوس دو دانگ مقل دانگی حب کنند چنانکه رسم است و اگر تولد سودا از صفرا خاسته است
استفراغ بدین حب کنند بگیرند تربد و افتیمون و سنامکی و شاهترج از هریک یکجزو هلیله زرد یکجزو و دو دانگ
صبر دو جزو لاجورد مغسول دو بهر از یک جزو مصطکی یکجزو و دو دانگ گل سرخ دو بهر از یکجزو همه را بکوبند
و حب کنند به آب سیب شیرین شربه چهار درم و اگر مادهٔ سودا محض باشد حب شبیار سود دهد
تا دماغ و نواحی دل پاک کند صفت حب شبیار بگیرند هلیله کابلی و افتیمون از هریک جزوی ایارهٔ فیقرا
یکجزو و نیم اسطوخودوس دو بهره از جزو خربق سیاه از هریک یکجزو دانگی مصطکی عود خام بسفایج از هریک
نیم جزو حجر ارمنی مغسول از یکجزو دو دانگ شحم حنظل یکجزو همه را به آب سیب شیرین بسرشند و حب کنند
شربه از یکدرم تا یک مثقال بوقت خواب این حب بدهند و بامداد غرغره فرمایند بسکنگبین که از سرکه
کبر سازند صفت مسهلی که مادهٔ سودائی را پاک کند هلیلهٔ سیاه و کابلی از هریک یکدرم افتیمون و قرنفل از هریک
نیم درم دواء المسک مر سه درم همه را بهم بسرشند و سه روز بنهند تا مختمر شود پس اندر شراب ریحانی حل کنند و بدهند
و در بعضی نسخها بجای قرنفل دانگی و نیم حجر ارمنی مغسول آورده اند صفت حبی دیگر ایارهٔ فیقرا و افتیمون
و اسطوخودوس از هریک نیم درم حجر ارمنی مغسول و حجر لاجورد مغسول از هریک دانگی و نیم عود هندی
و نعنع و مصطکی از هریک دانگی شحم حنظل غاریقون ملح نفطی از هریک دانگی و نیم خربق سیاه طسوج سقمونیا
نیم دانگ جمله یک شربت است صفت سفوفی بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه و آمله و تخم فلنجمشک و تخم
بادرنجبویه و لسان الثور و اسطوخودوس و افتیمون و گل ارمنی و عود هندی و سعد و قرنفل و کشنیز
خشک از هریک سه درم کهربا و بسد و مروارید و ابریشم محرق و حجر ارمنی مغسول از هریک درمی و نیم
تخم خرفه و مغز دانهٔ کدو از هریک چهار درم همه را بکوبند و بپزند شربه یکمثقال اندر آب بادرنجبویه که اندر شراب
سیب و شراب لسان الثور اندرین علت سودمند بود صفت آن بگیرند لسان الثور خشک سی درم
برگ بادرنجبویه پنج درم سنبل و ساده هندی از هریک دو درم شیر آمله چهل درم همه را اندر ۳ من آب بزنند

تا یکمن باز آید و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آرند شربه بیست درم با گلاب یا با آب شیرین **صفت دواء المسک** که خداوند این علت را سود مند بود بگیرند مصطکی و دارچینی و قرنفل و سنبل و سک و کبابه و جوز بوا و خیر بوا و قاقله کبار و سعد و پوست ترنج و عود خام و زعفران و دار بلبل و تخم بادرنجبویه و تخم فلنجمشک و تخم مرزنجوش و زنجبیل از هر یک پنج درم کهربا و بسد و ابریشم خام و ساذج هندی و درونج و زرنباد از هر یک پنج درم مشک دو مثقال همه را بکوبند و بیزند و نگاه دارند و هلیله کابلی مقشر ده استار اندر یکمن آب تر کنند و یک شبانروز بنهند و دیگر روز بپزند تا دو بهر آب برود به پالایند و یکمن و نیم انگبین مصفی بر افکنند و بقوام آرند چنانکه رسم است و بنهند تا نیم گرم شود و داروهای کوفته بدان بسرشند شربه از آن جمله یکمثقال با پانزده درم شراب سیب دهند

باب ششم اندر غشی و ضعف دل و معالجات آن اندر باب نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است که هرگاه که اسباب ضعف دل قوی گردد همان اسباب بعضیها اسباب غشی باشد **علامتها** آنجا که سبب غشی امتلا باشد رگها فشارده بود و نبض قوی باشد لیکن بسبب امتلا با گرانی و دیری بود و آنجا که تحلیل روح باشد نبض ضعیف و صغیر و بطی باشد و آنرا که غشی بتدریج افتد نخست نبض او صغیر شدن گیرد و رنگ او بگردد از بهر آنکه خون از ظاهر باندرون باز شود و حرکت چشم ضعیف گردد و پیش چشم خیال ظلمتی یا خیال رنگی دیگر پدید آید و اطراف سرد شود و اندک مایه عرق کند سرد و باشد که همه تن سرد شود و اگر غشی قوی باشد چشم باز نتواند کرد و آنرا که در غشی رنگ روی سبز شود و سر و گردن در پس آویخته شود و سر راست نتواند داشت هرگاه که سر و گردن او راست کنند در حال بمیرد فی الجمله باید دانست که غشی قوی را علاج نیست و هرگاه که از پس اسهال یا از پس دردی و جراحتی از علامتها که یاد کرده آمد چیزی پدید آید زود بتدارک و نگاه داشتن قوت مشغول باید شد و آنرا که پیش از غشی تا سه روز و منش گشتن پدید آید به باید دانست که سبب آن از معده می خیزد و امید علاج پذیرفتن بیشتر اگر از اسباب مشارکت اعضا و علامات آن و از اسباب سابقه و باد به چیزی ظاهر نشود به باید دانست که سبب از دل خاسته است و زود بود که هلاک شود و اگر کسی را در میان رگ زدن غشی افتد بی آنکه خون بسیار بیرون کرده باشد و رگ زدن عادت داشته بود و هیچ بار غشی نیفتاده باشد به باید دانست که در تن او ماده بیماری است و معده او ضعیف است و کسانی باشند که عادت رگ زدن نداشته باشد و چون رگ زدن عادت نداشته است خاصه اگر دانند که معده قوی است و اختلاط بدان بدی نیست که از حرکت خون غشی تولد کند **علاج** آنرا که سبب غشی سوء المزاج محکم بود او را علاج نیست و آنرا که غشی بمشارکت عضوی دیگر افتد امیدوار باشد که علاج پذیرد و طبیب خداوند غشی را یا در حال غشی باید

بکوبند

یا دران حالکه بهوش باز آید اگر اندر حال غشی باید بند بر بخار داشتن سبب مشغول نتوان بود بیاری قوت و مدد
دادن روح مشغول باید بود بچیزها بوییدنی و بچیزها که بحلق او اندر چکانند خداوند گرم صفرائی را کافور صندل
و گلاب و خیار با درنگ سرد کرده با اندکی مشک همی باید بوبانیدن تا مشک حرارت غریزی را مدد کند
و کافور و صندل و گلاب حرارت غریب را تسکین دهد و گلاب سرد کرده در حلق او چکانند و بر سینه
و روی او زنند و آب سرد با اندکی شراب رقیق گرم با ماء اللحم آمیخته در حلق او چکانیدن صواب باشد
و چون بیدار شود پیراهن مصندل پوشانیدن و طعام مصوص و فسرده و دوغ سرد می باید داد و خداوند
مزاج سرد را به بوی مشک و غالیه و عنبر علاج باید کرد و شراب گرم کرده با دواء المسک گرم با مقدار
یک طسوج مشک بحلق او در چکانند و فم معده او را بروغنی گرم چون روغن ناردین و روغن مصطکی
همی مالند و اگر اتفاق چنان افتد که خداوند غشی روزه داشته باشد یا سببی دیگر گرسنه بوده شراب از وی
دور باید داشت از بهر آنکه هر کرا معده تهی باشد شراب وی را تشنج و اختلاط عقل آرد و علاج او به بوی
طعامها خوش بوی و اندکی ماء اللحم باید کرد و اگر سبب غشی اسهالی قوی باشد یا سببی دیگر که
او را سردی آورده باشد چون رگ زدن بسیار یا از جراحتی خون بسیار رفتن آب سرد و گلاب سرد
بر سینه و اندام او نشاید ریختن لیکن بوی کباب مرغ بریان کرده و گشنیز خشک بر وی پراکنده چنانکه
چنانکه رسم است و به بوی سیب و آبی که بر آتش افکنند و به بوی نان گرم علاج باید کرد و فم معده را بروغنی
گرم مالیدن و ماء اللحم با اندکی شراب رقیق در حلق او چکانیدن تا ماء اللحم را بدرقه کند و زود بقعر تن رساند
سود در آمده کند و اگر غشی از بس هیضه افتد اندکی مشک و سک در آب آبی یا ماء اللحم آمیخته در حلق او چکانند
و چون بهوش باز آید هم ازین ماء اللحم دهند اندک و گل نیشابوری که به بوی کافور پرورده باشند
بوییدن صواب بود و اگر سبب غشی عرق کردن بسیار بود اطراف او را بگلاب و آب سرد می مالند و برگ
مورد خشک کوفته و بیخته و مازو و مانند آن بر اندامهای او پراکنند تا عرق را باز دارد و قوت را بآب آبی و
ماء اللحم و بویهای خوش مدد کنند و اگر در حالت غشی منش گشتن و فواق بینند یا پس از آن حال بوده باشد
و بوی طعام از وی دور باید داشت و جهد باید کرد تا قی کند و پر مرغ بگلو فرو گرفتن و فم معده را بجنبانیدن
و بآوازهای بلند چون آوازها طبل و بوق و مانند آن او را بیدار کردن و چیزی که عطسه آرد به بینی او بر دمیدن
چون کندش و مانند آن پس اگر بدین تدبیرها بیدار نشود و عطسه ندهد باید دانست که در وی امید نمانده
و اگر سبب گزیدن غشی دردی چون درد قولنج و مانند آن بود بفلونیا مدد دادن و پس علاج قولنج کردن

واگر بسبب گزیدن حیوانی زهرناک بود یا خوردن طعامی تیز ناک تریاقها وپازهرها باید داد واگر بسبب
غشی عرض از اعراض نفسانی باشد بنوعی عطری که موافق مزاج او باشد علاج باید کرد واطراف او را بآب سرد
وگلاب سرد مالیدن ودهن معده او بروغنی گرم مالیدن وزمانی اندکی بینی او گرفته داشتن وبآهستگی مالیدن
وگلاب وماء اللحم در حلق او چکانیدن وبه باید دانست که جهد کردن تا قی کند ودر بیشتر انواع غشی سودمند بود
لکن در غشی که سبب آن عرق کردن بسیار بود زیان دارد واطراف مالیدن وگرم داشتن ودهن معده را
بروغنهاء گرم مالیدن وبیدار داشتن واز سخن گفتن منع کردن سودمند بود واگر در حال غشی سرما یافته باشد
یا از شربتهاء سرد واحشاء سرد شده باشد فلافلی ومانند آن دادن صواب بود وکسانی را که از فصد یا از پس آن
غشی افتد سبب آن ضعیفی معده بود وغلبهٔ صفرا پس از شربتهائی که معده را قوت دهد وتسکین صفرا کند
باید داد چون شراب انار ورب سیب ورب آبی ولیمو واگر سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر
از وی دور باید وبعلاجهاء دیگر مشغول باید بود وبویها که با معدهٔ او موافق بود ببویانیدن چون شیر واشترغار
وپنیر وانگور تا شفا یابد گفتار نهم اندر بیان کردن احوال بیماریهاء پستان ومعالجات آن واین گفتار
ده بابست باب نخستین اندر حال بسیاری شیر وکمی آن ومعالجات آن اگرچه شیر ومنی وخون هر سه بصورت
مخالف یکدیگرند وجایگاه تغیر وتولد هر یکی اندامی دیگرست اسباب تولد هر سه یکسانست واسباب
کمی وبیشی هر سه دو نوعست یکی از جهت ماده ودوم از جهت مزاج همه تن یا مزاج آن اندام که جایگاه
تولد اوست اما سبب بسیاری منی وبسیاری خون آنچه از جهت ماده است دو نوعست یکی آنکه هرگاه که
طعام در کمیت وکیفیت معتدل باشد از وی خونی نیک وتمام تولد کند وهرگاه که برخلاف این باشد
از وی خونی بد واندک کند مثلا از طعامی که در گرمی وخشکی یا در گرمی وتری یا در سردی وتری یا در سردی وخشکی
از اعتدال بیرون باشد خون کمتر تولد کند وهرگاه که خون کمتر تولد کند شیر ومنی کمتر بود علامتها آنکه از جائی دیگر
خون بیک جانب میل کند واین چنان باشد که در عضوی آماسی خونی پدید آید یا از جای دیگر استفراغی افتد
وآنچه از جهت مزاج است چنان بود که مزاج همه تن یا مزاج پستان در خشکی یا در تری از اعتدال بیرون
باشد اگر در خشکی نامعتدل بود ماده را خشک کند واگر اندر تری نامعتدل باشد ماده بسبب افراط تری
از آن بیرون شود که شیر تواند گشت یا از وی شیر پسندیده تولد نکند علامتها شیر پسندیده از خون صافی
تولد کند وشیر ناپسندیده از خون صفرائی تولد کند یا از خون بلغمی یا از خون سودائی اما شیر صفرائی زرد
ورقیق وگرم وبدبوی وطعم او تیز گونه بود وشیر بلغمی سپید وآب ناک بود واگر با بلغم گرمی غلبه دارد

فصد

علاج پستان و شیر

طعم او شور بود

طعم او شور بود و اگر سردی غلبه دارد طعم و بوی آن بترشی گراید و شیر سودای سطبر باشد و اندک و گاه باشد
که بسبب خشکی مزاج قوام شیر سخت غلیظ گردد و همچون رشته بیرون آید و آنچه از خون صافی تولد کند رنگ
و قوام او معتدل باشد و طعم و بوی او خوش بود علاج هرچه منی را زیادت کند شیر را همچنان زیادت کند
چون نودری سپید و سرخ و تخم خشخاش سپید و پستان بز و میش و پستان گوسفند و طعامهائی که میل بگرمی
و تری دارد و ارزوی گوشت نیک تولد کند و نخست نگاه باید کرد تا سبب اندکی شیر یا سبب تباهی ماده آن
چیست اگر سبب خوردن طعامهای بد باشد و ناموافق از آن باز دارند و چیزهای موافق دهند و اگر سبب رنج
و ریاضت و کار سخت باشد آسایش فرمایند و اگر سبب استفراغ خون باشد تدبیر باز داشتن کنند
و اگر سبب نوعی از انواع سوء المزاج باشد شربتها و طعامها بدل کنند فرمایند و اگر اندر تن خلطی باشد
تن را از آن خلط پاک کنند اما خداوند مزاج گرم و صفراوی را کشکاب با جلاب آمیخته و شیره و تخم خیار و خیارزه
خیار بادرنگ و تخم کدو با جلاب آمیخته و مغز سر بره و شیر بز و شیر گاو با شکر و ماهی تازه خورد و گوشت
بزغاله و مرغ سمین و حسوکه از لنگ جو و شیر تازه بپزند و شوربای گوشت بره که در وی ملوخیا و بوستانی [?]
و اسفاناخ پخته باشند موافق بود و خداوند مزاج بلغمی و سوداوی در طعامهای لبو [?] و جرجیر و شبت و گرشن [?]
و بادیان ترتیبی فرمایند کرد و قلیه نرگس با دارچینی و حسوکه از آرد گندم و شیر تازه و برگ بادیان و حلبه سازند
موافق بود و آنرا که شیر او همچون رشته رشته بیرون آید بنفشه و خطمی و لنگ جو در آب جو بپزند
و بر سینه و پستانها طلی کنند یا بر جگا نهند و طعامها تری آرند فرمایند صفت شربتی و ضمادی معتدل که شیر
زیادت کند بگیرند آرد نخود [illegible] و آنرا در شراب انگوری بدست بمالند و حل کنند و به پالایند و آن شراب
بدهند و ثفل را ضمادی کنند و بر پستان او نهند صفت طعام معتدل بگیرند لنگ گندم کوفته سی درم لنگ جو
هم کوفته و نخود پوست کنده از هر یک بیست درم برگ سیب تر بیست درم و اگر برگ نباشد تخم او ده درم
درم انجیر خشک ده عدد نودری همه را بیامیزند و هر بامداد مقدار بیست درم یا چهار عدد انجیر و یک وزن
برگ بادیان تر در مقدار یک من آب بپزند تا مقدار پنجاه درم باز آید و صد درم شیره تازه بر سر او کنند
و هر یک جا که رسم است و ده درم روغن بادام و بیست درم شکر سوده بر افکنند و بدهند صفت شربتی دیگر
بگیرند ده درم روغن گاو گداخته با یک قدح شراب انگوری بیامیزند و بدهند و نخود را در شیر تازه و سماق
یا لنگ جو بپزند و صبح آن با شکر بدهند و ترب و سبوس گندم در شراب بپزند و به پالایند و بدهند
و نخود را در شیر تر کنند و یک شب بنهند بامدادان با شکر بدهند صفت شربتی دیگر تخم کدو و تخم خیار و تخم

شلغم و تخم شبت و تخم ترب و تخم گندنا و تخم بادیان از هر یک جزوی آرد جو بریان کرده برابر همه تخمها هر بامداد پنج درم
کوفته و بیخته با پنج استار شیر تازه میخورد **صفت طعامی دیگر** بگیرند تخم گندنا و تخم شبت و تخم حلبه و تخم سیب و نودری
از هر یک مقدار سه درم برگ بادیان تر سه درم همه را اندر آب بپزند و به پالایند و مقدار سی درم انگبین و ده درم
روغن گاو برافکنند و نان در وی مالند و بدهند و اگر کسی بعوض انگبین مینفتج کند یا شکر کند روا بود **صفت**
ضمادی که شیر را زیادت کند بگیرند آرد باقلی ده درم تخم بادروج پنج درم بکوبند نرم و قدری بادروج بستانند
و آب وی بگیرند و این هر دو را بوبدان بسرشند و بر پستانها نهند سودمند بود **باب دوم** در بسیاری شیر
و معالجات آن و گاه باشد سبب بسیاری شیر پستانها درد خیزد و آماس کند و بیماریها تولد کند و گاه باشد
که زنان را بی آبستنی شیر در پستان پدید آید خاصه که حیض باز گرفته باشد و گاه باشد که مردم جوان را که بوقت بلوغ رسد
شیر در پستان پدید آید و درد خیزد خاصه دران وقت که در پستان خون با درسه پدید آید **علاج** آنرا که سبب
باز گرفتن حیض بود تدبیر گشادن آن باید کرد و آنرا که سبب بسیاری طعام و شراب بد باشد ازان باز
باید داشت و از چیزهای خنک که درین باب سودمند بود طفشیل است که از عدس و سرکه پزند و کوک خوردن
و ضماد کردن و لعاب اسپغول طلی کردن و برگ او ضماد کردن نافع بود و تخم سداب خاصه جبلی و زیره
خوردن و با سرکه ضماد کردن و تخم کرنب کوفته ضماد کردن و اشق بشراب حل کردن و طلی کردن و مرداسنگ
بروغن سوده طلی کردن و اهو عدس دادن و باقلی و زعفران و کورکند کوفته و با آب سرشته ضماد کردن سودمند
بود و سرطان نهری بریان کرده و سوده و بگلاب بسترکرده و سوده و بگلاب ترکرده طلی کردن بخاصیت
سودمند بود و سرطانجی همچنان **باب سیوم** اندر تحجّی شیر و علاج آن سبب بسته شدن شیر از دو بیرون
نیست یا مزاج گرم بغایت است که تری شیر را خنک کند یا مزاجی سرد بغایتست که آنرا بفزاید و علامتهاء مزاج
گرم و سرد بسیار است جایگاه معلوم شده است **علاج** خداوند مزاج گرم را پیوسته روغن بنفشه بر پستان
طلی می باید کرد و آب نیم گرم بر بر و سینه می باید ریخت و موم روغنی که از موم صافی و روغن کوفته ضماد کنند
نیکست و سرکه و روغن گل بهم زده گرم کردن و خرقه بدان تر کردن و بر پستانها پوشیدن و برگ عنب الثعلب
و برگ کاکنج کوفته ضماد کردن سودمند بود و خداوند مزاج سرد را موم روغن از موم زرد و روغن خیری و روغن
سوسن و روغن قسط سازند **صفت** ضمادی خداوند مزاج را سودمند بود بگیرند بودنه خشک سرد کوفته و آنرا
بپزند چون عصیده و یا موم روغن در هاون بمالند و نیم گرم بر پستان نهند **صفت** ضمادی دیگر بگیرند سرکه و روغن
بنفشه و حلبه کوفته و بیخته بسرشند و ضماد کنند و اگر بگیرند برگ کرنب و بکوبند و اندکی زعفران با وی بسرشند و ضماد کنند

بستن شیر

نافع بود صفت ضمادی دیگر بگیرند نان میده وارد جو و جرجره وحلبه وخطمی وتخم کتان کوفته از هر یک برابر بسرند و
ضماد کنند و تخم بادیان وآب بادیان خوردن سودمند بود و خراطین سوده طلی کردن نافع بود و اگر چغندر واندکی شونیز
بزنند وضماد کنند سودمند بود صفت نطولی نافع بگیرند مروانیسون وبودنه وارد نخود وبرگ غار وتخم کرفس وزیره
نبطی و قاقله همه را بپزند و بر سینه و پستانها می چکانند و اگر پستان اماس گیرد سرکه وآب باهم بیامیزند ونیم گرم
کنند وخرقه بدان تر کنند و بر پستان افکنند و بودنه با شراب و سرکه پخته ضماد کردن نافع بود و مرقشیثا سوده چون
غبار با روغن گل سپیده خایه طلی کردن نافع بود صفت نطولی که باقی اماس را تحلیل کند بگیرند بابونه وشبت
ونمام وحلبه وقیسوم و جندبیدستر و در آب بپزند و بر سینه چکانند باب چهارم اندر عفن شدن شیر در پستان
ومعالجات آن هر که را شیر در پستان آهسته بگردد و عفن شود چغندر را بپزند تا مهرا شود و آنرا با مغز نان وارد باقلی
بکوبند و روغن کنجد بر چکانند و بسرشند و ضماد کنند و آرده کنجد و روغن گاو و انگبین وارد باقلی ونان خشک ارد کوفته
بهم بسرشند و ضماد کنند هر روز سه بار و تخم کتان وحلبه وخطمی وبابونه از هر یک مشت بکوبند و بپزند تا چون عصیده شود
وضماد کنند هر روز سه بار و از ان ضمادها آنچه اختیار افتد می کنند تازه و پخته و بآب تکمید میکنند و اگر اتفاق افتد که
گوشت پستان کوفته شود ماش و دانه مویز بکوبند و بآب سرد بسرشند و ضماد کنند باب پنجم اندر آماس
گرم که در پستان پدید آید و علاج آن هر کرا این رنج پدید آید سرکه که بآب گرم آمیخته در مثانه گوسفند یا در مثانه گاو
کنند و بران موضع می نهند و سکنگبین و روغن گاو بهم بیامیزند وارد باقلی بدان بسرشند و ضماد کنند و برگ عنب
الثعلب بکوبند و بروغن گل چرب کنند و بر اماس نهند و از پس سه روز ضمادها که در باب اول یاد کرده آمده است
بکار دارند وارد باقلی و اکلیل الملک کوفته و بیخته بروغن کنجد و آب بسرشند و بر اماس نهند صفت که بعد از ان
بکار دارند بگیرند نان خشک ارد وآرد جو وارد باقلی وحلبه وخطمی کوفته و بیخته از هر یک پنج درم مر سه درم زعفران
و دو درم همه را بزرده خایه مرغ بسرشند و طلی کنند و تخم کتان کوفته بسرکه تر کنند و طلی کنند سودمند بود و اگر حاره بود
که بر پستان درد خیزد نخست رگ باید زد و صندل و اقاقیا طلی کردن تا بسرطان باز نگردد باب ششم
در اماس سرد که در پستان پدید آید و علاج آن ~~هر که~~ هر که را اماس سرد در پستان پدید آید بگیرند کرفس
و بکوبند نیک و بر پستان نهند سودمند بود و بابونه کوفته در آب بادیان یا در آب کرفس سرشته و نهادن
نافع بود و ضمادها که گفته آمد درین باب سودمند بود باب هفتم اندر غدد که در پستان پدید آید و معالجات آن
هر که را پستان سخت بود یا غدد در وی پدید آید بروغن بنفشه و زرده خایه طلی کنند و موم روغن از روغن زیت
با زهره گاو بیامیزند و طلی کنند و گاه باشد که حاجت باشد که قطران با وی بیامیزند و دردی سرکه نهادن نافع بود

و برگ مازو کوفته برنهادن نافع بود که غددها را که بتازی سلعه گویند برگ شفتالو تر و برگ سداب تر کوبند
و ضماد کنند و ضمادها کرم که گفته آمده است درین باب سودمند بود **باب هشتم** در دبیله که در پستان پدید آید
و علاج آن تخم کتان و کنجد و بیخ سوسن و میعه و سرگین بز و سرگین کبوتر و رتیانج از هر یک راستار نیم استار همه را
کوفته و مالیده بروغن کنجد و مغز ساق گاو و آمیخته بسرشند و ضماد کنند دبیله پستان را سودمند بود **باب نهم**
در پوسیدن که گوشت پستان بخورد و علاج آن هر کرا در پستان ریشی پدید آید باید که بگیرند شراب انگوری گلوگیر
دو من سماق نیم من مازو سیزده استار جوز السرو نیم من همه اندر شراب تر کنند و بیست روز بنهند و بعد از بیست روز
آنرا با آتش نرم بپزند و بچوب سرو همی جنبانند تا به نیمه باز آید پس بدست بمالند و بپالایند و دیگر باره بپزند
و یک جوش دیگر بدهند و نگه دارند بوقت حاجت بر ریشی که بر اندامها نازک و نرم بر آید چون دهان و
زبان و پستان طلی کنند نافع بود **باب دهم** در نگه داشتن پستان تا بزرگ نشود علاج آن هر که خواهد که
پستان او بزرگ نشود بگیرند سپیداج و طین قیمولیا از هر یک دو درم هر دو را بعصاره برگ بنگ
یا بطبیخ تخم بنگ بسرشند و لختی روغن مصطکی بیامیزند و سه روز طلی کنند و پیوسته خرقه کتان بآب مازو
تر کرده و سرد کرده بر پستان پوشیده دارند و در گرمابه کمتر شود **صفت** طلی دیگر بگیرند گل پاکیزه که آنرا بتازی
طین الحر گویند بیست درم شوکران دو درم بسرکه بسرشند و طلی کنند سه روز **صفت** طلی دیگر بگیرند طین شاموس
و اقاقیا و اسفیداج از هر یک راستار است بکوبند و بعصاره بنگ بسرشند و طلی کنند نافع بود **صفت** طلی دیگر
کندر و دقیق وارد جو بسرکه بسرشند و طلی کنند و اگر طین الحر و مازو سبز کوفته با انگبین بسرشند و طلی کنند نافع بود
و اگر شب یمانی سوده بروغن زیت در هاون سرب بسایند و طلی کنند نافع بود **گفتار دهم** اندر بیان
کردن احوال بیماریهای مری و معده و معالجات آن و این گفتار شش جزو است **جزو اول**
اندر شناختن احوال بیماری مری از هر جنس و این جزو سه بابست **باب اول** در دشواری فرو
بردن طعام و شراب و معالجات آن این علت یا اندر نفس مری باشد یا در همسایه او و آنچه در نفس
مری باشد چهار نوع است یکی آماسی بود که اندر نفس مری پدید آید دوم نوعی از انواع سوء المزاج سیوم
ضعیف قوت خاصه اندر آخر بیماریهاء حاده و غیر آن چهارم خشک شدن رطوبت اندر وی بسبب حرارة
تب یا غیر آن و آنچه اندر همسایه وی بود سه نوع است یکی آماسی باشد که اندر عضلهاء حنجره افتد چنانکه
اندر خناق افتد دوم مهره از مهرهای گردن از جای بشود و بسوی پیش میل کند سیوم بسیار دیده اند که
که مقدمه کزاز این علت پدید آمده است شیخ رئیس رحمة الله میگوید که از آشنایان من یکی را این دشوار

دنطرون

فرو بردن طعام بدید آید و منفذ طعام گرفته بود چنانکه اندر خناق بگیرد پس او را قی افتد و کرمهای بزرگ بسیار افکند
و آن دشواری زایل شد و سبب آن کرمان بودند که منفذ گرفته بودند علاج آنچه سبب آن انواع سوء المزاج بود
اندک اندک پدید آید و طعامها از منفذ بدشواری گذرد و هیچ علامتی از علامتهای آماس و غیر آن ظاهر نبود و آماس
گرم از تب خالی نبود لیکن سخت قوی نبود و تشنگی غالب و با آماس سرد تب نبود و اگر آماس خراج خواهد گشت
درد زیادت شود و گاه تب لرزه گیرد و باشد که خراج پخته شود و بگشاید و ریم بقی برآید و تب زایل شود و علت
فرجه بماند و بعلاج نیک شود و آنچه مقدمهٔ کزاز بود نخست اسباب آن بوده باشد و علامتهای آن بدید آید و اگر
سبب از جای بیفتادن مهرهٔ گردن باشد نخست اسباب آن بوده باشد و هرگاه که پس باز چند منفذ گرفته شود
علاج آنچه اندر آخر بیماریها از سبب ضعیفی قوت بدید آید علاج دشوار پذیرد و نشان نزدیکی مرگ باشد و تدبیر
جز آن نبود که بدان طریق که ممکن گردد قوت را یاری دهند و مهرهای گردن را بروغن بنفشه و بموم روغن همی مالند
و آنرا که سبب سوء المزاج گرم باشد همچنین روغن بنفشه و بآب گشنیز تر و آب کوک و مانند آن بر پس گردن
تا میان هر دو کتف میمالند و دوغ ترش و شربتهای خنک جرعه جرعه میدهد و آنرا که سوء المزاج سرد باشد ازین
نوع اندر پس گردن بروغن ترب و روغن مشک و روغن بلسان همی باید مالید و علاج معده سرد باید کرد
چنانکه بدین تر یاد کرده آید و آنرا که سبب تری و استرخاء مری بود علامتها تری بر سطح دهان و زفان
ظاهر بود نخست معده پاک باید کرد و داروهای خوشبوی که در قوت حرارت و قوت قبض باشد بکار داشتن
چون مصطکی و انیسون بریان کرده و بهمن سرخ و سپید و سنبل و ساذج هندی و کندر و ناردین و اگر بداروهای
قابض تر حاجت آید چون گلنار گل در وی قوت سردی است با این داروها بکار داشتن روا بود لیکن
بدان مقدار که قوت داروهای گرم بروی غالب بود و روغن مصطکی و روغن قسط میمالند و شیخ رئیس
میگوید نزدیک من آنست که انگدان اندرین باب سخت نافع است و آنرا که سبب خشکی بود بیه مرغ
و بیه بط و مغز ساق گاو و مسکه خوردن و مالیدن سودمند بود و کشکاب با روغن بادام و لعاب اسپغول
خوردن جرعه جرعه و بدان غرغره کردن و غذا خایهٔ مرغ نیم برشت و قلیه لک و اسفاناخ و آنچه بدین ماند و
و علاج آماس یاد کرده آید و علاج مهرهٔ گردن که از جای بیاید اندر دستکاری گفته شود باب دوم در آماس
مری و معالجات آن آماسهای یا از جنس فلغمونی بود یا از جنس حمره یا از سرا یا آماسی بود صلب و علامتهای آن
اندر باب نخستین یاد کرده آمده است علاج آن بعضی بداروها و شربتهای خوردنی باشد و بعضی بداروها که از برون
بکار دارند اما آنچه بیرون بکار برند و آنچه بخورند همه داروها معتدل است و علاج آن علاج آماس معده است بعینها و

فرق اینست که اماس معده را ضمادها بر شکم و بر فرود او بر سینه برنهند و اماس مری را بسوی پشت بر میان دو کتف نهند
و آنچه خوردنی است از جهة اماس معده شربه بیکبار خورند و از جهت اماس مری جرعه جرعه خورند و بعضی اندر دهن
میدارند و اندک اندک فرو می برند و در هر دو نوع داروها از خوردنی نخست داروهای بازدارنده باید که بتازی
آنرا رادع گویند خاصه اگر اماس ماشرائی بود و ازان پس داروها تحلیل کننده با آن بیامیزند و با آخر داروها تحلیل کننده
تنها و داروهای بازدارنده تنها اما داروهای خوردنی نخست لعوقهائی باید که از عدس و طباشیر و تخم خرفه و لعاب اسپغول
و آب کدو تر سازند و بتدریج اندرین لعوقها آب بادیان و رب سوس و تخم کتان و انجیر و خرما و حلبه و مانند
این زیادت کنند و طعام آشامیدنیها باشد از آرد جو و آرد عدس بریان کرده بشیرهٔ مغز بادام و از پس تر
سبوس آب با روغن بادام و شکر تا آخر اندرین سبوسات و غیر آن از آشامیدنیها تخم کتان و نخود و آرد کرسنه
و بیخ سوسن و بیخ آسمانجونی و خردل و اشق و بادام تلخ و خرما و انجیر و انگبین زیادت کنند بتدریج و داروها
که از بیرون بکار برند ترکیب و ترتیب آن برین گونه باید صفت ضمادی خشک که نخست بکار دارند
آب مورد تر و آب آبی و گلاب و آب سیب و آب برگ چغندر و آب حی العالم از هر یک برابر همه را
با موم روغن از موم صافی و روغن دهن گل در هاون بمالند تا آمیخته شود و صندل سپید سوده بدان بسرشند
و طلی کنند صفت ضمادی که پس ازین بکار دارند بگیرند آرد جو و صندل و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل
و تراشه کدو ترنیک بکوبند و همه را در هاون بمالند و بیامیزند صفت ضمادی که برانند است بگیرند آرد جو
و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و صندل همه را با آب عنب الثعلب و آب کرنب و آب کاکنج بسرشند و طلی کنند
و اگر بداروهای قوی تر حاجت آید اشق و مقل و علک الانباط و نفسیا و خردل و سرگین کبوتر دشتی و انجیر و
پیه بط و پیه مرغ در او زان چنانکه بتجربت مشاهده صواب بینند درین ضماد زیادت کنند سودمند بود باب سیوم
در قرحه و بثره مری و علاج آن اندر مری قرحه و بثره بسیار افتد و گاه باشد که سبب آن خلطی تیز باشد
که به نزله فرود آید و گاه باشد که بثره سر کنند و ریش گردد علامتها فرق میان اماس مری و قرحه و بثره آنست
که درد اماس بیشتر از لقمه خیزد که از آنچه بزرگتر باشد و درد قرحه و بثره از گذشتن طعامی باشد آنرا طعمی بود تیز
یا شور یا ترش یا قابض و از گذشتن آن رنجی رسد و از طعامهای نرم و چرب و اندک درد کمتر باشد
و قرحه که از پخته شدن اماس و سر کردن بزرگ باشد علاج آن دشوارتر و خطرناک‌تر باشد و فرق میان قرحه
مری و قرحهٔ معده آنست که درد قرحه مری بمیان هر دو کتف بیرون آید و درد قرحه معده اندر شکم باشد و علامتها
دیگر از تب و غشی و سرد شدن اطراف و خشک شدن کام و زفان و منش گشتن و آروغ که میکند همه یکسان باشد

و تا ریشی کهن نشود و آروغ گنده نگردد علاج قرحهٔ مری و قرحهٔ معده یکی است و فرق جز آن نیست که در
داروهای مری جزهای لزج باید تا زود فروتر و دورتر نشود و بر سطح ریشی بماند و شربت اندک اندک تا اجزای
دارو هر یک از پس دیگری میرود و بدو میرسد و اما داروها و علاج قرحه در معالجات قروح یاد کرده آید و اما
آنچه علاج بثره است داروهایی است که اندر علاج بثرهٔ معده یاد کرده شود جزو دوم اندر شناختن انواع
سوء المزاج که معده را افتد و معالجات آن و این جزو هفت باب است باب نخستین در سوء المزاج گرم
ساده که در معده پدید آید و علاج آن اسباب سوء المزاج گرم از دو بیرون نبود یا خوردن و بکار داشتن طعامها
و شرابها و داروهای گرم باشد یا اندر هوای گرم مقام کردن علامات علامت معدهٔ گرم بیماده پنج علامت
یکی آنکه اسباب گرم شدن آن اندر پیش افتاده باشد دوم آروغ دودناک و ترش باشد از طعامهای شیرین افتد
و این چنان باشد که حرارت معده طعام شیرین را بجوشاند و ترش گرداند لیکن آروغ ترش از حرارتی ضعیف تر
تولد کند و اگر حرارتی قوی تر باشد شیرینی را بسوزد و تلخ کند و آروغ دودناک گردد و علامت گرمی اندر آروغ
ترش آنست که طعم دهان میل بتلخی دارد و تشنگی غلبه کند و آب و هوای سرد خوش آید و دلیل بر آنکه معده گرم طعام را
ترش کند آنست که شیر تازه اندر هوای گرم زودتر از آن ترش گردد که اندر هوای سرد و گاه بود که سبب آروغ ترش
دودناک بی خوابی بود از بهر آنکه هضم نیک اندر خواب باشد و چون مردم بیخواب ماند طبیعت بهضم مشغول نتواند بود
و طعام ناگواریده اندر معده بماند و حرارت غریب آنرا گرم کند و بسوزد و آروغ دودناک شود یا ترش سیوم آنکه
طعامهای لطیف زودتر تباه شود و طعام غلیظ بهتر گوارد چهارم آنکه آرزوی طعام کمتر بود و هضم نیک باشد
مگر که سوء المزاج مفرط شود یا هضم ضعیف گردد و طعامهای سرد آرزو کند و طعامهای گرم را کاره بود دوغ گاو
اندرین باب بهترین چیزیست و آب انار ترش و شیرین و پست جو اندر آب سرد و اگر حرارت قوی تر باشد
دوغ با طباشیر دهند و با اقراص کافور و آب غوره و شراب ترشی ترنج و شراب ریواج و شراب لیمو
سخت موافقت بود و اگر قرص کافور با این شربتها دهند روا بود علاج اقراص کافور که اندرین باب نافع بود
بگیرند طباشیر و صندل سپید و تخم کدوی شیرین و تخم خیار و خیار بادرنگ پاک کرده و تخم خرفه از هر یک پنج درم
گل سرخ هفت درم کافور یک درم زرشک پاک کرده شش درم گل ارمنی چهار درم همه را بکوبند و به آب خرفه
یا با آب کدو بسرشند و اقراص کنند هر قرصی یکمثقال شربت یک قرص با آب تخم خرفه دادن سودمند بود
زبرک کوک و ساق او با سرکه دادن و اندر طعامها گشنیز تر و کوک و کدو اندر پختن و بطون گاو بسرکه پخته
و قریص که از گوشت مرغ بسرکه و باب غوره و باب انار و آب زرشک و آب سماق سودمند بود و مزورها هم ازین

نوع باشد و اگر معده با گرمی ضعیف بود سکنکبین سفرجلی و شراب انار دهد **صفت** سکنکبین سفرجلی بگیرند آبی ترش
ظاهر و باطن او پاک کنند و بکوبند و آبش بگیرند و یکشبانروز بنهند تا صافی شود در یک روز به پالایند و بمقدار ثمن آب آبی نیم استار
سرکه و ثمن شکر بر افکنند و بقوام آرند و بکار برند **صفت** شراب انار بگیرند آب انار ترش بگیرد شکر نیم جزو
بپزند و کف که بردارند و بقوام آرند و بودنه ازوی بیرون کنند و بکار برند **صفت** سفوفی نافع بگیرند گل سرخ
ده درم طباشیر سه درم سماق پاک کرده سه درم شربه دو درم با یکی ازین شرابها که یاد کرده آید **صفت**
ضمادی نافع بگیرند تراشه کدو و برگ و ساق خرفه و برگ بید همه را بکوبند و صندل سپید سوده با آن بیامیزند
و بر معده نهند و طلحب برنهادن خاصه با صندل و اندکی کافور سخت موافق بود و اگر آب سرد در مثانه کاو کنند
و بر معده می نهند صواب باشد و نگاه باید کرد تا سردی ضماد حجاب را و جگر را سرد نگرداند و هر گاه که گمان افتد که سردی
بحجاب و جگر رسیده است بروغنهای گرم تکمید کنند و اگر با سوء المزاج گرم خشکی پدید آید کشکاب و روغن بادام
و شیر خر باید داد و اندران نشاندن و روغن بنفشه مالیدن **باب دوم** در سوء المزاج گرم با ماده و علاج آن
سوء المزاج گرم با ماده که در معده پدید آید درد و ضعیفی ازان تولد کند علامتها هر چه اندر باب گذشته یاد کرده
آمده است موجود باشد و بسبب آنکه در معده ماده بود صفرائی که طعام را و رطوبتها را تباه کند آروغ بوی ماهی
تباه گشته دهد و گاهی بوی آبها که آنرا بتازی میاه الحمارة گویند و گاهی بوی مغزهای تباه گشته دهد چون مغز جوز
که تباه گردد و گاه بوی سوخته دهد و این نشان غایت گرمی بود و گاه باشد که سبب آروغها که یاد کرده آمد
بوی طعامی یابند که بوی آن زود دیگر گردد چون ترب و ماهی شور و خایه مرغ بریان کرده و حلوا نشاسته و آزمایش
درست آنست که طعامی دهند که از دودناک شدن و بوی آن بگردیدن دور باشد چون اگر معده آنرا
دودناک کند به باید دانست که معده ناری است و اندرتن معده خداوند گرم خون نیک تولد کند لیکن خون او
اندکی تیره و ناخوش بوی بود و مخالف مزاج اصلی و مخالف مزاج تندرستی باشد بدین سبب اندامهای او
ازان خون غذا نگیرد و پرورده نشود و خون در رگها او بماند و ازبهر اینست که مردم محرور صفرائی لاغر باشد
در رگهای او ظاهر و پرخون بود و در باب گذشته گفته ایم که خداوند معده گرم را آرزوی طعام کمتر کند و هضم
قوی تر بود و ضعیف شود لیکن به باید دانست که هر گاه که سوء المزاج مفرط بود قوتها را ضعیف کند و هضم دیر و ضعیف شود
و گاه باشد که معده بغایت گرم شود و هنوز قوت برجای بود و بسبب غایت گرمی و گزندگی ماده گرمی دهنهای
رگها و اندامها را تحلیل کند و گدازش بیشتر و طبیعت بدل آنچه تحلیل یافته باشد باز طلبد و گرسنگی غالب شود و اندران
گرسنگی صبر نبود و اگر غذا دیرتر یابد غشی افتد و گاه باشد که سبب حرارت و گدازنده و تحلیل کننده اندر حال گرسنگی

کاهی

لی معده

وتهی معده لعاب از دهن آمدن گیرد وچون طعام خورده شود لعاب باز ایستد وهرگاه که در معده مادهٔ گرم صفرای
باشد غثیان وقی بسیار بود لیکن اگر معده سبک بود وغثیان وسوزش وتشنگی غالب بود به باید دانست
که ماده سخت رقیق است اما اگر ماده بسیار باشد غثیان پیوسته باشد واگر اندکی باشد یا طعام بخورد غثیان
پدید نیاید وهمچنین اگر ماده در قعر معده بود وطبقهای واجزای او آنرا تشرب نکرده باشد یعنی اندر نخورده باشد
تا طعام نخورد وساعتی در نگذرد و مادهٔ صفرائی با طعام بیامیزد ودر صحبت طعام از قعر معده بفم معده برآید غثیان
پدید آید وهمچنین چون طعام خورده شود وساعتی برآید اگر شربتی زداینده خورد چون ماء العسل وسکنجبین وجلاب
وبدان تجی میکند آن ماده اندر قی پدید آید اگر طبقهای معده آن ماده را تشرب کرده باشد از روی قی وتهوع باشد
لیکن هیچ بر نیاید وهمچنین اندر بول وبراز اثر ماده هیچ پدید نیاید لیکن علامتها دیگر بران گواهی دهد وسوء المزاج
با ماده را علامت درست تر غثیان است واگر تشرب نکرده باشد هم اندر قی وهم اندر بول وبراز پدید آید واگر قی باشد
وتهوع ساکن نشود دلیل آنست که معده بعضی ماده را تشرب کرده است وبعضی تشرب ناکرده اندر فضاء
معده ریخته است واگر تهوع را وقی را در روی نوبتی باشد به باید دانست که ماده از عضوی دیگر اندر معده می ریزد
واگر تهوع وقی پیوسته باشد دلیل آنست که ماده اندر معده تولد میکند وحال تشنگی بر کیفیت ماده گواهی
میدهد از بهر آنکه سبب تشنگی یا گرمی ماده بود یا شوری آن وتشنگی که از ماده گرم خیزد آب سرد آنرا بنشاند
وآنچه از ماده شور خیزد بآب گرم ساکن شود **علاج** نخست نگه باید کرد تا ماده اندر معده تولد میکند یا از عضوی
دیگر چون دماغ وسپرز وجگر بدو میرسد وهمچنین نگاه باید تا طبقات معده ماده را تشرب کرده است یا ماده
اندر فضاء معده ریخته است اگر از عضوی دیگر بدو می آید نخست آنچه بوی اندر آمده است پاک باید کرد بقی ویا
باسهال در جمله بدان طریق که بر خداوند علت آسان تر باشد پس بعلاج سو پاک کردن آن عضو مشغول باید
بود وفم معده را قوت دادن تا ماده را که بدو می آید از خود باز دارد وبسیار بود که معده پاک بود وماده را
قبول نکند لیکن در حال گرسنگی زبون گردد وآنچه قبول نمی کرده است قبول کردن گیرد واین کسانی باشند
که اگر گرسنه شوند وطعام دیر باشد بیهوش گردند تدبیر ایشان آنست که بامداد شربتی از شراب غوره یا از شراب انار
لیمو یا شراب ریواج یا شراب ترشی ترنج بخورند وطعام هم ازان لنج وبیش از آنکه معده غذا طلب کند وماده تنها
اندر جنبش آید طعام خورند تدبیر این قوم وتدبیر کسانی که بوقت خشم وغم وغیر آن معده ایشان ماده تنها را قبول کردن
گیرد یکی است واین قوم دوم تا قی نکنند آسوده نشوند از پس قی شربتی قوت دهنده باید داد واگر ماده اندر فضاء
معده ریخته است قی کردن بر خداوند علت آسان باشد قی باید فرمود خاصه اگر ماده میل بفم معده دارد وتدبیر قی کردن چنان باید

که ماهی تازه خورد و قی بکشکاب کند با سکنگبین آمیخته صفت شربتی که صفرا برآرد بگیرند کشکاب سی درم
آب سرمق پخته بیست درم و آب کوبنج خربزه و بیخ خیار اندروی پخته باشند ده درم سکنگبین ده درم
نمک طعام نیم درم همه را با هم بیامیزند و بدهند و باب سرمق تنها پخته با سکنگبین قی آرنده است و سکنگبین
با آب برگ خیار همچنین قی آرد و از پس قی شراب ترش دهند یا سکنگبین شکری با آب انار ترش
آمیخته و اگر خداوند علت قی کردن بروی دشوار بود یا ماده اندر قعر معده باشد استفراغ باسهال کند بمطبوخ
افسنتین صفت آن بگیرند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ بیست درم خرما هندی بیست درم
همه را اندر یک من آب بپزند تا به نیمی باز آید به پالایند و مقدار سی درم ترنگبین اندر هفتاد درم این مطبوخ
کنند و باز بپالایند و یکدرم صبر مغسول ترکیب کنند و بدهند و اگر بعوض ترنگبین شکر کنند روا بود صفت
مطبوخی دیگر بگیرند خرما هندی بیست درم آلو سیاه بیست عدد گل سرخ دو درم تخم کشنه پنجدرم پودنه
و ساذج همه را اندر گلاب بپزند و سی درم ترنگبین در وی گذارند و به پالایند و دو دانگ ریوند چینی
ترکیب کنند و بدهند و اگر شخصی باشد که او را بدین مطبوخها اجابت نیفتد مطبوخ هلیله دهند و لیت جو اندر آب انار
نافعست و آنرا که در فم معده خلطی باشد سوزاننده با آب انار معده را قوت دهد تا آنرا قبول نکند و اگر طبقات
معده ماده را تنشرب کرده باشد صبر آنرا پاک کند و صبر مغسول قوت دهنده ترست و نامغسول پاک کننده
ایارج فیقرا اندرین باب سودمند و نافع ترست از صبر ساده از بهر آنکه اندروی داروهاست که صبر را یاری دهد
بر پاک کردن و زدودن و ایاره ساده اندر پاک کردن قوی ترست از بهر آنکه اندروی داروی قوی تر است
و با انگبین سرشته اندر اسهال قوی تر و اگر خداوند علت را آرزوی طعام کمتر باشد و غثیان رنجه دارند
اندر ایاره بعوض زعفران گلسرخ باید کردن و تا تحقیق نگردد که سوء المزاج با ماده است ایاره نشاید داد
از بهر آنکه اگر در معده ماده نبود سوء المزاج زیادت گردد و اگر ماده بود ایاره سودمندترین چیزهاست خاصه اندر شراب
افسنتین نسخه جالینوس صفت آن بگیرند افسنتین رومی پنجدرم گل سرخ بیست درم همه را اندر یکمن
آب بپزند تا چهار یکی باز آید به پالایند و بدهند با اندکی شکر و اولیتر آن باشد که ایارج فیقرا با هلیله زرد
دهند صفت آن بگیرند ایاره فیقرا یکدرم هلیله زرد دو درم کتیرا سه دانگ با آب کشنی بسرشند و حب کنند صفت
نسخه دیگر بگیرند ایاره فیقرا یکدرم هلیله زرد و گل سرخ از هر یک نیم درم همه را با آب کشنی حب کنند و صبر اندر
سکنگبین حل کنند و بدهند و اگر دانگی سقمونیا اندر دوغ پالوده حل کنند یکساعت بنهند تا نیک آمیخته شود و بدهند روا بود
لیکن بباید دانست که سقمونیا معده را زیان دارد تا ضرورتی نبود بسقمونیا علاج نباید کرد و بشراب گل و گلشکر

اسهال آرد

اسهال آوردن صواب تر بود و کسانی که داروها و شربتها که یاد کرده آمده است کاره باشند چند دو استار
گلشکر به باید داد و بیست درم سکنگبین برابر آن بدادن نی آب و نی یخ و بفرمودن تا دو ساعت
آب نخورد تا معده بدین تدبیر پاک شود و اگر صفرا از جگر بمعده می آید یا اندر تن امتلای صفرائی بود
استفراغ بماءالجبن باید کرد ماءالجبن بیارند بزی تگی و او را چند روز کسنی و کوک و گشنیز تر و کرفس
و برگ بید و جو نیم کوفته و تر کرده و خوید دهند و هر بامداد شیر او بدوشانیده و سکنگبین سکری ساده که ترشی او
پیدا نبود چند دو استار بر سر شیر بر افکنند و از آتش بردارند و بجوشند تا سرد شود پس اندر خرقه پاکیزه دو تو کنند
تا آب از وی بچکد و آن آب با هلیله زرد و شکر و سقمونیا مشوی و نمک هندی بدهند و اگر فصل سال و عمر
و قوت بیمار و دیگر احوال مساعد باشد اول رگ باسلیق باید زد پس تدبیر ماءالجبن کردن و طبیخ بوشاهتره
و افسنتین درین باب نافع بود **صفت** آن بگیرند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ هفت درم شاهتره دو درم
آلو سیاه بیست عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم خرمای هندی بیست درم همه اندر سه من آب بپزند
تا بمقدار دویست درم باز آید و به پالایند و هر بامداد مقدار چهل یا ده درم شکر و یکدرم صبر بدهند سودمند بود
نوعی از ایاره فیقرا که معده را از خلط صفرا پاک کند بگیرند فقاح الاذخر و عود بلسان و اسارون و دار چینی
از هر یک یکجزو و اگر عنایت فزودن بیش از آن بود که باستفراغ دارو ها هر یک جزوی و صبر هم بدان
وزن که رسم است تا معده را برفق بردارند و پاک کنند **صفت** شراب انار مسهل که معده را از صفرا پاک کند
بگیرند انار ترش و شیرین از هر یک یکمن تربد نیم کوفته ده اوقیه بر آتش نرم بپزند و کفک بردارند تا به نیمه
باز آید و به پالایند و یکمن شکر افکنند و بقوام آرند و پنج درم سقمونیا و یکدرم زعفران اندر خرقه کتان در دیگ افکنند
و بکار برند شربت دو اوقیه و نیم نافع بود **صفت** گوارشی مسهل مجرب زر یا که صفرا و رطوبت از معده پاک کند
بگیرند تربد ترنگ دو درم سقمونیا دانگی گل سرخ نیم درم کافور یک حبه طباشیر دانگی عصارهٔ افسنتین نیم درم انگبین
که هلیله در وی پرورده باشند همسنگ همه و اگر حرارت غلبه دارد جلابی که از خرمای هندی و شکر پخته باشند
با وی بدهند **صفت** گوارش طباشیر که معده را قوت دهد بگیرند طباشیر ده درم گل سرخ و سماق پاک
کرده سه درم گلنار یکدرم قاقله یکدرم مصطکی و عود خام از هر یک نیم درم شربت سه درم اندر آب آلی
بدهند **صفت** نسخهٔ دیگر بگیرند گل سرخ ده درم طباشیر پنجدرم کبابه یکدرم و نیم و در نسخهٔ دیگر دو درم و نیم و کافور
نیم درم مصطکی و اذخر از هر یک درم شکر چند وزن همه دارو ها شربت سه درم و اگر طبع نرم باشد و خواهند که باز دارند
این گوارش دهند طباشیر و گلسرخ از هر یک ده درم عود خام و سک از هر یک پنجدرم همه را بکوبند و با رب آلی

یارب سیب بسرشند شربتی ۳ درم و چون دانند که معده پاک شد فم معده را قوت دهند تا ماده ذکر
قبول نکند صفت طلی که معده را قوت دهد بگیرند گل سرخ و صندل سپید و اندکی کافور و آب آبی و آب مورد
تر و گلاب و آب سیب همه را بیامیزند و خرقه بدان ترکنند و بر معده بوشند و طعام از گوشت دراج
و طیهوج با آب غوره و انار دانگی مصوص کرده و افسرده موافق بود و اگر با صفرا الخی رطوبت آمیخته باشد خداوند
علت را آرزوی طعام کمتر باشد و آب دهان بسیار بود و منش گشتن آرد نخست قی باید کرد و معده را بنقیع صبر
پاک کردن صفت حبی که اندرین باب سودمند بود بگیرند صبر و غاریقون از هر یک یکدرم بجلاب بسرشند
و بدهند و بعد از دو ساعت معجون خیارچنبر دهند صفت حبی دیگر هلیله زرد یکدرم و نیم سقمونیا مشوی ۳
طسوج صبر دو دانگ غاریقون نیم درم در آب عنب الثعلب بسرشند و بدهند نافع بود صفت اسطمخیقون
سبک که معده را پاک کند بگیرند صبر و سقمونیا و انیسون و نمک هندی از هر یک پنج درم تربد تراشیده و کوفته
و بیخته بیست درم شربه دو درم و بعد از استفراغ معده را بگلشکر و طباشیر و گل خشک کوفته و بهم سرشته قوت دهند

باب سیم از جزو دوم اندر درد معده که از سوء المزاج سرد بیماده تولد کند و علاج آن علامتها این رنج آرزوی
طعام باشد و هضم کمتر بود و بادها و قراقر بسیار بود و طبع نرم باشد و اندر براز کیلوس نبود و آنچه خورده بود
ناگواریده بیرون آید چیزهای گرم که تحلیل کند و خشکی آرد نشاید داد و چیزهای گرم و تر باید داد چون شیر و انگبین
و شراب ریحانی بمزاج اندک و روغنهای خوشبوی بر فم معده مالیدن چون روغن سوسن و روغن قسط
و مصطکی و روغن قسط با روغن بلبان آمیخته و با اندکی موم سرشته تا دیر تحلیل پذیرد و کودکی تندرست گوشت
آگنده را در کنار گرفتن چنانک سینه برهنه او باشد تا معده را گرم گرداند و حرارت غریزی برافروزد و گربه سیاه
فربه هم روا باشد و احتیاط باید کرد تا عرق نکند زیرا که اگر عرق کند زیان دارد و خشکی آرد و نشاید که شهوت
بجنبد از بهر آنکه حرکت شهوت حرکت قوت غاذیه را مشوش کند و اندر طعامها زیره و نانخواه و دارچینی و بلبل
و الخداق و سیر و کرویا میکنند و اگر سوء المزاج مفرط شود طلی زفت گرم کرده بر معده نهادن نافع بود اندر یکروز
دو بار یا سه بار برنهند و پیش از آنکه سرد شود بردارند و بامداد گلنگبین اندر آب انیسون دادن و از معجونها دواء
المسک مر و سنجرینا و قنداذیقون و فلافلی و زنجبیل پرورده و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و میبه و معجون کندر
سود دادن سودمند باشد صفت قنداذیقون بگیرند زنجبیل و بلبل سپید و سنبل از هر یک شش درم مصطکی و نانخواه
از هر یک چهار درم تخم کرفس و بودنه دشتی و سیر از هر یک پنج درم زیره کرمانی و سلیخه و حب بلسان و عاقرقرحا
از هر یک دو درم ساذج هندی یکدرم حلبه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند

باب چهارم در درد معده که از سوء المزاج

سرد و خشک خیزد

سرد و خشک خیزد و علاج آن هرگرا درد معده پیدا شود و سبب آن سوء المزاج سرد و خشک بود آب کمتر خواهد و
آروغ ترش برآید و طعام بهاید گوارد **علاج** شیر خر و شیر بز با انگبین دادن و کشکابی که اندروی اندکی بلبل پخته باشد
با انگبین دادن سودمند بود و روغن مصطکی و روغن ناردین بر معده می باید مالید و مرغ خانگی فربه بشوربای
گندم پخته با دارچینی و بلبل دادن سودمند بود **باب پنجم** اندر ضعیفی معده که از سوء المزاج سرد و تر تولد کند
و علاج آن به باید دانست که علامتها خداوند این علت آن بود که پیوسته دهان او از رطوبت لزج تر می شود
و آروغی ترش باشد و منش گشتن رنجه دارد و اگر آب دهان بر ترشی آروغ طعام دهان غلبه دارد به باید دانست که
رطوبت بیشتر است و اگر ترشی آروغ بر آب دهان غلبه دارد باید دانست که سردی مزاج بیش از رطوبت است
و علامات دیگر که معلوم است **علاج** نخست قی باید کرد بماهی شور و ترب و برابر آن تخم ترب و تخم جرجیره
و تخم سیب از هر یک برابر بکوبند نرم و مقدار نیم درم از وی با سکنگبین بسرشند و اندر طبیخ شبت و لوبیا و گندم
حل کنند و نیم گرم بدهند **صفت** داروی دیگر بگیرند تخم ترب و تخم سپندان سپید و تخم جرجیر از هر یک یکدرم
بوره تازه و نمک طعام از هر یک نیم درم همه را با سکنگبین عسلی بسرشند و اندر طبیخ شبت و ترب حل کنند
و بدهند و از قی بزرگی صبر کنند و شربتی میبه گر زنجبیل پرورده و اگر هلیله پرورده گر گلنگبین بدهند و از پس قی
بدو روز استفراغ فرمایند بحب اصطمخیقون و هر هفته یکبار ایاره دهند اگر رطوبت بسیار باشد ماء الاصول دهند
با روغن بادام تلخ و استفراغ با ایاره لوغادیا کنند و ایارها بزرگ فرمایند و از پس استفراغ هر بامداد گلنگبین دهند
با مصطکی و عود خام و قرنفل و کمونی و فلافلی موافق باشد و گوارش عود مسهل سودمند بود **صفت** آن بگیرند
ترید سپید دو درم قرنفل جوزبوا زعفران عود خام از هر یک دانگی و نیم سقمونیا دانگی همه با انگبین مصفی بسرشند
شربه دو درم اندر آب گرم بدهند **صفت** ایاره که معده را از اخلاط غلیظ پاک گرداند بگیرند تخم کرفس شش درم
افسنتین رومی و انیسون و تخم بادیان از هر یک سه درم بلبل سپید و اسارون و مر از هر یک یکدرم و نیم
قسط و سنبل رومی و کاسم از هر یک دو درم مصطکی و زعفران از هر یک یکدرم صبر هشت درم شربه هر بامداد
مثقالی و اگر خداوند علت آن ایاره و داروها کاره بود و نتواند خورد حب الافادیه مسهل بدهند **صفت** حب الافادیه
بگیرند حب بلسان و سلیخه و عود بلسان و دارچینی و مصطکی و سنبل و اسارون و زعفران و نشاسته و قرنفل و جوز
بوا از هر یک درمی و نیم غاریقون دو مثقال ترید ده درم سقمونیا مشوی دو مثقال زنجبیل دو درم همه را اندر آب
کرفس بسرشند و حب کنند شربه دو درم و نیم **صفت** کمونی بگیرند زیره کرمانی صد درم اندر سرکه تر کنند
یک شبانروز پس بریان کنند و برگ سداب در سایه خشک کرده و زنجبیل و فلفل از هر یک پنج استار همه را بکوبند

وبانگبین مصفی بسرشند و این داروها سخت نرم بباید کوفتن و اگر این اخلاط کوفته تا سرشته نگاه دارند و اندر شکاب
وطعام میکنند و کسانی را که حاجت بود میدهند روا باشد صفت فلافلی بگیرند بلبل سپید و سیاه و دار بلبل از هر یک
سه وقیه و اندر بعضی نسختها دو وقیه عود بلسان یک وقیه حماما و سنبل از هر یک چهار درم زنجبیل و تخم کرفس
و سیسالیوس و سلیخه و اسارون و راسن از هر یک یکدرم همه را با انگبین مصفی بسرشند شربه یکدرم صفت
قرص گل با گلنگبین دهند بگیرند گل سرخ سه درم عود و سنبل و مصطکی و سلیخه و اذخر و دارچینی و افسنتین رومی
از هر یک یکدرم همه را بکوبند و بشراب کهن بسرشند و قرصها کنند هر یک دو درم هر بامداد یک قرص با هفت
درم گلنگبین اندر آب انیسون حل کنند و بدهند صفت میبه که معده را قوی کند و باد را بشکند و اسهال
بن بازدارند بگیرند آبی شیرین و میان او پاک کنند و بکوبند و بفشارند و آبش بگیرند و ثفل او را اندر شراب کهن
ترکنند یکشبانروز و بدست بمالند و به پالایند ازین شراب مقدار سه من و آب آبی صاف کرده چهار من هر دو را
بهم دیگر بیامیزند و چهار من انگبین مصفی بر نهند و بپزند و بقوام آرند و از آتش بردارند پس بگیرند مشک خالص
و عود هندی و جوزبوا و قرنفل و زعفران و دار بلبل و قاقله از هر یک دو درم همه را بکوبند و اندر شراب کنند
و بیامیزند شربه از پنج درم تا ده درم بکار برند صفت شراب سنبل که درد معده و تبهاء کهن را سود دارد بگیرند
سنبل خوشبوی بیست درم اندر دو من آب بجوشانند تا به نیمه بازآید و صافی به پالایند پس دو من انگبین
بر نهند و بقوام آرند شربه دو درم صفت شراب مشک که پیران را سود دارد معده را و اندامها را قوت دهد
و تن را گرم گرداند بگیرند دو من انگبین و بجوشانند و کفک بردارند و بقوام آرند و از آتش بردارند و یکدرم مشک
و یکدرم زعفران سوده در وی بمالند و بیامیزند شربه دو درم تا پنجدرم و شراب عنبر هم برین گونه سازند عنبر از هر یک
یکمثقال کنند صفت شراب عود بگیرند عود هندی و شکر از هر یک پنجدرم هر دو را نیم کوفته کنند و سنبل و قرنفل
و مصطکی و جوزبوا از هر یک دو درم نیم کوفته همه را اندر خرقه کنند و در دو من گلاب بپزند تا به نیمه بازآید و خرقه
هر یک ساعتی همی مالند پس خرقه از وی بردارند و یک من شکر طبرزد بر افکنند و کف بردارند و بقوام آرند
و دانگی مشک سوده در وی مالند شربه پنجدرم بکار برند صفت شرابی مرکب بگیرند پوست ترنج ده درم عود
هندی هفت درم زنجبیل ساذج هندی و قاقله و فلنجمشک و دار بلبل از هر یک دو مثقال قرنفل و مصطکی و جوزبوا
از هر یک دو درم همه را نیم کوفته کنند و هر یک جداگانه اندر خرقه فراخ بندند و اندر سه من گلاب بپزند تا به نیمه بازآید
و خرقها بمالند و بفشارند و از وی جدا کنند و دو من انگبین و یکمن شکر بر نهند و بقوام آرند و از آتش برگیرند و بنهند
تا نیم گرم شود یکمثقال مشک سوده و یکمثقال زعفران سوده در وی بمالند و بیامیزند و نگاه دارند شربه سه درم

نانخوا درم

تا پنج درم بکار برند صفت کوارش عود بگیرند عود و قرنفل و زنجبیل و قاقله و ساذج هندی و فلنجمشک و دارفلفل از هر یک
از هر یک دو مثقال زعفران یک درم همه را بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند شربه سه درم صفت سفوف عود
که تری معده را ببرد بگیرند قرنفل و کبابه از هر یک پنج درم مصطکی و سک از هر یک سه درم عود خام بیست درم شکر چند
وزن همه شربه یک مثقال با یک مثقال با گلنگبین بکار برند نافع بود کوارش عنبر که معده و بادها را و قولنج و ضعیفی اندامها را
ببرد بگیرند پوست ترنج و عود هندی و قرنفل قاقله و جوزبوا از هر یک پنج درم نارمشک و انیسون و تخم کرفس و جندبیدستر
و افیون و بزرالبنج از هر یک سه درم روغن بلسان دو درم برگ بادرنجبویه و تخم مرزنگوش و زعفران از هر یک
سه درم عنبر اشهب یک مثقال عنبر را اندر روغن بلسان حل کنند و هر دو را اندر انگبین مصفی بسرشند بدان بیامیزند شربه
دو درم نارمشک و سعد و کندر و سنبل از هر یک پنج درم همه را بکوبند و به همسنگ دارو انگبین بسرشند صفت
حب الصبر نسخه اسحق بن حنین معده را پاک کرداند بگیرند دارچینی و قصب الذریره و سلیخه و عود بلسان و فقاح اذخر و
نشاسته از هر یک وقیه همه نیم کوفته اندر دو من آب باران بپزند تا به نیمه باز آید و به پالایند و نیمن صبر اسقوطری بدین
آب بشویند و اندر آفتاب نهند خاصه آفتاب تموز تا خشک شود پس زعفران و مصطکی و مر از هر یک یک اوقیه بکوبند
و با این صبر بیامیزند و حب کنند و شربه دو درم تا سه درم بکار برند صفت سکنگبین نسخه اینچنین که پیران را و خداوندان
معده تر را سودمند بود و رطوبت لزج را ببرد بگیرند پوست بادیان ده استار سرکه ناب نیمن و اگر سرکه عنصل بود لطیف تر
بود و نیمن بادی بیامیزند و بیخ بادیان اندرین سرکه و آب بپزند تا به نیمه باز آید و به پالایند و برین سرکه یک نیمن
انگبین بر نهند و بقوام آرند شربه دو وقیه با آب آمیخته و اگر سه وقیه صبر اسقوطری مغسول اندرین سکنگبین بمالند
و حل کنند بهتر بود صفت دارویی که آروغ ترش را سودمند بود بگیرند غاریقون یک مثقال با انگبین بسرشند
و بدهند و اندر طعامها کرویا بکار برند صفت شراب خبث الحدید بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و زیره
و نانخواه و سعتر و انجدان و کاشم و کردمانا و گشنیز و بلبل و دارچینی و داربلبل و کندر و سنبل و قرنفل و جوزبوا و زنجبیل
و سعد از هر یک یک مثقال خبث الحدید ده مثقال همه اندر دو من شراب انگوری بپزند تا به نیمه باز آید و به پالایند
هر بامداد سی درم بدهند سه هفته ازین شراب بدهند و از میوه های ترش پرهیز کنند و طعامها گنجشک بریان
و نخوداب و گوشت بره از روغن جوز بریان کرده صفت ضمادی که معده را گرم کرداند بگیرند سعد و فقاح اذخر و سنبل
و عود و رامک و کندر و مصطکی از هر یک یک مثقال همه را بکوبند و بپیه بسرشند و بر معده نهند و اگر افسنتین رومی و قصب الذریره
اندرین ضماد زیادت کنند و بشراب کهن و آب آبی بسرشند روا بود نافع افتد صفت روغن مصطکی که معده را قوت دهد
و گرم کند بگیرند روغن زیت پنجاه درم مصطکی پانزده درم هر دو اندر شیشه کنند و اندر دیگی پر آب بیاویزند و آب را

بجوشانند تا مصطکی اندران روغن گداخته شود پس بردارند و بکار برند **باب ششم** در درد معده و ناگواریدن
که از بادها تولد کند اسباب تولد تهیا بادها اندر معده و شکم دو چیزست یکی طعام و شراب که خورده شود دوم حالهای
حرارت غریزی اما آنچه از جهت طعام و شراب چنان بود که یا گوهر طعام و شراب بادناک باشد چون لوبیا و عدس
و شراب شیرین و سطبر و یا طعامی بود که اندروی رطوبت بسیار بود چون انبرود و سیب و خیار و بادرنگ و جغرات
و انواع تره‌ها و آنچه از جهت حرارت غریزی بود چنان باشد که حرارت ضعیف بود و نتواند آن رطوبتها را تمام
گواریدن و بخارها را که ازان باد خیزد نتواند تحلیل کردن بدین سبب آن بخارها باز گردد و اندر معده و شکم بماند
و اگر حرارت قوی باشد طعامها را تمام بگوارد و بخارها را تحلیل کند و اگر چه طعام اندر معده باد انگیز و رطوبه‌ناک باشد حرارت
بروی قهر کند و بگوارد و اگر بادی تولد کند اندک باشد و زود بخار پذیرد و بگذرد و اگر باد اندر امعا بود اندر شکم
آوازها و قراقر پدید آید و اگر اندر معده بود معده را بطر بجنباند اجزای او از هم باز کشد و تمدد باشد که با آروغ برآرد و بسیار
باشد طعامی یا دارویی گرم و لطیف کننده خورده باشند رطوبتی که اندر معده باشد تحلیل کردن گیرد و بخارها و بادها
تولد کند و گاه باشد که سبب تولد بادها خالی شدن معده بود از طعام و آن چنان باشد که اندر معده رطوبتی غلیظ
باشد و چون معده از طعام خالی بود طبیعت روی بدان رطوبت آرد و تحلیل کردن گیرد و بخارها و هوا که
اندر فضای معده و روده‌ها بود اندر حرکت آید و بادها تولد کند این نوع بطعامی که خورده شود ساکن گردد و سبب
علت مراقی اندر بیشتر حالها سوء المزاج گرم بود که معده را افتد و بخار انگیزاند و سده که اندر منفذها پدید افتد
و راه نایافتن آن تا از امعا فرو آید و یا بگشتن آن بجانب معده تا بعضی آروغ ترش گردد و بعضی بسوی
دماغ برآید و گاه باشد که سبب تولد بادها سماوی سپرز و بسیاری سودا بود علامتها تعرف باید کرد تا گوهر
طعام چه بود و ترتیب چگونه رفته است و از بس گواریدن طعام آب بسیار خوردن و حرکت کردن اتفاق
افتاده است یا نه تا گواهی بر اسباب تولد باد و ضعیفی علت و سهلی آن دهد و فرق میان نفخ سودائی و نفخی که
از طعام تری فزای تولد کند آنست که نفخ سودائی غلیظ بود و طبع بادی خشک بود و درد از پس گواریدن
طعام بود و اندر حوالی سپرز پدید آید و نفخ دیگر با تری دهان و نرمی پوست و اجابت طبع بود و چون دست
بر شکم مالند قراقر کند و احوال و تدبیرهای گذشته بر هر یک گواهی دهند **علاج** از طعامهای باد انگیز و از طعامهای
تری فزای پرهیز باید کرد و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه باید داشت چنانکه اندر کتاب حفظ الصحة
یاد کرده آمد و اندر طعامها ابزارهای تحلیل کننده می باید کرد چون دارچینی و زیره و کرویا و سعتر و سیر
و انجدان و فم معده و عضلهای شکم را بروغنهای گرم مالیدن و حقنهای تیز فرمودن و اندر حقنه زیره و کرویا

وسعتر و کرفس و تخم بادیان و انیسون و دوقو و کاشم و فطراسالیون و حب الغار و جند بیدستر بکار داشتن و اگر
تهمت افتد که اماسی هست از داروهاء تیز دست بدارند و بداروهاء نرم کنند چون سبوس و بابونه و پیه مرغ و بط
و انزاکه درد معده و شکم صعبی نبود ارزن و کاورس گرم کرده بر نهادن کفایت بود و نمک گرم نیز
بادهای غلیظ را بشکند و شیشه با آتش بر ناف نهند و در حال درد را ساکن کند و اما شربت جلابی گرم و جندی که اندر
وی انیسون و مصطکی و سعتر و مرزنگوش پخته باشند و اگر یک مثقال کردیا بدهان بر افکنند و جلاب گرم بر سر آن
گرم از پس آن بخورند سودمند بود و اگر ماده غلیظ بود شربه گرم نباید داد از بهر آنکه بیم شربه بود که ماده را بجنباند
و باد زیادت کند نخست ماده را پخته باید کرد پس شربتهاء تحلیل کننده دادن و روغنها که معده و شکم را
بدان بمالند روغن بید انجیرست و روغن سداب و زیره و جند بیدستر و فطراسالیون و سداب و حب الغار
اندر وی جوشانیده و اگر این داروها و مانند این نخست اندر شراب بپزند و بپالایند و چند وزن شراب روغن
با آن شراب بیامیزند و با آتش نرم بپزند تا شراب برود و روغن بماند صواب باشد و اگر قولنج سودائی بود
تخم کرفس و سداب و مرزنگوش و دوقو و حب الغار و شبت و بابونه و جعده اندر سرکه [illegible] و بدان تکمید
کنند و سکبینج و نانخواه و فودنج بادها را بشکند و از معجونها بزرگ تریاق و مثرودیطوس اندرین
باب سخت نافع است این معجونها و شربتها از پس استفراغ نخست حقنه کنند پس بداروهای مسهل
قولنج بوده و شستی خاولنجان و معجون حب الغار و معجون اهل و کوارش کندر و کوارش الخوزی سودمند
بود و استفراغ بحب سکبینج پس از حقنه صواب بود صفت حب سکبینج بگیرند صبر و سکبینج و مقل و غاریقون
از هر یک برابر حل کنند چنانکه رسم است شربه از دو درم تا سه درم اندر آب گرم صفت معجون حب الغار
بادها را بشکند بگیرند حب الغار هشت درم برگ سداب خشک پنج درم نانخواه و سعتر و زیره و شونیز و کاشم
و کردیا و فطراسالیون و بادام تلخ و فلفل و دارفلفل و وج و بودنه و دستی از هر یک سه درم جند بیدستر و جوشیر و
و سکبینج از هر یک دو درم همه با انگبین بسرشند چنانکه رسم است شربه سه درم دهند صفت معجون اهل که دو ...
و بادها را تحلیل کند بگیرند اهل و نانخواه و کندر و دارچینی و وج از هر یک برابر بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند
شربه یک مثقال یا دو درم دهند صفت کوارش کندر بادها را بشکند بگیرند اهل و نانخواه و کندر و دارچینی و وج
از هر یک برابر بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند شربه یک مثقال یا دو درم صفت کوارش کندر نسخه دیگر بگیرند
فلفل و دارفلفل و جوزبوا از هر یک پنج درم زنجبیل و خاولنجان از هر یک ده درم کندر و نعنع ده درم شکر عسکری [illegible]
درم همه را با انگبین بسرشند شربه سه درم صفت کوارش الخوزی بگیرند فلفل و دارفلفل از هر یک پنج درم

ایرسا و زنجبیل از هر یک شش درم انیسون مصطکی و تخم بادیان از هر یک دو درم انجدان پانزده درم نانخواه و تخم
کرفس از هر یک دو درم همه را بکوبند و بپزند و با سکنگبین مصفی بسرشند شربه دو درم بکار برند و کمونی اندرین باب
نافع بود و شراب کهن سده را بگشاید و بادها بشکند و اگر طبع نرم باشد دو درم حب الرشاد و درمی تخم کرفس اندر شراب
بجوشانند و بدهند و هر بامداد لختی کندر و زیره خائیدن سودمند بود خاصه پس از طعام تا معده را گرم کند و آروغ
برارد و بر اثر آن طعام خورد و بسیار باشد که مزاج اصلی سرد بود و سوء المزاج سرد و غریب با آن یار گردد و بادها
و قراقر و تشنگی بسیار بود علاج او آنست که هر وقت که طعام خواهند خورد نخست مقدار ده درم یا کمتر شراب کهن
بخورد هر چند که کام و دهان او تر شود و در طعامها این ابزارها که یاد کرده آمده است بکار داشتن و بسیار بود
که چیزی خنک خلط رقیق و خلط رقیق شور بلغمی را فرو آرند و از تحلیل باز دارد و بدان سبب بادها ساکن شود
و گمان افتد که مزاج گرم است و خشکی سود داشته و حال برخلاف آن بود و همچنین بسیار باشد که چیزی گرم
بخارها را تحلیل کند و بادها را بشکند و گمان افتد که مزاج سرد است و حال برخلاف آن بود پس بر طبیب
واجبست که علامتها دیگر بجوید بحسب مشاهده اعتماد بر آنچه باید میکند تا سهو نیفتد

باب هفتم از جزو دوم

در درد معده که از سودا خیزد و معالجات آن علامات درد معده که از خلط سودا خیزد و از سپرز ریزد و اندر آن آید
آنست که خداوند این علت را اندر فم معده سوزشی باشد و چون طعام خورد آن سوزش زایل گردد و بسیار
باشد که سبب این سوزش خلط صفرائی بود و فرق میان هر دو بعلامات دیگر توان کرد از علامتهاء
سودا، علامتها صفرا که معلوم است و بسیار باشد که هر گاه که طعام خورند بعد از دو ساعت معده ایشان
درد کند و تا قی نکند و چیزی ترش نخورند بر نیاید آرام نیابد و آنچه بر آید از ترشی بدان حد بود که زمین
از وی برجوشد و سبب این درد خلط صفرا باشد که اندر قعر معده گرد آمده باشد و هر گاه که طعام با وی بیامیزد
ماده سودا بسیار گردد و بفم معده بر آید و درد آغاز کند **علاج** نخست قی باید فرمود بخربق سپید برین
گونه خربق را به ترب اندر نشانند و یک شبانروز بنهند پس آن ترب را پاره کنند و بسکنگبین عسلی اندر نهند
یک شبانروز دیگر آن سکنگبین را بآب شبت و لوبیا سرخ گرم کنند و بدهند و از آن ترب نیز لختی بدهند
تا بخورد و پس از قی استفراغی دیگر کنند بحب اسطمخیقون و پیوسته معجون النجاح بکار دارند **صفت قرصی**
که درد معده را که از پس طعام پدید آید و یا قی بکند بیارامد و زایل کند بگیرند انیسون و تخم کرفس از هر یک
پنج درم افسنتین رومی ده درم سلیخه بیست درم و سنبل و مر و جند بیدستر و افیون از هر یک دو درم و نیم
جمله بکوبند و قرص کنند هر قرصی یک درم شربتی یک قرص چنانکه صواب بیند **جزو سوم** اندر شناختن

احوال تغیر شهوت طعام و معالجات آن و این جزو پنج بابست **باب اول** در ضعیفی شهوت طعام و علاج
اسباب ضعیفی شهوت طعام هفت نوعست یکی سوء المزاج گرم است بی ماده و با ماده دوم استغناء تن است
از غذا سیوم آنکه مسام بسته باشد و فضول غذا تحلیل نکند چهارم آنکه جگر صفو کیلوس را از معده جذب کمتر کند پنجم آنکه
اندر مجری سودا که از معده سپرز آید سده افتد و آن قدر سودا که معده را بخارد و شهوت را بجنباند بمعده اندر نتواند آمد
ششم آنکه آن عصب را که از دماغ بفم معده آمده است آفتی رسد هفتم آنکه مردم بیماریهاء دراز کشد و همه قوتهاء
اندامهاء او ضعیف گردد علامتها اما آنرا که سوء المزاج گرم باشد بماده علامتهاء او اندر اول این گفتار یاد کرده آمد
و آنرا که سبب استغناء تن باشد از غذا علامت وی امتلاست و پری رگها و گرانی اندامها و تدبیر گذشته
و ریاضت بران گواهی دهد و آنرا که سبب آن باشد که جگر صفو کیلوس را از معده کمتر جذب می کند علامت
وی آنست که براز اندر بیشتر وقتها سبز بود یا سپید و آنرا که سبب بستگی مسام و تحلیل نایافتن فضول غذا باشد
علامت وی سختی گوشت باشد و بر گرسنگی صبر نتواند کرد و آنرا که سبب سده بود که اندران مجری افتد
که سودای اندروی از سپرز بمعده آید و شهوت را بجنباند علامت وی آنست که اگرچه آرزوی طعام کمتر بود
آنچه خورده باشد میگوارد خاصه اگر با این سده آفتی دیگر یار نباشد و آنرا که سبب آفت آن عصب باشد که از دماغ
بفم معده همی آید علامت وی آنست که معده او حس تیزی طعام نیز نیابد و آنرا که سبب بیماریهای دراز بود
سبب آن علامت آن بود **علاج** اما علاج سوء المزاج گرم که با ماده و بی ماده بود اندر جزو دوم یاد کرده آمده است
و آنرا که علامتهای استغناء تن از غذا ظاهر شود مدتی از طعام باز باید داشت و اندک اندک بطعام باز آوردن
تا فضول طعام ناگوارنده گوارنده شود تمام و نشاط آرزوی آن پدید آید چنانکه کسی را که از بیخوابی شکایت کنند مدتی
از خواب باز دارند تا مانده شوند و بخواب نیک محتاج گردند و خوش بخسپند و آنرا که علامتهاء بستگی مسام
و تحلیل نایافتن فضول غذا ظاهر باشد ریاضت و گرمابه باید فرمود و اعضاء او را اندر گرمابه بآرد نخود و بوره همی
مالیدن و عرق آوردن و آنرا که علامتهاء تقصیر جگر اندر جذب کردن افشره کیلوس از معده ظاهر شود تدبیر
سده هاء ماساریقا باید کرد و هر بامداد مقداری اندک شراب کهن بررفق دادن و زنجبیل پرورده ترنج پرورده
و گرسنه که و میبه و سکنگبین بزوری و مثرودیطوس سخت نافع بود و گرمابه و ریاضت بوقت ترتیب فرمودن
چنانکه اندر کتاب حفظ صحه یاد کرده آمده است و اندر خوردنیها دارچینی بسیار و اندک پلپل بکار داشتن و آنرا که
سده مجری سودا ظاهر شود سده او بچیزهای تیز و ترش باید گشاد چون پلپل و کبر و سیر بسرکه و انواع کامها و سلجم که
آنرا بخردل تیز کرده باشند و حلتیت اندرین باب سودمند بود و مصوص و پیاز بسرکه پرورده نیک بود و طعام او

زیره نا و انار با و غوره با و سماق تا باشد و ایاره فیقرا یا اندکی افتیمون سده را بگشاید و پاک کند و آنرا که علامت آفت رسیدن
عصب دماغ که بفم معده همی آید ظاهر شود نیز پاک کردن دماغ باید کرد با یاره فیقرا و حب قوقایا و ببویهای خوش قوت
دادن و از هرچه دماغ را و عصبها را زیان دارد پرهیز کردن و بر معده ضمادهاء گرم نهادن **صفت** ضماد بگیرند حب الغار
و قسط حلو و قسط مر و قشار الکندر از هر یک ده درم میعه خشک پانزده درم صبر ابهل شب یمانی شرد و وج از
هر یک هشت درم زعفران و جندبیدستر از هر یک چهار درم قردمانا شش درم حضض و رامک و سنبل و گلنار و اقاقیا
از هر یک پنج درم مصطکی و شونیز از هر یک هفت درم همه را بکوبند و بموم روغن بسرشند و موم روغن از روغن قسط
یا از روغن ناردین سازند و ضماد کنند و اگرچه چیزی بر نیاید حرکت قی و قوت کردن او شهوت را بجنباند و سکنجبین
سفرجلی و میبه می باید داد ماسباه شهوت را بجنباند و فم معده را پاک کند و نبت جو با سرکه شهوة محرور را بجنباند و
تشنگی را بنشاند و شراب بودنه سودمند بود بغایت **صفت** شراب بودنه انار ترش را با پوست بکوبند
و بفشارند و آب بگیرند و بودنه تر را بکوبند و آب بستانند از این آب انار یک جزو و یا نیم جزو آب بودنه بیامیزند و چند وزن
هر دو شکر برافکنند و بقوام آرند شربه یک کفچه **صفت** سفوفی بگیرند گل سرخ ده درم سماق دو درم قاقله یک درم
همه را بکوبند و بیامیزند شربه دو درم آرزوی طعام را بجنباند و تشنگی بنشاند **صفت** شراب افسنتین نسخهٔ
شیخ رئیس رحمة الله افسنتین رومی صد درم در سه من آب بپزند تا بسی استار باز آید و بدست بمالند و پالایند
و آبی اندر خمیر گیرند و در زیر آتش نرم بریان کنند و خمیر از وی دور کنند و آنرا بفشارند و از آن افشره او ده
استار با این آب افسنتین که گرفته اند بیامیزند و ده استیر انگبین مصفی و پانزده سیر شراب ریحانی با وی بیامیزند
و با آتش نرم بپزند چنانکه رسم است و بقوام آرند خداوندان علت را سودمند بود **باب دوم** اندر شهوت کلبی و
معالجات آن این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که مردم را طعام بی اندازه آرزو کند و سیر نگردد و اسباب
این علت پنج نوع است یکی بسیاری سودا که از سپرز بمعده اندر آید و فم معده را بگزد دوم سوء المزاج سرد که فم معده را
افتد سیوم سوء المزاج گرم که معده و همه اندامها را افتد چه اگر این سوء المزاج تنها فم معده را بودی آرزوی طعام
ضعیف شدی و این بسیاری آرزو بسبب سوء المزاج همه اندامها از دو گونه بود یکی آنکه سوء المزاج قوة ماسکه
همه اندامها را ضعیف گرداند و مسام همه تن گشاده کند تا غذا که بهمه اندامها رسد زود تحلیل پذیرد و بمسام بیرون شود
و حاجت به بازخواستن بدل آنچه تحلیل افتاده باشد قوی گردد دوم آنکه سوء المزاج بر همه اندامها مستولی گردد
و پیوسته آن رطوبت را که اندامها از آن غذا همی یابد خرج میکند و قوت جاذبه که همه اندامها راهست غذا را از اندامی
دیگر که بدو نزدیک است بخویشتن میکشد و چون غذاء از اندامها خرج شود از رگها کشیدن گیرد و چون رگها تهی می شود

رگها از جگر کشیدن گیرند چون جگر تهی میشود از رگها که آنرا ماساریقا گویند کشیدن گیرد و چون از رگها تهی میشود
از معده افتد که کیلوس را کشیدن گیرند و معده را مدد جز از بیرون نیست بدین سبب این علت پدید آید فاما آنچه
از بس بسیاری استفراغ و آنچه بسبب تخلخل تن و بسیاری تحلیل پدید آید هم ازین نوع باشد و سبب چهارم نزله
باشد که از دماغ بفم معده فرو آید و این چنان باشد که ماده نزله رطوبتی سرد بود و فم معده را سرد کند و ممکن آنست که
بحرارتی ضعیف که معده را بود ترش گردد و فم معده را بگزد و شهوت کلبی تولد کند و آنچه ترش باشد و شهوت کلبی
چنان باشد که سردی ماده نزلهٔ اجزای معده را فراهم گیرد و قبضی در وی پدید آید و معده بدان سبب تهی گردد
و آرزوی طعام پدید آید و سبب پنجم آنکه در امعا و معده کرمها بزرگ باشد و طعامها ناگواریده بخورند و آنچه در امعا
بود از طعامی که پرورده آید و غذا رسانند و دیگر به منفذها که از رودها بجگر پیوسته است آنرا بخویشتن کشد و غذا گرداند
و باندامها فرستد کرمان آنرا بخورند و اندامها بدان سبب گرسنه مانند و جویای غذا شوند **علامات** آنرا که سبب
بسیاری سودا بود که از سپرز بمعده درآید علامت وی آنست که ثقل او بسیار بود و آنچه میخورد ناگوارنده بیرون
می آید و تن او از طعام بهرهٔ پرورش نیابد و بدین سبب تن لاغر شود و اندامها بغذا حاجتمند باشد و بسبب حاجتمندی
بغذا گزیدن ترشی سودا فم معده را پیوسته طعام آرزوی کند و اگر ساعتی تاخیر کند فم معده سوختن گیرد تا طعام
نخورد آن سوزش زایل نشود و آنرا که سبب سوء المزاج بود سرد باشد که فم معده را افتد این علامتها که یاد کرده آمد
همه موجود باشد لیکن سوزش فم معده نبود و آنرا که سبب سوء المزاج گرم باشد که معده و همه اندامها را افتد و کشادگی
مسامها و تحلیل غذا علامت وی آنست که ثقل کمتر از طعام باشد و تشنگی نیز غالب بود و تن از طعام بهره نگیرد و آنرا که
که سبب نزله بوده است آن علامت آن نزله باشد و آنرا که سبب کرمها باشد در معده و امعا علامتهای کرم علامت آن بود
معالجات آنرا که علامتهای درآمدن سودا بمعده ظاهر گردد نخست رگ باسلیق یا رگ اسیلم باید زد و پس بطبیخ
افتیمون و مانند آن استفراغ کردن و محجمه بر سپرز نهادن و خون بیرون ناکردن و معده را باطریفل قوت دادن
با جوارشن خوزی خاصه اگر طبع نرم بود و ناشتا آب گرم دادن و طعامها چرب و نرم فرمودن چون زردهٔ خایه
مرغ نیم برشت و کوراب نان که در زیره بره فربه و مرغ مسمن و بط فربه نهاده باشند و حلوا از شکر و روغن بادام و نشاسته
و لوزینه و ثرید کعک اندر اسفیدباج چرب و اگر طبع نرم نباشد و شیر تازه و گوشت بره و بزغاله فربه بگیرند و بپزند با نخود
و شبت و اندکی زیره تا مهرا شود و گوشت از وی بردارند و درین شوربا کبوتر بچه فربه و مرغ مسمن بپزند تا مهرا شود
و اندکی خاولنجان و دارچینی و عود هندی کوفته درافکنند ازین شوربا چندانکه خواهند بخورند و اگر شراب رنگین که از انگور
کوهی کرده باشند بادی بیامیزند و میخورد و معده را گرم کند و ترشی خلط سودا از معده باز دارد و هر شرابی که خداوند

این علت خورد از انکور کوهی باید ورکین عرف باید واکر ممزوج خواهد زیرهٔ کرمانی اندر آب بپزند و بدان آب
ممزوج کنند و علاجهاء سپرز و داغ کردن آن سودمند بود و آنراکه علامت سردی مزاج معده بود نخست قی باید
فرمود پس ایاره فیقرا باید داد و پس از آنکه معده بدین طریق پاک کرده باشد کمونی و تریاق بزرگ و دواء المسک
و سنجرنیا دادن و مرغ و کبک و تذرو و دراج بریان کرده و شوربائی که پیشتر یاد کرده آمد بازیره و دارچینی و کرویا و شراب
هم ازان نوع و اگر طبع نرم باشد معجون بسر که باید داد صفت آن بگیرند بلبل و داربلبل و جوزبوا و خیربوا از هر یک
پنج درم زنجبیل و خاولنجان از هر یک ده درم کندر شصت درم شکر سپید سفید درم همه را با انگبین بسرشند صفت
نسخهٔ دیگر بگیرند بلبل و نانخواه و انیسون و بودنه و کاسنی و سنبل از هر یک پنج درم کندر سی درم همه را بکوبند چنانکه
بس نرم نباشد و با انگبین مصفی بسرشند شربه سه درم و آنراکه سبب تحلیل بسیار و تخلخل تن و سوء المزاج گرم باشد
که معده را و همه اندامها را افتد از حرکت و ریاضت باز باید داشت و روغن مورد بر همه اندامها طلی کردن و اندر
آب سرد نشاندن و شراب ترشی ترنج و شراب لیمو و شراب ریواج دادن و طعام مصوص و فسرده و هلام
از گوشت گوساله و بطون کاو باید فرمودن و اگر سبب تحلیل ریاضت و حرکت و تخلخل تن باشد بی سوء المزاج
همه اندامها را بر شته و سر بریان و پای و طعامهاء غلیظ باید فرمود و از طعامهاء شور و تیز منع باید کرد و آنراکه سبب
نزله بود علاج نزله و تدبیر منع آن باید کرد که هر دو عضو را پاک کند بر آن موجب که چنانکه اندر علاج نزله یاد کرده آمد
و آنراکه سبب بسیاری کرمها بود اندر معده و امعا تدبیر آن باید کرد که هر دو عضو را پاک کند بران موجب که
در موضعش گفته **باب سیوم** در جوع البقر و معالجات آن آفت شهوت طعام که آنرا جوع البقر گویند
یعنی گرسنگی گاو این علت را بدین نام از بهر آن نخوانند که این حال که او را بسیار افتد و در بیشتر اوقات این علت
از پس شهوت کلبیه افتد و این گرسنگی همه اندامها باشد بی گرسنگی معده و این چنان باشد که اندامها
بغذا حاجتمند بود و معده آنرا نخواهد اگر چه نخست آرزوی طعام بسیار بوده باشد و شکم رفتن با این حال یار بود
و بدان سبب رگها تهی گردد و قوت برود و بیمار بیهوش گردد و گاه باشد که سبب بیهوشی و غشی بلغمی باشد
که فم معده را سرد کند قوت شهوت طعام را بمیراند و این بلغم بر خلاف آن باشد که ازوی شهوت کلبیه تولد کند
از بهر آنکه آن ترش باشد و فم معده را بگزد و بخارد و شهوت را بجنباند و آن نوع دیگر که ترش نباشد فم معده را
فراهم آرد و طعام از وی دفع میکند تا فم معده جویای غذا گردد و این بلغم که سبب بیهوشی و غشی است بلغمی است
بی طعم و غلیظ و لزج همچون آبگینه گداخته فم معده را سستی کند و مزاج او تباه کرداند و قوت جاذبه را از کار باز دارد
و شهوت را بمیراند و باطل کند و بسبب بطلان شهوت طعام اندامها گرسنه شوند و بسبب گرسنگی اندامها

و ناخواستن

و ناخواستن معده طعام را قوت ساقط شود و بیمار بیهوش و بی‌طاقت گردد و علاج این سخت مشکل است از بهر آنکه
باستفراغ و پاک کردن معده حاجت بود و ضعیفی و گرسنگی اندامها و غشی از استفراغ باز دارد و این علت
بیشتر مردمان سردمزاج را افتد که اندر سرما سفر کنند **علاج** علاج این علت باز آوردن قوت است و یاری
دادن او تا بر جای بماند و ساقط نشود و تدبیر آن کردن که شهوت طعام پدید آید و این چنان بود که طعامها
خوشبوی که آرزوی را بجنباند و میوها و اسفرمها چون سیب و آبی و امرود و مورد باید و عطرها مشک و عود و زیره
و سک و شراب ریحانی که زیره اندروی پخته باشند و شراب میوسس و اگر حرارتی حادث شود از عطرها
کافور و گلاب و گل و از بوی طعامها بوی بزغاله و بره بریان کرده و نان گرم خانگی بکار دارند و نان اسپید
اندر شراب ثرید کرده و ماء اللحم دادن و صفت ماء اللحم اندر علاج دق یاد کرده آمده است و صفت میوسس
اندر قرابادین یاد کرده آید ان شاء الله تعالی و اگر غشی افتد او را بیدار کنند و رخسار او بشکالند و بخلند و موی
صدغ او را بکنند و گوش او را بکشند و چیزی سفالین بزرگ از بام فرو اندازند و بشکنند و آب سرد و گلاب سرد
بروی او زنند و عود و معطر بسوزند چون بهوش باز آید ماء اللحم اندر حلق او چکانند و اگر اندکی میوسس با شراب
ریحانی کوهی با ماء اللحم بیامیزند قوت بیشتر دهد بوی و میوها و طعامها که یاد کرده آمد بدو رسانند و آن قدر که
بتوان داد بدهند خاصه نان پاکیزه که اندر شراب کوهی ثرید کرده باشند و آب برگ مورد و آب سیب و آب آبی
و گلاب با اندکی زعفران و عود و سک بر مفاصل و اندامها او طلی میکنند **صفت** سکباجی که بوی آن
خوش و قوت کند و یاری دهد بپزند از گوشت گوساله چنانکه رسم است و ابزارها و سیر و سداب و کرفس و پودنه و پوست
ترنج و زعفران و اندکی سنبل و مشک کنند **صفت** مطنجنه که بوی او خوش بود و قوت را یاری دهد بگیرند کبک
یا کبوتر بچه چند انکه خواهند و آنرا بپزند با نخود درست و اندکی زیره چون نیم پخته شد مقدار روغن زیت که آنرا زیت
انفاق گویند بر سر آن کنند و عود خام نیم کوفته و دارچینی و خولنجان اندروی زنند تا تمام پخته شود و آب او
باندکی باز آید پس مقداری با بکامه و آب آبی ترش بچکانند و بر آتش نرم بگذارند تا پخته شود و آب او باندکی
باز آید جوش برآرد و از آتش بردارند و سداب خرد کرده بر آن افکنند و بنهند تا سرد شود و بوی آن بدو رسانند
و مزوره و گوشت آن بدهند و بر معده او ضمادی کنند که از سنبل و لاذن و سک و سعد و عود و عنبر و مانند آن
ساخته باشند و این ضماد را بروغن مصطکی و اندکی شراب بسرشند پس گرم کنند و بکار برند و اگر ثفل میوسس
حاضر بود بگیرند و از اخلاط آن درین ضماد داخل کنند **باب چهارم** در آرزوها تباه که مردم را پدید آید و علاج آن
تباهی آرزو و آنرا گویند که مردم را چیزها باید آرزو کند چون گل و نمک و انگشت و چیزهائی که آنرا بتازی حریف گویند

واین بکسانی را افتد که اندر معده ایشان اخلاط بد بود و زنان آبستن را نیز افتد خاصه اندر ماه دوم و سیوم از بهر آنکه
حیض ایشان باز ایستد از جهت غذا جنین اندرین مدت که یاد کرده آمد جنین ضعیف باشد همگی آن در غذا جنین خرج نشود
واین زنانی را افتد که طعامهاء نیک و بد بسیار و بی ترتیب خورند و خون ایشان با اخلاط بد آمیخته باشد و اندر ماه چهارم
این علت زایل شود از بهر آنکه از آن اخلاط بعضی بقی بر آمده باشد و بعضی اندرین مدت پخته شده باشد و باقی غذای
جنین شده از بهر آنکه جسم او قوی تر باشد و غذا بیشتر خواهد علاج اما زن آبستن را اگر بی تکلف قی تواند و باسانی
چیزی بر تواند انداخت دستوری باید تا گاه گاه قی کند و معده او بکوارش عود و میبه قوت دادن و آنرا که با این قی کردن
قوت بسیار باید کرد قی نشاید کرد که کند و داروی مسهل نیز نشاید خورد و جز بقوت دادن معده مشغول نشاید بود
و طعامها نرم و گوار با ندازه معتدل باید فرمود چون گوشت دراج و مرغ خانگی و بزغاله بریان کرده و پخته و گاه گاه بشند
اندر طعام او اندکی سیر و خردل می کردن و کسان دیگر را که چیزی نا بد آرزو کنند قی باید فرمود بماهی شور و ترب
و سکنگبین و آب شبت و لوبیا سرخ و مانند آن و معده را با یاره فیقرا و حب الصبر پاک کردن پس معده را
قوت دادن بمعجونها و داروها که یاد کرده آمد و اگر زیره کرمانی و نانخواه با مصطکی از هر یک مقداری بخایند تا شتا
و از پس طعام نیز سفوف کنند یعنی بر دهان افکنند و بخورند صواب باشد و اگر زیره با مصطکی و نانخواه خایند بهتر باشد
و نانخواه را اندرین باب منفعتی بزرگست و اگر گوشت را قدید کنند و ابزار آن و نانخواه و هال و قاقله بزرگ و کبابه
از هر یک برابر شکر طبرزد چند وزن هر سه شربه مقدار سه درم کوفته و بیخته صفت داروی دیگر بگیرند حفت بلوط
هشت درم صبر شانزده درم حشیش غافث شش درم و نیم پنج از خرچهار درم مر دو درم همه را نیم کوفته در یکمن
آب بپزند تا نیمه باز آید و به پالایند این جمله سه شربت بود سه روز بخورند خداوند این علت را که معده تباه شده بود و
در روی زرد گشته و بعلت استسقا نزدیک رسیده سودمند بود صفت داروی دیگر بگیرند حفت بلوط دو درم
و ریم آهن مدبر خلط آهن باشد که او را کوفته باشند و اندر سرکه تیز خیسانیده چند بار و هر بار بریان کرده پس از آنکه از سرکه
بیرون کرده باشند این همه را اندر هشت وقیه شراب قابض و هشت وقیه آب بپزند تا به نیمه باز آید و به پالایند
و در هفت روز بخورند صفت داروی دیگر بگیرند ایارهٔ فیقرا شش درم هلیله و بلیله و آمله از هر یک سه درم
کور کندم پنج درم همه را بکوبند و بپزند ~~و با انگبین و بپزند~~ و با انگبین مصفی بسرشند شربه سه درم اندر بی که در وی مصطکی
و انیسون و نعنع جوشانیده باشند و استخوان کبوتر بچه بریان و استخوان دراج و تدرو و مرغ بچه خانگی بریان کرده
خائیدن و آب او بردن زنان آبستن را و دیگران را آرزوی گل بنشانند و اگر این استخوانها بگیرند و نمک و اندکی
بلبل سوده در آب کنند و آنرا بدین آب شور کنند و پس بخایند خوشتر بود و گوشت آهو قدید کرده نیک و نانخواه از روی گل

لطیف

بستانند و گروهی گفته که بهترین چیزی از بهر باطل کردن شهوتها سامانست که بر ریق کبوتر بچه بریان کرده خورند
و از پس طعام اندک اندک تنقل می کنند و یا بادام تلخ را نقل کردن نافع بود و گروهی گفته اند اگر شکر بروغن
سره بخورند آرزو بدر را ببرد و اعتماد درین باب بر گرمی باید کرد و آنچه بعوض گل خورند تا آرزوی گل بنشاند
نشاسته بریان کرده و شور کرده است و طباشیر و پسته شور بریان کرده و کورکند و شاه بلوط و مویز منقی و قسمس
خوردن هر وقتی سودمند بود و بغایت هر چند که بعضی ازین علاجها تکلیفی است **باب پنجم** در بسیاری تشنگی
و بسیاری آرزوی آب و معالجات آن سبب تشنگی غالب یا سوء المزاج همه تن یا سببی بیرون اتفاق
افتد اما اعضائی که سوء المزاج آن تشنگی آرد مری است و معده و امعاء کند که آنرا امعاء الصایم گویند و جگر و گرده
و دل و شش و اسباب بیرونی چهار نوع است یکی آنکه طعامی غلیظ و شوریده خورده باشند چون گوشت قدید
و ماهی شور دوم آنکه آب دریا که آب شور است یا داروی گرم تشنگی آرنده خورده باشند سوم آنکه طعامی که
بفعل یا بقوت گرم بود یا شرابی کهن و بقوت خورده باشند و آن تشنگی ازین نوع باشد که بیشتری هلاک کند
و هیچ شربت و داروها ساکن نشود بلکه آب میخواهد تا هلاک شود چهارم آنکه اندر هوای گرم مقام کردن و رفتن
اندر گرما اتفاق افتاده باشد و اما آن تشنگی که از سوء المزاج دل و سوء المزاج همه تن باشد چنان بود که
اندر تب صفرائی و محرقه بود و آنچه از سوء المزاج دیگر اندامها بود چنان باشد که اندرین اندامها که یاد کرده آمد
سوء المزاج خشک باشد یا گرم یا مرکب از گرمی و خشکی یا بلغمی شور بود و عفن سبب تشنه یا ماده گرم صفرائی
یا آماس گرم **علامات** اما آنچه از گرمی مری و معده بود با سوزش و تلخی دهان و خشکی حلق باشد و آنچه از خشکی
و گرمی معده و مری باشد سوزش و خشکی و تلخی دهان و حلق عظیم بود و تشنگی غالب بود اما آنچه از سوء المزاج
روده صایم بود سوزش و خلیدن فرود از معده باشد و طبع خشک بود از بهر آنکه این روده تریها را بخویشتن بکشد
و کیلوس خشک بماند و هرگاه مزاج کیلوس بگردد اندر تن خارش و خشکی پدید آید و آنچه از رطوبت شور
و عفن تولد کند طعم زبان شور بود و آنچه از گرمی دل و شش تولد کند از هوای خنک راحت بیش از آن یابد که
از آب سرد و آنچه از آماس معده و روده صایم و آماس جگر و گرده تولد کند علامت و علاج آن اندر جایگاه خویش
یاد کرده آید و آنچه از اسباب بیرونی اند سبب هر یک علامت آن بود **علاج** اما آنرا که سبب گرمی معده
و دیگر اندامها بود سکنگبین شکری و آب انار ترش و آب میوها و سیب ترش و ریواج و امرود چینی
باید فرمود و آب سرد خفتن پس از آن که این شربتها خورده باشد از بهر آنکه تری و خنکی شربت اندر شراب
بقعر تن رسد و آنرا که سبب خشکی معده و مری باشد گشکاب و آب کدو و آب خیار و لعاب اسبغول و روغن بادام

باید فرمود ولعاب دانه آبی ولعاب اسپغول باآب انار شیرین آمیخته وکثیرا سوده برآب انار شیرین افگنده باروغن
بنفشه سود دارد وآنراکه سبب سوء المزاج رود صایم باشد نخست رگ باسلیق باید زد وبمطبوخ هلیله کربوم ار
الجبن که مغز تخم کاکیان دروی کرده باشد وبا سه درم هلیله زرد ودو دانگ نمک هندی وده درم شکر ودانگی
سقمونیا استفراغ باید فرمود وازپس استفراغ دوغ میدادن مدت دو هفته وهر شب لعاب اسپغول دادن
وطعام ازکشک جو وماش مقشر واسفاناخ وکدو وروغن بادام وآنراکه سبب حرارت دل بود وهوای
خانه خنک باید کرد واسفرمهای خنک ومیوهای خنک پیش او نهادن وبنفشه ونیلوفر وگلاب وکافور و
صندل بویانیدن ودوغ گاو باقرص کافور دادن وبوی خیار بادرنگ سرد کرده سودمند بود وصندل
وگلاب وبرگ خرفه کوفته برسینه نهادن صفت حبی که تشنگی بنشاند بگیرند تخم کوک وتخم خیار بادرنگ
وتخم کدوی شیرین همه را پاک کرده ازهریک پنج درم کثیرا هفت درم تخم خرفه ده درم همه را بکوبند وبلعاب
اسپغول بسرشند وحب کنند صفت آبی که تشنگی را بنشاند بگیرند خربزه هندی وکدو تازه شیرین ومغز خیار
بادرنگ همه را مقطر کنند چنانکه گلاب راکشند وگلاب باوی بیامیزند واندکی کافور اندروی مالند وچندانکه
وزن جمله بود آب غوره وگر آب ترشی ترنج گر آب خرما هندی باوی بیامیزند وطباشیر دراو کنند وبجای
آب میدهند واگر کسی شراب خواهد بعوض آب غوره ودیگر آبها شراب سفید رقیق ازنان خشک چکانیده
با این آب کدو وآب خربزه هندی بیامیزند وسرد کنند وبجای آب میدهند وباید دانست که شراب ممزوج
که سرخ که ممزوج او تمام باشد تری کند ومضرت آب بازدارد وتشنگی را بنشاند وخواب آرد لیکن اگر تب باشد
شراب نشاید داد واگر جلاب خام باشراب بیامیزند وسرد کنند تشنگی را بنشاند وتری کند وآنراکه سبب تشنگی
هوای گرم باشد دست وپای او را درآب سرد باید نهاد وآب سرد بر دست وپای او ریختن وروغن گل سرد
کرده برسر او نهادن وزردالو کشته خشک وزرفاف که ازان کنند وبرف وخرما هندی دردهان داشتن تشنگی را
بنشاند وخایه مرغ نیم برشت تشنگی بنشاند وآنراکه سبب تشنگی رطوبت شور بود وعفن قی باید فرمود پس
ایاره فیقرا دادن تا معده پاک شود وهر بامداد شربتی آب گرم فرمودن تا باقی خلط را بگدازد وپاک کند
وآب سرد این نوع تشنگی را زیان دارد وزیادت کند صفت شرابی که تشنگی مخموران وتندرستان را بنشاند
مویز پاک کرده باشکر درآب کنند وبگذارند تا بجوشد وزخان گز شود وبه بالایند واگر کسی ترش خواهد آب انار
دانگ بادی بیامیزند واگر کسی ترش نخواهد آب انار دانگ کمتر کنند وبدان اندازه کنند که او را خوش آید
واگر کسی مویز تنها خواهد آنرا وسداب وبودنه واندکی نمک وسنبل خوش کنند وسرکه شیرین تر خواهد

بدارچینی و عود و زنجبیل اندکی ببل خوش کنند و بوی مشک آنرا خوشبوی کنند و کسانی که تشنگی برده باشند
چون باب رسند نشاید که یکبار سیراب شوند از بهر آنکه حرارت غریزی ایشان ضعیف شده باشد از تشنگی و آب سیر
و آب بسیار خوردن در الحال باقی حرارت غریزی را فرو میراند و کسانی را که در روز از تشنگی الخ باشند باقلی آب
و نخود آب بباید خورد سبب آنکه هر دو تشنگی آرد **جزو چهارم** از گفتار دهم اندر شناختن احوال حرکتهای معده
چون آروغ و فواق و قی کردن و غیر آن و این جزو شش بابست **باب نخستین** اندر فواق و معالجات آن
اسباب فواق شش نوعست یکی آنکه چیزی گرم و تیز فم معده را بگزد دوم آنکه ماده سرد و تر در فم معده بود و کوشد
که آنرا دفع کند سیوم آنکه مزاج معده سرد باشد چهارم آنکه بادی غلیظ اندر معده باشد پنجم خشکی و استفراغ بسیار
بقی کردن یا باسهال ششم اماس معده و جگر **علامات** اما آنچه از سبب چیزی گرم یا تیز باشد که فم معده را بسوزد
و بگزد چنان باشد که چیزی گرم و تیز خورده باشد یا قی کرده باشد صفرا زرد و سبز برآورده یا ماده گرم و تیز از جگر یا از عضوی
دیگر در فم معده ریخته شده باشد و قوت معده می کوشد که آنرا دفع کند و این نوع از تشنگی و تلخی دهان و سوزش
معده خالی نباشد و تدبیر گذشته بران گواهی دهد و آنچه سبب آن ماده سرد و تر باشد اندر معده چنان باشد
که طعامهای غلیظ بسیار خورده باشد و ناگواریده بمانده بود و ترش گشته و معده می کوشد که آنرا دفع کند
و کودکان را این نوع بسیار افتد بسبب بسیار خوردن ایشان و این نوع بیشتری با آروغ ترش و منش گشتن
و بسیاری آب دهان باشد و تدبیر گذشته بران گواهی دهد و آنچه سبب آن باد غلیظ بود که در معده بماند هم
ازین نوع باشد از بهر آنکه باد غلیظ از بلغم غلیظ تولد کند و بلغم غلیظ از طعامهای بسیار ناگوارنده تولد کند خاصه اگر
طعام بادناک بود و تدبیر گذشته بران گواهی دهد و آنچه سبب سردی مزاج معده بود چنان باشد که پیران را
و کودکان را و بعضی بیماران را افتد سبب آن نقصان حرارت غریزی باشد و آنچه کودکان را افتد سبب آن فرو گرفته
شدن حرارت غریزی باشد از بهر بسیار خوردن ایشان و آنچه بیماران را افتد سبب نقصان حرارت غریزی باشد
و آنچه کودکان را افتد سبب فرو گرفته شدن حرارت غریزی باشد از بهر بسیار خوردن ایشان و آنچه بیماران را
افتد سبب آن نقصان حرارت غریزی باشد از جهت بیماریهای دراز که کشیده باشند و آنچه سبب خشکی و تهی بود
استفراغها بسیار بران گواهی دهد و آنچه سبب آن اماس جگر و معده بود موضع اماس و علامتهای آن
چون تب و سوزش و تشنگی بران گواهی دهد **علاج** نوع نخستین که سبب آن چیزی گرم و تیز باشد
که فم معده را بگزد علاج آنست که چند کرت آب گرم با روغن بادام جرعه جرعه میدهد و طعام مسکه فرمایند و اگر
ساکن نشود یک مثقال ایاره بسکنگبین بسرشند و بدهند و اگر یک درم ایاره فیقرا و دو درم هلیله زرد بسکنگبین و بدهند

و معده

[illegible marginal note]

صواب باشد و طعام نان پاکیزه بود اندر آب سرد و آب انار شیرین ترکرده و پس از آنکه این تدبیر ها کرده باشند
مدتی کشکاب دهند با آب انار شیرین آمیخته آب کدو و کشکاب و روغن بادام در نوع دوم که سبب آن
ماده سرد و تر بود اندر معده علاج او آنست که قی فرمایند بر ماهی شور و ترب و سکنگبین و آب سیب و لوبیا و سرخ
و تخم خربشی و بر تشنگی صبر کند و الجذان و جند بیدستر می بویانید و کندر و مصطکی و پودنه و ورق آس همی خایند و معده را
پس از قی با پاره نمد فرا پاک کند و نانخواه و سداب و سعتر و پودنه اندر طعام بکار کردن و از نانخواه مقدار دو درم
سفوف کردن نافع افتد و عطسه آورد و ماده غلیظ بجنباند و بکند و نفس باز کشیدن و فرو گرفتن سودمند بود
و کمونی و سنجرینا و تریاق اربعه و تریاق بزرگ و قندار یقون سخت نافع باشد و مرزنگوش ترکرده و سداب اندر آب
بپزند و به پالایند و یک سکره از آن آب با یک کفچه انگبین بدهند و یکدرم اسارون سوده با انگبین سرشته اندر
آب گرم بدهند و یک شبانروز دست و پای بستن و ترسیدن و اندوه فواق را ساکن کند و گرمابه گرم نافع بود
و مقدار نیم درم جند بیدستر با سرکه بیامیزند و بدهند فواق بلغمی و بادی را زایل کند صفت سفوفی که فواق
بلغمی و بادی را زایل کند بگیرند جند بیدستر نیم درم قسط تلخ نیم درم فطر اسالیون یکدرم همه بکوبند و بطبیخ پودنه و انیسون
و مصطکی و زیره و مانند آن بدهند اما علاج نوع سیوم و چهارم که سبب آن باد غلیظ یا مزاج سرد بود هم از این
نوع باید فرمود که یاد کرده آمد و علاج آنچه از خشکی و تهی بود آنست که تری باندام او باز آرند و شیر تازه و اشامیدنیها
نرم و کشکاب و آب کدو دهند با شکر و روغن بادام و آب انار شیرین با مقداری اکثیرا و لعاب دانه آبی شیرین
با روغن بنفشه یا روغن بادام سودمند بود و روغن بنفشه به بینی برکشند و مهرهای گردن بدان چرب کردن و ضمادی
از بنفشه و خطمی و موم روغن بنفشه بر مهرهای گردن که مبداء عصبهاست برنهادن سودمند بود و طعام ماءاللحم و خایه
مرغ نیم برشت و کشکاب غلیظ باید فرمودن و علاج آماس جگر و معده رگ باسلیق باید گشاد و آب عنب الثعلب
و آب هندبا با خیار چنبر دهند و باقی علاج اندر آماس معده و جگر طلب کنند باب دوم در انواع آروغ و معالجات آن
آروغ بادیست که قوت معده آنرا تحلیل کند و بر بالا فرستد و این باد از خلطی غلیظ خیزد یا از ضعیفی معده و ضعیفی معده
یا از سوءالمزاج ساده خیزد یا از سوءالمزاج با ماده و ماده بادها یا خلط بلغمی باشد یا خلط سودائی و علامتهای
خلط سودائی و بلغمی اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است و هر گاه که آروغ بسیار گردد و طعام را با خویشتن
بفم معده برآرد ناگواریده بماند از بهر آنکه قوت گواریدن گواریدن طعام اندر قعر معده است و چون از قعر معده
بالا برآید ناگوارنده بماند و هر گاه که آروغ هیچ بر نیاید و باد در معده بماند بیم باشد که استسقاء طبلی تولد کند بدین سبب
اگر بسیاری آروغ هیچ بر نیاید از اندازه بیرون شود و باد اندر معده بماند و معده طرنجیده شود تدبیر آوردن آروغ

باید کرد علاج اگر سبب بسیاری آروغ خلط بلغمی یا سودائی بود معده را بقی پاک باید کرد و حب الافاویه و حب الصبر و مصطکی که اندر باب بهار گذشته یاد کرده آمده است می باید داد و از پس آنکه معده را پاک کرده باشند معده را قوت باید داد بمعجون فلافلی یا کمونی و کندری و زنجبیل پرورده تا خلط غلیظ اندر معده گرد نیاید و از طعامها ء بدگوار پرهیز کنند و اگر سبب آروغ ضعیفی معده بود و سبب ضعیف سوء المزاج ساده باشد مزاج غریب را بضد آن علاج باید کرد چنانکه اندر باب بهار سوء المزاج معده یاد کرده آمده است و هر گاه که آروغ باز ایستد و بر نیاید و معده بر نجاند بوی سداب و بوی سعتر و زیره و نانخواه و کرویا و انیسون و کندر و مصطکی و قرنفل می باید خائید و با کلنگبین خوردن و همچنین معجون انهل و کوارش کندر و کوارش انگدان و معجون حب الغار که پیش ازین یاد کرده آمده است بکار می باید داشت بحث مشاهده و اگر در بعضی اوقات غاریقون و سنجرینا بکار می برند اندرین باب سخت نافع باشد باب سیوم در منش اضطراب معده و علاج آن تاسه و منش کشتن و اضطراب معده بتازی غشیان گویند و تهوع نیز گویند و این حرکتی باشد از معده و میخواهد که چیزی دفع کند و نتواند و اسباب این اضطراب سه گونه باشد یکی سبب ضعیفی معده باشد از انواع سوء المزاج و از اندوه و ترس و مانند آن که همه سبب اضطراب معده بود دوم طعام می باشد چنانکه طعامی تیز خورد چون بلبل و سپندان که معده را بسوزد و بگزد یا طعامی بسیار چرب بود که معده از وی نفرت گیرد و مسترخی و نرم شود یا طعامی تباه شده و از حال خویش بگردیده یا طعامی که بدو ساخته باشند چون چیزی که بسبز زند و دناک شود و آنچه از جهت ماده بود از سه حال بیرون نباشد یا ماده اندر میان توها ء معده رفته باشد و معده آنرا تشرب کرده یا بر خمل معده دوشیده باشد و دردی او کجا ء اندر فضا ء معده بود و آنچه اندر فضا ء معده بود یا اندر قعر معده بود یا بر فم معده و این ماده یا از صفرا بود یا از بلغم و بسیار باشد که تهوع و اضطراب معده بسبب آماسی گرم بود اندر معده و علامت و علاج آن اندر بابی جداگانه یاد کرده آید علامتها اگر اضطراب معده پیوسته و دایم بود و قی نباشد آنرا طبیبان بتازی تقلیب النفس گویند و بعضی مردمان به پارسی گویند دل برهمی گوید و این علت از دو حال بیرون نباشد یکی آنکه ماده اندر میان توها ء معده رفته باشد و معده آنرا تشرب کرده و بدان سبب مسترخی میشود دوم آنکه ماده غلیظ است و بر خمل معده دوشیده است اما اگر با این اضطراب تشنگی و گاه تلخی دهان و شوری پیوسته باشد و اندر طعام خوردن ساکن شود بباید دانست که ماده صفرائی است و اگر پیوسته لعاب اندر دهان آگنده میشود و تشنگی نباشد بباید دانست که ماده بلغمی شور و غلیظ است و اگر طعم دهان ترش باشد بباید دانست که رقیق است و اگر با این اضطراب و تهوع قی می افتد بباید دانست که اندر فضا ء معده است و اگر باسانی قی کند بباید دانست که ماده بر فم معده است و اگر بدشواری کند بباید دانست که اندر قعر معده است و اگر قی می افتد و اضطراب از قی ساکن می شود و باز پدید می آید بباید دانست که ماده صفرائی است و از عضوی دیگر

بمعده می آید یا از همه تن و بسیار می آید باشد که اضطراب معده علامت بحران بود اندر تبها و بائی از جمله علامتها بد بود
و ناقه را علامت نکس بود و گاه باشد که خداوند تب را اندر تب تشنج افتد یا صداع یا حالی که بدان ماند و قی افتد
و چیزی برنگ زنگار یا برنگ نیل برآید علاج اگر ماده صفرائی بود و توهای معده آنرا تشرب کرده باشند
قی باید فرمود بسکنگبین و آب گرم و اگر قی نتواند استفراغ با یاره فیقرا و اندکی سقمونیا باید کرد بعد از آن کشکاب دادن
و آب انار ترش و شیرین و شراب غوره و سکنگبین و طعام دراج و تیهوج و تذرو و مرغ بچه خانگی بغوره و انار دانگ پخته
و بر معده ضمادی از صندل و گل سرخ و سک و لادن و کافور و آب سیب و آب انبرود و گلاب بر نهادن و اگر ماده
بلغمی بود قی بسکنگبین عسلی و ترب و طبیخ ماهی شور باید فرمود و اسهال با یاره فیقرا و سکنگبین عسلی سرشته
و از پس استفراغ میبه و شراب پودنه و شراب افسنتین باید داد و اگر شراب کهن دهند باقی بلغم را ببرد و برآرد
و معده را بزداید و طعام تذرو و کبک و گنجشک بریان کرده و مطجنه و مانند آن دهند و بر معده ضمادها گرم که اندر بابهای گذشته
یاد کرده آمده است بر می باید نهادن باب چهارم اندر قی از هر جنس و معالجات آن قی حرکت معده است
و دفع کردن او چیزی را بسوی دهان و اسباب آن پنج نوع است یکی بحران بیماریهاست دوم تولد صفرا اندر معده
و در آمدن آن بمعده از عضوی دیگر سیوم بلغمی که اندر فضای معده ایستاده بود یا توهای معده و خمل او آنرا تشرب کرده باشد
چهارم آنکه طعامی ناپسندیده خورده چنانکه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است پنجم آنکه خلط سودائی در معده گرد آید
و کسانی باشند که ایشان را هر یک چند سولی ربت قی افتد و خلط سودا برآید و از آن آسایش یابند و علامتها هر یک
در گذشته یاد کرده است علاج اگر قی بحرانی بود و قوت بر جای باشد و بیمار آسایش همی یابد آنرا باز نباید داشت
و آنچه بحرانی نباشد و سبب آن خلطی بد بود که اندر معده است و طبع خشک باشد نخست طبع را نرم باید کرد بحقنه نرم که از بنفشه
و بابونه و کشک جو و سپستان و خطمی و شکر سرخ و روغن کنجد ساخته باشند تا ماده را فرو سوی آرد و شربتی آب خرما هندی
و آب آلو ترش باید داد خاصه که ماده صفرائی بود و اگر طبع خشک نباشد نخست با آب گرم و سکنگبین قی باید فرمود
تا ماده را کمتر کند پس معده را برب غوره و رب انار و رب لیمو ساده بی شکر قوت دادن و اگر این ترشیها معده را
بگزد رب آبی و شراب ریواج و شراب ترشی ترنج دادن سودمند بود و اندر آبی که خواهد خورد طباشیر و گل سرخ درست
ناکوفته اندر افکنند و پست جو اندر آب انار دانگ به باید داد و کعک و نان خوشک بریان کرده دادن نافع بود و اگر بدین
کفایت نشود محجمه بر شکم باید نهاد نزدیک بر ناف و دو کتف و اطراف او برفق بباید مالید و جهد باید کرد که بخسبد و اگر بر تخت
داد و تخته خسبد و آن تخته را برفق بجنبانند تا در خواب شود صواب بود صفت حبی که قی باز دارد و بخواباند بگیرند بزر البنج
یک جزو بزر الورد و سماق و قسط از هر یک چهار جزو همه را بکوبند و بشراب آبی بسرشند شربتی نیم مثقال و اطراف را

که نو بیرون آمده بود خاییدن و آب آن خوردن نافع بود و طعام از سماق و غوره و نار دانگ باید ساخت
و اگر این ماده از عضوی دیگر یا از همه تن بمعده می آید تن را بمطبوخ هلیله پاک باید کرد و نقیع و صبر دادن و رگ
باسلیق زدن بهتر باشد و حقنه که در اول باب یاد کرده آمده است سخت سودمند بود و بر معده ضمادی که
از آبی بریان کرده و سیب و صندل و گل مورد تر و آب امرود و سک و لاذن و عود و کافور و زعفران و میویس
کرده باشند بر نهند صفت شرابی که قی صفرای و درد جگر ساکن کند بگیرند آب آلو سیاه و آب خرما هندی
از هر یک سه وقیه لک مغسول یکدرم زعفران دو دانگ لک دو دانگ و زعفران بسایند و اندر این آب کمالند
و این جمله یکشربه بود صفت شرابی دیگر قی صفرا و اسهال صفرا سودمند بود بگیرند طباشیر پنجدرم گل سرخ چهار درم
بزر الحماض و بزر البقله از هر یک پنج درم سماق ده درم اقاقیا و سک از هر یک پنجدرم اقاقیا و سک از هر یک
مثقالی گل نشاپوری ده درم صمغ عربی سه درم عود خام سه درم شربه دو مثقال با شراب ترشی ترنج و کعک سوده
اندر آب سیب ترش با اندکی شراب چندانکه مزهٔ شراب پدید آید قی صفرا را باز دارد و قوت را نگاه دارد
و اگر قی از بلغمی بود که اندر معده بود نگاه باید کرد اگر ماده اندر فضای معده است و میل بسوی فم معده دارد هم بقی
معده را پاک باید کرد و طبیخ سیب و سکنگبین و اندکی بوره اندرین باب کفایت بود و از پس قی معده را قوت دادن
بگوارش عود و میبه و شراب بودنه و جوارش المسک مر و اگر بقعر معده دارد بحب صبر و مصطکی و ایارهٔ فیقرا و حب الافاویه
پاک باید کرد و اگر از پس آن باشد آنرا بقی باز توان داشت یا باسهال همچنانکه اسهال را که از خلطی بد بود آنرا باسهال
باز توان داشت یا بقی و بقراط از بهر آن می گوید القی والاسهال مرضان یزول احدهما بالآخر مثل الاسهال یمنع القی
والقی یمنع الاسهال و این از بهر آنست که هر گاه که از خلط بد بود که اندر معده باشد چون آن خلط را از معده بیرون آرند
بقی یا باسهال آن قی ناچار باز ایستد و همچنین اگر اسهال از خلط بد باشد چون آن خلط را بیرون کنند با اسهال ناچار
باز ایستد سبب باز داشتن قی و اسهال دو است یکی آنکه خلط را بیرون آرد دیگر آنکه ماده را از بالا فرو سو کشد و اگر تو ماده
ماده را نشرب کرده باشد نخست قی باید فرمود بماهی شور و ترب و خردل و سکنگبین عنصلی و آنچه بدین ماند و با این حال
هیچ طعام و شراب قابض و عفص نشاید داد تا آن وقت که ماده تمام بر کنده شود با یارهٔ فیقرا و حب الصبر و غیر آن
صفت حبی که خمل معده را از بلغم لزج پاک کرداند بگیرند ایاره فیقرا شش درم هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یک
دو درم قرص گل و نمک هندی از هر یک سه درم بورهٔ خشک خیربوا انیسون نانخواه کرویا جوزبوا قرنفل از هر یک
درم و نیم مصطکی دو درم تربد هفت درم همه را بکوبند و بآب بودنه بسرشند و حب کنند شربه یکدرم یا یکمثقال
اندر شراب افسنتین و اگر اندر شبینه دهد روا بود صفت شرابی که معده را قوت دهد بگیرند انار دانگ ترش سی درم

مصطکی بنج درم کندر هفت درم بوده و سبزی از هر یک یک دسته همه را اندر یک من و نیم آب بپزند تا بسه یکی باز آید به پالایند دیگدرم عود خام سوده و یکدرم مشک سوده بر افکنند و اندک اندک میدهند صفت سفوفی که معده را قوت دهد بگیرند بودنه خشک و مصطکی و عود و قرنفل از هر یک دو درم همه را بکوبند و بپزند شربتی یکدرم با ده درم گلشکر بکار برند صفت سفوفی دیگر بگیرند عود و مصطکی از هر یک یک جزو سک نیم جزو ریوند چینی و بودنه خشک و نانخواه بسرکه تر کرده دو روز پس خشک کنند از هر یک دو جزو شربتی یکمثقال اندر آب آبی بدهند و اگر علت قوی تر بود اندر آب مورد تر باید داد یا اندر آب اطراف زر صفت ضمادی بگیرند سک و قصب الذریره و مصطکی و سنبل و عود و قرنفل و جوز بوا و اندکی زعفران همه را بکوبند و بمیوس سرشته و بر معده نهند و اگر قی از خلط سودای که اندر معده گرد آمده باشد به باز داشتن آن مشغول نباید بود تا ماده کمتر نشود پس بحقنها که میل شری دارد ماده را فرو سو باید آورد و از لاذن و اشنه و اکلیل الملک و برگ مورد ضمادی ساختن بشراب قابض و بر معده و سبز زمی نهادن و ایاره فیقرا با افیتمون ترکیب کرده می باید داد و چون قی ساکن شود مطبوخ افیتمون باید داد تا تن از باقی سودا پاک شود و اگر سبز ضعیف باشد با دروی افثیمون بود علاج آن باید کرد چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آید پس معده را بدوا المسک مرداوت گوشوارها گرم باید کرد و قوت دادن و اگر طبیعت خشک بود چیزهای قابض که قی باز نشاید داد لیکن بحقنه ماده را فرو سو باید آورد و معده را بمسهل پاک گردانیدن پس معده را قوت دادن و اطراف مالیدن و گرم کردن و اندر آب گرم نهادن قی را باز دارد خاصه اگر ماده از همه تن یا از عضوی دیگر بمعده همی آید از بهر آنکه ماده را با طراف کشد و آنرا که زور آورد باشد و ماده سخت گرم بود اطراف را در آب سرد نهادن و معده بطلی خنک سود دارد جالینوس میگوید هر گرا از پس طعام معده درد کند و قی افتد با سهال تندرست گردد و میگوید من این گروه را مسهل دادم از هر گونه بعضی را که صبر اندر آب کسنه دادم و بعضی را صبر با طریفل معجون کرده دادم بعد آب کرفش و آب کسنه و آب بادیان و از پس اسهال گلنگبین دادم با رب انار ترش و بعضی را کندر و سماق و زیره دادم و باید دانست که هر خداوندقی را و خداوند اسهال را گرسنگی شود و آرد با قلی با پوست بسرکه ممزوج پخته نافع بود و عدس مقشر پخته و آب از وی ریخته و آنرا بسرکه پخته و بودنه و سداب و گشنیز خشک اندر طعامها سودمند بود و اگر سبب قی طعامهای ناموافق بوده باید که سکنگبین و آب گرم معده از آن پاک کنند و اگر طعامها چرب بوده است بعد از قی کردن چیزی شور خورد و معده را بشراب بودنه قوت باید داد و اگر طعام گرم بوده است پس از قی شراب لیمو و شراب انار خورد در جمله بدانچه مزاج موافق مزاج و موافق حال بود علاج کند و اگر طعامی که خورده باشد منش کنن خیزد و قی نتواند کرد طعامی بیشتر از آن باید خورد تا معده پر شود و قی کردن آسان شود

دخلطها

و خلط باید با طعام برآید و منهای منش گشتن از گرمی و خشکی افتد ضمادها سرد که بر معده نهند و شربتهای خنک
و آب سرد زایل شود و خداوند معده ضعیف را که هر وقت که طعام خورد منش گشتن خیزد و پر انگیخت طعام خورد چیزی
نرم لغزاننده باید خورد و پس چیزی قابض تر بر آن خوردن و گامی چند به آهستگی برفتن تا طعام بقعر معده فرود آید
و بعد از آن بچند ساعت دیگر بگوارشهای معده را قوت دادن و حرکت بیشتر کردن و بر معده ضمادها
قابض بر نهادن و اقراص کوکب دادن اندر شرابی یا جلابی که در وی یک حبه مشک باشد سخت سودمند بود
و دواء المسک نیز نافع بود و صفت اقراص کوکب از قرابادین طلبد باب بیست و پنجم از جزو پنجم اندر قی کردن
خون و علاج آن قی کردن خون یا از مری بود و صفت اقراص کوکب یا از معده یا از جگر و بیرون از این اندامها
یا از طرقیدن رگی بود یا از ریشی یا از گشادن سر رگی و سبب طرقیدن رگ یا از اندرون بود یا از بیرون
و آنچه از بیرون بود یا از زخمی باشد که بدو رسد یا از بانگی که تیز و تر از عادت کند یا از جائی بجهد و آنچه از درون بود
با بسیاری خون بود که در رگها گرد آید و رگها را بگشاید بسببی و نرمی رگ بود یا بسببی ضعیف بکند یا خشکی رگ
بود و سبب ریشی که درین اندامها برآید یا صفرا تیز بود یا خلط شور که طبع بوره دارد و بر آن اندامها بگذرد و
ریش گرداند و سبب گشاده شدن سر رگها سر رگها را بگشاید تا خون از وی بیرون آید یا ضعیفی قوت
ماسکه رگها بود و سبب ضعیفی قوت ماسکه یا رطوبت باشد که سر رگها سست و نرم کند یا بسیاری خون و بسیاری
اخلاط باشد اندر رگها و بر نا یافتن رگها آنرا علامتها اگر قی کردن خون ناگاه که افتد و بسیار برآید به باید دانست
که رگی یا رگها بسیار کفیده شده است خاصه که سببها کفیدن رگ از پیش گذشته باشد و اگر در مری
یا در معده یا در جگر در وی بوده باشد و بقی خون برآید به باید دانست که درین اندامها ریشی است و باشد که
ریم با خون آمیخته برآید و اگر در مری یا در معده یا در جگر حرارتی بماند و خون که بقی برآید سخت گرم بود و علامتهای
گرمی ظاهر بود باید دانست که سر رگها بسبب بسیاری اخلاط که در وی بود گشاده شدن است و اگر خون
بسیار نبود که می برآید و سخت گرم نبود و خداوند علت طعامهای تری آرنده بسیار خورده باشد به باید دانست که
سر رگها از بس تری و نرمی گشاده است علاج هرگاه که قی کردن خون پدید آید و قوت و فصل سال و عمر مساعد
باشد و مانعی نبود سخت رگ باید زد از بهر آنکه هر سه نوع را که یاد کرده آمد در حال نافع تر از رگ زدن هیچ چیز نیست
لیکن خون مقداری اندک بیرون باید کرد و هر چند نوبت بیرون باید کرد و اگر سبب قی کردن خون بسیاری
خون بود خون بسیار بیکبار بیرون باید کرد نگاه باید که مقدار یکمن خون بیرون باید کرد و اگر قی سخت
بقوت بود اطراف را به باید داشت و اقراص گلنار دادن صفت آن بگیرند صمغ عربی پانزده درم کهربا و بسد

و گشنیز خشک و گل سرخ و طباشیر و سماق و گلنار و عصاره لحیة التیس و نشاسته از هر یک ده درم سرو گوزن
سوخته و شسته و اقاقیا از هر یک هفت درم شب یمانی سه درم افیون یکدرم و در بعضی نسخها افیون دو درم
شربته سه درم در آب بادیان یا در آب لسان الحمل و اگر سبب کفیدن رگی بود هم این تدبیر و این شربت
صواب باشد اگر سبب ریشی باشد اقراص کهربا باید داد صفت آن بگیرند کندر و دم الاخوین از هر یک
سه درم کهربا پنجدرم سادنج شسته و گل مختوم از هر یک ده درم شب یمانی ده درم و نیم گلنار درم افیون دو درم
دارچینی دو درم این جمله ده قرص سازند شربته یکقرص دهند در آب لسان الحمل و آب عصا الراعی و آب
بادروج و آب برگ و ساق خرفه و اقراص الکحل کفیدگی و کفتگی رگها را سودمند بود صفت آن بگیرند
سرمه و شادنه و ببست و دم الاخوین از هر یک سه درم گلنار و مازو از هر یک دو درم سرو گوزن سوخته و شسته
یکدرم اقاقیا یکدرم لاذن و زعفران از هر یک نیم درم برسیاوشان یکدرم و نیم همه را بکوبند و بیزند و بآب لسان الحمل
بسرشند و اقراص کنند هر یک دو درم شربته یک قرص باید که گل ازین ابهاکه یاد کرده آمده گل ارمنی و گل مختوم
و طباشیر بآب لسان الحمل و بآب بادیان و رب جوز نافع بود و طعام طفیشل باآب سماق یا آب غوره و معده
و جگر را ضمادها خشک و قابض بر نهند و محمد ذکریا می گوید مردی را دیدم که پاره گوشت بزرگ تر از جوزی بقی بر انداخت
و بسلامت بماند و بمرد و گمان من آنست که اندر معده او ناسوری بود بزرگ و بروزگار چندان شده بود
و بن او باریک بود و بقوت قی ازین بگسست و بقی بر آمد هیچ سببی دیگر جز این نمیدانم و اگر چنان باشد که گشاده
شدن رگها از سستی و نرمی رگها بود بسبب تری مزاج و بکار داشتن طعامهای تری آرنده چنانکه یاد کرده
آمده است و اسراف کردن دران اورافلونیا پارسی باید داد و همچنین بحکم مشاهده اگر صواب بیند سنجر بنا و اذخر
میدادن نافع بود باب [illegible] در هیضه و معالجات آن هیضه بیماریست از جمله بیماریها تیز که طبیبان آنرا امراض الحاده گویند
و باخطر است بسبب آنکه دران زیر و زبر بباید یعنی هم باقی کردن بود و هم باسهال و گاه باشد که اسهالی
بی قی باشد و لیکن بی منش گشتن بود و اصل بیماری ناگوارندگی طعام بود و اسباب آن سه گونه بود یکی آنکه
طعام بسیار خورده باشد چندانکه معده آنرا نتواند گوارید دوم آنکه طعام بی ترتیب خورده شود و آن چنان بود که طعامی
قوی تر و دیر تر گوار نخست خورده شود و از پس آن طعامی نازک و زود گوار خورده شود یا از پس طعام
خورده شود چون انجیر و زردآلو و غیر آن تا آنچه زود گوار بود بگوارد بر سر طعام ناگوارنده بایستد و آنرا تباه کند
سیوم آنکه گوهر طعام که خورده شود تباه باشد و در معده تباه تر شود و مانند دارو گردد و چون طعام در معده
تباه شود هرچه ازان بخلط صفرا ماننده تر بود بقی بر آید و هرچه بخلط بلغم ماننده تر باشد باسهال بیرون آید و این بیماری

تا آنکه

تا انگاه که هر طعام که خورده باشد و در معده تباه شده ازین بیرون آید آسان بود و طاقت آن توان داشت
لیکن اگر از پس آن در معده و امعا سوزشی پدید آید کار صعب باشد و استفراغها افتد و اسهال پدید آید
همچون آب تیره و گنده و گاه باشد که اسهال افتد همچون آبی که گوشت دروی شسته باشد و ضعیف و تاسه
و گداز پس پدید آید و نبض ضعیف و صغیر گردد و چشمها و صدغ مغاک فرو رود و بینی باریک و کشیده شود و رنگ
روی چون رنگ مردگان شود و دست و پای سرد گردد و ناخن کبود شود و تشنج اندر عضلهاء دست و پای
وران پدید آید و طبیب که علاج این علت کند گامی هشیار و دلیر تا از صعبی بیماری نترسد و علاج باز نگیرد و صعبی
بیماری آن بود که هرچه بیمار را دهد زود بقی برآرد و تشنگی غالب شود و هر آب که دهند بقی باز گردد و باز تشنه شود
و نبض ضعیف گردد و تشنج پدید آید و اندامها سرد گردد و بسیار کسانرا این افتاده است و طبیبان قوت ایشان
دران حال نگاه داشته اند و از بیماری بسلامت بیرون آمده بدین سبب طبیب ماهر و هوشیار باید تا اندر
همه علتها نگاه میکند و اگرچه نبض ضعیف یابد و قی و تشنج می بیند چون رنگ و روی برجای بیند و دم زدن
بنظام باشد نترسد و علاج کند و این علت کودکانرا بسیار افتد و بسبب بسیار خوردن برایشان سلیم تر بود
و آنچه پیران و بزرگانرا افتد با خطر باشد خاصه اگر قوی تن و فربه و رنگین و سخت گوشت باشند از بهر آنکه این
چنان کسان مستعد باشند استفراغهاء صفرائی را یعنی که اندر تن ایشان ماده بسیار باشد و چون ماده اندر
حرکت آید و برداختن گیرد و جزوی که بردارد جزوی دیگر را میکشد و باز داشتن و فرو گرفتن دشوار بود
و مسله است کجکانرا ضرورت خلا گویند این کشیدن جزوی مر جزوی را آن مسله است و به باید دانست که
کسانی که این نوع بیماری را مستعد باشند همچنان کسانی باشند که هیضه را مستعد باشند و بسیار افتد ایشانرا که از ان
منفعت یابند و تن ایشان از خلطهاء بد پاک شود و کسان دیگر که مستعدان نباشند و هیضه افتادن عادت
نداشته باشند ایشانرا اگر یکبار افتد بر خطر باشند و این هیضه اندر تابستان بیشتر افتد و آنچه اندر تیرماه افتد بتر باشد
و اندر زمستان نادر افتد و علامت گدازش اندر این علت آنست که بول نیز بسیار آید و لزج باشد و رنگ
صفرا باشد علاج چون آگاهی یابند طعام در معده تباه میشود بباید شتافت و قی کردن تا معده پاک شود
دیگر ورا اندر هیضه منش گشتن و تشنگی رنجه دارد جهد باید کرد تا آب نیم گرم خورد بسیار تا معده را از طعام
تباه شده بقی کردن پاک کند و جلاب و ماء العسل و روغن نشاید خورد و جلاب و ماء العسل از بهر دو کار
نشاید خورد یکی آنکه هر دو در معده تباه نشود و صفرا گردد دوم آنکه هر دو غذا دهنده اند و غذا و نه هیضه را
غذا باز باید گرفت و آنرا که غذا باز باید گرفت چیزی غذا دهند چگونه شاید داد و روغن از بهر آن نشاید داد

که روغن قوت معده را ضعیف کند لیکن اگر در معده سوزشی پدید آید اندکی با جلاب خورد تا تیزی اخلاط را بشاند
واگر تشنگی و حرارت با آن غالب شود جلاب با آب انار ترش باید داد و خداوند هیضه را هیچ حرکت نشاید کرد
و هیچ چیز که بعد از آن نشاید خورد به باید خفتن از بهر آنکه در این علت هیچ علاجی چون خفتن و چیزی ناخوردن
نیست و اگر خواب نیاید خویشتن را حقنه باید ساخت تا اخلاط ساکن بماند و باشد که در خواب شود و اگر تشنگی
غالب شود طباشیر سوده در آب انار دانگی ترش کنند و از آن تجرع می کنند و آب آبی ترش و آب سیب
کوهی و آب اطراف رز پخت سودمند بود و اگر این آبها لقی باز گردد اندکی کعک سوده با سویق حب الرمان
در این آبها کنند تا غلیظ شود و اندک اندک می دهند و اگر کعک سوده در شراب تر کنند و تیغه دو از آن بدهند
تا بخسبد تدبیری صواب باشد و محرور را ضمادی کنند از صندل و گل سیب و آبی بریان کرده و برگ مورد
و گلاب و اندکی کافور بر شکم او نهند و آرد نخود با آب مورد تر بسرشند و ضماد کنند و نان خشک کهن بسرکه تر کنند
و ضماد کنند و آبی را بسرکه بزنند و بکوبند و گل سرخ و گلنار و افسنتین و اندکی مصطکی و روغن مورد با آن بسرشند
و ضماد کنند و آبی بسرکه پخته و شکوفه رز و لحیة التیس و سماق و اقاقیا و گلنار و ناربوست و پست جو همه را
با آب مورد تر کنند و ضماد سازند و خاکستر نی و خاکستر گز و خاکستر شاخ رز بسرکه ممزوج تر کنند و بر شکم او نهند
و اگر خرقه بگلاب سرد تر کنند و بر شکم او بپوشند روا بود **صفت** شراب میوه ها که قی را باز دارد بگیرند امرود قدید
و سیب قدید و حب الآس و زرشک و انار دانگ همه را نیم کوفته کنند و در آب انار ترش کنند یک روز بپزند
تا دو بهر برود و یک بهر بماند و بپالایند و از آب دیگر باز بپزند تا قوام گیرد و از آن بکار برند **صفت** اقراص الطین
بگیرند گل نخاجی ثمین و بکوبند نرم با پنج درم کبابه و سه درم نقاح اذخر و دو درم سک و بگلاب بسرشند
و اقراص کنند و در میان کافورگاه دارند شربتی یکمثقال با یک وقیه شراب بو دنه دهند **صفت** اقراص کندر
و گل نخاجی از هر یک ده درم کافور دانگی و نیم مشک دانگ قرنفل نیم درم همه را بلعاب دانه آبی بسرشند
و اقراص کنند شربة یک مثقال با وقیه شراب نعنع بکار برند **نسخه دیگر** بگیرند گل نخاجی و کندر از هر یک ده درم
کبابه و قاقله از هر یک درم و نیم کافور دانگی و نیم مشک دانگی قرنفل دانگی شربة یک مثقال با وقیه شراب بودنه
بکار برند نیز بگیرند مازک و گل ارمنی و بلوط و نشاسته بریان کرده و مقل مکی از هر یک ده درم سک یکدرم قرفه دو درم
رامسن خشک یکدرم و نیم مصطکی و افیون و بیروج از هر یک یکدرم و نیم همه بکوبند و ده قرص سازند شربة یک قرص
قی را باز دارد و بجوابند و اگر کار بدان رسد که عرق سرد کردن آغاز کند و اطراف سرد شود و فواق پدید آید
اطراف در آب سرد نهند و بمالند و گل ارمنی در سرکه و آب مورد بگدازند و بر پای او طلی کنند و خرقه تر بر روی آن

فائده سک وزن هر یک دو درم

بپوشند

بوشند و هر وقت بر میدارند و سرد می کنند و بر پای او می بوشند و اگر ضعیف شود و بیهوش گردد عضلهای او را بالند
و سر و گوش و بینی او را د موی صدغ او میکشند و ماء اللحم و شراب در حلق او میچکانند و اگر تشنج کند خرقهای بروغن گرم
کرده چرب و بر عصبهای نهند و موم روغنی سازند از روغن بنفشه و موم صافی و خطمی کوفته و بیخته بدین موم روغن
بسرشند و پنبه بدین تر کنند و بفشارند و این موم روغن بران پنبه طلی کنند و بر پس گردن او که مبداء عصبهاست
بر عصبهای نهند و اگر اسهال از حد بگذرد خشخاش در آب بپزند و نشاسته بریان کرده درین آب حل کنند
و بدان حقنه سازند و مرطوب را اگر در حال که حس آن بیابد که طعام در معده او تباه شد ماء العسل گرم دهند
تا قی کند و معده او را پاک گردانند و صواب باشد و از پس قی اقراص عود دهند صفت آن بگیرند قرنفل
هر یکدرم سنبل و مصطکی از هر یک نیم درم عود خام چهار درم شکر چند وزن همه دارو شربه یکمثقال و صفت شراب
مشک در بابهای گذشته یاد کرده آمده است و چون از هیضه بیرون آیند حائی معصوص کرده بآب انار دانگ
و آب سماق و اگر معصوص از لبک بود با بذرردن بهتر باشد جزو پنجم اندر شناختن حالهای ضعف معده و بد گواریدن
طعام و ضعف قوت چهارگانه و این جزو شش بابست باب اول اندر احوال ضعیفی [illegible] هر قوتی که ضعیف گردد از
قوتهای معده نوعی از ضعیفی معده بان پدید آید لیکن عادت بیشتری مردمان که ضعیفی معده ضعیفی قوت هاضمه را
گویند و هر نوعی از انواع سوء المزاج که در معده پدید آید با آن نوعی از ضعیفی معده تولد کند و قوت جاذبه را سردی و تری
ضعیف کند و گرمی و خشکی یاری دهند و قوت ماسکه را خشکی که میل بسردی دارد یاری دهد و قوت هاضمه را
گرمی و تری یاری دهند و قوت دافعه را تری که میل بسردی دارد یاری دهند و بدترین ضعیفی که بدترین ضعیفی
که پدید آید در معده علامت آنست که تشنج او متخلخل شود یعنی اگر با فتگی اسفنجها او سست شود و انواع سوء المزاج
و اسباب و علامات و معالجات و علاج آن اندر جزو دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است اما معالجات معده
و قوتهای معده اندرین جزو یاد کرده آید بشرح تمام آنچه غرض باشد از آنجا طلب کنند باب دوم در ضعیفی قوت جاذبه
و علاج آن علامات ضعیفی قوت جاذبه آنست که طعام از فم معده دیر فرود گذرد و گرانی کند و گاه باشد که بغراری
و تاسه گیرد میان از پهلو در پهلو و خفقان زود زود و سدر پدید آید و گاه باشد که آرزوی گشتن و قی پدید آید و گاه باشد که
مشک گشتن و قی پدید آید و سبب این عارض بیشتری از خلط صفراوی که در فم معده گرد آمده باشد و علاج اندر جزو
چهارم ازین گفتار یاد کرده آمده است و آنچه بی ماده بی خلط بود سبب آن فراخی مسام باشد یا تر و علاج آن
بطعامهای لطیف زود گوار باید کرد چون تذرو و دراج و گنجشک شوربا پخته و بریان کرده و بوی افزارهای خوش
بوی کردن چون زیره و کرویا و دارچینی و نانخواه و زعفران و اگر تشنجی شراب قابض دهند و بر فم معده ضمادی نهند

از گلنار و مصطکی و سنبل و قرنفل و افسنتین و گل و صبر و آبی پخته و آب برگ مورد و بر پهلوی راست خسبد از بهر آنکه خفتن
بر پهلو کل یاری دهد بر فرو آمدن طعام از فم معده و اطراف را مالیدن و از پس طعام ریاضتی باهستگی کردن و بادها را
که اندر معده باشد شکستن هم علاج این علت است **باب چهارم** سیم در ضعیفی قوت ماسکه و علاج آن آفت قوت ماسکه
آنست که معده بر طعام تمام نشود و التفات بکند یعنی گرد آن در نیاید و اگر التفات کند التفاتی ضعیف بود و گاه بود که در معده
حرکتی خفقان و ارتعاشی پدید آید و بسیار بود که خداوند علت را نخست از معده آگاهی نباشد و آخر که ارتعاش غالب شود
همه اندامها با وی ارتعاش کند و اسباب ضعیفی قوت ماسکه سه نوع است یکی ماده گرم شور اندر معده را بسوزد و قوت او را
ضعیف گرداند تا طعام که بدو رسد نگاه نتواند داشت و گاه باشد که سوء المزاج گرم بی ماده قوتها معده را ضعیف کند لیکن نادر بود
و بیشتری با ماده بود دوم ماده سرد و لغزاننده باشد که طعام را از معده بلغزاند سیوم ریشها و بثرها بود که از هر چه
مماس او گردد رنجور شود و خواهد که از خویشتن باز دارد و دفع کند **علامات** اما علامت ارتعاش پس از آنکه غالب شود
آنست که معده از طعام رنجور شود اگرچه اندک باشد و خواهد گشت و بقی برآمدن و سبب این یا رطوبتی باشد در فم معده
یا ضعیفی جرم معده و دوم آنکه هر طعامی که خورده شود زود از معده و با امعا فرود آید و علامت آنکه در فم معده رطوبتی است
آنست اگرچه طعام اندک خورد پندارد که اگر حرکتی کند طعام از وی باز خواهد گشت و علامت آنکه جرم معده ضعیف بود
آنست که تا از طعام ممتلی نشود این حال پدید آمدن نیاید و علامتهای ماده گرم معده را بسوزاند و علامت سوء المزاج
گرم بی ماده اندر پیش یاد کرده آمده است و علامت ریشی و سر ریش تریاد کرده آید **اسباب** اگر سبب علت
ماده گرم بود نخست آن ماده را برفق از معده بیرون باید کردن پس از آن رب سیب و آبی و شراب لیمو بکار داشتن
و گلشکاب را با کاورس فرمایند نخست و اگر مدت دراز گردد دوغ گاو پخته که آهن بآب کرده باید داد با طباشیر و گل سرخ
و گلنار و قرط و طراثیث و کهربا چندانکه بمقدار ده سیر دوغ پنج درم ازین داروها بر افکنند و غذا برنج و کاورس پوست کنده
و عدس مقشر و آب غوره و آب انار دان ترش کرده و بر معده ضمادها که از صندل و طباشیر و گلنار و گل سرخ و برگ مورد
و گوشت آبی و سیب ساخته باشند بر نهادن و اگر سوء المزاج گرم بی ماده باشد استفراغ حاجت نیاید و علاج هم ازین بود
و اگر سبب علت رطوبتی افزاینده باشد نخست معده را پاک باید کرد بقی یا باسهال با یاره فیقرا پس گوارشی
خوزی دادن **صفت** آن بگیرند هلیله کابلی با هلیله سیاه و بکوبند و بروغن گاو بریان کرده ده درم ازین
هلیله بریان کرده و نانخواه و سعتر از هر یک سه درم و حب الرشاد پنج درم خبث الحدید بسرکه پرورده ده درم همه را
با انگبین بسرشند مگر حب الرشاد که ناکوفته باید **صفت** نسخه دیگر بگیرند دانه مویز بریان کرده نیم من حب الآس
از تخم پاک کرده ده درم سیر خرنوب نبطی و گلنار و کندر و کزمازک از هر یک ده درم نانخواه دوازده درم همه را بکوبند

باب سیم

و بانگبین

سوء المزاج

و با نگبین بسرشند شربه از سه درم تا پنج درم و شراب مورد و سیب و اطریفل کوچک نافع بود و ضماد از مشک و عود خام
و گلنار و گل سرخ و قرنفل و مانند این سازند و طعام کبک و تذرو و دراج و طیهوج و خرگوش و گنجشک از این جمله
آنچه میسر بود بریان کرده و بوی ابزار خوش کرده بکار دارند سودمند بود باب در علاج سوء الهضم از سوء المزاج و معالجات آن
باید دانست که انواع سوء المزاج ساده و با ماده و هر طعام که نه باندازه و نه بوقت و نه بترتیب خورند و هر طعام
که آنرا کیفیتی ناستوده باشد و همه تدبیرها و حرکتها که نه بوقت و نه باندازه بود همه اسباب ناگواریدن است
و سوء المزاج سرد اگر ساده باشد و اگر با ماده مضرت آن در هضم قوی تر از مضرت سوء المزاج گرم است و اما
سوء المزاج خشک و سوء المزاج تر که اندر گرمی و سردی معتدل باشد اندر هضم آن مضرت نکنند که سوء المزاج خشک
ذبول را کند و سوء المزاج تر استسقا را کند و قوت هاضمه در قعر معده بیشتر است پس هرگاه که اندر هضم
تقصیر افتد باید دانست که آفت در قعر معده است و حال طعام که هضم نه باندازه بیرون نشود یا همچنان
بر حال خویش بماند و ناگواریده بیرون آید و تن از وی هیچ بهره نیابد و لاغری و بیقوتی پیدا گردد و یا اندک تغیر
از حال خود بگردد و تباه شود و تن از وی غذا نیابد و اگر این تقصیر در هضم دوم و سیوم و چهارم افتد بیماریها
تولد کند چون برص و بهق و سرطان و استسقا و گر و خارش و نمله و حمره از بهر آنکه خون که غذا گردد خون
پخته و معتدل طبیعت نبود و هرگاه که قوت هاضمه در طعام اثر نکند و نگوارد و علت را کند یکی زلق الامعاء و دیگر
استسقا طبلی اما استسقا آن وقت را کند و نگوارد و علت را کند یکی زلق الامعاء و دیگر استسقا طبلی
اما استسقا آن وقت را کند که هاضمه در طعام اثری کند اندک چندانکه بخار را برگیرد بسبب ضعیفی حرارت
غریزی باشد بعینه که بامداد که هنوز قوت آفتاب قوی تر گردد و آنرا تحلیل کند و اگر سبب تقصیر هضم سوء المزاج
با ماده بود علاج آن سهلتر باشد از علاج سوء المزاج ساده خاصه که مستحکم گشته باشد حکایت هرگاه که طعام
بسوء الهضم دیر بیرون شود و گرانی کند و آروغ بوی آن طعام بر می آید در قوام تغیر و بیماریها تولد کند چندانکه
یاد کرده آمد علاج نخست معرفت اسباب باید کرد و دفع او و هم ترک آن مشغول شدن و سوء المزاج با چندان
علاج باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش گفته آمده است و اگر سبب بسیاری طعام خورده است چنانکه فرموده آمد جایگاه
که هوای معتدل دارد بخسپد و آن روز از طعام باز ایستد و شکم او را گرم کنند و اطراف او بمالند و اگر دیگر روز
بنشاند برخیزد و در گرمابه شود و طعام سبکتر اندک تر خورد و اگر هنوز گرانی طعام و ناگواریدگی مانده باشد هم این
تدبیر کنند سه روز پیوسته تا معده بحال خویش باز آید و خفتن بر دست چپ معده را گرم کند از بهر آنکه جگر بر وی مشتمل
شود و خفتن بر دست راست معده زودتر خالی کند از بهر آنکه شکل معده چنانست که کیموس زودی بمیل تمام فرود

افسرده آن از تن جانب بجگر در آید بر گذرها ما سار یقا و آنچه بعلاج قوت هاضمه مخصوص است خاصه اگر مزاج سرد
بود اطریفل بزرگست و اطریفل کوچک و گوارش عود و سنجرینا در شراب کهن دادن تا اندر ماء العسل
و ضمادهای گرم نهادن طعام گرم و تر و زود گوار دادن و اگر مزاج گرم بود میبه و سکنگبین سفرجلی و شراب انار باید داد
و طعام مصوص و هلام باب سماق و آب غوره و آب انار ترش باید فرمود صفت اطریفل بزرگ بگیرند
هلیله کابلی و بلیله و آمله و بوزیدان و بسباسه و شیطرج هندی و حسک شقاقل از هر یک یکجزو و تودری سرخ
و تودری زرد و لسان العصافیر و بهمن سرخ و بهمن سپید از هر یک نیم درم همه را بکوبند و بیزند و بروغن گاو
چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند صفت نسخهٔ دیگر بگیرند هلیله و بلیله و آمله و تخم کرفس کوهی و شیطرج
هندی و نانخواه و سعتر پارسی از هر یک یک اوقیه سنبل و حماما و دارفلفل از هر یک دارچینی چهار درم
بلبل سپید و سیاه و نارمشک و نمک هندی از هر یک نیم اوقیه خبث الحدید پرورده سه اوقیه خردل یک اوقیه
و نیم نوشادر نیم درم همه را بکوبند و بیزند و بروغن بادام چرب کنند و با انگبین بسرشند و انگبین سه وزن همه
داروها باید صفت اطریفل کوچک بگیرند هلیله و بلیله و آمله از هر یک نیمن مصطکی دو اوقیه مقل سرخ زعفران
دو اوقیه زوفای خشک دو اوقیه مقل را در آب گرم حل کنند و با انگبین بیامیزند و داروها را بکوبند و بیزند و بروغن
بادام چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند صفت آن گوارش عود هندی خام سه مثقال تخم سه مثقال جوزبوا
یکمثقال و نیم قرنفل و هلیله کابلی از هر دو مثقال و نیم قرفه و سک از هر یک دو مثقال مو ماخود سه مثقال فلنجمشک
دو مثقال و نیم گلسرخ و قصب الذریره از هر یک دو مثقال همه را بکوبند و بمیبه بسرشند نسخهٔ دیگر گوارش عود هندی
خام سه مثقال جوز سه مثقال جوزبوا یکمثقال و نیم مثقال و نیم قرنفل و هلیله کابلی از هر دو مثقال و نیم قرفه
و سک از هر یک دو مثقال و نیم گلسرخ و قصب الذریره از هر یک دو مثقال همه را بکوبند و بمیبه و بشربت بسرشند
شربت سه مثقال نسخهٔ دیگر نسخهٔ دیگر کهربا گل سرخ طباشیر از هر یک پنج درم عود خام چهار درم مصطکی و تخم
کرفس و مو ماخور و سک از هر یک دو درم مشک دانگی همه را بکوبند و بمیبه و شراب سیب بسرشند
و بکار می برند صفت ضمادی که نافع بود بگیرند وزیرهٔ یاسمن وزیرهٔ نسرین و عود هندی و مصطکی و لادن
و پوست ترنج و قشور الکندر و قرنفل و سک و جوزبوا و بسباسه و فلنجمشک و دیر برا و زعفران و قاقله کبار و بادرنجبویه
و قصب الذریره و سنبل و وزیرهٔ گل سرخ از هر یک برابر مشک چندانکه بوی او پدید آید همه را بکوبند و بآب مرزنگوش
و آب برگ مورد بسرشند و بروغن مصطکی همی مالند و جالینوس زمان کرده است که سکنگبین چنانکه گفته آمده است
باب پنجم در ضعف قوت دافعه و علاج آن بباید دانست که بسیار بودگی طعام در معده تن درست

فلنجمشک دو مثقال

ملاو

دوا در اسبابها

دوازده ساعت یا پانزده ساعت بماند و علامت وی آنست که بوی آن طعام از آروغ یافته شود و هر چند
طعام لطیف تر بود و قوت هاضمه بر وی مستولی تر باشد و زودتر از معده دیرتر بیرون شود در جمله دیری و زودی
این بحسب کیفیت طعام و قوت معده بود و هرگاه که مدت ثالث طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت
یا فزون از بیست و دو ساعت بود نشان تن درستی نبود و آفت از جهت طعامی که خورده شود و از ترتیب ناستوده
که اتفاق افتاده باشد **علاج** قوت دافعه را در بیشتر حالها بچیزهای ترباری باید داد که میل بسردی دارد
چون آب میوها و سکنگبین و شراب و فلوس خیار چنبر در آب کشنیز گداخته و آنچه بدین ماند و هلیله پرورده
سخت سودمند بود و طعام از میوه آلو سیاه و خرما و ماش و اسفاناخ بروغن سودمند بود **باب ششم**
اندر ضعیفی جرم معده و علاج آن بیماریها که در معده افتد هیچ بدتر از آن نیست که تشنج لیف او متخلخل شود یعنی یا
جرم او سست شود علامت وی آنست که هیچ طعام نگوارد و آنچه خورده شود بر معده گرانی کند و از انواع علامتها
سوء المزاج و انواع آماسها هیچ ظاهر نباشد و غذا نیک و ترتیب ستوده سودمند نبود **علاج** آن بچیزها
قابض باید کرد چون شراب مورد و اطریفل بزرگ و اطریفل کوچک و گوارش عود که پس ازین یاد کرده آمد
و روغن مصطکی مالیدن سودمند بود و طعام سخت لطیف و اندک و نازک باید و دراج و طیهوج موافق تر
بود و نه همه بیماریها معده را خاصه این نوع را سودمند بود و پوست زاندرونی که اندر سنگدان مرغ خانگی باشد
درین باب سخت نافع بود و آنرا که از گوشت جدا کنند و بیاویزند تا خشک شود و بکوبند و نیم مثقال از وی
با اطریفل یا بشراب مورد یا ماسه بسرشند و بدهند و حجریت را بر معده آویختن بخاصیت سودمند بود و اگر
مقدار نیم درم بسایند و با معجون بسرشند و بدهند منفعت آن بزرگ بود و تدبیر سودن آن چنان باید که اورا
در میان آتش نهند تا سرخ شود و بردارند و در آب سرد افکنند چند بار تا بطرقد و سست گردد و سودن و کوفتن
آن آسان تر شود **صفت** شراب مورد بگیرند مورد سیاه ترک من و او را در سه من آب بپزند تا مهرا شوند
و بدست بمالند و حم از وی جدا کنند و دیگر باره بپزند با نیمن شکر طبرزد تا بقوام آید و اگر مورد دانه تر نباشد خشک را نیم کوفته
کنند نافع بود **جزو ششم** اندر شناختن آماسها و ریشها و بثرها معده و معالجات آن و این جزو ششش بابست
باب اول در یاد کردن آماس خونی که در معده پدید آید و علاج آن اماس معده بیشتر خونی بود یا صفرا
و آماس صلب که تر افتد لیکن گاه باشد که اماس خونی و صفرائی بآخر صلب گردد و آماس بلغمی نیز کمتر افتد
و هرگاه که در معده آماس خونی پدید آید شهوت طعام باطل گردد و تب گرم گیرد و زبان درشت باشد و سرخ و تشنگی باسه
و غشیان بود و همه علامات خون که معلومست ظاهر شود **علاج** اگر مانعی نبود از رگ زدن نخست رگ باسلیق باید زد

و داروی مسهل و داروی قی بهیچ حال نشاید داد و قی خطرناک تر بود و بر معده روغن آبی می باید مالیدن
و آب برگ مورد و آب آبی و آب سیب و گلاب و صندل با موم روغنی گل و موم صافی کرده باشد در هاون
کنند و بمالند تا آمیخته گردد و خرقه بدان تر میکنند و بر معده بنهند و آبی سیب بریان کرده و تراشه کدوی تر
و ساق خرفه و برگ او کوفتن و بر معده نهادن سودمند بود و شربت آب انار ترش و شیرین و رب سیب
و رب آبی بود و طعام باز باید گرفتن و تدبیر لطیف باید فرمود و بر کشکاب و آب انار اقتصار باید کرد و آب
با شراب بنفشه و شراب نیلوفر آمیخته باید داد و از پس روز چهارم سه روز پیوسته او را آب لسان الحمل
و آب کسنی و آب عنب الثعلب از هر یک یک وقیه با فلوس خیارچنبر مقدار چهار درم و دانگی زعفران می باید داد
و اگر این آبها هر سه حاضر بود دو وقیه شیر می باید داد با خیارچنبر و زعفران چنانکه یاد کرده آمد و درین سه روز
ضماد از آرد جو و صندل سپید و تراشه کدوی تر و آب عنب الثعلب و اندکی زعفران باید ساخت تا هفت روز
بگذرد و در روز هشتم تا چهارده روز تمام آب عنب الثعلب و آب کسنی از یک دو جزو آب بادیان بود و آب
کرفس از هر یک یک جزو شربت از همه چهل درم فلوس خیارچنبر دو دانگ زعفران همی باید داد و اگر از پس وقت
روز حرارت هنوز بر حال خویش باشد این شربت بی آب بادیان و آب کرفس می باید داد و اگر طبع نرم باشد
بعوض خیارچنبر اقراص طباشیر باید با نیم درم تا یک درم قرص گل با رب سیب و رب آبی باید داد و ضماد
از عنب الثعلب و گشنیز خشک و بنفشه و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و بیخ سوسن و موم صافی و روغن بنفشه
و روغن گل باید ساخت و از پس چهارده روز که حرارت ساکن شده باشد در کشکاب بیخ بادیان و بیخ کرفس
می باید پخت از هر یک سه درم و با روغن بادام باید داد صفت اقراص طباشیر بگیرند طباشیر چهار درم
گل سرخ پنج درم بزر الحماض بریان کرده هفت درم صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی و گل رومی مخصوص
و بلوط از هر یک پنج درم زرشک پاک کرده چهار درم بسباسه بریان کرده سه درم اقراص کنند هر یک یک مثقال
صفت قرص گل بگیرند گل سرخ شش درم بیخ سوسن و سنبل از هر یک چهار درم شربت نیم درم تا یک درم
و در بعضی نسخها بسباسه بریان کرده آورده اند و اگر حرارت ساکن تر بود اقراص گل بدین نسخه باید گل سرخ
شش درم بیخ سوسن شش درم سنبل بیخ سوسن و سنبل از هر یک چهار درم و اکلیل الملک و بابونه
و فقاح اذخر از هر یک سه درم مصطکی و کهربا از هر یک دو درم همه را بکوبند و بشراب بسرشند و اقراص کنند
و با آب عنب الثعلب جوشیده و صافی کرده دهند صفت ضمادی بگیرند بابونه دو وقیه بیخ خطمی یک اوقیه و نیم
آرد جو و برگ خطمی از هر یک دو اوقیه اکلیل الملک یک اوقیه و نیم موم بیخ نیتر و روغن بنفشه و روغن گل از هر یک

پنج ستیر زعفران نیم وقیه چنانکه رسم است بکوبند و بر خرقه کتان سطبر طلی کنند و بر معده نهند صفت ضمادی دیگر
بابونه دو وقیه پیه بط گداخته یک وقیه موم زرد چهار وقیه روغن گل و روغن خیری یا روغن سوسن از هر یک
پنج وقیه در بعضی نسخ اکلیل الملک ثبت آورده اند و جالینوس میگوید نزد من اولیتر آنست که اماس معده را
ضماد از صبر و مصطکی و موم و روغن ناردین سازند بدین صفت بگیرند صبر و مصطکی از هر یک یکمثقال موم هشت مثقال
ناردین یک وقیه زفت رومی یک وقیه زفت و موم را در اناء مضاعف بگدازند و چون سرد شود صبر و مصطکی
سوده بروی براکنند و بمالند تا چون مرهم شود و گاه باشد که حاجت آید که صبر و مصطکی از هر یک یکمثقال
و نیم کنند و اگر قوت چنان ضعیف بود که شربت و طعام در معده قرار نمیگیرد یکمثقال آب غوره خشک درین ضماد
زیادت کنند و گاهی عصارهٔ افسنتین زیادت کنند و هرگاه که داروها چهار مثقال باشد دو اوقیه موم کنند
و دو اوقیه روغن کنند صفت روغنی که درین ضماد بکار آید بگیرند روغن بان یک رطل بغدادی سنبل نیم وقیه
مصطکی و قسط و سعد و اذخر و قصب الذریره از هر یک سه درم همه را بکوبند و بر روغن بیامیزند و در آفتاب نهند
یکهفته پس بدست بمالند و بفشارند و ثفل از وی جدا کنند و این ثفل هر ضمادی سودمند بود و طعام آش
مقشر و برگ چغندر و لبلاب و اسفاناخ و سمله کدو باشد بروغن بادام و اگر قوت ضعیف باشد زردهٔ خایهٔ
مرغ نیم برشت دهند و اگر تب آهسته باشد جوزهٔ مرغ خانگی بماش و چغندر و غیر آن پخته روا باشد لیکن تا
بیست روز از بیماری بگذرد و تب آهسته نشود جوزه نشاید داد و هرگاه که ماده رقیق تحلیل پذیرد و آنچه غلیظ بود
بماند ضمادها و تحلیل کننده که در علاج آماس بلغمی یاد کرده آید بکار باید داشت و هرگاه که اماس پخته خواهد شد
تب و درد آهسته تر گردد و اگر آماس بر حال خویش بماند یاری باید داد کشادن و طریق یاری دادن
و کشادن وی آنست که شیر تازه و آب گرم میدهند و دست بر معده همی مالند و همی جنبانند و اگر کشاده
نگردد ماء العسل گرم دهند و انجیر خشک و مویز منقی فرمایند و اگر دیرتر کشاده گردد مقداری خردل کوفته بدهند
صفت شربتی براننده و کشاینده بگیرند شراب انجیر دو اوقیه لعاب تخم کتان و لعاب تخم حلبه از هر یک
ده درم گرم کنند و دو دانگ زعفران و دانگی صبر در وی گدازند و بدهند و اگر تب آهسته شود و ترسند که
که معاودت کند خمیر تنها در آب گرم گداخته دهند با خیار چنبر صفت داروی دیگر راننده بگیرند تخم مرو
تخم کتان و تخم خطمی از هر یک راستاراست بکوبند و بامداد و شبانگاه سه درم یا چهار وقیه شیر خر یا شیر بز
خورند اگر معده بسوزد و درد خیزد و اندر ثفل خون و ریم پدید آید و درد در میان دو کتف تا زیر ناف یا در هم معده بود
و علاج وی آنست که اگر حرارت غالب شود جلاب میدهند و اگر حرارت غالب نباشد ماء العسل دهند

ورم

تا معده را بشوید و پاک کند و از ماء العسل داروی ردیانیده دهند **صفت** داروی ردیانیده بگیرند گندم و دم الاخوین
از هر یک پنج درم گلسرخ و گلنار و کهربا از هر یک دو درم گل ارمنی سه درم همه را بکوبند و باب سماق بسرشند
و اقراص کنند و بسایه خشک کنند شربه یکمثقال باب سرد گرد یا لعاب اسپغول هر وقتی میدهند **باب دوم**
در اماس صفرائی که در معده پدید آید و علاج آن **علامت** اماس صفرائی آنست که زنگ و روی و زنگ
زبان بزردی گراید و دهان تلخ باشد و تب سخت گرم و سوزان بود و تشنگی غالب بود **علاج** آن به علاج
اماس خونی نزدیک است الا آنکه در علاج این تدبیرها تری آرنده و سرد کننده تر از آن باید و آن چنان باشد
که کشکاب سرطانی با آب انار ترش و شیرین آمیخته اما کشکاب سرطانی آنرا گویند که سرطان در وی پخته باشد
و آب کدو با آب انار آمیخته و آب خیار یا آب تخم خرفه و یکدرم مغز تخم خیار کوفته باب گشنی و اندکی شکر
این همه موافق بود و ضمادها که از تراشه کدو و خطمی و آرد جو و آب خیار یا درنگ سازند سودمند بود و اگر از
لسان الحمل و برگ و سماق خرفه و خطمی و آرد جو و طحلب سازند سخت نیک باشد و از پس چهارده روز تدبیرها که در باب
گذشته یاد کرده آمده است باید کرد **صفت** قرصی که درین باب بکار آید بگیرند گل سرخ شش درم زعفران و سنبل
از هر یک دو درم بیخ سوسن و مغز تخم خیار و ترنگبین از هر یک سه درم صمغ عربی و کثیرا از هر یک یکدرم همه را
بکوبند چنانکه رسم است و در آب سرد بسرشند و اقراص سازند و هر نوبت شربت یکدرم بکار برند و بعضی از این
حبها کنند برسم حب السعال **باب سیوم** اندر اماس بلغمی که در معده پدید آید و علاج آن علامت اماس بلغمی
در معده آنست که آرزوی طعام هیچ نباشد و آب دهان بسیار بود و تب آهسته بود و اماس نرم باشد و تشنگی هیچ نبود
علاج علاج این بخلاف علاج صفرائی و خونی باشد و از اول که اماس پدید آید هر بامداد آب بادیان بر
و آب کرفس از هر یک دو اوقیه با دو درم روغن بادام شیرین می باید داد و از پس هفت روز مطبوخ اکلیل
الملک بیخ بادیان از هر یک دو درم هر دو در چهار رطل بغدادی بپزند تا بیک رطل باز آید هر بامداد چهار اوقیه با دو
درم روغن بیدانجیر و سه درم روغن بادام شیرین بدهند **صفت** مطبوخی دیگر بگیرند بادیان ده درم افسنتین
سه درم فقاح الاذخر و مصطکی و تخم کرفس از هر یک دو درم برسیاوشان پنج درم همه را بپزند چنانکه یاد کرده آمد و بالا
و هر بامداد چهل درم یا سه درم روغن بادام شیرین و دو درم روغن بیدانجیر بدهند و شراب زوفا که اکلیل الملک
در وی پخته باشند سودمند بود هم با روغن بیدانجیر و روغن بادام **صفت** ضمادی آزموده جعده اکلیل الملک
و حماما و بابونه و شبت از هر یک ده درم افسنتین و سنبل از هر یک هفت درم صبر هشت درم مصطکی ده درم کندر
شش درم بیخ خطمی پانزده درم اشق و جاوشیر و مقل و میعه تر از هر یک ده درم پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یک

با روغن بیدانجیر و روغن بادام
صفت ضماد اکلیل الملک

دو وقیه موم زرد و نیم رطل بغدادی مقل و جاوشیر و اشق با یک وقیه و نیم زعفران سوده اندر شراب حل کنند
و داروها دیگر بکوبند و بیزند و موم و پیه اندر روغن بگدازند و داروها بدان بسرشند و بکار برند نافع بود و اندر بعض
نسخها همی آید که بیست درم کثیرا کوفته و بیخته با این داروها بسرشند **صفت** ضماد دیگر بگیرند خاکستر چوب رز
و سعد و اذخر و سنبل و بکوبند و بسرشند و باروغن ناردین و روغن سنبل بر معده می مالند و طعام هلیون و لبلاب
و کرنب و برگ چغندر بروغن زیت و روغن بادام پخته و بجای آب ماء العسل خورند **باب چهارم** در اماس
صلب که در معده پدید آید و علاج آن بباید دانست که اماس صلب در ابتدا کم افتد و بیشتر اماسها گرم بود که باخر
صلب شود و اماس بلغمی نیز نادر بود که صلب گردد **علامت** علامت وی آنست که بیماری دران دراز بوده باشد
حرارت تب آهسته گشته و معده سخت بود و گرانی کند و تن لاغر شود و اندیشهاء بد و وسواس پدید آید **علاج**
پیوسته بیشتر شیر دادن صواب باشد و خیار چنبر اندر ماء الاصول قوی تر باید و فقاح الاذخر و مصطکی و بر سیاوشان
اندر وی زیادت کنند و اگر با روغن بید انجیر دو درم روغن سوسن دو درم روغن بادام برین ماء الاصول و چکانند
صواب باشد و اگر این روغنها با ماء الاصول دهند روا بود و اقراص سنبل دادن سودمند بود **صفت** اقراص بگیرند
فقاح الاذخر و سلیخه و گلسرخ و ریوند چینی و قصب الذریره و سنبل از هر یک سه درم زعفران و هینسون و قسط روم
و بلبل از هر یک یکدرم مصطکی دو درم اقراص کنند و هر یک بیک مثقال شربتی یک قرص با میفختج دهند **صفت** ضمادی که
در علاج اماس صلب و علاج دبیله سودمند بود بگیرند اکلیل الملک و حلبه و بابونه و حب الغار و خطمی و افسنتین
از هر یک یکجزو و اشق و مقل از هر یک چهار جزو انجیر خشک بیست عدد انجیر را در شراب شیرین تر کنند و پس با انگبین
بسایند و صمغها را درین شراب حل کنند و داروها کوفته و انجیر سوده با انگبین همه را بهم بسرشند و بر اماس می نهند **صفت**
ضمادی دیگر بگیرند تخم کرنب و مغز بادام تلخ و اشق [illegible] و مقل و میعه تر و مر و سنبل و مصطکی و سعد و اذخر
از هر یک برابر صمغها را بشراب حل کنند و داروهای خشک بدو بسرشند **صفت** ضمادی دیگر بگیرند تخم کتان و حلبه
و تخم کرنب از هر یک هشت درم مر و سنبل و سعد از هر یک سه درم مقل و مصطکی از هر یک هفت درم اشق سه درم
صمغها در شراب حل کنند و داروها را بدان بسرشند **صفت** ضمادی دیگر بگیرند مقل ده درم اشق پنجدرم
حب البان ده درم کرنب ده درم سنبل پنجدرم موم سه درم روغن ناردین پانزده درم صمغها بشراب حل کنند
و داروها بدان بسرشند **صفت** ضمادی دیگر بنفشه خشک ده درم گلسرخ پنجدرم سنبل سه درم قصب الذریره و سعد
و اذخر از هر یک دو درم مصطکی سه درم آرد حلبه بیست درم گل بابونه و خطمی سپید و آرد جو از هر یک ده درم
همه را بلعاب تخم کتان بسرشند و معده را بروغن ناردین چرب کنند و این ضماد بر نهند و هر وقت که طعام خواهد خورد

گرمی اماس معده

پیش ازان بچهار ساعت ضماد بردارند چون طعام خورده باشد پس ازان بچهار ساعت برنهند و طعام ازان نوع باید کرد که در باب گذشته یاد کرده آمد بجای آب هر وقتی جلاب خورد یا ماء العسل یا شیر اشتر هرچه
پیش باشد **باب پنجم** اندر دبیله که در معده پدید آید و معالجات آن هرگاه که اماس گرم بدان اداکند لاغر شود و جشمها در رافتد و اسهال و قی پدید آید و تب ساکن گردد و بول اندک آید و معده سخت گردد چنانکه از قوت انگشت که بروی نهند هیچ فرو نه نشیند به باید دانست که اماس دبیل گشت و هرگاه که بااین حال بمعده درد خیزد و اطراف سرد شود علامتی بد بود **علاج** هرگاه که علامتهاء اماس گرم پدید آید بزودی فصد باید کرد و شربتها و طلاها که یاد کرده آمده است بکار داشتن و ماده را باز گردانیدن و کم کردن تا دبیله نگردد و هرگاه که دبیله گشت چاره نباشد از آنچه آنرا باید بزانیده تا گشاده گردد و پاک شود و طریق بزانیدن وی آنست که هر ساعت اسفنج تازه گرم کرده و آب گرم میدهند و نگاه می کنند تا اماس هیچ نرم میشود و انگشت در وی می نشیند اگر نرم نمیشود طبیخ حلبه خشک با روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر می باید داد **صفت** داروی آزموده بگیرند طلخشقوق خشک درمی و نیم تخم مرو حلبه از هر یک یکدرم همه را بکوبند و بپزند و با سه اوقیه شیر خر یا شیر بز نرم کرده بدهند بغایت سودمند بود **صفت** ضمادی آزموده بگیرند طلخشقوق خشک یک وقیه تخم مرو چهار وقیه بکوبند و بپزند و بروغن گنجد چرب کنند و بشیر تازه بسرشند و گرم کرده بر اماس نهند و در آبی گرم که گرمی ان تن را خوش دارد همی نشیند و انجیر خشک و بابونه و حلبه و مقداری افسنتین رومی اندازند تا چون عصیده شود ده بر اماس نهند و انجیر و بابونه و حلبه بزاننده و نرم کننده اند و افسنتین قابض است و قوت دهنده صواب آنست که داروهای معده بی داروی قوت دهنده باشد و چون اماس نرم شد و اثر پختگی پدید آید بباید فرمود تا بستری نرم بغایت نرمی بفکنند و بیمار را فرمودن تا بر بستر خسپد چنانکه معده بر بستر نهاده باشد تا فشرده شود بگشاید و نشان گشاده شدن اندر باب اماس خونی یاد کرده آمده است و هرگاه که بقی خون و ریم برآید نشان نومیدی قوی تر بود و از نشان امیدواری و صبر پاک کننده دادن و ایاره فیقرا دادن اندرین وقت صواب بود تا معده را بشوید و ریم را باسهال بیرون آرد و اگر بدین علاجها گشاده نشود علاجها که اندر باب اماس صلب یاد کرده آمده است پیش باید گرفت و طعام در اول علت زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت باید یا سوسن آب یا ماحوا از کشک جو و کبک و چوزه باید و آخر شوربای مرغ و شبت و حلبه
درو بی پخته **باب** اندر ریشی و بثره که در معده پدید آید و علاج آن ریشی و بثره که اندر معده پدید آید سبب آن خلطی بود تیز و سوزاننده و آن خلط یا اندر معده تولد کند یا از خورش و بنا گرم و تیز یا نزله گرم و تیز باشد از زهره فرود آید یا از عضوی دیگر بمعده آید برانکه ریشی معده چهار نوعست یکی انکه آروغ و بوی دهان ناخوش گردد و دوم انکه کام و زبان خشک میشود

سیوم آنکه قی بسیار افتد چهارم اندر قی ریشها که از سر ریش برخیزد پدید آید و گاه باشد که این ریشهای مری
بود و گاه باشد که بر فم معده بود و گاه باشد که اندر قعر معده بود و گاه باشد که بر روده‌ها باشد اما آنچه بر مری بود
درد آن بوقت گذشتن طعام اندر حلق و گردن و میان دو کتف پدید آید خاصه اگر طعامی درشت تر بود یا طعمی
قوی تر دارد و اگر بر فم معده بود بوقت گذشتن طعام درد نکند لیکن چون بفم معده رسد درد در زیر مغاک سینه
پدید آید و باشد که نفس کوچک شود و اطراف سرد گردد و غشی افتد و پوست ریشی اندر قی پدید آید
و اگر اندر قعر معده باشد تا طعام اندر معده قرار نگیرد درد نخیزد و این درد فروتر از مغاک سینه بود یا نزدیکی
ناف و بدان صعبی نبود که در فم معده و پوست ریشی اندر قی پدید آید و این پوست باریکتر بود و هرگاه که این امتحان
خواهد کرد بیمار را چیزی دهد که در وی سرکه و خردل باشد **علاج** علاج آنرا که ریشی و بثره تازه اندر معده پدید آید
نخست فصد باید کرد خاصه اگر علامتهاء غلبهٔ خون ظاهر شود و دوغ ترش که از گاو سیاه گرفته باشند مقدار سیر
با یکدرم طباشیر و یکدرم گل سرخ و یک درم بقلة الحماض سودمند بود **صفت** شربتی سودمند شیر گاو ده سیر
آب سماق ده سیر آب غوره ده سیر هر سه باهم ملسم خورده میشود نخست معده را بباید شست بجلاب و ماء العسل
و نباید گذاشت که قی افتد از بهر آنکه قی معده را برنجاند و مضرت آن بزرگتر از منفعت شود و اگر کهن تر شده باشد
و گوشت مرده پدید آمد یا پاره فنقرا آنرا پاک کنند و چون پاک شده باشد دوغ ترش و آب انار ترش با رب
و کشکاب با آب انار ترش می باید داد و آنرا که صفرا غالب شود و منش گشتن رنجه دارد ناشتا آب سرد بسیار
دهند و بدان قی فرمایند و اگر ناشتا قی نتواند کرد کشکاب دهند با آب انار ترش و از پس آن آب سرد بسیار
دهند تا قی کند و از پس قی دوغ ترش و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ میدهند و اگر باستفراغی حاجت آید
استفراغ بخیارچنبر باید کرد و باب گشنه و اگر اسهالی پدید آید اقراص طباشیر باید داد و رب میوهاء قابض
یا با کشکاب که از نبت جوچخته باشد و اگر خورده شده باشد بعلاجها که در باب خون برآمدن از گلو یاد کرده آمده است
مشغول باید شد و بر معده ضمادها از طحلب و تراشه کدوی تر و خطمی و سماق و مازو و گلنار و رامک و گل سرخ و آب
برگ خرفه و آب غوره و آب سیب ترش و آب لسان الحمل و آب برگ مورد تر می باید نهادن و فلونیا و شراب
افسنتین این نوع ریشها و بثرها را سودمند بود و اقراص کهربا نیز سودمند بود خاصه اگر خون از گلو برمی آید و طعام
گوشت گاو و بطون گوساله بسرکه و بطون بره بسرکه و جوزه مصوص بآب غوره و سماق و آب انار ترش و آب ریواج
و آب لیمو و آب ترشی ترنج فرمایند در جمله درین باب بحسب مشاهده و تصرف می باید کردن **گفتار یازدهم**
اندر بیان کردن احوال بیماریهاء جگر و معالجات آن و این گفتار سه جزو است **جزو نخستین** اندر شناختن احوال جگر

وانواع سوء المزاج که در وی بدید آید واین جزو یازده بابست **باب نخستین** اندر یاد کردن احوال جگر تشریح جگر اندر کتاب نخستین یاد کرده آمده است وآنچه درین جایگاه یاد باید کرد اینست که گفته میشود معلوم باید کرد که جگر عضویست شریف همچنانکه دل محل قوت حیوانی است و دماغ محل قوت نفسانیست جگر محل قوت طبیعی است و غذا یافتن اندامها و پرورش تن بدوست از بهر آنکه غذا ار استی خون است و افشره کیلوس که از معده بجگر رود و در جگر خون گردد و قوت هاضمه افشره کیلوس را خون گرداند اندر گوشت اوست و قوت جاذبه و ماسکه و دافعه اندر رگهائیست که در میان گوشت او پراکنده است و هر اندامی را همچنین قوتها جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه است لیکن اندر معده و جگر بیشتر و ظاهرتر است و جگر مردم از جگر حیوانی که تن او باندازه تن مردم بود بزرگتر است و دراز و درازی و کوتاهی انگشتان نشان بزرگی و کوچکی جگر است و سرخی و سپیدی و نازکی رنگ روی نشان درستی و قوت اوست و زردی روی نشان گرمی اوست و تیرگی و رنگی که بو برنگ ارزیز ماند نشان سردی اوست لیکن تیرگی نشان خشکی و سردی بود و فربهی که از گوشت بود نشان گرمی و تری بود و فربهی که از پیه بود نشان سردی و لاغری نشان گرمی و خشکی بود و رگهای ظاهر و سطبر نشان گرمی و بزرگی بود و رگهای باریک و پوشیده نشان سردی و کوچکی بود هرگاه که در کار دیگر اندامها که فضلها را از وی بخود کشد چون سپرز و گرده و زهره خللی و تقصیری افتد اندر کار جگر نیز خلل پدید آید و خون که در وی تولد صافی و پاکیزه نبود

باب دوم اندر سوء المزاج گرم که در جگر پدید آید و علاج آن هرگاه که در جگر سوء المزاج گرم پدید آید اخلاط که در وی تولد کند بسوزد و تبها و ریشها و بیماریها گوناگون پدید آید سوء المزاج از دو بیرون نبود یا با ماده باشد یا بی ماده اگر بی ماده باشد علامت وی آنست که آرزوی طعام نبود و تشنگی غلبه کند و هر چند که آب خورد تشنگی زایل نشود و طبع خشک گردد و زبان درشت و رنگ روی زرد و نبض سریع و بول سرخ بود و اندامها و اخلاط گداختن گیرد و تن لاغر شود و گاه باشد که رودها بسبب گداختن اخلاط سوخته و گداخته ریش گردد و سحج و اسهال که تبع آن بود پدید آید و اگر سوء المزاج با ماده بود علامت وی آنست که با این علامتها تب گرم آید و قی زرد و سرخ و سبز و گرانی و اسهال صفرائی پدید آید و در جانب راست گرانی باشد و گاه بود که اخلاط بسوزد و از آن دبیله تولد کند و علامتهای مالیخولیا پدید آید و هرگاه این دبیله باسهال غسالی بود همچون آبی که گوشت تازه اندر وی شسته باشند و شهوت ساقط بود به باید دانست که جگر ضعیف شده است و هرگاه که اسهال خون در وی بود به باید دانست که اندر جگر خون سوخته شده است و هرگاه که در جگر آماسی بوده باشد براز سیاه و غلیظ گردد به باید دانست که گوشت جگر است که پوسیده شده است

و براز سیاه که

و براز سیاه که ازبس این حالها بدید آید که یاد کردیم نشان این آفتها بود و گاه باشد که براز که براز سیاه علامت
بدحالی نباشد **علاج** اگر سوء المزاج بی ماده بود تدبیر بگردانیدن مزاج باید کرد بشربتهاء خنک چون کشکاب و آب خیار
و آب کدو و سکنگبین ساده و آب کسنی و آب عنب الثعلب و شراب غوره و شراب ترشی ترنج و اسبغول و شکر
و آب انار ترش و دوغ ترش صافی کرده و کشکاب با آب انار ترش آمیخته کسی را که حرارت سخت غالب بود
سودمند بود و آب سرد از ناشتا سودمند بود خاصه اگر مرد جوان بود و روزگار گرم کشکاب سرطانی و طباشیر در آب سرد
و آب خرفه با سکنگبین و شراب ریواج و مانند آن دادن موافق باشد و اگر سوء المزاج با ماده بود نخست استفراغ کنند
بمطبوخ هلیله زرد و آلو سیاه و خرماء هندی و شیرخشت و آب لبلاب با آب عنب الثعلب یا آب کسنی با فلوس
خیار و شکر مسهلی لطیف است و نیز آب با سفوف هلیله و شیر اشتر هم با سفوف هلیله آنرا که تب نباشد دادن
صواب بود روز نخست چهل درم شراب دهند با سه درم سفوف و روز دوم شصت درم هر روز بیست درم زیادت میکنند
تا روز هفتم **صفت** سفوف بگیرند هلیله زرد ده درم لک مغسول سه درم طباشیر دو درم تخم بادیان یک شربه
سه درم و آنرا که تخم بادیان احتمال نکند بعوض آن تخم کشوث کنند **صفت** سفوف که با شیر اشتر دهند بگیرند هلیله زرد
ده درم لک مغسول و گل و طباشیر از هر یک پنجدرم ریوند چینی سه درم تخم بادیان یکدرم انیسون یکدرم شربه سه درم
و اگر خواهند که طبع نرم شود اندرین سفوف چهار درم بنفشه خشک زیادت کنند ثابت قره می گوید کسنی هم بیماریهاء جگر را
سودمند بود آنرا که حرارت غالب بود با سکنگبین دهند و آنرا که حرارت آهسته بود با شراب انگوری صافی دهند
و کسنی هر چه تلخ تر بود سودمندتر بود بگیرند عصاره زرشک یا زرشک پاک کرده ده درم گل و طباشیر از هر یک پنجدرم
تخم کسنی و تخم خیار بادرنگ و تخم خرفه از هر یک سه درم شربه دو مثقال با سکنگبین درین قرص زیادت کنند **صفت**
قرص کافور خداوند جگر گرم را با دوغ بدهند نافع بود بگیرند گل و طباشیر و صندل سپید از هر یک سه درم تخم کسنی و خرفه و مغز
تخم کدو و تخم کوک از هر یک دو درم کثیرا یکدرم کافور دو دانگ با [illegible] مثقال اقراص کنند هر یک دو درم و اگر طبع
نرم باشد و خواهند که باز دارند اقراص طباشیر دهند یا رب آبی گر با کشکاب که از پوست جو پخته باشند **صفت** اقراص
طباشیر بگیرند بزر الحماض و گل و طباشیر و زرشک پاک کرده از هر یک پنج درم لک مغسول و ریوند چینی از هر یک درمی
زعفران نیم درم و اگر بیمار را سرفه بود اندرین قرصها صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک یکدرم رب سوس دو درم
زیادت کنند با شراب بنفشه دهند **صفت** قرصی دیگر بگیرند شکوفه بید و شکوفه نیلوفر از هر یک ده درم برگ
گل سرخ دوازده درم صندل سرخ و لک مغسول و فوفل از هر یک هفت درم زعفران سه درم ریوند چینی
پنج درم طین قبرسی و مصطکی و پرسیاوشان از هر یک مثقالی شربه یک قرص از آب کاکنج کرد و آب عنب الثعلب

یا در آب کسنی وضمادها از صندل وآب برگ خرفه وآب کوک وآب کدو وآب برگ مورد وموم صافی وروغن گل کنند
واگر طبع نرم بود داروهای قابض در وی زیادت کنند صفت ضمادها بگیرند گل وصندل وکافور بگلاب بسایند
وبر جگر نهند وبرگ خرفه بکوبند وروغن گل برچکانند وبر نهند واگر بیت جو وبیت عدس بدین آبها بسرشند
روا باشد نافع بود واسپغول بگلاب ترکنند وروغن گل برچکانند وبر نهند وصندل سرخ وصندل سپید از هر یک
یک اوقیه وفوفل وبنفشه خشک از هر یک نیم وقیه گل یک وقیه ونیم زعفران نیم اوقیه افسنتین چهار وقیه
کافور چندانک بوی او غالب شود همه را بکوبند وموم روغنی سازند از موم صافی وروغن بید وداروها را
درین موم روغن بسرشند وضماد کنند واین ضمادها باوّل علت بر نشاید نهاد واندر میانهٔ علت ازین نوع سازند
بگیرند گل ده درم صندل پنج درم بنفشه خشک وخطمی سپید از هر یک سه درم کافور وزعفران از هر یک دو دانگ
وروغن گل چندانک کفایت باشد واگر طبع نرم بود آبی وبرگ گل بپزند وبکوبند وبر شکم نهند واحتیاط باید کرد
تا از تدبیرهای تری فزاینده افراط جگر سست نشود واز تدبیرها سردی فزاینده وقابض سده تولد نکند لیکن
همه تدبیرها از شربه وضمادها با قوتی زداینده باید وکشکاب سخت موافق است خاصه اگر مقداری تخم کسنی
ومقداری زرشک در وی بپزند قوت زدایندگی زیادت کند وهم قوت گشاده شدن وقوت قبض دادن
جگر در وی یافته گردد ودر کسنی دشتی وبوستانی این منفعتها موجود است اگر آنرا با اندکی گشنیز تر بپزند
وبا سرکه بخورند سودمند بود واگر نابخته سیر با سرکه بخورند نافع بود واگر گمان افتد که سده هست کرفس بادی بخورند
سدهای هر دو جانب را بگشاید وطعام ماهی خورد باره بسرکه پخته خورند وطفیشل فشرد از گوشت دراج وبزغاله
وگوساله با آب غوره وآب زرشک وآنرا که تب باشد وحیوان نتواند داد اسفاناخ وبرگ چغندر با اندکی گشنیز تر
پخته وسرکه وگشنیز خشک بروغن گل ترکرده سودمند بود واز میوهای انار ترش وشیرین وسیب ترش
وامرود چینی وانگور سپید که سخت شیرین نباشد وآلو وریواج وخرتوت ومانند این دهند وهرچه قابض بود
و بسیار نشاید داد **باب سیوم** در سوء المزاج سرد که در جگر پدید آید وعلاج آن سوء المزاج سرد از دو بیرون
نباشد یا با ماده باشد یا بی ماده باشد اگر بی ماده بود علامت وی آنست که لبها وزبان سپید وتشنگی نبود ورنگ
روی بسیاهی وسبزی وفستقی گراید وبول سپید ورقیق باشد ونبض فاتر بود وآرزوی طعام قوی بود ولیکن
بسیار باشد که سردی بغایت رسد وآرزوی طعام باطل گردد وبراز بسپیدی گراید وکم بوی بود وطبع گاهی
خشک باشد وگاهی نرم وبآخر نرمی همچون خوناب گداخته وعفن بیرون آید باشد که باوّل همچون صدیدی رقیق آید
پس غلیظ وسیاه گردد وگاه آنرا که شهوت طعام همی باشد وبراز غسالی بود نشان سردی مزاج جگر وضعیفی بود وآنرا که

سردی که در جگر

شهوت باطل کرد

شهوت باطل کردد سبب تباهی اخلاط بود باتب و تدبیرها کذشته برحال کواهی دهد واکر سوء المزاج با ماده باشد علامت وی
آنست که با این علامتها مزهٔ دهن ترش باشد وطبع نرم بود و بول و براز کاهی سپید بود وکاهی سیاه وسبزی کرآید
وتبهاء عسر پدید آید وبول سپید وغلیظ باشد وپشت چشم برآمده بود واطراف نیز آماس کند ودر جانب راست
کرانی بود علاج اکر سوء المزاج بی ماده بود باستفراغ حاجت نیفتد جز بتبدیل مزاج کردن وهرکاه که استفراغ
خواهد بود نخست شبانکاه حبی باید داد از ایارهٔ فیقرا وغافث ولک وریوند یا مداد مطبوخ هلیله دادن صفت
ترکیب حب ایاره بکیرند ایارهٔ فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم لک مغسول دانکی ریوند چینی دو دانک انیسون ومقل از
هریک دانکی مقل را آب کرفس حل کنند وداروها را بدان بسرشند وحبها سازند این یک شربه بود صفت
مطبوخ بکیرند هلیلهٔ مقشر کابلی پانزده درم افسنتین رومی وغافث از هریک پنج درم کل سرخ ده درم تربد سپید
نیم کوفته سه درم سنبل یکدرم پوست بیخ کرفس وپوست بیخ بادیان از هریک دو درم تخم بادیان وانیسون
از هریک دو درم افتیمون پنج درم بسفایج کوفته هفت درم مویز منقی دانه بیرون کرده سکسی عدد انجیر بستی
پانزده عدد همه را بپزند چنانکه رسم است وصافی کنند وبه بالاید وبیست درم فانید حراسی در مقدار صد درم
ازین بکذارند وبدهند واز پس استفراغ ماء الاصول دهند صفت ماء الاصول بکیرند پوست بیخ کرفس وپوست
بیخ بادیان از هریک ده درم تخم کرفس وتخم بادیان از هریک پنج درم نانخواه وانیسون از هریک چهار درم
سنبل واذخر وکل سرخ از هریک سه درم همه را در دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید وبپالایند شربه سی درم
تا چهل درم با سه درم روغن بادام تلخ وبادام شیرین نیم نیم میدهند صفت نسخهٔ دیکر قوی تر بکیرند
بیخها از هریک پنج درم جند بیدستر یک درم همه در سه من آب بپزند تا بیکمن باز آید در بعضی نسخها سلیخه واسارون
از هریک دو درم آورده اند ومصطکی وحلبه از هریک پنج درم نیز آورده اند ووج وراسن از هریک دو درم
آورده وبیخ کبر وبیخ سوسن آورده اند وچنان سازند که هر هفته دو باره ایارهٔ فیقرا ساده یا با چیزی ترکیب کرده
بدهند تا ماده پاک شود وآنرا که با سردی وتری سخت غالب بود ماء الاصول با روغن بادام بید انجیر وبقیع
حلبه کر طبخ او با روغن بادام تلخ سودمند بود چون ماده پاک کرده باشند معجونها وکوارشها افسنتین و
اقراص ریوند ودو دانک بود والکرکم واقراص غافث وخندیقون دادن کیرند وضمادها که کفته آمد بر جکر می
نهند صفت شراب افسنتین بکیرند افسنتین رومی هفت درم قسط ومصطکی از هریک چهار درم کل سرخ دو درم
غاریقون وساذج هندی وسنبل وصبر از هریک دو درم زعفران یکدرم همه نیک کوفته کنند ودو من انکبین
وچهار من شراب بهم بیامیزند وداروها را در خرقهٔ فراخ بندند ودر آن شراب وانکبین ممزوج اغارند وهفت روز

دیکر در آفتاب نهند تا سه باره دارو ها را تازه کنند هر بار هفت روز در وی بکذارند بس ازان صافی کنند
و شربه سی درم تا چهل درم بکار برند نافع بود صفت اقراص افسنتین بکیرند افسنتین و انیسون رومی و تخم بادیان و انیسون
از هر یک ده درم ریوند چینی و مغز بادام تلخ سبید کرده از هر یک برابر همه را بکوبند و اقراص کنند شربه یکمثقال با ماء الاصول
که با سکنکبین عسلی دهند صفت اقراص ریوند بکیرند ریوند چینی هشت درم فوه لک مغسول از هر یک چهار درم
تخم کرفس و انیسون و غافت از هر یک سه درم همه را بکوبند و با سکنکبین عسلی بسرشند و قرص کنند شربه یک مثقال
صفت نسخهٔ دیکر ترکیب محمد زکریا میکوید بکیرند سنبل و مصطکی و عصارهٔ افسنتین و تخم بادیان و انیسون از هر یک
دو درم ریوند چینی دو درم اقراص کنند شربه دو مثقال با سکنکبین عسلی دهند صفت دوا الملک ضعیفی جکر
و ابتداء استسقا را سودمند بود و سدها را بکشاید بکیرند لک مغسول و قسط و حب الغار و ترمس و دارچینی و دار بلبل و
واساروون و قصب الذریره و فطراسالیون و زراوند از هر یک سه درم ریوند چینی و سنبل و جنطیانا و فوه از هر یک
سه درم ساده هندی و بادام تلخ و قرنفل و مصطکی و حب بلسان از هر یک یکدرم همه را بکوبند و نیم فیقرا و مورد و اذخر
و زعفران و دار بلبل از هر یک یکدرم همه را بکوبند و با انکبین بسرشند شربه یکمثقال صفت دوا الکرکم ضعیفی جکر و آماس صلب را
و ابتداء استسقا را سودمند بود بکیرند سنبل و سلیخه و اساروون و فوه از هر یک دو درم دارچینی و قسط و فقاح اذخر و
مصطکی از هر یک یکدرم زعفران و تخم کسنی از هر یک سه درم با انکبین بسرشند شربه یکمثقال بکار برند صفت
دوا الکرکم بزرک از نسخهٔ عیسی بن صهاربخت بکیرند زعفران دوازده درم مر و مورد و انیسون و فطراسالیون و ریوند چینی
از هر یک چهار درم سنبل شش درم فوه دو درم قسط و سلیخه و فقاح الاذخر و حب البلسان از هر یک یکدرم
رب سوس و جعده و غافت از هر یک سه درم روغن بلسان نیم اوقیه مر چهار درم و در نسخهٔ سریانی بدل حب البلسان
حب البان است یکدرم کبر رومی سه درم با انکبین بسرشند چنانکه رسم است شربه یکدرم با ماء العسل بیماری سبز را سود مند
بود و سده بکشاید و بادها غلیظ و آماس سخت را تحلیل کند صفت نسخهٔ دیکر صنعت محمد بن زکریا بکیرند تخم کرفس
و بادیان و اهل و سلیخه و اذخر از هر یک یک اوقیه مر شش اوقیه زعفران یک اوقیه و نیم با انکبین مصفی بسرشند
شربه یک مثقال با ماء الاصول دهند صفت اقراص المرزنسخهٔ ثابت بن قره بکیرند انیسون تخم بادیان بادام تلخ
افسنتین از هر یک برابر شربه یکمثقال با سکنکبین عسلی یا عنصلی و اگر کسی را جکری معتدل حاجت آید او را اقراص
غافت دهند اقراص غافت بکیرند غافت شش درم کل سرخ و سنبل از هر یک دو درم ترنکبین ده درم
طباشیر دو درم شربه یکمثقال با سکنکبین دهند صفت داروی دیکر معتدل بکیرند ناردین رومی سه درم با انکبین بسرشند
شربه دو درم با انکبین بسرشند شربه دو درم با سکنکبین این داروی را معجون ناردین کویند صفت اثاناسیا بزرک

همه بکار اهار جکر را

همه بیماریهای جگر را سودمند بود بگیرند مر و زعفران و افیون و جند بیدستر و بزر البنج و قسط مر و قرد ماما و تخم خشخاش
سیاه و سنبل خوشبوی و بیخ غافث و جگر گرگ خوشک و سروی بز بریان کرده و سرو رست باید از هر یک
برابر کوبند و افیون و مر را بشراب انگوری حل کنند و همه را با انگبین بسرشند و از پس شش ماه بکار برند و اگر
شب خورد و بخسپد سخت سودمند بود اما ماسار کوچک منفعت هر دو یکی است بگیرند میعه و زعفران و قسط
و سنبل و افیون و سلیخه از هر یک چهار درم عصارهٔ غافث هشت درم بیخ سوسن دوازده درم همه را
بکوبند با انگبین مصفی بسرشند و در نسخهٔ دیگر چهار درم مر و چهار عود بلسان آورده اند شربت نیم مثقال و جگر گرگ خوشک کرده
و کوفته یک کفچه با ماء العسل گر با سکنگبین سخت نافع است از بهر آنکه گوشت جگر گرگ و مزاج آن معتدل تر از جگر
همه جانوران است و او را این خاصیت است که با جگر آدمی سخت موافق است و همه بیماریهاء جگر را سودمند بود
و شیر اشتر اعرابی که علف او بیخ و سنا مکی و اذخر باشد گرفتن و بادیان و مانند آن با مقدار ده درم شکر
اخلاط سرد را از جگر با سهال بیرون آرد و سدها را بگشاید صفت جبی که بیماریهاء جگر را و استسقا را و تبهاء
کهن را سودمند بگیرند افسنتین رومی و هلیله زرد و مصطکی و زعفران و ریوند چینی و لک مغسول و انیسون و شاهتره
خشک و ایارهٔ فیقرا از هر یک برابر باب عنب الثعلب بسرشند شربت یکمثقال بشب وقت خواب خورند و اگر
خداوند علت را سرفه رنجه دارد چند نیمه وزن همه داروهای رب السوس با وی بکار برند صفت خندلقون
بگیرند شراب انگوری کهن پانزده رطل بغدادی انگبین مصفی پنج رطل بغدادی زنجبیل و قاقله و قرنفل و دارچینی
و زعفران و فلفل از هر یک دو درم همه را نیم کوفته کنند و در خرقه بندند فراخ و درین شراب و انگبین افکنند
و با آتش نرم بپزند تا بهره از شراب برود و از آتش بردارند و دارو بمالند و بیفشارند و از وی جدا کنند و دو درم
مشک سوده در وی کنند و بیامیزند شربت دو قیه صفت ضمادی سودمند بگیرند افسنتین رومی و مصطکی و سنبل و صبر
و بیخ اذخر و صندل از هر یک چهار درم حب البلسان عود خام میعه و سلیخه و قسط و سک از هر یک دو درم
گل شش درم لاذن یکدرم و نیم همه را بموم روغن سوسن بسرشند چنانکه رسم است و اگر حاجت بود بابونه
یکدرم و اکلیل الملک دو درم زیادت کنند بغایت سودمند بود صفت ضمادی دیگر بگیرند صبر و مصطکی و
و افسنتین از هر یک یکجزو گل سه جزو عود خام و سک و سنبل از هر یک دو جزو زعفران یکجزو بروغن مورد بیامیزند
جگر را قوت دهند بغایت و طعام کبک و گنجشک بریان کرده و نخوداب بروغن بادام تلخ و ماء اللحم و شراب کهن
بنان در وی ثریده کرده و فستق و مغز بادام تلخ و شیرین و مویز و فانید و حلوا انگبین بروغن بادام و روغن زیت
نافع بود و روزه داشتن و کم خوردن هم نافع بود باب چهارم اندر سوء المزاج خشک ساده که در جگر پدید آید

علامت وی آنست که دهان و زبان خشک باشد و تلخ نبود و بول رقیق بود و نبض صلب و کشیده و لاغری
و ذبول پدید آید و عضلهای شکم تشنج کنند علاج این عسر تر باشد و تدبیرهای تری فزای باید کرد و آب انار
شیرین با روغن بادام شیرین و کشکاب و گندم آب با روغن بادام و زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت و آب کدو
و آب خربزه هندی و آب خیار و لعاب اسبغول می باید داد و اگر حرارتی معتدل باید لعاب تخم شاهسفرم باید داد
و به نیز آب و به نیز تر و شیر تازه با شکر و گوشت بزغاله و تدبیرها که اندر علاج تب پیران گفته شد نافع بود و آب
با جلاب یا با آب انار شیرین آمیخته خورد **باب پنجم** که اندر جگر پدید آید علامت وی آنست که چشم و روی
بر آماسیده بود و تشنگی نباشد مگر وقتی که در گرمابه مقام بسیار کند یا حرارتی دیگر بدو رسد و رطوبت بجوشد و تشنگی آرد
و نبض نرم و ضعیف باشد و بول رقیق و گوشت اندامها خاصه گوشت سر اسفنج نرم و آویخته شود و اگر این علت
دراز گردد باستسقا ادا کند **علاج** این هم عسر باشد و ریاضت و کم خوردن و از آب خوردن باز داشتن
چندانکه توانند سودمند بود و علاجها که اندر باب سوء المزاج سرد یاد کرده آمد و اندر علاج سوء القنیه یاد کرده آید آنچه لایق
تر باشد بگزینند درین علت بکار برند **باب ششم** در سوء المزاج گرم و تر که در جگر پدید آید و علاج آن باید دانست که
مزاج خون گرم و تر است و تولد خون در جگر است از بهر آنکه مزاج جگر نیز گرم و تر است و بدین سبب این مزاج
جگر را مزاجی غریب نیست لیکن اگر با فراط گردد علامتها خونی که معلوم است پدید آید و در تن خاصه اندر جگر گرانی
پیدا شود **علاج** نخست رگ باسلیق باید زد و شراب عناب و سکنگبین ساده و شراب ریواج دادن و
استفراغ بماء الجبن و آب عنب الثعلب حل کنند و بدهند صواب باشد و غذا طفیشل و کوک و سمال (?) و سماق با و
زرشک با فرماید **باب هفتم** در سوء المزاج گرم و خشک که در جگر پدید آید و معالجات آن هر علامتی که در سوء المزاج
گرم یاد کرده آمده است از حرارت اندرون و خشکی دهان و زبان تشنگی و سرعت نبض و تلخی دهان و براز
صفرائی همه با فراط باشد **علاج** اگر مادی باشد نخست بماء الجبن استفراغ کنند یا با آب عنب الثعلب و آب کاکنج
و آب کسنی با فلوس خیار چنبر و شربتی پس از استفراغ شیر خر و شکر دهند و کشکاب کدو و تر در روی بخته
با روغن بادام یا روغن بنفشه و روغن نیلوفر و آب کدو با آب انار ترش و شیرین آمیخته و آب خربزه
هندی و آب خیار و لعاب اسبغول ازین جمله هرچه میسر شود با شکر می باید داد و طعام قلیه کدو و قلیه خیار
و ساک کوکی و اسفاناخ و کشک جو و خایهٔ مرغ نیم برشت زرده و سپیده با روغن بادام شکر **باب هشتم**
در سوء المزاج سرد و خشک که در جگر پدید آید علامت دق وی آنست و علامت ذبول و علامتهای مزاج سرد
که یاد کرده آمد ظاهر باشد **علاج** مرهمها و ضمادهای گرم که در علاج سرد یاد کرده آمد بروغن نرگس

و بروغن حر

وبروغن خیری وروغن سوسن وروغن یاسمن وموم زرد سازند بکار برند و ماء الاصول با روغن بادام شیرین دهند و دواء المسک و معجونها گرم سودمند بود و طعام گندم آب و سوسن آب حلبه پس ازانکه گرمابه بیرون آیند و زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت با شکر و دارچینی بغایت سودمند باشد و همچنین ماء اللحم با شکر و نان باگیزه در شراب کهن مروق ترید کرده نافع بود و آب با ماء العسل آمیخته خورد یا با شراب کهن

باب نهم از جزو نخستین

در تدبیر خداوند جگر کوچک کسانی باشند که جگر ایشان کوچک باشد و افشرهٔ کیلوس که از معده بجگر آید در وی نگنجد و بران جای تنگ باشد و بر جگر گران گردد و قوتهای او از گواریدن و تصرف کردن دران عاجز آید و تن از غذا بهره بمقدار حاجت نیابد علامت وی آنست که اگرچه طعامی لطیف بمقداری معتدل خورند گرانی کند و بادها در شکم افتد و قوتها و تن ضعیف باشد و تن لاغر بود از بهر آنکه حاجت خویش از غذا نیابد و کوتاهی انگشتان نشان کوچک جگر باشد

علاج

طعام او چیزی باید که ازان غذای بسیار خیزد و زود گوارد چون غذاها که در کتاب حفظ الصحة یاد کرده آمده است و آنچه بیکبار خواهد خورد بتفاریق خورد هر چند روز شربتی و داروی که سده را بگشاید و جگر را با دراء البول یا بنرم کردن طبع پاک کند بکار دارند

باب دهم در چیزهایی که جگر را زیان دارد

بباید دانست که از چیزهایی که جگر را زیان دارد بر طعام خوردن است یعنی طعام نخستین ناگوارنده طعامی دیگر خوردن جگر را زیان دارد و خوردن نهار الوان بی ترتیب خوردن زیان دارد و ترتیب آن در کتاب حفظ الصحة یاد کرده آمده است و ناشتا و از پس ریاضت و از پس گرمابه و از پس جماع آب سرد خوردن جگر را سرد کند و باشد که باستسقا ادا کند و اگر بضرورت آب باید آب را با شراب ممزوج باید کرد و سخت سرد نباید خورد لیکن اندک اندک باید مزید و طعامهای لزج نخورد از بهر آنکه ازوی سده تولد کند و زیان دارد و از شراب شیرین سده تولد کند از بهر دو کار یکی آنکه جگر بحکم مزاج گرم و تر است ~~که اوراست~~ و شراب شیرین را که ملایم مزاج او بود زودتر بخود کشد دوم آنکه شراب زودتر که زود زود بجگر رسد و از ثقل او و از چیزی که بصحبت او رفته باشد سده تولد کند و نان فطیر و برنج بشیر و قطایف و سر و پاچهٔ گوسفند و گوشتهای غلیظ ~~و طعامهای~~ که هر چه خوش بوی است و اخلاط را از عفونت بازدارد و گشاینده است چون دارچینی و نقاح اذخر و هر چه دروی قوت زدودن است چون کشکاب و هرچه دروی قوت پزانیدن است و قوت قبض چون زعفران و هرچه طعم او خوش و شیرین است چون بادام و فستق و فندق و مویز همه جگر را سود دارد و کسنی دشتی و بوستانی جگر را سودمند بود و کسنی و آب او خداوند جگر سرد را با ماء العسل باید داد

جزو دوم

اندر شناختن حالهای ضعیفی

باب یازدهم جگر را ...

وسده و درد جگر و این جزو بخش بابست باب نخستین اندر ضعیفی جگر و علاج آن خداوند جگر ضعیف را بتازی

بمبود کویند وضعیفی و درد جگر را کباد کویند جالینوس کوید مبود آنرا کویند که افعال جگر او با خلل باشد بی انکه اندر وی

آماسی یا ریشی یا دبیله بود و اسباب ضعیفی جگر چهار نوعست یکی انکه انواع سوء المزاج خاصه جگر است یا سوء

المزاج همه تن با ماده و بی ماده دوم خللی که در کار اندامها افتد که جگر را بآن مشارکتی است چون زهره و سپرز

و گرده و معده و امعا و رحم و سینه و اندامهاء دم زدن سیوم آماسهاء گرم و سرد و صلب سرطانی و نرم

بلغمی چهارم قرحه و دبیله و جراحت و عفونت اما خلل اندر کار زهره چنان باشد که جگر را اندر جدا کردن صفرا

از خون یاری نتواند داد و آنرا بخویشتن نتواند کشید و خلل در کار گرده چنان باشد که جگر را در جدا کردن آب

از خون یاری نتواند داد و آنرا بخویشتن نتواند کشید از بهر انکه کار جگر اکار نیست که افشره کیلوس را از معده

بستاند و خون گرداند و خون را صافی کند و باندامها فرستد و فضلهاء صفرائی و سودائی و آبی را که اندامها را

بدان حاجتمند نباشد و بدین اندامهاء مذکور فرستد و این اندامها بقوت جاذبه که ایشان راست آن

فضلها را از جگر بخویشتن کشند و از وی قبول کنند و از دفع جگر و جذب این اندامها منفعتی بزرگ حاصل آید

و مشارکت در کار جگر پدید آید و کار او ضعیف گردد و خلل در کار معده چنان باشد که کیلوس ناگواریده و تمام

نا پخته یا تباه گشته بجگر رسد و خلل در کار امعا چنان باشد که در منفذی که میان زهره و امعاست و صفرا

ازان منفذ برووده آید سده افتد و آنچه نصیب روده است در زهره بماند و ازان دو مضرت حاصل آید یکی انکه

بسبب نرسیدن نصیبی از صفرا بروده قولنج تولد کند چنانکه در کتاب نخستین یاد کرده آمد و دوم انکه چون

نصیب روده از صفرا اندر زهره بماند و زهره ممتلی گردد و صفرای دیگر از جگر نتواند کرد و خلل در کار رحم چنان باشد

که خون حیض بسیار رود و از جگر میکشد تا جگر سرد شود و همه تن ضعیف گردد یا حیض باز ایستد و این فضلها

که دفع افتادی در جگر و تن بماند و آنچه بمشارکت سینه و اندامهاء دم زدن بود چنان باشد که اگر این اندامها

المی و آماسی بود و بسبب پیوستگی غشاها بیکدیگر و پیوستگی رگها که از حدبهٔ جگر برآمده است بدین اندامها الم

بجگر باز دهد خاصه بجانب محدب از بهر انکه این جانب باندامهاء سینه پیوسته تر است و نزدیکتر و بسیار بود که

قوتهای جگر بیکبار ضعیف شود و باشد که بعضی ضعیف شود و بعضی نه اما ضعیفی قوت جاذبه و هاضمه از سردی و تری

بود و ضعیفی قوت ماسکه از تری بود و ضعیفی قوت دافعه از خشکی بود علامتها رنگ و روی بمبود زرد بود و بعضی خداوند

[illegible] معده را [illegible] و بول غسالی نشان آن بود که کار جگر اندر خون گردانیدن افشره کیلوس که از معده بوی رسیده

با خلل و تقصیر است و بباید دانست که باخر مرض براز غسالی گردد و اگر خداوند علت محرور بود نخست مانند صدیدی گردد

منفعت [illegible] جگر

وازسپرز مانند خونی سوخته بود و بیشتری چنان باشد که بیش از غسالی صفرایی او بوده باشد و اگر خداوند علت سپرز مزاج
بود در اول برازد هم چون خون عفن بود و باخر براز محرور میرود و مختلف گردد چه برنگ و چه بقوام و مکمود را بوقت
گذشتن کیلوس بما ساریقا و بوقت هضم در جگر دردی نرم پدید آید واز موضع جگر تا بهلوها خنجر در رسد
که آنرا بتازی الاضلاع الخلف گویند و علامتهای مزاجهای جگر آنچه با ماده بود و آنچه بی ماده بود در جزو نخستین یاد کرده آمد
وآنچه اندرین موضع یاد کرده آید آنست که جگر گرم اخلاط را گرم کند و باندامها فرستد و بدان سبب اندامها گرم شود
وآرزوی طعام برود و باشد که تب آرد و بول سرخ و زرد باشد و تشنگی بسیار بود و جگر سرد اخلاط را غلیظ کند
وآرزوی طعام بسیار آرد و باول تب نباشد لیکن چون روزگار برآید و خون سرد که اندروی بماند تباه گردد
تب و گرانی جگر پدید آید و جگر سرد اخلاط را آبناک کند و طبع را نرم دارد و باخر باستسقا ادا کند و جگر خشک
اخلاط را غلیظ کند و اندک گرداند و بول نیز اندکی گرداند و بول نیز اندکی آید و علامت آنکه ضعیفی جگر بمشارکت
زهره است آنست که رنگ روی زرد یرقانی شود و باشد که بسبب سده میان زهره و رودها افتاده بود
سپید باشد و اگر بمشارکت سپرز باشد علامت وی آنست که نخست بیماریهای سپرز بوده باشد و رنگ روی
بسیاهی و تیرگی گراید و اگر بمشارکت معده بود ناگواریدن طعام و احوال معده بران گواهی دهد و اگر بمشارکت
رودها بود قراقر و پیچیدن رودها و قولنج بران گواهی دهد و اگر بمشارکت گرده بود تغیر حال و علامتهای سوی القنیه
پدید آید و اگر بمشارکت رحم بود تغیر حال حیض علامت آن بود و آنچه بسبب آماس و قرحه و دبیله و مانند آن بود
علامتهای آن در جایگاه یاد کرده آید و علامتهای ضعیفی قوتهای جگر آنست که اگر قوت جاذبهٔ او ضعیف باشد
افشرهٔ کیلوس را با ثقل ~~بر دها فرود آید~~ از ثقل جدا نتواند کرد و بخویشتن نتواند کشید تا هاضمه آنرا بگوارد
و اندامها از آن غذا یابد بدین سبب در تن لاغری پدید آید و پس از آن اسهال کند اسهالی تر و سپید
گراید و حال این کیلوس و منفعت آن در کتاب نخستین در تشریح امعا یاد کرده آمده است و اگر معده
با ضعیفی قوت جاذبهٔ جگر قوی باشد ثقل که فرود آید بقوت معده گوارده باشد و اگر معده ضعیف باشد ثقل که فرود آید
ناگواریده باشد و سبب ضعیفی جاذبه جگر تا سوده بود که در میان رودها و جگرها افتد یا آماسی و اگر قوت ماسکه
ضعیف باشد افشرهٔ کیلوس را که جاذبه جذب کرده بود نگاه نتواند داشت چندانکه قوت هاضمه آنرا بگوارد و علامت
وی آنست که طبع نرم بود و تن لاغر شود و لیکن طبع وی را دیرتر از آن آید که از ضعیفی جاذبه آید و رنگ ثقل بسرخی گراید
و اگر قوت هاضمه ضعیف باشد علامت وی دو نوع بود یکی آنکه طبع نرم باشد و آنچه بیرون آید غسالی بود دوم آنکه
جگر افشرهٔ کیلوس را ناگوارده باندامها فرستد و تهیج پدید آید و باستسقاء لحمی ادا کند و اگر قوت دافعه ضعیف بود

که از جگر بازو رها فرود آید

فضلها را از خون جدا نتواند کرد و بول اندک باید و کم و لک بود و طبع نیز کمتر آید و فضلها با خون باندامها رود و علامت
وی آنست که آن فضله بهر اندامی که کرا آید آماسی و بیماری تولد کند و اندر منفذها و تب عفونی پدید آید و رنگ
روی بکردد و درشت و تیره شود و شهوت طعام ضعیف کردد و بعضی را قولنج تولد کند و بعضی را استسقا و بعضی را
یرقان زرد و سیاه و بعضی را کر و خارش و تو باید پدید آید **معالجات** نخست تامل باید کرد تا معلوم کردد که
سبب ضعف جکر چیست در بیشتر حالها سردی و تری بود و خشکی کمتر باشد بدین سبب اندر علاج او داروهای
لطیف کرم کننده و بزاینده و کشاینده بیشتر بکار آید و این داروها از داروی قابض خالی نباید که کوهر جکر را
بقوتی قابض قوت دهد و عفونت باز دارد چون زعفران و انار ترش و شیرین که آنرا بتازی المز کویند اندر علاج
جکر بکار آمده است و هرچه بدو ماند از بهر انکه در وی قوت قبض است ترشی رطوبت غلیظ را تقطیع کند و حرارت را
تسکین دهد شیرینی رطوبت را بپزد و سده را بکشاید و برودت ترشی را معتدل کند و مویز که با دانه بکار آید
ازین نوع باشد و آنجا که تحلیل باید کرد و اکر آماس بود یا سده داروهای آن از داروهای قابض خالی نباید که
باشد داروی قابض دور باید داشت و اکر در جکر ماده ای بود که باستفراغ حاجت آید تامل کند اکر ماده
خونی بود فصد باید کرد و اکر خلطی غلیظ و لزج است استفراغ بغاریقون کنند و اکر رقیق است و بکرمی میل دارد
استفراغ بافسنتین و عصارهٔ غافث کنند بداروی که قوت استفراغ باندازهٔ حاجت یاری دهد
و کاه باشد که اسهال پدید آید و طبیعت است و مصلحت است و جکر بدان پاک نمی شود مددی دهند تا زودتر پاک شود
اکر باز باید داشت داروهای خوشبوی کشاینده و قوت دهنده باید داد و قبضی معتدل و کشیدنی باندازه **صفت**
داروی که جکر را پاک کند و قوت دهد بکیرند لک مغسول و ریوند چینی از هر یک سه درم عصارهٔ غافث و تخم بادیان
و تخم سرمق از هر یک پنج درم افسنتین شش درم تخم کسنی ده درم کسوت هشت درم تخم کرفس چهار درم شربه دو درم
معجونی که جالینوس میکوید بیماریهای جکر را موافق بود بغایت بکیرند مویز دانه بیرون کرده بیست و پنج مثقال زعفران
یکمثقال در بعضی نسخها نیم مثقال قصب الذریره دو مثقال مقل الیهود دو مثقال و نیم دارچینی یک مثقال در بعضی نسخها
دو مثقال سلیخه نیم مثقال سنبل سه مثقال اذخر چهار مثقال صمغ البطم چهار مثقال دارشیشعان دو مثقال انکبین
شانزده مثقال مقل را اندر شراب حل کنند و با دارو بهم بسرشند چنانکه رسم است شربه یکمثقال جالینوس کوید
این معجون مرکبست از داروهائی که هر یک بخاصیتی با جکر موافقت کنند بعضی قابض است که جکر را قوت دهد و بعضی
بزاینده است و بعضی صدید و مادهٔ بدر انشفث کنند و پاک کننده است و بعضی مزاج را باصلاح باز آرنده است
و بعضی عفونت را باز دارنده است و دارچینی و سلیخه ضد عفونت آید و مزاج را باصلاح باز آرند و صدید را دفع کنند

و با داروهائی

وبا داروهای زیانکار باز کوشند و مضرت آن باز دارند و دارچینی قوی از سلیخه است و هر چه در سنبل و عفران قوی تر اند درین باب وزعفران و دار شیشعان عفونت باز دارنده و برانیده و قبض کننده و مویز جگر را سخت موافق است وزن او درین معجون بدین مقدار از بهر آنکه ر دند تا شربتی او را بدیگر داروها شکسته باشند و قوتهار جگر داده تا موافق تر باشد و مقل نرم کننده است و برانیده و تحلیل کننده و علک البطم گشاینده و زداینده است اگر حرارتی بیشتر بود افیون و بزر البنج درین معجون زیادت کنند و منفعت آن بسیار باشد و فلونیا از بهر آنکه دروی افیون و بزر البنج است و داروهای قوی کننده نافع است انواع ضعف جگر را و جگر گرگ خشک کرده و کوفته مقدار کفچه با شراب بدهند بخاصیت سودمند بود و هر گاه که علاجها بواجب کرده باشند شیر اشتر اعرابی دادن نافع بود و ضمادها که در علاج ضعیفی معده یاد کرده آمده سودمند بود و اگر سبب ضعیفی جگر سوء المزاج گرم باشد آبی و سیب شامی و امرود چینی و انار ترش و شیرین سودمند بود اگر سده باشد آب کسنی و گشنیز پراکنده و با اندکی تریز و اگر حرارت سخت قوی نباشد اندر سکباج و مصوص دارچینی و سنبل در او کنند و در ضعیفی قوتهای جگر نگاه باید کرد و اگر قوت هاضمه ضعیف باشد سنبل و بسباسه و جوز بوا و کندر و مصطکی و قصب الذریره و سعد سودمند بود و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد داروهای قابض زیادت کنند و از داروهای گرم بکاهند و اگر با داروهای گرم و داروهای قابض که با آن برابری کند بیامیزند صواب باشد چون گلنار و طراثیث و گل سرخ و اگر قوت جاذبه ضعیف باشد داروهای قابض کمتر باید کرد و داروهای گرم خوشبوی بران غالب باید و از قابض بیش ازان نباید که قوت جگر را نگاه دارد و درین موضع ضمادها و طلاها موافق تر بود و اندرین باب از تدبیر گشادن سده غافل نباید بود و اگر دافعه ضعیف باشد تدبیر گشادن سده باید کرد و گرده را گرم گردانیدن و به باید دانست که همه انواع سوء المزاج همه قوتها را ضعیف کند و اگر چه ضعیفی قوت هاضمه و جاذبه بیشتری از سردی بود گاه باشد که سبب ضعیفی سوء المزاج گرم باشد چیزی سرد باید داد تا قوت باز آید بدین سبب هر جا که قوتی را ضعیف یابند بحث تامل باید کرد تا سبب آن کدام نوع از انواع سوء المزاج است که مزاج را بدل باید کرد و موافق تر طعامی خداوند جگر ضعیف را گوشتها سبک و نازک بود و نان پاکیزه که از گندم پاکیزه پزند و کشکاب مجرور را ساده دهند و مبرور را با انگبین دهند و زرده خایه مرغ نیم برشت و انار با که از انار دانک و مویز پزند با قدری فلفل و دارچینی بکار می برند سودمند بود **باب دوم در سده** که در حدبه جگر افتد و علاج آن سده جگر یا در جانب محدب افتد سبب آن بسیاری خون غلیظ باشد و ضعیفی قوت دافعه و آنچه در جانب مقعر افتد سبب آن غلیظی و خامی و ناگوارندگی افشره کیلوس از معده بجانب مقعر جگر اندر آید و آنچه غلیظ تر و خام تر بود آنجا بماند و آنچه رقیق تر و پخته تر بود

بگذرد و بجانب محدب آید و سبب بزرگتر اندر تولد سده خوردن طعامهای غلیظ و لزج است و خوردن گل خاصه اگر از پس
طعام ریاضت و حرکت کنند یا در گرمابه شود یا زود در اثر آن نبیذهاء گران خورند و بسیار باشد که سبب سده تنگی
و باریکی رگهاء جگر باشد که از آفرینش چنان آمده باشد و باشد که سبب آن خوردن چیزهاء قابض چون آبهاء معدن است
و غیر آن و باید دانست که تحلیل سده که در جانب مقعر بود با اسهال باشد و یا در دگمه بود و تحلیل و استفراغ آنچه بجانب
محدب بود با ادرار تولد باشد و هرگاه که سده کهن شود یا آماس تولد کند با تبهای عفونی و بیشتر با استسقا ادا کند و
گاه باشد که بادها و دردهاء صعب تولد کند و گروهی گفته اند ممکنست که بر دهنهاء رگهاء جگر گوشتی و فزونی و ثولولی پدید آید
و شیخ رئیس رحمة الله میگوید این سخن از تحقیق دور است از بهر آنکه رگها عصبانی است و بر وی ثولول نروید و نه
گوشت فزونی اگر بنادر نزدیک وی یکبار اتفاق افتاده باشد همه را بران قیاس نتوان کرد **علامت** سده دو نوع است
یکی آنکه از ثقل رقیق و بسیار و سپید بود از بهر آنکه راه افشره کیلوس که می باید که بجگر آید و در جگر خون گردد و آب
از وی جدا شود و بگرده و مثانه فرود آید بسته بود و آنچه بهرهٔ جگر است از کیلوس و آب بیشتری با ثقل آمیخته بروده
فرود آید بدین سبب براز بسیار و رقیق و سپید و ناتمام بود دوم آنکه در جانب محدب جگر گرانی بود از بهر آنکه جگر را از آن
مقدار افشره کیلوس که بدو اندر آید بسبب سدها ممتلی گردد و از وی بدشواری دفع شود خاصه اگر سده در جانب
محدب بود جگر گرانی بود از بهر آنکه گرانی بیشتر بود و فرق میان سده و آماس آنست که آماس با تب و گرانی بود
و با درد صعب لیکن گرانی سده بیشتر از گرانی آماس بود و درد نباشد و اگر باشد کمتر از درد آماس بود و تب نباشد
و خداوند سده اندک خون و بدرنگ باشد که خداوند سده بسبب مشارکت جگر با اندامهاء سینه تنگی نفس پدید آید
علاج گشادن سده که در حدبهٔ جگر باشد بداروهای ادرارکننده باید کرد اما اگر حرارتی باشد آب کسنی و سکنگبین و آب
لسان الحمل و برگ او و بیخ او باید داد **صفت** سکنگبین که سده را بگشاید و گرم نباشد بگیرند بیخ کسنی و تخم کسنی
کوفته و تخم خرفه و تخم حماض کوفته و تخم خیار کوفته همه را در سرکه و گلاب بجوشانند و به پالایند و از آن سرکه سکنگبین سازند
و کشوث بس گرم کرده نیست و گشاینده است و ریوند چینی بدو نزدیک است و افسنتین رومی بهر دو نزدیک است
و سکنگبین بزوری که تخمها بسیار در وی نباشد هم باعتدال نزدیک است و فاضل ترین داروها که سده را بگشاید
و مزاج را نه گرم کند و نه سرد سرغیس است و کمافیطوس نیز در گشادن سده فعلی قویست لیکن گرم تر و خسیس است
بمقداری اندک و اگر با کسنی دهند معتدل شود و اگر بچیزی گرم حاجت آید سکنگبین از انگبین سازند و تخمها بیشتر
کنند و سکنگبین عنصلی و اصل السوس و هلیون بیکدیگر نزدیکست و اگر سرد تر باید آب کسنی و آب کشوث دهند و اگر
گرم تر باید با شراب دهند و سرکه سیر و سرکه انگدان و سرکه کبر همه گشاینده اند و میل بگرمی دارند و داروهاء گرم و گشاینده

وادرارکننده

داداركننده اسارون وسليخه وقطراساليون وزراوند مدحرج وفوه ايرسا وغاريقون وافتيمون وعنصل وجعده وقنطوريون
باريك وعصارهٔ او وجنطيانا وزرنبس وسكنكبين وعسلي كه بفوه سازند وبنجهاى قوى وانجير بستي بروغن بادام
تركرده وفتق نيز ازين جمله است وآنكه از داروهاى مركب ما الاصول سخت قوى است **صفت** آن بكيرند بيخ كرفس
وبيخ باديان وبيخ كبر وبيخ سوسن وبيخ اذخر ازهريك ده درم مصطكى وانيسون وريوند چينى وقسط وفوه ازهريك
پنج درم حلبه پانزده درم مويز دانه بيرون كرده چهل عدد انجير بستي پانزده عدد همه را بپزند چنانكه رسم است
شربتي سي درم تا چهار درم روغن بادام تلخ وشيرين بيامانيم **صفت** داروى كه سده را بكشايد بكيرند غاريقون
وصبر وقسط وبيخ كبر وهريك برابر شربتي يكمثقال با سكنكبين **صفت** داروى ديكر بكيرند فقاح اذخر وجنطيانا بند
وغاريقون وبادام تلخ ازهريك جزوى شربت يك مثقال با سكنكبين ودو دانك ودواء الكركم واقراص
افسنتين داروى معتدل وحسي كه درباب سيوم ازجزو نخستين ازين كفتار يادكرده آمده است **صفت**
اقراص لك كه سده بكشايد وجكر را قوت دهد بكيرند لك وفوه وانيسون وتخم كرفس واسارون وافسنتين وبادام
تلخ وقسط وريوند چينى وعصارهٔ غافث وزراوند طويل ازهريك برابر شربت يك مثقال با سكنكبين وآزپس اين
علاجها شير اشتر دهند خصوصاً شير اشتر اعرابى واكر اعرابى نباشد اشتر را باديان وكرفس وكشنى وشبث و
بابونه وافخوان واذخر دهند واكر اين چيزها سالها حاضر نباشد تخم كرفس وتخم باديان وشبث وتخم كشنى وبابونه
خشك وافخوان واذخر بر علف او بيامیزند **باب سيوم** در سده كه در قعر جكر افتد ومعالجات آن
اكرچه تدبير كشادن سده كه در قعر جكر افتد بداروهاى مسهل بايد كرد اما نخست تدبير بزانيدن ونرم كردن ماده بايد كرد
وازداروهاى مسهل سبكتر بايد داد چون ايارهٔ فيقرا كه با بسفايج وغاريقون تركيب كرده باشند **صفت** آن ايارهٔ فيقرا
يكدرم غاريقون وبسفايج ازهريك دو دانك انيسون دانكى حب كنند چنانكه رسم است واكر ايارهٔ فيقرا با ريوند
تركيب كنند صواب بود **صفت** فيقرا يكمثقال ريوند چينى دو دانك ملح دانكى حب كنند چنانكه رسم است
بر با انيسون وروغن بادام تلخ سود دارد وطبيخ جنطيانا سده را بكشايد واماس صلب را نرم كند
صفت آن بكيرند جنطيانا نيم كوفته چهار درم افسنتين رومى هفت درم اكليل الملك پنج درم مويز دانه بيرون كرده
چهار درم انجير بستي بيست عدد همه را بپزند چنانكه رسم است وبه پالايند شربت چهل درم با روغن بادام **صفت**
مطبوخ ريوند بكيرند ريوند چينى ده درم افسنتين درم سداب يكدسته فقاح اذخر هفت درم مويز دانه بيرون كرده
چهل درم انجير بستي بيست عدد حلبه ده درم جمله را بپزند چنانكه رسم است شربه چهار وقيه با روغن بادام بكار برد وحقنها
كه دردى كمها بكشاينده باشند سخت موافق بود واكر مسهلى قوى تر حاجت آيد طبيخ افتيمون ولوغاذيا و

تبا دریطوس وحب اصطمحیقون اولیتر بود و اگر مزاج میل بسردی دارد معجونهای گرم وکشاینده بکار داشتن سودمند بود
ود دالک و دوالکرکم سور باب گذشته یاد کرده آمده است وقیذادیقون که در علاج معده یاد کرده آمده است و تریاق
اربعه که در علاج صرع یاد کرده آمده است و همچون فودنجی دامرویا وسنجرینا ومعجون مشک ومعجون الجذان بیاد که
در قراباذین یاد کرده آید این همه موافق باشد و سرخس و کاقیطوس سده مقعر و محدب جگر را بگشاید و کرم بنشیند
و اگر سرخس با بیخ کسنی دشتی و ناردین رومی ترکیب کنند داروی معتدل وگشاینده بود **صفت** آن بگیرند
سرخس سه درم بیخ کسنی دشتی دو درم ناردین ده درم افسنتین دو درم همه را با انگبین مصفی بسرشند شربه از دو درم
تا چهار درم و اگر سده کهن باشد رگ مابض از پای راست بزنند اما ضمادها از کندر واشق وکمافیطوس وانیسون
ومصطکی وزعفران وروغن ناردین وموم مصفی سازند یا از ترمس وجعده وقوه وانیسون وتخم کرفس وتخم بادیان
ومانند این **باب چهارم** در سده که از خوردن چیزهای قابض تولد کند علامت این سده سبب او باشد و علاج آن
بچیزهای نرم تری افزای باید کرد چون شیر خر و شکر وکشکاب وروغن بادام و آب کدو و هر چه در جزو نخستین
و بعلاج سوء المزاج خشک یاد کرده آمده است بکار بردن سودمند بود و همچنین علاج آنکه جگر او کوچک باشد
و آنکه در اصل آفرینش رگهای جگر او تنگ و باریک افتاده باشد و آنچه درین باب آمده است فرقی نیست
باب پنجم در بادها که در جگر تولد کند و علاج آن بسیار بود که در زیر غشاء جگر بخاری گرد آید و کثیف شود
و از آن بادها تولد کند و سبب آن یا ضعیفی قوت هاضمه باشد یا خوردن طعامهای بادناک و گاه باشد که
باد در زیر جگر افتد چنانکه در زیر سپرز پدید آید اگر باد در زیر جگر باشد هر گاه که دست بروی مالند قراقر کند و گاه باشد
که از مالیدن پراکنده گردد و اگر باد در زیر غشاء جگر باشد هر گاه که دست بروی نهند قراقر کند و خداوند علت در جگر
تمددی یابد بی گرانی و بی تب برخلاف آماس و سده که سده از گرانی خالی نباشد و آماس بی تب نبود
علاج این همچون علاج سده بود هم بداروها و معجونهای گشاینده که در باب گذشته یاد کرده آمده است و باشد
در گرمابه رفتن و یک قدح سرکه ناشتا خوردن و آب گرم خوردن و رگوهای گرم و ارزن و نمک گرم کرده
بر نهادن سودمند بود و بسیار باشد که تکمید زیان دارد و بادها را بجنباند تاملی باید کرد تا تمدد بکدام جانب
میل دارد و اگر میل بجانب امعا دارد نخست داروی مسهل دهند و اگر بجانب و سر بها پهلو میل دارد یا بسوی پشت
وکرده می کشد داروهای ادرارکننده دهند پس تدبیر سکنجبین که بادها کنند تکمید و غیر آن **باب ششم** در
درد جگر و معالجات آن به باید دانست که سبب درد سخت که در جگر پدید آید یا آماسی گرم باشد یا بادی غلیظ
و بدین سبب بسیار بود که خداوند درد جگر را تب آید و درد او زایل شود از بهر آنکه حرارت تب باد غلیظ و بدین سبب

باد غلیظ را

باد غلیظ را تحلیل کند و در کتابی که بقراط معروفست همی آید که هرگاه که شخصی را درد جگر پدید آید و در پس سر او
خارشی صعب تولد کند بر قفا او بثره چند یک دانه باقلی بر آید و هر دو انگشت از هر دو پای او آماس کند خداوند
علت روز پنجم پیش از بر آمدن آفتاب بمیرد و میگوید هرگاه این علت پدید آید عسر و تقطیر بول با آن بود و گروهی
میگویند این چند کلمه را بر گور بقراط نبشته یافتند و شیخ رئیس رحمة الله میگوید همانا که سبب این درد جگر و خارش
و بثره قفا و آماس انگشتان پای عسر و تقطیر بول است و آنگه ماده بدکه به بول دفع می افتاد بسبب عسر بول باطراف
باز گردد و از تیزی و تلخی و نرمی طبع بورقی آن ماده این بثره و خارش و آماس و درد جگر تولد کند علامتها
انواع سوء المزاج و علامت باد غلیظ همه در بابهای گذشته یاد کرده آمده است و علامت آماسها در جزو سیم
یاد کرده آید علاج انواع اعلال انواع سوء المزاج یا در علاج سده همه در بابهای گذشته یاد کرده آمده است
و معلوم شد و علاج آماسها جزو سیم یاد کرده آید و طبیبان پیشین درد جگر را بقول مطلق یاد کرده اند و آنرا علاجهای
خاصه فرموده و آن علاجها خداوند جگر صلب را سودمند بود صفت داروئی که درین باب نافع است
بگیرند عصاره برگ سرو دو وقیه با سکنگبین بدهند صفت داروی دیگر بگیرند طبیخ برگ سرو دو وقیه ریوند چینی
نیم درم زعفران دو دانگ تخم کرفس و تخم بادیان از هر یک دانگی بکوبند نرم و با آن طبیخ بدهند صفت داروی
دیگر بگیرند گل چهار درم سنبل و مصطکی از هر یک دو درم عصاره غافث و عصاره افسنتین و لک مغسول و ریوند چینی
و فقاح اذخر و زعفران و فوه و اسارون و تخم کرفس و تخم بادیان و صفت عود خام از هر یک درمی عود
بلسان نیم درم شربت دو درم با جلاب یا با سکر آنچه صواب بیند بحکم مشاهده دهند و اگر چنان باشد که با درد جگر
اسهال بود بگیرند وردی تخم پخته و لک و ریوند و سنبل از هر یک یکدرم خبث الحدید هفت درم با دو وقیه
آب کشنیز تر بدهند چنانکه از داروهای در هر شربتی دو درم باشد یا سه درم و از آب کشنیز تر چندانکه بنصیب
این قدر آید و از طعامهای غلیظ پرهیز کند جزو سیم اندر شناختن انواع آماسها که در جگر پدید آید و اسباب
و علامات و معالجات آن و این جزو شش باب است باب نخستین اندر یاد کردن آماس گرم که
در جگر پدید آید و علاج آن آماس جگر یا در گوشت جگر باشد یا در عضلها که بر بالای وی نهاده است یا در
ماساریقا یا در غشا و رگهای جگر و این کمتر افتد یا در همه اجزای جگر افتد و این نیز کمتر افتد و آنچه در جگر افتد
یا در جانب محدب افتد یا در جانب مقعر و ماده آماس یا خونی آرد یا صفرائی یا سودائی یا بلغمی بود یا
سودائی و صلب و سرطانی یا با دبیله باشد چون آماسی بزرگ شود فشارش بفم معده باز دهد و رای جالینوس
آنست که سبب فواق ماده صفراست که از جگر ماده بمعده در آید و فم معده را بشوراند در جمله اگرچه معده را با جگر

مشارکتی است بدان عصب که یاد کرده آمد لیکن آن عصب باریکست و تا آماس بزرگ نبود که زحمت و فشردن آن
بفم معده باز دهد فواق تولد نکند و اگر آماس در هر دو جانب جگر بود هر دو نوع علامتها که یاد کرده آمد ظاهر شود
و بسیار بود که آماس در یکی جانب جگر بود و بسبب مشارکت جانب دیگر آماس گیرد و همه علامات هر دو جانب پدید آید
لیکن نخست علامتها جانب دیگر و اگر آماس در غشا و رگهاء جگر بود درد جگر صعب تر باشد و تب سوزان تر و همه
انواع آماس گرم و سرد با آخر باستسقا باز گردد از بهر آنکه آماس نوعی و ماده آب ناک بسبب شده
اندر ماساریقا بماند و گذر نکند و سبب استسقاء زقی و لحمی گردد و اگر آماس در عضلهای شکم بود شکل آماس بر شکل
عضله بود بعضی از درازی و بعضی از پهنا و بعضی بوریب چنانکه در تشریح یاد کرده آمده است و آماس عضله زود
ظاهر گردد و آماس جگر آنچه در جانب مقعر بود ظاهر نباشد مگر که سخت عظیم گردد و آماس حدبه نیز بدان زودی
ظاهر نشود و از علامتها که در آماس جگر ظاهر بود در آماس عضله بس چیزی پدید نیاید و هر گاه که بینند که عضلهای
شکم خشک و لاغر می شود به باید دانست که در جگر آماس گرفت و اگر قوت معده و جگر قوی باشد و آماس در جانب
مقعر بود طبع خشک باشد و اگر قوت معده و جگر ضعیف بود طبع نرم باشد و اسهال در پیوندد و خطرناک باشد
و بقراط رحمة الله میگوید که هر گاه که در اول بیماری براز غلیظ و سیاه بود به باید دانست که در جگر آماسی عظیم است
و گرم و اگر آماس در ماساریقا بود علامتهای آن همچون علامتهای آماس جگر بود و لیکن تب نرم تر باشد
و گرانی و تمدد زیر اندرون تر بود و تمدد بیش از گرانی بود و هر گاه که علامتهای شده و علامتهای آماس ظاهر بود
و براز رقیق و کیلوسی بود و هضم معده ضعیف نبود و اندرون شکم تمددی باشد و تبی صعب می آید بباید دانست
که در ماساریقا آماسی گرم است و حال آماس گرم از سه بیرون نباشد تحلیل افتد و بگذرد و زایل شود یا نضج پذیرد
و ریم کند و بشره گردد یا صلب گردد و سبب صلب گشتن آن بود که اندر داروهای سرد و قابض افراط رود
و بحران آماس حدبه و عضلهای شکم یا برعاف باشد خاصه که از بینی راست آید یا به عرق یا به بول بود و بحران
آماس مقعر یا بعرق یا باسهال یا بقی و از بهر اینست که علاج آماس و سده حدبه بداروهای ادرار کنند و بدرار
و علاج آماس و سده مقعر بداروهای ملین و مسهل باید کرد معالجات نخست رگ باید با سلیق یا بزد یا بی
الکحل و اگر رگ زدن تاخیر کرده شود داروهای رادع بکار داشته آید بیم باشد که آماس صلب گردد و اگر داروهای
محلل بکار داشته آید بیم باشد که آماس بزرگتر شود و الم فزون تر پدید آید بدین سبب که آن از رگ زدن حکم کرده
تاخیر نباید کرد باندازه خون بیرون کردن و در ابتدای علت اندر شربت و غذا و طلا از رادع چاره نیست
لیکن صواب آن بود که چیزی محلل با رادع بیامیزند از بهر دو کار یکی آنکه رادع قبض کند و منفذها را فراهم کرد و صفرا

بدان کپیر

بدان سبب اندر جگر بماند و سبب زیادت شدن آماس گردد دوم آنکه اگر بکار داشتن چیزها را ردع افراط رود هم باشد که آماس صلب باشد و تحلیل حاجت آید و اگر در تحلیل افراط رود قوت ضعیف گردد و بدین سبب باید داروهای محلل داروهای قابض خوشبوی آمیخته باید چون سعد و قصب الذریره و افسنتین هریک باندازه که واجب کند و قانون علاج آنست که باول رادع بکار دارند و در میانه محلل با رادع بیامیزند و هرچند باخرتر میرسد محلل زیاده میکنند و رادع کمتر تا باخر رادع و قابض باید که بازآرند و محلل بسیار کنند و مقصود از قابض آن شناسند که قوة جگر نگاه دارند و این کاری باریکست جز طبیب ماهر این طریق نتوان سپرد از بهر آنکه گوهر جگر گوشتی نرم است و نازک تر و سست و مهلهل و جالینوس حکایة میکند از طبیبی که علاج میکرد و داروهای محلل بکار میداشت ضمادها از گندم و روغن زیت می ساخت و طعام او خندروس جالینوس او را وصیت کرد و گفت با داروهای محلل چیزی قابض بیامیزند وصیت او را قبول نکرد و بیمار هلاک شد و از داروها زداینده آنچه در وی تیزی بود در دانگی زد و ماء العسل اگرچه تیزی ندارد و در دانگیز نیست سدهٔ جگر و مبرز را گشاید و بیم باشد که سده زیادت کند از بهر آنکه سدهٔ این بیشتر از شیرینی افتد و کشکاب زداینده است و در وی هیچ تیزی نیست و از وی هیچ سده تولد نکند و زدایندگی او بر داروهای دیگر زیادت توان کرد و طبیعت را نشاید گذاشت که خشک بماند از بهر آنکه رنج افزاید و خطر باشد و نباید گذاشت که اسهال در پیوندد تا قوت ضعیف نشود و شربتها موافق خاصه در ابتدای علت آب کسنی است و آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب عصاء الراعی و آب کدو و آب خیار و از پس تر آب کشوث این آبها نخست با سکنگبین دهند و از پس آن با خیار چنبر دهند خاصه اگر طبع خشک باشد و اگر با ترانگبین و با آب تخم خرفه دهند روا بود و اگر خواهد که جگر را قوت دهند لک و ریوند چینی زیادت کنند و روغن بادام برچکانند و اگر حرارت بدان صعبی نبود آب کرفس سخت نافع بود و خیار چنبر با طبیخ افسنتین که در وی قصب الذریره پخته باشند و روغن بادام برچکانند نافع بود اقراص انبرباریس بگیرند گوشت انبرباریس پاک کرده ده درم گل و طباشیر از هر یک پنج درم مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه و تخم کسنی از هر یک سه درم تخم بادیان دو درم شربه یک قرص با سکنگبین و در نسخهٔ دیگر شربه دو مثقال و اگر با این علت سرفه باشد دو درم کثیرا و سه درم رب سوس بیفزایند و اگر حرارت سخت غالب باشد دو دانگ کافور زیادت کنند و با آب تخم خرفه بادهند و اگر خواهند که جگر را قوت دهند لک و ریوند چینی زیادت کنند صفت سفوفی که حرارت را بنشاند و سده بگشاید و ادرار کند بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم تخم کسنی و تخم کشوث و طباشیر از هر یک سه درم تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان از هر یک دو درم عصاره انبرباریس چهار درم ریوند چینی یک مثقال و در بعضی نسخها دو درم رب سوس و چهار دانگ لک مغسول

دیگر درم زعفران و یک درم سنبل و یکدرم مصطکی و یکدرم افسنتین و دو دانگ کافور آورده اند و اگر سرفه بود صمغ عربی
و کثیرا و رب سوس زیادت کنند و بآخر تر سکنگبین بزوری دهند و این اقراص و سفوف با آن دهند الوزیر گوید
آب کسنی و آب تربار دیگر درین علت سخت نافع است خاصه اگر دو هفته یا سه هفته پیوسته میدهند و اگر با گرمی
خشکی باشد ماء الجبن سخت موافق بود و موافقتر ضمادها در ابتدای علت از تراشه کدوی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر
و آب کاسنی و آب اطراف رز و آب لسان الحمل و صندل سرخ و صندل سپید و موم روغن از روغن گل و کافور
باید کرد و از پس چهار روز آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و خطمی زیادت کنند و هر روز داروی محلل زیادت میکنند
تا بوقت انتها رادع و محلل بنا نیم کنند چون در انحطاط افتد محلل زیادت کنند و رادع کمتر باندازه حاجت و در شربتها
نیز آب بادیان و آب کرفس و آب لسان الحمل و آب لبلاب می آمیزند صفت ضمادی نافع است
که در ابتدای علت سود دارد بگیرند آبی و بسرکه و آب بپزند و بکوبند و صندل با وی بسرشند و بروغن گل بمالند و بر جگر نهند
صفت ضمادی دیگر بابونه را در طبیخ افسنتین بپزند و ضماد کنند و یا آبی را بپزند و با آرد جو و گلاب بسرشند و هرگاه که تحلیل
خواهند اندرین ضمادها مصطکی و بابونه و اکلیل الملک و حلبه و آرد جو زیادت کنند صفت ضمادی که در انتها سود دارد
بگیرند صندل سپید و سرخ و گل سرخ از هر یک پنج درم بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و آرد جو از هر یک چهار درم افسنتین رومی
و فوفل و شیاف مامیثا از هر یک سه درم مصطکی و سنبل از هر یک دو درم زعفران یکمثقال کافور دو دانگ همه را بموم
مصفی و روغن بابونه و روغن بنفشه بسرشند صفت ضمادی که بوقت انحطاط سود دارد بگیرند صندل سپید و سرخ
و فوفل و بنفشه و نیلوفر از هر یک سه درم گل و بابونه و تخم کتان و افسنتین رومی و اکلیل الملک و برسیاوشان از
هر یک پنج درم سنبل و مصطکی و میعه و سعد از هر یک درم زعفران یکدرم و نیم همه را با روغن بابونه و موم زرد بسرشند چنانکه
رسم است صفت ضمادی که تحلیل کنند بگیرند صبر سه وقیه مصطکی یک وقیه بابونه و اکلیل الملک از هر یک چهار وقیه
روغن سوسن چندانکه کفایه بود و اگر اماس در جانب مقعر بود پس از آنکه رگ زده باشند همه قانونها که در اماس
جانب محدب یاد کرده آمده است نگاه باید داشت و همان نسق تدبیر کردن جز آنکه درین جای تدبیر نرم داشتن
طبع باید کردن باعتدال و شربتها نرم کننده و گشاینده چون آب میوه ها و سکنگبین و شراب خرما هندی و بدر آب
با اندکی بنفشه و آب عنب الثعلب با آب لبلاب و آب چقندر آمیخته و اندر مزوره ها چقندر و لبلاب و تخم کاکیان
که بتازی بزر القرطم گویند می پختن و از پس روز چهارم تا روز هفتم خیار چنبر در آب لبلاب یا در آب کرفس دادن
و اگر طبع سخت خشک باشد اندر سکنگبین و دیگر شربتها اندکی سقمونیا حل باید کرد و بدادن و از پس چهارده روز
در وقت انحطاط اندر مزوره ها تخم کاکیان و بسفایج و افتیمون همی باید ریخت تا طبع را نرم دارد و از صبر و غاریقون

درتبرید ماندن

وتربد و مانند آن مسهل ساختن و جایی باشد که بخربق سیاه حاجت آید و حقنهٔ نرم سخت موافق خاصه اگر از عصارهٔ چغندر و
انگبین و مقداری بوره و شکر سرخ سازند و آخر بطبیخ بسفایج و زوفا و سعتر و مقداری شحم حنظل ترکیب کنند
صفت سفوفی که سده و آماس را تحلیل کند و طبع نرم دارد بگیرند هلیله زرد ده درم تخم کشنی و تخم کشوث و تخم خیار
بادرنگ پاک کرده از هر یک دو درم لک مغسول و ریوند چینی از هر یک یک درم سقمونیا نیم درم شربتی دو درم
با پیرآب دهند و شیخ رئیس رحمة الله علیه گوید که من هلیلهٔ زرد را کاره‌ام از بهر آنکه در وی لختی قبض است ترسم
که مادهٔ رقیق را بیارد و غلیظ بماند و صلب شود و ضمادها هم از آن نوع که پیش از این یاد کرده آمده است
می کنند باب دوم اندر آماس گرم که اندر جگر پدید آید و ریم کند یا صلب شود علاج احوال آماس گرم که اندر جگر پدید آید از سه بیرون نباشد
یا تحلیل پذیرد و اعراض آماس زایل شود یا سر در ریم کند و دبیله گردد یا صلب شود علامت علامت تحلیل آنست
که اعراض آماس زایل شود و بیمار تندرست گردد و علامت ریم کردن آنست که تب و درد زیادت شود
و بقفا باز خفتن دشوار گردد و بر پهلو نتواند خفت و چون پخته شد و ریم گرد آماس نرم‌تر شود و انگشت بدو در نشیند
و اعراض آماس ساکن‌تر شود و علامت صلب شدن آنست که بلمس بتوان دانست که صلب است و علامت
سر کردن و کشادن آماس آنست که تب بلرزاند لرزانیدن سخت و در براز ریم پدید آید یا چیزی چون
دردی شراب و از پس آن سبکی پدید آید و گرانی زایل شود و کشادن دبیله از سه حال بیرون نباشد
یا با معا کشاید و علامت این است که ریم اندر براز پدید آید یا در منفذ گرده و مثانه کشاید و علامت این آنست
که ریم اندر بول پدید آید یا اندر فضای شکم کشاید و علامت این آنست که ریم نه در براز پدید آید و نه در بول
و دبیله یا اندر غور جگر باشد یا بر ظاهر او بود و اگر ظاهر بود رنگ ریم سپید باشد و اگر در غور جگر باشد میل بسیاهی دارد
و آنچه بر جانب حدبهٔ جگر باشد بیشتری بمنفذ گرده و مثانه اندر کشاید و آنچه بر جانب مقعر بود بیشتری
بروده اندر کشاید علاج آن که آماس گرم پدید آید شرایط علاج آماس چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است
بجای باید آورد از فصد و حجامت و نرم کردن طبع و ضمادهای رادع و محلل بکار داشتن و چون آماس بجانب
ریم کردن پدید آید بزودی‌تر پزانیدن باید کرد و در پزانیدن چاره نبود از داروهای لطیف کنند تا زودتر پخته شود
و سر کند و چون پخته شد طبیعت را یاری باید داد تا ریم را زودتر دفع کند و نگاه باید کرد تا میل ماده بکدام
جانب است اگر بروده‌ها فرود می آید داروهای نرم لغزاننده و اسهال کننده باید داد و اگر بجانب گرده و مثانه
می آید داروهای ادرار کننده باید داد و داروی ادرار کننده داروی تیز نباید تا مثانه را نرنجاند در جمله روده و مثانه را
از گذشتن ریم نگاه باید داشت تا مضرتی دیگر تولد نکند و چون ریم پاک کرده شد احشا را از باقی آن بباید شست

بجلاب و ماء العسل و غیر آن پس تدبیر رویانیدن جراحت کردن و آب لبلاب و آب کسنی و خیارچنبر که ترانگبین و خشت
در وی کداخته دادن و اگر قوی تر باید صبر کر افسنتین ترکیب کنند و شیر خر با شکر سرخ و ماء الاصول مویز و انجیر و بیخ بادیان
و حلبه اندر پخته و روغن بادام شیرین و تلخ و روغن حلبه و روغن خشک بر چکانیده و اگر قوی باید خرما اندر وی پخته
و شراب زوفا و شراب انجیر و ماء العسل و کشکاب با انگبین این همه یاری دهنده است اندر زرانیدن آماس صفت
سفوفی زرانیده و پاک کننده بگیرند طلخشوق یکدرم تخم مر و نیم درم آرد حلبه یکدرم این جمله با یک وقیه شکر و سه وقیه شیر خر
یک شربه بود و از پس آنکه آماس کشاده شد ماء الاصول که غافث در وی پخته باشند یا چهار درم روغن خشک یا ده درم
روغن زیت و نیم وقیه شکر و نیم وقیه فلوس خیارچنبر دادن صواب بود دیوجانس اسرافیون میگوید هرگاه که آماس کشاده شد
اولیتر آنست که ریم را بطریق بول باز گردانند و از بهر این کار طبیخ حاشا و طبیخ زوفا و طبیخ بودنه جویباری و طبیخ فنطوریون
و فراسیون فرمودست و این سفوف طلخشوق که بیشتر یاد کرده آمد از بهر این کار ستودست اما اگر حرارتی باشد
خربزه و تخم خیار بادرنگ و بیخ سوسن در فزایند و بمقداری کثیرا سخت نافع بود و تدبیر رویانیدن جراحت بدین ترتیب
باید کرد هر بامداد ماء العسل باید داد یا کشکاب یا جلاب شکر یا کشکاب و اگر حرارتی باشد سکنگبین ساده باید داد
و از پس آن بدو ساعت داروی رویانیده دادن صفت آن بگیرند مصطکی و تخم کسنی و گل مختوم از هر یک
یکمثقال کندر و دم الاخوین و گل و طباشیر از هر یک دو مثقال شربه سه درم با سکنگبین یا با ماء العسل یا با جلاب
و اما ضمادهای زرانیده که نخست بکار دارند تا آماس پخته شود از این نوع سازند بگیرند بابونه و اکلیل الملک و بیخ سوسن
و بیخ خطمی و بودنه و انجیر بستی و مویز دانه بیرون کرده و خمیر و پیاز بریان کرده و روغن تخم کاکیان از هر یک برابر
ضماد کنند و اگر قوی تر باید آرد جو و بورق و سرکین کبوتر و بودنه و علک البطم و زفت و کندر از هر یک بمقدار حاجت
بگیرند و ضماد سازند چنانکه رسم است و چون اثر پختگی پدید آید بیمار را بفرمایند تا بر پهلو خسبد و اگر ممکن گردد بود و قوت
دارد بفرمایند تا لختی برود و ریاضت کند و در گرمابه شود تا زود تر بگشاید و طعام پس از آنکه آماس کشاده باشد ماء العسل پخته
کر جلاب پخته با اندکی نشاسته و روغن گل و زرده خایه با روغن گل و شیر جوشانیده و آب او کمتر بود و طبیخ سپاری
و خندروس با روغن بادام صواب و خایهٔ مرغ نیم برشت و اطریه یعنی رشته موافق باشد و اگر خواهند که قوت یاری دهند
ماهی تازه و فروج دهند در جمله تدبیر این علت همچون تدبیر ریشها کرده وا معا کنند و اگر آماس در فضای شکم گشاید
چاره نباشد از آنکه پوست بیغوله ران بشکافند و عضله را چندان در کنند که صفاق اندرونی پدید آید و صفاق را بشکافند
و تا نیزه در وی سازند و بدست فرو مالند تا ریم از وی به پالایند چون پاک شده باشد تدبیر رویانیدن جراحت کنند
اگرچه مشکل بود باب سیم در آماس صلب که در جگر پدید آید و علاج آن این علت کمتر پذیرد خاصه اگر کهن گردد

اگر زود امید دارد

واگر زود امید وارتر از کهن باشد لیکن بدشواری وعسری علاج پذیرد و بیشتری باستسقا باز گردد و بعضی باشد که زودتر
هلاک کند خاصه اگر اسهال پدید آید و سبب اسهال که با این اماس پدید آید آنست که سر رگها که غذا از ان رگها از قعر
جگر بحدبه برآید بسته شود و غذا راه نیابد تا بگذرد و باندامها رود و چون غذا راه نیابد که بگذرد باز گردد و بروده‌ها فرود آید
و اسهال در پیوندد و از بهر آنک غذا گذر نیابد تا باندامها بهره ماند و تن لاغر شود و قوت نماند و زود هلاک کند علاج
قانون علاج آنست که اگر در تن خلطی بد باشد آنرا بحقنهٔ معتدل و شربتهاء نرم لغزاننده کم کنند چون لعاب تخم کتان
و طبیخ حلبه که لغزاننده است و براننده و نرم کننده صفت طبیخ حلبه بگیرند ده درم حلبه در مقدار ده استار آب بپزند
تا دو بهر برود و یک بهر بماند و به پالایند و سه درم روغن بیدانجیر برافکنند و بدهند بو حنا گوید طبیخ مویز و عناب و انجیر
سخت نافع است صفت آن بگیرند مویز دانه بیرون کرده سی درم انجیر خشک و عناب از هر یک بیست عدد
کرفس سه درم تخم بادیان و انیسون از هر یک دو درم حلبه و خسک از هر یک ده درم همه را بپزند چنانکه رسم است و به پالایند
و سه درم روغن بیدانجیر و دو درم روغن بادام شیرین برافکنند و بدهند و بعد از ان حبی سازند از ایارهٔ فیقرا
و غاریقون و عصارهٔ غافث و نمک هندی و انیسون با آب عنب الثعلب یا آب کسنی بدهند و علک البطم
طبع را نرم کند و طحین تخم کاکیان و لعاب او براننده و نرم کننده است و جلغوزه درین علت سودمند است و بیه لط
و بیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو خوردن و در ضمادها بکار داشتن نرم کننده و براننده است و مقدار نیم درم قسط
با مثقال در شراب انگوری بدهند سودمند بود و روغن ناردین و روغن مصطکی و روغن بلسان از هر یک مقداری
در طبیخ سداب و شبت سودمند بود یکهفته بدهند و روغن ناردین چهار درم دهند و تخم بنجنکشت یکدرم با آب کرفس
و آب کسنی و غافث یکدرم با این آبها و برگ لسان الحمل خشک کرده و بیخ او با این آبها و آب بادیان نافع بود
و حلتیت با بادام تلخ با روغن او و شراب نافعست و نخوداب از نخود سیاه نافع تر است و قوت و جعده
و کمادریوس و لوف درین باب نافع بود و لوف را ابلکوس گویند و از داروهای مرکب اقراص مقل
و [illegible] دوالکرکم و امانا ناسیا نافعست اقراص مقل نسخه محمد بن زکریا بگیرند گل سرخ ده درم سنبل دو درم زعفران
یکدرم سیر یکدرم قسط یکدرم و نیم مصطکی دو درم مغز بادام تلخ یکدرم و نیم مقل سی درم مقل را بشراب حل کنند
و داروها بدان بسرشند و اقراص کنند هر یک سه درم شربتی یک قرص با آب کسنی دهند گر با آب کرفس
گر باب بادیان صفت معجون گل بگیرند گل سرخ چهارده مثقال بیخ سوسن کوفته و بیخته هفت مثقال
و ریوند چینی و لک از هر یک یکمثقال و نیم سنبل و سلیخه و زعفران از هر یک سه مثقال مر نیم مثقال مر و زعفران
در سرکه حل کنند و داروها کوفته و بیخته با وی بیامیزند و بانگبین بسرشند شربتی نیم مثقال اندر طبیخ زوفا بدهند

صفت ذوالکرکم و معجون لک و اما ما سیاییش ازین درین گفتار یاد کرده آمده است صفت طبیخ زوفا بگیرند زوفای
خشک سه درم برسیاوشان و بیخ سوسن از هریک پنج درم حلبه ده درم تخم کتان هفت درم تخم خیار و تخم خطمی از
هریک چهار درم انجیر ده عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم بپزند چنانکه رسم است شربه چهل با یکمثقال روغن بادام
تلخ و یک مثقال روغن بیدانجیر و اگر حرارتی باشد ماء الجبن دهند و والک و اگر حرارت نباشد شیر اشتر دهند مقدار یک
رطل با دو مثقال کلکلانج و اگر با این سفوف دهند روا باشد صفت بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه از هریک جزوی
تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان از هریک چهار درم جزوی شربته سه درم با هفت درم شکر و شیر خر چنانکه یاد کرده آمد
و ضمادها ازین نوع بکار برند چاما تریا خشک در شراب قابض پخته و سنبل و فراسیون با مغز فستق سودمند بود و انجیر
پخته و آرد حلبه و سداب و اکلیل الملک و نطرون بر روی سرشته سودمند بود صفت ضمادی دیگر بگیرند حلبه و تخم کتان
از هریک ده درم میعه تر و موم صافی از هریک پنج درم پیه بط و پیه مرغ خانگی از هریک هفت درم و روغن ناردین یک درم
و اگر حرارتی باشد ضماد ازین گونه سازند بگیرند بابونه و اکلیل الملک از هریک یکجزو بنفشه خشک دو جزو حلبه و تخم کتان
از هریک نیم جزو مصطکی چهاریک جزوی روغن بنفشه و موم چندانکه کفایت بود و باقی علاج بحسب معالجات صاحب
تصرف می باید کردن باب چهارم در اماس عضله ... علاج اماس این عضلها همچون علاج اماس جگر
و داروها و ضمادها را در وی اثر بیشتر است و علاج آن آسان تر از علاج اماس جگر است از بهر آنکه در وی
خوف آنکه اماس صلب شود یا مسترخی گردد نیست باب پنجم در اماس جگر که از زخمی و صدمه افتد
و علاج آن بسیار باشد که بر جگر زخمی آید یا آسیبی برو رسد و اماسی تولد کند و بسیار باشد که اماس تولد نکند
لیکن زایده بزرگ از جای خویش زایل شود و علامت وی آنست که از پس آسیبی که رسیده باشد یا از جای
جسته باشد در شراسیف دردی پدید آید و علاج وی آنست که راست باز ایستد و سینه راست بدارد و بر افرازد
و خویشتن را بر زانیدن تا بجای باز آید و درد زایل شود و علاج اماس آنست که نخست رگ زنند و شربتهای
رادع بکار دارند بر قانونی که در باب نخستین ازین جزو یاد کرده آمده است و اگر قی یا باسهال خون برآمدن گیرد
داروهای قابض بیشتر بکار برند و گل مختوم با لعاب اسپغول و روغن گل سخت نافع است و اگر حرارت
غالب نباشد ریوند چینی و یکمثقال گلیله کوفته و بیخته در شراب انگوری مطبوخ نافع بود این قول ... است
از قدما که او را احجالیس گویند و ثابت می گوید ریوند و دارچینی و فوه از هریک یکدرم شربه یکدرم سه روز بدهند
با شراب انگوری مطبوخ صفت داروئی که در ابتدای اماس سودمند بود بگیرند ریوند چینی و گلنار و دم
الاخوین و شب یمانی برابر شربه یکمثقالی با آب تا این حرارت اماس را زایل کند و خون برآمدن باز

دارد

دارو **صفت** داروئی که در وی قوت ردع و تغریه و تحلیل باشد بگیرند گلنار ده درم اکلیل الملک ده درم گل سرخ چهارده درم اقاقیا چهار درم سنبل هندی و زعفران از هر یک شش درم مصطکی و قشور الکندر از هر یک چهار درم کوز سرو هشت درم همه بکوبند و به آب لسان الحمل بسرشند اقراص کنند شربه یک مثقال **صفت** ترکیبی دیگر بگیرند بنطافلین ده درم لک مغسول هفت درم ریوند چینی چهار درم زعفران سه درم و نیم حاشا چهار درم نخود سیاه هفت درم گل ارمنی ده درم مقداری مومیا و روغن سوسن حل کنند و داروها بدان روغن بسرشند و اقراص کنند شربه سه درم شیخ رئیس رحمة الله علیه گوید ریوند چینی و گل ارمنی با حب الآس آمیخته آزموده ام و سودمندترین داروئی است و در آخر علت که حرارت کمتر شده باشد و آماس باندکی باز آمده باشد ریوند چینی و لک و زنجبیل بکوبند و اقراص کنند بغایت سودمند بود و از عود و زعفران و حب الغار و مقل و قصب الذریره و مصطکی و موم و روغن سوسن و میسوسن ضماد کنند بغایت سودمند بود **باب ششم** در آماس سرد که در جگر پدید آید و علاج آن علامت این علت علامت سوء المزاج سرد است چنانکه در جایگاهش گفته آمده است و علاج این علت بعلاج سدهای جگر نزدیک است و بحسب استفراغ باید کرد با ایارهٔ فیقرا و غاریقون و مطبوخ و هلیله برین ترتیب آن روز که مطبوخ خواهند نخست پیش ازین طبوخ بگیرند ایارهٔ فیقرا و غاریقون از هر یک یکدرم حب ببندند چنانکه رسم است و در شب وقت خواب بخورد و بخسپد و بامداد مطبوخ خورد **صفت مطبوخ** بگیرند هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یک ده درم بیخ کرفس و بیخ بادیان از هر یک سه درم غافث چهار درم افسنتین رومی پنج درم تخم کشوث سه درم انیسون دو درم بسفایج نیم کوفته پنج درم ریوند چینی نیم مثقال مویز دانه بیرون کرده بیست درم همه را بپزند چنانکه رسم است و به پالایند و بیست درم فانید و سی درم ترانگبین در وی گدازند و باز بپالایند و باز خورند **صفت** قرصی نافع بگیرند انیسون و تخم کرفس و نانخواه و افسنتین رومی از هر یک سه درم فوه و لک مغسول از هر یک دو درم ریوند چینی و مصطکی و سنبل از هر یک یکدرم و نیم عصارهٔ غافث و زعفران از هر یک یکدرم همه را بکوبند و ببیزند و به آب کبر بسرشند و اقراص کنند شربه از یکدرم تا یک مثقال و اگر آماس جانب محدب بود ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ و شیرین و اگر در جانب مقعر بود مطبوخ افسنتین دهند چنانکه یاد کرده آمده است با روغن بیدانجیر تا طبع را نرم گرداند و باقی علاج از شربتها و ضمادها در باب سیم از جزو نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است **گفتار دوازدهم** اندر بیان کردن احوال بیماریهای سپرز و اسباب و علامات و معالجات آن و این گفتار چهار باب است **باب اول** اندر احوال و افعال سپرز و انواع سوء المزاج او سپرز اندامی است با منفعت بسیار و خانهٔ سوداست و هر گاه که سپرز فربه شود جگر و همه تن لاغر گردد از بهر آنکه او ضد جگر است و فعل او آنست که سودا را که دردی است و بمی خونست از خون جدا کند و بخویشتن کشد

ومزه آن بگرداند و ترش کند و غذای خویش ازان بردارد و هر روز جزوی ازان سودا بمعده فرستد و ترشی آن
معده را بگزد و شهوت طعام پدید آید و تا مزاج او معتدل بود ازوی منفعت بسیار حاصل آید از بهر آنکه سودای معتدل
بنیاد همه تن است و قوت اندامها و سختی استخوانها است و صبوری مردم بدان باشد و همچنانکه از اعتدال مزاج
سپرز منفعت بسیار است چون از اعتدال بگردد افعال او تباه گردد و مضرت بسیار و بیماریهای سودائی تولد کند
و تباهی افعال او از ضعیفی قوتهای او بود چون جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه هرگاه که قوتهای او بجای خویش باشد
همه سال تندرست باشد و از خوردنیها سودا پاک و هرگاه که قوتی از قوتهای او ضعیف گردد بیماری که بضعف آن
قوت تعلق دارد تولد کند و اسباب ضعیفی قوتهای او سوء المزاج سرد باشد یا گرم یا آماسی و ریشی و جراحتی که بدو رسد
اما اگر قوت جاذبه ضعیف گردد دردی خون را که سوداست بخود نتواند کشید و سودا بدان سبب با خون در همه
اندامها پراکنده شود و یرقان سیاه و بهق سیاه و کلف پدید آید و نخست رنگ و روی زرد شود که بسیاهی گراید
و با آخر یرقان سیاه گردد و اگر بسبب ضعیفی سوء المزاج گرم باشد و جگر گرم بوده باشد جذام تولد کند و اگر قوت
هاضمه ضعیف بود سودا اندر سپرز نیک نگوارد و حال بگردد و اگر سخت ترش بود که بمعده درآید آرزوی طعام
زیادت شود و جوع البقری تولد کند و اگر با معا فرود آید اسهال سودای تولد کند و اگر در یک اندام گرد آید
آماس سودائی تولد کند و اگر بقعر و سوی تن فرود آید بواسیر و داء الفیل و دوالی پدید آید و اگر بسبب ضعیفی قوت
هاضمه سوء المزاج گرم باشد ~~یا گرم یا آماسی و ریشی و جراحتی که بدو رسد اما اگر قوت جاذبه ضعیف گردد دردی~~
~~خون را که سوداست بخود نتواند کشید و سودا بدان سبب با خون در همه اندامها پراکنده شود و یرقان سیاه و بهق سیاه~~
~~و کلف پدید آید نخست رنگ و روی زرد شود که بسیاهی گراید و با آخر یرقان سیاه گردد و اگر ضعیفی قوت هاضمه سوء المزاج~~
~~گرم باشد~~ سودا را بسوزد و اگر بمعده یا بروده آید ریش معده و اسهال و ریش روده پدید آید اگر بدماغ برآید مالیخولیا
تولد کند و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد سودا ناگوارنده ازوی بیرون آید اگر بمعده آید منش گشتن و قی سودائی
پدید آید و اگر با معا فرود آید اسهال سودائی تولد کند و بهر اندامی که آید آماسی و بیماری سودائی تولد کند و اگر
قوت دافعه ضعیف باشد سودای فزونی ازوی دفع نشود و آماس گیرد و بزرگ شود و اگر ماده آماس عفن گردد
تبهای سودائی تولد کند و آرزوی طعام برود از بهر آنکه سودا از سپرز دفع نشود و بمعده درنیاید و اگر قوت دافعه
سخت ضعیف نباشد سودا را اندک دفع می کند و بیشتری دردی بماند و بدان اندازه بزرگی پدید آید و آماس کند
و اسهال بی ترتیب پدید آید از بهر آنکه دفع شود و نه بوجه خویش و بسیار باشد که بیماریها سودائی بسیار خوردن
طعامهای سودای بود و ضعیفی قوتهای سپرز و گاه باشد که بسبب بیماریهای سپرز بحران بیماری بود و به باید دانست که اگرچه

مزاج سپرز

مزاج سپرز سردست اندروی حرارتی است و رطوبتی غریزی معتدل و فعل قوت جاذبه به تمامی این حرارت است
و فعل قوت هاضمه بدین حرارت و این رطوبتی است الا آنکه تمامی فعل قوت جاذبه بحرارتی با خشکی غریزی معتدل
و تمامی فعل قوت هاضمه بحرارتی است با رطوبتی معتدل و سبب نقصان فعل قوت دافعه دو چیز است یکی رطوبتی رقیق
و غریبست که بروی غالب شود و او را مسترخی کند تا دفع نتواند کرد دوم آنکه در منفذ بیرون آمدن سودا ازوی سده
افتد و سبب نقصان فعل قوت ها که هم رطوبتی غریبست که بر خشکی غریزی غالب شود و قوت امساک را
باطل کند و گاه باشد که سبب ضعیفی این قوتها سوء المزاج گرم باشد و سبب سوء المزاج گرم از تیزی
خلط سودائی افتد که از جگر بدر آید و سبب تیزی خلط سودا از سوخته شدن خون بود یا سوخته شدن صفرا
اندر جگر و علامت تیزی خلط سودائی آنست که هر آماس که ازوی تولد کند و بهر اندام که گرد آید ریش گردد
و سوزان بود باب در ضعیفی قوتهای سپرز و علاج آن علامتهای ضعیفی قوت آن اندر باب
گذشته یاد کرده آمده است علاج اگر قوت جاذبه ضعیف باشد ریاضت کردن و بر ستور نشستن و موضع
سپرز را بدست مالیدن و جنبانیدن و مجمره آتش بروی آتش بر نهادن و خون بیرون ناکردن و ضمادها که
او را قوت دهد بکار داشتن سودمند بود و باقی علاج او علاج یرقانست و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد
علاج او علاج قی و اسهال سودائی است و علاج قی اندر گفتار دهم که علاج معده است و علاج اسهال نیز
اندر جایگاهش یاد کرده آید اگر قوت هاضمه ضعیف بود بنگرند اگر آرزوی طعام زیادت شده است
و جوع البقری پدید آمده است و اگر اعراض مالیخولیا پدید آمده باشد علاج آن اندر علاج بیماریهای دماغ
یاد کرده آمده است و اگر قوت دافعه ضعیف بود علاج او تحلیل آماس است چنانکه اندر باب دیگر یاد کرده آید همه
و اگر چنان باشد که قی یا اسهال سودائی پدید آمده است علاج هر یک در موضع آن جویند باب سیوم
اندر آماس سپرز و انواع آن و معالجات آن آماس گرم اندر سپرز کمتر افتد و اگر افتد بیشتر خونی بود صفرا
کمتر بود و بلغمی نادر باشد و هیچ آماس گرم اندروی دیر نماند و زود صلب گردد از بهر آنکه خانهٔ سوداست و
آماس او بیشتری اندر فرو سوی او بود از بهر آنکه مادهٔ او غلیظ است و سبکی و بعضی مردمان باشند که سپرز
ایشان بزرگ شود بران حال بماند و بسلامت باشند و خداوند علت سپرز بزرگ زاده باشد و همه عمر بسلامت
گذرانیده و کسانی باشند که سپرز ایشان بزرگ شود و بران حال بمانند و بسلامت باشند و خداوند علت
سپرز را بتازی مطحول گویند و سپرز را طحال و بقراط گوید هرگاه که مطحول از درد سپرز شکایت کند امید سلامت باشد
از بهر آنکه هنوز حس سپرز بر جای باشد و میگوید هرگاه که مطحول را اسهال خون افتد خیر باشد از بهر آنکه امید باشد

که مادهٔ علت تحلیل می یابد ولیکن اگر اسهال دراز گردد بزلق الامعا و استسقا ادا کند و هلاک کند از بهر انکه مزاج
سرد شود و حرارت غریزی نماند و اندر کتابی که از نوشتهای بقراط ساخته اند می آید که هرگاه که خداوند علت سپرز را
شهوت طعام باطل شود و از وی خونی سرخ رود و بر اندام وی ریشها و بثرهای سپید بلی در بر آید روز سیوم
هلاک شود و بول مطحول هرچه غلیظ تر و رنگین تر و بهتر و هرچه از وی ثفلی و رسوبی پراکنده بینند سخت نیک باشد
از بهر انکه نشان پاک شدن علت باشد و اگر در بول مطحول که تب دارد خونی فسرده بینند اماس سپرز او زایل
گردد و گاه باشد که بحران اماس سپرز برعاف بود خاصه از سوی چپ و گاه باشد که در پس گوش اماسی کند
صلب و بدشواری پخته گردد و دیر تحلیل پذیرد از بهر انکه ماده بس غلیظ باشد و گاه باشد که اماس جگر بحران انتقال کند
و اماس سپرز باز آید و همچنین گاه باشد که اماس سپرز بحران اسهال کند و اماس بجگر باز آید سلیم تر باشد علامتها
همه انواع اماس سپرز بگرانی باشد و یا دردی که از سوی چپ بحجاب باز دهد تا بشانه و دست و خیز کردن
بر آید و اگر اماس قوی باشد دم زدن مضاعف شود همچون دم زدن بچگان در حال گریستن از بهر انکه حجاب
بسبب مزاحمت اماس حرکت خویشتن بیکبار تمام نتواند کرد در میان فرو ایستد یک حرکت بدو بار
تمام کند دم زدن بدان سبب مضاعف شود و تا اماس نباشد با حجاب این مزاحمت نکند از بهر انکه سپرز را
با وی چندان مشارکت نیست که جگر راست و اماس سپرز بلمس نتوان یافت و بحس بصر نیز نتوان دید و خداوند
اماس سپرز لاغر شود و این معنی بیشتر یاد کرده آمده است و خون مطحول رقیق باشد از بهر انکه سپرز دُردی خون را
بخود کشیده باشد و گاه بود که زانو و پای مطحول گرم باشد از بهر انکه فم معده را با سپرز مشارکتی است بدان منفذ که
سودا از وی بفم معده آید و شهوت طعام بجنباند و بسبب این مشارکت فم معده سرد شود و حرارت از وی
بطرفی گریزد که قوی تر بود و انرا گرم گرداند و اطراف بینی و گوش سرد باشد از بهر انکه این هردو عضو سرمایافته اند
و ضعیف و از همه سببها سرد کننده زود اثر پذیرند و منفعل شوند و فرق میان اماس و باد آنست که باد گرانی
بکند و هر وقت که بمالند قرار گیرد و آروغ بر آرد و الم زایل شود و علامت اماس گرم آنست که اماس باتب و سوزش
و تشنگی باشد و اگر اماس صفرای بود تب گرم تر بود و تشنگی صعب تر و گرانی کمتر و اماس صلب و بلمس نتوان
دانست خداوند علت ترش روی و با غم و وسواس و اندیشها بد باشد و اختلاط ذهن یعنی آشفتگی عقل
کمتر باشد از بهر انکه ماده غلیظ بود و سنگی و از ثقل سوی زیر گراید پس اگر ماده سخت بسیار بود اماس عظیم باشد
و اختلاط ذهن پدید آید از بهر انکه سپرز را با حجاب مشارکتی است و حجاب را با دماغ و بسیار باشد که بر ساقها و بر ریشها
و بثرها بر آید و دندان ریزیدن بگیرد و گوشت بن دندانها خورده شود اما سبب ریشها و بثرها که بر ساقها بر آید میل کردن

چون کوفته

خون سوخته سودائی بود بد انجا نب و سبب خورده شدن گوشت بن دندانهای برآمدن بخار بد باشد سوی بالا و گاه باشد
که بسبب رگشتها ساق بحران اماس بود و بسیار باشد که بول مطول همچون بول ستوران باشد و چون ریاضتی
کرده شود و سودا تحلیل پذیرد بول سیاه گردد و گاه باشد که قوت سبرز بدو باز آید یا از علاج قوت یابد و قوت دافعه او
بر مادهٔ آماس مستولی گردد و ثفلی همچون دردی روغن زیت با سهال دفع افتد و اماس بلغمی نرم بود و رنگ
روی سپید بود و غباری از سیاهی بروی نشسته و بیشتری مطحولان را قی دشوار افتد و طبع خشک باشد دارو قی
و مسهل که ایشان را دهند قوی تر باید **علاجها** علاج اماس سبرز بعلاج اماس جگر نزدیک است و در علاج سبرز
سو احتیاط باید کرد تا اماس صلب نشود از بهر آنکه اماس گرم که درین هر دو عضو افتد زود صلب گردد داروها سبرز قوی تر
از داروهای جگر باید و لطیف کننده باید و با لطیف کنندگی سخت گرم نباید تا ماده را نسوزد و غلیظ تر نکند از بهر آنکه
غذای سبرز و ماده که اندروی است اگر با غذای جگر و ماده که در ویست قیاس کنند غلیظ تر بود بدین سبب داروهای سبرز
تلخ و تیز باید و داروی قابض با وی آمیخته تا قوت او را نگاه دارد و با سرکه تیز باید کرد و نخست که آغاز علاج کنند
رگ باسلیق باید زد از دست چپ یا حبل الذراع پس اسیلم و از پس فصد استفراغ کردن بمطبوخ هلیله زرد
صفت آن بگیرند هلیله سیاه و هلیله زرد از هر یکی هفت درم و نیم شاهتره هفت درم گز مازک و کبر از
هر یک سه درم و تخم کسنی و تخم کشوت از هر یک یکدرم و نیم آلو سیاه و خرمای هندی از هر یک باندازهٔ حاجت همه را
بپزند چنانکه رسم است و به پالایند و سحرگاه یکمثقال ایارج فیقرا و هر یک درم غاریقون حب کنند و بدهند
و بامداد مطبوخ دهند و دو درم غاریقون با دو اوقیه سکنگبین سبرز را پاک گرداند و هر بامداد شربت عنب الثعلب
و آب کرفس از هر یک دو اوقیه با شکر که با سکنگبین بدهند و آب برگ گز و آب برگ بید و آب برگ بید
که بتازی الغرب گویند و آب کشوت از هر کدام که حاضر بود با سکنگبین آمیخته میدهند و اقراص ریوند غاریقون
در وی زیادت کنند و بدهند با آب کسنی و سکنگبین و اگر تب نبود ماء الجبن دهند و برگ بید خشک کرده
در سایه کوفته و بیخته با دو درم هر بامداد نافع و آزموده است و برگ بید همچنان بسبب تلخی و قبض که در وی است
سود دارد و سبزی گز که در سایه خشک کرده باشد کوفته و بیخته با شکر سودمند بود و پوست بیخ گز با سکنگبین بزوری ترش
سودمند بود و ماده سودا را بطریق بول و براز بیرون آرد و سبرز را پاک کند و مرسوده مقدار یکدرم با سکنگبین
سودمند بود و مبرود را با طبیخ افتیمون دهند و دو درم تخم خربزه با سرکه بدهند و برا خاصیتی است اندر تحلیل اماس
سبرز و برگ لسان الحمل خشک کرده و کوفته مقدار یک ملعقه سفوف کردن سودمند و اقراص بنجنکشت با سکنگبین
سودمند بود **صفت** آن بگیرند تخم کسنی و تخم خرفه و بنجنکشت و کدو خشک کرده از هر یک برابر همه را بکوبند نرم شربه

دو مثقال با سکنگبین ترش و کدوی کوچک خشک کرده و کوفته ده درم با سکنگبین سودمند بود و ضمادها ازین گونه سازند
بگیرند سبوس گندم و بسرکه بپزند و نمدی باندازه سپرز بگیرند و بدان سرکه تر کنند و بر سپرز نهند گرم کرده و آن سبوس
بالای نمد نهند و ببندند و اگر بیمار طاقت ضماد ندارد او را بقفا باز خوابانند و سرکه را گرم کنند و نمد بران سرکه تر می کنند
و بر سپرز می نهند و اگر حرارت سخت قوی نباشد سداب درین سرکه بپزند قوی تر بود چندانکه طاقت دارد این نمد
بر می نهند و بر می دارند و گرم می کنند و باز بر می نهند و اگر این علاج در گرمابه کنند بهتر بود و خاکستر سرگین گوسپند گر
خاکستر گلخن بسرکه تر کرده سودمند بود و چغندر بسرکه پخته ضمادی معتدل است و بیخ خطمی همچنین و سرگین گاو جرالی
خشک کرده و بسرکه پخته ضمادی نیکست و اگر گوگرد زرد باوی بسرشند گرم باشد و قوی و ضمادها و شربتها گرم
در علاج سپرز موافق نبود از بهر آنکه بیم باشد که صلب گردد و اگر اماس صلب گردد نخست بر قانون راست باید فصد
رگ باسلیق و حبل الذراع را جمله زدن و شربتهای ملطف و مقطع معتدل بکار داشتن با اندک داروی قابض
و سکنگبین و سرکه ملطف و مقطع است خاصه سرکه کبر و سکنگبین که از سرکه کبر و شکر سازند با اندک زعفران
ملطف و آب بادیان تر و آب کرفس با سکنگبین معتدل است و ملطف و انجیر بسرکه فرغار کرده ملطف
و از پس آنکه چند روز ازین نوع شربتها داده باشند استفراغ کنند بمطبوخ هلیله صفت آن بگیرند هلیله سیاه
ده درم شاهتره ده درم بیخ اذخر و غافث از هر یک پنج درم کزمازو سه درم اشنه و افتیمون و تخم کرفس
و تخم بادیان از هر یک سه درم همه را بپزند چنانکه رسمست و به پالایند شربه دو وقیه با یک درم ایارج فیقرا و یک درم
غاریقون صفت حبی نافع بگیرند ایارج فیقرا و هلیله زرد و تربد از هر یک ده درم غاریقون و برگ گز از هر یک پنج درم
اشق و افتیمون و مقل از هر یک سه درم نمک هندی دو درم و داروها مفرد که خلط غلیظ را لطیف کند و سپرز را
برفق پاک کند فنطوریون باریک است و عصاره او و وج با انگبین سرشته هر روز یک ملعقه بدهند و حب الفقد
و کمافیطوس و کاریوس و فراسیون با آب آهنگران و حب الخضرا با سکنگبین و غاریقون با سکنگبین و حرف
و شونیز شربه از هر کدام که حاضر بود دو درم و پنج درم افتیمون کوفته و بیخته با یک وقیه سکنگبین سپرز را پاک کند
خاصه اگر دو سه کرت بدهند و شبت خشک با بول شتر نافعست و شیر شتر با بول او بغایت مفید باشد و شتر باید که
علف او کرفس و بیخ و بادیان و غرب و بید باشد و ماء الاصول با یک درم تلخ و چهار دانگ تریاق اربعه
نافعست و شیخ رئیس میگوید آنچه من آزموده ام برسیاوشان است و تخم بنجنگشت و زوفا خشک از هر یک برابر
شربه سه درم با سکنگبین و افتیمون و پوست بیخ کبر نیم نیم کوفته و بیخته و با انگبین سرشته شربه پنج مثقال نافعست
و تخم ترب دو درم و نیم با سرکه ناب سودمند بود و برگ جوز بسرکه اندر سرکه اسقیل پخته سودمند بود و کندر سود

یکمثقال با سکنکبین بزوری که ما‌ر الاصول سودمند بود و اگر قدحی سازند از چوب گز و خداوند علت سپرز طعام و شراب
اندروی خورد سپرز او باک شود و گفته اند که در مدت چهل روز بکداز د و از میوه های خشک پسته و بادام و چلغوزه
و فانید و جوز و انجیر خشک نافع بود و شراب قوی تلخ سپرز را سودمند بود و بکدازد و زیتون با سرکه پخته خوردن
و بنجکشت با سرکه برورده خوردن و چغندر با سپندان اجال کرده و ترب با سرکه برورده و خام سودمند بود
و آب بادیان بهترین چیزیست خداوند سپرز را و بلیل را و بلیل اندر طعامها کردن صلابت سپرز را ببرد و اندران زیره
کرده نانخواه و تخم بادیان می باید کرد صفت اقراص نوه بکیرند نوه دوازده درم پوست بیخ کبر و زراوند طویل و ابر
از هر یک دو درم همه را بکوبند و به برزند و با سکنکبین نرش بسرشند شربه یکمثقال اندر طبیخ افسنتین و پوست کبر دهند
صفت قرص دیگر آزموده بکیرند ابرسا چهار درم بلیل سپید و سنبل و اشق از هر یک دو درم اشق را بسرکه حل کنند
و داروها را بدان بسرشند شربه دو درم ابرن گویند آن طبیب که این قرص ساخت گفت من خوکی را سه روز
این قرص دادم بس اورا بکشتم سپرز او نیافتم صفت اقراص کبر بکیرند حب الفقد و پوست بیخ کبر از هر یک
ده درم و زراوند کرد و هیکرو و سداب و تخم سپندان و شونیز از هر یک سه درم اشق چهار درم اسقولوقندریون
هفت درم این دارو بتازی لحیة التیس گویند اشق را بسرکه حل کنند و داروها بدان بسرشند شربه دو درم با ما‌ء الاصول
کرپا سکنکبین صفت نسخهٔ دیگر ترکیب عیسی بن صهاربخت بکیرند پوست بیخ کبر چهار ستیر و زراوند طویل و دو سیر
تخم بنجکشت و بلیل از هر یک شش سیر اشق چهار ستیر قرص کنند چنانکه یاد کرده آمد سفوفی نافع بکیرند حب الرشاد پنج ستیر
اندر سرکه ناب ترکنند یک شبانروز چندانکه حب الرشاد آنرا در چیند دیگر روز یک ستیر برگ سداب خشک سوده
با وی بسرشند و قرص کنند و بر تنوری نیم گرم سخت کنند تا بریان شود و نگذارند که بسوزد بس بکیرند و آنرا بکوبند و هر روز
یک مثقال با سکنکبین بدهند صفت سفوفی دیگر بکیرند آرد یک من تخم سپندان چهل و چهار درم این تخم بکوبند و با آرد
بیامیزند و خمیر کنند و از آن قرصها کوچک برزند و بکوبند و سرکه بر چکانند و بخورند و اگر ناکوفته با سرکه خورند هر بامداد
روا بود سکنکبین که درین علت سودمند بود بکیرند پوست بیخ کبر و اسقولوقندریون و کزمازو و پوست درخت بید
و فوه و اسارون و وج همه را نیم کوفته بسرکه برزند و به بالایند و از آن سرکه سکنکبین سازند با انکبین صفت نسخهٔ دیگر
بکیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یک چهار جزو و بیخ اذخر و پوست بیخ کبر از هر یک دو جزو و تخم کرفس
و تخم بادیان و انیسون و قطراسالیون از هر یک یکجزو و نیم همه را بسرکه ترکنند سه شبانروز بس بجوشند و به بالایند
و انکبین بر افکند و سکنکبین سازند و با آخر یکدرم زعفران در وی بمالند و دوا الکرمل نسخهٔ عیسی صهاربخت که سده جگر و اماس
بکشاید در قرابادین یاد کرده و چیزها که بخاصیت آزموده اند و منفعت یافته شش روباه و جگر او خشک کرده سپرز گور

خرو سنبر زا سپ از هر کدام که بدست آید دو درم با سکنکبین سود مند بود و خفاش که بپارسی شب پره خوانند بگیرند و بکشند و شکم او پاک کنند و خشک کنند و بکوبند و چندانک سه انگشت بردارند یک شربه بود با شکر یا سکنکبین دهند و نسخه دیگر
بگیرند خفاش هفت عدد و بکشند و پاک کنند و در دیگی سفالین نهند و سرکه بران کنند و دیگ را بگلی برگیرند و اندر
تنوری گرم نهند تا بپزد و بگدازد تا سرد شود پس سر دیگ بگشایند و آنرا در سرکه بمالند هر بامداد مقدار دو درم
بدهند و شیخ رئیس میگوید این علاجی آزموده است و هرگاه که ازین داروها و قرصها و شربتها دهند بیمار را
از آب خوردن باید داشت چندانکه ممکن بود تا قوت دارد و مدتی بماند و بجانب جگر میل نکند **ضمادها**
ازین نوع سازند بگیرند سداب و پودنه و اندر سرکه بجوشانند و نمدی باندازه سپرز سرد بدان سرکه تر کنند
و بر سپرز نهند گرم کرده و انجیر و اکلیل الملک در سرکه بزنند و برگ سداب خشک سوده و بوره با وی بسرشند
و بر سپرز نهند و کاغذی باندازه سپرز بگیرند و انگبین بروی مالند و خردل ناکوفته بروی بپراکنند و بر سپرز نهند
و چندانکه صبر توانند کرد بروی بگذارند و برگ سداب خشک پنجاه درم اشق بیست درم بوره ده درم همه را بسرکه
بسایند و ضماد کنند و هرار برگ بسبند و تخم او بسرکه پخته و مهرا کرده ضمادی نیکست **صفت** ضمادی آزموده از
احصار کنندی بگیرند سداب و پوست بیخ کبر و افسنتین و پودنه و سعتر همه بکوبند و بسرکه ناب بپزند و بر نمدی اندر
آیند و نیم گرم ضماد کنند و هرگاه که سرد شود بردارند و دیگری گرم بر نهند تا بیست و یکبار هر بار دارو تازه و گرم می کنند
و باید که بیمار ناشتا بود تا فایده بود **صفت** ضمادی قوی و مسهل بگیرند خربق سیاه سه وقیه خربق سپید چهار
وقیه و اشق و نطرون از هر یک سه وقیه سقمونیا دو وقیه بلبل سی دانه همه را نرم کرده بسایند و مقداری بنفشه بگیرند
و چندان علک البطم در وی گدازند تا چنان شود که داروها در وی بتوان سرشت داروها بدان بسرشند و گرم
کرده بکار دارند و اشق و سرگین گوسفند بسرکه بسرشند ضمادی قویست **صفت** ضمادی قوی بگیرند اشق و بادام
تلخ از هر یک ده درم برگ سداب پنج درم بسرکه بسرشند و ضمادی کنند و آنرا که این علاجها اثر نکند و سپرز او
حجامت کنند و خون بردارند و اگر داغ کنند موضع داغ بگدارند ببندند و تا ماده بسیار به باید پس برویانند صواب بود
و هر وقت که ضمادی بکار خواهند داشت اولی آن بود که بیمار گرمابه شود ناشتا و در آب زن نشیند و ساعتی
نیک مقام کند و اچون از گرمابه بیرون آید ماهی شور و صحنا و خردل و فاریدان چیزی خورد و از پس آن اگر نبیذی
خورد تلخ ممزوج باب دریا و تدبیری لطیف کنند علاجی قوی کند سه روز این ترتیب بر دست گیرند روز چهارم
ریاضت فرمایند چندانکه مانده شود و عرق کند پس ضماد بر نهند و اگر آماس بلغمی باشد نخست استفراغ بلغم باز باید کرد
و هر چه معتدل ست از آنچه در آماس دل یاد کرده آمد برگزیدن و بدان علاج کردن و طعام مطحول شوربا و زیره با باید

و در سرد و کبر بخورد و پخته و مصوص بکرفس و سداب کرده و نان با سکنگبین خوردن سودمند بود و کشنی و کرفس و برگ ترب
و سپندان با حفندروز و زیتون پرورده و حبة الخضرا با سرکه پرورده و اطراف با سرکه پرورده و برگ کبر و ساق او بسرکه
پرورده و از گوشتها آنچه سبکتر و لطیف باشد چون دراج و تیهوج و تدرو و طیهوج و گنجشک این جمله که یاد کردیم
بغایت سودمند بود صفت نانی که مطحول را سودمند بود بگیرند آرد خشکار یک من تخم سپندان شش منّ آرد کوفته
و بیخته با آب بسرشند و نان از آن بپزند و آن نان بر سبیل نقل خورند و اگر با سرکه و ترب خورند روا بود باب
چهارم اندر درد سپرز که از باد خیزد علاج این علاج آماس صلب نزدیکست از بهر آنکه داروهای تحلیل کننده
باید محجمه را بس برنهادن سودمند بود و طعام سخت اندک باید خورد و تفاریق باید چندانکه ممکن گردد بر تشنگی صبر باید کرد
و اگر بجای آب شراب کهن خورد سودمند بود صفت قرصی که باد سپرز را بشکند بگیرند تخم سپندان بی فهم بکوبند و
بسرشند قرصها سازند باریک و کوچک و آنرا در تنور یا بر تابه بریان کنند و نگاه دارند تا نسوزد پس از آن بکوبند و بیزند
و حب الفقد و کزمازو از هر یک پنج درم اسقلوفندریون هفت درم اقراص سازند شربه سه درم با سکنگبین
صفت داروی دیگر بگیرند کزمازو ده درم تخم مرو ده درم کشنی و تخم خرفه از هر یک پنج درم شربه سه درم
با سکنگبین و آن اقراص بنجنکشت و ضماد همان از روغن افسنتین و روغن قسط و روغن ناردین سازند و اخلاط او
آنچه باشد سرکه پخته و نطرون و سداب و تخم بنجنکشت و اکلیل الملک و بابونه و باکورد و جعده و سایح و زفت
و جاوشیر و اشق گفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر بیان کردن احوال بیماریها که از بیماری جگر و سپرز خیزد و این گفتار
دو جزو است جزو اول اندر شناختن انواع یرقان از هر جنس و معالجات آن و این جزو نه باب است
باب نخستین اندر یاد کردن احوال یرقان بر وجهی کلی باب دوم اندر یاد کردن بر قانون زرد که از گرمی جگر
خیزد و علاج آن سیوم اندر یرقان زرد که از بسیاری طعام و شراب گرم و تولد صفرا خیزد چهارم اندر یرقانی
که سبب آن گرمی مزاج همه تن بود و علاج آن پنجم یرقانی که از بسته شدن مسام همه تن خیزد و معالجات
آن ششم اندر یرقانی که از سده جگر خیزد و علاج آن هفتم اندر یرقانی که که بحرانی و علاج آن هشتم یاد کردن یرقانی
از آماس جگر و از گزیدن جانوران بر خیزد و علاج آن نهم اندر یرقانی سیاه و علاج آن جزو دوم اندر شناختن
انواع استسقا و این جزو شش باب است باب اول اندر یاد کردن انواع استسقا و معالجات آن
دوم اندر یاد کردن سوء القنیه و علاج آن سیوم استسقاء زقی که با گرمی بود و علاج آن چهارم اندر استسقاء زقی
که با سردی جگر بود و علاج آن پنجم اندر استسقاء طبلی و علاج آن ششم اندر استسقاء لحمی و علاج آن گفتار
چهاردهم از کتاب ششم اندر بیان کردن انواع اسهال و سحج و زحیر و این گفتار سه جزو است جزو اول

اندر شناختن اسهال که سبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بمعده و امعا فرود آید و اسهال تولد کند
واین جزو پنج بابست باب اول اندر یاد کردن اسهال دماغی و علاج آن دوم اندر اسهال مراری و
علاج آن سیوم اندر اسهال کبدی و علاج آن چهارم اندر اسهال خون که از جگر بود و علاج آن پنجم اندر اسهال
که ماده آن از همه تن بود و علاج آن جزو دوم اندر شناختن انواع اسهال معدی واین جزو چهار بابست
باب اول اندر یاد کردن اسهال معدی که از سبب آن ضعیفی قوت ماضمه باشد و علاج آن دوم اندر
اسهال معدی که سبب آن ضعیفی قوت ماسکه باشد سیوم اندر اسهال معدی که سبب آن بسیار
آمدن سودا هنضد بود که از سپرز بمعده آید و علاج آن جزو سیوم اندر شناختن انواع اسهال معائی یعنی
اسهال که از روده بود واین جزو چهار بابست باب اول اندر یاد کردن اسهال معائی که آنرا زلق الامعا
گویند و علاج آن دوم اندر سحج و علاج آن سیوم اندر سحج و ریشی روده و اسهال آن خون که ذوسنطاریا
یا معدی گویند و علاج آن چهارم اندر زحیر و علاج آن گفتار یازدهم اندر بیان کردن انواع بیماریها مقعد و
شرح آن و بیرون آمدن و باز گردیدن مقعد و شقاق و بواسیر و اسباب و علامات و معالجات آن واین
گفتار هفت بابست باب اول سستی یاد کردن شرح آن و دوم اندر شرح سیوم اندر سستی شرح
و بیرون آمدن ثفل بی مراد و علاج آن چهارم اندر مقعد و علاج آن پنجم اندر خارش مقعد و علاج آن ششم
اندر بواسیر و علاج آن هفتم اندر نواسیر و علاج آن گفتار دوازدهم اندر بیان کردن انواع کرمهای خورد
و بزرگ که در امعا تولد کند و اسباب و علامات و معالجات آن واین گفتار سه بابست اول اندر یاد کردن
اسباب تولد کرمها و علاج آن دوم اندر حب القرع و کرمهای دراز و علاج آن اول اندر یاد کردن سیوم
اندر کرمهای خورد و علاج آن گفتار سیزدهم اندر بیان کردن انواع قولنج از هر جنس و اسباب و علامات
و معالجات آن واین گفتار ده بابست باب اول اندر بیان کردن بجشش ناف و درد شکم و علاج آن دوم
اندر قولنج و اقسام و علاج آن سیوم اندر قولنجی که از ثفل خیزد و علاج آن چهارم قولنجی که از بلغم خیزد غلیظ
و علاج آن پنجم قولنجی که از بادها غلیظ خیزد و علاج آن ششم اندر قولنجی که از آماس خیزد و معالجات آن هفتم
اندر قولنجی فتقی و التوائی و معالجات آن هشتم اندر قولنجی که سبب آن ضعیفی قوت دافعه قولون بود
و علاج آن نهم اندر قولنجی که سبب آن از باطل شدن حس شد قولون خیزد و علاج آن دهم اندر ایلاوس
که تاویل او رب الرحم نهاده اند و علاج آن گفتار چهاردهم اندر بیان کردن احوال بیماریها گرده و مثانه
و اسباب و علامات آن و معالجات واین گفتار چهار جزوست جزو اول شناختن سوء المزاج گرده

دراسهال

ورشتهها وضعیفی ولاغری آن و این جزو پانزده بابست اول اندر یاد کردن سوء المزاج گرم بماده و علاج آن دوم
اندر سوء المزاج سرد بی ماده و علاج آن سیوم اندر سوء المزاج گرم با ماده و علاج آن چهارم اندر سوء المزاج سرد
با ماده و علاج آن پنجم اندر لاغری گرده و علاج آن ششم اندر ضعیفی گرده و علاج آن هفتم اندر بادی که در گرده بود
و علاج آن هشتم اندر اماس گرم که در گرده پدید آید و علاج آن نهم اندر اماس صلب سوداوی که در گرده پدید آید
و علاج آن دهم اندر اماس صلب که بسبب ناصوابی بود علاج صلب گشته باشد و علاج آن باب یازدهم
اندر اماس صلب که از اماس گرم یا سرد تولد کند در گرده و علاج آن دوازدهم اندر بثره و خورجوب گرده
و جمله آلات بول و علاج آن سیزدهم اندر بول خون و شکافتن رگی در گرده و علاج آن چهاردهم اندر بسته شدن
خون در مجری بول و در گرده و علاج آن پانزدهم اندر یاد کردن قرحه گرده و همه آلات و علاج آن جزو دوم
اندر شناختن احوال بیماریهاء مثانه و این جزو هشت بابست باب اول اندر یاد کردن اماس گرم اندر
مثانه و معالجات آن دوم اندر اماس سرد اندر مثانه و علاج آن سیوم اندر قرحه مثانه و علاج آن چهارم اندر
بسته شدن خون در مجاری بول و مثانه و علاج آن پنجم اندر جرب مثانه و علاج آن ششم اندر بادی که در مثانه
پدید آید و علاج آن هفتم اندر دردی که در مثانه پدید آید و علاج آن هشتم اندر استرخای مثانه و علاج آن جزو
سیوم اندر شناختن احوال آنها که در فعل مثانه پدید آید و علاج آن چون تقطیر البول و حرقة البول و عسر البول
و سلس البول و دیابیطس و این جزو هفت بابست باب اول در تقطیر البول و علاج آن دوم اندر عسر البول
و علاج آن سیوم اندر حرقة البول و علاج آن چهارم اندر ادرار البول و دیابیطس و معالجات آن پنجم
اندر سلس البول و علاج آن ششم اندر بول خون و صرف و غسالی و علاج آن هفتم اندر بولهای غریب
و علاج آن جزو چهارم اندر شناختن احوال سنگ و ریگ که در گرده و مثانه بود و این جزو پنج بابست
باب اول اندر یاد کردن سنگ و ریگ در گرده و مثانه چگونه تولد کند دوم آنکه اندر سنگ و ریگ اندر
کدام تولد کند و علاج آن سیوم اندر علامتها سنگ گرده و مثانه و علاج آن چهارم اندر جراحت و مجرای بول
سنگ و دودی علاج پنجم اندر شکافتن مثانه و سنگ بیرون آوردن

گفتار نوزدهم از کتاب ششم

اندر بیان کردن بیماریها که مخصوص است بمردان و این سه جزو است جزو اول اندر شناختن احوال اماسها
و ریش و خارش قضیب و خایه و دیگر بیماریها که آنرا افتد و این جزو ده بابست باب اول اندر یاد کردن اماس
گرم در قضیب و خایه و علاج آن دوم اندر اماس صلب و اماس سرد در قضیب و خایه و علاج آن سیوم
بزرگ شدن خایه نه بر سبیل اماس و علاج آن چهارم اندر بر آمدن خایه بر بالای و علاج آن پنجم اندر استرخا پوست

دخایه و علاج آن ششم اندر ریش قضیب و خایه و علاج آن هفتم اندر گوشت و پوست و فزونی که بر قضیب و خایه پدید آید
و علاج آن هشتم اندر کوته شدن قضیب و خایه و علاج آن نهم اندر اختلاج قضیب که انرا بوسا شرعا فوروار ساطون
گویند و علاج آن دهم اندر خارش قضیب و خایه و علاج آن جزو دوم اندر شناختن احوال فتق و قیله
که اهل خراسان آنرا غر گویند و یونانیان دبه خایه گویند و این جزو چهار بابست باب اول اندر یاد کردن
انواع و اسباب فتق و فرق میان قیله و فتق و علاج آن دوم اندر فتق موافق البطن و قیلة الامعا و علاج آن
سیوم اندر رحی و علاج آن چهارم اندر قیلة الماء و علاج آن جزو سیوم اندر شناختن احوال منفعت و مضرت
جماع و تقصیری که دران کار افتد و معالجات آن و این جزو بیست و پنج بابست باب اول اندر یاد کردن حکمت
باری تعالی دران که مردم از جماع لذت یابند دوم آنکه واجبست حفظ اعضاء تناسل کردن و ازین جهة
مردم بطبع حاجتمندی بیشترست سیوم اندر منفعتها جماع که بوقت باشد چهارم اندر مضرت جماع نه بوقت
باشد و نه بر شهوت اتفاق افتد پنجم اندر مضرتها جماع که چگونه کسانی بیشتر رسند ششم اندر تدارک
مضرت جماع هفتم اندر یاد کردن کسانی که ایشانرا شهوت بسیار باشد و خواهند که آن شهوت را بشکنند هشتم
اندر تواتر قضیب و علاج آن نهم اندر سرعت انزال و بسیار آمدن منی و ودی و بسیاری احتلام و علاج آن دهم اندر
اسباب ضعیفی قوت مجامعت که چندست و علاج آن یازدهم اندر طعامها که قوت جماع را زیادت کند دوازدهم اندر
داروهای که از انواع طعامها سازند و قوت مجامعت بیفزاید سیزدهم اندر شرابها که قوت جماع را و منی را
زیادت کند چهاردهم اندر داروهای مرکب که قوت مجامعت بیفزاید و پانزدهم داروهائی که در مالند و قوت
مجامعت را زیادت کند شانزدهم اندر حقنها و شیافها که قوت مجامعت زیادت کند هفدهم اندر داروها و
طعامها که تن را سرد کند و منی را زیادت کند و قوت مجامعت را ضعیف سازد هژدهم علتی که انرا بتازی ابنه گویند
و علاج آن نوزدهم اندر عظیوط و علاج آن بیستم اندر بزرگ گردانیدن قضیب بیست و یکم اندر تدبیر زیادت کردن
لذت مردان و زنان بیست و دوم اندر تدبیر گردن گرم بیست و سیوم تیزی و تنگی فرج بیست و چهارم اندر آنکه مجامعت
که صواب تر باشد و هر کدام شکل اولی تر باشد بیست و پنجم اندر آنکه مدت میان جماعی چند باید و مضرت مجامعت
با غلامان چیست گفتار بیستم اندر احوال بیان کردن بیماریها که مخصوص است بزنان و این گفتار سه جزوست
جزو اول اندر شناختن احوال کمی و بیشی حیض و این جزو سه بابست باب اول اندر یاد کردن حیض دوم
اندر یاد کردن افراط سیوم اندر باز ایستادن حیض و علاج آن جزو دوم شناختن آبستی و این جزو پانزده بابست
باب اول اندر یاد کردن زایل بچه در شکم مادر در مدت تمام میشود و چگونه پرورده شود دوم اندر گرفتن زنان

احوال

سیوم

سیوم نشانهای آبستنی چهارم اندر معرفت بدانچه بدانند که بچه نرست یا ماده پنجم اندر بصلاح آوردن آب مرد و زن تا
فرزند نرینه زاید ششم اندر نشانهای مردان و زنان که زود فرزند برایند و نرینه زایند هفتم اندر نشانهای وقت زادن
هشتم اندر نشانهای ضعیفی و بدحالی بچه نهم اندر دشوار زادن دهم اندر منش گشتن و آرزوی گل خوردن و حالهای که
زنان آبستن را پدید آید یازدهم اندر احوال نفاس دوازدهم اندر حالی زنی که بچه نابرورده از وی بیفتد سیزدهم
اندر بیرون آوردن بچه مرده چهاردهم اندر بازداشتن از آبستن پانزدهم اندر یاد کردن علت رجا و علاج آن جزو سیوم
اندر شناختن احوال بیماریهای رحم و این جزو ده بابست باب اول اندر یاد کردن بعضی بیماریهای رحم دوم اندر آماس
گرم و دبیله اندر رحم سیوم اندر آماس بلغمی اندر رحم چهارم اندر آماس صلب و سرطان اندر رحم پنجم اندر اختناق رحم
ششم اندر آب گرد آمدن در رحم هفتم اندر بادهای غلیظ اندر رحم هشتم اندر انقلاب رحم نهم اندر یاد کردن دهم اندر
درازی بطن و علاج آن گفتار بیست دوم اندر بیان کردن احوال درد پشت و تهیگاه و گشادن مهرها که بتازی ریاح
الافرسه خوانند و درد اندامها و عرق النسا و نقرس و دوالی و داء الفیل و این گفتار ده بابست باب اول اندر یاد کردن
درد پشت و تهیگاه دوم اندر کوزی پشت و بیرون آمدن مهره از جای خویش و ریاح الافرسه باب سیوم اندر
یاد کردن اصول قانون علاج آن باب چهارم اندر وجع المفاصل و نقرس که از سردی تولد کند پنجم اندر عرق النسا
و درد سرین ششم اندر دوالی و داء الفیل هفتم بثرها که بتازی البطم گویند هشتم اندر درد پاشنه نهم اندر کوفته شدن ناخن
دهم اندر دمیده شدن ناخنان گفتار بیست و سیوم از کتاب ششم اندر بیان کردن احوال بیماریها که از بیماری جگر
و سپرز خیزد و این گفتار دو جزوست جزو اول اندر شناختن انواع و اقسام یرقان از هر جنس و این جزو نه بابست
باب نخستین اندر یاد کردن احوال یرقان بر وجهی کلی یرقان تغیر رنگ و روی و چشم و همه تن را گویند و یرقان
یا زرد باشد یا سیاه و تولد یرقان زرد بیشتر از جگر و زهره باشد و یرقان بیشتر از سپرز باشد و از جگر نیز باشد
و اسباب تولد یرقان زرد سه است یکی آنکه تولد صفرا اندر جگر فزون از اندازه باشد دوم آنکه صفرا از جگر و زهره
بیرون نشود یا کمتر تولد از آن بیرون شود که باید سیوم بحران بیماریها حاده و تبهاء محرقه و اسباب فزونی تولد صفرا
پنج نوعست یکی آنکه سوء المزاج گرمست در جگر و رگها جگر تا خون که در وی تولد کند و غذا که از وی در رگها گذرد
و باندامها رسد همه صفرایی بود و رنگ همه تن را بگرداند و زرد کند دوم آنکه طعام و شراب که از وی صفرا بیشتر
تولد کند بسیار خورده آید سیوم آنکه مزاج همه تن گرم باشد و خون که در رگهای همه تن بود بدان سبب گرم و صفرایی
شود چهارم آنکه مسام بسته باشند و صفرا بتحلیل دفع نشود در تن بماند بدین سبب است که علت یرقان بود بیشتر
در زمستان و بوقت آمدن باد شمالی افتد از بهر آنکه مسام بسته شود و صفرائی که تابستان و بوقت آمدن باد جنوبی

بعرق تحلیل افتاد و دونوع گشت و در تن نماند پنجم آنکه جانوری زهرناک بگزد و زهر او خون را صفرائی کند و کژدم و جراره و زنبور
بزرگ و قملهٔ کرکس ازین نوع باشد و اسباب آنکه صفرا از جگر و زهره بیرون نشود یا کمتر بیرون شود دو نوع است یکی سده است
و سده از دو نوع بیرون نباشد یا اندران منفذ افتد که صفرا از جگر بزهره آید یا دران منفذ آید که صفرا از زهره برودهٔ آید
تا براز را دفع کند اگر دران منفذ افتد که جگر و زهره است صفرا بدان سبب در جگر بماند و یا خون اندر همه تن پراکنده شود
و اگر دران منفذ که میان زهره و روده است صفرا ازان منفذ باز گردد و به جگر برآید و در همه تن بخون پراکنده شود
و یرقان تولد کند نوع دوم آماس است و تولد یرقان از آماس همبرین گونه باشد و هر دو منفذ که یاد کرده آمده است
بسبب آماس گرفته شود و صفرا در جگر بماند و با خون در همه تن پراکنده شود و گاه باشد که بسبب سوء المزاج سرد منفذها منقبض
گردد و صفرا دفع نیفتد و اندر جگر بماند و بباید دانست که هرگاه که سده افتد و صفرا بدان سبب در جگر بماند جگر پر شود و تولد صفرا
فزون ازان باشد که پیش ازان بودی و گاه باشد که بسبب گرم شدن جگر و بماندن صفرا دروی از زهره باشد
و این از سه گونه بود یکی آنکه قوت جاذبهٔ زهره بسبب نوعی از انواع سوء المزاج ضعیف گردد و ازان صفرا که می باید که از جگر
بخویشتن کشد نتواند کشید خاصه اگر قوت دافعهٔ جگر نیز ضعیف باشد دوم آنکه قوت جاذبهٔ زهره قوی باشد و صفرا
بسیار حدث کند و زود ممتلی گردد و تمدد شود و بدین سبب قوة او ساقط شود و دیگر جذب نکند سیوم صفرا بسیار
در زهره گرد آید و سدهٔ منفذ که صفرا ازوی برودهٔ آید منطبق شود و لزوجت روده آنرا سخت بگیرد و دو علت تولد کند
یکی قولنج و دیگر یرقان اما یرقان که بر طریق بحران بود دو گونه بود یکی آنکه مادهٔ بیماری پخته شود و طبیعت مستولی گردد
و آنرا بظاهر تن بیرون دهد بروزی نیک از روزهای بحران دوم آنکه طبیعت ضعیف شود و مادهٔ بیماری بسیار بود و با بسیاری ماده
مستولی گردد و بنا وقت بیرون تر آید بروزی بدان روزهای بحران و بقراط میگوید من اصابه الیرقان واصاب کبده تهوری
ومن کان به حمی و ظهر به یرقان فی الیوم السابع و التاسع و الرابع عشر فذلک خیر ان لم یحیا الشراسیف الایمن فان حیا فهو ردی
می گوید هرگاه که یرقان را خداوند جگر صلب گردد بد بود و هر گرا تب گرم آید و روز هفتم یا نهم یا چهارم یرقان پدید آید و شراسیف
راست او سخت نشود امید سلامت بود و اگر شراسیف سخت شود بد باشد و ثابت قره می گوید پدید آمدن یرقان در تبها
تیز پیش از روز هفتم بد باشد پس اگر با آن طبع نرم گردد امیدی باشد و بباید دانست که یرقان بیماری صعب است اگر
علاج نکند خداوند آن بمفاجا هلاک گردد **باب سیوم** در یرقان زرد که از گرمی جگر خیزد و علاج آن علامت آن تشنگی است
و تلخی دهان و زردی چشم و روی و آرزوی ناکردن طعام و بول و براز رنگین و کف بول هم رنگین بوده باشد تب آید و تدبیر
گذشته بران گواهی دهد و بباید دانست که گرمی جگر و یرقان که از طعامها و شرابهای گرم خیزد بروزگار پدید آید و آنچه از دارو
گرم خیزد که درو زهرناک بود زود پدید آید **علاج** اما شربتها چون آب انار ترش و شیرین و آب کدو و آب کشنی

وآب خربزه هندی وآب خیار با سکنگبین که با جلاب وگلاب که دروی تخم کسنی لخته باشند وبت جو با شکر سرد کرده سودمند
بود وبت رانخست چند بار گرم بشویند پس سرد کنند واگر بدین تدبیر با کفایت نشود قرص کافور دهند وقرص انبرباریس که
در سوء المزاج خشک جگر یاد کرده آمد صفت سکنگبین بزوری که از بهر دوستی میساختم در وقتی که کسنی تر حاضر نبود بگیرند
کسنی خشک سه درم تخم کسنی دو درم افسنتین رومی هفت درم غافث هفت درم ریوند چینی سه درم همه را یک شب
در صد درم سرکه وصد درم آب تر کنند وبجوشند تا نیمه باز آید وصافی کنند ویکمن شکر بر افکنند وبقوام آرند واگر طبع
خشک باشد بطبیخ خرمای هندی وبنفشه وآلوی سیاه وخیارچنبر نرم کنند وضمادها که از خرفه صندل سرخ وصندل سپید
وگل سرخ وکافور وگلاب سازند بر جگر می نهند واگر ضماد از برگ خرفه وبرگ خطمی وآرد جو وطحلب وگل سرخ
وصندل وگلاب سازند با اندکی سرکه روا باشد وطعام مخل زیت دهند با شکر واندکی کشنیز وبرگ کوک وکسنی
با سرکه وفراز گوشت بزغاله وجوزه مرغ خانگی بآب غوره مصوص کرده ومغز خیار وخیار بادرنگ بسرکه وبرگ کوک گل
میخورند باب سیم در یرقان زرد که از بسیاری طعام وشرابهای صفرائی خیزد اگر گرمی جگر وبسیار
خوردن طعامها وشرابهای گرم سبب تولد صفرائی بسیار است واز صفرا یرقان وبیماریهای گرم صفرائی افتد
لیکن اگر سده نباشد یرقان ضعیف باشد وعلاج یرقان که از سده افتد در بابی جداگانه یاد کرده آید باستقصای
تمام لیکن نخست این چنین نوع یرقان که با آن سده نیست که یاد کرده شود وعلامتها وعلاج آنرا شرح داده آید علامت یرقان که از
بسیاری تولد صفرا بود با منش گشتن وقی صفرائی وتلخی دهن باشد وبول سرخ وغلیظ بود وباشد که بسیاهی زند علاج
آنرا که صفرا اندر جگر سخت بود هم رگ باید زد وهم داروی مسهل باید خورد ورگ باسلیق باید یا اسلیم از دست راست
باید گشاد وحجامت کردن ومحجمه بر نهادن فرو سوی کتف که نزدیک جگر است صواب باشد واگر بر زیر سوی جگر نهند آنجا که
فرو سوی پهلوهاست روا باشد وبعضی طبیبان رگ زیر زبان زدن فرمودند ومسهل خرمای هندی وآلوی سیاه وبنفشه دهند
واگر فلوس خیارچنبر در آب کشنیز وآب عنب الثعلب وآب لبلاب حل کنند وبدهند صواب باشد وشربتها که در باب
گذشته یاد کرده آید سودمند بود اگر مسهل قویتر باشد طبیخ هلیله زرد دهند وچنان باید که درین طبیخ افسنتین رومی وتخم کسنی
وبیخ او وتخم کشوث وآلوی سیاه وخرمای هندی وعناب وبیخ سوسن باشد واگر ماده غلیظ تر باشد غاریقون وغافث
وشاهتره بااین اخلاط زیادت کنند واندک نمک هندی وسقمونیا وبسیار باشد که اگر لبلاب را با شکر وسقمونیا قوت دهند
باسفوف هلیله صفت آن بگیرند هلیله زرد مقشر کوفته وبیخته ده درم صبر نیم درم طباشیر یک درم سقمونیا
مشوی دانگی ونیم این جمله یک شربت بود صفت نسخه دیگر که جگر را پاک کند بگیرند صبر نیم درم غاریقون یک درم
سقمونیا دانگی بحب مشاهده مضرت می کند وطعام هم ازان که در پیش یاد کرده آید باب چهارم اندر یرقانی

که سبب آن گرمی مزاج همه تن بود و بدان سبب خون صفرا گردد و علاج آن آنچه علامتهای خاصه این نوعست
از علامتها آنست که تن گرم و لاغر باشد و بثرها و خارش بسیار پدید آید و بول و براز رنگین بود و آرزوی طعام بود
و تشنگی غالب بود و باشد که تب گیرد و اگر مزاج سخت گرم باشد و صفرا بسوزد زردی رنگ و روی بسیاهی آمیخته باشد
علاج اگر ماده نباشد مزاج باید گردانید بشربتها و غذاها که پیش ازین یاد کرده آمده است و تدبیرهای تری فزاینده
بکار باید داشت و کشکاب که سرطان در روی پخته باشند و آب کدو و آب خربزه هندی و لعاب اسپغول
دادن با جلاب گر با آب انار ترش و شیرین و گرمابه و آبزن سودمند بود و چون از آبزن بیرون آید روغن
نیلوفر و روغن بنفشه طلا کردن صواب بود اگر ماده این باشد استفراغ کنند بداروها که در باب سیوم مذکورست و [illegible]
تدبیر کردن **باب پنجم** اندر یرقانی که سبب آن بسته شدن همه تن بود معالجات آن این نوع را علامت
آنست که بیشتر اندر زمستان و بوقت آمدن شمال افتد و گوشت و پوست درشت گردد و گاه باشد که در سفر و غیر سفر
غبار بر پوست نشیند و مسام را ببندد و سبب یرقان گردد و در بیشتر حالها سببی زند در دیگر چون سده و سوء المزاج با آن سبب
یار باشد علاج این گرمابه است و آبزن و اندر آبزن داروهای تحلیل کننده پختن و اندامها را بسبوس و آرد نخود شستن
و مالیدن و اگر علامتی سبب دیگر از سببهای اندرونی پدید آید علاج یرقانهای دیگر کنند **باب ششم** در یرقانی
که سبب آن سده جگر باشد و علاج آن سده جگر که سبب آن یرقان باشد سه نوعست یکی آنکه سده در تخلخل جگر
افتد و اندر رگها که در روی پراکنده است و این سده بود کلی دوم آنکه سده در آن منفذ افتد که ازان راه بزهره آید
سیوم آنکه سده اندر آن منفذ افتد که ازان راه بروده آید **علامتها** اسباب و علامت سده کلی در باب دوم از جزو دوم
از گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و علاج هم ازان نوع باشد که آنجا یاد کرده آمده است و علامتهای سده که
اندر آن منفذ افتد که میان جگر و زهره است و صفرا ازان راه بزهره آید آنست که یرقان زود پدید آید و در جانب جگر
گرانی افتد و دهان تلخ باشد و بول و غایط زردی بسرخی و سیاهی زند و قی صفرائی افتد و بول هرچه رنگین تر بود
بهتر و نشان قوت جگر باشد و دفع کردن صفرا و علامتهای سده که در آن منفذ افتد که صفرا ازان راه برده آید
ازان است که نخست براز سپید گردد پس یرقان پدید آید و طبع خشک باشد و بیشتری را قولنج تولد کند **علاج** خداوند
سده کلی هر بامداد آب کرفس و آب بادیان و آب شبت از هر یک دو وقیه بجوشانند و بپالایند و سه درم روغن
بادام تلخ و یکدرم روغن فستق با این آبها بدهند و شبانگاه یکدرم تخم ترب و یکدرم مغز تخم خربزه و یکدرم انیسون و نیم درم
تخم شبت و نیم درم تخم کرفس با یک وقیه سکنگبین عسلی بدهند و قی کردن درین علت سودمند بود و سدها بقوت بگشاید
قی گشاده گردد و ماده را بر کند خاصه اگر سه درم تخم ترب سرمق بکوبند و با سکنگبین و آب نیم گرم بخورند و بدان قی کنند و بسیار باشد که در آب بزند

وبه بپالایند و ازان آب سکنگبین سپید بدهند سودمند بود و چهار درم پرسیاوشان کوفته در طبیخ انیسون بدهند سودمند بود و دو
درم نمک درشت آنکه دسته دسته بزرگ کسنی هفت روز بخورند تا سستی جگر و زهره را بشوید و از مادهٔ غلیظ پاک گرداند و خشک درم
برگ چغندر خشک کرده کوفته بیخته با ماء العسل گرم با سکنگبین سده را بگشاید و سودمند بود و یکدرم فوه اندر یک زردهٔ خایه
مرغ نیم برشت سده را بگشاید و نافع افتد و یک درم فوه و یکدرم سلیخه با شراب کهن بدهند و بفرمایند کردیدن ماه
یرقان را باز دارد و بیرون آرد و یکدرم بوره با دو وقیه آب ترب و یک وقیه شراب ریحانی بیامیزند و خداوند علت را
در آب زن نشانند و اندکی صبر کنند پس این شربت بدو دهند تا در آبزن بخورد و در حال زردی از وی فرود آید این
شربتها که اکنون یاد کرده آمد پس ازان دهند که مادهٔ یرقان نرم کرده باشند و براینده بشربتها که باول این باب
و بدانچه در گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و گرمابه و آبزن بکار داشتن سودمند بود و اگر در آب زن تقاضای
بول پدید آید هم در آبزن بول کند نافع بود و اگر سده اندران منفذ باشد که میان جگر و زهره است این شربتها که یاد
کرده آمد سودمند بود و اقراص افسنتین و اقراص ریوند و اقراص انیسون با سکنگبین بزوری دهند سودمند بود صفت
اقراص انیسون بگیرند انیسون سه درم غافث سه درم صبر پنج درم غاریقون دو درم افسنتین و اسارون و تخم کرفس
و تخم شبت و مصطکی و سنبل و بادام تلخ از هر یک یکدرم همه را بکوبند و بطبیخ افسنتین بسرشند شربه یکدرم و صفت
اقراص افسنتین و اقراص ریوند اندر باب سیوم از جزو نخستین از گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و قی کردن
چنانکه در اول این باب یاد کرده آمد سودمند بود و طبع را نرم کردن بچیزی که از ایارج فیقرا و افسنتین و بسفایج و غافث
و غاریقون سازند صواب بود و طعام از سرکه کبر سازند و برگ ترب و جوزه مرغ خانگی پخته و برگ کرنب بروغن زیت
سودمند بود و آب سکنگبین بزوری آمیخته خورد و ضمادها از بادیان و اکلیل الملک و بیخ خطمی و کرنب و شبت
و بنفشه و افسنتین و انجره و صبر و مر سازند کوفته و بیخته بروغن قسط یا بروغن سنبل چرب کنند و بر جگر نهند و آنچه
در باب علاج سده که در حدبهٔ جگر افتد یاد کرده آمد علاج اینست آن باب را با این مطالعت باید کرد و اگر
سده اندران منفذ افتاده باشد که میان زهره و امعا بود علاج آن حقنهٔ تیز کشاینده و بداروهای مسهل قوی
باید کرد **صفت داروی مسهل** بگیرند هلیله زرد پانزده درم هلیله سیاه هفت درم شاهتره ده درم غافث
و افسنتین از هر یک پنج درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم مصطکی و انیسون از هر یک سه درم بیخ سوسن و بیخ
خطمی و بیخ بادیان و بیخ کبر از هر یک هفت درم تربد پنج درم فلوس خیار چنبر ده درم آلوی سیاه بیست عدد
خرمای هندی پانزده درم همه را در سه من آب بپزند تا بیک من باز آید و بپالایند و ازان جمله هفتاد درم با نیم درم
غاریقون سوده و دو دانگ نمک هندی و دانگی سقمونیا شربتی باشد و هر پنجروز یکبار این مسهل بدهند تا سده را بگشاید

وازپس آن ماءالجبن بکار دارند با این سفوف بگیرند هلیله سیاه دو درم افتیمون یکدرم نمک هندی دانگی ایاره فیقرا نیم درم
از هریک کمتر یا بیشتر باندازهٔ قوت واگر بدین علاجها سده تمام گشاده نشود شیر شتر دهند هر روز پنجاه درم تا شصت درم
با سه درم هلیلهٔ زرد ویکدرم افتیمون ونیم درم انیسون وچهار دانگ ایاره فیقرا وغذا دراج وجوزهٔ مرغ خانگی بسرکه پخته با
کرفس وبودنه وآب کرفس وآب برگ ترب با سکنگبین سودمند بود خاصه اگر با سکنگبین بزوری بود واگر با این سده
حرارتی بود علاج بدارو با وشربتهای خنک ومعتدل باید کرد واما گشادن سده آن منفذ را که میان جگر وزهره است
شربت داروی ادرار کننده باید چون آب کشوث با سکنگبین که درو تخم کسنی پخته باشند وآب کسنی با خیار چنبر وآب
خرفه وآب برگ وآب ترشی با سکنگبین که درو تخم کسنی پخته باشند وهم این آبها بگیرند یعنی آب کشوث
وآب کسنی وآب برگ ترب وبجوشند وصافی کنند ویکمثقال کرسنه پوست کنده ویکمثقال پوست خربزه پاک کرده
ویک مثقال تخم ترب همه را بکوبند وبا این آبها بیامیزند وطعام چو دهند از آرد کرسنه وتخم ترب با شکر وروغن بادام
شیرین وتلخ وترکیب این چنان باید که آرد کرسنه چهار بهره بود وتخم ترب یک بهره تخم ترب را بکوبند وهر دو را
بهم برند چنانکه رسم است وشکر وروغن بادام برافکنند وبعوض آب سکنگبین خورند خاصه سکنگبین که تخم کسنی درو
پخته باشند وگشادن سده آن منفذ را که میان زهره وامعاست حقنه نرم بود وداروی مسهل ومعتدل باید چون
طبیخ هلیله زرد که از افسنتین تر شاهتره وخرمای هندی وخیار چنبر وبیخ کرفس سازند گرآب شاهتره وآب طلخشقوق
از هریک سه وقیه با سه درم هلیله زرد ودانگی نمک هندی وطعام زیره با نخود ومویز وانجیر اندر وپخته ومزوره نخود
کرفس درو پخته باب ... اندر یرقان بحرانی تدبیر دادن آن یرقان بحرانی را علاج نباید کرد لیکن طبیعت را
یاری باید داد تا تمامتر دفع کند ویاری طبیعت چنان بود که بیمار را در آب گرم نشانند تا مسام او گشاده گردد
وسکنگبین بزوری که تخم کسنی وبیخ او پخته باشند یا با تخم کشوث وتخم کاسنی وروغنهای گشاینده مالیدن
چون روغن بابونه وروغن شبت وروغن سوسن واگر بحران بد کرده باشد علاج آن سوءالمزاج جگر باشد
که از گرمی بود وعلاج تب وعلاج یرقان که از خوردن طعامها وشرابهای گرم تولد کرده باشد باب ...
در یرقانی که از آماس جگر واز گزیدن جانوران بد تولد کند وعلاج آن تولد یرقان از گزیدن حیوان بد از آن است
که زهر او در تن پراکنده بود پس چاره نباشد از آنکه رگ باسلیق یا رگ اکحل بگشایند تا خون بد را از جانب دل
باز آرند واز تن کم کنند ومطبوخ هلیلهٔ زرد دهند وشراب با هلیله زرد سودمند بود ودوغ کشک سرطانی با آب انار
سودمند بود وباقی علاج اندر باب گزیدن جانوران زهرناک یاد کرده آید وعلاج آماس جگر در جزو سیوم از گفتار
یازدهم یاد کرده آمده است تدبیر این از آنجا باید کرد باب نهم در یرقان سیاه ومعالجات آن یرقان سیاه بیشتر از سپرز باشد

از جگر بود

از جگر نیز بود اما اسباب آنکه از سپرز بود دو نوع است یکی آنکه سده است که در آن منفذ افتد که سپرز سودا را
بدان راه از جگر بخویشتن کشد دوم ضعیفی قوت و عاجزی سپرز از کشیدن سودا از جگر تا بدان سبب سودا
در جگر بماند و با خون در همه تن بگسترد و رنگ روی همه تن سیاه گردد و سبب ضعیفی قوت دو چیز است
یا سوء المزاج باشد یا آماس که دردی تولد کند و آماس نیز از سوء المزاج و از سده خالی نباشد و سبب آنکه
از جگر بود سوء المزاج گرم باشد اندر جگر و صفرا بدان سبب دروی بسوزد و با خون بهمه تن برود و یرقان سیاه
پدید آید علامتها یرقان را آنکه از سپرز بود سه علامتست یکی آنکه رنگ سخت سیاه باشد دوم آنکه بول سیاه
و تیره باشد و براز نیز بسیاهی گراید سیوم آنکه سپرز را آفتی باشد و آنرا که از جگر باشد هم سه علامت است یکی آنکه
رنگ روی سخت سیاه نباشد لیکن از سیاهی بزردی گراید دوم آنکه بول از سیاهی بسرخی گراید و اگر
با فتاب بدارند سرخی نماید که بزردی زند و اندر براز نیز زردی بیشتر بود سیوم آنکه در جگر آفتی بود و سپرز سلامت بود
و اگر یرقان بمشارکت هر دو بود علامتهای آفتهای هر دو پدید آید علاج علاج خداوند یرقان سیاه که از سپرز بود
نخست رگ باسلیق یا اسلیم بازند از دست چپ پس داروی مسهل دادن صفت داروی مسهل بگیرند
هلیله زرد پانزده درم هلیله کابلی هشت درم بیخ کرفس و بیخ بادیان از هر یک هفت درم شکوفه کبر یا کبر
واسقولوقندریون از هر یک شش درم خربق سیاه دو درم بسفایج چهار درم مویز منقی بیدانه بیست درم آلو سیاه
بیست عدد خرمای هندی ده درم افتیمون پنج درم همه بپزند و به پالایند شربه هفتاد درم با درمی ایاره فیقرا
و نیم درم غاریقون و یک درم تربد این مسهل چند کرت بباید داد پس شراب که بسکنگبین افتیمون کرده باشند
بکار دارند و هر چند روزی اگر حاجت آید با سفوف هلیله زرد خورند صفت آن بگیرند هلیله زرد سه درم هلیله کابلی
دو درم افتیمون یک درم ایاره فیقرا نیم درم نمک هندی دانگی این جمله یک شربت بود و باندازه حاجت و قوه
بیمار تصرف میکند در تو او از آن ادویه صفت سکنگبین که اندرین علت سودمند بود بگیرند بیخ کرفس و بیخ
بادیان و بیخ اذخر از هر یک ده درم انیسون و افتیمون و جعده و دانه کبر و کزمازو و اسقولوقندریون و تخم
کرفس و تخم بادیان از هر یک پنج درم همه را در سرکه بپزند و به پالایند و از آن سرکه سکنگبین سازند از این سکنگبین
یک وقیه با یک وقیه آب بادیان تر با یک وقیه آب برگ کزبره با یک وقیه آب برگ ترب آمیخته بدهند و شیر شتر
با هلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی باندازه قوت بیمار سودمند بود و اگر مزاج گرم باشد و تب همی آید
آب عنب الثعلب بدهند با آب کاسنی با سکنگبین و طعام مزوره فرمایند بسرکه و کرفس و کاسنی و قشره از کدو
برغاله و کبر بسرکه پرورده و ضمادی برنهند از فقاح اذخر و حاشا و افسنتین و ترمانا و قنطوریون و بیخ کبر از هر یک

ده درم گل سرخ پانزده درم مقل پنج درم اشق هفت درم داروها را بکوبند و بپزند و اشق و مقل را بسرکه حل کنند و داروها را بدان بسرشند و هر وقت که ضماد برگیرند آنموضع را بسرکه بشویند و اندران سرکه بابونه و اکلیل الملک و شبت و سداب و بودنه جوشیده باشد و اگر یرقان هم از سپرز بود و هم از جگر نخست رگ زنند و مسهل بدین صفت دهند بگیرند هلیله زرد ده درم هلیله سیاه هفت درم افسنتین رومی پنج درم مویز منقی پانزده درم بیخ کبر و بیخ بادیان و بیخ کسنی و بیخ کرفس از هر یک پنج درم آلو سیاه بیست عدد خرما هندی پانزده درم افتیمون سه درم همه را بپزند چنانکه رسم است و به پالایند و هفت درم فلوس خیارچنبر تا ده درم دروی حل کنند و بدهند یا یک درم ایارج فیقرا و نیم درم غاریقون و دانگی سقمونیا بدین شوی و پس ازین مسهل شراب دهند و آب برگ ترب و آب برگ کبر از هر یک یک وقیه و نیم آب عنب الثعلب سه وقیه و آب کرفس دو وقیه و آب برگ کبر یک وقیه این همه بجوشند و به پالایند و ده درم فلوس خیارچنبر دروی حل کنند و بدهند صفت سکنگبین که درین جایگاه سود مند بود بگیرند کسنی و تخم کرفس و شونیز و انیسون و بیخ بادیان و بیخ کسنی و بیخ کرفس از هر یک برابر در سرکه بجوشند و ازان سرکه سکنگبین سازند صفت ضمادی که بر نهند بگیرند گزمازو و اطراف گز خشک کرده ده درم گل سرخ بیست درم صندل سپید خطمی پانزده درم بنفشه درم آرد جو بیست درم زعفران پنج درم سنبل و جعده و حماما و کماذریوس از هر یک هفت درم مصطکی سه درم قنطوریون شش درم مقل ده درم آنچه کوفتنی است بکوبند و مقل را بسرکه آمیخته حل کنند و لختی موم با روغن بگدازند و با مقل و داروها در هاون بسایند و سک و برگ چغندر یا برگ کرنب هر کدام میسر شود بر مالند و بر نهند و نگاه باید کرد که گرمی بیشتر است یا سودا اگر سودا بیشتر است علاج سپرز کنند و اگر گرمی بیشتر بود علاجهاء جگر بیشتر کنند جزو دوم از کتاب سیزدهم در استسقاء و سوء القنیه و معالجات آن و این جزو شش باب است باب اول اندر یاد کردن احوال انواع استسقا و چگونگی پدید آمدن آن چنانکه بسبب ضعیفی معده علتی پدید آید که آنرا جوع البقری گویند از ضعیفی معده چنان باشد که نخست جوع الکلب بوده باشد و این علتی است که آرزوی طعام بی اندازه باشد و بدین سبب طعامها خورده شود و رطوبتهای بد در فم معده گرد آید و فم معده گران گردد و مزاج او تباه شود و قوت جاذبه او از کار باز ایستد و آرزوی طعام باطل شود و بسبب باطل شدن آرزوی طعام رگها تهی گردد و همه اندامها گرسنه شود و بسبب گرسنگی اندامها و ناخواستن معده طعام را قوت ساقط شود و جوع البقری این را گویند همچنین بسبب ضعیفی جگر و عاجزی قوت او از رسانیدن آب باندامها همه تن تشنه گردد و از جگر آب خواهد این را استسقا گویند یعنی آب خواستن و هر آبی که مردم خورد جگر ضعیف دران تصرف نتواند کرد و باندامها نتواند فرستاد بعضی از جگر باز گردد و در شکم گرد آید و بعضی که جگر اندر وی

در استسقا

تصرف نکرده باشد

تصرف نکرده باشد یا خون ضعیف که هضم ثانی آنرا تمام پخته نباشد باندامها رسد آماس شکم و آماس اندامها
پدید آید از بهر آنکه نه باسهال و نه با درار بول و نه بعرق از تن بیرون نشود و این اماس سه گونه باشد یکی را
استسقاء زقی گویند و این چنان باشد که در شکم گرد آید و باشد که دستها و پایهای وی بیاماسد و دوم را لحمی
گویند و این چنان باشد که ماده بلغمی باندامها رود و همه تن همچون مردگان شود آماسیده و نرم و سیوم را طبلی
گویند و این چنان باشد که باد در شکم گرد آید و شکم بر آماسد و گاه باشد با این باد آب نیز باشد لیکن باد غالب
و سبب قوی تر و عام تر اندر تولد کند انواع استسقا ضعیفی جگرست و ناتوانی گفت که سبب و اصل درین علت
اینست که از بهر آنکه استسقا و بیماری جگر بود اگرچه بسیار بیماریهای جگر نبود که استسقا با آن نباشد و سببهای
سابقه چهار نوع است یکی از انواع سوء المزاج خیزد اگر مزاج گرم باشد باستسقا بمیانجی خشکی پدید آید از آنکه خشکی مدد
حرارت غریزی را تحلیل کند و غریزیت بدان سبب ضعیف گردد و آنرا که غریزیت ضعیف شد جگر او غذا
خون نتواند کرد و اسباب خشکی نخست افراط حرارت بود و گداختن اندامها بدان سبب پس انواع استفراغ
های قوی چون ادرار البول و عرق و اسهال و افراط طمث و خون بواسیر و زیانکارترین استفراغی استفراغ
خون است و اگر مزاج سرد باشد استسقا بمیانجی تریهای فزونی تولد کند و سبب و اصل در هر دو تحلیل و ضعیفی
و نقصان حرارت غریزی را ضعیف کند و فرو میراند خوردن آب سرد است بناشتا و از پس گرمابه و ریاضت
و از پس جماع و استسقا که از اماس خیزد سبب آن سده بود از بهر آنکه اماس نوعی از سده است و آب بسبب سده
در ماساریقا بماند و سبب استسقاء زقی و لحمی گردد و آنچه بمشارکت اندامهاء دیگر پدید آید اسباب آن اسباب ضعیفی جگر باشد
و اسباب ضعیفی جگر اندر گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و اندامهائی که علت استسقا بمشارکت آن بیشتر افتد معده است
و ماساریقا و روده صایم و سپرز و گرده بسبب انواع آفتها که درین اندامها پدید آید از آماس و سوء المزاج و درد و غیر آن و
بیشتری از سوء المزاج سرد خیزد که در جگر پدید آید یا در اندامهای دیگر که یاد کرده آمد و این چنان باشد که سردی سپرز
بمعده باز دهد بدان منفذ که از سپرز بمعده پیوسته و سودا از وی معده را سرد کند و از معده بروده اثنا عشری و روده
صایم فرود آید و ازین رودها بماساریقا بگذرد و جگر را سرد کند و سردی از جگر بشش و حجاب باز دهد و بباید دانست
بزرگی سپرز که از آفرینش بزرگی آمده بود باستسقا ادا کند از بهر آنکه خون بسیار از جگر میستاند و قوت او را ضعیف
میکند و اگر اتفاق افتد که با بزرگی سپرز جگر کوچک باشد سبب قوی تر بود و جگر زود ضعیف گردد و بعضی طبیبان
گفته اند بترین انواع استسقا لحمی است از بهر آنکه سوء المزاج عام بود در جگر و در همه رگهای اندامها و بهضم ثالث بیکبارگی
باطل شود و بعضی گفته اند لحمی سهلتر است از زقی و طبلی و شیخ رئیس میگوید از هر سه نوع زقی بتر است و بتجربه پدید آمده است

که لحمی سبکتر است از بهر آنکه واجب نیست که اندر لحمی جگر بدان ضعیفی بود که اندر زقی و طبلی و آنرا که سبب استسقا
آماس جگر باشد طبع خشک باشد و با بیها آماس گیرد و سرفه پدید آید بی تعب و با جز ذرب پدید آید و ضعف زیاده گردد
و آب از تن بدان باک نشود و آنرا که سبب استسقا اگرمی جگر باشد با تشنگی و با سوزش آب تاختن بود
بسبب گرمی و تیزی صفرا و رنگ روی زرد و دهان تلخ و تن لاغر و خشک باشد و شهوت طعام اندک بود
و بعضی صفرا بر آید و اگر سبب استسقا تحلیل اخلاط و کداز گوشت تن بود و ماده بمجری طبعی میل کرده بود آماس از بهر آنگاه
و کم گاه آغاز کند و در همه انواع استسقا که سبب آن حرارت و بیماریهای گرم بود و آماس درین موضع آغاز کند
و علامتهای صفرائی ظاهر بود و بول و براز صدیدی و غسالی بود و بترین حالها در استسقا آنست که خداوند
علت را مزاج اصلی گرم باشد از بهر آنکه تا سبب سخت قوی نباشد بیماری صدید مزاج اصلی تولد نکند و همچنین اگر
با استسقا تبی و بیماری گرم پدید آید حال بد باشد از بهر آنکه اگر تب را علاج کنند جگر ضعیف تر شود و اگر جگر را بچیزی
گرم قوت دهند حرارت تب زیادت گردد و علی ابن زید الطبری از بهر این گوید اذا کان البول احمر فالرجا قلیل
یعنی بار کرد و علت استسقا بول سرخ باشد امیدواری کمتر بود و میگوید ان زبل لحمی فهو ردی یعنی اگر آب تک باشد
و خداوند علت را تب پدید آید بد باشد و بقراط رحمة الله علیه گوید ان الاستسقا و الذی یکون من الامراض
الحادة ردی یعنی هر الاستسقا الذی یکون من الامراض الحادة ردی یعنی هر استسقا که از بیماری گرم خیزد
بد بود و آنرا که ماده استسقا غالب بود و تنگی نفس در بود و سرفه پدید آید مرگ نزدیک آمده بود هم بقراط
گوید اذا حدث لصاحب الاستسقاء سعال فلیس یتخلص و کذلک متی عرض اسهال مرازی و هم بقراط گوید
هرگاه که خداوند بلغم سپید را یعنی استسقا لحمی را اسهال پدید آید از خود یعنی بی داروی مسهل بیماری او زایل شود و بباید دانست
که استسقا چون بسبب آماس سپرز و صلابت آن پدید آید با سلامت تر بود و امیدوار تر از آن بود که از آماس جگر
و صلابت جگر پدید آید و بسیار باشد که نزدیک مرگ گوشت بن دندانها و اندرون دهان بسبب بخار بارش گردد
و گاه گاه بر اندامهای دیگر یا بر همه تن بسبب تباهی خون ریشها بر آید و هرگاه که خداوند مالیخولیا را استسقا پدید آید
مالیخولیا با استسقا زایل شود از بهر آنکه مزاج او تر شود و هرگاه که از خداوند استسقا چیزی چون گوشت پاره فرو د آید هلاک شود
و گفته اند گاه باشد که خداوند قروح امعا را از روده سوراخ شود و ثفل در فضای شکم ریزد و شکم آماس گیرد همچون شکم خداوند
استسقا و شیخ رئیس میگوید نزدیک من این سخن یعنی از امکان دور است از بهر آنکه هر گاه که روده سوراخ شد زود تر
از آن که ثفل از امعا در فضای شکم ریزد بمیرد خاصه اگر قرحه در روده‌های بر سوین بوده باشد و مرا این دلیل سخت معقول
و مقبول می آید باب دوم اندر سوء القنیه هرگاه که مزاج جگر از حال طبعی بگردد و ضعف بروی مستولی شود حالی نزدیک

بحالی ستقی

علاج

بحال مستسقی بدید آید و طبیبان آنرا سوء القنیه گویند و سوء المزاج نیز گویند و این حال مقدمهٔ استسقا بود علامتها نخست رنگ و روی
و رنگ همه تن بگردد و بر روی گرانی آید و تهیج در چشم و روی پدید آید و باشد که اطراف و همه تن چون خمیر آماسیده شود
و هضم طعام نگردد و آرزوی طعام زیادت گردد و بول و عرق اندک آید و بادها در شکم بسیار افتد و باشد که در خایه
نیز باد در افتد و سستی و کسلانی در مردم پدید آید و گوشت بن دندان خارش گیرد بسبب آنکه بخارها بد از تن برآید
و اگر بثره و ریشی برآید یا جراحتی رسد دشوار درست شود و به باید دانست که بسیار باشد که خداوندان ذات الریه
را اتر بهنا آب ناک در شش گرد آید و حال او همچون خداوندان سوء القنیه شود تامل باید کرد اگر چه در تن مادهٔ صفرائی
بود ایارهٔ فیقرا باید داد چند کرت و فضیلت ایاره درین علت آنست که تن را از فضول پاک کند و با رطوبت اصلی
نکوشد و اگر خلط غلیظ و لزج باشد استفراغ بصبر و شحم حنظل و بسفایج و غاریقون و سقمونیا باید کرد و از آن داروها باندازهٔ
قوت بیمار و اندازه اخلاط باید کرد و گاه باشد که صاحبا حاجت آید که داروها بخربق سیاه قوت دهند و بهر صفت که باشد
استفراغها بتفاریق و زود زود باید کرد تا ماده جمع نشود و قی کردن بتفاریق سودمند بود خاصه هر وقت که دانند
که ماده گرد آمده است و داروی مسهل را بعود خام و مصطکی و سپند و مانند آن قوة باید کرد تا قوت معده را نگاه
دارد و از پس آنکه چند بار استفراغ کرده باشند و مادتها را کم کرده داروها که سده را بگشاید یا ادرار بول کند سودمند بود
و اندر رگ زدن احتیاط و توقف باید کرد مگر آنجا که معلوم گردد که سبب سوء المزاج باز ایستادن خون حیض است
یا خون بواسیر و هر وقت که رگ خواهد زد نخست خوزا المسهلی سبک چون ایارهٔ فیقرا و طبیخ افشرهٔ صافی باید کرد پس
اندک خون بیرون کردن و هر بامداد شراب افسنتین سخت نافع بود و معجونها که پس از استفراغ سودمند بود
تریاق است و مثرودیطوس و دواء الکرکم و دواء اللک و گلکلانج بزوری با سکنگبین و اگر سوء المزاج محکم باشد
و بیم باشد که باستسقا گردد شیر شتر اعرابی با بول او سودمند بود خاصه کسانی را که قوت دارند و اگر مادهٔ صفرائی
رقیق بود هلیله زرد با دوی بیامیزند و طعام از زیره با و شوربا بگوشت کبک و دراج و تذرو و مصوص موافق باشد
و همه را بدارچینی و مصطکی و زعفران و قرنفل خوش باید کرد و بعضی طعامها را الخردل و سیر و کندنا خوشبوی باید
باید کرد و از میوه‌ها انار شیرین موافق تر بود و میبه و خندیقون و شراب ریحانی رقیق و میوسن سودمند بود و معده را
و جگر را گرم داشتن و تکمید کردن بداروهای لطیف کننده چون سلیخه و سنبل و دارچینی و بوره و زراوند کرد سودمند
بود و شکم را ببوره و گوگرد و روغنها و گرم مالیدن سودمند بود و بعضی اطبا آورده اند و نموده و آزموده که سرگین
گاو و سرگین بز طلی کردن سودمند بود **باب سیوم از جزو دوم از گفتار سیزدهم اندر استسقا زقی که با گرمی باشد**
سبب و اصل درین نوع آنست که آب در تن مردم بسیار گردد و بمجری بود و بول بیرون نشود و باز گردد و در فضای شکم

گرد آید یعنی در تهی شکم انجا که موضع روده است بیرون ثرب و زندرون غشا بطانه پهلوها است از بهر انکه تا خورده نگردد متحلل نشود و گرد آمدن آب در فضاء شکم بر چند وجه باشد یکی ترشح یعنی ترائیدن دوم انکه آب در مجری ها محتبس گردد و بخار شود و طبیعت آنرا دفع کند نه بمجری طبیعی و این غریب نیست از بهر انکه معلوم شده است که بدفع طبیعت ریم از استخوان بگذرد چه عجب اگر آب را و بخار را نه بمجری غیر طبیعی دفع کند و ترشح بیرون دهد تا در فضاء شکم گرد آید سوم انکه بعضی مجریها غذا از آن راه بجگر آید شکافته شود و آب بجگر نارسیده از آن شکاف بیرون آید و در فضاء شکم گرد آید چهارم انکه هر گاه که آب از مجریهاء بول باز گردد بدهنهاء رگها آید که از پهلوها بناف پیوسته است و کودک در شکم مادر غذا از آن رگها یابد و همچنین بدهنهاء رگها آید که بول کودک در شکم مادر بدان رگها بیرون آید از بهر انکه معلوم شده است که بول کودک اندر شکم مادر از ناف بیرون آید و چون از ناف بسته شود بطریق مثانه باز گردد پس هر گاه که آب مجری بول کمتر بیرون آید و قوت دافعه آید و قوتهاء دافعه اندامها از هر جانبی آنرا دفع می کند بضرورت روی بدان رگها نهد که یاد کرده آمد از بهر انکه مجری نخستین آن بوده است و از بهر آنکه منفذ ناف بسته باشد دهنهای آن باز کرده اندر فضاء شکم گشاده شود و آب اندر وی گرد آید و اسباب سابقه از سه بیرون نیست یکی آن باشد که قوت دافعهٔ جگر یا قوت جاذبهٔ گرده ضعیف باشد یا هر دو ضعیف باشد بسبب سده یا انواع سوء المزاج یا غیر آن تا بدان سبب آب از جگر دفع نیفتد و گرده آنرا جذب نکند و تن آنرا قبول نکند و از بهر آنکه قوتهاء اندامها آنرا دفع میکند بضرورت میل در فضاء شکم کند و استسقاء زقی پدید آید دوم انکه آب سرد بسیار خورده باشد و ناگواریده بماند و جگر از دفع آن عاجز آید و سبب آن بسیار خوردن آب غلبهٔ تشنگی باشد و سبب غلبهٔ تشنگی یا سوء المزاج جگر باشد یا سده که بدان سبب آن مقدار آب که جگر را بدان حاجت بود بدو نرسد و تشنگی بدان سبب دایم گردد و بسیار باشد که سبب تشنگی نایافتن آب خوش سرد باشد و آب گرم را ای که در وی کیفیتی بد باشد زایل نکند سوم انکه هضم غذا در معده هموار نباشد جگر و دیگر اندامها بعضی را قبول کند و بعضی را نه و بدان سبب مجریهاء غذا پر شود و سده تولد کند و سبب استسقا گردد و اگر ماده آبناک بیشتر بود استسقاء زقی بود و اگر ماده غلیظ و بادناک بیشتر بود استسقاء طبلی بود و اگر ماده بلغمی بیشتر بود استسقاء لحمی بود و بقراط میگوید من کان به بلغم کثیرا من الحجاب والمعدة موجعة فانها اذا جرى فى العروق الى المثانة انحلت علته منه میگوید اگر در حجاب بلغم بسیار بود و معده درد کند هر گاه که بلغم بر رگها بگذرد و بمثانه اندر آید علت او زایل شود و جالینوس میگوید فرو دآمدن بلغم غلیظ بر راه اولی تر از انست که بمثانه داگر آب بودی ممکن بودی که بترائیدی و بمثانه فرود آیدی و بلغم ممکن است

که بهر

که بتر آید و شیخ رئیس رحمة الله می گوید غریب نباشد اگر بلغم تحلیل پذیرد و رقیق شود و بتر آید و نیز ممکن است
که طبیعت آنرا طریقی جوید و بضرورت بدان طریق دفع کند و بمثانه فرستد چنانکه ریم را از سینه اندر رگ اجوف
بمثانه فرستد و این دفع از طبیعت عجب تر از آن نیست که ریم را از استخوان سینه می بگذراند علامتها همه خداوندان
استسقا را رنگ روی بگردد و تباه شود و آنرا که سبب استسقا بیماریهای سپرز بود رنگ روی بسبزی و سیاهی
زند و همه را نفس تنگ و آرزوی طعام اندک بود و تشنگی غالب باشد مگر آنرا که بناوقت آب سرد بسیار
خورده باشد و جگر بدان سبب سرد شده باشد و علامتها خاصه استسقاء زقی آنست که شکم گران و اطراف سرد
و پشت چشم و روی آماسیده باشد بسبب ضعیفی حرارت غریزی و چون دست بر شکم او زنند آواز طبلی دهد
که پر آب باشد و اگر از پهلو در دیگر پهلو گردد آواز آب آید و پوست شکم روشن و فروخته و کشیده و بعضی را ذکر
آماس کند و پوست خایه پر آب شود و آنرا که علت محکم شود سرفه پدید آید از بهر آنکه بسیاری آب حجاب را
مزاحمت کند و بدان سبب نفس تنگ شود و سرفه پدید آید و استسقا که از آماس جگر تولد کند با سرفه بود بی نفث
و اگر نفثی باشد اندک بود و سبب سرفه آن بود که آماس جگر حجاب را بفشارد و مزاحمت کند با وی
و طبع نیز خشک باشد و سبب آن گرمی آماس جگر و نبض صغیر و متواتر باشد و میل بصلابت و کشیدگی دارد
بسبب امتلای جگر و فضا از آب و کشیدگی غشاها اندرونی و بآخر رگها پر و آغشته شود و نبض میل بنرمی دارد
و بول اندک بود و در بیشتر وقتها سرخ باشد و سبب سرخی دو چیز است یکی آنکه آن لون که اندر بول بسیار
پراکنده خواست بود اندر بول اندک گرد آید دوم آنکه سبب ضعیفی جگر و عاجزی قوت ممیزه که خون را و صفرا را
که طبیبان آنرا احمر گویند از آب جدا نتواند کرد بدین سبب است که هرگاه که در استسقا بول سرخ بیند
حکم نباید کرد که گرمی غالب است و هرگاه که بیماری را سنگ از مثانه بیرون آید و ناگاه علت استسقا پدید آید
بی آنکه در جگر و غیر آن بیماری بود از بیماریهای که استسقا از آن تولد کند باید دانست که مجری که آب بدان
مجری از گرده بمثانه آید شکافته شد علاج اگر با علت استسقا جگر گرم بود یا سبب علت آماس گرم بود
اندر جگر مزاج جگر باعتدال باز باید آورد و جالینوس میگوید من دیدم گروهی را که ایشانرا استسقا از حرارت
جگر خاسته بود و بداروها سرد خلاص یافتند و معلوم است که اعتدال سبب تندرستی است و بیرون شدن
از اعتدال ناتندرستی بود پس هرگاه که مزاج باعتدال باز آید واجب کند که قوت اندامها و تندرستی باز آید
بدان سبب علاج استسقا و علاج گرمی جگر که از آن خیزد مرکب بود از علاج استسقا و علاج جگر گرم و این چنان باشد
که نگاه کنند اگر استسقا از آماس جگر گرم تولد کرده باشد نخست علاج بداروها کنند که در آماس جگر یاد کرده آمده است

واگر آماس جگر تولد کرده باشد نخست علاج بداروها آن کنند تا آماس بنشیند پس تدبیر استفراغ نباشد و اگر از سوء المزاج
گرم بی ماده تولد کرده باشد نخست مزاج را بگردانند اما آنرا که استسقا از آماس جگر گرم تولد کرده باشد شربه گاهی
از آب کسنی دهند با سکنجبین آمیخته و گاهی از آب بادیان تر دهند با آب کسنی و آب عنب الثعلب آمیخته
گر با آب گشنیز تر آمیخته و خیار چنبر در وی حل کرده و گاهی آب عنب الثعلب با آب کاکنج آمیخته و گاهی مقدار
سه استار از بول بز با هم چندان آب عنب الثعلب آمیخته و هر سه روز یا پنج روز قی کردن پیش از طعام سودمند بود
و اسهال پیوسته درین علت زیان دارد بدین سبب هر ده روز قی ای دارو ئی باید که آب را باسهال بیرون آرد
برفق و مزاج را گرم نکند و رگ زدن همه خداوندان استسقا را زیان دارد مگر آنرا که سبب استسقا او باز ایستادن
خون بواسیر یا خون حیض باشد اگر قوت و سال عمر و فصل سال و مزاج مساعد بود مقداری خون بکم کردن روا بود
و طبیبی از پیشینگان می گوید همچنانکه هیزم بسیار آتش را فرو میراند بسیاری خون سرد حرارت غریزی را
فرو گیرد و مصلحت آن باشد که آنرا اندکی کم کنند تا حرارت بر افروزد و از بهر آنکه خون بد و مادهٔ بد در اندامها پرا
کنده باشد همه انواع استفراغ چون رگ زدن و ادرار بول و عرق آوردن و مالیدن و ریاضت کردن
و غرغره کردن سودمند بود اما داروها مسهل که آب را برفق بیرون آید و مزاج را گرم نکند آب باقلی ست
بنجاه یا شصت درم درم با آب خرما هندی آمیخته گر با شیرخشت گر با ترنگبین گر شکر و ریوند چینی و لک مغسول
و اندک زعفران ترکیب کرده و آب طلخشقوق و آب شاهتره از هر یک سی درم یا چهل درم آب اسپستانی
آمیخته و جالینوس می گوید سه درم اشنان پارسی هم اسهال کند و هم ادرار و بعضی طبیبان مطبوخ هلیله خرما هندی
فرموده اند و روا داشته لیکن اولی و آن باشد که استفراغ صفرا کمتر کنند از بهر آنکه صفرا اندرین علت با ماده
استسقا باز کوشد صواب آن باشد که صفرا را تسکین میکنند و آب سرد با اسهال کم گردانند مگر که صفرا سخت
بسیار بود استفراغی کنند بهلیله زرد از بهر آنکه هلیله زرد سودمندترین مسهل است خداوندان استسقا گرم را
همچنان که تربنج سودمندترین اسهال خداوندان استسقا سرد را و آن روز که مسهل خورده باشد و استفراغ
افتاده بود یک شبانروز پس از مسهل هیچ نخورند و دیگر روز شربتی دهند که قوت را نگاه دارد در وی بعضی
بود و طعم آن خوش بود چون شراب لیمو و اقراص انبرباریس و شراب سیب و شراب به و مانند آن تا جگر را
قوت دهد خاصه از پس مسهلی که در وی مازریون و فرفیون و اشق و مانند این باشد و اندر میان هر دو
مسهل هر روزی شربتی می باید داد که سده بگشاید و جگر را با اعتدال باز آرد سامری گوید مردی را استسقا بود
و تب همی آید او را اقراص انبرباریس دادم با آب تره با بعضی آب کسنی و مانند آن و منفعتی ندیدم شیر شتر

با شکر العسکر دادم آنرا منفعتی تمام دیدم از بهر آنکه هر روز طبع اجابت می کرد و مرد تندرست گشت و هم او میگوید
شیر شتر نباید داد از پس آنکه علت محکم شده باشد شیخ رئیس میگوید زنی را دیدم که در علت استسقا بود و ضعیف گشته
و علت مستولی شده بمراد و آرزوی خویش انار خوردن گرفت و چندان انار خورد که از یاد کردن آن مردم را
عجب آید و علت او زایل گشت و تندرستی یافت سامری گوید بسیار دیدم که با آب برگ ترب و سکنگبین خوردن
ازین علت خلاص یافتند و جالینوس می گوید خواجهٔ را که دوست من بود است استسقاء زقی گرم افتاده بود
و قوت آن سخت و ضعیف شد و من اورا علاج کردم و دستوری دادم تا گوشت بزغاله بریان کرده می خورد
و گوشت کبک و طیهوج و فریص و مصوص و عدسی و نان خشکار و می خورد تا قوت او بدین نگاه داشته شود
و هیچ دستوری ندادم که چیزی تر یا آشامیدنی خورد مگر آن روز که دارو ها خواستمی داد و پیش از دارو و پس از دارو
زیره با فرموده می گوید از سبب تشنگی غالب غالب نمی شد و هر که مصوص و فریص و هر که عدسی و زیره با
با سخت ترش نبودی و استفراغ بدین دارو کردم هلیله زرد هفت درم شاهتره چهار درم افسنتین رومی دو درم
غافث دو درم کسنی یکدسته سنبل و تخم کسنی از هر یک دو درم همه را در یکمن و نیم من آب بجوشن تا نیمه باز آید
و سالودم و ستة درم شکر وری بگداختم و به دادم و هر روز جبی دادمی ازین نوع شیر شبرم با شکر معقود کردمی و حب ساختمی
شکر با شیر الخبز معقود کردمی شکر هم چند وزن شیره و حبها هر یک چند نخودی کردمی سه حب پیش از طعام بدادمی
و از پس آن شراب عوزه و رب ریواج دادمی و آب سر در جگر او نهادمی و گاهی ضمادی از صندل
بر جگر نهادمی و ضمادی دیگر تحلیل کننده بر ناف و حوالی آن نهادمی و گاهی مازریون اندر آب گل تر کرده بها
غرغره کردمی و از آن آب شراب گل ساختمی و استفراغ بدان کرده می و گاهی شیر شبرم در شراب
گل حل کردمی و گاهی برگ مازریون کوفته و بیخته بعسل الخیر بسرشتمی و حب کردمی و از میوها انجیر خشک
و مغز بادام دستوری دادمی و بر تشنگی صبر فرمودمی و ضماد بیشتر از گل ارمنی کردمی و از آرد جو و آرد گاورس
و سرگین گاو و بز هدود و خاکستر چوب رز ساختم و بسرکه بسرشتمی این جمله قول جالینوس است و به باید دانست که برگ
مازریون و تخم او قوی ترین دارو است اسهال آب را و اورا در طعام و شراب پنهان ساخته
توان کرد و طعم او پوشیده کردن خاصه از جهت کسانی که از دارو ها نفرت نمایند شربة یک درم
با ماء العسل یا با سکنگبین و روی سوخته نیز قوی است و اورا طعمی نیست اندر هر چه خواهند پنهان توان کرد
خاصه در مغز نان بتوان سرشتن و حب کردن شربة یکدرم یا بیشتر و بیخ سوسن را نیز طعمی قوی است لیکن
معده را با یدشت نیم وزن او فرنفل کر پوست فندق کر بوست فستق که بر روی او پوشیده باشد

باوی بیامیزد تا مضرت آن از معده باز دارد و روی سوخته نیز معده را بدهست و براهم بدین طریق اصلاحی کنند
پس با مغز نان بسرشند و بدهند و مازریون را بسرکه اصلاح کنند و اگر او را بسرکه فرغار کنند و اگر او را بسرکه وازان
سرکه سکنگبین سازند صواب باشد و اگر بیخ سوسن آسمانگون از یکدرم تا سه درم خشک کرده و کوفته و بیخته
با یک درم وقیه سکنگبین بدهند استفراغی کند نیک و اگر این بیخ را تر یا بکوبند و بفشارند و عصارهٔ آن یک وقیه
گرد و دو وقیه گرم یا هم چندان جلاب و سکنگبین نیم منفعتی عجب کند و اگر یک وقیه عصارهٔ این بیخ با دو وقیه
بول گوسفند بدهند سودمند بود این بیخ را در کتابهای طب ایرسا گویند یعنی بیخ سوسن آسمانگون و منفعت عصارهٔ او
طبیبان اندر کتابها یاد کرده اند و خود حسن میگوید من شرب عصارة الایرسا یر فهو علی خطر عظیم هر که عصارهٔ ایرسا
خورد بر خطر بزرگست صفت کل کلانه سر دکه درین علت سودمند بود نسخهٔ ثابت بگیرند برگ مازریون مدبر
و هلیلهٔ زرد مقشر و غاریقون از هر یک پنج درم عصارهٔ افسنتین سه درم بیخ سوسن آسمانگون و گل سرخ و تخم
خیار باک کرده و رب سوس از هر یک دو درم همه بکوبند و ببیزند پس بگیرند ترنگبین باک کرده و فلوس خیار چنبر
باک کرده و فانید از هر یک پانزده درم هر سه را با آب بگدازند و بپزند تا سطبر شود و داروها بدان بسرشند
شربه از دو درم و مازریون مدبر آن بود که یکهفته بسرکه تر کنند پس خشک کرده اند صفت نسخهٔ دیگر محمد ذکریا بگیرند
مازریون مدبر و تربد و غاریقون و هلیلهٔ زرد از هر یک پنج درم عصارهٔ افسنتین سه درم گل سرخ و تخم کسنی از هر یک
دو درم رب سوس دو درم ترنگبین باک کرده ده درم ترنگبین را بگدازند و بپزند تا بقوام آید و داروها بدان
بسرشند شربه از دو درم گل سرخ و تخم کسنی و تخم خیار باک کرده از هر یک یکدرم رب سوس دو درم همه را
با ترنگبین و خیار چنبر بسرشند چنانکه یاد کرده آمد شربه از سه درم تا چهار درم با طبیخ و هلیله زرد صفت معجونی بسخت
مسهل بگیرند آبی و پاره کنند و سه روز اندر سرکه فرغار کنند پس هم چند وزن آبی مازریون تازه بادی بسرشند و
بر یک وقیه سرکه ده استار و شکر بر نهند و بپزند تا بقوام آید و آبی و مازریون سوده را بدان بسرشند صفت
معجونی دیگر بگیرند تخم کسنی و تخم کشوث از هر یک ده درم عصارهٔ طلخشقوق خشک کرده بیست درم عصارهٔ قثاء الحمار
و شحم حنظل از هر یک پنج درم غاریقون هفت درم همه را بکوبند و بجلاب بسرشند و با آب کسنی میدهند شربه
از پنج درم تا هفت درم دهند صفت حب ریوند نسخه بگیرند ریوند چینی و عصارهٔ غافث و تخم کسنی از هر یک
سه درم غاریقون پنج درم مازریون مدبر یک درم روی سوخته بصبر یا نیم درم فرفیون دانگی و نیم شکر طبرزد سه بار
چند وزن داروها شکر با بگدازند و داروها بدان بسرشند و حب کنند این جمله یک شربه بود قوی و این حب را [illegible]
و زعفران که بدار چینی خوش بوی کنند صواب بود صفت حبی قوی تر بگیرند مازریون مدبر نیم درم مغز بادام

لیمن

شیرین یکدرم و نیم کثیرا دانگی و نیم شکر چند انکه داروها را بدان بسرشند این یک شربت تمام بود و گاه باشد که ازین حب
سوزشی اندر معده بدید آید روغن بادام تجرع کردن آن سوزش را زایل کند و اگر منش گشتن خیزد آبی مزیدن انرا
دفع کند و چون طبع اجابت کند منش گشتن باطل شود و اگر از پس این حب یا غیر آن حرارتی ظاهر شود چند روز آب سنه
و آب انار دانگ و آب زرشک باید داد با طباشیر **صفت** حبی سبکتر نسخهٔ محمد بن زکریا بگیرند مغز تخم خیار بادرنگ
و مغز تخم کدو از هر یک دو درم گل سرخ سه درم و نیم درم بجلاب گرباسکنگبین گرباآب کسنی و عنب الثعلب
صفت سکنگبین که ادرار کند و حرارت نکند بگیرند تخم خیار را بکوبند و آب بکشند و تخم خربزه پاک کرده و تخم کسنی
از هر یک دو وقیه تخم کرفس نیم وقیه تخم خربزه و تخم خیار را بکوبند و آب بکشند و تخم کرفس و تخم کسنی را در سرکه تر کنند
یک شبانروز و دیگر روز بجوشانند تا به نیمه باز آید و به پالایند و آب تخمها با این سرکه بیامیزند و شکر برافکنند و بقوام
آرند و در میان پختن شراب وقیه خیار ترش برافکنند تا در وی پخته شود **سفوفی** که ادرار کند و حرارت نیارد بگیرند مغز
تخم خربزه پنجدرم تخم کرفس و تخم کندر و رب سوس از هر یک دو درم همه را بکوبند شربه پنجدرم با این سکنگبین بدهند
صفت سفوفی دیگر بگیرند گل سرخ شش درم تخم خیار بادرنگ و تخم خرفه از هر یک دو درم عصارهٔ غافث و افسنتین
از هر یک یکدرم سنبل و مصطکی از هر یک نیم درم مازریون مدبر سه درم ریوند چینی دو درم زعفران یکدرم بیخ سوسن
سه درم تخم بادیان یکدرم و نیم شربه سه درم تا پنجدرم اگر حرارت قوی باشد با سکنگبین دهند و اگر آهسته تر باشد
با آب برگ ترب و کرباآب یا بوفیل دهند یا با بول گوسفند اهرزی گویند من غافث و افسنتین و سنبل صواب بینم
از بهر آنکه هر سه آب را رنگین کنند و تشنگی آرنده آید **صفت** سکنگبین که شکم را براند و آب را کم کند برگ مازریون
ترک وقیه سرکه نیک ده استار آب نیمن برگ مازریون را درین سرکه و آب ترکنند یکهفته پس بپزند تا آب
برود و سرکه بماند و به پالایند و یک من طبرزد برافکنند و بقوام آرند شربه یک وقیه اگر جگر سخت گرم باشد بدل آب
گلاب کنند و اگر مقداری آب آبی ترش برافکنند دل را قوت دهد تا سه مازریون را باطل کند لیکن اسهال
کمتر کند و طبیب بحکم مشاهده شربتی می فزاید و می کاهد و اگر آبی را بشکنند و در سرکه مازریون پس بپالایند
و بپزد نیک صواب بود **سفوفی** که شکم براند بگیرند تخم خیار و تخم خربزه و سقمونیا از هر یک یکدرم عصارهٔ غافث
و ریوند چینی از هر یک پنجدرم لک مغسول و تخم کشوث از هر یک دو درم شربه یکمثقال با شیر شتر گرم بآب
دهند **قرصی** که شکم براند بگیرند برگ مازریون شکست درم اردج گل سرخ رب سوس از هر یک بیست درم
و اگر سخت ضعیف باشد این قرص دیگر دهند آن بگیرند تخم کسنی دو درم گل سرخ دو درم برگ مازریون
مدبر یکدرم و چهار دانگ غاریقون یکدرم و چهار دانگ عصارهٔ غافث یکدرم و چهار دانگ گل سرخ دو درم

و نیم تخم خیار پاک کرده دو درم و نیم درم این جمله ده شربه و شربه با سکنگبین دهند و آن روز ازین شربت بهاهل
چیزی دهند اقراص انبرباریس دهند تا قوت را نگاه دارد آن بگیرند انبرباریس پاک کرده و رب
سوس و گل سرخ و تخم خیار و تخم خربزه پاک کرده از هر یک سه درم طباشیر یکدرم و نیم ترنگبین پاک شسته در
آب حل کنند و داروها بدان بسرشند و قرص کنند شربتی یکمثقال با سکنگبین عصارهٔ انبرباریس قوت ایشان
بانو دارد و اگر طبع نرم باشد اقراص طباشیر دهند و اقراص با سکنگبین سفرجلی دهند نسخهٔ دیگر بگیرند عصارهٔ
انبرباریس و لک مغسول و ریوند چینی و گل سرخ و عصارهٔ طلحشقوق و تخم کسنی و تخم کشوث از هر یک برابر
شیخ می گوید اقراص انبرباریس از بول استفراغ اگرچه جگر را قوت دهند بسیار نشاید داد تا طبع خشک نکند
و کلکلانه بزرگ سودمند بود و صفت آن در قرابادین یاد کرده آید و شیر شتر اعرابی که علف او باقلی و کشوث
و کسنی تر و کشوث تر و کرفس باشد آب را از تن بیارد و آنچه قومی گفته اند که شیر اندرین علت زیان دارد
از بهر آنکه طبع شیر ضد این علت قوی باطل است از بهر آنکه شیر از دو وجه درین علت سودمند بود یکی آنکه
در شیر قوتی زداینده و شوینده است بدین قوت آب را از تن بیارد و دیگر آنکه بخاصیت نافع بود و همچنین بعضی داروها
که در علتی بخاصیت سودمند بود و بطبع ضد آن علت باشد چون سقمونیا که بخاصیت اندر بیماریهای صفرایی سودمند
بود و چون کسنی که بخاصیت همه جگرها را اگرچه بعضی سودمند باشد و منفعت شیر شتر اعرابی اندرین علت
بجایگاه است که اگر بیمار بران صبر کند و بجای طعام و شراب آن خورد شفا یابد لیکن مردم سخت تجرد بران را
سودمند نبود و بهترین روزگاری شیر دادن را روزگار بهار است و بهترین وقتی صبح است آن ساعت که
بدوشند و از کفک بپالایند و بدهند و بفرمایند تا اندکی ریاضت کنند باهستگی و بعضی از اهل تجربه گفته اند که
شتری که گیاه تر خورد شیر او نباید داد تا آب و تری زیادت نکند و اگر ضرورت شود با بول شتر باید داد
از بهر آنکه بول گرم و خشک است و اگر شیر اطلاق بسیار کند چیزی قابض با وی بیامیزند داروئی که در شیر
کنند تا اطلاق بسیار نکند بگیرند خبث الحدید مدبر کوفته و بیخته بیست درم قرظ و طراثیث نیم کوفته از هر یک
پنج درم تخم کرفس سه درم همه را اندر یک شربه تر کنند و دو ساعت بگذارند پس به پالایند و باز خورند و
و شیخ رئیس می گوید بهترین ترتیبی در شیر دادن آنست که من آزموده ام و منفعت آن یافتم و آن چنانست
که بیش از آن که شیر دهند چند روز طعام سخت اندک دهند و اگر ممکن شود که دو شبانروزی هیچ نخورد صواب بود
و کمترین پانزده ساعت در روز نخست دو دو قبه و سه رطل گوسفند [illegible] تا آنچه با درار بیرون آید بمقدار آن هست
که خورده است یا نه و گاه باشد که پس از آن روز طبع اطلاق کند و گاه باشد که اطلاق اندک کند و بر دو حال دلالت کند

ترنجبین

یکی آنکه بعضی از شیر غذا می کرد دونشان این آن بود که بیمار را قوتی و راحتی میفزاید و دوم آنکه بعضی از شیر
در معده پنیر می شود و علامت وی آنست که شهوت طعام زایل شود و بر معده گرانی کند و نفس تنگ شود و تا کند
بهتر آن باشد که دست از شیر بدارند یا هر سه روزی چیزی بادی بیامیزد که فسادها شیر از معده فرو دارد و اطلاق
کند و اولیتر آن بود که زود حقنه کنند و دست از شیر بدارند و تدبیر ضمادها کنند و از خربق و تسهید سازند و بردارند
آب بسیار فرو دارد و اگر خواهند که استفراغ بماء الجبن کنند یک رطل بغدادی ماء الجبن بگیرند و یک درم نمک
اندرانی و پنج درم تربد سپید اندر وی بجوشانند به پالایند شربتی از چهل درم آغاز کنند اگر بیشتر احتمال کند ده ده درم
درمی همی افزاید آب را باسهال بیارد و تن را گرم نکند و اگر ماء الجبن آن از شیر شتر کنند بهتر بود و اگر حرارت
قوی باشد از شیر بز کنند یا از شیر خر و اگر بیماری باشد که شربت و دارو خوردن فرمان نبرد یا کودکی باشد
که او را زور کار دارو دادن نباشد تدبیر آن بکشادن باید کرد و آب کشادن را بتازی بزل گویند و چون
بزل کرده شود آب اندک اندک بیرون باید کرد تا قوت ساقط نشود و اگر بیمار ضعیف گردد بزل نشاید
و مصنف کتاب کامل الصناعة از جالینوس حکایت می کند که وی گفت که من ندیدم هیچ بیماری را
که درین علت بزل کردند و وی ازین علت خلاص یافت جز مردی را که سوا و کما این حکایه میکند و می گوید
من هیچ بیماری را ندیدم که او را بزل کردند و او خلاص یافت جز یک مرد را و هم او میگوید که اندر بزل
خطری بزرگ است و بزل علاج استسقاء زقی است خاصه و بزل سوراخ کردن پوست شکم را و بیرون
تا بیمار قوی نباشد بزل نشاید کرد جالینوس گوید من ندیدم هیچکس را که بعلاج بزل ازین علت خلاص یافت
مگر یک تن را و آن شخص آن بود که ریاضت بسیار کرده بود و با قوت بود و نیز او را کالبدی بزرگ و با قوت و تا
بتوانند بزل نباید مگر چنین شخصی را که یاد کرده آمد و آنرا که لاغر گشته باشد و ضعیف شده بزل نشاید کرد بهیچ وجهی
بزل کردن درین حال باید که خداوند علت را بر پای بدارند راست یا راست بنشانند و بفرمایند تا پهلوها او را بسوی زیر
فرو مالند و احتیاط کنند تا صفاق نظر قد و از فرو سوی ناف به انگشت بزل کنند و اگر ابتدای استسقا از امعاء جگر بوده
باشد بزل از سوی راست کنند و اگر از سپرز بوده باشد بزل از سوی چپ کنند و نخست عضلهای شکم را که بتازی
مراق گویند سوراخ کنند و آنرا از صفاق سلخ کنند یعنی از وی جدا کرده اند و فرو از سوراخ مراق باید صفاق را سوراخ کنند
سوراخی تنگ تا چون ماشره بیرون راه آب بسته شود پس ماشره بیرون مسین اندر سازند و آب اندک اندک
بیرون میکنند چون لختی آب بیرون کرده باشند بیمار را به پشت باز خوابانند و اندر وقت بیرون کردن آب دست بر نبض او
نهاده دارند تا اگر ضعیفی آرد بود در حال ماشره بیرون گیرند و هرگاه که آب بیشتر بیرون کرده باشند باقی بدارو دفع شود

پس داغ کنند صنعت داغ کردن بر باید دانست که داغ پس ازان باید کرد که پیشتر رشته و ماء الجبن وغیر آن استفراغ کرده باشند
و آب کم شده و اماس فرو نشسته در روز سیوم یا بیشتر پس از استفراغ آسایش یافته و چون داغ خواهد کرد سه
داغ کنند سه از درازی شکم از نزدیک استخوان سینه که بتازی القص گویند تا زهار و دو سه از پهنای شکم یکی فرو سوی ناف
و یکی ازین سوی ناف و از پس داغ بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند و اگر بر معده و سپرز و زیر ناف داغها کنند یا پهنای
باریک روا بود و ضمادها و طلاها این نوع ازین جنس باید ساخت سرگین بز کهن و سرگین گاو خشک کرده وارد جو
وارد گاورس همه را بسرکه بسرشند و طلی کنند و محمد ذکریا می گوید سرگین آهو هم سودمند بود و هم خوشبوی است
و جالینوس گوید قومی را دیدم که طین الحر یعنی گل پاکیزه طلی میکردند سود داشت صفت ضمادی نافع بگیرند سرگین گاو
خشک کرده و بکوبند و مقدار چهار وزن آن آرد کرسنه هر دو را بسرکه و گربول کودکان و گربول بز بسرشند و
طلی کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند آرد حلبه و آرد جو و سرگین کبوتر از هر یک یکجزو علک البطم سه جزو پیه کهن ششی جزو
علک را با پیه بگدازند و دیگر چیزها را بدان بسرشند و ضماد کنند ضمادی دیگر بگیرند آرد جو معده و سرگین گوسفند کهن و بوره
و گل ارمنی از هر یک راستا راست همه را بسرشند و طلی کنند و طعامها زیرها فرمایند و زرشک با خل الزیت بروغن
بادام و کاسنی از بهر انکه سرکه تشنگی خداوند استسقا را بنشاند و سده بگشاید و جالینوس میگوید سرکنگبین که سودمند
تریاق چیزیست و تشنگی خداوند استسقا بنشاند از بهر انکه تشنگی درین علت از حرکت لنز حرارت بود و از رطوبت
و سرکه حرارت را بنشاند و رطوبت را نیست کند و قریص و مصوص با آب زرشک و آب انار دانگ سودمند بود و از
گوشتها گوشت مرغان کوهی چون کبک و طیهوج و تدرو و دراج بزرشک پخته و از میوهاء تر انار ترش و شیرین و
امرود چینی تا تشنگی را بنشاند و از میوهاء خشک مغز بادام و شکر و مویز سپید و انجیر خشک روا باشد و برانجبین سکنگبین
فرمایند و هلیون و حرشف و خربزه و خیار از بهر انکه ادرار کننده اند و بد نباشد و سکنگبین بسود دادن چنین آورده اند
که زیان کار است باب چهارم در استسقا زقی اصل علاج این علت آنست که نخست فضول و تریها را کم کنند و مزاج جگر
با عتدال باز آرند و تدبیر با اعتدال باز آوردن جگر آنچه با بهاء گذشته از گفتار یازدهم یاد کرده آمد و تدبیر کم کردن فضول
و تریها آنست که طعام اندک خورند و آب نخورند و نه بینند و بر تشنگی صبر کنند و پیوسته استفراغی میکنند بآهستگی بطریق اسهال
و ادرار البول و گشادن مسام و عرق آوردن وقتی سردی و ریاضت چندانکه باید کرد که حرارت غریزی را برافروزد
بیش ازانکه تحلیل کند استاد و قوت را بعطر بیاید و بوی طعامها خوش نگاه دارند وقتی هر سه روزی باید فرمود
و عطسه آوردن آب را بجنباند و بمجریهای طبعی افکند تا بیرون شود و آب بودند فشارده سودمند بود و روغن
بادام و روغن فستق نافع باشد و داروهاء مسهل چون حب مازریون و حب سکبینج و حب بهرام و مانند آن باید داد

صفت حب سکبینج بگیرند صبر و افتیمون از هر یک پنج درم غاریقون سه درم سکبینج شش درم سقمونیا سه درم مصطکی و
انیسون از هر یک یکدرم همه را بکوبند و ببیزند و حب سازند شربه دو درم صفت نسخهٔ دیگر بگیرند سکبینج و برگ مازریون
مدبر غاریقون و هلیله زرد از هر یک پنج درم اسارون و ریوند چینی و عصارهٔ غافث و سنبل و انیسون از هر یک دو درم
الکرالکر حب کنند و برگ مازریون مدبر و غاریقون و هلیله زرد از هر یک پنج درم اسارون و ریوند چینی و عصارهٔ غافث
و سنبل و انیسون از هر یک دو درم الکر شربه دو درم و اگر با انگبین معجون کنند شربه سه درم تا چهار درم صفت اقراص
شبرم بگیرند شبرم و هلیله زرد از هر یک برابر شربه از دانگی آغاز کنند و بتدریج میفزایند تا یکدرم هر هفته یک شربه
در سکنگبین حل کنند و بدهند و اگر با مثلثه سرشند و حب کنند روا بود صفت حب که آن را با سهال بیارد بگیرند توبال مس
و برگ مازریون و انیسون از هر یک برابر حب کنند چنانکه رسم است شربه یکمثقال و اگر قوت ضعیف باشد یک درم دهند
صفت حبی دیگر بگیرند عصارهٔ افسنتین سنبل ترید شیر شبرم از هر یک دانگی غاریقون و گلسرخ از هر یک نیم درم
بآب عنب الثعلب حب کنند صفت حبی دیگر بگیرند توبال مس و کمافیطوس و انیسون را استار ابن
و اندکی مقل باب کرفس حل کنند و داروها بدان سرشند و حب کنند شربه درمی تا مثقالی صفت حب مازریون
بگیرند توبال مس دو دانگ مازریون مدبر نیم درم فرفیون دانگی و نیم نمک هندی دانگی سرگین کبوتر دانگی این
شربه قوی باشد سودمند بود صفت حب غاریقون بگیرند غاریقون ده درم عصارهٔ غافث و ریوند چینی
دو درم شکر طبرزد ده درم هر روز یکدرم بدهند و اگر اسهال بی اندازه شود باز گیرند و پس از آنکه استفراغها کرده باشند
تریاک بزرگ و مثرودیطوس و اثاناسیا و معجون لک می باید داد تا قوت جگر باز آید و مزاج باز گردد و داروها که
ادرار بول کند سخت نرم باید گرفت تا زود بجگر رسد و داروها ادرار کننده تخم بادیان است و تخم کرفس و نانخواه
و سنبل و وج و اسارون و انجدان و دوقو و هلیله و برنجاسف و غیر آن صفت داروئی که ادرار کند بگیرند مصطکی
سه درم سنبل یکدرم و نیم پلپل و زنجبیل و سعد از هر یک یکدرم شکر دو بار چند همه داروها شربه دو درم تا سه درم
و از پس داروهای ادرار کننده شوربای مرغ فربه خورد و بر آفتاب و ریگ گرم و گرمابهٔ خشک و تنور گرم نشستن
و عرق آوردن سودمند بود خاصه پس از آنکه استفراغها کرده باشند و مسهلها خورده و در آفتاب آنجا نشینند
و وقت نیم روز نشینند که آفتاب زمین را گرم کرده باشد و اگر بر ریگ نشینند آنجایگاه مقدار یک دست فرو کنند تا شعاع
آفتاب در آنجا جمع شود و گرم کند پس در آنجا جمع شود و گرم کند پس در آنجا نشینند و ریگ نرم و بیخته باید و سر
پوشیده دارد و زمانی نیک بر ریگ شکل نشینند تا قوت آفتاب بقعر تن او رسد و رطوبتهای بیمار را لطیف کند و بظاهر تن
گرداند [illegible] کنند و اگر کسی باشد که برابر روی نشیند و ریگ گرم بر روی می پاشد سخت صواب بود بعوض ریگ نمک سوده بود

بهتر بود و چون عرق کرده باشد خویشتن را پاک کند و سرکه و روغن بیکدیگر آمیخته بخویشتن در مالد و گاهی بوره سرخ و نمک سوده
در مالد و گاهی نمک و بوره با روغن در مالد و حقنه کردن و شیاف نهادن علاجی صفرائیست از بهر آنکه بموضع آب
نزدیک است و ضمادها ازان نوع که در باب گذشته یاد کرده آمد لیکن سرکه دور دارند بعوض سرکه بول شتر
و بول کودکان کنند و آرد جو نیز دور دارند صفت ضمادی که در همه انواع استسقا سودمند بود بگیرند حماما
شسته قردمانا از هر یک ده درم مقل اشق سورنجان مس سوخته سعد زعفران از هر یک ... اصبر و کندر ... حب بلسان
عود هندی لاذن از هر یکی پانزده درم سلیخه قسط میعه ترعا قرقرحا اکلیل الملک ایرسا قثاء الحمار و شحم حنظل از هر یک
ده درم قرنفل مصطکی از هر یک ... کبوتر از هر یک بیست درم صمغها را با زعفران در شراب کهن حل کنند
و داروها را بکوبند و بروغن بان بمالند و لختی موم گداخته با آن بسرشند و همه را با هم بیامیزند و بر شکم طلی کنند و سرگین
بز به بول کودکان سرشته ضمادی سودمند است و نطرون و نمک هر دو بریان کرده و نرم سوده بر شکم پراکند
سودمند بود و نخست شکم را بروغن قثاء الحمار چرب کنند پس نطرون و نمک بر وی پراکند و باید دانست که
اگر سبب استسقا آماس صلب بوده باشد امید خلاص کمتر بود و اگر چه بسیار استفراغ کنند هر بار معاودت
کنند و شکم پر آب شود باب پنجم در استسقاء الطبلی علامت استسقاء طبلی آنست که ناف برون آید و شکم
گرانی نکند چنانکه زقی کند و اگر دست بر شکم زنند آواز طبلی دهند و آروغ بر آوردن آرزو کند و اگر آروغی بر آید راحت یابد
و نبض طویل تر از نبض دیگر خداوندان استسقا بود و در بیشتر وقتها سریع و متواتر بود و میل بصلابت دارد و بول
سرخ باشد علاج اگر حرارت غالب بود آب کرفس و آب بادیان تر باید داد و آب خنک و طبیخ بابونه
و اکلیل الملک و بر جگر ضمادها از صندل و عود و لادن و سک بر نهادن و اگر سردی غالب بود ماء الاصول
و فنداديقون و سکنجبین باید داد و روغن بادام تلخ سودمند بود و داروهای مسهل و داروها که ادرار کند و زیره
خاییدن و نانخواه و معجون حب الغار که در قراباذین یاد کرده آید سودمند بود و گاورس و نمک و سبوس گندم
گرم کرده بر شکم نهادن و محجمه آتش بر نهادن سودمند دارد و بوره و برگ سداب خشک با انگبین بسرشند
و پشم پاره بدان آلوده کنند و بر دارند و بروغن سداب حقنه کنند و گلنگبین و مصطکی می دهند صفت معجونی که باد را
بشکند بگیرند برگ سداب و بودنه خشک و سعتر و کرویا از هر یک ده درم نانخواه و بلبل و شونیز و وج از هر یک
پنج درم جند بیدستر و سکبینج و جاوشیر از هر یک دو درم و نیم همه را با انگبین بسرشند شربتی دو درم در یک وقیه شراب
گرم کرده و فنداديقون و میه سودمند بود و با آخر استفراغ کرده باشند و بادها لختی شکسته شده شیر شتر با دو درم
سکبینج نافع بود و اگر آنجا شتر دارند و مقام سازند و شیر شتر با بول شتر آمیخته دهند سخت سودمند بود

بارکشم

باب ششم اندر استسقاء لحمی و انواع آن سبب سابق استسقاء لحمی نقصان هضم ثانی و ثالث است یا بطلان آن هضم ثانی
در جگر باشد و هضم ثالث در همه رگهای تن و بدان سبب گوشتی خام در تن گرد آید و باندامها مانده شود و گاه باشد
که هضم اول نیز ناقص شود و سبب نقصان هضم ثانی و ثالث سوء المزاج سرد باشد که بر جگر و بر همه رگهای تن مستولی گردد
و اسباب سوء المزاج جگر باشد دوم سرمای سخت که در سفر و غیر سفر بمردم رسد و گاه باشد که بحرارت مردم
اخلاط گداخته شود در منفذها و رگها سدها باشد و خلط گداخته گذر نیابد تا بمجریهای بول و براز بیرون شود بدین سبب
آن ماده در تن متحجر شود و پراکنده بماند و باندامها مانده شود و استسقاء لحمی تولد کند و این علت بمشارکت جگر
و سپرز و التهاء دم زدن و بمشارکت رحم و گرده و مثانه و بسبب بازایستادن خون بواسیر و خون حیض بسیار افتد
علامت باید دانست که درین علت روی و دست و همه تن آماس کند از بهر آنکه سوء المزاج مستولی باشد چنانکه
یاد کرده آمد و بدان سبب هیچ اندامی فضله را بدفع و تحلیل نتواند کرد و نخست پای آماس گیرد ~~از بهر آنکه رطوبت~~
~~نیست کرد اندر است فرود گراید~~ و در شبها وقتها شکم خداوند لحمی نرم و شکسته بود و نبض عریض و موجی باشد
و گفته اند هر گاه که دست چپ خداوند این علت بر بند آرد و بینی خاریدن گیرد روز دوم یا سوم بمیرد و آنچه
درین علت بمشارکت اندامهای دیگر افتد نخست دران اندام آفتی و المی بوده باشد علاج اگر سبب علت
بازایستادن بواسیر و خون حیض بود نخست دران اندام رگ زدن صواب بود و اگر خاصه بول سرخ
و غلیظ باشد و اگر جز این باشد رگ نشاید زد با آنکه رگ زدن نوع اولیتر از آنکه درقی و نرم داشتن شکم و استفراغ
کردن بقی و داروی مسهل و گشادن امیلم درین نوع واجب تر بود لیکن اگر با وی تب باشد نه رگ شاید زد
و نه مسهل شاید داد تا تب زایل نشود و قی کردن و دماغ را بغرغره پاک کردن سخت صواب بود و حب ریوند
و اقراص شبرم که در استسقاء زقی وصف کرده آمده است درین نوع سخت نافع بود و ایارج فیقرا سود دارد
و داروها که ادرار بول کند هم سود دارد و علاج زقی گفته آمده است صفت حب سکبینج که خداوند این علت را
و درد پشت سودمند بود و حیض بسته را بگشاید بگیرند مصطکی و صبر و تخم هزارسفند و هلیله زرد از هر یک ده درم
تربد و سکبینج از هر یک هفت درم شربت از دو درم تا سه درم صفت حب بهرامی بگیرند صبر دوازده درم افتیمون
با چهار درم سنبل و سلیخه و مصطکی و تربد از هر یک دو درم زعفران یکدرم و نیم غاریقون سه درم حماما نیم درم حب کنند
چنانکه رسم است شربت از دو درم تا سه درم حب شبرم نسخه ثابت بگیرند پوست بیخ کبر و مغز بادام سپید کرده از هر یک سه جزو
باید سه جزو بکوبند و ببرشتند شربت از یکدرم تا دو درم صفت اقراص لک نسخه محمد زکریا رحمة الله این علت را
سودمند بود و سده بگشاید و ادرار بول کند بگیرند لک و ریوند چینی از هر یک سه درم اسارون و زراوند و سنبل و حنطیانا

و مصطکی و تخم کرفس و از هر و انیسون و نانخواه و ابهل و مغز بادام تلخ و فوه و افسنتین رومی و عصارهٔ غافت از هر یک دو درم بلبل و زنجبیل از هر یک یکدرم شربه یکمثقال و دواء الکرکم تالیف محمد زکریا و کلکلانه دیگر تالیف عیسی صهاربخت و ایارجها بزرگ همه درین علت سودمند بود و همه در قرابادین یاد کرده آید و در آفتاب نشستن و بر ریگ نشستن چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است سخت سودمند بود و ریاضت و حرکت چندانکه حرارت غریزی برافروزاند سودمند بود و خفتن بر زمین و خاک گرم و بر ریگ تر سودمند تر باشد و در آب دریا و آبهای معدنی نشستن چون آب گوگرد و آب شب و زاکی سودمند بود چنانکه باید که همه روز در آب دریا نشسته باشد و اگر آب دریا حاضر نباشد نمک در آب کنند و در آفتاب نهند مدتی دراز تا آفتاب آنرا بتزاند پس در آن آب نشیند ضمادی که بادها را بشکند و احشا را گرم کند نسخه بو جند بکیرند افیون بهر نطرون و راتینج و پیه کاو و اشق و کندر همه را بسر شند و بر موضع جگر نهند و هم او میگوید اگر حلزون را بشکافند و بر بندند سخت بکیرند تر تمامها را بچینند و بر شکم بکدازند تا خود بیفتد اندرین نوع و در زقی سودمند بود صفت ضمادی دیگر نسخه نوخنا ماسویه بکیرند اشق پانزده درم میعه ده درم بیخ سوسن ده درم صبر بیست درم زعفران ده درم عاقرقرحا ده درم مقل بیست درم قردمانا ده درم راتینج پانزده درم شب یمانی و بوره و کندر پانزده درم از هر یک سه درم صمغها را و زعفران را در شراب کهن حل کنند و موم روغنی سازند از موم زرد و روغن ناردین و همه را بهم بسرشند و بر برگ کرنب نطلی کنند و بر جگر نهند و اگر در جگر آماسی بود پیه گوساله با این اخلاط زیادت کنند و سرگین بز با بول کودکان یا بول اشتر ضماد کنند نافع است و طعام نان خشک باید با تخم بادیان و زیره و نانخواه و تخم کرفس و انیسون در خمیر سرشته و در طبیخها دارچینی و بلبل و زیره و کرویا و کندر بکار دارند و می برند با گوشت تذرو و کبک و دراج و طیهوج و پسته و روغن سودمند باشد گفتار چهارم و پنجم اندر بیان کردن انواع اسهال و سحج و زحیر و اسباب و علامات و معالجات آن و این گفتار سه جزوست این مقدمه معلوم باید کرد و ابتدا آنست که اسهال دو نوعست و در زیر هر نوعی انواع بسیارست یکی نوع آنست که سبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بمعده و امعا همی آید و از آنجا اسهال تولد کند دوم نوع آنست که سبب آن یا در معده بود یا در رودها اما آنچه سبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بمعده و روده همی آید پنج نوعست یکی دماغی است دوم جگری سوم کبدی و چهارم طحالی پنجم آنکه ماده از همه تن بمعده و بر روده همی آید و آنچه سبب آن در معده بود شش نوعست یکی آنکه در معده بادها تولد کند دوم آنکه قوت هاضمه ضعیف باشد سوم آنکه قوت ماسکه ضعیف باشد چهارم سوء المزاج سرد و پنجم آنکه قوت داروی مسهل در سطح معده بماند ششم آنکه بر سطح معده بثرها برآید

واسهال معوی یعنی اسهالی که سبب آن در رودها بود بعضی با سحج بود و بعضی بی سحج و چگونگی و حکم یکی هر یک
ازین انواع اندر بابی جداگانه یاد کرده آید جزو اول اندر بیان کردن اسهالی که سبب آن ماده بود
که از یک اندام یا از همه تن بر روده و معده آید و این خروج باشد باب اول اندر یاد کردن اسهال دماغی
نزله بود که از دماغ فرو می آید و این چنان باشد که ماده نزله بمنفذ کام فرو آید اگر بشش در افتد ذات الریه
و سرد تولد کند و اگر بمری فرو افتد و بمعده اندر آید و از معده فرو آید سبب اسهال گردد و اگر ماده نزله رطوبتی
نرم بود اسهال بلغمی آرد و اگر گرم بود تیز باشد روده ها را بجراشد و سحج و اسهال آرد علامت علامت خاصه
این نوع آنست که اسهال از پس خواب افتد و این چنان باشد که بامداد که از خواب برخیزد چند مجلس
بنشاندر رود و از و پس ساکن شود خداوند نزله بوده باشد علاج خداوند این علت را هر بامداد که از خواب
برخیزد قی باید فرمود تا خلطی که از سر معده فرو آمده بود بر اندازد و در خواب بقفا باز نخسپد و بالین پست کند
و تدبیر باز داشتن نزله باید کرد و دماغ را قوت دادن و داروهای قابض که اسهال باز دارد بکار داشتن
لیکن ماده که اندر فم معده باشد بقی استفراغ باید کرد و آنچه در قعر معده باشد یا بر روده فرو آمده بود بچیزهای بوسیدنی
بود و غرغره ها و سر را شانه کردن و پس سر خاریدن و بخرقه درشت مالیدن و عطسه آوردن و ضمادها
که دماغ را قوت دهد بر سر نهادن و اطراف را مالیدن و این همه پس از آن باید که تن پاک کرده باشند
و استفراغی واجب کند کرده آما استفراغ بحب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا و مانند آن باید کرد
و از پس استفراغ غرغره باید فرمود صفت غرغره بگیرند عدس و گل سرخ و بیخ سوس از هر یک
برابر بپزند و به پالایند و با سکنگبین ساده بیامیزند و اندکی زعفران در وی حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر
سکنگبین با طبیخ افتیمون بیامیزند و غرغره بدان می کنند صواب بود و سرکه و گلاب و آب لسان الحمل
غرغره کردن سودمند بود و اگر سنبل با آب لسان الحمل و آب برگ خرفه و آب عدس و گلاب بیامیزند
و بدان غرغره کنند خاصیتی دارد و باز داشتن نزله و قوت دادن دماغ و شراب خشخاش مقدار دو کفچه
بقوت خواب دادن نزله باز دارد و اگر در شراب خشخاش پیش از آنکه از آتش بردارند اقاقیا و برگ سماق
و لحیة التیس و گلنار و کثیرا و زعفران در یک رطل بغدادی از هر یک چهار دانگ کوفته و بیخته در افکنند و بیامیزند
صواب بود و صفت شراب خشخاش اندر گفتار چهارم در علاج زکام و نزله یاد کرده آمده است صفت
اقراص خشخاش که نزله باز دارد بگیرند گل سرخ و صمغ عربی از هر یک چهار درم تخم خشخاش سپید و تخم خشخاش
سیاه از هر یک سه درم رب سوس و نشاسته و کثیرا از هر یک دو درم زعفران نیم شر به دو درم

صفت ضمادی که خداوند دماغ گرم را سود دارد بگیرند صندل سرخ و قرنفل و اقاقیا و شیاف مامیثا
وطین قیمولیا وطین رومی و عدس مقشر و زعفران و حضض از هر یک برابر همه را آب لسان الحمل و آب
برگ خرفه بسرشند و ضمادها کنند و بوی سرکه بدماغ دهند و خوردن سرکه دماغ را ضعیف کند و آب سرد
بر تشنگی صادق باندازه معتدل دماغ را قوت دهد و بسیار خوردن ضعیف کند خداوند دماغ سرد را علاج
سبات و لیثرغس و صداع سرد باید کرد چنانکه هر یک در جایگاهش گفته آمده است و موی سر دفرو باز کردن
و قیمولیا بسرکه و زهرهٔ گاو حل کرده بر سر طلی کردن و بعد از آن با آب چغندر فشارده و اندک سود مند بود و کندر
~~وقسط ولادن سوخته نافع بود~~ و شونیز بریان کرده بوئیدن نافع و ساقها بارها بالا فرو مالیدن و روغن و نمک مالیدن
و بطبیخ بابونه و اکلیل الملک گرم کرده شستن باب دوم در اسهال مراری و علاج آن اسهال مراری
آنرا گویند که صفرا از زهره بروده فرو آید که از جهت دفع ثقل بکار آید و اسهال صفرائی تولد کند علامت
این نوع اسهال از بس تبها محرقه بود یا از بس آنکه شراب کهن خورده باشند و دهان تلخ بود تشنگی غلبه کند
و اسهال روده باشد و مقعد را بسوزاند و تدبیرها که گذشته بران گواهی دهد علاج طریق علاج این نوع آنست
که نگاه کند اگر ماده صفرا بسیار بود نخست بطبیخ هلیلهٔ زرد و خرما هندی استفراغی کرده باشند پس تدبیر باز
داشتن اسهال کنند و کشکاب و سفوف حب الرمان و اقراص طباشیر و دوغ سنگ تاب و آهن تاب کرده
دهند و کشکاب از پست جو فرمایند و اگر سفوف حب الرمان با کشکاب دهند صواب بود و اگر یک وزن
پست جو و تخم خشخاش سپید بگیرند و هر دو را باب تر کنند و بکوبند و بمالند و آب آن بگشند و بخورند سخت نافع بود
و اگر دو جزو پست جو و یک جزو سویق حب الرمان بهم بیامیزند و بخورند اسهال صفرا باز دارد و گل بغدادی
سوده چون سرمه با دوغ آهن تاب کرده سود مند بود وسی درم ازین گل سوده یا کمتر یا بیشتر در شبانروزی
بتفاریق بدهند و تربد مجرب از سکباج گوشت کاو و بطون او اسهال کهن صفرایی باز دارد صفت سفوف
حب الرمان بگیرند انار دانک بریان کرده صد درم گشنیز خشک بسرکه تر کنند یک شبانروز و بریان کرده
پنجاه درم و سماق و گلنار از هر یک پانزده درم کزمازو و خرنوب نبطی از هر یک ده درم همه را بکوبند شربتی
از دو درم تا سه درم صفت اقراص طباشیر بگیرند گل سرخ و صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی و جفت بلوط
و طباشیر از هر یک پنج درم بزر الحماض هفت درم حب الاس چهار درم نشاسته بریان کرده سه درم شربتی یک مثقال
و ضمادها که در باب سوء المزاج جگر گفته آمده است بکار دارند و طعام از انار دانک و سماق و زرشک و غوره فرمایند
و آب با شراب آبی گرما یا شراب ریواج دهند صفت ضمادی نافع بگیرند صندل سرخ و صندل سپید و فوفل و گل سرخ

نمک ستنبن و کندر و قسط
و لادن سوختن

اسهال مراری

و مازو و گل ارمنی

ومازو و گل ارمنی و اقاقیا و سک و رامک همه را بکوبند و بگلاب یا آب مورد تر یا با آب آبی بسرشند و بر معده می نهند
و هر وقت تازه می کنند نافع بود **باب سیوم اندر اسهال کبدی و علاج آن** اسهال کبدی که از ضعیفی جگر
افتد سه نوع است یکی آنکه قوت جاذبهٔ جگر بسبب نوعی از انواع سوء المزاج یا بسبب سده یا بسبب آماس ضعیف شود
و افشردهٔ کیلوس تولد کند دوم آنکه قوت هاضمه و دافعهٔ جگر بسببی ازین سببها که یاد کرده آمد ضعیف بود
و افشردهٔ کیلوس بدو جگر ممتلی گردد و آنچه با کیلوس از وی بجانب طبیعی دفع نشود شاخهای ماساریقا باز گردد
و بروده ها فرود آید نیم گواریده و اسهال غسالی تولد کند و اگر با ضعیفی هاضمه و دافعه ماسکه نیز ضعیف بود اسهال
قوی تر بود و بسبب ضعیفی قوت هاضمه در بیشتر وقتها سوء المزاج سرد مند بود زود باستسقا ادا کند سیوم آنکه
آماس جگر پخته شود و بشکافد یا سده جگر بگشاید یا رگی گسسته یا شکافته شود بسبب صدمه یا سقطه یا غیر آن
و این ماده ها بروده فرود آید و اسهال خون و ریم تولد کند و بآخر سیاه و غلیظ شود همچون دُردی شراب
و هرگاه که بسبب سوء المزاج گرم بسوزد و اخلاط کند بگدازد و اسهال صدیدی شود و گاه باشد که جگر نیز بسوزد
و از پس اخلاط پاره پاره گوشت سیاه فرود آید و بسبب صدید ترشح آماس و دبیله بوده باشد که اسهال صدیدی
با کفک گداختن و جوشیدن اخلاط بود و فرق میان اسهال سیاه که از سوختن اخلاط و از گشادن سده بود
و میان اسهال سودائی که از سپرز بود آنست که اخلاط که از سوختن سخت سیاه بنود و قوام آن غلیظ تر
از قوام سودا باشد و خلط سودا سیاه تر و رقیق تر بود و گنده نباشد و آنچه از سده بود گنده بود از بهر آنکه عفونت
پذیرفته بود **علامتها** اگر بسبب اسهال ضعیفی قوت جاذبهٔ جگر باشد اسهال کیلوس بود یعنی سپید
و آب ناک از بهر آنکه طعام اندر معده بهضم یافته بود و آب ناک از بهر آن بود که جگر در آبی که خورده آید
آن تصرف که باید کرد نتواند کرد و اگر بسبب اسهال ضعیفی قوت ماسکه بود افشردهٔ کیلوس که در جگر در آید
زود تر باز گردد و بروده فرود آید و اسهال پیش از آن وقت افتد که باید کرد و بیرون آمدن ثقل با سستی
و درنگ باشد از بهر آنکه نه تقویت دفع دافعه بیرون می شود لیکن بسبب ضعیفی ماسکه بیرون می شود و اگر
ماسکه و دافعه هر دو ضعیف باشد اسهال اندک اندک بود و زود زود بر باید خاست و اگر قوت هاضمهٔ جگر ضعیف بود
اسهال غسالی بود یعنی همچون آبی بود که گوشت در وی تازه شسته بود و اگر قوت هاضمهٔ معده نیز ضعیف بود
کیلوس که بیرون آید ناگواریده بیرون آید و اگر بسبب ضعیفی این قوتها سده باشد یا آماس بود یا نوعی از انواع
سوء المزاج باشد علامتهای این بدباشد چنانکه در بابهای گذشته یاد کرده آمده است و همچنین و باید دانست که
هرگاه که اسهال همچون آب بوده باشد چنان که در بابهای گذشته یاد کرده آمده است و همچنین اگر اسهال خون

از شاخهای ماساریقا با معاوده آید
در اسهال کبدی ۱ ص

بوه باشد و غسالی شود بد باشد و بقراط می گوید هر اسهال که ناگاه از پس بیماری همچون آب باشد پس چون مزمن شود بد باشد و هرگاه که پس از استسقا اسهال افتد بد باشد خاصه اگر استسقا از آماس جگر تولد کند از بهر آنکه این اسهال استفراغ نباشد و باز نه ایستد و بسیار سحج و بزلق الامعا و زلق الامعا باستسقا ادا کند و هرگاه که اسهال سیاه که از سوختن اخلاط بوده باشد سبز و زرد شود به باید دانست که طبیعت قوت یافته است و بصلاح نزدیک است نخست بسبزی گراید پس زرد شود پس بایستد و بسلامت باشد علاج طریق علاج اسهال کبدی آنست که تامل کنند تا سبب اسهال و سبب ضعیف جگر حیست امتلاست یا آماس یا سده یا نوعی از انواع سوء المزاج است و بتدبیر باز داشتن سبب مشغول شوند تا علت زایل شود علامتها امتلا و آماس سده و علامتها انواع سوء المزاج و علاجها آن همه در گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و به باید دانست که اگر سبب اسهال آماس باشد بدانکه داروهای قابض دادن خطا بود خطائی بزرگ از بهر آنکه داروهای قابض منفذها را فراهم گیرد سده قوی تر شود و آماس صلب گردد و اگر ضمادی چنانکه با قابض بر نهند هم علت را زیادت کند و هم حرارت را فرو میراند و هلاک کند صواب آن بود که یاری دهند تا آنچه از سده می پالاید تمام دفع شود و داروها گشاینده بکار دارد تا سده تمام گشاده شود و اگر آماس است تحلیل پدید آید و بسیار باشد که از جهت گشادن سده مسهل قوی حاجت آید تا ماده سده دفع کند و گاه باشد که حاجت بحقنه تیز بود تا ماده را فرود آرد و اگر خداوند سده را قی آید بی تکلف سودمند بود و طعام تفاریق باید خورد اندک اندک و عرق آوردن و از پس آن معجون گشاینده خوردن چون فودنجی سودمند بود پیش از طعام یکمثقال دادن و چون طعام هضم شود نیم درم دهند و شراب صرف کهن مروق مقداری اندک پیش از آنکه طعام اندر معده نیم گوارنده شود سودمند بود و مالیدن اندامها بخرقهای درشت سودمند بود و بسبب لاغری بیمار از استفراغ خلط غلیظ که سده از آن تولد کند نباید ترسید از بهر آنکه چون سده گشاده شود و تن از ماده سده پاک گردد غذاها برگها بگذرد و قوت گذشته باز آید و خداوند اسهال غسالی را در اول علت نان نباید خورد از بهر آنکه جگر نان را قبول کند و هضم نتواند کرد صواب آن باشد که برگشتگان که از پست جو پزند اقتصار فرمایند و هر روز دو شربه یا سه می دهند و بیازمایند و اگر هضم تواند کرد و کاورس پوست کنده با پست جو می پزند و می پالایند و اگر تا پالوده هضم کند نا پالوده دهند رسم پختن این کشکاب آنست که یک پیمانه پست را به بیست پیمانه آب بسیار بپزند تا آب به یک پیمانه باز آید و بزر الحماض بریان کرده و کوفته بر جگر پراگنده و کباب کند سود دارد و گفته اند که اسهال غسالی صعب بمویز منقی زایل شود و بی هیچ علاج دیگر اما بهمان باد انجانه باید خایند و فرو برند و شیخ رئیس رحمة الله می گوید من این سخن را آزموده ام

و منفعت آن

ومنفعت آن دیدم که آنچه گفته اند از صواب دور نیست **صفت** سفوفی که در اسهال کبدی سودمند بود بگیرند گل
سرخ شش درم انبرباریس و لک مغسول از هر یک سه درم فوه و طباشیر و صندل سپید و نشاسته و صمغ عربی از
هر یک ده درم ریوند چینی یکدرم و نیم بزر الحماض سه درم زعفران یکدرم شربه دو درم با دوغ آهن تاب کرده و اگر علت
دراز گردد و سحج کند هیچ دارو قابض نشاید داد لیکن چیزهای نرم مغری باید داد **صفت** سفوفی نرم بگیرند
تخم خطمی و تخم خیارین هر دو پوست باز کرده از هر یک پنج درم نشاسته و صمغ عربی از هر یک ده درم همه بریان کنند
و بکوبند نرم و ده درم گل ارمنی کوفته و اسپغول و تخم مرو و تخم شاهسفرم از هر یک برابر خام بریان ناکرده ناکوفته
با یکدیگر بیامیزند و بروغن گل چرب کنند و با آب نیم گرم بدهند شربه سه درم و اگر خیار چنبر در شراب حل کنند
و این تخمها با وی بدهند صواب بود و گاه باشد که در اسهال کبدی خراطی اندک بیرون آید و طبیب پندارد
که از روده است و از علاج جگر باز ایستد و بیماری زایل نشود پس در علامتها نیک تامل باید کرد و از مراعات جگر
باز نباید ایستاد و اسهال را که سبب آن ضعیفی قوت جاذبه جگر بود علاج بچیزهای گرم گذرنده باید کرد
چون فلافلی و فودنجی با اندکی شراب صرف **صفت** داروئی که قوت جاذبهٔ جگر را قوت دهند بگیرند
سلیخه و سنبل و زعفران از هر یک سه درم قصب الذریره و عود بلسان و حب بلسان و سعد و تخم کرفس
و اذخر از هر یک پنج درم جوزبوا پنج عدد قاقله و قرنفل و انیسون و نشاسته و کندر از هر یک دو درم نانخواه
چهار درم مورد دانه که بتازی حب الآس گویند بریان کرده همه را بکوبند و بزند و معجون کنند شربه چهار درم و طعام
چیزی بلطیف زود گوار باید کرد و آنرا بتوابل گوارنده خوش کنند چون خردل و چقندر و انگدان اندر طبیخ انار
دانگ و مانند این و اگر سبب ضعیفی قوت جاذبه سوء المزاج گرم بود علاج در معالجات جگر گرم یاد کرده آمده است
و اگر سبب اسهالها ضعیفی قوت ماسکه بود و سبب ضعیفی این قوت در بیشتر حالها سوء المزاج سرد و تر بود علاج آن
این نوع کننده بگیرند گل سرخ و گلنار و عصارهٔ قرط از هر یک پنج درم سنبل هفت درم مصطکی سه درم
زعفران و اذخر از هر یک چهار درم شربه دو درم با رب آبی یا رب سیب طعام کبک و دراج و طیهوج و تذرو
و کنجشک بریان دهند بغایة سودمند بود **صفت** ضمادی نافع بگیرند مرو کندر و گل و تخم گل و سنبل و مازریون
و زعفران از هر یک برابر همه را بکوبند و باب مورد و گلاب و آب سیب بسرشند بر جگر نهند

باب چهارم اندر اسهال خونی که از جگر بود و علاج آن

علامات اسهال خون که از جگر آمده آنست که در شکم درد و تا هیچ دردی و آفتی
نباشد و علاج ضعیفی و سوء المزاج جگر ظاهر بود و اسهال هر چند روزی دو روز گر یک روز باز ایستد و باز آمدن گیرد و هر گاه
که علت زیادت شود خلطی غلیظ همچون دردی شراب آید **علاج** گل ارمنی و گل مختوم و گل قبرسی همی باید داد

وسفوف الطین بدین صفت سودمند بود بگیرند گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی بریان کرده و حب الآس از هر یک
ده درم خون سیاوشان و کندر از هر یک دو درم و نیم شربتی سه درم با شراب مورد سودمند بوده باشد صفت
قرص طباشیر خداوند اسهال خون را که با تب بود سودمند بود بگیرند طباشیر چهار درم گل سرخ پنج درم بزر الحماض
بریان کرده هفت درم صمغ عربی بریان کرده گل ارمنی و گل رومی و بلوط از هر یک پنج درم حب الآس
ده درم گلنار بریان کرده هفت درم شربتی یک مثقال با رب آبی و گاه باشد که اسهال خون کند همچون دردی
شراب بود و تباه گند و کفک ناکی و لحمان افتد که خلط سوداست و برخلاف آن باشد و این نوع اسهال مردم
محرور و لاغر را افتد بسبب گرما و صعب و تشنگی که در سفرها و غیر آن کشیده باشند و جگر بدان سبب گرم شود
و خشکی غالب گردد و خون غلیظ و سوخته گردد و علاج آن تدبیرهای سرد کننده باید و آب یخ ناشتا و شراب
خشخاش و کشکاب سرد کرده و آنچه بدین ماند و گاه باشد که تن بیمار گدازش و کاهش گیرد و اسهال محور زرد آب
آید و علامت وی آنست که تن لاغر میشود و می کاهد و در جگر آفتی نباشد و علاج او تسکین حرارت و تدبیرهای
تری آرنده باید کرد و بقرص کافور و قرص طباشیر و کشکاب که در علاج دق یاد کرده آمده است و صندل و گلاب
بر دل و جگر می نهادن و این داروی اسهال سودمند بود بگیرند گل ارمنی و طباشیر و شاهبلوط و بزر الحماض و انبرباریس
و گل سرخ و صمغ عربی بریان کرده و سرطان از هر یک برابر همه را بکوبند و برب آبی بسرشند و هر بار سه درم بدهند و طعام
مصوص و هلام و ماهی بسرکه پخته و سرد کرده و حسوای که از میانهٔ کعک سازند با صمغ و نشاسته و مغز بادام بریان
کرده دهند و گاه باشد که سبب خون امتلاء همه تن بود و علامتهای امتلا ظاهر چنانکه معلوم است و علاج وی آنست
که نخست رگ الکحل زنند و طعام سبکتر فرمایند و شکم را بتدریج باز گردد و آب لسان الحمل و آب برگ خرفه
می دهند و هر که را باسهال یا بقی یا از خراج یا از بواسیر یا غیر آن استفراغ خون بسیار افتد طبع او نرم شود
از بهر آنکه جگر ضعیف گردد و حرارت غریزی اندک شود و طعام هضم نشود و هرگاه که خداوند اسهال خون را یا خداوند
قی خون را ناگاه اطراف سرد شود و روی زرد گردد و شکم برآید و نبض ساقط شود بباید دانست که خون در جگر او
بسته شده است بعلاج آن مشغول باید بود و محمد زکریا گوید من چیزی عجب آزموده ام همچون سحر همه انواع
اسهال کهن را باز گیرد در ساعت و آن نیز مایهٔ خرگوش است از دانگی تا دو دانگ بتدریج می باید داد
تا قولنج نکند نخست دانگی باید داد و اگر کفایت نشود دیگر روز دو دانگی باید داد و اگر چنان باشد که روز نخست
از دانگی دادن غرض حاصل نیاید هم آن روز دانگی دیگر بدهند و اگر کفایت نشود دانگی دیگر بدهند صواب باشد

باب ششم اندر اسهال

که مادهٔ آن از همه تن آید و علاج آن سبب این اسهال آن باشد که در رگها همه تن

گرد آمده باشد و اندامها آنرا قبول نکند و قوت دافعهٔ هر اندامی آنرا بر رگها باز دهند و از رگها بجگر باز آید و از جگر بشاخهای
ماساریقا بر روده فرود آید و گاه باشد که در اندامها که حوالی معده است اخلاط بسیار باشد و آن اخلاط از آن اندام
بمعده آید و طعام را که در معده بود تباه کند و گاه باشد که اگر چه آن اخلاط طعام را تباه نکند اندر بعضی اخلاط قوی باشد
که معده آنرا کاره بود یا مزاج معده ناسازنده بود و معده آنرا از خود دفع نکند و بلغمی آید چنانکه سودای بسیار از سپرز
بمعده آید و معده را بگرد و چیزی را که در معده باشد دفع کند و سبب اسهال سودا گردد و هر اسهال که مادهٔ آن
از عضوی دیگر یا از رگهای همه تن بمعده و روده آید آنرا نوبتی بود معلوم و آنرا بتازی الاسهال الکاین بالادوار
گویند و این علتی دراز آهنگ بود و سبب درازی این علت آنست که طعام و شراب در معده و جگر تمام هضم نیابد
و بدین استفراغها تن از آن مادتها پاک نشود و خداوند علت تدبیر هضم و تدبیر استفراغ آن مادتها نکند و هر بار
که اسهال باز ایستد پندارد که بحال تندرستی باز آمده است و هر بار که نوبت اسهال باز آید پندارد که اسهال
نو است و از طعام و شرابی فزون تولد کرده است علامتها این علت آنست که پیوسته ناف می تپد و هر بار که
شکم فرود آید ماده بسیار آید و هر نوبتی دو روز یا سه روز اسهال کند و باز ایستد و حالی همچون حال تندرستان
شود و باشد که یک هفته یا بیشتر بر حال تندرستی باشد و بیشترین بیست روز بود پس نوبت اسهال باز آید کند علاج
طریق علاج این علت آنست که نخست حال معده و جگر و قوتهای هر دو بصلاح باز آرند و اگر سوء المزاج باشد زایل
و غذاها نیک دهند و ترتیب نیک باید و استفراغی کنند بواجب خاصه نزدیکی نوبهٔ اسهال و ایارهٔ فیقرا و مطبوخ هلیله
و مطبوخ افیتمون و شراب افسنتین و گوارش سفرجلی و اطریفل بزرگ اندرین علت سودمند بود و چون تن را
پاک کرده باشند هر بامداد بناشتا ریاضت فرمایند و مالش و گرمابه چنانکه در کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است
میکنند جزو دوم اندر شناختن احوال اسهال معدی یعنی اسهالی که سبب آن از معده بود و این جزو چهار بابست
باب نخستین اندر یاد کردن اسهال معدی که سبب آن ضعیفی قوت هاضمه بود چهار نوعست یکی آنکه رطوبتی لزج بر سطح معده
آلوده شود و رطوبت میان معده و طعام حجاب شود و حرارت معده را از طعام باز دارد و قوت هاضمه بدان سبب
ضعیف شود دوم آنکه معده گرم باشد و در وی صفرا تولد کند و اسهال صفرائی آرد سیوم آنکه صفرائی و بلغم آمیخته
باشد چهارم آنکه در وی بادها تولد کند و طعام بدان سبب تباه و ناگوارده بماند و اسهال تولد کند علامتها آنرا که سبب
اسهال رطوبت لزج باشد علامتهای رطوبه ظاهر شود و طعام بر معده گرانی کند و منش گشتن آرد و ثقل ناگوارده بیرون
آید و سپید باشد و تشنگی کمتر باشد و ممکن است که رطوبهٔ لزج آب خواهد و بدان سبب تشنگی پدید آید و اسهال
با قراقر بود و آروغ ترش بر آید و بقراط آروغ ترش را درین نوع اسهال و سوء المزاج سود داشته است از بهر آنکه

آروغ ترش راندن آن باشد که حرارت بیکبارگی از کار مانده نیست و طعام در معده درنگ میکند چندانکه ترش
گردد و درنگ کردن غذا درین علت ستوده باشد و دیگر از بهر آنکه ترشی رطوبت لزج را تقطیع کند و معده را دباغت دهد
و درشت کند تا هاضمه و ماسکه سرد و قوی گردد و آنرا که قوت هاضمه تنها ضعیف باشد اسهال بوقت خویش نبود
لیکن ثفل ناگواریده و متغیر ناشده بیرون آید و آنرا که معده گرم بود و صفرا تولد کند تشنگی و تلخی دهان و حرارت و
ثفل زرد بران گواهی دهد و آنرا که صفرا و بلغم آمیخته بود ثفل آمیخته بیرون آید و آنرا که در معده بادها تولد کند اسهال
با قراقر و علامت بادها ظاهر بود و علاج این چهار فصل است فصل اول اندر علاج آنکه سبب ضعیفی قوت هاضمه
رطوبت لزج بود آنرا که علامتهای بلغم ظاهر شود قی باید فرمود و طعام ماهی شور و ترب و چغندر و خردل دادن و [illegible]
در آب پختن و با انگبین آمیختن و نمک در افکندن و دادن تا قی کند و از پس آن قی کرده باشند و فم معده از ان
ماده سبکتر شده فم معده را بحب صبر و ایارج فیقرا پاک باید کرد پس معده را قوت دادن بگوارش خوزی
و معجون خبث الحدید و امروسیا و سنجرینا و مانند آن صفت گوارش خوزی نسخه ذکریا رحمة الله بگیرند دانه مویز
که از سرکه بیرون کرده باشند و بریان کرده و کوفته و بیخته همچون سرمه سی درم حب الآس شصت درم سنک
خرنوب نبطی و گلنار و گزمازک از هر یک ده درم کندر و نانخواه و سعد و مصطکی و سنبل از هر یک پنج درم همه را بسرشند
بشکر گداخته بقوام آورده یا با انگبین پالوده و کفک برداشته شربت از سه درم تا چهار درم بباید داد صفت نسخه دیگر
ترکیب عیسی بن صهاربخت بگیرند قسط و قرفه و سنبل و حب البلسان و اکلیل الملک و قاقله و انیسون و سیطرج
از هر یک چهار درم جوزبوا پنجاه عدد و ریوند چینی و زراوند طویل و اشنه از هر یک دو درم بسباسه سه درم زنک کابلی
مقشر هشت درم نارمشک چهار درم و قصب الذریره و بلبل و دار فلفل از هر یک پنج درم هلیله کابلی دو استار بلیله
ده عدد و حب الآس چند وزن داروها و اندر نسخه های دیگر می آید زنجبیل ده درم سعد ده استار همه را بکوبند و بشکر
گداخته و بقوام آورده بسرشند صفت معجونی مختصر و نافع بگیرند کندر و نانخواه و گلنار از هر یک برابر همه را نرم بکوبند
و مویز سیاه را با دانه بکوبند و داروها را بدان بسرشند شربت مقدار جوزی بامداد و شبانگاه بکار برند صفت معجونی دیگر
بگیرند گلنار و گزمازک و خرنوب نبطی از هر یک پنج درم نانخواه و کندر از هر یک سه درم وج و ابهل و تخم بادیان
و تخم کرفس از هر یک یکدرم همچون معجون دیگر همه را بکوبند و با مویز با دانه کوفته بسرشند صفت سفوف حب الرمان
بگیرند انار با سرکه پرورده بریان کرده و کشنیز خشک بسرکه تر کرده و بریان کرده از هر یک بیست درم نار دانه
ترش بریان کرده و کوفته چون سرمه صد درم خرنوب نبطی و سماق و گلنار از هر یک ده درم همه بکوبند
و بیامیزند شربت از دو درم تا سه درم و صفت معجون الخبث که آنرا بنجوش گویند و صفت امروسیا و سنجرینا در قرابادین

یاد کرده شود **صفت** گوارش کندر بگیرند بلبل و دار بلبل و قرنفل و جوزبوا از هر یک پنج درم زنجبیل و خولنجان از هر یک
ده درم کندر شصت درم شکر سوده شصت درم همه را با انگبین مصفی بسرشند شربت سه درم بکار برند **صفت**
سفوف خشخاش بگیرند تخم خشخاش و کندر از هر یک برابر هر دو را بکوبند نرم شربه از دو درم تا سه درم با آب سرد
بدهند اسهال کهن را و اسهال نو را سودمند بود و محمد زکریا می گوید فلونیا فارسی اسهال کهن را سودمند بود اگر
تب نباشد و بقراط میگوید گرما به خداوند اسهال را سودمند بود بغایت **صفت** مقلیا سا بگیرند هلیله کابلی و هلیله
سیاه و آمله همه را بروغن زیت بریان کرده از هر یک پنج درم زیره کرمانی بسرکه ترکرده و بریان کرده و تخم گندنا
بریان کرده و حب الرشاد بریان کرده از هر یک تخم کرفس بریان کرده و انیسون بسرکه ترکرده و بریان کرده از
هر یک چهار درم مصطکی و سنبل و قاقله و عود هندی از هر یک دو درم سعد سه درم همه بکوبند مگر حب الرشاد در او
بیامیزند شربه سه درم شبانگاه **صفت** سفوف عود بگیرند عود خام و زیره بسرکه ترکرده و قاقله و دانه مویز که از سر
بیرون کرده باشند بریان کرده از هر یک برابر شربه سه درم **صفت** حبی که اسهال بلغمی باز دارد بگیرند مرو
قرفه و افیون و جندبیدستر از هر یک برابر حبها کنند همچون بلبل شربه هفت حب با آب سرد و کودک یکساله را
یک حب یا دو و کودک دوساله را چهار حب یا پنج حب و بعضی بجای قرفه تخم کرفس کنند **صفت** حبی دیگر بگیرند
افیون و سندروس و کندر و مر و زعفران از هر یک برابر حبها کنند هر یک چند نخودی شربه دو حب **صفت** معجونی
سودمند بگیرند افیون و جندبیدستر و میعه تر و بزرالبنج و مر و زعفران و لسان الحمل و اسارون و کندر و نانخواه از
هر یک برابر همه را با انگبین مصفی بسرشند شربه چند یک فندق **صفت** ضمادی نافع بگیرند افسنتین رومی یک وقیه
در شراب قابض ترکنند یک روز دیگر روز آب مورد تر با آن شراب بیامیزند و لاذن و رامک در وی حل کنند
و خرقه بدان ترکنند و بر معده نهند و آنجا که مورد تر نباشد برگ مورد خشک سوده در شراب ترکنند و بمالند و ببالایند
و طعام کبوتر بچه بریان کرده و گنجشک و مانند آن با دارچینی و بلبل و زیره خورند **فصل دوم**
اندر علاج آنکه بسبب ضعیفی قوت ماسکه گرمی معده و تولد صفرا بود هر بامداد رب مورد ساده یا رب انار ترش
آمیخته باید داد یا رب غوره یا رب آبی آمیخته یا رب ریواج یا رب سیب آمیخته و این شربتها با یک مثقال طباشیر
باید داد و هر شب دو درم اسبغول بریان کرده و یک درم گل ارمنی کوفته و نیم درم صمغ عربی بریان کرده بروغن
گل چرب کرده با آب سرد که بایکی ازین ربها باید داد و اگر تب نباشد دوغ گاو پالوده و سنگتاب گرم آهن
کرده با طباشیر و تخم گل و تخم حماض میدهند از هر یک درمی و طباشیر را با آب باران که با آب سماق بیامیزند
و بپزند تا آب برود و طباشیر بماند آنرا با این آبها میدهند و طعام یا لجه یا سماق پخته فرمایند یا مزوره نار دانک بمغز بادام

بریان کرده وکسنه دشتی بخته وبسر که خوش کرده ولسان الحمل همبرین کونه ساخته اسهال صفرائی را بازدارد وباقلی
مبلول با بوست وبسر که بخته سوده ذرارده خایه مرغ نیم برشت خشک باک کرده با اندکی مازریون وکلنار وحب الاس
ونار بوست انجه حاضر بود مادتها را که بمعده وروده فرود آید بازدارد وخایه مرغ جوشانیده اندر اسهال کبدی ومعدی زیان دارد
واندر اسهال معدی سخت سود دارد صفت اقراص طباشیر بکیرند طباشیر وسماق از هر یک بنج درم بزر الحماض
بریان کرده ده درم بزر البقله بریان کرده وکلنار از هر یک سه درم صمغ عربی بریان کرده هشت درم شربتها
از یک مثقال تا دو درم صفت کوارش طباشیر که تشنگی وحرارت بنشاند ومعده را قوت دهد بکیرند
طباشیر وکل سرخ وبزر الحماض وصمغ عربی بریان کرده از هر یک ده درم کلنار وسماق وعصاره لحیة التیس
از هر یک هفت درم زعفران وافیون از هر یک دو مثقال همه بجلاب بسرشند شربه سه درم واکر ده درم حب
الاس درین کوارش زیادت کنند وبرب آبی بسرشند بهتر وقوی تر باشد صفت کوارش سماق بکیرند
سماق باک کرده بنج درم سویق النبق وسویق الشعیر وسویق التفاح وکعک بغدادی وخرنوب شامی
از هر یک ده درم شکر طبرزد چندان همه داروها همه را برب سیب بسرشند شربه سه درم تا بنج درم بکار برند
صفت داروی دیکر قابض بکیرند سماق باک کرده دو درم مازو یک درم ناربوست نیم درم همه بکوبند وبرب
مورد بسرشند یا بآب آبی این جمله یک شربه بود صفت شرابی که اسهال صفرا بازدارد بکیرند ست جو وشت
تخم خشخاش یک کف خشخاش دو بوست همچندان همه را بزنند وبپالایند واکر بسویق حب الرمان بسماق خوش زرشک مویز بود
واکر حرارت سخت عظیم بود بایکدرم بنیر بریان کرده بدهند نافع بود صفت داروی دیکر بکیرند بنیر مایه خرکوش
دو دانک افیون دو دانک مازو نیم درم شربه نیم مثقال و به باید دانست که چیزها خدر کننده را چون افیون
وبزر البنج درین باب منفعت آنست که ماده را غلیظ کند وخواب آرد وحس سوزانیدن صفرا را از روده ها باطل کند
لیکن از خطر خالی نیست تا بتوانند هیچ کرد آن نباید کشت بس اکر ضرورت شود زعفران وجندبیدستر ومانند آن
چیزی با وی بباید ساخت وشیخ قدس الله روحه میکوید من دیدم که افیون شیاف کردند وبیمار هلاک شد
بس اولیتر آن بود که ازان احتراز کند **فصل سیوم** اندر علاج صفرا که با بلغم آمیخته باشد بکیرند هلیله زرد یک جزو
حب الرشاد نیم جزو حب الاس وسماق وثمره الطرفا وسک از هر یک سدس یک جزو شربه دو درم صفت
دارو دیکر بکیرند تخم لسان الحمل دو درم انیسون یکدرم ناربوست ودم الاخوین از هر یک نیم درم این یک شربه بود واکر
تب آید این شربه در آب باران بدهند یا اندر بعضی ربها صفت نمکی که اسهال صفرائی را بازدارد بکیرند نمک اندرانی
وخرد کنند بس بریان کنند ودر بریان کردن چند بار ترکرده باشند بس بکوبند وانار دان بریان کرده سه یک وزن

نمک اکر خواهی

نمک گشنیز خشک بریان کرده وسماق پاک کرده از هریک سه یک وزن نمک انبرباریس پاک کرده چهاریک
وزن نمک همه را بکوبند با میزند و بکار دارند و خداوند اسهال را صواب آن بود که بر یک طعام صبر کند و در
شبانروزی یکبار خورد و از پس طعام چیزی قابض خورد و چون آب انار ترش و مانند آن و از آب صبر کند
خاصه اگر صفرا با بلغم آمیخته باشد خداوند اسهال بلغمی را یکبارگی از آب باز باید داشت و اسهال صفرائی
سلیم تر از دیگر انواع باشد و زود تر علاج پذیرد و بیشترین تبها و بیماریها حاده و تبهای غب و محرقه بود

فصل چهارم اندر علاج بادها که در معده بود احوال آن بشرح اندر علاج معده یاد کرده آمد آن باب را مطالعه باید کرد

باب دوم اندر اسهال معدی که بسبب ضعیفی قوت ماسکه بود اسباب ضعیفی قوت ماسکه پنج نوع است
یکی رطوبت لزج که بر سطح معده آلوده شود و طعام را فرو لغزاند دوم آنکه بر سطح معده بثرها پدید آید و معده بدان سبب
طعام بر نیاید و بدان التفات نکند و از مماست آن بگریزد و قوت ماسکه بدان سبب از کار خویش باز ماند
و ضعیف گردد سیوم آنکه قوت ماسکه بسبب نوعی از انواع سوء المزاج ساده یا با ماده ضعیف گردد چهارم آنکه
قوت داروی مسهل بر سطح معده مانده باشد و قوت ماسکه بدان سبب ضعیف گردد پنجم آنکه از پس طعام
حرکتهای عنیف اتفاق افتد و طعام بدان سبب فرود آید ناگوارید **علامات** اما علامت رطوبت که بر سطح
معده آلوده باشد در باب گذشته یاد کرده آمده است و علامت بثرها که بر سطح معده برآید آنست که بر سطح
زبان نیز هم از آن نوع بثرها برآید و از معده بخارها برخیزد و بوی دهان ناخوش گردد و معده از پس طعام
بسوزد و درد خیزد دردی خلنده و گزنده خاصه که چیزی ترش یا شور خورده شود و ثقل ناگوارید [illegible] بود
و تشنگی غالب باشد و بود که اسهال با تب بود و انواع دیگر را اسباب آن بر آن گواهی دهد و هر اسهال
که هیچ دلیل خون بود و در جگر و حوالی آن آفتی نباشد و علامتها آنکه ماده از دماغ یا از زهره یا از سپرز بمعده آید
هیچ ظاهر نباشد باید دانست که اسهال معدی آنست و معده لغزیده است و علاج آن درین باب پنج
فصلست **فصل نخستین** در علاج معده که رطوبت لزج بر سطح او آلوده شود و قوت ماسکه را ضعیف کند علاج
آن قی است و استفراغ چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است پس معده را بگوارش خرنوب و اقراص
گلنار و مانند آن قوت دادن و گوارش خوزی و معجونها که در باب گذشته یاد کرده آمده بر کار داشتن و تا
معده را بقی و استفراغ با یارهٔ فیقرا و مانند آن پاک نکنند این گوارشها و قرصها نه باید داد **صفت** گوارش
خرنوب بگیرند خرنوب نبطی و شاه بلوط از هر یک یکجزو حب الغبیرا یک جزو و این دانهٔ مویز یا دانهٔ انگور باشد
که از سرکه بیرون کنند و حب الآس دو جزو سویق النبق یک جزو همه را بکوبند چون سرمه و بشراب مورد بسرشند

شربه از سه درم تا چهار درم بکار برند **صفت** اقراص گلنار و تخم گل و تخم حماض از هر یک سه درم سماق و مازو
و عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و کندر از هر یک یکدرم و نیم زعفران نیم درم همه را بسرشند و قرص کنند شربه یکدرم
با شراب مورد سفوف قرظ بگیرند طراثیث و قرظ و گلنار و تخم گل و سماق از هر یک پنج درم بلوط بریان کرده
و از هر یک چهار درم خرنوب نبطی ده درم مویز بریان کرده چهار استار همه را بکوبند چون سرمه شربه دو درم
با آب آبی و طعام کبک و دراج بریان کرده با سماق یا انار دانک پخته **فصل دوم** در علاج بثرها که بر سطح معده
بر آید و قوت ماسکه را ضعیف کند اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق باید زد یا بر ساق حجامت کردن و اگر
قوت قوی باشد نقیع هلیله زرد و خرما هندی استفراغ کردن و پس از فصد و حجامت کردن تا مادهٔ علت
گسسته شود و کشکاب که از بت جو و حب الآس و تخم خشخاش پزند میدادن و آنچه بعلاج این علت
مخصوص است آنست که هر دو روز یکدرم صمغ عربی و دو درم اسپغول و دو درم روغن گل با آب سردی دهند
و اگر اسبغول و تخم لسان الحمل و تخم شاهسفرم در آب بجوشانند و روغن گل بر چکانند صواب بود **صفت** ضمادی
خنک کننده بگیرند آبی بسرکه پخته و حب الآس و برگ سیب و گل سرخ و گلنار و مازو و صندل و رامک و قرظ
و سماق و اقماع انار ترش از هر یک پنج درم همه را با آب مورد بسرشند و اگر یکدرم زعفران و دو درم عود
زیادت کنند روا بود و طعام حسو از کشک جو بریان کرده و برنج بریان کرده و برگ حماض پخته و روغن بادام
بر چکانیده و طفشیل از عدس مقشر و آب غوره و آب سماق و آب انار ترش و دوغ ترش پالوده و آهن تافته
کرده مقدار ده استار یا پانزده درم کعک سوده همچون سرمه و نان خشک در تنور بریان کرده سودمند بود و برنج
بریان کرده بر نحه سودمند بود و اگر این بثرها از پس دق و سل پدید آید آنرا علاج نیست **فصل سیوم** اندر علاج
آنکه دارو قوت داروی مسهل بر سطح معده بماند و قوت ماسکه را ضعیف کند و اسهال در پیوندد اسپغول بریان
کرده با روغن گل چنانکه در فصل گذشته یاد کرده آمده است می باید داد و سفوف الطین دادن و اگر خداوند علت
مرطوب باشد سه درم حب الرشاد بریان کرده بروغن چرب کرده ناکوفته بدهند و اگر بروغن گل چرب کنند
و با آب سرد دهند معتدل بود و اگر بدوغ بجوشانند و بدهند صواب بود و اگر سحج ادا کند علاج سحج یاد کرده آمد و حقنه
کردن بروغن گاو و کذا اختیم و دم الاخوین در روحل کرده سودمند بود **فصل چهارم** در علاج سوء المزاج که
قوت ماسکه را ضعیف کند اسباب و علامات و علاج همه انواع سوء المزاج در گفتار یازدهم آن گفته شده
هر چه مقصود باشد از بابهای آن گفتار باید جست **فصل پنجم** اندر علاج اسهال که سبب آن حرکتهای
عنیف بود اما آنچه در معده تباه شود از طعام و ناگواریده در معا بماند آنرا بایاره فیقرا پاک باید کرد و علاج دیگر خواب و
وساکن بودن

وساکن بودن و از پس طعام حرکت ناکردن و اگر مسافر بود طعام انکه خورد که در منزل هم وا آید دیر هیچ مسافران گفته
شده است **باب ۳ چهارم** در اسهال معدی که از بسیار خوردن و بی ترتیب خوردن و از طعامهاء جرب افتد
هر گراه معدی از بسیار خوردن طعام افتد باید که علاج آن همچون علاج خداوند هیضه کنند و گرسنگی فرمایند یک
شبانروزی و اندکی خوردن فرمایند و طعام سبک زود گوار فرمایند و معده را قوت دهد بداروهای که
موافق مزاج باشد و اگر مزاج گرم بود گلشکر با قرص طباشیر سرشته دهند و سفوف حب الرمان و آنچه
بدین ماند و هرچه در باب نخستین ازین جزو یاد کرده آمده است بکار دارند و طعام سماق و انار دانگ و مانند آن
باشد و اگر مزاج سرد بود گلنگبین با مصطکی و عود خام فرمایند و گوارش زیره و گوارش عود و ترنج پرورده
و مصطکی و علک شاخ خاییدن سودمند بود و طعام کباب کبوتر بچه و گنجشک بریان کرده و آنرا که اسهال
از طعامهای بد افتد علاج وی آنست که از آن نوع هیچ نخورد و آن عادت بگرداند و آنرا که اسهال از طعام
جرب افتد روز دیگر گرسنه باید بود و اندکی ارکل شور بمزیدن و طعام کم جرب بس خوردن و آنرا که اسهال از بی
ترتیب خوردن بود آن عادت به باید گردانید و معده را قوت دادن و ضمادها قوت دهند که در بابهای
گذشته هم در علاج اسهال معدی یاد کرده آمده است بکار داشتن بران موجب تا بحال صحت باز آید و
ترتیب طعام خوردن آن باشد که طعام لطیف غلیظ خوردن و میوها بعد از طعام خوردن **باب پنجم**
در اسهال که از بسیاری ماده سودا بود از سپرز بمعده آمدن اگر قوت قوی باشد و ماده سودا بسیار بود
رگ اسیلم باید زد از دست چپ و بمطبوخ افتیمون استفراغ کردن و نیز معده را قوت دادن سفوف حب الرمان
صفت سفوف حب الرمان بگیرند حب الرمان ده درم بهمن سرخ مشوی دو درم زرنباد مشوی و کهربا و تخم سداب
و تخم شاهسپرم مشوی و برنج مشوی از هر یک یکدرم شکر به سه درم و اگر دو استار ناردان و تخم مورد سیاه بکوبند
درست که در آب کالند و به پالایند و اندکی نمک و سعتر در افکنند و آنرا نان خورش کنند سودمند بود **صفت**
سفوف نافع بگیرند کندر و سعد و جوز السرو و سک از هر یک نیم درم کعک بغدادی یکدرم این جمله یک شربه بود
با شراب کهن دهند و اگر حاجت آید محجمه بر سپرز نهادن تا ماده از معده باز گردد **جزو سیوم** اندر شناختن
انواع اسهال معوی یعنی اسهال روده و این جزو چهار بابست که انواع اسهال معدی که یاد کرده آمده است
همان انواع بعینها معوی نیز باشد و اسباب آن باشد بعینها مگر یک نوع که مخصوص است بمعده و آن اسهال است
که سبب آن ضعیفی قوت ماسکه بود و این نوع معوی نباشد و اسهال معوی بعضی خونی بود و بعضی لحیه ادا کند
و بعضی نه [illegible] در اسهال معدی که آنرا ذرب [illegible] گویند علاج آن و این باب [illegible]

چنانکه

اسهال

فصل

باب

فصل اول

مجرب

فصل اول اندر زلق الامعا که سبب آن رطوبتی لزج باشد که ثفل را بلغزاند و قوت ماسکه را ضعیف کند
این بیماریست که معده را و امعا را بسیار افتد و قوت ماسکه هر دو ضعیف گردد و آنچه در [illegible] علاج اسهال معدی
یاد کرده آمده است علاج آنست ابتدا نخست روده ها را با ایارج فیقرا و حب الصبر پاک باید کرد و پس شراب
افسنتین و سکنجبین و عنصلی و [illegible] خندقوقون بکار داشتن و گوارش خرنوب با آب [illegible] و گوارش
با آب خرنوب بکار داشتن و گوارش خوزی [illegible] با شراب مورد سودمند بود و این همه در بابهای گذشته
یاد کرده آمده است صفت داروی سودمند بگیرند سک و رامک و سعد و مصطکی و تخم گشنیز و زیره
کرمانی بسرکه تر کرده و بریان کرده دانه مورد و گلنار از هر یک پنج درم انار دانگ ترش بریان کرده ده درم
همه را بکوبند و بیزند شربتی [illegible] درم یا سه درم بکار دارند صفت ضمادی نافع بگیرند مرو کندر و مصطکی و اقاقیا
و شب یمانی و لادن و صبر و افیون و بزر البنج و مازو تر از هر یک چهار درم آرد جو و سماق و گل سرخ و گلنار
و سک و عصاره لحیة التیس و سک و حضض و مامیثا از هر یک هشت درم همه را بکوبند و بسرکه و آب مورد
بسرشند و بر شکم طلی کنند و بگذارند که خشک شود و فرو ریزد این ضماد اگر تب آید و اگر نیاید سودمند بود
و از پس این ضماد ضماد افسنتین بکار دارند صفت آن بگیرند افسنتین رومی یک وقیه در شراب قابض
تر کنند شب و دیگر روز شراب از وی به پالایند و آب برگ مورد تر با آن شراب از وی به پالایند و آب
برگ مورد تر با آن شراب بیامیزند و لختی سک سوده و لادن و رامک درین شراب حل کنند و خرقه
بدان تر کرده و عود مطرا که بمشک و عنبر آلوده باشند و بران خرقه دود کنند و از زبر شکم بپوشند صفت
ضمادی دیگر بگیرند سک و زعفران از هر یک یکدرم اشنه ده درم مصطکی هفت درم سعد پنج درم قصب الذریره
ده درم رامک شش درم تخم گشنیز پنج درم مازریون ده درم همه را بکوبند و بیزند و بشراب بسرشند
و بر شکم نهند و اگر ازین ضماد هر بامداد و شبانگاه ده درم با [illegible] بخورند سودمند بود و طعام گنجشک بریان کرده
و کبک و تذرو و مطجنه کرده و میان او ترنده و کرویا و دارچینی و گشنیز خشک و سماق و ناردان و [illegible]
و بودنه و سداب افکنده و پشت غبیراو [illegible] نبق و پشت اناردان سودمند بود و شراب میوه‌ها که از امرود
و سیب و زعرور و حب الآس و نبق و غبیرا و سماق و ناردان بزند سود دارد فصل دوم در [illegible]
زلق الامعا که سبب آن بثرها و دمیدگی روده‌ها بود بباید دانست که سبب این بثرها و دمیدگی گرمی مزاج
و گذشتن خلط صفرا بود بر روده‌ها همچنانکه اگر آب سخت گرم یا روغن گرم بر عضوی ریزد آن عضو را بدماند و آبله‌ها
برآرد و ریش کند خلط صفرا که بر روده بگذرد روده‌ها را همچنان بدماند از بهر آنکه هم گرم باشد و هم تیز و هر گاه که مزاج

با عتدال

باعتدال باز آرند و صفرا از تن بیرون کنند زود بصلاح باز آید از بهر آنکه صفرا اسهال تر از دیگر انواع اسهال بود
و زودتر علاج پذیرد و اگر مزاج هم بران گرمی بماند و آن ماده باز نه ایستد سحج و قروح امعا پدید آید و امید
بهتری نبود **علاج** آنچه در علاج ضعف معده و در علاج ضعف قوت هاضمه معده که سبب آن تولد صفرا یاد کرده
آمده است همه علاج این علت است و هر بامداد نیم رطل بغدادی دوغ ترش بالوده با گل سرخ و طباشیر
و بزر الحماض از هر یک یکدرم کوفته و بیخته می باید داد و دوغ سنگ تاب و آهن تاب کرده باید داد و شیرین
با آب سماق آمیخته از هر یک نیم رطل بغدادی و سنگ تاب میکنند تا به نیمه باز آید و سه اوقیه آب انار
ترش و شیرین با وی بیامیزند و چند روز بناشتا این شربه میدهند و وقت خواب دو وقیه آب غوره
و یک وقیه آب انار ترش با اندکی شکر میدهند و اگر آب غوره تنها دهند بشکر روا بود و اگر طباشیر و بزر الحماض
و گل سرخ با وی بیامیزند همچنانکه با دوغ صواب بود و اگر تشنها بر نیاید هر بامداد سفوف طباشیر دهند
بایک وقیه رب آبی **صفت** آن بگیرند بزر الحماض بریان کرده و اسبغول بریان کرده و صمغ عربی بریان
کرده و گل ارمنی و طباشیر از هر یک برابر همه بکوبند مگر اسپغول که نشاید کوفت و کشکاب که از کشک جو
بریان کرده و کاورس پوست کنده پزند با روغن گل و بی روغن سودمند بود و طعام جوزه و با لچه بره با آب
سماق یا با آب انار دانگ پخته فرمایند بجای آب شراب انار ساده با آب آمیخته دهند و ضمادی سازند از سبزی
که بر سر آب ایستاده باشد که بتازی طحلب گویند و از کدو تر و وارد جو و گلنار و گل سرخ و سار و صندل و اقاقیا
و نار پوست و با آب سیب ترش و آب مورد تر بسرشند و بر شکم نهند و موم روغن که از روغن گل و موم سپید
سازند و آنرا با آب برگ لسان الحمل و آب برگ خرفه و آب انار ترش و آب غوره بیامیزند و بر شکم همی مالند
و اگر ماده سخت بسیار بود و تا تواند که بصواب بود خاصه بناشتا آب گرم و سکنگبین و اگر بناشتا قی
نتواند کرد نخست کشکاب که بصواب بود پس بسیار خورد پس آب گرم و سکنگبین خورد تا قی تواند کرد و از پس آن
هر بامداد نیم رطل دوغ زیا سفوف الطین میدهند **صفت** سفوف الطین بگیرند گل ارمنی و گل مختوم و طباشیر
و کهربا و گل سرخ از هر یک برابر شربه سه درم **فصل سیوم** اندر زلق الامعا که سبب آن باقی قوت دارو
مسهل بود که بر سطح روده ها مانده بود یا نوعی از انواع سوء المزاج بود علاج انواع سوء المزاج بود و علاج باقی قوت
دارو مسهل که گرد امعا مانده بود در علاج اسهال معدی گفته آمده است از آن باب طلب کند **باب دوم**
اندر علاج سحج و علاج آن آفریدگار تبارک و تعالی رطوبتی لزج آفریده است و اندرون روده ها و بر سطح روده اندوده
تا درشتی ثفل و تیزی اخلاط که بروی می کند از وی باز می دارد و آنرا زود دفع کند و بلغزاند و این رطوبت چربی است

جون آثار که از نشاسته پزند و آنرا طبیبان صحروج الامعا گویند و غشاء مخاطی نیز گویند و هر گاه که اخلاط تیز بروده
بسیار گذرد آن رطوبت را می تراشد و می زیند و تا پس از مدتی سطح روده را از آن رطوبت برهنه کند جون
سطح روده برهنه شد تیزی اخلاط روده را بگزد و بریزد و بر سطح او ریش روده تولد کند اما اگر خلط صفرائی بود در مدت
دو هفته سحج کند و اگر خلط شور و بورقی بود در مدت یک ماه سحج کند و اگر خلط سودائی بود در مدت جهل روز یا بیشتر
سحج کند و اگر سحج کهن گردد در ریش روده و بارها پوست بیرون آید که آنرا بتازی خراطه الامعا گویند و قشاره نیز
و جراده نیز گویند و سبب اسهال خون و ریم و زرداب یا آماسی بود یا قرحه و دبیله که در بعضی احشا بود که بر بالاتر
از روده بود یا در روده بود و بخته شود و بگشاید یا رگی از رگهای روده بشکافد یا دهنهای رگهای روده گشاده شود
یا داروی مسهل جون شحم حنظل و غیر آن روده را بزند و اسهال خون تولد کند و اسهال زرداب معوی کمتر بود افتد
از بهر آنکه زرداب یا از کبد از آماس تن بود یا از آماس و دبیله تر آید که بخواهد بخت لیکن جون مدت آن دراز گردد
مضرت با معا باز دهد و اسهال که با ریم آمیخته بود بیشتری از گشادن دبیله بود یا از بخته شدن آماسی که در
احشا افتاده بود و از آنجا بروده آید و این نیز معوی نباشد و سلیم تر بود لیکن این نیز را مدت دراز بود روده را
ریش کند علامتها اسهال خون باشد که بیکبار پدید آید ناگاه و باشد که اندک اندک پدید آید اما آنچ ناگاه بیکبار پدید آید
سبب آن گسستن و طرقیدن رگی باشد و اگر اندر روده‌ها المی نبود از احشا همی آید خاصه اگر علامتی از علامتهای
آفتهای احشا با آن پدید آید و گاه باشد که از امعا بود و هیچ المی نباشد و سبب آن گشاده شدن دهنهای
رگهای روده‌ها بود و این سلیم تر باشد و اندک اندک بدید آید و اسهال خون که از پس اسهال صفرا و از پس سحج افتد
در روده‌ها و رگهای سخت بد باشد خاصه اگر نخست بد باشد خاصه اگر نخست خراطه آمده باشد پس خون صرف آید از بهر آنکه
علامت آن باشد که آفت بقعر امعا رسیده است و اسهال که با قشاره بود بیشتری از قروح معده بود اگر
اندر روده‌ها سحج نبود و اگر سحج باشد از طبقهای روده بود و اگر از روده‌ها برسوین بود قشاره بباریک بود و خرد
و اگر از روده‌ها برسوین بود قشاره بباریک بود و خرد و اگر از روده‌ها فرودین بود قشاره بزرگ و غلیظ تر بود
و سحج که اندر روده‌ها باریک افتد بدتر بود خاصه آنچه اندر روده صایم افتد از بهر جهار معنی یکی آنکه این روده
باریک تر از دیگر روده‌هاست و اندر وی رگها بسیار است و دوم آنکه صفرا که از زهره بروده فرود آید نخست
بدین روده آید و صرف باشد هیچ رطوبتی دیگر با وی آمیخته نباشد و تیزی آن شکسته نبود سیوم آنکه آفتی
که بدین روده رسد مضرت آن بجگر باز دهد از بهر آنکه بجگر نزدیک است جهارم آنکه نه دارو و نه غذا درین روده
هیچ درنگ نکند و آنرا صایم از بهر آن گویند و جون داروی در وی درنگ نکند قوت دارو اثر نکند و منفعت آن

بدو نرسد و سحج که در رودها باز بستن افتد بعضی با درد باشد و بعضی نه اما آنچه با درد باشد و بعضی نه اما آنچه با درد باشد
آنرا زحیر گویند و از بستر یاد کرده آید و گاه باشد که خون در شکم ببندد و بیمار را اطراف سرد شود و شکم بر آید
و باد گیرد و نبض ساقط شود و غشی افتد و هرگاه که بیماری را تب صفراوی آید و بول سپید بود و صداعی و آفتی
دماغی نباشد و هوش برجای بود هم بود که سحج کند و آنرا که سبب سحج مادهٔ صفرا بود نخست اسهال صفراوی
بوده باشد و خلط صفرا با خراط آمیخته بود و آنرا که سبب بلغم شور بود و قی باشد نخست اسهال بلغمی بوده
باشد و اسهال در رودها و باد و قراقر با و آنرا سبب خلط سودا بود نخست اسهال سودا بوده باشد و اسهال سودا
که بر سبیل ابتدا افتد یعنی اسهال که نخست پدید آید سیاه سودائی بود هلاک کند از بهر آنکه نشان آن بود
که اماس سرطان عفن شده باشد و سر کرده است و آنچه در آخر تبها افتد همچنین بود اگرچه هنوز سحج نکرده باشد خاصه
اگر بوی ترشی دهد و زمین را بر جوشاند و مگس گرد آن نگردد و اگرچه هنوز قوت برجای بود یا اگرچه در تندرستی
افتد همه باشد و لیکن اگر زمین بر نجوشد فضلهٔ سودا بود که دفع می شود و امید خیر باشد **علاج** به باید دانست
که اصل علاج این علت و بیشتری علتها آنست که اعضاء رئیسه را مراعات کنند و اگر فضله باشد آنرا از آن
پاک کنند و اگر اندرین عضوها ضعیفی بود قوت دهند و اگر سوء المزاج بود با عتدال باز آرند پس بعلاج عضوهای بیمار
مشغول شود نخست احوال دماغ را مراعات کنند و آنرا از فضلها که در وی گرد آمده باشد پاک کنند و لطوخهای
تحلیل کننده بکار دارند و بچیزهای بوئیدنی قوت دهند و هرگاه که دماغ را بدینجمله مراعات باید کرد چه اصل
همه علاجها مراعات قوت دل است و در باز داشتن از غذا در هیچ علت چندان استقصا نشاید کرد
که قوت ساقط گردد لیکن هرگاه که بینند که ضعفی پدید می آید قوت را بچیزی غذائی بر باید انگیزانید و بدان مقدار
نگاه میداشتن و اگر بچیزی غذائی تمام نباشد داروی موافق مزاج با آن ترکیب باید کرد از بهر آنکه هرگاه که
قوت دل نگاه دارند قوت غریزی بر تحلیل فضلها و دفع مضرت خلطهای بد توانا تر شود و حال جگر را نیز مراعات
باید کرد از بهر آنکه سبب این علت و بیشترین علتها ضعف و سوء المزاج جگر بود و هرگاه که سوء المزاج او زایل کنند
خلط بد و مادهٔ تیز و گزنده تولد نکند و حال معده نیز مراعات باید کرد چه اگر از قوتهای او تقصیری بود و هضم تمام نتواند
کرد اندامهای دیگران تقصیر را در نتوانند یافت اخلاط بد گرد آید و بیماریهای تولد کند و بهترین مراعات معده را
آنست که او را از طعام فزونی و از امتلا و گرانی نگاه دارند و اگر در وی فضله باشد آنرا بقی یا باستفراغ موافق
کم کنند و هرگاه که مراعات احوال این اندامها بواجب کرده شود مدد مادهٔ بیماری گسسته گردد و علاج درد
مسهل آسان بود و منفعت علاج زود پدید آید و نیز باید دانست که بسیار وقت بود که دارو از بیماری دور داشتن

سحج

وبدارو علاج ناکردن صواب‌ترین علاج باشد وگاه باشد که سبب درازی بیماری علاج کردن و دارو دادن بود
خاصه درین علت از بهر آنکه اصل علاج این علت آنست که طبیعت را و قوت اندامها را خاصه قوتهای روده را
سبک بازدارند و قوت غریزی را نگاه میدارند بچیزی غذائی که مادهٔ او اندک بود و قوت او بسیار چون
ماء اللحم و زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت و ماء اللحم را اندرین جایگاه فضیلتی بزرگست از بهر آنکه قوت او بسیارست و مادهٔ او
لطیف و از وی سخت اندک بروده رسد و آنرا اثری نباشد پس هرگاه که قوت غریزی را بچیزی چنین نگاه دارند
از بسیار علاجها مستغنی کردند و قوت اندامها بجای باز آید و ماده را از خود باز دارد و دفع کند بینی که بسیار باشد
که بیمار طعامی بادار خورد و بروی گران گردد ناگوارده و متغیر ناشده از وی جدا گردد پس اولیتر آن بود که غذا
از پس این نوع سازند که یاد کرده آید لطیف و قوت دهند و دارو را نیز حیلت باید کرد تا قوت او بستانند
و جرم دارو ندهند و هر ساعت اندک اندک طعامی دهند تا روده‌ها گران بار نگردد و آنرا بجای این حال باشد که دارو را
نیم کوفته کنند و در صرهٔ ابریشمی بندند و در آبی که موافق بود فرغار کنند و بمالند و قوت آن درین آب بستانند مثلا
در آن علت که بچیزهای قابض از درشتی خالی نباشد چون گلنار و خرنوب و مانند آن این چیزها را نیم کوفته
و در صره بندند و در آب آبی با آب فرغار کنند و بمالند و به بالا بنخ و لعابها چون اسپغول و لسان الحمل با وی بیامیزند
و هر ساعت اندک اندک میدهند و بباید دانست که سماع و الحان خوش را و حکایتهای عجب و بازیهای طرفه
و نظارهٔ بستانهای خوب و دیدن جواهر و عطرها موافق اندر قوت و نشاط بیمار و مشغول داشتن او تا دل از
اندیشهٔ بیماری بازدارد اثری عظیم است ازین نوع نیز غافل نباید بود و در ابتدای سحج چهار درم صمغ عربی
کوفته در آب سرد حل کنند و بدهند کفایت بود و عصارهٔ گل تر خوردن و حقنه کردن نافع بود صفت قرص گل
که سحج را و اسهال خون را زایل کند بگیرند گل سرخ و بزر الحماض بریان کرده از هر یک سه درم صمغ عربی و کثیرا
و نشاسته بریان کرده از هر یک یکدرم و نیم همه را بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند و اقراص کنند هر یک
مثقالی و اگر روده‌ها درد کند اسپغول و تخم شاهسفرم و تخم لسان الحمل و تخم مرو از هر یک برابر بگیرند و از جمله مقدار
سه درم تا چهار درم در آب گرم کنند و بنهند تا لعاب گیرد مقدار دو درم روغن گل برچکانند و بدهند و ریوند
چینی را در اسهال خون خاصیتی عجب است و اندر ریش روده‌ها خاصه اگر با آب لسان الحمل و اندکی شراب کهنه
دهند و اقراص ریوند سوء المزاج جگر زایل کند صفت آن اقراص ریوند بگیرند ریوند چینی و انبرباریس و گل
بعصارهٔ لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند هر یک دو درم نسخهٔ دیگر بگیرند ریوند چینی و کهربا و گل ارمنی و گلنار
از هر یک برابر شربه یکمثقال تا دو درم و مثقال با بکسنی و اگر ریوند چینی را بکوبند و بروغن گل چرب کنند

شربه نیم درم

سر به هم درهم بگیرم در آب سیب ترش بدهند واگر تب نباشد در شراب کهن آهن تاب کرده دهند یا دوغ
سنگ تاب کرده و شراب آبی و شراب سیب و کشکاب که آبی و حب الآس در وی بپزند و گل ارمنی نافع بود

باب سیوم از جزو سیوم از کتاب یازدهم اندر سحج و ریشی روده‌ها و اسهال خون که پیوسته بزبان سریانی دوسنطاریا گویند واین
دوسنطاریا اسهال را چون سبب آن ریش روده‌ها بود و بلغت یونان ذوسنطاریا گویند واین ذوسنطاریا دو نوعست
یکی آنست که از ریش روده‌ها افتد اما آنچه از ریش روده افتد هم دو نوعست یکی اسهال است که از ضعیفی جگر افتد
که نتواند افشره کیلوس را خون گردانیدن و بدان سبب اسهال غسالی تولد کند واین را طبیبان دوسنطاریا کبدی گویند
دوم آنکه در اندرون روده رگی یا بیشتر بسببی از سببها گشاده گردد یا از اندرون روده مستقیم سر رگها گشاده گردد و
اسهال خون پدید آید وآنرا دوسنطاریا معوی گویند واین همچون خون آمدن از باسور بود و خون آمدن از باسور را بلغت
یونان امرزیدس گویند وآن سر رگهای مقعد بود و ذوسنطاریا از گشاده شدن سر رگها افتد که از اندرون
روده بود سبب ریشی روده ثقل درشت باشد یا خلطی تیز و یا شوره دروی یا داروی تیز که بر روده بگذرد و امعا را
بزند و یا بسطح روده درآویزد و امعا بگزد و داغ کند پس بقوت دفع دافعه یا بقوت ثقلی که بدو
رسد دفع کند از آن موضع جدا گرداند و موضع مجروح شود یا آماسی جدا شود و بگشاید واگر ریش اسهال فرود می‌آید
تا جای سحج ادا کند و با اسهال خون باز گردد و اسهال صدید با آن که از ریش تن بود یا از آماس و دبیله برآید و بسیار بود
که قرحه احشا را سوراخ کند و زود بکشد و باشد که ثقل در فضای شکم گرد آید و شکم همچون شکم خداوند استسقا شود و پندارند
که استسقاست و زود هلاک گرداند و در بیشتر فقها هرگاه که قرحه بر روده بدان سبب رسد که از جوهر روده چیزی بیرون
آید که از آن لحمی بود بعفونت ادا کند و قوت شهوت طعام ساقط شود بسبب مشارکت معده با روده و بکشد تکلیف
اگر زود سوراخ شود و حکایت می‌کند که مردی را از روده بوسیله فرو سوی روده سوراخ شد پس شکم و عضلهای آن
برابر آن موضع آماس گرفت و سوراخ فضله از آن بیرون آمدی و مرد همی زیست و شیخ رئیس رحمة الله میگوید اگر این از جمله
ممکناتست ممکن دور است و گفته اند اگر برده صائم شکم برابر او سوراخ شود بیمار همیشه گرسنه باشد و هرچه خورد
در معده او درنگ نکند و خداوند علت پژمرده و شکم او دمیده شود و بمیرد ریشی روده آنست
که نخست اسباب آن از پس پیرنبه باشد و تبهای گرم آمده و درد شکم و گرانی و ضربان بوده پس تبها سرد
آمده باشد و بلرزاند و از پس این تب گرانی شکم ساکن شده و اسهال با خون و ریم آمیخته شده و هرگاه که
طعام از معده فرو گذرد ثقل آنجا رسد که ریشی است روده درد خیزد خاصه اگر چیزی شور یا ترش خورده باشد و شهوت
طعام بسبب مشارکت معده ضعیف شده و اسهال که با قشاره بود بیشتر از قرحه معده بود اگر اندر روده‌ها سحج نباشد

ازکشاده شدن
بزنند

واگر سحج باشد از طبقهای رودها باشد اگر از رودهای برین باشد فشاره باریک وخورد بود واگر از رودهای فروسوین بود
فشاره غلیظ و بزرگ باشد و اندر کتاب بقراط همی آید هرگاه که خداوند سنطاریا را پس گوش چپ چیزی پدید آید
سیاه چند نخودی کوچک و تشنگی غالب شود بیمار زود بمیرد و باشد که در مدت بیست روز هلاک گردد و هم بقراط
گوید هر اسهال که ناگاه بیماری پدید آید نشان نزدیکی مرگ باشد و ناگاه یعنی اسهالی نه بحرانی و هرگاه که از پس
استسقا اسهال افتد بد باشد خاصه اگر استسقا از آماس جگر تولد کند از بهر آنکه اسهال استفراغ آب نباشد
و بازهها ایستد و بسیار باشد که سحج و قرحهٔ امعا با استسقا ادا کند و هر بیماری را که پیچش شکم و گواره قی و قراقر و اختلاط
عقل پدید آید نشان مرگ باشد و هرگاه که زمستان خشک و شمالی بود و بهار که از پس او آید گرم و بارنده بود
و تابستان نیز بارنده بود اسهال خون بسیار افتد خاصه زنان را و خداوندان مزاج تر را و هرگاه که زمستان جنوبی
و بهار شمالی بود و تابستان گرفته و ابرناک بود و هرگاه که باران بود نزله و اسهال و سحج اسهالی بسیار پدید آید
و در شهرهای جنوبی بوقت آنکه باد جنوب و بارانها بسیار آید اسهال بسیار افتد و اگر شخصی را با سهالها با درار البول
با نفث بهم همی آید و این شخص را تب نباشد و عمر او از سی و پنج سال برگذشته باشد و پیش از آنکه کارها سخت
بالغ کرده باشد و از آن باز ایستاده بود و آسایش یافته او رنجش نباید بود و امید باید داشت که در مدت چهل روز
یا شصت روز یا سالی پاک شود و خلاص یابد **علاج** طریق علاج این علت آنست که تامل کند تا در احشا که بالای
امعاست هیچ آفتی و آماسی و ریشی بوده است و خون از آنجا برووده فرو می آید یا خود از امعا می آید و از هرجا که می آید
نخست تدبیر شستن و پاک باید کردن آن موضع باید کرد و یاری دادن تا آن مادّه پاک بیرون آید پس بعلاج
ریشی مشغول بودن و اگر سبب علت ماده تیز بود یا شور که از جمله تن برووده می آید نخست تن را از آن ماده پاک باید کرد
و اگر گذار پس اندامها بود بعلاجهای تب دق آنرا درمان باید یافت و اگر سحج ریشی بود اندر رودهای بالائین آنرا بشربتهای
نرم و شوینده پاک باید کرد که در علاج حشم بکار آید چون لعاب اسپغول و لعاب دانه آبی و لعاب تخم کتان و لعاب
تخم مرو و آنچ بدین ماند تا هم آنرا بشوید و بلغزاند و هم درد و گزیدن خلط تیز را باطل کند و تیزی آنرا از روده باز دارد
و اگر صفرا و خلطها تیزی کند و بخیار چنبر و آب عنب الثعلب و اندکی زعفران علاج باید کرد و اگر خلطی تیز و شور با خلطی
سودائی همی گذرد بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و مویز و خیار چنبر علاج باید کرد و اگر علاج سحج کهن شده باشد و ریش
بلند گشته از چیزهای زداینده چون ماء العسل و جلاب و ایارهٔ فیقرا چاره نباشد از بهر آنکه ایاره فیقرا گوشت مرده را
از روده و غیر آن پاک کند و گوشت پاکیزه بر رویاند چند کرت ایارهٔ فیقرا باید کرد پس دوغ پالوده و سنگ تاب کرده
دادن چنانکه در باب زلق الامعا یاد کرده آمده است و شیر تازه سنگی تاب کرده یا آهن تاب اگر تب نباشد دادن

سودمندتر است و ثابت قره گوید بعضی طبیبان درین علت یک رطل گل ارمنی در یکروز فرموده اند خوردن
تبفاریق و سودمند بوده است و دو درم تخم کندنا با دو درم حب الآس کوفته و بیخته اسهال کهن باز دارد و خداوند
بواسیر را سودمند بود و شیخ رئیس گوید بعضی طبیبان گفته اند اگر پاره پلاس بسوزند تا سیاه شود و بسایند مقدار نیم درم
اسهال کهن باز دارند و میگوید دوستی مرا پیر کهن داد که این را بیازمودم درست آمد و هم شیخ در کتاب قانون
آورده است که سرگین سگ چون چند روز استخوان دهند و جز آن هیچ ندهند خاصه آنچه سفید باشد و در ماه تموز افکنده باشد
بمقدار یکدرم و نیم درم اسهال باز دارد و سنگدان شترمرغ خشک کرده بسوهان سوده سه درم با شراب مورد
گر با شراب آبی بدهند اسهال کهن باز دارد صفت داروی خایه مرغ با شراب مورد بدهند همه انواع
اسهال و اسهال کودکان را که وقت دندان برآمدن بود باز دارد و کودکان را با شیر دایه ایشان دهند صفت
داروی دیگر مویز خشک کرده و سوده همچنین بسر سه استخوان سوخته و مغز بلوط و گشنیز خشک بریان کرده
و سماق و خرنوب و تخم کرفس و زیره بسر که تر کرده و بریان کرده و پاره فطیر خشک و کندرو و نانخواه از هر یک
یک جزو و پنیر مایه خرگوش یا پنیر مایه بز یا پنیر مایه آهو نیم جزو یا تخم بز همه را نرم بسایند و هر ساعت لختی بر کف دست کنند
بردهان اندازند تا در یک روز مقدار بیست درم خورده شود و در یک روز شکم باز گیرد صفت حبی آزموده است
که اسهال خون باز دارد بگیرند افیون و مازو و گلنار از هر یک برابر با آب صمغ بسرشند و حب سازند شربه
دو دانگ و گرمابه و مالیدن و از روغن شب دمانند آن مالیدن مسام را بگشاید و اخلاط را بظاهر کشند و
اسهال را باز دارد و محجمه بر شکم نهادن و چهار ساعت بداشتن اسهال باز دارد و شیخ رئیس میگوید من این آزموده‌ام
و درست آمد و به باید دانست که داروها خدر کننده خاصه افیون بکار داشتن خطر است لیکن گاه باشد که بدان
حاجت آید از بهر آنکه ماده را غلیظ کند و خواب آرد و حس سوزش روده‌ها را باطل کند و بدان سبب بر خاستن
حاجت کمتر افتد و با این همه تا بتواند دست بدان نباید بود پس اگر چاره نباشد در شیاف با حتیاط تمام بکار
داشتن اولی تر از آن که در دارو خوردن و در ضمادها بکار داشتن اولیتر از آنکه در شیاف و آنرا با چندین
سر و زعفران بکار باید داشت و بیماری را که قوت ضعیف باشد و نبض ساقط بود و اندامها سردی شود و تهیج
بدان علاج نشاید کرد صفت ضمادی خدر کننده بگیرند افیون و بزر البنج از هر یک یکدرم جفت بلوط
و گلنار و کندر رومی و اقاقیا ~~و کندر رومی~~ از هر یک پنج جزو همه را بعصاره خشخاش یا بطبیخ آن بسرشند و طلی کنند
صفت داروی آزموده بگیرند پنیر مایه خرگوش دو دانگ افیون دو دانگ مازو سبز نیم درم کندر نیم درم
شربه نیم درم شربت نیم مثقال و اگر سحج در روده‌ها فرود سوی بود تدبیر حقنه کند صفت حقنه دیگر بگیرند گشک جو بریان کرده

برنجاسف

و برنج شسته از هر یک ده درم و فیه حب الآس و گلنار و گل سرخ از هر یک پنج درم عفص سوخته درم برگ مورد
بست درم همه در یکمن و نیم آب بجوشانند تا از نیمن باز آید و به پالایند و یک وقیه عصاره برگ اسبغول و یک وقیه روغن
گل و یک زرده خایه مرغ بگیرند و سوده همه را بیامیزند پس بگیرند شمولیا و سند سوخته و اقاقیا از هر یک نیم درم سپید
ارزیز و قرطاس سوخته و سرب سوخته و شسته و عصاره لحیة التیس و نشاسته بریان کرده و دم الاخوین از
هر یک نیم درم همه را بسایند و با این مطبوخ بالوده بیامیزند و بکار دارند صفت سوختن اسفنج بگیرند اسفنج و بشویند
و بکوزه در کنند و سر کوزه بگل بگیرند و در تنوری که آتش آرامیده بود در نهند یک روز دیگر روز بکار برند صفت
حقنه دیگر بگیرند آب لسان الحمل و آب عصا الراعی و آب برگ خرفه از هر یک سه وقیه روغن گل ارمنی همه را
بسایند و بیامیزند و اگر آب برگ خرفه تنها با این داروها بکار دارند روا بود و از پس حقنه اطراف مورد تر
با مازو و یا گلنار در آب بجوشانند و اسبحی؟ بدان آب تر کنند و گرم گردانیده و مقعد بر نهند تا حقنه زود باز نگردد
و هر گاه که رئیسی تباه گردد و خورده شود بباید شتافت و حقنه نیز فرمودن و نخست بالاصل حقنه باید کرد
با نمک آب که زیتون در وی پرورده باشند یا بطبیخ ماهی شور و اگر ریم و پلیدی بسیار آید از اقراص زرنیخ
چاره نباشد و مقدار نیم درم و بیشتر دو درم یا یکی ازین اقراص بکار دارند و اگر بیمار طاقت آن ندارد سخت زاری
حذر کنند و به بند پس این حقنه کنند و سوزش حقنه را بروغن گل تدارک کنند و از پس حقنه گل مختوم را در سپیده
تخم مرغ یا با آب حل کنند و به بند پس داروها قابض که رئیسی را درست کند و گوشت برویاند و اسهال باز دارد
بکار دارند و بباید دانست که حقنه نرم اگرچه در زخم سنقه؟ دارند مجرد به که رئیسی را پاک گردانند و بیماری؟
و نقص؟ بس حقنه نرم و درین علت اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه رئیسی را بپوشد و میان رئیسی و میان داروها
حایل شود و خطر آن بزرگ باشد صفت اقراص زرنیخ بگیرند زرنیخ سرخ و زرد از هر یک یک رطل
آهک دو رطل و قرطاس سوخته هشت درم و فیه اقاقیا حسی؟ هفت وقیه همه را بسایند و آب لسان الحمل سرشند
و اقراص کنند صفت نسخه دیگر بگیرند آهک وشی؟ و اقاقیا و مازو زرنیخ نسبه؟ که برورده همه را بسایند و اقراص
کنند صفت نسخه دیگر بگیرند زرنیخ و زمان جوزه؟ و قرطاس سوخته از هر یک یازده درم زرنیخ سرخ بیست و پنج درم
عصاره لحیة التیس و مرداسنگ از هر یک سه وقیه رب خوره؟ و اسفیداج از هر یک پنج درم آهک ده درم اقراص
کنند چنانکه رسم است و این اقراص را بدین صفت بکار دارند بگیرند برنج شسته و خشک کرده و آنرا با مویز؟ دانه
بکوبند در آب کنند و ساعتی بنهند و به پالایند مقدار نیم درم یا یک درم از قرص در وی حل کنند و بکار دارند و اگر ورا
همان در آب لسان الحمل و آب برگ مورد بکار دارند روا باشد و اگر رئیس؟ زوده از بلغم شور افتاده باشد طعام او

قلیه کند یا فرمایند به بیه بز و کرس روباه بخته و آب تازه کرده و شم همه برجه و اگر کوشت دهند و کوشت خرکوش
یا کنجشک با مزوره بریان کرده و توابل او زیره و کرویا و انیسون و قرنفل و از شرابها میبه و شراب مورد و مانندان
صفت داروئی که درین نوع سودمند بود بکیرند صمغ عربی بریان کرده و خطمی و هلیله کابلی بریان کرده بروغن
کاو و از هر یک پنج درم تخم کتان بریان کرده و تخم مرو بریان کرده و ریوند چینی و انیسون از هر یک سه درم
همه را بکوبند ~~بکیرند تخم سنبد آنرا شربه~~ سه درم با شراب مورد بکار برند نافع بود صفت داروی دیگر بکیرند تخم سنبدان بریان
کرده ده درم تخم کرفس بریان کرده هشت درم صمغ بادام ده درم همه را بکوبند جز تخم سنبدان که نکوبند شربه
سه درم با میبه و اگر سبب ذوسنطاریا کشاده شدن رکی بود و بوقت طبیعت کشاده شود و خون آمدن
کیرد آنرا باز نشاید داشت تا آن وقت که بیمار در خویشتن ضعیفی نیابد چون ضعیفی بر تابد باز باید داشت
و بیشتر آن باشد که خود بازایستد و مردم بدان سبب از بسیار بیماریها صعب سلامت یابند و باز
داشتن آن با قراص کهربا و اقراص کلنار و اقراص بسد باشد و بداروها و جیها که در باز داشتن خون یاد
کرده آمده است و صفت اقراص کهربا و اقراص کلنار و بسد در باب چهارم از گفتار ... در معالجات قی کردن
خون یاد کرده آمده است آنچه غرض باشد از آنجا تامل باید کرد و با این ترتیبهای دیگر اضافت کردن و اگر چنان
باشد که سبب اسهال خون کشاده شدن رکها رطوبتی باشد که سر رکها رست و کشاده کند به باید دانست که
آنرا جز تریاق بزرگ و فلونیا رومی و فلونیا پارسی و شنجرینا که در قرابادین مذکور است شفا ندهد باب چهارم
از جزو سیوم از گفتار ... اندر زحیر و معالجات آن زحیر دو نوع است یکی زحیر راستینی و دیگر نه اما زحیر راستینی
آنست که مقعد را بگزاند و زود زود تقاضا برخاستن کند و در هر کاه که برخیزد چیزی اندکی جدا شود چنانکه از مرغی
جدا شود و چیزی باشد غلیظ مخاطی با خون آمیخته و بعضی با خراطه بود و باشد که خراطه با ابراز آمیخته بود و بار نج
دکر استی جدا شود و زحیر از بهر این کویند و سبب این علت یا خلطی تیز صفرائی بود یا خلطی بلغمی شور که از
بالا امعا مستقیم فرو آید و اورا میزند و می کزد و قوت دافعه این روده پیوسته آنرا دفع می کند یا آماسی بود
اندرین روده و بسبب کرانی آماس پیوسته آرزوی برخاستن پدید آید یا سرمای بود که بمردم رسد از بادی
سرد یا از اسراف کردن چیزهای سرد خوردن و زحیر راستینی سرد خوردن و زحیر راستینی چنان بود که ثفلی خشک
اندر روده مستقیم ایستاده بود و باز مانده و کاه کاه رطوبتی بر سبیل عصیر از روده فرو می آید و کاه باشد که بقوت
حرکت و درشتی خویش روده را بزند در کمان افتد که زحیر است علامتها اما علامت زحیر که بسبب خلط صفرائی بود
آنست که بیشتر از آن اسهال صفرائی بوده باشد و تشنگی و حرارت غالب بود و یا درد و خلیدن و سوزش و خراطه

مقعد کانچ در هندوستانی
هکوئند

کراش بضم اول و ثانی
با لف کشند و لسن فی بقطه زده
... نشاه و شعند که
... آب ... و دم ... ماخ
یا از نشستن بر سنکی یا زمینی سرد

و خون بود

وخون بود و سوزش مقعد چنان بود که بیمار پندارد که مقعد او پر آبگینه است و از آب سرد راحت یابد و علامت زحیر که سبب آن
خلطی شور و بلغمی بود آنست که نخست استفراغ بلغم بوده باشد و تشنگی کمتر بود و آنچه بیرون آید یا باد و قراقر بیرون آید
و یا خراط و خون کمتر بود و علامت زحیر سرد آنست که از آب گرم راحت یابد و علامت عماس آنست که در مقعد
گرانی بیشتر بود و پیش از پدید آمدن در علت اسافل دردی بوده باشد و ناسب باشد علاج اما خداوند زحیر
صفرائی را و همه خداوندان زحیر را ثواب آنست که یکی روز هیچ طعام نخورند تا امعا تهی شود و ماده آن ریزه کرده و
خداوند زحیر صفرائی را سه شربت اسبغول بروغن گل چرب کرده با شراب آبی صواب بود و اگر تب نباشد آن اندر شیر
سنگتاب کرده ثرید کند و اگر تب باشد اشامه که از کشک جو بریان کرده سازند یا از بیت چنانکه در باب کبد گذشته
یاد کرده آمده است و قرص طباشیر با رب آبی و رب سیب میدهند صفت سفوفی سودمند بگیرند اسبغول بریان کرده
ده درم صمغ عربی و صمغ امرود و صمغ آبی و صمغ غبیرا از هر یک پنج درم و گل ارمنی و بزر الحماض بریان کرده و تخم خطمی از هر یک
پنج درم سد و کهربا و ودع سوخته از هر یک چهار وقیه همه را بکوبند و شربه دو درم اندر شراب آبی بکار برند صفت
حمولی نافع بگیرند زرده خایه مرغ با روغن گل و مردار سنگ سفید مغسول با وی بیامیزند و پنبه با وی تر کنند و بر دارند
صفت داروی دیگر بگیرند اقاقیا و گلنار و مازو و مردار سنگ و شب یمانی و نشاسته و دم الاخوین و صمغ عربی
و گل ارمنی از هر یک برابر بکوبند چون سرمه و آنرا با خایه مرغ که زرده و سپیده بهم بزنند بخرقه نرم بردارند نافع بود
صفت شیافی دیگر بگیرند کندر زعفران حضض از هر یک یکجزو افیون چهار یکجزو شیاف کنند چنانکه رسم است و اسکابه
کنند که مورد و مازو و گلنار و خرنوب و بلوط در وی پخته باشد و اگر گل و عدس و سماق و عنب الثعلب بپزند
و اندران آب نشینند صواب بود و اگر از عدس و گل سرخ پخته و بروغن گل چرب کرده ضماد کنند بر مقعد سودمند بود
و خداوند زحیر بلغمی را که سبب زحیر او بلغم شوره بود مقلیاثا دهند صفت آن بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله
از هر یک یک وقیه پاک کرده همه در آب آبی بجوشانند و بهوا بنهند تا خشک شود پس بریان کرده بروغن گاو
و خشک کنند و بکوبند پس بگیرند تخم کتان بریان کرده و تخم گندنا بریان کرده و حب الرشاد بریان کرده و مصطکی
از هر یک و نیم وقیه گل ارمنی یک وقیه شربه سه درم با رب آبی صفت نسخه دیگر بگیرند هلیله کابلی مقشر بیست درم
در شراب قابض تر کنند یک شبانروز پس بهوا خشک کنند و بگیرند تخم کتان بریان کرده و تخم مرو بریان کرده از هر یک
ده درم حب الرشاد بریان کرده پنج درم همه بکوبند و بماء العسل بسرشند و اقراص کنند و بریان کنند و نگاه دارند
تا بسوزد و پس بکوبند شربه سه درم با شراب قابض و اگر پیوسته تقاضای برخاستن می باشد و چیزی جدا شود و
ریخته میدارد کوکمد را با بیضه کرده بزر بکوبند و دود کنند در زیر طغاری که بر وی سوراخ کرده باشند و خداوند علت را

واستعداح

صمغ

برپشت آبن طغار نشانند و اگر با بوده و قیسوم و بنفشه و گل و اکلیل الملک و مرزنگوش و برگ کرنب و شبت در آب بپزند
و مقعد را با روغن کتان چرب کنند درین آب رسانند سودمند بود و ابو زید می گوید من بیماری را در شبستان این
علاج کردم هم دران روز بهتر شد و اگر سعد و قصب الذریره و انیسون در آب کنند یک شبانروز پس بپالایند و به
و شراب کهن با آن آب بیامیزند و بدهند سودمند بود صفت سفوفی سودمند بگیرند مغز جوز بریان کرده سه درم
نانخواه یک درم همه را بکوبند و با آب گرم میدهند صفت شیافی بگیرند کندر و مر و زعفران و تخم شبت از هر یک برابر اسیاف
کنند صفت شیافی دیگر بگیرند زعفران و جندبیدستر و سکبینج و افیون از هر یک برابر و اگر علت دراز گردد حقنه کنند
بنمک آب زیتون مقدار نیم وقیه پس تکمید باید کرد بشراب گرم کرده و آب مورد و روغن ناردین و اگر سبب
زحیر سرما بوده باشد هر بامداد دو درم حب الرشاد بریان کرده ناکوفته با آب گرم بخورند و مقعد و زهار و پهلوهای ران را
تکمید کنند بسبوس گرم و خرقهای گرم بر می نهند و بر کاورس گرم کرده نشانند و بر نمک گرم کرده و در ازاری بسته
و بشراب گرم و روغن زیت گرم کرده طلی میکنند و در گرمابه شوند و بر تابهٔ گرم نشینند و اگر سبب آن بود که بر زمین
سرد و سنگ سخت و سرد نشسته باشد بروغن شبت گرم کرده و روغن بابونه طلی میکنند و اگر سبب زحیر اماسی گرم بود
اگر مانعی نبود نخست رگ باسلیق زنند یا بر فرو سوی گاه حجامت کنند پس قی فرمایند و به آب عنب الثعلب و روغن گل
طلی میکنند و اگر اماس صفرائی بود بصندل سرخ و آب کسنه و کافور ضماد کنند صفت ضمادی سودمند بگیرند
سرب سوخته و شسته مرداسنگ پرورده و شسته و اسفیداج ارزیر و زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل در هاون کنند
و بمالند تا چون مرهم شود و اگر بدان رسد که به باید پزانید ضمادی سازند از حلبه و اکلیل الملک و کرنب پخته و سار
بریان کرده و اندکی مقل و اگر اماس سرد بود بچیزهای گرم تکمید کنند و ضمادها از حلبه و تخم کتان و تخم خبازی
و بیخ خطمی سازند و برگ کرنب پخته با پیه گاو کوفته ضمادی کنند هم اندر روز در دنشانند و اماس را تحلیل کند و کرنب
پخته با زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل ضماد کنند سودمند بود و زحیر را استنیه علاج بمعجون شهریاران و لعوق خیارچنبر
کنند و شیافی که از خطمی و بوره و شحم حنظل و شکر سرخ سازند سودمند بود باب اول اندر شکم
دادن و بیرون آمدن مقعد و علاج آن طریق علت این علت آنست که بگیرند گلسرخ و عدس مقشر و انار پوست
و جفت بلوط و جلبه را بپزند و به پالایند و اندران آب می نشینند و ثفل این مطبوخ بکوبند و بروغن گل بمالند
تا چون مرهم شود و ضماد کنند و اگر با این علت مزاج سرد بود بگیرند دادی و جفت بلوط و مرزنگوش خشک
و مازو بریان کرده و روغن زیت و آهن پارهٔ کهن و زنگار کوفته همه را در شراب کهن فرغار کنند یک شبانروز بپالایند
و دران شراب نشیند یک ساعت پس خویشتن را پاک کنند و بروغن تخم الفرع با روغن مغز زردالو یا روغن مغز شفتالو کنند

واین دارو بران موضع بر اگنند صفت آن بگیرند اقماع انار خشک و مازو و شاب بلوط و صدف سوخته و قرظ پس سوخته و
سفال و سرطان و عصاره لحیة التیس و جفت بلوط و خاکستر حلزون کهن هر یک برابر جمله را بکوبند و بآب مورد و زیت بسرشند
و اقراص سازند و بسایه خشک کنند و کوفته بکار میدارند چون سر مرد بکار می دارند و بکام زنند چنانکه بهم است بخسپید
و هم این دارو ها در پیش آب بر نهند و بدان شراب اندر نشیند و اگر آماس گرم بود گل سرخ و عدس مقشر
و برگ عنب الثعلب و زردآب او بپزند با روغن گل مرهم کنند و بران موضع نهند و اگر آماس سرد بود در آب گرم
نشستن سود دارد و موم روغنی که از موم زرد و روغن سپید و روغن بابونه سازند طلی میکنند تا آماس زایل شود
پس بعلاج علت باز آیند باب دوم اندر علاج سست شدن مقعد هرگاه که مقعد بیرون آید و در ان سستی بود
اندر آبزن قابض که در وی مورد پخته باشند بنشیند پس این دارو بکار باید داشت بگیرند سرب سوخته و شسته
بیست درم گل سرخ و سماق از هر یک چهار درم مر دو درم همه را بکوبند نرم و نخست مقعد را برین شراب مذکور بشویند
و این دارو بران کنند و بر بندند چنانکه رسم است نافع بود باب سیوم اندر سستی شرج و بیرون آمدن ثفل بی اراده اگر سبب
سستی شرج آن باشد که کسی از جای بیفتد و بر پشت افتاده بود یا زخمی صعب رسد و با مهره پشت گردد از ان بهیچ
گونه علاج نیست و اما اگر از پس صرع بواسیر افتد یا زخمی و افتادنی سهل تر بود علاج وی آنست که بر مهره ها و در وی
از مهره ها پشت ضمادی که در علاج فالج یاد کرده آمده است بر نهند و مهره و زرنیخ جوز سرو و قسط و سنبل نشانند باب
چهارم اندر شقاق مقعد و علاج آن شقاق کفیدگی که بسیار سرخ را گویند و سبب آن در بیشتر حالها خشکی مزاج بود
یا سبب خشکی ثفل گفته شود و گاه باشد که سبب شقاق آماس گرم بود و گاه باشد که بواسیر باشد که گفته شود
و گاه باشد که رگها مقعد از خون ممتلی شود و دهنهای رگها کفیده شود علاج اگر که سبب شقاق آماس بود یا امتلا
رگها بود و یا بواسیر باشد که شکافته نخست رگ باسلیق باید زد و رگ صافن و بایض سود مند تر بود و حجامت
که میانه گاه بر دو سرین سود مند بود و اگر آماس با حرارت و سوزش بود سپیده خایه مرغ در روغن گل در
آبزن سرب بسایند تا سیاه شود و طلی میکنند و مرهم کافوری طلی کردن نافع بود صفت آن بگیرند موم سپید
ده درم و نیم در روغن گل ده درم اسفیداج ارزیز ده درم مرداسنگ برورده سه درم نشاسته و افیون از هر یک
یک درم کافور نیم درم همه را با سپیده خایه مرغ بسایند و بکار برند صفت مرهم اسفیداج ارزیز پنج درم کندر دو درم
موم نیم قلیمیای سیم دو درم همه بکوبند و با روغن گل و آب خیار و آب کسنی و آب عنب الثعلب در هاون بسایند تا مخمر
شود و طلی می کنند و اگر حرارت قوی بود سپیده خایه مرغ و کافور با این اخلاط یار کنند و اگر شقاق بدان گرمی
و سوزانی نبود مرهم معتدل بکار دارند صفت آن بگیرند موم مصطکی و روغن کنجد تازه و پیه بط و مغز ساق گاو

وکوهان اشتر و مقل از هر یک راستا راست مقل را جدا کانه بلعاب تخم کتان حل کند و دیگر داروها را بکدازند و جمله بیامیزند
و بکار برند و مغز ساق کاو با خمیر جو بسایند و مرهم کنند سودمند بود و اگر با نشاسته بسایند و مرهم کنند نافع بود و مغز ساق
کوزن و پیه او و مغز ساق کاو از هر یک یک وقیه مومیائی نیم وقیه نشاسته یک وقیه کتیرا یک وقیه همه بسایند
و مرهم کنند و زوفاء تر و مغز ساق کاو از کوساله و نشاسته و پیه و پیه مرغ خانگی و روغن مرغ مرهم کنند و در درا
بنشانند و اماس را التحلیل کند و پوسته در آب کرم همی نشینند و اگر اماس صلب بود بکیرند مرداسنک پرورده
و سپیدهٔ ارزیز و موم زرد و پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یک چهار درم زعفران یکدرم و نیم زردهٔ خایهٔ مرغ پخته دو عدد
روغن کنجد چندانکه کفایه بود همه را بسایند و مرهم کند و روغنها که درین علت نافع بود خاصه اگر حرارت غالب نبود
روغن خیری است و روغن سوسن و روغن مغز زردالو و روغن مغز شفتالو خاصه که مقل در وی حل کرده باشد و مقل
بکوهان اشتر سرشته دود کنند نافع بود و اگر طبع خشک بود بخیار چنبر و بنفشه نرم باید کرد و حب مقل بکیرند هلیله کابلی و هلیله
سیاه و بلیله و آمله از هر یک ده درم مقل چندوزن همه مقل را باب کند تا جوشانیده حل کنند و داروها بدان بسرشند
و حب کنند شربه دو درم و اگر اماس درد کند در طبیخ بابونه و اکلیل الملک همی نشینند و اگر درین حب پنج درم شطرج
زیادت کند منفعت بیخ سوسن و خبث الحدید از وی یافته شود صفت معجونی که خداوند شقاق و بواسیر را طبع نرم
دارد بکیرند مقل ده مثقال کثیرا پنج مثقال انجیر فربه و مویز سیاه دانه بیرون کرده دو بار چندوزن مقل و کثیرا همه را
بکوبند و بسرشند شربه بشبانکاه یا پیش از طعام دو درم صفت کوارش مقل خداوند شقاق و بواسیر و خداوند درد مقعد را
سودمند بود بکیرند هلیله و بلیله و آمله و انیسون و مصطکی از هر یک ده درم نانخواه پنج درم همه بکوبند و بیزند و بروغن مغز
گل شفتالو چرب کند و بیست درم مقل را در آب کند تا حل کند و داروها بدان بسرشند شربه سه وقیه با آب کرم دهند
صفت نسخهٔ دیگر طبع را نرم دارد بکیرند هلیله کابلی دو درم سکبینج سه درم تخم سپندان سپید ده درم مقل ازرق
پانزده درم مقل را در آب کند تا حل کند و دارو با آن بسرشند و حب کنند شربه دو درم و اگر شقاق کهن باشد آنرا
بباید خارید تا خون بسیار از وی برود پس بمرهم باسلیقون علاج کردن و صفت مرهم باسلیقون در قرابادین
یاد کرده آید و خداوند این علت را قلیه کند با زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن کاو و کوهان اشتر و طعامها آشامی می باید
خورد و مغز بادام و فندق و مغز جوز هندی و مویز و انجیر سودمند بود و شراب مویز کهن و شراب دوشابی
که در هر دو دادی بسیار کرده باشند موافق بود **باب ششم اندر بثور مقعد و خارش** و علاج آن سبب این یا از کرم خورده بود
یا مقدمهٔ بواسیر اما آنچه از کرم خورده بود علامت وی آنست که گاه گاه کرم با ثفل فرود آید و آنچه مقدمهٔ بواسیر بود
علامت وی آنست که خارش با سوزش بود و هیچ وقت نیاسایند علاج آنچه از کرم خورده بود در جایگاه خویش یاد کرده آید

روغن کنجد دو درم

شقاق مقعد

و آنچه منفعت بواسیر بود نخست رگ باسلیق بزنند و در میان دو سرین حجامت کردن و مطبوخ افتیمون اسهال
سودا کردن و از طعامهای سودائی پرهیز کردن و موضع خارش را بروغن بنفشه و زرده تخم مرغ که مخلوط
کرده باشند چرب می کردن و شب یمانی بریان کرده و قطران از هر یک برابر هم بسرشند و مقدار یک درم
بگیرند نرم برداریم و حمول سازند صفت داروی دیگر بگیرند برگ مورد کوفته ده درم شونیز چهار درم جوز سرو
پوست ده عدد همه را با سرکه قوام آورده بسرشند و شیاف کنند و بر نهند صفت داروی دیگر بگیرند زرنیخ
دو جو و بابونه بسرشند و بر دارند اگر بگیرند شب یمانی سوده چهار دانگ قطران دو دانگ مرداسنگ
حل کنند و علی میکنند و خرقه کتان بدان تر کنند و بر مقعد می نهند و اگر آب ... بود با صبر و زهره گاو و با آب سداب
برگ گل و مرکه و آب انار ترش بسایند و بکار دارند با مداومت شبانگاه نافع بود باب ششم اندر بواسیر و معالجات
اقسام و انواع بواسیر و معالجات آن بواسیر قسمت اول دو نوع است یکی با نواع فزونیهاست که بر
مقعد و گرد اگرد او از درون و بیرون پدید آید و سودائی بادی است غلیظ که در مقعد و حوالی گرده و کم گاه و زهار
و مقعد می گردد و تولد باد اندر کرده و حوالی آن بود آنرا باد بواسیر گویند اما فزونیهای صحنی انواع مرده انرا
از بن بر می آید و بعضی زنان را در رحم پدید آید و آنچه در مقعد باشد دو گونه بود بعضی بدان مانند که نظر سوی بالا
دارد و بعضی نظر بیرون دارد و بعضی کور بود یعنی ناسفته و چیزی بنالا بر از وی و نا ورد بوده باشد که در ده
کم باشد و همچنین بر انجا بالسته و درد گنند و زنجا رده باشد که ممتلی گردد و سخت درد کند و بدان حاجت آید
که آنرا بگشایند تا چیزی از وی بر بالا بر دو در دو نشینند و بعضی سفته باشد و از وی خون و زردآب می تراید و گم شده
باشند و باشد که هیچ دردی نکنند و باشند که چنان سفته بود که باد و از وی بیرون آید و بر گاه که بسته و است بود
و ممتلی گردد و درد کنند و هر گاه که او را بگشایند تهی گردد و درد بنشیند و این هر دو نوع بر صفت شکل باشد
یکی آنکه چون دم ماهی بود بزرگ و تهی و این بی درد بود و دوم سخت و تهاب بسیار دارند و آنرا نخلی گویند
یعنی همچون درخت خرما سوم گرد بود و بهمن آنرا تینی گویند یعنی چون انجیر چهارم گرد بود بر مثال انگور
و این را عنبی گویند پنجم خرد بود و سخت همچون عدس نخود و این را ثولولی گویند ششم آنکه این نوع
توتی ... باشد همچو دانه خرما هفتم آنکه این ثولولی نرم بود همچو توت پخته و این را توتی گویند و بدترین همه
نخلی است پس تینی از بهر آنکه نخلی را دشوار توان برید و او را دشوار توان گرفت و جاره بردن آن مشکل بود
درد عظیم نماید و روزگار دراز خواهد و دیگر آنکه در اندرون باشد و نظر بالا دارد از بهر آنکه او را بتوان دید
و داروی دشوار توان رسانید و آنچه بر ورسانند چنانکه بانند و قرار نگیرد و این همه که یاد کرده آمد

هر یک جانب بود از لب مقعد و باشد که سوی پیش باشد که و باشد که سوی پس بود و آنچه از سوی پیش بود بدتر از همه بود

از بهر آنکه همسایه مجری بول است آماس او مجری بول را زحمت کند و بول را باز دارد و بعضی را این بواسیر ها سه یا چهار

یا شش عدد بود بر درازی روده مستقیم بر آید از نزدیکی گرده تا لب سرج عقده عقده پدید آید و این بتر از همه بود

و سبب این علت خون سودائی بود و این خون سودائی دو گونه بود یکی خونی بود سوخته و تیره شده از خوردن شرابها

و طعامها و داروها گرم از صفراء تیز که سوخته که با خون بیامیزد و او را گرم گردانید و دوم خونی بود غلیظ که از خوردن

شرابها و طعامها و داروها گرم از صفراء تیز و طعامهای سودائی خیزد چون کرنب و عدس و بادنجان و گوشت قدید

و گوشت صید و آنچه بدین ماند و این خون که از طعامها خیزد سخت گرم باشد خاصه اگر خداوند علت بسیار خوار بود

و حریص باشد بر طعام و آنچه خورد نیک نخاید این همه اسباب تولد خون غلیظ سودائیست و بسیار نشستن

بر جای طهارت زیان دارد خاصه بر جائی که خداوند این علت می نشیند مردم بی علة را علت آرد و سطاء

بن لوقا می گوید بسیار خوردن روغن بید انجیر بواسیر آرد و صبر معروفست که این علت را زیان دارد و اندر

گرمای گرم و سرمای سر و صبر خوردن سوزش مقعد دارد و رگهای او را بگشاید و این علت اندر شهرهائی که هوای

آن تر و عفن باشد و طعام ایشان شیر و خرما و ماهی و میوه بسیار بود بسیار تر پدید آید علامتهای آنچه از خون

گرم صفرائی افتد آنست که با خلیدن و سوزش سخت و درد بسیار بود و آنچه از خون غلیظ بود علامت وی آنست

که سوزش و خلیدن از وی کمتر بود لیکن گرانی بیشتر بود و علامت باد سودا آنست که بادی غلیظ با قراقر در ناف

پدید آید و گاهی سوی قضیب و خایه فرود آید و گاهی زحیر کند و سوی بالا سینه و سرهای پهلوها بگردد و بکتف

و پشت بر آید و گاهی اسهال خون آرد و گاهی شکم بار گیرد و در وی قراقر پدید آید و تکسر اندامها و درد زانو

و مفاصل آن بود و هنگام نشستن و برخاستن از بند گشاده آوازی می آید که بتازی آنرا قرقیه گویند و قوت

جماع ضعیف بود و از آن لذت نیابد چنانکه باید و از بس جماع سخت ضعیف شود و هر وقت که از خواب بیدار شود

اندامها او گران تر از اندامها ~~او گران تر از اندامهای~~ دیگران بود و طعام بد گوارد و لون او بگردد و بعضی را برنگ خاکی گراید

و بعضی را بسبزی و بعضی را بسیاهی و بعضی را بسرخی و نحاسی و رنگ روی بگردد و بعضی را بعضی ابرا غبر شود تا خویشتن رنگ بر شود

و بن موی روی خارش گیرد و باشد که خداوند علت موی روی کندن گیرد و سبب این خارش و تغیر رنگ روی

و موی بخار ها بود که از ناف بر آید و گاه باشد که سر گشتن و صداع آرد و او را اشتهای صادق نبود معالجات

اول علاجی آنست که از طعامهاء غلیظ و تیز و هر چه خون سودائی کند پرهیزد و از مرغان آبی و سیر و پیاز و خردل و از مستی

شراب سرف و مستی دمادم پرهیز کند و از ریاضت و مالیدن و در گرمابه رفتن و اسب راندن بکار دارند تا فضول

و بادنجان

شب کوری

ابزن

اندر تن جمع نشود و حرارت غریزی را بفروزد پس بنگرند اگر خون گرم و سوخته و صفراوی بود نخست رگ باسلیق زنند
پس تن را بمطبوخ هلیله و بلیله و آمله از هر یک ده درم و آلو و خیارچنبر و آنچه بدین ماند پاک کنند پس اطریفل کوچک
بکار دارند از اطریفل مقل گویند صفت آن بگیرند آمله و هلیله زرد و بلیله و هلیله سیاه از هر یک ده درم
مقل ازرق سی درم همه را بکوبند بعسل مصفی بسرشند چنانکه رسم است شربتی چهار درم بکار برند و اگر آماس منعقد
درد کند این ضماد برنهند صفت آن بگیرند اکلیل الملک و بابونه از هر یک پانزده درم هر دو را بکوبند و ببیزند
و یک درم زعفران و دو درم افیون و یک استار تخم کتان و یک استار خطمی همه را بکوبند و بیامیزند و بسرشته
درم مقل در آمیخته حل کنند و داروهای کوفته با وی بسایند تا چون مرهم شود پس یک زرده خایه نیم برشت با وی
بسایند دیگر بار و آنرا بر کرباس پاره طلی کنند و روزی او را بروغن گل چرب کنند و نیم گرم کنند و بر آن موضع نهند
صفت مرهم دیگر آماس را و درد را بنشاند بگیرند موم سفید و اسفیداج و نیم رطل روغن گاو همه را بگدازند
و اسفیداج بدان بسرشند و بکار می برند و اگر بگیرند گندنا ناشسته پاره کنند و سر باتیه برنهند و بر آتش نرم
نهند تا تیزی و بخار خویش ببرد پس روغن گاو بر افکنند و با روغن جوز بریان کنند و در هاون بسایند تا مرهم
شود و ضماد کنند نیم گرم و پیاز پخته با روغن گاو در هاون بمالند و ضماد کنند درد بنشاند صفت ضمادی دیگر
بگیرند سکبینج و مقل از هر یک دو درم میعه تر یک درم افیون نیم درم روغن مغز زردآلو یک وقیه و نیم چند بدین
نیم درم صمغ [illegible] بروغن حل کنند و بهم بیامیزند و مرهم کنند و اگر برگ خطمی و اکلیل الملک بزرده خایه و روغن
گل بسرشند و ضماد کنند نافع بود و اگر مرهم باسلیقون با روغن گل و اندکی زعفران بلعاب تخم کتان بسرشند
با افیون آمیخته برنهند سودمند بود و اگر بگیرند بابونه و اکلیل الملک و اندکی زعفران بلعاب تخم کتان بسرشند
و اگر حاجت بود که بگشایند تا چیزی بپالاید خود داروهای گشاینده که هم اندرین باب بشرح یاد کرده آید
و هرگاه که داروهای گشاینده بکار خواهند داشت نخست باید که بیمار در آب گرم نشیند و روغن مغز دانه
زردآلوی تلخ و روغن مغز دانه شفتالو و روغن کوهان شتر و روغن جوز همی مالند تا نرم شود و پاره ای گشاده
گردد و رگ صافن و مابض فرمایند زدن چه بسیار باشد که این رگ بزنند تا سوای علاج دیگر گشاده گردد
و اگر باسور بدان گرمی نبود هم نخست رگ باسلیق باید زد تا خون بر کمتر شود پس تن را بمطبوخ هلیله و افتیمون
و موبز پاک کردن و هلیله پرورده بکار داشتن و هلیله کابلی پاک کرده و بروغن گاو بریان کرده و کوفته
مرکوفته و بیخته و با انگبین سرشته سودمند بود و آب گندنا افشارده و مقدار دو وقیه با چند درم روغن جوز
سودمند بود اگر باسور بسته بود و از وی خون روان رود و اگر این خون رفتن بنوبت بود و سیاه بود باز نباید داشت

تا آنگاه که سستی آرد و روی می زرد نشود و ساقهای ضعیف نگردد پس بازنباید داشت و چون این حالها پدید آید
طریق بازداشتن خون کنند بزودی و داروها که خون بازدارد پس ازین یاد کرده آمده و اگر باسور چنان بود
که از وی اندک مایه زرداب برآید و جز از برانیدن رنجی نبود علاج آن بداروهائی باید کرد که آن را خشک کرده آید
تا مدتی بگذرد که هیچ نبراید که هرگاه که ترائیدن معاودت کند بهمان داروها علاج می باید کرد تا مدت عمر بسلامت
بگذرد و داروها که درین باب بکار آید بسیار است اما برین ترتیبها اختصار کردیم صفت دارو که باسور ممتلی بگشاید
و دردی بنشاند نخست آنکه پیشتر یاد کرده آمد اندر تدبیر نرم کردن باسور و مستعد گردانیدن تا گشاده شود بجای
آوردن از مالیدن روغنها و رگ مابض و رگ صافن زدن و در آب گرم نشستن پس آب پیاز تر فشارده
بگیرند و پشم پاره بدان ترکنند بردارند و بران صبر کنند و اگر بجای آن زهره گاو و کله کنند با عصارهٔ بخور مریم همچنان
فایده دهد و زودتر بگشاید شیافی گشاینده بگیرند شحم حنظل سه درم مغز بادام تلخ چهار درم بکوبند و شیاف
کنند و هر ساعت یکی می نهند چنانکه در پنج ساعت پنج ازین شیاف بدهند صفت شیاف دیگر شحم حنظل
سه جزو مقل سه جزو مقل را بآب کنند تا حل کند و شحم بدان بسرشند و شیاف کنند نیک باشد و اگر از ینبوعات
چیزی باین داروها یار کنند قوی تر بود و درین باب زهرهٔ گاو قویست و سرگین کبوتر و هرگاه که مقعد ازین
داروها بسوزد و بیمار طاقت آن ندارد بلیته بروغن گل چرب کنند و بر نهند صفت روغنی سودمند بود بگیرند
آب گندنا یک رطل یا بیشتر و ده درم تخم هزار اسفند و ده درم پوست بیخ کبر در وی بجوشانند تا بنیمه باز آید
بپالایند و نیم رطل بغدادی روغن مغز زردالو تلخ یا روغن کنجد برافکنند و بپزند تا آب برود و روغن بماند و
این روغن بخورند و حقنه کنند و طلی کنند سودمند بود صفت حب مقل که درینجا موافق بود بگیرند هلیله سیاه
و هلیله کابلی پاک کرده از هر یک ده درم سکبینج سه درم سپندان سفید دو درم مقل پانزده درم مقل را
بآب گندنا حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند صفت سفوفی نافع بگیرند هلیله سیاه بریان کرده
بروغن گاو و تخم بادیان از هر یک یک جزو کوفته و حب الرشاد ناکوفته چند وزن هر دو شربتی چهار درم با شراب
ممزوج گرم با آب گندنا و اگر بگیرند خبث الحدید مدبر سه درم تخم سپندان سپید دو درم این یک شربت بود
با دو درم روغن جوز و یک وقیه آب گندنا صفت داروها که خون آمدن از باسور باز دارد بگیرند هلیله سیاه
و بلیله پاک کرده و بروغن گاو بریان کرده از هر یک ده درم صدف سوخته که بتازی وزع گویند هفت درم
کهربا پنج درم شب یمانی دو درم مقل بیست درم داروها بکوبند ذره بزنند و مقل را بآب گندنا حل کنند و داروها
بدان بسرشند و حب کنند شربت دو درم یا سه درم با آب سرد میدهد صفت حبی دیگر بگیرند هلیله سیاه

و بلیله آمله

دبلیله و آمله از هر یک پنج درم زاک سپید یکدرم مقل دو درم حب کنند بآب گندنا چنانکه رسم است شربت یکدرم و اگر درین حب
پنج درم ودع سوخته و سه درم کهربا زیادت کنند و مقدار مقل بیشتر کنند صواب بود صفت نسخهٔ دیگر هلیله کابلی
بریان کرده بروغن زیت پنج درم بلیله و آمله و سیاه دادران و کهربا از هر یک چهار درم و اقاقیا شش درم
و ودع سوخته پنج درم مازو سه درم مقل پانزده درم حب کنند بآب گندنا شربت از دو درم تا سه درم بآب گندنا
صفت حب از بهر این کار بگیرند هلیله کابلی بریان کرده بروغن گاو سی درم کهربا ده درم مقل چندوزن هر دو
حب کنند بآب گندنا چنانکه رسم است شربت دو درم بکار برند نافع بود صفت سفوفی سودمند بگیرند ریم آهن که بتازی
خبث الحدید گویند و مدبر کرده پنج درم تخم گندنا و نانخواه از هر یک دو درم تخم کبر خشک چهار درم همه را بکوبند و بیزند
شربت یکدرم و کثیرا و نشاسته و گل مختوم از هر یک نیم درم اقراص کنند بآب لسان الحمل شربت دو درم صفت
داروی دیگر از ترکیب محمد زکریا کهربا و صمغ کوز و گلنار و عصاره لحیة التیس از هر یک پنج درم گندنا دو درم افیون سه درم
بلعاب اسپغول اقراص کنند شربت دو درم با یک وقیه آب سماق و اگر صمغ جوز نباشد کندر و آس بدل آن کنند
و نزدیک من آنست که افیون دو درم می باید و کندر سه درم و آنچه در نسخه است از خطار ناسخ است صفت
معجون خبث الحدید بگیرند خبث الحدید مدبر پانزده درم هلیله سیاه و بلیله و کز مازو از هر یک پانزده درم سنبل
و ازخر و سورنجان و زنجبیل و بلبل و کندر از هر یک ده درم همه را بکوبند و با عسل آمله بسرشند و اگر عسل و آمله نباشد آمله را
در آب بپزند و بدست بمالند و بپالایند و عسل برین آب بنهند و بقوام آرند شربت مقدار یک وقیه جوز بزرگ
صفت معجون مقل و ودع سوخته و هلیله زرد و کهربا و بلیله و آمله مازو ناسفته و شکسته اندر سرکه فرغار کرده و بلوط
و هلیله سیاه و قرنفل و گلنار و نانخواه و فوفل از هر یک پنج درم سپید و مصطکی از هر یک سه درم مقل بیست درم
با انگبین بسرشند چنانکه شربت از سه درم تا پنج درم و اگر بگیرند کثیرا نیم جزو کندر یکجزو و کوفته و بیخته با مویز خراسانی
بسرشند شربت چند جوزی نزدیک بکار برند نافع بود صفت ذروری نافع بگیرند صبر و کندر و دم الاخوین و سماق
و مامیثا و گلنار از هر یک برابر بکوبند چون غبار و خانهٔ عنکبوت با وبر خرگوش بسپیدهٔ خایهٔ مرغ تر کنند و بدین ذرور
آلوده کنند و برین موضع نهند و ببندند و اگر قلقطار و مازو و اقاقیا بکوبند و ذروری کنند و با این ذرور که یاد کرده آمد
یار کنند قوی تر باشد و اگر بدین هیچ نه ایستد روغن زیت را بجوشانند و پنبه بدان روغن گاو گرم تر کنند و بدان
داغ کنند پس این دارو با تر کنند و به بندند لیکن بیم باشد که این داغ تشنج افتد صفت طبیخی که بیمار در وی
نشیند و سود دارد بگیرند برگ گلنار و مازو و خرنوب و بلوط و شب یمانی و انار پوست همه را بپزند چنانکه
رسم است صفت شرابی که خون آمدن باز دارد بگیرند قشار الکندر و حب الآس و خبث الحدید مدبر دام و دو مویز

همه در شراب کنند و یکشبانروز بنهند و به پالایند شربته با این شراب دهند و اگر کسی خواهد که ازین شراب خورد نافع بود
و طعام سماق با غوره با قلیه و انار دان و سماق بخته دهند **صفت** داروها که باسور را خشک و لاغر کند و بیفکند
و اطریفل مقلی که در اول این علاجها یاد کرده آمده است و حب مقل و کوارش مقل و معجونی دیگر که در علاج شقاق
یاد کرده آمده است و هلیله پرورده جمله درین مرض نافع است **صفت** کوارشی که خداوند بواسیر را نافع است
و بر قوت بادهای دهنده بگیرند تودری سپید و پوست خایه مرغ و شیطرج هندی و تخم گندنا از هر یک سه جزو
نوشادر نیم جزو خبث الحدید مدبر چند همه داروها همه را بروغن گاو چرب کنند و با انگبین بسرشند شربتی از دو درم
تا چهار درم کوارشی دیگر که بواسیر را لاغر کند و دماغ را پاک گرداند و آرزوی طعام باز آرد **صفت** بگیرند هلیله زرد
مقشر دو وقیه بلیله و مصطکی و دار بلبل و تربد سوده نیز از هر یک یک وقیه بکوبند و بیزند و شش وقیه روغن گاو و دو رطل
انگبین بجوشانند و داروها بدان بسرشند شربتی چند یک جوز **صفت** معجونی که معروفست بمعجون بربری بگیرند
هلیله کابلی بیست درم و برنگ کابلی مقشر بیست درم تربد سپید تراشیده و کوفته و بیخته شش درم فانید چندو زن
همه فانید را بگدازند و بقوام آرند و داروها بدان بسرشند شربتی از چهار درم تا دوازده درم با مویز آب بواسیر را
و سرفه را و ضیق النفس را و بادها باسور را و درد گلوها را سودمند بود **صفت** حب سندروس بواسیر را و سرفه را
و ضیق النفس را و بادها باسور را خشک کند و طعام را بگوارد و خون آمدنی را باز دارد **صفت** بگیرند سندروس
و پوست خایه مرغ و شیطرج و تخم گندنا از هر یک یک جزو نوشادر نیم جزو خبث الحدید مدبر چهار جزو مقل چندانکه داروها
بدان حب توان کرد هر بامداد شش حب یا هفت **صفت** معجونی مختصر خداوندان این علت را و مالیخولیای سیاه را
که بوست باز میدارد سودمند بود بگیرند افتیمون پاره بکوبند و بیزند و با کوفته مویز سپید دانه بکوبند و بسرشند شربت
چند جوزی بزرگ با اسفید باجی چرب خورند و از پس آن بگرمابه روند و اگر مدتی مویز پیوسته بکار دارند تن را از ماده
سودا پاک دارد **صفت** داروی که باسور را خشک کند نخست مقعد را بشراب قابض بشویند و جوز السرو و جفت بلوط
و شحم حنظل بسوزند از هر یک برابر و خاکستر آن بروی پاشند **صفت** غسولی که شقاق را و بواسیر را و سستی مقعد را
سودمند بود بگیرند انار پوست و جوز السرو و جفت بلوط برابر همه را نیم کوفته در شرابی قابض بپزند و بامداد و شبانگاه
بدان شراب بشویند **صفت** داروئی که بواسیر برون آمده را سیاه کند و بیفکند **صفت** بگیرند فلفلمون و بوره زرگران
برابر هر دو بسایند و بروغن مغز زرد آلو تلخ چرب کنند و طلی سازند و بلگام به بندند تا بیوفتد و اگر قوی تر خواهد بگیرند
سک و دم الاخوین و بسایند چون غبار روان موضع را بدین غسول که یاد کرده آمد تر کنند و این دارو بر اگنند تا سیاه شود
پس مرهم اسفیداج طلی کنند تا بیفتد **صفت** مرهم اسفیداج بگیرند اسفیداج و انزروت و دم الاخوین از هر یک برابر

و بهق

الدم الاخوین

موم روغن و دانه زرد آلو چندانکه کفایه بود مرهم کند و شش روز این مرهم میکنند تا بیفتد پس مرهم کافوری طلی کنند
صفت شیافی که بواسیر را بیفکند کندر گلنار مازو سرمه و اقاقیا شب یمانی از هر یک برابر شیاف کند چنانکه
رسمست صفت مرهمی از دو نافع بگیرند جوز سرو سوخته با پوست و مغز زرد آلوی تلخ مقشر بریان کرده
بر تابه هر دو را بکوبند و کوهان شتر بگدازند بیامیزند تا چون مرهم شود و طلی کنند پس بگیرند مازریون درست کوفته
و کوهان شتر بگدازند بسرشند و دود کنند چنانکه رسم است و اگر پیوسته بکار دارند باسور را خشک کند و بیفکند و محمد زکریا
می گوید علاج با آهن بهتر و با سلامت تر از علاج داروی تیز از بهر آنکه داروی تیز بکار داشتن از درد صعب و آماس
خالی نباشد هرگاه که دارو خواهد کرد یا با آهن علاج خواهند فرمود نخست رگ باسلیق باید زد پس علاج کردن صفت
داروی نسخه ثابت قره درد باسور آنشاند و خون باز دارد و اگر پیوسته بکار دارند آنرا خشک کند و در باسور زود
اثر کند بگیرند میعه تر و کندر و قسط و پوست بیخ کبر و بیخ هزار اسفند از هر یک یکجزو و خرزهره و کوگرد زرد از هر یک نیم جزو
همه را بکوبند و بر ده درم دارو ده درم روغن زیت و ده درم روغن کنجد و ده درم روغن زیت کهنه برنهند
و نخست کندر و کوگرد درین روغن حل کنند پس داروها بادی یار کنند و درست بکنند و نگاه دارند صفت
داروی برد موبزج و قثاء الحمار نسخه ثابت بگیرند زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ و مویزج و قثاء الحمار و نوشادر و زراوند
درونا بس از هر یک برابر همه را با آب سنجار بسرشند و قرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بسایند
در سبیل عروق بکار برند صفت داروی تیز هم از نسخه ثابت بگیرند خربق سیاه و زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ
و آهک و شنجار و زراوند و مویزج و قثاء الحمار و نوشادر برابر همه را بر آب سنجار بسرشند و اقراص کنند
و اگر خواهند که قوی تر باشد همه را بسرکه و قطران بسرشند و اگر خواهند که نرم باشد به بیه گاو بسرشند و اگر
ببول کودکان بسرشند قوی تر باشد صفت ترکیبی دیگر هم از نسخه ثابت بگیرند مار افعی از جایگاهی که
از آب دور باشد و سر و دم او بیفکنند از هر جانبی مقدار چهار انگشت و باقی را در باتیله سنگین کنند پس از آنکه شکم او
پاک کرده باشد و شسته و بروغن زیت بپزند و سر باتیله را استوار کنند تا مهرا شود و از آتش بر دارند سر باتیله را
و آن روغن را نگاه دارند و بر باسور طلی کنند اثر را خشک گرداند و بریزاند صفت ذروری که بخاصیت سودمند است
بگیرند سر ماهی شور و آنرا نزدیک آتش خشک گردانند و بکوبند و پنیر خشک کهن کوفته آمیخته سودمند بود بغایت
و محمد زکریا میگوید خرنوب تر بکوبند و باره بینه بعصاره این تر می کنند و بر باسور می نهند آنرا خشک کند و بیندازد
و اگر خرنوب را پوست باز کنند و باسور را ابتدا آنکه بکهند زود بیفکند همچنانکه ثولول را بیفکند و اهرن طبیب میگوید
باسور را بروغن زیت چرب کنند و اشنان سبز کوفته بر وی پراکنند آنرا خشک کند و بیفکند صفت شیافی که معتمد آن

روغن افعی

آزموده اند بگیرند عشقه او نباتیست که بر درخت پیچد و درخت را خشک کند آنرا در دیگ مسین آب نارسیده بزنند
و بپالایند و باز بزنند تا سطبر شود پس در طاسی کنند مسین نو آب نارسیده و در آفتاب نهند چهل روز و شب بپوشند
و بروز در آفتاب میدارند و از گرد نگاه دارند و هر روز بشورانند و زیر و بالا کنند مقدار یکمن و از صبر و اهلم و لحم سبندان
هر سه یک استار بر افگنند و شیاف کنند یکشب بکار می برند و یکشب طعام شوربا دهند شب پیش حاجت نباید و خشک
گرداند و بیفگند دیگر بر دیگر که درین علت بکار برند بگیرند زرنیخ زرد سوده یک رطل و نیم سنگ ارزیز رطل آهک آب نارسیده
نیم رطل زنگار نیم رطل سیماب چهار یک رطل نوشادر همچنین سیماب همه را بسایند بسرکه تا سیماب کشته شود پس
خشک کنند و دیگر باره بسایند بآب سرد و آنرا مصعد کنند و آنکه از وی مصعد شود نگه دارد و بر ناسوری که بر تن باشد
و بر علت خنازیر که بر گردن بود و بر هر گوشت فزونی که آنرا نیست خواهند کرد بر سبیل ذرور بکار برند این دارو
است داغ کننده گوشتهای فزونی را سیاه کند و خشک گرداند و نیست کند و محمد ذکریا رحمة الله میگوید
این داروها و همه داروهای تیز بر ناسور یک روزه به باید کرد پس اگر بیند که چیزی می ترآید بگیر و رآسایش دهند یکبار دیگر
این دارو بکار دارند تا خشک شود و سیاه و بر و زد کرد و نابود شود پس برگ کرنب را بزنند بآب و روغن گاو
و مرهم کنند و بر معی نهند تا بیفگند صفت داروی دیگر بگیرند بیخ کبر و بیخ حنظل و بیخ هزار اسپند و بلادر و ریحان دو زن بو
برابر همه را بیامیزند و دود کنند و اگر بنفط سیاه بسرشند صواب باشد صفت داروی دیگر دود کنند بگیرند زرنیخ سرخ
و عسل بلادر برابر و بهم بسرشند نیم کوفته و دود کنند و اگر بنفط سیاه بسرشند صواب بود صفت داروی دیگر بگیرند
بیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ خرزهره با برگ او و خار ترنگبین و بیخ الجذان همه را بکوبند و بلادر بنعل اقراص کنند و دود کنند
بر آتش سرگین شتر نافع بود و اگر بگیرند تخم کنار و پوست بیخ کبر و شونیز و هزار اسفند و کندر و مسالح و مقل اقراص کنند
و دود می کنند و گفته اند که برگ مورد تنها دود کنند نافع بود و پوست مار سیاه همچنین نافع است دود کردن تنها
نافع است و هرگاه که علت در اندرون باشد و دود بر و نرسد و داروی بیشتر توان رسانید تدبیر حقنه باید کرد
صفت حقنه بگیرند مغز زردآلو تلخ و روغن بنفشه و کنجاره او را در آب بمالند و بپالایند و مقدار هفتاد درم از آن
آب و مقدار پانزده درم ازین روغن بهم بزنند و نیم گرم کرده حقنه سازند دیگر حقنه که درد و سوزش را بنشاند بگیرند
عصارهٔ خبازی با برگ او و گل سرخ باهم بزنند و بدست بمالند و بپالایند و یک زردهٔ خایه یا در روی بمالند
و بپالایند و یک زردهٔ خایه و روغن بر چکانند و حقنه سازند پس از گماشت عصارهٔ سداب و عصارهٔ برگ لسان الحمل
و گل مختوم و قرطاس سوخته بهم ترکیب کنند و حقنه سازند و چندانکه ممکن بود که نگاه توان داشت نگاه دارند
اما تدبیر بریدن ناسور گاهی بدارو کنند و گاهی بآهن و اگر ناسور سه یا چهار باشد صواب آن بود که همه بر ندارند

وگی بگدارند تا از وی چیزی بالاید و اگر همه را بردارند بیم بود که باستسقا ادا کند یا بسل یا به بیماری از بیماریهای سودا
چون مالیخولیا و سرطان و داء الفیل و غیر آن اما تولد استسقا چنان باشد که آن خون بد که از باسور می بالاید و جگر از آن
پاک می شود پس از آن به بالا آید و در تن و جگر بماند و بروزگاری آماسی صلب پاسده او اندر جگر پدید آید
و مزاج او بد شود و استسقا تولد بکند و هرگاه که تن از آن خون ممتلی شود و مقداری بیشتر از آن خون بجانب شش ریخته
شود و رگی اندر وی شکافته گردد و بسل ادا کند و اگر بخار بار سودا بدماغ برآید مالیخولیا تولد کند و اگر خون سودای
بعضوی دیگر میل کند اماسی سرطانی و مانند آن بیماری تولد کند بریدن باهن چنان باشد که اگر باسور
ظاهر شود آنرا بگیرند بالتی که آنرا قالب گویند پس ببرند و جهد کنند تا گوشت درست که بدو پیوسته باشد بریده
و آزرده نشود چه اگر چیزی از بیخ باسور چیزی بریده شود و آفتهای بزرگ و درد صعب و آماس تولد کند و هرگاه که بریده باشند
خون را باز بدارند تا ~~خود باز بدارد~~ تا خود باز نه ایستد پس اگر بسیار رود و بیم صعب بود باز دارد و اگر خون
سخت اندک رود رگ باسلیق زنند و اگر بیخ نتوان برید و لختی بماند یا از نیمه توان برید یا دو بهره بریده شود روا باشد
و فایده بریدن آن باشد که قوت دارو به بیخ او رسد و باقی زود خشک شود و بیفتد و اگر پس از بریدن درد خیزد
و اماس کند ضماد کنند باو ضماد بیازی که یاد کرده آمده است برمی نهند و مقل و کوهان شتر بهم سرشته دود می کنند
و نان پاکیزه و زردهٔ خایهٔ مرغ و اندکی افیون ضماد کنند و اندر به بند نشانند و در طبیخ خطمی و تخم او و تخم کتان و برگ
کرنب در نشتن در دنشاند و طبع را نرم باید داشت و اگر بیمار علاج آهن نخواهد صواب آن بود که آنرا با بریشم
یا بریسمان کتان یا موی اسب به بندند و دارو بر کنند تا بیفتد و اگر باسور ظاهر نباشد آنرا محجمه بیرون آرند و اگر زود
باز جای شود محجمه ساعتی بگذارند تا اماس گیرند و بیرون بماند و ببرند پس از آن آماس را علاج کنند و طعام
خداوندان باسور چیزی باید که غذای نیک دهند و زود گوارد چون شوربای وزیره یا گوشت بره و مرغ فربه
و زردهٔ خایه نیم برشت و کوذات نان و نخوداب و روغن شیرخشت و فانید و جوز هندی و روغن جوز و روغن بادام
و روغن جوز هندی و روغن مغز زردالو و کوهان شتر و پیه بط سودمند بود و محجمه از کندنا و زردهٔ خایهٔ مرغ
و اندکی پیاز سودمند بود و از توابل گرم خوردن چون سیر و پلپل پرهیز باید کرد و از طعامها که از آن سودا
تولد کند چون عدس و بادنجان و کرنب و گوشت قدید و گوشت گاو و بز خشک دور باید بود صفت
دلیدوها که باد باسور را بشکند نخست خداوندان علت را هم برین گونه پرهیز باید کرد و از میوه‌ها بادناک دور
باید بود و دودها باد شکن بکار باید داشت صفت حبی که باد باسور را بشکند و درد کرده و تهیگاه
و درد بند و گشادها را سودمند بود بگیرند صبر شش درم و تخم هزار سفند دحا و شیر و مقل و اشق و غاریقون

وعصارهٔ غافث وحب النیل از هر یک پنج درم سکبنج ده درم شحم حنظل سه درم مقل دو درم حب کنند بآب کندنا شربت از دو درم تا دو مثقال بآب گرم دهند صفت دیگر باد باسور باطن را و باد بار کرده را سودمند بود بگیرند زرنباد و درونج وهلیلهٔ سیاه بلیله وشیطرج هندی و عاقرقرحا و نوشادر و بلبل و دار بلبل و تخم گندنا و مقل برابر همه را بکوبند و بآب مویز حب کنند شربه از دو درم تا سه درم بآب گندنا دهند صفت حبی که باد باسور را و شری کرده را و کسی را که آرزوی گل خوردن بود و خداوندان جذام را سودمند بود و طعام بگوارد و اگر روی را خواب گرداند و مردم لاغر را فربه کند بگیرند خبث الحدید مدبر و هفت روز در آب گندنا فرغارند و هر روز آب گندنا تازه می کنند پس خشک کرده اند و تخم سپندان سپید از هر یک یکجزو و تخم گرفس و تخم ترب و تخم گندنا و تخم پیاز و حلبه از هر یک چهار یک یکجزو و مقل یک جزو و حب بآب گنند تا بر شکل نخود شربت بیست و یک حب هر هفته یکبار یا دو بار بکار دارند صفت سفوفی که باد باسور را بشکند بگیرند پوست بیخ کرنب یکجزو و سعتر فارسی نیم جزو هر دو را بکوبند شربت دو درم با آب گرم یا با شوربا بر حرب دهند صفت معجونی که تخم باد باسور را سود مند بود و صداع سرد و خیرگی چشم را سودمند بود و قوت باه را زیادت کند بگیرند سنبل و قرنفل و دارچینی وحب البلسان و بلبل سپید و دار بلبل و اسارون و سلیخه و قصب الزریره و سعد وحب الآس و زنجبیل و قرفه و قاقله از هر یک برابر همه بکوبند و ببزند و با انگبین مصفی بسرشند شربتی دو درم تا دو مثقال بکار دارند حقنه که باد باسور را بشکند بگیرند تر کوفته و فشارده شصت درم آب گندنا کوفته و فشارده سی درم با انگبین و روغن شیر خالص و روغن حبة الخضرا از هر یک نیم سکره فانیذ بیست درم تا سی درم همه را بجوشانند و حقنه کنند و هر گاه که بزرالنو خداوند باسور بثرها بسیار سیاه پدید آید مدت بیست روز زنده بماند پس درگذرد صفت دارو ها که آماس و سوزش و خوارج مقعد را نافع بود هر گاه که بر مقعد آماسی گرم پدید آید نخست رگ باسلیق باید زد و سپیدهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل در هاون اسرب بمالند تا سیاه شود و طلی کنند یا بگیرند مرداسنگ پنج درم نشاسته هفت درم اسپیداج دو درم موم سه وقیه روغن گاو دو وقیه بیه بط یک وقیه روغن گل چندانکه کفایت بود مرهم سازند و طلی میکنند و نان پاکیزه در آب بزنند و با زردهٔ خایه در روغن گل بمالند و ضماد کنند یا بگیرند نان پخته یک رطل زعفران یک وقیه افتیمون یک وقیه پیه بط یک وقیه آمیخته بمالند و ضماد کنند هر گاه که ریم آماس خواهد کرد و بیم باشد که اگر هر دو گشاده شود ناصور شود پس از آنکه پخته شود به باید شکافت و علاج اگر ببندند که سخت می شود مرهم باسلیقون با روغن گل به باید نهاد تا مرهم باسلیقون با زردهٔ خایه نیم برشت صفت برگ چغندر و بکوبند و با روغن گاو بپزند و آرد حلبه بادی بسرشند و ضماد کنند در دو خراج که بر مقعد بود زایل کند تا سود

آب شبت

علاج آن

علاج آن باید دانست که ناصور همچون باصورست و اسباب هردو یکسانست و فرق میان هردو آنست که باصور بیشتر
متقعر یعنی با مغاک و ازوی ریم و زرداب بالاید و باصور فزونی است در مقعد چنانکه درباب گذشته یاد کرده آمد
و این ناصور دوگونه بود یکی گذاره دارد و ازوی بار و برا ربیرون و دیگر هیچ گذاره بود و ازوی جز ریم و زرداب
نه بالاید اما ناصوری گذاره را بداروهای تیز خشک کنند چون اقراص قلقند و چون سوشیاف غرب که بر ناصور گونه چشم
بکار برند و این علاج برین گونه کنند نخست ناصور را بفشارند تا ریم و پلیدی ازوی بیرون آید و پاره پنبه کهن بر سر میلی
رنگ بپیچند و ترکنند و بدارو کردانند و بقعر ناصور فرو نهند و میل را برکشند یا دارو در او بگذارند و اگر خواهند بلیته کنند نخست
و ناصور را بفشارند تا پاک شود و بلیته ترکنند و بدین دارو درگردانند و بدو فرو نهند و این بلیته و پنبه چنان باید نهاد که
پاره ازوی بیرون بود تا برداشتن آسان بود و اگر میل یا بلیته بدو فرو نرود دارو را با ماء العسل بگدازند و در چکانند
تا همچنان خشک بران برایستد تا بسر میلی باریک بدو فرو کنند و چون ریشی از پلیدی پاک شود و خشک گردد مرهم
اسفیداج ارزیز و مرهم ابار سپیده خایه مرغ بسایند و بدان علاج میکنند و او را شیافه قابض می نشانند تا گوشت برآرد
و درست شود و آب قابض آن بود که در وی برگ مورد و سعد و انار بوست و جفت بلوط و مانند آن جوشانیده
باشد و اگر ناصور گذاره دارد و مقعد نزدیک بود بهیچ چیز بهتر نشود مگر بریدن و بریدن وی با آلتی آهنین بود بشکل داسکاله
یا با مقعد یکی گردد و چون بریده باشند علاج کنند بداروها گوشت رویانیده تا بهتر شود و گوشت برآرد صفت
آن بگیرند صبر و مر و خون سیاوشان و کندر و زعفران و عنزروت برابر همه بسایند نرم و بر جراحت می پراکنند و این
دارو ها اکسیر گویند و اگر در این اکسیر زنگار و سرمه و گلنار و زاک سپید زیادت کنند بهتر باشد و اگر ناصور از لب مقعد
دور باشد آنرا به باید برید از بهر آنکه بیم بود که عضله مقعد بیشتری بریده شود و مقعد سست گردد و ثفل باز نتواند
داشت و بی آگاهی بیرون آید درین حال نابریده اولیتر اما آنرا نباید خراشید تا همچون جراحتی تازه گردد پس
اگر حاجت آید بدوختن و بمرهمها و شیافها رویانیده علاج کردن گفتار سیزدهم اندر یاد کردن انواع کرمها
که در امعا بود و این گفتار سه بابست باب نخستین اندر یاد کردن اسباب تولد کرمها و علاج آن بباید دانست
که هر ماده که نیست شود و هر مزاجی که آنرا پدید آید آفریدگار تبارک و تعالی بهترین و تمامترین صورتی و هیاتی آنرا
که تواند بود و ارزانی دارد و ماده کرم که در امعا تولد کند رطوبتی است عفن و تولد حیوانات ضعیف و خسیس چون
کرم و مگس و پشه و مانند او از جنس ماده باشد از بهر آنکه بهترین و بهترین صورتی که این ماده آنرا شاید
آنست که آنرا صورت کرم و مگس و مانند آن بخشد و شک نیست که این صورت مر این ماده را بهتر آنست
که هر سال عفونت نماید و این صورت ماند خاصه که از تولد این حیوانات عالم را منفعتی بزرگست از بهر آنکه

جبری دیگر

اندر رودها و انواع

خانونه

عفونتهائی که در عالم پراکنده است و مشاکل این حیوانات است غذای ایشان و مدد ماده ایشان کردد و خواندلان سبب
آن عفونتها پاک و صافی کردد اما سبب تولد کرم حرارتی ضعیف است که رطوبت غلیظ را تحلیلی نتواند کرد و نتواند
پرانید لیکن در وی اثری ضعیف کند و آنرا از حال خویش بکرداند و تباه کند و تولد او جز از جنس رطوبت و جنس حرارتی
نباشد از بهر آنکه نه از صفرا تولد و نه از سودا و نه از خون اگرچه خون شایسته است آنست که از وی حیوان تولد کند
لیکن خون برودها فرو نماند و طبیعت بدان سخت تحلیل است که خون را برود فرو فرستد از بهر آنکه اندامهای مردم
بدان حاجتمند است و خون تر است و که شایسته آنست که صورت و هیات اندامهای مردم پذیرد طبیعت او را ضایع
نگذارد تا از وی حیوانی خسیس چون کرم تولد کند از بهر آنکه صرف موضعی میکند خون را که از وی حیوانی شریف مثل
انسان تولد می کند پس درین حال بر طبیعت واجب باشد که تحلیلی کند و بمصرف اصل رساند و اگر وقتی بسببی
از سببها که معلوم است لختی خون برودها فرود آید آنجا چندان بماند که متغیر شود و از وی حیوانی تولد کند لیکن رود
نگذارد و با سهال بیرون آید و همچنین صفرا خلطی است گرم و خشک و تیز و آن قدری که با معا فرود آید از بهر آن باشد
تا امعا را از بلغم غلیظ بشوید و آنرا با ثقل دفع کند و شرح جزد هد از بیرون آمدن آن و از وی حیوانی که مزاج او بود
تولد نتواند کرد و همچنین سودا خلطی سرد و خشک و از مزاج حیوانی دور است و تولد آن کرمها را امتناع و الی دهد
بر آنکه ماده ایشان را بلغم است و اسباب تولد کرم بسیار خوردن طعامهای غلیظ است و ناگواریدن آن
گندم خام و گوشتهای نیم پخته و میوه های خام و شیر و جزرات بسیار خوردن و بر امتلا جماع کردن و اندر کرمهای
گرما به شدن این همه اسباب تولد ماده ایشان است و انواع کرم که در امعا تولد کند چهار نوع است یکی دراز است
در رودهای بر سوین بود که آنرا الامعا لدقاق گویند و دوم گرد و کوتاه بود و سیوم پهن بود و کوتاه که آنرا که کدودانه
گویند و بتازی حب القرع گویند این هر دو نوع در امعاء اعور و قولون تولد کنند و چهارم خرد است در
روده مستقیم افتد نزدیک مقعد و همه انواع کرم خاصه کرم خرد در شکم کودکان بیشتر تولد کنند بسبب بسیاری
رطوبه که در رودهای ایشان بود بسبب بسیار خوردن ایشان و ناگواریدن طعام و اندر رودهای کسانی که صفرا
در تن ایشان کمتر بود از بهر آنکه کرم خورد پیوسته تا بیرون می افتد مردم با ایشان همیشه خورد می بینند
و اگر بعضی بماند و بزرگ تر شود رنج و مضرت آن عظیم بود از بهر آنکه ماده ایشان عفن تر و تباه تر بود و کرم دراز
و بزرگ را بتازی حیات گویند یعنی ماران و بعد دیکی بود یا دو یا سه و بیش ازین نبود از بهر آنکه تولد
ایشان در روده بالا آنجا عفونت کمتر بود از بهر چهار سبب یکی آنکه هر چه بدین روده فرود آید زود فرو کند و
روده تهی کردد و کم نخست شاخهای ماساریقا آنچه غذا را بستاند از آن جدا کند و بخویشتن کشند و بجگر آرد

بسبب زود تهی کردد

بدین سبب زود تهی گردد ولیکن آنچه تولد پس ازان تولد کند که قوت جذب ماساریقا آنرا از هم بگسلد و آنچه
غذا رسانید ازوی جدا کند و اجزاء آن سبب از هم گسسته شود و سیوم آنکه صفرا که از زهره فرود آید تخست بدین
روده‌ها آید و آنرا ازاید بدین سبب آنجا رطوبت غلیظ کمتر باشد و کرم کمتر تولد کند و چهارم آنکه این روده‌ها بمزاج
گرم تر از روده‌ها دیگر اند و رطوبت که رطوبة که درین روده‌ها بود قبول صورت کرمی کمتر کند و اما سبب درازی این کرمها
دو چیز است یکی آنکه رطوبتها که برین روده‌ها فرود آید اجزاء آن پیوسته بود چنانکه یاد کرده آید دوم آنکه پرده‌ها تنگ
و باریک تر است پس بسبب تنگی جایگاه و پیوستگی اجزای ماده آنچه درین روده‌ها تولد کند دراز باشد و آنچه از رطوبتی
تولد کند که قوت جذب ماساریقی و جگر اجزای آنرا از هم در تباه گشته باشد کوتاه کرده بود اما کرم کدو دانه بعدد
بسیار و سطبر بود از بهر آنکه جای آن فراخ تر است و ماده بیشتر و با یک دیگر پیوسته باشد از بهر آنکه طبیعت بگذارد
که پراکنده شوند تا انبوهی و زحمت ایشان کمتر بود و ایشانرا غشائی است چون خریطه گرد ایشان در آمده
و این غشا از کوهر آن غشا لزج است و اندرون روده‌ها بدان آورده است آنرا غشاء مخاطی گویند هرگاه که جزوی
ازین غشاء مخاطی عفونت بریزد غشاء ایشان کرد و کرمهاء دراز قوی تر باشند و دیرتر بیرون افتد از بهر آنکه
جای ایشان تنگ است و چیزی از جای تنگ دشوار تر بیرون افتد و از جهت آنکه قوی تر آویزنده تر باشند و
طبیعت ایشانرا بدان آسانی دفع تواند کرد که دیگر کرمهارا لیکن علاج و دارو بدیشان زودتر رسد و کدودانه
و کرم خرد ضعیف تر اند و زود تر بیرون افتد از بهر سببها که ضد این سببهاست که یاد کرده آمد و با این همه علاج ایشان
دشوار تر بود از بهر آنکه دارو دیرتر بدیشان رسد و خون بسیار رسد و قوت از وضعیف شده باشد و اگر کسانی را که در روده
ایشان کرم بود تب آید اعراض آن تب منکرتر بود از بهر آنکه بیمار بسبب آن تب از غذا خوردن باز ماند و حرارت
تب آن رطوبة که اندر روده‌ها، غذاء کرمها خواهد بکدازد و خشک کند و کرمها بدان سبب در حرکت آیند و روده‌ها
مزیدن گیرند و بخارهای ایشان بدماغ برآید و لرز بخور شود و منش گشتن خیزد و چیزی برنیاید و بیمار بی آرام
گردد و حکایت میکند از آنچه دیده آمد که کرم شکم را سوراخ کرده بیرون آمد و شیخ رئیس رحمة الله میگوید این سخن مرا
درست نمی آید و گاه باشد که بخار عفونت ایشان بسبب تب آمدن گردد و مضرت ایشان بسیار است یکی آنست که
هر غذا که مردم بکار برند ایشان بر تابند و بخورند و قوت مردم بدان سبب ضعیف شود و تن از غذا بهره نیابد
و جوع الکلب پدید آید و رنگ و روی زرد و تیره شود و بسیار باشد که بسبب ایشان قولنج و صرع و خفقان
پدید آید و تولد کرم در روده‌ها در فصل خریف بسیار و بیشتر باشد و سبب میوه‌ها که در تابستان بسیار خورده باشد
و بسبب بعصیان همه که ایشان بود در مضرت ایشان شبانگاه در وقت خواب ضعیف تر باشد دریافت قوی

ودراز و ازان نیز صفرا و از انواع بود در حوصله می‌پیچد در رودها از بعضی ایشان

ایشان را با سهال دفع کند و اگر بیماری هر تب تیز کرمی بیرون آید زنده بد نباشد نشان آن بود که قوت طبیعت آنرا
دفع می کند خاصه اگر در انحطاط بیماری بود و اگر مرده باشد بد بود در جمله بیرون آمدن کرم در بیماری پسندیده نیست
خاصه اگر پیش از انحطاط بیماری بود و مرده بتر باشد و اگر نه در تب بیرون آید با خون بود بد باشد از بهر آنکه دلیل
آن باشد که در رودها آفتی است و بیرون آمدن کرم بقی اندر هر حالتی که باشد دلیل آن بود که در معده اخلاط بد بسیار است
اما علامتها کلی که دلالت کند بر آنچه کرم تولد کرده است آنست که خداوند علت را شکم فرو نیاید و آنچه فرود آید
سپید باشد منش گشتن و پیچیدن ناف و خلیدن رودها پدید آید خاصه بوقت گرسنگی از بهر آنکه کرمها از جهت
غذا روده را بگزد و می فرو و نبض ضعیف گردد و اطراف و اندامها از بیرون سرد شود و دندانها از خواب بر یکدیگر
می ساید و جراند و لعاب از دهان می رود و لبها بروز خشک بود از بهر آنکه بروز حرارت میسر شود و رطوبتها بادی
تحلیل پذیرد و غذا کرمان کمتر گردد و ایشان غذا با دیش که از معده بکشند و سطح دهان از بهر آنکه بسطح معده پیوسته
است خشک شود و بدین سبب لبها پیوسته دهان ترمی کنند و بدخوی گردند و متحیر باشند و بر هر یکی شخصی خشم کنند
و باشد که بسبب بر آمدن بخارها ایشان بدماغ هذیان گویند همچون خداوندان سرسام و گاه باشد که آواز منقطع شود
و گاه بود که تشنگی غلبه کند چنانکه از آب سیری نباشد و هر گاه که این علت صعب شود تشنج و پیچیدن ناف و التواء
عصبها بر سان مصروعان پدید آید باب دوم اندر یاد کردن و کرمها دراز و علاج آن علامتها خاصه کرمها دراز آنست
که خداوند این علت طعام را کاره باشد و شهوت آن نباشد و چیزی بگلو فرو بردن دشوار آید و بدان ماند که معده او را دغدغه
میکنند و می سوزند و رودها او می پیچند و گاه باشد که رنج حرکت ایشان بکشش و دل باز دهد و بسبب آن بدل زنند
و خفقان و سرفه پدید آید و خواب و بیداری او بر ترتیب نباشد و کسلان باشد و چشم گشادن دشمن دارد و بیشتر خواهد
که چشم بر هم نهاده دارد و چشمهای او گاهی سرخ شود و گاهی تیره و گاهی باشد که با شکم بر آید همچون شکم خداوند
استسقا و گاه باشد که بقی یا با سهال کرمی بیرون آید و علامتها خاصه حب القرع آنست که هر وقت یک یک
از مردم جدا می شود و فرو می آید اگر مردم بقضا حاجت بنشیند که بسبب فرود آمدن آن هر وقتی آنست که هر یک بیا
که جای نشیب تر باشد از دیگران جدا شود و علامت دیگر آنست که شهوة طعام بسیار بود و قوت
ضعیف از بهر آنکه هرچه در امعا بود و بخورند و چون گرسنه شوند در حرکت آیند و رودها را مزیدن گیرند و قوت مردم را
ضعیف کنند و اگر بدین علامتها درست گردد بیمار را در گرمابه برند صبر کنند تا اندامها او گرم شود و بسته گردد پس بار یخ
بر شکم وی نهند اگر ناف او بلند تر شود و حرکتی پدید آید کرم دراز بود اگر فرو سوی ناف بلند تر شود علامت حب القرع بود
اصل علاج این علت آنست که اسباب تولد ماده که تولد کرمان از آن باشد باز دارد و آن اسباب اندر باب گذشته

در علاج [illegible]
که کرمها [illegible] گویند

یاد کرده آمده است پس روده‌ها را از ماده که از آن جنس باشد پاک کند و کرمها را که تولد کرده باشند بداروهائی که
بخاصیت زهر ایشان است بکشند و آن داروهای تلخ است و بعضی گرم و بعضی سرد و پیشتر یاد کرده آید و آنچه گرم است هم بگرمی
ضد مزاج ایشانست و هم بطعم ضد شهوت ایشانست از بهر آنکه بطعامهای شیرین و چرب حریص تر باشند و از داروهای
گرم آنچه در گرمی بدرجهٔ سیوم است نافع تر از بهر آنک با طبع ایشان ناسازنده تر بود و از مزاج ایشان دورتر لیکن اگر
با آن تب بود یا ماسکی گرم بود علاج بداروهای دیگر باید کرد که یاد کرده آید و چون ایشان را بداروها کشته باشند اگر طبیعت آزاد دفع نکند
بداروها دفع باید کرد از بهر آنک اگر مرده اندر شکم بمانند مضرت بخار ایشان از مضرت زندگی بتر بود و از داروهای مفرد آنچه
گرم است اینست فراسیون و قردمانا و شیح و ترمس و سلیخه و فودنه و عصارهٔ او و نعنع و قسط و افتیمون و قنبیل و مرو و حماما
و قنطوریون و مشک طرامشیع و تخم بادیان و سعتر و افسنتین و بادیان و بادام تلخ و شیح و انگدان بسرکه پرورده و
تخم کرنب و پوست درخت بده که بتازی الغرب گویند و زیره بریان کرده و قیصوم و انیسون و تخم کرفس و شونیز و حرف
و بیخ راسن خشک مقدار سه وقیه و سیر اندرین باب منفعتی بزرگست تا بدان جای که حب القرع را نیز بکشند و تخم سرمق بکشد
و باسهال بیرون آرد این داروها بعضی با انگبین خورند و بعضی با کامه و بعضی با سکنگبین چنانکه خوشتر آید و آنچه کرم مرده باسهال
بیرون آرد صبر است و روغن زیت چندانکه بتوانند خورد خاصه آنچه بتازی زیت الانفاق گویند و اگر مبلغی تمام یکبار
نتوانند خوردن بتفاریق خورد و هم بقوت تلخ کرم را بکشد و سست کند و هم بقوت لغزانیدن باسهال بیرون آرد و داروهای سرد
و آنچه سخت گرم نیست اینست کشنیز خشکست سه روز بامداد دو درم سنگ کوفته یا سه درم سنگ بامیخته بیامیزند
و بخورند و اگر حرارت قوی بود یا تب همی آید با سکنگبین دهند و تخم کرفس با سکنگبین که با دوغ خورند و سکنگبین
بابزوری که از تخم بادیان و تخم کرفس و بیخ او سازند سودمندست و فوفل و برگ شفتالو و عصاره برگ او
و پوست بیخ درخت توت و طبیخ پوست انار ترش و طبیخ پوست بیخ او نافعست پوست درخت را یا پوست
بیخ او را یک روز اندر آب فرغارند و شب اندر تنور تافته بنهند تا همه شب می پزد بامداد بپالایند و چندانکه توانند بخورند
و اگر این عصاره شفتالو با سکنگبین خورند و اگر با دوغ روا باشد و اگر خداوند علت را تب آید آب کشنه و آب کشوث
و آب کرفس دهند با سکنگبین و کرفس بسرکه پرورده سود دارد و اگر خداوند علت را اسهال بود آب برگ
لسان الحمل و برگ او خشک کرده سود دارد و خرنوب بسیار خوردن سود دارد و تخم خرفه اگر بسیار خورند بخاصیت
سود دارد و برگ تلخ نیز سود دارد و اگر خداوند علت را اسهال بود آب برگ لسان الحمل و برگ او خشک کرده سود دارد
و کرمها را ضعیف کند و بکشد و در آن اسهال که باشد بیرون آرد و سماق را بدست بمالند در آب و بپالایند و بخورند کرم را
بکشد و روده‌ها را قوت دهد و طراثیث و گل مختوم اندر شراب انگوری سودمند عجبست و گل سرخ که بتازی المضره گویند
هم عجبست و گفته‌اند خربزه کرم را بکشد و باسهال بیرون آرد و خشک بدین داروها نزدیکست و بباید دانست که

آنچه جهت حب القرع سازند قوی‌تر از داروهای کرمان دراز باید از بهر آنک حب القرع از معده دورست و دارو بدو
دیرتر رسد و حب القرع با رطوبتهائی که قوت دارو را از وی باز دارد آمیخته است بدین سبب قوت دارو در وی اثر دشوار کند
و ماده عفن‌ترست و مزاج او تباه‌تر بسمیت مانندتر تا داروی سخت قوی نباشد در وی اثر نکند صفت آنکه داروها از بهر این
علت خورند چگونه خورند داروی که مقصود از آن کشتن و اسهال کردن کرمان بود بر تهی شکم و گرسنگی باید خورد و اولیتر آن بود
که نخست دو روز شیر تازه خورند و بدان قناعت کنند و اگر نان با شیر خورد صواب بود روز سیوم آن ساعت که دارو خواهد خورد
کبابی دو بمزند تا کرمان سوی او بجنبند و طلب غذا کنند پس داروها را با شیر بیامیزند و بخورند تا کرمان در طلب طعام باشند که دارو
با ایشان رسد و این دارو قوی‌تر بود و اگر پیش از دارو خوردن کاری کنند با رنج چون چیزی گران باز قرار باز نهادن
یا رزمه بستن و گشادن یا لختی ریاضت قوی کردن و از پس آن کباب مزیدن و از پس کباب دارو خوردن مقصود تمام
حاصل شود و چون دارو خورده شود اولیتر آن بود که بینی فرو گیرد و نفس آهسته‌تر و کمتر زند که بهتر آن بود که بوی دارو با نفس
آمیخته نگردد و اگر بیمار دارو خوردن را کاره بود تدبیر حقنه باید کرد و هرگاه که حقنه کنند نخست معده را مراعات کنند
و ضمادی ساختن از داروهای قابض که مزاج آن ضد مزاج کرمان بود و بر معده نهادن تا معده را قوت دهد و این
داروها سماق باشد و طراثیث و اقاقیا همه را با شراب تر کنند و بر معده نهند و گل مختوم با شراب بر نهادن سخت نافع بود
و اگر حقنه را نیز کاره بود علاج بضمادها باید کرد صفت داروهای مرکب که از بهر این علت سازند بهتر همه داروها تریاق بزرگست
از بهر آنک در وی همه منفعت و مضرت هیچ نیست اگر بخورند و اگر طلا کنند کرم را بکشد و مزاج را بدل کند صفت
تدبیر صواب و داروی سوم اما تدبیر صواب آنست که هر بامداد ناشتا خرما یا الخبز خشک دانهٔ چند بخورند پس این دارو بخورند
صفت داروی دیگر بگیرند افسنتین رومی شیح که آنرا درمنه گویند و قسط تلخ و برنگ کابلی و هلیله سیاه و آمله از هر یکی
سه مثقال ترمس و نخود سیاه از هر یکی یک مثقال ترید سپید سه درم سنگ غافث شش درم سنگ سرخس چهار درم سنگ
مشک طرامشیع سه درم سنگ همه را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند شربت چند گوزی معتدل و از پس این شربت چندانکه
تواند بر گرسنگی صبر کردن و هر وقت که طعام خورند بسیار خورند صفت داروی دیگر که کرم را بکشد و با سهال بیرون
آرد بگیرند ایارج فیقرا و شیح و افسنتین رومی از هر یکی یکدرم سنگ و دو دانگ شحم حنظل دانگی و نیم نمک هندی
دانگی این یک شربت بود صفت داروی دیگر که کرمان دراز و حب القرع را بکشد و بیرون آرد بگیرند خیربوا
و دارچینی و دار فلفل و زنجبیل و سعد و برنگ کابلی از هر یکی چهار درم سنگ ترید سپید و چهار درم سنگ فانید چند
وزن همه داروها شربت چند یک گوز صفت داروی دیگر آزموده بگیرند برنگ کابلی مقشر و خرما دانه بیرون کرده
و کندر مقوا از هر یکی دو درم سنگ همه را بکوبند و بسرشند وقت خواب بخورند و بخسبند صفت حقنها صفت حقنه
که محرور را شاید بگیرند پوست درخت توت و پوست درخت انار ترش و بپزند چنانکه اندرین باب بیشتر یاد کرده آمده است

واین طبیخ راباب برک شفتالو بیامیزند و حقنه کنند **صفت حقنه دیگر** بکیرند شونیز کوفته وترمس و بابونه از هریکی پانزده
درم سنک افسنتین رومی ده درم سنک همه رابپزند و بپالایند باب کامه واب زیتون کربانفط سیاه وقطران
بیامیزند و حقنه کنند **صفت ضماد** تریاق بزرک یا در طبیخ شیح یا در طبیخ قسط یا در طبیخ مشکطرامشیع حل کنند
و بر شکم نهند واکر شیح وقسط ومشک طرامشیع بیکجا بپزند و تریاق اندرین طبیخ حل کنند سخت قوی بود واکر قلقند یار کنند بهتر بود
واکر تریاق حاضر نباشد قلقند بجای آن بکار دارند روا باشد **صفت ضمادی که کرم را بکشد** و بیرون ارد بکیرند
زهرهٔ کاو وجرجیره باانکبین ومغز ساق کوزن کربه او بپزند وضماد کنند و اکر قطران و ترمس وسعتر با این
داروها یار کنند صواب باشد و شونیز بسرکه پخته و برک شفتالو کوفته هردو نیک **باب سیوم اندر کرم خرد و علامتها و علاج**
علامت کرم خورد آنست که اندر معده خارش بود و بانقل بیرون همی آید داروهای
که اندرین باب بکار آید بیشتر بحقنه وشیاف وبلبتها باید کرد واکراین داروها بقوت دیکر نباشد شاید
واین کرم خورد کودکان را بیشتر افتد آنرا پاک توان کرد و بشستن پاک باید داشت و روغن زردالو
وروغن مغز شفتالو مالیدن و بلبته بزهره کاو نر و اکر بنفط سیاه کربقطران الوده کردن و برداشتن واب
بودنه واب برک شفتالو وطبیخ شحم حنظل همه اندرین باب نافعست اکر بفتیله بردارند واکر حقنه کنند
واکر شونیز کوفته و بوره و شحم حنظل و قطران و نفط سیاه با نبیذ بجوشانند و بمالند و بپالایند و بدان
آب حقنه کنند نیکست و صبر بسرکه بسایند و بلبته بدان الوده کنند و بردارند و از نطرون و شحم حنظل و
شونیز شیاف کنند و بنهند کودکان را کوزهندی کوبیده بدهند تا بخورند سود دارد و شیح ارمنی با خرما بکوبند
بدهند و مردم بزرک تر را این علت اکر محکم شود دشوار پاک نشوند واکر ازنخست پدید آید بزودی
علاج کنند زود پاک شود والله اعلم **گفتار هفتم اندر انواع قولنج و اسباب و علامات**
و علاج آن و ... باب نخستین اندر جنبش ناف و درد شکم
این جنبش ناف و درد شکم یا از باد بود که در شکم کرد آید و مردم را برنجاند یا خلطی تیز بود که رودها را بخلد و
بکزد یا از خلطی غلیظ ولزج بود که طبیعت آنرا دفع نتواند کرد یا از اماسی که اندر رودها افتاده باشد
علامتها علامت باد آنست که درد از جای بجای میکردد و با قراقر بود و هرکاه که بادی بیرون آید
راحتی پدید آید واندر شکم هیچ کرانی نباشد یا از خلطی خام تولد کند یا از طعام و میوهای سرد و بادناک و بدکوار
و علامت خلط تیز آنست که درد شکم با سوزش و با خلیدن بود و تشنگی غالب بود و ثفل که فرود آید
زرد بود و سوزان و تدبیرهای کذشته بران کواهی دهد یعنی از پیش آن طعامهای کرم خورده باشد چون انکبین
و سیر و بلبل و سپندان و غیر آن و علامت خلط غلیظ ولزج آنست که درد شکم بریک جای لازم بود

وباکرانی بود وثقل آید بارطوبت غلیظ آمیخته بود واکر دست برشکم نهند جایکاه درد سرد بود وتدبیرهای
کذشته بران کواهی دهد علاج اما اکر سبب این درد باد بود تامل باید کرد اکر اندر رودها خلطی خام
بود نخست رودها را ازان خلط پاک باید کرد و علامت این باد خلطی انست که علامتها باد باکرانی بود
و حب سکبینج وایارج فیقرا و مانند آن روده را ازان خلط پاک کند وازپس انکه رودها را پاک کرده باشند
قنداریقون وکوارش زیره بکار دارند تا خلط باد پاک تولد نکند واکر تخم بادیان وزیره ونانخواه
اندر آب بجوشانند وآب با شراب ریحانی بخورند بادهای انزا بشکند وهرچه اندر علاج بادهای
معده یاد کرده آمده است وهرچه اندر علاج قولنج بادی یاد کرده آمد همه اندرین باب نافع بود
واکر سبب تولد باد ها ضعیفی روده بود وضعیفی حرارت آن سنجرنیا وحمرنا ومعجون حب الغار بکار دارند
وتخم سداب وزیره ونانخواه وحب الغار وانیسون وتخم کرفس همه را بکوبند وبانبیذ سبر شسته
هربامداد مقدار یک کوز بخورند وطعام نخوداب بخورند باروغن کوز وزیره وسعتر وخندیقون وشراب کهن
سود دارد حرارت غریزی برافروزد وازپس طعام حرکت نکنند تا دو ساعت بکذرد وآب نخورد و
بسیار بود که مزاج رودها سرد بود ودماغ کرم باشد این داروها برنجاند علاج بحقنه باید کرد
صفت آن بکیرند بسفایج وقنطوریون باریک وزیره وشبت وسداب خشک وحلبه وتخم کرفس
ازهریکی ده درم سنک همه را بپزند وصد درم سنک ازان آب بستانند وسکبینج ومقل ازهریکی
یک درم سنک در وی حل کنند وده درم سنک روغن سداب وده درم سنک انکبین
با وی بیامیزند وحقنه کنند واکر سبب خلط غلیظ وبلغم لزج بود رودها را از وی پاک کنند با ایارج فیقرا
در آب کرم که انیسون وتخم بادیان در وی پخته باشند ودر حقنه که یاد کرده آمده است ده درم سنک
انکامه ویک درم سنک بوره زیادت کنند وبکار دارند پس معجون فلافلی وسنجرنیا بکار دارند
وحب الافاویه اندرین باب سودمند است صفت آن بکیرند مصطکی وزنجبیل ودارچینی وبلبل
دار بلبل ونارمشک راسنا راست ازهمه درم سنک سقمونیا ده درم سنک شکر ده درم سنک
حبها کنند چند نخودی یک حب یک مجلس اجابت کند یا دو حب برسیری وکرسنکی هر وقت که خواهند
که طبع فرود آرد بکار داشتن روا بود وطعام بکوارد وآروغ برآرد وبادها بشکند وشهوت طعام پدید آرد
وطعام شوربای خروس پیر وشوربای کنجشک وبلبل وقرنفل وزیره ودارچینی در افکنند وخاربشت
بریان کرده سود دارد درد شکم بادی وبلغمی را بامداد وشبانکاه یک درم سنک حب البلسان و
حب البان بهم بکوبند ودر آب کرم بخورند درد شکم بادی وبلغمی را سود دارد والله اعلم بالصواب

بار دوم

باب دوم اندر قولنج و احوال و انواع آن قولنج بیماریست که اندر امعا غلیظ افتد خاصه اندر قولون
و نام قولنج از نام روده شکافته اند و بدین سبب قولنج راستی آنرا گویند که درین روده افتد و سبب
قولنج اندر بیشتر حالها سوء المزاج سرد بود از بهر آنک مزاج روده‌ها که فروسوی نافست سردتر از مزاج
روده‌های باریکست که بالای نافست و بدین سبب است که بر ظاهر این روده‌ها فروسوین پیه بسیارست
و بر ظاهر دیگر روده‌ها نیست و آن قولنج را که سبب بیماری روده‌های باریک بود نام خاص آن بزبان
یونانی ایلاوس است لیکن از بهر آنک در هر دو نوع شکم بسته باشد و روده‌ها درد کنند ایلاوس را
نیز قولنج گویند و اسباب و علامات و علاج آن بیشتر یاد کرده شود انشاء الله تعالی و قولنج راستی
پنج نوعست یکی آنکه ثفل اندر روده‌ها خشک گردد و بنادق شود بر سان پشک اشتر و دیگر جانوران که باشد
که پشک ایشان که بتازی بعر گویند و بسیار باشد که سنگ شود همچون سنگ گرده و مثانه و دوم
آنک بلغمی غلیظ و لزج اندر روده اعور و قولون گرد آید و این قولنج را سدی گویند یعنی قولنج که از بسته
شدن راه ثفل بود سیوم آنک بادی و بخاری غلیظ همچون ابری تیره بر روده‌ها اندر ماند یا درمیان
طبقها و لیفهای آن متمکن شود و حرارت ضعیف آنرا تحلیل نتواند کرد و این نوع را بتازی قولنج
ریحی گویند چهارم آنکه اندرین روده‌ها یا در حوالی آن آماسی بود غلیظ و منفذهای ثفل بدان سبب
تنگ شود و آماسی که اندر حوالی جگر افتد یا اندر گرده یا اندر سپرز ~~یا اندر گرده~~ یا اندر مثانه و رحم
پنجم آنکه روده از نهاد خویش بگردد یا از جای خویش برود و آن چنان باشد که روده پیچیده شود
بسبب بادی که در وی افتد و او را بتابد و آنرا قولنج التوائی گویند یا علت فتق افتد و روده
بسوراخ فتق بیرون آید و این را قولنج فتقی گویند والله اعلم بالصواب
که درد گرده همچون درد قولنج بود و مشکل گردد و بسیار باشد که درد گرده و سوء المزاج او و ثفل روده را
اندر تنگی و ثفل ضعیف کند بسبب مشارکت و همسایگی و احتباس پدید آید و بقولنج ادا کند و فرق
میان درد گرده و قولنج آنست که آنچه بمشارکت گرده بود درد اندر کمرگاه لازم بود و باشد که
با احتباس بول بود و اندر بیشتر حالها خداوند علت را در گرده و در مثانه سنگ و ریگ بوده
باشد و درد قولنج اندر همه شکم بود و درد آن سوی راست آغاز کند از فرود ناف و اندر تهی گاه
بگردد و بسوی چپ آید و گاه باشد که درد از سوی چپ آغاز کند و بر خلاف آنست و از مودم و
دخترش آن دیدم و گاه باشد که درد بزهار فرود آید و یک خایه بر کشیده شود و هرگاه که شکم فرود آید
خداوند قولنج آسایش یابد و خداوند درد گرده نیابد و بول خداوند سنگ و ریگ باول صافی بود

و با خشم تیره شود و رنگ اندروی پدید آید و گاه باشد که برنگ او قوام همچون دوغ بود و بسیار باشد که
علت قولنج و ایلاوس بر سبیل علتهای وبائی بدید آید و گاه باشد که برنگ و قوام همچون دوغ بود
و بسیار باشد که علت قولنج ایلاوس بر سبیل علتهای وبای بدید آید و از شخصی بشخصی باز شود و از
شهری بشهری شود و این دیده اند و اندر کتابها حکایت کرده خواجه ابو علی سینا می گوید یکی از پزشکان
اندر کتابی کرده حکایت کرده است که وی دیده است و بعضی از آن بصرع باز گشتن و بعضی را روده
قولون سترخی شدی و حس روده برجای بودی و ایلاوس بسیار تر از قولنج بودی و از ایلاوس
بعضی را بر سبیل بحران انتقال مضرت بروده قولون فرود آمدی و طبیبان علاجی عجب میکردند
کوک میدادند و کسنه و گوشت ماهیان بزرگ و شربتهای خشک و آب سرد و طعامهای ترش
و بدین علاجها شفا می یافتند خاصه آنکه بصرع و فالج باز گشته بود و بعضی که هنوز صرع ابتدا کرده
بودند شفا یافتند و بسیار باشد که خداوند علت بسبب گرانی و تمددها قوت رودهای بالائی ایشان عاجز
گردد از آنک ثفل را و اخلاط را دفع کند همچنان قوت رودهای فروسوین ایشان عاجز شود
از آنک ثفل را نگاه دارد و سبب قولنج که خداوند گرا را افتد سوء المزاج سرد بود و از اسباب
قولنج سببی قوی تر بلغم غلیظ است پس باد غلیظ که اندر تجویف روده و اندر میان طبقها و لیفهای آن
متمکن شود و بسیار باشد که اندر معده بادهای غلیظ باشد و مضرت آن چندین نباشد که مضرت
این باد که اندر روده بود و سبب آن آنست که معده فراخ تر از روده است و مزاج معده
گرم تر است و اندامهای گرم که حرارت او را مدد کند بدو نزدیک تر اند و قوت دارو زود تر بدو
رسد و اگر چه رودهٔ بالائین تنگ و باریکست بادها از دروی چندان مضرت نباشد که اندر
روده فروسوی از بهر آنک مزاج رودها گرم تر است و با اندامهای گرم نزدیک تر اند و صفرا
که از زهره بروده آید نخست بدین رودها گذرد و بادها را تحلیل کند و حال رودهای فروسوین
برخلاف اینست بدین سبب بادها اندر روده فروسوین مختنق گردد و مضرت آن پدید آید
و اگر چه قولنج از ماده تولد کند قولنج بدان ماده باز نخوانند لکن بدین باز خوانند از بهر آنک
آن ماده روده را ممتلی نکند و از هم باز نکشد و راه ثفل را نگیرد و اگر ماده بود که روده را ممتلی کند
و از هم باز کشد و راه ثفل را به بندد آنرا قولنج بلغمی گویند یا قولنج ثفلی یا قولنج بادی و هر قولنجی که
بلغم آن غلیظ بود یا ثفلی خشک نخست رودهٔ اعور ممتلی گردد پس امتلا بروده قولون باز دهد
و تا روده اعور پاک نکند قولنج و درد آن زایل نشود و نشان که رودهٔ اعور پاک نشده است

آنکه چون

انست که چون علاج کنند اطلاق می باشد و اسایش بدید می آید و دیگر باره درد منخرد و قولنج
معاودت میکند و بسیار باشد که مدد ماده قولنج از بالا فرو دمی آید و هرگاه که حقنه کنند
یا چیزی گرم بر سطح شکم نهند ماده بیشتر فرود می آید و درد زیادت شود و بجا بود دانست
که تب خداوند قولنج بلغمی و ریحی را سود دارد لیکن ریحی را سود دارد بیشتر و بسیار باشد که
که قولنج بحران که انتقال کند و بفالج بازگردد و همچنین باشد که ماده رقیق تر شود و باطراف
ریزد و عضلها ازاد در خورد و گاه باشد که باوجاع مفاصل بازگردد و گاه باشد که بدرد پشت
بلغمی یا بدرد پشت دموی بازگردد و این درد پشت دموی چنان باشد که حرارت که از درد
تولد کند و حرارت داروها ماده خام را بپزاند و گرم کند و فصد اندرین جای سود دارد و گاه باشد
که قولنج بوسواس و مالیخولیا و بصرع بازگردد و این بدبود و سبب این آن بود که روده ها قوت
گیرد و ماده قولنج را قبول نکند و آن ماده بازگردد و بجانب دماغ برآید و بیماریهای دماغی تولد کند
و گاه باشد که باستسقا بازگردد و این چنان باشد که نخست سوء المزاج جگر پدید آید پس باستسقا
بازگردد و گاه باشد از بس استفراغ بدارو یا از بس اسهال که بخودی خود افتد قولنج پدید آید
از بهر آنک ماده لطیف خرج شود و ماده غلیظ بماند و هرگاه با درد اندامها و بندگشا و ناوغیران
درد قولنج پدید آید آن دردها ضعیف تر بود و در مقابل آنچه قوی تر بود پدید نیاید دوم آنک ماده تنها
روی بجانب درد قوی تر نهد و از جایگاه دیگر دردها دور شود سیوم آنک خداوند قولنج از طعام
خوردن باز ماند و از قوت درد خواب نیاید و بی طعامی و بیخوابی و درد و ماده تنها را تحلیل کند
و هرگاه مدت احتباس دراز گردد و شکم باز گیرد و بند شود امید خلاص نماند و هرگاه که نوبت
برخاستن بحاجت باز بیشتر می شود و ثفل باشد خشک و کمتر فرود آید و شهوت طعام ضعیف شود یا
باطل شود و از طعام شیرین چرب بگریزد و چیزهای ترش و تیز و شور خواهد و آنچه خورد کمتر گوارد یا هیچ
نگوارد و آرزوی قی پدید آید و هر ساعت شکم بجد و آب بسیار خواهد و درد پشت و درد ساقها
و پایها پدید آید و اندک اندک این اعراض قوی تر میشود این همه نشان آنست که قولنج خواهد بود
و هرگاه که از بس اعراض احتباسی پدید آید ثفل و باد هیچ بیرون نیاید و باشد که آروغ نیز بر نیاید
و پیچیدن شکم صعب گردد و چنان شود که گوئی روده را از جسم باز می برند یا می سنبند یا جوال
دوزی اندر روده ایستاده است و قی خشک و از رنج آن نیارد جنبید و تشنگی غلبه کند و از آب سیر نشود
این همه نشان آن بود که قولنج محکم شد و سبب آن تشنگی بود که دهنهای ماساریقا ظاهر واگر بعلاج

اطلاقی افتد بعضی رطوبت غلیظ بود و بعضی بنادق وگاه باشد که ثفل بود بر دمیده چنانکه بر سر آب
بایستد و قی صفرائی و بلغمی متواتر شود نخست بلغم براید پس صفرا و گاه باشد که سودا براید که خلطی سبز
و کراثی و زنگاری برآید و گاه باشد که سودا برآید انک اخلاط بسبب درد و بیخوابی و داروها گرم بسوزد
و سبب قی اندر بیشتر جاها مشارکت معده بود با روده بسیاری اخلاط و بسته شدن راه فرود
آمدن ثفل و بسته شدن گذری که صفرا در وی از زهره بروده آید و آگنده شدن زهره و باز
گشتن صفرا بسوی بالا و بول سرخ گردد از بهر دو کار یکی انک صفرا بیشتر بسوی گرده میل کند
و دوم انک بی طعامی و درد بول را سرخ کند و گاه باشد که اندر اول علت بول همچون نخود آب بود
یا همچون پنیر آب و نشانی عجب یاد کرده اید و از انست که هرگاه که خداوند درد شکم را برابر و نشانی
یا بثره پدید آید چنانکه دانه باقلی و ریش گردد و دو روز بماند و در اول علت سبات و خواب بسیار
بوده باشد هلاک شود و دم زدن اگر باعتدال بود بران اعتماد نباشد و قی متواتر و عرق سرد
و ضعیفی درد و سرد شدن اطراف و رنگ روی رفتن و نا کشادن قولنج و پدید آمدن گرانی
و اختلاط ذهن و متشابه نشان نزدیک مرگست والله اعلم

قولنج ثفلی هفت نوعست و هر نوعی را سببی جداگانه است نوع نخستین
آنست که سبب آن بکار داشتن طعامهای خشک است چون ارزن و کرنج و نان خشکار رد
و غیران دوم انک سبب آن ادرار بول است نوع سیوم انکه سبب آن رنج و ریاضت و عرق
آمدن بسیار بود نوع چهارم انک سبب آن سوء المزاج گرم یا سوء المزاج سرد و خشک
اندر معده و جگر و روده‌ها بود نوع پنجم انکه سبب آن تحلل گوشت اندامها و کشادگی مسام همه
تن بود نوع ششم انکه کرم کدو دانه تولد کند اندر روده‌ها و رطوبتها را بخورد تا بدان سبب ثفل
اندک ماند و خشک گردد نوع هفتم انک منفذ صفرا که از زهره بروده آید بسته شود و صفرا بروده
آمدن نتواند و ثفل اندر روده‌ها بماند و رطوبتها بیشتر با درار بول دفع شود یا بعرق و ثفل خشک گردد

علامتها

اما علامت نوع نخستین آنست که طعامهای خشک و درشت بکار داشته باشند
و درد بدیگر جای ایستاده بود و ثفل که بیرون آید رطوبتی لزج باشد و بنادق خشک و علامت
نوع دوم آنست که نخست ادرار بول بوده باشد و داروها و طعامهای ادرار کننده بکار داشته
باشند و علامت نوع سیوم آنست که حرکت و ریاضت و رنج اتفاق افتاده باشد
و عرق بسیار آمده و علامت نوع چهارم آنست که تن بیمار گرم و لاغر بود و تشنگی غالب

فواق

و عضلهای شکم خشک و لاغر بود و سببهای دیگر که یاد کرده آمد هیچ اتفاق نیفتاده باشد و علامت
نوع پنجم آنست که اندر روزگار تندرستی ثفل او اندک و خشک بوده باشد و آغاز درد گرسنه
شود و علامت نوع ششم آنست که گاه گاه کرم بینند که بیرون آید و علامت نوع هفتم
آنست که ثفل سپید بود و تقاضای برخاستن بحاجت نباشد و شکم برآمده بود و علامتهای یرقان
ظاهر شود علاج اما علاج نوع نخستین آنست که شکر سرخ و پانید بمقدار ده استار کمتر یا بیشتر
اندر روغن شیره تازه حل کنند و بدهند روغن چندانکه بتواند خورد و انجیر بستی و مویز دانه بیرون
کرده و سفستان بپزند و فلوس خیارشنبر اندر وی حل کنند و با روغن بیدانجیر دهند و یکمثقال
ایارج فیقرا و دو مثقال صبر یا یک مثقال و با یک اوقیه انگبین و دو اوقیه شیر سودمند بود
و طبیخ لبلاب با خیارشنبر سودمند بود و تخم کتان و حلبه و حب الرشاد بجوشانند و لعاب آن
بگیرند هر روز دو بار بدهند با ترنگبین و روغن کنجد هر روز از دو اوقیه و ترنگبین سه اوقیه و روغن
دو اوقیه درد قولنج بنشاند و ثفل را بلغزاند و حقنه نرم که از حلبه و تخم کتان و خطمی و بابونه
و انجیر و سفستان و سبوس گندم ساخته باشند با روغن کنجد و نمک هندی و انگبین و زهره
گاو بیامیزند و بکار دارند و شیاف که از نمک اندرانی و بوره و شکر سازند سود دارد و طعام
شوربای چرب دهند و سبوسات با شکر و روغن بادام و شوربای خروس و اسفناخ با
نخوداب و اشامه که از تخم ماکیان سازند کنند سطی زردی پخته و هر بامداد دو اوقیه آب چغندر پخته
با نیم درم سنگ بوره بخورد و اگر از معاودت احتباس ترسند ماء اللحم دهند یا توابل یا نان خشکار
اندر آب ترید کرده و شراب بنفشه و شراب انجیر و جلاب سود دارد و آب با یکی ازین شرابها
خورند و انجیر اندر ماء العسل آغشته هر بامداد پیش از طعام پانزده عدد بخورند و اگر مزاج گرم باشد
آلو اندر جلاب آغشته بخورند و اگر پیش از طعام خایه مرغ نیم برشت بیاشامد سه عدد یا چهار عدد
طبع را نرم دارد صفت شراب میوه طبع را نرم دارد بگیرند زرد آلو کهنه و مویز سیاه دانه بیرون کرده
از هر یکی من شفتالو کهنه و آلوی سیاه و عناب از هر یکی نیم من نیلوفر و انجیر بستی و مویز منقی دانه بیرون
کرده و کشمش از هر یکی ده استار سفستان پنج استار همه را مجروح کنند و یک شب اندر آب فرغار کنند
چنانکه دو انگشت آب برسر آن باشد روز دیگر بجوشانند و بپالایند صافی و یک من شکر برافکنند و پنج درم
سنگ بنفشه در صره بسته در افکنند و بقوام آرند شربتی بیست درم سنگ و علاج نوع [illegible]
که سبب آن ادرار بول بود آنست که اگر حرارت غالب بود شراب بنفشه و شراب آلو و شراب گنج

وجلاب واسبغول دهند وطعام مسکه وشکر واسفاناخ وماش و مانند آن واگر حرارت غالب نبود شراب الجبن
وطبیخ ان دهند وشکر سرخ اندر روغن شیر تخت تازه حل کرده و میخته با روغن شیر تخت وطعامهای جرب
وبرگ چکندر وروغن بادام وحلواهای نرم دهند علاج نوع سیوم که سبب آن رنج وریاضت
وعرق بسیار کردن بود آنست که اسایش گزینند وهوای خانه خوش وخنک کنند واندر آب سرد
نشینند وتدبیر بازداشتن عرق کنند وغذاها وشربتهای نرم ولغزاننده فرمایند علاج نوع چهارم
که سبب آن سوء المزاج گرم باشد اندر احشا انست که مزاج را بشربتها وغذاهای نرم وخنک بگردانند
وآب میوها ولعاب اسبغول وکشکاب وروغن بادام دهند وطبع را بخیار شنبر وآب کسنه وآب
عنب الثعلب نرم کنند علاج نوع پنجم که سبب آن تخلخل وکشادگی مسام همه تن بوده است
که طعامهای غلیظ دهند واندر آب سرد نشانند وموم روغن که از روغن گل وروغن مورد کرده باشند
در ظاهر تن همی مالند علاج نوع ششم که سبب آن کرم کدودانه باشد آنست که داروها که اندر
جایگاهش یاد کرده آمده است بکار دارند تا روده‌ها از کرم پاک شود وآبکامه اندک اندک میخورند ناشتا
تا ماده آن بریده میشود علاج نوع هفتم که سبب ان بسته شدن منفذ صفرا باشد که از زهره بروده
پیوسته است آنست که داروهای کشاینده دهند که اندر علاج سده ویرقان یاد کرده آمده است و
هر وقت که طعام خواهند خورد نخست زیتون پرورده وبرگ چکندر وخردل وآبکامه اندکی بخورند
باب چهارم اندر قولنج که سبب آن بلغمی لزج غلیظ بود علامت علامت قولنج بلغمی سردی
سردی اسافل بود وگرانی و درد وطعامهای غلیظ که از پیش آن خورده باشند وناگواریدن ان
وبازگرفتن طبع و فرونا آمدن ثفل وباد واگر بول سرخ بود نباید پنداشت که قولنج گرمست واز بهرانکه
درد قولنج وبی طعامی بول را سرخ کند علاج نخست تدبیر شیاف وحقنه باید کرد وغذا باز باید گرفت
وقوت نگاه باید داشت بشوربای خروس که اندک اندک بیاشامند ونا نخست شیافی وحقنه ثقل
وبنادق کشاده نکنند داروی مسهل نشاید داد از بهرانکه اگر در روده‌ها بلغمی غلیظ وبنادق بسیار بود و
ماده دیگر از بالا فرود آید وگذر نیابد خطری عظیم باشد وهرگاه که حقنه کرده باشند ورطوبت لزج
وبنادق فرود آمده باشد دیگر باره حقنه باید کرد تا روده‌ها از ماده قولنج پاک شود وانرا که قولنج
قوی نباشد یا اعراض آن پدید همی آید قی باید فرمود از بهرانکه قی ماده قولنج را بکشد و پاک کند واگر
قی بافراط شود بشراب بودنه باز باید داشت واندرین شراب ناردانک وسماق وزیره پخته باشند

بگیرند شحم حنظل یکدرم سقمونیا دو درم و نیم شکر سرخ کرفانید بانزده درم شیاف کنند نافع بود صفت شیافی دیگر
خداوند درد پشت و قولنج بلغمی را نافع بود بگیرند سکبینج درم و مقل و جاوشیر و اشق و صابون و بوره و شحم حنظل
وفانیذ و سقمونیا و زنجبیل و نسقاقل و نمک هندی و برگ سداب خشک و تخم سداب و هزار اسپند همه را بسایند و
شیاف کنند چنانکه رسم است و صابون بغدادی تراشند بر میان شیاف و برگیرند سودمند بود و چوب
عرطنیثا را خرط کنند و بر سان شافه بکار برند و ترب را تراشند و بر سان شافه بعسل آلوده کنند و برگیرند نافع بود
و اگر بگیرند شحم حنظل و عسل نافع بود صفت شیافی دیگر بگیرند شحم حنظل یکجزو مغز بادام دو جزو بکوبند
و شیاف کنند صفت حقنه بگیرند بوزیره و تخم کتان و حلبه و مغز تخم کتان از هر یک یک وقیه الخیرستی ده عدد
سداب و شبت و برگ چغندر و برگ کرنب از هر یک یک دسته سبوس گندم دو وقیه بادام تلخ نیم وقیه
برگ خطمی در خرقه بسته دو درم عناب بیست عدد سپستان سی عدد بیخ سوس یک وقیه و برگ غار
یک وقیه همه را در شش من آب بپزند تا بمقدار دو من باز آید و به پالایند و هفتاد درم از [illegible] بگیرند و یکمثقال
سکبینج و یکمثقال مقل و یکدرم اشق و یک درم جاوشیر و نیم درم جندبیدستر و دو دانگ نمک نفطی و دوازده
درم فانید در وی بگدازند و هفت درم روغن معصفر هفت درم انگبین و یک وقیه روغن پیه بط و پیه مرغ
با وی بیامیزند و نیم گرم حقنه سازند و بباید دانست که شحم حنظل در حقنه بکار داشتن خطر است تا روده بگشاید
و باک کند یا آماس تولد کند اگر ازوی بس بدین سبب تا ضرورت نباشد آنرا بکار نباید داشت صفت
حقنه دیگر معتدل بگیرند اطراف چغندر یک دسته خطمی سپید نیم وقیه سوس یک وقیه الخیرستی ده عدد همه را در
دو من آب بپزند تا بمقدار نیمن باز آید چهل درم ازین مطبوخ بستانند و ده درم روغن کنجد با وی بیامیزند
و دو درم مقل نیز در وی حل کنند و بکار برند سودمند بود صفت حقنه دیگر قوی تر بگیرند حلبه و تخم کتان از
هر یک وقیه تخم بید انجیر سی درم الخیرستی ع درم مغز تخم کاکیان سی درم سداب تر یک دسته زوفا یک وقیه
سبوس یک وقیه و مغز بادام یک وقیه سپستان پنجاه عدد بیخ سوسن بیخ خطمی از هر یک یک وقیه و بیخ [illegible]
چغندر و اطراف کرنب از هر یک پنجاه درم همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و مقدار بیست درم از وی
بستانند و اگر حرارتی غالب نبود دو درم مقل چهار درم سکبینج در وی بگدازند و یک وقیه روغن ناردین
و یک وقیه ابکامه و یک وقیه انگبین و یک وقیه پیه کبوتر بچه فربه گداخته کرده با وی بیامیزند و بکار برند
حقنه دیگر درد را بنشاند و ماده بلغمی و صفراوی را بجنباند بگیرند حلبه و اکلیل الملک و شبت و خطمی و بابونه و بودنه
از هر یک درمی همه را در یکمن و نیم آب بپزند تا نیمن باز آید و به پالایند و ده درم پیه بط و ده درم پیه گوزن

سداب

وده درم عصارهٔ بیخ لفاح وپنج درم روغن شبت باوی بیامیزند وبوقت ضرورت بکار دارند صفت
حقنهٔ دیگر وصف محمد ذکریا در درد اینشاند وبجوابابذ بگیرند بزر البنج الابیض وبابونج ازهریک وقیه زعفران شاخ
چهار وقیه این همه در آب بجوشانند وبه پالایند وبمقدار چهل درم روغن بادام با این آب بیامیزند وبجوشانند
تا آب برود وروغن آن بکشد وبکار برند بجوابابذ ودرد زهار نشاند صفت حقنهٔ دیگر قوی تر قولنج بلغمی وریحی
وثفل را بگشاید بگیرند تخم بادیان تخم کرفس وتخم سپندانیسون ازهریک چهار درم همه بپزند وبپالایند وهفت درم
بوره وده درم فانید یا شکر سرخ در وی گدازند وده درم روغن کنجد یا روغن گاو برافکنند واگر ده درم
میعه تر در بیست درم روغن زیت بگدازند وبدان حقنه کنند سودمند بود واگر بوره مقدار هفت درم یا ده درم
در عصارهٔ سذاب حل کنند وده درم روغن زیت قولنج بلغمی وریحی در حال بگشاید جمله هفتاد درم باید که باشد
واگر بجای بوره نمک بود روا باشد وآنجا که بوره ده درم کنند نمک بجای او پانزده درم باید که باشد
واگر وقیه ایکامه وحقنه کنند رطوبت لزج را بکشد واگر ده درم بوره در آب گرم حل کنند وحقنه سازند زود بگشاید
مقدار آب سی درم باید وچهار وقیه عصارهٔ برگ چقندر با دو درم بوره ونیم وقیه روغن کنجد این حقنه گشاینده
معتدل است صفت حقنهٔ گرم سوزتر جز بوقت ضرورت بکار نشاید داشت بگیرند غرطنیثا یک وقیه بخور مریم
نیم وقیه تخم حنظل دو درم درده من آب بپزند تا نیمی باز آید وبه پالایند وسه وقیه ازین مطبوخ بستانند
وده درم نوشادر در وی کنند ودو درم روغن بر چکانند وحقنه کنند نافع بود وتا در معده طعامی باشد
حقنه نباید کرد وبسیار باشد که حقنه کنند وباد اطلاق نیفتد وصداع تولد کند پس هرگاه که حقنه تیز کنند دماغ را
مراعات باید کرد واز بالا چیزی سبک مسهل دادن تا حقنه را یاری دهد صفت داروهای مسهل پس از آنکه
حقنه کرده باشند وراه ثفل وبخار دیگر گشاده دو درم ایارهٔ فیقرا اصلی تا سه درم باید داد واز پس آن با
صبحگاه باید وبا روغن بیدانجیر واگر حلتیت وتخم معصفر باماء الاصول بیامیزند ازهریک سه وقیه وسه درم روغن بیدانجیر
برافکنند وده درم فانید صواب بود واز حبها که زود اسهال کند قولنج ثفلی وریحی وبلغمی را بگشاید این حب است
بگیرند سقمونیا یک جزو شحم حنظل دو جزو مصطکی نیم جزو حب کنند شربه از نیم درم بکار دارند صفت حبی دیگر که او را
حب قولنج گویند بگیرند شحم حنظل ده درم سقمونیا سه درم دو دانگ سکبینج ده درم با آب سداب حل کنند
شربه یک مثقال صفت حبی دیگر سقمونیا یک جزو شحم حنظل دو جزو صبر سه جزو شربه از یک درم تا یک مثقال
وبه باید دانست که آنجا حاجت باشد که زود اطلاق افتد حب الصبر بکار نتوان داشت از بهر آنکه اطلاق او
دیر بود لیکن او را اندر باز داشتن قولنج منفعتی بزرگست وایارهٔ فیقرا همچنین قولنج را باز دارد ودرد بنشاند

ماء الاصول

لیکن اگر منفعتش رنجه دارد زعفران دور باید داشت و بجای زعفران اندر ایاره فیقرا محل سرخ باید کرد صفت شربتی که درد بنشاند و امعا را سرد نکند و شکم باز گیرد شیر شبرم یک جزو سقمونیا نیم جزو شحم حنظل یک جزو سکبینج سه جزو مقل یک جزو شربتی از هر یک درمی تا یکمثقال یا دو درم صفت حبی دیگر که زود اطلاق کند و آنرا اطعامی خوش بود

صفت شیر شبرم و سقمونیا از هر یک دانگی نیم شکر نیم درم کثیرا دانگی این همه یک شربه بود حبی که در حال درد قولنج بنشاند و پس از چند ساعت اطلاق کند و بادها را بشکند صبر یکمثقال حب کند و هرگاه که خداوند قولنج را در تهیگاه دردی پدید آید این حب را بکار دارد منفعتی تمام یابد و در حال درد بنشیند صفت شربتی که آنرا آفتی نباشد شاخ شبرم بسایند چون شربه و در خرما بسرشند و بدهند و شیر شتر که سقمونیا اندر حالت با دو نخود آب یا در شراب الورد حل کنند طعمی ناخوش ندارد زود اطلاق کند صفت حبی که چنین انرا حب اللولو نام کرده است و ثابت میگوید که بهترین حبها اندرین علت آنست که بگیرند سکبینج و شبرم را استاد ثابت سکبینج با قولنج را در معده و نقرس را سود مند بود بگیرند و هلیله زرد و صبر و سکبینج از هر یک سی درم حنظل و عنزروت از هر یک پانزده درم تربد صد و دو درم و در بعضی نسخها تخم کرفس بنج درم در افزوده اند شربه دو درم و نیم و اگر با درد قولنج منش گشتن بود حب الافاویه که در علاج تحجش ناف و درد شکم یاد کرده آمده است سود مند بود و منش گشتن را باز دارد و اطلاق کند و بادها را بکند صفت معجون مسهل که بوقت ضرورت دهند قولنج صعب را بکار باید بگیرند تربد بنج درم سرگین گرگ چهار درم تخم کرفس و انیسون از هر یک سه درم فانید پانزده درم شربته هفت درم و سرگین گرگ که در داروها بکار دارند سپید باید خشک خاصه اگر بر سر خاری یا بر سنگی افتاده باشد و در وی استخوان ریزه بسیار بود و موی بناشد و گفته اند روده گرگ را خشک کنند و بکوبند و منفعت او عظیم بود و استخوان ریزه که در سرگین او بود سخت نافع بود بجای سرگین آن بکار برند جالینوس میگوید من دیدم خداوند قولنج که سرگین گرگ بر تهیگاه خویش بسته بود بر ریسمان پشمین و شفا یافت و من بسیار آزمودم که در قضیه سیمش کردم بر سان تعویذی و مقدار یک باقلی در وی کردم و بر تهیگاه خداوند علت بستم منفعتی عجب دیدم این حکایه جالینوس کرده است و محمد ذکریا می گوید اگر خداوند قولنج بر پوست گرگ نشیند و بردی خسبد سود مند بود و اگر کمری سازند از وی و بر میان بندد سود مند بود هر که سال کمر کنند صفت معجون دیگر که همه انواع قولنج صعب را بکار آید بگیرند سکبینج چند بدستر تخم کرفس از هر یک یک جزو سقمونیا را بروغن بادام حل کنند و سکبینج در انگبین حل کنند و با هم بیامیزند و باقی داروها کوفته بر افکنند و بسرشند شربته از یکمثقال تا سه درم یا سه مثقال بکار برند صفت

مسهل

معجون خیارچنبر بگیرند ریوند چهل درم بنفشه بیست درم سقمونیا ده درم نمک هندی و رب السوس از هر یک
هفت درم تخم بادیان و انیسون و مصطکی از هر یک پنج درم بانید و انگبین و فلوس خیارچنبر از هر یک صد درم
هر سه را بجوشانند و صافی کنند و داروها کوفته بروی افکنند و دو استار روغن گاو برافکنند و بسرشند شربه از هفت
تا ده درم با طبیخ افتیمون بکار برند و هرگاه که درد صعب شود و بیم غشی و ضعف قوت برآید فلونیا و رومی دهند تا حس
را افکنده شود و بس علاج آن کنند صفت معجونی که خواب آرد و درد بنشاند و قولنج را بگشاید بگیرند بلبل و نانخواه و سداب
خشک و جندبیدستر و زیره کرمانی و بودنه خشک و حب الغار از هر یک سه درم افیون و بزرالبنج و بیروج از هر
یکدرم سقمونیا یکدرم با انگبین مصفی بسرشند شربه یک مثقال صفت معجون مسهل بگیرند بلبل و زنجبیل و زیره و سداب
و خولنجان و قرفه برابر از همه ده درم سقمونیا مشوی ده درم انگبین مصفی ده درم بسرشند چنانکه رسم است
شربه در حال صحت از نیم درم و در حال بیماری از مثقال تا دو درم یا بیشتر چنانکه صواب بینند صفت گوارش
هندی قولنج را و درد بند بگشاید و بادها را ببرد بگیرند سقمونیا ده درم قاقله کبار و زنجبیل و دارچینی و قرفه و نارمشک و قرنفل
و بلبل از هر یک پنج درم تربد صد درم شکر صد درم همه را با انگبین مصفی بسرشند شربه از پنج درم تا ده درم و معجون
تربد رات و معجون شهریاران و معجون تمری و سفرجلی و غیر آن اندر قرابادین یاد کرده آید انشاء الله صفت
ضمادها و تکمیدها بگیرند علک البطم شش درم تربد سه درم مویزج یکدرم و نیم عاقرقرحا مرزنگوش حب الغار
بزرالانجره ترمس خشک شحم حنظل از هر یک دو درم و نیم سقمونیا چهار درم همه را بکوبند و بروغن حب الغار
چرب کنند و بزهره گاو بسرشند و فرو سوی ناف و تهیگاه را بدان طلی کنند درد قولنج را بنشاند و اطلاق کند
و اگر بگیرند خربق و تخم انجره و افسنتین از هر یک یک جزو موم و زهره گاو از هر یک نیم جزو به نفط جزو همه را بیامیزند
چنانکه و از ناف و تهیگاه طلی میکنند و اگر ماهودانه و توبال مس در وی کنند بغایت باشد و مغز تخم کاکیان
سه درم شحم حنظل یک جزو زهره گاو چندانکه کفایت بود ضمادی قویست و آرد زن گرم کرده با تخم کرفس
و نانخواه و حلبه آمیخته در خریطه کنند و بر ناف نهند درد را بنشاند و تحلیل کند و روغن شبت و روغن قثاء الحمار
و روغن خردل مالیدن سودمند بود خاصه اگر فرفیون و جندبیدستر قوت داده باشند اما از پس این علاجها
که یاد کرده آمد تدبیرها باید کرد که قولنج را باز دارد و بهترین چیزی که از پس استفراغ بکار دارند تا قولنج را معاودت
باز دارد روغن بیدانجیر است یا مار الاصول افکند و ترتیب بکار داشتن چنان باید کرد که روز نخست دو مثقال
بر مار الاصول نیک بیامیزند و بخورند و هر روز نیم مثقال زیادت میکنند تا هفت روز پس هر روز نیم مثقال میکاهند
تا بدو مثقال باز آید و اگر خواهد که از پس یک هفته سه روز یا بیشتر همان مبلغ که قرار بران افتاده باشد

میدهند روا باشد و هر روز که این شربه خورند دندانها را مراعات کنند و نمک بریان کرده می مالند پس روغن گل بمالند
و از پس این شربت تا شش ساعت نگذرد یا بیشتر طعام نخورند و چنان باید که اگر آروغی برآید بوی از شربت بدهد
پس طعام خورد و سفیدبا خورد و اگر شربتی آرزو کند زیرهبا خورد و آب ماء العسل خورد و خداوند قولنج سرد را اندر طعامها
سیر و پلپل و زیره و کرویا و انجدان می کنند صفت شربتی سودمند بگیرند پوست درخت بزه که بوره نان
ازوی خیزد و زنجبیل و سداب برابر همه را بپزند و به پالایند هر بامداد مقدار دو وقیه ازان آب بخورند قولنج را
بازدارد صفت شربتی دیگر مغز تخم معصفر پنجدرم نیک بکوبند و دو درم زیره اندر چهار وقیه آب بجوشانند
تا نیمه باز آید و بپالایند و این تخم معصفر با یک وقیه پانید اندران حل کنند و بخورند طبع را نرم کند و قولنج باز دارد
و اگر دو درم روغن بادام برین شربت افکنند بهتر بود چند روز این شربت همی باید خورد و شراب الانجیر سخت موافق باشد
صفت آن بگیرند انجیر فربه یک من و آب چهار من آب بپزند تا نیمه باز آید و به پالایند و بفشارند و مانند این
آب بجوشانند تا بقوام جلاب آید و اندر جوشانیدن یکدرم دارچینی و یک درم خاولنجان و یکدرم زنجبیل سوده
در خرقه بسته دران افکنند و هر ساعت بمالند و بفشارند و جوز و خرما و انجیر و جوز هندوی و فانید سودمند بود و اگر
بدین علاج زایل نشود ایارجات بزرگ باید داد تا مادتهای غلیظ را که بامعا گرفته بود پاک کرداند و آنکس را که
هر یکچندی قولنج معاودت میکند همیشه پیش انکه طعام خورد لخت ماهی باید خورد که طبع را نرم کرداند چون
الکشنج الخر که بکار دآزموده باشند و در ماء العسل و جلاب غرغار کرده و آلو با بکار دو آزرده و جلاب غرغار کرده و خایه
مرغ نیم برشت آشامیدن خاصه و اگر فانید کوفته دران افکنده باشد و کامه کبر و آبکامه و انگبین و روغن گاو
و حقنه رکه نمک بخته نباشد و همچنین سود که دردی نبیذ مغز تخم معصفر و فانید کرده باشند و طعام کند تا بیشتر کند
و اگر لخت چچی جوز با بادام با انگبین و پانید خورد نافع بود باب پنجم در قولنج که سبب آن بادهای غلیظ بود
و علاج آن علامتهای قولنج ریحی آنست که پیش ازانکه قولنج گیرد اندر شکم قراقر و بادها بوده باشد و چون فرود
کوفته شود به قراقر بود و نه باد بیرون آید و گرانی کمتر کند و درد صعب باشد و بدان ماند که رودها را از هم باز
می درند یا می سنبند یا جوال دوزی اندر روده ایستاده است و این نوع ریح اندر قولنج بلغمی نیز باشند
لیکن درد ریحی صعبتر بود و گاه باشد که طبع نرم شود و درد ساکن نشود از بهر انکه باد در میان طبقهای روده مانده بود
و در بیشتر وقتها ثقل سبک بود و بر سر آب بایستد و گاه باشد که مالیدن و تکمید کردن سود دارد و گاه باشد
و گاه باشد که سود ندارد و این نشان آن باشد که ماده رقیق در روده است و هرگاه که تکمید کند و باد بخار بر
زیادت کرده و اگر درد از جائی بجائی میگردد سهل تر بود و اگر یک جای مانده بود و شکم چون طبلی برآید

وسخت کرده بود باشد بدانکه قانون معالجات که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است نگاه باید داشت اما نخست تدبیر
شیاف و حقنه باید کرد صفت حقنه که باد غلیظ را بکشد بگیرند حاشا و زوفا خشک و سداب خشک و سعتر
دوج و تخم سداب و تخم بیخ انگشت و تخم خروع نیم کوفته و بابونه خشک و قنطوریون دقیق و شبت و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه
دالخذان و قطراسالیون برابر همه را در عصارهٔ سداب یا در عصارهٔ پودنه بپزند تا از بسیاری باید که باز آید و بپالایند
پس روغن زیت بگیرند مقداری پیه بط گداخته با وی بیامیزند و دو درم سکبینج و یکدرم جاوشیر در وی حل کنند
و بکار برند و چند بیدستر و انگزد در حقنهاء این نوع نافع تر باشد این حقنه که یاد کرده آمد بادها را بشکند در روده را گرم کند
و مزاج او بگرداند صفت حقنه دیگر بگیرند و روغن زیت گوزگانی یک من سداب تر یک دسته سداب را برگ آکنند
و درین روغن بجوشانند و بمالند و بفشرند و بپالایند و اگر بعوض سداب عصارهٔ او کنند چنانکه در حقنه اول یاد کرده آمد صواب
قوی تر باشد عصاره را با روغن بجوشانند تا عصاره برود و روغن بماند پس ازین روغن مقدار سی درم بگیرند و یک درم
چند بیدستر و یک درم جاوشیر و یک درم سکبینج در وی حل کنند و اگر ده درم میعه با سی درم ازین روغن بکار دارند سودمند
بود و شیافها که در باب گذشته یاد کرده آمده است درین باب سودمند بود صفت شیافی نافع بگیرند برگ سداب
و زیره و نانخواه و بورهٔ نان برابر همه را نیک بکوبند و بسایند و با انگبین بسرشند و بر نایزهٔ حقنه طلی کنند و باندرون
رسانند و اگر خرقهٔ نرم بدین دارو آلوده کنند و رشته در کنار این خرقه بندند و باندرون میرسانند و رشته را
بیرون آرند چند بار این خرقه را بکار برند سود دارد صفت داروی دیگر بگیرند چند بیدستر و زعفران و مر و
سکبینج و افیون برابر و شیاف سازند و بنهند و در آب بشانند و بخوابانند و مادهٔ علت را در خواب بپزانند و ضماد و نطول و
برانطریق که در باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند و محجمهٔ آتش درین باب نافع بود در حال
درد بنشانند و اگر باد اندک باشد تحلیل کند در زایل شود و اگر ماده باشد چندانکه دیگر باره ازان ماده بخاری جمع شود
و درد معاودت کند آن ماده را فایده باشد بزرگ و آن آنست که طبیعت بتدبیر لطیف کردن ماده و تحلیل و استفراغ
آن مشغول شود بدین محجمه درد می نشانند و بحقنه و شیافها و بادارو های مسهل تدبیر استفراغ می کنند و حبهاء مسهل که در بابهاء
گذشته یاد کرده شد درین باب نیز نافع است و حب سکبینج و معجون حب الغار و معجون ابهل و کوارش کمون
و کوارش الخذان که در علاج معده که از باد تولد کند یاد کرده آمده است همه درین باب نافعست صفت مطبوخی که قولنج ریحی را
بگشاید بگیرند زیره و کرویا و زنجبیل و انیسون و تخم والخذان از هر یک پنج درم و آب بپزند چنانکه رسم است و به پالایند
مقدار چهار وقیه و یک وقیه انگبین و یک وقیه روغن بادام تلخ بدهند روده را گرم کند و بادها را بشکند و درین مطبوخ
اگر بجهار ازیادت کند چون بیخ کرفس و بیخ بادیان و بار وغن بیدانجیر دهند صواب باشد و حب الرشاد مقدار پنج درم

در آب بجوشانند و ده درم فانید و یک استار روغن شیر تازه بر افکنند و گرم بخورند باد را بشکند و انیسون و زیره
و شبت و سعتر و مرزنگوش و جندبیدستر با آب بپزند و بیمار در آب نشیند سودمند بود و اگر در مثانه کار کنند و بر ناف او نهند
روا باشد و ناف و شکم او را بر روغن شبت و روغن سداب که بفرفیون و عاقرقرحا و قسط و جندبیدستر قوت داده باشند
مالیدن سودمند بود جالینوس می گوید خداوند این علت را بهترین تدبیری آنست که چندانکه تواند از طعام خوردن
و آب خوردن باز ایستد تا ماده کمتر شود و این تدبیر بهتر از آنست که داروها گرم خورد از بهر آنکه باشد که دارو
خلط را بگدازد و تحلیل و فنا نتواند کرد و بادها و بخارها زیادت شود و درد صعب‌تر گردد و میگوید مردی را این علت رنجه
داشتی و هرگاه که حس آن بیافتی علت معاودت خواهد کرد میان خود بربستی و لختی سیر با اندکی نان بخوردی
همه روز بکار خویش مشغول شدی و شبانگاه مقداری شراب صرف بخوردی و بخفتی بامدادی گزیده شده بودی و
می گوید سیر درین علت فاضلتر از همه داروهاست از بهر آنکه باد را بشکند و تشنگی نیاورد و هیچ داروی دیگر را
این خاصیت نیست پس خداوند این علت را بهترین آنست که سیر بسیار خورد و لیکن در طعامها باید پخت از بهر آنکه
خام بخار بر سر دهد و دماغ و چشم را زیان دارد و تریاق بزرگ بکار داشتن عظیم فایده دهنده است و بهترین
طعام او شوربای گنجشک است یا شوربای خروس بهتر آنکه گنجشک را یا خروس را بکشند و شکم پاک کنند و بانیسون
و تخم بادیان و شبت و نمک و سداب و کرویا و گندنا و بلبل پر کنند و بپزند و از آن شوربا خورد و بجای آب شراب
سپید کهن خورد و اگر طبع اطلاق میکند و درد بر حال خویش باشد ناشتا شراب کهن را گرم کنند و مقدار ده استار
بتفاریق بخورد اندک اندک پس ماء اللحم را بیاشامد با اندکی نان خشکار و دروی کند و بخورد این تدبیر خواب آرد
و ماده را بپزاند و تحلیل کند و درد را زایل گرداند صفت نان خوشی که باد را بشکند بگیرند خردل یک وقیه بکوبند
و در آب کنند و بدست بمالند و بلیف بپالایند و پنج دانه سیر بکوبند و ده عدد مغز جوز درین آب حل کنند و نان
بدو فرو می برد و میخورد و غالیه و لخلخهٔ مشک اندر ناف او می مالد **باب ششم از گفتار هفدهم اندر قولنج**
که سبب آن آماس بود و علاج آن آماس روده را سبب تنگی منفذ ثفل بسته شود و باد بیرون نیاید از بهر آنکه
قوت دافعه بسبب آماس و سوء المزاج ضعیف باشد و اگر آماس گرم بود حرارت آن ثفل را از رطوبت [illegible]
خشک کند و اگر سرد بود رطوبتها را غلیظ کند و بسیار باشد که عضوی که همسایهٔ روده است چون جگر و سپرز
و مثانه و رحم آماسی افتد و منفذ ثفل بسبب همسایگی و مشارکت ثقل شود و گاه باشد که آماس روده بزرگتر شود
و بول نیز باز گیرد **علامتها** علامت آماسها اندامها که در همسایهٔ روده است هر یک بجای خویش یاد کرده آمده است
و از علاج آن بر درخت شده است و علامت آماس روده آنست که از علامتهای آماس اندامهای دیگر هیچ نباشد

و درد اندر روده بود و اگر آماس گرم بود از تب و تشنگی و ضربان و حرق خالی نبود و درد اندک پدید آید و احتباس نیز اندک افتد
و در مدت چند روز قولنج گردد و همچنانکه بسبب مشارکت آماس دیگر اندامها که همسایه روده است منفذ ثقل را تنگ کند
آماس روده بزرگتر بود منفذ آب را تنگ کند و بول را باز دارد علاج اندر قولنج ورمی بداروی مسهل ولطوخ شتاب
نباید کرد و از بسیاری از طبیبان این شتاب کرده اند و بیمار هلاک شده و آنکه خلاص یافته اند بو یا ایلاوس باز
گشته است و او گیران بود و نخست رگ باسلیق زنند پس رگ صافن خاصه اگر بول باز گرفته باشد و خون باندازه
بیرون باید کرد تا قوت ضعیف نشود و شربتهاء سرد و تر باید داد و چون آب خیار با شکر و لعاب اسبغول با جلاب
و چون شراب بنفشه از بهر طبع گرم صفت ضمادی نرم از عنب الثعلب و آب برگ خطمی و آب انار ترش و شیرین
باید داد با خیار چنبر و شیرخشت و روغن بادام و آب کدو نشاید داد از بهر آنکه ویرا در قولنج خاصیتی بد است صفت
شربتی نرم و خنک بگیرند اسبغول چهار درم روغن گل یک وقیه هر دو را در آب بزنند و بدهند و اگر بحقنه حاجت آید
بکشکاب خیار چنبر و شیرخشت حقنه کنند و اگر درین کشکاب بنفشه و سپستان در پزند صواب بود و اگر آب عنب الثعلب
و آب کاکنج با این کشکاب بیامیزند موافق تر بود و شیخ رئیس ابو علی میفرماید من آن دوستر دارم که حقنه
بشیر خر و خیار چنبر و روغن شیره کنند صفت حقنهٔ دیگر بگیرند خبازی و خطمی سپید در صرهٔ بسته و دانهٔ آبی برابر
و بپزند و بپالایند سه وقیه ازین مطبوخ بگیرند و یک وقیه فانید در وی گذارند و یک وقیه روغن بنفشه بادی بیامیزند
و بکار دارند و اگر یکدرم سرگین گرگ ترکیب کنند روا بود و اگر بعوض فانید خیار چنبر کنند یا شیرخشت هم صواب بود
و اگر حقنه بماء الشعیر و روغن بابونه کنند نافع تر بود صفت حقنهٔ دیگر بگیرند عصارهٔ برگ چغندر پنج وقیه مری یک وقیه
بلادهٔ نان دو درم حقنهٔ العسر دیگر بنفشه خشک ده درم خطمی سه مشت در پنج سبوس گندم ده درم بپزند و بپالایند دو وقیه
روغن بنفشه و نیم وقیه روغن شیره ده درم بوره بادی بیامیزند و اگر ماده صفراوی بسیار بود اندکی سقمونیا در آب
کسنی و خیار چنبر حل کنند و بدهند شسته اگر حاجت آید این شربه دهند و در حقنها نیز تخم کتان و بابونه و شبت
و کرنب و اندکی حلبه بکار دارند و از ضماد ما نخست خرقهٔ کتان بسرکه و گلاب سرد کرده بر کنند و بر موضع درد نهند
و هر گاه که گرم شود دیگر بر نهند صفت ضمادی نرم بگیرند برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ عنب الثعلب و برگ
کاکنج هر سه را بکوبند و بنفشه خشک و خطمی خشک کوفته و بیخته و آرد که جو و اندک بابونه و روغن بنفشه از هر یک پنج جزو آرد
باقلی دو جزو و زردهٔ خایه بریان کرده دو جزو لعاب تخم کتان چندانکه کفایت بود زردهٔ خایه را با آب باقلی
بلعاب تخم کتان بسرشند و موم را با روغن بگدازند و همه بایکدیگر بسرشند و ضماد کنند نافع بود صفت
ضمادی دیگر بگیرند بابونه و آرد جو و خطمی سپید و بنفشه همه را بکوبند و بروغن بسرشند و ضماد کنند و مزوره از جو

بوره

بر کنده

بدست کنند و نخود بسازند بخایه تر و روغن بادام و اگر حرارت سخت قوی باشد فرزهره و ترنجبین [illegible] و اسفاناخ و زردک

سازند هر بامداد او را سکنجبین [illegible] کرده اندر حب ده دانه تا بیست دانه بخورد فراز این حب نیز بخورد و از این [illegible] این

شربت سود مند بود صفت آن که بگیرند انجیر بیست عدد مویز از تخم بیرون کرده بیست درم پخته خشک ده درم

همه را فرو در هم آب پزند تا نیمه باز آید و بپالایند و [illegible] چهار [illegible] پس [illegible] شیار چنبر [illegible] درم روغن بادام

بیفزایند بر هم صورت [illegible] بجوشانند از این شربت بکار برند صفت لعوق بخشنه بگیرند پخته خشک ده درم [illegible] شیار چنبر

پنج درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم عناب ده درم سپستان سی عدد همه را [illegible] بپالایند [illegible]

در افکنند و هفت استار روغن بادام در بریزند تا قوام او غلیظ شود پس استار [illegible] خشک کرده بر افکنند [illegible]

تا هموار شود بکار برند [illegible] پنج درم تا هفت [illegible] درم و اگر [illegible] و [illegible]

بکار میدارند نافع بود باب ششم اندر قولنج ثقلی و التوائی و علاج آن علامت قولنج ثقلی نخست [illegible]

و علامت قولنج التوائی آنست که خداوند علت حرکت قوی کرده باشد یا چیزی [illegible] خویشتن [illegible]

بجای [illegible] باشد یا کشتی کرده یا زیادتی کرده [illegible] قولنج بر اثر آن پدید کرده [illegible] این [illegible] قولنج [illegible]

نبوده باشد علاج این خداوند علت قولنج ثقلی را نخست علاج ثقل باید کرد [illegible] بجای باز آوردن [illegible] بجای

باز بردن [illegible] آنست که [illegible] دست بر موضع ثقل [illegible] کند اگر [illegible] بجای باز [illegible]

[illegible] و اگر باز نشود [illegible] تا [illegible] برد [illegible] و [illegible]

[illegible] بجای [illegible] دست بر [illegible] تا بجای باز شود و [illegible] محکم [illegible]

[illegible] دو [illegible] باشد [illegible] خداوند [illegible] که [illegible]

بجای باز شود [illegible] کرده [illegible] بجای باز بودن [illegible]

[illegible] کرده [illegible] بجای باز شود و اگر [illegible]

[illegible] و اگر با این همه [illegible] بجای باز شود [illegible] آب نیم گرم [illegible]

[illegible] دست بر موضع [illegible] تا بجای باز شود [illegible]

[illegible] باشد [illegible] دو [illegible]

[illegible] که [illegible] بجای باز کرده باشد [illegible] قولنج التوائی را [illegible] خداوند علت را [illegible]

[illegible] باشد [illegible] تا [illegible] بجای باز [illegible] بجای باز [illegible]

[illegible] بجای باز شود [illegible]

پس آشامیدن جرب خورد و اگر در حال خویش باشد هیچ نخورد و دو وقیه سیماب را بشویند و بیمار را جرب فرمایند
پس سیماب دهند و اگر سیماب از پس داروی مسهل دهند بابن بیامیزند و بدهند روا باشد پس او را بردارند و بفرمایند
تا گامی چند برود و پس بنشانند و تهیگاه و پشت او را دیگر داده برفق بمالند و درست میکنند و فی جنبانند تا سیماب بزیر
فرود آید چون سیماب فرود آید معلوم شود که روده بجای خویش باز آید پس اگر فرود نیاید بیمار را بردارند و شکم
او نگونسار کنند تا سیماب از وی برآید و اگر از بالا بزیر نیاید بفرمایند تا آمد شوی برفق میکنند تا بسوی زیر فرود آید پس از آن
سپیدباجه جرب دهند و چند روز بماء اللحم و آشامیدنی جرب اختصار کنند باب هفتم اندر قولنج که سبب آن ضعیفی قوت
دافعهٔ قولون باشد علامت این علت آنست که اگرچه ثفل دقیق باشد و اطلاق می افتد لکن همه وقت بدارو
و شیاف و حقنه حاجت بود تا اطلاق افتد علاج علاج داروهای قوت دهنده است چون سنجرینا و دحمرثا
یا مثرودیطوس و ایارهٔ فیقرا و طبیخ سلیخه و دارچینی و بسباسه و خیربوا و سنبل و اشنه و تخم کرفس با روغن بادام
تلخ و ایارهٔ فیقرا که با روغن ناردین با روغن سوسن گرم کرده باشد و افاویه در وی بر شکم و تهیگاه مالیدن
و از پس طعام شراب ریحانی اندکی بکار بردن و طعام اسپیدبا با جرب خوردن و از ترشی و طعامهای قابض
و آب سرد پرهیز باید کرد اندر باب هشتم اندر قولنج که سبب آن باطل شدن حس قولون بود و علاج آن اگر
کسی را قولنج از باطل شدن حس قولون بدید آید علامت وی آن باشد که هر چند روزی شکم باز گیرد و شکم برآید
و درد بکند چنانکه در قولنجها دیگر بود همچنین پیش از آن چیزها خدر کننده خورده باشد یا بیرون ضماد کرده چون افیون
و یبروج و غیر آن علاج وی آنست که نخست استفراغ با ایاره فیقرا و لوغاذیا و شیا در یطوس کنند پس طبیخ همان سلیخه
که در باب گذشته یاد کرده آمده است بکار برند با روغن بید انجیر و ایارهٔ فیقرا و معجون بلادری و سنجرینا و مثرود
یطوس بکار دارند و سنجرینا و اناناسیا بروغن بید انجیر حل کنند و شکم و تهیگاه می مالند و طعام شوربای گنجشک
و کبوتر بچه با افاویه و شراب کهن لطیف بر خندریقون بود باب دهم اندر یاد کردن ایلاوس و معالجات آن
ایلاوس نوعی از قولنج است لیکن در روده های بالائین آرند و تفسیر ایلاوس سازی رب ارحم است یعنی
یا رب رحمت کن و این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که از وی خلاص کمتر یابند از بهر آنکه مزاج رودها
تباه گشته بود و داروهای خوردنی قبول نکند و شیاف و حقنه بجایگاه علت نرسد و جالینوس گوید من جماعتی را
دیدم که ایشان را این علت افتاد و یک تن را دیدم که خلاص یافت و اسباب این علت یا سوء المزاج گرم
و خشک بود یا سوء المزاج سرد و خشک با ماده یا بی ماده یا آماسی بود که منفذ ثفل را تنگ کند یا بادی باشد
که در طبقهای روده ها مانده بود و بسبب حرکتی ناهموار روده پیچیده شود پس بر یکدیگر و راه ثفل و باد بسته ماند یا آماسی بود

باب هفتم

که منفذ ثقل را

افتد و بسیار باشد که از داروی ناموافق

که منفذ ثفل را تنگ کند یا بادی باشد که طبقهای روده‌ها ماده بود و بسبب حرکتی ناهموار کردد و بسیار باشد که اندکی صفرا
بدین روده‌ها فرود آید و ثفل را خشک کند و دفع نتواند کرد و سبب این علت کردد و از خوردن طعامهای خشک و قابض
بسیار که ~~علوهای معلّص~~ که کرم بغایت بود یا سرد بغایة که طبع زهردارو خورده شود و این علت تولد کند **علامت**
ایلاوس آنست که درد اندر بالای ناف بود و هرچه بخورد همه قی کند تا بدان حد رسد که ثفل نیز بقی برآید و سبب آنست
اکر معده را بر حال طبیعی بود طعام را از بالا فرو کند و هضم کند پس آنرا با معا فرستد بقوت دافعه که او راست
و رودها نیز را بر حال طبیعی باشد که هرچه از معده بدان جا رسد قبول کند و بسوی زیر دفع کند و بیرون اندازد و چون از حال طبیعی
بکردد و بسببی ازین سببها که یاد کرده آمد پدید آید از فروسوی دفع نتواند کرد و بسوی بالا دفع کند و معده آنرا بضرورت
قبول کند و بقی دفع کرداند و نیز باشد که حقنه کنند و معده خالی بود آن حقنه بمعده برآید و از معده بقی بیرون آید همچنین
هرچه از معده بروده آید و راه نیابد تا فرو کردد بسوی بالا باز کردد و بقی بیرون آید و بادها که اندر شکم بود بسوی بالا
باروغ برآید و **علامتها** بدانید اندرین علت آنست که ثفل بقی برآید و نفس و آروغ و عرق همه کنده بوده باشد و بوی
همه نیز کنده شود و آنرا که سبب این علت آماس کرم بود از دو بیرون نباشد یا ماده آماس صفرا بود یا خون اکر
صفرا خود است سوزانی و تشنگی و قی صفرا و تلخی دهان بران کواهی دهند و اکر خون بود تب خونی و امتلاء رکها
و تیزی طعم دهان و ضربانی موضع درد بران کواهی دهد و آنرا که سبب علة آماس سرد بود سوزش و تشنگی شود
و دهان تر باشد و اکر ماده بلغمی بود مزهٔ دهان یا شور بود و هیچ مزه ندارد یا مزهٔ ناخوش دهد و بقی بلغم برآید و اکر مادهٔ
سودا بود مزهٔ دهان ترش بود و درد و کرانی کمتر بود لیکن آماس سرد اندرین روده‌ها افتد و آنرا که سبب علت
سوء المزاج کرم و خشک بود و تشنگی و سوزش صعب بود و تبهای کرم آمده باشد و آنرا که سبب علت اندکی
صفرا بوده باشد که بروده فرود آید و ثفل را خشک کند و به بیرون دفع نتواند کرد درد و خلیدن و سوزش صعبتر
از قولنجهای دیگر بود و بات و تشنگی و تلخی دهان بود و آنرا که سبب علة خوردن طعامهای خشک و قابض بوده
باشد در شکم او دردی بود کرفته و تدبیرهای کذشته بران کواهی دهد و آنرا که سبب علت رطوبتهای لزج بود در شکم
او باد بسیار افتد و آن روغ ترش برآید و باشد که عرق سرد آید و تدبیرهای کذشته و ناکواریدنیها که بوده باشد
بران کواهی دهد و آنرا که سبب علت خوردن داروی ناموافق بوده باشد علامت وی آنست که علت
از پس دارو خوردن افتد و آنرا که سبب برهم پیچیدن روده بود علت وی از پس بازیها و کشتی کرفتن و معانقه
جستن و مانند آن افتد و بقراط میکوید هرگاه که با تقطیر البول ایلاوس برنیاید بیمار در روز هفتم هلاک شود مگر که بیمار را تبی
کرم و عرق بسیار برود امکان دارد که خلاص یابد **علاج** اما اکر نشان آماس کرم ظاهر شود علاج آماس خونی

وصفرا یکی باشد الا آنک اگر قوت بیمار قوی بود و علامتهای خونی ظاهر باشد نخست رگ باسلیق باید زد پس
ضمادها بر می نهادن از برگ عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب کشنی از هر یک دو وقیه بگیرند با ده درم فلوس خیارچنبر
و دو درم روغن بادام و ده درم شکر و بدهند و نخست آنها را بجوشانند و کفک بردارند و صافی بپالایند پس خیارچنبر
در وی گدازند و روغن و شکر برافکنند صفت شربتی دیگر بگیرند آب کاکنج و آب لبلاب و بجوشانند و بپالایند و همچنین
با روغن بادام و خیارچنبر و شکر بدهند صفت شربتی دیگر بگیرند بنفشه خشک و اکلیل الملک و خطمی و بیخ سوسن و بابونه
همه را بپزند و بپالایند و چهار وقیه ازین مطبوخ با دو وقیه آب خیار و دو وقیه آب لبلاب گر آب عنب الثعلب بیامیزند
و ده درم فلوس خیارچنبر پاک کرده در وی گدازند و ده درم روغن بنفشه و ده درم شکر برافکنند و بدهند و طعام
وطعام اسفاناخ و برگ چغندر و آنچه بدین ماند بروغن بادام و شکر و بجای آب جلاب دهند و خداوندان آماس
سرد را علاج بحب سکبینج یا بحب صبر یا بحب منتن کنند و شیافها و حقنها که در بابها گذشته یاد کرده آمده است
بکار میدارند و نایژه حقنه درین علت دراز و پاک باید و سوراخ در سر نایژه باشد نه در پهلو تا دارو بر روده بالاین رسد
و پیوسته ماء الاصول دهند با روغن بیدانجیر و ایارج فیقرا و اگر قی بسیار گردد و هیچ در معده نپاید زیره کرمانی با سماق
بباید کوفت و قی آمدن با شراب بود و داروها که در علاج میفه و قی یاد کرده آمده است بکار باید داشت و علاج
آماس سودائی بدین نزدیکست صفتی بازدارد و قولنج را بگشاید و درین علت موافق بود بگیرند مصطکی و قرنفل
و زنجبیل و دارفلفل و جوزبوا از هر یک برابر همه را بکوبند و بپزند ازین جمله ده درم و سقمونیا ده درم برو نهند و همه را که از شکر
و آب ای شیرین کرده باشد بسرشند شربتی از یک درم و اگر سبب علت سوء المزاج گرم و خشک بوده باشد یا فزود آمدن
صفرا باشد بر روده و ثقل گردانیده نخست حقنه نرم باید کرد و از بنفشه و خطمی و بابونه و تخم کتان و سپستان و کشک جو
و سبوس گندم با روغن کنجد بسیار گر بروغن بنفشه و فایند و اندکی نمک هندی و بیمار را در آبزن نشانید باید که
دران آب بابونه و اکلیل الملک و کرنب و شبت و بنفشه و سبوس گندم با روغن کنجد و بیخ خطمی و بیخ سوسن
جوشانیده باشند و روغن با موم مصفی بموم روغن کنند و بر شکم او همی مالند و بیشتر حقنها قوی تر کنند و خیارچنبر
عناب و مویز دانه بیرون کرده و سپستان و بیخ سوسن و بیخ خطمی در آب بجوشانند و بپالایند و چهار درم روغن
بیدانجیر و یک درم ایارج فیقرا ترکیب کنند و بدهند و گاه باشد که بسیار حاجت آید بر می نهند تا طبع را می جنبانند و
و ماده را فرو می آرد و طعام زیره با دهند و اسفاناخ بروغن بادام پخته یا بروغن کنجد سپید کرده و بجای آب جلاب خام
دهند و اگر مویز و سپستان و عناب بجوشانند و بپالایند و شکر درین آب افکنند و سرد میگیرد دانند روا بود و علاج قولنج
ثقل علاج آن بود و اگر سبب علت خوردن داروهای ناموافق بود آب گرم می باید داد با روغن کنجد آمیخته با شیرخر باید داد

بی ارارد

بقی برآرد بسهل بدهد و شکم فرو آوردن باید کرد و علاج این اندر علاج زهرها یاد کرده آید و اگر سبب علت بر هم پیچیدن روده بود
علاج در باب گذشته یاد کرده آمده است **گفتار چهاردهم** اندر یاد کردن احوال بیماریهای گرده و مثانه و معالجات آن
و این گفتار چهار جزو است **باب اول** اندر بیان کردن سوء المزاج گرده و اماس و ریشی و ضعیفی و لاغری بدان
و این جزو پانزده باب است باب اول اندر یاد کردن سوء المزاج گرم بی ماده که در گرده برآید و سبب سوء المزاج گرم رنج
و ریاضت بود و طعامها و شرابها و داروها گرم خوردن و در میان جامه گرم خفتن چون سمور و سنجاب و روباه و غیر آن
علامتها بول سرخ بود یا زرد زعفرانی گرد گونه بود و تشنگی غلبه کند و بول را بسیار نگاه نتواند داشت و در مجری که میگذرد
گرمی آن آگاهی بود و باشد که بسوزاند و شهوت جماع پدید آید و منی گرم بود و باشد که بر سر بول چون روغنی پدید آید از بهر آنکه
گرمی مزاج گرده آن پیه را که بر حوالی گرده بود بگدازد و باشد که تب آید علاج اگر سبب سوء المزاج رنجی و ریاضتی بوده
باشد راحت و آسایش جویند و روغن گل و اندکی سرکه و گلاب طلی میکنند و از چیزهای گرم پرهیز باید کرد و ریاضت کمتر کردن
و شربت آن تخم خرفه و سکنگبین و آب خیار و دوغ ترش می دهند و طفیشل از عدس و آب غوره و روغن گل چکانند
سودمند بود و اگر با آب خیار و برگ خرفه و آب عنب الثعلب و روغن گل حقنه کنند صواب بود و منفعت بیشتر کند
و اگر سبب طعامها و شرابهای گرم بوده باشد دست از آن نوع بباید داشت و چیزهای خنک بکار بردن و این شربتها که
یاد کرده آمد دستور خود سازند و اگر بعلت دیابیطس بازگردد علاج آن در بابی جداگانه یاد کرده آمده است آنجا طلب کنند
باب دوم اندر سوء المزاج سردی ماده که در گرده پدید آید سبب سوء المزاج سردی ماده آب سرد بسیار
خوردن باشد خاصه بر ناشتا و از پس گرمابه و ریاضت و بر زمین سرد و بر بستر سرد چون کتان و غیر آن خفتن و طعامها
و شرابها و داروهای سرد خوردن رنگ بول سپید بود و شهوت جماع برود و اگر خداوند علت مرد بود یا زن
جماع زیان دارد و پشت ضعیف شود چون پشت پیران و تشنگی نباشد علاج گوارش زیره که اخلاط دبنگی
سوده باشد سودمند بود و حقنه کردن بشوربای سر بره و کبوتر بچه با روغن جوز اگر روغن بادام تلخ اگر روغن
قسط اگر روغن حبة الخضرا اگر روغن زیت و اگر [illegible] روغنها خاصه بروغن دنبه هم حقنه گرم کنند تنها سود دارد از بهر
آنکه وی را اثری خوب است اندر گرم کردن و قوت دادن وی همچنین روغن فرفیون مالیدن سودمند بود و طعام
شوربای نخود و کبوتر بچه با زیره و دارچینی و قلیه خشک و گنجشک بریان این همه آنست که درین علت سودمند است
باب سیوم اندر سوء المزاج گرم با ماده که در گرده پدید آید و علاج آن اگر ماده خونی بود علامتهای خون ظاهر باشد
و اگر ماده صفرائی بود سوزش و خلیدن و زردی آب و تب و تشنگی آب علامت آن بود علاج اگر علامتها
خون ظاهر بود نخست رگ باسلیق باید زد و اگر ماده صفرائی بود نخست بطبیخ بنفشه و سپستان و عناب و آلو

وخیار چنبر [illegible] استفراغ باید کرد یا حقنهای نرم کردن تا صفرا کم شود پس [illegible] دادن وضمادها که آنرا اسپغول دارد
جو و کشنیز خشک و سرکه هرسه باشد بر جایگاه کرده می نهند و اگر حرارت قوی باشد اندرین ضماد سپیدهٔ خایهٔ مرغ و روغن
گل و آب خرفه و آب عصا الراعی و بنفشه و نیلوفر و صندل زیاده کنند و شربت شراب بنفشه و شراب آلو باید داد و طعام
چنانکه درباب گذشته گفته شد **باب چهارم** اندر سوء المزاج سرد با ماده که در گرده پدید آید علامت سوء المزاج سرد
با ماده علامتها بلغم است و چند جایگاه یاد کرده آمده است علاج تخست باید خورد تا بلغم لختی کمتر شود پس حقنها و حبها
که در علاج قولنج بلغمی یاد کرده آمده است بکار داشتن و روغن فرفیون مالیدن و معجونها و مالیدنها گرم که از بهر باد
گردن یا در موضعش یاد کرده آید اندرین باب سودمند بود و طعام گنجشک بریان و قلیه خشک و نخود و آب بگوشت
فربه باید داد و باد اربیسی و زیره **باب پنجم** اندر لاغری گرده و معالجات آن سبب لاغری گرده بسیاری
جماع بود و بسیار خوردن داروها که ادرار بول کنند و سوء المزاج گرم و خشک و سرد و خشک و علامتها
علامت لاغری گرده آنست که شهوت جماع نباشد و پشت ضعیف باشد و طاقت هیچ رنج ندارد و آب تاختن
بسیار بود و بول سپید بود و باشد که نیز منی لاغر بود و کندی میکند هرگاه که گرده لاغر بود و پیه گرده اندکی شود
بیناهی چشم ضعیف گردد و صداعها پدید آید و بول بازنتوان داشت و پشت و کمینگاه سرد باشد علاج مغزها
چون مغز بادام و مغز فستق و مغز حبة الخضرا و جوز هندی و فندق و تخم خشخاش همه را با شکر کوفته سودمند بود و نخود
باقلی و لوبیای سپید با ماحه و پیه بط و پیه مرغ و پیه گردهٔ بز بریان سودمند بود و نان پیه آگند که در وی تخم بادیان
و اندکی زنجبیل و مغزها که یاد کرده آمد و اگر مغسول در خمیر سرشته باشد و نان از آن پخته سخت باشد از بهر آنکه زنجبیل
حرارت را و قوت تخمها را بجنباند و تخم بادیان آنرا بجایگاه رساند و دلگ و تخم پیاز کوهی گرده را قوت دهند
و بر جای بدارند و اگر کسی لک نخواهد بر مغزها اقتصار کنند و اگر گوشت گرده را بکوبند و با پیه مرغ و پیه بط و پیه گرده
بزنند و آنرا بکشنیز خشک و تخم بادیان و زنجبیل خوش کنند سودمند بود و حقنه طبیخ سر بره و گوشت کبوتر بچه و روغن
دنبه سازند سودمند بود و پیه گرده گداخته کردن گرده را گرم کند و فربه گرداند و طعام پیه و باچه و خایهٔ مرغ
نیم برشت و حلواها که تخم خشخاش و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ در وی کرده باشد سود دارد و در جمله
از فربهی گرده و طعام باید که میل بسختگی دارد تا سودمند بود **باب ششم** اندر ضعیفی گرده و علاج آن هرگاه که
بیماری که گرده را افتد از سوء المزاج و اماس باشند و تولد سنگ در یک هم ضعف آرنده بود و همچنین هر رنجی که رسد
از زخمی و آسیبی و بسیار پیاده رفتن و آب راندن فزون از عادت و برخاستن و نشستن بسیار و جماع بسیار
همه گرده را ضعیف کند لیکن طبیبان بضعیفی گرده آنرا میگویند که گرده از فعل خویش باز ماند و فعل گرده آنست

رکست زدوات کاسنی و آب [illegible]
بابست کرد دادن [illegible] بار و غن بادام

فندق

که آب باشد کی خون رقیق که از جگر بدو آید قبول کند و بیشتری ازان خون بگوارد و بپزاند و بغذاء خویش بکار برد و آب
به بیرون دفع کند پس هرگاه ضعیف شود آن خون را نتواند گوارید و غذای خویش نتواند گردانید و آن همچنان که بدو
آمده باشد با خون از وی جدا گردد و هیچ درد نکند و اگر دردی باشد ضعیف بود و سبب ضعف گرده آن بود
که مرکز گوشت و آن گندی کی گوشت او باطل گردد بسبب بسیاری جماع یا بسبب بسیار خوردن داروهاء ادرار
کننده یا بسبب رنجهای دیگر که یاد کرده آمد علامت این علت آنست که بول غسالی بود یعنی همچون آبی که گوشت
تازه دران شسته باشند و بی درد بود و اگر دردی بود دردی اندک بود و آرزوی جماع نباشد و گاه بود کی این
بول با خلطهای غلیظ آمیخته باشد و اگر یکساعت بنهد رسوب کند و بر سر بول چیزی همچون کفک پدید آید و این
آن بود که رگهاکه آن را آورده گویند قوی است و در مجاری آفت نیست اگر آورده و مجاری ضعیف بود هیچ رسوب
نکند و هر بولی که پس ازان آید که طعام اندر معده هضم شود همچون آب بود و آنچه از پس هضم آید غسالی بود از بهر آنکه
جگر اندر غذا تصرف کرده باشد و خون گردانیده و آنچه نصیب گرده باشد از خون بدو فرستاده و گرده ضعیف از عجز دران
هیچ تصرف نکند و هیچ نصیب برندارد بدین سبب بول غسالی بود و گاه باشد که سبب این بول غسالی دفع طبیعت بود
بر سبیل بحران و فرق آنست که آنچه سبب آن دفع طبیعت بود بیمار از پس آن راحت یابد و لاغر نشود و باشد
که آن را نوبتی بود معلوم و اگر ضعف گرده بود بیمار هیچ راحت نیابد و سست و لاغر شود و نوبتی معلوم نباشد و تبع ضعفی
گرده و لاغری آن درد سر و درد ضعفی جسم پدید آید علاج طریق صواب اندرین علت آنست که پیش از آنکه علت
محکم شود علاج کند چه اگر تاخیری کند عسر گردد و گاه باشد که با این علت در مجاری بول ریش و شنج باشد
و علاج آن اندر بابی جداگانه یاد کرده آید اما علاج خاصه این علت آنست که اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق زنند
و اندران قوت مقداری خون بیرون کنند و داروی مسهل و آب تخمها ندهند البته از بهر آنکه این هر دو فضله دیگر
در مجاری بول آرند و رنج علت زیادت شود و از جماع و اگر مابه و ریاضت باز باید داشت و آسایش باید فرمود
و تدبیر آن باید کرد که گوشت گرده سخت و بقوه شود و تدبیر آن بشربه بود ~~و بجز اونده تمدی~~ اما تبرید برب سیب
باید و رب آبی و شراب مورد و شراب ریواج و شراب لیمون و غذا که برین علت که آن غالب بوده خوش است
و گندم و قرص طباشیر و غذا عدس با آب سماق و آب غوره و آب ناردان و یا یخچه و سر بره و ترشی و گوشت
کبک و تذرو و دراج و مملو مصوص و افشره و آب سماق و آب غوره و آب ناردان و گوشت گوساله
فربه کرده و هم بدین آبها و کعک پاکیزه ~~و سکنج بو و بسه جلد~~ و سماق برافکنده تا نافع بود و در فربهی گوشت
و اسفیدباجها پرهیز کنند و اگر میوها آبی و زعرور و چهارشت موافق بود صفت قرص طباشیر بگیرند گلسرخ

و بعد از فصاد

وسماق پاک کرده وطباشیر وصمغ عربی وگل مختوم وگل ارمنی وقرص صندل از هر یک یکدرم نشاسته بریان کرده
وتخم حماض وگلنار از هر یک دو درم تخم خرفه بریان کرده سه درم حب الآس وبلوط هر دو بریان کرده از
هر یک سه درم اقاقیا دو درم همه را بکوبند وبیزند وبآب سیب وآبی ترش بسرشند واقراص کنند هر قرصی یکدرم شربتی
قرصی با یکی ازین شرابها که یاد کرده آمده است **صفت** قرص دیگر بگیرند شب یمانی ودم الاخوین وگلنار وصمغ
از هر یک یکدرم کثیرا دو درم اقراص کنند وهر یک دو درم شربتی یک قرص با شراب مورد یا شراب غوره نافع بود
صفت ضمادی که بر پشت نهند بگیرند گل سرخ وطباشیر وبرگ سماق وگل ارمنی وصندل سپید وعصارهٔ لحیة التیس وگل مختوم
از هر یک دو درم کعک بغدادی سه درم قنب خشک هفت درم بنفشه دو درم خرنوب نبطی [illegible] خشک از هر یک
دو درم سپیت جو سه درم همه را بکوبند وبآب مورد تر وآب سیب ترش تر میکنند وبر بغوله ران وزیر ناف وزهار می نهند
واگر لحیة التیس وخرنوب نبطی وجوز السرو وانار بوست وگل سرخ وبیخ عوسج را در آب بپزند ودر آن آب نشینند
سخت صواب بود واگر آن آب بر کمرگاه وبر زهار وتهیگاه او میچکانند هم ثواب بود وآن را که این علاج
اثر نکند او را در آبها که معدن شب بود می نشانند وازان آب می دهند اندک اندک از بهر آنکه این آبها مجاری را
تنگ کند واگر ممکن بود که او را بهوای سرد تر برند صواب باشد وقی کردن در همه بیماریها گرده سودمند بود تا باشد که
یکبار زایل شود ابوالحسن بصری الزنجی میگوید بعضی طبیبان از اهل مصر از بهر این علت ضماد حلزون فرموده اند بشراب
سرشته وضرر این سبب خوردن وآبهای قابض بر پشت وکمرگاه وهمه تن مالیدن وبدترین کارها درین علت
رنج وحرکت است وبهترین بار خفتن استان تر بود وبسیار باشد که بسبب صعبی آماس اختلاط عقل پدید آید
از جهت مشارکت غشاها با دماغ ودرد چشم وردی فرود آید وقی صفرائی بسیار افتد بسبب مشارکت معده با
وشکم بازگیرد بسبب مزاحمت آماس که رودها را تنگ کند وبنشاند وبول نخست سپید بود پس زرد ناری شود پس
سرخ گردد واگر مدتی سپید بماند علامت آن باشد که آماس صلب خواهد شد یا دبیله خواهد گشت وریم خواهد کرد
ودر جمله بول غلیظ وسپید درین علت علامتی بد است واگر رسوبی نیکو کند علامت آن باشد که بخواهد بخت وسلامت
خواهد بود وهرگاه که آماس سخت گران گردد چنانکه بیمار پندارد که چیزی گران در گرده وشکم وی نهاده است
یا اویخته ودر جایگاه تهی بادها پدید آید ورنگها صفرا گردد ودر جمله بول غلیظ وسپید درین علت علامتی بد است
واگر رسوبی نیکو کند علامت آن باشد که آماس صلب خواهد شد یا دبیله خواهد گشت وریم خواهد کرد ودر جمله بول
که بخواهد بخت وسلامت خواهد بود وهرگاه که آماس سخت گران گردد چنانکه بیمار پندارد که چیزی گران در گرده
وشکم وی نهاده است یا اویخته ودر جایها تهی بادها پدید آید از بهر آنکه واگر بر پهلو چپ خسپد آماس آویخته باشد

درلطف دارد

و رنجه دارد و اگر ورم آماس با نزدیک جگر برآید علامت آن بود که آماس در گرده راست است از بهر آنکه گرده بالاتر
از گرده چپ بود و بجگر نزدیک است و اگر درد تا نزدیک مثانه فرود آید علامت آن بود که آماس دردی بود
گرانی کند و حرارتی بود نه سخت سوزان و دردی بود نه با تمدد نه سخت و بی آرامی و تشنگی نیز باندازه بود و تب همچون
تبهای خونی بود و صعبی و تشنگی درد و تب درخورد صلاح و فساد خون بود و آب تاختن بسیار حاجت باشد
و علامتهای آماس صفرا آنست که تب تیز بود و آماس گرانی کمتر کند و سوزش و تشنگی دارد و همه علامتهای
صفرا که معلوم است ظاهر بود و چون علت بآخر تر رسد بول غلیظ تر شود و رسوبی برین سلب پدید آید چون
نخاله زرد و آنجا که خون و صفرا مرکب بود و خون غالب بود از جنس حمره بود و آنجا که صفرا غالب بود آماس از جنس حمله
باشد و بول اندک آید و زود زود دیگر بسوزاند و نبض سریع و متواتر بود و علاج هر دو یکدیگر بود نزدیک بود و طبیب
باندازه علامتها ترکیب مادتها بشناسند و اندازه ترکیب آن تدبیرهای مرکب همی فرمایند و بقراط رحمة الله گوید
اذا کان البول دسما سریع الخروج دل علی ان الحرارة غالبة علی الکلیتین فهی ملتهبة یعنی هرگاه که بول
چربی دارد و زود بیرون آید علامت آن بود که حرارتی بر گرده غالب بود و پیه او میگدازد و هم بقراط گوید من
کان بوله زیتیا و خالصة دل علی مرض حار فی الکلیتین یعنی هرگاه بول بروغن زیت ماند یعنی چرب بود
و گاه بیرون آید علامت آن بود که در گرده بیماری سخت گرم است و هرگاه که آماس گشاده شد اگر بمثانه اندر
گشاید و بریم رسد و هموار بود و گنده نبود امید سلامت بود و اگر خون و ریم آمیخته بود بتر و اگر طبیعت ریم را
بجانب روده دفع کند بد باشد و این از دو گونه باشد یکی آنکه ماده ذات الجنب را با استخوانها و پهلوها دفع کند و نظایر
افکند این ماده را همچنان بجانب روده دفع کند دوم آنکه ماده از گرده بجگر باز آید و از جگر بماساریقا شود و از ماساریقا
بروده شود و گاه باشد که ماده اندر فضای شکم دفع شود و این هم بد بود و بشکافتن حاجت آید و گاه باشد که آماس گرده
و کنده شود و این جسم بشکافتن علاج باید کرد و هم بود و اختلاط ذهن درین تبها که مع آماس بود سخت بد بود
خاصه اگر تشنج نماید و آن ظاهر شود و بقراط گوید اذا ظهرت علی البول نفاخات فذلک دلیل علی وجع فی الکلیتین
وان کان المرض سیطول یعنی هرگاه که بر سر بول کفها باشد علامت آن بود که در گرده دردی است و در از کار بیماری
دراز خواهد بود علاج این علت آنست که باول علت هیچ دارویی که ادرار بول کند نشاید بند بهند چون آب
تخمها و غیر آن خاصه اگر دانند که درین خلطی بد است از بهر آنکه داروهاء ادرارکننده اخلاط بد را از همه اندامهای
بالاترین فرود در موضع علت گذارند و بسبب ضعیفی و زبونی موضع بیشتری آنجا بمانند و بسبب زیادتی علت گردد
داران نیز باز دارند اگرچه در حرارت تب و آماس تر و خشکی الحاجت بود و لیکن از بهر آنکه حاجت آب تاختن

برانگیزانند واندر فرود آمدن بدین موضع چیزی با خود فرود آرد مضرت او از منفعت درگذرد بدان سبب تب ازان نیز
بازدارند انجاکه ضرورت بود صافی از سفال نو جکانیده اندکی میفرمایند مزید و سخت سرد بنالایند تا آماس را صلب بکند
واز بختن بازندارد و داروی مسهل تیز و داروی تیز و قوی نشاید داد و هم بدین سبب که اخلاط را از بالا فرود آرد
روده که همسایه کرده است بکرداند و بعضی بکرده اند و صواب آن بود که قوام با دبشر تنها معتدل کردانند پس استفراغ
کنند بحقنه از بهر انکه حقنه بموضع علت زند بقوت دارو بر حال خویش بود واز بالا تن چیزی فرود آید چنانکه داروی
مسهل خورده شود فرو دارد و حقنه نیز نرم باید چون لعاب تخم خطمی و تخم خبازی و تخم کتان و روغن گل و خیار چنبر
در علاج کرده سخت نافع است چه در حقنه و چه مسهل از بهر انکه استفراغ اولی عنق بود و اگر ماده رقیق بود انرا قوام دهد
و بیرون آرد و اگر غلیظ بود بنرمی بلغزاند و بالجمله بهترین مسهل آنست که ماده را زان جانب رود یا آرد و در کهار الشوید و مزاج
گرم را بدل کند و ریش را پاک کند و خداوند آماس کرده را اگر ماء بشاید تا علت ها در الخطاط نیفتد و شربت و حقنه و
ضماد ها همه نخست رادع باید پس چیزی پزاننده و تحلیل کننده باندازهٔ حاجت با آن همی آمیزند و می فزایند
و باخر همه محلل بکار دارند و هیچ دارو سوزاننده در آماس گرم نشاید داد و اگر بضرورت و بچیزی سوزاننده حاجت آید
چیزی نرم بادهنی بیامیزند تا بسوزانیدن آب بازدارد و چون در بول نشان تحلیلی بدید آید و داروهای ادرار کننده
بکار باید داشت چون ماء لحو الپزور و بنادق البزور و غیر آن ضمادها باول نفشه و آرد جو وارد باقلی و خطمی و صندل
و شیاف ماميثا و تراشهٔ کدو تر و روغن گل و آب عنب الثعلب سازند و گاه باشد که بسبب صعبی درد در ضماد
لختی پوست خشخاش در افکنده با طوتیا دهند و اگر آماس صفراء بود ضماد از موم سپید و روغن گل و روغن بنفشه
و آب کشنه و کشنیز تر و آب برگ خرفه و گلاب و سرکه سازند و این چنان باشد که همه را با هم بیامیزند چنانکه
رسم است و خرقه بدان تر کنند و بر موضع کرده نهند و باخر حلبه و بابونه در افزاید و آرد جو میکاهند و روغن موی
سنیره کنند با روغن کاکیان و چون باخر رسد بابونه و خطمی و قیسوم در روغن زیت بپزند و پس پارهٔ
بدان تر کنند و گرم بموضع ده نهند نافع بود صفت ضمادی دیگر تحلیل کننده بگیرند آرد گندم با میخته و برگ حلبه
و برگ کرنب و بیخ سوسن و شبت و خطمی و بابونه و بابکنین و روغن شیره بپزند تا چون عصیده شود و بکار دارند
و اگر پیه بط و پیه مرغ با آن یار کنند صواب باشد صفت ضمادی پزاننده انجیر را در ماء العسل بپزند تا چون
عصیده شود ده و اگر مازریون و ایرسا ترکیب کنند سخت قوی بود صفت شربتی آب پزاننده بگیرند تخم کتان
بریان کرده یکمثقال نشاسته نیم مثقال این یک شربه بود این جمله که یاد کرده آمد طریق علاج این علت است
بر سبیل قانون کلی آماس اگر آماس خون بود نخست رگ باسلیق یا صافن باید زد و اگر آماس تازه باشد

رگ باسلیق زدن کفایت باشد واگر اماس کهن باشد یا بیمار ضعیف بود رگ مابض باید زد و این شراب دادن بگیرند
عناب گرگانی گزیده و دانه بیرون کرده صد درم عدس مقشر صد درم تخم خشخاش سپید و گشنیز خشک از هر یک صد درم
و چند هفت بار بوزن همه دارو ها آب باران بنهند و بپزند بمقدار چهار صد درم باز آید همه را در خرقه افکنند و بچکانند و بدست
بیفشارند لیکن صافی بچکانند و آن آب را چهار صد درم شکر سپید بر افکنند و بقوام جلاب آرند هر روز از این شراب
بیست درم با ده درم سکنگبین می نهند و اگر این شراب با گشکاب دهند روا بود و اگر با آب تخم خیار و آب خربزه
و تخم کدو و تخم خرفه دهند روا بود و آب خیار و خیار بادرنگ با شکر و روغن بادام سودمند بود و طعام مزوره از عدس
و سماق و اگر اماس صفرائی بود بگیرند اگر صفرا کمتر بود و خون بیشتر هم باسلیق زنند پس بمطبوخ هلیله استفراغ کنند
و اگر صفرا بیشتر بود و خون کمتر رگ نباید گشت بمطبوخ هلیله استفراغ باید کرد صفت آن بگیرند هلیله زرد مقشر
ده درم خرما هندی پاک کرده بیست درم آلو سیاه سی عدد عناب سی عدد سپستان یک مشت تخم کشوث
دو مشت برگ کسنی یکدسته بزرگ برگ عنب الثعلب یکدسته ترنگبین ده درم همه را بپزند چنانکه رسم است
و بدست بمالند و بپالایند و پانزده درم فلوس خیار چنبر تازه در وی مالند و باز بپالایند و سه طسوج سقمونیا انطاکی
مشوی در وی کنند و نیم گرم بدهند و اگر حاجت آید در مدت دو هم روز دو بار یا سه بار بدهند و سکنگبین ساده و غذا
مزوره و آب غوره و مانند آن و اگر گشکاب با شراب بنفشه دهند صواب بود و اگر شب وقت خواب شراب بنفشه
با لعاب اسپغول و شکر و یا با آب خرفه خورد صواب بود و اگر معده احتمال کند شب بر گشکاب خسپد و تا پدید آید که اندرین
اماس نخستین چه روی خواهد نهاد ضمادی سازند از آرد جو و خطمی و اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان و بنفشه و با طبیخ الخ بسرشند
و بروغن بنفشه چرب کنند و ضماد کنند و بر موضع اماس طبیخ برگ خطمی و بنفشه و شبت و حلبه بر چکانند نیم گرم و هر گاه که معلوم
گردد که بخواهد گشاد اندرین ضمادها آرد کرسنه و سرگین کبوتر و گرد آسیا زیادت کنند و هر گاه که در بول ریم پدید آید از بنادق
البزور چاره نباشد صفت بنادق البزور بگیرند مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار پنج درم مغز تخم کدو شیرین و تخم خرفه
و تخم خطمی پاک کرده و مغز بادام درخت شیرین و نشاسته و رب سوس و تخم خشخاش سپید و گل ارمنی و تخم کرفس و بزر البنج
از هر ده ده درم و در بعضی نسخها بزر البنج یک درم آورده اند همه را بکوبند شربت سه درم با شراب بنفشه و در جمله علاج
قروح آلات بول نافع باشد صفت صفت سفوفی که ریم پاک کند بگویند شربت سه درم با شراب بنفشه و در جمله
علاج بگیرند تخم خیار بادرنگ و تخم کتان از هر یک سه درم نشاسته و گل ارمنی از هر یک دو درم خشخاش چهار درم
شربت دو درم با شراب بنفشه دهند صفت قرصی که گرده و مثانه را پاک کند بگیرند مغز تخم خربزه و خیار بادرنگ
و کدو از هر یک پنج درم نشاسته و مغز بادام و شهدانه از هر یک چهار درم رب سوس شش درم تخم خبازی و تخم خرفه

و مغز جلغوزه و مغز دانه آبی و تخم طحلب پاک کرده و بزر الحماض و مغز بادام تلخ و صمغ و صمغ بادام و کثیرا از هر یک سه درم
تخم بادیان دو درم زعفران یک درم تخم کرفس جبلی دو درم و نیم شربه دو درم بامیخته خورند و نخود آب از نخود سیاه
و بسیار باشد که بسبب خام ماندن و دیر پختن آماس غایة گرمی و سوزانی بود و هر گاه که مزاج باعتدال باز آید خبازی و برگی
بقلی شود زود پخته گردد و طریق این آنست که کشکاب دهند با روغن بادام و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و آب کدو
و اگر تب نباشد شیر خورد و شکر و طعام اسفاناخ و ملوخیا و قطف و کرنب و برگ چغندر بروغن بادام در روغن شیر تازه
و چون مزاج باعتدال باز آید استفراغ کنند بطبیخ الخیر و عناب و سپستان و بیخ بادیان و بیخ کرفس و خیار چنبر و اگر
این طبیخ بر سبیل شربه خورند هر روز مقدار سی درم فلوس خیار چنبر صواب باشد تا بت قوی گوید آماس کرده را بحقنها
نرم علاج باید کرد و کشکاب و روغن و شیره حقنه نرم است و اگر لعاب خطمی و لعاب تخم خسم حلبه و لعاب تخم کتان و روغن
شیر تازه بهم بیامیزند و حقنه کنند نافع بود هر گاه که ماده سخت بد نباشد لیکن بسیار بود در سکنجبین دادن صواب بود
و هر گاه که ماده سخت تیز باشد و اندک بود ماء العسل دور باید داشت و آب نیم گرم همی دادن بشیر تنها دادم تا ماده را
نرم کند و تیزی آن زایل گرداند و در آمیختگی صفرا یا خون در علامتها تامل باید کرد تا کدام غالب تر است علاج در برابر آن
آمیخته باید کرد و ابن ماسویه میگوید خداوند آماس گرده و مثانه را اندر گرمابه نشاید رفت البته که زیان دارد
تا آماس از ریم پاک گردد باب ششم اندر صلب آماس بلغمی که در گرده پدید آید و علاج آن در شتر وقتها
اگر آماس گرم را علاج صواب بود و صلب گردد از بهر آنکه گرده عضوی است که هر گاه که دردی روز چند ماده بماند
سنگ شود و بدین سبب است که در وی سنگ و ریگ تولد کند و هر گاه که آماس صلب گردد با استسقا ادا کند
و سبب صلبی آماس یا ماده باشد غلیظ و سودائی یا آماس بلغمی یا آماس گرم بسبب آنکه آنچه لطیف تر باشد تحلیل پذیرد
و آنچه غلیظ باشد صلب شود یا سوء المزاج گرم یا سرد بافراط بود و ماده آماس بسبب افراط گرمی خشک و صلب شود
یا بسبب افراط سردی بفسرد از بهر آنکه نضج آن وقت باشد که حرارت معتدل بود و سوء المزاج که مفرد بود از نضج
باز دارد چه گرم و چه سرد علامت اما علامت سرد بلغمی آنست که پشت گران بود و گرده فرو می کشد و تهیج اندر جسم
و دردی و در همه تن پدید آید و حاجت برخاستن بول دیر دیر بود و لون بول و براز سپید بود و قوام بول غلیظ بود
همچون گل که در آب بشوید و از آب گرم و هوای گرم راحت یابد و پشت راست نتواند داشت و نبض بطی و سست و آن تاخی
باشد و منی رقیق و سرد بود علاجها اما خداوند آماس سرد بلغمی را چندانکه ممکن گردد قی باید فرمود و گلنگبین عسلی بوقت
بکار داشتن و شراب التین سودمند بود شراب التین صفة آن بگیرند انجیر سکری چندانکه خواهند و آنرا ابنوند در سه
وزن او آب تا دو بهره برود و یک بهره باز آید و آب از وی بپالایند و چند همه آن انگبین بر افکنند و بقوام آرند

واگر خواهند

و اگر خواهند که طبع را نرم کنند هر یکمن ازین شراب مقدار دو درم سپیده انجیر برافکنند و بیامیزند و لعوق خیارچنبر نیک باشد
صفت آن بگیرند عسل خیارچنبر سه جزو و عسل انجیر یک جزو هر دو را با یکدیگر بیامیزند و در شمس کنند تا غلیظ شود شربتی یک کفچه
و اگر انجیر را جداگانه در آب نیک بپزند و بپالایند و آن آب را بجوشانند تنها گر با اندکی انگبین پس عسل خیارچنبر بیامیزند
بکار برند طبع را نرم کند و اماس را بپزاند و تحلیل کند خداوند خناق و خداوند اماس معده را سودمند بود و هر روز اندر
آب زن می باید نشست که اندران آب بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم و کشکاب جو نیم کوفته و [illegible]
و شبت و برگ سداب و برگ شاهسپرم و اطراف کرنب و اطراف چغندر از هر یک دسته خشک جبلی دو مشت
اشنان یک مشت تخم حلبه و تخم کتان و خطمی از هر یک یک مشت انجیر سی عدد بنفشه یک مشت همه را بپزند و بپالایند و مقدار
هفتاد درم ازین مطبوخ بستانند و ده درم روغن شیره و پنج درم روغن بید انجیر و چهار دانگ بوره نان و نیم
همه را در هاون بمالند تا آمیخته شود و هر روز یکبار ازین حقنه بکار دارند اماس را بپزاند و ریم را پاک کند و اگر هنوز بول
غلیظ باشد و صافی نشود هر شب وقت خواب چهار دانگ ایارج فیقرا بخورند و شربتی آب گرم از پس آن جرعه جرعه
میخورد اگر بدین تدبیر گرانی زایل و ریم پاک شد نیک والا این حب بکار برند صفت آن بگیرند نانخواه و زیره
از هر یک یکدرم مصطکی یک درم و نیم صبر اسقوطری دو بار چند همه داروها همه را بکوبند و بپزند و آب برگ ترنج بسرشند
و اگر ترنج نیابند باب برگ بادرنجبویه بسرشند و حب کنند وزن هر حبی چهار دانگ هر روز یک حب بخورد پیش از
طعام و پس از طعام و لیکن تن را از رطوبتها پاک کند و مدد ماده اماس بکند صفت ضمادی نافع بگیرند
سنبل دو دانگ مصطکی نیم درم صبر اسقوطری یکدرم مر صافی چهار دانگ همه را بسایند و موم روغنی کنند
از موم زرد و روغن یاسمین و داروها را بدان بسرشند باب دوم اندر اماس صلب سودائی که در گرده پدید آید
اماس صلب که در گرده افتد از دو حال خالی نباشد یا ماده آن خلط سودائی بود یا اماس گرم یا سرد بسبب علاج
ناصواب صلب گشته بود اندرین باب سخن اندر اماس سودائی است علامتها گرانی پشت کمتر از گرانی
اماس بلغمی بود و بول سپید و اندک و رقیق بود و سبب اندکی و رقیق سده بود و اندر جانب تهیگاه المی باشد
خلقی و اعراض مالیخولیا و علامتهای سودا ظاهر بود و گرده بدان صعبی نباشد لیکن باشد که پشت همچون کمان شود
و راست نتواند کرد و سرینها و پایها لاغر و ضعیف گردد و جمله اندامها فرودین ضعیف و لاغر شود و باشد که بسبب سده
و ضعیفی قوتهای گرده آب که با کیلوس بجگر اندر آید از خون جدا نگردد و با خون اندر رگها بگذرد و با اندامها رسد
و با استسقا بازگردد و هرگاه که با خون آمیخته بود رنگ بول رنگی بود گرفته و بتازی آنرا آنکه گویند و هرگاه که صفرا
آمیخته بود با خون بول سرخ و درفشان بود و بتازی مشرف گویند نخست قانون که در باب گذشته یاد کرده

آمده است بیش باید گرفت و بران طریق رفت و استفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد و اگر قوت ضعیف و علت عسر بود
ماء الجبن که بسکنگبین افتیمون کرده باشد می باید داد چنان که اندر کتاب سیوم یاد کرده آمده است و اطریفل بزرگ
بکار داشتن سودمند بود و از غذا از بزره با اقتصار باید کردن تا آن وقت که اندر بول اندک مایه زلکی پدید آید پس
رگ باسلیق فشاردن و حقنها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و این ضماد با برنهادن صفت
ضمادی که ابوالحسن الثراحی میگوید ابوطاهر الطبیب اندرین آماس این ضماد بکار داشتن بگیرند تراشه کدو تر
و تراشه خیار و شکوفه بید و برگ خبازی و همه را بکوبند و آب بکشند و اندر هاون سرب کنند و بسایند
بسیار تا کبود شود و چیزی از سرب حل گشته با آن بیامیزد و روغن بنفشه مقداری برچکانند و باز بسایند تا همه یک چیز
گردد پس لختی بر گرده طلی کنند و خرقه کتان بدان باقی ترکنند و بر موضع کرده بپوشند و هر وقت که خشک شود
باز ترکنند این ضمادی است که همه آماس صلب سودائی را تحلیل کند و ابوالحسن برنجی میگوید من اندرین ضماد
آب کسنی و آب گشنیز تر زیادت کردم و اندر علاج تو هر قضیب بکار داشتم سخت نافع بود و یا انک بفصد
وقی و برتین فرمان نمی برد در مدت چهل روز علت زایل شد و می گوید مقصود از باز گشتن این قصه آنست که معلوم
گردد که اثر این ضماد اندر تحلیل اخلاط غلیظ چگونه قویست و با فایده باب یازدهم اندر اماس صلب که از اماس گرم
یا سرد تولد کند در گرده علاج آن علامت این علت آنست که نخست اماس گرم یا سرد بوده باشد پس صلب گشته اما اگر
اماس خونی بوده باشد چون صلب گردد از دردی اندک خالی نبود و علامتهای خون ظاهر باشد و اگر صفرائی بوده باشد
علامت تشنگی و علامتها و صفرائی خالی نباشد و اگر بلغمی بوده باشد درد و سوزش نباشد و گرانی کند و اگر سودائی بوده
باشد نخست صلب بوده باشد و اکنون صلب تر از همه انواع بود نه درد باشد و نه حس و این جسرت بود نخست بباید دانست
که علاج اماس صلب که در گرده باشد دشوارست و اگر زود بعلاج مشغول نشوند عسر گردد و باشد که ریم کند و در بول ریم و
زرد آب پدید آید اماس سخت گذارش گیرد و هلاک گردد و ریم هر چه سپیدتر و هموارتر بود امیدوارتر بود و هر چه رنگ آن تیره تر
و بوی ناخوش تر و قوام ناهموارتر علاج آن دشوارتر بود و علاج اماس آنست که اگر مانعی نباشد رگ باسلیق زنند
و کشکاب با شراب الخیر با شراب بنفشه دهند و این حقنه بکار دارند بگیرند خسک یکمشت زرگ و اطراف کرنب
و اطراف چغندر از هر یک یک دسته خطمی در صره بسته و سوسن در صره بسته از هر یک یکمشت الخیر بستی عدد
پرسیاوشان یکمشت بزرگ تخم خیار بادرنگ و تخم خربزه از هر یک مشتی نیم کوفته همه را بپزند و بپالایند و مقدار
رطل بغدادی بگیرند و سه زرده خایه مرغ خام برافکنند و مقدار پانزده درم یا بیست درم روغن شیره خالص بادام
بیامیزند چنانکه همه یکی شود و سه بار بکار دارند و موضع گرده را به پیه بط و پیه مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و این ضماد

و حال زرد و سرخ باشد و یک طریق بول
تا بهتر شود بهتر آن پدید آید

برنهند بگیرند تخم کتان و حلبه و تخم خبازی از هریک پنج درم شبت و بابونه و خطمی از هریک چهار درم مقل و اشق و علک البطم
از هریک سه درم مقل و اشق را در آب حل کنند و داروها بدان بسرشند و ضماد کنند و اسفنج را در آب گرم کرده اما سپهسالار صاحب بهری
خوبست و هرچه اندر علاج آماس جگر که صلب گردد و یاد کرده آمده است اندرین باب بکار دارند از شربتها و ضمادها
زعفران و غذا سبوس آب با انگبین و روغن بادام فرمایند و مزوره ماش مقشر و خبازی و اسفاناخ و کدوی پخته
و زیره با شیرین کرده با انگبین کرنب و اگر اندر آماس گرده از جماع پرهیز باید کرد و اگر جماع کنند علاج باید بر گردد و بسر گرده
آماس ریم کند و در بول آمدن گیرد و اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق زنند و کشکاب دهند با شراب خشخاش گرم با
شراب بنفشه که با شراب الخیر و اگر حرارتی نباشد تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه و تخم کدو همه پاک کرده بکوبند
و هر روز مقدار پنج درم بدهند و اگر بول ریم باز ایستد هر روز سبوس آب دهند با شکر و روغن بادام و اگر حرارتی غالب
نبود سکنجبین دهند با ماء العسل ریم باز آید و هرگاه که ریم باز ایستد بدان قناعت نباید کرد مگر که درد و گرانی
بان زایل شود و قاروره صافی شود و مدتی بران حال بماند تا بران اعتماد شاید کرد و پس اگر هنوز گرانی مانده باشد
شراب الخیر می باید داد و شیر خر با قرص کاکنج سودمند بود و بسیار باشد که آب تخمها ریم را پاک کند صفت سفوفی
که ریم باز گرفته را بگشاید و پاک کند بگیرند قطراسالیون سه درم راسن خشک کرده یکدرم و نیم تخم بلیون دو درم تخم کرفس
یک درم و نیم درم تخم بادیان و انیسون از هریک درمی همه بکوبند شربتی دو درم بامداد و دو درم شبانگاه با شراب الخیر دهند
صفت ضمادی که ریم باز گرفته را بگشاید بگیرند تخم کرفس و پوست بیخ او و قطراسالیون و صمغ البطم و قصب الذریره
و برگ عشق و راسن خشک و برگ خشک از هریک برابر ضمادی سازند با موم و روغن خیری و بگرمابه و آب نیم گرم
بر موضع کرده ریختن نافع بود خصوصا بناشتا ضماد برنهادن و شربتها که یاد کرده آمد می دادن صفت شرابی که
گرده را پاک کند بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و دوقو و مورد و قطراسالیون و حسک جبلی و تخم بلیون و راسن
خشک و عنصل مشوی همه برابر جمله در سرکه بزنند تا مهرا شود و به پالایند و بر سرکه کمین انگبین برنهند و بقوام
آرند شربتی بیست درم و گرده را بروغن بنفشه چرب باید داشت و اگر ریم بآسانی همی بالا یابد این شراب نشاید داد
صفت قرص کاکنج بگیرند گل سرخ و طباشیر و تخم خرفه و نشاسته و صمغ عربی و کثیرا و گل ارمنی و گل قبرسی از هریک
دو درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ از هریک سه درم کهربا یکدرم و نیم ریوند چینی یکدرم سنبل و مروارید از هریک
دو درم کاکنج سی عدد همه را بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند و اقراص کنند هر یکی ۲ درم هر روز یک قرص
با چهل درم شیر خر بدهند و سه ساعت صبر کنند پس ان شاء الله از سبوس آب دهند و از گوشتها گوشت کبک و طیهوج
سودمند بود صفت سفوفی که او را المجموع گویند گل سرخ و طباشیر و آرد غبیرا و آرد عدس و کاکنج و برگ سماق و

وپست بیخ و بستانی و بوزیدان و تودری و تخم خشخاش سیاه و بزرالبنج و پوست اناج از هریک یکدرم و نیم بسد
و کرویا و ریوند چینی و گل ارمنی و گل قبرسی و قیمولیا و حب القلب و جلغوزه و تخم کرفس از هریک یکدرم تخم خیار
و خیار بادرنگ و تخم خرفه و تخم پنجنگشت از هریک دو درم دانه مویز و خرنوب شامی از هریک سه درم همه را بکوبند و بیزند
شربتی هر بامداد سه درم و شیرخر از پس وی یک قدحی کوچک و هنگام خواب دو درم با آب سرد این سفوف آن وقت
باید داد که خواهند که جراحت درست شود و ریم باز ایستد و ضماد نیز ازین گونه باید کرد صفت آن بگیرند اقاقیا
و حضض از هریک درمی دم الاخوین دو دانک آرد کرسنه دو درم ارد جو سه درم کعک بریان کرده سه درم گل سرخ
و گلنار و شیاف مامیثا از هریک یکدرم و اگر مزاج بیمار احتمال کند یکدرم کندر درافزایند و همه را بسایند و آب
برگ مورد تر بسرشند و ضماد کنند سودمند بود و این ضماد باید که جز بوقت طعام خوردن برندارند و همچنین طبیبی آورده
که آب مورد تر تنها برنهادن نافع بود باب دوازدهم اندر بثره و جرب که گرده را و جمله آلات بول را پدید آید
و علاج آن اگر بثره اندر گرده بود تنها علامت وی آنست که درد و سوزش لازم بود و درد گرده و حرارت و رسوبی عظیم بود
باشد که تب آرد و از تشنگی خالی نبود و اگر اندر مجریهای بول و اندر قضیب باشد و اگر این را زود علاج کنند
زود بهتر شود و زایل گردد و اگر تغافل کنند قرحه شود و مشکل گردد و علامت گرده آنست که خارش اندر گرده باشد
که در بول لعابی غلیظ همچون گل و آب بیرون آید و اگر جرب در مجریها و اندر قضیب بود خارش اندرین قضیب
و بیخ رانها بود و بوقت گذشتن بول دغدغه کند و خایه نیز بمشارکت بخارش آید و اگر در مثانه بود خارش
لازم بود و هرگاه که جرب محکم شود اندر بول رسوبی قشاری و نخالی پدید آید علاج این علت علاج بالفصد و حجا
مت بکرگاه باید کرد و داروی مسهل نباید داد از بهر آنکه داروی مسهل ماده را از بالا فرود آرد و هیچ زیادت نکند و ترتیب علاج
برین گونه باید نخست اگر مانعی نباشد و قوت برجای بود رگ باسلیق باید زد و پس هرگاه که حجامت کردن پس حقنه
بکار داشتن صفت حقنه بگیرند خسک و بابونه و اکلیل الملک از هریک مشتی اطراف چغندر از هریک یکدسته
تخم معصفر نیم کوفته و تخم کتان و تخم حلبه و سبوس گندم و خطمی از هریک یکمشت سپستان و عناب گرگانی از هریک
مشتی جو کوفته دو مشت بپزند چنانکه رسم است مقدار هفتاد درم بستانند و پانزده درم روغن بنفشه بر افکنند
و ده درم شکر سپید و نیم درم نمک سوده همه با یکدیگر بیامیزند و هر روزی بکار برند و بریق هر سه روزی قی کنند و از پس قی
هیچ طعام و شراب نخورند مگر جلاب گرم مقدار پانزده درم و طعام او اسفیدباجه و جرب دهند و اسفاناخ و کشک و آنچه
بدین ماند و چون روزگار دراز شود طعام او از غوره و سماق و انار دانک و آنچه بدین ماند لیکن بس ترش نباید
و از پس این استفراغها سفوف بکار دارند صفت آن بگیرند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه از هریک پنج درم

بثره

جرب

نالی

نشاسته و صمغ و کثیرا از هر یک دو درم تخم خشخاش سپید و بزرالبنج سپید از هر یک دو درم رب سوس چهار درم
تخم خرفه ده درم همه را بکوبند و ده درم بزرقطونا باوی بیامیزند شربتی هر بامداد سه درم با هفت درم شراب [illegible]
و شراب شاهتره جوشانیده و پانزده درم شراب شیرین و اندر سر قضیب شیاف ابیض از شیر زنان و روغن گل سوده
اندر چکانند و بهترین چیز در آب گوگرد نشستن است و از آب خوردن و بوالحسن البرغی میگوید مردی را این علت
پدید آمد و رنجی صعب کشید او را بفرمودم تا بآب گوگرد زده در وی نشیند و از آن آب بخورد و برفت و از پس
ده روز باز آمد و رنج از وی زایل گشته بود و آنجا که آب نبند گوگرد در آب سایند و در شراب بجوشانند و از آن
شراب اندک اندک میخورند و هم ابوالحسن میگوید طبیبی را دیدم که اندرین علت آب آهنگران فرمود خوردن
و کنیزکی بهمند در این علت افتاد و ابوطاهر طبیب بفرمود تا بنشیند بآب آهنگران نرم میکنند و برمی دارند کنیزک
این علاج میکرد بزودی علت زایل گشت **صفت** سفوفی سودمند بگیرند طباشیر دو درم تخم خرفه سه درم
صمغ پارسی و نشاسته و کثیرا از هر یک دو درم ریوند چینی یکدرم انبرباریس پاک کرده هفت درم ماميران
چینی یکدرم کنجد سپید بریان کرده پانزده درم گوگرد خوردنی ده درم شکر طبرزد بیست درم مغز تخم خیار و
خیار بادرنگ از هر یک ده درم شربتی سه درم با پنج درم لعاب اسپغول و شب وقت خواب و دو درم با آب
کسنی بومید بهند و در گرده و قضیب و زهار و حوالی آن روغن گل گرم کرده می مالند و هر سه روز در گرمابه می شوند
و در آن نرمی نشینند نافع بود **صفت** حسوی سودمند بود بگیرند کنجد بریان کرده ده درم شکر طبرزد پانزده درم
نشاسته چهار درم آرد برنج سه درم کنجد را بکوبند و آشامه سازند چنانکه رسم است و روغن بادام برافکنند
و بدهند و آورده اند که شیر خر اندرین علة نفعت **باب سیزدهم** اندر بول خون و شکافته شدن رگی اندر گرده اسباب
خون آمدن از مجری بول هفت نوع است یکی بسیاری خون است اندر همه تن و در رگهای گرده یا بدان
سبب رگی گشاده شود یا بشکافد دوم آنکه طعامها و داروهای گرم و تیز خورده بود چون پلپل و سپندان و سیر
و فرفیون و صمغ سداب و جندبیدستر و مانند آن سوم آنکه چیزی گران بردارند یا از جای بجهند یا مانند این کنند جماع
که قوت بدان موضع رسد یا زخمی و آسیبی بر موضع گرده رسد و رگی گشاده شود یا بگسلد چهارم بسیاری جماع پنجم آنکه
تری غلبه کند آغشته و نازک شود و خون از وی بیرون شود ششم آنکه بلایی در گرده افتاده باشد و رگها را از هم باز
و بطرقاند هفتم آنکه بسبب تبی گزاز و سوء المزاج سرد و خشک رگی بطرقد و این اسباب یا اندر گرده افتد یا اندر مجری بول
که میان گرده و مثانه است یا اندر مثانه **علامتها** اما آنچه سبب بسیاری خون بود گاهی بول آمیخته آید و گاهی خون صرف آید
و بسیار آید و امتلاء رگها و علامتهای خونی بران گواهی دهد و آنچه سبب آن خوردن طعامها و داروهای سرد بود

اسباب آن علامت آن پدید بود و خون کی بیرون آید گرم و سوزان بود و آنچه از زخمی و آسیبی و رنجی باشد اسباب آن
و علامت آن پدید بود و ناگاه افتد و بیکبار بسیار بیرون آید و آنچه از بسیار جماع بود همچنین است علامت آن پدید بود
و آنچه از غلبهٔ رطوبت افتد علامتهای رطوبت بران گواهی دهد و اندک اندک تراید و آنچه سبب آن سوء المزاج
سرد و خشک بود علامتها آنک اندر جایگاهش یاد کرده آمده است و به باید دانست که آنچه از گرده آید بود و از
منش گشتن خالی نباشد و گاه نبود و در جایگاهش یاد کرده آمده است و به باید دانست که آنچه عقله شده باشد
یعنی بسته شده بود و شکسته همچون پارهٔ جگر بیرون آید و الم در پشت و پهلوها ظاهر بود و آنچه از مجریها آید سبولهای آن
تهی گاه ازان خبر دهد و اندک بود و آنچه از مثانه آید سخت اندک بود از بهر آنکه در مثانه رگهای بزرگ که در وی
خون بسیار بود نیست و گاه باشد که خون از قرحه آید که در گرده باشد لیکن خون صرف بود و گاهی با بول
آمیخته بود و علامتهای قرحه و علاج آن اندر بابی جداگانه یاد کرده آید علاج بنگرند اگر مانعی نباشد
از هر دو دست رگ باسلیق بگشایند و باندازهٔ قوت خون بیرون کنند و از طعامهای غلیظ و شربتهای ادرار
کننده باز دارند و سفوفی کاکنج دهند صفت آن بگیرند کهربا یکدرم ریوند چینی چهار دانگ افیون مصری دانگی کندر
گل مختوم گل قبرسی نشاسته کثیرا صمغ عربی از هر یک درمی و کاکنج بیست عدد و صمغ الکمکام دو درم این
دارویی است که از یمن آرند و زنان از بهر قطع بکار دارند و این دارو را ضرو گویند و ودع محرق و بسد و عقیق
از هر یک یکدرم همه را بکوبند یک نیمه ازین دارو با آب لسان الحمل بسرشند و دیگر نیمه بکار دارند هر بامداد
از آنچه سرشته باشند یکدرم با مقدار پانزده درم شراب مورد کر شراب غوره کر شراب ریواج بدهند
و آنچه است مقدار چهار درم یک وزن آن تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کدو پاک کرده بکوبند و با آن
بیامیزند و شبانگاه وقت خواب دو درم با شراب مورد کر با رب آبی بدهند و اگر آب و تشنگی و حرارت
غالب بود این معجون و سفوفی با کشکاب دهند و از پس سه ساعت سکنگبین سفرجلی دهند و تا میل کند
اگر این خون که می آید سیاه و غلیظ باشد باز ندارند تا آن وقت که ببینند رقیق شد پس باز دارند ابو الحسن
الترنجی میگوید چیزی نادر شنیده اندر علاج خون آمدن از گرده و آن چنان است که گوشت ماهی که آن را
بتازی السمک الحسین النهار گویند و بپارسی مار ماهی بسوزند تا سیاه شود و یک جزو از آن و یکجزو گل مختوم و یکجزو سعد
همه را با یکدیگر بکوبند و با یکدیگر بیامیزند شربه یکدرم با پانزده درم شراب مورد کر شراب غوره کر شراب
کر شراب ریواج بکار برند صفت سفوفی که بسر جنین بکار داشته است بگیرند اظفار الطیب فرانگ آقاقیا
و کندر و بلوط برابر همه را بسایند شربه دانگی و نیم با آب سرد دهند صفت اقراص کهربا از بهر این علت بگیرند

کهربا بجزو

کهربا نیم درم گلنار و عصارهٔ لحیة التیس از هر یک دو درم و نیم کندر دو درم تخم کرفس یک درم افیون دو درم قرص کنند
هر یک بوزن یک مثقال شربتی یک قرص با نقیع سماق دهند صفت اقراص شب بگیرند شب یمانی یک درم کهربا دو درم
صمغ نیم درم دم الاخوین گلنار از هر یک یکدرم همه را با آب برگ خرفه بسرشند و قرص کنند صفت قرص دیگر بگیرند
تخم خشخاش گل ارمنی عصارهٔ لحیة التیس صمغ اقاقیا کهربا استاربست با آب لسان الحمل بسرشند صفت
قرص دیگر بگیرند تخم خیار و نشاسته کثیرا از هر یک چهار درم گلنار دو درم سک یکدرم با آب لسان الحمل قرص کنند و عصارهٔ
مورد و عصارهٔ کهنه و عصارهٔ برگ اسپغول و عصارهٔ لسان الحمل با اندکی گلنار و سر و گوزن سوخته و عصارهٔ لحیة التیس
بر قضیب اندر چکانیدن سودمند بود و در احلیل چکانیدن سخت نافع بود و ضمادهای قابض بر نهادن صفت
آبزن قابض بگیرند برگ مورد تر و مازو و گلنار و جوز السرو و نار پوست و گلسرخ همه را بپزند و به پالایند و اندر وی نشانند
سودمند بود صفت ضماد بگیرند عدس مقشر و آبی جبلی قابض و حب الآس و تخم خشخاش و پوست و همه را بکوبند
با عصارهٔ برگ مورد تر بسرشند و بر موضع گرده نهند و اگر اقاقیا و گلنار و سماق درین ضماد زیادت کنند صواب بود
و از همه حرکتها و از جماع باز دارند و طعام سماق با و غوره با و انار با و دباجه و بالوده بنشاسته و روغن بادام فرمایند
و آنرا که بقی حاجت آید قی بر طعامها چرب و شیرین فرمایند و بر کشکاب و هیچ داروی تیز از بهر قی ندهند و ابوالحسن
البزکی میگوید اندرین باب علاجها غریب بسیار شنیده ام که اندر کتابها نیست و آن آنست که از معتمدی شنیدم
که مقدار یک حبه نوشادر با یکدرم گل مختوم سوده بیازمودم همان روز خون باز ایستاد و میگوید بصره پیرزنان این
علت را علاج میکردند بخایهٔ شترمرغ و زنان غنچه می کردند و بر اثر آن شراب قابض می دادند و من یکی را این حکایت
کردم و بیازمودم همان روز خون باز ایستاد و حبس البول هم علاج کردم و می گویند که این خاصیت خایهٔ شترمرغ را است
دهم او میگوید ببغداد مردی اصفهانی را این علت بود و در چهار دیده لاغر شد پس از مدتی دیدم او را بحال سلامت
باز آمده از وی بپرسیدم که آن علت زایل شده است بار گفت اتفاق افتاد که سبوئی بزرگ خیار بریان کرده
خوردم و علت زایل شد من او را گفتم همانا که مادهٔ زایل شده بود و این اتفاق بیفتاد و تو گمان بردی که خیار
سود داشت مردی سوگند خورد که بسیار کس را آزمودم و همه را سود داشت و باز بستن فم گرمابه است هند که ورا
با موخت و بخورد و علت زایل شد باذن الله عز و جل و اگر سبب علت سوء المزاج سرد و خشک بود
حقنه که از سر بز و گوشت کبوتر بچه و روغن دنبه سازند سودمند بود و پیه آگنده که مغز با کرده باشند کی با اندکی بادیان
سودمند بود و در طعامها پیه بط و پیه مرغ خانگی می باید کرد و حریره و باجه و خایهٔ مرغ نیم برشت و حلوا فانید با تخم
خشخاش سودمند بود و روغن یاسمین و روغن سوسن مالیدن و در موضع گرده نافع افتد و اگر سبب علت

زحمتی دارد سببی بود درک باید زد و طعامهاء سبک باید فرمود و ضمادها از گل ارمنی و صبر و حضض و اقاقیا و مر باید فرمود
بسرکه و گلاب سرشته و قی سخت نافع بود و اسهال حاجت آید اسهال بحقنه نرم باید و اگر سبب غلبهٔ تری بود
نخست قی باید فرمود و علاج سوء المزاج ترکردن چنانک در باب گرده آمده است و اگر سبب علت داروی تیز خوردن بود
بهترین کار آن بود که در حال قی کنند و پس شیر تازه میخورند صفت حسوی که بدان قی فرمایند بگیرند بر صد درم سرگاو
سی درم روغن گاو سی درم همه بجوشانند چندانک روغن گاو بگدازد پس بنجدرم آرد سمید در افکنند و بجنبانند تا هموار
و بدهند نیم گرم دهند شربتی تمام تا قی کند و اگر این حسو بهر غذا و علاج دهند روغن گاو ده درم کنند و شیر را بارد بهتر بجوشانند
و اندک شکر در افکنند و اندک روغن بادام بر چکانند در همه انواع این علت نافع بود باب چهاردهم اندر بسته شدن
خون در مجری بول علاج آن هر گاه که بطریق بول خون آمده باشد و بی علاجی صواب ناگاه باز ایستد و بول بدشواری
بیرون آید و در گرده و مجاری بول گرانی و تمدد پدید آید بباید دانست که خون در گرده یا مجاری بول بسته شده است
و بی خلاف علاج از داروهاء مفرد که خون بسته را بگشاید مر است و قردمانا و عود و ایرسا و حب البلسان و اظفار الطیب
و پنیرمایهٔ خرگوش و غاریقون و زراوند طویل اما هر یک مثقال با سه وقیه آب کرفس باید داد کر با سکنگبین بزوری
کر با سکنگبین ساده و قردمانا همچنین یکمثقال هم با آب کرفس کر با آب گرم و عود فاوانیا دو درم با آب گرم و اظفار
الطیب دو درم با آب گرم و حب البلسان دو درم هم با آب گرم و پنیرمایهٔ خرگوش یکدرم تا یکمثقال اندر نخوداب
و غاریقون یکمثقال در نخوداب و زراوند یکمثقال هم در نخوداب یا در آب گرم یا در شراب ممزوج یا در سکنگبین
و اگر شبت را بسوزند و خاکستر آن مقدار یکدرم با پنیرمایهٔ خرگوش بیامیزند و بابونه و سداب اندر آب بپزند و بالا بند
و با این آب چند روز بدهند خون بسته را بگشاید و سکنگبین بوسته خوردن مجریها را پاک کند باب پانزدهم
اندر قرحه گرده و هم الثهاب بول و معالجات آن الثهاب بول گرده است و مثانه و مجریها که میان هر دو است و این
مجریها را طبیبان بتازی برابخ گویند و تفسیر برابخ بزفان اهل خراسان موری است و اسباب ریش گرده
و مثانه و مجریها همه یکسانست و علاج نیز هم بیکدیگر نزدیکست لیکن علامتها هر یک دیگرگونه است اما اسباب قرحه
سه نوع است یکی سببی از اسباب تفرق الاتصال چون گذشتن خلطی تیز که بر آن الثهاب بگذرد و آنرا بسوزد و بخراشد
و چون گذشتن سنگی از سنگها که در گرده تولد کند و از آن موضع جدا گردد و در مجاری بگذرد و آنرا بخراشد و ریش کند
و بسیار باشد که در اندامی دیگر که بالاء گرده است ریشی بود و بخته گردد و ریم کند و ریم از وی فرود آید بر الثهاب بول
بگذرد و آنرا بسوزد و ریش گرداند دوم آنکه آماس کرده بخته شود و ریم کند و بگشاید سوم آنکه رگی بطریق قیا یا بکسلد و خون
پرانیدن گیرد و علاج صواب برود یا بثره کوچک برآید و خداوند علت علاج نیابد تا تغافل کند و بثره و موضع رگ بدین سبب ریش گردد

اگر قرحه اندر گرده باشد علامتها خاصه او آنست که درد اندر کمرگاه باشد و بجانب پهلوها که آنرا اضلاع الخلف گویند همی رسد
تا بهنه بتازی العطن گویند و یا برابنها فرود آید و از بالا گاه باشد که تا بکتف برآید و تشنگی غالب بود و از منش گشتن
و عسر البول خالی نباشد و از درد بی قرار بود و با تب بود و سوزش صعب بود و نبض صلب باشد اگر قرحه در مجریها و براریج
بول آید درد بزیر ناف و تهی گاه و بیغولها ران بود و بول اندک و بدشواری آید و بوقت آمدن بول درد سخت تر شود
و اندر بول گوشت پارها رقیق و کوچک بیرون آید همچو بشره ماهی خورد و علقه و گوشت پاره نباشد و ریم سخت اندک آید
و اطراف سرد می شود و باشد که همه تن سرد شود که تب تا هیچ گرم نشود و اگر قرحه در مثانه باشد درد اندر زهار
و بن قضیب باشد و بیغولهای ران و گاه بخسبید و هیچ بول بی خون و ریم نباشد و خون او رقیق باشد و اندک و اگر در گرده تنها باشد
یا در مثانه تنها یا در مجریها تنها بود علامتها خاصه هر یک جدا گانه باشد و اگر در مجریها و مثانه نیز باشد همه علامتها که یاد کرده آمد
بهم باشد و صعبی علت و سهلی آن از صعبی و سهلی اعراض علامتها معلوم گردد علاج اما اگر قرحه در گرده باشد و علامتها
خاصه آن ظاهر باشد نخست نگاه باید کرد که درد در جانب راست است و یا در جانب چپ اگر در جانب راست باشد
از دست راست رگ باسلیق گشاید اگر مانعی نباشد و اگر از جانب چپ است از دست چپ رگ باید زد و اگر در هر دو
جانب باشد رگ از هر دو دست باید زد از بهر آنکه علامت آن بود که قرحه در هر دو گرده بود و اگر قرحه در مجریها بود
رگ صافن زدن اولیتر پس تدبیر آن باید کرد که قرحه را بشویند و ریم از آنجا پاک کنند پس تدبیر رویانیدن جراحت
کنند اما اگر تب می آید و مزاج گرم نباشد قرحه را بدین طبیخ و مانند این پاک کنند بگیرند بیخ کرفس و بیخ بادیان
و اذخر و هر سه را بپزند و بپالایند با ماء العسل بیامیزند و می دهند صفت سفوفی گرم که ریم را پاک کند بگیرند قطرا
سالیون و تخم کرفس و انیسون و فو و مو و راسن خشک و مغز تخم خیار بادرنگ و مغز تخم خربزه همه را بکوبند شربه یک درم
با ماء العسل دهند صفت سفوفی دیگر بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و قطراسالیون و زوفا خشک از هر یکی
دو درم کندر سه درم شربه دو درم با بیست درم ماء العسل و طعام گوشت کبک و طیهوج و گنجشک و مانند این فرمایند و اگر
تب همی آید یا مزاج گرم بود قرحه را و مجریها را بآب تخم خربزه و تخم خیار و خیار بادرنگ با جلاب یا با ماء العسل آمیخته
بشویند و اگر احتمال کند با مغز این تخمها تخم کاکیان بکوبند و بیامیخته کرده یا جلاب بسرشند و مغز چلغوزه کوفته و اندکی
تخم کرفس با ماء العسل کرده و مثانه را از ریم پاک کند و شیر خر با آب تخمها یا با شکر درین علت سخت نافع بود
و طعام مزوره فرمایند از غوره و سماق و انار دانگ لیکن سخت ترش نسازند و اگر قرحه پاک نباشد و ریم باز ایستد
بیمار را در آبزن باید نشاند و اندر آن آب خسک و برسیاوشان و سبوس گندم و برنجاسف و اندکی سرگین کبوتر
پختن و موضع گرده را و بیغولها ران را و زهار را بروغن چرب داشتن و اگر آمدن بول و ریم با درد صعب بود در سفوفها که

یاد کرده آمده است بزر البنج و قشور اللفاح و شیح و بیخ و افیون باندازهٔ حاجت زیادت کنند و در آب آن پوست خشخاش
اندر بزند و شیاف ابیض که اندر علاج چشم یاد کرده آمده است اندر شیر زنان حل کرده با روغن بیامیزند و در قضیب چکانند
بزراقه و مثانه را با روغن گل چرب دارند پیوسته صفت حقنه که درد را بنشاند بگیرند کشک جو و سبوس گندم و برگ
عصا الراعی و برگ لسان الحمل همه را بپزند همچو کشکاب و بپالایند و روغن گل بگیرند و یا سه همسنگ روغن آب عصا الراعی
گر آب لسان الحمل بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند ازین روغن ده درم با چهل درم
ازین کشکاب بیامیزند و نیم گرم کرده بکار برند صفت سفوفی که درد را بنشاند بگیرند بزر البنج دانگی افیون نیم دانگ
مغز تخم خیار یک درم این همه یک شربه بود در حال درد بنشاند و شراب خشخاش و شیر خر درد را بنشاند و همچنین اقراص کاکنج
درد را بنشاند و قرحه برویاند صفت آن بگیرند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یک ده درم گل ارمنی و صمغ
عربی و کندر و دم الاخوین از هر یک دو درم و نیم تخم خشخاش سپید و مغز بادام شیرین و رب السوس و نشاسته
و کثیرا از هر یک دو درم تخم کرفس دو درم افیون یک درم کاکنج خشک شش عدد شربه سه درم با شراب بنفشه سود مند بود
صفت نسخهٔ دیگر عیسی بن شهار بخت بگیرند بزر البنج و تخم کرفس از هر یک ۳ درم تخم بادیان دو درم زعفران
و بزر الحماض و مغز جلغوزه و افیون و مغز بادام تلخ کوهی از هر یک ۳ درم کاکنج بیست و پنج عدد تخم خیار پاک
کرده دوازده درم شهدانه شش درم همه را بکوبند شربه ۳ درم با آمیخته و در بعضی نسخها کاکنج پنجاه عدد است
و گاه مقدار دو درم است و پس ازانکه ریم پاک شده باشد و خون صافی بی ریم همی پالاید تدبیر رویانیدن جراحت
باید کرد و اقراص خشخاش درین باب سخت نافع است صفت آن بگیرند تخم خشخاش سپید و سیاه
از هر یک دو درم بزر البنج چهار دانگ کثیرا و صمغ عربی نشاسته گل ارمنی و گل قبرسی و گل مختوم و گل سرخ و گلنار
و گل سماق از هر یک یک درم طباشیر و کهربا از هر یک یک درم و نیم کندر و نیم درم ریوند چینی دو دانگ همه را بکوبند
و به پزند به آب برگ لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند شربه یک مثقال با دو درم سکنگبین سفرجلی یا با کشکاب
و اگر اندرین قرص دم الاخوین و حب الآس و قرطاس محرق زیادت کنند قوی و زداینده تر بود و اگر قرحه
در مثانه بود اندر سفوفها حب القلب و ودع محرق و سپید و مروارید خرد زیادت باید کرد و روغن گل که در چکانند
با عصارهٔ لحیة التیس بباید جوشانید تا قوت آن بگیرد از بهر آنکه مثانه عصبانیست و قرحهٔ آن دیر تر درست شود
و جراحت آن دشوار روید و بر موضع گرده و تهی گاه ضمادی قابض می نهند صفت ضماد بگیرند آرد جو و کعک بغدادی
بریان کرده و گل و گلنار و حضض و شیاف مامیثا و برگ سماق و خرما و قنب همه را بکوبند و به آب برگ لسان الحمل
بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند گل سرخ و گلنار و سماق و کندر و برگ مورد و گوشت سیب و آبی ترش

برابر ۱۸۱

برابر همه را بکوبند و بآب مورد تر بسرشند یا بآب و اگر برگ عوسج و خرنوب نبطی و انار پوست در آب بپزند و خرقه
بدان تر کنند و بر موضع کرده و تهیگاه و بنغولها و ران و بر زهار می نهند سخت نافع بود و اگر قرحه اندر مجری بها بود ضماد
گاه گاه بر باید نهاد و پیوسته نباید نهاد صفت معجونی رویاننده و برازنده بگیرند مقل و صمغ البطم و گل ارمنی و گل
مختوم و قبرسی و قیمولیا مغسول از هر یک دو درم طباشیر و صمغ عربی و نشاسته و کثیرا از هر یک درم تخم لسان الحمل
سه بسبد [?] و کهربا و سرو کوذن سوخته از هر یک یکدرم شربه یکدرم و نیم با شراب خشخاش گر با رب سیب و مانندآن صفت
سفوفی دیگر رویاننده و پاک کننده بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه از هر یک پنج درم گل ارمنی و قبرسی و مختوم
و کشنیز و نشاسته و کثیرا و صمغ فارسی و تخم خرفه و طباشیر از هر یک دو درم تخم کرفس و انیسون و زوفا خشک
و دم الاخوین و کهربا از هر یک یکدرم ریوند چینی یکدرم و نیم همه را بکوبند شربه سه درم با شراب ریواج و مانندآن
و صمغ فارسی که درین سفوف همی آید صمغ آلوست صفت پاک کننده و رویاننده بگیرند صمغ پارسی و صمغ عربی
و کثیرا و نشاسته و تخم خرفه و طباشیر و گل مختوم و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ برابر همه را بآب لسان الحمل قرص کنند
شربه از دو درم تا سه درم بیامیخته گر با شراب شیرین و اگر مزاج گرم بود با آب لسان الحمل گر با لعاب اسبغول گر با
گلاب دهند صفت قرصی دیگر بگیرند اسفیداج ارزیر شسته و خشک کرده دو درم آهک صدف کراهی معود [?]
بسرکه و آب شسته و خشک کرده هفت کرت نیم درم قرطاس سوخته و دم الاخوین و حب الآس از هر یک یکدرم
و نیم صمغ البطم یکدرم همه را بکوبند و بشراب شیرین بسرشند شربه یکدرم با شراب مورد گر با شراب سیب و آبی
و غیر آن صفت اقراص شب بگیرند سرو کوذن سوخته و کثیرا و شب یمانی و گل ارمنی مغسول و گلنار
و تخم خرفه همه را برابر بکوبند و بآب برگ خرفه بسرشند شربه دو درم صفت نسخهٔ دیگر بگیرند شب یمانی و دم
الاخوین و گلنار از هر یک سه درم کثیرا شش درم صمغ عربی دو درم اقراص کنند بآب برگ خرفه شربه دو درم
با شراب مورد صفت اقراص کهربا بگیرند کهربا و کثیرا و نشاسته و صمغ و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یک سه درم
گلنار دو درم اقاقیا یک درم و نیم و در بعضی نسخها کهربا یکدرم است همه را بکوبند و بآب برگ لسان الحمل اقراص کنند
شربه دو درم بآب سماق و اگر باستفراغ حاجت آید جز لبقی [?] و حقنهٔ نرم و شیاف نرم علاج نشاید کرد و منفعت
در همه علتهای گرده و مثانه بزرگ بود اگر طبع نرم باشد و اگر نه هر پنج روزی قی کردن سودمند بود ماده را زایل کنند
و الجزوی بدان جانب دارد باز گرداند صفت حقنهٔ نرم بگیرند کنگ جو و سبوس گندم و خشک و برگ چغندر و برسیاوشان
و خطمی همه را بپزند و بپالایند و روغن کنجد بر افکنند یا ماء العسل بیامیزند و بکار برند طبع را نرم گرداند و ریم را که بجانب روده
میل کرده باشد بازدارد که بسیار بود که قرحه اگر گشاده شود و ریم تیر شح بر روده اندر افتد و جز حقنهٔ نرم علاج کرده نشود البته

صفت حقنه دیگر بگیرند کشک جو و برگ خطمی و سبوس گندم و برگ چغندر و برگ کرنب و لعاب تخم کتان و تخم معصفر
نیم کوفته همه را بپزند و بپالایند و روغن بنفشه بر چکانند و شکر سفید در وی گدازند و بکار برند و بسیار باشد که قرحه گرده
بسر گردد و حاجت آید بداچه انراندکا فند و ابو الحسن میگوید ابو طاهر طبیب از بهر این علت معجونی ساخته است آنرا
تریاق گرده نام کرده است صفت آن بگیرند گل مختوم پنجدرم گل قبرسی پانزده درم گل ارمنی مغسول ده درم ودع محرق
و سر و کوذن محرق و بسد و مروارید خرد از هر یک یکدرم و نیم عصارهٔ لحیة التیس چهار درم تخم خبازی و خرفه از هر یک پنجدرم
صمغ فارسی و نشاسته و کثیرا از هر یک هفت درم سماق پاک کرده و گل پارسی از هر یک سه درم عنب الثعلب و تخم قرص
مغز چلغوزه و مغز بادام سپید کرده از هر یک هفت درم ریوند چینی سه درم تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کدو
شیرین پاک کرده از هر یک پنج درم راتک سه درم کاکنج بزرگ چهل عدد قطراسالیون و زوفا خشک و سعتر و تخم
کرفس و انیسون از هر یک چهار درم طلق سه درم خشخاش سپید و سیاه و بزر البنج از هر یک سه درم افیون دو درم رب السوس
دو درم دم الاخوین پنجدرم همه را بکوبند و ببیزند و با انگبین بسرشند و اندر اول علت از جهت پاک کردن ریم شربه یکمثقال
با سه وقیه شیر خر در هفت درم ماء العسل بکار برند و اگر مزاج گرم بود شربه نیم مثقال با شراب آبی و رب سیب و رب غوره
و مانند آن و اندر میانه علت شربه ازین معجون سه درم با هفت درم آب برگ لسان الحمل جوشانیده و صافی کرده و پنجدرم
ماء العسل و در آخر علت که ریم پاک شده باشد و خون صافی همی آید شربه یک مثقال و دانگی و نیم با ده درم شراب مورد
و رب غوره و مانند آن و در طعام کبک و طیهوج و دراج بباید داشت و منفعت شیر خر و دیگر شیرها درین علت بزرگ است
اما در اول علت که خواهند تا قرحه را پاک کنند و نگذارند که ریم گوشت پاکیزه را بسوزد و قرحه بهتر باز شود شیر خر دهند
هر بامداد چهار اوقیه با دو درم ازین معجونها و یا سفوف و قرص که بیشتر ازین یاد کرده آمده است و در میان علت شیر بز
دهند گاهی با این معجون و سفوفها و قرصها و گاهی با شکر و با آخر علت که تن لاغر شود شیر گاو دهند با شکر یا عسل
یا با یکی ازین داروها که یاد کرده آمده است تن را فربه کند و تری بدو باز دارد و طبیعت را قوت دهند و اگر بیمار سخت لاغر
شده باشد و اندامهای اصلی گرم گشته بود شیر زنان باید خصوصا که از پستان خورند و چون شیر گوارنده بود کشکاب
سرطانی فرمایند و طعام فروربای بمغز بادام و پایچه خورنده جزو دوم اندر شناختن احوال بیماریهای مثانه از بهر جنس
و این جزو هشت باب است باب نخستین اندر اماس که در مثانه پدید آید و علاج آن از ماده گرم خونی و صفرائی اماس
مرکب از هر دو ماده اندر مثانه بسیار افتد بسبب زخمی و آسیبی که بدو رسد و بسبب سنگی از سنگها که در گرده تولد کند
و بروی بگذرد و آنرا برنجاند و بخراشد علامتها علامت این اماس دردی بود لازم و خلیده و تب سوزان با تشنگی
و هذیان و سیاهی زفان و قی صفرا و سرد شدن اطراف و سرخی چشم و روی و اگر اماس سخت بزرگ بود بول و براز

قصب

بازگردد و رنج آرد و نهی که منفوخ شود و برآید و اگر آماس بزرگ نباشد بول قطره قطره و بدشواری آید و بر پهلو خفتن بهتر باید و دست
و رست نشستن آسان تر آید و خامی بول سخت بد باشد خاصه اگر آماس دبیله شود و اگر در بول ریمی نیکو برآید امیدواری بود
و علامت دبیله این عضو همچون علامتهای دبیله کرده باشد و اگر دبیله در یکهفته گشاده نشود با علامتهای تختی بتر بیاید بیم
بود که بعضی هلاک شود علاج نخست رگ باسلیق زنند و باندازه قوت خون بیرون کنند و اگر آماس از ابتدا در یکهفته باشد
رگ صافن زنند و اگر آماس صفراوی بود نخست ضماد رادع بر نهند و زود ضمادهای نرم کننده نهادن باز گردانند تا تحلیل شود
و اگر الم صعب نباشد نخست ضمادی نرم کننده بر نهادن روا باشد از بهر آنکه عضوی عصبانیست و بدین سبب است که
از تکمید بآب گرم و بخار و روغنها و تلطیف کننده راحت یابند و این تکمید چنان باید کرد که مثانه گاو را بآب کنند و بر آن موضع نهند
و اسفنجی گرم و پشم پاره بروغن بنفشه چرب کنند و نیم گرم کرده بران موضع می نهند و شیره آب عنب الثعلب دهند با آب
خیار چنبر و طبیخ را بحقنهای نرم فرود آرند چون حقنه که از حلبه و خطمی و تخم کتان و سبوس و روغن بنفشه و مانند آن سازند
و جهد باید کرد تا بزرقی اندکی لعاب اسپغول و شیر زنان بمجری قضیب در چکانند یا اندکی کشک آب با شیر زنان و آب
خیار شیر زنان و همین لعاب و کشک آب و خیار چنبر و شیر زنان حقنه کردن سودمند بود و آماس را نرم کند و نیز
درد را بنشاند و پوست مثانه را بروغن بنفشه با اندکی روغن بابونه آمیخته چرب دارند و از پس روغن سه روز بابونه
تنها بکار دارند و ضماد نیز از مغز بادام بنهند و گندم پوست کنده و کوفته و شیر و روغن بنفشه و روغن بابونه سازند و شلغم
پخته ضماد کردن و شبت پخته همچنین سودمند بود و از پس یکهفته که درد ساکن شده باشد و روز ابتداء علت گذشته بود
ضماد از باقلی و تخم کتان و بابونه آمیخته سازند چون علت در انحطاط افتد رگ صافن زدن صواب بود و ضمادهای
تحلیل کننده بکار داشتن چنانکه در علاج آماس کرده یا دکرده آمده است و گاه باشد که از پس ضمادها رادع حاجت افتد
بضمادی از جند بیدستر و زوفا خشک با موم روغن سرشته و آبزن سخت سودمند بود خاصه که در آبزن حلبه و تخم
کتان و بابونه و اذخر پخته باشند و بسیار باشد که در آب سعد و سنبل و حماما و قردمانا باید پخت و همچنین شلغم
خشک و برگ کرنب اندر آبزن پختن و در وی نشانند و آماس را تحلیل کند و اگر دبیله شود علاج آن علاج قرحه و دبیله کرده بود
و اگر درد آماس بیقرار شود از چیزی که حل کند چاره نباشد صفت آن افیون دانگی و نیم زعفران دانگی یا کمتر
هر دو را بروغن بنفشه حل کنند و طلی کنند یا خرقه بدان تر کنند و حمول سازند یعنی بمجری بول بر کنند و علاجهای
دیگر چون علاج سرسام کنند باب ششم اندر آماس که در گوشه مثانه پدید آید علامت این علت آنست که بول دراز
دشوار بیرون آید و گرانی در مثانه پدید آید و ساقها حذر شود و ضعیف گردد و علامتهای آماس سرد گرده ظاهر شود
و فرق این باشد که گرانی اندر مثانه بود علاج این علاج آماس صلب است که در گرده افتد از روغنهای گرم تحلیل کنند

مالیدن و ضمادها و تکمید که درین باب یاد کرده آمده است بکار داشتن و شرابها ادرار کننده و با انگبین و خیار چنبر بکار داشتن
و آنچه خاصه علاج مثانه است آنست که روغنها و داروها محلل بمجری قضیب در می چکانند بزراقه **باب سیوم اندر قرحه که در مثانه پدید آید** و علاج آن اسباب قروح مثانه اسباب قروح گرده است بعینها و علامتها نیز بدان نزدیک است و فرق میان
هر دو در باب قروح گرده یاد کرده آمده است و هر گاه بول تیز گردد و مدتی بران حال بماند مثانه او متقرح شود و این نوع
تیز باشد و هر گاه مثانه سوراخ شود اندر بیشتر حالها هلاک شود دیگر که سوراخ بر جزوی لحمی آید باز روید **علاج** از خوردنیهای شور
و تیز و از ترشیها که سخت ترش باشد و از شرابها که سخت شیرین بود پرهیز باید کرد و ریاضتها و حرکتها که تن را گرم کند و
اخلاط را بجنباند نشاید کرد و طعامها و شرابها نرم و اسفیدباها و ترشیها معتدل باید خورد و گاه باشد که ریاضتهای
معتدل فضلها را تحلیل کند و اندامها را قوت دهد اندک اندک همی باید آزمود و ترتیب علاج هم بران گونه باید کرد
که در علاج گرده یاد کرده آمده است و شیر اسپ را در منفعت این علتها خاصیتی است و این را بر دیگر شیرها فضلی نهاده است
و عبارت او بتازی اینست ینظر فیما رسمناه من شرب الالبان فانها علی الشرط المذکور نافع للقروح فی مجاری البول
خصوصاً البان الخیل و طریق علاج صواب درین علت آنست که نخست مثانه را بشویند و از ریم پاک کنند بماء العسل
و جلاب که دروی داروهای ادرار کننده پخته باشند هم بخوردن و هم بزراقه در مجری بول چکانیدن و علاج مثانه بزراقه
باشد و اگر ریم بسیار همی آید خاکستر درخت انجیر یا خاکستر درخت بلوط یا خاکستر شیح که بپارسی درمنه ترکی گویند
سو در آب کنند و نیک بشورانند و یک شبانروز بگذارند تا صافی شود و آب بتوت در می چکانند تا پاک شود و هر گاه که
بسوزد شیر زنان و روغن گل در چکانند اما شربه اسپغول دهند یا روغن گل و شیر خر و شکر و شیر بز و شیر اسپ که
یک رنگ بود پیوسته می باید داد بیشترین سه وقیه دهند تا باسانی بگوارد و اندر علف این جانوران چیزها می آمیزند
چون ارزن و کشنیز خشک و بلوط و برگ گل و برگ سیب و امرود و برگ او اقراص خشخاش و اقراص کاکنج که در
علاج قرحه گرده یاد آمده است هر بامداد یک مثقالی می باید داد با سرکه یا شیر آبی که در خور حال و در خور مزاج بود گاهی
با شراب بنفشه و گاهی با شراب انجبار و گاهی با شراب مورد و گاهی با رب غوره و گاهی با گلاب و گاهی با آب
صفت ضمادی نافع بگیرند میعه ترکی یک درم پیه بط دو درم تا چهار درم موم سپید دوازده درم روغن بنفشه چندانکه کفایت بود
صفت ضمادی دیگر که نگذارد که قرحه پهن باز شود بگیرند خرما و مویز و مازو و اقاقیا و شب یمانی و [illegible] بکوبند و بر زهار
نهند و اگر درین ضماد زوفا و میعه زیادت کنند صواب بود **صفت** داروی که بزراقه در چکانند بگیرند انزروت مربی
و نشاسته و اسفیداج همه را بیامیزند و بشیر خر حل کنند و در چکانند و اگر کافور درین دارو زیادت کنند قوی تر باشد
و اگر ازین داروها حقنه سازند صواب باشد و در آن حال که حقنه کنند خداوند علت باید که بر زانو خفته باشد

باب چهارم اندر بسته شدن خون در مجری بول و مثانه علاج آن جالینوس رحمة الله اندر کتاب علل الاعضاء الباطنه
می گوید هرگاه که خون در مثانه یا در امعا یا در معده و سینه بسته شود و عقده گردد رنگ روی زرد شود و نبض صغیر و ضعیف
و متواتر گردد و اطراف سرد شود و غشی افتد و عرق سرد آید و منش گشتن فرو رباید که تب سرد بلرزاند و درستی
این نشانها آنست که نخست بول خون بوده باشد یا زخمی و آسیبی رسیده بود یا از جایگاهی بلند در افتاده باشد
علاج داروها سنگ مثانه بریزاند اندرین علت با انگبین سودمند بود خاصه با سکنگبین عنصلی که با انگبین کرده باشند
و پنیر مایه خرگوش مقدار دو دانگ و نیم تا نیم درم اندر طبیخ شبت و بابونه خوردن یا در نخوداب از نخود سیاه یا در
شبت خشک یا در آب خاکستر چوب رز و انجیر یا در طبیخ سداب و نیعوم سودمند بود و مقدار یک مثقال پنیر مایه اندر طبیخ بابونه
و شیح و اطراف کرنب و اذخر و سرگین کبوتر حل کنند و اسفنج بدان تر میکنند و بر زهار می نهند و پیوسته بجای آب
سکنگبین با آب آمیخته دهند لیکن از پس طعام آب ساده دهند و اگر انفحه را در آب خاکستر چوب رز و انجیر و بلوط
یا در طبیخ ماء الاصول حل کنند و بمجری بول در چکانند صواب بود و اگر این آب خاکسترها تنها در چکانند سودمند بود
و جگر خر و زهرهٔ سلحفاة را که اهل خراسان کشف گویند خاصیتی است اندرین باب همچو خاصیت پنیر مایهٔ خرگوش
صفت داروی که خون بسته در یم را از مثانه پاک کند بگیرند فود مور فوه و قردمانا و ابهل و اشق و حلتیت
برابر همه بسرشند و حب کنند و با ماء الاصول بخورند و بمثانه در چکانند شربه یکمثقال و سنجرنیا درین باب نافع است
و روغن بید انجیر با ماء الاصول خوردن نافع است صفت داروی دیگر که خون بسته را بگشاید بگیرند پنیر مایهٔ
خرگوش یکجزو و حلتیت خمس یکجزو و دوقو نیم جزو و بودنه خشک نیم جزو شربه یکمثقال در یکروز دو بار یا چهار بدهند با سکنگبین
و سرکه ترش می آشامد و اندر طبیخ بودنه می نشانند و در مجری قضیب میچکانند و طعام نخوداب از نخود سیاه
که شبت و دارچینی در وی پخته دهند باقی علاج از جزو نخستین این گفتار در باب سیزدهم اندر بسته شدن
خون در مجری بول و گرده طلب دارند باب پنجم اندر جرب مثانه و علاج آن علامت این علت
خارشی باشد اندر مثانه دایم و بول با سوزش بیرون آید و دردی صعب کند و در بول نخالی باشد اندرین شیشه
و گاه باشد که رطوبتی همچون لعاب همی آید و گاه باشد که خون همی آید علاج طریق علاج این چون علاج جرب
گرده کرده است نخست شربتها و داروهای زداینده بکار باید داشت که ماء العسل و کشکاب و داروها
که در باب جرب گرده یاد کرده آمده است می باید خورد و بزراقه در چکانند و هر چند گاهی استفراغ کردن بقی و شیر خر و شیر بز
درین باب منفعت بسیار است و لعاب دانهٔ آبی و اسپغول با شکر و روغن بادام پس از آنکه مثانه را بشربتها
زداینده پاک کرده باشند سودمند بود و طبیخ حلبه با انگبین و آب تخم خیار و تخم خربزه با آمیخته زداینده است و طعام با نخود

در مجری بول می باید
نسخه

داسفید باهاء جرب و هریسه بگوشت مرغ فربه باید داد و آب معدن گوگرد خوردن و در وی نشستن سودمند بود و شیر زنان
بمجری بول درچکانیدن بالعابها نافع است باب ششم اندر بادی که در مثانه پدید آید اسباب این علت خوردن طعامها
و میوهاء بادناک بود و گرد آمدن رطوبت اندر مثانه و ضعیفی و عجز حرارت از پختن آن رطوبت و از تحلیل کردن آن
بادها علامت این علت تمددست بی گرانی و دردی که برتر و فروتر همی آید و قراقر میکند علاج روغن بیدانجیر با
ماء الاصول باید خورد و از طعامها و میوهاء بادناک پرهیز باید کرد و هر وقتی که بزرمار روغن یاسمین و روغن سوسن
و روغن بان با جندبیدستر و حلتیت و مشک و غالیه مالیدن و عصارهٔ سداب با مشک و روغن بان بمجری بول
درچکانیدن و سداب و پودنه و شبت با جندبیدستر ضماد کردن و شیافه از تخم کرفس و انیسون و بادیان و سعتر
و پلپل و سکبینج و مانند آن بکار بردن و معجونها که اندر قولنج ریحی وصف کرده آمد همه درین باب نافع بود و همچنین طعام
ازان نوع که در قولنج ریحی مذکورست باب هفتم اندر دردی که در مثانه پدید آید و علاج آن سبب درد مثانه یا سوء المزاج
مختلف بود یا سنگ که دردی تولد کند یا ریش که جرب پدید آید یا آماسی یا بادی یا بسای بحرانی بود که بطریق
بول خواهد بود و علامت و علاج هریک یاد کرده آمده است و نیز باید دانست که درد مثانه در زمستان و وقت
آمدن بادهای شمال بیشتر بود و گفته اند که هرگاه که خداوند درد مثانه را اندر بغل حب آماسی پدید آید حبه بسیی
بزرگ یا شهر و یا هفت روز بدارد و در مدت پانزده روز بکشد خصوصاً اگر سبات پدید آمده باشد باب
هشتم اندر استرخاء مثانه و علاج آن اسباب استرخاء مثانه و استرخاء دیگر اندامها یکی است و سبب بیرون شدن
مثانه از جای خویش بادی غلیظ بود که آنرا از جای بیرون برد یا زخمی که بر کمرگاه افتد یا از جایی در افتد و بپشت
بر زمین آید و گاه باشد که بسبب استرخاء مثانه و بیرون شدن از جای خویش عسر البول پدید آید و گاه باشد که
که سلس البول پدید آید اگر عضلهٔ مثانه بعرض باز کشیده شود سلس البول تولد کند و اگر از درازا کشیده شود
عسر البول تولد کند علاج آنچه از زخمی و آسیبی و از جایی در افتاده بود علاج آن دشوارست بجای خویش باز
باید برد و داروهای گرم کننده که یاد کرده آمد بر نهادن و بستن و آنچ از مزاج فالجی بود مادتهاء بلغمی را نقی استفراغ
باید کرد و علاج خداوند فالج کردن و اگر بول بی مراد آید علاج سلس البول باید کرد چنانچه یک بعد ازین یاد کرده آید
و اگر بول بدشواری آید علاج عسر البول باید کرد و پس ازین یاد کرده آمد در جمله اندرین حال داروهای مرخی یعنی
سست کننده مقداری با داروهای تحلیل کننده و تقطیع کننده بیشتر باید و آنچه ازنبا ده افتاده بود علاج آن در باب
ششم ازین جزو یاد کرده آمده است و در همه انواع تریاق بزرگ مثرودیطوس و شجره و امروسیا و فودنجی
و دواء الکرکم سودمند بود و سعد و کندر و شکوفهٔ اقحوان بهم آمیخته و نا آمیخته سودمند باشد و تخم سداب پخته و با پودنه خوردن

دهی بول

و بمجری بول اندر چکانیدن نیکست و تخم او و وزیره و جاوشیر ضماد کردن و طبیخ آن خوردن و اندر چکانیدن سودمند بود
و آنرا که بول بدشواری آید پوست خربزه خشک کرده و کوفته با شراب ریحانی یکمثقال با شکر سفوف کنند سودمند بود
خاصه در آبزن نشستن و خایه خرگوش خشک کرده و کوفته با شراب ریحانی و حنجره خرگوش سوزانیده و سوده با آب
گرم ناشتا خوردن بخاصیت سودمند بود و روغن سداب و روغن قسط و روغن حب الغار و روغن ناردین
با جندبیدستر و حلتیت و بازرده و جاوشیر در چکانیدن و بر زهار و فرو ناف مالیدن سودمند بود و ضماد کردن او
داروهای خوشبوی و گرم که در وی قبضی بود چون سعد و سنبل و بسباسه و مقل با شیح و بابونه و انگبین سودمند بود
حقنها که در وی قنطوریون و حنظل و خروع باشد سودمند بود و آب دریا و آب گوگرد نشستن بغایت سودمند بود

جزو سیوم اندر بیماریها که در فعل مثانه پدید آید چون عسر البول و سلس البول و تقطیر البول و این جزو هفت باب است

باب نخستین اندر تقطیر البول و معالجات آن اسباب تقطیر البول یعنی چکیدن کمیز گویند سه نوع است یکی آنکه
در بول بود دوم آنکه در مثانه بود سیوم آنکه مثانه را با عضوی دیگر اندر علتی مشارکت افتد اما آنچه اندر بول بود
دو نوع است یکی تیزی بول است دوم بسیاری بول و هرگاه که بول تیز بود مثانه را بگزد و بسوزاند و بدان سبب
مثانه آنرا نگاه نتواند داشت تا جمع شود و باختیار بیرون آید لیکن اندک اندک که بدو میرسد زود زود دفع کند و سبب
تیزی بول یا طعامها و شرابها و داروهای گرم و تیز بود یا رنجی و ریاضتی یا جماع بسیار یا گرمی مزاج اندامی دیگر
چون گرده و جگر و غیر آن و هرگاه که بول بسیار آید مثانه زود پر شود و گران گردد و چون گران شد اگر اختیار باشد
و گر نه تقاضای دفع و بیرون کردن آن پدید آید و سبب بسیاری بول و بسیاری تر بهار رقیق بود و بسیار خوردن میوهاء
طعامها و شرابهای تری آرنده و آنچه مثانه راست هم دو نوع است یکی آنکه عضله که گرد اگرد منفذ بیرون آمدن بول نهاده است
و بول را در مثانه قوت ماسکه او نگاه میدارد آفتی رسد و قوت ماسکه او ضعیف گردد و آن آفت یا استرخاء مفرد بود
یا هم استرخاء بود و هم باطل شدن حس و خدر گشتن چنانکه عضله مقعد را افتد که ثفل را نگاه نتواند داشت یا آماس
یا سوء المزاج که قوت او ضعیف باشد نه بول را باز تواند داشت و نه بقوت دفع تواند کرد و تقطیری بود با عسر آمیخته و اندر
بیشتر حالها سوء المزاج که قوت این عضله را ضعیف کند سرد بود نه بینی که هر که را سرما زده باشد تقطیر البول او را رنجه
دارد دوم آنکه گوهر مثانه و قوت ضعیف او نه بول را نتواند داشت و نه بقوت دفع تواند کرد خاصه اگر عضلهاء شکم
که مثانه را بر فشاردن و دفع بول یاری دهنده اند در سوء المزاج ضعیف و شریک باشند و تقطیر که از جرب
و بثره و قرحه بود سبب آن درد و سوزانیدن بود و آنچه از آماس بود سبب آن سده و تنگی منفذها و ضعف قوت بود و سنگ
و ریگ که در مثانه منفذ بول بود هم ازین نوع شده شمارند و آنچه بمشارکت مثانه بود با عضوی دیگر هم دو نوع است

ابرگاد

یکی آنکه در اندامی که بول بالا مثانه است قرحه بود و ریم ازوی بطریق بول همی بالاید و تیزی ریم مثانه را می گزد
دوم آنکه در روده مستقیم یا در صلب یا در رحم آماس بود و مجری بول تنک کرداند و تقطیر باشد یا درد و سوزش بود
و باشد که بی درد بود علامتها امّا علامت سوء المزاج کرم تیزی بول و زردی رنگ آب و تیزی بوی و گرمی
و سوزانیدن از مثانه و تقطیر دمادم بود و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و علامت سوء المزاج سرد آنست که
بول سپید و بی سوزش باشد و اگر سوء المزاج سرد تر بود و بول بسیار آید و باشد که بی آگاهی بیرون آید و تتمه ماند
و احوال گذشته بران گواهی دهد و علامتهاء آماسها و علامتها جرب و بثره و قرحه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمد
علاج امّا علاج آنک از تیزی بول بود و علاج آنچه بمشارکت مثانه بود یا دیگر بچیزها باید کرد که تیزی باز دارد و مزاج
باعتدال باز آرد و اگر بمشارکت عضوی دیگر بود آن ماده را که بمثانه فرود می آید از مثانه دفع کند چون کشکاب
با روغن گل و آب کسنه و آب کدو و با طباشیر و شکر و اسبغول بروغن چرب کرده با جلاب و شراب خشخاش
و با شراب غوره آمیخته کرده و با شراب ریواج سودمند بود و اگر هر سه روزی یا هر دو روزی بنادق البزور دهند
با جلاب تا آن ماده را که بمثانه فرود آمده باشد پاک کرداند صواب بود و گرمابه که آب آن خوش باشد و عرق آورد
در وی سودمند بود از بهر آنکه ماده تیز بعرق بیرون شود و طعام ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و کوکرد و کنک جو فرمایند
و از روغن بادام و از ترشیها نیشو و غوره و انار دانک و خرمای هندی و سماق همه با روغن بادام ساخته و بجوزه
مرغ خانگی و نان با سکنگبین کر با جلاب خورد سودمند بود و اگر سبب تقطر البول سوء المزاج سرد بود تریاک بزرگ
و مثرودیطوس و سنجرنیا سودمند بود و اطریفل کوچک یا سجرنیا باندکی بلوط و علک ساج بهم سرشته بدهند
و حب الآس و بلوط و ساق و علک ساج کرمانی برابر بکوبند هر بامداد سه درم سفوف کنند و ایارهٔ جالینوس
و اطریفل بزرگ و همه دارو که قوت باه را زیادت کند درین علت سودمند بود صفت شرابی که تقطیر بول
و خون آمدن با بول باز دارد بگیرند برگ مورد خشک و برگ سیب و برگ حنا و مرو کندر و گلنار و بلوط برابر
همه در شراب بجوشانند و بپالایند هر بامداد یک اوقیه بدهند صفت سفوفی بگیرند بلوط سبز که تر کنند یکشبانروز
بس بریان کنند و بکوبند ده درم ازین بلوط و هلیلهٔ کابلی و بلیله و آمله پاک کرده و بریان کرده از هر یک
هفت درم علک ساج هفت درم رامسک خشک کرده بنجدرم همه را بکوبند و بیزند شربه سه درم با آب آهنگران
نافع بود صفت سفوفی دیگر بگیرند بلوط و کندر از هر یک ده درم تخم محلب و سعد و قرفه و خولنجان و دراسن خشک
و وج و کهربا از هر یک یکدرم همه را بکوبند و بیزند شربه سه درم با شراب کهن گرم آمیخته و این سفوف را
ماسک البول گویند صفت حبی بگیرند مر خند بید ستر قسط تلخ حاشا عاقرقرحا جفت بلوط از هر یک برابر همه را بکوبند

وبیزند و بآب مورد ترسرشند وحب کنند هرشب بوقت خواب یکدرم تا یکمثقال بخورند وحب الرشا دو سنبر سودمند بود از بهر آنکه
بول بلغمی بادرار باک کند و بعادت طبعی باز آرد صفت معجون بگیرند هلیله کابلی بریان کرده ده درم بهمن سرخ بخدرم
بوده خشک وحب الاس وسندروس ومروکندر وسعد وبسباسه از هریک سه درم و دو دانگ راسن خشک وحب المحلب
از هریک بیست درم قرنفل بخدرم همه را بکوبند و با نکبین بسرشند قوی تر بود شربه سه درم صفت معجونی دیگر بگیرند
هلیله سیاه و هلیله کابلی و سک از هریک بخدرم مر و جند بیدستر از هریک یکدرم کهربا و سعد از هریک دو درم و نیم
کندر وحب المحلب از هریک ده درم همه را با نکبین بسرشند شربه یک مثقال صفت معجونی دیگر بگیرند هلیله کابلی
و بلیله و آمله بریان کرده از هریک هفت درم قشار الکندر بنج درم حب الاس ده درم همه را با آب آهنگران
تر میکنند و خشک می کنند چند بار بس بشراب مورد بسرشند صفت معجونی دیگر بگیرند حب الاس یکجزو لاذن چهار یک
جزوی خرما هندی دو جزو همه را معجون کنند شربه شش مثقال و اگر هر بامداد یکمثقال قافله سفوف کنند سودمند بود
و انجیر خشک در روغن زیت آغشته سود دارد و سعد و کندر برابر بکوبند و هر بامداد یک مثقال سفوف کنند و شونیز و تخم
سداب برابر سودمند بود شربه یکدرم و روغن بید انجیر خوردن و مالیدن سودمند بود و مومیائی در روغن زنبق گداخته
بمجری قضیب در چکانیدن و بمجری بستن برداشتن سودمند بود و بر نگاه داشتن بول صبور گردانند باب دوم عسر البول و معالجات آن
عسر البول بپارسی باز گرفتن بول و بدشواری بیرون آمدن آن گویند و اسباب عسر البول آماسی بود
در مثانه یا در عضلهای مثانه یا بادی غلیظ بود که بمثانه اندر ماند یا ریشی بود اندر مثانه یا ریم بود که در مثانه گرد آید
یا خون بود که در مثانه بسته شود یا جراحت قرحه بود که رشته شود یا گوشتی فزدنی بر آید چون ثؤلول و مانند آن یا رطوبتی
لزج در مثانه و منفذ قضیب گرد آید یا سنگی در مثانه تولد کند یا باز داشتن بول بود بسببی از سببها و پر شدن مثانه
از آب در منطبق شدن دهانه او و ضعیف شدن قوت دافعه و لین مرده القوة گویند یا سوء المزاج سرد و باطل شدن حس مثانه
بدان سبب یا سوء المزاج گرم چنانکه در تبها محرقه بود یا تنگ شدن مجری بول بسبب آنکه خایه بر بالا شود علامتها
اما علامت انواع سوء المزاج و علامتهای آماس و قرحه و جرب و علامت بسته شدن خون آنست که نبض
و نفس صغیر و متواتر شود و روی زرد گردد و منش گشتن خیزد و تپ سر دبلرزاند و عرق سرد آید و دشوار از وی خلاص یابد
و علامت بادی که بمثانه در ماند و علامت رطوبتها همه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و علامت سنگ
که در مثانه تولد کند هم بیشتر یاد کرده آید و علامت گوشت فروجی آنست که نخست قرحه بوده باشد و ریم آمده و جراحت
درست شده باشد و بر اثر آن عسر البول پدید آمده بود و علامت گرد آمدن ریم در مثانه آنست که در گرده
یا در عضوی بالاتر قرحه بوده باشد و ریم آمده بس باز ایستاده و در عقب آن عسر البول پدید آمده و علامت موت قوت آنست

که بقدر حی بول باز داشته باشند و عسر البول از پس آن پدید آمده و سوزش نباشد یا اندکی بود و اگر دست بر مثانه نهند
بول بیرون آید و تقطیر و عسر البول که بسبب آن زخمی و آسیبی بود سبب آن علامت آن باشد معالجات اما اگر
سبب آماس گرم بود رگ باسلیق باید زد و مثانه را بروغن بنفشه چرب داشتن و باقی علاج اندر باب نخستین از جزو دوم
و ازین گفتار یاد کرده آمده است و اگر سبب آماس سرد بود علاج آن اندر علاج آماس گرده یاد کرده آمده است
و آنچه علاج مثانه است خاصه آنست که روغنهای محلل بمجری قضیب در چکانند و ضمادهای محلل بر زهار می نهند و اگر سبب
بادی غلیظ بود که بمثانه اندر مانده روغن بید انجیر با ماء الاصول می باید داد بدین صفت بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان
و انیسون و پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان و کهور و نانخواه از هر یک یکمثقال سنبل و گل سرخ و وج و فوه
و ریوند چینی از هر یک سه درم مویز منقی بیست درم بیخ سوسن سه درم انجیر بستی پنج عدد همه در سه من آب بپزند
تا بنیمه باز آید و بپالایند و هر بامداد چهل درم با چهار درم روغن بید انجیر می باید خورد و اگر با سکنجبین خورد سخت سودمند بود
و روغن ناردین کر روغن یاسمین کر روغن سداب یا جند بیدستر بمجری قضیب در چکانند و باقی علاج از ما قبل که
یاد کرده آمده است طلب کنند و اگر سبب ریش مثانه بود علاج او در باب سیوم یاد کرده آمده است و اگر سبب گرد آمدن
ریم بود در مثانه داروهای گشاینده و ادرار کننده دهند بشرط آنکه معلوم باشد که درین ماده نیست که فرود آید و رنج
زیادت کند و طریق صواب آنست که نخست قی فرمایند پس حقنه نرم که از تخم خطمی و تخم خیارین و تخم کتان و سبوس جو
و سبوس گندم و خیار چنبر و روغن بابونه و روغن شبت ساخته باشند بکار دارند پس در این حقنه فانیذ اندکی بوره
زیادت کنند و بروغن بابونه تنها نیم گرم حقنه کردن سودمند بود و ریم را که در مثانه مانده باشد و غلیظ شده نرم کند
تا با ادرار بیرون آید و ضمادها که از اطراف کرنب و اطراف چغندر و حلبه و اکلیل الملک و بابونه باید پخته دارد
باقلی و آرد جو و آرد و اندکی سرگین کبوتر و روغن زیت سازند و بر زهار می نهند و پیوسته بآب نیم گرم و شیر
با روغن شبت تکمید می کنند پس داروهای ادرار کننده دهند و آب ترب درین باب سخت نافع و اگر نان جورس
نیز از و سازند صواب بود و بنادق البزور و سفوف و قرص که در آخر علاج آماس گرده گرم یاد کرده آمده است
بکار دارند صفت داروی ادرار کننده که مثانه را از همه اخلاط پاک کند بگیرند اهیل و اسارون و حماما و نانخواه
و فطراسالیون و تخم کرفس و فوه و بادام تلخ و سنبل از هر یک بیست درم تخم خربزه پاک کرده ده درم
ذراریح [illegible] که پرها و سر او دور کرده باشد یک درم اشق پنج درم اشق با آب کرفس حل کنند و داروها را بدان
بسرشند و حب کنند شربه از وی دو درم تا سه درم و اگر در مثانه قرحه بود یا ریم از عضوی دیگر بدو آمده باشد
داروها که سنگ و ریگ از مثانه پاک کند سودمند بود چون کژدم سوخته و سنگ اسفنج و آبگینه سوخته و ترتب سوختن

کژدم و انگبینه بروده اند در معالجات سنگ گرده آمده است و مثانه خرگوش سوخته که بتازی ابن عرس گویند خشک کنند و کوبند

مقدار سه درم با شراب ریحانی درین باب بخاصیت سودمند بود و سرطان نهری بریان کرده دو درم خاصه

کودکان را سود دارد و بزرگان را نیز و شربتها همه بآب ترب دهند یا بآب خربزه یا بآب خشک یا بآب

کرفس یا بآب بادیان و ترب بادیان و مثرودیطوس و امروسیا و گرمابه و سکنجبین عنصلی سخت سودمند بود

و کودکان را شربت در شیر دایه دهند و اگر ممکن نگردد شربت با دردار دهند و اگر سبب حبس البول بسته شدن خون

در مثانه دارد دواها که در باب چهارم از جزو دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است بکار برند و اگر آن داروها و

ترب بسر سنگ و ضماد کنند قوی تر بود و نطولها که از شبت و بابونه و مرزنجوش و بوره و عاقرقرحا و خردل و مانند آن

سازند و بر زهار مسح کنند صفت ضمادی نافع بگیرند حب الغار و شب یمانی و حماما و اکلیل الملک و

و بابونه و تخم ترب و تخم کرفس بستانی و جبلی از هر یک هفت درم همه بکوبند و بطبیخ حب سلیمان

با روغن نرگس بسرشند و بر زهار نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند سلیخه و مقل و حب الغار برابر

همه را حل کنند بطبیخ کرفس و بادیان و موم زرد و روغن نرگس بسرشند و ضماد کنند و شراب شب یمانی

سخت نافع بود صفت آن بگیرند شب یمانی مقدار دو درم هر سه را کنند که مثانه قوی بود

مرد سکنجبین سازند کالی علاج هر در باب چهارم گفته آمده و اگر سبب حبس البول

که جراحت آن رسته شده باشد مجری را تنگ کرده یا گوشتی زیادتی یا ثؤلولی برآورده باشد دارو

نرم کننده باید نه قوی و ضمادهای نرم کننده بکار داشتن و از طلاها و ضمادها و نرمی و

پرهیز کردن واجب بود آنست که علاج این حبس باشد و اگر مجری بگیاهی بسته شود و بیرون آید

در علاج این حبس مثانه را کوبد هر گاه که این حبس عظیم بود و مجری بول بدان سبب گرفته شده باشد

نشان و نشت از جهت حبس این حبس و بیمار بر تخت تنگ بود مثانه را باید شکافت بدان موضع که

سنگ بیرون کردن شکافند و تا بخور شکاف نهادن تا آب بیرون آید لیکن این شکاف تنگ

باید بایدچند که آب بیرون آید و خطر اندرین شکافتن بیش از آنست که جراحت

دادن از بیرون تا بیمار هلاک نشود و علاج این است که بول از مثانه بدان بیرون کنند

پس ازین یاد کرده آمد و اگر سبب حبس البول طبیعی التیام باشد سرگین گوسفند با سرگین بز

در طبیخ بسیار جوشانیده کودکان را بباید و مجری بگشاید و اگر نیم درم سرگین گوسفند با مثقال

نرگس بهم در طبیخ سداب بخورند سودمند بود و اگر بخاصیت سودمند بود سرگین موش است که اثر نافع

صفت الرخمه کوبند خشک کرده بکوبند و با یکدرم نمک هندی در آب گرم بدهند دو دو دانک حلتیت با شیر خرد بهند
لعوقی که رطوبتهای غلیظ را از مثانه و از همه تن پاک کند بگیرند اسقیل بریان کرده پنجاه درم تب یمانی دو درم هر دو را
در سرکه بپزند تا اسقیل مهرا شود و بدست بمالند و شکر بر افکنند یا انگبین و بقوام آرند و ضمادی که در علاج بسته شدن
در مثانه یاد کرده آمدست درین باب نافع بود و روغن کژدم مالیدن نافع بود و آب کرفس و آب ترب با روغن
بادام خوردن سودمند بود خصوصا اگر در آبزن نشسته خورند و اگر سبب عسر البول سنگ مثانه بود و علاج آن
پس ازین یاد کرده آید و اگر سبب عسر البول بازداشتن بول بوده باشد و ضعیفی قوت دافع که آنرا موت القوه کویند
علاج او آنست که قاطر بکار دارند و بول بیرون گیرند و در آب معدن کوگرد نشانند و ضمادهای نرم کننده برنهند
و روغن شبت همی مالند و طعام چیزی فرمایند که موافق مزاج بیمار بود و بسیاری بزرگان بدین علت گرفتار
شده اند صواب آن بود که مردم خویشتن را از مجلسی و کاری که به بازداشتن بول حاجت آید بازمی دارند
و جهد کنند تا بدان مبتلا نشوند صفت عمل قاطر نخست ماثره سازند از آهن و از سیم یا از مس یا غیر آن چنانکه
بمجری قضیب فرو شود سروین او گشاده سر چندانکه بول بدو فرو آید و سر آن ماثره را گرد کنند پس آلتی دیگر سازند
بشکل گرد پهلوها او راست و هموار همچون موری بزرگ تا همگی بول در وی گنجد مثلا یکبار و هم یا دو بار چندان
و بر سر آن موری طبقه بلجام برنشانده و در میانه گاه آنچه سوراخی باندازه ماثره و بن آن ماثره را بدان سوراخ
بند بند بهندام و در میان این موری نهنبنی ساخته بهندام چنانکه لبهای نهنبن زندرون این موری نشیند بهندام تا هر گاه که
نهنبن بر وی نهند هوا را که بیرون آید یا در و شود و میانه گاه این طبقه نهنبن سوراخی کرده چندانکه میلی بدان بگذرد
و فراخ تر و درازی میل چندانک یکبار و هم درازی موری و از سر این میل چندانی به سوهان بسایند باندازه ماثره
که بر سر موری نشسته است تا بهندام ماثره اندر نشیند و طبقه دیگر درین بگذارند و آنجا که سر میل ماثره اندر نشیند حدی
پدید آید میان سر میل که سوده اندر آرند و میان تن او را آنجایگاه نشان کنند و این طبق را آنجایگاه ملجام استوار کنند
و بر میان این هر دو نهنبن طبقه باندازه فراخی موری بود بهندام و چندانکه بالای موریست از این میل معلوم کنند و نیمه او نشانی
کنند و طبقه نخستین برین بگذارند و بر همگی گرد آید استوار کنند و بر میان این هر دو طبق ریسمانها ابریشمین بر پیچند سخت چنانکه
میان هر دو طبقه پر شود و موری را پر کنند تا هوا را در خزان ریسمانها ابریشمین گنج نماند و این میل را بدین صفت درین موری
بگذرانند و نهنبن بدین موری راست بدارند و این جایگه را نشان کنند و بر وی سخت کنند و باقی میل بیرون باشد
و بوقت حاجت بیمار را بر کرسی نشانند و رانها را از هم باز گیرند و اگر بر کرسی بران شکل نشانند که بوقت آب تاختن
نشیند صواب بود تا عضلهای شکم بر دفع بول یاری دهند و لعاب اسپغول بر ماثره آلت طلی کنند و ماثره بمجری بول

فرو کنند

فرو کنند تا بن قضیب رسد پس قضیب را بسوی زیر فرو دارند تا آن سره آلت اندر قضیب باشد و با الحتی بالا بدارند و باز
فرو دارند تا دهانهٔ مثانه بدین تدبیر کشاده شود پس آن میل که در موری ساخته اند برفق بیرون کنند تا آب از مثانه
بضرورت خلا بدین موری در ناید از بهر آنک چون آن موضع از ریسمان پشمین پر بود خالی شود و هوا را منفذی نباشد
که آنجا رسد خلائی بدید آید و اگر سبب سوء المزاج سرد بود نخست اگر امتلائی بود تنقیه فرمایند پس تریاق بزرگ دهند
یا مثرودیطوس یا سنجرینا و ماء الاصول با روغن بید انجیر سود مند بود و روغنهای گرم بر زهار می باید مالید چون روغن
فرفیون و مانند آن و اگر سبب سوء المزاج گرم بود چنانک در تبهاء محرقه افتد آب گرم بر مثانه می باید ریخت
خاصه اگر بابونه و بنفشه و خطمی درین آب پخته باشند و روغن بنفشه و روغن شبت که با روغن بابونه آمیخته باشند
و گرم کرده مالیدن و اگر در طبیخ بابونه و خشک و بیخ خطمی فشانند صواب بود و روغن خشک مالیدن صواب بود
بر بالای زنده خایه بود علاج در جایگاه حس یاد کرده آید و اگر سبب زخمی و آسیبی و بیرون شدن مهره بود از مهرهای
کمرگاه از جای خویش یا آفتی بدین نخاع رسیده بود خلاص از وی کمتر باشد خصوصاً اگر زو حس رانها و حس مثانه باطل شده
باشد بدان مشغول نباید بود مگر پس از آنکه اقربا او را گویند که بیمار پر خطرست و اگر آفتی بدین حد باشد نخست رگ
باسلیق باید زد و تریاق بزرگ یا مثرودیطوس دادن و قاثاطیر بکار باید داشت و آب گرم و طبیخ بابونه و اکلیل الملک
و بودنه جویباری و شیح و قیصوم و سبوس بر زهار ریزند و موضع زخم را و مهرهٔ پشت را علاج کردن چنانکه رسم است
و ابوالحسن الترکی می گوید مردی را این علت افتاده بقدرت پروردگار شهنشاه دنه بول می آمد و نه غایط طبیب او را
حقنه فرمود کردن و آب تخمها داد و ماده دیگر بمثانه آورد هم در آن روز فرمان یافت من طبیب را گفتم آب تخمها
نمی بایست داد که تن او ممتلی بود و ماده دیگر بمثانه آمد و قوت دافعه ضعیف بود و مثانه ممتلی شد و درد زیادت
گشت سخن من دروی اثر نکرد تا وقتی دیگر شخصی را هم این اتفاق بیفتاد و حس رانهای او باطل شد و مثانه ممتلی
گشت و طبیب شهنشاه حاضر آمد من وی را گفتم این همانست که آن دیگر را افتاد اگر خواهی که زود بمیرد آب تخمها
فرمای پس گفتم تدبیر آنست که بول بقاثاطیر بیرون می کنند و براز بحقنه و شیاف اگر این تدبیر می کنند چهل روز
زنده باشد و اگر آب تخمها دهند هم امروز هلاک شود چنان کردند و چنان آمد که من گفته بودم بعد از چهار روز
قوت بیماری ساقط گشت و هلاک شد و هم ابوالحسن می گوید یکی را دیدم که ازین علت خلاص یافت
لیکن پای او سست شد و سلس البول پدید آمد بی خواست او میرفت و دران علت فرمان یافت و اگر
سبب آماسی بود در رودهٔ مستقیم و در رحم مانعی خشک بود در روده یا رطوبتی غلیظ علاج هر دو در جایگاه خویش
گفته آمده است و اگر سبب استرخاء مثانه بود بران شکل که آب تاختن بران کنند بباید نهاد و دست بر زهار مالیدن

واگر سبب

تا آب بیرون آید و اگر آب بیرون نیاید قاثاطیر بکار باید داشت و سنجرینا و امروسیا و تریاق و مثرودیطوس دادن و دارچینی و سعد و سنبل و سلیخه و قرنفل و بسباسه نیم کوفته در آب بپزند و آن آب می دهند و اگر از آن آب ماء العسل بزنند و بجای آب این ماء العسل دهند و هم بدین آب تکمید میکنند و هم این اخلاط را بکوبند و با انگبین بسرشند و هر بامدادی می دهند و روغنهای گرم میمالند و حقنه می کنند نافع بود و عسر البول که کودکان را افتد تخم خیار و خیار با درنگ و تخم خربزه پاک کرده و پوست خربزه خشک بکوبند و با شکر بسرشند و می دهند و اگر پوست خربزه تنها دهند با شکر صواب بود و علاجها دیگر که بخاصیت و غیر خاصیت کودکان و بزرگان را سودمند بود یکی آنست که زعفران ناسوده یکشاخ بمجری قضیب فرو نهند و شپش که در جامه مردم افتد زنده در مجری قضیب نهند قوت دافعه را بجنبانند و بول بیارد و اگر سبش را اگر جانوری که او را بتازی الفراد گویند بکشند و با سرکه و یا پیاز بهم اندر مالند بول بیارند و اگر مثانه گوسفند کش را بسوزند و بسایند و با شراب شیرین بدهند سودمند بود و دو درم سرطان نهری بریان کرده و کوفته با انگبین یا با شکر بدهند نافع بود و اگر کبوتر بچه را بکشند و خون او بر زهار نهند قوت مثانه را بجنباند تا بول را دفع کند و اگر نمک تبرزد بتراشند و شیاف کنند بول را بیارد و شکم را فرو دارد و جندبیدستر و خنک سوده با روغن سداب اندر چکانند قوت مثانه را و غریزیت او را مدد کنند تا بول را دفع کند و زهره هر کدام حیوان که باشد در چکانیدن قوت دافع را بیدار کند و این ترتیب پیشینگان آورده اند و همچنین اگر قدری بوره ارمنی با قدری نمک بمجری بول در نهند همین فعل کند و سودمند بود اما اسباب اندکی بول پنج است یکی آب کم خوردن دوم گشاده شدن مسام همه تن و تحلیل بسیار بودن و عرق بسیار آوردن سیوم اسهال کردن بسیار صفراوی چهارم ضعف قوت جگر از آنکه آب را از خون جدا کند و بگرده فرستد پنجم ضعیفی قوت گرده از آنکه آب را بخویشتن کشند و ازین هر دو استسقا تولد کند خداوند این علت را ترشی سخت زیان دارد و آورده اند متقدمان در کتب بسیط که جماع کردن و بسیار و اندک درین علت بیفزاید و علاج ضعف جگر و گرده و علاج اسهال و تدبیر باز داشتن عرق هر یک در بابی جداگانه یاد کرده آمده است آنچه غرض بود از آنجا طلب باید کرد باب سیوم اندر سوزش آب تاختن و علاج آن اسباب سوزش آب تاختن که بتازی حرقة البول گویند سه است یکی آنکه در مثانه یا در مجری بول بثره و جرب و مانند آن آفتی بود و علامات و علاج هر یک در جایگاهش یاد کرده آمد دوم آنکه رطوبت لزج که در مجریها بول است که آنرا صهروج گویند نیست شود بسبب بسیاری جماع یا بسبب بسیار خوردن طعامها تیز و شور و تلخ و زداینده تا آن رطوبت بزداید و مجری برهنه ماند سیوم آنکه مزاج گرم شود و بول گرم و تیز و سوزان بود و ماده نیز با بول همی آید علامتها اما علامت گرمی و تیزی بول آنست که بول برنگ زرد بود یا سرخ و تشنگی غلبه کند و تبها گرم کند از تبش آن رفته باشد

وعلامت

بر تنگی مثانه و مجاری چنانکه گفته آمد بسیاری جماع و بسیارها که از پیش اتفاق افتاده باشد و علاج هر دو یکدیگر
نزدیک است اگر نشان آن یابند که ماده تیز با بول همی آید نخست قی فرمایند بر کشکاب و ماهی تازه و فقاع گرم و بایند
آن پس رگ باسلیق فرمایند زد و اگر مانعی باشد بر بهنه که بتازی قطن گویند حجامت فرمایند کرد و هر بامداد بنادق
البزور دادن با شراب بنفشه گرم با شراب خشخاش گرم با کشکاب و روغن بادام و حب لبانکاه اسپغول و شکر
با روغن گل مقدار دو درم و شراب کاکنج نیز سخت نافع است هر بامداد و اگر معده اسپغول و شراب بنفشه و روغن
احتمال نکند بجای اسپغول شاهسفرم فرمایند و بجای شراب بنفشه جلاب پخته و کشکاب بی روغن میدهند و من
از جهت کسانیکه حاجت بود شرابی ساختم بدین صفت بگرفتم بوده خشک ده درم سنبل پنج درم هر دو را
بآب بپختم تا آب طعم آن گرفت و رنگین شد پس بیست درم بنفشه خشک در افگندم تا آب بنفشه گرفت
و پس از آن بپالودم و شیره آن کشیدم و برین آب پالوده شکر بر افگندم و بقوام آوردم منفعت آن بزرگ یافتم
و معده را هیچ مضرت نکرد و از طعامها شور و تیز و تلخ و گزاینده پرهیز باید کرد و از جماع یکبارگی باز دارند و طعامهای
نرم فرمایند چون معالجات به یه مرغ فربه کرده باشند و ترشیها که سخت ترش نباشند چون طفشیل و نیو
و مانند این سودمند و خایه نیم برشت و شیاف ابیض با شیر خر گرم با شیر زنان گرم با سپیده خایه مرغ در چکانیدن
سودمند بود و سپیده خایه تنها هم سودمند بود صفت بنادق البزور بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدو
شیرین پاک کرده و تخم خرفه و تخم خشخاش صفت هر یک ده درم نشاسته و کثیرا و رب سوس از هر یک
سه درم بزر البنج الابیض دو درم تخم خربزه پاک کرده سی درم شربتی سه درم صفت نسخه دیگر که خداوند
سوزش آب تاختن و خداوند ریش مثانه را سودمند بود بگیرند تخم خربزه و تخم خیار و تخم کدو پاک کرده از هر یک
ده درم افیون سه درم تخم کرفس یکدرم اقراص کنند شربتی دو درم صفت نسخه دیگر بگیرند تخم خربزه و تخم
خیار و تخم کدو پاک کرده و مغز بادام شیرین و کثیرا و رب سوس و نشاسته و گل ارمنی و تخم خشخاش سپید
برابر و اگر سوزش صعب بود اندرین قرص پوست خشخاش تر اندر فزایند مقدار حاجت و اندر آب نیم گرم
نشستن سودمند بود بگیرند پوست خشخاش و نشاسته و رب سوس برابر شیاف کنند و بسایند و در چکانند
و اگر حاجت آید اندکی افیون با بزر البنج در افگنند درین شیاف و شیاف ابیض که در علاج زحیر یاد کرده
آمده است در چکانیدن نافع بود باب چهارم اندر ادرار البول و دیابیطس معالجات آن اسباب ادرار البول
چهار نوع است یکی ضعیفی گرده است و عاجزی از نگاه داشتن آب که از جگر بدر آید و از بزانیدن آن دوم
فراخی دهنهای رگهای مجری بول تا بدان سبب آب در وی هیچ درنگ نباشد و ناپخته زود بیرون آید

سیوم سوء المزاج سرد که بر همه تن یا بر جگر یا بر گرده مستولی گردد بسبب آب سرد خوردن ناشتا یا بسببی غیر آن
چهارم حرارتی بود غریب و با فراط که بر گرده مستولی گردد و گرده بدان سبب تری از جگر می کشد فزون از آنچه
در وی گنجد و فزون از آنچه بتواند برانیدن و ناپخته دفع می کند و جگر از ماساریقا میکشد و همچنین ماساریقا از معده میکشد
و معده حالت آن می کند و قبلی بدان سبب غالب می شود و این کشیدن آب را که اعضا از یکدیگر می کشند
و زودی دفع بول و زودی تشنه شدن و آب خواستن بدولاب مانند کرده اند و این علت را بلغت یونانی
دیابیطس گویند و معنی او بپارسی دولابست و نسبت این علت با گرده همچون نسبت زلق بالامعاست
با گرده و بدین سبب این علت زلق الکلیه گویند و هرگاه که این علت دیابیطس مستولی گردد بدن و کاهش تن
و گداز پیش و رطوبتها ادا کند و علامتهای سوء المزاج گرم و سرد بسیار جای یاد کرده آمده است و معلوم شده

علاج اما خداوند دیابیطس را اگر قوت قوی باشد و مانعی دیگر نبود نخست رگ باسلیق باید زد پس تدبیرهای
سردی و تری آرنده باید کرد و کشکاب غلیظ سرد کرده و روغن گل بر چکانیده باید داد و اسپغول و شکر
در آب خیار تر سرشته و با آب انار ترش و آب تخم خرفه هم با آب انار ترش باید داد و آب کدو بریان و رب آبی
و رب ریواج و حماض ترنج و رب غوره و دوغ گاو سخت سودمند بود و در آب سرد نشاندن چندانک سرما
نیک اثر کند تشنگی را بنشاند و گرده گرم را با عتدال باز آرد و بهوای سرد و تر شدن علاجی بزرگست و بنفشه تر و کافور
و نیلوفر بوئیدن سودمند بود و اگر آب سرد بسیار میدهند وقتی میفرمایند صواب بود تا گرده باعتدال باز آید و آب
از وی باز گردد و اگر علت در ابتدا باشد و تن آبادان بود و قوت بر جای عرق آوردن صواب بود و طبع را نرم
باید داشت و اگر بحقنه حاجت آید حقنه معتدل باید و فقاع کمه از آب دوغ ترش چکانیده و آرد جو کنند سودمند بود
و قرص طباشیر نافع باشد و انار دانگ و سماق و ترنگ دانه خرمای هندی در دهان داشتن تشنگی را بنشاند

صفت قرص طباشیر بگیرند طباشیر ده درم تخم کوک و تخم خرفه از هر یک پانزده درم کسنه خشک سه شبانروز
بسرکه تر کرده و بریان کرده پنج درم گلسرخ و گل ارمنی از هر یک پنج درم گلنار دو درم کافور نیم درم صندل سپید
و صمغ عربی و اقاقیا از هر یک دو درم شربته سه درم و گلنار چهار درم صمغ یکدرم و کثیرا نیم درم کدو سرد کرده
و خرقها با آب یخ تر کنند و بر گرده گاه می نهند گر بگلاب. و اطراف بید و تاک و برگ خرفه و حی العالم
و اطراف رز و آبی کوفته بهم بیامیزند و بر کمرگاه و پهلوها زان می نهند و آرد عدس بگلاب سرشته ضمادی
آزموده است و حرارت گرده را ساکن گرداند و اگر احتمال کند اقاقیا چهار درم کافور دو درم بآب مورد تر بسرشند
و ضماد کنند و اگر اقاقیا در آب حل کنند و آن آب سرد کنند و خرقه بدان تر گردانند و بر گرده گاه نهند سودمند بود

وهرگاه که گرم شود بول می‌کند صفت ضمادی قوی بگیرند عصارهٔ حی العالم و لادن و مرّ از هر یک دو درم و افیون
چهار درم کندر دو درم مازو یک درم همه را بکوبند و با آب مورد زیر سرشته و بکار برند و حقنه که از عصارهٔ عوسج و لسان الحمل و سبوس
نخاله و مغز سازند حرارت را ساکن کند و با اعتدال باز آرد و اگر درین حقنه روغن نرگس با پیه و زیادت کنند سود بود
طعام حسو خورند و عدس و کشک جو و قلیه کدو و اسفیدباها و اجتناب از گوشت مرغان فربه و مایه و ماهی تازه و ترشی بجهة
دفع ترشی و غیره از سماق و کوک و تره تیزک و امرود و روغن نرگس مخصوص باب خورده و مانند آن فرمایند و آنچه بابت
خلع و با نقرس است و علاج تیزی بول و گرمی و آمدن مادهٔ تیز با بول اما علاج فراخ شدن دهنهای رگها و حجبها که
بول صبیب را احتراف بیرون آرد و بی ورگ زدن آنرا باید فرمود که ماده بنشسته است و ترمیم باید سردی و تری الرطوبه
ضماد و ضمادها بنقرس را فرمودن و داروهای قابض آنرا فرمودن که دهنهای رگها فراخ شده است و علاج ادرار البول
که از سردی بود اکنون یاد کرده آید اگر چنان باشد که ماده بود سخت قی باید فرمود که تیغ غذای گرم و ماسک البول
فرمود تا جای سخت مشاهده صواب چندی کنند و علی بن زین گوید هرکه خواهد که بول او باز ایستد سه جوز بریان کند
و با انگبین بخورد نافع آید و همچنین معجون فلافلی سود مند بود و شراب انجیر کرده را گرم کند و پاک کرده اند داکر با تویا نی
خورند بر تکاهداشتن بول یاری دهند و روغنهای گرم مالیدن در گرمگاه و زهار و در آن گوگرد نشستن سود مند بود
و دارو که در قوت باه یاری دهند در قوت نگاهداشتن بول نیز یاری دهنده است و صفت ماسک البول در
معالجات سلس البول که هم اکنون یاد کنیم بیان کرده آید ان شاء الله تعالی **باب بیست و پنجم اندر سلس البول و علاج آن**
سلس البول علتی است که بول بی‌خواست خداوند علت میرود و اسباب این علت بیخواست یکی سوء المزاج
سرد است با فراط و سستی عضلهای مثانه دوم بسیار خوردن داروهای ادرار کننده و شراب رقیق و مرزنجوش سوم ضربه
و بشت از جای برود و آفت بعصب عضو مثانه رسد چهارم آنکه مهره و احشا را سبب بود که مثانه را زحمت کند
و فشار دهد مانند زنان آبستن و کسانی که در احشا که بالای مثانه است آماسی باشد و علامتهای هر یک
معلوم است علاج این علت همچون علاج تقطیر البول است و ماسک البول گرم سخت نافع باشد صفت آن
بگیرند بلوط و تخم محلب و سعد و مر و فاوانیا و قرفه و وج و اس خشک برابر سرشته سه درم با دواء و سه درم
شبانگاه بخورند **صفت نسخه دیگر** بگیرند بلوط پنجاه درم کندر و سی درم کشنیز خشک به سرکه تر کرده و بریان
و گل ارمنی و صمغ عربی از هر یک ده درم و سرشته سه درم بامداد و شبانگاه اگر سردی سخت غالب باشد زرنباد
کرنگ و دارچینی و فقاح و سنجر بیا و اقحوان با انگور شراب کهن باد ورما العسل سود مند بود و اطراف مورد تر با خشک
و سنبل ختائی و کندر و گلنار بلوط برابر اندر شراب انجیرین بپزند و بمالند و هر بامداد و قیه ای بدهند با یک درم بنگ

صفت معجون اللبوب که بسیاری بول باز دارد بگیرند مغز بادام شیرین سپید کرده نیمن مغز دانهٔ زردآلوی تلخ سپید کرده
و ده استار حبة الخضرا یک من کنجد سپید کرده نیمن بانید یک من همه را بکوبند و بسرشند و هفت بخش کنند و بخش روز
بخورند سودمند بود صفت ترکیبی دیگر بگیرند شونیز و نانخواه و کندر و بانید و کنجد سپید کرده هر یک برابر بکوبند و بیامیزند
هر بامداد یک کف بگیرند و با شراب مورد بیامیزند و بخورند و سخت نافع بود صفت سفوف کهربا و گل ارمنی و هلیلهٔ سیاه
و بلوط و عدس مقشر از هر یک دو درم کشنیز خشک بسرکه تر کرده و بریان کرده یکدرم شربه سه درم این سفوف لس و سراب
مورد کسانی را که سردی و تری غالب بود موافق باشد صفت داروی معتدل بگیرند بلوط بسرکه تر کرده و بریان کرده
ده درم هلیله کابلی و بلیله و آمله مقشر هر سه را در آب بجوشانند و بعد از آن بر تابه بریان کنند و همه را بکوبند و بیزند شربه
سه درم بامداد و شبانگاه و آنچه بخاصیت سودمند بود گوشت روباه بریان کرده این علت را و درد پشت و زانو
و تاریکی چشم را سودمند بود و گردهٔ خرگوش خشک کرده بگیرند یکجزو تخم شبت و یکجزو عاقرقرحا و تخم کرفس از هر یک
نیم جزو شربه دو درم و نیم با یک وقیه آب سرد و مغز خرگوش بریان کرده با شراب سودمند بود و قی کردن و در آب
گوگرد و آب دریا نشستن سودمند بود و باقی علاج این علت علاج فالج است و کمونی که اخلاط از او زم کوفته
و بیخته باشند خداوند مزاج سرد و تر را خوردن و طلی کردن سودمند بود و چهار درم کندر سوده یکبار سفوف کنند یا دو درم
تخم محلب کوفته سلس البول را باز دارد و روغن فرفیون با مشک و انجره طلی کردن سودمند بود صفت حقنهٔ نافع
بگیرند خنک یک رطل بغدادی سپید هشت درم تخم محلب ده درم همه نیم کوفته کنند و در چهار رطل آب تر کنند و در
یک شبانروز بجوشانند تا دو بهره برود و بپالایند و نیم رطل روغن کنجد بر افکنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
و از این روغن حقنه کنند و اگر حب النار و حب الغار و صدف و فستق و حبة الخضرا و تخم محلب بگیرند و همه را پوست
باز کنند و برابر بکوبند و روغن بکشند و بجزو از آن آب که وصف کرده آمد و بجزو از این روغن و اندکی مشک بیامیزند
و حقنه کنند سخت سودمند بود و آنرا که با این علت دماغ یا جگر یا عضوی دیگر گرم بود و از داروهای گرم مضرتی
همی باشد قرص طباشیر که در علت دیابیطس یاد کرده آمده است بکار برند اما علاج کسانیکه در بستر کمیز کنند
همچون علاج سلس البول و علاج استرخاء مثانه و آب کم خوردن و بوقت خواب خویشتن را فارغ کردن و در شب
طعام خوردن تا در خواب سبکتر بود بند تدبیری موافق است و از خداوندان معتمدی یاد کرده است که یکی را این علت بود
و یک استار تخم شاهسفرم بلکه دانهٔ مازوی سبز بدادم بعد از آن او را این کار نیفتاد و هرچه اندرین باب یاد کرده
آمده است همه علاج آنست صفت داروی نافع بگیرند تخم کتان بریان کرده ده درم تخم خطمی هفت درم اقاقیا دو درم
کندر و شیاف مامیثا از هر یک دو درم ریاس خشک ده درم هلیلهٔ کابلی بریان کرده ده درم شب یمانی بریان کرده ده درم

همه را بکوبند

همه را بکوبند و بیزند و با انگبین سرشند شربتی سه درم هر بامداد بکار دارند سودمند بود صفت داروی دیگر بگیرند زیره کرمانی و کندر
و حب الآس برابر بکوبند و بیزند هر بامداد دو درم بکار برند باب ششم اندر بول خون صرف و غسالی و علاج آن
بول خون صرف یا از گرده آید یا از مثانه یا از اندامی که بالاترست چون جگر یا از همه تن آید و آنچه از گرده و مثانه آید و حوالی آن
و آنچه از اندامی آید که بالاترست اسباب و علامات و علاج آن پیش ازین یاد کرده آمده است و آنچه از همه تن آید سبب آن
امتلاء خونی بود یا غایت گرمی مزاج و گشاده شدن دهنهای رگها بسبب قوت حرارت و بکار داشتن داروهای گرم
و من مهتری را دیدم که مزاج او گرم شده بود و بسبب سوء المزاج گرمی ضعیفی حاصل میشود و در قوت باه تقصیری می بود
و آن مهتر ضعف حزن را تقصیر نمی داشت و هم شکایت ازین میکرد طبیب او را معجونی ساخت گرم و هر بامداد دو درم
دارچینی یا زرده خایه مرغ می داد و هر روز از آن تقصیر و ضعف زیاده می شد و این علاج زیادت میرفت پس ناگاه
بیکبار دهنهای رگها او گشاده شد و بول او خون صرف گشت و زیادت از چهل روز بران حال بود و خون صرف می شد
و باخر که خون اندک شد تشنج خشک تولد کرد و بران گذشته شد و از معتمدی شنیدم که فرزند مهتری را اسهال خون
بود و بسبک غالب شد طبیب او را خربندگی آب طباشیر دستوری نمیداد و بهتر نمی شد طبیبی دیگر غریب او را دستوری
داد تا چندانکه او را بایست آب یخ بغایت سردی میخورد نیک شد و سبب آن هم این بود که چیزها گرم خورده بود
و دهنهای رگهای او گشاده شده و آب سرد انضمام فم رگها پیدا کرده علامت دهنهای رگها آنست که بول و براز
خون صرف بود و اندر همه اندامها هیچ آفتی و المی نباشد و بسیار نپاید از بهر آنکه دردی رگها بزرگ نیست و بد خونی اندک آید
که بغذای او بکار شود و از گرده بسیارتر آید از بهر آنکه خون بدو بیشتر آید بعضی از جهت غذاء او و بعضی از جهت آنکه از وی
بگذرد و با اندامهای دیگر شود علاج اگر سبب امتلا بود نخست رگ باید زد اگر مانعی نباشد رگ صافن اولیتر
از باسلیق بود و طعام سبک دادن و فروره و نیشو و غوره و مانند آن فرمودن بمغز بادام و کوک و اندکی گشنیز تر
و شربتها شراب عناب ساده و شراب خشخاش و شراب ریواج و شراب کاکنج و باول بیماری هیچ شربتی و هیچ مزوره
قابض نشاید داد از بهر آنکه چیزهای قابض خون را ببندد و علقه شود و رنج آن عظیم بود و باشد که منفذها و رگها تنگ
و ماده را باز گرداند و روی ببالا کند و عضوی مختنق شود و خطر آن بزرگ باشد و هر گاه که فضل گرم شود و ماده کمتر
شود شربتها و آبزنهاء قابض بکار باید داشت صفت شربتی قابض بگیرند شب یمانی و گلنار و دم الاخوین از هر یک
یکدرم کثیرا دو درم صمغ نیم درم شربتی یکدرم تا یکمثقال اندر شراب آبی یا در عصاره برگ و ساق خرفه بکار برند صفت شربتی
دیگر بگیرند تخم خشخاش و گل مختوم و عصاره لحیة التیس و صمغ فارسی و کهربا برابر شربتی دو درم یا سه درم صفت
شربتی دیگر بگیرند سرگین کوزن سوخته و کثیرا برابر بکوبند شربتی دو درم با آب مورد در آبزنهاء عدس مقشر و ناربوست

و از مثانه خون ۳

وماز و برگ مورد و خرنوب و مانندان می پزند اگر آن شرطها قابض لختی با عصارهٔ خرفه تر و مانندان در مجری قضیب
چکانند بزراقه صواب بود و گاه باشد که حاجت آید که بر تهیگاه و نشستگاه بر نهند و بر زهار و حوالی آن و خون را باز دارند
تا علقه شود پس تدبیر گشادن علقه کنند چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر سبب تیزی خون و گشاده
شدن دهنهای رگها بود علاج دیابیطس علاج آنست که خون صرف در اندامی آید که بالاتر از گرده است
تامل کنند تا هیچ المی و سوزشی و دغدغه هیچ در اندامی هست اگر باشد باید دانست که خون ازان اندام
همی آید بر بالاتر ازان موضع محجمه بر باید نهاد و خون بیرون ناکردن تا خون ازان موضع باز گردد و ضمادهای
قابض بر نهادن تا آن موضع ماده را قبول نکند و آنچه تدبیر باز داشتن ماده است پیش گیرند و بعضی طبیبان
صواب آن دیده اند که آن جایگاه را ریش کنند و بشکافند تا ماده ازوی ببالا آید و از مثانه باز گردد پس
جراحت را علاج کنند و ابوالحسن البرجی میگوید من تا این غایت هیچکس را ندیدم که این علاج کردم و می گوید
ابو طاهر الطبیب این علاج صواب می دید و گفتی همچنانک ماده صرع از پای ببالا بر آید آن موضع را ریش کنیم
تا ماده ازان موضع ببالا آید و دماغ بسلامت بماند و این موضع را همچنان ریش کند تا مثانه بسلامت بماند
و ماده ازوی باز گردد

باب هفتم اندر بولهای غریب و علاج آن

بولهای غریب پنج نوعست یکی بول
غسالیست و سبب آن ضعیفی قوت هاضمه و ممیزهٔ گرده بود یا ضعیفی جگر دوم بولی که با اخلاط غلیظ آمیخته بود
و بعضی را سبب ضعیفی هضم کرده بود و بعضی بر سبیل بحران و دفع اخلاط بود سیوم بول شعری و این بولی بود
که چیزی چون ریسمان باریک در وی پدید آید و گاه باشد که درازی آن بمقدار دو بدست باشد و بود
که سپید بود و باشد که سرخ بود و برین صفت شکل از بهر آن بود که در میانهٔ رگهاء آلتهاء بول بوده باشد
و تولد آن از غذاها، غذاها غلیظ بوده و در آن خطری نباشد چهارم بول ریم بود و سبب آن دبیله باشند
که در اندامها، دم زدن و غیر آن گشاده شود یا آماسی و ریشی در آلتهاء بول ریم کند و بگشاید پنجم بول دسمی بود
یعنی بول چرب و سبب آن گداز پیه بود و بول سیاه مقدمهٔ تولد سنگ بود علل منها بول ریم با بول
آمیخته بود باید دانست که از عضوی همی آید که بالاتر است و الم آن عضو بران گواهی دهد و اگر آمیخته نبود
از آلتهای بول همی آید و اگر نخست ریم آید پس بول آید از قضیب و مثانه آید و اگر نخست بول همی آید پس ریم
از عضوی دورتر همی آید و بول غسالی و آنچه بسبب آن ضعیفی قوت کرده بود میل بسپیدی دارد و غلیظ بود
و آنچه سبب ضعیفی جگر بود میل بسرخی دارد و بخون مانندهتر بود و بول غلیظ نشان ضعیفی هضم و بسیاری
اخلاط بود یا نشان پاک شدن تن بود بر طریق بحران و جهی مثانه شود و بول چرب نشان گداز پیه بود

حبانها

چنانکه بقراط می گوید اذا کان البول دسما سریع الخروج دل علی ان الحرارت عملت الکلی وتذیب شحمها
وهم بقراط گوید من کان بوله رشیا وجابغنه دل علی مرض حاذی الکلیتین و بول سیاه از تندرست نشان تولد سنگ بود
روفس می گوید من بال بولا اسود ومن مرض مع وجع کان او غیر وجع فانه یتولد فی حصاة بعد زمان یسیر وخاصه ان کان شیخا
و بسیار باشد که مردم تندرست را اندکی خون بطریق بول بیاید و ازان قدر باکی نباشد و متقدمان گفته اند
من بال دما فی الندرة من غیر حمی ولا وجع فلا باس علیه و بول شعری نشان ماده غلیظ بود که میل بخشکی دارد و علاج
هر نوعی ازین بولها که یاد کرده آمد در بابی جداگانه گفته آمده است جزو چهارم اندر شناختن سبب که
تولد سنگ و ریگ که در گرده و مثانه پدید آید و این جزو پنج باب است باب اول یاد کردن سنگ و ریگ
در گرده و مثانه چگونه تولد کند و علاج آن این علت بیشتر کودکان را افتد و آن طفلی تا به نزدیک بالغ شدن افتد
و مردمان فربه را نیز بسیار افتد و مردم لاغر را کمتر افتد و کودکان را بیشتر در مثانه افتد و بزرگان را اندر گرده
افتد و مردم بالغ و لاغر را اندر مثانه بیشتر افتد از بهر آنک رگها و منفذها را ایشان فراخ تر بود بخلاف مردم فربه
که ایشان را اندر گرده بیشتر افتد از بهر آنکه رگها و منفذهای ایشان تنگ تر بود و محمد ذکریا می گوید که من این
مستقصی نگه می کردم و هم چنین یافتم و می گوید بنادر اندر مثانه زنان نیز افتد و آنرا ایشان با انگشت بتوانند
یافت و سبب آنکه زنان را سنگ اندر مثانه بنادر افتد آنست که گردن مثانه زنان را کوتاه است و دهنهای مثانه
ایشان گشاده تر از دهنهای مثانه مردانست و نزدیکست به بیرون بدین سببها هر خلطی که بمثانه ایشان در آید
زود بیرون آید و آنرا که این علت افتد اندر کودکی افتد و زنان بزرگ را بنا در افتد و اسباب آنکه کودکان را
بیشتر در مثانه افتد سه سبب است یکی آنکه قوة دافعه ایشان قوی تر بود و فضلها از بالا بزیر دفع کند و از گرده
نیز دفع کند و بمثانه فرستد دوم آنکه هر بولی که غلیظ تر و تیره تر بود سنگ ازان بیشتر تولد کند و بول کودکان
تیره بود از بهر آنکه ایشان طعام بسیار و بی ترتیب خورند و دهان مثانه ایشان تنگ تر بود و تیرگی بول را
بسیار تر باز دارد و مثانه ایشان گرم تر بود و آن تیرگی را سنگ گرداند سیوم آنکه هر بولی را اگر در نهند
نمک دردی پدید آید و اندر بول کودکان نمک بیشتر باشد و نمک نوعی از سنگ است و هر سنگی که در عالم
است تولد آن از رطوبتی غلیظ است که حرارتی در وی اثر کند و آنرا خشک کند چنانکه از تاثیر آفتاب تولد کند
و برد ندانها سفال تولد کند و تولد نمک از اجزاء ارضی است که بحرارت آفتاب سوخته شده باشد و با آب آمیخته و حرارت
آفتاب آن آب را بتحلیل خشک کند و سبب بسیاری نمک اندر بول کودکان نه آنست که اجزای ارضی
اندر بول ایشان بیشتر است لیک آنکه حرارت اندر بول ایشان بسیار است و اجزای ارضی که اندر انست

جمله بدان حرارت سوخته شود بدین سبب واجب کند که تولد سنگ در بول ایشان بیشتر بود بباید دانست که
این علت کودکی را بیشتر افتد که معده و جگرا د کرم بود و جگر آب را در تر بهار الجوشیدن می کند و بگرده و مثانه میفرستد
واگر در گرده و مثانه میفرستد نیز حرارتی بود زود در تیرگی که در بول باشد به بندد و سنگ شود در جمله سبب
تولد سنگ در رطوبتها لزج که از طعامها که غلیظ و قوی بود تولد کند چون گوشت و گوشت شتر و ماهی بزرگ و مرغان
آبی بزرگ و گوشتهای برشته و شیر و پنیر و خایهٔ مرغ بریان کرده و نان فطیر و نان سمید و سماج و رشته و برنج
و پنیر و هریسه و سیربان و سهر بانجه و قطایف و فالودج و میوهای خام و انبرود و آب تیره و شراب غلیظ خاصه
اگر قوت هاضمه معده و جگر ضعیف باشد و گرده گرم باشد و طعام بی ترتیب خوردن و بسیاری منی باز داشتن
شهوت جماع خاصه اگر شهوت صادق بود و سختی آن و اسباب آن رفته باشد و منی حرکت کرده و کار
تمام ناشده و از آن منی که حرکت کرده باشد درد خایه و آماس آن و سنگ تولد کند و تری شیر دایه همچنین از جمله
اسباب این علت از دو وجه بود یکی آنکه اگر کرم ترکند و غلیظی بول آنرا زود تر سنگ کرداند و اگر شیر
بلغمی بود بول کردن مثانه او آنرا به بندد و سبب تولد سنگ از آب تیره و شراب غلیظ آنست
که اجزای ارضی که با آن بود با غذا آمیخته شود و پخته کرده و لزوجت بپذیرد و اندر مثانه رسوب کند و سنگ کردد باب
دوم اندر آنک سنگ و ریگ اندر کدام اندام تولد کند و علاج آن سنگ بیشتری در گرده و مثانه تولد کند و در روده
قولون بسیاری تولد کند و محمد ذکریا می کوید که مرا دوستی بود و در بول او سنگریزه بسیار بودی و یکبار سنگ بزرگ
در برازاو بیرون آید و مردی فربه بود همچنین خداوندان درد بند و کن درا در بندها و اندامها سنگ بسیار تولد کند
و محمد ذکریا رحمة الله میکوید اندر حوالی کردن که جایگاه خنازیر است و در سلعه سنگهای سخت دیدم پس
جالینوس حکایت آورده است که در علت ذات الریه بلغم سنگها بر آمده است همچون ژاله و همچنین
اسکندر رومی حکایت می کند که من دیده ام که سنگی بزرگ برآمد همچو سنگها که از مثانه بیرون آرند
باب سیوم اندر علامت سنگ گرده و مثانه و علاج آن هر گاه که بول غلیظ رقیق و صافی شود ایمن نباید بود
از آنکه ماده در گرده باز می ماند و سنگ تولد می کند و بول سیاه که بی دردی و بیماری آید دلیل آنست که
سنگ تولد خواهد کرد خاصه اندر عمر پیری و هر گاه که درد و گرانی در پشت پدید آید و همچون خلیدن جوال دوز
نیز بجلد بباید دانست که در گرده سنگ تولد کرده است و هر گاه که درد بنوله ران پدید آید بباید دانست
که سنگ در مجری بول مانده است و هر گاه که این درد ساکن شود بباید دانست که علامت آن بود که سنگ
بمثانه فرود آمد و رنگ زرد و سرخ یاد کرده آید و اندر گرده همیشه گرانی بود و هر گاه که طعام بیشتر خورده شود

و ثقل او بدان سبب خشک بود و بول او ... از بهر آنکه حرارت ... بیشتر ... نکوشیدن ...

کرده برآید

گرده بدرد آید خصوصاً آن وقت که ثفل بر روده فرود آید و گرده فشارده شود و چون روده از ثفل تهی شود آن درد زایل شود
و خداوند سنگ گرده را هر گاه که درد آن پدید آید تنگ خایه که از آن جانب است که سنگ در وی است که درد خیزد
و باشد که ران او که برابر گرده است خدر شود و اعراض قولنج پدید آید و در بول باشد که رسوبی بود همچون رسوب
خداوند بیماری جگر و فرق میان قولنج و این علت آنست که درد قولنج میل بسوی ناف بیش شکم دارد و بر آید
و فروتر شود و درد گرده بر یک جای لازم آید و در جایگاه گرده بود و آن ران که برابر گرده باشد خدر شود
و در قولنج این عارض نباشد و هر گاه که سنگ در مثانه بود در رسوب بول او سپید بود و باشد که خاکستر
گون بود و درد و خارش و گرانی در قضیب بود و در زهار و خداوند علت پیوسته دست بقضیب خویش
می برد و بول دشوار بیرون آید و هر روز گاه که بول کند در حال خواهد که دیگر بار بول کند و گاه باشد که بی مراد
بیرون آید و این در آخر بول کردن بود و سنگ مثانه بزرگ و درشت بود از بهر آنکه جای او فراخ است
و ماده دیگر بروی سخت تواند شد تا بدان سبب درشت گردد و سنگ گرده کوچک بود از بهر آنکه
جای او تنگ است و سنگ مثانه درد نکند مگر آن وقت که در دهانهٔ مثانه افتد و بول را باز دارد و هر وقت که
پیاده روند و یا رنجی رسد قضیب خدر شود و ممکن بود که در مثانه دو سنگ بود یا بیشتر و در حرکت مردم
با یکدیگر بسایند و سوده شوند و سونش آن ریگ باشد و در بن شیشه پدید آید و باشد که با این ریگ
رسوبی نخالی بود از بهر آنکه درشتی سنگها مثانه را برند و گاه باشد که سنگ مثانه بزرگ و گران بود و با مقعد
زحمت کند و آنرا بیرون آرد و باز گرداند خاصه اگر شرج ضعیف بود و هر گاه که خداوند سنگ مثانه را عسر البول
بسیار رنجه دارد بباید دانست که سنگ بزرگ و گران نبود و بوقتها در دهانهٔ مثانه میتواند افتاد و بول را
باز داشتن و بسیاری ریگ در بول بر سستی دلیل کند و بر زانی سنگ بود و نا آمدن ریگ دلیل سختی
سنگ بود و هر گاه که خداوند علت پیاده رود و حرکت کند بن قضیب او بدرد آید و هر گاه که ساکن شود
و باز ایستد درد ساکن شود بباید دانست که سنگ از مثانه آزاد است و بروی سخت گشته نیست علاج
نخست اسباب تولد آن باز باید داشت و ماده گسسته آن باید کرد پس تدبیر گسستن و ریزاندن سنگ
کردن و طریق بیرون آوردن آن اندیشه کردن و اما تدبیر گسستن ماده آنست که تن را از آن ماده
پاک کنند و از طعامها که غذاء آن ماده سنگ شود باز دارند از تدبیرها و حرکتها و اسباب تولد آن کرده پرهیز کرد
فرمایند و اگر قوت نگه می باید داشت طعامها زود گوار فرمایند چون گوشت طیهوج و تذرو و دراج و مرغ خانگی
سبک اندام و فربه و گوشت بزغاله بزیرباها و اسفیدباها و خایهٔ مرغ نیم برشت و نان خشکار که خمیر او رسیده باشند

و نیکو پخته باشند و اگر قوت قوی باشد چیزی فرمایند که غذا کمتر دهند چون ماش پوست کنده و اسفاناخ و کشک جو
و قلیه کدو و قلیه خیار و نخوداب و زیربا و مزورها ساده بمغز بادام و روغن بادام و شیره خالص با روغن کادو و از امتلا
و طعام از پس طعام احتراز باید کرد و طعامها که غذای آن ماده سنگ شود و تدبیرها و حرکتها که سبب تولد آن گردد
پیش ازین یاد کرده آمده است و تدبیر پاک کردن تن تنقیه کردنست و داروی مسهل خوردن وقتی صواب تر بود
از بهر انکه قی زود از زود شاید کرد و داروی مسهل زود از زود نشاید خورد دوم انکه قی ماده را از بیخ بر کند و هم از ان راه
باز کرداند و داروی مسهل اگر حرارتی غالب بود گاه گاه مسهل قوی در خور مزاج و حال می باید داد و اگر حرارتی
غالب نبود مسهل قوی نشاید داد لیکن برفق طبع را نرم می باید داشت تا ماده را بطریق روده باز میکرداند
و معده را قوت دادن تا طعام را نیکو گوارد و ریاضت معتدل کردن و مالیدن بوقت فرمودن چنانکه اندر
کتاب حفظ الصحة یاد کرده آمده است گرمابه و آبزن سودمند بود از بهر انکه ماده را از گرده باز کرداند و بظاهر تن کشند
و منفذها را نرم کند لیکن افراط کردن زیان دارد از بهر انکه قوت را ضعیف کند و گرده را زبون کرداند و از تدبیرها یکی
که خداوند علت را موافق بود و تولد سنگ باز دارد یکی آنست که در میان طعام آب سرد خورد و گاه گاه
نیز ناشتا آب خورد و بر فرشهای پوستین نخسپد لیکن بر کتان خسپد تا گرده ایشان گرم نشود و از مفردات
آنچه ماده را لطیف کند خداوند این علت را سودمند بود و مثانه را پاک کرداند و سنگ را بشکند و تا باخن
بیرون آرد و بعضی سردیهاست و بعضی تریها و بعضی اکلها و بعضی شرابها و بعضی داروها اما سردیها کرفس است
و کسنی و بودنه و شبت و کشوث و بادیان خشک و برگ ترب و قسط و راسن و از میوه ها خربزه و خیار
و خیارها درنک و انگور سپید و انجیر تر و خشک و بادام تر و زعرور و فستق و در زعرور قوتی است که مجاری
بول را پاک کند و سنگ را بریزاند و از اچارها کبر و سرکه و هلیون بسرکه و عنصل بسرکه و زیتون پرورده
و از شرابها سکنگبین که از سرکه کبر سازند و از سرکه عنصل و آب ترب و شراب شبید لطیف و از داروها مقل
و صمغ و کرفس جبلی و افسنتین و سلیخه و بیخ خیار دشتی و عود بلسان و حب بلسان و پرسیاوشان و اسقولو
جندریان و بزر السادج و زیره دشتی و تخم بادیان و اصل سطافیلون و آب او و کمافیطوس و جعده و بیخ
هلیون و سعد مصری و قشور اصل الغار و اسقوردیون و سداب دشتی و بوره ارمنی و داروها که اثر آن در گرده
قویست و فعل آن در گرده پدید آید حجر الیهود است و مشکطرامشیع و کمافیطوس و آنچه قوت آن بمثانه رسد
رماد العقارب و دهن العقارب است و رماد الزجاج و سنگ اسفنج و خون تیس خشک کرده و خاکستر پوست و خایه
مرغ که بچه از وی بیرون آمده باشد بهتر و قوی تر از همه گنجشک است که آنرا بلغت یونان اطراغولیدس گویند و این

کنجشکی است از جنس صعوه کوچکتر از همه کنجشکان و منقار او باریکست و رنگ او میان زردیست و خاکستر گونیست
و بر هر دو بال او دو خط است زرگون و بر دنبال او نقطهای سفید بود و بیشتری در زمستان و زمینهای شوره پدید آید در
بنیاد دیوارها و پریدن او اندکست برخیزد و بنشیند زود و پیوسته دنبال را بجنباند و صفیری کند این مرغ خام و پخته
و قدید کرده و بریان کرده و سوخته بهر صفتی که خورند سودمند بود و قدید او را بکوبند با شراب صافی اگر با ماء العسل اگر با [illegible]
بخورند سودمند بود و شیخ رئیس میگوید مرغی است او را بلغت فرنگ صفراغون گویند خشک کنند و بکوبند و اندکی
بدهند سنگ را که در گرده و مثانه و دیگر اندامها بود بیرون آرد و سرگین کبوتر و سرگین خروس همچنین سنگ را
پاک کنند و با این مفردات که یاد کرده آمده است چیزهای گذراننده بباید آمیخت تا آنرا بدرقه کند و بموضع رساند
چون بلبل و دارچینی و داروی ادرارکننده نیز بیامیزند چون وج و دوقو و فودنج و اسارون و نانخواه و کاشم
و سیساليوس و اذخر و قردمانا و تخم پنجنکشت تا سنگ را زودتر با بول بادرار بیرون آرد و اگر در مثانه
دردی بود داروهای دردنشاننده با وی بیامیزند چون تخم کتان و لعاب آن و چلغوزه و فندق و تخم خطمی
و صمغ بصفایح و صمغ جوز از بهر آنکه این داروها هم درد نشانند و هم با گوهر گرده سازکار بود و هم داروهای دیگر
گرده را در گرده و حوالی آن چندان نگاه دارد که داروها فعل خویش بکنند و اگر قوت گرده و مثانه ضعیف
شده باشد داروهای قوت دهنده با آن بیامیزند چون بهمن و زرنباد و گل سوسن خشک و گل سرخ
و صندل و گلنار و رب میوها چون رب سیب و رب آبی تا همه احشا را قوت دهند و اگر از جهت صعبی درد به
چیزی خدر کننده با آن بباید آمیخت بیامیزند اما ترکیب داروها بدین ترتیب باید کرد اگر مزاج گرده و مثانه
گرم بود داروهای گرم کننده کمتر بکار دارند صفت دارو که سوء المزاج گرم را سودمند بود بگیرند مغز تخم خیار و
و خیار بادرنگ و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو از هر یک یک جزو تخم بادیان نیم جزو همه را بکوبند نیک شربتی سه درم
با سکنگبین با گلاب آمیخته و سرد کرده نافع بود صفت داروی دیگر بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه
و تخم کدو و همه پاک کرده از هر یک پنج درم تخم کرفس دو درم تخم بادیان و سنگ اسفنج و آبگینه سوخته
و سوده از هر یک سه درم همه را بکوبند و بیامیزند شربتی سه درم با سکنگبین و طبع را با قراص بنفشه و گل و خیارچنبر
و ترید و آب بادیان نرم کنند و در آبزن می نشانند صفت آبزن بگیرند خسک و بابونه و اکلیل الملک
و مرزنگوش و کرفس و کرنب و شبت و برگ خطمی و پرسیاوشان برابر همه را بپزند و در آن آب می نشانند
و چون از آبزن بیرون آیند شربتی از آب تخم خیار و خیار بادرنگ با نیم مثقال حجر الیهود و نیم مثقال
حجر السفنج سوده بدهند و گاه گاه این مطبوخ میدهند صفت آن بگیرند بیخ سوسن و پرسیاوشان از هر یک پنج درم

تخم فلنجک

تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک سه درم تخم کرفس و تخم بادیان خشک از هر یک دو درم انجیر ستی ده درم سپستان
سی عدد همه بپزند چنانکه رسم است و بپالایند شربة چهار اوقیه و نیم سکنگبین صفت مطبوخی دیگر بگیرند برگ خبازی دستی
بپزند و با سکنجبین و روغن بیامیزند و مقدار بسیار بدهند سنگ را در مجری بول بلغزانند و با بول بیرون آرد و خیار چنبر
در آب بادیان حل کنند و با روغن بادام بدهند و روغنهای تحلیل کننده با روغنهای قوت دهنده آمیخته می مالند چون
روغن شبت و روغن خسک و روغن سوسن و روغن خیری آمیخته و روغن خیری هم قوت دهنده است
هم تحلیل کنند و ریاضت کردن و به اسب خوشگام نشستن و بر نردبانها برآمدن و فرود آمدن سودمند بود و سنگ را
از گرده و مجری بول بمثانه فرود آرد و بمثانه فرود آید بابونه و اکلیل الملک و خطمی و سبوس در آب بپزند و بمثانه
بر میچکانند و روغنهای گرم همی مالند چون روغن سداب تا در دراثنا باشد و روغن عقرب بمجری قضیب چکانند
و بمثانه در مالند و به مقعد در بردارند تا سنگ را بشکند و بر نهند و طبیخ سداب و مرزنگوش با روغن بلسان و روغن
ناردین و نفط سپید در چکانیدن سودمند بود خاصه اگر حرارت غالب نباشد و مثانه درد نکند و اگر در مثانه و گرده
آماسی بود علاجهای آماس که در جایگاه خویش یاد کرده آمده است بکار دارند و اگر شکم خشک باشد شیاف
و حقنه طبع را نرم کنند و حقنه سبک کنند تا مثانه را نرنجاند و زحمت نکند و شیاف اولیتر بود از حقنه و مسهل دادن
صواب نباشد از بهر آنکه مسهل مادتها را فرود آرد و از بالا قی کردن سودمند بود ماده را کمتر کند و از آن موضع که روی
بدان دارد باز گرداند لیکن نه در آن وقت در باید کرد از بهر آنکه باشد که سنگ را بجنباند و بالا در شود و
درد زیادت گردد و اگر بدین تدبیرها درد زایل نشود از فلونیا و مانند آن چاره نباشد و تریاق نو نارسیده
سودمند بود از بهر آنکه قوت افیون در وی تازه باشد و درد را بنشاند و داروهای دیگر بعضی سنگ را بشکند
و بعضی سنگ ریزه با ادرار بیرون آرد و محمد زکریا میگوید بسیار آزموده ام که از پس رگ زدن درد ساکن شده
و سنگ بآسانی بیرون آمد و اگر سنگ گرده بیکجا بایستد در علاج آن داروهای گرم و داروهای ادرار کننده
قوی و روغنها و نطولهای محلل بکار باید داشت لیکن آب تخمها و طبیخ پرسیاوشان و مانند آن باید داد
و سبوس و ارزن نیم گرم و آبزن تکمید می کردن برفق و اگر از جای بجای میشود در آبزن نشستن که پیش
از این یاد کرده آمده است و به آب گرم روغن زیت بهم آمیخته تکمید کردن باید دانست که داروهای مثانه گرم تر
از داروهای گرده باید لیکن داروهای سخت گرم نشاید از بهر آنکه داروی گرم ماده را ببندد و سبب زیادتی
علت گردد اما آنچه یاد کرده آمده است علاج کسانیست که حرارت بر ایشان غالب بود و علاج کسانیکه
حرارت ایشان کمتر بود و رطوبت بر ایشان غالب است اینست که اکنون یاد کرده شود اما اگر با سهال

حاجت آید

حاجت آید دارو با دهند که بلغم غلیظ را دفع کند **صفت حبی که بلغم غلیظ را دفع کند** بگیرند تربد یک مثقال و حب النیل چهار دانگ
صبر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم ملح نفطی دو دانگ این همه یکشربه بود **صفت دارویی** که سنگ مثانه
از گرده بیرون آرد بگیرند تخم خربزه پاک کرده و زیره و نانخواه و تخم کرفس و تخم ترب و بادام تلخ برابر شربه
یکدرم با طبیخ نرسیا و شیان دهند **صفت دارویی** که سنگ گرده و مثانه را بشکند و بریزاند و همچون کحل بیرون آرد
بگیرند خاکستر کرنب نبطی و خاکستر پوست و خایهٔ مرغ که بچه از وی برآمده باشد و حجر الیهود برابر بکوبند یکشربه
یک ملعقه با آب خنک گرم یا شراب کهن **صفت دارویی دیگر** بگیرند حب بلسان و حب البان و حب القلت
و سنگ اسفنج و مغز تخم خربزه برابر بکوبند شربه یک ملعقه با شراب ممزوج و حب القلت ماش هندیست
صفت دارویی دیگر بگیرند تخم خیار و تخم انیسون و تخم کرفس جبلی و سلیخه و سنبل و حب القلت و دارچینی
از هر یک یکجزو عاقرقرحا و جندبیدستر و فرفیون از هر یک چهار یک جزوی شربه یکمثقال با سکنگبین و آب
نخود سیاه **صفت دارویی دیگر** بگیرند دوقو و تخم کرفس و مرو مغز تخم خیار از هر یک درم سلیخه و سنبل و دارچینی
از هر یک چهار درم همه را بکوبند شربه چند یک دانه شش دانه ترمس یا چهار وقیه آب خنک سی روز این دارو
بخورند سنگ را بریزاند و پاک کند و این دارو را خاصیتی عجب است و آن آنست که هر که این دارو را بکوید در دست
او انگشترین آهنین نباید که باشد و در میان او کارد نباید و در کفش او میخ آهنی نباید که باشد و هیچ دخیه که آهن با او
باشد و این خاصیت مرا آزموده نیست لیکن چنانکه در کتب استادان دیدم اینجا حکایت کردم و در اختیارات
گفته می آید آب ترب هر بامداد یک وقیه بخورند هم سنگها را بریزاند و پاک کند و جانوریست که در میان
تره بسیار باشد پشت او چون گندمی گرد و رنگ او سرخ و نقطهای سیاه در میان سرخی از آن جانور
سه عدد درست بخورند سنگ را بریزاند و پاک کند و همچنین کرمی است که شبهای تاریک روشنائی دهد
سر و اطراف او سوکند و شش او را بجزی میبن خشک کنند بافتاب هر روز یک کرم از آن یا دوازده درم
نقیع الخبز دهند سه روز و بعضی گفته اند یک کرم سه روز بامداد و این نیز آزموده من نیست و در اختیارات
چنین می آید که سرگین کبوتر با هم سنگ او شکر طبرزد و آب سرد بخورند گرده و مثانه را از سنگ و از ماده آن
پاک کرداند و کودکان را نیم درم دهند و بزرگان را یک درم و گفته اند علف این کبوتر تخم کتان باید
کرد هی گفته اند سرگین کبوتر و بلبل و نمک بگیرند برابر هر روز یک درم بدهند با طبیخ مشک رامشیع **صفت دارویی دیگر**
بگیرند مغز تخم خربزه و دوقو و حب القلت و آبگینه سوخته برابر همه را نرم بکوبند شربه یک درم با آب ترب گرم یا آب
خنک و کژدم سوخته هر بامداد دو قیراط یا چند نخود بدهند مدتی مثانه را پاک کرداند و بعضی طبیبان کژدم سوخته

ازاهن نیم دانگ تا دو دانگ با دو وقیه آب راسن ترکه ازوی بفشارند فرموده اند یا در طبیخ پرسیاوشان جالینوس
رحمة الله میکوید مردی را که این علت بوده باشد مرا حکایت کرد از طبیب خویش که طبیب او را در طبیخ کرنب
شاندی و هر بار یک وقیه تخم خربزه کوفته با شکر بدادی و مثانه او بدان از سنگ پاک شد و گفته اند اگر هفتاد عدد بلبل بکوبند
و هفت قرص سازند و هفت روز بخورند کرده و مثانه از سنگ پاک شود و هفت درم بوره ارمنی با انگبین سرشته
با آب ترب بدهند سه روز مثانه از سنگ پاک کردد و نیم درم یا نیم مثقال آبگینه سپید شامی سوخته با یک وقیه
آب کرم بدهند سنگ را بریزاند یا بول بیرون آرد و مقدار ملعقه خون برکشتن که بتازی تیش کویند خشک کرده با لختی
تخم بادیان و سنبل بسایند تا خوشبوی شود و آنرا در شراب شیرین بدهند سنگ را بریزاند و اگر برکشتن را برزهار خداوند
علت کشند تا خون بروی ریزد تا غایت نافع بود و هم داروها که از بهر این علت دهند در آبزن و کرمابه سودمندتر بود
و حب بلبان سوده یکمثقال سنگ کرده را بریزاند و روغن حبة الخضرا با نخود آب خوردن و حلوا ازان ساختن
سنگ کرده را پاک کرداند و بادام تلخ با منججه و سنگ را بریزاند صفت معجون سودمند بکیرند آبکینه سوخته و کژدم
سوخته و خاکستر کرنب نبطی و خاکستر خرکوش و سنگ اسفنج و خون تیس خشک و خاکستر پوست خایه مرغی که بچه
ازو برآمده باشد و حجر الیهود و صمغ جوز و وج برابر و قطر اسالیون و دوقو و مشک طرامشیع و صمغ آلو و تخم خطمی
و بلبل از هر یک یکجزو و نیم همه را بکوبند و با انگبین بسرشند شربة از یکدرم تا یکمثقال با آب خسک یا آب نخود سیاه
سنگ را پاک کند صفت معجون کژدم بکیرند کژدم سوخته سه درم و نیم حنبطیا نا یک درم و نیم درم زنجبیل
و یکدرم بلبل از هر یک دو درم و نیم بیخ کاکنج یکدرم و نیم جندبیدستر چهار درم همه را بکوبند و بعسل مصفی بسرشند پس از
شش ماه کودکان را نیم دانک بود و بزرکان را دانکی در آب کرفس عظیم نافع بود صفت داروی دیکر که سنگ
مثانه را بشکند بکیرند اشق و بلبل و نطرون از هر یک یکمثقال و حب بلبان دو مثقال و چهار مثقال همه را بشراب
شیرین بسرشند و حبها سازند چند نخودی هر بامداد سه حب بکار برند در کرمابه یا پس ازان که از کرمابه بیرون آیند
در مدت چهل روز مثانه پاک کرداند صفت روغن کژدم بکیرند زراوند مدحرج و حنبطیا نا و سعد و پوست بیخ کبر از
هر یک یک وقیه همه را نیم کوفته کنند و یک رطل روغن بادام تلخ بکیرند و این داروها را دران روغن کنند
و در آفتاب نهند و یک روز پس آنرا بفشارند و بمالند و ثفل ازوی جدا کنند و ده کژدم زنده درین روغن
افکنند در حال که بکیرند و دو هفته در آفتاب نهند پس بپالایند و بکار برند بغایت سودمند بود صفت تنک
کردن خون تیس بکیرند تیس کوچک چهار ساله در آن وقت که انکور برزمی آرد و بسمل کنند و خون او اول که
برود لختی بریزند و آخر او نیز بریزند و میانه نگاه دارند و در دیگ سنگین پاکیزه کنند و بنهند تا بفسرد پس آنرا پاره

روغن کژدم

پاره کنند

و بر چیزی تنک نهند و یا بر غربالی پاکیزه یا بر سفالی نهند و سر آن بحریر بپوشند تا گرد بدو راه نیابد در آفتاب نهند تا خشک شود باید که از نم و تری بسیار نگاه دارند چون نیک خشک شود و بوقت حاجت بسایند و بکار برند چنانکه یاد کرده آمده است

سوختن کژدم

صفت سوختن کژدم شیشهٔ محکم بگیرند و کژدم دروی کنند و آنرا در گل حکمت گیرند و در تنوری گرم نهند و شش ساعت بگذارند پس بردارند و بنهند تا سرد شود و سر شیشه باز کنند و اگر بریان شده باشد چنانکه سوده شود نگاه دارند و گرنه دیگر بار سر شیشه را استوار کنند و دو ساعت دیگر در تنور نهند تا نیک بریان شود چنانکه سوخته نشود که قوت او ببرد و خام نباید که نتوان سود

سوختن آبگینه

صفت سوختن آبگینه بگیرند گوهر آبگینه کار نا کرده یا آبگینهٔ شامی سپید در کفگیری آهنین کنند و بر سر آتش نهند تا سرخ شود پس در آب سنجار افکنند چند نوبت سرخ میکنند و در آن آب می افکنند تا بطرقد و چنان شود که بتوان سود

باب چهارم اندر جراحت و مجرای بول از گذشتن سنگ و جز آن

اگر سنگ در ریگ مثانه را یا مجری بول بخراشد و جراحت کند علامت آن باشد که از پس آنکه سنگ بیرون آید بول با خون آمیخته بود یا خون ناب بود و اگر بول با خون نیک آمیخته بود بباید دانست که جراحت در گرده افتاده است و در مجریها که فرو د گرده است و اگر نخست خون آید پس بول آید بباید دانست که جراحت در مثانه یا در مجری قضیب افتاده است و موضع درد بران گواهی دهد علاج هر گاه که جراحت افتاد در حال رگ باسلیق باید زد تا از آماس ایمن شوند پس جراحت را علاج کردن صفت دارویی که جراحت را سود دارد بگیرند گل ارمنی و کندر و دم الاخوین از هر یک جزوی اقاقیا مغسول سدس جزوی تخم خربزه پاک کرده چند همه داروها بکوبند و بآب لسان الحمل بسرشند و قرصها سازند هر یک مثقال و بامداد و یک قرص در آب سرد بدهند یا بآب لسان الحمل و مانند آن و از پس طعام بدو ساعت یک قرصهٔ دیگر بدهند صفت ترکیبی دیگر بگیرند اسفیداج ارزیز و طین مختوم و کندر و دم الاخوین برابر افیون عشر یک جزو همه را شیاف کنند و بوقت حاجت بآب لسان الحمل با آب گلاب بسایند و بمجری قضیب اندر چکانند صفت ترکیبی دیگر که خون را از گرده و مثانه و مقعد از هر کجا که آید باز دارد بگیرند کهربا و گل ارمنی و گلنار و اقاقیا و کندر راست راست افیون ربع یکجزو و شربه یکمثقال بآب سماق و باقی علاج در باب علاج بول خون یاد کرده آمده است و اگر خون در مجری بول بسته شود علاج در موضع آن گفته آمده است و گاه باشد که خون در مجری بول و مثانه بسته شود و حاجت آید بدانکه بشکافند همچنانکه از بهر سنگ بشکافند و اگر سنگ در مجری بماند علامت آن آنست که در بن قضیب درد و گرانی بود و بول بدشواری بیرون آید علاج وی آنست که خداوند علت را بقفا باز خوابانند و هر دو پای او ببالا بر آرند و نیک بجنبانند و او را شکل بشکل میگردانند تا بقفای مثانه باز شود و پس ازان باشد که راست بیرون آید و اگر بدین طریق بجای باز نشود

تدبیر آن باید کرد سرقاناطیر بمجری بول فرو نشاندن و آبهاء تحلیل کننده بر مثانه و قضیب چکانیدن و آب بسیار و شربتها

ادرار کننده دادن تا بسیاری بول بر دفع سنگ معین بود

باب پنجم اندر شکافتن مثانه و سنگ بیرون آوردن و علاج آن

اگر سنگ سخت و بزرگ باشد و بتدبیرها که یاد کرده آمده است شکسته نشود تدبیر جز آن نباشد که بشکافند و سنگ بیرون آرند لیکن شکافتن کاری با خطر است گاه گاه بنادر سلامت یابند و بعضی پیشینگان گفته اند که سنگ گرده نیز از سوی پشت شکافتند و بیرون کنند و این سخت با خطرست و ما درین روزگار ندیده ایم و نشنیده و در هیچ کتاب یاد نکرده اند که طبیبی این علاج فرمود یا بیماری بدین علاج سلامت یافت پس این علاج نباید کرد اما اگر سنگ گرده سنگ سخت و بزرگ بود و بتدبیرها که یاد کرده آمده است شکسته نگردد آسان تر از مثانه بیرون آید و کم خطرترست و طبیبی را که این کار کند از سه حال تحمل باید کرد یکی در عمر خداوند علت و دوم در کوچکی و بزرگی سنگ و سیوم در حال دردها که خداوند علت می کشد و فایدهٔ عمر خداوند علت شناختن آنست که اگر کودک بود در حد ده سالگی یا کهل بود و بیر ا جراحت کردن آسان بود از بهر آنکه کودک خورد طاقت جراحت ندارد و اگر در حد ده سالگی بود هم طاقت جراحت دارد و هم جراحت او بسته شود و کهل را اگر جراحت کنند هم آماس فلغمونی کمتر بود و مردم جوان را و بیر را جراحت کردن عسرتر بود از بهر آنکه جوان را هم آماس فلغمونی باشد و علاج آن با علاج جراحت دشوار بود خاصه درین موضع و بیر را جراحت بسته نشود و فایده شناختن احوال و اشکال سنگ آنست که اگر سنگ کوچک بود و از زیر انگشت بیرون میشود و آنرا بدست آوردن و دفع کردن دشوار بود و خداوند علت را عذاب کردن لیکن چون بیابند آسان بیرون آید بیرون و اگر سخت بزرگ باشد جراحت بزرگ باید کرد و بیم باشد که بسته نشود و اگر در کوچکی و بزرگی میانه بود و گرد باشد آسان بیرون آید و اگر سنگ دراز بود جهد باید کرد تا آنرا بشکل راستی بدارند برابر جراحت تا آسان بیرون آید و فایده شناختن دردها که خداوند علت می کشد آنست که معلوم گردد که سنگ درست است یا نه و هر چند سنگ درستر بود درد صعب تر بود چون خداوند علت دردها کشیده باشد و با درد عادت کرده درد و رنج و جراحت تواند کشیدن و از جهت امید خلاص تن بجراحت در دهد و دلیر باشد و اگر درد صعب کشیده نباشد نه طاقت جراحت دارد و نه تن بدان درد میدهد

گفتار نوزدهم اندر بیان احوال بیماریها که مخصوص است بمردان

و این گفتار سه جزو است جزو نخستین اندر شناختن بیماریها که قضیب و خایه را افتد از آماس و بیماری و ریشی و غیر آن و این جزو ده بابست

باب اول اندر یاد کردن آماس گرم در قضیب و خایه و علاج آن

سبب آماس گرم که در قضیب و خایه افتد مادهٔ خونی و صفرائی بود اما سبب آماس خایه در بیشتر وقتها آن بود که شهوة جماع بوده باشد

قضیب

واسباب آن

و اسباب آن حاصل شده و سختی آن از کسی که بآرزوی آرزومندی مراد بوده رفته و ازان کار بسببی باز مانده و منی حرکت
کرده باشد و سبب بر نا آمدن حاجت و نا یافتن مراد در جای خویش بمانده و آماس خایه که سبب آن غیر این بود
یا در پوست خایه بود یا در نفس خایه بود و آنچه در نفس خایه بود مادهٔ آن گرم باشد بیشتر تب آرد از بهر آنکه عضوی شریف
است و بدل پیوسته است و آنچه در پوست خایه بود بسیار باشد که بی تب بود و باشد نیز که با تب بود و فرق میان
آنکس که در پوست خایه بود و آنچه در نفس خایه بود بلمس نتوان دانست و بسیار باشد که آماس خایه از بحران انتقال کند
و ماده از سینه بر آید و بسرفه زایل شود **علاج** اما علاج آنچه از حرکت منی و نا یافتن مراد افتد اگر در آن حال
که گرانی در خایه پدید آید آن مراد با کسی دیگر بر آید تا اوعیهٔ منی فارغ گردد در حال ساکن شود و آماس نکند اما
چون آماس کرد یا خود از مادهٔ دیگر است نه از حرکت منی نخست رگ صافن باید زد یا در ساق حجامت یا
در روی ران و من مردی را که این حال افتاده بود برهنه و بتازی القطن گویند حجامت فرمودم آماس و درد به یک
روز زایل شد و دیگری را همین حجامت فرمودم آنکس حجامت بر کمرگاه کرد برابر گرده هم سودمند بود و قی کردن
مادهٔ آماس را از آنجانب باز گرداند و اگر آماس در یکخایه بود رگ و حجامت ازان جانب باید کرد که باشد
و اگر در هر دو خایه باشد رگ از هر دو جانب باید زد و حجامت نیز هم از هر دو جانب باید کردن و طبع نرم داشتن
بشیافی که ماده را بجانب مقعد باز آرد و دفع کند و تدبیرهای لطیف باید کرد و از گوشت پرهیز کردن و از طلاها و ضمادها
نخست خرقه بسرکه و گلاب ترمی باید کرد یا بعصارهٔ گشنیز تر و عنب الثعلب و عصارهٔ ترنی و عصارهٔ کدوی تر
و سرد کنند و بر آن موضع پوشند صفت داروی سودمند بگیرند عصارهٔ گشنیز تر و سرد کنند و بر آن موضع پوشند
و اگر بگیرند عصارهٔ گشنیز تر و آرد جو و آرد باقلی و اندکی زعفران و روغن گل بهم بکوبند و بسرشند و ضماد کنند سودمند بود
صفت ترکیبی دیگر بگیرند برگ کاکنج و آرد عدس و آرد جو و زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل بهم بسرشند و ضماد کنند
و اگر بگیرند آرد باقلی و بنفشهٔ سوده و لعاب خطمی سپید و چون عصیده کنند و بر نهند نافع بود و اگر بگیرند طین قیمولیا
و عنب الثعلب و اندکی زعفران بسرشند و ضماد کنند نافع بود و اگر آب گشنیز تر و آرد جو و خطمی سپید ضماد کنند نافع بود
و اگر زردهٔ خایهٔ مرغ و اندکی سرکه و روغن گل با این داروها یار کنند صواب بود و اگر درد و ضربان همی فزاید
اندکی از برگ خشخاش و برگ کوک و مانند آن چاره نبود لختی ازین نوع باید آمیخت و هرگاه که درد و ضربان
ساکن شود و از حد ابتدا در گذرد داروهای تحلیل کننده بکار باید داشت چون آرد باقلی و خطمی سپید و بابونه و لعاب
تخم کتان و مسحه سرشته و آرد جو با ماء العسل سرشته و برگ کرنب پخته با آرد جو و زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل
و هرگاه که با خر رسد داروهای محلل بکار باید داشت اما قوی تر چون مویز دانه بیرون کرده و زیره کرمانی کوفته

با این ضمادها

و بشراب شیرین گرم یا بماء العسل مخیض کرده یعنی چون عصیده کرده و چون برگ کرنب و حلبه یکجا کوفته و بیخته و آرد باقلی و موز
دانه بیرون کرده و زیره در شراب ممزوج بخته و خاکستر دانه خرما و خطمی برابر بسبز که سرشته و خاکستر کرنب نبطی بازرده خایه
سرشته و بیخ سوسن بخته و کوفته و بیخ خیار دشتی با ماء العسل مخیض کرده و هرگاه که آماس صلب شدن گیرد محللات قوی تر
بکار باید داشت چون مقل و اشق و پیه بط و پیه مرغ و پیه گوساله چنانکه در بابی دیگر یاد کرده آید فی الجمله در جمیع احوال بجب
مشاهده تصرف می باید داد **باب دوم اندر شناختن آماسها** علامت آماس سرد آنست که ضربان نکند و رنگ
سپید و بلمس سرد بود و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و آماس سرد و گرم را اگر علاج جواب نکند صلب شود
علاج ضمادهای معتدل و محلل بکار باید داشت چون اکلیل الملک با آب آمیخته مخیض کرده و زرده خایه مرغ و آرد جود
آرد گندم همچنان یا سبوس بهم بسرشتند و آرد باقلی که بشراب کهن مخیض کنند یا در ماء العسل یا در مبیختج و آرد باقلی
و مویز دانه بیرون کرده و اندکی زیره و روغن کنجد مخیض کرده برنهند و از بابونه و اکلیل الملک و کرده پیه و آرد نخود و باقلی
و موم و زیره روغن مرهمی سازند و برنهند و انزروت و مصطکی در ماء العسل حل کنند و طلا سازند و مشک را با روغن
بید انجیر گرم و بروغن زنبق حل کنند و بمجری قضیب درچکانند و اگر باستفراغ حاجت بود نخست تنقیه فرمایند و حقنهای
و شیافهای معتدل بکار دارند و تدبیر معتدل و لطیف کنند و آماس صلب را بگیرند آرد حلبه و آرد باقلی از هر یک ده درم
و آرد نخود و زیره کرمانی و گشنیز خشک از هر یک سه درم و مقل پنج درم همه را بلیسه و کرم العسل عصیده کنند و همچنین
آرد نخود و آرد باقلی از هر یک ده درم تخم پنجنگشت پنج درم مویز دانه بیرون کرده پانزده درم پیه بط و پیه گوساله
از هر یک اوقیه و روغن زیت یک اوقیه و روغن سوسن یک اوقیه همه را عصیده کنند یا بگیرند برگ کرنب بخته با آب حلبه
بسرشتند و ضماد کنند و اگر آرد باقلی و بابونه و پیه مرغ با آن یار کنند قوی تر بود و بگیرند انجیر خشک و پیه بط از هر یک یک جزو
و برگ زیتون و برگ سرو و اشق از هر یک نیم جزو همه را بماء العسل و روغن گاو مخیض کنند یا مقل و اشق و اندکی آرد
باقلی بماء العسل که بمطبوخ مثلث حل کنند و یا سبوس گندم را بکوبند و بپزند بحریری هموار و دیگر باره بکوبند و بپزند همچنین
کوبند و می پزند تا جملگی سبوس بخته و کوفته شود و اشق را به سکنگبین حل کنند و سوسن را بسرشتند و نیم گرم کنند و برنهند
چون سرد شود برمی دارند و دیگری برمی نهند همه آماسهای صلب را لازم کند و بسیار باشد که بر بوست علت دوالی
پدید آید و بیشتری در سوی چپ پدید آید از بهر آنکه دران جانب رگی زیادت است و ماده در وی بیشتر آید و علاج او
علاج آماس صلبست **باب سیوم اندر بزرگ شدن خایه و علاج آن** بسیار باشد که خایه بزرگ شود نه بر سبیل آماس لیکن
بر سبیل فربهی و فزونی همچون زنان علاج این علاج بستان نورسیدگان است تا بزرگ و آویخته نشود و طلی کردن
و عصاره ورق البنج و شوکران و دیگر چیزها که قوت جاذبه و غاذیه را ضعیف کند و شراب را با آب گشنیز ترچکانند و سر

پاره دیگر

پارهٔ دیگر بروی بسایند تا از هر دو چیزی سوده شود و طلی میکنند سودمند بود و سنگ آسیا و سنگ افسان که کارد
بروی تیز کنند بر یکدیگر سودن بآب گشنیز یا بآب گلاب و طلی کند هم این منفعت کند صفت ضمادی تحلیل کننده
مویز دانه بیرون کرده سپیدهٔ مرغ دیا بیه کرده و موم زرد از هر یک ده درم زردهٔ خایه یک عدد مصطکی سوده پنج درم پیه را
و موم را با روغن کنجد بگدازند و زردهٔ خایه با وی بیامیزند و در هاون بسایند پس مصطکی بر فکنند و مویز را نیک بکوبند
و چربی بر افکنند و بپزند تا نرم شود بکوبند و جمله را با یکدیگر بسرشند و بکار می دارند نافع بود باب چهارم اندر علاج خایه
بزهار فرود آید بسیار باشد که خایهٔ مردم بزهار بر آید و ناپیدا شود و باشد که بدان سبب عسر البول پدید آید و بوقت
بول کردن درد کند از بهر آنکه مجریهای بول را زحمت کند و تنگ گرداند و سبب آن سوء المزاج سرد بود و ضعیف
قوت این علت الجٔه بیمار را نیز در آخر بیماریهای حاده افتد نشان نزدیکی مرگ باشد و آنچه تندرستان را افتد
خطری ندارد و نشان سوء المزاج سرد باشد علاج وی گرمابه است و آبزن و روغنهای گرم مالیدن و ضمادهای
گرم کننده و قوت دهنده بر نهادن چنانکه در علاج نقصان باه یاد کرده آید و شیخ رئیس رحمه الله می گوید که پیشینگان
فرموده اند که ماثری ماشوره در مجری قضیب نهند و باد در دمند تا هم چون خلکی شود و خایه فرود آید باب پنجم
در سترخی شدن پوست خایه بسیار باشد که پوست خایه سترخی شود و فرود آویزد دراز و آنچه این علت از آن است
که بوقت آب تاختن بکه باید داشت تا بر زمین نیفتد و زشت نیز نباشد و گاه باشد که مردم نشسته باشد
و آن پوست در زیر پای آمده بود ناگاه که برخواهد خواست بکنند و درد کند و دوستی مرا حکایت کرد که این معنی
در سواحل و جزایر نجا بند تا بستان مردم را بسیار اتفاق افتد و رنج نماید و در زمستان باز جای خویش زود
علاج او ضمادهای قابض است که بر وی نهند و آبهای قابض بر میچکانند از آن معنی که در علاج فرود آمدن مقعد
یاد کرده است و بعضی طبیبان فرموده اند که فزونی را ببرند و باقی بدوزند و نزدیک من چنانست که نخست بدوزند
پس ببرند باب ششم اندر ریشهای خایه و قضیب و مقعد باید دانست که ریشی این جایگاهها بیشتری بهن باز میشود
و از اینا زی القروح الساعیه گویند و قروح الساعیه در هر اندامی که باشد بد باشد خاصه برین اندامها که از بهر آنست
که این اندامها همه نهانی و گرم است و عرق بسیار کند و از هوا پوشیده است و مجریهای فزونی نزدیک است
بدین سبب قروح این اندامها همچون قروح احشاست و قروح دهان و بترین قروح این اندامها آنست که
بر عضله بن قضیب بر آید و بر عضله مقعد از بهر آنکه حس آن هر دو قویست و بیشتر وقتها گرم بود و از عرق تر بود و بدین سبب زود
عفونت پذیرد و مصلحت قرحه آنست که موضع او خشک بود و هر داروی خشک بهتر شود و بسیار باشد که سبب این
ریشها قضیب را اگر خایه را باید مویز و مرد را خصی یا مجبوب نا ممسوخ باید کرد تا قرحه جای دیگر نگیرد و مرد بسلامت نماند

وبسیار باشد که پوست خایه بشقد و خایه برهنه بماند و آویخته پس آن پوست را عوض برویند و خریطه شود و خایه را بپوشد
همچنانکه بود لیکن سخت‌تر از پوست اصلی بود و آن پوست نباشد از بهر آنکه چون پوست برفت آنچه بعوض آن بروید
پوست نباشد و این معنی در باب نخستین از جزو سیوم از گفتار نخستین ازین کتاب یاد کرده آمده است علاج
اگر ریشی تازه بود هیچ داروی به از صبر نیست و توتیا و مردارسنگ و قلیمیا یکی مغسول با شراب سخت نیک است و مروارید
خرد بدان نزدیکست و کُندری خشک سوده نافع است و خاکستر قضیب و توتیا در وی نیک است و اگر ریشی کهن شده باشد
و تری بسیار آید داروهای قوی‌تر باید چون روی سوخته و پوست درخت صنوبر سوخته و اگر بدان حاجت بود
که گوشت برویاند کُندر با این داروها بیامیزند صفت داروی مرکب بگیرند توتیا و انزروت و صبر و کندر و جُلّنار و دخ
و گلنار و اقاقیا و پوست درخت بید سوخته و شب یمانی سوخته و زاج سوخته و مازو برابر زنگار یک جزو و نیم اقماع انار
ترش یک جزو و مرهم سازند بروغن گل صفت نسخهٔ دیگر بگیرند خبث الحدید و مردارسنگ و دم الاخوین و قرطاس
سوخته و شب سوخته مرهم سازند بروغن گل و اگر ریش کهن باشد کندر و صبر با این داروها بیامیزند صفت ترکیبی دیگر
که ریش جوزا و بواسیر را سودمند بود بگیرند مس سوخته و کندر و شب یمانی از هر یک چهار درم و پوستهای بیخ
که در میان انار بود و پوست انار ترش بود و زراوند و قلقطار از هر یک هشت درم همه را بکوبند و بشراب مثلث بسرشند
و اقراص کنند و بسایه درخشک بپازند و اگر بگیرند توبال مس دوازده درم مس سوخته و مر و صبر و نوشادر و شب یمانی
و سحاله مس و کندر از هر یک هشت درم همه را بکوبند و بسایند بسرکه در آفتاب و اقراص کنند و بسایه نهند
صفت داروی دیگر که ریشی پلید و خورنده را نافع بود بگیرند قرطاس سوخته نسی و دو درم آهک آب نارسیده
و زرنیخ زرد از هر یک یک وقیه همه را بسایند و بعصارهٔ برگ اسبغول یا سرکه بسرشند و اقراص کنند صفت
داروی دیگر بگیرند خاکستر موی مردم که بجملهٔ بسوزانند و الجدان و عدس جبلی و شادنه برابر همه کوفته در وی ریشهای خورنده را بغایت سودمند بود
باب هفتم بسیار باشد که گوشت فزونی
بر قضیب و زهار و خایه و مقعد پدید آید از آن سبب رنجه می دارد و مردم را از شهوات لذت باز می دارد علاج
این علت آنست که اول بلعبه مشغول شوند و بعد از آن بگیرند بوره سوخته و خاکستر چوب رز و بآب بسایند
و طلی میکنند اگر چنان باشد که بدین تدبیرها زایل نشود باید برید و زنگار و زاک پر کردن و اگر سخت بد باشد
داغ باید کرد باب هشتم در کوژی قضیب اگر قضیب کوژ باشد بگیرند روغن سوسن و روغن نرگس و پیه مرغ و بط
و مغز ساق گاو و موم در مصالح بهم بسرشند و می مالند یا هر یک جدا جدا می مالند در گرمابه و بیرون از گرمابه
نافع بود باب نهم این علت را یونانیان عاموما و ارساطون گویند و بهر اختلاج قضیب باشد

و تمدد اوعیهٔ منی بسبب آماسی گرم که در اوعیه باشد و این علت هم مردان را و زنان را افتد و هر دو را نادر باشد
و زنان را نادرتر و این علتست که اگر علاج صواب نکنند اوعیهٔ منی باسترخی شود یا تشنج کند و هلاک گرداند و نخست شکم را
بیاماساند و عرق سرد آمدن گیرد و بعده هلاک شود **علاج** نخست رگ باسلیق باید زد و بر بهنه و روی ران حجامت کنند پس
دیوجه بر افکنند و طبع را بمسهلات لطیف نرم کنند چون آب لبلاب و خیار چنبر و آب جقندر و آب عنب الثعلب
و مانند آن و حقنهای نرم و طلاهای خشک بر نهند بر پشت قضیب و خایه چنانک اندر آماس گرم که در قضیب و خایه
یاد کرده آمده است و نیلوفر خوردن و بوئیدن و طلی کردن آماس گرم را که در قضیب و خایه بود سودمند بود و طعام
مزورهٔ اسفاناخ و تنتو و آلو و آنچه بدین ماند باید خورد **باب سوم اندر خارش قضیب و خایه** سبب آن ماده تر بود که
بدانجا فرود آید و گاه باشد که تری تر او بلادن تیز بود **علاج نخست** استفراغ کنند بفصد و اسهال و حجامت بر بهنه
کردن و روی ران سخت سودمند بود **صفت داروی دیگر** که طلی کنند بگیرند اقاقیا و مامیثا از هر یک نیم درم نوشادر
دانگی صبر دانگی زعفران نیم دانگی اشنان چند وزن همه پس بکوبند و ببیزند و بروغن زنبق بسرشند و بکار برند
و سرکه و روغن گل و اندکی بوره و طلی کردن در گرمابه سودمند بود و اگر خارش سخت بود اندکی مویزج با آن بیامیزند
و چون از گرمابه بیرون آیند سپیدهٔ خایهٔ مرغ با انگبین سرشته طلی کنند و دیوجه بر روی ران و قطن افکندن نافع بود
جزو دوم اندر شناختن احوال فتق که بعضی اهل خراسان آنرا باد خایه گویند و بشهر من دبه گویند و این جزو چهار باب است
باب اول اندر یاد کردن انواع اسباب فتق و فرق میان قیله و فتق و علاج آن باید دانست که پوشش شکم
پوست است و عضلها و دو حجابست یکی از اندرون است و مماس معده و رودهاست و آنرا بتازی اللیف الامعا
گویند و دیگر بیرون است آنرا بلغت یونان بارسطون گویند و بتازی ممد خوانند از بهر آنکه این بازنده تر از آنست
و منفعت هر دو آنست که کثافت ایشان نگذارد که حرارت الحشا متحلل شود تا همیشه احشا گرم شود و حرارت
هر یک کارهای خویش تمام میکند و عضلها و پوست بیرون و جزو که بر جایها بود در آن یاری کنند و حرارت را
مدد کنند و این حجاب بارسطون را منفعتی دیگرست و خاصه آن آنست که رودها را بر نهاد خویش نگاه میدارد تا فراز
باز نشود و بجایگاه خالی فرو نیفتد و این منفعت او از آنست که بازنده تر و کشنده ترست و این بارسطون تا تهیگاه و
بنغولهٔ ران فرو آمده است و در آخر او دو منفذ ساخته شده است چون دو موی از هر یک سو فرو آمده است تا نزدیک
هر دو خایه و آنجا گشاده شده است و هر یک با دیگری پیوسته شده و یک خریطه گشته گرد بر گرد هر دو خایه و هر گاه که مردم
از جایی بجهد یا او را رنجی سخت رسد یا آوازی بلند کند یا باری گران بر گیرد یا مانند این قوتی بدو رسد از صعبی قوت
این حجاب بارسطون بشکافد و سوراخ شود اگر این سوراخ برابر ناف افتد یا بر تر فرو تر رود و ثرب بدین سوراخ بیرون آید

وسکم ازجایگاه بیرون خیزد آنرا بتازی فتق مراق البطن گویند یعنی فتق پوست واگر این منفذ ناکه بارسطون ساخته
شده است شکافته شود ثرب وروده انجا فرود آید واین شکاف کوچک باشد و بزرگ بود واگر کوچک باشد
روده از بغوله ران فروتر نیاید آنرا بتازی فتق الاربیات گویند یعنی فتق بغولهٔ ران واگر بزرگ باشد روده بآن حجاب
مطبق و بکیسهٔ خایه فرود آید آنرا بتازی قیلة الامعا گویند یعنی فرود آمدن روده بکیسهٔ خایه وگاه باشد که فرود آمدن
سبب روده به بغوله ران و بکیسهٔ خایه شکافتن بارسطون نباشد لیکن رطوبتی باشد که آنجا گرد آید واین منفذها
هر دو سست وا غشته شود وباشد که مایه قوتی فراخ بازشوند وروده بدین منفذها فرود آید وفتق الاربیات گویند
وقیلة الامعا تولد کند واین قیله سه گونه بود یکی آنکه یاد کرده آمد دوم آنک باد بخایه فرود آید ودر الحالت کیسهٔ خایه چون شود
وآنرا بتازی قیلة الریح گویند وسیوم آنکه آب بامعا فرود آید وآنرا بتازی قیلة الما گویند وفتق مراق البطن وفتق
الاربیات زنان را نیز افتد باب دوم اندر فتق مراق البطن وقیلة الامعا و علاج آن علامت فتق مراق البطن
آنست که هرگاه که خداوند علت به پشت باز خسپد آنچ بیرون آمده بود بجای باز شود وهرگاه که راست بنشیند
بیرون آید ونیز هرگاه که دست بروی مالند یا بفشارند بجای باز شود وهرگاه که دست بروی مالند بجای باز شود وهرگاه که
دست بردارند بیرون آید علامت فتق الاربیات نیز همین است وعلامت قیلة الامعا آنست که قراقر اندر خایه افتد
وهرگاه که طعامی بادانگیز یا بدگوار خورد یا پیاده رود بخایه فرود آید وهرگاه که دست برنهند بجای باز شود وگاه باشد که فرود آید
وبجای باز نشود وخایه سخت گردد چون سنگ ورنج بسیار باید تا بجای باز شود علاج این هر سه نوع یکی است
اما هرگاه که روده با ثرب فرود آید آب گرم بران جای میریزند تا نرم گردد ویا بیمار در آبزن نشانند وروغن بابونه
گرم کرده همی مالند وسبت لخته برآن جای می نهند تا بجای باز شود پس آنرا برفاده هموار ببندند تا فرو نیاید واز طعامهای
بادناک خوردن چون باقلی ولوبیا وعدس واز انبرود وسیب خیار وبادرنگ واز مجامعت واز بانگ کردن وبر سیری
پیاده رفتن وبر ستور نشستن وکاری بارنج کردن وبر همه نمودن وخویشتن از سرفه نگاه داشتن وپیوسته گوارش زیره
ومعجون حب الغار بکار باید داشت واگر آن جایگاه داغ کنند تا سوراخ تنگ تر شود صواب بود وداروهای قابض
برنهادن نیز سود دارد وسوراخ تنگ تر گردد وآن جایگاه را سخت کند وداروهای قابض این است اقاقیا صبر عصارهٔ
لحیة التیس انزروت مر ومصطکی کندر نار پوست اقماع انار ترش ماز وبسد وسماق ورامک وجوز سرو گلنار برگ مورد وشب یمانی
وصمغ طراثیث وسریشم ماهی وسریشم کفشگران وآنچه تریاق را کمتر کند با این داروها بیامیزند چون جوز السرو وبرگ او
وچیزها که باد را بشکند نیز بیامیزند چون ابهل وزیره وچیزهای نرم کننده که با نرم کنند که قوت دهنده بود بیامیزند چون زفت
وعلک البطم وترنجبین ومقل وغیر آن صفت ضمادی سودمند بود بگیرند اشق کندر صبر دبق از هر یک سه درم

ومقل ده درم

از هر یک سه درم و مقل ده درم اقاقیا و انزروت از هر یک درم همه را بکوبند و بسرکه ترکنند از شبانگاه تا بامداد و
در باون بسایند و لختی ابهل سوخته و کوفته برافکنند و بیامیزند و بر آن جای نهند و بربندند نافع بود و اگر بگیرند مصطکی و کندر و
دم الاخوین و مر و سریشم ماهی برابر همه را بکوبند و سریشم را بآب عنب الثعلب بگدازند و داروها را
مامیثا و کلنار و
بدان بسرشند و بر مالند نافع بود صفت ضمادی دیگر بگیرند اقاقیا و جوز السرو و صبر و انار پوست برابر همه را بکوبند و بآب
صمغ بسرشند یا بگیرند جوز السرو و مر و سعد و مرزنگوش و مازو سبز و اقاقیا و کندر و صمغ برابر صمغ را بشراب حل کنند
و داروها را بدان بسرشند و کودکان را مقل بشراب حل کنند خاصه بشرابی قابض و بر آن جا نهند و روغن یاسمین و خیری بدست
می مالند نافع بود صفت ضمادی دیگر کودکان را شاید بگیرند سماروغ خشک بکوبند و ببیزند و با سریشم ماهی گداخته
بسرشند و بران جای نهند صفت ضمادی دیگر هم کودکان را شاید بگیرند معصفر و زعفران از هر یک یکدرم جرم موزه
کهنه سوخته چهار درم همه را بکوبند و بزرده خایه نیم برشت بسرشند و بر نهند سودمند بود باب سیوم اندر قیله الریحی
علامت قیله ریحی آنست که قراقر بسیار بود و بدست سبک باشد و کیسه خایه چون دبه شود و این آسان تر
بجای باز شود از قیله الامعا علاج از میوها و طعامهای بادناک پرهیز باید کرد و گوارش زیره و معجون حب الغار
بکار داشتن صفت قطوری که بمجری قضیب در چکانند بگیرند روغن زنبق یک وقیه مشک یکمثقال جندبیدستر
و فرفیون در وی حل کرده می مالند و سکبینج و داروها که در باب علاج استسقاء طبلی یاد کرده آمده است درین باب سودمند بود
صفت حبی که بادها را بشکند بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه و سعد و مصطکی و زعفران از هر یک یکدرم و نیم فودنج
و قسط و قطراسالیون و فقاح و زرنباد و درونج و اسارون از هر یک نیم درم شربه یکمثقال هر بامداد بخورند و ضمادها
که در باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند و از حرکتها همه پرهیز کنند خاصه بر سیر خوردگی و از جماع کردن و اگر بدان
حاجت آید تا معده و شکم از طعام سبک نشود جماع نکنند و تخت بندی که آنرا شاید بر نهند و بر بندند پس جماع
و حرکتهای دیگر کنند باب چهارم اندر قیله الما علامت وی آنست که پوست خایه روشن شود و قراقر نکند و بدست
گران باشد و کیسه خایه بروزگار سخت بزرگ شود و چون بجنبانی آواز آب آید علاج از معتاد کمتر خورند و معجون کندر
بکار دارند و ضماد که در علاج استسقاء زقی یاد کرده آمده است بر می نهند صفت ضمادی نافع بگیرند آرد جو سعد
گل ارمنی زیره مورد پشکل گوسفند را سنار است همه را بکوبند و بآب مورد تر و سرکه تر کنند و بر نهند صفت ضمادی دیگر
بگیرند آرد حلبه و آرد جو و سرگین کبوتر از هر یک یکجزو و سرگین گاو دو جزو علک البطم سه جزو پیه کهن بشنش جزو علک را
با پیه بگدازند و لختی روغن زیت برافکنند و داروها بدان بسرشند و خاکستر درخت بلوط و خاکستر بیخ کرنب با روغن زیت
سرشته طلی کردن بغایت سودمند بود و اگر چنان باشد که آب بسیار بود بزل باید کرد پس داغ کردن و بزل منبضع کنند

سو بر یک جانب در زر وآب یدو سه روز بیرون کنند تا غشی نیفتد و قوت نگاه میدارد جزو سیوم اندر شناختن
جماع و احوال آن و منفعت و مضرت آن و کم رغبتی دران و این جزو بیست و پنج باب است باب اول
یاد کردن حکمت باری تعالی دران که مردم که از جماع لذت یابد باید دانست که چون سبب بقاء جانوران در تولد و تناسل بود آفریدگار
تبارک و تعالی لذتی با فراط در مجامعت که سبب تناسل است تعبیه کرد و پیش از یافتن آن لذت قوت شهوت
اندر همه جانوران بنهاد و مردم را که این خاصیت ارزانی داشته است که کارهای باندیشد و تدبیر پیش و پس کارها
کارها دیدن و شناختن بود مسخر آن لذت کرد تا در حال طلب آن لذت شرم را که خاصیت مردمی است
مغلوب قوت بهیمی گردد و فراموشی بروی مسلط شود تا در آن حال از تدبیر پیش و پس کارها دیدن و اندیشیدن
غافل گردد و غمها که پدر و مادر عاقل از بهر فرزند و از بهر پرورش او و از بهر صلاح وقف داد و از بهر انکه تا حال این فرزند
در خور حال پدر و مادر بود یا نه و ایشان را ازین فرزند نیکونامی بود و ننگ و زشت نامی همه فراموش کنند و بسیار مردمان
باشند که بکمال عقل و شرم و خویشتن داری ایشان بدان درجه بود که هرگز نام آن عضو که آلت این کار است بر زبان
نیارند و نخواهند که پیش دیگران ساعد و یا دست خویش یا پای خویش برهنه سازند لیکن دران حال چنان مغلوب
قوت بهیمی شوند که همچون بهیمه عورت خویش برهنه کنند و باشد که عورت مفعول را نیز برهنه کنند و خواهند که عورت او را
همی بینند و خواهند که ساعتی درازتر درین کار باشند این همه از بهر آنک تا قبیل مردم باقی ماند چندانک آفریدگار
تقدیر کرده است و اگر نه بایستی که این فراموشکاری پدید می آمدی و قوت بهیمی غالب نمی شدی هرگز کدام
عاقل این کار کردی و این غمهای فرزندان که یاد کرده آمد بخود کشیدن کشیدی هر که این معنی ها فهم کند بکمال قدرت و حکمت
آفریدگار تبارک و تعالی اقرار دهد و بصنع او ایمان آرد باب دوم آنکه واجب است حفظ اعضاء تناسل
کردن ازین جهت مردم طبیب عاجز درین بیشتر است علم طب وسیلتی است در نگاه داشتن تندرستی از تندرستان
و زایل کردن بیماری از بیماران تا تندرستی باز آید و این حفظ اشخاص بود چندانکه ممکن گردد و حفظ نوع بزرگتر
و مهم تر از حفظ شخص است و علاج اعضای تناسل از جمله اسباب حفظ نوع است از بهر آنک حفظ نوع بتناسل بود
و تناسل حاصل نشود مگر که نر و ماده در لذت جماع و در انزال موافق باشند و اگر نر و ماده درین هر دو معنی موافق باشند
فرزند پدید آید و هم میان ایشان الفت پدید آید و اگر لذت مرد از صحبت زن یا لذت زن از صحبت مرد
کمتر بود یا در انزال تقدیمی تاخیری نه فرزند تولد کند و نه میان ایشان الفت بود و بسیار باشد که مثانه مرد ضعیف بود
و آب او جهنده نباشد نه فرزند تولد کند و نه زن از مرد لذت تمام یابد و باشد که آب مرد گرم و تیره بود
و زود انزال افتد و شهوت زن بجنبیده بود و بر صحبت مرد حریص گشته مرد از وی جدا شود حاجت او تمام ناشده

اگر زنی باشد

اگر زنی باشد که اشترم و حفاظ او کمتر باشد بیم بود که در ان حال که از مرد جدا شده باشد مقصود نایافته و هر کرا هر دو
موافق افتد بی تقدیم و تاخیر علم طب است و در تصرف طبیب باشد از هیچ علمی دیگر این تصرف میسر نگردد و اگر چنان
باشد که مزاج آب مرد و یا آب زن نامعتدلست از ایشان فرزند نمی آید یا آب سرد و یا آب یکی از دو گانه اندک است
تدبیر باعتدال باز آوردن آب و تدبیر بسیاری آن در علم طب است و اگر آلت مرد و زن باندازه یکدیگر نیست
و بدان سبب ایشانرا از یکدیگر لذت نیست و میان ایشان الفتی نیست تدبیر آن هم در علم طب است بدین سبب
از علاج اعضای تناسل واجب بود و مردم را درین باب بدین علم حاجتمندی بیشتر بود و از بهر آنکه غرض طبیب در علاج
این اعضا سبب الفت و تناسل و بقاء نوع بود اگر گویند طبیب خلیفتی از خلفاء الله است در میان خلق فهرست باشد

باب سیوم اندر منفعتهاء جماع که بوقت باشد

جماع استفراغی است طبیعی خاصه که بوقت حاجت و بر شهوت
صادق اتفاق افتد فضلها از تن دفع شود و تن سبکی یابد و مستعد قبول زیادت غذا گردد و همچنان بود که گوئی چیزی
بعصب از هضم ثالث بسته آید و طبیعت از جهت طلب عوض آن در حرکت آمده است و بدان سبب شهوت طعام
و هضم زیادت گردد و اندامها غذا بهتر قبول کند و قوت تن بدان سبب زیادت شود و قوت غضبانی باعتدال
باز آید و مردم هوشیارتر و مردم خود تر شوند و دخان منی که محتقن شده باشد و بجانب دل و دماغ بر می آید دفع شود
و بدان سبب خیرگی چشم و صداع و دوار و اندیشهای بد و اعراض مالیخولیا زایل شود و درد گرده و امتلاء و ماده
آماس و بثرها و ریشهای قضیب و خایه و آماس بغوله ران و درد پشت و کمرگاه و حوالی آن همه دفع شود و کسانی را که
حرارت غریزی ایشان قوی باشد بیماریهای بلغمی از ایشان بدان دفع شود و بسیار باشد که از جماع باز ایستند یا نیابند
منی در اوعیه محتقن و مستحیل گردد و بخار آن بدل و دماغ بر آید و بیماریها که زنانرا افتد آنرا اختناق رحم گویند مردانرا مانند آن
پدید آید نخست کسالی و گرانی اندامها پدید آید و تن سرد شود و پس باعراض اختناق رحم ادا کند چون چنین باشد جماع
بوقت خویش سودمند بود

باب چهارم اندر مضرت جماع که بوقت باشد و نه بر شهوت اتفاق افتد

افراط کردن در جماع
و الحاح نمودن بر خویشتن سخت زیان دارد و از بهر آنکه هر گاه که اوعیه منی فارغ شود هر جماع که از پس آن کنند
غذای خصیه از وی بشده باشند نه بینی که هر گاه که الحاح کنند بجای منی خون آید و هر گاه که غذای خصیه شده باشد قوت
جاذبه او از گرده غذا طلبند و عوض آنچه بجماع از وی رسیده باشد از جگر بستانند و هر گاه که خصیه از گرده بستاند گرده نیز
از جگر غذا جوید و عوض آنچه از وی رسیده باشد از جگر بستاند و جگر عوض آن از معده طلب کند و غذای خام از معده
ناگواریده بخویشتن کشد و از غذای خام آفتها تولد کند نخست سده و آماس جگر پس یرقان و استسقا ادا کند چون که از آن
غذا تولد کند هم خام بود هم باندامها رود و از بهر آنک کار جگر آنست که افشره کیلوس خام باشد نتواند پخت و آنچه از آن

خون بد بدماغ بر شود تخت فرو در سر آرد و با خر بکشد و صرع و سبات و فالج و لقوه و رعشه و ضعیفی عصبها ادا کند و آنچه
بدل آید رطوبتی فاسد از وی در غلاف دل جمع شود و از آن خفقان تولد کند و آنچه بشش رود از وی دمامه و
ضیق النفس و سرفه و ربو و سل تولد کند و آنچه بحجاب رود از وی ذات الجنب تولد کند و آنچه بسپرز رود از وی سده و آماس
صلب تولد کند و آنچه بمفاصل رود از وی اوجاع المفاصل تولد کند و نقرس و عرق النسا و همچنین اگر جماع در امتلا اتفاق
افتد همین علتها تولد کند و اگر بر گرسنگی اتفاق افتد مضرت آن بزرگ تر بود از بهر آنک رطوبت غریزی خرج شود و تن
سرد گردد و خشک شود و قوت حاستها ضعیف و ساقط شود و ساقهای پای سست گردد و رونق و رنگ روی برود
و موی سر ضعیف شود و بسبب خشکی دماغ اصلع و درد پشت و زانو و گرده و مثانه خود نقد بود و دهان و گوشت بن دندانها
گنده شود و هرگاه که در تن خلطی بد بود در حال جماع فرا اشاره به پشت او بر آید و اندام او ناخوش بوی گردد و هر که
از پس جماع سرما یابد و نفس او تنگ شود و خفقان پدید آید و چشم درد در شود و شهوت طعام ضعیف گردد و بر آید
که جماع کند و از بسیاری جماع دوار و طنین تولد کند و باشد که حرارت غریب مستولی گردد و تبهای محرقه آرد و بستری را
رعشه و ضعف و بیخوابی و قولنج ریحی تولد کند خاصه کسانی را که در سر پهلوهای ایشان بادی همی گردد و بسیار کس باشد
که مزاج وی بد بود و اگر از جماع باز ایستد سر و تن وی گران گردد و حنجره و دل تنگ شود و احتلام بسیار افتد و اگر
جماع کند معده و همه قوتها اندامها او ضعیف گردد و این را جز بدارو دیر اندیر آن کار کردن و باندک از خرسند بودن
روا نباشد و معده را مراعات کردن **باب سیم اندر مضرتهای جماع که چگونه کسانی بیشتر رسد و علاج آن**
مردم لاغر و خشک اندام که افراط کنند در جماع بیم ذبول بود و از دو بیرون نباشد یا رطوبت اصلی خرج شود و حرارت
غریب راه یابد و بر اندامهای اصلی مستولی گردد و بدق ادا کند یا حرارت غریزی نماند و بذبول و دق الشیخوخه ادا کند
و مردم فربه و گوشت آلو از دق دور باشد لیکن به بیماریهای دیگر که در باب گذشته یاد کرده آمده است نزدیک باشد
از بهر آنک در تن ایشان فضول بسیار بود و مردم لاغر دو طایفه اند یکی آنکه لون ایشان سپید بود و پوست ایشان
نرم بود و بر تن ایشان موی کم بود و رگهای ایشان تنگ بود و خون اندک بود و سپیدی لون ایشان بر جای گراید
یا بسبزی یا سخت سپید بود و این علامتهای سردی و خشکی مزاج اصلی است و این طایفه را منی اندک بود و غلیظ بود
و مضرت جماع اندر تن ایشان عظیم بود و طایفه دوم بسیاه جردی گرایند یا بسرخی و سمرت و رگهای ایشان فراخ
و خون بقیاس با طایفه دیگر و بقیاس پوست اندامهای ایشان را بسیار بود و بقیاس با دیگری اندک بود و بند و رگها
ایشان قوی و پیدا بود و عصبهای غلیظ و موی بر تن ایشان بسیار بود و پوست ایشان صلب و درشت بود و این
علامتهای مزاج گرم و خشک است و این طایفه را منی اندک بود و غلیظ و شهوت جماع بسیار باشد و در آن کار قوی باشند

بر صاحبی

لیکن زود از کار باز مانند و مضرت افراط جماع در خور کمی و بیشی خون باشد و مردم فربه نیز دو طایفه اند یکی آنکه فربهی
ایشان از پیه بود و پوست ایشان نرم و بی موی بود و بند و کشادهای ایشان بگوشت پوشیده بود و رگها باریک بود
و خون اندک باشد و لون ایشان سپید بود این همه علامتهای مزاج سرد و تر است این طایفه را منی بسیار بود و رقیق و شهوة
جماع اندک ، بمضرت ذبول ایمن باشند لیکن مضرتهای دیگر چون درد پشت و درد زانو و غیر آن بسیار باشد و طایفه
دوم آنکه فربهی ایشان بسرخی و سمرت گراید و رگهای ایشان فراخ و خون بسیار بود این علامتهای مزاج گرم و تر است
این طایفه را منی بسیار بود و قوام آن معتدل باشد و اگر بر تن ایشان موی بسیار بود آرزوی جماع قوی بود و مضرت
آن اندک بود و اگر از جماع باز ایستد مضرت آن بیش از مضرت کردن بسیار بود و پیران و مردم لاغر و کسانی که
از جماع لذت عظیم یابند و از پس آن ضعیف شوند ایشان را مصلحت آن باشد که از جماع دور باشند و هلاک خویش
از آن دانند **باب ششم اندر تدارک مضرت جماع و علاج آن** خداوند مزاج سرد و خشک را تدبیرهای گرمی و تری فزاینده
باید کرد و طعام او نان سمید و گوشت بره و اسپیدباها و کوفته و کباب و هریسه باید که بمقدار هضم و توابل آن زنجبیل و
دارچینی و بلبل و دارپلپل و شیرینیها چون زلیبیا عسلی و لوزینه و آنچه بدین ماند و شراب شیرین مزه و خرمهای شیراغشته
و انگبین سود مند بود و از طعامهای شور و ترش پرهیز باید کرد و بر بستر گرم و نرم باید خفت چون طعام هضم شده باشد
در گرمابه رفتن و روغن یاسمین و روغن خیری بکار داشتن و لهو و آسایش جستن و لخلخهٔ مشکین با خود داشتن و شقاقل
پرورده و زنجبیل پرورده و ترنج پرورده سود مند بود و اگر قوت بیکبار ساقط شود در حال ماء اللحم باید داد با اندک
شراب ریحانی اگر زردهٔ خایه نیم برشت با اندکی انگبین کهن و اندکی دارچینی و گرد دواء المسک در ماء العسل گداخته نخست
دادن پس ماء اللحم بر اثر آن دادن و لخلخهٔ مشکین بویانیدن چون عاشقان و کسانی که بعهد بعهد جماع و کسانیکه جماع
بر گرسنگی و ماندگی کرده باشند و اگر خداوند سقوط قوت جوان باشد و تندرست و فصل سال تابستان باشد
در آب سرد نشستن در حال بر آمدن سود مند بود چنانک در کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است و آنرا که در تن
اخلاط عفن باشد و بسبب حرکت و حرارت جماعی آن اخلاط گرم شود و تن را گرم کند علامت وی آنست
که در حال جماع فراشا بپشت بر آید و باشد که تنک بلرزاند و پرداخت تن از اخلاط پاک باید کرد و حرارت غریب را
تسکین کردن پس بعادت باز آوردن و خداوند مزاج سرد و تر را تدارک ضعف او ببوی مشک و عود و معجون گرم
باید کرد چون مثرودیطوس و دواء المسک و معجونها که در جایگاهش یاد کرده آمده است و سقوط قوت و غشی او را هم
بماء اللحم و شراب کهنه و توابل گرم تدارک باید کرد و طعام او کباب و بریانی و قلیهٔ خشک باشد و توابل گرم چون
بلبل و زنجبیل و دارچینی و بجای آب ماء العسل خورد و شراب کهنه و شراب انگبین سود مند بود و خداوند مزاج گرم و خشک را

صح ۱

تدبیرهای تری فزاینده باید کرد ونگاهداشتن تا حرارت غریب برنفروزد و تدبیر آنکه از رنجی و ریاضتی که تن را گرم کند
دور باشند و از طعامها و توابل گرم پرهیز کنند و آسایش طلبند و طعام از کدو و تره و اسفاناخ و ماش مقشر و کشک جو
و دوغ تازه و بزغاله و مرغ فربه سازند و خایهٔ مرغ نیم برشت و ماهی تازه سخت موافق بود و از میوهای انگور بسنده
و انبرود و حینی سودمند بود و در آب نیم گرم نشستن و روغن بنفشه و یا روغن یاسمین آمیخته بکار داشتن سودمند و از داروها
باه داروئی که بشیر و ترنگبین سازند چنانکه در جایگاه خویش یادکرده آمد سخت موافق بود و شیر تازه و شکر بهم جوشانند
و نان سمید ترید کرده سخت نافع بود و خداوند مزاج گرم و تر را جماع کمتر زیان دارد و بعضی باشند که ایشانرا از ناکردن
جماع وسواس و خیرگی چشم و دیگر اعراض پدید آید و اگر افراط کنند خفقان و غشی و ضعیفی معده پدید آید و قوت ساقط شود
و سبب این آنست که مزاج اندامهای ایشان مختلف بود و مزاج آلتهای تناسل گرم و تر بود و منی بسیار
تولد کنند و مزاج معده و دل و جگر و دماغ ضعیف بود علاج ایشان بچیزها باید کرد که منی را خشک گردانند و کمتر تولد کنند
چنانکه بیشتر بابی جداگانه یاد کرده آید و اگر این علاج نخواهند و خواهند که از لذت جماع بهره یابند دل و دماغ و معده را
تعهد باید کرد بمعجونهای قوی چون دواء المسک و مثرودیطوس و برشعثا و طعام و شراب معتدل فرمودن
و اگر دل و دماغ نیز گرم بود و این معجونها احتمال نکند مفرح معتدل و اطریفل بزرگ باید فرمود و دل را و دماغ را
ببوی صندل و گلاب و سیب و آبی و شراب ریحانی قوت دادن و ضمادها که ازین نوع باشد برنهادن و بعضی
مردمان باشند که ایشانرا پس از جماع اندامها را بلرزاند نه برسبیل نافض لیکن بسبیل رعشه ایشانرا جندبیدستر از نیم
درم تا یکدرم در وقیه آب مرزنگوش باید دادن و اگر نخست استفراغ کنند بدارو تا که رطوبت لزج را بیرون آرد
و چون شحم حنظل و قثاء الحمار و قنطوریون باریک و بزر الانجره صواب باشد و دماغ را بمشک و عنبر و سعد و ابهل در دهن
حل کرده همی مالند و بعضی را ازین جماع درد سر خیزد و چشم خیره گردد و سبب این آن بود که در تن ایشان خلطی بود بد
بحرکت جماع بخار آن بدماغ برآید و بعضی را سبب آن بود که بر خمار جماع کنند و شراب صرف قوی خورده
باشند علاج ایشان آنست که اگر در تن خلطی بود نخست استفراغی کنند بایارج فیقرا و حب قوقایا پس بقوت
دادن دماغ مشغول باشند و روغن گل و گلاب و آب غوره و اندکی سرکه بر سر می نهند و طعام از سماق و غوره کنند
و انار دانگ و مانند این سازند و گشنیز در طعامها کردن سودمند بود و کافور و گلاب و صندل بوئیدن و اگر احتمال
کند اندکی کافور با روغن گل به بینی برکنند سود دارد و نطولها از برگ سیب و آبی و انبرود و گل و اندکی بابونه و اکلیل الملک
ساختن و بکار داشتن صواب بود و بعضی را که از جماع کردن ماندگی پدید آید علاج ایشان آنست که خویشتن را گرم
بپوشانند و بخسبند چون بیدار شوند ماء اللحم یا کوزرده خایهٔ مرغ نیم برشت با اندکی شکر بخورند و بار بخسبند زمانی بیشتر پس در گرمابه شوند

و روغن بادام [illegible] دادن

طعامها

وطعامها و شرابهای لطیف خورند **باب هفتم اندر یاد کردن کسانی که ایشانرا شهوت جماع بسیار باشد و خواهند که شهوت را بشکنند** بسیاری شهوت جماع که در جوانی باشد و مزاج نیک بر حال تندرستی و توانایی باشد و ضعفی نیارد
آن شهوه را نباید شکستن از بهر آنکه شکستن آن شکستن قوت و مزاج بود لیکن اگر بسبب بسیاری شهوه
زیادتی گرمی و تری بود اگر استفراغی کنند و آن شهوت را بنشانند یا ساکن گردانند روا باشد و استفراغ
بفصد اولیتر و طعامهای سبک باید خورد و شربتهای خنک بکار داشتن چون شراب نیلوفر و شراب لیمو و آب نیلوفر
با شکر و آب تخم خرفه و عصارهٔ تره و دوغ ترش و در طعامها گشنیز تر و خشک و تخم کوک کردن و طعام چون
غوره با و سماق با و زیره با و انار ترش و آبی ترش و ترشی ترنج و چیزها سرد و تر چون کدو و کوک و اسفاناخ
و برگ و ساق خرفه و کسنی و آب عنب الثعلب و چیزها سرد و خشک چون پست جو و پست عدس
و پست کاورس و عدس پخته با شاه دانه و ضماد کردن از طحلب و برگ خرفه و گشنیز و اسبغول بر جایهٔ مقعد نهند
که برگ شوکران و برگ مشک بید با این چیزها یار کنند و پوست خربزه و اسفیداج شسته و قیمولیا و مرداسنگ
و سرکه ضمادی قویست و آنرا که تری زیادت بود و حرارت اندازه باشد کمونی سودمند بود و منی را خشک کند
و نگذارد که بسیار تولد کند و اگر حرارتی باشد کمونی با سرکه یا با سکنگبین خورند **صفت داروی که** منی خشک کند
بگیرند تخم خرفه و تخم کوک از هر یک برابر شربتی بنجدرم با آب عدس پخته و اگر بگیرند تخم سداب و چند بیدستر و بزرالبنج
راست راست شربتی یکدرم با شراب ممزوج یا آب سرد بدهند همان فعل کند **صفت داروی دیگر** بگیرند تخم سداب
و انیسون از هر یک یکدرم بزرالبنج و چند بیدستر از هر یک نیم درم گلسرخ و گلنار از هر یک سه درم شربتی دو درم
با آب سرد یا با دوغ ترش همان افعال کند و اگر بگیرند تخم سداب سه درم و انیسون از هر یک ... و نیم تخم کوک پنج درم
شربتی با سکنگبین و اگر کسی چند روز پیوسته هر بامداد ده درم تخم کوک یا آب تخم خرفه بخورد شهوت جماع از وی
بریده شود و اگر بسبب بسیاری شهوت گرمی و تیزی منی بود علامت وی آنست که منی زود بیرون آید و در مجری
حرارتی باشد یا حرقتی و از جماع ضعیفی پدید آید علاج او شربتها و ضمادهای خنک است که یاد کرده آمد و نیلوفر و طحلب
در ضماد او نافع باشد و عصارهٔ نی تر با قدری کافور خوردن و طلی کردن سخت سودمند بود و بر بستر کتان خفتن و تخته سرب
بر پشت بستن برابر گرده نافع بود و اگر سبب بسیاری باد و بسیاری سودا بود علاج تنها آن داروها که در تحلیل کند
چنانکه در چند موضع یاد کرده آمده است و داروها که استفراغ سودا کند چنانک در تدبیر مالیخولیا گفته آمده است بکار باید داشت

باب هشتم اندر ثبات قضیب و علاج آن این علتیست که قضیب بی شهوت جماع برخاسته بماند سبب
نزدیکترین درین علت بسیاری بادهای غلیظ بود اندر آلتهای تناسل و در حوالی آن و مادهٔ این بادها رطوبتی باشد

غلیظ و پراکنده و برانگیزانندهٔ باد چرا رقی باشد ضعیف و گاه باشد که سبب این علت تکاثف پوست و بسته شدن
مسام قضیب و خایه و حوالی آن بود تا فضلها بدین سبب درین اندامها بتحلیل خرج نشود و باشد نیز که دهنهای رگهاکه
بدین اندامها پیوسته است فراخ گردد و مادتها و بادهای غلیظ بدان رگها بگذرد و مدد مادهٔ این علت شود و اسباب
دورترین خوردن طعامهای غلیظ و بادانگیز بود و انگور و نخود و لوبیا و زردهٔ خایهٔ مرغ و جرجیر و شراب نو ازان جمله است
و عادت مستلقی خفتن یعنی به پشت باز خفتن پشت را گرم کند و ماده را بجنباند و باد برانگیزاند و این علتی است
اگر انرا زود علاج نکند اوعیهٔ منی متمدد و اماس گرم تولد کند و بکشد و این علت را بلغت یونان فرسمیوس گویند
از بهر انکه بروم بازیگران صورتی سازند خوب قضیب او انگیخته و بزرگ بدان بازی کنند نام این علت از نام آن
صورت شکافته اند و خداوند این علت را بدان ماننده کرده علامتها علامت این علت سه نوع است یکی انکه مادهٔ او
رطوبتی بود غلیظ و علامت آن علامتهای امتلاء بلغمی است و تدبیرهای گذشته که سبب تولد بلغم بود بر آن گواهی دهد
دوم انکه مادهٔ او خون بود و علامت آن علامتهای امتلاء خون است بلمس گرم و بلون سرخ بود و تدبیر گذشته بران
گواهی دهد سیوم آنکه اگر بزودی این علت را علاج نکند قضیب بزرگ میشود و اختلاج می کند و ایستاده مانده باشد
و اوعیهٔ منی متمدد شود و اماس گرم پدید آید و زود هلاک کند اما نخست بادگیرد و عرق سرد آرد پس بکشد و زنان اگر
با شوهر خو کرده باشند پس تنها مانند این علت افتد ولیکن نادر بود علاج آماس اما علاج نوع نخستین که مادهٔ آن بلغم بود
آنست که چند بار قی متواتر فرمایند و در آن مبالغت کنند و مادهٔ تا که کم شود و باقی از جای برگشته شود اندامها
بر سوین را همیشه مالیدن باید و ریاضت آن بکار داشتن و این چنان بود که بطبطاب بازی کنند تا ماده میل
سوی بالا کند و از انجا بتحلیل دفع شود و طعام اندک و لطیف خورد تا دل بجای باز شود و داروهائی که باد را بشکند
و منی را کم کند خوردن و بر قضیب و حوالی آن ضماد کردن سودمند بود و از جماع و اندیشهٔ آن و از اسباب آن
پرهیز کردن مگر که ضرورت گردد و ترسند که مضرت دیگر از مضرتهای ناکردن جماع پدید آید و علاج نوع دوم آنست
که نخست رگ زنند و از پس رگ زدن چند نوبت قی کند تا ماده بسوی بالا باز گردد و از جایگاه علت گسسته شود
و شراب نیلوفر و بیخ او و تخم پنج انگشت میدهد تا تولد منی کمتر بود و سرکه و گلاب و عصارهٔ کوک و طبیخ عدس مقشر
بر قضیب و گرده گاه و زهار و خایه طلی میکنند و تخم کوک در آب سرد و آب تخم خرفه می دهند و تدبیرهای لطیف
میکنند و طعام ازان نوع دهند که در باب گذشته یاد کرده آمده است جالینوس در کتاب میگوید که جوانی را
این علت افتاد او را رگ زدم و قیروطی از موم صافی و روغن گل با آب سرد طلی میکردم بدان شفا یافت
و دیگری را همین علت افتاد فصد کردم و بیخ نیلوفر و تخم پنجنگشت میدادم و ضمادی از بابونه بر می نهادم و شفا یافت

و چون علت باخر رسیده سداب و تخم او دادم او را سودمند بود و بعضی طبیبان معروف گفته اند که جماع کردن اندرین نوع
صواب بود و آن باد و آن ماده بدان دفع شود و بر بستر کتان و بر گل خفتن و تخته سرب بر پشت و کمرگاه بستن
و نطولها تحلیل کننده بکار داشتن سودمند بود علاج نوع سیوم آنست که رگ اکحل و صافن زنند و قی فرمایند و اگر
طبع نرم باید کرد بنفشه خشک در جلاب و آب لبلاب و آب عنب الثعلب و طبیخ برسیاوشان و خیار چنبر نرم کنند
و حقنه کردن بجکابی که در وی آلوی سیاه و سپستان و خطمی پخته باشند با روغن بنفشه و شکر سودمند بود و مرداسنگ
و اسفیداج و قیمولیا و گل ارمنی با سرکه و گلاب طلی کردن سودمند بود و شربه و کشکاب و آب انار و شراب بنفشه
و شراب نیلوفر و شراب عناب دهند و بر قطن حجامت کنند و علق بر افکنند و جوارش طبوج با نیمدانگ کافور دهند
و مزوره با روغن بادام دهند باب نهم اندر سرعت انزال و بسیار آمدن منی و مذی و ودی و بسیاری احتلام
آب مرد که بوقت مجامعت بیرون آید و سبب تولد فرزند آنست منی گویند و آب نشاط را که بوقت بازی کردن
و سخن گفتن و نگاه کردن بر کسی که از وی آرزویی بود بیرون تراید مذی گویند و آب رقیق و لزج را که از پس بول آید
ودی گویند و اسباب سرعت انزال و اسباب بسیاری مذی چهار نوع است یکی بسیاری منی است که از
بسیاری خون تولد کند و بعید عهد جماع دران یاری دهد و دوم رقیقی و خامی منی سیوم گرمی و سردی منی
چهارم ضعیفی آلتهاء تناسل و ضعیفی قوت ماسکه علامتها اما علامت آنچه سبب آن بسیاری خون و بسیاری
منی بود آنست که آلتهای تناسل قوی بود و در مبادی و در هیچ اندام ضعیفی دیگر نباشد و منی بسیار بود و در رنگ
و قوام آن معتدل باشد و علامتهای خون ظاهر بود و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و آنچه سبب آن رقیقی
و خامی منی بود علامت آن در قوام و رنگ منی پدید آید و ودی از پس بول بسیار بود و آنچه سبب آن
گرمی و سردی منی بود علامت وی آنست که منی زرد بود و بوقت بیرون آمدن مجری را بسوزد و سخت زود
بیرون آید و زود بیرون جهد و آنچه سبب آن ضعیفی تناسل آلتها و ضعیفی قوت ماسکه باشد علامت وی آنست که
منی بنوظ بیرون آید و نعوظ بتازی برخاستن قضیب را گویند و بسیار باشد که اوعیه منی و آلت تناسل مسترخی شوند
و منی بی نعوظ بیرون آید و تشنج اوعیه منی یا تشنج عضله مقعد قیاس نتوان کرد از بهر آنکه عضله مقعد از بهر
نگاه داشتن ثفل آفریده است و عضله اوعیه منی از بهر دفع وگاه باشد که بسبب شهوت جماع یا بسبب بسیاری
جماع بکرده بگداز رطوبتی لزج می تراید و تن مردم بدان سبب لاغر و ضعیف می شود علاج اما علاج نوع
نخستین که سبب آن بسیاری خون و بسیاری منی و بعید عهدی بود بجماع آنست که نخست رگ زنند و طعام
باندک تر باز آرند و از شراب دور باشند و آب غوره و آب انار و سکنگبین و مانند آن هر بامداد بخورند صفت

داروی که منی را کمتر کند بگیرند تخم خسّ کوک و تخم خرفه از هر یک ده درم اسبغول و کشنیز خشک از هر یک سه درم و گلنار و نیلوفر
از هر یک دو درم کافور دانگی و نیم شربتی سه درم بکوفته این شربت بکار دارند و آنچه سبب آن رقیقی و خامی منی بود
علاج وی آنست که داروهای گرم و قابض بخوردن و مالیدن بکار دارند و طعام و گوشتهای بریان و مطجنه و قلیه خشک
خورند با دارچینی و زیره و سعتر و مانند آن و شهدانه بریان کرده با انگبین یا با سکنگبین عسلی سودمند بود و مذی و ودی را
باز دارد صفت داروی که مذی مردان و زنان را باز دارد بگیرند تخم سداب و تخم پنجنگشت و گلنار برابر شربتی سه درم
با سکنگبین و دو درم قردمانا کوفته و بسرکه بخورند سودمند بود و دو درم تخم سیب زنان را سود دارد و تخم پنجنگشت دود کردن
و سمع دو دان یا اندرون رسانیدن سودمند بود و ضمادی که از قسط و فقاح اذخر و قصب الذریره و اقاقیا و لادن سازند
سودمند بود و لادن را بروغن یاسمین یا غیر آن حل کنند و داروها را بدان بسرشند و در طعام نعنع و سعتر و زیره بکار دارند
و آنچه سبب آن گرمی و تیزی منی بود علاج وی آنست که شربتها و ضمادها و نطولها و طعامهای خنک تیزی آن بنشانند
و باعتدال باز آرند و تخم خرفه و تخم کوک با سکنگبین سودمند بود و داروها که در علاج نوع نخستین اندرین باب یاد کرده آمده است
سودمند و صندل و گلاب و کافور بوییدن خاصه نیلوفر و جالینوس میگوید نیلوفر خوردن و بوییدن و روغن آن بمالیدن
قوت منی بستاند و اسبغول نیز و همه طعامهای ترش درین باب سودمند بود و در آب سرد و طبیخ عوسج و مورد و گل
و گلنار و سماق و لحیة التیس و ثمرة الطرفا نشستن سودمند بود و ضمادهای خنک بر کمرگاه نهادن سودمند بود و آنچه
سبب آن ضعیفی قوت ماسکهٔ آلتهای تناسل بود و اگر مزاج گرم باشد علاج وی آنست که اکنون یاد کرده آمده است
و اگر مزاج سردتر بود و این بیشتر باشد علاج وی باستفراغ رطوبت باید کرد بتقی متواتر بداروهای مسهل چون حب شبرم
و حب منتن و حب اصطمحیقون و طعام گوشتهای بریان و قلیهٔ خشک و مطجنه و حلوای ترانگبین خوردن و روغن نرگس
با مشک طلی کردن سود دارد و روغن مورد با روغن نرگس آمیخته و روغن قسط و مانند آن طلی کردن و در طبیخ مورد و
مرزنگوش و ناربوست و جفت بلوط و سعد نشستن و از پس آن قسط و فرفیون و سعد و سنبل و اقاقیا و رامک در روغن نرگس
و روغن مورد آمیخته و طلی کردن سودمند بود و عصارهٔ مورد تر و عصارهٔ لحیة التیس و فرفیون از هر یک
دو درم و روغن بلسان نیم درم روغن نرگس یک اوقیه بهم بیامیزند و طلی کنند و اطریفل بزرگ که
بخبث الحدید کرده باشند و همچنین فلنجمشک درین باب و در علاج همه اندامهای عصبانی سودمند باشد
و اما آنرا که احتلام بسیار افتد بر بستر کتان و برگ گل و برگ بید خفتن و صحیفهٔ اسرب تنک کرده بر کمرگاه
بستن با این علاج که یاد کرده آمد نافع بود باب دهم اندر اسباب ضعیفی و علاج آن قوت مجامعت که چند سبب
مجامعت کاری طبیعی است همه انواع جانوران را از جهت بقاء نوع و بدین سبب قضیب و اوعیه منی را از جمله

اعضاء رئیسه شمارند و اعضاء رئیسه چهارست دماغ و دل و جگر و چهارم اوعیهٔ منی و قضیب چنانکه بقاء نوع تعلق بقوت این چهارم دارند و بقای شخص بقوت و سلامت آن سه گانه دارند و بدین سبب که کار مجامعت تمام نگردد مگر بقوت آن سه گانه و هرگاه که این سه گانه یا یکی ازان ضعیف شود کار مجامعت ضعیف و ناقص بود و ضعیفی این اندامها بدین علامتها توان دانست که اکنون یاد کرده آید علامتها اما اگر مغز سر ضعیف بود جماع آرزو نکند و اگر جماع کنند لذت نیابند و قضیب سست بود و اگر عصبها ضعیف بود حال همین بود و حرکت جستن ضعیف باشد و گاه بود که سبب ضعیفی عصبها آفتها باشد که بنخاع رسیده باشد چون زخمی و افتادنی بر پشت یا بوقت بریدن باسور عصبی از عصبها که بقضیب پیوسته است بریده شده باشد یا بر زمین سرد بسیار نشسته باشد و اگر سبب ضعیفی مغز و عصبها سردی بود خداوند علت بسرما و در هوای سرد جماع نتواند کرد و چیزهای سرد خوردن زیان دارد و اگر سبب ضعیف تری بود خداوند علت در آب و در گرمابه و در مستی جماع نتواند کرد و چیزهای سرد خوردن زیان دارد و ضعف زیادت کند و اگر سبب خشکی بود علامتهاء سوء المزاج خشک ظاهر بود چیزهای تری آرنده سودمند بود و جماع کردن و آنرا که دماغ و عصبها ضعیف نباشد حال برضد این بود از جماع تمام یابد و از آفتی جماع قوی باشد و قضیب بود و او را سرما و گرما که سبب ضعیف عصبها باشد یا بر زمین سرد بسیار نشستن و مستی و هشیاری و گرمابه و بیرون گرمابه یکی باشد و اگر دل ضعیف بود جماع کمتر آرزو کند و نشاط آن کمتر بود و قضیب دیر سخت شود و از جماع لذت کمتر یابد و شرم و ترس و اندیشه ازان کار باز دارد و اگر شریانها ضعیف بود حال همین بود و اگر سبب این ضعیفی سردی بود یا گرمی یا تری و یا خشکی چیزهای گرم و سرد و خشک زیان دارد چنانکه در ضعیفی دماغ یاد کرده آمد و آنرا که دل و شریانها قوی بود همه احوال برضد این بود اما و شوخ و جلد بود و شرم و ترس او را ازان کار باز ندارد و در مستی و هشیاری و سرما و گرما یکسان بود و اگر جگر ضعیف بود منی و آرزوی جماع کمتر بود و قوت بسیاری جماع نباشد و ضعف آرد و علامتهای ضعیفی جگر و علامتهاء انواع سوء المزاج که در جایگاهش یاد کرده آمدست ظاهر بود و آنرا که جگر قوی بود منی بسیار بود و جماع تواند کرد لیکن قوت جگر تنها کفایت نبود و با آن معده و گرده و هر دو هم باید که قوی باشند از بهر آنکه هر دو خدمت او می کنند اما معده طعام را بپزد تا کیلوس کند تا جگر افشرهٔ کیلوس خون تواند کردن و آنرا خون تواند گردانید و گرده آب را از خون جدا کند و بخویشتن کشد تا خونی که ازوی تولد کند پسندیده و قوی بود و اگر معده و گرده ضعیف باشد کار هر دو با تقصیر بود و بدان سبب قوت جگر بر حال خویش نماند و بیماریها تولد کند چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر اوعیهٔ منی ضعیف بود جماع کردن با خلل بسیار بود و اگر چه در کتاب نخستین در آخر گفتار دوم در مزاج خصیه و اوعیهٔ منی فصلی گفته آمده است اینجا بشرح یاد کرده آید باید دانست که اگر مزاج اوعیهٔ منی گرم افتاده باشد علامت وی آنست که خصیه بزرگ بود و بر قضیب رگهای بزرگ پیدا بود و بلمس گرم باشد

و خداوند جماع بر مزاج این حریص و قوی باشد و منی او بسیار باشد و زود تر بالغ شود و زود بر زهار او موی بسیار برآید فرزندان او
بیشتر نرینه باشند و اگر سرد افتاده باشد منی اندک بود و فسرده باشد و قضیب و خایهٔ او کوچک بود و در جماع ضعیف
و بی قوت باشد و در همه حالها بضد مزاج گرم بود و اگر مزاج اوعیه منی تر افتاده باشد منی او بسیار و رقیق باشد و نعوظ او
ضعیف باشد و رگهای قضیب او نرم بلمس سست بود و در جماع با خلل باشد و اگر مزاج اوعیهٔ منی خشک افتاده باشد
منی اندک و غلیظ بود و نعوظ دیر و دیر افتد لیکن چون افتاد در کار قوی باشد و اگر مزاج اوعیه مرکب افتاده باشد از گرمی و خشکی
منی اندک و غلیظ و زرد بود و بر زهار موی بسیار باشد تا بناف برآید و بر رانها فرود آید و درشت باشد و زود بالغ شود و در جماع
حریص باشد لیکن بسیار نتواند کرد و بسیار کردن زیان دارد و اگر گرم و تر افتاده باشد و قوام معتدل بود و برنگ سپید بود
و بر زهار موی کمتر بود و نرم تر از آن بود که خداوند مزاج گرم و خشک را بود و آرزوی جماع معتدل باشد و بسیار تواند و مضرت
بسیار کردن بر وی کمتر پدید آید و بود که اگر خویشتن را از جماع بازگیرد زیان دارد و اگر سرد و تر افتاده باشد بر زهار موی
کمتر روید و دیر تر از همگنان زاید و آرزوی جماع نیز کمتر باشد و منی رقیق بود و کبود و خام و قضیب سست باشد و در جماع
با تقصیر بود و اگر با این مزاج عصبها ضعیف شود و حرکت و حس قضیب اندک و ضعیف بود و قضیب لاغر شود و بستری را
منی بی نعوظ بیرون آید و عنین کسی باشد که جماع نتواند کرد اگر مزاج و این ضعیفی مادرزادی بود عنین را سنی بود و اگر عارضی بود
و قضیب لاغر شده باشد علاج دشوار باشد و هیچ تدبیر سود ندارد و ثابت بن قره میگوید اگر این عارضه از جنس فالج بود
قضیب از آب سرد بهم باز نیاید علاج را بدان راه نبود و طمع بریده باید کرد و اگر بهم باز آید بباید دانست که از جنس فالج نیست
و علاج توان کرد و اگر آن مزاجهای دیگر که یاد کرده آمد عارضی افتد علامتها آن باشد که یاد کرده آمد لیکن آنکه اصلی باشد
در حال تندرستی همیشه بر یک حال بود و آنکه عارضی بود گاهی باشد و گاهی نه ازین جمله معلوم شد که در جماع پایدارتر
و قوی تر آن باشد که مزاج اوعیه منی او گرم تر بود و این گرمی و تری باعتدال باید از بهر آنک هر مزاجی که از اعتدال بگردد
ضعف آرد و باشد که ضعف قوت مجامعت نه ازین سببها بود که یاد کرده آمد لیکن سبب آن باز ایستادن بود
از جماع و بعضی چنانک در سفرها اتفاق افتد یا مردمان غرب که عیال ندارند و خویشتن را نگاه دارند تا چنان گردند که اگر
خواهند که جماع کنند خویشتن را ضعیف و عاجز یابند و بسیار باشد که اعضاء رئیسه بسلامت باشد و مزاجهای آن درست
اما سبب تدبیرهای ناهموار و ناموافق باد یا آب کمتر بود و یا هر دو را در حال مجامعت خللی پدید آید بباید دانست که
باد دو گونه است یکی آنست که از بخار منی پدید آید و این بادیست که همه کس را بود و سختی قضیب بدین باد بود و تا
از جماع فارغ نشوند و منی بیرون نیاید قضیب سست نشود و دیگر بادیست که از گواریدن طعام در خواب پدید آید
و این چنان بود که در خواب طعام می گوارد از وی بخار برمیخیزد و باد می گردد و این باد با افشرهٔ کیلوس بجگر آید و از جگر

بگرده او عرضی

بکرده واوعیهٔ منی و برگهای قضیب فرود آید و قضیب را برانگیزاند چنانکه همگنان را و کودکان خورد را در خواب خاصه با آخر شب
قضیب برخیزد و برین باد اعتماد نباید کرد از بهر آنکه اگر باعتماد آن جماع کنند آن باد بحرکت و حرارت جماعی زود تحلیل پذیرد
و قضیب در میانه کار سست شود و از کار فرو ماند **علاج** اما اگر علامتهای ضعیفی دماغ بود نگاه باید کرد تا در دماغ فضله هست
یا نه اگر فضله باشد نخست دماغ را از آن فضله پاک باید کرد از حبهای که از صبر و شحم حنظل و اسطوخودوس ساخته باشند و بایارهٔ فیقرا
و حب قوقایا و پس غرغره و عطسه باید فرمود و بعطرهای موافق دماغ را قوت دادن اگر مزاج دماغ گرم بود کافور و صندل
و بنفشه و گلاب موافق بود و اگر سرد بود مشک و عود و عنبر و غالیه موافق بود و شلیثا و دواء المسک و غالیه و مشک در بینی
چکانیدن سودمند بود در جمله از جهت علاج این نوع بعلاجهای دماغی رجوع باید کرد و بدان استعانت نمودن و اگر علامتهای
ضعیفی دل ظاهر بود آنرا بدواء المسک و تریاق و مثرودیطوس و شراب لسان الثور و بادرنجبویه و شراب ریحانی قوت باید داد
و اسباب لهو و مراد و کامرانی باید جست اندیشه و غم از خود دور باید داشت و از طعامهای غلیظ سودائی پرهیز باید کرد
و اگر علامتهای ضعیفی جگر و گرده و معده و علامتهای سوء المزاج و بیماریهای آن اعضا ظاهر بود علاج هر یک چنانکه در جایگاه خویش
یاد کرده آمدست می باید کرد و اگر علامتهای ضعیفی قضیب و اوعیهٔ منی ظاهر گردد نگاه باید کرد و اگر ضعیفی از جنس فالج بود
آنرا علاج نتوان کرد و اگر قضیب سست بود بی علت فالج نخست قی باید کرد پس داروهای مسهل که عصبها را از خلط غلیظ بلغمی
لزج پاک کند می باید خورد چون قنطوریون باریک و شحم حنظل و قثاء الحمار و حقنهای تیز کردن پس حقنهای گرم کننده و داروها
و روغنهای گرم مالیدن و اگر سبب سستی قضیب سوء المزاج سرد بود جندبیدستر و فرفیون و بلبل و شیطرج در طلاها بکار باید داشت
و اگر سوء المزاج تر بود ابهل و سعد و دار بلبل و دوج و جوز سرو بکار باید داشت و اگر اعضاء رئیسه و مزاجهاء آن بسلامت باشد و سبب
ضعیفی و سبب ضعیفی قوت مجامعت نقصان آب بود یا نقصان باد یا نقصان هر دو علاج آن بطعام و شراب باید کرد
و باید دانست که سبب بسیاری باد حرارتی بود که رطوبت را بجنباند و از وی غباری برانگیزاند اگر حرارت قوی بود
بخار را تحلیل کند و آنرا پراگند و اگر ضعیف بود بخار کمتر انگیزد و مقصود حاصل نشود تامل باید کرد اگر نعوظ در وقت گرسنگی و تهی معده
و از پس ریاضت قوی تر باشد و داروهای گرم خوردن و مالیدن سودمند بود باید دانست که سبب ضعیفی نقصان حرارت است
و باد کمتر است و اگر چنان باشد که در وقت امتلای معده قوی گردد باید دانست که رطوبت کمتر است علاج هر یک نخست مشاهده
در خور آن باید کرد چنانک پیش ازین در بابهای گذشته یاد کرده آمدست و همچنین در بابهای آینده یاد کرده آید

باب یازدهم اندر طعامهای قوت باه زیادت کننده و علاج آن

اصل در علاج ضعیفی قوت مجامعت آنست
که تدبیر زیادت شدن آب و باد کنند از بهر آنکه هر گاه که آب و باد زیادت شود و اوعیهٔ منی از آب پر باشند شهوت بیرون
کردن و قوت دفع آن بجنبد همچون بول و براز هر گاه که شهوت بیرون کردن و فزونی آب و باد پدید آید و قوت دفع آن بجنبد

همچون بولی دراز هرگاه که شهوت بیرون کردن و فزونی آب و باد پدید آید قوت مجامعت پدید آید مگر در آلت
آفتی باشد که اگرچه آب و باد زیادت باشد و آرزوی جماع خاسته بود آلت مساعدت نکند و آلت را آفت
سستی بود و بعضی از علاج آن در باب گذشته یاد کرده آمده است و باقی درین باب یاد کرده شود و زیاد
شدن باد و آب از طعامی بود که ازوی خونی بود و خیزد قوی لزج و گرم و تر و گرمی او از بهر آن تا از آن تری
بخاری و بادی برانگیزاند و هرگاه که خون لزج و قوی بود بادی که ازوی خیزد زود تحلیل نپذیرد لیکن قوت آن
در هضم ثانی و ثالث بماند و قوت مجامعت و قوت قضیب ازین باد بود و بدین سبب است که طعامها که از بهر
این کار گزیده اند طعامی است که در وی سه معنی باشد یکی آنکه غذا بسیار دهد دوم آنک باد انگیزد سیوم آنکه
میل بگرمی دارد اگر این هر سه معنی حاصل شود: اما آنچه در وی هر سه معنی حاصل است نخود است و لوبیا و گزر و شلغم
و آنچه بدین ماند و آنچه در وی یک معنی و یا دو حاصل است چون باقلی است و پیاز و آنچه بدین ماند اما باقلی
غذا لی دهد و در وی رطوبتی فزونی است که ازوی باد ها تولد کند لیکن در و حرارتی نیست که از آن رطوبت بخاری
و بادی برانگیزد پس اگر چیزی گرم که مزاج او خشک بود و ضد منی نباشد با وی ترکیب کند چون اندکی زنجبیل و
دارچینی و دار فلفل و سنبل و شقاقل هر سه معنی ازوی حاصل آید و پیاز گرم و تر و باد انگیز است لیکن اندک غذا است این
چون او را با گوشت بچه یکساله ترکیب کنند هر سه معنی پدید آید و آب و باد زیادت کند و زردهٔ خایه نیم برشت و مغز سر و مغز استخوان
و مغز گنجشک و بره غذا و تری آرنده است: اگرچه مغزهای سر سرد است در مغزهای استخوان و مغز گنجشک لختی حرارت است
اگر آنرا با نعنع یا کرویا اندکی زنجبیل و نمک بکار دارند هر سه معنی حاصل آید خاصه از نعنع که در وی قوتست که آلتهای تناسل را
بر فعل خویش قوت و یاری دهد و اگر از جزر و شلغم و جرجیر و هر سه بیکدیگر ترکیبی سازند و مرکب یا مفرد با گوشت درین باب
در هر سه یاری دهد و حرارت معتدل و غذا دادن و رطوبت فزونی در ایشان هست لیکن جرجیر کم غذاتر است و حرارت او
از حرارت شلغم و گزر بیشتر است و گندنا گرم و تر است و غذا دهنده اگر با زردهٔ خایه مرکب شود غذای شایسته بود
و انگور شیرین رسیده بسیار غذا و تری دهنده و باد انگیز است و قوت او از قوت شلغم و گزر و آنچه یاد کرده آمده است
بیشتر است و هلیون تری دهنده که بپارسی مارچوبه گویند و حرشف که بپارسی کنگر گویند و جوز و بادام شیرین
و فستق و فندق و جوز هندی و حبت الزلم و شیر تازه و حلبه و کبوتر بچه و لبط و خایهٔ گنجشک و خایهٔ خروس و جگر مرغ و
انگبین و روغن گاو و کباب و برنج و شیر و انجیر و مویز همه اندرین باب سودمند بود و چیزهای گرم لطیف کننده
چون شونیز و آنچه بدین ماند زیان دارد از بهر آنکه بادها را تحلیل کند اما انگوزه با قوت گرمی بادناکی دارد
بدین معنی سودمند است و بباید دانست که اولیتر آن بود که درین باب اعتماد بر غذا کنند نه بر دارو از بهر آنک زیادتی

قوت جماع از زیادتی آب و باد بود و این غذاها که یاد کرده آمد هم مادهٔ آب اند و هم فاعل باد و دیگر داروها که اگرچه
بعضی زیادت کنندهٔ آب اند این زیادتی از ماده تواند بود و مادهٔ غذا نیست پس غذائی که هم مادهٔ آب بود
و هم فاعل باد اعتماد بران بیشتر از ان بود که بر داروها و دیگر آنکه اگرچه بعضی داروها زیادت کنندهٔ آب اند
کار بعضی تا شهوت جماع پدید آید و بی شک نخست تولد آب باید تا پس داروها آنرا بجنبانند هر گاه که ما غذاهایی
که هم آب را بیفزاید و هم باد را و شهوت را بجنباند اولیتر باشد که اعتماد بر غذاها کنیم نه بر داروها و دیگر آنکه مقدار
داروها اندکی باشد و قوت او قوی تر از قوت طبیعت بود و آنچه چنین بود دارو نبود و طبیعت از چیزی که مقدار آن
اندکی بود و قوت آن قوی تر از قوت او بود بهره تمام نتواند یافت و غذا از آن تصرفی سودمند نتواند کرد و باشد که
بروی وبال گردد بلی اگر مزاج سرد باشد و منی بسیار فسرده ممکن است که داروها آنرا بجنبانند و مزاج بگردانند
تا قوتی پدید آید جز بر چنین مزاج بر داروها اعتماد کردن خطا بود و مردی را دیدم محرور که طبیبهای او را معجونهای گرم و
و داروها فرمود تا قوت جماع زیادت شود هر روز ضعیف زیادت می شد و بآخر چندان حرارت غلبه کرد که همه
سرهای رگهای او گشاده و بول او خون صرف گشت و هیچ تدبیر آنرا تدارک نتوانست کرد و خون او هم بطریق
بول برفت و تشنج خشک پدید آید و مرد هلاک شد اما نخود در زیادت کردن قوت مجامعت قوی تر و نافع تر
از همه غذاست از بهر آنکه در وی گرمی است معتدل و غذا دهنده در وی فزونی است که ماده باه شود و اگر او را
در آب کنند تا آغشته شود هر بامداد یکمشت از ان بخورد نخود خام قوتی عظیم کند و در وی هیچ مضرتی نیست و اگر مردم
سرد مزاج آنرا با اندکی زنجبیل بخورند صواب باشد و محمد زکریا رحمة الله علیه می گوید اگر کسی از دختر خانه عاجز آید
بدین نخود خام بمقصود رسد و اگر نخود را در شراب آغشته کنند قوی تر باشد و قلیه نرگسی که در وی قلیه گزر و گوشت
و کندنا و نخود و باقلی کنند و نمک او با زنجبیل آمیخته بود و زردهٔ خایهٔ مرغ برافکنند بهترین غذائیست و اگر انگبین
درین قلیه کنند قوی تر باشد و حکایتها در کتب خواندن که درین باب تصنیف کرده اند فایده تمام دهد چون کتاب
الفیه و ماهی تازه بریان کرده بگرمی یا پیاز خام خوردن سودمند و خداوند مزاج سرد را با زنجبیل و قرنفل و خولنجان
و دارفلفل و مانند این خوردن صفت طعامی نافع بگیرند هلیون و باب بپزند پس بر روغن گاو بریان کنند و زردهٔ خایه
برافکنند و دارچینی اندک بر سر آن کنند صفت طعامی دیگر بگیرند مرغ خانگی فربه سه عدد کبوتر بچه آن مقدار که
از سه کبوتر حاصل آید همه را اندامها جدا کنند با آب نخود و باقلی و لوبیا و پیاز بسیار بپزند و اندکی توابل برافکنند و نمک او
از نمک سقنقور کنند یا نمکی که با زنجبیل آمیخته بود طعامی دیگر بگیرند گوشت شتر جوان دو جزو پیاز سپید یکجزو بپزند و
با بکامه خوش کنند و نخود کوفته و دارچینی درافکنند طعامی دیگر خایه ماهی تازه بریان کنند چنانکه رسم است

وزرده خایه مرغ برافکنند و توابل چون دارچینی و دارفلفل و زنجبیل کنند نافع بود طعامی دیگر مغز جوز هندی و پوست سیاه او
برداشته خورد بتراشند و نان میده با شیر تازه با این جوز هندی تراشیده ثرید کنند و مرغ فربه و بط فربه بر زبر آن
بیاویزند این کوزآب سخت نافع بود مغز بادام شیرین مقشر و مغز فستق مقشر و مغز فندق و مغز جوز هندی تراشیده
و تخم خشخاش سپید و شقاقل و انجیر خشک سپید و برابر همه را بکوبند و کعک خشک کرده و سوده چند سه وزن همه
هر بامداد سه وقیه در شیر تازه بجوشند بخورند تن را فربه کند و قوت جماع زیادت گرداند و کبوتر بچه و جوزه مرغ خانگی
که علف ایشان نخود باشد و مغز پنبه دانه و لوبیا و باقلی و تخم معصفر سودمند بود و همچنین گنجشک و کبوتر بچه که در شکم او سیر
و تخم جرجیر و تودری کرده باشند و در کاغذ تر کرده بپیچیده و در زیر آتش کرده سودمند بود و گفته اند اگر کسی پیوسته
گنجشک خورد و بجای آب شیر خورد پیوسته قضیب او سخت بود و آب او بسیار باشد و پیاز بروغن گاو بریان کرده
وزرده خایه بروی شکسته و کرنب و لفت و گوشت میش جوان با پیاز و نخود پخته سودمند بود و مردم محرور و خشک مزاج را
ماهی تازه بریان کرده و پخته و ماست با پیاز تر و شیر تازه با ترانگبین یا با شکر و گوشت بزغاله و گوشت بره با کوک و کدو
و اسفاناخ و خیار پخته این جمله غذای بود بغایت نافع و آب تخم خرفه و سرطان نهری و مغز سر بره و بزغاله سخت سودمند بود

باب دوازدهم اندر دواها که از انواع طعامها سازند و قوت مجامعت بفزاید و علاج آن

اندر دارو ها که از انواع غذای دوائی سازند قوت مجامعت بفزاید باید دانست که ترکیبی چند دیگر هست از دوای غذای که در وی قوت مجامعت باشد
و در انعاظ زیادت کند بغایت صفت دارویی که آب و باد زیادت کند بگیرند نخود سیاه و جرجیر در آب ترکنند
پس در سایه خشک کنند و باز هم بدین آب ترکنند و باز خشک کنند تا سه کرت تر می کنند پس آنرا با هم چند وزن او
پانیذ خراسانی بکوبند و با روغن حبة الخضرا یا بروغن فستق یا بروغن جوز هندی یا بروغن پنبه دانه بسرشند بامداد و شبانگاه
جوز هندی بزرگ بخورند از پس آن سه وقیه شراب بخورند صفت دارویی که دیگر نخود پاک کرده در انگبین تازه
ترکنند تا بزرگ شود پس بروغن گاو بریان کنند چنانکه نسوزد و چند وزن آن حب الصنوبر الصغار با آن بکوبند و با انگبین
مصفی بسرشند و اندکی دارچینی و مصطکی برافکنند و چند جوزی بزرگ هر بامداد و شبانگاه بخورند صفت ترکیبی بگیرند
خسک خشک بسایند نرم و آنرا در آب خسک تر فرغارند و خشک گردانند و باز هم بر آب خسک فرغارند و باز خشک کنند
سه بار و پنج و خرد کنند و نگاه دارند و هر بامداد نیم وقیه ازین خسک با دو وقیه فانید در شیر تازه بجوشانند و اندکی
زنجبیل برافکنند صفت نسخه دیگر بگیرند ازین خسک پرورده سه جزو عاقرقرحا و شکر طبرزد از هر یک چهار جزو شیره
دو درم با آب گرم بکار دارند و اگر بگیرند شیر تازه سه رطل بغدادی و نیم رطل ترانگبین پاکیزه و نیم رطل مغز حبة الخضرا
کوفته و نیم رطل خولنجان کوفته و بپخته درین شیر بجوشانند تا غلیظ شود هر بامداد چند یک وقیه بخورند سودمند و اگر بگیرند باقلی

و در زیر آتش کرده سودمند بود

و نخود و لوبیا

ونخود و لوبیا و در آب فرغار کنند تا بزرگ پس شوشو و گوشت میش فربه جوان بگیرند و یک تو گوشت می کنند و یک تو پیاز
سپید بریده و یک تو ازین حبوب و اندکی انگزد و نمک سقنقور بر افکنند و توابل از دارچینی کنند و قرنفل و مغز گنجشک
و مغز کبوتر بچه بر زبر آن کنند و به معابر برند صفت غنجه که شیخ رئیس رحمة الله علیه فرموده است بگیرند مغز کبوتر
و مغز گنجشک هر دو پنجاه عدد و زردهٔ خایهٔ گنجشک بیست عدد و زردهٔ خایهٔ مرغ خانگی ده عدد ما اللحم که از گوشت میش جوان
کرده باشند یک وقیه عصارهٔ آب پیاز کوفته و فشارده سه وقیه آب جرجیر نیم وقیه روغن گاو پنجاه درم نمک توابل چندانکه
بر رسم است غنجه سازند و بخورند و از پس هضم اندکی شراب ریحانی بخورند نافع بود صفت غنجه که از بهر متوکل ساخته اند
و آنرا متوکلی گویند بگیرند پیاز بریده و بروغن گاو بریان کرده و خایهٔ گنجشک و خایهٔ کبوتر یا خایهٔ تذرو بر روی شکنند و نیم درم
خاولنجان و اندکی نمک سقنقور بر افکنند و بکار می برند صفت ثرید دیگر بگیرند زردهٔ خایهٔ مرغ ده عدد و روغن گاو بیست درم
شکر سوده سی درم دارچینی نیم درم بر افکنند و نیم برشت کنند و بخورند و اگر بجای شکر انگبین کنند روا باشد صفت
حلوا بگیرند جلغوزه پاک کرده دو جزو و تخم خربزه پاک کرده و تخم جرجیر از هر یک یک جزو همه را بکوبند و بروغن گاو بریان کنند
و نگاه دارند تا بسوزد و اندکی دارچینی و دار فلفل بر افکنند و انگبین بر سر آن کنند و بقوام آرند اگر درین حلوا تخم گزر و شقاقل
در افکنند روا بود و اگر کسی این تخمها نخواهد بدل آن حبة الخضرا کنند و اندکی مشک در افکنند و کنجد بریان کرده و تخم خشخاش
بریان کرده و تخم کتان بریان کرده با انگبین سودمند بود بغایت صفت دارویی که مردم محرور را شاید بگیرند شیر تازه
از گاو جوان دو رطل و دو کف تر انگبین با شکر طبرزد پاک کرده بر افکنند و بجوشانند تا بقوام انگبین آید شربتی یک وقیه ناشتا
صفت دارویی که مردم سرد مزاج را شاید بگیرند دارچینی سوده ده درم و آنرا در یک رطل شیر تازه از گاو جوان کنند
و نیک بجنبانند تا آمیخته کرده باشد تا یک قدح بخورند و از پس طعام بجای آب این شیر خورند و آب نخورند و طعام کباب و قلیه برسی
خورند یک هفته برین ترتیب بگذارند و هیچ جماع نکنند قوتی عظیم پدید آید لیکن اگر در تن خلطی بد یا حرارتی باشد این تدبیر نشاید کرد
و آنرا که تن پاک بود اگر در میانهٔ این تدبیر حرارتی پدید آید ازان باز باید ایستاد و فصد کردن و کشکاب و شربتهای خنک بکار
داشتن و اگر بگیرند فانید و شیر تازه و عصارهٔ پیاز برابر و بپزند تا بقوام آید هر بامدادی یک وقیه بخورند این دارو معتدل تر ازان است
و تولد آب ازوی بیشتر بود صفت ترکیبی دیگر بگیرند عصارهٔ پیاز یک جزو و انگبین دو جزو و هر دو را بپزند تا عصارهٔ برود
و انگبین بماند شربتی مقدار دو کفچه وقت خواب با آب گرم بدهند و اگر بگیرند پیاز یک جزو و شیر تازه دو جزو بیامیزند یک جزو و بپزند تا بقوام آید
شربتی یک وقیه این معتدل تر ازان است و اگر بگیرند پیاز سپید صد عدد پاک کنند و در پاتیله سنگین کنند و شیر تازه بر سر آن
افکنند چندانکه چهار انگشت بر سر او بایستد و بپزند تا مهرا شود و از آتش بردارند و بنهند تا سرد شود و همسنگ وزن پیاز روغن گاو
در افکنند و بجوشانند و همسنگ وزن روغن انگبین بر افکنند و بپزند تا بقوام آید و بگیرند شقاقل و خولنجان از هر یک بیست درم

کوفته بدان بسرشند **صفت داروی دیگر** بگیرند حبة الخضرا و بکوبند چندانک خواهند و با شراب انگوری بسرشند نیک چنانکه
مجزا شود و بپالایند از آن شراب یک رطل با دو وقیه روغن بادام شیرین آمیخته در مدت هفت روز بخورند و اگر بگیرند
تخم شلغم دراز و تخم جرجیر و مغز تخم خربزه برابر همه را بکوبند و هر بامداد سه درم با شیر تازه بخورند نافع بود **صفت نمکی**
بگیرند زنجبیل و دارفلفل و تودریج سرخ و سپید و نعنع و شقاقل برابر همه را بکوبند و با او همسنگ همه نمک سقنقور بیامیزند و اگر
زنجبیل تنها با نمک ساده بیامیزند و هر وقتی در طعام بکار میدارند قوت آن قوی باشد و سودمند بود **باب سیزدهم**
اندر شرابها که قوت جماع را و منی را زیادت کند و علاج آن همچنانکه غذا و داروها که درین کار بکار آمده است
یاد کرده شد شرابها نیز هم درین معنی فایدها دارد چنانک یاد کرده آمد **صفت شراب جرجیر** بگیرند تخم شلغم و جرجیر و انجیر خشک
برابر همه را در آب بپزند تا قوت آن آب گیرد و بفشارند و صافی کنند و بپالایند و مویز دانه بیرون کرده باندازهٔ آن آب
در آن آب بپزند و بفشارند و صافی کنند و مقداری فانید که طعم شیرین کند در آن آب کنند و بنهند تا بجوشند و شراب گردد
و بکار می برند سودمند بود **صفت شراب انجیر** انجیر خشک فربه سه من حلبه دو من نخست انجیر را بشویند تا خاک و غبار
از وی پاک شود و در آب کنند چندانک چهار انگشت آب بر سر آن بایستد اندکی بیشتر اگر زمستان باشد سه شبانروز
جای گرم بنهند و اگر تابستان بود یک شبانروز اگر بهار یا خزان بود دو شبانروز تا آب قوت انجیر بستاند پس جوشی
بدهند و در کرباس پاکیزه بفشارند و بپالایند و آن آب را در دیگی سنگین کنند و همسنگ آن انگبین با وی بیامیزند
و بعضی انگبین را نیم وزن آن کنند و تخم هلیون و تودری سرخ و سپید از هر یک دو درم انجیر سه درم دارچینی و جوز او
و بسباسه و خرنوب از هر یک یکدرم بکوبند و در صره کتان بندند فراخ و درین دیگ افکنند و بجوشانند تا بقوام آید و هر ساعت
آن صره را می مالند تا قوت داروها درین شراب شود پس صره را بفشارند و بیرون کنند و از آن شراب مقدار دو وقیه
میخورند نافع بود **صفت شراب گزر** بگیرند گزر پاک کرده ده من بشویند و بن سبز از وی بیفکنند و آنرا درم درم ببرند و
در دیگی سنگین کنند و سه درم حلبه و دو من آب در وی کنند و سر دیگ بپوشند و بگل بگیرند تا بخاری بیرون نشود و بر آتش نرم
نهند و می پزند چندانکه دانند که پخته شد و از آتش برگیرند و بنهند تا آهسته شود و بعد از آن سر دیگ بگشایند و آن آب
از وی بپالایند و گزر را بفشارند در کرباسی پاکیزه آب او بستانند و همسنگ آن عسل مصفی برنهند و هم آن دارو که در دیگر
یاد کرده آمد در صره بسته در وی افکنند و همچنان بپزند و بعضی مردمان همسنگ آب گزر شراب انگوری بادی و با عسل بیامیزند
و بپزند تا بقوام آید **صفت شراب دیگر** بگیرند نخود سیاه پنج من و بشویند تا خاک از وی برود و آنرا در ده من آب تر کنند
و سه روز بنهند پس بجوشانند تا قوت نخود تمام بستانند و بپالایند و همسنگ آن انگبین مقداری شراب بادی بیامیزند
نخود را در آب جرجیر یا در آب گزر تر کنند یا در شراب شلغم سخت قوی بود **صفت شراب دیگر** بگیرند عصیر انگور و بر هر ده من عصیر

ده استار داروی کوفته و در صره بسته در افکنند و بگذارند تا بجوشد و شراب شود و داروی اینست تخم شلغم و تخم جرجیر و بلوزیدان
و بهمن سرخ و بهمن سپید و تخم هلیون و لسان العصافیر و حب القلقل و لعبت بربری و تخم گزر برابر همه را بکوبند جداگانه
و در صره بندند و در عصیر افکنند و بعد ازان هر چند روزی آن صره را بجنبانند و بفشارند و چون شراب رسیده شود صره
ازوی بردارند و آب معدن آهن و آبی که در آهنینه پخته باشند نافع بود باب چهاردهم اندر داروهای مرکب که قوت
مجامعت بیفزاید علاج آن بهترین معجونها ازبهر این کار مثرودیطوس است و دواء المسک خاصه کسی را که سبب تقصیر
اندرین کار ضعف دل بوده صفت معجون سودمند بگیرند تخم هلیون و شقاقل و زنجبیل از هریک پنج درم تودری و هر دو
بهمن از هریک سه درم تخم شبث که بتازی القلت گویند و تخم شلغم و تخم گزر و تخم ترب و تخم جرجیر و تخم انجره از هریک دو درم
اسقیل مشوی و سره سقنقور از هریک سه درم حب الرشاد و لسان العصافیر از هریک پنج درم بانید چهل درم بسرشند
چنانکه رسم است شربت پنج درم صفت معجون دیگر بگیرند شقاقل و زنجبیل و دارچینی از هریک یک جزو و تخم انجره
و عاقرقرحا و بلبل از هریک نیم جزو و حلتیت ربع جزوی تخم جرجیر و تخم سپندان از هریک جزو همه را بیخته و کوفته
با انگبین بسرشند شربت یک کفچه با آب گرم گرم یا با شراب ممزوج صفت معجون قوی بگیرند عسل بلادر و انگبین و روغن گاو
برابر هر سه را با هم بجوشانند و نگاه دارند شربت از یکدرم تا دو درم با شراب ممزوج سودمند بود صفت داروی دیگر
بگیرند خرما و حلبه نخست حلبه را تنها بجوشانند و بپالایند و خرما در ین آب حلبه تر کنند پس خرما را دانه جدا کنند و بکوبند و با انگبین
مصفی بسرشند شربت از یکدرم تا دو درم با آب گرم گرم یا با شراب ممزوج صفت داروی قوی بگیرند تخم پیاز سپید و شقاقل
و مغز کنجشک و لقاح النخل یعنی گشن خرما و کندر از هریک برابر همه را بکوبند و با مغز کنجشک خشک کرده و با آب نیم گرم
بسرشند و حبها کنند هر چند نخودی بوقت حاجت هفت حب در شراب حل کنند و بخورند و این لقاح النخل همچون آردیست
سپید درین کتاب که این حب یاد کرده آمده است میگوید که از هفت حب زیاده نشاید خورد و هیچکس طاقت اگر
این حب خورده باشد ندارد صفت معجون اللبوب بگیرند مغز بادام و مغز فندق و فستق و مغز گوز هندی و مغز چلغوزه
و مغز حب القلقل و حب الزلم و مغز حبة الخضراء از هر استاری است نار مشک و دار بلبل و زنجبیل از هریک یکعشر یک جزو و همه را
بکوبند و با نبید بسرشند شربتی چند جوزی بزرگ صفت داروی دیگر بگیرند حب الصنوبر و تخم کرفس کوهی و زهره
گوزن گشن و علک الانباط برابر همه با انگبین بسرشند شربه یکمثقال و اگر بگیرند تخم جرجیر و شقاقل و هر دو تودری و زنجبیل و
دار بلبل از هریک دو درم لسان العصافیر و کندر از هریک یکدرم مغز کنجشک دو درم همه را بکوبند و بروغن گوز هندی بیامیزند
و با انگبین بسرشند و بکار برند سودمند بود صفت داروی دیگر که خداوند مزاج سرد را شاید که سردی او سخت غالب بود
بگیرند جاوشیر سه درم و در یک وقیه آب مرزنگوش حل کنند و سه روز بدارند صفت داروی دیگر از نسخه شیخ رئیس بگیرند

حلتیت تخم جزر قاقله تخم جرجیر لسان العصافیر کرمدانه از هریک یکجزو و لوزیدان بلبل از هریک سه جزو و مشک سدس یکجزو
همه را بروغن حب صنوبر صغار بمالند و بانکبین بسرشند و بکار می برند صفت داروی قوی معتدل بکیرند خایهٔ خروس
خشک کرده نمک شقنقور از هریک برابر هر دو را بکوبند شربتی هر بامداد دو درم صفت داروی دیگر بکیرند مغز پنبه دانه
و مغز حبة الخضرا و مغز حب الصنوبر الصغار و الکبار و مغز فستق و تخم هلیون و مغز جوز هندی و مغز حب القلقل و مغز جوز
عجمی را استار است شقاقل و زنجبیل و حب الزلم و لسان العصافیر از هریک نیم جزو همه را بکوبند و بانکبین بسرشند شربتی یکجزو
و اگر مغز کنجشک یکجزو و نعنع و دار بلبل اندکی ازین معجون زیادت کند روا بود صفت داروی دیگر بکیرند حب القلقل
و حب الزلم و حب الرشاد و کنجد مقشر از یک بیست درم زنجبیل و دار بلبل از هریک پنج درم نعنع و خصیة الثعلب و تخم هلیون
و تخم کزر و تخم جرجیر و تخم شلغم و تخم ترب و تخم پیاز و تخم کندنا و لسان العصافیر و نمک شقنقور از هریک ده درم تخم الجزر شش درم
شقاقل پانزده درم وج و هرد و بهمن و هر دو تودری از هریک هشت درم همه را بکوبند و بروغن بادام شیرین بمالند
و بانکبین بسرشند شربتی یکمثقال وقت خواب با آب سرد صفت داروی که خداوند مزاج معتدل را شاید بکیرند مغز تخم
خربزه و مغز تخم خیار و خیار بادرنک و تخم خرفه از هریک سه درم مغز تخم کزر پنج درم مغز بادام شیرین سپید کرده و تخم خشخاش
سپید از هریک شش درم کشنیز دو درم زنجبیل و خولنجان شقاقل از هریک نیم درم هر دو تودری و تخم کزر و تخم هلیون و چلغوزه
از هریک یکدرم ترانکبین یکمن بسرشند چنانکه رسم است شربه دو مثقال صفت داروها که منفعت آن عجب است یکی قضیب گاو
جوان است خشک کنند و بکوبند و چند نیم دینار بر زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت افکنند و بخورند و دیگر پنیر مایهٔ اشتر کنند و مقدار نخودی
در آب افکنند و بخورند پس از وقت حاجت بدوازده ساعت قوتی عظیم کند و اگر رنجه دارد بآب سرد غسل کنند
و خایهٔ گورخر و پیه شیر می گویند درین باب قوتی عظیم کند و من بشهر خود جوانی سرد مزاج را علاج کردم از هیچ دارو آن شکو نکرد
که از قضیب گاو باب پانزدهم داروهائی که در مالند و قوت مجامعت را زیادت کنند در تدبیر قوت مجامعت
داروهای چند مالیدنی فرموده اند چنانکه بیان کنیم صفت داروی که طلی کنند و قضیبی که نه مفلوج بود سخت کند
پیش ازین گفته ایم که علامت مفلوجی قضیب آنست که سست و لاغر و کوچک شود و علامت مرطوبی آنست که
قضیب بر حال خویش باشد و لاغر نباشد لیکن چون گوشت آلوده بود و نرم باشد دارو مالیدن او را سودمند بود
بکیرند بورق و سنبل و سعد و خردل و دارچینی و خولنجان و سداب همه را بکوبند و بشیر تازه ترکنند و بنهند تا دارو شیر بخورند
و خشک شود پس بکوبند و بزهرهٔ گاو ترکنند و بنهند تا آن نیز بخورد پس بانکبین بسرشند و بر قضیب و حوالی آن طلی کنند
صفت داروی دیگر بکیرند پیه گاو و بکدازند و پیاز نرکس و عاقرقرحا و مویزج بکوبند چندانکه خواهند و درین پیه کداخته کنند
و بر قضیب و حوالی آن طلی کنند و پیه شیر طلی کردن قضیب را سخت کند صفت داروی دیگر بکیرند مغز پنبه دانه و آنرا با روغن زنبق

کر باروغن

کر با روغن بان کر با روغن قسط کر روغن خیری بسرشند و بر قضیب خایه و مقعد و کمرگاه و سرین و کف پای طلی کنند
صفت داروی دیگر بگیرند خردل و فرفیون و جندبیدستر و سعد و بورق و عاقرقرحا و بلبل و مغز پنبه دانه از هر یک یک جزو همه را
بسایند و در روغن خیری یا روغن یاسمین و غیر آن بیامیزند و طلی کنند و اگر بسبب سستی قضیب از سردی بود داروها
که در روغن افکنند و طلی کنند از جنس جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا و خردل باید و اگر بسبب رطوبت بود داروها از جنس
وج و ابهل و سعد باید **باب سیانزدهم اندر حقنها و شیافها که قوت مجامعت زیادت کند** از جهت این کار حقنه چند
و شیافی چند فرموده اند اگر حاجت آید بر آن طریق که نموده می آید بکار می برند **صفت حقنه** که گرده را فربه کند و شهوت
جماع بجنباند بگیرند سر گوسپند فربه و خایهٔ او و پارهٔ دنبه او و یک کف گندم و یک کف نخود و تخم جرجیر و تخم شلغم و تخم هلیون
از هر یک پنج درم همه را در دیگی کنند و آب چندان در سر آن کنند که دو انگشت بر سر آنها باز ایستد و سر دیگ را بپوشانند
و بگل درگیرند و یکشب در تنور بنهند تا پخته شود و از آن مطبوخ بگیرند یک وقیه و روغن جوز نیم وقیه و بوقت خفتن بدان حقنه کنند
و بعضی طبیبان سر و خایهٔ گوسپند بفرمایند گرفت و هرگاه که این حقنه خواهند کرد باید که نخست بحاجت برخاسته باشند و خویشتن را
فارغ کرده و بیشتر از آن حقنهٔ دیگر کرده باشند و روده را از رطوبت فزونی پاک کرده و این حقنهٔ نخستین از آب چغندر و خطمی و بوره
اندکی انگبین سازند روا بود **صفت حقنهٔ دیگر** بگیرند سر گوسپند و خایهٔ نر هر دو را نیک بکوبند و بیست درم گندم نیم کوفته
و بیست درم نخود و شبت و جرجیر و نعنع و برگ چغندر از هر یک یک دستهٔ کوچک شلغم پاره کرده بیست درم جوز پاک کرده
از هر دو پوست ده عدد تخم معصفر نیم کوفته بیست درم تخم پیاز و تخم هلیون از هر یک ده درم همه را در چهار من آب بپزند تا بیکمن
باز آید و بپالایند و بجای آب نبید شیرین کنند قوی تر بود و شصت درم ازین مطبوخ با نیم وقیه روغن بان و نیم وقیه روغن سوسن
و نیم دانگ حقنه کنند سه شب از اول ماه و سه شب از میانه و سه شب از آخر ماه این حقنه بکار برند **صفت حقنهٔ دیگر** بگیرند سر گوسپند
و بیه لطا بیست درم و بیه کبوتر بچه بیست درم نخود و گندم و حلبه از هر یک یکف نیم کوفته انجیر خشک عدد مویز دانه بیرون کرده
بیست درم همه را بپزند چنانکه رسم است و ده استیر ازین مطبوخ با یک وقیه روغن بادام حقنه کنند و روغن خیری بهتر بود و قضیب و خایه
بر روغن بان چرب کنند **صفت حقنهٔ دیگر** بگیرند سر گوسپند و یک عدد خایهٔ گوسپند چهار جفت نخود نیم کوفته سی درم همه را
در آب بپزند و از آن آب و چربو این مطبوخ چهل درم با نیم وقیه روغن جوز و نیم وقیه روغن حبة الخضرا و دو درم بیه سقنقور کر بیه
سوسمار نمک ناکرده حقنه کنند **صفت حقنهٔ دیگر** نافع بگیرند سر گوسپند یک عدد کبوتر بچه فربه سه عدد نخود یک کف مغاث
و بوزیدان و شقاقل از هر یک ده درم نیم کوفته همه را بپزند در تنور و بپالایند چهل درم ازین مطبوخ با ده درم شیر تازه و نیم وقیه روغن
محلب و نیم وقیه روغن جوز هندی و بیه سقنقور کر بیه سوسمار از هر یک یکدرم تا دو درم بهم بیامیزند و حقنه کنند **صفت حقنهٔ**
دیگر که مردم سرد مزاج را شاید بگیرند تخم کتان از هر یک سه وقیه تخم ترب یک وقیه تخم جرجیر نیم وقیه انجیر خشک و خرما از هر یک بیست درم

مغز تخم معصفر یک وقیه و نیم مرزنگوش یک وقیه تخم الجزر دو وقیه گندم و خشک نیم کوفته از هر یک چهار وقیه همه را در ده رطل آب بپزند تا دو بهر برود و بپالایند ده استیر ازین مطبوخ با یک وقیه روغن سوسن و یک وقیه و نیم انگبین بیامیزند و حقنه کنند نافع بود

صفت حقنه دیگر بگیرند روغن جوز نیم من خشک نیم کوفته نیمن شیر گاو تازه یکمن و نیم یک وقیه زنجبیل نیم کوفته و یک باسند همه را بآتش نرم بجوشانند نیک و بپالایند دو وقیه ازین مطبوخ با نیم وقیه روغن بان و نیم وقیه روغن سوسن حقنه کنند

صفت حقنه دیگر بگیرند مغز حبة الخضرا و نیم وقیه فونیه گداخته نیم وقیه آرد گندم و آرد نخود از هر یک دو کف آرد را در آب کنند و بدست بمالند و بپالایند و بفشارند و آن آب را با حبة الخضرا و دنبه بر آتش نهند تا پخته شود و باز بپالایند و بفشارند و دو دانگ جندبیدستر سوده در وی بمالند و بیامیزند و حقنه کنند

صفت حقنه دیگر که گرده را گرم کند خداوند باد بواسیر را سودمند بود دیگر بگیرند روغن شیره و حبة الخضرا و آب کندنا از هر یک سه سکره بیامیزند و نیم گرم کنند و بدان حقنه کنند نافع بود

صفت حقنه دیگر که گرده را گرم کند بگیرند سر و گردن بزکش و پاچه و خایه او همه را بشکنند و با استخوان بکوبند و دو کف نخود و دو کف حلبه و تخم پیاز و تخم گندنا و تخم شلغم و تخم شبت از هر یک یک کف این همه را نیم کوفته کنند و با این سر و گردن و پاچه بیامیزند و بپزند نیک و چربو از وی بردارند و بگیرند آب خشک تر از طبیخ خشک دو استیر روغن و شیره و ده استیر از آن چربو بیامیزند و به بار در سه روز حقنه کنند نیم گرم

صفت حقنه دیگر بگیرند دنبه و شربه کنند و نیم درم جندبیدستر سوده برین دنبه برا کنند و آنرا در زیر خرزی سنگی کنند و یک شبانروز بگذارند پس آن دنبه را بگدازند و روغن آن نگاه دارند از آن روغن یک سکره و روغن گاو نیم سکره و طبیخ حلبه نیم سکره بیامیزند و نیم گرم حقنه کنند از وقت نماز دیگر تا شبانگاه دارند و باز وقت خفتن دیگر باره حقنه کنند سه شب بدین گونه حقنه می کنند

صفت حقنه که خداوند مزاج گرم را سود دارد بگیرند سر و پیش و گردن و پهلوی بز آبستن او و خیار و کدوی تر و جو و گندم نیم کوفته و هلیون تر و پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یک بقدر حاجت بپزند و بپالایند و ده استیر ازین مطبوخ بگیرند با یک وقیه روغن گاو و یک وقیه روغن خشک و یک وقیه روغن پیه مرغ بیامیزند و نیم گرم کنند و حقنه سازند سه روز بامداد و شبانگاه هرگاه که یکی ازین حقنها بکار برند دران روز جماع نباید کرد و هیچ کار رنج نباید کرد و آب کمتر باید خورد و آسایش باید کرد و طعامها از آن نوع باید خورد که یاد کرده آمد

صفت ترکیب شیاف بگیرند پیه بط و مغز پنبه دانه و عاقرقرحا همه را بکوبند و بسرشند و بروغن جوز هندی چرب کنند و بر گیرند بغایت نافع بود

صفت شیافی دیگر بگیرند قنطوریون باریک و زفت رومی و موم گداخته بروغن سوسن زفت و قنطوریون بادی بیامیزند و شیاف کنند بغایت نافع بود

صفت شیاف دیگر لعبت بربری با مغز پنبه دانه بسرشته شیاف کنند و بر گیرند و پیه خر شیاف کردن قوی کند و پیه بط با مغز پنبه دانه بسرشته شیاف کند سودمند و سقنقور با طبرزد بسرشند و اول بر گیرند الغاظی عجب نماید

باب هفدهم اندر داروها و طعامها که تن را سرد کند و منی را زیادت نکند و قوت مجامعت ضعیف کند اما دارو ها برگ نیلوفر است و بیخ او و برگ بید

ابرکل

وبرگ گل وبزر قطونا وبزر البنج وکافور وآز طعا که ترشش تر باشد وقابض چون سماق وریواس وسرکه وترشته ترنج وآبی
وسیب وزردالوی خام ترشش وغوره وآنچه بدین مانند بود واز سبزیها کوک وخرفه واسفاناخ وسرمق وکدو وحماض وکسنه
وکشنیز وکشوث وعنب الثعلب وخیار وخیار بادرنگ وخربزه زمستانی وانگارهای وصحبت زن حایض ونابالغ وزنانی
که بعید عهد باشند بجماع زیان دارد [illegible] اندر علتی که بتازی آنرا ابنه گویند محمد ذکریا رحمة الله علیه می گوید
هرگاه که آب مرد برآب زن غالب بود فرزند نرینه آید وهرگاه آب زن برآب مرد غالب بود فرزند مادینه آید وهرگاه که
آب مرد برآب زن سخت غالب بود فرزند نرینه آید بر نرینگی تمام ودلاور وقوی تن ومرد خوی بود وآلت نرینگی تمام وقوی بود
وهرگاه که اتفاق برخلاف این بود فرزند مادینه آید ومادینگی تمام بود یعنی زن بود وعادت وخوی زنان دارد وهرگاه که
اتفاق افتد که هر دو آب بر یکدیگر غالب نباشند لیکن یکی از دو گانه باندک مایه قوی تر بود فرزند اگر نرینه بود در نرینگی
سخت تمام نباشد واگر مادینه بود در مادینگی ناتمام بود وبدین سبب است که بعضی زنان باشند که طبع وخوی مردان دارند
وسخن مردانه گویند ودر کارها مردانه باشند وکار مردانه کنند که بعضی را حیض نباشد یا کمتر باشد وباشند که موی روی برآرند
وبعضی مردان باشند که طبع وخوی زنان دارند وسخن زنانه گویند وکارهای زنان کنند وگاه باشد که قوت آب مرد وزن برابر باشد
فرزند خنثی آید واین بود که آلت مردان وآلت زنان باشد نیز که فرزند نرینه بود لیکن قضیب وخایه او کوچک وبیرون نآمده بود
واوعیه منی او ومجاری آن میل بر اندرون دارد همچون خایه واوعیه آب زنان وآنک بدین صفت بود هرگاه که منی او بسیار
گردد وگرم شود وشهوت جماع او بجنبد دغدغه وحرکت شهوت بجانب او مستقیم افتد از بهر آنکه اوعیه منی ومجاری آن
میل بدان جانب دارد وبدین سبب است که نادر بود وخداوند این علت را آلت نرینگی بزرگ وهرگاه که این شخص را
که بدین صفت بود حمیت وشرم کمتر بود دیگری تمکین کند تا موضع دغدغه او را بجنباند وبر مالد از آن وبر مالیدن
لذتی یابد چنانکه کسی را گوش یا بینی بخارد وباشد که در آن لذت وی را انزال افتد وبدان خو کند وعلت مستولی گردد ومانوی
اینست شیخ رئیس ابوعلی رحمة الله می گوید اگرچه سبب نری ومادگی قوت مزاج وغلبه آب مرد وزن است سبب این علت
مزاج محض نیست از بهر آنکه بسیار مردان ضعیف قوت وضعیف مزاج ودر کار جماع ضعیف هستند وایشان را این علت
وشهوت نیست لیکن این علت بیشتر کسی را افتد که به کودکی خوی کرده بود که با او آن معامله رفته باشد وچون بالغ شود
اندیشه مجامعت وشهوت آن بر او غالب بود ومنی او بسیار بود ودل او ضعیف بود وقضیب او در اصل ضعیف بوده
باشد یا در بزرگی بسببی از سببها ضعیف گردد ودر وی آرزوی جماع باشد وتوانائی آن تمام نباشد قوت شهوت
او را بر آن دارد که خواهد که ببیند دیگری می کند وباشد که افراط شهوات او بدان حد رسد که خواهد که آن کار با او کنند
واین علتی است که تعلق بحمیت وشرم ومردانگی ومروت دارد واگر با کم حمیتی وبی مروتی مزاج نیز ضعیف بود علت صعبتر بود

ومیکویند جاهل ترین اطبا کسی باشد که در علاج کردن این علت کوشد از بهر آنکه این علت وهمی است نه طبعی و مزاجی
و اکر علاجی سود خواهد داشت بهترین علاجها اسبابی است که شهوت را بشکند و نشاط را ببرد چون غم و اندوه و کارهای
با رنج و مهم و کرسنکی و آنچه بدین ماند و محمد ذکریا می کوید بر زمین سرد و بر بستر سرد چون کتان و برک کل و برک بید خفتن
و بر کرباس که با آب یخ سرد کرده باشند خفتن و بر کمرکاه و پهنه خنک کردن و کمری از صحیفهٔ سرب تنک بر میان بستن سود دارد
و میکوید من مردی را که هر کاه که بر جامه خواب بخفتی این شهوت بروی بجنبیدی علاج کردم و فرمودم تا از یخ شیافی تراشید
و بنهاد و آن شب ساکن بخفت و مستغنی شد و میکوید حمله داروها که منی را کم کند و شهوت جماع را ببرد سود دارد اما شیاف یخ
جز مرد جوان قوی را نشاید نهاد که مضرتهای دیکر آرد و جماع کردن و انزال افتادن سود دارد و جماع ناکردن سخت
زیان دارد صفت داروئی که شهوت جماع را باطل کند و منی را کمتر کند بکیرند بیخ نیلوفر خشک کرده ده درم کل سرخ
پنج درم صندل سپید دو درم و نیم کافور یک دانکه این ده شربه بود و اکر کسی کافور نخواهد بکیرند کل سرخ پنج درم بزر قطونا ده درم
تخم کوک و تخم کاشنی و تخم خرفه از هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم و نیم شربه سه درم با نیم دانک سرکه با آب آمیخته و اکر کسی نخواهد
با آب سرد خورد یا با کلاب و حقنه کردن بشراب انکوری سود دارد و محمد ذکریا می کوید باشد که یک حقنه دو حقنه ازین
کفایت بود و می کوید که این حقنه آزموده است باب نود و هشتم اندر علتی کردن که آنرا بتازی غدیوط کویند و علاج آن
مردی که اندر وقت جماع براز ازوی جدا شود او را بتازی غدیوط کویند سبب این علت یکی بسیاری لذت بود
که از جماع یابند دوم افراط شهوت جماع سیوم سستی شرج و این علت بیشتر مردم فربه نرم کوشت را افتد
علاج روغنها و ضمادهای قابض چون روغن ناردین و روغن ابهل و روغن سرو سود دارد صفت ضمادی بکیرند
کهربا و اقاقیا و سوسن خشک و حنا همه را بسایند و بروغن آبی و بروغن حنا بسرشند و بمقعد بر نهند و بوقت جماع شیافی
از زاک و مازو و کندر و کلنار سازند کوچک و بنهند و طعامی قابض خورند و دل و دماغ را قوت دهند بعلاجها که در
جایکاه خویش یاد کرده آمده است و جماع از پس آن کنند که ثقل آن از ایشان جدا شده باشد باب نود و نهم
اندر یاد کردن تیرزه و علاج آن بکیرند خراطین و آن کرمی است دراز و باریک و سرخ در میان زمین تر و در زیر منبهای
آبناک پدید آید آنرا خشک کنند و بروغن کنجد بسایند و بر قضیب طلی کنند و هر کاه که چیزی طلی خواهند کرد نخست قضیب را
بمالند تا سرخ شود پس داروها را طلی کنند و دیوچه را که بتازی العلق کویند بکیرند و در کوزه هندی که آب او در میان بود
در افکنند و بنهند تا خشک شود و بسایند و طلی کنند و هر بامداد و شبانکاه بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و شیر تازه
طلی کنند خاصه شیر کوسپند و بکذارند تا بر وی خشک شود پس زفت رومی طلی کنند تا ماده بجا کشد و بکذرد که تحلیل
پذیرد و نکاه دارد تا غذای آن کرددد و بزرک شود و روغنهای کرم و آب با دروج مالیدن سود دارد

باب سیم اندر تدبیر کردن قضیب و علاج آن اندر تدبیر زیادت کردن لذت مردان و زنان عسل زنجبیل پرورده بس از وقت جماع باب دهان رقیق کنند و بر قضیب مالند تا خشک شود پس مجامعت کنند و کبابه و عاقرقرحا بخایند و طلی کنند اگر بگزد در دهان گیرند یکزمان پس آب دهان در قضیب مالند و بگذارند تا بروی خشک شود لذت زیادت کرد و هر زنی که با این مرد که این تدبیر کرده باشد خو کند جز او را نخواهد و صحبت جز او نکند **صفت** داروی مرکب بگیرند عاقرقرحا و زنجبیل و دار چینی راستا راست بکوبند و با انگبین بسرشند و حبها کنند و نگاه دارند و پس از وقت حاجت بیک ساعت یک حب در دهان گیرند و آب دهان بر قضیب بمالند و بگذارند تا بروی خشک شود **باب بیست و یکم اندر تدبیر زیادت کند لذت زنان و مردان** اندر تدبیر کردن گرمی رحم اگر چه این باب بعلاج زنان مخصوص است درین جایگاه لایق است بدین سبب درین گفتار یاد کرده آمده است و باب بیست و سیوم همچنین بعلاج زنان مخصوص است و بدین جایگاه لایق است **صفت** داروی آزموده بگیرند مردارسنگ و زعفران و مشک همه را در شراب ریحانی بجوشند و خرقه بدان تر کنند و بخویشتن بر دارند چنانکه رسم است و اندکی کرمدانه بکوبند و بحریر بیزند و با اندکی روغن زنبق با خویشتن بر دارند و ازین دارو بسیار بکار نبرند تا سخت گرم نشود **باب بیست و دوم اندر تدبیر کردن تنگی رحم و علاج آن** اندر تدبیر تنگی فرج و خشک کردن آن بگیرند عود و مردارسنگ و رامک و راسن و اقاقیا و قرنفل و اندکی مشک همه را بسایند و پشم پاره بمیبوسن تر کنند و بدین دارو آلوده کنند و بخویشتن بر دارند **صفت داروی دیگر** بگیرند مازوی خام و فقاح اذخر برابر بکوبند بحریر بیزند و بشراب تر کنند و خرقه نرم بدان آلوده کنند و بر دارند هر ساعت تازه می کنند بحال دوشیزگی نزدیک باز آیند **صفت** داروی دیگر بگیرند پوست صنوبر کوفته در شراب قابض بپزند و هر ساعت خرقه بدان تر کنند و بخویشتن بر میدارند **صفت** داروی دیگر بگیرند سرمه و مردارسنگی و آبگینه همه را نرم بسایند و بخویشتن بر دارند و صمغ سوسن برداشتن سودمند بود **باب بیست و سیوم اندر آنچه تدبیر کردن تنگی فرج و علاج آن** مجامعت کی صواب بود و بر کدام شکل اولیتر بهترین وقتی اندرین کار آنست که طعام از معده فرو گشته باشد و هضم اول و ثانی طعام شده باشد و هضم هر شخصی یکسان نیست و بعضی را زود تر هضم افتد و بعضی را دیرتر و این را وقتی معین نتوان کرد لیکن بتقریب کسی را که عادت طعام خوردن وقت نماز پیشین بود وقت خواب نخستین که مردم بخواهد خفت اولیتر از بهر دو کار یکی آنکه در خواب شب قوت بدو باز آید دوم اگر طلب فرزند می کند آب در رحم قرار گیرد و شیخ رئیس قدس الله سره گوید بسخن آن گروه که گفته اند وقت مجامعت آنست که همه هضمها تمام شده باشد التفات نباید کرد از بهر آنک آن وقت جوع باشد یعنی وقت تهی و گرسنگی و شرطی دیگر اندر اختیار وقت آنست که شهوت صادق بود و اوعیه منی ممتلی و قوتهای تن قوی و سلامت باشد و این چنان باشد که شهوت نه از نگریدن و کسی و نه از سخن گفتن و بازی کردن پدید آمده باشد لیکن از قوت و بسیار منی خاسته باشد

و از تخمه و ناگواریدن طعام و از پس استفراغهای چون قی و اسهال و رگ زدن و عرق بسیار آمدن که از پس رنج و ریاضت
و ماندگی و در حال غم و اندیشه و از پس بیخوابی جماع نشاید کرد از بهر آنکه تحلیل بسیار گردد و بیم ضعف و غشی باشد و اندر مستی و خمار
نشاید کرد از بهر آنکه اندر مستی رگها از خلط خام ممتلی باشند و خلط خام اندر تن پراکنده گردد و در خمار برآمدن بخار دخانی بر دماغ
زیادت شود و خداوند مزاج خشک را در گرما و سرماهای قوی جماع نشاید کرد و همگنانرا در حالی که تن گرم شده باشد یا سرما یافته
باشد از مجامعت پرهیز باید کرد پس اگر اتفاق افتد از پس گرم شدن سلامت تر از آن باشد که از پس سرما یافتن و از پس
بسیار کردن جماع شراب صرف قوی نشاید خورد مگر کسی را که تن او سرد شده باشد و حرارت غریزی ضعیف گشته از بهر آنکه
شراب تحلیل زیادت کند و آنرا نیز که حرارت غریزی ضعیف شده باشد اندکی باید خورد و همچنین از پس جماع آب سرد و شربت سرد
سرد نشاید خورد از بهر آنکه استرخا و رعشه آرد جگر سرد کند و باستسقا ادا کند و با آب سرد غسل نشاید کرد و خود را از سرما و هوا سرد
نگاه باید داشت از بهر آنکه اگر مسام اندر شود حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را سرد گرداند و مضرت آن بزرگ باشد و بهترین شکلی
آنست که زن بر بستر نرم بپشت باز خسپد و مرد بر بالای او بود و سرین او برداشته چندانکه تواند و سر او بر بالشی بلند باشد تا هم نطفه
بجایگاه رسد و هم لذت بیشتر باشد و بدترین شکلی آنست که زن بر بالای مرد باشد از بهر آنکه آب مرد از نزول او بیرون نشود و بیم باشد
که چیزی از آب زن بمجری قضیب مرد فرو رود و باز گرفتن منی در وقت مجامعت سخت زیان دارد و آماس اوعیه منی و قرحه
مجری و سنگ اندر مثانه و مجری آن تولد کند خاصه اگر آب که حرکت کرده باشد انزال بیفتد و مرد از آن پاک نشود و بر پای
جماع کردن درد زانو و درد سرین آرد و بر پهلو خفتن آب تمام دفع نشود و در وی کرده تمدد و آماس قضیب و بیغوله ران تولد کند
باب بیست و چهارم اندر آنکه مجامعت که صواب تر باشد و بکدام شکل اولی تر بود اندر آنکه میان جماع و جماعی دیگر چند باید
و مضرت مجامعت با غلامان گروهی گفته اند که طریق صواب آن باشد که میان هر مجامعت سه روز توقف کنند و جماع نکنند
از بهر آنکه غذا بکمتر ازین مدت منی نگردد و چون چنین باشد توقف کردن سه روز سودمند بود و احوال همگنان درین باب
یکسان نیست اعتماد بر شهوت و امتلاء اوعیه منی و علامتهای آن باید کرد چنانکه حس دغدغه و حرکت منی بیابند و آزموده باشند
که هرگاه که از پس این شهوت جماع کنند خفتی و آسایشی یابند و این اختیار کسی راست که در نگاه داشتن تندرستی و نگاه
داشتن قوت کوشد و اما کسی که درین کار حریصتر باشد اختیار وی نیست که هرگاه که داند که از مجامعت طپیدن دل و سستی
اندامها و تهیها تولد نکند و دم زدن از حال طبیعی بنگردد و انزال دیرتر از عادت طبیعی نباشد و مراد خویش جوید و هرگاه که داند
که ازین اعراض چیزی پدید خواهد آمد از آن پرهیز کند و کوشیدن با غلام پس از آنکه هم در شریعت حرام است و هم خلاف
طبیعت آفرینش است و هم سبب انقطاع نسل است و هم نزدیک همگنان است زیان کار است از بهر آنکه غلام محل آن کار نیست
و در وی قوتی جاذبه منی نیست بدین سبب بر خویشتن الحاح باید کرد و حرکت بسیار کردن تا مراد حاصل شود و هر جماعی که با الحاح

بود بسیار

بیان حیض

و حرکت بسیار تمام شود و زیان دارد از آن وجه که او محل جماع نیست و در وی قوت جاذبهٔ منی نیست و اگر کسی را شهوت صادق و بسیاری منی این اتفاق افتد چنانکه الحاح بسیار نباید کرد زیان کمتر دارد **گفتار پنجم** اندر بیان کردن احوال بیماریها که مخصوص است بزنان و این گفتار سه جزو است **جزو اول** اندر شناختن احوال کمی و بسیاری حیض و این جزو سه باب است **باب اول اندر یاد کردن حیض و علاج آن** بباید دانست که حیض معتدل که در هر ماهی یکبار باشد و آنچه از پس یکماه باشد روزی چند از ماه دورتر افتد یا از پس شانزده روز و هفده روز باشد معتدل که طبیعی نباشد و سبب بیماریها بود اما اگر مدت ایام حیض از ایام طبیعی زیادت شود و سرخی زیادت از عادت هر باری بود و رنگ روی و سحنه و چهره بگردد و علتها که در باب افراط طمث یاد کرده آمدست تولد کند و اگر مدت ایام حیض از ایام طبیعی کمتر شود یا سرخی کمتر از عادت آید یا یکبار حیض باز گیرد و هیچ نیاید و علتها و آفتها که در باب احتباس طمث یاد کرده آمد تولد کند و ثابت قره می گوید اول وقت پدید آمدن حیض از ده سالگی بود اول وقت باز ایستادن حیض از پس سی و پنج سالگی بود و آخر از پس شصت سالگی بود و کمترین ایام حیض سه روز است و بیشترین هفت روز و این مسئله بقول علماء شرع باید گرفت از جهة تاکید تعبد و اعتماد اندر نماز کردن و ناکردن بر فتوی ایشان باید کرد و نزدیک اصحاب ابو حنیفه کوفی رحمة الله کمترین یک روز است و بیشترین پانزده روز است و نه نزدیک شافعی رضی الله عنه کمترین سه روز است بیشترین هفت روز و روزگار پاکی نزدیک ابو حنیفه پانزده روز است و به نزدیک شافعی هم پانزده روز است ابن ابی عمران از یحیی بن اکثم حکایت می کند که وی گفت روزگار پاکی کمترین نوزده روز است از بهر آنکه خدای تعالی در قرآن مدت حیض و پاکی زنان که ایشان را حیض نباشد یکماه نهاده است و عادت چنان رفته است که روزگار حیض کمتر از روزگار پاکی بود پس اولیتر است که مدت حیض ده روز گیریم و مدت پاکی نوزده روز از بهر آنکه ماهی بیست و نه روز اتفاق افتد **باب دوم اندر یاد کردن افراط طمث** افراط طمث یعنی بسیاری خون حیض یا دفع طبیعت بود که فضلها بدان از تن دفع شود و این ستوده بود اگر از حد بیرون نشود یا بر سبیل بیماری بود و اسباب آنکه بر سبیل بیماری بود یا در رحم بود و یا از خون بود اما اسباب آنکه در رحم بود شش نوع است یکی ضعیفی رحم و ضعیفی رگهای او بسبب نوعی از انواع سوء المزاج دوم قرحه بود در رحم سیوم بواسیر چهارم خارش پنجم شقاق ششم گشاده شدن سر رگها یا گسستن رگی یا طرقیدن بسببی از اسباب بیرونی اما اسباب اندرونی چون سوء المزاج گرم و خشک باشد یا سوء المزاج سرد و خشک یا سوء المزاج تر که رگها بدان سبب نرم و آغشته شوند و پرآگنده و نازک شود یا دشواری زادن و اسباب بیرونی چون زخم و آسیبی و افتادنی و مانند آن بود و اسبابی که از خون بود دو گونه است یکی بسیاری قوت خون است و این هم دو گونه بود یکی آنکه هم تن قوی بود و هم خون بسیار و قوت طبیعت فزونی را دفع کند دوم آنکه اگر خون در کمیت و کیفیت از اعتدال

بیرون نباشد لیکن تن ضعیف بود و این چون بقیاس با آن تن بسیار آید و از غذای او فزون آید و ضعیفی رگهای تن
بر نتابد و سبب دیگر تنکی خون بود و این دو گونه بود یکی آنکه خون گرم و تیز و تنک بود دوم آنکه بسبب آبناکی و تری بسیار
تنک و تراننده بود و بباید دانست که هر خونی که سیلان کند نخست اندک و رقیق باشد و از بهر منفذ او تنگ و باریک بود پس
اندکی گشاده تر گردد و خون بیشتر و غلیظ تر آید و همچنین بر این بایستد پس کمتر و رقیق تر شود از بهر آنکه منفذ باز تنگ و باریک شود
بسبب خشکی که از بسیار رفتن خون تولد کند و نیز خون بسیار نماند و آنچه تولد کند اندک ضعیف باشد و بباید دانست که از افراط
طمث بیماریها و آفتهای بسیار تولد کند چون ناگواریدن طعام و آرزوی ناکردن و بگردیدن چهره و رنگ روی و تهیج اطراف باشد
که باستسقا ادا کند و سدیگر آنکه هر گاه که خون خرج شود صفرا غالب شود و تبهای صفراوی پدید آید از بهر آنکه صفرا غلبه کند و بدان سبب
قشعریره تولد کند و بسبب این اشتهای طعام باطل گردد و دردی در پشت پدید آید بسبب خشکی و کشیدگی عضلهای آن موضع
و هر گاه که بارانها بسیار آید و زنان را خون حیض بسیار آید و بچه بسیار افتد و سبب این در کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است
علامتها آنچه دفع طبیعت بود از آن مضرتی پدید نیاید نه در تن و نه در قوتها بلکه تن آسوده و سبکبار شود و این حال بیشتر اهل نعمت را
افتد که غذاها نیک خورند و کاری بارنج نکنند و ریاضتی نیز نکنند و خون فزونی در تن ایشان گرد آید علامتها غلبهٔ خون که
معلوم است ظاهر بود و گاه باشد که این علت با درد بود و گاه باشد که بی درد بود و گاه باشد که خلطی با خون آمیخته باشد
و هر گاه که خواهند و بدانند که کدام خلط است خرقهٔ پاکیزه یکشب با خود دارند بامداد آن خرقه را بسایه بنهند تا خشک شود
و بنگرند اگر رنگ آن زرد بود خلط صفرا بود و اگر آب گون و میل بسپیدی آرد خلط بلغمی باشد و اگر بسبزی و سیاهی گراید و یا بنفش
نماید خلط سودا بود و سحنه و چهره و تدبیرهای گذشته بر هر یکی گواهی دهد و آنچه سبب آن قرحه بود خون با ریم آمیخته بود یا درد
باشد و علامتهای آن قرحه پیدا بود و اگر قرحه کهن باشد و بسبب تیزی خون خورده گشته باشد چیزی اندک بپالاید و سیاه
همچون دردی شراب و گاه باشد که خون سیاه و رقیق پالاید و اگر این خورده در رحم نم بود سیاهی خون کمتر بود و انگشت
بدو رسد و آنچه سبب آن بواسیر بوده باشد و یا خارش علامتهای بواسیر ظاهر بود و اسباب شقاق از پیش بوده باشد
و تدبیر گذشته بر هر یکی گواهی دهد و بعضی را خون بواسیر قطره قطره آید و بعضی را نوبتی باشد جز از نوبت حیض و بعضی را نوبت نباشد
لیکن هر گاه که تن ممتلی گردد خون آمدن گیرد و خون بواسیر سیاه بود و بواسیر از صداع و گرانی سر و درد احشا و درد جگر
و سپرز خالی نبود و هر گاه که خون گشاده گردد درد زایل شود و آنچه سبب آن ضعیفی رحم و گشاده شدن رگهای آن بود خون
صافی آید و بی درد بود و لیکن از منش گشتن و صداع خالی نبود بسبب مشارکت رحم با معده و دماغ و خون که از اورده آید
سیاه تر بود و آنچه از شریان آید سرخ تر و گرم تر و درفشان تر باشد و اگر سبب شکافتن و طرقیدن رگها بود سوء المزاج
سرد خشک بود و علامتها و اسباب آن ظاهر بود و آنچه سبب آن زخم و آسیب و دشواری زادن بود اسباب

نبود

از علت

از علامت آن باشد و آنجه سبب آن کرمی و تیزی خون بود حرارت خون و سوزانیدن و حرارت تن و جهره و سحنه
و تدبیرهای کذشته بران کواهی دهد و آنجه سبب آن رقیقی و آب ناکی خون بود کرم نباشد و رنک و قوام آن بدید باشد
و کاه باشد که خداوند علت همجون زنی آبستن شود و کاه باشد که دردی همجون درد زادن پدید آید و رطوبتی لزج ازوی جدا شود
و کوشت خداوند این علت نرم و آویخته بود علاج آنجه از دفع طبیعت یا از ضعیفی تن و ضعیفی رکها بود که خون را بر نتاید باز نباید
داشت مکر از حد بیرون شود و زانوها سست کردد و رنک روی زرد شود و باشد که بفصد کفایت شود از بهر انکه امتلا کمتر شود
و ماده ازان جانب باز کردد و بعلاجی دیکر حاجت نباشد و اکر سبب کرمی و تیزی خون بود نخست استفراغ صفرا باید کرد
بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره از بهر انکه با قوت اسهال در هر دو قوت قبض است پس تدبیر تسکین حرارت و تدبیر باز داشتن
خون کردن و بعضی طبیبان کفته اند که از پس استفراغ اثاناسیا که بجکر کرک کرده باشند می باید داد و فلونیا و آب برک مورد
بخویشتن بر دارند و اکر در احشا المی باشد ازین اثاناسیا که کفته آمد می باید داد ثابت قره رحمة الله می کوید سه روز
هر بامداد مقدار دو دانک تا جهار دانک بزر البنج کوفته باشکر باید داد و جنین می کوید عصاره برک خرفه و عصارهٔ برک
لسان الحمل باید داد یا کلنار و کل ارمنی با سرکه و کوزن سوخته باید داد با سرکه ممزوج باب و تخم خشخاش سیاه کوفته
با شراب یا تخم کل با سرکه ممزوج سودمند بود و معجون بسد و اقراص کهربا و اقراص شب یمانی سودمند بود صفت
معجون بسد بکیرند بسد سوده مغسول و کهربا و شب یمانی و شادنج عدسی مغسول و دم الاخوین و کل ارمنی و کل مختوم
و کلنار برابر همه را بآب آبی بسرشند شربتی از نیم درم تا دو درم با آب سماق کرم یا عصارهٔ لسان الحمل یا عصارهٔ برک خرفه و در طبیخ داروهای
قابض نشاندن و ضمادها قابض و شیافهای قابض سودمند بود صفت شیافی سودمند بکیرند سرمه و کلنار
و جفت بلوط همه را بکوبند و بآب مورد تر بسرشند و شیاف کنند صفت شیافی دیکر بکیرند سک و مازو و اقاقیا
و کندر و سعد و فوفل راست راست بکوبند و بآب مورد تر بسرشند و شیاف کنند و هم بدان طلی کنند و محجمه بر نهادن
بر فرو سوی پستانها و خون بیرون ناکردن پس از استفراغ سود دارد زنی حکایت کنند که در سه روز سه اسار
کهربا بخورد حیض او بیکبار باز ایستاد و داروهای سرد و قابض جون کل سرخ خشک و عدس و مورد و عنب الثعلب
و لسان الحمل و سماق و عصا الراعی و کلنار و جفت بلوط و مازو و انار پوست و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس خوردن
و در آب جوشانیدن و دران آب نشاندن و ازین داروها ضماد و طلی ساختن اندرین باب و اندر آن که از
ضعیفی تن و ضعیفی رکها بود از پس فصد بکار داشتن نافع بود و اکر طبع خشک بود بشراب کل و شراب نیلوفر نرم
باید کرد و اکر نرم بود اقراص طباشیر باید داد و طعامها اندرین علت همه آن باید که خون را غلیظ کند و در وی قبضی باشد
جون غوره و سماق و زرشک و عدسی و رمانی با لوده نشاسته و لوزینه و قطایف و کلیجه و کوشت کبک و دراج و طیهوج

وتدرو و آهو و مانند آن بی ترشی و انار ترش و زعرور و عنبر اسود مند بود و اگر خلطی با خون آمیخته بود نخست استفراغ آن خلط
باید کرد و اگر خلط بلغمی باشد استفراغ بحب سکبینج و حب منتن باید کرد یا بقی یا بداروها که رطوبت لزج برآرد و اگر خلط
سودائی بود استفراغ بحب اصطمخیقون و مطبوخ افتیمون باید کرد فی الجمله تن را از آن خلط پاک باید کرد پس تدبیرهای دیگر
باید کردن اگر سبب افراط طمث قرحه یا عفونت رحم یا خوره باشد علاج آن بداروهای مرکب باید کرد که از داروهای
قابض و مغری و مجفف ترکیب کرده باشند نخست تنقیه باید کرد اگر قرحه شوخگن و رطوبت ناک بود بماء العسل پاک باید کرد
بمجففه وزراقه پس داروها که ریشها را خشک کند و برویاند بکار داشتن چون صبر و کندر و دم الاخوین و بسد و کهربا
و مرو و زعفران و شیاف مامیثا و نشاسته و سپیده ارزیز و حضض و مردارسنگ و زاک سرخ و عنزروت و توتیا
و قلیمیای سیم و آنچه بدین ماند از این داروها آنچه حاجت بدان بیشتر بود بسایند و مرهم کنند و شیاف سازند و بردارند
و اگر داروهای خشک کننده تر باید قرطاس سوخته و سرگوزن سوخته و مازوی سوخته و اندر سرکه آغشته با این داروها
بیامیزند صفت مرهمی که ریشی را خشک کند و گوشت برویاند بگیرند مردارسنگ و سپیده ارزیز و عنزروت
برابر بسایند و با موم و روغن گل سرشته شوند و بکار برند و اگر ریشی خشک سخت شوخگن بود اندکی زنگار در این مرهم
زیادت کنند و هرگاه که گوشت برآوردن آغاز کند این مرهم دیگر بکار دارند بگیرند توتیا مغسول دو جزو قلیمیای سیم
و اسفیداج ارزیز و عنزروت از هر یک یکجزو و با موم و روغن گل سرشته شوند و بکار برند صفت مرهمی دیگر
بگیرند صبر و مر و کندر و عنزروت و دم الاخوین برابر بسایند و شیاف کنند و سپیده خایه تر کنند و بردارند اگر رحم از جای دورتر
همی آید حقنها که در باب ریش روده یاد کرده آمده است در رحم بکار دارند و همچنین شیافها که در باب ریش گرده و مثانه یاد
کرده آمده است بکار دارند و اگر المی و خلیدنی رنجه دارد مرهم کافوری در آب سرب سوده حل کنند و حقنه بدان کنند و اگر سبب
افراط طمث بواسیر بود علاج آن سخت عسر بود از بهر آنکه آنرا که در قعر رحم باشد و آنرا که بر فم و گردن رحم باشد و آنرا که بر عضله
شانه باشد و آنرا که بعضی پیوسته باشد علاج نتوان کرد و گاه باشد که با سوراخ زهار راه تباه کند و بپوشاند و گاه باشد که
زهار را بشند و سوراخهای کوچک پدید آید بدین سبب علاج این علت عسر بود و بسیار باشد که بسبب آنکه رحم از عصب است
و مشارک دماغ است اگر علاج قوی کنند بگذارد و اختلاط عقل ادا کند و باشد که آواز سخن گفتن باطل گردد و علاج برفق که از وی
آفتی تولد نکند آنست که رگ باسلیق می‌زنند و بهینه و گهگاه در روی ران حجامت میکنند و تن را از ماده سودائی پاک میکرده باشند
و گاهی اقراص کهربا و گاهی حب مقل میدهند و مقل را در عصاره برگ گندنا حل می کنند و بدان حقنه سازند و بروغن گندنا
و بروغن زردآلو که مقل در وی پخته باشند حقنه می کنند صفت روغن گندنا بگیرند عصاره گندنا خام مقداری که خواهند و چند
چهار یک وزن آن روغن کنجد با آن بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب کند تا برود و روغن بماند از این روغن خوردن و طلی کردن

روغن گندنا

روغن مقل

وحقنه ساختن همه خداوندان باسور را سودمند بود **صفت** روغن مقل بگیرند مقل چندانکه خواهند و در شراب حل کنند
و بر روغن برافکنند و باندازهٔ آن باتش نرم بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند و اگر این شراب از شراب مویزی کنند
که تداوی کرده باشند بهتر بود و اگر سبب افراط طمث شقاق بود شقاق بیشتری از سوء المزاج خشک بود یا از پس دشواری
زادن یا از پس انکه دوشیزگی برده باشند و از ان درد صعب و خون بیوسته آمدن تولد کند خاصه اگر رگها و غشاهای
دوشیزگی ضعیف و آلت مرد بزرگ بود و اما این که از دوشیزگی شده بود و هنوز تازه باشند او را در شراب قابض
و در آبهائی که در وی داروهای قابض بخته باشند و در روغن زیت می باید نشاند یا خرقه بدان ترمی کند و بخود باز می نهد
و پشم پاره نرم بگیرند و بر باثره بخند باندازه و بمرهمی رویانیده آلوده کنند و نهند و بفرمایند تا ساکن باشد تا دوشیزگی معاودت کند
و رگها باز بروید و آنرا که شقاق از پس زادن یا از پس سوء المزاج خشک افتاده بود و کهن گشته حال او از دو بیرون نباشد
یا از اندرون باشد چنانکه نتوان دید یا بیرون باشد اما آنچه از اندرون باشد علاج آن بمرهمها توان کرد و این چنان باشد که
از داروها مرهم شقاق سازند و باندرون رسانند و شیافها که در علاج قروح رحم یاد کرده آمدست و شیافها که در علاج شقاق مقعد
یاد کرده آمدست و شیافها که درین معنی است همه سودمند بود و گاه گاه باَبهای قابض حقنه کنند و آنچه ظاهر بود توتیای مغسول
با زردهٔ خایهٔ مرغ و مرهم اسفیداج طلی کردن کفایت بود و اگر سبب افراط طمث خارش بود نخست بباید دانست که
این خارش از خلطی گرم صفرائی یا خلطی شور افتد که قوت بوره دارد و باشد که از خلطی سودائی گزنده افتد و آنرا یکباره گرباکی
بک تشبب که با خویشتن داشته باشد برنگ آن بتوان دانست که چونست و بسیار باشد که سبب آن گرمی آن زن بود
و خداوند این علت از مجامعت سیر نشود و باشد که علت فریموس که در باب هژدهم از جزو سیوم از گفتار نوزدهم
یاد کرده آمدست پدید آید و طبیبان آنرا بتازی شبق الرحم گویند و هر گاه که مجامعت می باید بترمی شود و علاج آن آنست که
رگ الکحل و صافن میزنند و باندازهٔ قوت خون بیرون میکنند و تن از ان ماده که سبب خارش بود پاک می کنند و قوت آن
داروها که آرزوی مجامعت کمتر کند بشکنند و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس و گل و صندل و شیاف مامیثا و بوشش در بندی با بهرکه
در روغن گل سرشته بر فم رحم طلی کنند و اگر این داروها با عصارهٔ نخل یا برگ خرفه طلی کنند روا باشد **صفت** داروی
سودمند بگیرند برگ بودنه و انار پوست و عدس مقشر همه را در شراب قابض بپزند و بدان شراب حقنه کنند و ثفل آن
بکوبند و شیاف کنند و یا ضماد سازند **صفت** داروی دیگر بگیرند زعفران و کافور از هر یک دانگی مرداسنگ و دودا
حب الغار نیم درم همه را نرم بسایند و بروغن گل و سپیدهٔ خایه و قطرهٔ شراب بسرشند و بخویشتن بردارند و حضض و مغز دانه
ترنج سوختن و دود آن بقمع بموضع رسانیدن سودمند بود و شب یمانی و قطران برابر بسرشند و بردارند خارش فرج
و مقعد را بنشاند و هر چه در علاج جرب آلتها و بول یاد کرده آمدست درین باب سودمند بود و اگر سبب افراط طمث گشادن

سرِ رگهای رحم بود نخست بآب عصا الراعی یا آبی که در وی مازوی خام و انار پوست و گل و گلنار جوشیده باشند حقنه کنند
حقنه بار اقاقیا و عصاره لحیة التیس و سنبل و عود و علکشاخ و مازوی خام یعنی سبز و شب یمانی بگیرند و شیاف کنند و خرمای
خشک و آبی ترش و انار پوست و بلوط و برگ زرشک و برگ درخت مصطکی و گلنار و جفت بلوط و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس
و لادن و مورد دانه بگیرند و همه را بکوبند و بآب مورد تر بسرشند یا بآب آبی و بر شکم و زهار و پشت او نهند و اگر سبب طرقیدن
رگی باشد بگیرند صمغ عربی و طین مختوم و طین ارمنی و کهربا و کندر و مردارسنگ و شب یمانی و اقاقیا و دم الاخوین همه را بسایند
و بآب لسان الحمل بسرشند و شیاف کنند و هم ازان ضماد سازند و هم ازان حقنه کنند و هم ازان مرهم سازند و بخویشتن
برگیرند و اگر سبب افراط طمث ضعیفی رحم باشد نخست بباید دانست که هر بیماری و سوء المزاج که رحم را افتد همه از سبب
ضعیفی آن بود ولیکن اصطلاح طبیبان آنست که ضعیفی رحم آنرا گویند که چون مستحاضه شود و پیوسته خون با آبی که زنانرا بجای
منی بود می تراید و پیوسته نشود و این علت ایشانرا از پس آن افتد که بیماریها بسیار مضمن کشیده باشند و تشنج رحم مترهل
شده باشد و علتی دیگر آنست که همچنین پیوسته با آن آب که ایشانرا بجای منی بود یا رطوبتی عفن از ایشان می پالاید و این علت را
سیلان رحم گویند و سبب این ضعیفی قوت ماسکهٔ رگهای رحم و پوشیده شدن مادهٔ حیض باشد اندر رگها و کیفیت آن ماده از رنگ
خرقه که پیش با خویشتن داشته باشد بتوان دانست و سبب پالودن منی مردان بود اگر بی شهوت جماع پالاید سبب آن
ضعیفی رحم و استرخاء اوعیه منی باشد و اگر با شهوت جماع پالاید سبب آن بسیاری گرمی منی بود و گاه باشد که سبب آن
خارش رحم باشد و از لذت خارش دغدغه آرد و انزال افتد و خداوند سیلان رحم را دم زدن دشوار بود و شهوت ساقط
و رنگ روی بگردد و تهیج اندر پشت چشم پدید آید و بعضی را تهیج با درد چشم بود و بعضی را نه اما علاج ضعیفی رحم آنست که سوء المزاج
بگردانند و اعتدال باز آرند و اگر در تن ماده بود نخست تن ازان ماده پاک کنند پس داروهای قابض که یاد کرده آمده است
بکار دارند و داروهای قابض با داروهای خوشبوی بیامیزند چون سنبل و مانند آن و سیلان رحم را اگر سبب عفونت مادهٔ حیض بود
نخست جگر و معده با یارهٔ فیقرا و شراب افسنتین پاک کنند و رنگ آن خرقه که پیش با خود داشته باشند بنگرند و تن را
ازان خلط که آن رنگ دلالت کند پاک کنند پس معده را بمعجون خبث الحدید و شراب بودنه و بودنه بشکر پرورده
قوت دهند و طعامها خشک کنند و زود گوار دهند چون طیهوج و دراج و تذرو و کبک بریان کرده و شوربا پخته و نخود و دارچینی
و اگر حاجت آید مثانه را بماء الاصول و روغن بادام پاک تلخ کنند و اگر جراحتی باشد بآب تخمها پاک کنند پس حقنها و شیافها
و ضمادهای قابض بکار دارند و اگر سبب سیلان رحم همچو سیلان منی مردان بود علاج آن همچو علاج مردان بود چنانکه
در جایگاه خویش یاد کرده آمده است اگر سبب افراط طمث و رقیقی آب پاکی خون بود نخست تن را از رطوبت رقیق
پاک باید کرد و گلشکر مسهل درین باب نافع است بگیرند گلشکر هفت درم تربد یک درم زنجبیل نیم درم با طریفل کوچک بسرشند

نخست نافع بود

سخت نافع بود و گاهی ازین گونه مسهل میدهند و گاهی تدبیر ادرار بول می کنند و گاهی قی میفرمایند و ریاضت و گرمابه و
عرق آوردن و طعامهای خشک و زود گوار خوردن سودمند بود و از پس استفراغ حقنها و ضمادها قابض بکار دارند
و پستانها بخرقهای درشت می مالند و ضمادها خداوند استسقا بکار دارند و سودمند بود و اگر سببهای افراط طمث زخمی
و اشپی و افتادنی باشد نخست رگ باسلیق باید زد و تدبیرها که از جهت زخم و افتادنی کنند می کردم پس اقراص کهربا
دادن و حقنها و ضمادها و شیافها قابض بکار داشتن صفت داروی که همه انواع افراط طمث را باز دارد عصارهٔ
لسان الحمل بخورند و حقنه کنند نافع سخت بود جالینوس میگوید زنی را این علت بود داور بسیار علاج کردم کفایت نشد
و بعصارهٔ لسان الحمل تنها حقنه فرمودم کفایت شد و شیر تازه که خبث الحدید در وی پخته باشند پس آهن تاب کرده
هر بامداد سه وقیه با قرص طباشیر که در وی کافور بود سودمند بود و آب ترشی ترنج بود سودمند بود و صمغ عربی و کثیرا
و تخم کتان در آب گرم خوردن سودمند بود صفت داروی نافع بگیرند گل ارمنی و گل مختوم و شب یمانی و دم الاخوین
برابر از همه دو درم کافور دو حبه سک دانگی در یک وقیه شراب مورد بدهند صفت شرابی که خون را باز دارد و زنگ روی را
باز دارد و معده را قوت دهد بگیرند خبث الحدید مدبر و قشار الکندر و سک برابر همه را در شراب قابض تر کنند یکهفته و بپالایند
ازان شراب می دهند و اگر شراب قابض نباشد دانهٔ موبز بکوبند و در شراب تر کنند پس بپالایند و بدهند صفت
داروی دیگر بگیرند اقاقیا و گلنار و مازو و سماق پاک کرده و کندر و افیون برابر همه را بکوبند و بپزند و بسرکه بسرشند
شربه نیم درم باید صفت داروی دیگر بگیرند زاک کفشگران و جفت بلوط و کندر و افیون همه را حب کنند
شربه یکدرم ودع سوخته دو درم در آب سماق کرده آبی بدهند سخت سودمند بود صفت شیافه بگیرند
قرطاس سوخته و اقاقیا و گلنار و مازو و عصارهٔ لحیة التیس و گل سرخ و حدید و حضض و رکوی کتان سوخته برابر همه را
بکوبند و بآب مورد تر بسرشند و شیاف کنند صفت شیافی دیگر بگیرند اقاقیا و کافور و رامک و لادن همه را
برابر بآب برگ زرشک تر یا بآب برگ زعرور بسرشند و بکار برند صفت شیافی دیگر بگیرند جفت بلوط و سرمه
و گلنار و تنکار زرگران برابر مورد تر کوفته دو درم همه را بآب مورد تر کنند و پشم پاره بدان آلوده تر کنند و بردارند
صفت شیافی دیگر بگیرند مردارسنگ و زاک و گلنار و گل مختوم و گل ارمنی برابر بآب برگ مورد بسرشند و بکار برند
شیافی دیگر مازو سبز و گلنار نشاسته افیون شب یمانی ریوند چینی گلسرخ حب الآس خشک یعنی غوره تمام نارسیده
و سماق و عصارهٔ لحیة التیس و دانهٔ غوره و قرطاس سوخته و صندل سپید و کندر و گل مختوم و اقماع ورد و شادنج و عدس و سفال نو
و کشنیز خشک همه را نرم بسایند و پشم سرطاب برگ مورد تر کنند و چهار درم ازین دارو بدان پشم بگیرند و بخویشتن بردارند
بشب و همه شب بکار دارند دیگر بگیرند گلنار شوخ ملبک که بتازی السفور گویند و قرطاس سوخته و شب یمانی و زاک و زریره و سرکه

ترکرده و کل حقنه سود مند بکیرند قلقطار و اقاقیا و قشار الکندر از همه یکمثقال کل ارمنی و صمغ عربی کهربا حل کنند و حقنه بسازند

باب سیوم اندر باز ایستادن حیض و علاج آن اسباب احتباس طمث بسیارست و سببی که بدان مخصوص ترست سده است

و اسباب سده هفت نوعست یکی انکه بسبب آن فربهی بافراط بود و آن نیز بر دو کونه است یکی انکه فربهی از پیه بود ببندد و دیکر انکه فربهی از کوشت بود و پیه کمتر بود و هر خون که در کوشت رحم شود و سبب دوم لاغری بافراط بود و سبب لاغری سوء المزاج سرد ساده یا سرد و خشک یا کرم ساده یا کرم و خشک بود اما سوء المزاج سرد یا کرم ساده را ماده بفشارد و سده کند و سرد و خشک کذرها و رکهارا تنک و باریک کند و خشک و بسته کند و سوء المزاج کرم ساده خون بسوزد و تری از آن بتحلیل خرج کند و باقی غلیظ بماند و سبب سده شود و سبب سیوم انکه اکرچه تن لاغر نباشد سوء المزاج مستولی کردد و ماده طمس را بفشرد و بسیار بود که سبب سوء المزاج بسیار خوردن آب سرد باشد و این سببی است که آبستن شدن باز دارد از بهر انکه آب منی و آن آب که زنان را بجای منی باشد بفسرد و سبب چهارم انکه ماده سودائی یا بلغمی در تن کرد آید بسبب خوردن طعامهای غلیظ یا بسبب تخم و آسودکی و آن ماده با خون بیامیزد و بر رکها فرود آید و سر رکهای طمث را ببندد و سبب پنجم کوشت فزونی است که از پس قرحه که بوده باشد بروید یا خود از آغاز بروید چون ثولولی و بواسیری که چیزی بیالاید و سبب ششم انواع آماسها بود و سبب هفتم انکه زخمی و آسیبی و افتادنی و اتفاق افتد و رکها کوفته و بسته شود و اسباب دیکر پنج نوعست یکی از انقلاب الرحم دوم زلق و خداوندان این علت را زلقا کویند و شرح آن در جایکاهش کفته آید و سیوم استفراغ بسیار و این دو کونه باشد یکی دارو خوردن و رک زدن و حجامت کردن بسیار و خون بینی و خون بواسیر و غیر آن آمدن و دیکر ریاضت بسیار و کارهای با رنج کردن تا بدان سبب تحلیل بسیار افتد و چهارم تنکی خونست و اسباب کمی خون دو نوعست یکی کمی طعام ضروری چنانکه مسافران را و غیر ایشان را ضرورتی پیش آید که طعام نخورند یا نیابند و یا اختیاری چنانکه زاهدان را افتد و دیکر از آن انکه جکر ضعیف باشد و خون کمتر تولد کند و پنجم انکه اکرچه جکر بسلامت باشد و کم طعام نبود لیکن قوت هاضمه قوی باشد و طعام نیک هضم شود و غذا کردد و فضله آن خون بطمث نرسد و هر فضله که باشد بشوخ و عرق خرج شود و ماده موی کردد و بریاضت تحلیل پذیرد یا بطریق خرج فضله مردان خرج شود و این زنانی را بود که عصبهاء ایشان قوتی دارد و کوشت عضلها سخت بود و بهنی سرین ایشان کمتر از بهنی سینه و بر ساعد و ساق ایشان موی بود و بباید دانست که رسیدن زنان و حیض طبیعی ایشان پس از چهارده سالکی بود و بعضی را باشد که بیشتر بود اما آنرا که حیض بسیاری بیشتر آید پیوسته ضعیف و لاغر باشد و بسیار عمر نبود از بهر انکه مزاج او کرم بود و کذرها و رکهای طمث بسبب کرمی مزاج بود و مثال او همچو کلی بود که زودتر و بیشتر از وقت بشکفند و چون میوه که زودتر و بیشتر از وقت برسد آنرا بقائی نباشد و آنرا که بسیاری بازبسته آید هم پیوسته کسلان و ناتوان باشد از بهر آنکه

یا بیشتر

۹ فرانی

مزاج او سرد باشد یا خشک و رگهای او تنگ و باریک بود و خون حیض او کمتر و غلیظتر بود و آنچه باشد بر رگها بگذرد دشوار یابد
و بدین سبب از گذرها طمث باز گردد و در تن پراکنده شود و سبب کسلانی و ناتوانی گردد و مثال این همچو میوه بود که دیر برسد
و خام بماند و سبب آنکه حیض طبیعی پس از چهارده سالگی آید آنست که پیش از آن خون ایشان تمام پخته و رسیده نباشد و از برفزودن
و بالیدن ایشان چیزی فزون نیاید و مثال ایشان همچون درختی بود که هنوز بوقت آوردن میوه نرسیده باشد و از پس
چهل سالگی حیض باز ایستد از بهر آنکه مزاج ایشان بگردد و بسردی گراید و در جگر خون کمتر تولد کند و آنچه تولد کند همه بسردی
میل دارد و هنگام آبستنی حیض نباشد از بهر آنکه مادهٔ طمث غذای بچه گردد و علامتها آنکه سبب آن ظاهر بود چون آماس و رتق
و ثئول و گوشت فزونی در رحم و آسیب و کم طعامی و فربهی و لاغری و علامتهای آن ظاهر بود و آنچه سبب آن نوعی از انواع
سوء المزاج بود علامت آن از علامتهای سوء المزاج باید جست چنانکه معلوم است و آنچه سبب آن ضعیفی جگر باشد علامت آن
در علامتها و آنچه سبب از مادهٔ غلیظ بود چون بلغم لزج و سودا علامتهای آن نیز یاد کرده آمده است اما باید دانست که از
احتباس طمث بیماریها گوناگون تولد کند نخست رنگ روی چهره و سحنه بگردد و بیماریهای سر بسیار تر افتد چون ثقل سر
و بی آرامی و صداع و گرانی و صداع گرانی زفان باشد که گرانی زفان بدانجای رسد که سخن نتواند گفت و سبب این همه
بسر آید بخارهای بد باشد بدماغ و سبب دشواری سخن گفتن ممتلی گشتن عصبهای زفان بود و بسیار باشد که بصرع یا بفالج ادا کند
و بعضی را بیماریها معده پدید آید و قوت هاضمه ضعیف شود و آرزوی طعام باطل گردد و چیزها بد آرزو کند چون تلخی و شوری و تیزی
و گل و انگشت و مانند آن و قی و منش گشتن پدید آید و فم معده سوختن گیرد و تشنگی غالب شود و بعضی را سرفه و ضیق النفس
پدید آید و بعضی را عسر البول پدید آید و بعضی را گرانیها اندامها و درد پشت و کمرگاه و درد گردن پدید آید و بعضی را تبها محرقه و قشعریره
پدید آید و بعضی را بیماریها خشک پدید آید و باستسقا ادا کند و بعضی را سبب استسقا ترا آید صدید بود که از خون جدا میشود
و در شکم گرد همی گردد و باشد که صدید با خون بهمه اندامها رود و همه تن بیاماسد علاج آنرا که سبب باز ایستادن و کم آمدن حیض
فربهی با فراط بود گر غلیظی خون و سردی مزاج نخست تن از مادهٔ غلیظ پاک باید کرد بتقی و دارو های مسهل و بدارو های گشاینده
و گرم کننده تلطیف کردن و خون را بگذرهای طمث کشیدن و طریق این از پس تلطیف گشادن و طریق این رگ صافن
و مابض است و حجامت کردن بر ساق خاصه مردم فربه را حجامت یکروز بر یک ساق کنند و دیگر روز بر دیگر ساق و گاه بود
که رگ صافن زنند از یک پای و مابض دوم روز از پای دیگر و از بن ران تا بشتالنگ هر روز می بستن بعصابها و نوارها
لطیف خاصه در آن هفته که وقت حیض عادت آمدن بوده باشد و دارو های گلنار و لطیف کننده و گرم کننده خوردن
و در طبیخ نشستن و از آن ضمادها ساختن و داروهای گشاینده و گرم کننده این است قردمانا تخم کرفس انیسون حرف خردل
شونیز سیر جاشا زراوند حلتیت خربق اسارون دوقو وج جاوشیر سکبینج اشق جند بیدستر فرفیون جوز سداب بلبل زیره

بیماری جگر باد کرده آمده است

سعد فوه سلیخه دارچینی میوه خشک افسنتین افتیمون قطراسالیون اصل السوس فقاح الاذخر سنبل راسن مشکطرامشیع مرا

اگر این جمله داروها را جمع کنند و بعضی که حاضر بود بکوبند بپزند و از یک دینار تا دو دینار در ماء العسل یا طبیخ فوه بدهند حیض را بگشاید

و همچنین طبیخ ابهل با عسل و طبیخ پودنه جویباری با عسل و پودنه خشک سوده با عسل و طبیخ مشکطرامشیع با عسل و طبیخ لوبیای

سرخ و طبیخ نخود سیاه و طبیخ اشنان و طبیخ راسن و اشترغار و طبیخ اهو و تخم مرزنگوش با انگبین این همه گشاینده است

و دارچینی موره چون سرمه در پشم پاره که در شراب ترکرده باشند بردارند حیض آرد لیکن اگر خداوند علت را صداع باشد

هیچ ازین نوع بکار نشاید داشت شبت و بابونه و اذخر و سلیخه و مرزنگوش و قسط و اکلیل الملک و کرنب و کراث و سداب

و پودنه و شونیز و تخم کرفس و سعتر و حاشا و قردمانا همه بجملگی و بعضی بگیرند و در آفتابه کنند و نایزهٔ قمع بخود بر دارند تا بخار بدان رسد

و چندانکه تواند صبر کند سودمند بود و خداوند صداع را این تدبیر نشاید کرد و اگر خواهد که درین آب نشیند روا بود و اگر اسفنجی

یا پنبه بدین آب ترکنند آنرا بخود بر می نهد سودمند بود صفت داروی مرکب بگیرند ترمس سه درم سداب خشک

پنج درم فودنه مشکطرامشیع و قوه و حلتیت و سکبینج و جاوشیر از هر یک دو درم اقراص کنند هر یک دو درم شربه یک قرص در طبیخ ابهل

یا در طبیخ لوبیای سرخ میدهند داروی دیگر بگیرند ترمس سه درم سداب خشک پنج درم فودنه و مشکطرامشیع از هر یک دو درم لوبیای سرخ

و حلبه از هر یک یک کف انیسون پنج درم همه کوفته در سه من آب بپزند تا بمقدار نیمن باز آید بپالایند و مقدار پنجاه درم بدهند این نسخه

تمام است صفت داروی دیگر بگیرند لوبیا سه درم و کاوشیر از هر یک ده درم تخم هزاراسفند پنج درم و تخم کرفس کوهی هفت درم

همه را در دو من آب بپزند تا بنیمن باز آید بپالایند و یکدرم خمرتا یا سنجرنیا در وی حل کنند و بکار برند صفت داروی دیگر

لوبیای سرخ و نیلوفر و فوه هر سه را بپزند و یک سکره طبیخ آن با نیم سکره آب سداب تر بیامیزند و بنجدرم روغن زنبق برافکنند

و بدهند صفت داروی دیگر افتیمون و فرفیون و غاریقون و بلبل و دوقو و انیسون و تخم کرفس کوهی برابر همه را بکوبند

و بپزند نرم و دو درم با شراب ممزوج بدهند و جوز سداب هر دو با هم بکوبند و بنجدرم با شراب صرف بدهند و یکدرم حلتیت با ماء العسل بدهند

پس ازانکه از گرمابه برآید و پودنهٔ جبلی سوده دو درم با شراب ممزوج بدهند و پس ازانکه از گرمابه برآید و فرفیون و قطراسالیون

برابر کوفته و بیخته دو درم در شراب بدهند و سلیخه تنها در طبیخ فوه بدهند و پوست بیخ توت ده درم تخم کرفس و تخم بادیان

از هر یک پنج درم تخم جرجیر هفت درم نانخواه سه درم همه را بپزند و طبیخ آن مقدار ده استار با انگبین بدهند و لوبیای سرخ و کنجد و سیاه

و نخود سیاه و فوه و سلیخه و قرفه هر شب در آب ترکنند و بامدادان بدهند از کنجد و نخود سیاه مقدار یکمشت و از فوه و سلیخه و قرفه

از هر یک سه درم و رطل خرما و سه کف حلبه و یک کف فوه بپزند و بپالایند سه وقیه ازین مطبوخ و یک وقیه و نیم آب سداب تر بیامیزند و بدهند

و تخم حنظل تنها دو درم خوردن در حال حیض بیارد و جاوشیر و سکبینج و قردمانا و حلتیت هر یک تنها دو درم خوردن همچنین در حال بیارد

نزدیک من شحم حنظل صواب تر ازبهر آنکه او را بوئی نیست که صداع آرد و فرفیون سوده بر پنبه کنند و بر دارند و زمانی اندک نگاه دارند

انیسون دو درم با عسل دو درم در طبیخ اسارون ... و قسط برابر ...

درم و بودنه دشتی

و مر و بوده دشتی از هر یک چهار درم ابهل هشت درم سداب خشک ده درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم همه را بکوبند
و بزهرهٔ گاو بسرشند و شیافها سازند و بر دارند تا بت بن قره گوید که زنی را هفت سال بود که حیض باز ایستاده بود بدین
شیاف گشاده شد و اشنان پارسی و عاقرقرحا و شونیز و سداب و فرفیون برابر بسایند و با بارزد بسرشند و شیاف
کنند و جندبیدستر و مشک بروغن بان بسرشند و پشم پاره بدان آلوده کنند و بر دارند و خربق سیاه و شحم حنظل و کندش برابر بکوبند
و بسرشند بزهرهٔ گاو و پشم پاره بدان آلوده کنند و بر دارند و بورهٔ ارمنی و مویز دانه بیرون کرده و اشنان از هر یک چهار درم
شونیز یک درم مر دو درم و انجیر خشک در شراب تر کرده هشت درم کوفته کنند و بسرشند و شیافها کنند و آنرا که سبب آمدن
حیض لاغری و خشکی و تنگی رگها بود بنگرند اگر حرارتی باشد سکنگبین ساده و کشکاب با روغن بادام همی فرمایند و تدبیرهای تری
آینده کنند و آبزن و روغن بنفشه و روغن مغز کدو و روغن بادام همی مالند چنانکه معلوم است و طعامها از مرغ فربه و بیض نیم برشت و
و اسفاناخ و ماهی تازه و مانند این فرمایند و از بن ران تا قدم همی مالند و هرچه در باب کمی شیر یاد کرده آمده است درین باب
بکار دارند و اگر با لاغری سوء خشکی مزاج بود نخست مزاج را با اعتدال باز باید آورد بعلاجها که در معالجات دق پیرانه یاد کرده
آمده است و هرچه پای همی مالند از بن ران تا بقدم و از شیافها که یاد کرده آمد آنچه لایق تر بود بکار دارند و آنرا که سبب
ریاضت و رنج بود آسایش و خواب فرمایند و تدبیرهای معتدل کنند و آنرا که سبب ضعیفی جگر کم خونی بود علاج آن از علاج
بیماری جگر برگزینند و آنرا که سبب کم خونی بود ز کم طعامی بود او را بتدریج و بطعامهای زود گوار که از وی خون خیزد
باز آرند و زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت و ماء اللحم و اسفیدباها کوفته و مرغان فربه و انار شیرین و مانند این دهند اگر سبب
کم خونی بیماریها بود که پیش از آن بوده باشد تدبیر او تدبیر ناقهان کنند چنانکه در کتاب تنجم یاد کرده آمده است
و آنرا که سبب نا آمدن حیض گوشت فزونی و رسته شدن جراحت و ریشی بود صواب آنست که تن را از خلطهای
فزونی بدارو های مسهل و رگ زدن پاک کنند و ریاضت بوقت و باندازه بکار همی دارند و طعامهای معتدل خورند و آنرا
که سبب انقلاب الرحم بود یا اختناق علاج آن گفته آید. **جزو دوم** اندر شناختن احوال آبستن و سبب ولادت و
بازنا گرفتن و این جزو پانزده باب است **باب اول** اندر یاد کردن آنکه بچه در شکم مادر چه مدت تمام شود
و چگونه پرورده گردد حکماء متقدم و کسانی که تشریح اندامهای مردم عنایت داشته اند و هر بچه که پیش از وقت زادن
بسببی از سببها تباه شده است بیفتاده و از مادر جدا شده بدید آید و حال هر یک و مدت بودن ایشان در رحم
برسیده اند و دانسته و آنچه از مشاهده و تجربهٔ ایشان را معلوم شده است آنست که هرگاه که نطفه در رحم افتاد و قرار گرفت
و رحم آنرا قبول کرد و بران مشتمل شد و نطفه همچون کفکی شود و سبب آن کفک قوهٔ مصوره و روح نفسانی و طبیعی
و حیوانی است آفریدگار تبارک و تعالی در نطفه آفریده است و از مدد آن قوتها در حرکت آیند و از حرکت ایشان

وحرارت رحم بادها در نطفها پدید آید و از رطوبت نطفه و حرارت رحم و حرکت قوتها و بادها کفک تولد کند و سبب حرکت
قوتها آنست که هر یک بفرمان تبارک و تعالی جل جلاله میل بجانب معدن خویش کند و بدین سبب بادها که در میان
کفک بود نخست بمیانگاه رطوبت میل کند تا جایگاه دل ساخته گردد و نصیب دل از رطوبت نطفه بدانجا باستد پس بعضی
ازان بادها همچو دو شاخ از موضع دل شکافته شود یکی بسوی بالا بر آید دیگری بسوی راست شود و نصیبی ازان رطوبت
با هر شاخ برود آنچه ببالا بر آید موضع دماغ ساخته گردد و آن رطوبت که با وی آمده باشد مایهٔ جگر شود و باقی رطوبت هنوز
کفک ناک باشد و بادی که در وی بود از موضع دل و دماغ و جگر تحتی بظاهر رطوبت میل کند و آنرا بسنبد موضع ناف پدید آید
تا ازان طریق مدد یابد و اگرچه نخست موضع دل و دماغ و جگر ساخته شود و مایهٔ هر یک اینجا رسد صورت و هیات هر یک
پس از پدید آمدن ناف تمام شود از بهر آنک غذا ازان طریق یابد و طرفی ازین معنی از گفتار نهم از کتاب دوم یاد کرده آمده است
و در میانهٔ این حرکتها و ساختن این اندامها که یاد کرده آمد از نطفهٔ زن غشائی پدید شود و بر هر دو نطفه پوشیده گردد و نطفه
بدان حد رسد که از رحم آزاد گردد چنانک پیوندها پدید آید که آنرا بر نهاد خویش نگاه دارد و مدد غذا یابد و میرساند و این احوال در مدت
شش روز تمام شود یا هفت روز و درین مدت از رحم غذا بدو نرسد و بدان حاجت نباشد و از پس این مدت در سه روز دیگر
قسمت اندامها و خطها و نقطها پدید آید جمله نه روز بود و بعضی را یکروز بیشتر یا پس تر افتد و از پس دوازده روز دیگر علقه گوشت گردد
و دل و دماغ و جگر هر یک متمیز شوند و رطوبت نطاح کشیده شود و این حال نیز کسی را بده روز یا بنه روز بیشتر یا پس تر افتد
و از پس نه روز دیگر سر از کتف پدید آید و دستها از پهلوها و شکم پدید آید و متمیز شود و جمله سی و شش روز شود و بعضی بمدت
چهل روز بدینجای رسد و بنا در بعضی در مدت چهل و پنج بدین جای رسد و گفته اند اگر چنین پس از چهل روز از مادر جدا شود و غشا
از وی بشکافند و او را در آب سرد نهند اطراف او هر یکی جدا و نری و مادگی پدید آید و شیخ رئیس رحمة الله می گوید
بدان میماند که مدت کمترین تمام شود صورت نرینه را سی روز است و مدت کمترین زادن شش ماه است و گروهی گفته اند
مدت کمترین تمام شدن صورت سی و پنج روز بود و هر گاه که این مدت مضاعف شود بچه اندر شکم مادر بجنبد و این هفتاد روز باشد
و هر گاه که مدت حرکت مضاعف شود وقت زادن بود و این سه هفتاد باشد جمله دویست و ده روز بود و این هفت ماه بود
برین قیاس اگر صورت او مدت چهل و پنج روز تمام شود و از پس نود روز بجنبد و از پس دویست هشتاد روز در آید و این نه ماه باشد
و اندرین همه تفاوت و این معنی در کتاب دوم یاد کرده است و نخست اندامی که آفریده شود دل است اگرچه از بقراط حکایت گفته اند
که وی گفته است نخست دماغ و چشم آفریده شود از بهر آنکه جوجهٔ مرغ را چنین یافته است و درست آنست که نخست دل آفریده شود
لیکن آفریده شدن اندر هر حیوانی نخست ظاهر نباشد و شیخ رئیس میگوید فضولی پدید آمده است و میگوید صواب آنست که می گویند
نخست جگر آفریده شود از بهر آنک نخستین فعلی از حیوان غذا پذیرفتن است و ازان پرورده شدن و این فعل بجگر مخصوص است و جالینوس کرده

این معنی حواله دیده است

این معنی صواب دیده است واین قول هم ازطریق وهم ازطریق قیاس باطل است اما ازطریق تجربت کی بزرگان بدین کار
عنایت داشته اند بتجربه خلاف این یافته اند وازطریق که هیچ عضوی که قوت حیوانی وحرارت غریزی بروی نتابد وقوت
حساسه دروی پدید نیاید قوت غاذیه وحاجتمندی بغذا پدید نیاید وهیچ اندامی نه غذا جذب تواند کرد ونه ازغذا بهره بردن
تواند یافت پس معلوم شد که نخست حاجت اندامهای حیوانی بافزیدن اندامی است که قوت حیوانی وحرارت غریزی
ازوی برخیزد نه باندامی که قوت غذا دادن ازوی خیزد ودیگر آنک نطفه را درحال تصویر بقوت غذا دهنده حاجت نیست
حاجت او بقوت حیوانی وحرارت غریزی است تا نخست قوام زندگانی بدانست در نطفه پدر حاصلست وی را گوییم بلی
مبداء همه قوتها در نطفه است لیکن هم بقوتست جز قوت حیوانی که بفعل است و واجب است نخست قرارگاه ومعدن او
پدید آید تا پس ازوی بدیگر اندامها برتابد چنانک معلوم است وصورت بندد که این قوت را که قوام زندگانی بدوست
بکار بگذارند نخست قرارگاه آنچه بقوتست بسازند خاصه که درحال بدان حاجت نیست ازبهرآنکه حاجت بغذا پس ازان بود
که تحلیل ومضرت آن محسوس گردد وبباز آوردن بدل آنچه تحلیل افتاده است حاجت آید ودرحال تصویر هنوز تحلیل و
مضرت آن محسوس نیست وقوت حساسه را هنوز معدن پدید آمده نیست پس درست شد که حاجت نخست بدل است
نه بجگر وآنچه مرامی افتد در درستی آنکه نخست دل آفریده شود آنست که غذا طلبیدن وجذب کردن درحال تصویر
ممکن ازبهرآنکه رگها که محل قوت جاذبه است هم نیست وتا حرارت غریزی ازدل بود دیگر اندامها نداند رگها گشاده
نگردد واندامها را تجویف پدید نیاید وممکن نیست که دل پدید نا آمده وتجویف اندامها وتجویف رگها ناگشاده
قوت غذا دهنده بکار آید وجنین را سه غشاست یکی مشیمه است ودوم غشائی است که آنرا بتازی اللفائفی گویند وسوم
غشای رقیق است که مماس اوست اما مشیمه دوتو باشد وهردو رقیق بود ورگها آورده وشریان درمیان این
هردو تو مشیمه تنیده شود وبعضی را چنان نموده است که این رگها ازرحم رسته است وهریک شاخها زده است واندر مشیمه
بگذشته واندر جنین بجنس خویش پیوسته اورده با ورده وشراین بشراین وبعضی را چنان نموده است که اورده
ازجنین بروید وبجانب ناف آید وآنجا بدو شاخ شود ودر مشیمه برزد وشاخها زند وبدهنهاء رگهاء رحم پیوندد ودرست
این است وشراین هم بدین قیاس واین رگها آنجا که سرهای آن برحم پیوندد باریک سر باشد لیکن ازبهرآنکه
غذا ازرحم ستاند آغاز شاخ گشتن رگها ازین سر بود بدین سبب بدان ماند که آغاز رستن آن ازینجاست
وازبهرآنکه دهنهای رگها اینجا باریک تر باشد وآنرا که ازناف جنین واز جگر او برآید فراخ تر بدان ماند که آغاز رستن آن
ازآنجاست واولیتر آنست که اعتبار ازمنفذ گیرند واز فراخی آن ازبهرآنک بنیاد رگ فراخ تر از نهایت باشد
پس حقیقت آنست که همه رگها جنین برحم آید وبدو پیوندد تا غذا جذب کند ومنفعت مشیمه آنست که یاد کرده آمد

ومنفعت عامی آنست که از ناف جنین منفذ بدین غشا پیوسته باشد و بول او درین غشا بدین طریق ریخته شود
از بهر آنکه منفذ بول او تنگ و باریک بود و از عضله باشد که بقوت اختیاری دفع کند و جنین را هنوز آن قوة تمام نباشد
و در منفذ بول معاویج است خاصه اندر منفذ بول نرینگان و بیرون آمدن بول درین حال بقوت او دشوار بود و این
منفذ ناف فراخ تر باشد و راست نهاده بی تعاریج تا بول بآسانی بدو دفع شود و این غشا از بهر بول است خاصه از بهر آنکه
اتمام او نازک بود و بول تیز تیزی آن بر نتابد و منفعت غشاء سیوم آنست که عرق جنین در وی بالاید از بهر آنکه
او را جز بول فضله نباشد و از جهت براز بغشاء دیگر حاجت نیست از بهر آنکه غذاء او چیزی رقیق است و از آن بیش از بول
و عرق فضله حاصل نشود و خون حیض در وقت آبستنی سه قسم شود یک قسم غذاء جنین گردد و قسم دوم در پستانها
شود و شیر گردد و قسم سیوم از هر دو فزون آید بماند تا وقت نفاس از آن پاک شود و بباید دانست که تولد فرزند
از آب مادر و پدر است لیکن بنا و اندامها فرزند بیشتر از آب مادر است و قوت مصوّره و مغیره بیشتری از آن پدر است
و گوئی که عنایت آب پدر بدادن قوت اندامها بیشتر است و مثال آب مادر همچو شیر است و مثال آب پدر
همچو پنیر مایه که بتازی انفحه گویند هر گاه که انفحه در شیر بسیار کنند شیر بسته شود و خورات گردد هم برین مثال آب
پدر هر گاه که با آب مادر آمیخته شود اندامهای فرزند صورت آن پدید آمدن گیرد بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی
جل جلاله و از بهر آنکه بنا و اندامهای فرزند بیشتری از آب مادر است فرزندان بیشتر بمادر و برادران مانند و صاحب شرع
صلی الله علیه و سلم از بهر این فرموده است اختاروا لنطفکم فان اکثر ما یشبه الولد اخواله میفرماید از بهر نطفه خویش
جای بهتر گزینید که فرزند بیشتری ببرادران مادر ماند و این آنست که بیشتری چنین آید و اصل اندر آنکه فرزند بپدر ماند یا بمادر
قوت آبست تا کدام قوی تر بود فرزند بدان ماند که آب او قوی تر باشد و حکما گفته اند که اگر مادر و پدر در طلب فرزند
در حال جدا شدن آب صورة شخصی که ایشانرا آرزو بود که فرزند بدو ماند در وهم آرند و از وی اندیشند ممکن بود که فرزند
بچهره یا بخوبی بدان شخص ماند و بباید دانست که تولد آب مرد از فزونی هضم رابع است و احوال و انواع هضمها در کتاب
نخستین یاد کرده آمده است و این فزونی هضم چهارم غذاء اندامهاء اصلی بود که بخش هر یک بدو رسیده باشد و نزدیک آمده
بدانکه بدو ماننده شود و قوت مغیره را در وی تصرف بسیار بباید کرد تا آنرا بگوهر اندامها ماننده کنند و بدان پیوند انند
و بدین سبب است از آبی که بصورت یکسان نیست اصل و مایهٔ اندامهای اصلی چون گوناگون چون دل و دماغ و جگر
و استخوان و غضروف و عصب و آورده و شراین حاصل آید پس غذا بر وده شود بقراط رحمة الله گوید حکیم گوید اصل منی
از دماغ می آید و منفذ آن دو رگست که از پس گوش است و بدین سبب است که هر گرا این رگ زنند از وی فرزند نیاید و نسل او
بریده شود و خون که از آن دو رگ بیرون آید خونی بود که گوئی با شیر آمیخته بود آن ماده از دماغ بنخاع فرود آید پس بگرده آید

وازکرده باوعیه منی آید وجالینوس می کوید که مرا معلوم نکردد ازین رک پس کوش زدن اندر بریده شهرد شیخ رئیس
قدس الله روحه می کوید که مرا چنان می نماید که ماده منی از دماغ تنها نیست و بیشتری از اعضا رئیس می آید چون دل
و دماغ و جکر از اعضا دیکر مددی بر سبیل ترشح بدو می بوند تا جمله شود و در اوعیه منی کرد آید و پخته شود بدین سبب است
که بیماریها و آفتها که در اندامها مادر و پدر بود بمیراث بفرزند آید **باب دوم اندر بار ناگرفتن زنان و علاج آن**
اسباب بار ناگرفتن زنان یا در آلت مرد بود یا در ماده یا در مثانه و آنچه در آلت مرد بود سه کونه است یکی آنکه قضیب کوتاه بود
و نطفه را بجای خود نتواند رسانید دوم آنکه قضیب کوژ و سرنکون و لیثت بر آمده باشد و منی در برابر جائی تولد فرزند نیفتد
سیوم آنکه سنک از مثانه بیرون کرده باشد و عصبی را آفتی رسیده باشد و اوعیه منی ضعیف شده و آنچه در آلت زن بود
هفت کونه است یکی آنکه زن رتقا یا عقلا بود و معنی هر دو پیش ازین یاد کرده آید دوم آنکه در رحم کوشتی فزونی یا باسوری یا
ریشی کهن بود سیوم انواع آفتها رحم چهارم بادها غلیظ در رحم بنجم غایت فربهی و بسیاری به ششم آنکه رحم
در خانه خویش بیکسوی میل کرده باشد و منی بدان سبب بجایگاه تولد فرزند نرسد و سیلان کند و باز کردد هفتم انواع سوء المزاج
کرم و سرد و خشک و تر و مرکب و ساده و با ماده اما سوء المزاج سرد فم رحم و رکهای آنرا و اوعیه نطفه را که تولد فرزند در وی
بود فراهم آرد و تنک کند و نطفه بدان سبب بقعر رحم و اوعیه آن نرسد و چون برسد اکر این مزاج پدید آید غذای آن
چندانک باید بدو نرسد بسبب تنکی رکهای آبستنی تمام نکردد و سبب این مزاج بیشتری از بسیار خوردن آب سرد بود
و طعام ترش و باشد که سردی مزاج رحم منی را بفسراند و تباه کند و سوء المزاج سرد و تر منی را تباه کند همچون زمینی سرد آب زده
و بسیار آب که تخم را تباه کند و باشد که رطوبتی لزج بود که قوت ماسکه رحم را ضعیف کند و منی را بلغزاند و قوت جاذبه را
نیز ضعیف کند تا منی را جذب نکند و سوء المزاج کرم منی را بسوزد همچون تخم که بر آمدن شعری کارند و سوء المزاج خشک تری
منی را نشف کند و بخورد همچون تخمی که در زمینی ناکاشته و زمینی ریک ناک افکنند و آنچه در ماده بود بیشتری آنست که
مرد یا زن نارسیده باشد یا بسیار جماع بود یا مست بود یا بیمار بود یا خداوند تخمه و ناکواریدن طعام بود یا خداوند تنج بود
یا انزال هر دو موافق نبود و یکی آن هر دو پیشتر و یا پستر افتد منی این کرده از مرد و زن تخم را نشاید و باشد که مزاج
منی مرد با مزاج زن موافق نیاید یا منی مرد آب زن را تباه کند یا آب زن منی مرد را تباه کند و اکر هر دو بدل یابند
از هر دو فرزند آید و آنچه از جهت زن بود تنها آنست که رک نبض کوش آزرده باشند چنانکه بقراط می کوید یا مر در انوعی
از انواع سوء المزاج بود و زن بسلامت باشد و آنچه در مبادی بود ضعیفی دل و دماغ و جکر و معده است و درد سر و نیم سر و بیم و غم
این همه سببهای بار ناکرفتن و تباهی ماده است و سببهای تباه شدن و بیفتادن بچه و بیرون ازین که یاد کرده آمد سببهای
دیکر است که اتفاق افتد چون افتادنی و زخمی و آسیبی که بزن رسد یا از پس جماع بدود و از جائی بجهد یا سداب خورد

یا مانند آن چیزی اتفاق افتد و آبستنی را باطل کند **علامتها** علامت کوتاهی و کوژی قضیب و رگ پس گوش زدن
ظاهر بود و علامتهای آماس و ریش در باب آماس و ریش مثانه یاد کرده آمده است و آنچه اینجا یاد باید کرد آنست که رحم
در وقت مجامعت آوازی میدهد همچون آوازی که از سبو برآید و علامت باسور در باب افراط طمث یاد کرده آمده است
و علامت آنکه بر یک جانبی میل کرده باشد آنست که در مجامعت رحم درد کند و منی سیلان کند و علامتهای مزاجهای ماده و آلت
از چهره و سحنه و نبض و از بسیاری و اندکی موی زهار و از تدبیرهای گذشته و از قوام منی و قوام طمث و از گرمی و سردی
و کمی و بیشی آن و رنگ و بوی آن معلوم گردد اما اگر مزاج گرم بود منی گرم و سوزان بود و مجری قضیب را بسوزاند و رنگ زرد بود
و اگر مزاج سرد بود منی سرد و کبود و غلیظ باشد و اگر مزاج خشک بود منی اندک و غلیظ و لزج باشد همچو صمغ عربی و در جایگاه
تولد فرزند منبسط نشود و اگر مزاج گرم و خشک بود منی زرد و غلیظ و اندک و لیده بود و اگر مزاج سرد و تر بود منی بسیار و سپید
و رقیق و سرد بود و اگر مزاج رحم گرم بود در حال مجامعت سوزان شود و خون حیض که بوقت خویش آید گرم بود و لون آن
سیاه و زرد یا سیاه بود و اگر سرد باشد مرد در وقت مجامعت فم رحم را سرد یابد و خون حیض سرد بود و اگر خشک بود
خون حیض اندک بود و مرد فم رحم را خشک یابد و اگر سرد و تر باشد پیوسته فم رحم تر باشد و خون حیض سرد و بسیار
و کم رنگ بود و هرگاه که زن از پس پاکی از حیض فم رحم را تر می یابد و بباید دانست که رحم را بلغم زانیده و چشم زنان از حال رحم
نشانی دهند و تهیج چشم و تیرگی رنگ از آن رطوبت غلیظ نشانی دهد و طبیبان تدبیرها فرموده اند که بتوان در پی سبب
بار ناگرفتن از جانب مرد است یا از جانب زن یکی آنست که آب مرد و زن هر یک جدا در آب افکنند آب هر کدام که بر سر آید
تقصیر از جهت او بود و گفته اند بول مرد و زن هر یک جدا در بیخ درخت کدو و در بیخ کوک ریزند آب هر که آنرا خشک کند
تقصیر از جهت او بود و بر سر آب آمدن از جهت خامی بود و خشک کردن از گرمی و سوزانی بود و گفته اند هفت دانه گندم
و هفت دانه جو و هفت دانه باقلی در سفالی نو کنند و هم چندین در سفالی دیگر کنند و هر یک را بفرمایند تا بران تخمها بول کنند
و سفال هر یک جدا جدا دارند و هفت روز بنهند آب هر که آنرا برویاند تقصیر از جهت او نباشد و شیخ رئیس میگوید درستی این نشانها
حقیقی نیست و درست آنست که بخوری خوش بقمع در زیر زن بسوزند چنانکه دود و بوی هیچ بیرون نشود و نگاه کنند
اگر بوی او از دهان و بینی او برآید تقصیر از او نباشد و اگر بر نیاید معلوم گردد که در رگهای او سده است و سبب بار ناگرفتن آن سده است
که غذای بچه را باز می دارد و نیز گفته اند اگر دانه سیر درست پاک کرده شیاف کنند و یک شب نگاه دارند اگر طعم و بوی آن بالا برآید سده نیست
و اگر بر نیاید سده است **علاج** اگر سبب کوتاهی قضیب بود زن کوتاه گزینند و در حال جماع سرین او بر بالشی نهاده باید
تا برداشته تر باشد و در حال جدا شدن آب دیر اینک بخویشتن اندر کشد و آنرا که سبب کوژی قضیب بود علاج نیست مگر آنکه
اگر ممکن گردد آن پیوند که فرو سوی قضیب بود اندکی ببرند و بمرهمی طلی کنند و قضیب را بر چیزی راست نهند و ببندند تا راست بروید

امتحان منی مرد و زن

واگر بریدن آن

واگر بر بدن آن پیوند ممکن نشود موم روغنی همی مالند و بر تخته راست بسته دارند تا راست گردد و اگر سبب آنکه رحم از جای خویش
بیکسو میل کرده باشد نگاه کنند اگر علامتها خون بینند از آنجانب که رحم میل کرده باشد رگ صافن زنند و بر هر دو ساق حجامت کنند
پس اگر حاجت آید رگ اکحل زنند و از پس استفراغ خون حب سکبینج دهند و اگر علامتها خونی نباشد نخست حب سکبینج
و حبها دهند که استفراغ بلغم کند و ماء الاصول با دو درم روغن بیدانجیر و دو دانگ ایارهٔ فیقرا هر بامدادی دهند و مدت
هفت روز یا نه روز روغن بیدانجیر برین گونه سازند بگیرند مغز تخم بیدانجیر مقدار یکمن انیسون و تخم بادیان و تخم کرفس از هر یک
یککف با وی بیامیزند و بکوبند و روغن آن بستانند و بلیته بدان روغن تر می کنند و نیم گرم بر میدارند و از بیرون رحم ضماد
از کرنب و حلبه کوفته و پخته بر می نهند صفت حقنه بگیرند شبت و بابونه و مرزنگوش و حلبه و تخم خشک همه را ببزند
و بپالایند و یک سکره روغن کنجد بر افکنند و بکار برند و اگر در آبزن که حلبه و مرزنگوش و بابونه و شبت پخته باشند مینشانند
صواب بود و اگر مزاج بغایت سرد بود نفط سپید را بگیرند و بلیته بدان آلوده کنند یا بروغن ناردین آلوده کنند و بر دارند
و علاج ریش و آماس و علاج باسور هر یک در جایگاه خویش یاد کرده آمده است و اگر سبب باد غلیظ بود ماء الاصول
و روغن بیدانجیر و ضماد و آبزن که یاد کرده آمد بکار می دارند و از طعامهای بادناک و میوهای تر پرهیز می کنند و باقی علاج
در علاج بادهای خایه یاد کرده آمده است و اگر سبب غایة فربهی بود تدبیر لاغر کردن باید کرد تا باعتدال باز آید چنانکه
در کتاب زینت گفته آید و اگر سبب ضعیفی مبادی بود چون دل و دماغ و جگر و گرده و علامتهای ضعیفی آن پیدا بود
علاج هر یک در جایگاه خویش گفته آمده است و اگر سبب سردی مزاج آلت و مادهٔ مرد باشد علاج آن در گفتار گذشته
یاد کرده آمده است و اگر سبب سردی آلت و مادهٔ زن بود اگر در تن امتلا بود نخست تن را پاک باید کرد پس مزاج را
بمعجونهای بزرگ بدل کردن و شیافها و برزها بکار داشتن صفت تدبیری که رحم را گرم کند بگیرند عود هندی خام
یا عود مطرا و بقمعه رحم را دود کنند چنانکه بوی دود بیرون نشود و به بینی او نرسد و همه بوی خوش از بینی او دور دارند
پس قمعی که نایژهٔ آن دراز بود بر سر خاکستر گرم نهند و زن در بالشی نشیند و نایژهٔ قمع بخویشتن بر دارد و هم بران شکل صبر کند
چنانکه تواند و اگر ممکن گردد با نایژه بخسپد و بر سر قمع بر خاکستر گرم نهاده سخت نیک بود و جماع آن وقت کنند که نایژهٔ
قمع از خویشتن دور کنند صفت داروی که رحم را گرم کند بگیرند زعفران و حماما و سنبل و اکلیل الملک از هر یک
سه درم و نیم ساذج هندی و قردمانا داروزم از هر یک یک وقیه همه را بکوبند و بیزند پس بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی
و پیه بز و موم صافی از هر یک دو وقیه روغن ناردین سه وقیه همه را بآتش بگدازند و بهاون در افکنند و یک زردهٔ خایه
جوشانیده در وی بمالند و داروها سوده بدان بسرشند و بسایند تا مرهم شود و بکار برند هر گاه که زن از حیض فارغ شود سه روز
پیوسته هر روز پشم پاره بدین مرهم آلوده می کنند و بخود بر می دارند صفت داروی دیگر بگیرند مشک و زعفران و سنبل با

ومصطکی ومیعه تر از هر یک یک وقیه پیه بط وپیه مرغ وپیه بز از هر یک دو وقیه روغن ناردین سه وقیه وزرده خایه یک عدد
همچنانکه دیگر داروها یاد کرده آمد مرهم کنند وبکار دارند **صفت** دارویی که خداوند رحم سرد را سودمند بود بگیرند شب یمانی
دو درم سماق پاک کرده ومر وزعفران وعود از هر یک یک درم همه بکوبند وبا انگبین بسرشند واز پس پاکی از حیض سه روز بکار دارند
صفت دارویی دیگر بگیرند زهرهٔ باز یا زهرهٔ گرگ یا زهرهٔ خر یا زهرهٔ خرگوش هر کدام که حاضر باشد دو دانگ با روغن ناردین
بسایند وپس از حیض بخویشتن بکار دارند وپیوسته فرج خویش با آب تخم حنظل جوشیده می شویند **صفت** دارویی دیگر بگیرند
که دود کنند دارشیشعان وپشم خرگوش وسداب خشک بکوبند ودر موم روغن گدازند وبسرشند وقرصها کنند پس از پاکی حیض
دود کنند چنانکه یاد کرده آمدست **صفت** دارویی دیگر بگیرند که دود کنند زرنیخ سرخ وتخم سیر ومیعه تر وبارزد ومر وحب الغار
برابر میعه وبارزد بشراب حل کنند وداروها بدان بسرشند واقراص کنند **صفت** حقنه که خداوند رحم سرد وتر را سود دارد
بگیرند علک شاخ نیم کوفته از هر یک سی درم مر ده درم همه را در سه رطل بغدادی آب بپزند تا بیک رطل باز آید وبپالایند
وسه روز ازین آب حقنه کنند نیم گرم کرده بول فیل را درین باب منفعتی عجب است پیش از حال جماع اندکی بدهند وسوس
عاج نیز سخت سودمندست وتخم سیسالیوس آزموده است هم جانوران ماده را بدهند زود بار گیرند روغن بلسان وروغن
سوسن ونفط سیاه بپشم آسمان گون برداشتن سودمند بود وپنیر مایهٔ خرگوش با قدری مشک یا روغن بنفشه سودمند بود
وسرگین او حمول ساختن وزهرهٔ آهوکش با انگبین حمول سازند بغایت سودمند بود **باب سیوم اندر یاد کردن نشانهای آبستنی**
وعلاج آن نشانهای آبستنی سه نوع است یکی آنست که زن احوال خویش بداند که ازوی باید پرسید دوم آنست که
مرد از احوال خویش بداند سیوم آنست که طبیب وزنان قابله توانند دانست اما آنچه زن احوال خود بداند آنست که پس
از آنکه بار گرفته باشد ویرا مجامعت آرزو نکند واگر مجامعت یابد در رحم دردی آهسته پدید آید وبناف بر آید از بهر آنکه هرگاه که
بار گرفته باشد فم رحم بمعده فراز هم آید چنانکه میل در وی راه نیابد ونیز مجامعت که کند منی ازوی باز گردد وآنچه مرد از احوال او بداند
آنست که فرج او تنگ تر وفم رحم فراز هم گرفته تر یابد وفرج او خشک باشد ودر آن حال که رحم آب مرد قبول کند
در آن پدید آید یعنی سستی که مرد بداند وسر قضیب را خشک تر از هر باری یابد وزنان قابله وطبیب که بدانند آنست که جنین
تولد کند سپیدی چشم او زردفام ویا کبودفام شود ورنگ روی او اندکی تیره گردد وکلفی پدید آید از بهر آنکه حیض باز ایستد
یا کمتر آید وماده آن لختی ببالا بر آید ورگ زنخها کبودتر وسر پستان سیاه تر وبزرگتر شود از بهر آنکه خون حیض یعنی آنجا رود
ومنش گشتن وسر گشتن وچیزها بد آرزو کردن پدید آید وپس از چهار ماه این منش گشتن وغیر آن زایل گردد از بهر آنکه
سبب این همه خون حیض باشد که در تن بماند وپس از چهار ماه جنین بزرگ شود وآن فزونیها در غذای او بکار شود بقراط
رحمة الله می گوید هر گاه که تهمت افتد که بار گیرد یا نه شب آنگاه که بخفتد او را ماء العسل باید داد اگر درست از بجدن ناف

شکایت کند بباید دانست که بار گرفته است از بهر آنکه از حرارت و تحلیل ماء العسل بادی تولد کند خاصه که زن شبانگاه
بر امتلا خورده باشد و آن بادها بسبب آبستنی آسان گرد نیاید و بجدن ناف تولد کند و این ماء العسل خام باید چنانک عسل را
با آب سرد بیامیزند یا در آب نیم گرم حل کنند و سرد کرده بدو کنند تا ماده تولد کند و آزمودنی دیگر آنست که بفرمایند تا یکروز طعام
نخورند روزه دارند و شبانگاه پیش از آنکه طعام خورد عود یا چیزی خوشبوی زیر او دود کنند بقمع چنانک معلوم است اگر بوی
آن بدهان و بینی برآید بار بدارد و اگر برنیاید دلیل آنست که بار گرفته است و اگر همچنین پس از روزه یکدانه سیر درست بردارد
از برآمدن بوی آن بالا و برنا آمدن حال بار نا گرفتن و نا گرفتن معلوم گردد و بول زنی که بار دارد و هنوز مدت آن دراز
نگشته باشد ازرق گون بود و در میان شیشه همچون پنبه چیزی زرده باشد و در آخر بسرخی گراید و اگر شیشه بجنبانند
تیره شود و اگر تیره نشود هنوز اول بار گرفتن بود و گاه باشد که بول ایشان صافی باشد بقوام و همچون ضیائی بر سر آن پدید بود
و در میانه آب چیزی چون دانه پیدا شود و اگر بجنبانند برآید

باب چهارم اندر معرفت آنچه بدانند که بچه نر است یا ماده

همچنانکه معلوم شده که آفریدگار تبارک و تعالی تقدیر چنان کرده است که فرزند از آب پدر و مادر آفرینند همچنان بتجربه
معلوم شده است و هرگاه که آب مرد گرمتر و قوی‌تر از آب زن باشد فرزند نرینه آید خاصه اگر از جماع روز اول یا دوم
از پس پاکی حیض افتد و در شهرهای سرد و فصل زمستان و روزی که باد شمال آید فرزند بیشتر نرینه تولد کند از بهر آنکه
حرارت میل باندرون دارد و آب در رحم بدان سبب گرمتر بود و در شهرها گرم و فصل تابستان و روزی که باد جنوب آید
بر ضد آن بود و گفته اند که هرگاه که آب مرد از سوی راست آید و در رحم بر جانب راست افتد فرزند نرینه بود و اگر از سوی
چپ مرد آید و در رحم بجانب چپ افتد فرزند مادینه آید و اگر از سوی چپ مرد آید اندر او در راست رحم افتد فرزند مادینه بود
ولیکن مردخوی بود و سیرت مردان دارد و اگر از سوی راست مرد آید و در رحم بجانب چپ افتد فرزند نرینه آید
لیکن مخنث بود و نیز گفته اند که اگر جماع آن روز اتفاق افتد که زن از حیض غسل کرده باشد فرزند نرینه و تا پنج روز
بگذرد هم نرینه بود و از پس پنج روز تا هشت روز مادینه آید و از پس هشتم تا روز پانزدهم نرینه آید و از پس آن خنثی آید
و بباید دانست که هر زنی که آبستنی او بفرزند نرینه باشد نیکورنگ‌تر و پاکیزه‌تر و بنشاط‌تر و چلدتر از آن باشد
که آبستنی او بفرزند مادینه بود و او را آرزوهای بد و منش کشتن و همه اعراض بد کمتر بود و نرینه در سوی راست جنبد
از بهر آن معنی که بیشتر یاد کرده آمد و نخست نشان آبستنی در پستان راست پدید آید و شیر او بقوام‌تر بود و اگر قطره
شیر او بر آئینه چکانند و در آفتاب بدارند همچون قطره سیماب یا دانه مروارید نماید و لون سر پستان او بسرخی نماید
نه بسیاهی نبض دست راست ممتلی‌تر و متواتر بود و هرگاه که باز ایستاده باشد و حرکت خواهد کرد نخست پای راست
جنباند و هرگاه که برخواهد خاست اعتماد بر دست راست کند و حرکتهای چشم راست او زودتر بود و نرینه پس از سه ماه جنبد

و مادینه پس از چهار ماه و در جمله احوال زنی که حمل بمادینه آبستن بود همه بر خلاف آن بود که بنرینه آبستن بود لیکن اگر نرینه
ضعیف و بدحال‌تر بود احوال او هم چون احوال آن باشد که بمادینه آبستن بود و بهتر از جمله حیلتها که بدان معلوم تواند کرد
که بچه در شکم نرینه است یا مادینه یکی آنست که زراوند گرد را بکوبند و با انگبین بسرشند و به پشم پارهٔ سبز بخویشتن بردارند بامداد
ناشتا و تا بوقت نماز پیشین نگاه دارند و هیچ نخورند اگر آب دهان شیرین شود بچه نرینه بود و اگر تلخ شود مادینه باشد
و اگر طعمی بدید نیاید نشان آن بود که آبستن نیست و شیخ رئیس میگوید درین سخن نظر است و تجربه حاجت و مدهٔ نفاس
نرینه بیست و پنج روز باشد یا سی روز تا مدت نفاس مادینه سی و پنج روز بود و چهل روز باب پنجم اندر اصلاح آوردن
آب مرد و زن تا فرزند نرینه زاید که در نرینه آید اول بر سخن آنها که گفته اند که آب زن ضعیف بود تا فرزند نرینه آید اعتماد
نشاید کرد از بهر آنکه تا آب زن قوی نباشد پذیرائی صورت نرینگی را نشاید لیکن آب مرد باید از آب زن قویتر
باید و تدبیر آنک هر دو آب قوی گردد آنست که عطرهای خوشبوی بکار دارند چون مثلث که از مشک و زعفران و
عود خام سازند یا از مشک و عنبر و عود و قدری زعفران و بوی کافور دور دارند و طعامهای موافق خورند چون آشهای
نخودکوفته و قلیهٔ نرگسی و زردهٔ خایهٔ نیم برشت و برنج بشیر و هریسه و بزهای فربه و مرغان فربه و حلوای شکر و آنچه بدین ماند
و طعامها و شرابها و معجونها دیگر که در جایگاه خویش یاد کرده آمده است بکار دارند و در فصل سرما مثرودیطوس و دواء المسک
و مانند آن و دو سه شربت بخورند و از تخمه و ناگواریدن طعام پرهیز کنند و از ترشیها و از مستی دور باشند و آب سرد بسیار
نخورند اندک اندک بمقدار حاجت خورند و باید که یکچندی مرد خود را نگاه دارد چندانک منی گرد آید و شهوت صادق شود
و آب خویش را بیازماید در رنگ و قوام آن بنگرد تا معتدل است یا نه پس از آنکه منی را معتدل یابد دو سه روز صبر کند
تا قوی‌تر شود و چندان از جماع خود را باز ندارد که منی او بسوزد و تباه شود و مرد و زن خوشدلی جویند و نشاط و شادی
و خوابگاه خوشتر و پاکیزه‌تر و خوشبوی‌تر جویند و گزینند و در خانه عطرها سوزند و جماع وقتی کنند که شادمانه‌تر باشند
و در حال جماع و جدا شدن آب هر دو از فرزند نرینه اندیشند و صورت مردی مردانه و قوی اندام و تندرست یاد آرند
پیش از جماع لختی بازی کنند تا حریص گردند و در حال جماع مرد سرین زن را بلند بردارد چنانکه پشت او را نشیب افتد
و مرد در وقت جدا شدن آب زن را تنگ بخویشتن برکشد و او را همچنان یکزمان نگاه دارد چندانک حرکتهای فم رحم او
ساکن گردد و پس از آن نیز همچنان اندکی نگاه دارد و پس دور شود و زن رانها فراهم گیرد و هم بر آن شکل ساعتی بخسپد
و یا هم بر آن شکل صبر کند هر گاه که این شرطها بجای آرند امیدوار بود که فرزند نرینه آید باب ششم اندر نشانهای مردان و
زنان که زود فرزند نرینه زاید و نرینه زایند و مردی را چون فرزند بسیار آید و زود فرزند آرد بتازی التیس گویند
و زن را اللقوه گویند و این مردی بود قوی اندام و در فربهی و لاغری معتدل بود و گوشت آلود باشند و گوشت او

در نرمی و سختی معتدل بود و میل او اندکی بسختی دارد و خایهای او بزرگتر از دیگران باشند و رگهای بزرگ ظاهر بود و بر
جماع حریص بود و از آن کار بزودی سست نگردد و زود تر از دیگران بالغ بوده باشند و بعضی چهارپای داران بوقت
گشن دادن اگر خواهند که از آن گشن بچه ماده آید خایه راست او ببندد تا آب از خایه چپ او ببندند تا از خایه راست او
آب آید از اینجا معلوم میشود که هرگاه که کودکی بالغ خواهد شد اگر نخست خایه راست او منتفخ شود مزاج او قوی بود
و از وی فرزند نرینه خواهد آمدن و زن نیز معتدل اندام و معتدل گوشت بود و سخته و چهره و لون او معتدل باشد
و حیض او بوقت و تمام بود و مدت آن معتدل باشد و مدت پاکی او بیست و یکروز یا بیست و دو روز باشد
و خون حیض او سخت غلیظ و سیاه و سخت رقیق و آب ناک نباشد و معدهٔ او قوی بود و طعام نیک گوارد و کسلان
و سست نباشد و چلد و با نشاط بود و خاستهای او درست باشد و رسیدن او بهنگام بود و بالندگی زودتر از دیگران
بود و رگهای او ناپیدا نباشد **باب هفتم اندر نشانهای وقت زادن و علاج آن** هرگاه که زن آبستن فرو سوی ناف
و پشت گرانی کند و در پیغولهای ران دردی بدید آید و رحم او منتفخ شود و تری می تراید هنگام زادن او نزدیک آمده باشد
و هرگاه که سر پستانهاء او سست شود و پیغولهای ران او همچنان آماسیده شود و باد گیرد هنگام فرزند بیرون آمدن بود
باب هشتم اندر نشانهای ضعیفی و بدحالی بچه سبب ضعیفی بچه در شکم مادر بیماریهاء مادر و استفراغها بود که
او را افتد خاصه استفراغ خون حیض و زنانی باشند که ایشانرا در آبستنی حیض آید و سبب آن بسیاری خون بود و
زنی را که این عادت نبود یا اگر باشد از اندازهٔ عادت زیادت شود نشانهٔ ضعیفی بچه و غذا نایافتن یا غذا ناپذیرفتن
او بود و همچنین هر که در اول آبستنی یا زود تر از آنکه عادت رفتن شیر اندر پستان پدید آید هم نشان ضعیفی و غذا ناپذیرفتن
جنین و مادت غذای او باز میگردد و بالا بر می آید و تا جنبیدن بچه بوقتی که عادت بود که بچگان بجنبند و جنبیدن بوقت
نشان ضعیفی بچه بود و آنکه چون جدا شود از مادر ناف او بگشاید و عطسه ندهد و آوازی ندهد و تا زمانی نجنبد
نشان بیماری و ضعیفی بچه بود و زود هلاک شود **باب نهم اندر یاد کردن دشوار زادن و علاج آن**
سبب دشوار زادن زنان پنج نوعست یکی احوال مادر و دوم احوال بچه سیوم احوال رحم و مشیمه چهارم احوال اندامها
که در حوالی رحم است و مشارک اوست پنجم اسباب بیرونی اما سببها که از احوال مادر پنج است یکی آنست که مادر بیماریها
کشیده بود و ضعیف شده و قوت برخیز ندارد و عضلهای او از قوت دفع ضعیف باشد دوم آنکه زادن نخستین بود
و رگهای تر باشد و درد بیشتر یابد سیوم آنکه سخت فربه و بسیار پیه بود چهارم آنکه از اهل تنعم و نازک بود و بر درد صابر
نباشد پنجم آنکه حرکت بسیار کند و از شکلی بشکلی دیگر میگردد و بچه بدان سبب از آن شکل که آسان بیرون تواند آید
بگردد و سببها که از رحم و مشیمه بود هم پنج نوعست یکی آنکه مشیمه تنگ یا کوچک بود و بچه در وی دشوارتر تواند گشت دوم آنکه

رحم خشک بود و درشت بود که بچه را بلغزاند نباشد سیوم آنکه آفتی و آماسی در رحم پدید آمده باشد چهارم آنکه مشیمه غلیظ بود
و بقوت بچه شکافته نشود پنجم آنکه مشیمه رقیق بود و زود تر شکافته شود تر بها نخست بیالاید و ماده نفرازنده نماید تا بچه را
بلغزاند و سببها که از احوال اندامها بود که حوالی رحم است دو نوع باشد یکی آنکه در امعاء مستقیم آماسی بود یا در میانه دوم آنکه
بول باز گرفته باشد و مثانه سرد شده و جای بچه تنگ کرده و حرکت بروی دشوار گشته یا طبع خشک بود و ثفل در امعای
مستقیم گرد آمده باشد و بچه را زحمت کند و سببها که از احوال بچه بود هفت نوع است یکی آنست که بچه بزرگ یا سروی بزرگ بود
دوم آنکه بچه سخت کوچک بود و فرود آمدن گرانی نکند سیوم آنک بچه مادینه بود و زادن مادینه در جمله احوال دشوار تر از زادن
نرینه بود از بهر آنکه حرکتهای او ضعیف تر بود چهارم آنک بچه یکی بیش بود و هر یک را مجال حرکت نباشد و زحمت افتد
و بسیار بوده است که زنی یکبار پنج بچه زاده است و گاه بوده است که بیش از پنج و عددی بسیار در یک کیسه باشد پنجم آنکه بچه
یا ضعیف بود یا مرده باشد و از وی حرکت و طلب بیرون آمدن نباشد ششم آنک آنکه نه بر شکل طبیعی افتاده باشد و بدان
سبب دشوار بیرون تواند آمد چنانکه نخست پای بیرون آید یا بر پهلو افتاده باشد یا بر زانو آمده باشد هفتم آنکه بچه پیش از وقت
قصد آمدن کند و اگرچه قوی باشد بقیاس با آن وقت هنوز تمام قوت نشود و سببهای بیرونی چهار نوع است یکی سرمای سخت
و باد شمالی که رحم را و همه منفذها فراز هم فشارد و باشد که این سبب سخت قوی بود و بدان رسد که رحم بطرقد و پوست
و عضلهای شکم شکافته شود دوم صبی گرما که قوتها را ضعیف کند سیوم اندوهی یا بیمی که بدو رسد و روح و قوتها بدان سبب
باندرون بگریزد و هر گاه که باندرون گریزد قوت دافعه ضعیف گردد چهارم آنک عطرهای بسیار بکار دارند و پیوسته رحم
بدان سبب بسوی بالا کشیده می شود بسبب مشارکت رحم با دماغ و بدین سبب بوقت زادن دور داشتن عطرها
اولیتر بود مگر که غشی افتد و بضرورت قوت نگاه باید داشت و بسیار باشد که بسبب درد و رنج زادن در سینه
و شش رگی گسسته شود و خون از گلو آمدن گیرد برآمدن و سرفه و بیماری تولد کند و باشد که بادی سر و بعضها رسد
یا عصبی گسسته شود و بگزار ادا کند معالجات علاج کلی دشوار زادن را از هر سببی که باشد آنست که طبیخ حلبه و خیارین
و لعاب و تخم کتان و روغن کنجد نیم گرم بر پشت و زهار و بغولهای ران می چکانند و روغن بید و روغن بابونه میمالند و پشت و تهیگاه
بدین روغنها چرب میکنند و فرو میمالند و در طبیخ حلبه و کرنب و تخم کتان و شبت نشانند چنانکه تا ناف در این مطبوخ نشیند
و بفرمایند تا گامی چند برود پس بر سر هر دو پای نشیند و یکبار بر خیزد سبک چند بار چنین نشیند و بر خیزد و نفس خود فرو گیرد
و فرو سوی قوت کند چنانکه کسی را که طبع خشک بود و قوت کند تا ثفل بیرون شود و این قوت کردن را طبیبان تیز حرکو خوانند
و داروهای عطسه آرنده چون کندس و پلپل و عرطنیثا و غیر آن ببویانند تا عطسه آید و لعاب تخم کتان در رحم چکانند و موم روغن
از پیه بط و پیه مرغ خانگی با لعاب تخم کتان بر فم رحم طلی میکنند و اسفیداج با روغن پیه مرغ و پیه بط دهند تا بیاشامد چهار مثقال

پوست خیار چنبر کوفته یا پخته با جلاب گر با شوربای مرغ دهند در حال فرود آید و دارچینی و حلتیت و جند بیدستر و مشکطرامشیع
هرکدام که با مزاج مادر موافق آید بدهند آسان تر آید و طبیخ حلبه دادن با روغن بادام خاصه که با آخر پخته باشند گر با تخم کتان
زادن را آسان کند صفت حبی که اندرین باب سودمند بود و از بهر این کار ساخته اند بگیرند دارچینی و ابهل از هر یک
ده درم سلیخه هفت درم قرفه و مر و زراوند گرد و قسط تلخ از هر یک پنج درم میعه و افیون از هر یک دو درم مشک درم و نیم
همه را بکوبند و حب کنند چنانکه رسم است شربه مثقال با دو اوقیه شراب کهن بکار برند و شیخ رئیس میگوید که نزدیک من
صواب آن بود که درین حب افیون یک درم کنند صفت حبی دیگر بگیرند ابهل دو درم سداب خشک پنج درم تخم هزار اسفند
چهار درم حلتیت و اشق و بوره از هر یک سه درم حب کنند چنانکه رسم است شربه سه درم در طبیخ ابهل و مشکطرامشیع
و فوه یا در طبیخ لوبیای سرخ یا در عصارهٔ تره دهند صفت حبی دیگر بگیرند ابهل دو درم حلتیت نیم درم فوه نیم درم اشق
نیم درم این جمله یکشربه بود صفت حبی دیگر بگیرند مقل ازرق و مر و ابهل برابر حل کنند شربه سه درم بچه مرده را بیرون آرد
و زادن را آسان کند صفت معجونی که طبیبان دعوی کرده اند که هیچ دارو برابر این نیست بگیرند مر و جند بیدستر
و میعه از هر یک یکمثقال دارچینی نیم مثقال ابهل نیم مثقال همه بکوبند و با انگبین بسرشند شربه دو مثقال با ماء العسل یا با شراب
کهن بکار برند صفت معجونی دیگر بگیرند برگ سداب خشک بیست درم فوه و قردمانا و مشکطرامشیع از هر یک ده درم
همه بکوبند و ببیزند و بشیرهٔ انجیر تر بسرشند و اگر انجیر تر نباشد خشک [illegible] زنند و بپالایند و آب او را بقوام آرند و داروها بدان
بسرشند شربه یک چند جوز بامداد و شبانگاه بکار می برند صفت ضمادی نافع بگیرند تخم کتان و بکوبند و در ماء العسل
در روغن کنجد بجوشانند و بر زهار و تهیگاه می نهند و طبیخ شحم حنظل و عصارهٔ سداب تر و مقداری مر سوده بهم بیامیزند و بر ناف
و شکم و زهار نوطلی میکنند و پشم پاره بعصارهٔ تر و طبیخ شحم حنظل تر کنند و بردارند و زراوند طویل سوده به پشم پاره بردارند
صفت شیافی نافع بگیرند خربق سیاه و جاوشیر و زهرهٔ گاو برابر شیاف کنند بچه مرده را و زنده را بیرون آرد صفت
بخور بگیرند گوگرد زرد و مر و جاوشیر و بارزد و زهرهٔ گاو و بسرشند و دود کنند و مر تنها دود کردن و جاوشیر و سرگین باز
و سرگین کبوتر هر یک تنها دود کردن بچه را بیرون آرد و پوست مار دود کردن بچه را بیرون آرد لیکن باشد که بچه بگسلد اما
چیزهائی که بخاصیت سودمند بود سنگ مقناطیس در دست چپ گیرند زادن بروی آسان شود و بسد هم بران ران راست
بندد سود دارد اگر اصطرک افریقی را بر ران بندند درد زادن نباشد و خاکستر سم خر طلی کردن و پشم خر دود کردن
و چشم ماهی شور دود کردن سودمند بود و بچه بیرون آرد و اگر زعفران بسایند و بسرشند و مهره سازند و بروی بندند
مشیمه را بیرون آرند اما خاصه هر نوعی آنست که اگر بسبب ضعیفی و بیماری مادر بود قوت مادر بشراب تنها و ماء اللحم و زردهٔ خایه
نیم برشت و شوربای مرغ فربه نگاه دارند و روغنها که یاد کرده آمد میمالند و هر چه بدان حاجت آید از علاجهای کلی بکار می دارند

واگر سبب دشواری زادن نخستین باشد زنان دیگر او را دلخوشی دهند و موم روغن میمالند چنانکه عادت بود زنان قابله او را
بفرمایند تا ترنگرمی کنند و اگر سبب دشواری فربهی مادر بود او را بروی در خوابانند و سینه و شکم او را بر بالشی نهند
و زانوهای او را فراهم آورند تا چون بچه بگردد آید سر او برابر رحم آید پس فم رحم را بموم روغن چرب کنند و داروهای عطسه آرنده
ببویانند تا بچه بقوت عطسه از جای خویش بجنبد و بیرون آید و اگر سبب آن بود که مادر نازک و اهل تنعم بود تدبیر او و
تدبیر آنکه زادن نخستین بود یکی است و اگر سبب آن بود که در رحم آفتی و آماسی بود علاج چنانک در جایگاهش یاد کرده آمده است
می کنند و از علاجهای کلی که یاد کرده آمده است آنچه ممکن بود بکار میدارند و اگر سبب کوچکی و تنگی رحم باشد یا خشکی رحم موم روغن
و پیه بط و پیه مرغ خانگی و روغن شبت و آبزن که در وی شبت و حلبه و کرنب و تخم کتان پخته باشند بکار دارند و تدبیر عطسه آوردن کنند
و اگر سبب غلیظی مشیمه بود تدبیر آنست که قابله مشیمه را بجوید و بانگشتان دست چپ آنرا بگیرد و نگاه دارد و روغن کنجد با لعاب
تخم کتان در رحم افکنند و بناخن دست راست یا بالشی آهنین مشیمه را بشکافد و اگر سبب رقیقی مشیمه بود که زود بشکافد و رطوبتها
و تریها بیرون آمده علاج او و علاج خشکی رحم که یاد کرده آمده است یکی بود و اگر سبب آماس مثانه و روده مستقیم بود
چنانکه در جایگاهش گفته آمده است می باید کرد و روغنها و لعابها لغزاننده بکار داشتن و عطسه آوردن و آنچه ممکن بود از علاجها
میکردن و اگر سبب بازگرفتن بول بود و خشکی طبع را حقنهای نرم بباید کرد و شوربای خروس که در وی نخود و شبت و تخم بادیان
و بسفایج نیم کوفته و مغز تخم پنبه پخته باشند میدهند و طبیخ خرما و حلبه و روغن بادام میدهند و بازگرفتن بول را روغن شبت در زهار
می باید مالید و داروهای ادرارکننده می باید داد تا مثانه تهی شود و اگر سبب بود که بچه بر شکل طبعی افتاده باشد حیله باید کرد

وبرگ کرنب پخته ضماد کنند و شراب با سرکه آمیخته طلی کنند و حضض با آب کرنب سوده طلی کنند و صبر و صندل و نوفل با آب
عنب الثعلب طلی کنند و خاکستر روح که بتازی البردی گویند بسرکه تر کنند و طلی کنند و اگر زنانی را که در آبستنی حیض
دیدن بعادت نرفته باشد و حیض پدید آید علاج ایشان آنست که عدس و انار پوست و گلنار و مازو و بلوط در آب بپزند
و دران آب می نشینند و اگر مازو و انار پوست و انجیر خشک و گلنار بسرکه بپزند و بر زهار ضماد کنند سود مند بود و اگر بدین کفایت
نشود اقراص کهربا و هرچه در علاج باز داشتن افراط طمث یاد کرده آمدست بکار باید داشت و اگر تب آید و بفصد یا بتسهیل
حاجت افتد پیش از چهار ماه و پس از هفت نشاید و درین میانه نیز احتیاط باید کرد و چیزهای که طبع را نرم کند چون خیار چنبر
و تلیین و شیرخشت و شراب آلو نشاید داد **باب یازدهم اندر احوال نفاس** زنانرا از پس زادن مدتی خون رود
و آن باقی خون حیض باشد که در آبستنی باز گرفته باشد و بعضی ازان غذای بچه گردد و بعضی ببالا بر آید و در پستان شیر گردد
بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی جل جلاله باقی در ایام نفاس ببالاید آن خونرا که درین ایام رود بتازی نفاس خوانند
و زنانرا نفسا گویند و مدت نفاس از پس فرزند نرینه بیست و پنج روز بود یا سی روز و از پس فرزند مادینه سی و پنج روز
یا چهل روز پس هرگاه که فرزند جدا گردد و هیچ نفاس نباشد یا اندکی باشد تدبیر آن باید کرد تا نفاس تمام بیاید از بهر آنکه
بیم باشد که علتها که از احتباس طمث خیزد اینجا لاحق بود و طعام شوربا کبر و نخود که شبت و دارچینی دروی پخته باشد سود دارد
لیکن اگر زن نحیف و ضعیف و اندک خون بود اگر نفاس او کمتر آید مضرت آن بسیار نباشد یا خود نبود و اگر نفاس
بسیار آید و بی اندازه بود علاج افراط طمث کنند **باب دوازدهم اندر اسباب اسقاط بود و معالجات آن**
بچه چون ناپرورده از مادر جدا شود آنرا بتازی سبب اسقاط گویند و بپارسی افکانه و سببهای اسقاط رحم در اصل سه نوع است
یکی آنکه از سوی مادر بود دوم آنکه از پدر بود سدیگر سببهای بیرونی بود اما آنکه از سوی مادر بود هفت است یکی آنکه
در رحم بادی افتاده باشد و بچه را هر وقت بجنباند و دفع کند دوم آنکه در رحم رطوبتی باشد که بچه را بلغزاند سیوم آنکه
سردی رحم چنانک بدان سبب پرورده نشود چهارم استفراغ خون باسهال یا بحیض یا بفصد یا بغیر آن پنجم آفتها
و بیماریهای رحم چون قرحه و بواسیر و غیر آن ششم بیماریهای گوناگون و تبهای گرم و لرزه و انواع اسهال صفراوی
و بلغمی هفتم آنکه مادر سخت لاغر بود و هر غذا که حاصل آید تن مادر بدان محتاج تر از بچه بود و بچه را نصیبی نرسد و آنکه از سوی پدر بود

سه دیگر

آنست که [illegible]

سخت که منی رقیق باشد و از وی مشیمه قوی که بچه را نگاه دارد تولد نکند و بسببهای ضعیف شکافته گردد و بچه بیفتد و اسباب بیرونی
چهار نوع است یکی آنکه سرمای عظیم برحم رسد و رحم را و منفذها غذا بچه را فراهم فشارد و بچه غذا نیابد و ضعیف گردد
و از رنج سرما بمیرد و رحم و قوت دافعه او ضعیف شود و زادن و بیرون آمدن بچه دشوار گردد دوم آنکه گرمای سخت گرم
بدو رسد و قوتهای او را ضعیف گرداند و بچه را بهوا خنک حاجت آید و مقام و بسیار در گرمابه ازین قبیل بود که هم
قوتهای مادر را و هم بچه را ضعیف کند و بچه بهوای خنک حاجت آید و تری گرمابه معالیق و رباطهای مشیمه را سست کند
و بچه را بلغزاند و سیوم آنکه حرکتی قوی اتفاق افتد چون افتادن و جستن از جای بلند و آسیبی و زخمی رسیدن و آوازی بلند
کردن و چیزی گران برداشتن چهارم اعراض نفسانی چون خشمی سخت و اندوهی و تری عظیم که ناگاه بدو رسد و هرگاه که
زمستان جنوبی و گرم بوده باشد و بهار سرد از پس وی درآید اسقاط بسیار افتد و درد و رنج اسقاط بیش از رنج
زادن بود از بهر آنکه زادن کاری طبیعی است و اسقاط ناطبیعی است و اسقاط بیشتر در ماه نخستین بود و دوم و سیوم باشد
و اندر ماهها دیگر نیز باشد و آنچه درین سه ماه باشد که یاد کرده آمد است سبب آن گرد آمدن بود اندر رحم و از بهر آنکه
بچه درین ماهها کوچکتر و ضعیف تر و سبکتر بود بادها او را دفع زودتر تواند کرد و آنچه در ماههای دیگر افتد سبب آن
سوء المزاج سرد و گرد آمدن رطوبتی فزونی بود اندر رحم و از بهر آنک بچه اندر ماهها بزرگتر و گران تر بود و رطوبتها او را
آسان تواند لغزانیدن علامتها علامت اسقاط آنست که پستان مادر لاغر و تهی شدن گیرد و باشد که شیر از پستان
پالودن گیرد و آن نشان ضعیفی بچه و غذا ناپذیرفتن او بود و در رحم سرخ گشتن چشم و روی و گرانی سر و ماندگی بسببی
بی سببی ظاهر و آنکه گویی که اندرون چشم دردی کند این همه نشانهای اسقاط است خاصه اگر این نشانها در تب پدید آید
و تب سرما که بلرزاند زود اسقاط کند و نخست خون حیض آید پس اسقاط کند و علامت بادی که در رحم پدید آید و علامتها
انواع سوء المزاج و علامتهای قرحه و بواسیر و هر یک در جایگاه خویش یاد کرده آمده است و علامتهای مردن بچه آنست
که در شکم سخت گران گردد و هرگاه که مادر از پهلو بپهلوی دیگر گردد بدان ماند که سنگی در شکم او از یک جانب
بدیگر جانب می افتد و ناف او سرد شود و پیش ازان گرم بوده باشد و پستانها لاغر و تهی گردد و از رحم زردابی گنده
تراویدن گیرد و سپیده چشم تیره شود و باشد که سر بینی و گوش سپید گردد و لبها سرخ بود در بستر حال علاج
معلوم باید کرد که حال بچه در رحم همچون میوه است بر درخت همچنانک از درخت شکوفه و میوه که باول همی بندد بیشتر افتد
و تا آخر که بنزدیک تمامی و پختگی رسد بهر آسیبی و بادی همی افتد بچه نیز اول سخت نازک بود و بآخر گران گشته بود
درین دو وقت یعنی در اول آبستنی و در آخر آن از سببهای اسقاط که یاد کرده آمده است پرهیز باید کرد و بدین
سبب است که پیش از ماه هفتم نه رگ شاید زد و نه دارو شاید خورد اگرچه اندرین میان کم آفت تر بود احتیاط باید کرد

تا سخت ضرورت نباشد بداروی مسهل خوردن ورگ زدن دلیری نشاید کرد و ضرورت آن وقت بود که در تن
و رگهای مادر اخلاط بسیار بود و خون او تباه شده باشد و بیم باشد که زحمت و بوی اخلاط بد و تباهی غذا بچه را
هلاک کند بدین سبب ضرورت شود اخلاط بد را کم کردن لیکن بمدارا و تدبیر و شربتهای لطیف کنند و بتفاریق باید کرد
و بهترین مسهلی که بدان دلیری توان کرد خیارشنبر است و تدبیرها و غذاهای پاکیزه مزاج را بگردانیدن و باعتدال
باز آوردن و بباید دانست که سبب قوی تر و بیشتر اندر اسقاط رطوبتهای فزونی است که بچه را بلغزاند صواب آن بود
که پیش از آبستنی بگاه استفراغها کنند و بداروهای مسهل که رطوبت را کم کند چون حب منتن و حب سکبینج و حب شیطرج و بداروهاء
ادرار کنند نیز رحم را پاک کرداند چون ماء الاصول با روغن بیدانجیر و روغن بادام تلخ و حقنهاء نیز درین باب سودمند بود
صفت حقنه بگیرند سعتر پارسی و ابهل و نانخواه و کاشم و شبت و بابونه و سداب خشک و حلبه برابر همه را در یکمن و نیم آب
بپزند تا به نیمن باز آید و بپالایند و بر مقدار هفتاد درم ازوی یک سیر روغن کنجد و یکسکره روغن سوسن بر افکنند و بران
حقنه سازند صفت حقنه دیگر بگیرند که از پس استفراغ تا حقنهاء دیگر رحم را بدان پاک کنند بگیرند حنظلی درست
و سرش را چون قواره بردارند و تخم او بیرون کنند و روغن سوسن یا روغن قسط در وی کنند و یک شبانروز بگذارند پس
بر خاکستر نهند تا نیک بجوشد و بدان روغن حقنه کنند رحم را پاک کند و از پس آن روغنهاء خوشبوی می مالند و پشم پاره
بدان چرب می کنند و بر رحم میرسانند و هر هفته دو بار دواء المسک و مفرح و سنجرینا و دحمرثا و معجون کاکنج بکار می برند
و مقل و علک الانباط و اشق و شونیز ترکیب کرده یا هر یک جدا پس از استفراغ دود کردن بقیع سودمند بود و سنبل
و زعفران و سک و مصطکی و مر و مقل و جند بیدستر بروغن یاسمین یا بروغن ناردین یا به لطخ بخویشتن بردارند نافع بود
و هر چند روزگاهی مایه خرگوش پیش از مجامعت بخویشتن برداشتن سخت نافع بود و در حال آبستنی مفرح و دواء المسک
و مثرودیطوس [illegible] را سودمند بود و روغن بلسان تنها و نفط سیاه تنها سودمند بود و پشم پاره بدان چرب کنند
و به خویشتن بردارند صفت داروی سودمند بگیرند روغن بلسان دو درم و نیم تریاق بزرگ و مثرودیطوس
یکدرم زرنباد و درونج از هر یک دو درم خرما دو درم و نیم مشک دو دانگ و فاترد دو درم روغن که با ظفار الطیب
کنند دو درم همه را بسرشند چنانک رسم است و هر پنج روزی نیم درم بخورند و گاه گاه پشم پاره بدان آلوده کنند
و بخویشتن برگیرند و از پس اسقاط مقل و هزار اسپند و سعتر و خردل سپید و علک الانباط دود کردن سود دارد
ظلمت را که در رحم مانده باشد بیارد و درد را زایل کند باب سیزدهم اندر بیرون آوردن بچه مرده و تدبیر اسقاط
زن چون سال او اندک بود و ترسد که از درد زادن هلاک شود یا در رحم او آفتی بود و مصلحت آن بینند که بچه پیش از آنکه
بزرگ شود از وی جدا کردد و هر گاه که دشواری زادن چهار روز بدارد و بچه جدا نشود بباید دانست که بچه مرده است

تدبیر خلاص ما در باید کرد و بعلاجها که درباب دشوار زادن یاد کرده آمده است از شیافها و داروها قوی تر مشغول باید شد
و بیرون آوردن داروها که بچه بکشد و بلغزاند و بکار داشتن و پر مرغی یا شاخ چوب الیان تراشیده و نرم کرده با عرطنیثا تمام آمیخته
بمقدار پر مرغ و نرم کرده یا شاخی سداب یا بلیته از کاغذ بافته بفم رحم رسانیدن در وقت بچه بیفگند خاصه اگر بقطران یا آب
شحم حنظل و طبیخ او آلوده کنند و تخم هزار اسفند خوردن و بخور بر داشتن و روغن بلسان بر داشتن بچه را بیفگند و اگر دو بار زند
و بخور مریم درین باب سخت قوی آید و گفته اند اگر زنی آبستن پای بر بخور مریم نهد بیم باشد که بچه را بیفگند و اگر عصارهٔ او بر شکم طلا کنند
یا بینه پاره بدان آلوده بخویشتن بر دارند بچه را بیفگند و اگر عصارهٔ او برگ حنظل حقنه کردن و پشم پاره بر داشتن و عصارهٔ عرطنیثا
همچنین و اگر سه درم اشنان پارسی سوده بخورند بچه را بیفگند و سم خر و سرگین او دود کردن و هر دو چشم ماهی شور دود کردن بچه زنده
و مرده بیفگند صفت داروی مرکب انگزد نیم درم سداب خشک سه درم مر یک درم این جمله یک شربت بود بامداد و شبانگاه
با طبیخ ابهل بدهند بچه را بیفگند صفت داروی دیگر بگیرند زراوند طویل و جنطیانا و حب الغار و مر و قسط بحری و شلیخه سیاه
و فوه و عصارهٔ افسنتین و قردمانا نانخواه و بلبل و مشکطرامشیع راستاراست همه کوفته و بیخته هر بامداد دو مثقال با انگبین سرشته
میخورند ده روز پیوسته و تریاق اربع درین باب قوی است و از داروها که محرور را شاید داد افسنتین است و شاهتره چند روز
پیوسته بخورند بچه را بیفگنند و آب سرد مقدار نیمن با یک وقیه خطمی سوده خورند بچه را بلغزاند صفت داروی نافع بگیرند
دارچینی و قردمانا و ابهل از هر یک ده درم مر بخدرم شربته سه درم صفت داروی نافع بگیرند طبیخ حلبه که با الجز پخته باشند
سه اوقیه آب سداب تر سه اوقیه سعتر پارسی سه درم بهم بیامیزند بدهند بچه مرده و زنده را بلغزاند صفت شیافی
قوی بگیرند نوشادر سوده ده درم اشق سه درم اشق را حل کنند و نوشادر بدان بسرشند و شیافها کنند بنهند و همه شب
نگاه میدارند و بر شکلی باشد که را نها افراشته باشد و بر بالشی نهاده صفت شیافی دیگر بگیرند خربق سیاه و مویزج
و زراوند گرد و بخور مریم و حب مازریون و شحم حنظل و اشق همه بکوبند و اشق را بزهرهٔ گاو حل کنند و داروها بدان بسرشند
و شیاف کنند صفت ضمادی بگیرند شحم حنظل و قسط و برگ سداب از هر یک سه جزو مر سه جزو همه بزهرهٔ گاو بسرشند
و بر ناف و زهار طلی کنند سودمند بود باب چهاردهم اندر باز داشتن آبستنی هر گاه که زنی اندک بسیار سال بود یا مثانهٔ او ضعیف یا
دبیم بود که بسبب زادن آفتی پدید آرد چون سلس البول و شقاق رحم و غیر آن مصلحت چنان دیده آمد که حیلتها کنند تا آبستن نشاید
و حیله آنست که مرد در حال مجامعت زن را بخویشتن بکشد در انهای او بر نیارد و زود از وی جدا شود و جهد کنند تا انزال هر دو
در یکزمان نباشد و چون از وی جدا شود بفرماید تا چند بار بر جهد و بنیکو تا منی از وی جدا شود و عطسه آرد و بنردبان بر رود و فرود آید
زود زود و اگر مرد در وقت مجامعت سر قضیب بروغن کنجد چرب کند منی در نیاویزد و بلغزد و بروغن بلسان یا بقطران
آلوده کند یا باسپیداج آبستنی باز دارد و شکوفهٔ کرنب و تخم او کوفتن و سرشتن و پس از پاکی حیض و پیش از مجامعت و پس از آن

ازز ابیدن
بازدارد

بخویشتن برداشتن آبستنی بازدارد خاصه اگر بقطران آلوده کنند یا بعصاره بودنه و سه اوقیه آب بادروج خوردن آبستنی بازدارد و سرگین پیل با
بخویشتن برداشتن و دود کردن آبستنی بازدارد **صفت** شیافی دیگر بگیرند سحم حنظل و نهراحسان و خبث الحدید و کوکرد
و سقمونیا و تخم کرنب برابر بکوبند و بقطران بسرشند و شیاف کنند و پس از جماع برداشتن آبستنی بازدارد **باب پانزدهم اندر رجا**
و معالجات آن رجا علتی است که زنان را پدید آید و حال ایشان درین علت همچو حال آبستنان باشد و گمان افتد که آبستنی
هست و نباشد لیکن شکم بزرگ شود و شهوت طعام باطل شود و فم رحم بهم فراز آید و پستانها بزرگ شود و باشد که بیاماسد و در شکم
حرکتی می باشد خاصه هرگاه که دست بر نهند و بمالند و بفشارند و باشد که چهار سال و پنج سال درین علت بماند و باشد که چیزی
گوشت پاره برآید و باشد که بادها گشاده گردد و باشد که حیض گشاده گردد و خون بسیار بیالاید و خلاص یابند و باشد که
هیچ علاج نپذیرد تا آخر عمر درین علت بماند و باشد که باستسقا ادا کند و اسباب این علت سه نوع باشد یکی آنکه سده در رگهای رحم
تولد کند و بدان سبب حیض باز ایستد و دوم آنکه بادی در رحم افتد سیوم آنکه آب زن در رحم ریخته شود و از خون حیض رو باید
و قوت مصوره که در منی مرد باشد نبود تا آنرا صورتی دهد چیزی چون گوشت پاره تولد کند **علامتها** فرق میان این علت
و میان آبستنی آن باشد که شکم سخت تر از شکم آبستنان باشد و دستها و پایها مترهل شود همچون دست و پای خداوند
سوء القنیه و باشد که علامتها با آماس رحم پدید آید و باشد که اعراض درد قولنج پدید آید بسبب زحمت آن گوشت پاره که تولد کرده باشد
و علامتهای آبستنی که در جایگاهش یاد کرده آمده است هیچ ظاهر نباشد و حرکتی آنچه در شکم بود بوقت حرکت کودک نباشد
علاج آن حب منتن است و حب سکبینج است و شربتهای متواتر دادن سودمند بود و ایارجلوغاذیا نافع باشد و ماء الاصول
با روغن بیدانجیر سودمند بود و حمولات و تریاق اربعه و دواء الکرکم نافع بود و ضمادها در تطول نرم کننده و تحلیل دهنده بکار برند و هرچه
احتباس طمث گفته آمده است علاج اینست در باید و غذا الخوذآب بادارصینی خوردن **جزو سیوم** اندر شناختن آفتها
و بیماریها که در رحم افتد و این جزو ده بابست **باب اول** اندر یاد کردن بعضی بیماریهاء رحم و علاج آن حوالت کردن
بدانچه در گفتارها یاد کرده آمده است بیماریهاء رحم چهار نوعست یکی انواع سوء المزاجست دوم آنکه انواع آماسها و اختناق آماسهای رحم
و اختناق رحم سیوم قرحه و بثره و خارش و شقاق و بواسیر چهارم بیماریها که از جمله عیبها بود چون رتق و انقلاب رحم
و لطر دراز اما علاج انواع سوء المزاج آنست که اصول آن در علاج سوء المزاج گرده و مثانه یاد کرده آمده است بعضی که تعلق برحم
دارد هم آن علاج و علاج افراط طمث یاد کرده آمده است و علاج شقاق و بواسیر اصول آن در گفتار پانزدهم گفته آمده است
و علاج قرحه و بثره گرده و مثانه مذکورست و بعضی را در افراط طمث یاد کرده آمده است **باب دوم اندر آماس رحم**
و دبیله که از آماس خون افتد و علاج آن اسباب آماس کردن رحم پنج نوعست یکی زخمی و آسیبی که بدو رسد دوم دشواری
زادن یا دشواری اسقاط سیوم ظهور قابله در وقت زادن چهارم احتباس طمث و امتلای رگها پنجم بسیار جماع **علامتها**

معجون

اماس رحم آنست که در معده بسبب رحم مشارکت درد خیزد و منش گشتن گیرد و تاسه و فواق پدید آید شهوت طعام و هضم
ضعیف گردد و هم بسبب مشارکت سر درد خیزد و قعر چشم نیز درد کند و درد گردن پدید آید و باشد که درد منتشر گردد و باطراف
و انگشتان دست و پای رسد و ساقها و بندگاه نیز درد کند و پشت و کمرگاه و تهیگاه و بنگولها و ران و زهار درد کند
و منتفخ شود و ضربان از درد همه تن را گران کند و عسر البول پدید آید و باشد که بول بیکبارگی باز گیرد و باشد که طبع نیز اجابت نکند
بسبب زحمت اماس و باشد که باد نیز گذر نیابد و نبض صغیر و ضعیف و متواتر شود و از تب و فرانیشاد و سیاه شدن زبان خالی نباشد
و اطراف عرق کردن گیرد و باشد که آواز منقطع گردد و غشی و تشنج ادا کند و باشد که اماس در جملگی رحم باشد که در یکجانب بود
اما اگر در آن جانب بود که سوی پشت است درد و ضربان بکمرگاه باز دهد و اگر در سوی پیش بود درد و ضربان در زهار بود و اگر در قعر
رحم درد و ضربان بناف باز دهد و اگر در فم رحم بود درد و ضربان هم در زهار بود لیکن درد صعبتر باشد از بهر آنک فم رحم
عصبانی است و اگر در جنب یار است رحم بود درد و ضربان بتهیگاه باز میدهد و در هر جانبی که باشد بیمار بر جانب مخالف خفت نتواند
و برخاستن و رفتن و نشستن دشوار بود و لیکن پدید آید و باشد اماس گردد و علامتهای آن پدید آید چنانک معلوم است
و در علامتهای دبیله دیگر کرده یاد کرده آمده است و اماس قعر رحم را علاج دشوار است و اماس فم رحم سهلتر باشد و دارو بدان
توان رسانید علاج رگ زدن و قی فرمودن و غذا اندک باز آوردن هر سه از امهات علاج است اما رگ باسلیق
زدن اگر چه سودمند بود خون را سوی بالا کشد و حیض گشاده نشود منفعت رگ صافن بیشتر است و صواب تر آنست که نخست
رگ باسلیق زدن تا خون را از میل کردن بدان جانب باز دارند پس رگ صافن زنند تا ماده را از آن موضع جذب کند و باسلیق
چنان زنند که بیمار بر پهلو خفته باشد و سرین و رانها بر بالشی نهاده تا جذب بهتر کند و اگر در میان رگ باسلیق و رگ صافن زدن
قی کند یا پس از باسلیق زدن قی کند سخت صواب باشد و منفعت هر دو رگ تمامتر آید و در اول علت غذا باز گیرند یا باندک
باز آرند چندانکه مسکن قوت را نگاه دارد و از خوردن باز دارند چنانکه ممکن گردد تا ماده بصحبت بول بدان جانب میل نکند
و اگر حاجت آید که ماده غلیظ کمتر کرده شود بنفشه و سپستان و عناب بپزند و ترانگبین برنهند و بپالایند و فلوس خیار چنبر
و روغن بادام بر افکنند و بدهند و اگر خیار چنبر در آب کسنی و آب عنب الثعلب دهند و روغن بادام بر چکانند صواب باشد
در جمله علاج این علت بعلاج سرسام نزدیکست و نخست ضمادها و نطولهای رادع بکار دارند و اندر آن افراط نکنند تا اماس
صلب نشود و داروهای رادع ازین نوع باید عدس مقشر و لسان الحمل و عصارهٔ او و عنب الثعلب و عصارهٔ او و برگ او
و اسپغول و برگ خرفه و عصارهٔ او و کسنی و عصا الراعی و طحلب و تراشه کدو و آرد جو و روغن گل ازین همه آنچه حاضر بود بکوبند
و بروغن گل چرب کنند یا بدین اتفاق و نیم کرده را بر زهار و حوالی آن می نهند و بعصارهٔ لسان الحمل و غیر آن بر روغن گل
آمیخته و نیم گرم کرده حقنه کنند یا پشم پاره بدان آلوده کنند و بخویشتن بر می دارند و آب خوشنیم با روغن گل آمیخته اندر رحم نطولی سخت

اقاقیا ضمادی سودمند است با زیت یا روغن گل و کوفته و مهرا کرده پخته خشخاش سودمند بود سخت سودمند نیز و دروی نافع است
و از پس این ضماد بزودی داروهای نرم کننده بکار برند و چیزهای تحلیل کننده یا رادع همی آمیزند و ببندند با روغن گل آمیخته
نیم گرم کرده نطول کنند و خطمی و تخم کتان و خشک و تخم هزار اسفند در آب بپزند و طبیخ آن با عصارهٔ لسان الحمل و غیر آن بیامیزند
و بشم پاره بدان تری کنند و بخویشتن بر می دارند و ثفل آن بکوبند با برگ خرفه و لسان الحمل و غیر آن ضماد کنند پس ضماد
از اکلیل الملک پخته و مهرا کرده و کوفته و با زردهٔ خایه و روغن ناردین و روغن زعفران سازند و آخر همه داروها تحلیل کننده
بکار دارند چون شبت و حلبه و اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و روغن شبت و روغن بابونه و روغن خیری و مانند آن
اشق و مقل و میعه تر بارزد و مر و علک الانباط و مغز ساق گاو و پیه بط و پیه مرغ و روغن سوسن و روغن سداب در آخر علت
حرارت که آماس زایل شده باشد بکار داشتن روا بود و اگر بدین کفایت نشود و دبیله خواهد گشت و علامتهای ریم گرد
پدید آید لعاب تخم کتان و لعاب حلبه و لعاب خطمی نیم گرم کنند و بدان حقنه سازند در رحم و حلبه و آرد گندم با انجیر در شیر تازه
بپزند و اندکی سرگین بر افکنند و از بیرون ضماد سازند و پوسته شیافها که از علک البطم و زوفا و بارزد و روغن گاو کهن
کرده باشند بر رحم میدارند تا پخته شود و سر کند پس نگاه باید کرد اگر ریم از سوی مثانه بیرون آید با بول بیمار را شیر تازه
باید داد با اسبغول و جلاب با تخم خربزه کوفته و پخته و بنادق البزور و اگر از سوی روده همی آید با براز آمیخته حقنها نرم
باید کرد و علاج قروح الامعا که در جایگاه خویش یاد کرده آمده است کردن و اگر ریم از رحم می پالاید و شسته شد باید
مرهم باسلیقون را با روغن گاو بگدازند و حقنه کنند در رحم و اگر ریم گنده بود علاجها قروح رحم بکار دارند چنانکه در علاج افراط طمث
یاد کرده آمده است و اگر خواهند که زودتر کرده شود ضمادی بر نهند از انجیر و تخم کتان و اکلیل الملک و هر بامداد دو دو دانگ صبر
دو دانگ زعفران حب کنند و بگیرند و چون دبیله پخته شود و سر کند بگیرند اسبغول پنج درم تخم مرو یک درم تخم خطمی و تخم خیارین
از هر یک چهار درم صمغ و کثیرا و نشاسته و مغز تخم خربزه از هر یک سه درم گل ارمنی ده درم همه بکوبند مگر اسبغول که البته نکوبند
و تخم مرو او هم نکوبند و بیامیزند جمله شربتی سه درم با جلاب خام و روغن گل بامداد و شبانگاه و اگر با شیر خر دهند روا بود
صفت داروی که به پشم پاره بخویشتن بر دارند از سوی پیش آماس گرم را نشانده بگیرند مرهم داخلیون و با روغن گل
بیامیزند و لختی عصارهٔ لسان الحمل یا عصارهٔ کسنی یا عصارهٔ عنب الثعلب یا شیر زنان با وی بیامیزند و بکار برند و گاه باشد که
بعوض این عصارها عصارهٔ کرنب بکار دارند صفت داروی دیگر بگیرند پیه بط و با روغن گل بگدازند و لختی رب سوس
سوده در وی حل کنند و بکار برند صفت داروی دیگر که درد نشاند بگیرند تخم خشخاش کوفته و با شیر تازه بپزند و با بهتر
بکوبند تا چون مرهمی شود و گلسرخ سوده و زعفران از هر یک مقداری بر وی افکنند و موم مصفی با روغن گل بگدازند و همه را
در هاون بمالند تا چون یک چیز شود و بکار برند صفت داروی دیگر نشاننده بگیرند گلسرخ خشک چهار درم تخم کتان و نشاسته

از هر یک

از هر یک و یکدرم زعفران دو درم همه را بکوبند و بپزند و بمیخته و روغن گل و شیر خر بیامیزند این همه داروها که یاد کرده شد بپشم پاره نحو برنشستن
بردارند **صفت** ضمادی که آماس سخت را نرم کند و خواب آرد و درد بنشاند بگیرند بهار خشخاش بزرگ تازه پنج عدد و نیم کوفته
و در مسحقه کنند و بنهند یکشبانروز پس بپزند تا مهرا شود و بپالایند و بگیرند مر و کندر و افیون از هر یک یکدرم سلیخه کوفته و بیخته
سه درم مغز کوزن و پیه مرغ آبی از هر یک چهار درم روغن گل بنگ و تیه داروهای خشک بکوبند و بپزند و بدین میخته بر افکنند
و در هاون بسایند و بپشم پاره نحو نشستن بردارند و با آماس رحم چیزی نشاید داد که حیض آرد نخست آماس را فرونشانند و باخر
حیض فرود آوردن **باب سیوم اندر آماس بلغمی اندر رحم و علاج آن** فرق میان آماس گرم خونی و بلغمی آنست که
بلغمی بگرانی بود و درد کمتر باشد و زهار و حوالی آن و عضلهای شکم همه سست و مترهل بود و همه علامتهای بلغم که معلوم است
ظاهر بود نخست قی باید فرمود تا ماده بلغم کمتر شود و هر چه اندر آماس کرده و مثانه گفته آمده است علاج اینست
باب چهارم اندر آماس صلب و سرطان در رحم و علاج آن آماس صلب را بلمس بتوان دانست و علامتهای دیگر آنست
که مجری بول و براز گرفته شود و هر دو دشوار بیرون آید و درد اندک باشد و تا سرطان نگردد درد صعب تولد نکند و درد سرطان
باصعبی دردی و خلنده بود و درد بر زهار و بیغولهای ران و بندگشادگان برین بازدهند و باشد که بحجاب سینه براید و باشد
که درد چشم و درد صدغها پدید آید و بیماری ضعیف و لاغر شود خاصه ساقهای او و پشت پای آماس کند و باشد که شکم بزرگ شود
همچون شکم خداوند استسقا و باشد که استسقاء راستین بدید آید و آماس سرطانی صلب و ناهموار بود و رگهای او چون علت
دوالی بر خاسته بود و رنگ آماس تیره باشد و بسبزی گراید یا برنگ ارزیز باشد یا رنگ دردی شراب دارد و باشد که
خداوند این علت را تبی آهسته گیرد و هر چند درد سخت تر گردد تب سوزان تر میشود و اگر سرطان ریش گردد ریمی شوخناک
و ناهموار بیرون آید و باشد که صدیدی سبز و گنده میپالاید و باشد که خورده شود و خون صرف بپالاید و گمان افتد که حیض است
و نباشد و سبب ریش گشتن آنست که ماده آماس سودائی ناطبیعی بود و از سوختن اخلاط تولد کرده باشد یا خلطی تیز بادی
آمیخته بود و نگاه باید کرد که چیزی بالوده شود و تب ساکن گردد **علاج** اما علاج آماس صلب آنست که رگ باسلیق زنند و باندازه
قوت خون بیرون کنند پس استفراغ سودا می کنند بنقیع و مرهم داخلیون و باسلیقون بلعابه لبط و مغز بز کوهی و مسکه گوسفند
بگدازند و مقل حل کرده با آن بیامیزند و روغن نرگس بر چکانند و بسرشند و ضماد کنند و بپشم پاره نحو بردارند و اگر روغن نرگس
حاضر نباشد روغن سوسن و روغن شبت و روغن اقحوان و روغن بابونه و روغن حلبه و روغن بیدانجیر و روغن سه خراطی و
خرد جسپی و روغن کتان بردارند و اگر خواهند که ضماد گرم تر و قوی تر بود جند بیدستر و صبر و بیز مایه خرگوش و زعفران و اقحوان
و علک الانباط و صمغ بادام زیادت کنند و اگر درد صعب بود خطمی تازه و برگ خرفه و عنب الثعلب بپزند و بروغن گل چرب کنند
و ضمادی کنند و آب نیم گرم با روغن گل و شیر زنان و آب گشنیز تر و آب برگ خرفه حقنه کنند شیخ رئیس میگوید برگ کبر و عنب الثعلب کرده

ضمادی سودمند است و آزموده و می گویند نزدیک من آنست که برگ کرنب و شکوفه او درین علت ضمادی موافق بود و اندرین
مرا شبهتی است می پندارم که این از تصحیف ناسخ افتاده است و ابو عبید جرجانی اندر ترجمه قانون هم نیز میگوید هم
تصحیف است ثوالحمر دالحسن خوانده است و فهم کرده و اندر کتب دیگران همی آید نان نمک ناکرده و اگر نباشد خمیر نمک ناکرده
ونمک ناحله سه بماء العسل بسایند با برگ کبر و مرهم باسلیقون و این لایق است و اگر در قانون الجبن الرطب غیر الطلح آورده
بودی قبول توانستی کردن از بهر آنک داروها که درین علت بکار دارند بنرمی چون داروهای چشم باید و پنیر تر نمک ناکرده
بر چشم دردمند نهادن سودمند بود اما چون آماس سرطانی گردد رگ باسلیق باید زد و گاه گاه رگ صافن زدن و استفراغ
سودا کردن برفق و تدبیرهای تری فزاینده مشغول شدن و آب گشنیز تر کراث کنی در میان فهر و صلایه سرب بسایند چندانک
آب کبودی گیرد و بدان حقنه کنند اندر رحم و هرگاه که درد صعب شود بشیر زنان و روغن نیم گرم حقنه کنند و مرهم الرسل را
درین علت خاصیتی عجب است و نخست مزاج را بداروهای گرم و سرد می باید آزمود اما از داروهای گرم که در درد بند داگر
ریش گشته باشد سودمند بود طبیخ حلبه است نیم گرم حقنه کنند در دبنشانند و موم روغن که از موم زرد در روی روغن زیت کنند
واین روغن روزی دو سه در جایگاهی مسین داشته باشند تا اندکی قوت زنگار گرفته باشد از بیرون طلی کنند نافع بود
واز داروهای سرد خشخاش وکشنیز و عنب الثعلب و روغن گل و سپیده خایه است بر تخته سرب سوده ضماد کرده و اندر آن
که خون آمدن گیرد و عصارهٔ لحیة التیس و گل ارمنی و سپیدهٔ ارزیز با عصارهٔ لسان الحمل آمیخته حقنه کنند باب بیست و سیم اندر
اختناق الرحم و معالجات آن

اختناق الرحم علتی است مانند صرع و غشی و مبداء آن از رحم بود در عصبهای آن است و با دل
و دماغ و حجاب و سینه مشارکت و سبب این علت در بیشتر وقتها حیض گرفتن و نایافتن جماع بود خاصه آنهاکه با شوهر
بوده باشند و عادت کرده و از آن عادت بسببی از سببها بازمانده و زنان دوشیزه نورسیده را که حیض ایشان تمام بیاید
بود در این علت بسیار افتند از بهر آنکه هرگاه که حیض کمتر آید یا باز ایستد رگهای رحم ممتلی گردد و غلیظ شود و رحم هم باز نشیند
و تشنجی در وی پدید آید و باشد که بیکجانب میل کند و المی تولد کند و باشد که آن ماده از رگها در جرم رحم بتراود و از آن بخاری
تولد کند و ماده حیضهای دیگر بدو می رسد و گذر نیابد و بعضی هم در رگها و حوالی آن بماند و محقق شود و بعضی باز گردد و در همه تن
پراکنده شود اما آنچه در رحم و حوالی آن محقق شود مستحیل اگر مزاج اصلی سرد باشد استحالتش بسردی و غلیظی بود و اگر مزاج
اصلی گرم بود استحالتش بسوختگی و عفونت بود و این کمتر بود و این بخارها که ماده از غلیظ بود و از ماده سوخته ببالا بر آید
انواع غشی و صرع و دلتنگی و ضجری تولد کند از بهر آنکه رباطهای رحم بجایها پیوسته است دم زدن از حال طبیعی بگردد
و دمادم ضیق النفس و خفقان پدید آید و باشد که نفس فرو گیرد و همچو مرده بیفتد و باشد که یکبارگی نفس منقطع شود
و ناگاه بمیرد و آفتها که از بازگرفتن حیض افتد سلیم تر از آن باشد که از نایافتن جماع و احتباس منی افتد و اگرچه تولد منی

از خون بود منی استحالت را قابل تر از خون است همچو شیر که تولد او از خون است و استحالت قابل تر از وی است و آنچه از ماده حیضها
و دیگر برحم می‌رسد و گذر نیابد و باز می‌گردد و در تن پراکنده می‌شود و از وی تبها و آماسها و درد اندامها و صداع و دوار و سدر
و وسواس تولد کند و از بهر آنکه این علت صعب‌تر از غشی ساده است نخست درین علت غشی پدید آید پس بصرع و سبات و سکته
ادا کند و باشد که نوبتها حرکت این علت دیر ادیر بود و باشد که زود از زود بود و متواتر شود و آنچه متواتر شود از وی خلاص نبود
هرگاه که نوبت این علت نزدیک شود نخست اندیشهای بد و تدبیرهای ناصواب بود بخاطر می‌آرند و درد سر و خفقان و خیرگی
چشم و دوار و طنین پدید آید و نفس از حال طبعی بگردد و رنگ و روی از حال بحال می‌شود و اندر لب و دهان و بینی و رخساره
حرکتهای بی‌مراد و ناهموار پدید می‌آید و دندان بر هم می‌زنند و می‌خایند و آواز نتوانند داد و آنچه می‌گوید دشوار فهم کند و حس آن
میفرماید که چیزی از حوالی رحم او بالا بدمی آید و از درد پشت خالی نباشد و از علامت آنکه ماده این علت خلطی غلیظ است
آنست که خداوند علت پیوسته کسلانی باشد و خواب بر وی غلبه دارد و فراموش کار بود و در حال حرکت علت چون
خفته باشد چشمها فراز کرده و باشد که چشمها و دهان باز کرده بود و هوش با او نباشد و عرقی اندک و ناهموار بر تن او پدید آید
و باشد که قی کند و بلغم براندازد و راحت یابد و بهوش باز آید و علامت آنکه ماده سوخته است آنست که تشنگی بر وی غلبه کند
در حال حرکت رطوبتی از رحم فرو آید و از آن راحت یابد و چشم و روی سرخ کند و از تب و درد چشم خالی نباشد
و علامت آنکه سبب این علت باز گرفتن حیض است آنست که حیض نباشد و اندر پستانها شیر پدید آید و علامت آنکه
سبب علت احتباس منی است آنست که گاه باشد که در حال حرکت علت رطوبتی از رحم فرود آید و از آن راحتی یابد
و باشد که قابله دست برحم او برد و دغدغه کند و رطوبتی از آن جدا گردد و از آن خلاص یابد و فرق میان این علت و صرع
راستین آنست که خداوند صرع راستین زبان خاید و کفک اندازد و آواز نرم از وی بر آید و درین علت ازین نوع هیچ نباشد
جز آنکه تشنجی کند و رنگ و روی و نفس او بگردد و از خویشتن غافل گردد و اگر کفکی بر آید در حال ساکن شود و هرگاه که بهوش
باز آید از حال خویش و آنچه شنیده باشد حکایت تواند کرد و فرق میان این علت و سکته آنست که حس خداوند سکته
باطل شود و حس خداوند این علت بعضی بر جای باشد و غلیظ که خداوند سکته را بود و یرا نباشد و فرق میان این علت
از حال بحال میگردد و نبض خداوند لیثرغس ممتلی و موجی باشد و نبض این علت متمدد و متفاوت بود و چون قوت
ساقط شود و متواتر و بی نظام گردد **علاج** اگر سبب باز استادن حیض باشد و علاج آن چنانکه در باب احتباس طمث
یاد کرده آمده است می باید کرد و نگاه می باید داشت اگر علامتهای خونی ظاهر باشد رگ باسلیق و رگ صافن باید زد
و بر روی ران و ساق حجامت باید کرد و در طبیخ بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و مرزنگوش و لبلاب می‌نشینند
و روغن بنفشه و روغن سوسن بهم آمیخته بر زهار و حوالی او می‌مالند و بپشت ماده بخوشتن بر میدارند و بویهای ناخوش

بعضی

به بینی برداشتن و رحم را بخور ناخوش بقمع دود کردن چنانکه معلوم است و آب تخمها و چیزهای ادرار کننده دادن و اگر سبب علت خلط غلیظ و نایافتن جماع بود تدبیر لطیف باید کرد تا طبیعت ماده را هضم کند و اندامها فرو سوین مالیدن و بستن و اطراف بطبیخ بابونه و شبت و اکلیل الملک و غیر آن شستن در حال حرکت این علت از بن ران تا بقدم به بستن و قدمها در آب گرم نهادن و بنمک و خردل مالیدن و محجمه بر روی ران و ساق نهادن تا ماده را فرو کشد و بوبهای ناخوش به بینی برداشتن چون قطران و جندبیدستر و جاوشیر و سکبینج بارزد و چراغ کشته و بخورها ناخوش سوختن چون مقل و کندنا و سم و کوکرد و پشم و آنچه بدین ماند و در طبیخ الخذان و قیسوم و حلبه و کرنب و هزار اسپند و شبت و اکلیل الملک و تخم کرفس و سعد و محلب و قسط و برگ غار و بابونه و اذخر و سداب و نانخواه و عاقرقرحا و سلیخه و پودنه جویباری و مانند این نشاندن و بدان تکمیل و تنطیل و زنی قابله را فرمودن تا شیافی از کرمدانه و بلبل و غیر آن بروغن حب الغار یا بروغن سوسن چرب کند و بفم رحم رساند و دغدغه کند بسیار تا باشد که رطوبتی سودازوی فرود آید و خلاص یابد و اگرچه این دغدغه از المی خالی نباشد اما لذتی دهد که انزال افتد و سبب خلاص بود و پلید و فرفیون درین باب سخت قوی است در حال رطوبتی فرود آرد و غالیه را نیز درین باب منفعتی عجب است و سنجر بنا مقدار یک فندق بروغن حب الغار یا بروغن سوسن بفم رحم رساندن سودمند بود و در حال سلامت با یارهٔ فیقرا و شحم حنظل و ایاره روفس و شادریطوس و حب شبطرج و حب منتن و حب اصطمخیقون و ایاره لوغاذیا استفراغ باید کرد چند بار و معجون النجاح پیوسته بکار داشتن و از پس استفراغ سنجرینا و دحمراوفلافلی و کمونی و کلکنج اندر طبیخ انیسون یا در طبیخ لوبیاء سرخ یا در آب سداب تر یا در طبیخ پنجنکشت سودمند بود و غاریقون در شراب انگوری یا در ماء العسل و جندبیدستر اندر ماء العسل سودمند بود و سرکه عنصل و سکنگبین عنصلی ترش سودمند بود و دو درم داذی اندر شراب قوی سود دارد و تدبیر آن کردن که بیمار را بشوهر رسانند سخت صواب باشد صفت شیافی سودمند بگیرند میعه تر سه وقیه بلبل و کندر از هر یک یک وقیه پیه بط چهار وقیه تخم الجزر چهار مثقال شیاف کنند چنانکه رسم است و حقنهای گرم که رطوبت را فرود آرد و بادها را تحلیل کند چنانک یاد کرده آمده است هر نوبت بکار می باید داشت باب ششم اندر آبی که در رحم جمع شود و علاج آن علامتهای گرد آمدن آب در رحم آنست که حیض باز ایستد و در شکم قراقر پدید آید خاصه بوقت حرکت و در فرط سوی شکم آماسی نرم و حالی همچون حال خداوند استسقا پدید آید و باشد که گمان افتد که آبستن است و گاه گاه رطوبتی از رحم همی بالاید علاج این علت داروهای حیض گشاینده و ادرار کننده باید کرد و اندر طبیخ آبی نشاندن سودمند بود و ضمادی که در استسقاء زقی بکار برند درین باب سودمند بود و حقنها و شیافها که حیض را بگشاید و آب ناخنی آرد سودمند بود و خربق سپید برداشتن نافع بود باب هفتم اندر ورمهای غلیظ که در رحم پدید آید و علاج آن سبب این علت یا از زخمی و آسیبی بود یا دشواری زادن که الم آن مزاج رحم را ضعیف کند

بیمار را حقنه

یا سرما سخت بدو رسد و سوء المزاج سرد غالب شود و فم رحم را سرد کرداند و ماده بادها اندر فضاء رحم یا در زاویه های آن بماند
یا درمیان لیفهای آن بکشود و این عسرتر بود از آنکه در زاویه های نرم بود و باشد که بادها چنان غلبه کند که تمدد آن بران و زهار
و بغولهای ران باز دهد و بحجاب و معده برآید و حالی همچون حال استسقاء طبلی پدید آید و باشد که از جای بجای همی گردد و قراقر
میکند و می خلد و ضربان می کند و هرگاه که چیزی گرم تکمید کند ساکن شود و باز معاودت کند و باشد که تا آخر عمر درین علت بماند
و علاج نپذیرد بهیچ وجه **علاج** نخست با یارهٔ فیقرا و یا یارهٔ لوغاذیا و یا یارهٔ ارکاغانیس استفراغ باید کرد و از پس استفراغ
سکنجبینا اندر طبیخ اصول و بزور دادن و روغن سداب و روغن شبت گرم کردن و در طبیخ سداب و تخم بنجنکشت و قنطوریون
و زیره و برنجاسف و مرزنکوش و بودنهٔ دشتی و تخم کرفس و نانخواه و سلیخه و مانند این نشاندن و مقل را با ثفل این طبیخ
ضماد کردن با روغن سداب و هرچه در علاج بادها که در قولون کرده و مثانه پدید آید یاد کرده آمده است اندرین باب سودمند بود
و گفته اند منی مرد که در رحم مستعمل کردد و او را قبول کند این بادها بشکند و هم در علاج بادهای رحم آورده اند که هر بامداد یکدرم و نیم
دحمرتا و دو درم مقل و یکدرم زیره و دانکی علک بکار داشتن نافع بود **باب هشتم اندر انقلاب الرحم و علاج آن**
سبب این علت دو نوع است یکی آنکه قوتی عظیم برحم رسد چون دشوار زادن و ظهور قابله یا بانگی عظیم کردن یا چیزی گران
برداشتن یا از جای بلند افتادن و جستن یا زخمی و آسیبی رسیدن ناگاه چیزی دیدن یا آوازی عظیم شنیدن که ازان بترسد
چنانکه مثلا ناگاه در پیش خویش ماری بیند یا دیواری بشکند و خانه بیفتد دوم آنکه رطوبتی غلبه کند بر رباطهای رحم سست گردد
و بر ولغزد یا قرحه بوده باشد و رباطها را خورده و تباه کرده و بسیار باشد که رحم بجملگی بیرون افتد این علت را بتازی انقلاب الرحم گویند
و عفل نیز گویند و خداوند این علت عفلا گویند بسیار بود که رحم بزرگ شود چنانکه مردم را خایه بزرگ شود و اهل لغت آنرا نیز عفل گویند
و قرن نیز گویند و خداوند این علت را عفلا و قرنا گویند **علامتها** انقلاب رحم آنست که در زهار و معده و پشت و حوالی آن
دردی عظیم بود و باشد که با این دردها تب آید و باشد که کزاز و رعشه تولد کند و ترسی دردی پدید آید بی سببی و حس آن همی آید
که چیزی گرد شده اندر زهار او نهاده است قابله و خداوند علت آنرا بانگشت تواند یافت و هرگاه که تمام گردد و باطن
رحم ظاهر شود منفذ آنرا بتواند یافت و هرگاه که مسترخی شده باشد و فرو لغزیده و بشکل خویش مانده منفذ آن پدید بود و گاه باشد
که بول و براز باز گیرد بسبب آنکه رحم منفذهای بول و براز را بفشارد و زحمت کند **علاج** این علت اگر نو باشد و خداوند این علت
جوان بود امید توان داشت که علاج پذیرد چون کهن گشت دشوار علاج پذیرد اما نخست حقنه کند تا امعا از ثفل پاک شود و به
زحمت آن از وی دور کرداند و هرگاه که یک منفذ گشاده و برداخته شد منفذ دیگر گشاده گردد و بول بآسانی بیرون آید
و چون روده و مثانه برداخته شد زحمت هر دو دور گشت رحم را بآسانی بجای باز توان برد و طریق بجای باز بردن آنست
که خداوند علت مستلقی بخسپد یعنی بپشت باز خسپد و رانها را از هم باز گیرد و پشم پارهٔ مرغزی پاکیزه نرم به پیچند بر سان

پلیته بهموله وآنرا بخویشتن دارد وزخم را بدان پلیته بجای باز برد بمدارا پس پشم پاره دیگر بعصاره اقاقیا یا بشرابی که چیزی
قابض دروی حل کرده باشد تر کنند و بر فم رحم نهند و پشم پاره دیگر بسرکه آب تر کنند و بر فرج و زهار نهند و بر پهلو بخوابانند
و رانها بهم باز نهند و آن پشم پاره نگاه دارد و محجمه بر کمرگاه و بر فرو سوی ناف نهند و بمزند و خون بیرون کنند و عطری خوش
بویانند تا رحم میل ببالا کند و از بوی ناخوش نگاه دارند تا رحم از آن بوی کریز بجوید و فرو سوی میل نکند و دو روز همچنین بگذارند
و روز سیوم آن پشم را بدل کنند و آن بدل را بشرابی که دروی برگ مورد و گل و اقاقیا و ناربوست و غیر آن جوشانیده
باشند تر کنند و آنرا نیم گرم بخویشتن بردارد و هم بر آن سان و همچنان پشمی دیگر بدین شراب تر کرده بر فرج و زهار نهند و هم
چنان شیشه محجمه بر نهند و هم بران شکل بخسپد چندانکه تواند پس او را اندرین شراب مذکور و آبهاء قابض می نشانند و نطولهای
قابض بکار میدارند و ضمادهای قابض بر می نهند و در طبیخ برگ مورد و برگ گل و از خود می نشانند چنانچه بحسب حاجت بدهد صواب بینند

باب نهم اندر علت رتقا و علاج آن رتقا زنی را گویند که فم رحم او غشاء رسته باشد چنانک مرد با وی صحبت نتواند کرد
و باشد که گوشتی فزونی باشد چون غضه و باشد که قرحه بوده باشد و جراحت آن رسته چنانک هیچ منفذ نماند و باشد که
از آفرینش آمده باشد و هرگاه که رحم را هیچ منفذ نباشد که خون حیض بدان بیرون آید هنگام بلوغ و حیض آمدن چون مادهٔ حیض
آنجا رسد و منفذ نیابد بازگردد و در تن پراکنده شود و از آن بادها و بیماریهاء صعب تولد کنند و هلاک شود **علاج** این علت
جز با آهن و دستکاری نیست و این چنان بود که آنرا که غشا پدید آید هر دو لب فرج را بدو انگشت که آنرا ابهام گویند از هم باز گیرند
و از هم باز کشند چندانکه اگر غشاء رقیق بود بدرد و اگر غشاء غلیظ بود میانه آنرا بمقصای بشکافند و اگر غشا دور فرو باشد
بصنارها بگیرند برفق و نگاه دارند و بشکافند و در نگاه داشتن آن غشا بر صفاده هیچ قوت نکنند تا انقلاب رحم نیفتد
و اگر گوشت فزونی بود بمقصی آنرا ببرند و بردارند پاکیزه چنانک هیچ باقی نگذارند و از لب فرج هیچ نبرند پس پشم پاره
بروغن زیت و بشراب قابض تر کنند و بر میان هر دو لب فرج نهند نیم گرم و سه روز بگذارند و اگر حاجت باشد بماء العسل
می شویند و مرهمهاء رویاننده بکار دارند و احتیاط کنند تا چون جراحت درست گردد فم رحم دیگر باره بسته نگردد و چون جراحت
درست شد جماع فرمایند و آنرا که این علاج خواهند که در نهت بنشانند نشست بمسندی باز نهاده و زانوها برافراشته و ساقها
بخویشتن باز گرفته و رانها بشکم باز نهاده و هر دو دست بزیر هر دو زانو در آورده و او را برین شکل به بندند بنوارهای نرم پس
این علاج کنند و اگر غضروف باشد مشکل تر باشد **باب دهم اندر درازی بظر که زنان را افتد و علاج آن** زنان را بر فرج فزونیست
آنرا ختنه کنند آن فزونی را ببرند و بتازی آنرا بظر گویند و زن ختنه ناکرده را بظرا گویند و زنانی باشند که ختنه ناکرده بمانند و بظر
ایشان دراز گردد و چیزی همچون قضیبی پدید آید مجامعت را نشاید و نخاسان کنیزکی را که بدین صفت بود گویند استخوان دارد
و آن این بظر بود که همچون قضیبی پدید آمده باشد و این بظر زمستان کوتاه گردد و چنان بهم باز نشیند که ناپیدا شود و تابستان دراز تر گردد

وبهتر پدید آید بدین سبب این علت بزمستان پوشیده تر باشد و بعضی زنان باشند که بدین نظر بازنان مجامعت کنند
و از صحابنس و جالینوس برین کواهی میدهند و اسدویس این را منکر است علاج این هم با آهن و دستکاری توان کرد
و آنرا از اصل بر باید داشت چه اگر لختی بماند خون بسیار برود و ساقط کردد گفتار بیست و یکم اندر بیان کردن و احوال درد پشت
و تهیگاه و کشادن مهرها که بتازی ریاح الافرسه کویند و عرق النسا و نقرس و دوالی و داء الفیل و این گفتار ده باب است
باب نخستین اندر درد پشت و تهیگاه و معالجات آن اسباب درد پشت هفت نوع است یکی سوء المزاج
سرد ساده دوم مادهٔ غلیظ و خام اندر عضلها و وترها اندرونی و بیرونین که کرد مهرها پشت درآمده باشد سیوم رنج و ماندگی
چهارم بسیاری جماع پنجم امتلاء آن رگ بزرگ که در پشت بود ششم ضعیفی و لاغری گرده هفتم مشارکت رحم چنانک
بعضی زنانرا بوقت حیض باشد و اسباب درد تهیگاه در بیشتر حالها بادی غلیظ بود یا بلغم خام علامتها اما علامتهای
مادهٔ خام آنست که بحرکت و ریاضت ساکن شود و اندک اندک پدید آید و دشوار بر توان خاست و درد با گرانی بود و باشد که
حس سرمائی یابد اندر جایگاه درد و علامتهای باد آنست که درد خلنده بود و با گرانی نباشد و طعام بادناک زیان دارد
و علامتهای سوء المزاج سرد ساده آنست که حس سرماهی یابد و گرانی نباشد و از چیزی گرم که بدو رسد راحت یابد و آنچه
از ماندگی و رنج و از بسیاری جماع بود اسباب آن از پیش رفته و آنچه از ضعیفی و لاغری گرده بود علامتهای آن در ضعیفی گرده
و لاغری آن یاد کرده آمده است و نقصان قوت مجامعت بر آن کواهی دهد و آنچه بمشارکت رحم بود احوال رحم از آن خبر دهد
و آنچه از امتلاء رگ بزرگ بود و دردی باشد با حرارت و ضربان در ازاء پشت و اگر دست بجایگاه درد میرسد علامت آن باشد
که ماده اندر عضلها و وترها بیرونست و اگر نمیرسد علامت آن باشد که ماده اندر عضلها و وترها اندرونست. علاج اما اگر سبب
مادهٔ خام باشد علاج وی نزاشیدن ماده باشد بماء الاصول بروغن بیدانجیر و استفراغ بقی و داروهای مسهل چون حب منتن
و حب سکبینج و ایارهٔ فیقرا مرکب با شحم حنظل و تریاق اربعه را درین جایگاه خاصیتی خوبست و نخود سیاه هر شب تر کرده
و بامداد آب آن با وج و روغن گاو و انگبین خوردن سودمند بود خاصه اگر دو هفته پیوسته میخورند اگر وج را نیم کوفته کنند
و شبانگاه با نخود تر کنند و بامداد جوشی بدهند و بپالایند و انگبین و روغن گاو افکنند صواب باشد و طعام نخوداب و هلیون
خوردن سودمند بود و روغن فرفیون و روغن قسط و روغن سوسن و روغن سداب مالیدن سودمند بود و نخست پشت را
بکرباسی درشت بمالند پس روغن گرم کرده در وی مالند و ضمادهای گرم که از مقل و اشق و از جاوشیر و سکبینج و
جندبیدستر و فرفیون سازند و روغن حب الغار و روغن سداب سودمند بود و ضماد خرزهره درد پشت کهن را سود دارد
و اگر سبب باد بود ماء الاصول و روغن بیدانجیر سودمند بود و حب نافع بود بدین صفت بگیرند حلبه و حب الرشاد و تخم
کرفس و نانخواه و زنجبیل از هر یک برابر سکبینج همسنگ جمله همه را بکوبند و بسرشند چنانکه رسم است و هر بامداد ... ی.

سا قوت ص

دو درم محجور بند و اگر بسبب سوء المزاج سرد ساده بود مزاج را بدل باید کرد و سنجربنا و تریاق اربعه و تریاق بزرگ و مثرودیطوس
سخت نافع بود و اگر بسبب رنج و ماندگی باشد آسایش باید جست و طعامهای سبک و لطیف خوردن و گرمابه و روغن شبت
و روغن بابونه بکار داشتن و اگر بسبب بسیاری جماع یا ضعیفی لاغری گرده بود علاجها که در جایگاه یاد کرده آمده است
می باید کرد و اگر بسبب امتلاء رگ بزرگ بود که در پشت است رگ باسلیق و رگ مابض باید زد و روغن گل مالیدن و طعام سبک
خوردن

باب دوم اندر بیرون آمدن مهرهٔ پشت از جای خویش و علاج آن

مهرهٔ پشت که از جای خویش برود باشد
که بیرون آید و بتازی آنرا احدبه گویند و باشد که باندرون شود آنرا القعس گویند و باشد که بیک جانب رود آنرا التوا گویند و اسباب آن
در بیشتر حالها رطوبتی بود روان همچون رطوبتی که ازان فالج خیزد یا رطوبتی باشد غلیظ همچون رطوبتی که ازان تشنج بلغمی خیزد
یا بادی بود غلیظ که مهره را بگشاید یا آماسی بود از اندرون که مادهٔ آن غشاء اندرونی که آنرا صفاق گویند بکشد و مهره را
از جای ببرد و هر کودکی که مهرهای سینهٔ او گشاده شود و از جای برود دم زدن او ناطبیعی گردد از بهر آنکه اندامهای دم زدن او
از نهاد طبیعی شود و بقراط می گوید من اصابه حدبه من ربو او سعال قبل أن ینبت فانه یهلک هر کودکی را که سرفه و ضیق النفس باشد
و پس مهرهٔ سینهٔ او از جای برود و حدبه پدید آید پیش ازانکه بالغ شود هلاک گردد این از بهر آن بود که مادهٔ سرفه و ضیق
النفس انتقال کرده باشد و خراجی عظیم و مزمن تولد کند و این خراج مزمن از بهر آن باشد که مادهٔ او پس غلیظ بود و اگر غلیظ
نبودی مهره را از جای نبردی و حدبه نکردی و سبب آنکه کودکان را مهره گشاده گردد و حدبه تولد کند آنست که ایشان را طعام دهند
هنوز بوقت طعام دادن نارسیده و بدان سبب اخلاط ایشان غلیظ گردد و بسینه و پشت میل کند و مهره از جای ببرد و حدبه افتد
حدبه را ساق باریک شود از بهر آنکه مهره از و ببرود و بعضی منفذها که غذا در وی گذرد و به اندامها فرو سوی آید تنگ تر شود و نصیب آن عضو
از غذا اندک باید بدانجا رسد و بسیار باشد که سبب تولد حدبه زخمی و آسیبی و سقطه باشد

علامتها اما علامتها دو غلیظ آنست
که تدبیرهای گذشته همه تری فزاینده کرده باشند و سحنه و نفس بران گواهی دهد و اگر روغنی در وی مالند آنرا نشف نکند یعنی
در نخورد و علامت آماس آنست که در وی خلنده باشد و تبها مختلف آید و آنچه سبب آن زخمی و آسیبی بود این علت از پس بدید آید

علاج اگر سبب علت ماده غلیظ باشد علاج آن علاج فالج است نخست استفراغها باید کرد بداروهای مسهل چنانک
در علاج فالج یاد کرده آمده است و لوقها زداینده چون لوق کرنب و لوق اسقیل بکار داشتن و سکنگبین عنصلی سودمند بود
و علاجهای ربو و ضیق النفس درین باب سودمند بود و ضمادهای گرم و محلل مرکب با داروها که وترها و رباطها و مهرها را قوت دهد
بکار داشتن سود دارد اما داروهای محلل چون جاوشیر است و مقل و اشق و سکبینج و حلبه و اکلیل الملک و داروهای قوت دهنده
چون اقاقیا و گلنار و گل سرخ است و آنچه بدین ماند و داروهای دیگر هست که هم گرم و گدازنده و تحلیل کننده است و هم قوت دهنده
و آن چون جوز سرو است و برگ او و برگ درخت غار و اشنه و ابهل و قصب الذریره و درین منفعت ترکیبان داروهای با یکدیگر آنست

مهرهٔ پشت

که داروهای گرم

که داروها گرم و محلل ماده‌را می گدازد و تحلیل میکند و داروهای قوت دهنده وترها و رباطها مهرها را قوت میدهد تا مهرها را بجای باز
می آرد و اگر نخست داروهای قوت دهنده بکار دارند بیم باشد که وترها و رباطها و مهرها قوت یابند و ماده را دفع کنند و از دفع آنکه بی
تحلیل باشد در اندامها، دیگر فالج و آماسها و آفتهای دیگر تولد کند اما هر گاه که نخست استفراغهای تمام کرده باشد بر داروهای
قوت دهنده اعتماد کردن روا بود و اولیتر آن بود که از داروها داروی قوت دهنده و تحلیل کننده چون جوز سرو و آنچه بدین ماند
بکار می دارند تا منفعت تحلیل کردن و قوت دادن یافته شود و اگر اقاقیا و گلنار و مانند آن بکار خواهند داشت آنرا با جندبیدستر
و برگ خرزهره و وج و حب الغار و مانند آن ترکیب باید کرد و از روغنها روغن سداب و روغن فرفیون سودمند بود **صفت**
آن بگیرند و جندبیدستر و عاقرقرحا و شحم حنظل و فرفیون و انگزد از هر یک برابر همه بکوبند نرم و روغن سداب بگیرند یک رطل بغدادی
و ده درم ازین داروها کوفته در وی حل کنند و در آفتاب نهند یکهفته دیگر در آفتاب نهند چند کرت می بپالایند و داروهای تازه
میکنند کمترین سه بار این تدبیر کنند پس بکار دارند **صفت** روغنی که رطوبتها و بادها را تحلیل کند بگیرند ابهل و شیح و جوز السرو
و برگ مورد و عاقرقرحا و مرزنگوش و اکلیل الملک و قردمانا و اذخر و سلیخه همه را در آب بپزند و بپالایند و روغن سداب
بدین آب افگنند روغن چهار یک وزن آب باید و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس جندبیدستر و فرفیون
و ابهل سوده در وی حل کنند **صفت** ضمادی نافع بگیرند آس و وج و ابهل نیم کوفته کنند و او را در آب سرد بپزند ضماد کنند
صفت ضمادی دیگر بگیرند آس و وج و ابهل و نیم کوفته کنند و در شراب بپزند تا مهرا شود و مقل در وی حل کنند و همه را
چون مرهمی سازند و بکار برند و آنرا که این علاجها اثر نکند داغ باید کرد و اگر سبب حدبه آماسی باشد و علاج وی علاج آماسهای
صلب است و آنچه سبب آن زخمی و آسیبی بود علاج آن در جایگاه خویش گفته آید **باب سیوم اندر یاد کردن اصول وجع المفاصل
و نقرس و عرق النسا که از گرمی تولد کند و معالجات آن** سبب این دردها مادتهای فزونی بود که در پیوندها گرد آید و این علتها را
علی العموم بتازی اوجاع مفاصل گویند اما آنچه در پیوندهای انگشتان پای بود آنرا نقرس گویند و آنچه در سرین و حقهٔ ران بود و اندر
ران فرود آید آنرا وجع الورک گویند یعنی درد سرین و آنچه از سرین بران فرود آید از سوی پس و تا بشتالنگ و انگشت خرد فرود آید
آنرا عرق النسا گویند و نسا نام آن رگ است که از سرین تا بشتالنگ و انگشت خرد فرود آمده است و از بهر آنکه ماده اندرین رگ
افتاده باشد درد اندر درازی آن می رود و عرق النسا از بهر آن گویند تا عامیان بدانند و آنچه در پیوندهای دست و زانو بود
وجع المفاصل گویند و سبب گرد آمدن مادتهای فزونی در پیوندها دو نوع است یکی سببهاست اصلی و دیگر عارضی اما سببهای اصلی
سه چیز است یکی آنکه آفریدگار تبارک و تعالی جل جلاله پیوندها از بهر حرکتها آفریده است تا جانوران حرکتهای گوناگون توانند کرد و از بهر آنک
تا حرکتها آسان بود جایگاه پیوندها فراخ است و در هر پیوندی رطوبتی نرم نهاده است تا حرکتها بنرمی بود و تا استخوانها بهم سوده نشود از حرکت
چنانک دندانها بر هم سوده میشود و تا سبب حرارتی که از حرکتها تولد کند وترها و رباطها که پیوندها بدانگاه می دارند خشک نگردند و حیوان

بازنماند وبدین سبب است که هرگاه که مردم حرکت بسیار کند وازان رطوبت بیشتر بتحلیل خرج افتد پیوندها گرم شود ماندگی
پدید آید وسبب ماندگی این خرج رطوبت است وگرم شدن پیوندها وطبیعت پیوندها آنست که پیوسته رطوبتی بخویشتن میکشد
وطبیعت را برین مسلط کرده آمد واین جهت نرم داشتن پیوندها ونرم داشتن وترها ورباطها آماده می دارد همچنان که گردون کشان
وخراس بانان جایگاه گردش چوب گردون را ومیل خراس را بروغن چرب می کنند تا حرکت آن بنرمی بود واز حرکت
گردش آن آتش نخیزد ودو مهره سایان هم بدین سبب مهرها وسنگها که می سایند بآب سایند تا از حرارت سودن وگردش
سازها آتش نجهد از بهر آنکه این تیزها از بهر حرکت نشست وطبیعت حرکت آنست که ماده را در پیوندها افکند بدو سبب
یکی آنکه حرکت ماده را بجنباند وماده درجنبش آید میل بدانجانب کند که حرکت از روی بلند آمده باشد نه بینی که کشتی بانان کشتی را در
آبهای ساکن بمجرا رسانند وآنچنان باشد که آب را بمجرا بجنبانند تا گرایشی درآب پدید آید تا بقوت گرایش آب کشتی برود
از بهر آنکه آب بسبب حرکت مجرا بکشتی گرایش بسوی کشتی کند یعنی میل کردن آب سبب دوم آنکه از حرکت حرارتی تولد کند
وطبیعت حرارت کشیدن است رطوبت را بخویشتن نه بینی که حرارت سوختن پلیته چراغ روغن را چگونه بخویشتن می کشد
ومی سوزد واز فراخی جایگاه پیوندها را قوت هاضمه نیست چنانکه دیگر اندامها راست بدین سبب هر خلطی فزونی که در پیوندی افتد
در وی بماند وهضم نشود وهرچه در دیگر اندامها افتد اگر مددی بدو پیوندد قوت هاضمه آن عضو آنرا هضم کند وباشد که بعضی را دفع کند
وهیچ پیوندی از پیوندها فضله را دفع نکند وسبب آنکه در پیوندها هیچ هضم نشود آنست که قوت هاضمه را یاری از حرارت ورطوبت بود
وحرارت ورطوبت در گوشت بهتر است وگوشت از پیوندها دور است وگوهر پیوندها غضروفست واستخوان ووتر ورباط ومزاج
این همه سرد است وخشک بدین سبب هر فضله که در پیوندی افتد در وی هضم نشود وسبب آنکه پیوند فضله را دفع نتواند کرد دو چیز است
یکی آنکه طبیعت او قبول ماده است ودیگر آنکه جای پیوند فراخست هر فضله که در وی افتد آنجا بماند سببهای اصلی اینست
که یاد کرده آمد وسببهای عارضی هفت است یکی ریاضت ناکردن دوم ضعیفی معده که طعامها را نتواند گوارید سیوم طعام
ازبس طعام خوردن وچیزها ناموافق وبی ترتیب خوردن چهارم مستی متواتر پنجم شراب خوردن در ناشتا تا عصبها
وپیوندها بدان سبب ضعیف وباآفت شود ششم ازبس طعام خوردن درگرمابه شدن وازبس طعام جماع وریاضت کردن
هفتم ماده زکام ونزله که بالا فرود آید در پیوندها افتد وبسیار باشد که سبب گرد آمدن خلطهای بد در تن ودر پیوندها بازایستادن
استفراغی بود که عادت بوده باشد چون قی واسهال وخون بواسیر وحیض وغیرآن وشیخ رئیس رحمه الله در کتاب
قانون می گوید یکی از سببهای این علت آنست که قولنج را علاج کنند بر وجهی که قوت امعا قوی گردد وخلطهای فزونی را
قبول نکند واز خویشتن بازدارد وباطراف وپیوندها افکند وبسیار باشد که خشمی عظیم پدید آید واندران خشم حرکتی ناهموار کرده شود
وحرارت خشم فزونیها که در تن بود بگدازد وبحرکت ناهموار در پیوندها افتد ومن در شهر مرو مردی خردمند را دیدم که او را درد پیوندها

رنجه داشتی مرا حکایت کرد که روزی وضو میکردم تا نماز کنم کسی از خدمتکاران او چیزی تباه کرده بود او را از آن خشم آمد در خشم
حرکتی کرد و در آن حال این درد پدید آمد و بروی بماند اما سبب آنکه طعامهای ناموافق و مستیهای متواتر و طعام از پس طعام
خوردن و بی ترتیب خوردن زیان دارد و این علت آنست که فزونیهاء ناگوارنده در تن گرد آید و بر رگها بگذرد و سببهاء اصلی
که یاد کرده آمد بمفاصل شود و دردی بماند و سبب آنکه مجامعت و ریاضت از پس طعام خوردن زیان دارد آنست که
در مجامعت پیوندها را حرکت بسیار افتد و در ریاضت بیشتر افتد و پیوندها بدان سبب گرم شود و فزونیها ناگوارنده را که در تن
گرد آمده بود بخویشتن کشد و در شود و سبب آنکه از پس طعام در گرمابه رفتن زیان دارد دو چیز است یکی آنکه در گرمابه همه رگها
و پیوندها گرم و گشاده شود و اخلاط را بخویشتن کشد و غذاها ناگوارنده را بدان سبب از معده و جگر بر رگها بگذرد و اندر پیوندها ریخته شود
و دوم آنکه مادتها را که در تن باشد در گرمابه گداخته شود و در رگها روان شود و از عضوی بعضوی ریخته می شود و در پیوندها گرد
می آید و سبب آنکه ریاضت ناکردن زیان دارد آنست که پیوندها بحرکت ریاضت گرم شود و رطوبتها که در پیوندها بود بحرکت
ریاضت تحلیل پذیرد پس هرگاه که مردم ریاضت نکند و رطوبتها در تن و پیوندها بسیار گردد و بسبب دیر ماندن غلیظ شود
و دردها و آماسها و چیزهاء غریب چون گچ و سنگ و انگشت و مانند آن اندر پیوندها پدید آید و هرگاه که خلطهای فزونی
در تن گرد آید پس استفراغ اتفاق افتد که قی یا با اسهالها یا ادرار بول از قوت طبیعت یا بعلاج کردن و بول غلیظ آید
ممکن بود که این علت بدان دفع شود و اگر استفراغ اتفاق نیفتد از دو حال بیرون نبود یا خلطی فزونی در پیوندها افتد
و این علت پدید آید یا در رگها بماند و عفن گردد و تبهای عفونی تولد کند یا گوشتی نرم را زبول گیرد و آماسی و خراجی کند چنانکه
در بغولهای ران و بغل دست مادتها گرد آید و خراج گردد و مادهٔ این علت بعضی را خون بود و بعضی را صفرا و بلغم آمیخته
و این بیشتر باشد و بعضی را بلغم خام بود و این عسرتر باشد و چیزهاء غریب که یاد کرده شد چون گچ و سنگ از این تولد شد
و بعضی را مادهٔ سودائی بود و این کمتر باشد و تولد این مادتها بیشتری از فضلهٔ ثانی و ثالث باشد و این علت پیران و ناقهان را
و کسانی را که بیماریها دراز کشیده باشد و علاج بعضی ناصواب رفته باشد بسیار افتد از بهر آنک قوت هضم این گروه ضعیف باشد
و بسیار بود که این علت را این پیوندگاه سخت گردد و باشد که انگشتان بهم بچد و گوژ شود و گاهی درد صعب گردد
و گاهی ساکن تر شود و این حال خداوند مزاج گرم را بیشتر بود و بسیار بود که در میان انگشتان و در میان گاه و گوشت
فزونی پدید آید و این از مادهٔ خونی افتد و نقرس از جمله بیرونیهاست که از پدران بمیراث در فرزندان پدید آید و بسیار باشد که
که نقرس را و اوجاع مفاصل را بداروهای قوت دهند و علاج کنند تا فضله را که پدید آید قبول نکند و از خویشتن باز دارد و آن
علاج سبب هلاک باشد از بهر آنکه آن فضله که بمفاصل می آمدی باز گردد و باعضاء رئیسه شود و هلاک گرداند و این حال خداوند
نقرس صفرائی را بیشتر افتد خاصه که داروها سرد بسیار بکار دارند و اوجاع مفاصل بیشتری در فصل بهار پدید آید از بهر آنکه وقت

خداوند

زیادت شدن و حرکت کردن اخلاط است و در فصل خزان نیز بسیار باشد از بهر سبب میوها بسیار خوردن و خلطها بد
اندر تن گرد آید و طعام نیک هضم نشود و بگرما نیز مسام همه تن و گذرها اخلاط فراخ شود و بسرما شب تنگ و اخلاط از همه تن
بمفاصل فرود می آید و جمع میشود هرگاه که خداوند اوجاع مفاصل و نقرس را داء الفیل و دوالی پدید آید از علت نخستین خلاص یابند
و هرگاه که خداوند عرق النسا را اسهال افتد درد آن مدتی سهل گردد و بسیار باشد که در علت عرق النسا، و درد سرین
استخوان ران از حقه ران بلغزد و بیرون آید و گفته اند هرگاه که خداوند درد سرین را سرخی بر ران پدید آید چند سه انگشت و
خارشی سخت در انجا تولد کند و درد سرین ساکن شود و سبز بهاکه بتازی بقول گویند آرزو کند در نیت و پنجم هلاک شود و عرق النسا
و نقرس را اگرچه علاج صواب کنند و تن را از ماده آن پاک گردانند باندک مایه خلطی که افزون شود معاودت کند و ماده
عرق النسا بیشتر اندر بندگاه کند و بعصب پهن که از پس ران است فرود آید و درد آن صعب باشد و داغ کردن سودمند بود
و از آن ایمن گرداند و درد نقرس بعضی را از انگشتان پای آغاز کند خاصه از انگشت بزرگ که بتازی ابهام گویند و بعضی را
از پاشنه آغاز کند و بعضی را از کف پای و بعضی را از پهلوی پای و بعضی را همه پای درد خیزد و درد بران بر آید و خداوند
نقرس را خریطه خایه دراز شود و مردم خصی را نقرس نشود و واضح باشد که زنان را نقرس نباشد مگر زنی را که پیش از هنگام
حیض باز ایستد و غذاهای ناموافق و بی ترتیب خورد تا نقرس پدید آید از بهر آنک تن ایشان بحیض از ماده بد پاک میشود
و چون پیش از هنگام حیض باز ایستد هر اینه ماده بد در تن بماند عجب نباشد که نقرس تولد کند و این معنی تمامتر در باب
یازدهم از گفتار نخستین از کتاب دوم یاد کرده آمده است علاماتها مقصود از طلب علاماتها این علت آنست که بدانند
که ماده کدام خلط است و ترکیب آن و چندی و چگونگی آن معلوم کنند و این از رنگ جایگاه درد و رنگ آماس و از ضربان
و تمدد خلیدن و گرانی و سبکی و گرمی و سردی آماس توان دانست و از مزاج و عمر بیمار و از فصل سال و از تدبیرهای گذشته
اما اگر بلمس گرم بود چنانکه دست بروی نهادن خوش آید و سخت سوزان نباشد و رنگ جایگاه سرخ بود با ضربان و تمدد
و گرانی بود و مزاج بیمار گرم و تر بود و از چیزهای خنک بر نهادن آسایش یابد باید دانست که ماده خونست و عمر بیمار و فصل سال
و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و اگر بلمس سخت گرم و سوزان بود و سرخی و گرانی و ضربان کمتر باشد و درد سخت تر
و سوزان تر بود و خلنده باشد و از چیزهای خنک آسایش یابد و آماس بدان بزرگی نباشد باید دانست که ماده صفراست
و مزاج بیمار و فصل سال و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و اگر رنگ آماس همرنگ تن بود و بلمس گرم نباشد و دست
و درد و ضربان و خلیدن بود لیکن گرانی بیشتر کند و مزاج بیمار سردتر باشد و از ضمادهای گرم و معتدل آسایش یابد باید دانست
که ماده بلغم است و عمر بیمار و فصل سال و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و اگر آماس کوچک بود و درد اندک باشد
و رنگ آماس بسبزی یا بکبودی و یا بسیاهی زند و بلمس سرد باشد باید دانست که ماده علت سوداست و مزاج بیمار

دفع علل

وفصل سال و عمر و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد واگر مادهٔ علت مرکب بود مثلا خونی بود با صفرا یا بلغم آمیخته یا صفرا بود
یا سودا آمیخته علامتها نیز مرکب آمیخته باشد و شناختن آن بر طبیب ماهر آسان باشد و علامتی درست که از مادتها مرکب
نشان دهد آنست که ضمادهای سرد یکسانست و گرم یکسان یعنی سرد با گرم نا آمیخته سود ندارد یا چنان باشد که گاهی سودمند بود
وگاهی نه و این آن وقت باشد که یک ماده بر دیگر غلبه گیرد یا چنان باشد که گاهی چیزی گرم سود دارد و گاهی چیزی سرد
واین مادتها آمیخته بیشتر کسانی را افتد که مزاج اصل ایشان گرم بود و طعامهای سرد و تر و میوهای تر و فقاع و مانند این بسیار خورند
و برامتلا حرکت کنند وطعامی بی ترتیب خورند بسیار باشد که ماده علت ماده باشد تباه گشته بیحوریمی که بتازی مده گویند
و علامت وی آنست که درد آن با خارش صعب و با سوزش بود و از چیزهای گرم و از جامه که برو پوشیده سخت رنجور شود
و از هوای خنک و داروهای خنک لذت و راحت یابد و بعضی را ماده علت بادناک بود و علامت وی آنست که درد
از جای بجای میگردد و هیچ گرانی نبود و خداوند علت میوهای و طعامهای بادناک خورده بود و بسیار باشد که ماده این علت
از گرمی و تیزی بدان اندازه بود که در استخوانها بگذرد و استخوانها را تباه کند و بشکند و این علت را بتازی ریح الشوکه گویند و فرق
میان اوجاع المفاصل و نقرس و میان ریح الشوکه آنست که اندر نقرس ماده اندر گوشت و در فضای بندگاه بود و اندر
ریح الشوکه اندر استخوان باشد علاج اگر علامتها خون ظاهر شود نخست رگ باید زد و از بهر پیوندهای دست رگ اکحل باید زد
و از بهر پیوندهای پای رگ باسلیق باید زد و از جانب مخالف باید زد لیکن خلاف اندر محاذات باید نه اندر قطر و این چنان
باشد که اگر درد اندر پیوندهای دست راست بود از دست چپ رگ زنند و اگر در پیوندهای دست چپ بود از دست راست
رگ زنند و اگر در پیوندهای پای چپ بود رگ از دست راست زنند تا خلاف اندر محاذات بود یعنی اندر برابر جایگاه درد
و اگر پیوندهای هر دو پای بود یا هر دو دست باید که رگ از هر دو دست زنند و یکبار زنند و خون باندازهٔ قوت بیرون کنند
و چون از رگ زدن برآساید و سه روز بگذرد یا دو روز قی فرمایند کرد خاصه اگر درد اندر پای بود از بهر آنک اندر دردها فرو شونده
قی سودمندتر بود از اسهال اما اگر بقی کفایت نشود و از پس قی کردن داروی مسهل باید داد نخست نطولها و ضمادها را لازم
بکار باید داشت و اگر مسهل دادن دفع تواند کرد یا اندر دلیل اثر پختگی ماده پدید آید دفع باید کرد و بر جایگاه درد آب سرد و گرم
می باید ریخت آنچه خوشتر آید و بران اقتصار کردن و نخست آب سرد بکار باید داشت و روزهای بحران نگه باید داشت
تا مسهل از پس آن دهند و روزهای بحران روز چهارم و هفتم و یازدهم بود و روز بحران بهترین روز چهاردهم بود و در مسهل دادن
مدافعت آن وقت توان کرد که حرکت ماده سخت قوی نباشد و درد بیقرار نبود و بباید دانست که ضماد گرم اندر آغاز علت و ضماد خدر کنند
هر دو زیان دارد از بهر آنکه ضماد گرم مادهٔ دیگر را بجای درد کشد و ضماد خدر کننده ماده را اندر پیوندها باز دارد و آماس را صلب گرداند
خاصه اما اگر ماده غلیظ باشد و اگر ماده رقیق باشد آنرا غلیظ کند و کار دراز گردد و آب گرم بسیار بکار داشتن پیوندها را و عصبها را

نرم تر و زبون تر کنند و نخست نگه باید کرد تا ماده تمام در پیوندها ریخته شود و از حرکت فرو ایستاده یا نه اگر هنوز در حرکت باشد و بسیار بود
و حرکت او قوی باشد داروهای بازدارنده که سخت قوی باشد بکار نشاید داشت از بهر دو کار یکی آنکه ماده را از حرکت خویش باز دارد
و درد زیادت شود از بهر آنکه رگها و پیوندها را انباشته باشد دوم آنکه ماده را بجانب اعضاء رئیسه بازگرداند و در آن خطری بزرگ باشد
پس اگر این خطا کرده باشد و درد زیادت گرود یا اعراض آنکه ماده با عضاء رئیسه میشود پدید آید زود بداروهای نرم کننده بازگشت باید
تا آنچه فرود آمدنی است از ماده فرود آید و آب گرم فاتر اندرین حال سودمند خاصه اگر بابونه و بنفشه در وی پخته باشند و آنجا که
ماده اندک بود و حرکت او آهسته بود از داروها بازدارنده پس باک نباشد مگر در عرق النسا که داروها باز دارنده ماده را در قعر
پیوندها در تن افکند و آنجا باز دارد و صواب آن باشد که هرگاه که ماده بسیار نباشد و هنوز در حرکت بود و حرکت او قوی باشد زود
باستفراغ مشغول باید شدن و اگر علامتهای صفرا غالب باشد نخست قی فرمایند پس هرگاه که اثر پختگی بینند استفراغ کنند
بمسهلی قوی و در علاج علت صفرائی میل بچیزهای سرد و تر باید و در علاج علت خونی میل بسردی باید کرد و بتری کمتر از آن
باید کرد که در صفرای و اندر علتهای خونی و صفرائی سکنگبین سودمند بود لیکن درین علت سکنگبین ترش موافق نبود
از بهر دو کار یکی آنکه ترشی سرکه عصبها را ضعیف کند دوم آنکه قوت ترشی ماده را که آرامیده بود لطیف کند و بجنباند و با ماده
علت بیامیزد و اندر رگها بگدازاند و بجایگاه درد آرد و سکنگبین بزوری که از تخمهای گرم کنند چون تخم کرفس و تخم بادیان و غیر آن
زیان دارد از بهر آنکه ماده علت را بسوزاند و تری از وی نیست کند و باقی سنگ شود و مسهل ضعیف نیز در اول علت زیان دارد
از بهر آنک اسهال چندان نکند که ماده علت بدان کم شود و ماده آرامیده را بجنباند و بجایگاه درد آرد اما در اوجاع مفاصل
و نقرس خونی نخست استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و هلیله کابلی و افسنتین و شاهتره و خامندی و آلو سیاه و مویز و مانند این
باید کرد و ازین مطبوخ مبلغی تمام باید داد چنانک استفراغی تمام کند زیراکه با این تب بود آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی
جوشانیده و صافی با اندکی فلوس خیارچنبر باید داد یا لبلاب یا بنفشه خشک و شکر و اگر حرارت کمتر بود ده درم هلیله زرد
اندر صد درم جلاب تر کنند یکشب و دیگر روز پس بمالند و بپالایند و ده درم اسبغول با وی بیامیزند و بدهند روا باشد و از پس آنکه
تب زایل شود آب عنب الثعلب و کاسنی با آب بادیان و آب کرفس بیامیزند و یکمثقال ایاره فیقرا با وی ترکیب کنند
یکشبانروز بپالایند و بدهند و آنرا که مزاج بسلامت بود استفراغ بمطبوخ سورنجان و لوز و حب ریحان باید کرد و از پس
داروی مسهل داروها که ادرار بول کند سخت نافع بود از بهر آنکه ماده این علت فضله هضم ثانی و ثالث بود هضم ثانی
در جگر بود و هضم ثالث در رگها و ادرار بول کننده باک و بسیار کس باشند که از داروی مسهل خوردن و حقنه کردن منفعت نیابند
علت ایشان بداروها ادرار بول برخیزد و بسیار کسان باشند که ایشان را نه اسهال بسیار شاید نه ادرار بسیار از بهر آنک
تری از تن ایشان باسهال و ادرار خرج افتد و خون ایشان گرد شود بسوزد و در علتها دیگر افتد و این مردمان نحیف باشند

این دقایق

این دقایق نگاه باید داشت و در مادهٔ علت صفرائی بود نخست قی فرمایند پس استفراغ بمطبوخ هلیله و خرما هندی و عناب
و آلو سیاه و شاهتره و تخم کشوث کردن و اثر آن بصبر و سقمونیا قوت دادن صفت حبی که خداوند نقرس خونی و صفرائی را
سودمند بود بگیرند صبر و هلیلهٔ زرد از هر یک یکدرم و نیم تربد و سورنجان از هر یک یکدرم شحم حنظل چهار دانگ سقمونیا دانگی و نیم
زعفران دانگی شربه سه درم و اگر طبیعت ضعیف باشد استفراغ بگوارش سفرجلی کنند صفت آن بگیرند آبی معتدل الحال
در خوردگی و بزرگی پنج عدد و هر یک را دو نیم راست کنند و تخم آن بیرون کنند و یک وقیه سقمونیا بجای تخم آن در میان آن نهند
و آبی را بهم باز نهند و خمیر در وی بوشند و اندر تنوری معتدل نهند تا خمیر سرخ شود و بنهند تا سرد گردد و خمیر از وی باز کنند
و آنرا در هاون سنگین بکوبند و با نگبین مصفی بسرشند شربه چندانکه صواب بینند و در هر شربه دانگی سقمونیا بیش نباید که باشد
و اگر مادهٔ علت مرکب بود از صفرا و بلغم استفراغ بحب سورنجان کنند صفت آن بگیرند صبر یکدرم سورنجان چهار دانگ
هلیلهٔ زرد چهار دانگ سقمونیا دانگی گل سرخ و مصطکی از هر یک دانگی جمله یک شربه بود و اگر بعوض صبر ایارهٔ فیقرا کنند صواب باشد
صفت حبی دیگر بگیرند هلیلهٔ زرد و تربد از هر یک یکجزو مقل نیم جزو شحم حنظل و سقمونیا از هر یک ثلث جزو کثیرا
عشر جزوی شربه سه درم صفت حبی دیگر بگیرند هلیلهٔ زرد یکدرم صبر چهار دانگ ماهی زهره و لوز بیدان از هر یک دو دانگ
سقمونیا دانگی این جمله یک شربه بود صفت مطبوخ سورنجان بگیرند هلیلهٔ زرد مقشر بیست درم بنفشهٔ خشک و گل سرخ
از هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم سورنجان نیم کوفته ده درم بوده تر شاخی چند و اگر بوده نبود یکدرم مصطکی در افکنند و در سه رطل
آب بپزند برطل بغدادی و بپالایند شربه مقدار ده و نیم از یک رطل با ده وقیه شکر سوده و ضمادها ازین نوع بکار برند صفت
ضمادی نافع بگیرند حضض و صبر و صندل و شیاف مامیثا و زعفران از هر یک دو درم طین ارمنی یکدرم مرکب درم
کرنب سوخته چهار درم همه را بآب عنب الثعلب و آب کسنی بسایند بکار برند صفت ضمادی دیگر بگیرند اسفیداج
سرب و آنرا بشیر تازه بسایند و طلی کنند در درد انثیان و کوک را بکوبند و ضماد کنند و چون گرم همی شود برمیدارند و دیگر می
نهند و سبزی که بر سر آب استاده باشد برنهادن سودمند بود و گشنیز تر و آب او و اسپغول و سرکه سوده و زعفران و افیون
برابر بشیر گاو بسایند پس با موم روغن که از روغن گل کرده باشند بیامیزند و طلی کنند در درد انثیان صفت ضمادی که
آماس را تحلیل کند و حرارتی نه انگیزد لوبیا و بپزند و بکوبند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر قابض که باول علت
بکار برند بگیرند اقاقیا و حضض و صندل سرخ و صبر و بوش دربندی و شیاف مامیثا و گل ارمنی برابر همه را بآب
عنب الثعلب بسایند و طلی کنند صفت ضمادی دیگر مجرب عدس مقشر بکوبند و اندکی کافور با وی بسایند و بآب
گشنیز تر بسرشند و طلی کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند نار بوست و در شراب قابض بپزند پس سماق را و آرد جو
و حی العالم بگیرند و همه با هم بسایند و بسرشند و طلی کنند و این ضمادها در تابستان سرد کرده بکار دارند و در زمستان نیم گرم

صفت ضمادی که با جرب بکار برند بگیرند برگ کرنب و در آب بپزند و بکوبند و یک زرده خایه خام و قدری دروی سرکه و قدری

آرد جو با آن بیامیزند و روغن گل بر چکانند و همه را بسرشند و طلی کنند نافع بود باب چهارم اندر وجع المفاصل و نقرس که از

سردی بود و علاج آن اگر درین علت علامتهای بلغم و خلط خام پدید آید نخست آنرا باید بپزانید و طریق پزانیدن آن باشد

که هر بامداد گلنگبین عسلی دهند با آب بادیان ترگر با آبی که در وی زیره کرتخم بادیان جوشانیده باشند و طعام نخود آب دهند

و اگر پس از چهار روز اندر دلیل اثر پختگی پدید نیاید روزی چند ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر پس طبع را با یارهٔ فیقرا و تربد بجنبانند

و بگیرند ایاره فیقرا یکمثقال تربد یک مثقال هر دو را با گبر بسرشند و بدهند سه روز دیگر ماء الاصول دهند روز چهارم گلنگبین دهند

بی ماء الاصول و دیگر روز استفراغ کنند بحب سورنجان یا بحب منتن یا بحب شیطرج و پس ازان باقی مانده را بجبر ناها دراز کنند

و بماء الاصول پاک کنند و اگر فصل تابستان بود و ازقی کردن مانعی نباشد نخست از همه تدبیر قی کردن مشغول شوند و اگر بمسهل

حاجت آید پس ازان مسهل دهند بدان ترتیب که یاد کرده آمد و اگر ماده علت مرکب بود و لختی صفرا با بلغم آمیخته بود و بیشتری

چنین باشد مسهل سخت گرم نشاید داد و هیچ مسهل از داروها که اسهال صفرا کند خالی نباید که باشد از بهر آنک اگر چه استفراغ

بلغم در حال راحتی دهد زود باشد که دیگر باره بلغم جمع شود و بقوت صفرا در تن پراکنده شود و بجایگاه درد باز آید و بباید دانست که

از جمله داروها که درین علت بکار دارند سورنجان را خاصیتی و منفعتی نیکوست و آن آنست که داروهای دیگر منفذها ماده را گشاید

و فراخ کند تا ماده علت برو بگذرد و دفع شود ولیکن همچنان گشاده بماند و هر فضله که در تن باشد دیگر باره بران منفذ فرود آید و

سورنجان پس از استفراغ منفذها را قوت دهد و فراز هم تر آرد و خلط فزونی را و خلط رقیق را از سیلان باز دارد لیکن

یا اثر خاصیت در وی مضرتست یکی آنکه معده را زیان دارد و دیگر آنک عضلهای بیوندها را صلب کند و بدین سبب مصلحت آنست

که او را با زیره و زنجبیل و بلبل بیامیزند تا مضرت او آن سده باز دارند و بصبر و سقمونیا قوت اسهال او زیادت کنند تا خلط رقیق را زود

دفع کند و خود زودتر دفع شود و از پس استفراغ داروها نرم کننده و تحلیل کننده چون پیه بط و پیه مرغ بر عضلهای طلی کنند

و بعضی طبیبان گوهر سورنجان بکار نبرند لیکن نبات او را با زیره و مانند آن بپزند و استفراغ بطبیخ آن کنند صفت

حبی مسهل بگیرند سورنجان و زیره کرمانی و زنجبیل از هر یک یکدرم صبر دو درم و نیم حب کنند و با طبیخ شبت بدهند در حال آسانی

صفت مسهلی دیگر بگیرند سورنجان یکدرم بوزیدان یکدرم ماهی زهره دو دانگ تربد یکدرم و نیم زنجبیل نیم درم شکر همسنگ همه

این جمله یکشربه بود صفت مسهلی دیگر بگیرند سورنجان و بوزیدان از هر یک سه درم ماهی زهره یکدرم تربد چهار درم فوه

رنگرزان دو درم تخم کرفس و انیسون و پوست حنظل از هر یک دو درم همه را در یک رطل و نیم آب بپزند تا به نیم رطل باز آید و بپالایند

این یکشربه قوی باشد صفت حبی قوی بگیرند تربد یکدرم شحم حنظل دانگی و نیم و عصاره قثاء الحمار دانگ و نیم قنطوریون باریک

دو دانگ فرفیون دانگی سورنجان دو دانگ بوزیدان دو دانگ ماهی زهره دانگ و نیم سقمونیا دو دانگ این همه یکشربه بود صفت

حبی دیگر [illegible]

حبی دیگر سورنجان بزرگ بگیرند صبر نیم درم صبر نیم درم سقمونیا دانگی چنانکه رسم است شربه بسازند صفت حب سورنجان بزرگ
بگیرند ایارج فیقرا سه درم غاریقون پنج درم سورنجان چهار درم شیطرج دو درم شحم حنظل دو درم و نیم شاهتره و ماهی زهره و بوزیدان
و ملح نفطی و مقل از هر یک سه درم هزار اسفند یک درم عاقرقرحا و اشق و جاوشیر و سکبینج از هر یک یک درم حب کنند به آب سداب شربه از سه درم
تا چهار درم صفت حبی قوی بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله و شیطرج اندر معالجات فالج یاد کرده آمده است صفت حبی که خداوند علت
مرکب را که از صفرا و بلغم بود سودمند بود بگیرند ایارج فیقرا شش درم سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره از هر یک سه درم هلیله زرد
هفت درم خربق سیاه دو درم شحم حنظل سه درم به آب کنند تا حب کنند شربه سه درم صفت مطبوخ سورنجان که خداوند صفرا
و بلغم را سودمند بود بگیرند هلیله زرد پانزده درم ترید و بسفایج و شاهتره از هر یک چهار درم سورنجان دو درم تخم کشنی و تخم بادیان
و تخم کرفس از هر یک یک درم گلسرخ سه درم همه را در یک من و نیم آب بپزند تا بهفتاد درم باز آید و بپالایند و بدهند صفت مطبوخی دیگر
بگیرند سورنجان سی درم شحم حنظل درم در پانزده رطل بپزند تا رطل باز آید و بپالایند و هر روز نیم رطل میدهند و پاره ترمس خداوند
این علت را سخت نافع بود در فصل بهار چند روز پیوسته میدهد کمترین یکهفته پیوندها را قوت دهد و ماده را بعرق باز دارد البول بیرون
آرد و دردهای عصب را ببرد و چنین ابن اسحق می گوید خداوندان دردها عصب را بگیرند اهل خشک ربع یک کیله و در آب کنند
چندانک آب بر سر او بایستد و بجوشانند تا آب سیاه گردد و بپالایند و مقدار نیم رطل با سه وقیه روغن شیره بدهند و طعام از پس او
غوره با فرمایند صفت ماء الاصول قوی پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و انیسون و نانخواه و سورنجان و بوزیدان
و ماهی زهره و پوست حنظل و شیطرج و قنطوریون از هر یک پنج درم همه را در سه رطل آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند شربتی ده درم
با یکمثقال روغن بیدانجیر صفت زامهران که سستی عصبها و اوجاع مفاصل را سودمند بود بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله و تودری
سرخ و تودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سپید و تخم کرفس و تخم بادیان و افسنتین رومی و عصاره او و وج و قسط و زراوند گرد
و تخم خشخاش و مرزنگوش و تخم شبت و خیربوا و اکلیل الملک و گلسرخ و خولنجان و بزر البنج الابیض از هر یک برابر همه بکوبند و بیزند
و با انگبین مصفی بسرشند شربه دو درم و بعضی طبیبان گفته اند که اندرین علت دارویی آزموده است که خلاف نکند و از استخوان مردم است
سوخته و جهودان در قدیم این علاج کرده اند و نقرس و اوجاع مفاصل بدین زایل شده است لیکن این دارویی است بوقت
ضرورت و دردهای صعب باید داد و منفعت وی آنست که ماده را غلیظ گرداند و از سیلان و فرود آمدن به پیوندها باز دارد
بدین سبب است که پس از استفراغها باید داد تا خلط فزونی را در پیوندها باز ندارد و محمد ذکریا استخوان سوخته را درین باب می ستاید
لیکن استخوان مردم شرحا می کند می گوید آنچه من درین باب آزموده ام سورنجان است و شکر طبرزد از هر یک سه درم از پس
استفراغها بدهند اخلاط را از سیلان باز دارد و همچنین اگر هر بامداد سه درم کشنیز خشک کوفته با سه درم شکر سفوف کنند نافع بود
و همچنین تخم خشخاش سپید کوفته سه درم با سه درم شکر سودمند بود صفت سفوفی دیگر بگیرند بلوط در سرکه آغشته و خشک کرده دانه

و عدس پوست کنده و کشنیز خشک و سورنجان برابر بکوبند و به بیزند شربته سه درم با سه درم شکر بکار برند صفت ضمادی بگیرند
حضض و اشق برابر و در شراب کهن حل کنند و روغن زیت برافکنند و بیامیزند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر که خلط
غلیظ را نرم کند بگیرند دانه بید انجیر پاک کرده سوده سه وقیه روغن گاو و انگبین از هر یک یک وقیه بیامیزند و بسرشند تا چون مرهمی شود
و بعضی مردمان یک وقیه سرکه با این بیامیزند صفت ضمادی دیگر بگیرند فرفیون و با روغن سوسن بسایند تا چون غالیه شود
و بکار برند دیگر بگیرند حلبه چندانک خواهند و در دیگی سنگین یا سفالین بپزند با سرکه و آب بهم آمیخته تا مهرا شود پس انگبین برافکنند
و بسایند همچون غالیه و غرغره کنند دو روز بگذارند و هرگاه که خشک می شود بروغن گل چرب میکنند همانان که آنجا روغن
سوسن و مانند آن فراخور تر بود و دیگر بگیرند کنجد و تخم کتان و حلبه همه را بکوبند و با دنبه کوفته بسرشند و بکار برند نافع بود
صفت ضمادی دیگر که بجای شربته استخوان سوخته و مانند آن باشد بگیرند ابهل و جوز سرو و استخوان سوخته از هر یک
یکجزو شب یمانی و زاج از هر یک سدس یکجزو همه را بکوبند نرم و بریشم ماهی بسرشند و بر جایگاه درد نهند و از پس استفراغ
بکار دارند چنانکه در استخوان سوخته و دیگر شربتها یاد کرده آمده است و اندر طبیخ کفتار و طبیخ روباه نشاندن نافع بود صفت
آن نخست باید دانست که کفتار را بتازی ضبع گویند و کفتار ماده را ضبعه و لنگ را بتازی اعرج گویند و ماده را عرجا
و این کفتار که اندرین مطبوخ بکار آید نر باید و ماده که آنرا ضبعة العرجا گویند از بهر آنکه کفتار چون پیر شود لنگ گردد و طبیخ او
برین ترتیب سازند بگیرند کفتاری پیر و او را بکشند و اندر مرجلی آب بسیار بجوشانند نیک پس این کفتار را درین
مرجل نهند درست بپوست باز ناکرده و شکم ناشکافته و شبت و نمک درافکنند و بپزند تا مهرا شود و آن آب را بپالایند
و در آبزن کنند تا فاتر شود چنانکه در وی توان داشت پس بیمار را سه روز در وی می نشانند هر روز دو بار بامداد و شبانگاه
هر بار دو ساعت در وی صبر کنند و چون از آب بیرون آید او را باب گرم بشویند و بپوشند و هوای سرد از وی باز دارند
اگر مثلا این علاج باول ماه کرده باشند اندر میان ماه دیگر بار این طبیخ تازه کنند و سه روز دیگر هم برین ترتیب بکار برند
و اگر کفتار بدست نیاید روباه یا گوشت خر وحشی بجای آن بود و خداوندان نقرس و عرق النسا و اوجاع مفاصل را شراب
نشاید خورد تا علت پاک زایل نشود و تا چهار فصل سال بر ایشان نگذرد هم نشاید خورد و کسانی که عادت کرده باشند و مزاج
ایشان بران راست ایستاده باشند بتدریج از ان باز باید ایستاد و داروهای مدر بکار بردن

باب پنجم اندر درد سرین و علاج آن

سببهای علت عرق النسا و درد سرین همانست که در باب گذشته یاد کرده آمده است و علاجها نیز یکسانست
لیکن از بهر آنک این پیوندها مغاک تر است و در میان گوشت بسیار است و ماده علت از اندرون بود ترتیب علاج این هر دو
در بابی جداگانه یاد کرده آمده است و علامتها نیز همانست که در باب گذشته گفته شده است اما علامت خاصه که بعرق النسا
مخصوص است آنست که اندر خداوندان این علت رطوبتی مخاطی بود و قامت بدشواری راست تواند کرد و از سببهای خاصه

درد سرین یکی آنست که خداوند علت بر زمین سخت سرد بسیار نشسته باشد و سواری بسیار کرده و گاه باشد که درد رحم کهن گردد
و بدرد سرین باز گردد **علاج** اگر علامتهای خونی ظاهر بود نخست رگ باسلیق باید زد از جانب محاذی چنانکه در باب گذشته
یاد کرده آمده است پس رگ پای زدن و تا نخست از دست رگ باسلیق نزنند رگ پای نباید زد و اولیتر آن باشد که دو روز
روزه دارد پس رگ پای بزنند و نگاه باید کرد اگر درد در جانب وحشی فرو می آید از رگهای پای عرق النسا باید زد و اگر بجانب
انسی فرود می آید رگ صافن باید زد و این هر دو رگ شاخهاء عرق النسا باید پس از آن رگ پشت پای که میان خنصر و بنصر است
باید زد و بعضی طبیبان گفته اند این رگ زدن در علت عرق النسا سودمندتر از عرق النسا است همچنانکه رگ اسیلم زدن اندر
علتهاء جگر و سپرز سودمندتر از رگ باسلیق است و اگر از پس این رگ زدن باسلیق زنند صواب بود جالینوس میگوید رگ صافن
و مابض زدن سودمندتر از رگ عرق النسا است و مابض سودمندتر از صافن بود از بهر آنکه مادهٔ این علت از اندرون تر است
داروهای رادع و ماده را از قعر پیوندها باز دارد و چون ماده اندر پیوندها باز دارد و چون ماده اندر پیوندها بماند و بسیار گردد بیم بود
که استخوانهای پیوند را از هم بلغزاند و اگر درد خیزد چیزی نرم کننده را بکار باید داشت و اندر خانه میانین گرمابه نشستن اندر آبزن
معتدل نشستن و روغن شیرهٔ تازه نیم گرم و روغن شبت و مانند این مالیدن سودمند بود و درد را بنشاند و بباید دانست که علاج
این علت اندر زمستان و شهرهای سردسیر عسرتر باشد خاصه اگر خداوند علت فربه باشد و ماده بلغم خام بود و علت بجانب چپ بود
اما اگر علتها بلغم ظاهر نبود قی باید کرد پس اگر حاجت آید اسهال کردن بحب منتن و حب شیطرج و مانند آن و حقنهٔ تیز که در وی
قنطوریون باریک و شحم حنظل و بوره و شبت و آبکامه و مانند این بود سودمند بود و اگر حقنه فرماید سورنجان و بوزیدان و مازریون
و ماهی زهره با عاقرقرحا در افزایند و نخست حقنها نرم تر کنند و پس تیزتر و گاه باشد که در علت بلغمی رگهای پای زدن حاجت باشد
و از پس قی کردن و داروی مسهل خوردن داروهاء ادرار کننده باید داد **صفت** داروی ادرار کننده بگیرند کما دریوس
و جنطیانا از هر یک دو وقیه زراوند گرد دو وقیه تخم سداب یک رطل بکوبند و بیزند شربتی سه درم با سه درم شکر سفوف کنند
و از بیرون نطولها و ضمادها تحلیل کننده بکار داشتن و محجمهٔ آتش بر نهادن و در آب معدن گوگرد نشستن و ضمادهای ریش کننده
بر نهادن تا ماده از وی ببالا آید سخت سودمند بود و بسیار باشد که محجمه بر نهادن و خون بسیار بیرون کردن سودمند بود و
ماده را از قعر پیوندها برکشد و خداوند درد سرین را داغ کردن سخت صواب بود و داغ آن دایره باشد که گرد مهرهٔ حقه را اندر
کشند چنانکه صفت ضمادها اما نخست ضمادهای نرم باید نهاد بدین صفت بگیرند کرنب نبطی پخته و بکوبند و زردهٔ خایه و اندکی
زعفران بسرشند و بکار برند نیم گرم **صفت** ضمادی دیگر بگیرند بابونه و اکلیل الملک و خطمی و حلبه از هر یک بیست درم
مقل و اشق و جاوشیر از هر یک دو درم به کرده بز و پیه مرغ و مغز ساق گاو و انگبین و روغن گاو از هر یک ده درم موم
پنج ده درم سرکه سی درم روغن چندانکه کفایت بود داروهاء خشک را بکوبند و بسرکه ترکنند و صمغها را حل کنند و موم را با پیه و روغن بگدازند

وهمه را به سرکه بسرشند چنانکه رسم است و هرگاه که این ضماد بردارند به آب گرم یا بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و سعتر و بیخ کرفس بشویند و اگر این بابونه و داروهای دیگر بسرکه بپزند و طلی کنند نافع بود **صفت** ضمادی ریش کننده بگیرند خردل و همسنگ آن سرگین کبوتر و بکوبند نرم و طبیخ انجیر یا شیرهٔ انجیر بسرشند و ضماد کنند تا ریش گردد و صدید بپالاید چند روز بگذارند تا ماده پاک شود **صفت** ضمادی که ماده را بظاهر کشد و تحلیل کند بگیرند تخم سداب دشتی و حب الغار و الجدان و نطرون و شیح ارمنی و قردمانا و شحم حنظل و نانخواه از هر یک چهار مثقال سداب تر پنج استار زفت رومی پنج استار موم پنج استار اشق پنج استار بارزد شش مثقال جاوشیر و کوکرد از هر یک چهار مثقال مرهم سازند چنانکه رسم است و سرگین بز با سرکه تیز بسایند و طلی کنند سخت سودمند بود **صفت** ضمادی دیگر بگیرند زفت و کوکرد در استار است کوکرد را بسایند نرم و با زفت بسرشند و طلی کنند بر جایگاه درد کاغذی بر وی نهند و بگذارند تا خود بیفتد و خردل و بعضی بهم بکوبند و طلی کنند و مویزج و زراریج ریش کننده اند و بعضی با موم و روغن سداب سرشته ماده را بظاهر کننده و ریش کننده است ابن فراسیون می گوید اگر بیمار احتمال کند صواب آن بود که دو روز پیاپی حقنه کنند پس رگ زنند و قسطا ابن لوقا می گوید میگیرند عصارهٔ قثاء الحمار دو جزو روغن زیت کهن یکجزو بجوشانند تا بروغن باز آید و هرکجا دردی و بادی عسر درافتاده باشد طلی کنند آماس کیرد پس نیک شود و محمد ذکریا میگوید اگر قثاء الحمار نیابند شحم حنظل بدل آن باشد و بسیار باشد که خداوند عرق النسا و درد سرین را اسهال خون و سحج افتد و سودمند بود علت بدان زایل گردد و بدین سبب داروها که اسهال خون آرد و سحج کند سودمند بود چون طبیخ قثاء الحمار و طبیخ حنظل و زهرهٔ گاو و عاقرقرحا و قنطوریون صرف و شیطرج و طبیخ ماهی شور لیکن اگر ضرورت باشد بدین نوع داروها حاجت آید پس از قی کردن و مسهل دادن و حقنه کردن و پس از دیگر علاجها شاید و اگر جاهلی پیش ازین علاجها آن علاج کند زیان دارد و طریق همه علاجها بسته گردد **صفت** حقنه سحج کننده بگیرند حنظل و حرف و بیخ کبر و قنطوریون و قثاء الحمار و شیطرج دو فو همه را بپزند و بپالایند و بدان حقنه کنند و ثفل آن ضماد کنند بر جایگاه درد سودمند بود **صفت** شیافی که خداوند درد سرین و درد پشت را سودمند باشد بگیرند سکبینج و جاوشیر و مقل و اشق و زنجبیل و عنزروت و سورنجان و شقاقل و شحم حنظل هندی و جند بیدستر و زرنباد و قسط و ماهی زهره و برگ سداب و انیسون و تخم بادیان و بوره و فانید برابر و بعضی طبیبان میعه و سنگ جهودان زیادت کند و ایاره هرمس درین باب سودمند باشد بران ترتیب که در باب گذشته یاد کرده آمده است و اندر طبیخ کفتار و طبیخ روباه نشستن سودمند بود و اگر هیچ علاج سودمند نبود بضرورت نفط سپید دهند از درمی تا مثقالی سه روز با شراب ریحانی **باب ششم اندر یاد کردن دوالی و داء الفیل و علاج آن** دوالی علتی است که رگهای ساق ستبر شود و چون گره گره بران رگها پدید آید و این علت بیشتر بیکان را و حمالان را بود و پیاده روان را افتد و کسانی را که در پیش ملوک بر پای باشند نیز افتد و مادهٔ این علت یا خونی بلغمی باشد یا خون غلیظ یا سودای طبعی آمیخته در حمل خونی درست و بی عفونت بود و الا رگها بسوختگی و ریش کشی و بسیار گه این علت

از بس بیمار بیمار حاده و از بس بیماریها سبز افتد از بهر آنکه ماده بیماری انتقال کند و بدین رگها فرود آید خاصه کسانی را که مستعد این علت
باشند ازین طبقه که یاد کرده آمد و بعضی دستکاران این علت را علاج بدستکاری کنند و آن رگ را ببرند و ساقها بدان سبب
ضعیف و لاغر شود از بهر آنک غذا نیابند و این علت چون محکم شد علاج دشواری پذیرد و بعضی را ماده علت بسبب گرمی مزاج
یا بسبب حرارتی عارضی در رگها عفونت پذیرد و ریش گردد و علت داء الفیل علتی است که پای مردم سطبر شود هم بسبب فراخ شدن
رگها و فرو آمدن ماده بسببی از سببهای دوالی یا نقرس و ماده این همچون بلغمی و سودائی بود و بدین سبب است که این ماده
غذا گردد و ساق و قدم جمله را سطبر گرداند چنانکه بپای پیل ماند و داء الفیل بدین سبب گویند و نخست این علت پدید آید پای سرخ
پس رنگ بگرداند و تیره گردد **علامتها** علامت ماده بلغمی اندر علت داء الفیل آنست که رنگ پای تیره باشد و بسبزی و کبودی
و سیاهی گراید و درشت گردد و طرقیدن گیرد و باشد که ریش گردد **علاج** داء الفیل تا سرخ باشد علاج او آسان تر باشد
و هرگاه که رنگ بگرداند و درشت گردد علاج کمتر پذیرد و علاج آن قی کردن متواتر باشد بداروهای قوی که بلغم غلیظ را سود دارد
از جای برکند و اگر برگ زدن حاجت آید رگ باسلیق صواب باشد و آسایش جستن و نا رفتن و پای بر بالش نهاده داشتن
و آنرا که ضرورت برباید خاست و بباید رفتن عضلها را بعصابها بپیچد از قدم تا بن ران و آغاز پیچیدن از قدم و از شتالنگ کنند
و گام آهسته نهند و هر هفته شربتی ایارج فیقرا و حجر ارمنی با وی ترکیب کرده بخورند و پیوسته ماء الجبن که آنرا سکنگبین افتیمونی کرده باشند
و افتیمون و اندکی نمک نفطی با وی میخورند و هرگاه که برباید خاست و بباید رفت نخست داروهای قابض بر قدم و ساق طلی کنند
پس عصابها بر پیچد و از پس آنکه بسیار بار قی کرده باشد و داروها خورده و تن پاک کرده خاکستر کرنب بروغن زیت که آنرا زیت
الانفاق گویند بیامیزند و ثمرة الطرفا و سرگین بز و آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر کوفته و بیخته با آن بسرشند و طلی کنند و ترمس پخته
طلی کردن و در طبیخ آن نشستن و نطول کردن سخت سودمند بود و بسیار باشد که در قفها بسیار قفها پدید آید و پای همچون پای
خداوند داء الفیل باشد و طبیب را با خداوند علت گمان افتد که علت داء الفیل است نیک تامل باید کرد و سلعه را علاج باهن کنند
چنانکه گفته آید و علاج دوالی آنچه به شربت و تدبیر تعلق دارد همچنین است نخست تن را پاک باید کرد و عادت رفتن رها کند
پس رگها بباید گشاد و خون بداروهای بیرون کردن و بعضی را پوست بشکافند و آن رگ را که سطبر شده باشد از دراز بشکافند
و ماده غلیظ که در وی باشد بیرون کنند و بعضی را رگها چندانکه بیرون توان کشند و بر این را بتازی سل خوانند و این سل چنان باید که
رگ را بجملگی ببرند و الا ازو دیگر کردن صواب تر از سل بود و تا تن را پاک نکند و از خلطهای بد آنچه صواب باشد علاج دستکاری
نشاید کرد از بهر آنک جراحت درست نشود و پیوسته ماده بدو فرو می پالاید و ریش تازه می گردد **باب هفتم اندر بثرها**
که آنرا نار البطم گویند این بثرهاست که بر ساق پای پدید آید و شکل آن همچون ثمرة الطرفا و حبة الخضرا بزرگ و درخت حبة الخضرا را
البطم گویند بدین سبب این بثرها را طبیبان البطم نام کرده اند از بهر آنک ماده آن ماده دوالی است **علاج** از بهر آنک ماده این علت

ماده دوالی است علاج آن همچون علاج باید کردن و همچون علاج ریشهای سودایی بود چنانکه اندر کتاب هفتم گفته آید
باب هشتم اندر درد پاشنه و معالجات آن اسباب درد پاشنه دو نوع باشد یکی آنکه زخمی و آسیبی رسد یا موزه آنرا بفشارد
دوم آنکه ماده از بالا بزیر فرود آید اما علاج آنکه سبب زخمی و آسیبی باشد مامیثا و گل ارمنی هریک جداگانه حل میکنند بآب و طلی میکنند
و آنرا که سبب فشاردن موزه بود آب سرد بسیار بر وی می ریزند و مامیثا و گل ارمنی طلی میکنند و آنرا که سبب فرود آمدن
ماده بود قی فرمایند و پیوسته بروغن گل می مالند نافع بود **باب نهم اندر درد ناخنها و کوفته شدن و علاج آن**
برگ مورد تر و برگ سرو تر کوفته ضمادی نافع است و انار تمام نارسیده اندر شراب ریخته نافع بود و اگر کوفتگی قوی بود
و زیره و نمک و مغز جوز کوفته بآن بیامیزند و جوز السرو و ابهل کوفته نافع بود و پیه مرغ و پیه بط با به کرده نر با سرگین نر کوفته و سر
گر سرگین گاو ضمادی نافع بود و اگر بود و خون در روی مرده آرد گندم با زفت بسرشند و ضماد کنند و تخم کتان کوفته با نبیذ
نافع بود **باب دهم اندر رسیده شدن ناخنها و خارش** که در وی پدید آید پیوسته بآب دریا می باید شست یا بطبیخ عدس و طبیخ گرسنه
و ضمادها برنهادن از سوسن و الخیر لخته و زفت رومی هریک جدا کوفته بهم سرشته نافع بود **کتاب هفتم از کتاب ذخیره خوارزمشاهی**
اندرین کتاب حال بیماریها و آفتها که ممکن است که همه اندامها را افتد از سر تا پای چون آماسها و ریشها و جراحتها و کوفتگی
و شکستگی و از جای بیرون آمدن اعضا و سوختن بآتش گرم و روغن و آنچه بدین ماند و اندامها را داغ نهادن گفته شود
بشرحی تمام و اسباب و علامات و معالجات هریک و این کتاب هفت گفتار است گفتار نخستین اندر بیان کردن انواع
آماسها و بثرها و این گفتار سه جزو است جزو اول اندر شناختن انواع آماسها و قانون علاج هریک و این جزو نه باب است
باب اول اندر یاد کردن انواع آماسها و بثرها گرم **باب دوم** اندر بیان کردن آماس فلغمونی **باب سیوم**
اندر یاد کردن حمره **باب چهارم** اندر یاد کردن ماشری **باب پنجم** اندر یاد کردن طاعون **باب ششم** اندر غددها
که در بغولهای ران افتد و نه از طاعون بود **باب هفتم** اندر خراج **باب هشتم** اندر ورمها **باب نهم** اندر شری
جزو دوم اندر شناختن انواع بثرها گرم و این جزو چهار باب است باب اول اندر یاد کردن جمره باب دوم اندر یاد کردن
نار فارسی باب سیوم اندر یاد کردن نمله باب چهارم اندر کاورسه **جزو سیوم** اندر شناختن انواع بثرها و ریشهای
دیگر که در سطح تن بر آید و این جزو پنج باب است **باب اول** اندر یاد کردن سعفه و شیرینه **باب دوم** اندر خشک ریشه که بتازی
الحصف گویند **باب سیوم** اندر ثبات اللیل **باب چهارم** اندر یاد کردن جرب **باب پنجم** اندر قوبا که بپارسی برون گویند
جزو اول اندر شناختن انواع آماسها از هر جنس و قانون علاج هریک و این جزو نه باب است **باب اول** اندر یاد کردن
انواع آماسها گرم و بثرها ماده آماس و بثرهای گرم یا خون بود یا صفرا و از هیچ خلط مفرد آماس و بثره تولد نکند و خون طبیعی تا از حال
خویش نگردد و سیلان نکند و یک جا هیچ نشود از آن آماس و بثره نخیزد و هر گاه که لختی صفرا با خون بیامیزد و خون گرم تر شود

و تیز گردد و سیلان کند و از وی اماس و بثره پدید آید از بهر آنکه حرارت صفرا با خون بیامیزد از حرارت خون اندر گذشته است
و این کیفیت تیزی که او راست هیچ خلط دیگر را نیست بدین سبب از هیچ خلط مفرد اماس و بثره تولد نکند تا لختی صفرا با وی نیامیزد
و حرارت و تیزی آن در وی اثر نکند و همچنین صفرای طبیعی که آنرا حمره گویند تا بر حال خویش بود از وی اماس تولد نکند از بهر آنکه
بس لطیف بود پس اگر از حال طبیعی بگردد و بسیار شود و با خون بر گها بگذرد و بهمه اندام رسد از وی یرقان تولد کند و اگر سخت گرم شود
و در یک عضو گرد آید بسبب لطافت و رقت از گوشت بگذرد و بظاهر پوست آید از وی نمله تولد کند و اگر غلیظ تر بود و لختی در گوشت
نیز بماند از وی نمله متاکله تولد کند و اگر سودای طبیعی بود همچنین یرقان سیاه تولد کند و چون از حال بگردد از وی اماسها و بثرهای
سودائی تولد کند چنانک بعد ازین یاد کرده آید و ترکیب و آمیختن اخلاط بکمابیش بود لیکن هر گاه که یک خلط غالب شود چنانکه
اخلاط دیگر که با وی آمیخته شوند پدید نیاید اماس را و بثره را بدان خلط غالب و باز خوانند و انواع اماسها گرم گرده است شش از
انواع اماسهاست و چهار انواع بثرها اما انواع اماسها یکی فلغمونی است دوم حمره است سیوم ماشری است چهارم طاعون
پنجم خراج و دمل است ششم شریت و انواع بثرها یکی جمره است بجیم و آنرا آتش پارسی گویند دوم بثرهای بزرگ پرآبست که آنرا
نفاخات گویند و نفاطات نیز گویند سیوم کاورسه است چهارم نمله است **باب دوم اندر یاد کردن اماس فلغمونی**
و معالجات آن فلغمونی اماس خونی است و پیشینگان همه اماس گرم را فلغمونی گفته اند پس قرار برین افتاد که فلغمونی
جز اماس خونی را نگویند از دو بیرون نشود یا تنک یا غلیظ و قوام آن هم از دو بیرون نیست یا غلیظ باشد یا رقیق و اماسی که از خون غلیظ بود
هم اندر گوشت بود و هم اندر پوست و با ضربان باشد و آنچه از خون رقیق بود اندر پوست بود و بی ضربان باشد از بهر آنکه ضربان
اماسها و دردها نزدیکی شاخهای شریان بود بدان جایگاه و شاخهای شریان اندر گوشت است و از پوست دور است بدین
سبب اماس پوست بی ضربان باشد و اماس گوشت با ضربان باشد و هر دو نوع باستفراغ و تحلیل زایل شود از بهر آنک
ماده آن از خون تنک بود و فلغمونی که در هر اندام پدید آید هر یکی را نامی خاصه است بحسب آن اندام آنچه اندر غشاء دماغ افتد
و در گوهر دماغ آنرا سرسام گویند و آنچه اندر چشم افتد در طبقه ملتحمه آنرا رمد گویند و آنچه اندر غشاء حجاب و پهلوها افتد آنرا ذات الجنب
گویند و آنچه اندر شش افتد آنرا ذات الریه گویند و آنچه اندر حنجره افتد آنرا خناق گویند و آنچه اندر گوشتهای نرم افتد و درد در عضلها پدید آید
و بزرگ باشد و پخته شود آنرا خراج گویند علامتها هر چند که اماسها غایر تر یعنی اندر گوشت نشسته تر بود ضربان و درد بیشتر بود خاصه
اگر شاخی بزرگ از شاخهای شریان بدان نزدیک باشد و زود تر پخته شود و اگر اماس در عضوی حساس بود درد صعب تر باشد
و ماده اماسهای خونی بیشتر با صفرا آمیخته بود و گاه باشد که ماده صفرا زود تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و باشد که رطوبتی رقیق
با خون آمیخته بود و اماس همچون تهیجی بماند و برنگ سرخ و بلمس گرم باشد و صلب نباشد و هر گاه که اماس پخته خواهد شد ورم
خواهد کرد ضربان و درد صعب تر شود و هر گاه که پخته شد درد و ضربان آهسته گردد و اگر اماس پخته نشود عضو را تباه کند و بسیار بود که اگر چه

ماده اندک بود لیکن بد و تباه باشد و تباهی آن عضو را بمیراند و تباه کند و علامت وی آنست که آماس تیره شود و بسبزی گراید
و بسیاهی و حس عضو باطل شود و اسباب آماس یا سابقه بود یا بادیه اما اسباب سابقه امتلا باشد و تباهی اخلاط و ضعیفی و
زبونی آن اندام که آماس در وی افتد و اسباب زخم بود و آسیب و در افتادن از جائی و آنچه بدین ماند صفت اما اگر سبب
آماس سببی از اسباب بادیه باشد نخست نگاه باید کرد اگر در تن امتلا بود و بو نخست رگ باید زد و باشد که داروی مسهل نیز باید داد
و اگر در تن امتلا نباشد زود تر بعلاج آماس مشغول باید بود و داروهاء نرم کننده و تحلیل دهنده بکار باید داشت و اگر در عضوی شریف بود
نخست داروهاء رادع بکار باید داشت و تدبیرهای دیگر که ماده را از آن جانب باز گرداند می باید کردن چنانکه معلوم است پس داروهای
رادع را با داروهای نرم کننده می باید آمیختن و چون در وبا باید دانست که هر کجا امتلا باشد در ابتداء آماس هیچ داروی
نرم و تحلیل کننده بدو نشاید برد از بهر آنکه داروهاء نرم کننده و تحلیل کننده آن جایگاه را زبون کرداند و ماده فزون از آنک
تحلیل کند آنجا گرد آید صفت ضمادی که در ابتداء آماسها گرم که از اسباب بادیه افتد بکار دارند بگیرند پشم شوخگن که از
رانهاء دنبه و گوسپند بردارند و بروغن شبت یا روغن دست مال نیم گرم چرب کنند و بر آن موضع نهند و در درد نشاند و آماس را
تحلیل کند و در ابتدا آنک لیکن با آخر که ضربان و تمدد ساکن شده باشد بکار دارند صفت ضمادی دیگر بگیرند صندل سرخ و زعفران
برابر با آب کشنیز تر بسایند و طلی کنند صفت ضمادی که درد را بنشاند بگیرند سبوس گندم و خطمی و بابونه همه را بکوبند و بپزند و بعصاره
کرنب بسرشند و طلی کنند درد را بنشاند و تحلیل کند صفت ضمادی دیگر بگیرند آرد گندم ناپخته ده درم روغن دست مال ده درم با قدری آب
صافی بپزند تا سطبر شود و طلی کنند صفت ضمادی دیگر تحلیل کننده بگیرند موم صافی یک جزو و روغن شبت شش جزو موم را درین روغن گدازند
و بابونه بگیرند و بکوبند نرم بدین موم روغن بسرشند و طلی سازند اما اگر آماس سخت گرم بود یا در عضوی شریف بود و ضربان و درد
قوی باشد بگیرند حی العالم و پوست انار ترش تازه و بشراب بپزند و بسایند و ضماد کنند و سماق و آرد جو همچنین بپزند و بر نهند تا ماده را
از جایگاه آماس باز دارد و آنچه حاصل بود نیت کند و حرارت آماس را تسکین دهد و مزاج عضو را با عتدال باز آرد و اگر درد سخت باشد
ضماد چنان سازد که در وی با قوت قبض قوت تحلیل باشد چون پشم شوخگن که بموم روغنی که از روغن گل و موم مصفی کرده باشند
آلوده کنند و بر جایگاه درد نهند اگر فصل تابستان بود سرد کنند و اگر زمستان بود نیم گرم کنند یا اسفنجی بشراب قابض یا بسرکه و گلاب
تر کرده برمی نهند و بنگرند اگر اثر پختن و ریم کردن پدید آید داروهای نرم کننده و پزاننده بر نهند و اگر نه بداروهای تحلیل کننده قناعت کنند
و بسیار باشد که باول چون آماس پدید آید و در تن امتلا نبود و سبب آماس سببی از اسباب بادیه باشد آماس را بارزنده
کفایت شود و اما آماس امتلا را نخست رگ زنند و حجامت کنند پس داروی مسهل دهند چون آب میوها و مطبوخ هلیله و بنفشه
و لبلاب و پس از رگ زدن و حجامت کردن و مسهل دادن داروهای رادع بکار برند و در میان داروی محلل با رادع تر کنند و با آخر محلل بکار
دارند صفت داروی رادع بگیرند شیاف ماميثا و فوفل و اقاقیا و صندل سرخ همه را بسایند و با آب کشنیز تر بسرشند و طلی کنند

ضمادی دیگر آرد جو با کشنیز تر بسرشند و طلی کنند

داروها

و داروها که در علاج اوجاع مفاصل گرم گفته آمده است درین جای نافع بود صفت ضمادی دیگر بگیرند که اندر میانهٔ روزگار تر آید
بکار دارند بگیرند آبی پخته و مهرا کرده بکوبند و با آرد جو بسرشند و طلی کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند شیاف مامیثا و حضض
و زعفران و حماما و مر بکوبند بآب گشنیز تر بسرشند و طلی کنند و هرگاه که ترسند یا آماس صلب گردد گشنیز تر کدسته بگیرند
و بکوبند و با روغن گل بسایند تا چون مرهم شود و طلی کنند ضمادی دیگر بگیرند آرد جو بآب گشنیز تر بسرشند و طلی کنند و هرگاه که
بینند که رنگ میگرداند و بسبزی و سیاهی می‌گراید دستکاری وا ازدن صواب تر باشد چنانکه گفته آید و هر آماسی که در گوشت نرم
و جایگاه فراخ افتد چون گوشت بناگوش و بغل دست و بنولهای ران تا پخته نشود و چاره نبود پس صواب آن باشد که نخست
تن را از مادهای بد پاک کنند پس داروهای پزاننده برگیرند نهند جالینوس می‌گوید هرگاه که آماس بزرگ بود و ضربان ضعیف باشد
و امید تحلیل نباید داشت داروهای پزاننده دارد تا که آماس را تحلیل و گرم نکند بر باید نهاد از بهر آنک بیم بود که آماس صلب شود
و رنگ او سبز یا سیاه گردد صفت ضمادی دیگر که ماده را تحلیل کند و آماس را گرم نکند و نگذارد که صلب شود و رنگ بگرداند
وصف جالینوس است بگیرند آرد جو یا بست جو آنرا بسرکه یا آب گشنیز تر بزنند و ضماد کنند لیکن این ضماد باول علت بر نشاید
نهاد و هرگاه که بینند که درد و ضربان و حرارت آماس هیچ کم نکند باید دانست که در تن امتلای قوت است اخلاط بد
اندر رگها بگذشته است و در اعضائی که آنرا بتازی الاعضاء المتشابهة الاجزا گویند چون گوشت و عصب و غشا و مانند آن
رسیده است و در میان اجزای آن رفته و جای گرفته علاج وی آنست که نخست تن را پاک کند از آماس را باز زنند یا دیو
برافکنند پس بگیرند آرد جو تخدرم و روغن دست مال تخدرم با قدری آب صافی بزنند تا بسطبر شود و طلی کنند و اگر حاجت آید
پس از آن داروها پس کننده برنهند و اگر آماس در عضوی بود که دروی رگها بسیار بود یا به نزدیک بندگاهی باشد زودتر
بباید شکافت تا رگها را و بندگاه را تباه نکند و اگر در گوشت بود تا تمام پخته نشود نشاید شکافت از بهر آنکه اگر زودتر شکافند مدتی
سیلان ریم و زرداب دراز گردد و باید دانست که آماس بنوله ران و مانند آن جائی که پوست فراخ تر بود و ضربان و درد آن
سخت تر بود اگر چه آماس بزرگ باشد از بهر آنک بسبب فراخی جای پوست و رگها طرنجیده نشود پس از بهر آنک درد و ضربان و تمدد
سهل بود خود را در غلط نباید افکند و بوقت حاجت نباید شکافت و اگر خداوند علت جراحت آهن نخواهد بدارو سوراخ باید کرد
صفت داروی سوراخ کننده بگیرند عسل بلادر و زفت تر برابر هر دو را با آتش نرم کنند و بر جایگاهی که سر جراحت خواهند بود
برنهند و نیم روز بگذارند تا سوراخ کند و اگر آهک آب نارسیده با به بسرشند و برنهند همین فعل کند باب سیوم اندر حمره و علاج آن
حمره آماسی بود خونی و از خون گرم و بد تولد کند و قوام خون رقیق باشد که اندکی بغلیظی گراید و بسرخی تا خر ریش گردد از بهر آنک
ماده آن خونی بد باشد علامتها فرق میان حمره و فلغمونی آنست که حمره سخت سرخ بود و رنگ فلغمونی در گوشت پنهان بود و بدان
سبب بسبزی گراید و بر حمره هرکجا انگشت برنهند سرخی برود و سپیدی گردد و زود بسرخی باز آید و فلغمونی بر خلاف این بود

متوج

واندر سرخی حمره زردی همچون رنگ زعفران آمیخته بود واندر سرخی فلغمونی نباشد وحمره در پوست بود و بدان سبب درد
وطرنجیدگی کمتر باشد و حرارت حمره خالص سوزان بود واگر صدید با خون آمیخته بود نفاخات برآرد و فلغمونی درین معانی برخلاف
این بود و حمره بیشتری اندر روی پدید آید واز سر بینی آغاز کند و در همه روی بگسترد و باشد که قوت حرارت او پوست را بسوزد
علاج نخست استفراغ صفرا باید کرد بمطبوخ هلیله زرد و مانند آن پس اگر حراجت افتد استفراغ خون کردن و رگ زدن
وحجامت کردن خاصه اگر ماده در میان گوشت و پوست بود و باشد که پس از استفراغ خون دیگر باره اسهال صفرا باید کرد
واین طبیب را مشاهده حال معلوم گردد پس طلاها سرد و قابض بکار باید داشت وآب سرد بران ریختن چندانک رنگ بران
بگردانند سودمند بود و حمره خالص بدان زایل شود و لیکن اندر بکار داشتن طلاهای سرد قابض واندر آب سرد ریختن احتیاط باید کرد
تا عضو تباه و سیاه نگردد و بباید دانست که طلاهای سرد ریختن بلا اندر علاج حمره سودمندترست واستفراغ اندر علاج فلغمونی از آنک
ماده فلغمونی غلیظ‌تر باشد و هرگاه که بیم آن بود که عضو سیاه گردد از داروهای سرد قابض بداروهای نرم کننده باز باید گشت
چنانکه در باب گذشته گفته آمده است واگر حمره بهن باز شونده بود مرهمی باید ساخت از داروهای خشک و تحلیل کننده خشک کننده
برین صفت بگیرند بسم ناشسته سوخته دوازده درم و انگشت چوب صنوبر دوازده درم و موم زرد پانزده درم در دهن مورد
پنج دقیه خاک ارزیز گداخته که بتازی الرصاص گویند نه درم پیه بز کهن شسته پانزده درم پیه را بگدازند یا بکوبند با موم
موم روغن بیامیزند و داروهای کوفته و سوده دروی بسرشند و طلی کنند صفت مرهمی دیگر بگیرند خبث الرصاص سوده و برگ حقندار
بشراب کهن بخته بسایند و بسرشند و طلی کنند نافع بود صفت مرهمی دیگر خبث الرصاص و عصارهٔ سداب تر و روغن مورد
و موم صافی همه مرهم سازند و طلی کنند نافع بود باب چهارم اندر ماشری و علاج آن ماشری آماسی است پست که سخت گرم
و سوزان بود و ماده آن خونی گرم بود یا صفرای بسیار که آنرا حمرا گویند آمیخته و حمره خالص بدو نزدیک باشد واین ماشری
بیشتر اندر بینی و روی و حوالی چشم و پیشانی پدید آید و از بینی آغاز کند همچون حمرهٔ خالص و من آنچه دیدم ازین علت همه اندر بینی
و روی دیدم و ممکن است که در دیگر اندامها نیز افتد علاج هرگاهی که ماشری پدید آید زود عصارهای خنک طلی کنند چون عصارهٔ
کوک و عصا الراعی و حی العالم و نیلوفر و عصارهٔ کسنه و گشنیز تر و عنب الثعلب و تراشهٔ کدو تر و اسپغول و آنچه بدین ماند و استفراغ
صفرا کردن بداروهای مسهل چون آب انار ترش و شیرین و مطبوخ هلیلهٔ زرد و حقنهاء قوی سخت سودمند تا ماده از سر و روی
فرود آرد و رگ زدن نیز پس از آنکه تیزی صفرا کمتر شده باشد سودمند بود و عصارها که یاد کرده آمد با موم روغنی که از موم سپید
و روغن کدو سازند آمیخته طلی کردن سودمند بود و بآخر اگر آن موضع را باز زند صواب بود و داروی تحلیل کننده که در علاج فلغمونی یاد
کرده آمد بکار داشتن سودمند بود و ماشری که از سببی از اسباب بادیه باشد پدید آید ضمادها از آرد جو و ارد گشنیز تر بر نهاد
و آزدن واجب کند خاصه اگر بسیاهی می گراید یا صلب میشود و از طلاهای عصاره نقیع با روغن گل و عصارهٔ سداب با سرکه

بسبب بود و فلغمونی بسیار بود کی نپذیرد و حمره بیشتر کاه

دروغن گل

وروغن گل وقیمولیا با اسفیداج وسرکه وروغن گل ومردارسنگ با عصارهٔ برگ چغندر وسوده گرکه بعصارهٔ کنند تا سودمند بود
واگر عصارهٔ نقیع وعصاره سداب بدست نیاید سداب خشک ونقیع خشک سوده بجای آن باشد **صفت** دهروی مرکب
مردارسنگ بگیرند اسفیداج وزعفران وگوگرد زرد ناسوخته همه را با آب آمیخته بسرشند وطلی کنند **صفت** مرهمی که ونمله وسوختن آتش را
سودمند بود بگیرند برگ خیار بن تر یک رطل ودر آب وروغن کنجد بپزند وبپالایند وبا چهار وقیه روغن گل ودو وقیه ونیم مردارسنگ
ودو وقیه ونیم اسفیداج با آب گشنیز تر گر با آب برگ خرفه ومقدار رو مغز آن قرص با وی بسرشند ومرهم کنند **صفت** مرهمی دیگر بگیرند
موم چهار وقیه روغن گل سه وقیه خایهٔ مرغ شش عدد ماریقون چهار وقیه همه را بسرشند ومرهم سازند وماریقون نباتی است که آبگینه را
بدان جلا دهند واوطبوس میگوید ماریقون نباتی است مانند لبلاب که بخورند وآنست که آبگینه را بدان جلا دهند واو مهدر یون
نبشته است در کتب خود **صفت** مرهمی دیگر ماشری مزمن را سودمند بود بگیرند روغن بید انجیر یک رطل بغدادی موم
پنج وقیه مردارسنگ چهار وقیه زنگار دو وقیه ونیم مردارسنگ وزنگار در سرکه بسایند وبا موم وروغن مرهم کنند

باب پنجم اندر طاعون ومعالجات آن

اطبا ء متقدم هر آماسی که در گوشت نرم افتادی چون گوشت پس گوش یا در گوشت غددی
چون پستان وخایه گوشت بن زفان یا در جایگاهی فراخ چون بغل دست وبغوله ران آنرا طاعون گفتندی پس اتفاق بران
کردند که طاعون آماس گرم را گویند که درین جایها افتد که گفته شد وبعد از مدتها قرار بران نهادند که هر آماسی که درین جایها افتد
وحرارت وسوزانیدن آن از اندازه بیرون بود وماده آن مستحیل گشته باشد وهمچون زهری شده وعضوی را تباه می کند ورنگ او
وحوالی او بگرداند ومضرت او بطریق شریانها بدل بازدهد وخفقان وغشی آرد طاعون آنرا گویند **علامتها** آنچه در گوشت
پس گوش ودر بغل دست ودر پستان افتد کشنده باشد از بهر آنکه بدماغ ودل نزدیک بود وآنچه رنگ او سرخ باشد
یا بزردی گراید سلیم تر باشد وآنچه بسیاهی گراید سخت بد باشد وطاعون اندر هوای بد وسالها وماهی واندر شهرها که آنجا
وبا بیشتر بود بسیار افتد **علاج** دل را قوت باید داد بشربتهای خنک وخوش بوی چون شراب ترشی ترنج وشراب لیمو
وشراب انار وسیب وآب آلی وبویهاء خوش بوی باید بوییدن چون صندل وکافور وگلاب ونیلوفر ومانند این وطعام از عدسی مصوص
فرماید از گوشت وتراج وطیهوج وبزغاله ومانند این وهواء خانه را بمیوهای خوشبوی وبرگ بید ونیلوفر وبنفشه وگلاب وکافور
وصندل وبیخ سو معتدل وخوش گردانیدن وگلاب وصندل وکافور بر دل می نهادن وهرچه علاج سوء المزاج گرم است
که دل را افتد وهرچه در علاج بیماریها وتبها وبائی یاد کرده آمده است علاج این است وهیچ ضمادی وطلی سرد رادع بر نباید نهاد
ورگ زدن نیز مشغول نباید بود مگر امتلای قوی که خونی بود وخلط بدرا کم کردن واجب شود وجایگاه علت را از زدن
وباهستگی مزیدن وبآب گرم شستن تا خون دروی فسرده نشود صواب بود وهرگاه که خفقان قوی گردد آب گرم
وطبیخ بابونه وشبت نطول می باید کرد تا ماده را از دل بازگرداند وبجایگاه علت بازآرد وتحلیل کند وتدبیر رانیدن علت باید کرد بدارو ها

که در علاج خراج گفته آید **باب ششم اندر آماسها که در گوشت غددی و در بن غولهای ران افتد و نه از طاعون خیزد و علاج آن**

اسباب آماس گوشت غددی و آماس بن غوله ران یا دفع طبیعت بود که ماده را از عضوی شریف دفع کند یا المی بود فرو سوی آن
عضو و ماده که روی بدان عضو دارد بدین جای گذرد و سبب فراخی جای و زبونی آن لختی در وی بماند اما آنچه بر سبیل بحران و دفع
طبیعت افتد باز نشاید داشت و هیچ داروی رادع بران نشاید نهاد و باشد که بدان حاجت آید که داروها نرم کننده یا محجمه بر نهند تا تمامی
ماده بدو آرند پس از وی تحلیل کنند و آنچه بر سبیل گذر آنجا باز مانده بود نگاه کنند اگر در تن امتلائی بود نخست استفراغ باید کردن و تن را
از اخلاط بد پاک کردن و طعام باندکی باز آوردن و تدبیرهای لطیف کردن و تا استفراغ کرده نشود هیچ داروی رادع و هیچ داروی نرم
کننده بر نشاید نهاد از بهر آنکه مضرت داروی رادع آنست که ماده را باندرون باز برد و بیم باشد که با جشا باز گرداند و آنجا آماسی کند
و مضرت داروی نرم کننده آنست که اگر در تن امتلائی بود ماده بسیار روی بدان موضع نهد و آماس عظیم شود و خراجی و ریشی بد
تولد کند و هر وقت که استفراغ کرده باشد یا اگر در تن امتلائی نباشد داروهای نرم کننده بر باید نهاد تا تحلیل کنند و اگر استفراغ نا کرده
درد خیزد روغن زیت گرم کرده پشم پاره بر و نهادن صواب باشد تا درد بنشاند و در ابتدا آنک از وی دور باید داشت اگرچه با آخر
بدان حاجت بود لیکن در ابتدا درد زیادت کند و آرد جو و آرد گندم نیک تحلیل کننده اند لیکن آرد جو با سلامت تر است و اگر این آماس
در بستان یا در خایه افتاده باشد و در تن امتلا نباشد و بیم آن بود که ماده بعضوی شریف تر باز گردد نخست داروهای رادع بر باید نهاد
تا مددی دیگر بدو نیاید و آنچه قانون علاجها آنست که در ابتدا و انتها و انحطاط بکار دارند بران موجب می روند و اگر ترسند که آماس
صلب شود داروهای نرم چنانک در فلغمونی گفته آمده است میکنند **باب هفتم اندر یاد کردن خراج و معالجات آن** خراج آماس بود گرم
و ماده آن از خونی غلیظ و بد باشد و او از دو گونه باشد و بعضی آماس باشد که در اندرون او ماده باشد که پخته خواهد شد و ریم خواهد گشت
و بعضی آماسی بود درست همچون فلغمونی و یا خرخجان گردد که پخته شود و ریم کند اما آنچه زود پخته شود آنرا خراج گویند و آنچه دیر پخته شود
و سخت سوزان بود و آنرا طاعون گویند و هر آماس خونی که در اندامها اندرونی افتد از تب خالی نباشد و آنچه اندر اندامهای
بیرونی افتد حرارتی مانند تب اندران عضو پدید آید علامتها هر خراجی که ماده آن سخت گرم بود رنگ او سرخ بود و آماس او فراشته تر بود
و سر او تیزتر بود همچون شکل مخروط و زودتر پخته شود و زودتر سر کند و هرچه ماده آن غلیظ و آهسته تر شود پهن تر بود و رنگ او به [illegible] سرخی شود
و دیرتر پخته شود و باشد که ماده او میل باندرون دارد و این بد باشد و آنچه سر او در اندرون گشاده شود بدتر باشد و بعضی باشد که در اندرون
و بیرون سر کند و آنچه سر او در اندرون گشاده شود بهترین آن بود که اندر تجویفی گشاده شود که خاصه آن عضو را بود و فضله آن عضو از آن
تجویف برداخته شود چنانکه مثلا اندر معده خراجی بود و سر او اندر تجویف معده گشاده شود بهتر از آن بود که بظاهر معده گشاده شود
اندر تجویفی که میان معده و عضلهای شکم است همچنانکه خراج دماغی که بجانب منفذ بینی گشاده شود بهتر از آن بود که اندر جزوی گشاده شود
که منفذی ندارد که فضله از وی بیرون آید و خراج اندر مفاصل بنادر بود از بهر آنکه در وی خلطی مخاطی است و جای آن فراخ نیست خلط

در روی متعفن نشود چنانکه خراج کند پس اگر باشد از ماده سخت بسیار بود و دردمندتر و باآفت ترین خراجی آن بود که بهر عضله افتد

خاصه عضله که در روی عصبهای بسیار بود و حس او قوی بود بسیار باشد که خراج پخته شود و ریم کند و بظاهر پوست پدید نباشد

از بهر آنکه ریم در قعر پوست گوشت بود یا پوست آن موضع غلیظ باشد و هر گاه که پخته شد آماس نرم گردد و درد ساکن شود و ضربان

زایل گردد و بباید دانست که ریم سپید و هموار که ناخوشبوی نباشد و دلیل آن بود که طبیعت قوی است و در ماده تصرفی تمام کرده

و آنرا نیک برانیده و سلامت است و از عفونت دور است و از بهر آنکه لون اندامهای اصلی سپید است ریم دلیل قوت طبیعت است

از بهر آنک تا طبیعت قوی نباشد ماده را هم رنگ اندامهای اصلی نتواند کرد و ریم ناهموار ناخوشبوی و رنگ و قوام آن مختلف

برخلاف آن دلیل کند که ریم سپید و هموار و بوی ناخوش دلیل عفونت بود علامتها خراج باطن آنست که در احشا المی باشد

و نبض صلب بود و تبهای بی ترتیب آید و در اوایل تبها فراشا بود و مدت فراشا در اول درازتر بود و پس کوتاه می شود

و گرانی اندر جایگاه خراج زیادت میشود و الم کمتر و هر گاه که الم احشا و قشعریره و تب ساکن گردد و گرانی بماند بباید دانست

که خراج پخته شد و هر گاه که تبها و درد معا و دهنه کند و جایگاه خراج سوختن و خلیدن گیرد بباید دانست که خراج سر خواهد گشاد

و هر گاه که فراشا قوی که بتازی نافض گویند پدید آید و تب و گرانی و درد و خلیدن از پس آن زایل شود بباید دانست که خراج

گشاده شد و سر کرد خاصه اگر بمجری بول یا براز یا بقی یا بنفث بیرون آید و بر هر عضوی که ریم میگذرد سوزشی در روی پدید می آید

و هر گاه که ریم بسیار یکبار بیرون آید قوت ضعیف گردد و بسیار باشد که خفقان کند و غشی تولد کند از بهر آنک قوت تحلیل پذیرد

و ساقط شود و باشد که هلاک شوند و اگر خراج اندر سینه گشاده شود و ریم اندر فضاء سینه ریخته شود حالی همچون حال خداوند خناق

پدید آید و باشد که هلاک کند علاج نخست استفراغ باید کرد و ماده را بجانب مخالف جذب کردن چنانکه در علاج آماسهای

گرم معلوم شده است لیکن احتیاط باید کرد تا بسبب استفراغ و جذب ماده بعضو شریف باز نگردد و پس تدبیر برانیدن

باید کرد و قوت را نگه داشتن بغذاها ستوده لیکن اگر خراج در احشا بود بضرورت تدبیر لطیف باید کرد و هر گاه که خراج ظاهر

عظیم بود و ترسند که قوت طبیعت ماده را تمام نتواند برانیدن و بیم باشد که بدان سبب آفتی در آن عضو تولد کند خراج را

بباید شکافت و احتیاط باید کرد تا آهن بعضوی شریف که احتمال آن نتواند کرد نرسانند و همچنین هر گاه که خراج عظیم بود

و طبیعت ضعیف بود و داروهای مغری و منضج بر می نهند و داروی مغری بر مسام و منفذ نسیم را بگیرد و داروی منضج حرارت

ضعیف بجنباند و بدان سبب عفونتی پدید آید در چنین حال خراج را باید شکافت پس داروهای تحلیل کننده بر نهادن و هر

خراجی و قرحه که بشکافند همه بدرازا لیف عصبها باید شکافت یا برراستاء شکنها و خطها بشاید شکافت یا برراستاء

شکنها و خطها که بتازی اسرالاسره والقصون گویند مگر عضوی مخصوص را چون پیشانی که آنرا برراستاء شکنها و خطها نشاید شکافت

از بهر آنکه پوست پیشانی از عضله جدا نیست و هر گاه که از پهنا بریده شود عضله سست گردد و ابرو را بر نتواند داشت و چشم را باز نتواند

کرد

که آنرا بتازی الاسر والقصون گویند ... مخصوص را چون پیشانی

وآنجا که خواهند تا فعل عصبها باطل کنند یا از تشنج آن عضو ایمن شوند لیف عصب را از پهنا باید بریدن شود دراز ایشان عضلها بیشتری
اندر درازا، قامت مردم و اگر خراج در سیوله ران بود از پهنا تن باید شکافت بر راستا خطها و شکنها آن جایگاه و اگر بغل دست بود
از پهنا باید شکافت بر راستا رستن موی تا چون موی برآید جراحت پوشیده شود و اگر بر حوالی چشم بود زیر باید شکافت و بعضی
هلالی بر راستا خطها و شکنها که شکنج گرد اگرد چشم است اگر بر بینی و رخسار بود بعضی راست باید شکافت از درازا و بعضی بوریب
بر راستا خطها و شکنها آن جایگاه و این خطها و شکنها جوانان را در حال خنده پدید آید و پیران و بیماران را از لاغری پدید آید و اگر
بر بازو و ساق و ساعدها و ران بود و اگر بر پشت یا بر شکم بود همه از دراز باید شکافت و اگر بر پهلو بود بوریب باید شکافت بر راستا پهنا
و عضلهای پهلوها و اگر بر سرین بود هلالی باید شکافت و هر خراجی و قرحه که شکافته شد روغن و آب و داروها که در وی بیه باشد
از وی دور باید داشت و اگر بضرورت جراحت را باید شست بماءالعسل شویند اگر بشراب ممزوج یا بآب گرم بسرکه ممزوج و اگر
پس از آن که خراج شکافته باشند حرارتی و سوزشی عظیم پدید آید ضمادی از عدس مقشر پخته بر باید نهاد و اگر ساکن باشد حرارتی
و فزونی پدید نیاید مرهمها و داروها رویاننده بر باید نهاد و هر گاه که خراجی شکافته شود و ریم از وی پاک کرده آید زود پوست را
بر گوشت باید دوشانید و خرقه پیچیده بر شکل بالشی بر وی نهادن و بستن تا پوست بر گوشت رسته شود و تجویفی در میان نیفتد
که دیگر باره ریم گیرد و ناصور گردد و اگر حاجت آید نخست خرقه پاکیزه بر میل باید پیچید و در غور آن کردن و بگردانیدن و ریم از وی پاک
گردانیدن پس پوست را بر گوشت دوشانیدن و بستن چنانک یاد کرده آمد و چون شکافتند نخست جایگاه ریم طلب
باید کرد و جهد کردن تا آنجا شکافند که از رگها و شریانها و عصبها و از فربهی دور بود و جایگاهی لاغرتر و از گوشت پاکتر باید گزید
از بهر آنک جراحت که بر جایگاه فربه افتد دشوار روید و پوست بر گوشت پیوسته نگردد بدین سبب اگر ضرورت گردد جراحت
بر جایگاه ریم باید کرد و همه جراحتها را جهد باید کرد تا سر جراحت فرو سوی خراج باشد چنانکه ریم بآسانی پالاید و جایگاه لاغرتر یا
از گوشت پاکتر از بهر آن باید گزید که هر چند آن جایگاه خشکتر بود جراحت زودتر روید و پوست بر گوشت زودتر
رسته گردد بدین سبب اگر چه بر جایگاه لاغر و از گوشت پاک جراحت بزرگ و دراز کنند تا ریم پاک بیرون آید صواب باشد
و جایگاه ریم را بلمس انگشت و بلون جایگاه توان دانست و آنچنان باشد که دو انگشت بر نهند اگر چیزی از زیر انگشت بیرون شود
و دیگر انگشت حس آن بیابد که در زیر او چیزی زیادت گشت یا حرکتی کرد معلوم گردد که آن جایگاه ریم است و لون آنجایگاه
سپید بود و نخست سرخ بوده باشد و بعضی باشد که جایگاه ریم بسبزی و زردی و سیاهی گراید از بهر آنک نضج ماده نیکو نباشد
و اگر خراجی بزرگ باشد و ریم از یک شکاف پاک نشود نخست آنجا که شایسته‌تر بینند بباید شکافت چندانکه انگشت در وی
توان زد پس انگشت مسبّحه از دست چپ در وی باید کرد و آنجا که سر انگشت رسیده باشد باید شکافت و اگر بزرگتر بود اندر
انگشت شکاف دوم باید کرد و دیگر باره آنجا که سر انگشت نرسد بشکافتن تا تمام شکافته شود و ریم پاک بیرون آید و آنرا که

ممکن گردد که بزانند تا خود سوراخ شود و سر کند باید بزانند و دستکاری نباید کرد دکانی باشد که دستکاری را نخواهد و خراج
سر نمی کند تدبیر آن باشد که بنشتر آنجا که شایسته تر بود نشانی کنند چنانکه پوست شکافته شود پس دارو بزاننده و سوراخ
کننده برانجا نهند تا زود تر سوراخ کند و آب گرم خراج سلیم را سودمند بود و بزاند و خراج بد را زیان دارد از بهر آنک ماده برابد آرد
صفت داروهای بزاننده پیاز نرگس بزاننده است خاصه اگر در ماء العسل و اندکی روغن سوسن بجوشانند و بنج نی
برکوفته با انگبین سرشته بزاننده است و زفت رومی با شوخ خانه مکس انگبین بزاننده است صفت داروی قوی بگیرند
موم زرد و رتیانج و روغن گاو از هر یک رطل زفت و انگبین از هر یک نیم رطل زنگار سه وقیه روغن زیت چندانکه
کفایت بود صفت داروی دیگر بگیرند اشق شش جزو موم چهار جزو و کوکرد زرد سه جزو نطرون سه جزو روغن زیت
چندانکه کفایت باشد صفت داروی دیگر بگیرند مغز نبه دانه و گوز مغز تیز کشته و خمیر و برگ کرنب پخته و پیاز پخته و خردل
و سرگین کبوتر همه را بکوبند و مرهم سازند زود بزاند و سوراخ کند و مرهم باسلیقون اندر لعاب خردل نرم کرده و صابون با الخر سرشته
بزاننده و سوراخ کننده است صفت داروی قوی تر بگیرند عسل بلادر و زفت تر هر دو را بر آتش دارند تا نرم و آمیخته شوند
و بر نهند و نیم روز بگذارند صفت داروی دیگر بگیرند اشخار و آهک آب نارسیده و در آب کنند چنانکه سه انگشت آب
بر سر او استاده باشد و یک شبانروز بگذارند پس یک جوش بدهند و صافی بپالایند و اندرین آب دیگر باره اشخار و آهک
تازه کنند و همچنان بنهند پس بجوشانند و بپالایند سه بار بیشتر اندر این آب اشخار و آهک تازه می کنند پس این آب را
در چیز مسین بجوشانند و بنهند تا سرد شود هر آینه نمکی از وی پدید آید از آن نمک یک جزو بگیرند و ربع وزن او نوشادر بادی
بسایند و در لعاب خردل بسرشند و اگر اندکی عسل بلادر بادی یار کنند قوی تر باشد و زود تر سوراخ کند صفت داروی دیگر
زرآوند را با روغن زیت کهن بسایند و با عسل بلادر بیامیزند و بر آتش نرم نهند تا چون مرهم شود و اگر سرگین گنجشک یا سرگین بط
یا سرگین باز با وی بیامیزند روا بود صفت داروی که باقی ریم را تحلیل کند و جراحت را پاک گرداند بگیرند عاقرقرحا
و مویزج و بورق همه را با انگبین بسرشند و بر بیرون طلی میکنند صفت داروی دیگر بگیرند حجر مارقشیثا و اشق از هر یک
دوازده درم آرد باقلی شش درم همه برابر بسنانج تر بسرشند و بر پوست پاره طلی کنند و بر خراج نهند و بگذارند تا خود بیفتد
و این دارو در وقت که سرشته شد اگر یک زمان بگذارند زود خشک شود حالی طلی باید کرد صفت داروی دیگر بگیرند
نوشادر یک جزو بارزد ربع یک جزو مرداسنگ یک جزو روغن زیت چندانکه کفایت بود بیامیزند و طلی کنند و اما خراج
و دبیله که در باطن بود علاج آن نخست باستفراغ و تبدیل مزاج مشغول باید شد و خون را صافی کردن پس ماده را بزانیدن
بداروهای لطیف و معتدل چون شراب رقیق و سپید اندک اندک و دارچینی اندر طعامها کردن و اگر هر بامداد دو دانگ صبر
و دانگی زعفران بدهند زود تر پخته شود و سر کند و هر گاه که سر کند بگیرند اسپغول نیم درم مر و سعد و سپندان از هر یک یک درم تخم

خبازی و تخم خطمی از هریک چهار درم صمغ و کثیرا و نشاسته و مغز تخم خربزه از هریک سه درم گل ارمنی ده درم شربت سه درم
بامداد و سه درم شبانگاه در آب سرد و مقداری روغن گل و طعام حسو از برنج و کشک جو نیم کوفته و اندکی نشاسته
بمغز بادام با اندکی صمغ عربی سوده و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و امروسیا سخت سودمند بود و اگر درد خیزد یکبر د تخم مرد تخم خطمی
و تخم خبازی پاک کرده و کثیرا از هریک برابر همه بکوبند و بروغن گل یا روغن بنفشه یا روغن بادام چرب کنند شربتی سه درم
بامداد و سه درم شبانگاه با شیر خر مقدار سه وقیه در درد انشانند و اگر در اسافل بود بلعاب حلبه و لعاب تخم کتان و کثیرا و صمغ
و زردهٔ خایه و روغن گل حقنه کنند و باقی علاج اندر علاج قروح معده و امعا و مثانه طلب کنند **باب هشتم اندر انواع دملها**
و معالجات آن دمل از جنس خراج است و سبب آن بدگواریدن طعام بود در حرکتها و ریاضتها که بر امتلا کنند **علاج** هرگاه که دمل
پدید آید در علاج آن تغافل نشاید کرد از بهر آنک بیم بود که خراجی گردد بزرگ و علاج آن تا مدت سه روز علاج آماسهای گرم باشد
نخست اگر مانعی نباشد رگ باید زد و حجامت کردن و هر شب آلو سیاه و عناب و آلو گشته ترش و خرما هندی و اندکی
زرشک و یکدرم کشنیز خشک در آب کنند و بامداد صافی کنند و بدهند و آب انار ترش و شیرین و آب کسنه با سکنگبین سودمند بود
و استفراغ کردن بطبیخ هلیلهٔ زرد و شاهتره و سنا مکی و خرما هندی صواب بود و از طعامهای غلیظ و از گوشت و شیرینها
پرهیز باید کرد و آنچه خورد باید که میل به ترشی دارد و از اول که دمل پدید آید چیزهای خنک بر باید نهاد چون اسپغول بگلاب و سرکه ترکرده
و خطمی هم بگلاب و اندکی سرکه ترکرده و آرد جو با آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر سرشته و از پس سه روز تدبیر تحلیل و برانیدن
باید کرد و نخست اسفنج با آب و روغن نیم گرم کرده ترمی باید کرد و بر دمل نهادن چندگرت تازو د برآند و آرد گندم و نان گندمین
در آب و روغن زیت پخته برنهادن تا زود برآند و آرد گندم خاییده براننده و موم گداخته با اندکی زفت و رطبهای اندر روغنی
که میل بگرمی دارد چون روغن سوسن براننده است و روغن کتان نیز براننده است و تخم کتان و تخم مرو هر دو کوفته با خمیر
ترش سرشته براننده است و انجیر خشک در ماء العسل اغشته و تخم مرو کوفته با آن سرشته براننده است خاصه اگر اندکی
ماء العسل برافکنند و مویز کوفته بی دانه و با بوره سرشته براننده است و تخم مرو کوفته و اندر شیر خر جوشانیده براننده است و مجرب
صفت داروی براننده بگیرند بورو روغن گاو وقیه و نیم خمیر ترش دو وقیه تخم مرو کوفته و اسپغول ناکوفته از هریک یک وقیه و نیم
شیرهٔ انجیر سه وقیه حلبه و تخم کتان از هریک پنج درم همه را در شیر تازه بجوشانند و ضماد کنند داروی معتدل و براننده است
و جرجیر اندر روغن گاو پخته براننده است و اگر دمل سخت گرم نباشد و دیر پخته می شود نخست از رگی که بدان عضو پیوسته باشد
خون بیرون کردن و محجمه بر دمل نهادن و حجامت کردن و خون غلیظ بیرون آوردن و کسانی را که دمل بسیار برآید با این علاجها
که یاد کرده آمده است گرمابه و ریاضت بهنگام و خوردن انار سودمند بود **باب نهم اندر شری و معالجات آن** شری آماسهای بود
بسیار و کوچک و پهن و پست با خارش و با تاسهٔ صعب و بیشترین ناگاه پدید آید یکبار و سبب آن بخاری باشد غلیظ

که اندر تن لختی

که اندرین بجنبد واین بخار را ازخون صفرائی خیزد یا ازبلغم بثور فی علامتها انچه خونی بود سرخ وسوزان وگرم بود وزود بردمد و بیشتری وقت چاشتگاه پدید آید که افتاب بلند برآمده باشد وانچه بلغمی بود بدان سرخی وسوزان نباشد و بود که رنگ او میل بسپیدی دارد و بیشتری شبانگاه پدید آید یا درپهت وباشد که تری همچون عرق ازوی می برآید علاج آنرا که علامتها خونی ظاهر بود درحال که پدید آید آب غوره طلی باید کرد وشراب غوره وآب غوره باآب سرد می باید دادن تا ساکن گردد و هرگاه که ساکن شود درحال رگ باید زد یا حجامت کردن واگر آب غوره حاضر نباشد سرکه وگلاب وآب کرفس وروغن گل طلا باید کرد وباآب انار ترش ونقیع خرما هندی ودوغ ترش تسکین کردن ونقیع سماق مقدار سه وقیه تسکینی تمام کند واگر ازپس رگ زدن معاودت کند وقوت قوی باشد بهلیله زرد وایاره فیقرا استفراغ باید کرد بدین صفت بگیرند هلیله زرد دو درم ایارهٔ فیقرا یک درم کثیرا دانگی حب کنند باآب کرفس دهند واگر حرارت عظیم باشد آب انار ودوغ ترش وغیرآن با قرص کافور یا قرص طباشیر باید داد واگر مدت درازگردد صونقیع صبر باید داد وآب کسنه یا باآب عنب الثعلب واگر شرابا غثیان بود یاری باید داد تا تمام قی کنند وآب گرم دادن وشربتهای متواتر سودمند بود وطبع را نرم کنند وآنرا که علامتها بخار غلیظ یا بلغمی ظاهر شود هم نخست لختی خون کم باید کرد پس استفراغ بلغم کردن بهلیله وتربد برین صفت بگیرند هلیلهٔ زرد دو درم وتربد سپید یکدرم زنجبیل دانگی سقمونیا دانگی ونیم انیسون دانگی کثیرا دانگی حب کنند باآب کرفس این جمله یک شربت بود وهرباماداد ده درم کلنگبین باده درم سکنگبین ساده بسرشند وبدهند واگر کلنگر دهند بانیم درم انیسون روا بود وگرمابه وعرق آوردن ومسام گشاده داشتن هردو نوع را سودمند بود ودیگر درم کبابه سوده باسه درم شکر سفوف کردن شری بلغمی را سودمند بود وسه درم تخم پنجنگشت کوفته وبیخته باسه وقیه شیر تازه بغایت نافع بود واگر خشت پخته نو درآب نهند وآن آب که ازوی بماند بدهند سودمند بود وطبیبان متقدم بگیرند وآنرا کوفته در آب حل کنند وآب صافی ازوی بدهند نافع بود جزو دوم اندر شناختن انواع بثرهاء گرم وغیرآن واین جزو چهار باب است

باب نخستین اندر جمره ومعالجات آن جمرهٔ بجیم بثره بود سخت گرم سوزان وباخارش صعب وخورنده باشد وپوست را بسوزاند وبخورد ولختی بگوشت فرورود وخشک ریشه سیاه برآرد همچون خشک ریشهٔ جایگاهی که داغ کرده باشند وتری کمتر دارد ودود او بسیاه مایل باشد وبثرها اندک وپراکنده بود وبزرگی آن چند نخودی بود یا بزرگتر وبعضی باشد که هیچ بثره پدید نیاید لیکن ازجایگاه بخارد وبسوزد ونخست سرخی پدید آید پس رصاصی شود یا رمادی وگاه باشد تبهای صعب گیرد وهلاک گرداند علاج اگر قوت قوی باشد ومانعی نبود نخست رگ باید زد وخون بسیار بیرون کردن چنانک نزدیک شود بدانکه غشی خواهد افتاد وگاه باشد که جایگاه علت بباید آزرد آزردنی تمام وخون بدبیرون کردن وضمادها که بکار دارند چنان باید که دروی باقوت خنکی قوت تحلیل وتخفیف باشد چون ضمادی که عدس مقشر وبرگ لسان الحمل ونان خوش ارد که دروی سبوس بسیار بود این همه را بپزند وضماد کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند انار ترش وبشکافند ودرسرکه بپزند وبسایند نیک ودرخرقه طلی کنند وبران موضع نهند.

این ضمادیست که در ابتداء علت و اندر انتها سودمند بود و اندر شبانروزی سه بار بکار باید برد بامداد و شبانگاه و نیم شب وطعام از چیزی بیارند که بتری و سردی میل دارد و اگر جمره برلب باشد یا بر قضیب و خایه و مانند آن عضوی که بداروهای خشک کننده محتاج تر بود دیگر بند قلقطار و قلقدیس از هر یک بیست درم بوره بنجدرم جمله را بآب بسایند و طلی کنند و پشک بز سوده و با انگبین سرشته طلی کردن سودمند بود باب دوم اندر آتش پارسی و علاج آن آتش پارسی بثره باشد پرآب رقیق با خارش و سوزش سوصعب و سبب آن بسیاری گرمی و تیزی خون بود علاج نخست رگ باید زد و بطبیخ هلیله و خرماء هندی استفراغ کردن وهر بامداد کشکاب و آب کدو و آب خیار و آب خربزه هندی و اسپغول و شکر و مانند آن خوردن و آن بثرها باید شکافت و آب از وی برجهد و اگر پوست آن بثره بناخن سر ابتر بند تا آب کرد نیاید روا بود و آنچه از وی می تراید بر می چینند و گل ارمنی در سرکه حل کنند و برحوالی آن مالند و بر بثره مرهم اسفیداج نهند باب سوم اندر نمله و معالجات آن نمله بثرها خورد باشد بیکدیگر نزدیک و در هم پیوسته میگردد و بهن باز می شود و با خارش و سوزش باشد و ملمس گرم بود و سوزش او همچون سوزش گزیده بود و بسیار بود که نمله یک بثره بود و باشد که بثره بآب پراگنده بود گرد همچون ثولول و بیشتری چنان باشد که بن او پهن بود و بعضی چنان باشد که بن او باریک باشد همچون ثولول معلق و رنگ نمله میل بزردی دارد و بعضی باشد که ریش گردد و بعضی باشد که بتحلیل زایل شود و سبب آن ماده بود تیز در زیر پوست با خون آمیخته و اندر رگهای باریک که در پوست است روان گشته علاج نخست تسکین حرارت باید کرد و بمطبوخ هلیله استفراغ صفرا کردن و گرداگرد آن موضع طلا کردن بصندل و فوفل و همچنین بگیرند شیاف ماميثا و اسفیداج ارزیز و گل ارمنی از هر یک یکجزو و قشور بیروج و افیون از هر یک نیم جزو همه را بکوبند و بگلاب بسرشند و اقراص کنند و بوقت حاجت بگلاب حل کنند هر شبانروزی چند بار بغایت نافع بود و پوست خیار چنبر بگلاب حل کنند و طلی سازند و اگر برابر طلی اندکی سرکه بر چکانند صواب باشد و باید که بر آن موضع که ریش گشته باشد مرهم اسفیداج بدان نسخه که قراباذین یاد کرده آمده است طلی میکنند و اگر هنوز خارش و سوزش بود و ریش نشده بود همین طلی صندل و فوفل بر همه اندام و بر موضع خارش و برگرداگرد آن طلی می کنند و هر نوبت تازه میکردانند و هر وقت که بشویند برگ بیدرا در آب بجوشانند و بدان آب بشویند و طعام عدسی بآب غوره و آنچه بدین ماند دهند و قریص و افشره روا بود باب چهارم اندر کاورسه و علاج آن کاورسه بثرها خورد باشد و بسیاری و اندکی و صلبی و نرمی آن باندازه باشد و نخست آن جمله کاورسه میل بصلبی دارد از بهر آنک ماده آن بلغم بود یا سودا که بصفرا گرم شود و با وی بیامیزد و سبب صلبی وی این است علاج او بعلاج نمله نزدیک است از بهر آنک نوعی از نمله بود لیکن شربتهای مسهل که درین علت دهند از تربد و افتیمون خالی نباید که باشد جزو سیوم اندر شناختن انواع بثرهای دیگر که بر سطح تن پدید آید و این جزو پنج باب است باب نخستین اندر یاد کردن سعفه و شرینه

بثرها بود که

بثرها بود که در سطح تن پدید آید و غایر نباشد یعنی اندر گوشت دور فرو نشود ولیکن بعضی بهن باز میشود و دران درد و سوزش و خارش کمتر بود
و سعفه بیشتری بر پوست سر پدید آید و شیرنیه بر روی برآید و بر دیگر اندامها هم باشد و سوزش شیرنیه بیشتر از سوزش سعفه باشد
و تراینده تر از سعفه بود و آنچه از سعفه تراید ریمی بود غلیظ و لزج و باشد که قوام آن همچون انگبین بود و باشد که تر بود و باشد که
خشک باشد و هیچ از وی نه تراید و باشد که شوره برآرد همچون نمک و آنچه از شیرنیه تراید رقیق باشد **علاج** اما سعفه را بنگرند
اگر خون غلبه دارد و علامت آن ظاهر بود رگ قیفال باید زد و بر هر دو جانب گردن حجامت کردن و اگر کفایت نبود رگ
پیشانی فرمایند زد و اگر سعفه خشک باشد رگ پس گوش زنند و آن خون در روی و سر مالند پس مرهم سرخ که از مرداسنگ
و زردچوبه و سرکه و روغن زیت سازند طلی میکنند و سبوس گندم و برگ چغندر بسرکه و آب می پزند و سر بدان می شویند
و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدو در بینی میچکانند و اگر علامتهای غلبه خلطی دیگر ظاهر بود تن را از آن خلط
پاک کنند و سعفه بیشتر از خون تولد کند که با صفراء تیز آمیخته بود یا بلغم شور و تباه شده اما آنچه از خون صفرا تولد کند ریم او
رقیق و سوزان بود و آنچه از بلغم شور تولد کند ریم او غلیظ بود و استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله و افسنتین و سقمونیا باید کرد و
استفراغ بلغم بحب صبر و حب قوقایا باید کرد پس داروها طلی کردن **صفت** داروی نافع بگیرند توبال مس و سرطان سوخته
و عنزروت و قرطاس سوخته از هر یک دو جزو و گوگرد زرد یکجزو و همه را بسرکه بسایند طلی میکنند **صفت** داروی دیگر
که کودکان را سود دارد بگیرند زردچوبه و حنا و زراوند طویل و مردارسنگ و انارپوست همه را بکوبند و بسرکه تر کنند و بروغن گل حل
کنند و طلی می کنند **صفت** داروی دیگر هم کودکان را شاید بگیرند مردارسنگ و زردچوبه و بادام تلخ همه را بسرکه بسایند
و بروغن گل حل کنند و طلی میکنند **صفت** داروی دیگر هم کودکان را بگیرند مازوی خام بی سوراخ بروغن گاو بریان کرده
بسایند و بسرکه طلی کنند و اندر ماهی سه روز این روغن گاو در بینی آن کودک چکانند و بعضی طبیبان مورد خشک با آن یار کنند
صفت داروئی که محمد ذکریا می گوید سعفه را به ازین دارو نیست بگیرند سفال تنور کهن یکجزو و نیم جزو نرم بسایند و بسرکه تر کنند
طلی سازند و هم او میگوید اندر علاج سعفه و گر در ریشهای پلید اعتماد بر نمک و سرکه باید کرد از بهر آنکه هیچ داروئی اندر نیست کردن
ماده بد و خشک گردانیدن بجای آن نیست **صفت** داروئی دیگر بگیرند گشنیز خشک سوخته و سفال تنور و حنا و بسرکه بسایند
و بروغن گل طلی کنند **صفت** داروئی که سعفه تر را نافع بود بگیرند خرزهره و در آب بپزند و سر بدان بشویند پس بگیرند توبال مس
و مر و قنبیل از هر یک دو جزو و سنا و کندر و شب یمانی از هر یک چهار جزو و زراوند طویل و قلقطار و صبر و مر و آبی که از شاخ رز بچکد از
هر یک یکجزو و بسرکه و روغن طلی کنند و اگر این آب بدست نیاید خاکستر چوب رز بجای آن بکار دارند اما سعفه که بر روی افتد
بثرها بود سرخ و طریق این علاج سعفه آنست که پیوسته بگلاب بگرمابه می روند و روی را بر بخار آب گرم می دارند و رگ پیشانی زدن و دو لوچه
بر افکندن و گل ارمنی و کافور با سرکه و گلاب طلی کردن نافع بود

باب دوم اندر خشک ریشه که بتازی حصف گویند و علاج آن

این عارض بثرها بود سخت خورد و سوزاننده همچون سوزانیدن زخم سر سوزن و اندر تابستان پدید آید خاصه آن وقت که مردم
گرم شود و عرق کند و در گرم سیرها و در سواحل دریا و در جزایر این حصفه بر مردم بسیار پیدا آید از گرمی هوای آن موضع
در تابستان **علاج** نخست رگ باید زد پس بمطبوخ هلیله و شاهتره استفراغ کردن و در گرمابه آب گشنیز تر و سرکه
و گلاب و روغن گل طلا کنند و حنا بسرکه سرشته طلا کردن اندر گرمابه سودمند و اگر مورد بپزند و آن آب را طلا کنند با سرکه و گلاب سودمند بود
و در آب سرد نشستن و سرکه و گلاب مالیدن سود دارد و غذا چیزهای سرد و تر باید خورد

باب سیوم اندر نبات اللیل و علاج آن

هرگاه که مسام ظاهر تن بسته شود و پوست درشت گردد و طعام نیک هضم نشود اندر شبهای سرد درشتی و خارش و بثرها
خورد بر سطح پدید آید آنرا نبات اللیل گویند **علاج** رگ باید زد و استفراغ کردن بمطبوخ هلیله زرد و نقیع صبر و آب انار
و مانند آن و اندر گرمابه حنا و آب گرفس طلا کردن و سبوس گندم بسرکه طلی کردن و آب چغندر طلی کردن و آرد باقلی با سرکه
طلی کردن سودمند بود و اگر این خارش دراز آهنگ شود و ماده از خلط بورقی باشد آرد حلبه با انگبین بیامیزد و در گرمابه طلی کنند
و بطبیخ قثاء الحمار گر طبیخ شحم حنظل بشویند و آب گرفس و سرکه و روغن گل با آبی که خرزهره در وی جوشانیده باشند طلا کردن
سودمند بود و اگر برنج سپید بگیرند دو وقیه و بکوبند و بسرکه بسایند تا چون مرهم شود و یک وقیه گوگرد سوده با وی بسرشند
و در گرمابه طلی کنند نافع بود و کسی را که قی کردن آسان بود قی آوردن نافع بود **صفت** داروی سودمند بگیرند تخم گرفس
و تخم بادیان و انیسون از هر یک یکمثقال ریوند چینی و گل سرخ از هر یک دو مثقال ترانگبین هم سنگ همه شربتی ازین جمله
چهار درم بشیر بز سه روز پیوسته بکار برند بغایت سودمند بود و اگر بدین کفایت نشود یک هفته هم برین ترتیب دهند

باب چهارم اندر جرب و علاج آن

جرب بپارسی گر گویند و ماده او از خونی غلیظ و عفن باشد که در رگها گرد آمده بود
و طبیعت آنرا بظاهر تن که اقرب المخرجست دفع کند اما گر از دو گونه باشد بعضی خشک و بعضی تر **علاج** نخست رگ باید زد
پس بمطبوخ هلیله زرد و هلیله کابلی و شاهتره و خرما هندی استفراغ کردن و اقراص بنفشه نیز مسهلی موافق است
و از پس استفراغ آب شاهتره خوردن یا هلیله زرد با شکر سفوف کردن یا اطریفل شاهتره چیزی بکار داشتن و نقیع صبر
اندر آب گشنه سودمند بود و باقی خون را صافی کند **صفت** تقیع صبر بگیرند صبر یکدرم یا یکمثقال در آب گشنه تر کنند یکشبانروز
بامداد آن آب را باز خورند سه روز پیوسته و سه روز بیاسایند و دیگر بار بخورند و سه روز بیاسایند تا نه درم یا نه مثقال
خورده شود جرب کهن را مستاصل کند و طبیخ شاهتره سودمند بود بگیرند هلیله زرد پانزده درم شاهتره هفت درم سنای مکی پنج درم
مامیران دو درم افتیمون چهار درم افسنتین رومی سه درم گل سرخ دو درم تخم گشنه سه درم بپزند و بپالایند این یکشربت بود
خداوند جرب تر را سودمند بود **صفت** حب شاهتره بگیرند هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یک پنج درم صبر هفت درم سقمونیا را
آب شاهتره بسایند و داروهای کوفته را بدان بیامیزند و در سایه خشک گردانند و دیگر بار بسایند و آب شاهتره تازه کنند

تا سه روز پس حب کنند شربتی دو درم تا دو مثقال بکار برند **صفت** معجون شاهتره بگیرند هلیله زرد ده درم سنا مکی و
شاهتره از هر یک پنج درم ریوند چینی یک درم چوب گز دو درم بکوبند و بکشمش بسرشند شربتی سه درم با چهار درم با آب میوه
صفت اطریفل بزرگ که خداوند جرب تر را سودمند بگیرند هلیله زرد و بلیله و آمله و هلیله کابلی مقشر از یک یک جزو تربد دو جزو
بکوبند و ببیزند و بسرشند شربتی سه درم و اگر از بهر استفراغ خورد شربتی از ده درم تا بیست درم باید خورد و اگر استفراغ بسیار
کرده شود و منفعت پدید نیاید هر بامداد شربتی از پشت گندم با شکر و آب بسیار بباید داد و محمد زکریا رحمة الله می گوید
که شیر گوسپند یا بزکه او را شاهتره دهند خداوند جرب را سودمند بود و از پس این تدبیرها داروها را طلی کردن اما جرب تر را
داروها باید که نیک خشک کننده بود و جرب خشک را چیزهایی که خشکی بود **صفت** داروی جرب را بگیرند سیماب کشته و خبث الفضه
و برگ خرزهره و کندش و شنجار و مرداسنگ همه را کوفته و بیخته بروغن گل تر کنند و طلا سازند و شب در بامداد بگرمابه در شوند
و بشویند **صفت** داروی دیگر که جرب تر را سودمند بود بگیرند زرنیخ زرد و سرخ و مرداسنگ و خبث الفضه و زرجوبه و کندش
و برگ خرزهره و دوسار و زراوند دراز از هر یک سه درم سیماب کشته یک درم همه را بکوبند و بسرکه و روغن زیت طلی کنند و اگر
بجای خبث الفضه قلیمیا سیم کنند بهتر بود **صفت** داروی دیگر که جرب تر را سود کند بگیرند زراوند دراز و گرد و مغاث و کندش
و عدس و مر و اشق و بادام تلخ و زرد چوبه از هر یک یک جزو و مرداسنگ و خبث الفضه از هر یک دو جزو همه را بکوبند و بروغن زیت
و سرکه طلی کنند **صفت** داروی دیگر که جرب تر را نافع بود بگیرند خبث الفضه و کندش و برگ مورد خشک و زراوند دراز و شنجار
و روی سوخته و سیماب کشته و اشنان و سرگین سگ که سپید بود و مرداسنگ و گوگرد و زرنیخ زرد و سرخ و اسفیداج ارزیز و حب الرمان
از هر یک برابر همه را بکوبند و بروغن زیت یا بروغن گل یا بروغن حب الغار تر کنند و طلی سازند **صفت** داروی دیگر
جرب را نافع بود بگیرند مامیران و خبث الفضه و قنبیل و مرداسنگ و زرد چوبه برابر بسرکه و روغن زیت و روغن گل طلی کنند
صفت داروی دیگر جرب تر را شاید بگیرند قلیمیا سیم و مرداسنگ و زرد چوبه و خاکستر بوته و نمک خیر و کندش و شنجار
توبال کهن و گوگرد برابر بروغن زیت کهن طلا کنند **صفت** داروی دیگر جرب تر و خشک را نافع بود بگیرند کندش دو درم
زراوند دراز چهار درم خبث الفضه شانزده درم زرد چوبه شش درم سیماب کشته ده درم بسرکه و روغن گل طلا کنند **صفت**
داروی دیگر جرب تر و خشک را شایسته بود بگیرند تخم ریواس بیست درم مغز دانه زردآلو تلخ بیست سیماب کشته ده درم
نمک خیر ده درم همه را بکوبند و بسرکه تر کنند و با حوات طلی کنند و در گرمابه و اگر بارده کنجد طلا کنند روا بود **صفت** داروی دیگر جرب
خشک را بگیرند توبال و کندش از هر یک یک درم میعه ترنج درم روغن گل پنج درم در گرمابه طلی کنند **صفت** داروی دیگر جرب
خشک را بگیرند سیماب کشته و میعه و روغن گل بودن بمالند تا چون مرهم شود و در گرمابه طلی کنند **صفت**
داروی دیگر بگیرند خبث الفضه و مرداسنگ و کشته خشک سوخته و گلنار و قنبیل از هر یک پنج درم کندش سه درم بروغن گل طلی کنند

درکشیب دو بار اما خارش را که بی جرب باشد آب کرفس و سرکه و گلاب و روغن گل می کنند اندر گرمابه شود سودمند بود و
خداوند رطوبت را طبیخ حلبه و طبیخ شحم حنظل کرد سودمند بود صفت داروی سودمند بگیرند آب انار ترش و اندکی بوره اندر وی
بزنند و با روغن گل زر گرمابه طلی کنند صفت داروی دیگر بگیرند تخم خشخاش و بکوبند نرم تا چون مرهم شود و با سرکه طلی کنند
صفت داروی دیگر نافع بگیرند آرد باقلی و گوشت خربزه گر تخم خربزه از هر یک یک جزو بوره نیم جزو آب کرفس چندانکه همه بدو تر کنند
و طلی سازند صفت داروی دیگر بگیرند آرد عدس و کلشرخ که بتازی المغره گویند با سرکه و روغن گل طلا کنند و خارش چشم را
سپیدهٔ خایه مرغ و نشاسته با گلاب بسرشند و ضماد کنند نافع بود و خارش انگشتان را آب چغندر گرم کنند و انگشتان در وی نهند
و بر روغن بان طلی کنند و اگر خارش اندر زنخدان بود بگیرند شحم حنظل یک درم بوره یک درم صندل سرخ دو درم سناء مکی پنج درم همه بکوبند
و بسرکه و روغن گل طلی کنند و خارش بیرازا گرمابه خوش آب و طبیخ شاهسفرم و مورد و گوشت خربزه شستن سود دارد و خارش
مقعد را و فرج زنان را شب یمانی بریان کرده و قطران برابر مقدار یک درم به پنبه بردارند و حمول کنند و انار ترش و شیرین در آفتاب نهند
تا اندکی غلیظ شود و گرم کرده حمول می کنند باب ششم اندر ثوبا و معالجات آن ثوبا را بپارسی بربون گویند و سبب این علت
دو چیز باشد یکی خلط بد اندر تن مردم دوم قوت طبیعت و خلط بد نیز دو گونه بود یا خلطی بود تیز و رقیق یا خلطی بود رقیق یا خلطی بود
غلیظ سودائی با خون آمیخته و قوت طبیعت چنان باشد که اخلاط بد را از اندامهای شریف بازمی دارد و بظاهر پوست دفع می کند
علامتها اگر خلط تیز بود و رقیق بربون تراینده و خلنده و سوزان باشد و اگر خلط غلیظ سودائی باشد بربون خشک بود و بدان
خلندگی نبود و اگر اخلاط آمیخته و با یکدیگر برابر بود علامتها میانه بود علاج تامل باید کرد تا ماده علت کدام خلط است و باستفراغ آن
مشغول بودن و اگر اخلاط آمیخته و برابر بود استفراغ اخلاط یکسان باید کرد و اگر یکی غالب بود تدبیر استفراغ خلط غالب باید کرد
و از مراعات دیگر خلط غافل نباید بود و استفراغ خلط رقیق و تیز بداروها باید کرد که اندر علاج جرب کرده گفته آمد و استفراغ خلط غلیظ
و سودائی بداروها باید کرد که اندر علاج بیماریهای سودائی یاد کرده آمده است چون مالیخولیا و غیر آن پیوسته اندر گرمابه رفتن و بآب گرم
خوش شستن بهترین علاجهاست از بهر آنک آب گرم و خوش مسام را گشاید و تری آب و خوشی و گرمی آن خلط غلیظ را تحلیل کند
و تیزی خلط رقیق را بنشاند و مزاج آن بگرداند و از پس گرمابه داروهای مالیدنی بکار باید داشت اما اگر بربون تر بود داروهای آن
خشک کننده باید و اگر تری اندک بود داروهای زداینده باید و بربون کهن را داروهای قوی و تحلیل کننده و برنده باید و آنرا که
تری اندک بود و بگوشت فرو رفته نباشد کشکاب غلیظ مالیدن سودمند بود خاصه کسی را که تری اندک بود و اگر آرد باقلی و آرد جو
با وی بسرشند و طلی کنند بهتر باشد و چغندر و سبوس گندم و تخم خربزه نیم کوفته هر سه اندر آب بجوشانند تا نیک پخته شود و آن آب را
طلی کنند و تخم ترب کوفته با نشاسته بیامیزند و بسرکه تر کنند و طلی کنند و روغن گندم با ترشی ترنج آمیخته طلا کردن نافع بود
و کودکان را آب دهن و ریمهٔ بن دندان ناشتا طلا کردن سودمند بود و هلیله زرد بسرکه سوده طلی کنند سودمند بود و بیه مرغ و بیه بط

مالیدن سودمند بود

مالیدن سودمند بود و صمغ آلو و کثیرا بسرکه ترکنند با ترشی ترنج داروی مجربست بریون را که کهن گشته نباشد زایل کند و مازو
بسرکه سوده در آکل بسرکه حل کرده سودمند بود و آنرا که تری بیشتر آید حضض و مازو و صمغ و کثیرا و سیاف مامیثا و مقل
و توبال مس و سنجسویه با سرکه طلا کنند سودمند بود و آنچه بدین داروها زایل نشود نخست دیوچه بر باید افکند تا خون بدر کشند
پس محجمه برنهادن تا آنچه از دیوچه باقی باشد آنرا پاک گرداند پس موم روغنی که از روغن گل کرده باشند طلی کردن و یک شب
رها کردن و دیگر روز آرد جو و آرد نخود و تخم خربزه و سپوس گندم و کثیرا در آب جوشانیده طلی کردن و یک شبانروز رها کردن
و دیگر اندر گرمابه بطبیخ بابونه و بیخ خطمی شستن و اگر چیزی بماند دیگر بار دیوچه بر باید افکند و هم این علاج دیگر باره کردن واشق
بسرکه حل کرده بریون کهن را سودمند بود و کندش و زردچوبه کوفته و بیخته و اشق در آب حل کرده هر سه را بسرکه بسرشند
و طلی کنند سودمند بود و نفط سپید چندگرت طلا کردن سودمند بود **صفت** داروی قوی بگیرند و زرارنج و بسایند بار روغن گاو
و سه روز بگذارند پس روغن از وی بپالایند و آن روغن طلی کنند تا بریون بردارد و گوشت پاکیزه پدید آید پس بمرهم علاج کنند
صفت داروی دیگر بگیرند مازوی ناسفته پنج درم بول گاو و یک سکره سرکه یک سکره مازوی کوفته درین بول و سرکه
بپزند تا نرم شود و بسایند و طلا کنند یا بگیرند سریشم ماهی چهار جزو کندر دو جزو و هر دو بسرکه حل کنند و طلی کنند **صفت** داروی دیگر
بگیرند خربق سیاه چهار مثقال آرد تیرمس و سرطان سوخته و نطرون از هر یک سه مثقال همه را بکوبند و بیزند و همچنان خشک
بر براکنند **صفت** داروی دیگر بگیرند مازو و کثیرا و رخبین برابر بسرکه حل کنند **صفت** دارو بریون گنج برخایه باشد
بگیرند اسفیداج هشت درم گوگرد زرد دو درم مویزج یک درم همه را بسرکه حل کرده طلا کنند و هر گاه که بریون علاج کنند و پاک شود داروها
رادع که آن موضع را قوت دهد طلی می باید کرد تا معاودت نکند و رنج ننماید **گفتار دوم** اندر بیان کردن انواع آماسها
سرد از هر جنس و این گفتار هشت بابست **باب اول** اندر یاد کردن ماده های سرد که آماسهای سرد از آن تولد کنند
و شناختن انواع آماسهای سرد باب دوم اندر آماس نرم که بتازی الورم الرخو گویند باب سیوم اندر آماسهای سخت
که از بلغم غلیظ و از ماده سودا خیزد و نه از جنس سلعه و سرطان باشد باب چهارم اندر یاد کردن سرطان باب پنجم اندر یاد کردن
آماسهای بادناک باب ششم اندر خنازیر باب هفتم اندر سلعه باب هشتم غدد و مسامیر **باب نخستین** اندر یاد کردن
ماده های سرد یا بلغم بود یا سودا یا بادی غلیظ یا ماده مرکب ازین اخلاط بدین سبب آماسهای سرد یا بلغمی بود یا سوداوی
یا بادی یا مرکب ازین انواع و ترکیب اخلاط راستاراست نادر بود بلک بیشتر بکمابیشی بود و علامتهای کمابیشی آن بسیار جای
یاد کرده آمده است **علامتها** اما آماسهای بلغمی پنج گونه باشد یکی آنکه آماسی بود نرم و ماده آن بلغم ساده باشد و آنرا
بتازی الورم الرخو گویند لون او سپید باشد و بلمس گرم نبود دوم آنک آماسی بود آبناک و ماده آن بلغمی بود رقیق همچون آب
و این آماس استسقاء یک عضو باشد سیوم آنکه آماسی بود صلب بادست باز کوشد و ماده آن بلغمی بود غلیظ و لزج چهارم آنک آماسی بود صلب

آماس

و مادهٔ آن بلغمی بود غلیظ تر و فسرده تر واین نوع یا خنازیر باشد یا غدد یا سلعه صلب نخستین آماسی بود که از بخار بلغم خیزد وآنرا بتازی

تهبج گویند واین چنان بود که بخار بلغم بسر بر شود و پشت چشم و رخسارگان آماسیده نماید و آماس سودائی دو گونه بود یکی آماسی بود

صلب واز آن هیچ حس والم نباشد وآنرا بلغت یونان سقیروس گویند و بعضی ازین سقیروس باشد که ازان حس اندک بود لیکن هیچ الم

نباشد و مادهٔ آن سه گونه باشد یکی سوداء خالص بود ولون او همچون لون سرب باشد که بتازی ابار گویند دوم خلطی بود مرکب

از سودا و بلغم و هم رنگ تن بود سیوم بلغمی غلیظ و صلب بود ولون او رصاصی بود و باشد که بروی موی ضعیف که بتازی زغب

گویند بر آمده باشد و هیچ نوع از انواع سقیروس علاج پذیر نباشد وگونه دوم از آماس سوداء سرطانست و فرق میان سقیروس

و سرطان آنست که سقیروس را حس الم و ضربان والتهاب نباشد و رگهاء حوالی سرطان خاسته بود و حوالی سقیروس هیچ نباشد

و نزدیکی و دوری ازان سرطان بحسب کمی و بیشی این علامتها بود و مادهٔ سرطان دو گونه بود یکی سوداء خالص باشد و یکی سودائی بود

که با سودا سوخته آمیخته بود و با درد و سوزش و التهاب و ضربان بود و در حوالی او رگها بود بسبزی و تیرگی گراید و درد و سوزش

والتهاب و ضربان او باندازهٔ کمابیشی آمیختن صفراء سوخته بود با سودا و پدید آمدن سقیروس بیشتری چنان باشد که نخست آماسی گرم

بوده باشد و نسبت گرمی و افراط آن و بی ترتیبی علاج بدان باز گردد و سرطان بیشتر با بتدا پدید آید و در اندامهای نرم و متخلخل پدید آید

و بدین سبب بیشتری زنانرا اندر پستان و اندامهای افتد عصبانی چون رحم و مردانرا بیشتر اندر حوالی حلق و حنجره افتد و اندر خایه

و قضیب و اندر رود با نیز افتد و سرطان که هنوز در ابتدا بود دشوار توان دانست و چون ظاهر گردد علاج دشوار پذیرد و نخست که

پدید آید چند یکدانه باقلی بود یا کوچکتر و صلب بود ولون او تیره باشد و در روی حرارتی اندک باشد و سرطان بعضی با درد صعب بود

و بعضی ساکن تر بود و بعضی زود دریش گردد و بعضی ساکن بماند و ریش نگردد و آنچه ریش خواهد گشت باشد که بدارو ساکن گردد

و ریش نگردد و آنچه ریش نخواهد گشت دو گونه باشد یکی آنک باد با بخار بلغم مرکب شود و ببالا بر آید و یا در عضوی راه تر بجانبد

باشد که بدارو ریش اما آنچه درد و سوزش او صعب بود زود دریش گردد و مادهٔ او سوداء سوخته بود که از صفراء سوخته تولد کرده باشد

و آماسهای بادی یاد کرده آید ان شاء الله تعالی باب دوم اندر آماس نرم که بتازی ورم الرخو گویند

و علاج آن طریق علاج آنست که نخست باستفراغ مادهٔ بلغمی و پرهیز کردن از طعامها که از وی رطوبت خیزد مشغول باید بود پس

داروهاء خشک کننده و تحلیل کننده بکار داشتن و این چنان باشد که آن موضع را بکرباسی درشت بمالند و اسفنجی نو بسرکه

ممزوج بآب تر کنند و بران موضع نهند و مزاج آن معتدل باید چنانک بتوان خورد و اگر گوشت خداوند علت سخت باشد

اسفنج بسرکهٔ ناب تر باید کرد نخست بسرکه خوشتر باید کرد چندانک علت در تزاید بود سرکه ترش تر باید و بوقت انتها ترش

بغایت باید و اگر بجاء سرکه آب غوره کنند یا آب خاکستر چوب انجیر و چوب رز و چوب بلوط روا باشد و چنان باید که موضع آماس را

و حوالی این جمله بدین اسفنجها پوشیده دارند تا ماده بجایگاهی دیگر نشود و اگر سرکه کفایت نشود شب یمانی سوده اندر سرکه حل می کنند

وبرمی نهند واگر اسفنج حاضر نباشد کرباسی دوتو بجای آن باشد ازبس یکدیگر برمی نهند وآب آهک اندرین باب نیکو باشد
روغن گل با سرکه ونمک سودمند بود وآب برگ مورد با سرکه وروغن گل سودمند بود واگر آماس اندر عضوی عصبانی بود
وبا آن دردی باشد نخست بزوفاء تر آمیخته وبقیروطی که از روغن زیت ساخته باشند وبشراب انگوری نیم گرم برچکانیدن
درد بنشاند پس این دارو طلا کردن صفت داروئی که آنرا اطلی الترحل گویند بگیرند مر وحضض وصبر وسعد واقاقیا
وشیاف مامیثا وزعفران واندکی گل ارمنی بکوبند وبسرشند وبسرکه وآب کرنب وبنادق کنند همچون بنادق شطرنج وبوقت
حاجت بکار برند ضمادها بگیرند بوره ارمنی وسعد وگل ارمنی وزریره وبنگ کوسفند وقصب الذریره وخاکستر برگ
کرنب وآرد جو همه را با سرکه بسرشند وضماد کنند وشب یمانی سوده وحضض هر دو اندر سرکه وآب خاکستر طلی کنند نافع بود وسرگین گاو
با کندر ومیعه واشنه وقصب الذریره وسنبل وافسنتین بهم آمیخته وهر یک جدا ضماد کردن سودمند بود وطبیخ کرنب وطبیخ شبت
وطبیخ پوست ترنج نطول کردن سودمند بود وطین قیمولیا با سرکه وشب یمانی طلی کردن سودمند بود واگر آماس اندر روی
ودست وچشم باشد این دارو که آنرا اطلا الترحل گویند بگلاب وآب کشنه واندکی بسایند وطلا کنند وتهیج را که از پس تبها وبیماری دراز
پدید آید سرکه را وگلاب وروغن گل وآب برگ مورد تر طلی کنند واسفنج بدان تر می کنند وبر می نهند وبرگ کز تر وبرگ
خیار ترکوفتن وضماد کردن نافع بود صفت گرفتن آب خاکستر بگیرند چوب الخز یا چوب بلوط یا چوب رز وبسوزانند
وخاکستر آن در آب کنند ویکشب بگذارند وبامداد بپالایند وبکار برند همه آماسهاء نرم وآب سود دارد یا سرکه می آمیزند
ونمک عربی بدان تری کنند وبر آماس می نهند نافع بود باب ششم اندر آماسهاء سخت که از بلغم غلیظ واز ماده سودا
خیزد ونه از جنس سلعه ونه از جنس سرطان باشد نخست تن را از ماده فزونی پاک باید کرد بانواع استفراغها باید دانست
که علاج آماسهاء سخت وعلاج نقرس سرد بهم نزدیک بود واندر کتاب ششم علاجهاء انواع نقرس یاد کرده آمدست
از انجا مطالعه باید کرد ضمادها که از پیها وروغنها ولعابها ومغزها کنند واز داروها تحلیل کننده بکار می باید داشت اما پیها چون
پیه بط وپیه همه مرغان آبی وپیه مرغ خانگی وپیه سباع چون پیه شیر وخرس وگرگ وروباه وپلنگ وکفتار باشد وپیه بهایم چون پیه
گوساله وپیه گرده بزکس وپیه گورخر وروغنها چون روغن زیت کهن وروغن تخم کتان وروغن بان وروغن سوسن ولعابها
چون حلبه ولعاب تخم کتان وداروهای تحلیل کننده چون میعه ترواشق وجاوشیر وبارزد وزوفاء تر ومغزها چون مغز ساق گاو و
مغز ساق گوزن آنچه بدست آید جمع باید کرد وبکار داشتن واین پیها همه تازه ونمک نارسیده باید تخم سداب خیر نیک تحلیل کننده است
ونرم کننده صفت داروی نرم کننده بگیرند خاکستر برگ کرنب وربالح واشق ومقل همه را با سرکه حل کنند وبر نهند
داروی دیگر بگیرند روغن زیت باروغن کتان ودردی سرکه بجوشانند وروغن دنبه گوسفند گداخته با آن بیامیزند وبر اندایند
وقثاء الحمار وبیخ خطمی ومیعه تر ضمادی نرم کننده وتحلیل کننده است وپیه بط با بیخ خطمی نرم کننده است باید دانست که سرکه در اول علت

بکار نباید داشت لیکن در آخر علت بکار دارند و بر عصب و عضوها عصبانی کمتر بکار شاید داشت و در عضو لحمانی بیشتر بکار توان داشت
و گاه گاه جایگاه آماس را بسرکه طلی می باید کرد و هم بنجار سرکه علاج کردن و بر اثر آن مقل و جاوشیر و اشق و مانند آن طلی کردن
بتدریج و بنجار سنگ آسیا و سنگ مارقشیشا نیک بود و هر چند روزی این علاج می باید کرد و در میانه داروهای نرم کننده
بکار می باید داشت **باب چهارم اندر سرطان و معالجات آن** باید دانست که تدبیر صواب اندرین علت آنست که نگاه دارند
تا آنچه پدید آمده بود همچنان و همچندان بماند و زیادت نشود و در پیش نگردد ممکن است که از اول چون پدید آید اگر زود علاج کنند
بجملگی زایل شود لیکن آنچه محکم شده باشد زایل شدن آن ممکن نیست و بسیار بود که اندر احشا سرطانی آهسته و نهانی پدید آید
علاج صواب آنست که آنرا هیچ وجه نجنبانند و اگر علاج کنند باشد که بهلاک انجامد و اگر آنرا همچنان بگذارند مدتی دراز آهسته باشد
و سلامت بود خاصه اگر استفراغ اگر بوقت می کنند و غذا موافق سرد و تر بکار می دارند چون کشکاب و روغن بادام
و ماهی تازه و خایهٔ مرغ نیم برشت و ماش و اسفاناخ و کدو و مانند آن و آنرا که حرارتی فزونی بود دوغ گاو سودمند بود
و این دوغی بود که در حال مسکه از وی جدا کرده باشد و هنوز طعم ترشی نگرفته باشند و بعضی سرطان که کوچک باشد از اندامهای
شریف دور باشد آنرا بتوان برید چنانکه بیخ او بریده شود و این چنان باشد که گوشت پاکیزه لختی نیز با آن ببرند و بگذارند
تا خون بسیار از وی برود پس جراحت را مرهم کنند و باشد که از پس آن که سرطانرا بریده باشند داغ باید کرد و بسیار باشد
که از بریدن و داغ کردن آن خطری عظیم تولد کند خاصه اگر بعضوی شریف تعلق دارد و نزدیک باشد و حکایت کرده اند
که بعضی طبیبان ماتقدم پستان زنی که سرطان داشت بجملگی ببریدند و بر پستان دیگر سرطان پدید آمد و شیخ رئیس رحمة الله
می گوید ممکن است که در آن پستان دیگر ماده بوده است و سرطان خواست شد لیکن پس از بریدن این یکی پدید آمد و نیز
ممکن است که اندر تن مادهٔ این علت بسیار است و روی بدین یکی داشت چون بریده شد بدان دیگر بازگشت در جمله
هر وقت که آغاز علاج خواهند کرد نخست تن را از مادهٔ سودا پاک باید کرد و استفراغ درین علت بماء الجبن صواب تر بود
و هر چند روزی چهار درم افتیمون اندر ماء الجبن می باید داد یا در ماء العسل و اگر بجای ماء العسل و افتیمون هر چند روزی طبیخ افتیمون
دهند با سکنگبین آمیخته صواب بود و هر چه اندر علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است و هر چند اندر علاج جذام یاد کرده آید علاج
این علت است و حرارت جگر را بغذاء موافق و بشربتها و ضمادها ساکن باید کرد و باعتدال باز آوردن تا سوخته شدن
خون باز دارد و باید دانست که داروی تحلیل کننده را اندرین علت مضرت بیش از منفعت بود از بهر آنکه مادهٔ رقیق را
تحلیل کند و باقی که بماند غلیظ تر شود و علت صعب تر گردد و داروها معدنی مغسول که تحلیل آن باعتدال باشد بخورانده بود
نافع آید و توتیای مغسول که با روغن گل طلی کنند ممکن بود که مادهٔ غلیظ سرطانی را بجملگی تحلیل کند برفق خاصه که زود
دریابند و علاج ازین نوع کنند و کمترین آن بود که بدان حال بماند و زیادت نشود و حکاک سنگ آسیا یعنی آنچه

از سنگ آسیا با آب بسایند سودمند بود و آنچه از سنگها که کارد بدان تیز میکنند با آب سوده شود و حکاک سرب یعنی آنچه از سرب
حل شود چون آنرا با آب گشنه یا با آب گشنیز تر یا بعصارهٔ کوک بستانند تا چیزی ازان سوده گردد و این داروها طلی کردن نگذارد
که سرطان زیادت شود و نگذارد که ریش گردد و من این حکاک سرب را که بدین آبها حاصل آمد و توتیا و اسفیداج و صبر
از هر یک اندکی در میان فهر و صلایهٔ سرب سوده در اول پدید آمدن سرطان آزموده‌ام و آنرا زایل کرد و گل ارمنی و گل مختوم
یا اسفیداج سرب با زیت انفاق با عصارهٔ حی العالم با لعاب اسبغول در میان فهر و صلایهٔ سرب سوده و طلی کردن ابتدا
سودمند بود و نگذارد که زیادت شود و نگذارد که ریش گردد و غوره کوفته ضماد کردن و سرطان نهری تازه کوفته با قلیمیا ضماد کردن
سودمند بود خاصه اگر حرارتی و سوزشی و ضربانی باشد و گل ارمنی بسرکه حل کرده طلی کردن سودمند بود و هرگاه که ریش گردد
بوسته خرقهٔ کتان در آب عنب الثعلب ترکرده بروی نهاده باید داشت و هرگاه که خشک می شود هم با آب عنب الثعلب
نرمی باید کرد **صفت** داروی سودمند بگیرند نشاسته و کندر و اسفیداج ارزیز از هر یک یکدرم گل ارمنی و گل مختوم و صبر از هر یک
دو درم بکوبند و ببیزند اگر ریشی تر بود و این داروها بروی می پراکنند و بعضی بروغن گل آمیخته گرد اگرد آن طلی می کنند و خاکستر سرطان
نهری و قلیمیا از هر یک برابر در قیروطی بروغن گل طلی کردن سود دارد و حکاکهٔ سرب که بعصارهٔ برگ خرفه و عصارهٔ کوک سوده باشند
یا بلعاب اسبغول طلی میکنند نافع بود **باب پنجم اندر آماسهای بادناک و آن دو گونه باشد** یکی آنکه از بخاری لطیف خیزد دوم آنکه
از بخاری و بادی غلیظ خیزد که آنرا بتازی نفخه گویند همچون چیزی که باد در وی دمیده باشند و اگر دست بروی زنند آواز طبل دهد
خاصه آنچه در عضوی بود که میان او گشاده بود چون معده و روده و بندگاه زانو و غیر آن و بسیار باشد که در میان استخوان و غشا
که در وی پوشیده است و میان اوتار و غشاها که در هر یک پوشیده است بادی تولد کند و آنرا از هم بکشد و دردی صعب تولد کند
و سبب آنکه باد غلیظ بود و مسام بسته باشد تحلیل دشوار پذیرد و بسیار باشد که باد اندر بندگاهی گرد آید و آماسیده شود و پندارند که
ماده آماس خلطی دیگر است و بشکافند و هیچ ماده بیرون نیاید مگر بادی **علاج** آنچه از بخاری لطیف خیزد از جنس نهیج بود
و علاج آن بیشتر یاد کرده آمده است و علاج باد غلیظ آنست که عضو را متخلخل کنند و مسام را بگشایند و داروها تحلیل کننده
بکار دارند تا ماده بتحلیل دفع تواند شد و گاه باشد که بمحجمهٔ آتش تحلیل پذیرد و روغنهای گرم چون روغن زیت که در وی تخم کرفس
و تخم بادیان و انیسون و نانخواه و زیره و سداب و مانند آن پخته باشند طلی کنند سودمند بود **صفت** مرهمی تحلیل کننده
خاصه بادی را که در حوالی اوتار و عضلها بود بگیرند و سنگ گرمابه یعنی شوخ دیوار گرمابه و در آب حل کنند و مقداری آهک آب نارسیده
در وی کنند و طلی کنند یا ابهل اندر شراب بجوشانیده طلی کنند **صفت** مرهمی دیگر بگیرند زوفای خشک کوفته و بیخته
و در موم روغنی از موم زرد در روغن شبت بسرشند و طلی کنند و اگر این آماس بادناک اندر عضلها بود یا سبب آماس صدمه
یا آسیبی بود داروهای گرم و تیز دور باید داشت داروهای درد نشاننده با داروهای تحلیل کننده شاید آمیخت و مسخنه با روغن زیت

جوز و روغن صح

آمیخته بشم زوفا بدان ترکردن و برنهادن سودمند بود و اگر حرارتی باشد بشم زوفا با روغن گل چرب کنند و برنهند و اگر زوفای تر
در روغن گل حل کنند صواب بود و این همه را نیم گرم کرده بکار باید داشت و هرگاه که سرد شود بر باید داشت و دیگری گرم برنهادن بود
از بهر آنکه چیزی سرد عصب و عضله را زیان دارد و نگذارد که باد تحلیل پذیرد و در ابتدا آماس روغن گل و روغن بنفشه با روغن
شبت آمیخته بر باید نهاد و چون درد ساکن شود داروها تحلیل کننده چون روغن شبت و نطرون و سرکه و آب خاکستر بر باید نهاد
باب ششم یاد کردن خنازیر و علاج آن این علت را بپارسی خوک گویند و این آماسی بود کوچک و صلب بر جایگاه
خویشتن سخت شده چنانکه از جای نجنبد و فراتر و بازتر نشود و همرنگ تن باشد و فرق میان سلعه و خوک آنست که سلعه چنان بود
و آنرا در زیر پوست بدست فرازتر و بازتر توان برد و خنازیر پیرا و نه چنان زیر باشد که بسیار بود و باشد که یکی بود و باشد که نخست
یکی بود و پس بسیار گردد و بیشتر بر گردن و زیر بغل دست پدید آید و مردم مرطوب کوتاه گردن این علت را مستعد باشند و بعضی
باشد که چون قلاده شود و گرد گردن درآید و بعضی باشد که سخت بزرگ باشد و این نادر باشد و بعضی با درد بود و بعضی بیدرد بود
و علاج آنچه بی درد بود و علاج آنچه جوانانرا بود عسرتر بود و آنچه کودکانرا بود سهلتر بود **و علاج** از طعامهاء غلیظ و از ترشیها
و از طعام خوردن بشب پرهیز باید کرد و تدبیر لطیف کردن و استفراغ رطوبت کردن بقی و بداروهای مسهل و بفصد و حب ایارج
مسهلی سودمندست و حب خیران نیز نافع بود و حبهای دیگر که بلغم غلیظ و سودا فرود آرد چون حب افتیمون و مانند این نافع بود
و حجامت خداوند این علت را نافع بود از بهر آنکه مادهٔ علت جذب نتواند کرد و خون لطیف را جذب کند و باشد که مادهٔ دیگر
بدان موضع گرد آید و بالین بلند باید داشت و از بسیار گفتن و آواز بلند کردن و خشم و ضجرت دور باید بود **صفت** حب ایارج اصل
بگیرند سنبل و سلیخه و حب البان و عود البلسان و اسارون و دارچینی و مصطکی و زعفران و قرنفل از هر یک یکدرم صبر
شانزده درم اسطوخودوس و شحم حنظل از هر یک پنجدرم تربد هفت درم سقمونیا چهار درم نمک هندی دو درم حب کنند چنانکه
رسم است شربه دو درم و نیم تا سه درم **صفت** حب خیران بگیرند ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو درم و نیم شحم حنظل
یکدرم و نیم عنزروت چهار درم تربد هفت درم جاوشیر یکمثقال دو درم سقمونیا یکمثقال حب کنند بآب کندنا شربه هر روز
یکدرم **صفت** سفوفی سودمند بگیرند تربد و زنجبیل و شکر همه را بکوبند و بیامیزند شربه از یک مثقال تا دو درم هر بامداد بکار برند و نخست
چیزهای نرم کننده طلا کردن سودمند بود چون پیه مرغ خانگی و پیه بط و مانند آن پس داروهای تحلیل کننده بکار باید داشت چون
مرهم دیاخیلون و مرهم الرسل از بهر آنکه این مرهمها حرارت غریزی را بدان موضع آرد و تحلیل بدو حرارت باشد **صفت**
مرهم دیاخیلون بگیرند مرداسنگ سوده یک وقیه زیت دو وقیه و نیم در پاتیله کنند و بر آتش نرم نهند و آنرا برفق میگردانند
تا مرداسنگ حل شود و روغن سیاه گردد پس بگیرند لعاب تخم کتان یک وقیه و برین روغن افکنند و بپزند تا غلیظ شود و بکار میبرند
صفت مرهم الرسل بگیرند مقل سه جزو و اشق پنج جزو و کندر سه جزو و مرداسنگ چهار جزو و مر و بارزد از هر یک دو جزو موم سپید چهار جزو

مرهم دیاخیلون

اوقی زیت

روغن زیت صد و بیست جزو راتیانج چهارده جزو و زنگار دو جزو و زراوند سه جزو و داروهای خشک را بکوبند و صمغها را بسرکه حل کنند
و بازرد و موم را بروغن اندر بگدازند و همه را با جسم بیامیزند و بکار برند و اگر خواهند که مرهم داخیلون را قوتی زیادت دهند
بیخ سوسن آسمانگونی و زفت و زراوند گرد از هر یک جزوی بادی بیامیزند و بسرشند و لنگ گوسپند و لنگ بز و تخم سپندان
و بیخ قثاء الحمار و آرد باقلی و آرد جو و مغز بادام تلخ و انجیر نارسیده که از درخت بیفتد و خشک شود و سپید گردد و مقل همه آنست
که داخیلون را بدان قوت زیادت گردد و هرگاه که خنازیر نرم گردد و آنرا بشکافند و بمرهم زنجار علاج کنند **صفت** مرهم زنجار
بگیرند زنگار دو درم علک الانباط و موم از هر یک پنجدرم زیت سه استار مرهم سازند چنانکه رسم است و بعضی طبیبان
اندرین مرهم پنج درم ریناج زیادت کنند و هرگاه که مادهٔ علت بریده شود و گوشت پوسیده پاک شود داروهای رویاننده
بکار دارند **صفت** مرهمی که خنازیر را نرم کند بگیرند آرد باقلی و آرد جو و بیه بط از هر یک یکجزو بیخ حنظل و شب یمانی و بیخ سوسن
و زفت تر از هر یک نیم جزو زفت و بیه بروغن زیت بگدازند و داروها را بدان بسرشند و بکار می برند **صفت** مرهمی دیگر
بگیرند حلبه چهار جزو و آهک و نطرون از هر یک یکجزو و همه را بانگبین بسرشند بکار برند **صفت** داروی دیگر بگیرند راتیانج
و توبال مس از هر یک دو جزو و شب یمانی و زرنیخ سرخ از هر یک چهار جزو بسرشند و طلی می کنند **صفت**
داروی دیگر بگیرند مویزج و نطرون ریناج و آرد کرسنه همه بسرشند و بانگبین بسرشند و طلی کنند **صفت** داروی دیگر
بگیرند تخم کتان و بیخ سوسن هر دو اندر شراب بپزند و سرگین کبوتر بقدر حاجت بادی بیامیزند و ضماد کنند و کندی میکوبند
میانهٔ سر و بر که بتازی مشاش قرن الماعز گویند بگیرند و بسوزند و یکهفته هر بامداد دو درم بدهند این علت را بپزند و ببایدانست
که بعضی خنازیر باشد که مادهٔ او ماده سرطانی بود باشد داروهای گرم که اندر علاج آن بکار آید با روغن گل بباید سرشت و بعضی
باشد که در وی حرارتی باشد و ضمادی از پست گندم و آب گشنیز تر باید کرد و مرد یکجزو و حضض دو جزو بآب گشنیز تر بسرشند
و طلی کنند و روغن مغز بنفشا و لوبریان کرده در بینی چکانیدن سودمند بود و هرگاه که خنازیر میشکافند احتیاط باید کرد تا رگها
و عصبها که نزدیک او باشد نگاه دارند و در کتب آورده اند که یکی از قدما خنازیری شکافت و شاخی از عصب الراجع
ببرید و آواز خداوند علت باطل شد و اگر عصب بریده نشود لیکن برهنه گردد و هوای سرد بدو رسد و مزاج او تباه گردد
و فعل او باطل شود بدین سبب صواب آنست که چون خنازیری شکافند از جانب سلیمتر شکافند و باقی را بداروهای تیز
پاک کنند تا بی آفت بود **باب هفتم اندر سلعه و معالجات آن** سلعه از جملهٔ آماسها سرد است و مادهٔ آن بلغم غلیظ
بود و قوام آن بعضی همچون گوشت بود و بعضی چون عصیده و بعضی چون عسل و بعضی باشد که مادهٔ آن خشک گردد و اگر
بشکافند چیزی یابند خشک همچون ارزن و مانند آن و هر نوعی را کیسه بود و ماده دران کیسه بود و بسیار باشد که در زیر بند و گشاد
زانو و غیر آن همچون سلعه چیزی پدید آید و سلعه نباشد لیکن عصبی بود که چیزی چون گرهی بر وی پدید آید و فرق میان سلعه

وآن آنست که سلعه از همه سوی جنبان بود واین گره جرازست وچون بجنبد از درازی عصب تواند جنبیدن وبسیار باشد که
بسبب زخمی بود **علاج** آنچه صلب تر بود علاج وی آنست که پوست را بشکافند وسلعه را بیرون گیرند وشکافتن آنچنان باشد
که پوست را بکشند بدست چپ یا کسی دیگر بگیرد وبکشد تا پوست از سلعه برخیزد وجدا گردد وآن پوست بدلق بشکافند از بهر آنک
ممکن بود که پوست سلعه یعنی آن کیسه که سلعه در وی بود یا پوست دیگر برخاسته باشد واین رفق کیسه شکافته نشود
وچون شکافته شد کنارها پوست بصنارها برداشته میدارند وبازکشیده تا کیسه سلعه را کشط کنند وبعضی باشد که آسان کشط توان کرد
وبعضی دشوار آنچه دشوار کشط توان کرد سلخ کنند وکیسه را درست بیرون گیرند یا آنچه در وی بود وچون سلعه از پوست بیرون آید
اگر سلعه کوچک بوده باشد واز پوست فزونی بدید نیاید خون از جراحت پاک کنند وجراحت را بماء العسل بشویند وبدوزند
ودارویی رویاننده برنهند واگر سلعه بزرگ باشد واز پوست فزونی پدید آید از فزونی از وی ببرند تا زشت نباشد پس جراحت را
بماء العسل بشویند وبدوزند واگر سلعه را در پهلو عصبی یا رگی باشد وکشط توان کرد بیرون کنند وروغن گاو کهن نیم گرم کرده
در جراحت می کنند تا باقی بپوسد وبپالاید وباقی کیسه نیز بیرون آید در جمله جهد باید کرد تا سلعه را با کیسه بیرون گیرند واگر کیسه دریده شود
باقی را بصنارها بگیرند تا جمله را برفق کشط کنند وبیرون آرند واگر حاجت آید کیسه را که دریده شده باشد بدوزند واستوار کنند تا اگر ماده سلعه
رقیق باشد از وی بیرون نشود تا با کیسه درست وتمام بیرون آرند چه اگر کیسه در وی بماند دیگر باره بر شود واگر چه اندکی بماند
همچنین بود واگر چه قوام سلعه نرم باشد همچون عسل ومانند آن احتیاط اندر نگاه داشتن کیسه بیشتر باید کرد واگر کسی خواهد که سلعه را
بدارو نرم کند یا تحلیل پذیرد روا باشد واز داروها که بدین کار بود اشق باشد بسرکه حل کرده بروی ضماد کنند وخاکستر بیخ کرنب
با زفت بسرشند وبمسکه نرم کنند وضماد کنند ومرهم باسلیقون که آنرا مرهم الاربعه گویند اندرین باب سخت نافع بود **صفت**
آن بگیرند موم وراتینج وپیه گاو وزفت راستارست همه را بسرشند ومقداری ذبق با وی یار کنند **صفت** دارویی تیز
که سلعه را بپزاند وریش کند بگیرند آهک آب نارسیده وچهار جزو ودردی شراب انگوری سوخته دو جزو ونطرون دو جزو ومغره
یکجزو همه را در آب خاکستر بجوشانند ودر جای مسین کنند وپیوسته آنرا تر می دارند تا خشک نشود **صفت** دارویی دیگر که سلعه را
وغدد را وثالیل زایل کند بگیرند خربق وزرنیخ سرخ از هر یک دو جزو توبال مس چهار جزو همه را بسایند نرم وبروغن گل بسرشند وطلی کنند
واگر بعوض خربق تخم الجزره کنند با این داروها روا باشد **صفت** ضمادی که سلعه عسلی را وهمه خراجها را بپزاند وتحلیل کنند
بگیرند لاذن وبارزد ومقل واشق وشوخ خانه مگس وعلک البطم وانگبین راستارست همه را بسرشند وضماد کنند **صفت**
دارویی دیگر گدازنده بگیرند بوره یکجزو وخربق نیم جزو با موم روغنی که از روغن گل کرده باشد طلا کنند **صفت** دارویی دیگر گدازنده بگیرند
بوره یکجزو وقلقطار یک جزو وزرنیخ سرخ یکجزو وبا موم روغنی طلی کنند ومویزی دانه ضمادی نافع است واولیتر آن بود که پوست
بشکافند وضماد بر سلعه نهند

باب هفتم اندر انواع غدد وسلعها وثالیل ومعالجات آن

غدد اندر جمله آماسهای سردست وماده آن

مرهم الاربعه

بلغمی

بتازی قرحه گویند و سبب ریم گردن آنست که آنچه بدان عضو آید از غذا بسبب ضعیفی آن موضع مستحیل گردد و تباه شود و فضلها دیگر اندامها
که بدو پیوسته باشد آنجا ریزد و از بهر آنک آن موضع زبون تر باشد بسبب سوء المزاج آن عضو و آنچه رقیق تر باشد از ریم آنرا بتازی
صدید گویند و آنچه معتدل و هموار و سپید باشد آنرا قیح و مده نیز گویند و آنچه غلیظ تر آنرا وسخ گویند و این وسخ بعضی سپید باشد
و بعضی بسیاهی زند و بعضی همچون دردی شراب بود اما صدید از ماده گرم و رقیق تولد کند و وسخ از ماده غلیظ و تباه و قیح از ماده که
باعتدال نزدیک بود و قرحه را که از وی صدید بالاید بچیزها خشک و خنک علاج باید کرد و قرحه وسخ را بداروهای لطیف فزداینده
و قرحه بعضی بر ظاهر تن بود و بعضی با غور بود اما آنچه با غور بود از دو گونه باشد بعضی را گوشت که گرداگرد آن بود صلب گشته باشد
و لبهاء قرحه سطبر شده آنرا ناصور گویند و آن قرحه بود که در گوشت خانه کرده باشد و بگذشته همچون ناشره و آنچه گرداگرد آن صلب نباشد
آنرا بتازی کهف گویند و مخبا نیز گویند و بعضی طبیبان کهف آنرا گویند که در گوشت خانه کرده باشد و عطفی کرده یعنی بجانبی بازگشته
چنانکه گذر او راست نباشد و از اندرون او فراخ باشد و مخبا آنرا گویند که خانه در زیر پوست کرده باشد و ریم میان گوشت
و پوست بود و گروهی دیگر هر قرحه را که بر گوشت خانه کرده باشد و اندرون او فراخ کرده باشد آنرا کهف گویند و آنرا که
اندرون او تنگ بود ناصور گویند و ناصور بعضی راست بود و بعضی منعطف چنانکه یاد کرده آمد و هر ناصور که نهایت او
بعصب رسد سخت دردناک بود خاصه در آن وقت که میل بدو رسد و هر ناصور که نهایت او باستخوان یا برباطی بود
بدان دردناکی نباشد و آنچه نهایت او باستخوان رسد از وی چیزی رقیق بالاید و میل بزودی دارد و آنچه نهایت او برباط
رسد پالایش او هم برقیق باشد لیکن میل سپیدی دارد و آنچه نهایت او بر گهاء وریدی رسد از وی خون صافی بالاید
و آنچه نهایت او بشریان رسد از وی خونی اشقر و گرم و درفشان بالاید و آنچه بگوشت اندر بود از وی رطوبتی لزج و غلیظ
و تیره بالاید و بسیار باشد که ناصور دو دهانه دارد یا بیشتر و این مشکل گردد و دشوار توان دانست که یکدهانه دارد یا بیشتر پس
تدبیر آن که اندر یکدهانه داروی رنگین فرو کنند اگر ناصور یکی باشد و دهانه دو باشد آن رنگ از دیگر دهانه بیرون آمد و اگر دهانه
نیز یکی بود آن رنگ هم از آن دهانه بیرون آید بدین طریق معلوم گردد که آن ناصور یکی است یا بیشتر و دهانه آن یکی است
یا بیشتر و ریشی بعضی با آماس بود و بعضی بی آماس و بعضی با درد بود و بعضی بی درد بود و بعضی پاکیزه تر و بعضی آلوده تر و بعضی
همرنگ تر باشد و بعضی مخالف رنگ تر بود و بعضی صلب تر باشد و بعضی نرم تر بود و بعضی گرم تر باشد و بعضی سرد تر
و بعضی عفن باشد و بعضی نه و آنچ عفن باشد و بعضی بهن باز می شود و یا آنک بهن باز می شود و ماده او سخت تیز باشد
و گوشت درست را می خورد آنرا بتازی القروح الساعیه گویند و متاکله نیز گویند و بعضی را ماده تیزی نباشد لیکن بسبب
عفونت بهن باز می شود این را نیز ساعیه گویند لیکن متاکله نگویند اما آنچه متاکله نباشد و عفونت بود و بی تب و ساعیه بیشتر بسبب
عفونت با تب بود و در ریشهای سرد این بهن باشد و سپید بود و خارش و سوزش بود و زود دخته شود و در ریشها که صلب باشد

وبیشی

فراز هم آرد و این بند سست نباید و نیز محکم نباید تا دردمند نشود و اگر ریشی با آماس بود نخست آماس را علاج باید کرد و از
تعهد ریشی غافل نباید بود و چون آماس زایل گردد همگی بعلاج ریشی مشغول باید بود و اگر گوشت حوالی ریشی تباه شود و سبز گردد
تا سیاه شود نخست بعلاج آن مشغول باید شد و آنرا باید زد و محجمه نهادن و خون بد بیرون کردن پس اسفنج خشک بر نهادن
و ببستن پس داروهای خشک کننده بر کردن و تامل کردن تا اندر تن ماده بدان موضع همی بالاید یا نه اگر می بالاید نخست تن را
از آن ماده پاک باید کرد و بفصد و اسهال و قی پس بعلاج ریشی مشغول شدن و قی کردن سخت سودمند بود و بسیار باشد که
چون تن از ماده بد پاک کنند و مزاج آن عضو با عتدال باز آرند ریشی درست گردد و بعلاج بسیار حاجت نیاید و باشد
بی علاجی دیگر درست گردد و ترتیب علاج قرحه آنست که نخست داروها بر آننده بر نهند تا ریم کنند پس داروها جلا دهنده بکار دارند
تا پاک کند پس داروها رویاننده بر نهند تا درست شود و ریشهای نو و سخ را یعنی ریشهای که ریم و پلیدی بسیار دارد بود داروها
تیز و زداینده باید خاصه در اول علاج از بهر آنک در اول حس تیزی دارد کمتر باید بسبب آلودگی و بسیاری پلیدی پس بدان
اندازه که وسخ آن کم می شود آن تیزی دارو کمتر می باید کردن از بهر آنک چون وسخ کم میشود حس تیزی دارد قوی یافته شود
از بهر آنک دارو را با قرحه ملاقات تمامتر بود و در همه حالها جهد باید کرد تا ریشی را دردمند نکند خاصه اگر حرارتی و التهابی بود
از بهر آنکه هر جایگاهی که دردمند شود اگر آنجا سوء المزاج بود زیادت گردد و اگر نباشد حاصل شود و درد را بداروی نرم کننده
و بروغنهای ساکن توان کرد اگرچه این هر دو ضد قرحه باشد و بدین سبب گفته اند که روغن از ریشها دور باید داشت
و اگر چاره نباشد روغن بیدانجیر و روغن مصطکی و روغن مورد بکار باید داشت و بباید دانست که تا درد ساکن نشود قرحه درست
نگردد و بسیار باشد که قرحه نرم و مترهل شود و گوشتی بر آرد سست و بد و بحجره باز گردد آنرا لطلاء خنک علاج باید کرد و چون
عصاره عنب الثعلب و گل ارمنی و صندل و کافور و مانند آن نیخ و برف سرد کرده تا مزاج عضو را با عتدال باز می آرد
و جایگاه قرحه کوچک ترمی شود و قرحه می روید تا جملگی درست گردد و بسیار باشد که قرحه که گوشت فزونی بر آرد و آن گوشت را
بداروهای تیز بر باید داشت و بر قرحه و حوالی آن داروها خشک و خشک کننده طلی کردن تا خشک شود پس آنرا بر داشتن
چنانک خشک ریشه بر دارند و بباید دانست که بعضی داروها بقیاس با بعضی اشخاص تیزتر باید و یا بعضی نرم تر و بدین سبب
در علاج کسانی که نازک و نرم گوشت باشند با داروها تیز داروها نرم و قابض و روغنها باید آمیخت هر یک باندازه
حاجت بحسب مشاهده و قرحه که دشوار درست شود داروها قابض در وی بیشتر تقابض باید داشت و داروها را سه روز
بر قرحه بسته باید داشت پس بگشادن و هر عضوی که بروی ریشی بود آنرا ساکن باید داشت پس بگشادن و هر عضوی که
بروی ریشی بود آنرا ساکن باید داشت خاصه اگر در تن اخلاط بد بود یا مزاج بد باشد و بدین سبب که نخست تدبیر
استفراغ و تدبیر اصلاح مزاج باید کرد و بباید دانست که اندر علاج ریشها باطن حاجت بداروهای مغری بیشتر بود

چون هم

چون صمغ و دم الاخوین و گل ارمنی و مانند آن داروهای تیز چون زنگار و غیر آن احتمال نکند خاصه اگر داروی خوردنی بود اما دارو ها قرحه
میان این و آن باید ساخت و ریشی که آنرا بتازی کهف با مخبا گویند زود ناصور گردد و ریشی که بشیراین و اورده نزدیک بود
حوالی آن زود آماس گیرد بدین سبب در علاج چنین ریشی نخست تدبیر استفراغ باید کرد و بباید دانست که هر دارو که علاج قرحه
بکار دارند از دو حال بیرون نباید یا موافق آن باشد یا نه اگر موافق بود و در حال منفعت نکند از وی مضرتی پدید نیاید و اگر نه موافق نبود
از دو بیرون نباشد یا ضعیف تر از آن بود که می باید و علامت وی آنست که آنچه توقع بود از منفعت آن ظاهر نباشد و مضرتی دیگر
تولد نمی کند چون حال این بود در قوت آن دارو زیادت باید کرد اگر گرم تر از آن بود که می باید و حرارت و سرخی پدید آرد از آن
دارو بداروهای خشک باز باید گشت و اگر سرد تر از آن بود که می باید و حوالی قرحه را سیاه کند یا بسبزی و تیرگی میل کند داروی گرم
داروی زیادت باید کرد تا میل تیزی دارد و قرحه را مترهل می کند داروی قابض چون گلنار و مازو در وی زیادت باید کرد یا سخت تیز
و زداینده بود و خشکی می آرد با فراط قوت زدایندگی و خشکی آنرا باید شکست از بهر آنکه اگر داروی زداینده سخت قوی باشد اندام را
بخورد و گوشت را بگدازد و صدید گرد آید و قرحه را گرم کند و در فرو نرود و لبهای قرحه را زشت کند و باز گرداند و بسیار باشد که
ناموافقی دارو سوء المزاج همه تن بود یا سوء المزاج آن عضو اگر سوء المزاج همه تن بود نخست تدبیر اصلاح مزاج باید کرد و اگر سوء المزاج
آن عضو بود داروهای مخالف و ضد آن مزاج بکار باید داشت **باب دوم اندر ریشی که صدید بالاید و علاج آن**
علاج ریشی که صدید بالاید بداروهای خشک کننده و قابض باید کرد از نخست پس بداروها رویاننده که گوشت و هرگاه که مزاج
یابس تر بود و منفعت داروی خشک کننده پدید نیاید آنرا بداروهای زداینده چون انگبین قوت باید داد و بداروهای قابض چون شب و
گلنار و روغن آن و روغن مورد باید کرد و بباید دانست که داروهای خشک کننده بعضی سخت سرد است چون افیون و بیخ لفاح
و سک و بعضی سخت گرم است چون زرنباد و زرفت و بعضی معتدل تر است چون مازو و نار سوخته و شب یمانی و قشور الکندر و
مرداسنگ و آرد جو و دیت جو و شقایق النعمان **صفت** ضمادی که خشک کننده و نافع بود بگیرند جوز تر
و برگ آن و بکوبند و ضماد کنند و اگر جوز تر و برگ آن بکوبند و بشراب بپزند و ضماد کنند نافع بود و رطوبتها را بچیند **صفت**
مرهمی سودمند بگیرند مرداسنگ سوده و آنرا گاهی بسرکه می پرورند و می سایند و گاهی بروغن زیت تا سپید شود این را مرهم
خام گویند و ریشها و جراحت را که تازه نباشد سودمند بود و اگر یک وقیه از این مرداسنگ با یک وقیه زرد چوبه سوده بسایند و بسرشند
بسرکه و روغن زیت مرهمی سرخ شود سخت و همه ریشی را سود دارد و اندر بعضی نسخها بجای زرد چوبه داروهای دیگر یاد کرده اندر این گونه
بگیرند از این مرداسنگ شش جزو و روی سوخته و بصری و زرد چوبه و مازو و گلنار و دم الاخوین و شب یمانی و قلیمیا و سیم از هر یک یکدرم
همه را بیامیزند و بکار برند و اگر خواهند مرهم کنند و اگر خواهند ذرور سازند و اگر خواهند که قرحه را بشویند آب دریا و آب شب یمانی
و آبی که سعد در وی پخته باشند بدین اینها باید شست و گاه باشد که مرهم را و ذرور را با انگبین باید سرشت تا جراحت را می شوید

نمی شود

وداروی خشک کننده را قوت می دهد چنانک بجرب مشاهده صواب بیند و می کنند واگر آماسی بود این داروها زیان دارد
تا آماس زایل نشود هیچ گونه این تدبیر نکنند **باب سیوم اندر ریشی وسخ ناک و علاج آن** ریشی وسخ ناک را که ریم و پلیدی بسیار دارد
و رطوبتهای گوناگون بالاید بداروهای زداینده و قوی علاج باید کرد خاصه در اول و هرچه قوی تر و سوزاننده تر بود آنرا بکار باید داشت
چنانک در بابهای گذشته یاد کرده آمده است پس بتدریج بچیزها نرم و تر باز آیند چون شیطرج و زراوند با اندکی سرکه و انگبین
و علک البطم با همسنگ آن روغن گاو یا روغن گل و بیخ سوسن با انگبین و آرد کرسنه با نبات جاوشیر سودمند بود و دردی
روغن زیت و شب یمانی و انگبین از هر یک برابر مرهم کند ریش و سخ را پاک کند و خشک گرداند خاصه در آخر علت
و فراسیون با انگبین ریشی که سخت وسخ ناک بود پاک گرداند و زیتون پرورده با نمک ضماد کردن سودمند باشد و مرهمها
که در قراباذین یاد کرده آمده است همه سودمند بود چون مرهم زنگار و مرهم نمک و مرهم عندی و قرص اخضر و قرص اسود **باب
چهارم اندر ریشی غایر که از او کهوف و مخابی گویند و علاج آن** علاج قروح غایر و کهوف و مخابی بداروهای زداینده و خشک کننده باید کرد
و نخست نگاه باید کرد اگر قرحه سر فرو سو دارد چنانکه پلیدی بطبع راست فرو پالاید فبها و نعمه واگر بر خلاف این بود جهد باید کرد
تا اگر ممکن بود بیمار بر شکلی نشیند و خسبد که پلیدی از قرحه بطبع فرو پالاید واگر ممکن نباشد آنرا باید شکافت و دهانه منفذ
فرو سوی سوختن چنانکه پلیدی بطبع از فرو پالاید واگر این منفذ ساختن ممکن نگردد یا در آن خطری باشد قرحه را از سر تا آخر او
باید شکافت تمام تا کهف و مخابی نماند پس علاج جراحت کردن واگر آن دهانه دیگر گشاده باشد چنان باید بست که آن جایگاه
که از هر دو دهنه دورتر باشد سخت تر بندد و آنچه بدهنه نزدیکتر بود سست تر بندد چنانکه پس ازین گفته آمده است تا این میانه
آنرا می فشارد و از هر دو دهنه پلیدی با آسانی می پالاید تا پاک شود واگر بهیچ شکافتن ممکن نشود داروهای زداینده و خشک کننده
بر پلیته می باید کرد و بدو فرو نهادن و ترکیب آن چنان باید که دارو زداینده و خشک کننده هیچ دو فعل یکدیگر را باطل نکنند و
شیخ رئیس میگوید مرهم الرسل درین باب آزموده ام و منفعت او تمام یافتم و قنطوریون کوفته و بیخته و ایرسا کوفته و بیخته و آرد
کرسنه هر یک جدا در کهوف و مخابی کنند واگر با دیگر چیزها ترکیب کنند سودمند بود و بباید دانست که اگر مخابی را زود پاک نکنند
و پوست را بر گوشت نه بندند چنان گردد که پوست بر گوشت استوار شود و کهوف و مخابی را و قروح غایر را جز بداروهای
سیال و زداینده با پلیتها که بدان آلوده کنند پاک نتوان کردن و انگبین زداینده نیک خاصه با شراب آمیخته و آب دریا
زداینده بود و آنچه شب یمانی زداینده است و ماده را از آمدن بدان موضع باز دارد و ریشی که بدین گونه بود پس از آنکه
دارو کرده باشد بر زبر آن طلیها و ضمادها که مزاج عضو را باعتدال باز آرد و با گرمی و تیزی داروها زداینده برابر کند بر باید نهاد
و بسیار باشد که کهوف و مخابی یکبار رطوبتی پالاید و زود خشک شود و پوست بر گوشت استوار گردد **باب پنجم
اندر ریشی متعفن و علاج آن** طریق این علت و این جراحت آن باشد که نخست تن را از خلط غالب و بد پاک کنند

ومزاج همه تن ومزاج آن عضو را بصلاح باز آوردن واگر حاجت آید آن عضو را بر محجمه بر نهادن وخون بد بیرون کردن و دیوجه بر افگندن
وطلیها وضمادهای موافق بکار داشتن وغذای موافق باندازه معتدل فرمودن وبسیار باشد که ریش عفن را حاجت آید
که بداروی تیز یا باآهن پاک بردارند تا خون صافی وگوشت پاکیزه واستخوان سپید پدید آید ودردی که از داروی تیز تولد کند
بروغن گاو تسکین توان کردن چنانکه هر ساعت تازه تازه بر می نهند واصلاح علاج همه ریشی عفن آنست که پلیدی وسنج
از وی پاک کنند چنانکه در علاج ریشی وسنج گفته آمدست وپیوسته بآب دریا ومانند آن شستن وبعد از آن علاج گوشت باز آوردن
باید کردن تا آنچه از آن موضع کم شده باشد از گوهر گوشت بجای باز آید واین بدارو تا که خشکی وی آن معتدل بود چون کندر
وآرد جو وآرد کرسنه وبیخ سوسن آسمان گون وزراوند وبیخ نبات جاوشیر وقلیمیا وتوتیا ومانند آن وچون گوشت باز آید
وسطح آن موضع هموار شود تدبیر درست کردن قرحه باید کرد واگر سطح آن موضع راست نمی شود وتری همی بالا دید باید دانست که
داروی خشک کننده تر وزداینده تر می باید وداروها بمقدار حاجت قوی تر باید کرد وبانگبین مدد دادن واگر سخت خشک میشود
وهیچ تری در وی نمی ماند بباید دانست که دارو بدان زدایندگی وخشک نمی باید قیروطی باید ساخت وروغن زیادت کردن
وبسیار باشد که داروها قوت زدودن آن قوی بود گوشت را بگدازد وصدید گرداند وسبب زیادتی تری قرحه این حال بود
ونشان این آن بود که غور قرحه زیادت شود ولبهای آن ناهموار وصلب وسرخ وبردمیده شود هرگه این حال بود
بباید دانست که قوت زدودن دارو کمتر می باید ونشان درست تر آن آن که قوت زدودن کمتر می باید دانست
که بیماری دارو سوده تر باشد وعوسج وشقایق النعمان وقشور صنوبر جوشانیده وبا قیروطی آمیخته اندرین حال نافع بود وبهر دارو
که بر نهند سه روز بسته دارند وآرد کرسنه با اندکی شب یمانی وگوشت ماهی قدید با مقداری مرمان وزراوند گرد وبیخ کرنب
وبیخ چغندر وبیخ قثاء الحمار وتخم کتان پس سودمند بود وحاشا با مویز یا بانگبین سرشته وزیره ونطرون وآرد کرسنه با آرد جو
باعسل سرشته سودمند بود وبصل الفار بانگبین پختن کردن سودمند بود صفت داروی سودمند زراوند بگیرند طویل
وعصاره برگ بیدانجیر از هر یک یک جزو وزنگار نیم جزو وطلی کنند واگر این دارو بعصاره قثاء الحمار قوت دهنده صواب تر
باشد صفت داروی دیگر بگیرند زراوند ومازو وروغن زیت راستار است وطلی کنند صفت مرهمی نیک بگیرند
عنزروت وروی سوخته ومازو وزنگار وزراوند وراستاراست همه با مقداری علک البطم بسرشند تا علک داروها را نرم
کند واین مرهم پس از آنکه قرحه پاک کرده باشند نافع بود صفت مرهمی دیگر بگیرند زاک سرخ بیست وچهار درم آهک
آب نارسیده شانزده درم شب یمانی شش درم ناربوست شانزده درم کندر ومازو از هر یک نیمی ده ده درم موم مصفی
صد وبیست درم روغن زیت کهن یک وقیه وطلی گرم کنند چنانکه رسم است در نسخه روغن چندین است لیکن اولیتر آن بود
بحسب مشاهده تصرف میکند در اعداد واوزان ادویه وتوطولی نه وقیه بود صفت مرهمی دیگر بگیرند از زیر سوخته

بکوکردو مس سوخته و اسفیدهٔ ارزیز و کندر و مرداسنک و مرو قلیمیا و اشق و جاوشیر و مصطکی از هر یک دو درم به کردهٔ کاو و در مسایح
و علک الانباط و روغن مورد و موم از هر یک سه درم آنچه کداختنی است در سرکه کدازند و دیکرها را بکوبند و بسرشند و اگر ریشی
به قضیب و مانند آن عضو بود داروی قرطاس سوخته و دارو اندرون بکار می برند داروی اندرون بکیرند اقماع الرمان ده مثقال
شب یمانی چهار مثقال قلقند دوازده مثقال و اندر نسخه سر سرافیون و زراوند مدحرج همی آید همه را بکوبند و بمیجه بسرشند
صفت اقراص قوانوادس که همه ریشی عفن را نافع بود بکیرند ناربوست ده مثقال مرهشت مثقال صبر هشت مثقال
شب یمانی پنجمثقال اندر چهار مثقال قلقند سه مثقال زهرهٔ کاو بزر اشش مثقال همه بسایند و بشراب شیرین همه را بسرشند
و اقراص کنند و اگر قرحه کرم باشد یا روزکار معالجت تابستان بود مرهمهای خشک بکار باید داشت و بوقت آنکه قرحه را
داروهاء رویاننده باید داروها سخت سرد چون بیروج و برک بنج و داروها سخت کرم چون زفت و مسایح دور باید داشت
مکر آنجا که مزاج از اعتدال سخت دور باشد صفت مرهمی رویاننده بکیرند مرداسنک یک وقیه روغن زیت یک وقیه
مرداسنک را درین روغن بپزند تا حل شود پس بکیرند دم الاخوین و کندر و عنزروت و بارزد و زفت تر از هر یک
یکدرم بسایند و بدان بسرشند و بپزند تا قوام مرهم گیرد صفت مرهمی که اندر تابستان بکار دارند بکیرند مرداسنک سوده
پنجدرم و با سرکه بسایند چندان که حل شود و روغن کل بر چکانند و می سایند تا غلیظ شود همچون مرهم پس بکیرند اسفیداج پنجدرم و باندکی
کافور دروی بسرشند و بکار دارند و کاه بود که اندرین مرهم اندکی صبر و کندر و دم الاخوین و عنزروت بباید سرشت صفت
داروی رویاننده که ریشهای تر را نافع بود صفت بکیرند کندر و دم الاخوین و عنزروت و نوشادر و زراوند طویل راست راست
همه را بسایند و ذرور کنند و اگر قرحه کوشت فزونی برآرد اشنان بسایند نرم ذرور کنند و اگر چیزی قوی تر باید شنجار سوده کرزنکار
ذرور کنند و مرهم زنکار کوشت فزونی را ببرند صفت آن بکیرند اشق و اندر سرکه ترکنند تا نرم شود و زنکار که بسرکه ترکرده باشند
با وی بسایند و بسرشند و زنکار که نوشادر ترکرده باشد دور دارند از بهر آنکه زنکار نوشادر بس تیز بود باب ششم اندر ریشی عسر
که مندمل نشود و علاج آن اسباب عسری قرحه هفت است یکی بسیاری خون دوم اندکی خون سیوم بدی خون و این
از دو کونه بود یکی آنکه رطوبتی بد با خون آمیخته باشد و اندر ریش بدان سبب تری فزاید و مترهل شود و دوم آنکه خلطی تیز سوزاننده
با وی آمیخته باشد چهارم نوعی از انواع سوء المزاج که بر همه تن و بر آن عضو غالب بود پنجم آنکه در عضوی که بالای او بود باشد آماسی بود
و مادهٔ آن آماس بدین قرحه می بالاید چنانک اگر در جکر یا در سپرز که سبب عسری قرحه است زایل شود ششم آنکه زیر لب قرحه
یا در زیر آن کوشتی بد بود یا کوشتی صلب هفتم آنکه اندر قرحه استخوانی بود علاج اگر سبب بسیاری خون بود و علامتهای این ظاهر بود
نخست بفصد و اسهال تن را که پاک باید کرد پس قرحه را باید کرد و اگر سبب کمی خون همه تن بود و قرحه و حوالی آن خشک و لاغر بود
نخست تدبیرهای معتدل باید فرمود تا خون معتدل زیادت شود و پیوسته بآب کرم تکمید کردن چنانکه آن عضو سرخ شود و حوالی قرحه

نرم گردد و فزون از این نگمید نباید کردن تا ماده دیگر انجا کشیده نشود و بسیار باشد که اگر خرقه با آب گرم تر کنند و بر قرحه نهند
و به بندند سودمند بود و مرهم سیاه سود دارد صفت آن بگیرند موم و روغن زیت و علک و زفت راستاریت و در هم گدازند
و بکار برند و اگر سبب بدی خون بود نخست خلط غالب و بدیرا از تن پاک باید کرد اما اگر بدین خون از رطوبتها بد بود که با خون
آمیخته باشد علاج آن پس از استفراغ علاج قرحه وسخ است چنانکه گفته آمد در جمله داروهای تیز و خشک کننده بر باید نهاد تا قرحه
خشک شود پس روغن گاو بر نهادن تا گوشت پلید برخیزد پس تدبیر رویانیدن کردن و گاه باشد که داغ کردن سودمند بود
و اگر سبب بدی خون خلطی تیز سوزاننده و گدازاننده بود که با وی آمیخته باشد و علاج آن پس از استفراغ محجمه بر نهادن بود بر حوالی
قرحه وا زدن و خون بیرون کردن پس تدارک آن کردن بداروهای خشک کننده که داروها خشک کننده بی که در بابهاء گذشته یاد کرده
آمده است اگر سبب قرحه نا مندمل شدن نوعی از انواع سوء المزاج بود مزاج را بدل باید کرد چنانک معلوم است و اگر سبب
آماس عضوی بود چون جگر و سپرز نخست علاج آماس آن عضو باید کرد پس علاج قرحه و اگر سبب رگی باشد که ماده بدان رگ
از اندامی دیگر بدین موضع همی آید آن رگ را ببایدزد و اگر رگی باشد که سل توان کرد یا بتوان بریدن بباید کردن تا آن ماده از وی
گسسته شود و نخست استفراغ همه تن باید کرد و اگر سبب گوشتی بد یا صلب بود بر لب قرحه یا در زیر او آنرا با آهن بباید خارید
و خون از وی روان کردن و آن گوشت صلب را برداشتن پس مرهم کردن و اگر سبب استخوانی عفن بود در زیر قرحه آنرا
برهنه باید کرد و بریدن تا پاک شود و اگر نتوان بریدن بباید برید چنانکه یاد کرده آمد اما داروها که مخصوص است بعلاج ریشی که عسر باشد
و مندمل نشود بعضی اینست که اکنون یاد کرده آمد صفت داروی نیک بگیرند مس سوخته و تیتاج و نمک اندرانی از هر یک دو وقیه
موم و روغن مورد چندانکه کفایت کند صفت داروی دیگر بگیرند سونش مس و سونش آهن و آنرا با آب غوره یا بسرکه تر کنند
و در گل گیرند و بسوزانند پس بیرون گیرند و بسایند و ذرور کنند و بکار دارند و اگر این ذرور با مرداسنگ مرهم کنند سودمند بود صفت
داروی دیگر بگیرند مرداسنگ یک وقیه سرکه تیز سه وقیه روغن زیت با روغن مورد دو وقیه مرداسنگ را با این روغن و سرکه
بر آتش نهند و برفق میجنبانند تا مرداسنگ حل شود پس بگیرند ودع سوخته و ارزیز شسته از هر یک چندانکه با این مرداسنگ
بسرشند تا بقوام مرهم شود یا بگیرند موم ده درم صمغ صنوبر نه درم قلیمیا سه درم روغن مورد قدری بکار برند چنانک رسم است

باب هفتم اندر قرحه که کرم افتاده باشد و علاج آن

قرحه که تر بود و عفونت پذیرفته باشد و کهنه شود و کرم در افتد
بدین سبب علاج آن بچیزهای خشک کننده باید کرد چون خواتیم النخره بسرکه سوده یا بسکنگبین و نخست بشراب بباید شست
یا با سکنگبین و جوز سرو و برگ سرو و خاکستر گز خیار و از خاکستر شبت و برشم سوخته و لسان الحمل یا بست چو همه داروها خشک
کننده است و داروها که کرم را بکشد و تولد آن بگذارد طبیخ افسنتین است و طبیخ قنطوریون و طبیخ فراسیون بدین طبیخها بشویند
و افسنتین و قنطوریون و فراسیون بسایند و با یک دیگر بیامیزند و ذرور کنند و اگر این ذرور بشراب تر کنند و طلی سازند صواب بود

و خاکستر گز

و عصارهٔ بودهٔ جوپاری و عصارهٔ برگ کبر با شراب یا با سقمونیا گرم زایل کند و اگر با این عصارها زراوند و قنطوریون غلیظ و حب نبات جاوشیر بیامیزند سخت موافق بود و داروها که اندر علاج کرم گوش گفته آمده است همه اندرین مرض نافع افتد

باب هشتم اندر ریشی بلخیه و معالجات آن

ریشی بلخیه قرحه بود که از سطح گوشت دور فرو نرود و بهن باز میشود و با خفقان باشد و باشد که غشی افتد در بیشتر احوال و گاه باشد که این ریش با تب باشد و این ریش در نواحی بلخ گویند و بر ماط و هستان نیز بسیار افتد و اهل بلخ آنرا انبثه گزندگی گویند و بر باط و هشتان سنا تور گویند **علاج** نخست فصد باید کرد پس استفراغ کردن و هر با مدا داب میوها و شرابهای ترش و قرص باید داد و کشکاب و طعامهای معتدل که میل بتری و سردی دارد باید فرمود و بر دل طلاهای خنک چون صندل و گلاب بر نهادن و قرحه را مرهم اسفیداج بر نهادن و از هوای گرم بهوا خنک شود سود مند بود

باب نهم اندر ریشی متاکل که متعفن شود و علاج آن

تدبیر این ریشی استفراغ است و شربت و غذا هم از آن نوع باید داد که در علاج ریشی بلخی گفته آمده است پس مرهم برافکنند بر آن موضع و حوالی آن تا مادهٔ بدبیرون شود و بسیار باشد که حاجت آید که قرحه را با آهن پاک بردارند یا آن عضو را جدا از بن کنند تا تباهی بعضوی دیگر باز نرسد و عضو را در آب تیخ باید نهاد و آب برگ مورد تر و گلاب سرد کرده و عصارهٔ عصا الراعی سرد کرده بر چکانیدن و اگر ماده بدان گرمی نباشد شراب قابض و سرکه ممزوج سو با گلاب و با آب سود مند بود و ضمادها از نار پوست و عدس و بزر البورد و برگ مورد تر و برگ حماض باید ساخت و از طبخ این داروها نطولی باید کرد و برگ حماض بشراب قابض جوشانیده و گل ارمنی بسرکه با سکنگبین حل کرده و برگ لسان الحمل کوفته با پست چون رشته و برگ زیتون تر کوفته و گرد خنک سوخته با برگ لسان الحمل کوفته ضمادی نافع بود

باب دهم اندر قرحه که ناصور گردد و علاج آن

احوال و انواع ناصور و علاج آن بعضی با علاج بواسیر یاد کرده آمده است و آنچه بدین جایگاه لایق تر بود گفته آید معلوم باید گردانیدن که ناصور تازه سهلتر بود و آنچه کهن بود علاج آن مشکل تر بود خاصه آنچه مخوف باید یا عطفی کرده باشند و چاره نباشد از آنکه جوانب او را با آهن تیز تراشند و پاک گردانند تا با آتش داغ کنند یا بداروی تیز بسوزانند و این صعب و دردناک بود خاصه اگر بعضوی شریف نزدیک باشد در جمله لبهای ناصور را با آهن بباید تراشید و کوشید و بلیده و تباه شده را بر باید داشت و اگر تجویفی و عطفی کرده باشد بباید شکافت تا منفذ آلت داغ راست کردن پس مرهم علاج کردن و سوزانیدن بداروی تیز چنان باشد که داروی تیز بکار دارند تا گوشت پلید بسوزد و بریان شود چنانکه از وی جدا شود و آن را بکلبتین بر توان داشت **صفت** داروی تیز بگیرند نوشادر و زرنیخ و گوگرد و زنگار و سیماب کشته همه برابر و همسنگ سوش آهن سنجار و آهک نیم جمله بزنند و مصعد کنند چنانکه رسم است و اهل آن صفت دانند یا همه در شیشه کنند و شیشه را در گل حکمت گیرند و در آتش نهند تا بسوزد پس بیرون کنند و بسایند و در ناصور کنند تا آنرا بسوزاند چنانک گفته آمد و چون گوشت پلید و ناپاکیزه سوخته و بریان شد و بکلبتین برداشته آمد روغن گاو برمی نهند تا درد و سوزش ساکن شود پس علاج قرحه کنند چنانکه گفته آمد

و ناصور که

و ناصور که تازه باشد آنرا با آب دریا می باید شست یا با آب صابون و زرنیخ و نوشادر بآن آمیخته یا بآبی که از وی سوخته تو در
در مصعد کرده باشند و داروی خشک کننده و رویاننده برکردن و بآبی که شنجار و آهک و کلبتین و قشور البیض برابر در کنند
و یا بانگبین سرشته بکار می برند و داروهای دیگر اندر قرابادین یاد کرده آید **باب یازدهم اندر استخوانها که عفونت**
تباه کنند و علاج آن و بسیار باشد که این ریشها کهن و متعفن گردد و عفونت باستخوان رسد و تباه گرداند علامت تباهی آن علامت
تباه شدن استخوان چهار نوع است یکی آنکه گوشت عفن گردد و گنده شود و زردآب پالودن گیرد و میل حجام آسان
در گوشت بگذرد و باستخوان رسد دوم آنکه سطح استخوان درشت گردد و حس درشتی آن بسر میل بتوان یافت و باشد
که چنان تباه شده باشد که سر میل در وی تواند نشست همچون چیزی مغربل سیوم آنکه اگر آن عفونت تازه بود غشائی که بر
استخوان پوشیده بود از وی زایل شده باشد و سر میل از هر سوی لغزان باشد چهارم آنکه اگر استخوان برهنه شود لون او بگردد..
علاج اگر عفونت بقعر استخوان فرو نرفته باشد آنرا بباید تراشید و باستخوان پاکیزه باز باید برد و اگر استخوان تا بمغز در وی
تباه شده باشد همگی آن بباید برید و اگر استخوان بازو و یا استخوان ساق تباه شده باشد و بمفصل نزدیک باشد مفصل را
بباید گشاد و استخوان بیرون کردن و اگر مهرهٔ پشت و مهرهٔ سر ران تباه شود آنرا بریدن خطر باشد بسبب نخاع از علاج آن
دور باید بود و بعضی از طبیبان استخوان تباه شده را داغ کنند تا فرو ریزد و منقشر شود اما تراشیدن و بریدن چنان باشد
که ریسمانی بزیر گوشت اندر آرند و گوشت را از استخوان بردارند و از وی دور کنند و اگر در زیر استخوان صفاقی بود یا عضوی
دیگر بود صفحه از عاج یا غیر آن در زیر استخوان باید کرد تا در بریدن دندانهٔ منشار بگوشت و صفاق و بعضوی دیگر نرسد
و استخوان ریزه که اندر جراحتها و ریشها بود آنرا بتعجیل بیرون نشاید آورد لیکن آنرا بطبیعت باز باید گذاشت و طبیعت را
بآهستگی یاری دادن تا آنرا دفع کند و آنرا بهیچ حال نه بدست و نه بدارو نشاید جنبانید تا آن وقت که طبیعت آنرا دفع کند
و نزدیک پوست آرد پس داروها که استخوانها را بیرون آرد بر می نهادن چه اگر پیش از آنکه طبیعت آنرا دفع کند بجنبانند بیم بود
که تشنج و اختلاط عقل و تبهای محرقه ادا کند و قرحه ناصور گردد پس اگر طبیعت باز گذارند تا آنرا بآرامی دفع کند از این خطرها ایمن شوند
و دارو که استخوانها را بیرون آرد از این نوع باید کرد بگیرند روغن زیت کهن و موم زرد و شوخ خانه مکس و انگبین و یک جزو
فرفیون و یک جزو لبن الیتوع و سه جزو زراوند طویل تیر و طلی سازند چنانکه رسم است **صفت** داروی دیگر بگیرند اشق
و مقل و هر دو را بروغن سوسن بسایند و مرهم کنند و آنرا بکار می برند نافع بود **باب دوازدهم اندر سوختگی آتش و آب**
گرم و روغن گرم و علاج آن مقصود از علاج سوختگی آتش و غیر آن دو چیز است نخست آنکه نگذارند که آب گیرد و ریش شود
دوم آنکه اگر آب گرفته باشد و ریش گشته تا درست شود و داروها که نخست بکار باید داشت تا نگذارند داروهاست سرد کننده
و نا سوزانیدن چون سپیده خایهٔ مرغ با روغن آمیخته آنرا به پر مرغ بر اندایند و صندل و فوفل و خشت پخته و سنبل یا سفال سپید نو

همه را بگلاب و آب عنب الثعلب بسایند و طلی میکنند و قیمولیا و گل ارمنی و هر گلی که سپید بود بسرکه ممزوج بسایند و طلی میکنند
تا سوزاننده نباشد و عدس و برگ گل بپزند و بسایند و با روغن گل طلی کنند و برگ خطمی و آرد جو بگیرند و با آب شسته و برگ گشنیز
کوفته با روغن بسایند و طلی کنند و برگ خطمی با برگ خبازی مقدار یک رطل بگیرند بسایند و رگها و لیفها ازوی بیرون کنند پس
بمرداسنگ و سپیدهٔ ارزیز از هر یک دو وقیه و نیم روغن گل چهار وقیه آب گشنیز تر و آب عنب الثعلب از هر یک یک وقیه همه را
در هاون بسایند و طلی میکنند این طلی آماسهاء گرم را سودمند بود اما داروها که از پس تر بکار برند مرهم آهک است صفت
آن بگیرند آهک آب نارسیده و آنرا هفت بار بشویند و خشک کنند ازین آهک شسته چهار وقیه و از روغن گل سیس دو وقیه
و موم مصفی دو وقیه موم را با روغن گل بگدازند و آهک در وی بسرشند و طلی کنند و اگر سپیدهٔ خایهٔ مرغ و اندکی سپیدهٔ
ارزیز و آهک شسته و روغن هم بسایند و طلی کنند و سودمند بود و اگر قیمولیا و سپیدهٔ خایهٔ مرغ و اندکی سرکه با مرهم آهک
بسایند و طلی کنند سودمند باشد صفت داروی که نافع بود بگیرند سونش مس و سونش آهن و گل پاکیزه که آنرا بتازی
طین الحر گویند و اگر بجای طین الحر گل سرخ کنند که بتازی طین المغره گویند نیک باشد همه را بسرشند و اندر تنور بسوزانند و بسایند
و بوقت حاجت بر سوختگی که ریش گشته باشد و جراحت کمتر کند بود و خواهد که خشک کنند بکار دارند این ذرور با کهربا اگر نباشد
کبوتر اندرین خرقهٔ کتان کنند و بسوزانند تا خاکستر شود و آنرا با روغن گل طلا کنند ریشی را که حرارت آن کمتر بود سودمند بود
و خشک گرداند و برگ مورد خشک کوفته و بیخته ذرور کردن سودمند بود و اگر عسر گردد علاج ریشهای عفن کننده چنانک یاد کرده آمده
است و سوختگی آب گرم و سوختگی روغن را در حال بصندل و گلاب و کافور طلی باید کرد و نباید گذاشت که خشک گردد و هر ساعت خرقه
با آب سرد تر می باید کرد و بروی بوشانید تا آنگاه که آبله نگردد و بربندد و گروهی گفته اند در حال آب زیتون بر باید ریخت یا آب خاکستر
یا آب کامه که بس ترش نباشد اگر آب سماق و مرهم سپید که اندر قرابادین یاد کرده آمده است کنند نافع بود و اگر ریش گردد و مرهم
آهک طلی کنند نافع بود گفتار چهارم اندر بیان کردن احوال جذام و اسباب و علامات و معالجات آن
و این گفتار یک باب است بباید دانست که هرگاه که لختی سودا در یک اندام یا در یکجا از یک اندام گرد آید مرضی سودائی که در یک
اندام تولد کند سرطانست و آماسهاء صلب و صقیروس و مانند آن لیکن اگر سودا رقیق باشد خوره تولد کند و اگر سودا انبطاء هر تن
مندفع شود بهق سیاه و کلف و تبرش و نمش و قوبا تولد کند و همچنانک سرطان جذام یک عضو است جذام سرطان همه
تن است بدین سبب همچنانک علاج سرطان عسر است علاج جذام عسرتر است لیکن از بهر آنکه جذام اندر همه تن بود و مزاج
همه تن اندر آن یکسان گشته بود علاج آن یکنوع بود و یکبارگی بعلاج آن مشغول توان بودن ازین روی طریق علاج آن
یکسان بود و سهلتر و سرطان که در یک عضو بود مزاج آن مخالف مزاج دیگر اعضا بود با علاج آن از مراعات احشا
و دیگر اعضا غافل نباید بود و طریق علاج آن ازین روی عسرتر بود و سبب فاعل درین علت سوء المزاج گرم و خشک بود

اندر جگر یا اندر همه تن و بدان سبب خون بسوزد و سودائی گردد و سبب ماده غذاهای سودائی بود غذاهای بلغمی که حرارت اجزاء
لطیف آنرا تحلیل کند و باقی را سودا گرداند و طعام خوردن از پس سیری تولد مادهٔ بلغمی باشد و حرارت اندران مادهٔ هم این
فعل کند که یاد کرده آمد و کثافت بشره و بسته شدن مسام اندرین باب یاری دهد و حرارت غریزی را فرو گیرد و ضعیف کند
و خون را سرد و غلیظ گرداند خاصه که سپرز ضعیف باشد یا منفذ فرود آمدن سودا از جگر بدو بسته بود تا بدان سبب سودا با خون اندر
همه تن پراکنده شود و تباهی هوا و تولد فرزند اندر ایام حیض و مجاورت مجذومان از جمله اسباب این علت است از بهر آنکه این علت
از جمله بیماریهای معدیه است و بمیراث نیز افتد از بهر آنکه مزاج نطفه پدر تباه بود و باشد که مزاج نطفهٔ پدر اندر جسم بسببی از سببها گردد
و تباه شود و خون مجذوم غلیظ بود تا بدان حد که خونی که از رگ او آید چیزی همچون ریگ با وی آمیخته باشد و جذام را داء الاسد گویند
از بهر آنکه چهرهٔ مجذوم همچو چهرهٔ شیر گردد بهن روی و سطبر و ترش و گرفته شود و گفته اند داء الاسد از بهر آن گویند که این علت شیر را
بسیار افتد و جذامی که مادهٔ آن سودائی صفرائی بود یعنی سودائی که از صفرا سوخته باشد سوزان تر بود و اعراض آن قوی تر و زود
ریش گردد لیکن علاج زود تر پذیرد و جذامی که از مادهٔ ثفل خون بود سلیم تر و ساکن تر بود و ریش نشود و آنچه از سودا سوخته بود
اعراض آن همچون اعراض صفرائی بود لیکن علاج دشوار پذیرد و خاصیت جذام آنست که مزاج آن ضد مزاج گرمی و تری است
که مزاج حیوة بود و بدین ضدی مزاج اندامها را تباه کند تا چون باعضاء رئیسه رسد هلاک کند و تباه شدن اندامها نخست
از اطراف و اندامهای نرم آغاز کند و موی را بریزاند و لون را بگرداند پس اندک اندک اندامهای دیگر را می گیرد و تباه میکند
علامتها خاصهٔ جذام پانزده نوع است یکی آنکه هر کرا علت جذام پدید آید نخست لون او سرخ گردد و از سرخی بسیاهی زند
و رنگ چشم او همچنان سرخ گردد و بسیاهی زند دوم نفس او تنگ گردد و آواز درشت و گرفته گردد از بهر آنکه شش و قصبهٔ
شش بی آفت نبود و این درشتی آواز را بتازی البحح گویند و بعد از آن گرفتگی در آواز پدید آید و آن گرفتگی را غنه گویند
سیوم آنکه عطسه بسیار دهد چهارم آنکه باشد که منفذ بینی گرفته شود و بسته گردد و هیچ بوی و گندی نشود پنجم آنکه موی او
اندک و باریک می شود ششم آنکه از سر و روی و سینهٔ او عرق بسیار آید هفتم بوی عرق و بوی نفس او ناخوش باشد
هشتم اخلاق مردم سودائی از وی پدید آید و کینه ور و لجوج و معجب شود و خوابهای سودائی بسیار بیند نهم اندامهای او
در خواب سخت گران گردد دهم آنکه بیشتر موی ابرو و موی روی ریزیده شود و باشد که پوست نیز از جایگاه موی
افتادن گیرد یازدهم ناخنان او می طرقند و می شکافند دوازدهم چهرهٔ او زشت گردد و لبهای او سطبر و سیاه شود
و بر همه اندام او غددها پدید آید و لون او تیره و کبود رنگ شود سیزدهم خون اندر مفاصل او بفسرد و عفن گردد چهاردهم آنکه
اگر ماده صفرائی بود اندامهای او ریش گردد و سنج خورده شود و پس بیفتد و اطراف نیز افتادن گیرد و صدید کند و از وی همی بالاید
پانزدهم آنکه نبض مجذوم در جمله ضعیف و بطی بود از بهر آنکه علت سرد است و قوت ضعیف و حاجت اندک و آلت صلب

واکر در میانه قوتی دهد متواتر شود از بهر آنک سریع و عظیم نتواند بود **علاج** جون ابتداء جذام پدید آید بباید شتافت و استفراغها
کردن و تن را از ماده بد پاک کردن و اکر علامتهای خون ظاهر بود و واثق باشند بر آنکه خون بسیار است فصد باید کرد و
به یکبار خون تمام بیرون کردن و اکر فصد از هر دو دست کند صواب بود و اکر بر بسیاری خون واثق نباشد فصد نشاید کرد
لیکن اکر خواهند که لختی خون کم کنند رکهای کوچک باید کشاد خاصه اطراف رکها که از کشادن آن احشا را هیچ مضرت نرسد
جون رک بینی و رک پیشانی و اکر آواز کرفته شده باشد و تنحنح صعب کشته و بیم خناق باشد در چنین حال بفصد حاجت آید
خاصه بفصد وداج و از پس فصد تدبیر استفراغ کردن با یارهٔ لوغاذیا و مطبوخها و حبها که اخلاط آن افتیمون و اسطوخودوس
و بسفایج و هلیلهٔ سیاه و هلیلهٔ کابلی و خربق سیاه و حجر لاجورد و حجر ارمنی بود و اکر مادهٔ علت سودائی صفراوی باشد شحم حنظل
و سقمونیا و صبر و قثاء الحمار با آن بیامیزند و ایارهٔ فیقرا بسقمونیا قوت داده سودمند شود خاصه اکر اندکی حجر ارمنی و خربق سیاه
با آن یار کنند و تیادریطوس نیز سودمند بود بغایت **صفت** مطبوخی نافع بکیرند هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه از هر یک ده درم
نانخواه پنج درم حلتیت طیب نیم درم مویزی دانه نیم من باز آید و بپالایند و پنج درم انکبین در مقدار هفتاد درم ازین مطبوخ بیامیزند
و بدهند و همه تن او بر روغن کاو بمالند و در آفتاب نشانند تا کرم شود و بفرمایند تا هفتاد کام برود و بخسپد و از پهلوی راست در دیکر
پهلو میکردد و بر شکم می خسبد و به پشت باز میغلطد و این مطبوخ هفت روز یکدیکر بدهند و هر روز تازه بزند در جمله خداوند
این علت را اکر چه هنوز مستحکم نشده باشد و هر ماهی یکبار یا دو بار بمسهلی معتدل استفراغ باید کرد و بحسب مشاهده تصرف باید کرد
و تدبیر آن باید ساخت که هر روز یکبار یا دو بار اجابت افتد و از اندیشه و غم و بیخوابی و رنج و از هر چه رطوبت غریزی را
تحلیل کند و خشکی فزاید پرهیز باید فرمود و داروی قوی اندر هر فصلی خاصه اندر فصل خزان یکبار یا دو بار پیش نشاید داد و دماغ را
با غرغره و سعوط پاک باید کرد و هر بامداد پس از آنکه فضول از رودها فرود آید ریاضت باید فرمود و کشتی کرفتن و آواز بلند کردن
چندانک تواند پس فرمودن تا او را بمالند و عرقی که بیرون آید از بر چیدن پس روغنهای معتدل مالیدن جون روغن مصطکی
و روغن مورد و روغن قسط و کاه باشد که روغن با شیر بز یا شیر زنان باید مالیدن لیکن نخست که علاج آغاز می کند چیزهای
قوت دهنده باید مالیدن جون هلیله و مازو سرکه جوشانیده و هر کاه که خشکی غلبه کند شیر زنان و روغن اندر بینی باید چکانید
و هر کاه که منش کشتن کیرد قی باید کردن اما نخست که قی خواهد کرد در کرمابه باید رفت و جون بیرون خواهد آمد روغن مورد
و مصطکی و مانند آن در همه تن مالیدن و جون بیرون آید مقدار نیم ساعت بباید آسود پس تدبیر قی کردن و پر مرغی فرو کردن
تا غرض حاصل شود و بعد از آن شراب افسنتین باید داد و از پس استفراغها و تنقیها روغن بادام باید داد با عصیر انکور تازه
و بباید دانست که عرق آوردن و اندر کرمابه داروهای تحلیل کننده بر مالیدن قانون علاج است و داروهای تحلیل کننده اینست
آرد حلبه و آرد باقلی بوره و اشنان را استارست بیامیزند و در کرمابه طلی کنند **صفت** داروی دیکر آرد حلبه و آب چغندر و اندکی بوره و بوی بیامیزند

دبرشته

وبسرشند وطلی کنند نافع بود یا بگیرند گوگرد خرد کرده و علکشاخ و بسرکه بسایند وطلی کنند یا بگیرند آب حلبه و آب چقندر و اندکی بوره
و آب شبت و روغن شبت با آن بیامیزند و در مالند یا بگیرند آهک و بیخ حماض و گل ارمنی سوخته و با وی قدری بوره بیامیزند
وبسرشند وطلی کنند صفت داروی دیگر طبیخ جمله بگیرند و صابون قدری در وی حل کنند و او را بدان بشویند و عاقرقرحا و
مویزج و خردل و سعتر و صبر و فوتنج و حب الغار و بلبل و دار بلبل جمله داروها تحلیل کننده اند اندر گرمابه طلی کردن و با داروی دیگر
ضماد کردن بر مفاصل سودمند بود و تریاق فاروق و سلیثا طلی کردن سخت نافع اند و معجونها که درین علت باید داد
بهترین همه تریاق فاروق است و تریاق اربعه و قرص افعی که در تریاق بکار آید سخت نافع بود یکمثقال بدهند با یک وقیه
شراب غلیظ و اقراص عنصل نیز نافع است و گوشت افعی و هر دارو که در وی گوشت افعی بود سخت سودمند بود و افعی
باید که ماوی او در زمین شوره نباشد و نزدیک آب نباشد و از بهر آنکه آنچه در شوره ماوا دارد تشنگی صعب آرد و هلاک کند
و آنکه نزدیک آب ماوی دارد منفعت او اندک بهترین آن بود که در کوه ماوا دارد و سپید باشد و سر و دم هم باز آرند و یکبار
بیفکنند اگر از وی خون بسیار آید و زمانی دیری بجنبد و می بجهد نیک بود و اگر زود بمیرد و از حرکت باز ایستد و خون بسیار رود
ضعیف و بی منفعت بود آنچه نیک بود آنرا پاک کنند و بشوربا بپزند گوشت و آن شوربا آن سخت نافع بود صفت شوربای
افعی بگیرند افعی پاک کرده و با شبت و نخود و کندنا و اندکی سیر و نمک در آب بسیار بپزند تا مهرا شود و استخوانها از وی پاک کنند
و نان پاکیزه در وی ترید کنند و بخورند و شوربا بیاشامند و گوشت لختی نیز بخورند اگر خواهند که شوربا خوشتر آید کبوتر بچه با وی
بپزند و ترید کنند و بخورند و منفعت این طبیخ زود ظاهر نشود لیکن بیشتر یکبار منفعت آن پدید آید و باشد که نخست روزی چند
عقل زایل شود پس شفا پدید آید و نشان منفعت پدید آمدن این طبیخ و وقت باز ایستادن از خوردن آن آنست که خداوند
علت بیاماسد و منتفخ شود پس باشد که عقل او زایل گردد پس پوست او جدا گردد پس عافیت پدید آید و اگر این طبیخ بکار دارند
و آماس و انتفاخ پدید نیاید ضرورت باشد که دیگر باره این طبیخ بسازند و بکار برند و نیز گفته اند که اگر مار سیاه را که
بتازی اسود سالخ گویند بگیرند و بکشند و در خاک پنهان کنند تا کرم در افتد آنرا با کرمان بیرون آرند و خشک کنند و بسایند و
کسانی را که این علت صعبتر بود سه بامداد هر روز یکدرم با شراب عسلی بدهند و طبیخ اسود سالخ طلی کردن نافع بود صفت
آن بگیرند اسود سالخ را بکشند و پاک کنند و در دیگ نهند و هشت وقیه خل الخمر و یک وقیه آب در وی کنند و سیطرج تر
و بیخ لوف از هر یک دو وقیه در افکنند و در آتش نرم بپزند تا مهرا شود پس بپالایند و موی سر و موی تن خداوند علت را بسترند
و سه روز این طبیخ طلی میکنند و باید که داروها که در وی گوشت افعی بود بیشتر داده باشند و در میانه این طبیخ طلی کنند
تا پوست تباه بیفکنند و پوست و گوشت درست برآرد و روغن زیت که در وی گوشت افعی پخته باشند مالیدن سخت سودمند
بود و گاه باشد که خشکی غالب شود چیزهای تری فزاینده که در گرمی معتدل بود نافع بود حکایت اطبا ما تقدم
چنین آورده اند که وقتی قومی خانه می برداشتند و خداوند خانه قدری خبزات بگل کاران داد تا بخورند در الحال ابر داشتند

انجه

شوربای افعی

طبیخ اسود سالخ

و بنهادند تا بار دیگر چون از کار فارغ شوند خواستند که طعام خورند قدح ماست پیش آوردند ماری دران جای افتاده بود و مرده شده
ایشان باز ماندند و نخواستند خوردن جماعت همسایگان را معلوم شد یکی بیامد و گفت این جغرات مریزید و مرا بخشید گفتند چه
خواهی کرد گفت خویشی ازان من هست و مدتهاست تا در علت جذام افتاده است و ما از حال او کوفته می باشیم و پراکنده
خاطر و او نیز از خود عاجز آمده است این بد و خواهیم دا خیانت او ندانند مگر یکبارگی باز رهد آن قوام جغرات بدو دادند او بنزد
صاحب جذام برد چون چشم وی بدان افتاد و از تشنگی و خشکی که بر وی غالب بود آن جغرات را یکبار بخورد از انجا
بصحرای بیرون رفت و روز دوم آماس گرفت و چند روز افتاده بود بعد از یک هفته با خود آمد و آماس فرو نشست
و اسهالی تمام کرد و یکبار مادهٔ جذام از وی زایل شد و مبتلا با شهر آمد **حکایت** همچنین آورده اند که ما تقدم علت جذام
پیدا آمد و بیشتری مردم را بگرفت و خواص می ترسیدند که سرایت کند نفر مودند که هر کرا جذام گرفته است بصحرا برند و هیچکس را
از ایشان باز نگذارند قومی را بصحرا بردند فاتفاق سما و یا دو مار بر درختی در یکدیگر آویختند و هر دو همچنان آویخته بر یکدیگر بزیر افتادند
و در زیر درخت بعضی آب دیرینه استاده بود نا خوش شده هر دو مار دران آب افتادند و هلاک شدند و آورده اند که
دو افعی بودند از ان ازین قوم که بصحرا میرفت تا کجا باب رسد چون بدان بقعه رسید ازان آب شربتی تمام باز خورد
و آن شب همان جایگاه بخفت اسهال بر وی افتاد و همه اندام او آماس گرفت و بیخبر شد و بعد از یک هفته بهوش باز آمد
برخاست و در صحرا بر کیاه خبازی و لبلاب میخورد آن قوم دیگر بدو رسیدند و او را باز شناختند و درست شده از وی سوال
کردند که ترا که مداوات کردند و چگونه ازین علت خلاص یافتی جواب داد که مرا هیچکس مداوات نکرد و حال خود جمله باز گفت
قوم مجد و مان از وی درخواستند تا ایشان را ازان آب یکبار برد و ایشان ازان آب باز خوردند جمله خلاص یافتند و جمله روی
بشهر نهادند اطبا وقت حال ایشان تفحص کردند ایشان سرگذشت باز بعضی گفتند و بعضی از اطبا بدان جای آمدند و جای آب
باز طلبیدند و در قعر آب دو افعی دیدند مرده بدانستند که سبب خلاص ایشان مرق افعی بود و این قاعده بنهادند که گوشت افعی
و مرق او نافع بود و بباید دانست که روغن بنفشه چون با روغن خیری آمیخته باشند و پیه مرغان و پیه ددکان و پیه کاو و روغن قسط
و روغن سوسن طلی کردن نهایت سودمند بود و باید که طلاها بعد از استفراغ و بیش ازان نشاید از بهر آنک مسام را ببندد
و روغن بنفشه یا روغن خیری اندر بینی چکانیدن و اگر خشکی غالب نبود دماغ را بغرغره ها و سعوطها که در علاج بیماری سر یاد کرده آمد
پاک گردانیدن اصلی بزرگست اندر علاج این علت **صفت** سعوطی نافع بگیرند دارفلفل و مامیران و شیطرج و برنگ کابلی
مقشر از هر یک یکدرم جوز بوا و مشکطرامشیع از هر یک نیم درم عصارهٔ بنجنکشت سه قوطولی و قوطولی نه وقیه باشد و روغن تازه
سه قوطولی عصاره را با روغن بیامیزند و داروها را در وی بیزند تا آب برود و روغن بماند و بپالایند و صافی کنند و در شیشه
کنند و در وقت حاجت اندکی بسیار به بینی برکشند بعد ازان ازین دارو ملحتی به بینی برکشند و هر گاه که نفس تنگ شود و آواز
گرفته گردد و شیر تازه شربتی موافق است بخاصه شیر گوسفند در و دوشند بدان مقدار که هضم شود و اگر ممکن گردد که بدان

قناعت کنند سخت صواب بود و اگر قناعت نیفتد نان پاکیزه در روی ترید کنند یا اسفیدباها خورند بگوشت بره و آنچه بدان ماند
و چون نفس بصلاح باز آید دست از شیر خوردن باز دارند و اندر میانه طعام چیزهای تیز خورند و بهر آنچه کنند و چون قی کرده باشند
و استفراغی نیک افتاده بود پس شیر خوردن باز آید چنانک اندر سالی چند بار این ترتیب بر دست گیرند و در میانه هر استفراغی
نیز شیر تازه دادن سخت نافع بود این جمله یاد کرده آمد علاج انهاست که ایشان محکم نباشد اما دیگر یرا که علت محکم باشد
ایشان را نه فصد شاید کرد و نه مسهل قوی شاید داد از بهر آنک بفصد و اسهال ماده اندر تن ایشان بجنبد و تن ایشان از آن
پاک نشود و لیکن با آهستگی طبع را نرم باید داشتن تا ماده میل بجانب امعا کند و از بیرون داروها تحلیل کننده می باید مالید
و از شربتهای موافق بعضی اینست که اکنون یاد کرده آید صفت بگیرند سرکه یک وقیه قطران یک وقیه و نیم عصارهٔ کرنب صحرائی
سه وقیه همه را بیامیزند و بدهند بامداد و شبانگاه صفت شربتی دیگر بگیرند برادهٔ عاج ده قیراط و اندر سه وقیه شراب و روغن بهم آمیخته
بدهند صفت شربتی دیگر بگیرند عنصل ده قیراط با ماء العسل که بقوام لعوق باشند و بسرشند و بدهند صفت شربتی دیگر زیرهٔ کرمانی
پنج درم بکوبند و با ماء العسل که قوام داده باشند و بدهند و عصارهٔ بودنه سودمند بود و ماهی شور هرچند گاهی بر سبیل دارو خوردن
سودمند بود و همه چیزهای شور و تیز خوردن زیان دارد الا که قی خواهند کرد هم بر سبیل دارو روا بود صفت داروی مرکب
که هندوان ساخته اند و آزموده بگیرند هلیلهٔ سیاه شیطرج هندی از هر یکی ده درم دار بلبل پنج درم پس سپید ده درم و نیم همه را
بکوبند و بیامیزند و انگه پیش کوبد باید که دهان پوشیده دارد دینی را که بروغن گاو جرب دارد و ببندند و داروها بروغن گاو گداخته
چرب کنند و با انگبین بسرشند و شربه از یکمثقال تا دو درم بکار برند پس از آنکه تن پاک کرده باشند بانواع استفراغها و اگر مقدار
شربه ازین دارو با همسنگ آن دواء المسک خورند صواب بود از بهر آنک دواء المسک پازهر پشت صفت معجونی دیگر
که علمای هند ساخته اند از بهر ملوک آن زمان جذام و برص و بهق و قوبا و خارش و جرب کهن را سود دارد و عقل باز آرد
و فرامشکاری ببرد بگیرند هلیله و بلیله و آمله و شیطرج هندی از هر یک بیست و چهار درم جوزبوا و قشور الکندر و مرو [illegible] و بلبل و
دار بلبل و فلفلمویه و ناردین و قیصور و نارمشک و کندش و عصارهٔ بواسفند و ساذج هندی از هر یک هشت مثقال بیش ازرق چهار
مثقال فانید خراسانی دو رطل و نیم نیم کوفته کنند و بگدازند چنانکه بقوام انگبین باشد و داروها را بدان بسرشند و بنادق کنند
هر یک مثقال هر بامداد یک بندق بخورند در آب گرم یا در نبیذ و این معجونی است که طبیبان جوان دارو خورانند صفت مسهل
معجونی که آنرا معجون سلاحه گویند جذام را و ریخته شدن مژهٔ چشم را و سپید شدن موی بنا وقت را و ضیق النفس را و خفقان را و
صعب و استسقا و یرقان و باسور را و سقوط شهوت و خارش و ریشی کهن را و کسی را که فرزند نباشد نافع بود و پیرانرا الحا
م جوانی باز آرد بگیرند سلاحه پاک کرده و شسته دویست و شش دینار و سلاحه بول بز کوهی بود که بوقت گش بر سنگ کرده باشد
و سنگ از آن چرب شود و سیاه گردد و هلیله و آمله و بلیله و بلبل و دار بلبل و دهمست و خیربوا و قرفه و بسباسه و عود هندی که
که [illegible] و طباشیر و اکحل و برنگ کابلی و باقیس از هر یک چهار مثقال مقل دویست و شش مثقال شکر طبرزد صد و سی و چهار مثقال

زر خالص و سیم صافی و مس پاکیزه و آهن نرم و آهن پولاد و سرب از هر یک هشت دینار این همه گوهرها را بسوزند و داروهای دیگر را
بکوبند نرم و بپزند و همه را بروغن گاو چرب کنند و با انگبین بسرشند و بروغن گاو سی و چهار مثقال باید و با انگبین **صفت**
سوختن پولاد بگیرند پولاد و صفایح کنند پس بگیرند هلیله و بلیله و آمله از هر یک استاری است چندانکه خواهند همه در آب بپزند و بپالایند
و آب آن در دیگی مسین کنند و بر آتش نرم نهند و صفایح پولاد را گرم کنند تا سرخ شود و اندرین آب می افکنند تا بیست و یکبار
پس آن آب را بپالایند و آنچه از پولاد در آن آب نشسته باشد بگیرند و هشت مثقال بر کشند و نگاه دارند باز هم آن آب را
در دیگی مسین کنند و بر آتش نهند و بر آتش نرم سرخ می کنند و اندرین آب می افکنند تا بیست و یکبار و آب را بپالایند و آنچه
از آهن در آب نشسته باشد بگیرند و هشت مثقال دیگر بر کشند و نگاه دارند و سیم پاکیزه بگیرند و سوهان بزنند و آنرا در کفچه
آهنین در نمک آب بپزند تا سوخته شود و اگر تمام سوخته نشود اندکی گوگرد بر افکنند تا تمام بسوزد و هشت مثقال ازین بر کشند
و نگاه دارند و زر خالص هشت مثقال سوهان کنند و با آن بیامیزند و بگدازند و باز سوهان کنند و در کفچه آهنین با نمک آب بپزند
تا آب برود و زر و سرب همچنین بهاون بکوبند تا چون خاک شود و همه را بهم بیامیزند با داروهای دیگر **صفت** صافی کردن
سلاجه بگیرند آب خشک و بول گاو و بر سلاجه افکنند اندر جای پاکیزه چندانکه بر سر آن بایستد و اندر آفتاب نهند پس بپالایند
و آن ثفل غلیظ را بگیرند و دیگر باره آب خشک و بول گاو بر افکنند و در آفتاب نهند و باز بپالایند تا سه بار این تدبیر کنند پس آن
ثفل غلیظ را بیست و یک روز در آفتاب نهند تا چون عسل شود و سیاه گردد **صفت** معجون سلاجه بر ترتیبی دیگر بگیرند سلاجه پاکیزه
بگیرند و مقل چهار جزو و چند وزن هر دو انگبین و شکر سوده و چند نیم وزن انگبین روغن گاو و مقل را حل کنند و همه را با هم بسرشند
و اندر آبگینه کنند و نگاه دارند شربه یک مثقال با شیر گاو نیم گرم کرده **صفت** داروی دیگر بگیرند هلیله سیاه و هلیله زرد پاک کرده
و زنجبیل از هر یک پانزده درم نانخواه پنج درم حلتیت طیب سه درم مویز پاک کرده نیم ملوک همه را اندر چهار دو درق آب بپزند
تا دو بهره برود و یک بهره بماند پس بفشارند و بپالایند و عسل چندانکه باید بر افکنند و بیامیزند شربه یک رطل بغدادی دهند
و در حال همه اندامها را او بروغن گاو چرب کنند و در آفتاب نشانند تا عرق کند و اگر وقت دارد بفرمایند تا هفتاد گام
برود و گاهی بر پهلوی راست خسبد و گاهی بر پهلوی چپ و گاهی بشکم و گاهی بپشت باز می خسبد و می غلطد و طعام او
نان و انگبین دهند مقداری معتدل هفت روز این دارو برین گونه دهند و ابو عبید جورجانی اندر ترجمه قانون سرزد و انگبین
می گوید و من گمان می برم که این غلطی است که از تصحیف افتاده است و در قانون الخبز والعسل است او الجبن والعسل خوانده است
و این گمان از بهر آن می افتد که بسیار کلمهای مشکل ترجمه ناکرده نقل می کند و بسیار جا فصلها را که بشرح افزودن ترجمه حاجت
بوده است دانسته است که ترجمه بی شرح مفهوم نشود آن فصل را ترجمه ناکرده فرو گذاشته است و هر که ترجمه ابو عبید با اصل
قانون برابر کند برین احوال واقف گردد **صفت** طلاهای ماری که اورا اسود سالخ گویند بگیرند و اندر دیگ مسین کنند
و هشت وقیه سرکه ترش و یک وقیه آب و دو وقیه شسطرج تر و دو وقیه بیخ لوف همه را بپزند بآتش نرم تا مهرا شود و استخوان مار

از گوشت جدا کنند و ثفل او در آبگینه نگه دارند خداوند علت را موی سر دابر و گستر ندو سه روز این دارو طلی می کنند سود دارد صفت طلاء دیگر
بگیرند مویز منقی و هلیلهٔ سیاه و آمله پاک کرده برابر بزیت انفاق بجوشند و طلی میکنند نخست آن موضع را بطبیخ عو سپید بشویند
پس این طلی کنند و طعام خداوند این علت نان جوین پاکیزه باید یا نان چندروس و هر چه از چندروس سازند و اسفیدباج گوشت
مرغ و ماهی تازه خورد و اندر طبیخ ایشان برگ چغندر و تره تیزک و گندنا باید که باشد گاه گاه و کبر و بادیان هم نافع بود و ماهی شور نیز
گاه گاه روا باشد خاصه هر وقت که قی خواهد کرد یا مسهل خواهد خورد و کرنب بخاصیت سودمند بود و نان با شیر و انگبین سخت سودمند
بود و انجیر و گوز و مویز و مغز بادام بریان کرده بزیت و تخم معصفر و چلغوزه موافق بود و طعام باندازهٔ هضم باید و اگر علت ساکن شود
شراب رقیق تازه مقداری معتدل گفته اند سودمند بود و شراب کهن هیچ حال نشاید خورد صفت طلاء دیگر بگیرند هلیلهٔ سوخته
و مازو هر دو را بسایند و با سرکه طلا کنند گفتار پنجم اندر بیان کردن احوال انواع جراحتها و این گفتار نه بابست باب اول
اندر یاد کردن جراحتی که شکاف راست دارد باب سیوم اندر جراحت گرد و بزرگ و ناهموار باب چهارم اندر جراحتها
از ظاهر بباطن فرو شود باب پنجم اندر سیلان خون بافراط باب ششم اندر جراحتها که بر عصبها افتد باب هفتم اندر بیرون
آوردن خار و پیکان و مانند آن باب هشتم اندر علاج کردن کسی که بچوب زده باشند باب نهم اندر سحج ران و انگشتان پای
باب نخستین اندر یاد کردن انواع جراحتها جراحتها ده نوع است یکی آنک شکافی بود راست دوم آنکه گرد بود سیوم آنکه
پهلوها و زاویها دارد چهارم آنکه لختی گوشت از وی رفته بود پنجم آنک غور دارد و دور اندر شده باشد غور او ظاهر نباشد
ششم آنکه غور او ظاهر بود هفتم آنکه گوشت او کوفته بود و خون اندر اجزاء او گرد آمده هشتم آنکه آماس کند نهم آنک
از ظاهر تن اندر باطن افتد دهم آنک باستخوان رسیده باشد و بعضی اندامهاست که جراحت را احتمال نکند و اگر
جراحت بدان رسد خلاص از آن نادر باشد و آن دماغ و گرده و مثانه و رودهای باریکست و جراحتهای جگر نیز
خطرناک بود لیکن از آن سلامت بسیارتر از آن باشد که از جراحتهای اندامهای دیگر که گفته آید و دل بهیچ حال جراحت
احتمال نکند و مهلت ندهد و جراحتها که بر عصب و کنارهای عضله افتد خطرناک بود و بر تبع آن رنگ و روی بگردد و نبض و قوت
ساقط شود و غشی و تشنج و اختلاط عقل پدید آید و از قبول کردن علاج نومید شوند تدبیر وی آنست که آن عضله را از پهنا
ببرند و باطل شدن فعل آن عضو که آن عضله بدان پیوسته باشد رضا دهد و هر گاه از شکم جراحتی رسد و تهوع یا فواق یا اسهال
پدید آید هلاک شود و بعضی طبیبان گفته اند جراحتها که بر عصبها و رگها افتد ملتحم نشود یعنی در گوشت نگرد و نروید لیکن چیزی چون
لحامی گرد آن درآید و لبهای جراحت را فراهم گیرد و نگاه دارد و بعضی گفته اند که جراحت شریانهاست که ملتحم نشود و دیگرها ملتحم شود
و جالینوس می گوید هم از روی قیاس ممکن است که جراحت شریان نیز ملتحم شود و هم بمشاهده دیده ام که ملتحم شده
اما آنچه دیده ام شریانی بود که در زیر باسلیق است و شریان صدغ و شریان ساق پای این شریانها را دیدم که ملتحم شد و آنچه
از روی قیاس است آنست که استخوان اندر سختی بطرفیست و گوشت اندر نرمی بطرف و رگها و شریانها میان این دو است

پس واجب کند که حال آن دو میان این و آن باشد و خلاف نیست که استخوان کودکان ملتحم می شود و گوشت خود بی تهمت
ملتحم شود پس قیاس آنست که رگها و شریانها که از استخوان نرم ترست ملتحم شود خاصه اگر رگها نرم بود و جراحت کوچک بود
و اگر جراحت چیزی از پوست کم کند خلاف نیست که بدل آن نروید لیکن بجای آن چیزی بروید همچون پوستی املس بی موی
و اما رگهای باریک بسیار باشد که شاخها آن نبالد و نروید و بجای باز آید و ازین جراحتها بعضی خون بسیار رود و بعضی را هیچ خون
نرود و بعضی را خون باندازه رود و بسیار باشد که رفتن خون که باندازهٔ معتدل بود سودمند بود از بهر آنکه هرگاه که مقداری
خون برود بی آماس و تب و بثره نباشد و بدین سبب بهترین علاج آنست که تدبیر باز داشتن آماس کنند چنانکه اندر علاج
آماسها و ریشها یاد کرده آمد و پس ازین بابی جداگانه یاد کرده آید و رفتن خون اندک را یاری باید داد تا در جراحت باز نماند
و آماس نکند و رفتن خون بسیار را باز باید داشت و تدبیر باز داشتن در بابی جداگانه گفته آید پس ازین ان شاء الله تعالی

باب دوم از گفتار پنجم اندر جراحتی که شکافی بود درست اگر در جراحت شکافی بود درست و هموار و از گوشت آن جایگاه هیچ رفته
نباشد آنرا زود خشک بند باید کرد و این چنان باشد که لبهای جراحتها را بهم باز آرد و رفاده بر نهد و محکم بندد و نگاه دارند
تا در میان جراحت چیزی در نیفتد چون موی و روغن و غیر آن چه اگر ازین نوع چیزی در افتد دیر درست گردد و روزگاری بدان
در بماند و از طعامها و شرابها که خون اندر تن زیادت کند پرهیز کند تا جراحت آماس نکند و درست شود و چیره بستن
بعلاجی دیگر حاجت نیاید و تدبیرهای دیگر که از جهت باز داشتن آماس باید کرد آنست که خرقه را بسرکه و گلاب تر کنند
و بر گرد اگرد جراحت نهند و اندرین باب هیچ داروی سودمندتر از انار ترش و شیرین که بشراب قابض پخته باشد نیست
آنرا اگر بند و ضماد کنند آماس را باز دارد و آماسها که نه از جراحت بود هم سودمند بود و منفعت این تدبیرها آن وقت
پدید آید که بنگرند اگر فصد باید کرد نخست کنند و خون بجانب مخالف کشند و لختی کم کنند و اگر مسهل باید داد مسهل دهند

باب سیوم از گفتار پنجم اندر علاج جراحتها یا گرد بود یا ناهموار و بازشده بود یا سخت بزرگ باشد
و پوست با گوشت لختی رفته باشد یا غوری دارد و غور او راست بود و در گوشت و جراحت تازه باشد این قسم را
خشک نشود باید کرد چنانکه بند بر غور جراحت بود تا ماده در وی گرد نیاید و شرطها که در بستن ریشی یاد کرده آمدست تامل
باید کرد و اندر بستن جراحتها نیز احتیاط بجای آوردن و همه جراحتها تازه را خشک بند کنند دو روز تا سه روز بسته
باید داشت تا چون بگشایند بسته شده باشد و اگر بگشایند باز به بندند و یکروز یا دو روز دیگر بسته دارند تا محکم شود صواب بود
و اگر جراحت ناهموار بود و بر غور بندی افتاده باشد حاجت آید که آنرا بشکافند و مشرح کنند پس علاج کنند و اگر این
جراحت چنین کهن باشد علاج آن علاج قرحه باشد که جراحت عظیم افتد و آن عضو را که جراحت بروی افتاده بود نباید بریدن
و از تن جدا کردن و اگر جراحت با غور بود و سر او تنگ باشد نباید گذاشت که سر او بسته شود تا ریم اندر قعر او گرد نیاید و این چنان بود
که پاره پنبه کهنه اندر سر آن نهند تا نگذارند که گوشت بروید و اگر حاجت آید پنبه یا پاره کهنه بروغن گل یا بروغن زیت تر کنند

وبرسر جراحت نهند و داروهای رویاننده و مرهمها که علاج بدان می کنند و برلیته باید کرد و بدو فرو نهادن و هر بار پلیته خود تر از آن
باید نهاد که پیش ازان نهاده باشند و پنبه کهنه بروغن گاو ترکرده برسر آن نهاد تا آنگه از قعر جراحت گوشت برآید و غوری
نماند که تباهی افزاید و جراحتی را که مشرح خواهند کردن و نخواهند شکافت ایچ در رسیتی یاد کرده آمدست اندرین باب همان شرایط
بجای باید آورد و حاجت بشکافتن ازبهر آن بود تا در غور جراحت چیزی نماند که اگر سر جراحت بسته شود و در قعر او چیزی مانده باشد
دیگر باره آماس کند و ریش گرداند و اگر جراحت ناهموار بود و زاویها دارد یا لختی گوشت با پوست رفته باشد و لبهای جراحت
بهم فراز نتوان آورد آنرا بدو سه جای بباید دوخت بعد ازان دارو کردن و بستن و داروهای ترازوی دور بباید داشت و داروهای
رادع و خشک کننده و رویاننده بکار باید داشت و اگر جراحت خیال بود که گوشت کوفته شده باشد و خون در اجزاء گوشت مرده بود
هرچه زودتر آنرا بداروهای نرم و تحلیل کننده بر باید داشت و بباید دانست که داروی خشک کننده باید که قوت خشکی او معتدل بود
ازبهر آنک اگر سخت خشک کننده بود غذا را که بدان موضع رسد از شایستگی آن ببرد که ازوی گوشت روید و اگر سخت
زداینده بود آن ماده را رقیق و سیال کند و ماده گوشت را نیست کند پس باید که داروها هم اندر قوت خشک کردن
هم اندر قوت زدودن معتدل بود تا رطوبت فزونی را نیست می کند و باقی خون را گوشت میگرداند و اندر قوت سردی و گرمی
درخورد مزاج مجروح باید و درخورد مزاج فصل سال و داروها که جراحت را ملتحم کند خشک کننده تر باید و در وی قوت زدودن
هیچ نباید ازبهر آنک اندرین جای مقصود آن بود که قوتی دهد همچون سریشم دوشانند و این بقوت داروی تواند بود که در وی
قبض و خشکی زیادت و زداینده نبود اما اگر جراحت بر گوشت بود و داروها که ازین جنس باید برگ درخت صنوبر
اندر سرکه ممزوج یا اندر شراب پخته و مازو و سبز و انار پوست و قلیمیا و مغسول و لسان الحمل خشک کرده و شادنج عدسی مغسول
این همه هریک جداگانه و برآمیخته جراحتهاء کوچک را گوشت برویاند و درست کند و بر بالای این داروها گرد اگرد جراحت
برگ حماض و برگ کوک و برگ عوسج و برگ علیق تر باید نهاد و اگر جراحت بزرگ بود بشتر تر سودمند بود و پنیری که از شیر ترش
کرده باشند بهتر بود و اگر جراحت بر عصب افتاده باشد خراطین سوده بر نهادن نافع بود و سر سوختن با اسفیداج ارزیز
یا قیروطی که از روغن مورد کرده باشند و قلقطار سوخته و بآمیخته در معصاره قنطوریون و مشکطرامشیع با سودمند بود و آنرا که
جراحت بر سر بود خمیر خشک سوده برابر کندن سودمند بود و زراوند مدحرج اندر شراب پخته و کوفته و لسان الحمل خشک
بروغن مصطکی یا روغن مورد مرهم کرده و بیخ جاوشیر با سرکه ممزوج سودمند بود صفت مرهمهای رویاننده بگیرند
خرقه کتان شسته و پاکیزه بکوبند چون سرمه پس زیت انفاق با روغن مورد بگیرند و اندر بازر کاند و اندر وی گذارند
خرقه کتان کوفته اندر وی بسرشند و مرهم سازند این را مرهم کتان گویند صفت داروی سبک بگیرند اسفیداج
و مرداسنگ از هریک یک جزو و خبث الرصاص و مرد ماز و از هریک نیم جزو و همه را بسایند نرم و بکار برند صفت
داروی دیگر بگیرند صدف سوخته دوازده جزو و انار جزو نار رسیده که از درخت بیفتد و قلیمیا و ریباس و بیخ سوسن از هریک چهار جزو

قشار الکندر و پوست درخت صنوبر از هر یک ششش جزو اسفیداج ارزیز و شب یمانی از هر یک هشت جزو همه را چنانک رسم است
مرهم سازند و بکار می برند

باب چهارم از گفتار نخستین اندر جراحتها که از ظاهر در باطن افتد

هر جراحتی که از ظاهر پیش
در باطن افتد جراحتی بود که بشکم آید و عضله شکم را که بتازی مراق البطن گویند بشکافد و روده بیرون افتد هر گاه که چنین
جراحتی افتد نخست روده را بجای خویش باید برد و جراحت را بدوختن و اگر جراحت کوچک بود و روده با دیگر دو باز
جای نشود و سبب باد گرفتن هوا، سرد باشد که بدو رسد   علاج آن از دو گونه باشد یکی آنک بکوشند تا آن
باد را تحلیل کنند دوم آنکه اگر روده بجای باز نتوان برد جراحت را فراخ تر کنند اما تدبیر تحلیل باید دانست که اسفنجی آب گرم
ترکنند و بفشارند تا آب ازوی برود و گرمی دروی بماند و بدین اسفنج تکمید کنند تا باد بدان حرارت تحلیل پذیرد و تکمید کردن
با شراب قابض گرم کرده تحلیل کننده تر بود از بهر آنک حرارت شراب بیش از حرارت آب گرم بود و این شراب قوی
و سیاه رنگ باید پس اگر باد بدین تدبیر تحلیل نپذیرد جراحت را فراخ تر باید کرد و روده را بجای باز بردن و بدوختن
چنان باید که دوری و نزدیکی زخم سوزنها معتدل بود پس فراخ نباشد تا روده را که تواند داشت پس تنگ نباید تا زخم سوزن
درهم نیفتد و صفاق اندرونین و مراق البطن رویاننده نگاه باید داشت از بهر آنک صفاق عصبانی است و دشوار التحم شود
و زخم سوزن چنان باید که نخست سر سوزن سوی خویش دارد و بهر دو لب آن بگذارند پس هر دو لب صفاق بهم گیرند و سوزن
باز گردانند و بدیگر لب مراق بگذرانند چنانکه بن سوزن سوی خویش دارند تا برین سان جراحت هم دوخته شود و اگر جراحت
بزرگ بود کسی دیگر لبهای جراحت فراهم گرفته نگاه میدارند و اندک اندک بدو باز می گذارد تا او می دوزد و بستن جراحت را
رفادها سه سو باید بر شکل سه سو چنانکه مثلا جراحت خطی مستقیم بود و در رفاده یکی ازین سوی خط و یکی از آن سوی خط باشد
تا لبهای جراحت را تنگ فراهم گیرد برین شکل   و مجروح را بر شکلی خوابانند که گرانی رودها از جانب جراحت
دور باشد مثلا اگر جراحت بر جانب راست بود میل او بر جانب چپ باید کرد و اگر جراحت فرو سوی شکم باشد سینه وی
نشیب تر باید و اگر بر بالاتر بود سینه او بلندتر باید تا گرانی روده از جایگاه جراحت دور باشد و نخست داروی رویاننده
بر باید کرد پس جراحت را بستن و چون جراحت بسته باشد تا بر نمد   بروغن زیت گرم کرده چرب کنند و بر بغل
ران او نهند و حقنه سازند نرم از لعابها و روغنها، بدان حقنه کنند و اگر جراحت بر روده رسیده باشد حقنه بشراب سیاه قابض
نیم گرم کنند اما اگر جراحت بر روده صایم افتاده باشد علاج سود ندارد و امید درست شدن نباشد از بهر آنک او رقیق است
و رگها و شریانها در وی بسیار است و مزاج او گرم است و پیوسته صفرا از جگر بدو فرو می آید و اگر بر رودها، فرو سوین افتاده باشد
علاج توان کرد از بهر آنکه رودها گوشت ناک تر است و اگر ثرب بیرون آمده باشد در حال که هوا بدو رسد از طبیعت خویش بگردد
و بفسرد و اگر بجای باز نهند بوسیده شود بدین سبب طبیبان هر چه بیرون آمده باشد ازوی آنرا ببرند و جدا گردانند با حتیاطی
و بجای باز نهند البته که مضرتها از آن تولد کند و داروهای رویاننده و در قرابادین گفته آید ان شاء الله تعالی

باب پنجم از گفتار پنجم اندر سیلان خون بافراط اسباب سیلان خون چهار نوع است یکی گشاده شدن دهنهای رگها
بسبب ضعیفی تهلهل و تشنج لیفهای رگها دوم امتلاء خونی سیوم حرکت قوی یا باری بلند کردن و از جای بجای جستن چهارم شکافتن
و بریده شدن رگی بسبب جراحتی یا بسبب تیزی ماده یا داروئی که سر رگی را بسوزد و بخورد و سیلان کند و سیلان خون که از رگهای
شریان بود بستن آن مشکل بود از بهر آنکه شریان پیوسته در حرکت بود و حرکت او از دو نوع باشد یکی حرکت انبساط
و دیگر حرکت انقباض و حرکت انقباض فشارنده است تا هوای گرم از دل بیرون آید و همچنانک هوای گرم شده و سوخته
از دل بدین حرکت بیرون آید خون نیز بدین حرکت بیرون آید بدین سبب سبب بستن و باز داشتن آن دشوار بود
و اگر چه ممکن است و جراحت شریان بسته شود از آن خالی نیست که التیام بود و باشد که بعضی ملتحم شود و لیکن
چیزی چون لحام کرد آن پدید آید و لبهای جراحت را فراهم گرفته نگاه دارد اما ممکن است که التحام بعضی چنان بود
که از وی چیزی می تر آید اندک اندک و در پوست چندانک جای یابد گرد شود و همچون آماسی پدید آید و اگر انگشت بر روی
نهند بجای باز شود همچون فتق و بسیار باشد که بسبب تیزی خون یا بسبب امتلاء خون یا بسبب حرکتی سخت شریانی در زیر پوست
بشکافته شود و فتقی پدید آید همچون آماسی نرم و اگر دست بر آن نهند بجای باز شود و این نوع فتق اندر رگهای گردن و بغوله ران
و زیر زانو بسیار افتد و اندامها که خون از آن سیلان کند جگر است و شش و بینی و مثانه و گرده و رحم و آنچه از شش
و گرده و مثانه آید خطرناک بود و آنچه از بینی آید بی‌خطرتر بود و آنچه از جگر آید کم خطرتر از آن بود که از شش آید و حال سیلان
خون از شریانها مختلف بود آنچه از شریانها مختلف بود آنچه از شریانهاء بزرگ آید چون شریان دست و بازو و گردن
خطرناک بود و بیشتری را نتوان بست و باز نتوان داشت و آنچه از شریانهاء کوچک آید چون شریانی که بر میان سرانگشت
بتوان بست و بی‌خطر باشد و بسیار بود که سیلان خون از شاخهای کوچک بود از شریان و خود باز ایستد
اگر رنگ خون ارغوانی بود و گرم و رقیق بود و از رگ بیرون میجهد و باز می ایستد و باز بیرون میجهد چنانکه میان هر جستنی
و سکونی بود همچون حرکت نبض بباید دانست که از رگهای شریانست و اگر هموار می آید و بدین رنگ نباشد که یاد
کرده آمد بباید دانست که از رگهاء دیگر است تدبیر باز داشتن خون پنج نوع است یکی آنکه خون را از آن جانب که میرود
بجای دیگر گسسته کنند چنانکه اگر از بینی راست خون می آید محجمه بر جگر نهند و دوم که خون را طریقی دیگر پدید آرند تا قوت بیرون آمدن او از
جایگاه جراحت باز ایستد و این چنان باشد که اگر مثلا خون از بینی چپ می آید هم از آن جانب چپ رگ زنند سیوم آنکه
راه آمدن خون بدان موضع که جراحت است ببندند و این چنان باشد که آن عضو را آنجا که از جراحت دورتر باشد
ببندند و عضو را چنان دارند که افراشته‌تر از دیگر اندامها باشد تا خون آمدن بدان موضع قوت نتواند کرد و این بستن چنان باید که
از آنجا که جراحت است عصابه بر نهند و بستن آغاز کنند پس باز می آیند و عصابه بر می پیچند و می بندند و صواب آن باشد
که از جانب دیگر که خون را از آن باز پس آرند و بخویشتن کشند به بندند تا بدین بند قوت آمدن خون بدان جانب کم شود و بدین جانب

بازگردد و بدان بند نخستین از بیرون آمدن باز ایستد و اگر جراحت بر جایگاهی بود که دشوار توان بست حوالی آن ملح اندر گیرد
تا گذرهای خون تنگ تر گردد پس داروها که از پیش یاد کرده آمد بر نهند چهارم آنک بداروهای خدر کننده و غلیظ کننده خون را ساکن
کنند و این چنان باشد که طعامهای غلیظ کننده دهند چنانک کعک و عناب و آب سرد فرمایند دادن و اندر هوای خنک نشانند
یا در آب سرد پنجم آنکه جراحتها را علاج کنند و این دو گونه باشد یکی آنک داروهای بازدارنده بر می نهند دوم آنک گوشت را بشکافند
و رگ را بصناره بردارند و هر دو جانب جراحتها را که بروی بود بریسمان کتان یا بریشم به بندند پس دارو بر نهند و بسیار باشد که
رگ را از پهنا ببرند تا هر دو سر اندر کشند و گوشت بگرد هر دو دهانه رگ در آید و آنرا فرو گیرد و این در جایگاه گوشتناک بهتر آید
و بباید دانست که فسرده شدن خون بر جراحت و خشک ریشه که بر سر جراحت بسته شود سیلان خون بازدارد و هرگاه که رگ
سخت بسته دارند و آب سرد و یخ و داروهای خشک کرد اگرد جراحت بر می نهند خون اندر دهنه جراحت بفسرد و هر جراحت
داغ کنند یا داروی تیز داغ کننده بر نهند خشک ریشه برآرد و زیره کوفته داروی داغ کننده و سهل است آنرا بر جراحت
پراکنند و به بندند و کفک دریا نیز بر پراکنند پس از آنکه سوده باشد و به بندند هم داغ کننده بود و هم خشک ریشه برآرد لیکن بیم بود
که هرگاه که خشک بیفتد دیگر باره خون گشاده شود بدین سبب داغ کردن با آهن گرم کرده صواب تر تا داغ ژرف تر آید
و خشک ریشه غلیظ برآرد و دیرتر بیفتد و پیش از آنکه خشک ریشه بیفتد گرداگرد آن گوشت برآمده باشد **صفت** داروی داغ کننده بگیرند
آهک آب نارسیده و در سپیده خایه مرغ بسرشند و آنرا بموی خرگوش که آنرا بتازی وبر گویند بردارند و بر جراحت نهند
و به بندند **صفت** داروی قوی تر بگیرند آهک آب نارسیده و زیره کوفته و اندکی قلقطار با وی بیاویزند و بر جراحت
کنند و به بندند نافع بود اما داروهای دیگر که خون بازدارد و جراحت را بر دیابد بی آنک داغ کنند ازین نوع باید **صفت**
بگیرند صبر و قشار کندر و دم الاخوین و بسایند نرم پس و بر خرگوش یا قز یا پنبه نرم بسپیده خایه مرغ آلوده کنند و بدین داروی سوده
اندر گردانند و در جراحت نهند و به بندند و تا ملتحم نشود نگشایند و اگر این و بر را با دارو بلیته کنند و در دهنه جراحت نهند
صواب تر بود و تا جراحت ملتحم می شود طبیعت بفرمان حق تعالی تدبیر بیرون انداختن آن می کند تا چون جراحت ملتحم شود
طبیعت بلیته را تمام بیرون انداخته باشد **صفت** داروی مرکب که جالینوس آنرا ستوده است بگیرند قلقطار
بیست جزو قشار الکندر شانزده جزو صبر و پلپل از هر یک هشت جزو زرنیخ چهار جزو جبسین هشت جزو این داروها کوفته
بر بلیته پراکنده و خشک بکار برند و بر جراحت نیز پراکنند سخت نافع بود و زود بر دیابد **صفت** داروی دیگر بگیرند عنزروت
و صبر و دم الاخوین ذرور کنند یا بگیرند صبر یک جزو قشار الکندر ربع جزو و دم الاخوین و عنزروت از هر یک نیم جزو
بسپیده خایه مرغ و قز دیبا و بر خرگوش یا خانه عنکبوت بکار برند و داروهای مفرد که خون بازدارد جبسین مغسول است
و علک مطبوخ و نشاسته گندم و گرد آسیا و صمغ و کندر و زاج و داروهای خشک که خون بازدارد صبر است و قشار
الکندر و دانه انگور از سر که بیرون کنند و مازو که بروغن چرب کنند و بسوزانند و زنگار آهن و استخوان و صدف سوخته ناشسته

و اسفنج تر اندر زفت یا اندر شراب آغشته پس سوخته کرده جو سوخته و سرگین اسب و سرگین خر سوخته و ناسوخته

باب ششم از گفتار پنجم اندر جراحتها و آسیبها که بر عصب افتد

از بهر آنکه مبداء عصبها دماغست حس آن قوی‌تر است
بدین سبب از جراحت آن الم صعب و تشنج و اختلاط عقل تولد کند و بسیار باشد که پیش از آنکه المی بوده باشد تشنج کنند
بسبب آماسی بزرگ که در عصب یا در عضله پدید آمده بود و آماس عصب از تب خالی نباشد و گاه بود که اندر موضع جراحت
آماس پدید آید و تشنگی غلبه کند و دهان خشک می‌شود و بیخوابی رنجه دارد و حال جراحتها که بر اوتار بود و بر عضلها افتد همین باشد
خاصه اگر برو تر بر سوی افتاده باشد که بر عضله پیوسته است و بباید دانست که عصب زود عفونت پذیرد از بهر آنکه گوهر عصب رطوبتی است
فسرده و هر گوهری که بدین حال بود بهر حرارتی و رطوبتی غریب که بدو رسد عفن گردد از بهر آنک بدان پخته شود و بدین
سبب است که آب سرد و گرم آنرا زیان دارد و آب سرد تشنج کند و از آب گرم عفن گردد و روغن هم زیان دارد
لیکن گاه باشد که بروغن گرم کرده حاجت آید از بهر دو کار یکی آنک تا درد بنشاند دوم آنکه تا داروها را رقیق کند تا بقعر جراحت
رساند و از بهر آنک خشکی داروها و تری روغن برابری کند مضرت آن پدید نیاید و جراحت عصب آنچه از درازا افتد سلیم‌تر
باشد از آنچه از پهنا افتد از بهر آنک لیفهای آن اندکی مجروح شده باشد و آفت بدماغ باز دهد و تشنج و اختلاط عقل
آید و بسیار باشد که عضو مجروح را از تن جدا باید کرد تا از آفتهای آن خلاص یابند و جراحت غشا سلیم‌تر از جراحت
اوتار و عصبها بود پس درد آنرا از بهر آنک غشا طاقت دوختن دارد و بباید دانست که جراحت اوتار و عصبها
و آماس و درد آنرا داروهای لطیف باید و گرم و خشک و اندر گرمی و خشکی معتدل چنانکه نه گرمی آن آنرا بسوزد و نه خشکی
آن ویرا خشک کند و نه اندر وی قوت جاذبه باید که باشد و از قوت قابضه باید که خالی بود خاصه در اول علاج بلی
در آخر داروی قابض که در وی قوتی زداینده بود چون روی سوخته و توبال مس و مانند آن بکار داشتن روا بود و
در روی سوخته داروی است که گوهر او کثافت و لطافت اندر وی بسرکه پدید آید که آنرا در وی بسایند و سرکه حرارتی لطیف را
که در گوهر چیزهای غلیظه باشد ظاهر گرداند و آنرا لطیف کند و قوت آنرا آنجایگاه رساند و اگر چیزی سخت گرم بود گرمی آنرا
بشکند و معتدل گرداند تا گرم کردن آن باعتدالی بود و خشک کردن آن تمام بود و اگر عصب برهنه شده باشد هیچ چیز
که در وی تیزی بود بر نتابد و مضرت آن در وی بزرگ بود و همچنین داروها که بفعل سرد بود بر نتابد نیم گرم کرده باید
چنانک بگرمی گرآید **علاج** جراحت عصب را بزودی علاج رویانیدن نباید کرد مگر پس از آنکه درد را بنشانده
باشند بخرقها و روغنهای گرم کرده خاصه زیت انفاق و گرم کردن چنان باید که سخت سوزان نبود و نیم گرم
نباشد از بهر آنک نیم گرم بقیاس با طبیعت عصب سرد بود و نیم گرم چنان باید که مستعملی بگرمی دارد و اگر جراحت در دراز
بود و آماس باشد تا هر دو زایل نشود علاج خاصه جراحت نباید کرد **صفت** ضمادی که درد عصب را بنشاند بگیرند
آرد باقلی یا آرد نخود یا آرد کرسنه یا آرد ترمس تلخ یا بیست جو و آنرا بسکنگبین عسلی که میل بشیرینی دارد یا باب خاکستر

ببرسند و بکار برند نافع بود **صفت** ضمادی که جالینوس آنرا ستوده است آماس عصب را زایل کند خصوصا آماس

فلغمونی بگیرند قلقدیس دو درم و دانگی و نیم زاک نه درم و چهار دانگ و نیم توبال مس دو وقیه و دو درم و نیم قشار الکندر یک وقیه

و نیم مازریک وقیه موم هفت وقیه زیت نه وقیه خل الخمر دو رطل و یک چهاریک بغدادی داروهای خشک را ده روز بسرکه بسایند

و آنچه گداختنی است بگدازند و بیامیزند تا جمله یکی گردد و بکار دارند و بر آن اندام که جراحت بروی بود هر روز دو بار یا سه بار

زیت نیم گرم کرده آغشته برنهند و هرگاه که ضمادی برنهاده باشند گرد اگرد آن پشمی بسرکه و روغن زیت نیم گرم کرده آغشته برنهند

و هرگاه که ضماد نهاده باشند از سرما نگاه دارند از بهر آنک عصب را هیچ چیز از سرما و چیزی سرد زیانکارتر نبود و اگر جراحت زخم تیغ بود

یا غیر آن و آماس و عفونت نباشد مرهم سیم فرفیون سودمند بود و اگر جراحت تنگ بود فراخ تر باید کرد و هرگاه که جراحت پدید آید

سکنجبین و آرد کرسنه سودمند بود و هرگاه که آماس کند آرد جو و آرد باقلی و مانند آن اندر آب خاکستر سرشته یا در آب ساده

که در روی قوت سکنجبین بود و اگر جراحت از دراز بود و عصب برهنه باشد و آنرا نخست بگوشت بباید پوشانیدن پس دارو

برنهادن و به بستن چنانک لبهای جراحت فراهم گرفته باشد و اگر جراحت از پهنا بود دوختن آن ضرورت گردد

پس اگر جراحت با درد بود و بیم آن باشد که عصب پوسیده گردد آنرا نیز باید گرد یعنی از پهنا تمام ببایدن و جهد کردن

تا آماس نگیرد و عفن نشود از بهر آنک اگر آماس گیرد تشنج کند و اگر عفن گردد عضو نابکار گردد بدین سبب نباید گذاشت

که سر جراحت زود بسته گردد و اگر جراحت تنگ بود آنرا فراخ تر باید کرد تا زرداب و ریم گرد نیاید و عفونت نکند و بدین

سبب آنرا در شبانروزی سه بار یا چهار بار بباید گشاد و کمترین آنست که بامداد و شبانگاه بباید گشاد و اگر جراحت

فراخ بود و عصب برهنه باشد داروهای سخت گرم چون فرفیون و مانند آن احتمال نکند و از داروها هیچ دارویی که اندروی

اندک مایه سوزانی بود هم احتمال نکند و از داروهای خشک کننده مقصود بکار باید داشت و مرهم آهک و آنرا از آهک شسته

در روغن گل و روغن مورد باید ساخت و اگر علک بکار دارند و اگر سر عصب برهنه نباشد دارویی گرم

نخست فرفیونی را بر ساق او یا بر عضوی دیگر یا بر عضو کسی دیگر که سخته و مزاج آن کس مانند او بود بباید آزمود تا اگر جراحت آید حرارت

آنرا بدارویی دیگر بشکنند و باعتدال باز دارند یا اگر گرم تر باید کرد بکنند در جمله اگر دارو از بهر خشک کردن ساخته باشند یا از

بهر زدودن یا از بهر گرم کردن ترکیب آن در خور مزاج او باید کرد و اگر یکبار جراحت او بیازمایند و اثر آن بنگرند در آنکه باشد

و اعتماد بر آزمایش کنند و داروها را چنانک واجب کند بحسب مشاهده تصرف میکنند در زیادت و نقصان و اگر عصبهای

مجروح بخلقت قوی بود اقراص قلقطار و اقراص انزروت و مانند آن بکار داشتن روا بود و به هر حال و هر صفتی که باشد

بر بالای دارو نمدی نرم بروغن زیت چرب کنند و برنهند و اگر جراحت بر نیمه زبرین بود و سرد کردن ملطفات

چرب باید داشت و اگر بر نیمه فرودین بود کمرگاه و زهار و بن ولهاران چرب باید داشت و مجروح را بر بستر نرم باید

خوابانید و بهیچ حال نباید که آب یا روغن بدان جراحت رسد یعنی جراحت عصب و آنرا نه بروغن و نه بآب باید شست

دانرا بخرقه نرم و پنبه و به پشم نرم باید کرد واگر بسببی از اسباب بروغن حاجت آید نخست عصب را بمسحه آلوده باید کرد
پس روغن بوی رسانیدن و جالینوس میکوید مردیرا جراحت رسید از آهنی باریک و جراحت بعصب رسید
طبیب آن جراحت را مرهمی رویاننده برنهاد جراحت آماس گرفت پس داروی نرم کننده برنهاد چون ضمادی که از
آرد گندم و آب و روغن کرده باشند و دست مرد بوسید هر دو هلاک شد و همچنانک عصبهای نازکتر است و داروی قوی اعتماد
نکنند و رباطها که بسر استخوانها پیوسته است قوی تر است و داروی قوی احتمال نکند و رباطها که بعضلها پیوسته است میان این
دو است و اگر الم عصب از کوفتگی سخت بود و جراحت و آماس نبود و آب خاکستر و مانند آن چیزی که ریشی را بگشاید علاج
نشاید کرد لیکن تدبیر تسکین درد باید کرد و روغنهای محلل گرم کرده برنهادن چون روغن اقحوان و روغن شبت و روغن سداب
برگ خطمی کوفتن و ضماد کردن و گوشت صدف برنهادن سخت نافع بود و اگر با کودکی آماس بود عقیدة العنب یا شراب
انگوری ضماد کردن نافع بود و اگر اندکی سرکه با روغن زیت گرم کنند چنانکه پوست را نسوزد و ریش نکند و پشم پاره
شوخگن خاصه پشم شوفا بدین سرکه و زیت ترکنند و بران موضع نهند سودمند بود و اگر زخمی رسد و عصبی بجهد و شود
یا صلب گردد مقل الیهود ده درم در آب حل کنند و ده درم بیخ خطمی کوفته و بیخته با وی بسرشند و ضماد کنند و اشق و بارد
و فرفیون بدردی زیت بسرشند و ضماد کنند و اشق و ابهل زرد و تخم مرد بکوبند و بسرشته ضماد کنند و دیاخیلون و با [illegible] وزن او
سرکین بز سرشته نافع بود و تدبیر کسی که جراحت بر عصب افتاده باشند بغایت لطافت باید و آنرا که جراحت آماس کند
و درد خیزد و تشنج [illegible] تکرار غذا دادن نیست از بهر آنک از افصد و استفراغ خون حاجت بود و اگر نکنند مضرت افزاید و سابدا نیست
که بهترین داروئی جراحتها و ریشهای عصبها را علک البطم است خاصه کسانی را که مزاج ایشان تر بود علک البطم تنها در وی کنند
یا با اندکی روغن زیت چندانکه آنرا الزوجتی دهد و در مسالح بدل آن بود و کسانی را که گوشت ایشان صلب تر بود و مزاج
خشک تر لختی فرفیون با آن بیامیزند و کمابیشی آن درخور مزاج کنند و اگر فرفیون تازه بود کمترین بگیرند و کنند از دوازده جزو
از علک البطم و بیشترین ثلث آن و از فرفیون گذشته لبن الیتوع بود و حلتیت و سکبینج و جاوشیر این همه داروها
گرم کننده است و قوی تر است و آنچه ضعیف تر است شوخ گرمابه است که آنرا بتازی [illegible] الحمام گویند و معروفست و همچنین
خاکستر کوزه که در وی مس بالایند و لتناق الذهب همچنین و گاه باشد که فرفیون حاضر نبود بجای آن شوخ خانه مگس
انگبین کنند بغایت نافع بود و از موده و بیشتری از طبیبان مرهم باسلیقون با این دارو که یاد کرده آمد بیشتر بکار برده اند
و سودمند افتاده و مرهم آهک مغسول که بآب دریا شسته باشند و نخست آنرا بآفتاب گرم کرده نافع بود باب هفتم
اندر جراحتها که بتازی آن را الوخز گویند و بیرون آوردن خار و پیکان و وخز و خرق هر دو جراحتی را گویند که
از آهنی یا از خاری و مانند آن افتد لیکن وخز آنرا گویند که از چیزی کوچک و باریک افتد چون سر خاری و سوزنی و
مانند آن و جراحت بزرگ را نیز گویند که از پوست بس دور فرو نگذرد و هم وخز گویند و خرق بالزاء معجمه جراحتی را که

غور او کمتر از آن بود آما و خزق سلیم تر بود و آنرا علاج نباید مگر مزاج مجروح که گوشت او بد بود و آماس و ضربان پدید آید خاصه اگر اندکی
از پوست فرو گذرد و بگوشت رسد و علاج آن پیش از آن نباشد که آماس را بنشانند اما خزق را هم تدبیر نشاندن آماس
و درد باید کرد و هم علاج جراحت چنانکه در باب گذشته گفته آمده است و بیرون آمدن خار و پیکان بعضی بفشاردن جراحت بود
و بعضی بآلتی بود که آن خار را بدان بگیرند و بیرون کنند و بعضی بداروهای جاذب بود تا هر چه بفشاردن و بآلت بیرون نتوان آورد
بخاصیت دارو بیرون آورند و آنچه بفشاردن جراحت خار و غیر آن بیرون آید کاری ظاهر است و تعلیم حاجت نیست و آنچه
بآلت بیرون آرند نخست باید که منفذ جراحت را بگیرند تا بیرون آوردن پیکان و غیر آن هم از آن جانب که اندر آمده است
آسان تر بود یا از جانبی دیگر بگذرانیدن و این چنان بود که جراحت تنگ بود و پیکان دور اندر گذشته باشد یا بود که پیکان
شاخی دارد که اگر آنرا برکشند المی عظیم و جراحتی دیگر تولد کند صواب آن بود که اگر ممکن بود و مانعی چون بیم بریدن شریانی و عصبی نباشد
برابر آن جایگاه بشکافند و پیکان را بدان جانب بیرون آرند و در جمله احتیاط باید کرد تا پیکان و غیر آن شکسته نشود و نخست بباید
آزمود آنرا و بآهستگی بباید جنبانید تا جنبان گردد پس برکشیدن و آلت برکشیدن انبری باشد که گیرش آن سوهان بود
تا آن چیز را بگیرد و سخت دارد و بسیار باشد که پیکان را و غیر آن را روزی چند بگذارند تا جنبان شود پس برکشند و بسیار که
پیکان زهرآلوده بود و گوشت را تباه کند آن گوشت تباه را پاک بر باید داشت و علامت وی آنست که اگر گوشت
بگردد و حال او همچو حال گوشتهای مرده شود و سست و بدرنگ و اگر پیکان اندر استخوان سخت شده باشد و بر نمی توان کشید
گرداگرد او بمثقب بباید سفت تا آسان برآید و اگر پیکانی اندر اندامی شریف نشسته باشد چون دماغ و دل و شش و جگر و مثانه
و امعا و علامتهای بد ظاهر شده باشد دست بدان نباید برد و نباید جنبانیدن و طبیب باید که خویشتن را از علاج آن صیانت
کند تا ملامتی بدو باز نگردد خصوصاً چون داند که مجروح خلاص نخواهد یافت پس اگر علامتهای بد ظاهر نباشد گمان افتد که مجروح
افتد که مجروح خلاص یابد خطر مجروح او با اولیا بباید گفت پس علاج کردن از بهر آنکه بسیار دیده اند کسانی را که چنین جراحتها
با خطر افتاده است و امید خلاص نبود و علاج کرده اند و خلاص پدید آمده بفرمان حق تعالی اما داروها که بخاصیت خار و پیکان
برآرد ازین نوع باشد اشق را حل کنند و بر آن موضع نهند چیزی را که در جراحت مانده بود برکشند و اگر با انگبین بسرشند قوی تر
باشد و زراوند مدحرج با انگبین سرشته ضماد کنند و بیخ نی بکوبند و ضماد سازند تنها و با عسل و برگ خشخاش سیاه و برگ درخت انجیر
با بیخ جو و تخم بنگ که بتازی بزر البنج گویند خاصه با قلقدیس و انواع چیزی زراوند و پیاز نرگس این همه داروهای
جاذب است و ضفدع مخلوع درین باب سخت عجیب است خصوصاً چیزی که در استخوان شده باشد و بدین خاصیت است
که دندان را برکند و سرطان سوخته نیز و انفحهای جانوران و جانوری که بتازی او را العطاءه گویند خاصه سر او با زراوند طویل
و بیخ نی و پیاز نرگس جاذب است **باب هشتم اندر علاج کسی که او را چوب زده باشند** بهترین چیزی که درد آماس
و زخم چوب را بنشاند و عفونت از جایگاه زخم باز دارد پوست گوسپند بود گرم و تر که آن ساعت از مسلوخ جدا کرده

از آن جایگاه

آنرا بر جایگاه زخم بپوشند و بگذارند تا بر وی دوسد خشک شود و تا دیگر روز بر ندارند اماس دور و زایل شده باشد خاصه اگر نخست نمک سوده
بر آن جا بر اگنند و پوست بر پوشند و اگر سفال نو کوفته و بیخته گرد خاکستر گلخن بجای نمک بکار برند روا بود و اگر مرداسنگ و اسفیداج
بگیرند راست راست و قیروطی سازند از روغن گل و موم صافی و با آن طلی کنند نافع بود و طعام او نخود آب فرمایند از نخود مقشر
و نیم کوفته و لوبیای سرخ مقشر و بجای آب نخود آب خورد از نخود زرد کرده و اگر فصل تابستان بود و مزاج گرم و خشک باشد طعام قلیه کدو
و ماش مقشر و برگ چغندر و کوک فرمایند و شربت زنجبیل و ریوند چینی برابر از هر دو یک درم تا یک مثقال در جلاب و هر گاه از جمی و اسپی
و سقطه افتد در حال فصد باید کرد اگر مانعی نباشد یا محجمه بر جانب مقابل نهادن و اگر طبع خشک باشد بحقنه نرم یا به آب میوها و خیار چنبر
طبع را نرم کنند باب نهم از گفتار پنجم اندر سحج بن رانها که از عرق پدید آید بسیار مردم را افتد که بر ستوری
نشینند و عرق کنند و پوست رانهای ایشان بزیر یا بر بالای آن و غیر آن سوده شود و ظاهر پوست ران برود و مردم گوشتناک
نیز از پیاده رفتن رانها بر هم ساید و ظاهر پوست برود و باشد که اماس کند و باشد نیز که پوست گسسته شود و فرود آویزد علاج
سحج مطلق را که جز سوده شدن پوست نباشد آنست که آن جایگاه برهنه کنند تا خنکی هوا بدو رسد و آب سرد و گلاب سرد
بر زنند و سحج بر می مالند و اگر اقاقیا و مازو سوخته کوفته بر آن پراگنند صواب بود و طبیخ سماق و نقیع آن سخت سودمند بود و مرداسنگ
بشراب سوده و طلی کردن سودمند بود و آب دریا نیم گرم کرده سودمند باشد و دُردی شراب خشک شده بغایت سودمند بود
و اما سحج موزه را شش تازه بر نهادن خاصه شش اشتر سودمند بود شش را کباب کنند و بر آن می نهند اماس و درد را ببرد
و درست گرداند و اگر اماس نبود جرم موزه کهن سوخته بسایند و بر آن پراگنند نافع بود و گردوی سوخته نیز سودمند بود و از موده
و روغن گل و زرنیخ سرخ سودمند بود و مرهم اسفیداج ابیض و انزروت سودمند بود و مرهم اسفیداج بغایت سودمند بود صفت
آن بگیرند اسفیداج و اشق و روغن گل یا روغن مورد یا روغن بید انجیر و روغن سوسن و مرهم کنند و نخست اشق را
به آب یا بشراب حل کنند و با سفیداج بیامیزند و مرهم سازند

گفتار ششم اندر بیان کردن احوال چگونگی داغ نهادن

و این گفتار دوازده بابست اول اندر منفعت داغ نهادن و بیماریها که علاج آن داغ نهادن بود دوم اندر یاد کردن
داغ نهادن بر سر از بهر درد چشم کهن و ضیق النفس و علت جذام سیوم اندر یاد کردن داغ نهادن صدغ چهارم
اندر داغ نهادن پلک چشم از بهر موی فزونی پنجم اندر داغ نهادن ناصور گوشه چشم ششم اندر داغ نهادن خراج که از شوصه
تولد کند هفتم اندر داغ نهادن جگر هشتم اندر داغ نهادن سپرز نهم اندر داغ نهادن معده دهم اندر داغ نهادن استسقا
یازدهم اندر یاد کردن داغ نهادن سر کتف دوازدهم اندر داغ کردن بندهای سرین

باب نخستین اندر یاد کردن منفعت داغ و بیماریها

که داغ کردن بود منفعت داغ نهادن آنست که رطوبتهای بد که اندر اندامی از اندامهای
مردم گرد آید و مزاج و گوهر آن اندام تباه کند و علتهای بد را مدد دهد و طبیب خواهد که آن اندامها را از رطوبتها پاک کند و انواع
استفراغها و داروهای گرم و خشک بپاک کردن آن وفا نتواند کرد داغ کردن بآتش آنرا نیست کند و منفذهای بزرگ

و منفذ های بزرگ که مدد آن بدان منفذها باندامها رسد ببندد و سخت کند و بیماریها که علاج آن بداغ باید کرد شانزده است
اول درد چشم کهن که سبب آن نزله دماغ بود دوم ضیق النفس که سبب آن نزلها بسیار بود سیوم خدام است چهارم
فرو آمدن آب چشم و باز داشتن آن تا فرو نیاید پنجم برآمدن موی فزونی بر پلک چشم ششم ناصور گوشه چشم که بتازی
غرب گویند هفتم خراجی است که از شوصه تولد کند هشتم خراجی که اندر جگر بود و ریم اندر غشا بر جگر افتد و ضماد و شربه نافع نبود نهم بیماریها
سپرز دهم درد و ضعیفی معده که از نزلهای بسیار تولد کرده باشد یازدهم علت استسقا دوازدهم بیرون آمدن مهره استخوان
بازو از سر کتف بسبب بسیاری رطوبت یا غیر آن سیزدهم سستی بندگاه سبرین چهاردهم عرق النسا پانزدهم علت فتق که
بتازی قیلة الما گویند شانزدهم علت فتق که در بغوله ران افتد **باب دوم اندر داغ کردن سر از بهر درد چشم کهن
و ضیق النفس و خدام** خداوند ضیق النفس را و خداوند درد چشم را که سبب آن نزلهای بسیار بود اول موی میان سر باز باید کرد
و یک داغ بر نهادن و داغ چنان باید که پوست سر جمله بسوزد و چون پوست باز افتد استخوان را تبرا شاند تا بخار ماده نزله بیرون
تواند شد و اگر نزله سخت بسیار بود داغ دو بار یا سه بار باید کرد و جراحت داغ را مدتی گشاده باید داشت تا رطوبتها از
می بالاید پس مرهمهای رویاننده علاج کردن و آنرا که ترسند که او را خدام خواهد بود بر سر او پنج داغ بر باید نهاد یکی آنجا که حد
رستن گاه موی پیشانی است دوم آنجا که از یافوخ برتر است سیوم از پس سر آنجا که برتر از نقره است و نقره مغاک
پس گردن را گویند و دو داغ دیگر از پس گوش یکی از سوی راست دیگی از سوی چپ بر جایگاه درز قشری که در تشریح استخوانها
گفته آمده است **باب سیوم از گفتار ششم اندر داغ کردن صدغ** کسانی را که درد سر و شقیقه بسیار باشد و صعب باشد
و از آن ترسند که آب بچشم ایشان فرو د آید احتیاط را بعضی طبیبان شریان صدغ ایشان سل کنند و بعضی پوست صدغ را
بشگافند و شریانی برهنه کنند و داغ بر نهند تا بسوزد و سرها اندر کشد تا خون در وی گذر نکند **باب چهارم اندر داغ کردن
پلک بجهت موی فزونی** هرکرا موی فزونی بر جفن برآید نخست آنرا بر باید کندن و بر بن موی داغ نهادن بآلتی و باشد که
بن هر دو موی را داغی کنند و باشد که بن همه مویها داغ کنند و بعضی داغ آن بدارو کنند داغ چنان بود که داروی سوزاننده بر پشت
چشم طلی کنند بر آن موضع که تشمیر کردن رسم است هم بر آن شکل و بدان مقدار که تشمیر کنند دارو یکروز بر وی بگذارند و دیگر روز بشویند
و پاک گردانند و یکروز بی دارو بگذارند و دیگر روز دارو بر نهند و یکروز دیگر بگذارند و هم برین ترتیب دارو بر نهند چند روز تا پوست
سیاه شود و سوخته گردد پس اسفنج بآب گرم ترکرده بر می نهند تا پوست سوخته بیفتد پس مرهم کنند تا درست شود و اگر
پلک چشم مسترخی شده باشد دارو های قابض بر نهند چون اقاقیا و مازو و شب یمانی و طین قبرسی و اگر پلک بهم باز نشیند
و تقلص کند مرهم دیاخیلون و موم روغن طلی کنند **صفت** داروی سوزاننده که در چنین حال بکار برند بگیرند آهک آب نارسیده
و صابون و بورهٔ ارمنی و زرنیخ از هر یک راست راست بسایند و بآب خاکستر چوب بلوط و چوب انجیر و بول کودکان نارسیده بسرشند
و طلی می کنند **باب پنجم اندر داغ کردن ناصور گوشه چشم** ناصور گوشه چشم را غرب گویند و داغ کردن آن چنان باشد که

ناصور را پاک کرده اند

ناصور را پاک بردارند تا استخوان ظاهر شود و بنگرند تا اگر استخوان درست و پاکیزه بود لختی بتراشند و اگر تباه شده باشد
داغ کنند به آلتی باریک و لخت اسفنجی یا خرقه به آب سرد تر کنند و بر چشم نهند پس استخوان را داغ کنند یکبار یا دوبار یا سه بار
تا منفذی از آن موضع در بینی گشاده شود و نشان گشاده شدن منفذ آن بود که دهان و بینی خداوند این علت بگیرند و احتیاط کنند
اگر نفس از آن موضع بیرون می آید بدانند که منفذ گشاده شد پس پلیته به مرهم زنگار و روغن گاو آلوده بدو فرو می نهند تا اگر ناصور
چیزی مانده بود ناصور را و این منفذ را پاک کنند و بعد از آن یکروز پلیته به مرهم زنگار فرو نهند و یکروز پنبهٔ کهن تنها فرو نهند باب
ششم اندر داغ کردن خراج که از شوصه تولد کند این خراج را طبیبان ذات الجنب گویند و هر گاه که خراج بزرگ بود
و بشکافت پاک نشود و ریم کند آنرا داغ باید کرد و داغ کردن آن با آهن نشاید و شکافتن نشاید از بهر آنکه در آن خطری
بزرگ بود و اگر نیز از آن خطر خلاص یابد آن موضع ناصور گردد و درست نشود بلکه آنرا داغ بیخ زراوند طویل کنند و آن چنان باشد
که روغن زیت گرم کنند و زراوند را بدو فرو برند و یک زمان بدارند تا زراوند نیز گرم شود و آنجا که سر هر دو استخوان چنبر گردن بهم پیوندد
بدان داغ کنند و لخت پوست آن موضع به بالا بر کشند پس داغ کنند و نزدیک و داغ آنجا که میل بسوی پس دارند دو داغ
کوچک بر نهند یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ و دو داغ دیگر بزرگتر بر میان پهلو پنجم و ششم نهند چنانکه میل بسوی پشت دارد
و یک داغ بر میان سینه نهند و یکداغ بر بالای فم معده نهند و یک داغ بر میان دو کتف نهادند و بر جانب پشت بازو نهند
و این داغها که بر میان بازو و کتف باشد سخت ظاهر نباید یعنی کوچک باید و داغها را به مرهم اسفیداج و مرهم ابهل علاج کنند که
نافع بود باب هفتم اندر داغ کردن جگر هر گاه که اندر جگر خراجی پدید آید و علامتها از تب و گرانی و درد اندر جانب راست
ظاهر شود بباید دانست که خراج اندر گوشت جگر است بعلاج آن مشغول باید بود چنانکه اندر علاج قرحه جگر یاد کرده آمده است
و هر گاه که درد جگر سخت عظیم بود و علاجها هیچ منفعت نکند بباید دانست که خراج اندر غشاء جگر است علاج بداغ باید کرد و این
داغ چنان باشد که آلت داغ بگیرند و بر آخر جگر آنجا که نزدیک بغولهٔ ران است اندکی برتر یک داغ برنهند چنانکه پوست جمله
بسوزد و بغشا رسد و ریم بیرون آید و یکچند گشاده باید داشت تا پاک شود و شربتهای موافق و شویاننده می باید داد
تا پاک شود پس داروهای رویاننده برنهادن باب هشتم اندر داغ کردن سپرز پوست شکم را که بر روی
سپرز است بصنارها بردارند پس داغ کنند و آلت داغ آن آلتی باشد از آهن دراز کشیده و سر او بدو شاخ تا یکبار دو داغ
کند نزدیک یکدیگر و بر سه جایگاه این داغ برنهند چنانکه شش داغ باشد و بعضی طبیبان قدیم یک آلت ساخته اند چنانکه
بیکبار شش داغ کنند باب نهم اندر داغ کردن معده کسانی را که نزله بسیار از دماغ بمعده فرود می آید و داروها فایده نکند
معده را داغ بباید کرد بر سه موضع بر شکل مثلث چنانکه یکداغ اندکی فروتر از غضروف خنجری بود و دو دیگر از دو جانب
آن فروتر که تا بر شکل مثلث آید و داغها چنان باید که از ستبری پوست افزون تر نباشد و کم از آن نباشد و جراحت
و داغ را علاج نباید کرد تا همیشه گشاده باشد و رطوبتها همی پالاید باب دهم اندر داغ کردن خداوند استسقا هر گاه که هیچ علاج فایده نکند

وخداوند علت زلل نخواهد او را پنج جای داغ بباید کرد فم معده و جگر و سپرز و قعر معده و بالای ناف باب دوازدهم
اندر داغ کردن بندگاه سرین هرگاه که مهرهٔ استخوان بازو از سر کتف بیفتد بسبب حرکتی یا بسبب زخمی و آسیبی و غیر آن
یا بسبب رطوبتی لزج که آنجا گرد آید و عصب را سست کند و مهره را بلغزاند نخست مهره را بجای باز باید برد پس بر داغ کردن
و داغ چنان کند که خداوند علت را بر پهلوی دیگر که درست باشد بخوابانند و پوست آن موضع که مهره از وی بلغزیده بود بصنارها
یا بسر انگشت آن بگیرند و بردارند تا قوت داغ بعصبها و رباطها که آنجا پیوست نرسد پس گرداگرد آن موضع داغها بر نهند که بر این
جهار اندار بر شکل مربع و داغها چنان باید که استیری پوست تمام بسوزاند [illegible]
سرین بسیار باشد که علت عرق النسا و درد سرین دراز کرد و رطوبتی لزج اندر بندگاه سرین گرد آید و عصبها و رباطهای بندگاه
سرین سست شود و مهرهٔ سر استخوان ران از حقهٔ سرین بیفتد و پایهای باریک شود آنرا داغ باید کرد و این چنان باشد که گرداگرد مهرهٔ
ران داغها بر نهند و بعضی طبیبان آلتی ساخته اند از آهن بر شکل قدحی و این قدح را دنبالی دراز کرده و قطر قدح نیم بدست و ستبری
لب این قدح چند ستبری دانهٔ خرما و از اندرون این قدح دایرهٔ دیگر همچنان و از اندرون دایرهٔ دوم دایرهٔ سیوم همچنان و دوری
میان هر دو دایره چند ستبری یک انگشت این آلت را گرم کنند و یکبار بر حقهٔ ران نهند چنانکه مهرهٔ ران در میان دایرهٔ
سیوم باشد تا بیکبار سه داغ کرده شود و مدتی قدحی داغ را گشاده باید داشت تا رطوبتها بپالاید پس مرهمهای رویانند
بر نهند گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر جبر ... و این گفتار دو جزو است جزو نخستین اندر ردادی اندر بجای باز بردن اندامها
اندامها که از جای خویش بیرون آمده باشد و این جزو دوازده باب است باب نخستین اندر احوال اندامها که از جای
خویش بیرون آید و علامتهای بیرون آمدن و علاج آن بر طریق کلی اندامها که از جای خویش بیرون آید و از نهاد طبعی بشود بتازی
خلع گویند و این از دو گونه باشد یکی آنکه از جای بیرون آید و لختی از اندرون تر شود و دیگر بیرون تر آید و آنرا که از جای بجنبد
و تمام بیرون نشود زوال المفاصل گویند و الوثی نیز گویند و آنرا که استخوان از جای جنبیده نشود لیکن گوشت و رباطها که حوالی
بندگاه باشد کوفته شده باشد الوثی گویند و گاه باشد که عصبها و رباطهای بندگاه کشیده شود و دراز تر گردد و استخوان بجای
خویش بود و کسانی باشند که مفاصل ایشان در اصل آفرینش ضعیف تر بود و زود از جای بیفتد از بهر آنکه مغاکها که سر
استخوانها در وی نشسته باشد ژرف نباشد و سر استخوان که اندر بن مغاک باید اندرون محکم چست نباشد و رباطها نیز که
پیوند استخوانها بدان است سخت محکم نباشد و بعضی را بود که رطوبتها در مفاصل گرد آید و رباطها بدان آغشته و سست شود
و بهر حرکتی و آسیبی بلغزد و از جای بیرون شود و بعضی را باشد که بسبب حرکتی قوی و زخمی و آسیبی که رسیده باشد کنارهای
این مغاک که سر استخوان بندگاه در وی نشسته باشد شکسته شود و بندگاه بدان سبب سست گردد و از جای بیرون شود
و بندگاههای تن مردم بعضی آسانتر از جای بیرون شود و بعضی میان این و آن بود اما آنچه آسانتر از جای بیرون شود
بندگاه زانو است از بهر آنکه در آفرینش نرم تر و روان تر افتاده است تا بدان حرکتها و بسیار گوناگون توان کرد و نرمی

و روانی آنرا بدان مهین که بر سر زانوست محکم کرده آمده است تا زود از جای بیرون نشود از بهر آنکه زود از جای بیرون تواند
آمدن زود بجای باز تواند شد و بندگاه سر سفت از نرمی و روانی بدان نزدیک است خاصه اندر مردم کم گوشت و لاغر
و بند و کشادها مزین که میان استخوان بازو و استخوان ساعدست و بدین سبب هرگاه که از جای بیفتد دشوار بجای باز
توان برد و بند و کشادی که میانست بند و کشاد سرین است و گاه باشد که بندگاهی محکم بسبب رطوبتی لزج که در وی گرد آید
سست گردد و آسان از جای بیرون آید چنانکه خداوند عرق النسا را که مدت آن دراز گردد و رطوبت لزج مفصل او را سست کند
تا سر ساعت سر استخوان ران او از حقه سرین آسان بیرون آید و آسان بجای باز شود و آسان و دشواری بجای
باز شدن بندگاه باندازه آسانی و دشواری برون آمدن آن باشد هرچه دشوارتر از جای بیرون آید بجای دشوارتر باز شود
و هرچه آسانتر از جای بیرون آید آسانتر بجای باز شود و بترین از جای بیرون آمدن بندگاه ران بود که گرانها و مغاکها
که دیگر استخوانها در وی نهاده باشد شکسته شود از بهر آنکه محکمی بندگاه بیشتر بدان کنارها باشد و چون آن محکمی باطل گردد
بندگاه سست گردد علامت بیرون آمدن بندگاه دو نوع است یکی آنکه مغاکی نامعهود اندر وی پدید آید دوم آنکه
حرکتهای آن بندگاه باطل شود و اگر مشکل گردد آن بندگاه را با بندگاه دیگر جانب که درست باشد برابر کنند تا اگر از جای
بیرون آمده باشد تفاوت پدید آید و علامت زوال مفصل آنست که آن موضع که بلندتر بوده باشد مغاک شود و آنچه مغاک
بوده باشد بلند شود و علامت کشیده شدن عصب و رباط آنست که آن عضو چون آویخته شود و حرکت او باطل گردد
یا ضعیف شود و چون بدست راست کنند راست شود و چون دست از وی بدارند باز آویخته شود و باشد که در وی مغاک
پدید آید چنانکه انگشت بدو اندر نشیند علاج علاج عام همه انواع کسر و خلع و وثی و غیر آن آنست که نخست رگ زنند
خاصه رگی که بدان عضو پیوسته باشد و پس یکمثقال گل ارمنی بدهند با جلاب که از گلاب کرده باشند و طبع را نرم کنند
بثفل سپستان خیارچنبر و ترنگبین و خرمای هندی و اگر بآب لبلاب یا خرمای هندی و مانند آن و بنفشه و آب میوها با شکر
مسهلی لطیف است و موافق بود و طعام مزوره بروغن بادام تا از تب و آماس ایمن شوند پس بنگرند اگر خلع چنانست
که باندک مایه کشیدن و راست کردن کفایت شود راست کنند و اگر با آن جراحت و یا آماس است یا قرحه است
نخست قرحه را و جراحت و آماس را علاج کنند پس خلع را خاصه اگر خلع بندگاه بزرگ را افتاده باشد و دردمند بود و ورم
باشد که تشنج آرد اگر کند و اصل علاج آنست که بباید اگر بآسانی باز بجای باز توان برد بی دردی عظیم بجای باز برند و بجراحت
و آماس التفات نکنند و اگر دردی عظیم تولد می کند دست از علاج خلع بدارند و اگر از بستن نیز درد عظیم شود بند باز کنند و در حکایتها
بیشینگان همی کند که مردی را سنگی گران بر سر سفت افتاد و پوست و گوشت از وی باز شد و استخوان بازو برهنه
پدید آمد و سر چنبر گردن که بتازی ترقوه گویند باز جای بیرون شد مجری جاهل استخوان را بجای باز برد و گوشت و پوست را
بجای خویش باز نهاده و ببست آن گوشت تباه گنده شد و بدان سبب استخوان نیز تباه گشت و سر سر شدند

آنست که آن گوشت را بباید برید و بالگاه برید بر روغن زیت گرم کرده داغ باید کرد اما تدبیر بجای باز بردن بناگاه چنان باید
که آن عضو را بآهستگی اندک اندک از سوی چپ و راست بجنبانند و پس راست بکشد تا بجای باز آید و بسیار باشد که آوازی
شنوند که بدان معلوم گردد که بجای نشست پس ببندند از بهر دو کار یکی آنک تا باز بیرون نشود و بر نهاد طبیعی محکم بماند دوم تا آماس
باز دارد و بخرقه خشک بستن نشاید از بهر آنکه آن موضع را گرم کند و بیم باشد که آماس پدید آید اولیتر آن باشد که ضمادی سازند
از مغاث و گل ارمنی و آب برگ مورد تر و خرقه را بدان ضماد تر کنند و سرد کنند و ببندند و آرد ماش با آب مورد نیز
ضمادی نیکست و بستن سخت محکم نباید و عصابه که بدان بندند سه بار یا چهار بار بیش نباید گردانید و ضمادی که از بهر زوال المفصل
کنند قوی کننده و گرم کننده باید چون مازو و گلنار و اقاقیا با مقداری اشنه و قسط و جند بیدستر آمیخته و اگر از [illegible] مرد و اهل
و داروها فتق ضمادی سازند روا بود **باب دوم اندر بیرون آمدن منه** که آنرا بتازی الفک گویند فک را بشهر مرد
منه گویند و بیرون آمدن آن از جای خویش کم افتد و آنچه افتد بیشتر بکجا را افتد و بیرون آمدن تمامی نادر بود **علامت**
علامت بیرون آمدن منه آنست که دهان گشاده ماند و حرکت منه یکبار باطل نشود از بهر آنک عضلها که از بهر و گردن بدو
پیوسته است او را بجنبانند لیکن دهان تمام فراز کردن دشوار بود و منه بیرون جسته بماند و گشادگی دهان بخلاف آن بود
که بوقت تثاوب و غیر آن باشد و از یکجای بیرون آمده باشد شکل بیرون جستگی منه بوریب بود و دندانها برابر یکدیگر
نشوند **علاج** هرگاه که منه از جای خویش بیرون آید ببابد شتافت و بزودی بجای خویش باز بردن و اگر تاخیر افتد
دشوار گردد و آفتهای بزرگ پدید آید و صلب شود و بجای باز بردن مشکل گردد و آماس گیرد و عضلها کشیده شود
و تبی لازم و صداعی عظیم تولد کند بسبب کشیده شدن عضلها و باشد که اسهال و قی صفرائی پدید آید و باشد که روز دهم
هلاک شود و تدبیر بجای باز آوردن منه آنست که یکی را بفرمایند تا سر بیمار را بگیرد و درست دارد و بیمار را بفرمایند تا اگر چه
دهان باز است چندان دیگر که تواند باز کند و بفرمایند تا منه را لازم دارد و طبیب منه را بگیرد و بآهستگی بجنباند
بجانب چپ و راست پس منه را پیش باز برد و بآهستگی برآرد و بجای باز برد چنانک دنبال منه که همچون منقاری
در آورد است اندر حلقهٔ منه بر سوی افتد و این چنان تواند بود که منه را باز پس برند و همچنان برآرند و بجای باز برند
از بهر آنکه اندر آمدن دنبال منه اندر حلقه منه برسوین از سوی پس است و اگر طبیب از پس پشت بیمار نشیند و منه او را
بسوی خویش کشد و بالا برآرد و بجای باز برد صواب بود و این طبیب را که این کار کند بتازی ردّاد گویند و بیمار مستلقی خسبد
یعنی به پشت باز افتد و سر بر بالشی نرم نهد که در آن بالش پنبه نو نهاده باشد و موکلی نزدیک باشد که او در آنگاه میدارد
تا سر از بالش نگرداند و علامت بجای باز آمدن وی آنست که دندانهای برسوین و فروسوین با یکدیگر برابر شوند و چون
بجای باز آمده رفاده بقیروطی از موم و روغن گل اندوده بر نهند و ببندند بستنی خوش و آنرا که منه از جای خویش
بیرون آید و مدتی در میان افتد و بجای باز بردن بدشوار گردد آب گرم و روغن بنفشه اندر گرمابه نطول می باید کردن تا نرم شود

پس بجای باز برند **باب سیوم اندر بیرون آمدن ترقوه از جای خویش** ترقوه چنبر گردن را گویند و خلع از سوی اندرون نتواند بود
از بهر آنکه از آن سوی بسته بر نشسته است از وی جدا نشود ولیکن ممکن بود که طریق دیگر که بر سر سفت پیوسته بسبب زخمی و آسیبی که
بدو رسد از جای بجنبد **علامتها** رداد تجربه ناکرده اندر کسی که لاغر باشد غلط افتد پندارد که عضله از جای رفته است از بهر آنکه بر سر کتف
نیز ببیند و جایگاه ترقوه را که از جای بیرون آمده باشد مغاکی بیند و علامت درست آنست که بیمار دست بر سر نتواند نهاد و نه بر دوش
علاج طریق بجای باز بردن ترقوه آنست که اندر دست راست کند و بر فاده بسیار به بندد چنانکه اندر بستن ترقوه شکسته
یاد کرده آمده است **باب چهارم اندر بیرون آمدن سر سفت از جای خویش** سر سفت را بتازی منکب گویند و بشهر من دوش گویند
و این بندگاهی است که از جای خویش بیرون آید و آسان بجای باز شود و بیرون آمدن او چنان باشد که مهرهٔ استخوان بازو
از مغاک سر سفت بیرون آید و این بسیار افتد از بهر آنکه مغاک سر سفت سخت مقعر نیست تا مهره اندر وی نیک نشسته باشد
و رباطها نیز آنرا سخت محکم گرفته تا بدو حرکتهای گوناگون توان کرد و بیرون آمدن جز فروسوی نباشد از بهر آنکه از بالا فراشتگی
سر دوش اورا باز دارد و از سوی سر کتف باز دارد و از جانب انسی اندکی ممکن است که بجنبد و فروسوی مانعی نیست پس بدین
سبب چون از جای بیرون آید فروسوی تواند آمدن و مردم لاغر را این بندگاه زود از جای بیرون آید و زود بجای باز توان برد
و مردم فربه را برخلاف این بود و اگر کودکی را بوقت زادن بسبب دشواری زادن بازو او از جای بیرون آید و زود بجای باز
نبرند بازوی او کوتاه بماند و نه بالد و بندگاه او باریک باشد و دست را سو بود و اگر استخوان ران از جای بیرون آید
پای او کوتاه بماند و ساق او باریک بود و دشواری بر تواند خاست از بهر آنکه پای او تن او را بر نتواند داشت و بسیار بود که زخمی
رسد بر سر دوش و آماسی پدید آید و گمان افتد که آن بندگاه بیرون آمده است و نباشد **علامتها** علامت بیرون آمدن استخوان بازو
از جای خویش آنست که آن دوش بدیدار بخلاف دوش دیگر بود و اگر آنرا نیز آفتی رسیده باشد از بهر آنکه جایگاه سر استخوان
بازو که از جای خویش بیرون آمده باشد تهی باشد و سر دوش کژ و فرو رفته بود و مهرهٔ استخوان بازو اندر زیر بغل پیدا بود و بندگاه
مرفق این دست از پهلو دور مانده بازو را به پهلو باز نتوان نهاد و اگر اندر آن تکلف کند بدشواری و بدرد توان کرد و بهیچ حال بر پهلو بر بند
و دست بالا بر نتوان برد و همه حرکتها دشوار بود **بدانکه** اگر زود بجای باز برند آسانتر شود و اگر روزگار در میان افتد دشوار شود
و بجای باز بردن آنچنان بود که رداد یک دست بازوی او را بگیرد و انگشت میانین از دیگر دست اندر بغل او کند و مهرهٔ استخوان
بازو بدان بردارد و قوت کند زود بجای باز شود و اگر همین کس در حال دیگر دست در بغل خویش کند و آن مهره را بردارد تا بآسانی
بجای باز شود و آنرا که روزگار در میان افتاده باشد و صلب و دشوار گشته باشد اندر گرمابه باید برد و آب گرم و روغن بر آن
موضع می نهادن و برپیچکانیدن تا نرم شود پس بباید فرمود تا به پشت باز خسپد و گروهه از پوست یا غیر آن خری ساخته
که نه سخت صلب بود و نه سخت نرم آن گروهه را از پوست یا غیر آن اندر بغل دست او نهند و در داد جسم بر پهلوی او نشیند و پاشنه
خویش اندر بغل او نهد بر آن گروهه و قوت کند و دست او را اندر خویشتن می کشد و بقوت پاشنه آن گروهه دفع می کند تا بدین تدبیر

بجای باز شود و کسی دیگر باید که اورا نگاه می دارد تا از کشیدن رنّاد بیمار بر پهلو نگردد و اگر بازو دست راست بیرون آمده باشد
باشنه پای راست اندر بغل او نهد اگر بازوی چپ بیرون آمده باشد باشنه پای چپ اندر بغل چپ او نهد و طریقی دیگر
آنست که مردی قوی دراز بالا که درازتر ازین کس باشد او را بر دارد و دوش خویش اندر بغل دست او نهد و او را از پشت
خویش بیاویزد و دست او گرفته باشد و بسوی شکم خویش میکشد چنین که بیمار بدین دست از پس پشت او آویخته باشد تا
استخوان بازو بجای باز شود و طریقی دیگر هست و آن آنست که نردبان بیارند و بر عتبهٔ نردبان گروهه بر بسته باشد یا بر ساخته
چنانک اندر بغل دست نشیند پس او را بر دارند و بغل او بر آن گروهه نهند و دست او بگیرند و فرو می کشند و او را از نردبان
در آویخته باشند تا بدین تدبیر بازو بجای باز شود و طریقی دیگر هست که بعضو نردبان چوبی دراز و محکم که بر سر چوب همچون گروهه
بود چیزی نرم بر سر چوب نهند و در بغل او نهند استاده چنانک وی از چوب آویخته شود و دست او را بسوی پهلو فرو
کشند تا بجایگاه باز شود و چون بجای باز شده باشد گروهه سازند معتدل از پشم یا از پنبه و در بغل او نهند و بازو او را به پهلو
باز نهند و ساعد او را بر بازو نهند و ببندند بعصابه که از بر بغل می اندازد و بدین دست باز می آرد و صلب وار ببندند و هفت روز
یا بیشتر بسته دارند تا نیک شود **باب پنجم اندر بیرون آمدن بندگاه مرفق** مرفق را بشهر من ارنجی گویند و تا قوتی و آسیبی عظیم
بدو نرسد از جای خویش بیرون نشود و چون بیرون شود دشوار بجای باز شود **علامت** بیرون آمدن این بندگاه از جای خویش
هم بلمس بتوان دانست و بچشم بتوان دید **علاج** هرگاه که مرفق از جای خویش بیرون شود زود بجای باز باید برد و طریق بجای
باز بردن او آنست که او را بفرمایند تا کف دست گشاده دارد و یکی را بفرمایند تا ساعد او را بگیرد و نگاه دارد و بخلاف کشیدن آن
می کشد تا بیمار کشیده نشود و او را داد دست بر بندگاه دارد چون بیند که تمام کشیده شد استخوان ساعد را بجای باز برند و بقراط
میگوید اگر ضلع از سوی پیش افتاده باشد دست را دو تو باید کرد یعنی ساعد را با بازو باز باید نهاد و تا کف دست بر دوش رسد
و بندگاه بجای باز شود و اگر باز پس گردیده باشد و از جای بیرون آمده بکشیدن باز جای باید برد **باب ششم اندر بیرون
آمدن [illegible]** و انگشتان دست تدبیر بجای باز بردن این بندگاه و بندهای انگشتان سخت مشکل نیست و طریق آن کشیدن است
برفق تا شکل بندگاه و [illegible] انگشتان راست گردد و استخوان بجانب باز آید پس ببایدبست تا نیک شود **باب هفتم
اندر بیرون آمدن مهرهای پشت از جای خویش** مهرهٔ پشت که از جای بیرون شود زود هلاک کند از بهر آنک نخاع فشرده شود
و هر گاه نخاع فشارده شد زود هلاک شود و عصب نیز که از وی رسته است اگر فشارده هم هلاک شود و اگر مهرهٔ گردن از جای بیرون شود
خاصه مهرهٔ نخستین دم زدن باطل شود و در حال هلاک شود از بهر آنکه از عصب که حرکت دم زدن بدانست فشارده گردد و اگر
مهرهٔ پشت که فقار الصلب گویند از جای بیرون شود و بیرون شدن آن سوی اندرون بود آنرا علاج نیست از بهر آنکه دست
بدان نرسد تا آنرا راست کند و بیرون آرند و بجای باز برند و گروهی کوشیده اند تا آنرا بجای باز برند بیمار را بر نردبانی کشیده اند
تا و [illegible] بر موضع نهاده اند و بیمار را العرقه و غطه آورده و خرهای با دباک داده تا در شکم او بادها پدید آید و آن مهره را راحت کند

تا باین تدبیرها سوی بیرون بازگردد و هیچ سود نداشته است و بقراط آن گروه را ملامتها کرده است و بسیار باشد که شناسن بشکند
و شناسن آن استخوانرا گویند که از مهرهٔ پشت برآمده است چنانکه اندر تشریح یاد کرده آمده است و هرگاه که یکی ازین شناسن
بشکند آن موضع اندر نشیند و پندارند که مهره از جای بیرون آمده است و سوی اندرون شده است مگر گروهی را این پنداشت
بوده است و علاج کرده اند و خلاص پدید آمده است و پنداشته که مهره بیرون آورده اند و این ممکن نیست از بهر آنکه هرگاه مهرهٔ
صلب یا اندرون شد بول و براز بازگیرد و هلاک کند و اگر تمام از جای بیرون نشده باشد و بول و براز بازگرفته نباشد از آفتی
که در نخاع و عصب پدید آید خالی نباشد و بآخر بول و براز بی خواست او بیرون آید و اگر سوی ظاهر بیرون آید مضرت آن
بنخاع کمتر رسد لیکن از مضرت خالی نباشد و عصبها که فرود آن مهره باشد ضعیف شوند و پایها و عضلهٔ مثانه و مقعد همه ضعیف شود
و بهلاک نزدیک شود و از بیرون آمدن یک مهرهٔ پشت مقوس نشود یعنی گوژ نشود و از شکستن باکی نباشد علاج هرگاه که
سقطه افتد یا آسیبی رسد که مهرهٔ پشت بیرون آید طریق بجای بردن آنست که رداء او را بهر دو زانو بردارد بقوت چنانکه خادم
گرمابه کند که پشت مردم را بر زانو نهد و او را بگیرد آن بدارد و بجنباند و طریق دیگر آنست که او را بر شکم خوابانند و پاشنهٔ خویش
بران مهره نهند و بروی بایستند و طریق دیگر آنست که چوبی که نان را بران باز برند بر پشت او بمالند بقوت و مهره را بدانجا
باز برند و اگر باین طریقها بجای باز نشود تدبیر آن بود که بقراط فرموده است میگوید تخته بگیرند باندازهٔ بالا و پهنای مرد یا دکانی
بدین اندازه نزدیک دیواری چنانکه دوری میان دیوار و دکان یک قدم بیش نباشد و بستری نرم بدین دکان
باز کنند و مرد را اندر گرمابه برند تا اندامهای او نرم شود پس بیرون آرند و برین دکانی خوابانند چنانک بر شکم خفته باشد
و دستاری دوتا بر سینهٔ او بپیچند و کنارهای دستار از بغل او بیرون آرند و در میان دو کتف او بند کنند و چوبی بر شکل
دستهٔ هاون بگیرند و کنارهای این دستار بدان چوب اندر بندند و این چوب بشاگردی دهند که بر بالین بیمار ایستاده باشد
و دستاری دیگر بیارند و هر دو پای مرد را از بالای زانو بدان دستار به بندند و آنجا که بن رانها بود بند کنند و بر کنارهای
دستار همچنان چوبی دیگر اندر بندند و بشاگردی دهند که نزدیک پای مرد ایستاده باشد و هر دو را بفرمایند تا چوبها را
سخت بگیرند و بکشند سوی خویش و استاد هر دو بن کف بران مهره نهد و قوت کند تا بجای باز شود و اگر بدان
حاجت آید که برین مهره بایستد و قوت کند بباید ایستد و باک نباید داشت و اگر بدین تدبیرها راست نشود و بیمار
قوت دارد تخته بگیرند و اندرین دیوار که نزدیک دکانست سوراخی کنند چندانکه سر تخته بمقدار یک کف یا کمتر
اندروی شود و این سوراخ چنان کنند که برتر و فروتر ازین مهره نباشد که بیرون آمده است پس سر تخته اندرین
سوراخ نهند و میان تخته برین مهره و بر دیگر سر تخته قوت کنند و فرو فشارند تا مهره را بجای باز برند پس تختهٔ دیگر
که پهنای آن سه انگشت و درازای آن چندانکه جایگاه و مهره را بجای باز برده اند و لختی جای مهرهای درست را
بگیرد بگیرند و خرقهای کتان یا مشاقه پاک کرده بران تخته بپیچند هموار و بر آن جای نهند و به بندند و اگر پس از آنکه

این همه تدبیر با کرده باشند لختی هنوز از حدبه باشد طلیها[روغنها] نرم کننده می باید مالید و آن تخته بر بسته [تا] باید داشت و طریق بجای
باز بردن مهرهٔ گردن آنست که بیمار را بقفا باز بخوابانند و سر او بکشند و مهره را بمالند تا بجای باز شود و ضمادی قوی کننده
بر نهند و به بندند و تخته باندازهٔ درازی گردن بر بالای آن ضماد نهند و به بندند چنانک بند بر حلق نباشد لیکن بر سر و تر
سینه باشد **باب هشتم اندر بیرون آمدن عصعص** از جای خویش بسیار باشد که سقط افتد یا زخمی رسد و عصعص از جای
خویش بیرون آید **علامت** وی آنست که آن جایگاه اندر مغاک افتد و خداوند علت را حرکتهای پای و دو تو
کردن آنرا سخت دشوار شود **علاج** تدبیر آنست که رداد انگشت میانین اندر مقعد بیمار کند و مهرهٔ عصعص را بجوید و قوت کند
تا بجای باز شود پس ضمادی قوی کننده بر نهند و به بندند و بیمار طعام اندک خورد تا کمتر بر باید خاست و بحاجت و با این تدبیر
طبع نرم دارند **باب نهم اندر بیرون آمدن بندگاه** ران از جای خویش بیرون آمدن مهرهٔ استخوان ران از حقه سرین
بسیار افتد و گاه باشد که بیرون آمدن ران از سوی اندرون رفتن و گاه باشد که سوی بیرون و گاه باشد که سوی پیش افتد
و گاه باشد که سوی پس و گاه باشد که سوی راست فرو افتد چون بندگاه سر دوش **علامتها** هر گاه که استخوان ران
از جایگاه خویش بیرون آید اگر سوی اندرون افتد آن پای که استخوان او بیرون آمده باشد درازتر از دیگر پای بود
و زانو دو تو نتواند کرد و بندگاه بن ران دو تو نتواند کرد و بنغولهٔ پس ران آماسیده بود از بهر آنکه سر استخوان ران اندر بنغولهٔ
ران آمده باشد و اگر سوی بیرون افتاده باشد این پای کوتاه تر بود و بنغولهٔ ران آمده باشد و اگر سوی بیرون افتاده باشد
این پای کوتاه تر بود و بنغوله ران اندر مغاک افتاده باشد و برابر آن آماسیده نماید از بهر آنکه سر ران از آنجانب بیرون
آمده باشد و زانو بدان ماند که در قعر افتاده است و در اندرون شده و اگر سوی پیش افتاده باشد اگر خواهد که پای دراز کند
نتواند کرد و اگر خواهد که زانو دو تو کند بدرد صعب تواند و اگر خواهد که برود نتواند رفت و بول باز گیرد و بنغوله ران آماسیده بود
و حوالی مقعد او آن جو عده و فراز حجم آمده بود از بهر آنک استخوان سوی پیش آمده باشد و اگر خواهد که برود خر باشنه
بر زمین نتواند نهاد و اگر سوی پس افتاده باشد پای کوتاه شود و پای دراز کردن و با خویشتن گرفتن نتواند و اندرین ران
سستی پدید آید و سر ران سوی مقعد بود و آن موضع بدان سبب چون آماسیده نماید **علاج** هر گاه که استخوان ران
از جای خویش بیرون آید زود بجای باز باید کرد و اگر تاخیر افتد رطوبتها بدان جای ریخته شود و عفونت و تباهی پدید آید
و طریق بجای باز بردن وی آنست که اگر فرو سو آمده باشد ران را بکشند و از سوی راست و چپ بجنبانند تا سر استخوان
برابر جای خویش آید پس بجای باز برند و هر گاه که برابر جای خویش آمده خود بجای باز شود و بگاه ... ضماد بر نهند و به بندند
پس نواری نرم بگیرند و یکسر نوار همچون رکابی بسازند و پای او اندر آن رکاب کنند و آن نوار را بر ساق و بر ران او بر بندند
و سر دیگر بر آرند و بر سر دوش او نهند و بسوی پشت او فرود آرند و بزیر بغل او اندر آرند و بسینهٔ او بر گردانند و بند کنند
تا پای نتواند کشید تا مهرهٔ ران از جای بیرون نشود و اگر سوی [آن] تر اندرون افتاده باشد بیمار را دو تو بدارند چنانکه کسی

دارکی

دررکوع ایستاده باشد و مردی قوی او را ازین سوی که بیخوله است گرفته دارد و استاد سر ران او بگیرد آنجا که
زانوست و بکشد و بجنباند چنانک این سر ران را آن جانب زند درون که تا بازی جانب انسی گویند اندر کشد تا بن ران
بسوی بیرون که جانب وحشی است باز آید پس آن بن زانو را به بالا برآرد که جای او آنجاست و چون بیند که برابر جای
خویش آمد بجای باز بود و اگر شاگردی جلد میانگاه ران او را بنواری گرفته و او را در آن حرکت که خواهد برفق یاری دهد صواب
باشد و اگر سوی بیرون افتاده باشد هم بدین طریق بجای باز باید برد لیکن کشیدن ران و جنبانیدن برخلاف این باید از بهر آنکه
بیرون آمدن برخلاف آنست و اگر سوی پیش یا پس افتاده باشد طریق بجای باز بردن آن چندگونه است و بهتر و آسانتر آنست
که ران او بنواری به بندند و مردی قوی آن نوار بر دوش خویش افکند و بایستد و دو مرد دیگر آن نوار بگیرند و همگنان بکشند
چنانکه بیمار را از جای خویش بربایند تا بدان پای آویخته شود و مهرهٔ بن ران بجای باز افتد پس ضماد برنهند و به بندند تا درست شود

باب دهم اندر بیرون آمدن بندگاه زانو از جای خویش زود بیرون آید و آسان بجای باز شود و چون بیرون آید بهر جانبی
افتد مگر از سوی پیش از بهر آنکه نهنبن زانو او را نگاه دارد بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاه دارد
و دیگری دست اندر بغلهای او کند و نگاه دارد و دیگری استخوان ساق او بگیرد و بکشد و آن دو مرد او را نگاه میدارد و بر بالا
برمی کشند و استاد در داد دست بر بندگاه دارد تا چون استخوان برابر جای خویش آید خود بجای باز شود و در حال بندد و ضماد
برنهند نافع بود

باب یازدهم اندر بیرون آمدن نهنبن زانو از جای خویش بسیار باشد که نهنبن زانو بلغزد و از جای خویش بیرون شود
و علاج وی آنست که بیمار راست فرو نشیند و نهنبن زانو بجنبانند و بجای باز برند و آن جانب که لغزیده باشد ضمادها برنهند
تا او را نگاه دارد و از لغزیدن بدان جانب باز دارد و ضماد برنهند و به بندند و بر بالای بند تخته ای دو سه برنهند چنانک رسم است
و به بندند تا پای دو تو نتواند کرد و چون بند باز کنند زانو را باهستگی دو تو کنند

باب دوازدهم اندر بیرون آمدن بندگاه شتالنگ را که از جای بیرون آید علاج هم بکشیدن باید کرد همچون بندگاه زانو ولیکن اگر تمام از جای بیرون آمده باشد
و دشواری بجای باز میشود علاج وی آنست که چوبی بزمین اندر سازند محکم و بیمار را بیارند و بقفا باز خوابانند چنان که این
چوب میان هر دو ران او باشد و کرباسی برین چوب برپیچند تا بیمار چون پای بیمار بکشند بن ران او از چوب خسته نشود
پس قدم او بگیرند و بکشند و بقوت تمام و یک مرد دیگر پای او فرو کشیده نگاه می دارد و اگرچه این چوب از بهر آنست تا بیمار
فرو کشیده نشود اولیتر آن بود که مردی بقوت ساق او را نگاه میدارد و دیگری ران او نگاه دارد تا چون برین گونه کشیده شود بندگاه
بجای باز شود و چون بجای باز شد ضماد برنهند و به بندند و بند چنان باید که بکف پای فرود آرند و برگردانند و بر بالای شتالنگ
بند کنند و پی پاشنه را نگاه دارند تا ازین بند دردمند نشود و بیمار را چهل روز از رفتن نگاه دارند و اگر پیش از آنکه بندگاه محکم شود
حرکتی کند بندگاه ضعیف شود و باز بیرون آید و بر کجا تولد کند و بندهای انگشتان پای که از جای بیرون آید بکشیدن بجای
باز شود همچون بندهای انگشتان دست و همه بندها که بجای باز برند و درست کنند و اگر آنرا آماسی و ناهمواری بماند آنرا ایدارها

نرم کننده که در علاج آماسهای صلب یاد کرده آمده است علاج کنند جزو دوم از گفتار هفتم از کتاب هفتم
اندر مجبری یعنی بستن استخوانها که شکسته شود از اندامهای مردم واین جزو ده بابست باب نخستین اندر احوال شکستگیهای
استخوانها که شکسته شود بعضی از درازا شکسته شود و بعضی از پهنا و بعضی خورد شکسته شود و مجبر آن هر نوعی را نام نهاده اند اما آنچه از درازا
شکسته شود آنرا بتازی صدع گویند و بعضی باشد که بادرازی لختی از پهنا شکسته شود آنرا هلالی گویند و آنچه از پهنا شکسته شود باشد
که گرد شکسته بود و تمام شکسته شود آنرا فوی و فجلی نیز گویند و باشد که لختی درازی دارد همچون قلم آنرا مشطب گویند و باشد که
شکستگی شاخ شاخ شود آنرا منشف گویند و مشظی نیز گویند و باشد که استخوان ریزه شود و آنرا رض گویند و اگر سخت ریزه بود سویقی
گویند و جریشی نیز گویند و خشخاشی نیز گویند و هرگاه که استخوان تمام شکسته شود جایگاه شکستگی از برابر یکدیگر بشود و غشا را که
بر استخوان پوشیده است و گوشت را که حوالی اوست بخلد و بدان سبب درد و آماس پدید آید و آنچه گرد شکسته شود دیر درست گردد
و هر عضوی که استخوان او تمام شکسته شود و تر گردد بقراط می گوید اگر بسوی بیرون باز گردد و میل از آن سوی کند به از آن باشد
که میل آن بسوی اندرون باشد از بهر آنکه ملاقات آن بعصبها بیشتر بود و هر شکستگی که بر بندگاه افتد و لب مغاکها که سر
استخوان دیگر در وی نشیند بشکند هرگاه که درست شود آن بندگاه صلب گردد از بهر آنکه ذشبذی بران استخوان پدید آید
و حرکت آن عضو بدان سبب دشوار گردد و مدتی باید تا نرم شود و شکستگی که در بندگاه استخوانهای کوچک افتد صلب تر گردد
و همچنین آنچه در بندگاهی افتد که مجاورت استخوانها بیکدیگر نزدیک تر بود و گشادگی تهی کمتر چون بندگاه شتالنگ هرگاه که درست
گردد صلب تر بود و صعبترین شکستگی آن بود که استخوان گرد شکسته شود از بهر آنکه دیر تر بسته گردد و بسیار باشد که چون
استخوان شکسته شود و آماسی گرم جراحتی با آن بود و خون بسیار رود و گوشت که حوالی آن استخوان بود کوفته شود هر یکی را از این
اعراض علاجی باید کرد و کوفتگی گوشت را از عفونت نگاه باید داشت و باید از وی تا لختی خون از وی برود و الا ممتلی شود
و تباه گردد و از استخوانهای شکسته جز استخوان اطفال باز نروید از بهر آنکه هنوز از قوت نخستین اندر تن ایشان بود و استخوان
جوانان و پیران اگرچه بسته شود باز نروید لیکن لحامی همچون غضروف بر حوالی آن جایگاه پدید آید و آن شکستگی را سخت بذیرد
همچون گران که چیزهای شکسته بدان بسته کنند و از همه استخوانهای تن مردم استخوان بازو زود دشوار تر بسته شود
پس استخوان ساعد و شانه پس استخوان ترقوه که شکستگی از اندرون بود و آماس کا استخوان ران و استخوان ساق زود تر بسته شود
و مدت بسته شدن استخوان هر عضوی بدیدست و استخوان بینی اندر مدت ده روز بسته شود و استخوان پهلو اندر مدت بیست روز
و استخوان ساعد اندر سی روز یا چهل روز و استخوان ران اندر پنجاه روز بسته شود و بعضی باشد که تا سه ماه و چهار ماه بسته شود
و سببها که استخوانها بدان سبب دیر بسته شود چهار نوع است یکی آب بر جایگاه شکستن ریختن دوم بند آن زود گشادن
سیوم شتاب کردن اندر حرکتها چهارم طعامهای لطیف که خون را لطیف کند خوردن و استخوان مردم صفرائی خشک مزاج
دیر تر بسته شود از بهر آنکه خون ایشان لزج نباشد و ازین سبب است که خداوند استخوان شکسته را طعامهای غلیظ فرمایند

برنج چون هریسه و پالوده و کعک و آنچه بدین ماند و علامت بسته شدن آنست که رنگ خون بر ظاهر پوست آن جایگاه پدید آید
از بهر آنک چون شکسته درست شود طبیعت ازان کرده باشد مستغنی گردد و بظاهر دفع کند **باب دوم اندر یاد کردن قانونهای مجبری و ردادی** قانون بزرگ اندر مجبری و ردادی دو کارست یکی کشیدن عضوست و دیگر بستن اما کشیدن چندان باید
که هر دو سر استخوان شکسته و از جای بیرون آمده برابر یکدیگر آید چنانک مجبر و ردادآنرا راست بدارد و بهم باز نهد و این کشیدنی
باشد باعتدال و بمقدار حاجت و اگر زیادت از مقدار حاجت کشیده آید باشد که تشنج ادا کند و آماسها صعب پدید آید
و تبها تولد کند و بعضی باشد که باسترخا ادا کند و مضرت کشیدن اندر اندامها و مزاجهای تر کمتر بود و از بهر آنک عصبهای نرم
و رگهای تر فرمان بردارتر بود و اگر کمتر از مقدار حاجت کشیده شود استخوانها بنظام خویش باز نشود و این معنی اندر بست
استخوان شکسته و از جایگاه خویش بیرون آمده یکسانست و هرگاه که عضو چندانک باید و چنانکه باید کشیده شود مجبر دو
بردی مالد و آنرا بنظام خویش باز آرد پس رفاده برنهد و ببندد و عضو شکسته را پس از آنکه بسته باشد چندانکه ممکن است
بسته و ساکن باید داشت لیکن چون آماسی و المی و جراحتی بود بوقت حاجت باز می باید کشاد و اگر آماس و الم
و جراحت باشد زود زود می باید کشاد و لیکن گاه گاه حرکتی باید کرد چندانک احتمال بود تا طبیعت آن عضو کسلان و پژمرده نشود
و هرگاه که استخوان شکسته یا از جای بیرون آمده را بخواهد کشید یا بخواهد بست جهد باید کرد تا دردی صعب تولد نکند و بباید دانست
که بسیار باشد که آن عضو را سخت ببندند و بند آن دیر گشایند و اگر نیک گوشت باز ندارند آن عضو بهر دو پوسیده شود و بدان جای
رسد که آنرا از تن جدا باید کرد و چون معلوم شد که از استخوانهای شکسته جز استخوان اطفال باز نروید باید که معلوم گردد
که مقصود از بستن جز آن نیست که لحامی بر حوالی آن موضع بروید همچون رشیدی پس از هر چه خون را لطیف و ماده رشید را
تحلیل کند چون حرکتهای قوی و جماع و خشم و هوای گرم و مانند آن پرهیز باید کرد و ماوی جای خویش باید خنک باید داشت
و ضمادهای قابض و مبردی که دروی حرارت بود برنهادن چون دارو که در علاج فتق یاد کرده آمده است خاصه که دروی ابهل
و کوز سرو و کثیرا باشد و هرگاه که بسته شدن استخوان از مدتی که آنرا باید بگذرد و محکم نشود بباید دانست که آنجا ماده ایست
که ازان رشید تولد نکند پس همچنانک ریشهائی که دیر درست شود بخارند و بخراشند تا آن ماده بداروی بپالایند این موضع را
نیز برفق بباید خارید و بناخن و کف دست بروی بباید مالید تا گرم شود و ماده بدو و خون ضعیف تا بکار تحلیل پذیرد و خونی
قوی بانجا رود و رشید بسته گردد و بسیار باشد که رنگ استخوان بگردد و پوستها برمی خیزد و بدان سبب حاجت افتد
که بند را نگشایند و هرگاه که [illegible] آنرا تخته شاید بست لیکن بی رفادها باید بست و اگر با شکسته شدن استخوان
جراحتی افتد در راست کردن و بستن آن تاخیر شاید کرد تا آن وقت که جراحت درست شود از بهر آنک آن موضع
صلب گردد راست نتوان کرد و نتوان بست مگر بکشیدنی صعب که ازان کشیدن دردی عظیم تولد کند و با این همه هرگاه که
دردی عظیم و خطری بزرگ خواهد بود در راست ناکردن و نابستن و ناکشیدن یا افزودن دردی از راست کردن بود.

از بهر آنک کوری یک عضو بهتر از خطر هلاک بود پس صواب آن بود که در حال شکستگی و اعراض آن نگاه کنند و آنرا که بباید
و آن قدر که بتوانند کشید بکشند و آنچه راست توان کردن راست کنند و مبالغت نکنند و اگر بعضی راست باشد بماند همچنان بگذارند
تا هیچ خطر بزرگ نباشد و اگر شکسته را است کرده باشند و بسته پس دردی عظیم تولد کند بباید گشاد و اگر حاجت آید استخوان راست
کرده را از جسم جدا باید کرد و بی نظام بباید گذاشت تا بیمار از آن درد خلاص یابد و خطری تولد نکند و بقراط می گوید هر گاه استخوان
بسته باشند بباید فرمود تا خربق مزد و غرض او ازین آنست که مادتها را بسوی اندرون کشند و جالینوس ازین خربق دادن
بد دلی می نماید و بعوض خربق غاریقون میفرماید داد یا سکنگبین که در وقت خربق بود و میگوید بروزگار بقراط چنان بود که خربق می
شایست داد و ابو علی سینا رحمة الله می گوید که این فرق که جالینوس میان بقراط و روزگار خویش کرده است اندرین
باب عجبست و شکستگی که از درازا بود سخت تر باید بست چنانکه شکاف استخوان فراز هم فشارده شود و آنچه از پهنا شکسته شود
تا سر استخوانها برابر یکدیگر راست نشود بهم باز نشاید و بباید دانست که اگر سر استخوانها شکسته شاخ شاخ شده باشد و همچون پراگنده شده
و آنرا بتازی شظایا گویند تا آن شظایا راست و بهندام نکنند رسته نگردد و محکم نشود و تا عضو را بقوت تمام بکر بابها در نسنها نکشند شظایا
برابر یکدیگر نشود و هر یک بجای خویش بهندام باز نشیند و هر گاه که عضو را چندانک و چنانکه باید کشیده باشند موضع شظایا بدست
بباید مالید و درست باید کرد پس عضو را از کشیدن باهستگی رها باید کرد پس ببستن چنانکه عضو را بر آن هندام نگاه دارند و نگذارد
که شظایا دیگر باره از هندام بشود لیکن بدان سختی نشاید بست که دردی عظیم افزاید و اگر پارهٔ استخوان از اصل جدا شده باشد
و عضله را می خلد و درد زیادت می شود آن موضع را باید شکافت و آنچه بیرون تواند گرفت بیرون گرفتن و آنچه باید برید
بریدن و اگر جراحت را بشکافتن بزرگ می باید کرد عصبها را و رگها را نگاه باید داشت و اگر آفتی تولد خواهد کرد مهمل فرو باید گذاشت
و اگر استخوان متفتت شده باشد یعنی ریزه ریزه شده باشد ریزها را بیرون باید کشید و اگر ریزها بسیار باشد و الله اگر ریزها بسیار باشد
و همچون آواز خشخاش آوازی می دهد لیکن از هندام بیرون افتاده باشد امیدوارتر بود که بر حوالی آن رشید بسته شود و آنرا محکم فرو گیرد
باب سیوم اندر بریدن شظایا چنان باشد که نمدی نرم را سوراخی کنند باندازهٔ شظیه و بر آن موضع نهند و شظیه را بر آن سوراخ
بیرون آرند پس پوستی هم بر آن شکل در زیر نمد نهند و شظیه را بر این پوست بیرون آرند و دست بر نهند و فرو فشارند بر فق
چنانکه منشار بر اصل شظیه کشند و او را از اصل بر دارد و منشار این کار منشاری بود باریک و تیز لطیف تر از منشار شانه
گران و بعضی مجبران استخوانی را که بخواهد برید هر باره سوراخ کند چنانکه سوراخهای پهلوی یکدیگر افتد و این از خطر خالی نباشد
از بهر آنک ممکن بود که سر بره بگذرد بجایگاهی درست یا بعضوی شریف رسد ... ن بود که صفحهٔ نرم در زیر استخوان نهند
تا سر بره از استخوان بیرون نشود و این نیز از رنج و خطر خالی نباشد باب چهارم اندر آنکه استخوانهای شکسته را
چگونه باید بست و اندر صنعت رفادی و عصبهای و جبیرها جایگاه شکستگی را سخت تر از آن باید بست که حوالی آن را
و چنان باید بست که حوالی آنرا لختی بند بر جای درست افتد تا شکسته را نیک فرو گیرد و اندر سختی بند افراط نشاید کرد

و بند حوالی آن

و بند حوالی آن نرم تر باید تا غذا را باز ندارد و رفادها و عصابهای نرم و پاکیزه باید و پهنای هر عصابه که بر نجد در خورد هر عضوی باید
عصابهٔ سینه و پهلو مثلا پهن تر باید و عصابهٔ ساعد و ساق تنگ تر و کمترین سه انگشت پهنای آن باید و عصابهٔ انگشتان
تنگ تر باید و غرض از رفاده دو کار است یکی آنک تا جایگاه بند هموار شود و بند راست آید و عضو را نیک نگاه دارد تا کوز نشود دوم آنکه
تا تخته که بر جایگاه شکستگی نهند بر رفادها نهاده شود تا ملاقات آن و پوست بتوسط رفاده باشد و اگر ترسند که آماس گیرد بقراط
میفرماید قیروطی از زیت انفاق و موم صافی طلا باید کرد و باشد که رفادها به اگر بآب سرد باید کرد و باشد که بسرکه ممزوج
تر باید کرد و رفادها از کتان باید ساخت تا آماس باز دارد و روغن بابونه و شراب قابض آماس را تحلیل کند و عضو را قوت دهند
و زیت انفاق که در وی قوت مصطکی و اشق بود تحلیل کننده و قوت دهنده و بیشترین شکستها که مخالف دنا هموار افتد
از قرحه خالی نباشد و آنجا که قرحه باشد قیروطی پیرامن آن نباید بود و رفاده بشراب قابض تر باید کرد و بر نهادن و دارو با که
اندر علاج شکستگی بکار آید اندر بابی جداگانه یاد کرده آید و شکستگی بزرگ بسه عصابه باید بست نخست رفاده بر باید نهاد پس تخته
بر نهادن و تخته از چوبی نرم باید چون چوب انار و بید و برج و آنچه بدان ماند و هموار باید لیکن آن جایگاه که بر شکستگی نهند
اگر اندکی غلیظ تر بود شاید و تخته را از چهار جانب بر باید نهاد تا شکستگی را نگاه دارد و عصابه سه عدد باید تا یکی رفادها را فرو گیرد
و دوم تخته را نگاه دارد و فضول از جایگاه شکستگی باز دارد و سیوم از بهر این دو معنی و از بهر تمامت این غرضها و بند عصابه
نخستین از فرو سو با بالا باید پیچید و بند عصابهٔ دوم از بالا فرو سوی باید پیچید و عصابهٔ سیوم از بالا فرو باید پیچید تا همه بندها و رفادها را
نگاه دارد و تخته پیش از پنج روز بر نباید نهاد مگر آنجا که ترسند که عضو کوز شود و آفتی بزرگ تولد کند و هر چند که عضو شکسته
بزرگتر بود تخته دیر بر باید بستن لیکن رفاده بیشتر باید و گوش داشتن که عضو جنبان و آویخته نباشد و اگر ترسند که آفتی افتد زود
تخته بر باید بست اگر نترسد نخستین رفاده **باب پنجم اندر آنکه استخوانها بسته را کی باید گشاد** اما گشادن بند را بقراط می گوید
روزی می باید گشاد روزی نه تا بیمار ضجر نشود و خارش رنجه ندارد و هر مایه که بگشایند هم بر آن نهاد که بوده باشد باز باید بست
و شکل بند و نهاد رفادها و تختها نگاه باید داشت تا آنچه بسته میگردد تباه نشود و از شکل خویش نگردد و پیچیده نشود و درد نخیزد
و چون هفت روز بگذرد هر چهار روزی بباید گشاد تا هر سه روزی از بهر آنک از پس هفته از آماس و خارش ایمن شوند
و بند نیز اندک سست بر می کنند غذا بر آن موضع میرسد و اندر برداشتن تخته شتاب نباید کرد اگر چه گمان افتد
که بسته شد از بهر آنکه ممکن بود که بشد محکم نشده باشد و عضو کوز گردد و بسیار باشد که ده روز بایست روز بسته دارند و نگشایند
و هیچ مضرت نباشد لیکن صواب آن بود که از جهت احتیاط هر چند روزی بگشایند و نگاه کنند تا اگر لون پوست
و حال گوشت متغیر شده باشد بتدارک آن مشغول شوند **باب ششم اندر آنکه عضوی را که استخوان شکسته شود و هم**
جراحت رسیده چگونه باید بست هر گاه که استخوان عضوی شکسته شود و با شکستگی جراحت رسد رفادها و تخته از جای جراحت
دور باید داشت و این چنان باشد که جایگاه جراحت برهنه بگذارد و بر حوالی آن رفادها و تختها بر نهند و به بند بر شکلی که

موافق‌تر باشد و جراحت را مرهم سیم نهند و رفادها به شراب قابض سیاه ترکنند و بعضی مجبران رفادها بر حوالی جراحت نهند
و تخته را . چنانک مرهم بدان فرو شود و ریم و پلیدی از وی بیرون آید و عصابه بر روی تخته پیچند تا مگس و هوا و سرما
و گرما بجراحت نرسد و باشد که بدان حاجت آید که رفاده را به سرکه و گلاب ترکنند و سرد کنند و بر حوالی جراحت نهند تا آماس
بازدارد و قیروطی از حوالی جراحت دور باید داشت خاصه اندر تابستان تا بیم عفونت نباشد **باب هفتم اندر تدبیر استخوانها**
که کوژ بسته باشند و بدان کوژی بسته بود و حاجت آید بدانک دیگر باره باز شکنند هرگاه که استخوان شکسته کوژ بسته باشند
و حاجت آید بدانک دیگر باره بشکنند و راست به بندند نخست از حال رشید بباید دانست که سخت صلب است گرنه
اگر سخت صلب بود نخست آنرا نرم باید کرد بداروها که آماسهای صلب را و صغیروس را بدان نرم کنند چون پوست دنبه
و خرما و دنبه و دُردی روغن و مانند آن و دنبه گداخته با مغز فستق و بادام و مغز پنبه دانه سود دارد و رشید را نرم کند و در آبزن
نشستن و آب فاتر بسیار بر عضو ریختن سود دارد چون این تدبیرها کرده باشند بباید آزمود اگر نرم شود گوشت را مشرح کنند
و رشید را بجنبانند پس استخوان را بشکنند و راست کنند و باز به بندند و جراحت را نیز مراعات کنند چنانک اندر باب گذشته
یاد کرده آمده است و بسیار باشد که رشید بدین تدبیرها نرم نشود و آن کوژی را بدست راست و بهندام توان کرد و باز
بستن تا دیگر باره بشکستن حاجت نیاید **باب هشتم اندر طلیها و داروها که اندر مجبری بکار آید داروها که اندر مجبری بکار آید**
بعضی آنست که اندر آماس و خارش بکار دارند و بعضی عضو را قوت دهد و رشید را سخت کند و بعضی بندگاه که صلب گشته باشد
نرم کند و بعضی رشید را معتدل کند و بعضی استرخاء مفاصل را سخت گرداند اما آنچه آماس و خارش بازدارد قیروطی آس
و شراب قابض نطول کردن و رفاده کتان به سرکه و گلاب گرآب سرد ترکرده یا همچنان خشک و بهوای خنک کرده
و روغن بابونه بشراب قابض آمیخته چنانک اندر باب چهارم ازین جزو یاد کرده آمده است و آب نیم گرم نطول کردن خارش را
ببرد و بباید دانست که آب گرم هر کجا جراحت یا استخوان متفتت بود بکار نباید داشت از بهر آنک گوشتی که حوالی استخوان
متفتت بود باندک مایه سببی متعفن شود و داروها که شکستها را سخت کند و عضو را قوت دهد ازین نوع باید که اکنون یاد کرده آمد
صفت داروی آزموده ماش مقشر و مغاث از هر یک ده درم مر و صبر و خطمی سپید و اقاقیا از هر یک پنج درم گل ارمنی
بیست درم همه را بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و طلی کنند آماس جراحت بازدارد و بند را سخت کند **صفت** داروی دیگر
بگیرند برگ سرو و برگ مورد و برگ بید بکوبند و بیفشارند پس بگیرند [illegible] و کا[illegible] و صندل سرخ و گل ارمنی و لادن
و نوفل و خطمی و ماش و اقاقیا و اکلیل الملک و مرزنگوش و اگر بچیزی گرم‌تر حاجت آید سرو و راسن زیاده کنند
صفت داروی دیگر ماش مقشر و مغاث و گل ارمنی از هر یک ده درم اقاقیا و صبر از هر یک سه درم آب مورد
تر بسرشند و طلی کنند اگر بروغن حاجت آید روغن مورد کنند و طبیخ برگ مورد و طبیخ مورد آنرا که بتازی حب الآس
گویند بجای آب مورد بود و ماش و زعفران و مر بشراب قابض بسرشند ضمادی نیک است رشید را اصلاح کند **صفت**

داروی دیگر

داروی دیگر بندگاه را دشید صلب را نرم کند خرما و دنبه و اندکی روغن شیره بهم بسرشند وضماد کنند **صفت** داروی دیگر
تخم بید پاک کرده بکوبند و با نیم وزن آن روغن گاو و چهار یک وزن از انگبین بسرشند وضماد کنند و اگر بجبری گرم بحاجت آید
سکنجبین و جاوشیر و جندبیدستر اندر ضمادها زیادت میکنند **صفت** داروی دیگر دردی روغن کتان و دردی روغن زیت
و دردی روغن کنجد در حلبه و شیر پخته و روغن دنبه همه را بسرشند و طلی کنند **صفت** داروی دیگر بیخ خطمی و بیخ قثاء الحمار و مقل
و اشق و جاوشیر بسرکه حل کنند و همه را بهم بسرشند و طلی کنند **صفت** داروی دیگر لعاب حلبه و لعاب کتان و لعاب قثاء الحمار
و انیسون و لادن و زوفای تر و پیه بط و مقل و بیرزد و مغز گوساله و روغن سوسن بهم بسرشند و طلی کنند **صفت** داروی دیگر زیت
کهن دو رطل روغن سوسن نیم رطل میعه تر چهار یک رطل موم زرد نیم رطل علک البطم دو وقیه فرفیون دو وقیه مغز استخوان گاو چهار وقیه
بسرشند وضماد کنند و جندبیدستر و قسط و سرگین کبوتر و خردل غددها را که بر مفاصل پدید آید بگدازد **صفت** داروی دیگر که استرخاء
مفاصل را سود دارد ابهل و کوز سرو و مرو زعفران و راسن و دارچینی و اقاقیا و اندر طبیخ وج سرشته ضماد کنند و داروها که دشید را
و مفاصل را سخت کند هم اندرین باب نافع است **صفت** ضمادی که بر معده نهند و المی را که بمعده رسیده باشد سود دارد بگیرند
سیب پخته و پاک کرده پنجاه درم گل سرخ ده درم اقاقیا و مصطکی و برگ مورد و سنبل از هر یک بیست درم زعفران و کوز سرو
از هر یک یکدرم همه را بکوبند و به آب لسان الحمل بسرشند و بر نهند و شربت سکنجبین سفرجلی دهند یا سکنجبین ساده یا بسبهد و کهربا
صفت ضمادی دیگر که بر جگر گرم نهند و المی را که بجگر رسیده باشد سود دارد بگیرند صندل سرخ و صندل سپید و گلسرخ و بنفشه
خشک از هر یک پنجدرم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم همه را بگلاب و روغن گل بسرشند وضماد کنند و شربت سکنجبین
ساده دهند یا سفوف ریوند **صفت** آن بگیرند ریوند چینی ده درم روناس ده درم لک مغسول پنجدرم طباشیر پنجدرم شربت
یکدینار با سکنجبین و عصارهٔ گل آمیخته و اگر حرارتی نباشد ضماد ازین گونه سازند بگیرند گل سرخ پنجدرم سنبل و مصطکی و دارچینی از
هر یک دو درم برگ مورد سه درم لاذن دو درم لاذن را بروغن خیری حل کنند و داروها را بدان بسرشند و شربت مثرودیطوس
دهند گر ریوند یا زنجبیل **صفت** ضمادی دیگر که جگر را و دیگر اندامها را سود دارد بگیرند مغاث و برگ مورد و گل ارمنی برابر اسارون
همه را بکوبند و بیزند و بیامیزند و به آب ضماد کنند نافع بود

باب نهم از جزو دوم اندر منفعت روغن و آب گرم [illegible]

که روغن و آب نیم گرم بیش از آنکه شکستگی را ببندند سود دارد از بهر آنک عضو را و عصبها را نرم کند تا از کشیدن آن الم کمتر رسد
و از پس آنکه استخوان بسته شده باشد هم سود دارد و صلابت عضو را و بندگاه را نرم و فضله را که آنجا بود تحلیل کند و خشکی رگها را
و عصبها را که از بستن تولد کرده باشد زایل کند لیکن اندر روزگار بستگی زیان دارد و نگذارد که مادهٔ دشید صلب گردد اگر ضماد
خشک شده باشد و درد خاسته و خواهد که بگشاید اندکی روغن طلی کردن روا بود تا درد زایل کند خاصه کودکان را و کسانی را
که مزاج ایشان تر بود و اگر درد خاسته نباشد بهیچ حال روغن طلی کردن نشاید و بعضی مجبران هر گاه که بند را بگشایند آب نیم گرم
نطول کنند تا مادهٔ دشید آنجا بیشتر آید لیکن آن آب سخت فاتر باید چنانک بیمار اعتدال آن می شناسد و آن مقدار باید که

فزونی وتری اندر پوست ورگها پدید آید نباید تا تحلیل نکند **باب سیم اندر شکستگی اندامها از سر تا پای** شکستگی سر را بتازی
الشج گویند اما اگر پوست برود آنرا القاشره گویند واگر پوست را بشکافد آنرا الباضعه گویند واگر پوست وگوشت هردو ببرد آنرا
المتلاحمه گویند واگر بشکند وخون روان شود آنرا الدامیه گویند واگر جراحت را از پوست بگذرد وبران پوست نرسد که بر استخوان
پوشیده است آنرا السمحاق گویند والملطات نیز گویند واگر استخوان برهنه کند آنرا الموضحه گویند واگر استخوان بشکند آنرا
الهاشمه گویند واگر چنان شکند که پاره از شکسته بیرون باید کرد آنرا المنقله گویند واگر میان جراحت شکستگی ومیان دماغ
آن پوست ماند که بر دماغ پوشیده است آنرا المامومه گویند والامه نیز گویند واگر جراحت بدماغ رسد آنرا الدامغه گویند واگر
استخوان بشکند وبشکافد آنرا المفرشه گویند دامیه وقاشره وباضعه ومتلاحمه وموضحه آنست که اندر علاج جراحتها
وریشها یاد کرده آمده است وآنچه اندرین موضع یاد کرده علاج هاشمه ومنقله وآمه است وبباید دانست که بسیار بود که
استخوان سر شکسته شود وپوست شکافته نشود لیکن آماس کند ومعالج بعلاج آماس مشغول گردد وشکستگی را علاج نکند
وبود که آماس زایل شود وپس ازان استخوان تباه گردد وازتباهی آن تباهی کرم ورعشه واختلاط عقل ودیگر آفتهای
دماغی پدید آید وبود که هنوز آماس زایل نشده تباهی استخوان وآفتهای دیگر پدید آید وحاجت افتد بدانکه پوست را
بشکافند وبسیار باشد که پوست سر یکجا بشکافد واستخوان اندر زیر پوست چند جای شکسته بود ومعالج آن یک شکستگی را
علاج کند وچنان داند که شکستگی همانست وازپس مدتی آفتها که یاد کرده آمده است پدید آید پس بر معالج واجب است
که تامل کند وشکاف پوست وکوفتگی گوشت سر وناهموار شدن آن بنگرد وسبب شکستگی بازجوید تا معلوم گردد که جراحت
از چه رسیده است وچه زخم آمدست تا قوت وضعف آن زخم پدید آید وبداند که ازان زخم شکستگی فزون ازان تواند بود که آفتها
که ازپس زخم افتد نشانه است وسدر وباطل شدن آواز ورعشه واختلاط عقل وهرگاه که گمان افتد که استخوان اندر زیر پوست شکسته است
پوست را بشکل طی بباید شکافت واستخوان را برهنه کردن واگر از شکافتن پوست خون بسیار رود وجراحت را بخرقهای درشت
وپاکیزه بباید کند یا خرقها را بسرکه ممزوج باب گلاب ترکنند وبفشارند تا آب ازوی جدا شود وبدان خون ساکن کنند
ورفادها را بشراب وروغن زیت ترکنند وبرنهند وببندند تا دیگر روز واگر دیگر روز دیگر آفتی ظاهر نشود استخوان را علاج کنند
واگر آفتی پدید آمده باشد از علاج آن دور باشد وبباید دانست که کمترین شکستن استخوان آنست که اندر روی تراکی پدید آید که دیگر
روی استخوان درست مانده بود وتراک بدو نارسیده وبتازی آنرا صدع می گویند واین صدع باشد که پوشیده بود چنانک
نتوان دید وهمچون موی باشد وعلاج صواب آنست که آنرا بتراشند تا ازان هیچ نماند واگر قطره مداد یا غیر آن بروی
چکانند تا صدع ظاهر شود صواب باشد والتها که استخوان را بدان تراشند بعضی پهن تر باید وبعضی باریکتر ونخست آنچه پهن است
بکار دارند تا بتدریج بباریک تر بازآرند تا اثر صدع هیچ نماند پس دارو برنهند وببندند اگر صدع دور فرو رفته باشد اندر تراشیدن
افراط نکنند ودست بازگیرند وحال غشا که زاندرون قحف دماغ است تامل کند اگر بروضع خویش مانده باشد آماس ودرد وتب

و غشی و اختلاط عقل کمتر بود و اگر از وضع خویش گردیده بود این آفتها بیشتر بود داروها که بکار دارند ایرسا است و آرد کرسنه
دقاق کندر و زراوند و پوست بیخ جاوشیر و مر و انزروت و دم الاخوین آنچه حاضر بود ازین داروها بر جراحت ذرور کنند
پس از آنکه لبهای جراحت فراهم گرفته باشند و دوخته و اگر جراحت چنان بود که باستخوان رسیده باشد روغن گل نیم گرم کرده
بر چکانند پس لبهای جراحت فراز هم آرند و بدوزند و ذرور بر پراکنند و خرقهٔ کتان بسپیدهٔ خایه تر کنند و برزبر ذرور نهند و رفادة
بشراب انگوری قابض و روغن زیت تر کنند و بر بالای آن نهند و ببندند و بر همه انواع جراحتهای سر خاصه اگر شکستگی استخوان
و تراشیدن و پاره بیرون کردن و مانند آن باشد از سرما و هوای خنک نگاه دارند اگر چه تابستان بود و بیمار را آسوده دارند و
بجوها بانند و اگر چه رگ باید زد بزنند و اندر همه تراکی و شکستگی قصد آن نکنند که همه استخوانرا تبرا شند یا بیرون کنند از بهر آنکه بهر جای
این عمل نتوان کرد یا اینک بسیار کسانرا استخوان از سر بیرون کرده اند و گوشت بر جراحت ایشان رسته است و درست شده
و سلامت یافته اما شکستگی که هاشمه و منقله و مانند آن بود و بباید دانست و حال استخوان سر بر خلاف دیگر استخوانهاست
و بروی دشبد قوی نروید چنانک بر استخوانهای دیگر پس از بهر این کار و از بهر آنک تا ریم در اندرون نیفتد استخوان شکسته بیرون
باید کرد و بباید دانست و بجای باز نباید برد و یک خاصیت دیگر است و آن آنست که استخوانهاء دیگر را چون ببندند ماده
از وی باز گردد و استخوان سر بر خلاف اینست بدین سبب ناچار استخوان شکسته از سر بیرون باید کرد تا صدید از وی بیرون آید
چنانک باید و اگر استخوانهاء دیگر را که بسته باشند صدیدی در اندرون استخوان پدید آید بباید دانست که آن صدید از نفس آن جایگاه
تولد می کند و بمغز اندر می شود آن استخوانرا برهنه باید کرد و آن صدید پاک کردن و نباید گذاشت که جراحت بسته شود مگر که از تولد
صدید ایمن شوند پس تدبیر رویانیدن جراحت کنند و اگر نه از تولد صدید بترسندی و از آنکه در اندرون شودی استخوانرا نبایستی بریدن
و بیرون نبایستی کردن پس اگر ضرورت شود از جایگاهی موافق باید برید و آن جایگاهی بود که برابر صدید بود و با این همه باید که
از عصب دور بود چون استخوان باقوخ نگاه باید داشت تا هوای سرد بغشاء دماغ نرسد و روغنی که نه سرد بود و نه گرم بروی میچکانند
و اگر سیاهی بر غشا پدید باشد که بر ظاهر او بود و زیان ندارد و باشد که رنگ دارو بود آنرا بانگبین بابسه همسنگ او روغن گل آمیخته
پاک کنند و اگر سیاهی بر گوهر استخوان بود یا بر گوهر حجاب از علاج آن دور باید بود و بباید دانست که حرارت غریزی فرو میرد
و آنجا که استخوان بیرون باید کرد هر چند زودتر بیرون کنند بهتر بود و از آفتها دورتر و اندر تابستان فزون از هفت روز مدافعت نباید کرد
و اندر زمستان ده روز و این مدافعت آنجا نتوان کرد که غشاء دماغ که آنرا بتازی ام الدماغ گویند در تنگی و فشاردگی نباشد بل
و گرنه استخوان شکسته او را نمی خلد و اندر همه احوال و آنجا که تنگی و خلیدن بود با ماس و تشنج و سکته ادا کند لیکن ممکن بود که آن در حال
بیرون باید کرد تا در حال تشنج و سکته زایل شود و بریدن و بیرون کردن استخوان چنان باید که نخست موی بسترند و پوست سر
بدو جای بشکافند صلیب وار و ازین دو شکاف که یکی بر زخم شکستگی بود تمام بشکافند و استخوانرا برهنه کنند و شکستگی بیرون کنند
و این چنان باشد که بیمار را بنشانند یا بر شکلی بخوابانند که آنجا که استخوان برید دباره پنبه در گوش آواز کنند تا آواز بریدن نشنود

وبندها که بر جراحت بسته باشند بگشایند وزکوها بردارند واستخوانها را بمالند و پاک کنند وآنرا باهستگی بدست ارهٔ باریک ببرند
چنانک آسیب بغشاء دماغ نرسد واگر استخوان قوی بود وآنرا نخست بمثقبها بسفتند ومثقب چنان باید که تیغ او باندازهٔ ستبری
استخوان بود چون از سر بگذرد بمری باشد که او را باز دارد تا بغشاء دماغ فرو نشود ومیان هر سوراخی که مثقب کرده شود تا
بسوراخی دیگر چندان بود که سر میلی بر نهند هرگاه که برین گونه سوراخها کرده باشند آنچه میان هر سوراخی بود بدست ارهٔ باریک و تیز
ببرند تا استخوان شکسته جدا شود پس آنرا بمنقاش یا بکلبتین بردارند باهستگی و بیکبار بر ندارند تا ناگاه غشا برهنه نشود پس درشتی
کنارها آنرا بآلتی لطیف نرم کنند و درین حال که درشتی کنارها نرم همی کنند چیزی در زیر استخوان نهند تا غشا را و دماغ را نگاه
دارند واستخوانهای کوچک وشاخهای باریک که بماند آنرا باهستگی و مدارا برچینند پس مرهم و دارو کردن گیرند نخست خرقهٔ
کتان تنک و پاکیزه باندازهٔ جراحت بروغن گل چرب کنند و بر آن موضع نهند وخرقهٔ دیگر دو تو یا سه تو بشراب و روغن گل
ترکنند و بر بالای آن نهند چنانک گرانی بدماغ در نرسد پس بعصابهٔ پهن ببندند چنانک آن خرقها را بر جراحت نگاه دارد
پس اگر تب آمده باشد علاج تب کنند و خرقها را هر وقتی بروغن گل چرب میکنند و روز سیوم بگشایند و ذروری از داروها
سر بر غشا پراکنند پس داروها که اندر علاج ریشها یاد کرده آمده است بکار دارند بولس می گوید بسیار دیدم که از پس علاج کردن
ریشها یاد کرده آمده است تا باهن آماسی گرم اندر غشاء دماغ یا اندر دماغ پدید آید و آماس یا از آن افتد که استخوان بر درشتی
باشد یا از رنج بریدن از استخوان و از حرکتها که اندر آن باید کرد یا از آنک پارهٔ استخوان غشا را می خلد یا از گرانی خرقها
و رفاده یا از هوای خنک یا از بسیاری طعام و شراب اما اگر ازین سببها بود که یاد کرده آمد نخست سبب را آنچه ممکن گردد
باز باید داشت تا علاج آسان بود و اگر سببی پوشیده تر بود فصد باید کرد اگر مانعی نباشد و تدبیر لطیف فرمودن و نطولی از طبیخ
خطمی و حلبه و بابونه و تخم کتان بر سر کردن بکار داشتن و ضمادی ساختن جو و روغن کتان و یا روغن بابونه و آب گرم
بر حوالی جراحت نهادن و پیه مرغ گداخته اندر سر کردن و مهرهای پشت می مالیدن و روغن بنفشه اندر گوشها
چکانیدن و او را در آب گرم نشاندن و اگر بداروی مسهل حاجت آید و مانعی نباشد داروی مسهل باید داد
بینی دو بخش است بخش بر سوین استخوان است و بخش فرو سوین غضروف است و غضروف را شکستگی نباشد لیکن کوفته شود
و فرو نشیند و بینی بدان سبب پهن شود و هرگاه که استخوان بینی شکسته شود و اگر زود علاج نکنند دو آفت پدید آید یکی آنکه
مرد را خشم شود یعنی حس بوی باطل شود و بتازی که آنرا بوی دگند نشود اخشم گویند دوم آنک بینی کوژ شود و بر آن شکل بماند
پس چنان باید که روز اول علاج کنند دیر تر افتد پس از ده روز باید که راست کرده شود چه از پس ده روز بهتر شدن
دشوار بود دستن و راست کردن وی چنان باشد که میلی املس بهندام در بینی کنند برفق چنانکه بجایگاه شکستگی رسد
و آن استخوان شکسته را بر دارند و راست کنند و دست بر ظاهر بینی بمالند برفق تا راست شود پس میل بیرون آرند
و پلیته سازند بهندام چنانکه بشکل بینی راست دارد و به بینی اندر نهند و در اندرون پلیته نایژهٔ از پر مرغ اندر نهند تا نفس بدان بیرون آید

پلیته‌ها

وبلیته بمعاث واقاقیا آلوده کنند و لختی بر کاغذ طلی کنند و از بیرون بر نهند و بینی ببندند باید کرد از بهر آنکه بینی پهن شود و تا بینی
درست نشود بلیته بیرون نباید کرد و هرگاه که غضروف کوفته شود آنرا بانگشت راست توان کرد و سبابه که حفظ اندر بینی کند
و راست کند و بلیته اندر نهند تا آنرا راست بدارد و اگر آماسی پدید آید مرهم دیاخیلون بر باید نهاد تا آماس را تحلیل کند یا از
[illegible] زیت و سرکه و نان سمید و سیاف کندر ضمادی کنند و بر نهند و اگر غضروف یکسوی شده باشد و راست نمیشود خرقه بگیرند
سخت از کتان گران کرباس دو تو در پهنای یک انگشت و اگر بجای خرقه دوالی بود روا باشد یکسر این خرقه بسریشم یا بغیر آن
چیزی مغری آلوده کنند و بر یک پهلوی بینی نهند از آنجانب که می باید که بینی بدان جانب باز آید چون سریشم سخت شود
[illegible] بکشند چنانکه بینی راست شود و دیگر سر خرقه سوی پس آرند و آنرا به عصابه ببندند و بینی را بلیته اندر نهند

شکستگی منه و دندان خانه که بتازی اللحی گویند

شکستگی منه بیشتر سوی اندرون بود اگر منه چپ شکسته بود مجبر انگشت سبابه و انگشت
وسطی از دست راست اندر دهان وی کند و آنرا بیرون آورد و دست دیگر بیرون بر آن موضع نهاده دارند تا آنرا راست کند
و راستی آنرا از راست شدن زده دندانها معلوم گردد و اگر منه راست شکسته بود مجبر آن انگشتها از دست چپ اندر کنند
و اگر شکستگی از جسم جدا بود آن پاره که سوی پس باشد آنرا باید کشید و آن چنان باشد که مجبر یکی را بفرماید تا سر منه را بکشد
و مجبر بدست راست کند و بهم باز نهد چنانک زده دندانهای راست شود و اگر با شکستگی جراحتی و شظیه بود شظیه بیرون باید کرد
و اگر حاجت آید که جراحت را فراخ تر کند تا شظیه بیرون آید بباید کرد پس دارو و رفاده بر باید نهاد و بستن آنچنان باید که عصابه
بگیرند و میانگاه عصابه بر قفای او نهند و بهر دو گوش او بر آرند تا بگوشهٔ منه بر گذرانند و بمیان سر بر آرند و بچپ و راست فرود آرند
تا بنقرهٔ قفا پس بر زیر منه اندر آرند و بهر دو رخسار بر آرند تا بمیان سر باز بچپ و راست بگذرانند و فرود آرند تا بنقره قفا و باز همچنان بزیر منه
اندر آرند و بهر دو رخسار بر آرند تا بمیان سر و بند کنند پس عصابه بر پیشانی نهند و پس سر باز آرند و به بندند تا همه بندها را نگاه دارند
و اگر حاجت آید بر جایگاه شکستگی تختهٔ کوچک لطیف بر نهند و بیمار را از سخن گفتن و از حرکت باز دارند و طعام او آشامیدنی
فرمایند و اگر آماسی گرم پدید آید ضمادها و نطولهای مسکن و محلل بکار دارند و اندر بیشتر حالها در مدت سه هفته بسته شود از بهر آنکه
استخوان منه نرم است و درو مغز است

شکستگی چنبر گردن که بتازی آنرا ترقوه گویند

هرگاه که ترقوه شکسته شود
استخوان بازو از سر دوش فرود آید اگر شکستگی نزدیک استخوان سینه باشد کمتر فرود آید و بستن وی چنان باشد که بیمار را
بر کرسی نشانند و مجبر کسی را بفرماید تا بازوی او بگیرد و آنرا ببالا بر می دارد و یا برداشتن آن سوی بالا و سوی بیرون میکشد
و دیگری را بفرماید تا گردن بیمار و دیگر دوش او بگیرد و نگاه می دارد و مجبر بانگشتان جایگاه شکستگی راست می کند اگر بدین
تدبیر راست نشود و بیشتر می باید کشید و خرقها بسیار بگیرند و بر شکل گوی بدوزند و گره کنند بهندام و اندر بغل او نهند و سر استخوان
بازو و ببالا بر می دارند چنانکه استخوان مرفوع با استخوان پهلو رسانند تا بدین بازو و ترقوه بجای باز شود و اگر گوشهٔ ترقوه
چنان در اندرون شده باشد که بدین طریق بجا باز نتوان برد بیمار را بقفا باز بخوابانند و در میان کتفهای بالشی دو تو اندر نهند

واگر بالشی گرد کنند بجای بالش بهتر بود و هر دو سر دوش او را بزیر فرو فشارند تا استخوان ترقوه بدین طریق بیرون آید و بجای باز شود
و مجبر آنرا بدست بگیرد و راست کند و به بندد و اگر شظیه بر خاسته باشد و می خلد آن موضع را باید شکافت و شظیه بیرون کرد
و گوش باید داشت تا جراحتی از شکافتن بصفاق سینه نرسد و آن چنان باشد که آلتی در زیر استخوان شکسته دارند تا صفاق را
نگاه دارد و اگر ازین شکافتن آماسی گرم پدید آید رفاده را بروغن گل چرب باید کرد و اگر آماس نکند جراحت را باید دوخت
و مرهم بر نهادن و مدت بسته شدن از یکماه است یا کمتر **شکستگی کتف** از کتف بیشتری اطراف و پهلوهای آن شکند
و جایگاهی که پهن تر است کم شکند و شکستن آن بدرشتی و خلیدن و لمس بدانند و بسیار باشد که شکستگی شکافی بود و بتازی
شکاف را صدع گویند و آنرا هم بحس درستی نتوان دانست و بسیار باشد که شکستگی اندر نشیند و مغاکی بدان موضع پدید آید
و بتازی آنرا تقصع گویند و از شکستگی کتف بهر حال که باشد خللی اندر حرکات و افعال دست پدید آید اما تقصع را حاجت افتد
بدانکه محجمه بر نهند تا آنرا بر کشند و دارو بر نهند و به بندند و دیگر انواع شکستگی را جز بدارو شکستگی حاجت نیاید و اگر آماس کرده باشد
بدارو نارمسکن و محلل حاجت آید و آنرا که شیشه بر نهند احتیاط باید کرد تا ماده بسیار آنجا نیاید اندرین آن بود که نخست رگ زنند
و غذا اکمتر دهند و طبع را بنقیع الفواکه و فلوس خیارچنبر نرم کنند و اگر از استخوان شکسته شظیه بر خاسته بود چاره نباشد از آنکه
بشکافند و شظیه بیرون کنند **شکستگی استخوان سینه** شکستگی استخوان سینه از دو گونه بود یکی آنکه مهره بشکند و از جای
خویش بیرون جهد و در حال بیرون جستن آوازی کند آن آواز را بتازی فرقعه گویند بدین آواز بلمس نتوان دانست دوم آنکه
مهره زند در اندرون شود و سینه اندر نشیند و ضیق النفس و سرفه خشک پدید آید و باشد که بسرفه خون بر آید علاج آن همچون علاج
ترقوه باشد و اگر مهره بیرون آمده باشد دو تن را بفرمایند تا هر دو بازو و هر دو سر دوش او می کشند و مجبره مهره را که بیرون
آمده باشد بجای باز می برد و برفق راست میکند پس دارو و رفاده بر نهند و به بندند و اگر مهره زاندرون شده باشد محجمه آتش بر نهند
و بر کشند و آن گوهر بعضی همه استخوانست و آن هفت پهلوست که آنرا پهلوهای سینه گویند هر گاه که یکی ازین پهلوها را آسیبی رسد
ممکن است که هر جزوی از وی که آسیب بدو رسد شکسته شود و گوهر بعضی دیگر که خردتر از آنست لختی استخوانست و لختی غضروف
اگر آسیبی با استخوان رسد شکسته شود سرفه خشک و ضیق النفس و نفث و خلیدن و درد پدید آید و خلیدن آن و درد آن
پدید آید و خلیدن آن فرو تر خلیدن ذات الجنب بود و شکستگی آن بلمس توان دانست و بدست راست توان کرد
و اگر زندرون نشسته بود بدست راست نشود و بعضی طبیبان گفته اند او را طعام بسیار باید داد خاصه طعامها که از وی باد تولد کند
تا معده و امعا ممتلی گردد و شکم منتفخ شود بیرون نبُورد و این علاج بس موافق نیست از بهر آنکه امتلا آماس را
زیادت کند و ضجرت و بی آرامی آورد و بعضی گفته اند که محجمه بر باید نهاد تا آنرا بر کشد و بجای باز آرد و این بصواب نزدیکست
لیکن ایمن نشاید بود از بهر آنک محجمه ماده را جذب کند و اگر استعداد آن کند پس محجمه بر نهند باکی نباشد و این استعداد چنان بود
که نخست ماده را کم کنند بفصد و اسهال و تدبیری لطیف فرمایند پس محجمه بر نهند و اگر شظیه افتاده باشد و درد و خلیدن صعب شود

ان موضع را باید شکافت و استخوان برهنه کردن و شظیه را بیرون کردن و صفاق را نگاه داشتن تا جراحت بشکافتن بدو نرسد
چنانک اندر بابهای گذشته یاد کرده آمدست پس جراحت را باید دوخت و مرهم کردن و بعضی طبیبان گفته اند که
استخوان پهلوها را بستن چنان باید که پشم بروغن زیت گرم کرده تر کنند و بران موضع نهند و در میان پهلوها رفاده بر نهند
چنانک بند هموار آید **شکستگی مهرهٔ پشت** مهرهٔ پشت کمتر شکند لیکن کنارهای آن کوفته شود و غشاء نخاع را با خود گوهر نخاع
و عصب را اندر میان هر دو مهره فشارده شود و زود هلاک شود خاصه اگر این آفت مهرهٔ گردن را افتد از علاج او دور باید بود و اگر
علامتهای بد ظاهر نباشد آماسی که تولد کرده باشد علاج باید کرد و روغن با آب نیم گرم آمیخته نطول کردن و ضماد مسکن و محلل بر نهادن
و اگر خارها که بر پشت مهره است شکسته شود آنرا با انگشت بتوان دانست آن موضع را باید شکافت و شکسته بیرون کردن جراحت را
مرهم کردن و اگر از مهرها که فرود آن پهنه است چیزی شکسته شود یا مهرهٔ عصعص شکسته یا کوفته گردد مجبر انگشت بمقعد اندر کند و مهره را
بر دارد و دیگر دست بر ظاهر آن میمالد تا راست گردد و ضمادهای شکستگی بر مهره نهند و ببندند و اگر شظایا افتاده باشد باید شکافت و
شظیه را بیرون کردن و جراحت را مرهم کردن **در شکستن بازو** شکستن بازو را علاج کشیدنست تا استخوانها راست شود و بجای
باز شود و کشیدن او چنان باشد که مجبر یکی را بفرماید تا سر بازو که بدوش نزدیکتر است بگیرد و دیگر را بفرماید تا بمرفق بگیرد و هر دو را
بفرماید تا بکشد و خود استخوانها بدست راست می کند پس رفادها بهم بگیرد و داروی شکستگی بروی طلی کند و گرد بازو اندر آرد
پس تخته را بلفافه اندر پیچد و بر رفاده نهد و ببندد بستنی معتدل که نه دردی تولد کند و نه استخوان کوز دارد و نباید که دست او بجنبد
بود و حرکتی کند و اولیتر آن بود که عصابه در گردن افکند و ساعد بران عصابه نهند پس بسته باز بندند و در مدت هفت روز هر سه روزی
بگشایند و دارو تازه کنند و اگر استخوانی از جای بجنبد و بیش از سه روز بگشایند درست کنند و چون هفت روز بگذرد هر دو روزی
بگشایند و اگر دردی یا آماسی پدید آید زودتر بگشایند و تدبیر آن کنند و اگر در اول آماس کند تخته بر نشاید بست لیکن روغن بنفشه
نیم گرم نطول می باید کرد و رفادها را بضمادهای مسکن و محلل طلی کردن و بر نهادن و حوالی آماس بآب کشنه و آب گشنیز تر
و صندل سپید و صندل سرخ طلی کردن و تدبیر لطیف کردن و چون آماس زایل شود داروی شکستگی طلی کردن و بستن
و مدت چهل روز بسته باید داشت و هر هفت روزی یا ده روزی می باید گشاد و از پس چهل روز آب نیم گرم نطول می باید کرد
استخوان ذراع دو است یکی سطبرتر است دیگر باریک آنچه سطبرتر است فرو سوین و آنچه باریکتر است
بر سوست اگر هر دو شکسته شود آفت بزرگتر بود و علاج دشوار و اگر یکی شکسته شود سهل تر بود و از استخوان فرو سوین دیرتر
بسته شود و بر سوین زودتر و بستن آن همچو بستن بازوست و مدت بسته شدن او سی روز بود استخوان رسغ کمتر شکند
از بهر آنک سخت صلب است و هرگاه که آفتی رسد بیشترین آن بود که از جای بیرون آید و علاج آن گفته شدست و بجای باز بردن
چنانک اندر جزو نخستین ازین گفتار آمده است **شکستگی اطراف دست و استخوان** استخوانهای دست و انگشتان کمتر شکند
لیکن کوفته شود و هرگاه که کوفته یا شکسته شود بیمار را بر کرسی بلند نشانند و کف دست او بر کرسی هموار نهند و استخوانهای شکسته

ومجبر هر یک را با انگشت ابهام وسبابه برمی گیرد و درست میکند واگر ابهام شکسته بود بستن او چنان باید نهاد که او را با کف دست
بهم بسته دارند واگر خنصر شکسته بود او را با بنصر بسته دارند نخست خنصر را دارو ورفاده بر پیچند پس با بنصر بندند واگر بنصر شکسته بود
او را دارو ورفاده جداگانه برافکنند پس با وسطی بندند واگر سبابه شکسته شود او را با وسطی بندند در جمله شکسته با درست
می بندند تا درست شکسته را بجای تخته بود و او را راست می دارد **شکستگی استخوان سرین** که بتازی ورک گویند
استخوان زهار شکستگی استخوان ورک باشد که شکافی بود از درازا واگر این نوع شکستگی را درد خلیدن و دیگر اعراض که تولد
علاج وی عسر بود از بهر آنک استخوان در میان گوشت است واز ظاهر دور است قوت دارو بدو کمتر رسد و هر گاه که استخوان
بهن که بر بالای عصعص است شکسته شود علاج آن سخت عسر بود واگر استخوان شکسته میل سوی زندرون دارد درد و خلیدن
صعب پدید آید وران وساق خدر شود علاج وی آنست که بیمار را بر شکم خوابانند و دو مرد قوی را نهاد او بکشند یکی دست
و سینه او نگاه دارد ومجبر سرین ادمی مالد بقوت واستخوان شکسته را راست میکند پس ضماد بر نهند و به بندند و بیمار را به پشت
باز خوابانند و بالشی سخت زیر پشت او نهند و بعضی مجبران علاج این همچون علاج سر سفت کنند واستخوان زهار کمتر شکند
اگر شکسته شود آنرا بکشند و بدست راست کنند **شکستگی ران** علاج شکستگی ران همچون شکستگی بازو است نخست باید کشید
بقوت و راست کردن اما اگر شکستگی بود که نزدیک تر بود ازاری بگیرند و میانگاه آنرا بشم اندر نهند یا بپنبه مقداری معتدل
و بدوزند و آنرا اندر میان هر دو ران بیمار اندر آرند و آن پنبه بجایگاه مقعد و زهار او نهند و هر دو سر ازار بالا بر آرند یکی سوی پس و دیگر
سوی پیش و دو مرد قوی آنرا نگاه دارند و دو مرد دیگر سوئی که نزدیک زانو است بگیرند و همه بیکبار قوت کنند و بکشند ومجبر شکسته را
بدست راست کند و دارو و رفاده و تخته بر نهد و به بندد واگر شکستگی بر زانو نزدیک تر بود دو مرد بن ران بگیرند و زانو را دو
دیگری بگیرند و بکشند ومجبر استخوان راست کند و به بندد و دران وقت که استخوان راست می کند بیمار را بر شکم خوابانند
و چون بسته باشند چوبی کر بالشی در میان هر دو ران او نهند تا بهیات ران بران شکل که راست کرده باشند بماند و تختها
باید که لختی تقعر دارد تا بر رفاده نشیند بهندام واگر شکستگی عظیم بود چنان بایدست که ساق را نیز نتواند جنبانید و انچنان باشد
که تختها دراز کند و رفاده بهندام و هموار و مدت بسته شدن استخوان ران تا پنجاه روز بود **شکستگی زانو** بیشتر نهنبن زانو را
افتد و شکستگی وی آنست که کوفته شود یا شکافته و کوفتگی و شکستگی آن بلمس توان دانست و بستن وی چنان باشد که ساق را
بکشند و زانو راست بدارند و نهنبن را و کوفتگی آنرا بدست راست کنند و بهیات و شکل طبیعی باز آرند پس دارو و رفاده بر نهند
و به بندند **شکستگی ساق** بستن استخوان ساق همچون بستن استخوان ساعد است از بهر آنک همچنانک استخوان ساعد دو است
یکی ستبرتر و یکی باریکتر استخوان ساق نیز دو نوع است یکی ستبرتر و دیگر باریک تر چنانک اندر تشریح یاد کرده آمده است که
و هر گاه که هر دو استخوان شکسته شود ساق و قدم از هر جانبی همی افتد واگر یکی شکسته شود از جانب شکسته افتد واز جانب
درست بود راست باشد واگر استخوان کوچک شکسته شود که باریکتر است ساق بجانب وحشی بسوی پیش میل کند و رفتن ممکن نبود

وبستن وی چنان باشد که وردتوی زانو را بگیرند و دیگری آنجا که نزدیک شتالنگ است بگیرد و ساق را بهر دو بکشد و مجبر
استخوان شکسته راست کند و دارو و رفاده و تخته بر نهند و ببندند و اگر شکستگی نزدیک زانو بود رفاده و تخته چنان باید که
اندکی فرو آید تا حرکت مفصل را باز دارد **شکستگی شتالنگ و پاشنه** شتالنگ کمتر شکند از بهر آنک استخوان او سخت است
و اسیها و راست و بیشتری آفتی که بدو رسد آن بود که از جای بیفتد و علاج آن اندر جزو دادی یاد کرده آمده است
و شکستن پاشنه چنان افتد که از جای بلند در افتد و قوت بر پای کند و بسیار بود که خون اندر کف پای گرد آید و آنجا بفسرد
و باشد که با ختلاط عقل و با رتعاش و تشنج و تبهای گرم ادا کند و باشد که آماس کند چنانکه سخت ظاهر باشد و لون پای کبود
و تیره شود و علامت آن بود که عفونت می پذیرد و اگر آماس ظاهر بود ممکن بود که نخته شود و سر کند و اگر علاج کند و بسته شود
رفتن دشوار بود و درد کند و اگر نیک بسته نشود منفعت پاشنه باطل شود **شکستگی قدم و انگشتان پای** بستن و علاج آن همچون
بستن و علاج دست و انگشتان دست است والله اعلم تمام شد کتاب هفتم از کتاب ذخیره خوارزمشاهی الحمد لله و منه

کتاب هشتم از ذخیره خوارزمشاهی اندر زینت و آراستگی ظاهر تن از سر تا پای و این کتاب سه گفتار است **گفتار نخستین**
اندر احوال موی و این گفتار شانزده باب است باب اول اندر یاد کردن آنکه سبب باطل شدن موی چیست باب دوم
اندر داروها که موی را نگه دارد باب سیوم اندر داروها که موی دراز کند باب چهارم اندر داء الثعلب و داء الحیه باب پنجم
اندر داروها که موی را ستبر کند باب ششم اندر علاج کسانیک آهک و زرنیخ ایشانرا بسوزد باب هفتم اندر داروها که بوی آهک را
ببرد باب هشتم اندر داروها که موی را باطل کند و از بر آمدن باز دارد باب نهم اندر داروها که موی را جعد کند باب دهم اندر
باطل کردن جعدی موی باب یازدهم اندر علاج موی که بشکافد و بریزد باب دوازدهم اندر تدبیر باریک کردن موی باب سیزدهم
اندر سبوسه که سر اندر پدید آید باب چهاردهم اندر نگاهداشتن موی تا زود سپید نشود باب پانزدهم اندر انواع خضاب
باب شانزدهم اندر مضرتهای خضاب **گفتار دوم** اندر احوال بشره و آنچه بر روی پدید آید و این گفتار یازده باب است
باب اول اندر گردیدن رنگ روی از باد و سرما و آفتاب و غیر آن باب دوم اندر نشانهای زخمها که بر حوالی چشم بود
و غیر آن باب سیوم اندر نشانهای ریشها و آبله و برش و نمش و کلف باب چهارم اندر باطل کردن نشان کبودی
و نقش که بر اندام کنند و تدبیر باطل کردن باب پنجم اندر باد دشنام باب ششم اندر بهق و وضح و برص باب هفتم اندر گند
بغل و گند عرق باب هشتم اندر گند بول و غایط باب نهم اندر شبش که اندر پوست پدید آید باب دهم اندر ترقیدن پاشنه
و انگشتان پای و دست باب یازدهم اندر علاج انگشتان پای که در زمین آید **گفتار سیوم** اندر حالها که تعلق بتن
و اطراف دارد و این گفتار ده باب است باب اول اندر احوال فربهی و لاغری و اسباب و علاج آن باب دوم اندر فربه
کردن عضوی جداگانه باب سیوم اندر تدبیر لاغر کردن فربهی با فراط باب چهارم اندر لاغر کردن عضوی جداگانه باب پنجم
اندر تعفف و جذام ناخن باب ششم برص که بر ناخن افتد باب هفتم اندر زرد شدن ناخن باب هشتم اندر تدبیر کردن

برکندن ناخن معیوب تا نیکو بر آید باب نهم اندر نگاه داشتن ناخن تا نیکو بر آید باب دهم اندر داخس گفتار نخستین اندر احوال
موی و این گفتار شانزده باب است باب نخستین اندر احوال موی و آنکه سبب باطل شدن موی چیست

تولد موی از بخاری دخانی بود که اندر مسام بسته شود و آنجا بماند و مدد آن بدو می پیوندد و آنرا به بیرون دفع می کند خاصه اگر رطوبتهای تن
جرب و لزج بود و اجزای خاکی و آبی در وی کمتر بود تن از موی برهنه نشود و بدین سبب است که درختها که رطوبت آن جرب
و لزج بود از برگ برهنه نشود چون درخت سرو و زیت و مورد و مانند آن و اسباب باطل شدن موی دو نوع است یکی اندر
ماده بود و دیگر اندر پوست اما آنچه اندر ماده بوده است یکی آنکه بخار دخانی کمتر بود چنانکه کودکان را و زنان را که بخار ایشان تر بود
و رقیق بدان سبب ایشان را موی روی نروید دوم سببی بود که عارضی چنانکه کسی را افتد که بیماریهای دراز کشند و در تن ایشان
ماده بماند چنانکه غذای موی گردد بدان سبب موی ایشان بیفتد و باز و بر نیاید و این در بیماری دق و سل افتد و خفا که
خادمان را افتد بسبب سردی و رطوبت و بسبب آنکه رطوبت بسیار در تن ایشان متراکم و سرد گردد و سردی آن باندامهای شریف
باز دهد و قوت حرارت ایشان باندکی باز آید بدان سبب بخار رطوبت ایشان دخانی شود و آنچه باشد اندک و رقیق بود
و ماده موی را نشاید همچنانک نباتی که بآب حاجتمند بود چون آب نیابد خشک شود و بریزد و باز بر نیاید و چنانک کسانی را افتد
که پیوسته عمامهای بزرگ بر سر دارند تا بخار ایشان بدان سبب رقیق بود و بتحلیل دفع شود و اندر مسام هیچ نیاید سیوم آنکه
ماده موی و غذاء او از موی باز افتد بسبب آنکه دماغ فروتر نشیند و ملاقاتی که او را با قحف دماغ بوده است باطل شود
تا بدان سبب موی را غذا نتواند داد چنانک بوقت ملاقات همیداد و سبب اصلی یکی اینست و دیگر آنکه ماده اندک بود
و سببها که در پوست بود بر سه وجه است یکی آنکه مسام بسته شود تا ماده در وی گذر نیابد و بباید دانست که هر کرا ستکی مسام
اصلی بود پوست او سخت بود و زیر او همچون کاغذ و خشکی بر وی غالب بود و بدین سبب است که مردم محرور
زود اصلع شود از بهر آنک خشکی بر وی غالب شود و اندر بیشتر حالها مردم که اصلع شود بر سینه و اندامهای او موی بسیار بود
بسبب گرمی مزاج دوم آنک ماده اندر مسام پوست بگردد لیکن اندر وی نپاید و منعقد نشود از جهت تخلخل پوست و فراخی مسام
سیوم آنکه ماده اندر پوست تباه گردد و متغیر نشود تغیری که ماده از آن حال بیرون شود که تولد موی را شاید و علامت
تخلخل پوست آنست که موی بآسانی از بیخ بر آید و علامت تباه شدن ماده موی آنست که نخست رنگ و شکل و قوت
موی تباه گردد پس افتد و این چنان باشد که بعضی سرخ یا زرد شود و بعضی از میانگاه می گسلد و بعضی از بیخ بر می آید و بعضی
که جعد باشد جعدی بگذارد و بباید دانست که اصلی را علاج نیست لیکن تولد آن باز توان داشت و در پدید آمدن آن تاخیر توان
کرد و بقراط می گوید که هرگاه که مردم اصلع را علت دوالی پدید آید موی سر ایشان بر آید و این خداوند علت داء الثعلب را
می گوید و موی پلک چشم و موی ابروی بآسانی باطل نشود از بهر آنک بیخ آن اندر غضروفست و حبشی و زنگی را اصلعی کمتر بود
از بهر آنک پوست سر ایشان صلب است و مسام تنگ و بدین سبب است که موی ایشان دراز نشود و باریک بود

لیکن آنچه باشد محکم باشد و دشوار از بیخ برآید و مردم الثغ اصلع نشود از بهر آنکه دماغ ایشان تر بود بدین سبب مدد غذای آن
بریده نگردد و بسبب تری دماغ ایشان نزله و ذرب بسیار بود باب دوم از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر داروها
که موی را نگاه دارد و بباید دانست که داروها که قوت موی را نگاه دارد در وی چهار قوت باید که باشد یکی حرارت لطیف دوم قوت
منضج سیوم قوت قابضه چهارم قوت خاصیت اندر موی نگاه داشتن و آن شقایق النعمان است اگر چند جزو از آن با اکلیل الملک
یا بیخ او و اطراف درخت انجیر از هر یک یکجزو و لادن سه جزو و برسیاوشان دو جزو بسایند و با روغن مصطکی بکار دارند
نافع بود. صفت داروی دیگر بگیرند بیخ ماش و بیخ مورد و اطراف درخت انجیر و خاکستر آن و حب الصنوبر تازه از هر یک
یکجزو و بوره دو جزو و همه با روغن مورد بسایند و بکار دارند و اگر سبب اندک شدن موی خشکی مزاج و کمی خون بود آسایش
باید فرمود و غذاهای چرب و ستوده که میل آن بحرارت لطیف بود بکار داشتن از چیزهای ترش و شور و عفص و از مباشرت
و شراب کهن پرهیز باید کرد و اندر آبزن خوش نشستن و گرمابه معتدل بکار داشتن و اشنان و صابون و بوره را دور داشتن
و موی را بآب باقلی و تخم خربزه و لعاب اسبغول و لعاب خطمی و مانند آن می شستن و اگر سبب تنگی مسام بود موی را ببوره و کفک
دریا باید شست و خردل و بودنه و سداب و پیاز اندر پوست مالیدن و روغن از وی دور باید داشت و اگر سبب تخلخل پوست
و فراخی مسام بود داروها که در اول یاد کرده آمده است چیزی قابض اندر وی زیادت کرده سود دارد و اندر آب نیم گرم نشستن
پس یکبار ناگاه اندر آب سرد نشستن باب سیم اندر داروها که موی را دراز کند داروها که موی را دراز کند رطوبتها بود
مزج چون لعاب برگ کنجد و برگ کدو و برگ خطمی و روغنها که در وی حرارتی و قبضی بود چون روغن سوسن و روغن حنا و روغن
مورد و طبیخ حنظل را درین باب منفعتی بزرگ است صفت داروی سودمند بگیرند لادن و اندر دیگی کنند با روغن زیت و دیگ را
در گل گیرند و بر آتش نرم نهند و بگدازند و مغز دانه زرد آلو تلخ بسوزند و بسایند و دردی مالند و بکار دارند و برگ آزاددرخت را
و عصاره او را خاصیتی نیکوست و تخم کتان سوخته با روغن کشیره سودمند است صفت داروی دیگر بگیرند برگ آزاددرخت
و برسیاوشان تازه رومی و مرو آمله همه را بکوبند و بسرشند بلعاب خطمی و مانند آن و بر سر نهند و اندر میان وی کنند یکشب
صفت داروی دیگر بگیرند خردل کوفته با طبیخ چغندر و موی را بدان بشویند پس روغن آمله با روغن مورد بکار دارند
صفت داروی دیگر بگیرند زهره گاو و زهره کرگ و هلیله کابلی و بلیله و آمله و سنا دارو و مازو درست از هر یک استار است
همه را بکوبند و بعصاره عنب الثعلب تر می کنند هفت روز پس بنهند تا خشک شود و بکوبند با لعاب خطمی و مانند آن بکار دارند
و باید که نخست موی را با نگبین شسته باشند صفت داروی دیگر کنگ جوسی درم آمله پنج درم اندر سه من آب بپزند
تا نیمه باز آید پس بده درم برگ خطمی و ده درم برگ کدو و ده درم برگ کنجد تر یا خشک در وی بپزند و بپالایند و چند نیمه وزن
آب روغن بنفشه با وی بیامیزند و بآتش نرم بپزند تا هیچ آب نماند و سه درم لادن در وی گدازند و بکار دارند اندر بعضی
نسختها بجای روغن بنفشه بان آورده اند باب چهارم اندر داء الثعلب و داء الحیه سبب داء الثعلب و داء الحیه آنست

که ماده تباه اندر پوست واندر مسام که موی ازوی برآید گرد آمده باشد وبیخ موی وغذای اوازان ماده تباه گردد واین علت را
داء الثعلب ازبرای آن گویند که روباه را بسیار افتد ومردم را بر سر وابرو وموی وروی افتد چون درم درم یا بزرگتر وداء الحیه
آن بود که موی با پوست برود لیکن پوستی تنک باشد که شکل آن درازبود همچو شکل مار بود وداء الحیه ازبهر این دو معنی گویند یکی آنکه
پوستی تنک ازان موضع برود همچنانکه از مار برود وشکل آن موضع دراز همچون شکل مار وماده که این دو علت ازوی خیزد
و بعضی را سودائی بود وبعضی را صفراوی وبعضی را بلغمی وبعضی را خون تباه علامتها لون آنجایگاه دلالت کند بر آن ماده
که آنجا بود خاصه اگر بانگشت بالد واعراض اخلاط که معلوم است وتدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهد وهرچه بمالیدن زودتر
زایل شود علاج نخست تن را از اخلاط فزونی پاک باید کرد پس دماغ را پاک کردن با یاره فیقرا وحب شبیار وبغرغره
وبداروها که در بینی چکانند چنانکه اندر علاج انواع صداع وعلاج پاک کردن دماغ یاد کرده آمده است پس داروها که ماده را
تحلیل کند وخون تنک را جذب کند طلی کردن وداروهای قوی که اندر طلیها بکار دارند چون تغشیاست وفرفیون وآنچه
برین ماند وفرفیون تازه از تغشیا قوی تر است حرارت آنرا بروغن معتدل باید شکست وهرچه تازه تر بود قوی تر بود
وفرفیون وتغشیا از پس سه سال ضعیف شوند اگر تازه بود اندر داروها که ترکیب اندک تر باید کرد وتبدیل مزاج کمتر کردن در جمله
قوت دارو قوی باید تا در پوست بگذرد وازداروی قوی قوت دهنده که در وی قبض بود چاره نباشد تا پوست را جذب آن
قوت دهد که ماده بدرا قبول نکند وسخت قابض نباید تا غذارا باز ندارد وهرگاه که طلی کنند نخست دارو کمتر وضعیف تر
طلا باید کرد ودر اثر آن نگاه باید اگر اثری تمام کند بران زیادت نباید کرد واگر اثر کمتر کند قوت آن زیادت باید کرد
واگر داروی قوی بکار دارند واثری کند قوت آن کم باید کرد ونگاه باید داشت تا آماسی وقرحه تولد نکند خاصه کسانی را که
اندام ایشان نازکتر ونرم تر بود یا کودک بود هرگاه که اثر آماس وقرحه پدید آید طلی باز باید گرفت وپیه بط وپیه مرغ
وقیروطی باشیر طلی کردن وچون اثر آن زایل شود بطلی معتدل معاودت باید کرد ونشان اثر دارو آنست که سرخ شود
ولون خون پدید آید واگر ازدارو وازمالیدن انگشت سرخ نشود نخست بخرقها درشت بباید مالید پس بخیزهای تیز چون پیاز
وپوست ترب بمالیدن پس طلی کردن واگر بدین نیز سرخ نشود بباید ازد ومحجمه برنهادن یا سوزنها فرو بردن تا ماده
بدر آید وکلاه باموی پوسته بر سر داشتن سود دارد تا عرق کند وماده را تحلیل کند وهر دو روزی یا سه روزی موی سر
بباید سترد پس طلی کردن واگر کسی باشد که نخواهد که موی سر او سترند بقوام رقیق باید تا بن موی اندر شود واگر آنکه
باستفراغ حاجت بود وماده صفرائی بود استفراغ بحب قوقایا باید کرد وبا یاره فیقرا مرکب باسقمونیا وبمطبوخ هلیله
واگر ماده بلغمی بود ایاره فیقرا یا تربد وشحم مرکب باید کرد واگر ماده سودائی بود مطبوخ افتیمون وایاره لوغاذیا وایاره
روفس ومانند آن باید داد واگر جایگاه علت سرخ بود ورگها ممتلی رگ باید زد پس رگ پیشانی ورگ سر باید زد
ودران احتیاط باید کرد تا درست نگردد که رگ پیشانی وسوزن فروبردن درین علت خطاست وبدان دلیری نشاید کرد

حنظل

از بهر آنک انجا ماده عزونی حاجت بود و اگر یک استفراغ کفایت نبود دو بار یا سه بار معاودت باید کرد و در میان
هر استفراغ آسایشی باید داد چنانکه اندر یکماه سه بار یا چهار بار استفراغ کرده شود لیکن بمسهلی سهلتر چون
ایارهٔ فیقرا و چیزی که با او ترکیب کنند و بسیار شود که پس از استفراغ بعلاج دیگر حاجت نیاید و حاجت بغرغره و سعوط
پس از استفراغ بمسهل سود دارد و استعمال آن اندر علاج انواع صداع یاد کرده آمده است و اما داروها که اندر طلا بکار دارند
آنچه قوی تر است فرفیون است پس تفسیا پس حرف و خردل و ذراریح سوخته و بازفت تر سرشته و مویزج بروغن حب الغار
سوده و اگر شیر یتوع طلی کنند تا نفاخات برخیزد و آب از وی بیرون کنند تا خشک شود پس چون پوست بیفکند
موی بیند و شیلنج یکز ماکز بر نهند پس زود بردارند از داء الثعلب موی برآرد و تخم برخیزد و زبد البحر و بیخ نی سوخته و برگ او
و سرگین گوسپند و سرگین موش سوخته و دار بلبل و خردل و بندق سوخته و کندش و برگ انجیر و خربق سیاه و سپید و کوگرد
و قطران و مامیران و بادام تلخ سوخته با پوست و زهرهٔ گاو و نفت و پیه خرس این همه داروها را این علت است که در طلیها
بکار دارند صفت داروی مرکب بگیرند فرفیون تفسیا و روغن حب الغار از هر یک دو مثقال کوگرد خربق سیاه یا سپید
آنچه حاضر بود از هر یک یکمثقال همه را بکوبند و بقیر و طلی موم بسرشند صفت داروی دیگر بورهٔ ارمنی دو جزو نوشادر
یک جزو هر دو را بکوبند و در سرکه بسایند و نخست آن موضع را بمالند پس این دارو طلی کنند طلای رقیق و پس از سه ساعت دیگر باره
طلی کنند و سه روز پیوسته بکار دارند تا نفخات برخیزد آب آن بیرون کنند چنانکه از نفخات و شیره یتوع و ذراریح و خردل
سوده اندر روغن بجوشانند تا بقوام غالیه گردد و طلی کنند تا نفخات برنخیزاند و تفسیا اندر غالیه طلی کردن سود دارد
و اهل ترب فرفیون و مویزج و تفسیا و خردل و آنچه بدین ماند اندر غالیه بکار دارند و سرکه نات و روغن گل را استارا است
بهم بزنند و طلی کنند منفعتی نیکو کند و از شراب و از خمار و امتلای طعام و طعامهای انفاخ پرهیز باید کرد و بعضی طبیبان گفته
شراب ممزوج با آب مسام بگشاید و بخار که مادهٔ مویست بسیار کند و بسر برآرد و مالیدن بسیار موی برآرد و هر روزی آن
استره بر سر راندن و آنچه برآمده باشد ستردن سود دارد و آب بر سر کردن زیان دارد و اگر چاره نباشد شبح و برسیاوشان
و نمام و مرزنگوش اندر آب باید پخت و سر بدان آب شستن باب پنجم اندر یاد کردن داروها که موی را بسترد
صفت داروی که موی را بسترد بگیرند آهک آب نارسیده و زرنیخ از هر یک برابر صبر هشت و یک وزن بگیرند در آب کنند
و بسرشند و یکساعت بنهند پس طلا کنند و اگر آهک بیشتر کنند و زرنیخ کمتر روا بود و اگر آهک و زرنیخ را استار است
در آب بزنند یا در آفتاب بنهند و بپالایند و دیگر باره آهک و زرنیخ تازه کنند هم اندران آب تا چنان شود که چون
پر مرغ بدو فرو کنند بود در حال موی از آن بپرد پس اندک روغن بر افکنند و بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند این روغن طلی کنند صفت نسخهٔ دیگر ریگ جزو و آهک دو جزو و زرنیخ زرد دو جزو
همه را در آب کنند و سه روز بنهند و بپالایند و چهار یک وزن روغن با وی بیامیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند

آن روغن طلی کنند و اگر خواهند که موی باز برآید و ضعیف بود اندر آهک و زرنیخ خاکستر چوب رز و بلوط یا بوره در افکنند و نمک بیامیزند
و طلی کنند و با آرد نخود و آرد جو و آرد باقلی و تخم خربزه بسرشند و اگر بلوره پوست سخت نازک بود بگیرند نشاسته گندم صد درم
آهک پنجاه درم و زرنیخ زرد بیست درم همه را بیامیزند و بسرشند و طلی کنند و اگر ده درم آهک و دو درم زرنیخ زرد اندر
کشکاب بسایند و بنهند تا بنشیند و بپالایند و آن کشکاب را طلی کنند پس باقلی بشویند صواب بود باب ششم اندر علاج
کسانیکه آهک و زرنیخ ایشان را بسوزد هرگاه که آهک طلی کنند زود بباید شست و صواب آن بود که نخست
روغن گل طلی کنند پس آهک و طلی آهک از آن نوع باید که با نشاسته گندم سرشته یا در کشکاب سوده بود و چون خوشتن را
و آهک شسته باشند در آب سرد سپید عدس مقشر بسایند یا بگلاب و صندل طلی کنند و اگر سوختگی قوی بود مرهم اسفیداج حاجت آید
و مرداسنگ پرورده که با سپیدهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل و اندکی کافور بسرشند و طلی کنند نافع بود باب هفتم اندر یاد کردن
داروهای که بوی آهک ببرد روغن گل با سرکه و گلاب طلی کردن بوی آهک ببرد برگ شاهسفرم سوده سعد و گلسرخ و سنبل و حناو اذخر
و قرنفل و ثقل معصفر و برگ رز از هر یک جدا و آمیخته بوی آهک ببرد و برگ شفتالو خاصیتی دارد اندرین باب باب هشتم اندر
یاد کردن داروها که موی را باطل کند و از برآمدن هرگاه که خواهند موی باطل شود موی را برکنند و بعصارهٔ بنج که بپارسی بنگ گویند
و افیون و سرکه و شوکران هر یک جدا و آمیخته طلی کنند و ضفدع مرغزاری خشک کرده را بسایند و با لعاب اسپغول بیامیزند
و طلی کنند و زبد البحر و بزر البنج را بسرکه بسایند و طلی کنند صفت داروی مرکب قیمولیا و اسفیداج ارزیز از هر یک
یکجزو و شب یمانی نیم جزو همه را بعصارهٔ بنگ بسایند و طلی کنند صفت داروی دیگر ضفدع که اندر میان نی و در غذاها
ماوی دارد بگیرند و خشک کنند و خون کشف که اندر آبهای خوش ماوی دارد بگیرند و خشک کنند و بورهٔ سرخ و مرداسنگ
و صدف و مروارید سوخته همه را اسا راست بکوبند و بآب بسرشند و از الموضع که خواهند موی برکنند و این دارو طلی کنند
و بزر الانجره با روغن سوده هر روغنی که باشد طلا کنند موی را برنیاند و از جهت موی بغل به دراج است نخست موی را برکنند
پس به را طلی کنند و هر بار ضعیف تر میشود تا باطل گردد و اسپغول بسرکه طلا کردن پس از آنکه موی را برکنده باشند موی را
باطل کند باب نهم اندر داروها که موی را جعد کند حلبه و بزر البنج الابیض و سدر و مازو و آهک و مرداسنگ بکوبند و بسرشند
و اندر میان موی کنند یکشب و دیگر روز بشویند صفت داروی دیگر مازو و گزمازو و سوسن سوزن و برگ سرد
و حب السفرجل و کتیرا و گل خوردنی و آمله و مرداسنگ از هر یک یک جزو و همه را بآب چغندر حل کنند و بسرشند و بکار دارند موی را
سیاه و جعد کنند باب دهم اندر باطل کردن جعد موی روغن شیر نخست نیم گرم بروی میچکانند و بآب گرم می شویند و روغن
شبت و لعابهای تری فزاینده جعدی موی را باطل کند باب یازدهم اندر علاج موی که بشکافد و بریزد سبب شکافته شدن موی
خشکی بود علاج وی انجیرهای نرم و تر بود چون برگ چغندر و لعاب خطمی و لعاب برگ بید و آب با روغن آمیخته سود دارد
باب دوازدهم اندر آنکه موی سطبر را باریک کنند هرگاه که موی سر بس سطبر باشد و خواهند که باریک تر شود

اندر تنها که

اندر چیزها که موی بدان بشویند لختی بوره بباید آمیخت **باب سیزدهم اندر علاج سبوسه که در سر پدید آید** سبب آن دو نوع است
یکی آفتی است که اندر پوست سر پدید آید خاصه در سطح بیرونی و همه اجزای سر و همه تن بسلامت بود و دوم آنکه بشرکت سر و
شرکت همهٔ تن بود و سبوسه بعضی رقیق و اندک بود و بعضی غلیظ و بسیار باشد که چندان سبوسه برخیزد که سر ازش گرد گردد
و بیخ موی تباه شود و مادهٔ این علت دو نوع بود یا رطوبتی بود بورقی یا خونی بود سودائی **علاج** اما آنچه رقیق و اندک بود
بعلاج سبک زایل شود و روغن گل و روغن بنفشه و لعاب خطمی و لعاب اسپغول و طبیخ چغندر و عصارهٔ برگ او و طبیخ حلبه
و تخم خربزه و آرد نخود و آرد ترمس و آرد باقلی این همه علاج آنست **صفت** داروی سودمند بگیرند آرد ترمس و آرد باقلی
و کثیرا و گل خوردنی و قیمولیا همه بعصارهٔ چغندر حل کنند و بر نهند و دو ساعت بگذارند پس بشویند و عصارهٔ برگ بید سودمند است
و عصارهٔ برگ کنجد و عصارهٔ شهدانه سود دارد و سبوسهٔ غلیظ را نیز زایل کند و بادام تلخ مقشر کوفته با خل الخمر و آرد حلبه با خل الخمر
و آرد نخود با برگ کنجد سوده و عصارهٔ برگ چغندر و اندک خل الخمر بر سر نهادن و بدان مالیدن و شستن سود دارد و آرد نخود با
خطمی و سرکه سود دارد و برگ و شکوفهٔ خطمی در روغن زیت برورده سود دارد و از پس آنکه موی شسته باشند روغن بنفشه
و روغن گل و روغن مورد و روغن مصطکی آنچه لایق تر بود طلا باید کرد و آنچه غلیظ تر بود و بسیار بود و بشرکتی مشارکت
همهٔ تن بود نخست استفراغ باید کرد پس داروهای زداینده چون بوره است و زهرهٔ گاو و شحم حنظل و طبیخ آن و دردی شراب
و خربق و خردل و مویزج و آبگینهٔ سوخته و نفسیا و گوگرد و مانند آن آنچه حاضر بود ازین داروها بالعابها و عصارها که در اول باب
یاد کرده آمده است بکار باید داشت **صفت** داروی سودمند قلیمیا بزهرهٔ گاو بسرشند و بر سر نهند و دو ساعت صبر کنند
پس بشویند **صفت** داروی دیگر حب البان و آرد باقلی راست راست در آب بپزند و سر بدان بشویند **صفت** داروی دیگر
دردی شراب را بگیرند یک رطل بغدادی و صابون یک وقیه بورق چهار درمی همه را بهم بسرشند و بر سر نهند و در میان
موی کنند و یکساعت بدارند پس بآرد نخود و آب چغندر بشویند پس بروغن مورد طلی کنند **صفت** داروی دیگر بیه بط
یک جزو و روغن خیری یک جزو زوفاء تر نیم جزو نفسیا ربع یک جزو لاذن دو جزو نخست سر و موی را بآب گرم و صابون بسرشند
و بخرقهٔ درشت بمالند تا سرخ شود و این داروها طلی کنند و یک شبانروز بگذارند پس بشویند و شستن ببول شتر اعرابی سود
دارد و سرگین گاو بر نهند با عناب چنانک یکشب بر نهند تا روز دیگر نیز سود دارد **باب چهاردهم اندر تدبیرها آنک**
موی تا زود سفید نشود تدبیر نگاه داشتن آنست که مادهٔ بلغمی از تن بیرون کنند بقی و بداروی مسهل و دماغ را بایارهٔ فیقرا
منقی و غرغره پاک کنند و معجونهای موافق و طعامهای معتدل بکار دارند باندازه آنکه قوت هاضمه معده بدان مستولی گردد
از بهر آنکه اگر هضم نیک نباشد از بهر آنکه خون نیک تولد نکند و قلیهٔ خشک و گوشت بریان و مطجنه و مانند آن خوردن و از ترید و
طعامهای تری فزاینده دست کشیده دارد و خداوند مزاج تر را اندر طعامها توابل گرم بکار دارند چون پلپل و خردل و دارچینی
و مانند آن و گاه گاه اندکی آنگاه ناشتا غرغره کردن و خوردن رطوبت را کم کند و شراب کهن اندکی موافق بود و مستی و آب بسیار

و مباشرت و رفتن بسیار و گلاب و کافور با وی رسانیدن زیان دارد و اگر کسی را عادت بود اندر گرمابه بسیار رفتن و موی
شکستن موی را از و دخشک باید کرد و اندر گلی که موی را بدان شویند لختی طبیخ حنظل و شحم آن و شونیز و بوره در افکنند و از معجونها
و بر ورد نا بهلیله کابلی هر بامداد یکی بخورند سخت موافق بود و گفته اند که همانا اگر کسی پیوسته این هلیله بکار دارد تا آخر عمر موی او
سیاه بماند و اطریفل کوچک بجای آن باشد و انقردیا سخت قویست اندرین باب و مثرودیطوس و تریاق بزرگ
سخت سود دارد جوانی را و قوتها را نگاه دارد و کسانی که گوشت افعی خوردن عادت دارد جوانی را بر ایشان نگاه دارد صفت
معجونی قوی بگیرند هلیله سیاه و آمله از هر یک یک جزو و عسل بلادر نیم جزو و بروغن گاو و انگبین بسرشند صفت معجونی معتدل بگیرند
هلیله سیاه و برنگ و دار بلبل و آمله از هر یک یک جزو و بانگبین بسرشند چنانک رسم است و اندر بعضی نسخها بجای دار بلبل خبث
الحدید آورده اند صفت معجونی دیگر بگیرند زنجبیل و هلیله کابلی و دار بلبل راست است کوفته و بیخته بانگبین بسرشند صفت
معجونی دیگر بگیرند هلیله کابلی بیست درم خبث الحدید چهار درم غاریقون پنج درم زنجبیل و دار بلبل و قرنفل از هر یک دو درم بسرشند چنانکه رسم است
و کسانیک این شربتها بکار دارند باید که تا نیم روز صبر کنند پس طعام خورند صفت روغنی که طلا کنند بگیرند روغن پنبه دانه و روغن
مورد و روغن آمله از هر یک چهار وقیه سه درم و دو دانگ که جمله یک رطل بغدادی بود و بگیرند سعد و سلیخه و سنبل و شونیز
و شحم حنظل و قرنفل و قسط و قصب الذریره و عود خام و لفاح الاذخر از هر یک ده درم همه را بکوبند و بپزند پس عصاره حنظل
چهار رطل و اگر حاضر نباشد بجای آن عصاره پوست گوز تر کنند و داروهای در وی بپزند تا آب به نیمه باز آید پس روغنها
در وی کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بر بن موی طلی کنند و روغن قسط و روغن بان و روغن شونیز
قوی تر از همه چیزهاست و قطران طلی کنند پس بشویند و اگر روغن زیت صحرای هر روز طلی کنند موی سپید نشود

باب پانزدهم اندر انواع خضاب

خضابها سه نوع است یکی آنکه سیاه کنند و اشقر کننده و دیگر سپید کننده و ما نخست خضابهای
سیاه کننده یاد کنیم خواجه ابو علی رحمة الله می گوید اندر کتابهای طب نسخه روغنی یاد کرده اند و گمان برده اند که موی را
سیاه کند و از تجربه معلوم شده است که روغن توت داروها را از موی باز دارد میان قوت دارو و میان قوت
موی تا در میان وی اثر نکند مگر که قوت دارو سخت قوی بود یا آنرا خاصیتی عظیم بود و این دارویی تواند بود که زنگ آن قوی تر
از همه بود و پای دار تر چون زنگار آهن و چون عصاره پوست گوز تر پس همانا که ممکن است که اگر قوت چنین چیزها بروغن دهند
بمیانجی چیزهایی که آنرا اندر رقه کند و بر ورس دهد چون سرکه یا خمر و میگوید که اگر در اول بهار بیخ درخت گوز در شیشه نهند و روغن
در سر آن کنند و شیشه را با روغن و بیخ در زمین پنهان کنند تا درخت آن روغن را بکشد و در آخر تیر ماه که درخت آب بیخ
باز میدهد آن روغن بشیشه باز آید خضابی بود پایدار و سیاه کننده و همانا که اگر این تدبیر با یک روغن چند بار کنند بهتر بود
و بباید دانست که اصل خضابها حنا و وسمه است و رسم چنانست که نخست حنا بر نهند و یک ساعت صبر کنند تا بیشتر وقتها
پس بشویند و وسمه بر نهند و همچندان صبر کنند و هر چند صبر بیشتر کنند بهتر بود و بعضی مردمان حنا و وسمه بهم آمیخته بر نهند و بعضی وسمه تنها

بر نهند و رنگ او طاوسی بود و رنگ وسمه هندی زودتر گیرد و تمام‌تر لیکن طاوسی‌تر بود و رنگ وسمه کرمانی کمتر و دیرتر گیرند
بر نهند و رنگ او طاوسی بود و رنگ وسمه هندی لیکن سیاه‌تر بود و رنگ طاوسی او کمتر بود و اگر خواهند که رنگ وسمه
هم رنگ موی کنند از پس آن که موی را از وسمه شسته باشد باید که دیگر بار حنا بر نهند و زود بشویند و بعضی مردمان وسمه و حنا
هر دو بهم بیامیزند و با آب سماق و آب انار تر کنند و بعضی قدری برف با وی بیامیزند و با عصارهٔ پوست گوز تر بر نهند و بعضی
آهک و مرداسنگ در آب بزنند یا در آفتاب نهند و یشم را بدان بیالایند تا سیاه شود پس وسمه و حنا بدان آب تر کنند
و بکار دارند و اگر یکدرم قرنفل کوفته و بیخته اندر خضاب کنند موی سیاه‌تر آید و مضرت آن از دماغ باز دارد صفت خضابی که
در وی حنا و وسمه نیست مازو را بروغن زیت چرب کنند و اندر دیگی مسین کنند و بسوزانند چنانک سیاه گردد و سوده شود ازین مازو
بیست درم روی سوخته ده درم شب یمانی دو درم نمک اندرانی یکدرم رنگی نیکو کند و پای دار بود صفت نسخهٔ دیگر بگیرند
مازوی سوخته و شب یمانی و کثیرا از هر یک پانزده درم نمک هفت درم همه را بسایند و با آب گرم بسرشند و بر موی نهند
و سه ساعت صبر کنند پس بشویند و بعضی مردمان وسمه و حنا با این داروها بیامیزند صفت نسخهٔ دیگر وسمه و حنا و مرداسنگ
سوده چون سرمه و آهک و مازو سوخته و شب و کثیرا و قرنفل و گل سرشوی از هر یک برابر و بدان خضاب کنند و شش ساعت بگذارند
و برگ چغندر بر وی بپوشند تا خشک شود پس بشویند و اگر وسمه و حنا در آب کنند و در آفتاب نهند تا آب رنگ آن گیرد و خضابها
بدان آب بسرشند بهتر بود و اگر در آب بجوشانند و بپالایند همچنان بود که در آفتاب نهاده باشند صفت نسخهٔ دیگر وسمه دو جزو
و حنا یک جزو روی سوخته و شب و نمک و مازو سوخته و خبث الحدید را استارست همه را بسرکه بسایند و بکار دارند و اگر بجای سرکه
ترشی ترنج بود یا ترشی نارنج بهتر بود و گفته‌اند برگ لاله کوهی که آنرا شقایق النعمان گویند اندر خنبرهٔ آبگینه کنند با شب یمانی یک تو
برگ لاله و یک تو شب یمانی سوده چنانک با یک رطل از برگ لاله یک وقیه شب سوده بود پس خنبره را سر بگیرند و در سرگین اسب
پنهان کنند تا چهل روز برگ لاله حل شود و خضابی شود نیکو و گفته‌اند که اگر نبات جوبش از خوشه کردن با نیم وزن آن شب یمانی
همچنین اندر خنبرهٔ آبگینه کنند و در زیر سرگین اسب پنهان کنند از وی خضابی خوب آید سیاه کننده و گفته‌اند که اگر کدوی تر را
بر درخت سوراخ کنند و میان او لختی بیرون کنند و لختی نمک داهنگی خبث الحدید در میان آن نهند و آنچه از پوست او بریده باشند
بجای باز نهند و کدوی را در گل گیرند چهل روز چون بگشایند خضابی و مدادی سیاه پدید آمده باشد و گفته‌اند که اگر برگ کبر بسایند
وبشیر بزنند بشیر زنان و بشب بر موی نهند و همه شب کنند خضابی بود نیکو و اگر شکوفه درخت گو که همچون عناقید
آویخته بود بگیرند و با روغن زیت بسایند و مقداری بعر بز با آن بیامیزند سیاه کننده بود صفت غالیه سیاه کننده
بگیرند آمله پنجاه درم آب مورد تر یک رطل و نیم هر دو را با چهار رطل آب بپزند تا نیمه باز آید و از آتش برگیرند و پنجاه درم خطمی و پنجاه
درم حنا و پنجاه درم وسمه و بیست عدد مازو ویران کرده و ده درم مازوی خام و پنجاه درم صمغ همه را بکوبند نرم و به پزند
و درین آب پالوده کنند و بر آتش نرم بپزند تا بقوام غالیه شود و بمشک و سک خوش بوی کنند و بکار دارند باب دهم خضابهای سرخ

واشقر کننده نی تر را بوست باز کنند و بر آتش نهند و آن نری که از دیگر سر او بپالاید طلی کنند موی را دینار گون کند و زنگار آهن با آب زاک بسرشند و طلی کنند همچون حنا و چهار ساعت صبر کنند و حنا را بطبیخ کندش بسرشند و طلی کنند و شب واسپرک و زعفران بهم بسرشند و طلی کنند و دیگر ند ترمس سوده ده درم و پنج درم شوره دباغان سه درم در شراب خشک کرده سوخته سه درم همه را با آب خاکستر چوب رز بسرشند **صفت** خضابی دیگر سماق دو وقیه مازو سه وقیه ازرگون زرد دو وقیه برسیاوشان دو مشت افسنتین یک کف ترمس مقشر خشک دو کف همه را بکوبند و اندر دو رطل آب تر کنند چند روز پس موی را بدان ضماد کنند و طبیخ کندش وسعد اشقر کننده است خضابهای سپید کننده گل نسرین و ماش و سرگین خطاف و شکوفه سیر که سپید بود و پوست ترب و زهرهٔ گاو و شکوفه کبر و بخار گوگرد هر یک جدا و آمیخته و بسرکه سرشته خاصه بدروی سرکه موی را سپید کند
صفت خضابی سپید کننده را اسن خشک و پوست ترب خشک کرده و شب یمانی همه را بکوبند با اندکی صمغ بسرشند
صفت خضابی دیگر بگیرند گل نسرین و پوست خشخاش و لفاح و بیامیزند و اگر کافور و گلاب با وی بیامیزند بهتر بود و اگر موی را تر کنند و اندکی گوگرد سوده برنهند و ببندند پس بشویند و گوگرد دود کننده اندر یک روز دو بار یا سه بار این دود کنند زود موی را سپید کند **صفت** روغنی که موی را سپید کند بگیرند آرد گنجد و نر بدرون طغاری بر مالند و طغار را نگون برنهند و گوگرد اندر زیر او دود کنند و هر ساعت طغار را باز می گردانند و آن آرد را می جنبانند و زیر و زبر می کنند چند کرت پس روغن کشند ازان آرده و بکار میدارند و اما موی را چون خواهند که سپیدتر شود و برف طلی کنند شب و ببندند و بامداد بانگبین بشویند یا بسکنگبین و ترشی ترنج و نارنج نیز سپید کننده اند آرد برنج موی را سپید کند و برف و یخ زردی موی را پاک کند و عرطنیثا نیز پاک کننده است
باب شانزدهم اندر تدارک مضرت خضاب بدانکه خضابها بیشتری آنست که دماغ را سرد و ضعیف کند و مستعد نزله و زکام و سکته و مانند آن گرداند و صواب باشد که اندر خضاب چیزی گرم که دماغ را قوت دهد بیامیزند چون یا قرنفل یا از پس خضاب بکار دارند و باشد که خضاب چیدی موی را نگاه دارد با خضاب بباید آمیخت و باشد که موی از خضاب غلیظ گردد چیزهائی که موی را رقیق کند با آن بباید آمیخت و باشد که موی را خشک کند و شکسته می گردد پس از خضاب روغن بنفشه و روغن خیری بکار باید داشت و باشد که بشره سیاه شود آن سیاهی را با آرد نخود و آرد باقلی می باید شست و روغن گرم کرده آن سیاهی را زود بشوید **گفتار دوم اندر احوال بشره** و آنچه بروی پدید آید و علاج آن و این گفتار یازده بابست **باب نخستین** اندر بگردیدن رنگ روی از باد و سرما و آفتاب و غیر آن رنگ روی که از حال طبیعی بگردد یا سیاه گردد یا زرد و اسباب سیاهی باد است و آفتاب و سرما و گرما یافتن و گوشت نمک سود و طعامها سودائی بسیار خوردن و اسباب زردی بیماریست و غم و درد و جماع کردن بسیار و اندر هوای سخت گرم مقام داشتن و سرکه بسیار خوردن و نانخواه و زیره بسیار کردن و بوئیدن و اندر خانه که زیره بسیار باشد نشستن و خفتن و در نانخواه بسیار نگریدن و آب تیره خوردن و گل خوردن از بهر آنکه ازین هر دو سدها تولد کند و خون صافی در رگهای باریک گذر نیابد

را باطل کند و زشت گرداند و بعضی جعفری ثانی موی را ام

ما اندکی

نگرانکی که با بخار صفرا آمیخته گردد و اگر زیره را بکوبند با سرکه بر روی طلا کنند روی زرد گردد صفت طلی نخود آب و خایهٔ مرغ نیم برشت و ماء اللحم
و انجیر و نان سپید پاکیزه و شراب ریحانی و شیر روی را سرخ کند از بهر آنک از وی خون رقیق و صافی خیزد و انجیر خشک و رطب
حرارت غریزی را برافروزاند و خون لطیف تولد کند و هر بامداد لختی شیر و شراب بهم آمیخته خوردن اندرین باب آزموده است
خاصه ناشتا و هلیله پرورده و اطریفل کوچک خون را صافی کند و رنگ و روی را روشن گرداند و حلتیت و بلبل و سعد و قرنفل اندر
طعامها کردن رنگ روی برافروزاند از بهر آنک خون را لطیف کند و برگها باریک بگذراند و بظاهر بشره رساند و زعفران خون را رنگین کند
خاصه اگر با آمیخته خورند و اگر دو درم زوفا خشک و نیم درم زعفران با شکر بخورند روی را سرخ کند و وج نیز رنگ روی را برافروزاند و رعایت جو
دعکر خورند تا سخت گرمی نکند و ترب و گندنا و پیاز و کرنب و سیر روی را برافروزاند و ریاضت معتدل و شادکامی و خشم معتدل
و کشتی گرفتن و سماع و عطر موافق و جامهٔ پاکیزه و با ظرفا نشستن و نظاره بازیها خاصه نظاره اسب تاختن و گوی زدن نشاط
افزاید و رنگ روی را برافروزاند و آرد باقلی مقشر و ارد جو و ارد کرسنه و ارد گندم نا پخته و ارد نخود و نشاسته گندم و ارد عدس و ارد
برنج و بر شیم ماهی و ایرسا و لادن و مصطکی و کندر و انجره و نشاره عاج و استخوان پوسیده و پوست خایهٔ مرغ و گوشت صدف
و مقل و مرداسنگ و اسفیداج و محلب و فوه و بادام شیرین و تلخ و تخم خیار و خربزه و تخم کدو و تخم ترب و تخم جرجیر و کثیرا و عصارهٔ
برغست و زرد آب معصفر و طبیخ گوشت صدف و طبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک و سپیدهٔ خایه مرغ این همه اندر طلیها بکار دارند و رنگ
روی را بجای باز آرد و روشن و صافی گرداند صفت داروی آمیخته آرد باقلی مقشر و ارد کرسنه و آرد ترمس و تخم ترب
و تخم خربزه و نشاسته برابر بکوبند و روی بدان بشویند صفت داروی دیگر ارد جو و ارد باقلی از هر یک یک جزو آرد نخود
و ارد عدس مقشر و کثیرا و نشاسته گندم از هر یک نیم جزو و تخم خربزه پاک کرده دو جزو و زعفران چندانک رنگ او پیدا آید
طلا کنند و بامداد بخربزه یا بطبیخ بنفشه و مانند آن بشویند صفت داروی دیگر بادام شیرین و کثیرا و صمغ و ارد باقلی و ایرسا
و بر شیم را استارنت سرشیم را بگدازند و داروها را بدان بسرشند و طلی کنند صفت داروی دیگر هر شب تخم سپندان
و زرنیخ سرخ یا زرد بشیر تر کنند و طلی کنند و بامداد بشویند و اگر خواهند که روی را نگاه دارند تا باد و آفتاب و گرما اثر نکند سپیدهٔ خایه مرغ
طلی کنند و اگر نان سمید پاکیزه در آب حل کنند و با سپیدهٔ خایه مرغ طلی کنند روا باشد و آب صمغ حل کرده طلی کردن سود دارد و روی را
از سرما و گرما نگاه دارد

باب دویم از گفتار دوم اندر نشانها که بر چشم و حوالی آن پدید آید

مرداسنگ سپید را با پیه مرغ یا بپیه بط و غیر آن
بسرشند و طلی کنند اثر زخمها را ببرد و اگر با مغز نان بسرشند و طلی کنند همین فعل کند و مرداسنگ و بلبل بسایند و طلی کنند و برگ کرنب
و تزید و کرزو زرنیخ و کندر و ترب و پودنه تر هر یک ازین با آب گشنیز تر و آرد کرفس طلی کنند و آهک و بورهٔ سرخ با سرکه طلی کنند
و اثرهای سبز را ببرد و کندر و بورهٔ سرخ و صبر اثرهای بادنجانی را ببرد و افسنتین با انگبین طلی کنند و علک البطم با لادن طلی کنند
و چند روز بران موضع بگذارند اثرها را ببرد و مرهم دیاخیلون نیز اندرین باب نافع است صفت داروی نیلوفلیمیا و
سرگین کبوتر و صابون و کندر را استارنت بسرکه طلی کنند صفت داروی دیگر مغز بادام تلخ سپید کرده و صدف سوخته

وتخم سپندان سپید از هر یک دو درم ماش مقشر دو درم کرسنه یکدرم ترمس نیم درم کفک دریا یکدرم استخوان پوسیده یکدرم
انزروت یکدرم همه را بگلاب وشکر بسرشند و بزردآب معصفر حل کنند وطلی کنند و سوزش نغال را سود دارد و انجیر بسرکه تر کرده
اثر خون که در زیر پوست مانده باشد ببرد باب سیم اندر ریشها و اثر کلف و نمش و برش صفت ضمادی ایرسا و قسط و مرداسنگ
وسر و کوزن در روی سوخته و بوره و کماشق همه را بزردآب معصفر بسرشند وضماد کنند صفت داروی دیگر پشک شتر کهن وسپید شده
واستخوان کهن پوسیده از هر یک ده درم بیخ نی خشک بیست درم برنج سپید ده درم ارد نخود ده درم حب البان ده درم
همه را بکوبند و بگلاب بسرشند وطلی کنند و اگر زراوند مدحرج اندرین طلی زیادت کنند بهتر بود و علک البطم برنهند و شش روز بسته دارند
پس بطبیخ اکلیل الملک وطبیخ حلبه بشویند پس کندر و نطرون و موم و آهک و انگبین همه را بسرشند وضماد کنند و هر سه روز یکی
بگشایند و بشویند اثرهای قوی را ببرد و عصاره برغست کلف و برص ببرد و زرآورد مانا و مرو تفسیا و پیاز عنصل با انگبین سرشته
ضمادی قویست و تخم ترب و خردل یا انجیر تر کرده اندر سرکه کلف را ببرد و قسط و دارچینی با زردآب با معصفر سود دارد
صفت داروی سبک مقل و تخم جرجیر بزردآب معصفر بسرشند وطلی کنند و پیاز نرگس و پیاز زعفران مالیدن وضماد
کردن سود دارد صفت مرهم دیاخیلون که اندرین باب سود دارد بگیرند یک وقیه مرداسنگ و اندر دو وقیه روغن زیت
کهن حل کنند و بیامیزند پس یک وقیه لعاب خردل و یک وقیه لعاب حلبه برافکنند و پنج درم مقل و پنجدرم مرتخت با روغن
و مرداسنگ حل کرده بیامیزند پس این هر دو لعاب برافکنند و بپزند تا قوام دیاخیلون گیرد پس بکار دارند صفت قرصی که
سود دارد بگیرند مازریون چهار درم خردل سپید ده درم اشق دو درم اشق و مقل را در آب حل کنند و دیگر داروها بدان بسرشند
واقراص کنند صفت داروی آزموده بگیرند مغز بادام تلخ سپید کرده سه درم بسایند نرم و دو درم سیماب اندروی کنند بسایند
و بکشند چنانکه اثر سیماب نماند و مغز بادام سیاه گردد پس پنجدرم مغز تخم خربزه کوفته و سوده با آن بیامیزند و هر شب طلا کنند
و یکهفته از روی شستن و گرمابه باز دارند و چون از پس یکهفته بشویند کلف و نمش پاک شده باشد صفت طلاء این طلا را هر شب
بکار دارند و خداوند کلف و نمش را استفراغ باید کرد بمطبوخ هلیله و افتیمون و بماء الجبن پس این دارو و طلیها بکار داشتن
باب چهارم اندر باطل کردن نشانهای کبودی و نقشها که اندر اندام داروها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است اندرین باب
سود دارد و نطرون اندر آب حل کردن و آن موضع را بدان شستن و علک البطم را نرم کنند و بران موضع نهند و یکهفته بسته دارند
پس بگشایند و نیک بمالند و بآن علک البطم برنهند چند کرت این تدبیر میکنند تا اثر آن برود و اگر این تدبیر کفایت نباشد
عسل بلادر بر باید نهاد تا ریش گردد پس ریش آن را بمرهم علاج کنند باب پنجم اندر باد دشنام باد دشنام سرخیی است منکر
در روی و اطراف پدید آید همچو ابتداء علت جذام. اندر زمستان بسیار افتد بسبب آنکه بخار بسیار در موی اندر زیر پوست
متحقن شود و باشد که ریش گردد علاج رگ باید زد و حجامت کردن و دبوجه برافکندن و داروی مسهل خوردن
پس علاجها که در ابتداء جذام کنند کردن باب ششم اندر بهق و برص سبب بهق و برص ضعیفی است فعل قوت مغیره بود

که غذا از تمام مانند اجزای آن اندامها تواند کرد و فرق میان بهق و برص آنست که مادهٔ بهق رقیق‌تر بود و قوت دافعه قوی‌تر بود
و آنرا الی ظاهر پوست دفع کند و مادهٔ برص غلیظ‌تر بود و قوت دافع ضعیف‌تر تا بدان سبب ماده اندر باطن بماند و مزاج اجزا را
تباه کند و مدد غذا که بدان موضع میرسد مستحیل میشود و بدان ماده پیوسته میگردد و طبع آن می‌گیرد اگر چه غذا نیک بود و باشد همچنانکه
مزاج نیک غذای بد را اما مادهٔ تباه را هضم کند و بصلاح آرد و مزاج بد مادهٔ تباه مادهٔ نیک را تباه کند و همچنانک درخت را که از شهری
بشهری برند میوهٔ آن بگردد چنانک جالینوس و غیر او حکایت میکنند که درختی بود در ولایت پارس میوهٔ آن بد و زهرناک بودی
آن درخت را بمصر بردند میوهٔ آن نیک شده و همچنانک لون و مزاجهای مردمان و نباتهای هر ولایتی بحسب هوا و قرب و بعد آفتاب
دیگرگونه است مادتها نیز اندر اندامها بحسب مزاج اجزای آن اندام بگردد و دیگرگون شود از بهر آنک هر اندامی غذائی را که بدو رسد
همچون شهری دیگرست پس هرگاه عضوی بلغمی بود گوشت آن همچون گوشت صدف و گوشت ماهی گردد و خون را بلغمی گرداند
و سپید کند و مادهٔ بهق سپید بلغمی بود خام و مادهٔ بهق سیاه سودا بود و برص سیاه اگرچه یکی اند بمعنی مخالف اند از بهر آنک بهق
سیاه هیچ قوبا متقشر است پوست را درشت کند و همچون فلوس که از پوست ماهی برخیزد و از بهق سیاه برخیزد و با خارش بود
و مادهٔ آن سودا بود که پوست و حوالی آن وی را تشرب کرده باشد و این علت از مقدمات جذام است **علامتها** شناختن بهق
سیاه بدین نشانها که یاد کرده آمد مشکل نیست اما بسیار بود که فرق میان بهق سپید که آنرا وضح گویند و میان برص سپید
مشکل گردد و فرق آنست که بر موضع آن موی سیاه روید یا اشقر و بر برص جز موی سپید نروید و از وضح خون برآید و اگر بمالند
زود سرخ شود و آنچه زود سرخ نشود بد باشد و برص سپید سرخ نشود و از و رطوبتی سرخ برآید و فرق میان بهق سیاه و برص سیاه
آنست که بهق سیاه نرم بود و برص سیاه درشت بود چنانکه یاد کرده آمد و بهق سپید و برص سپید هرچه نرم‌تر بود بتر بود و بهق سیاه و برص
سیاه هرچه نرم‌تر بود بهتر بود و اگر بلون دیگر جایها نزدیکتر بود امیدوارتر بود و آنچه از لون دیگر جای دور بود بتر بود و بصلاح او امید نباشد
و آنچه هر روزی زیادت نشود و آنچه جایهای بزرگ گرفته بود علاج پذیر نباشد از بهر آنکه ماده او بسیار بود **علاج** بهق سپید را
استفراغ بلغم باید کرد بپیوسته اطریفل کوچک بکار داشتن و ورد ناس و شیطرج کوفته با سرکه طلا کردن **صفت** طلی دیگر بگیر
تخم ترب و تخم جرجیر و فوه و کندش و شیطرج و شحم حنظل و مازریون و خردل و سقمونیا از هر یک استار است همه را بکوبند و بسرکه طلی کنند
این طلی سخت قوی است بقدر حاجت می باید افزودن و کاستن و هرگاه که بر دمد و آبله کرد در روزی چند طلا نباید کرد تا ساکن بود
پس معاودت کردن و بهق سیاه را اگر علامت خون باشد رگ اکحل بباید گشاد و استفراغ سودا کردن بطبیخ افتیمون و غاریقون
و هلیله سیاه و بسفایج و اسطوخودوس و مویز دانه بیرون کرده و انجیر و حجر ارمنی مغسول و حجر لاجورد و خربق ترکیب کرده و
اگر قوت استفراغ قوی ندارد بماء الجبن باید کرد و هر روز یکدرم افتیمون اندر یک قدح ماء الجبن می دادن و معجون نجاح
بکار می باید داشت **صفت** معجونی سودمند هلیله سیاه و کابلی و افتیمون از هر یک استار است بکوبند و بمویز سیاه دانه بیرون کرده
بسرشند شربت چند گوزی و برص سپید را از همه تدبیر تا که سردی و تری فزاید پرهیز باید کرد و تدبیرها گرم و لطیف کننده باید کرد

وشراب خند یقون ومیبه کرم باید فرمود وشراب کهن وازاستفراغها نخست استفراغ تقی باید کرد وچند کرت بس ایارهٔ لوغاذیا وایاره روفس وایاره ارکاغانیس وبنا دریطوس وبلادری یا مطبوخ افتیمون ومطبوخ هلیله دادن واکر قوت دارو ناکه یاد کرده آمد
ایارهٔ فیقرا سازند بدین نسخه بکیرند سنبل ودارچینی وقرنفل ومصطکی واسارون وعود بلسان وزعفران وساذج هندی وبوذینه
جویباری وشحم حنظل ازهریک یکدرم صبر دو درم همه را بکوبند وبیزند وبکار دارند واطریفل وماسیان بدر بکار داشتن صفت
آن بکیرند هلیلهٔ کابلی بیست درم بلیله وآمله از هریک ده درم بوید کابلی مقشر پانزده درم شیطرج وسعد وزنجبیل ازهریک سه درم
ساذج هندی پنج درم بسفایج واسطوخودوس ازهریک هفت درم غاریقون شش درم قسط سه درم کندر ومصطکی وانیسون و
قرنفل وخیربوا وجوزبوا ازهریک دو درم بلبل ودارفلفل ونارمشک ازهریک چهار درم بانکبین مصفی بسرشند شربه از دو درم تا سه درم
صفت معجون بسکتر هلیله کابلی وبلیله وآمله وافتیمون ودود ازهریک پنج درم جوزبوا وعاقرقرحا وشیطرج ازهریک
دو درم قرنفل ودارفلفل وقرفه ازهریک چهار درم بانکبین مصفی بسرشند شربت سه درم تا دو درم صفت طلی قوی
برک مازریون وبوره وخربق سیاه وفلفل را استاره است همه را درسرکه بزنند تا مهرا شود پس مقداری نطرون وذراریح
وبراده آهن وکفک دریا بسایند ودروی بیامیزند غلیظ شود پس آن موضع را بنطرون بشویند واین را بپر مرغ بران موضع
طلی کنند درآفتاب درروزی چند بار چندانک ممکن بود صبر کنند وباآن بشویند تا بردمد وآبله کند انکه آب ازان آبله برون کنند
وبکذارند تا خشک شود پس دیکر باره دارو برکنند صفت طلی بسکتر خربق سیاه با مازو وسرکه بزنند وطلی کنند صفت
داروی دیکر شیطرج نیم کوفته اندر روغن مورد بیزند وزاک سوده درآن روغن کنند وطلی کنند ترنجی میکوید زنی را دیدم اندر بصره
برص را علاج کردی وعلاج او سودمند بودی مدتی با او معرفت کرفتم تا آن علاج ازوی بیاموزم بیاموختم وآن این بود که نخستین
جبی دادی بااین نسخه زنجبیل وبلبل سپید وخربق سیاه وایارهٔ فیقرا همه را بسر در حل کرده اندر شراب بسرشتی وحب کردی
شربتی سه درم پس این طلی فرمودی شیطرج وسرمه ومازو واستخوان ماهی سوخته وزاک سرخ سوده بسرکه حل کرده در برص سیاه را
بنکرند اکر درتن امتلا خونی بود نخست رک زنند پس استفراغ کنند بدارو ناکه سودا ازتن بیرون کند چون حب اصطمخیقون ومطبوخ
افتیمون ومانند آن وازپس استفراغ اطریفل افتیمونی ومعجون نجاح بکار دارند واستفراغ بماء الجبن وافتیمون سخت صواب بود
وکرمابه سود دارد وهر شب پاشنه پای بروغن جرب کردن نافع بود صفت سفوفی سودمند که برص وبهق را زایل کند
هلیله سیاه وبلیله وشونیز ازهریک یکجزو ونیم هرروز سه درم بامداد وسه درم شبانگاه باموبز وانه بیرون کرده کوفته بسرشند
وبخورند وطلی کنند صفت طلی سودمند بکیرند خربق سیاه وخربق سپید وآهک نشسته ازهریک استاره است باب ترکنند وطلی کنند
باب هفتم اندر کند بغل وکند عرق سبب این کندی تا عفونت عرق باشد وسبب عفونت آن تاخیر در غسل باشد ازجنابت
وازحیض وطعامها که دروی حلبه وپیاز وانکژد ومانند این باشد خوردن بوی عرق وبوی بول وغایط ناخوش کند علاج کسانی که
بوی بول وبوی عرق ناخوش باشد هروقت که درتن امتلائی باشد استفراغ باید کرد وخویشتن بکرمابه پاکیزه داشتن وجامه

پاکیزه پوشیدن و ضرورهای بکار داشتن خوشبوی و از طعامها که بوی عرق ناخوش کند پرهیز کردن و بامداد ناشتا از چیزها که بوی
عرق را ناخوش کند اندکی خوردن چون سلیخه و کرفس و دیگر که بتازی سرشف گویند و هلیون آنست که بول را گنده نکند
و نبید دالو و نقیع که عرق و دهان را خوشبوی کند و گند بغل را زایل کند و آب مورد تر و طبیخ تمام و مرزنگوش و برگ سیب طلا کردن
سود دارد و مورد کوفته و بیخته و صندل و سعد و قصب الذریره و پوست ترنج و مرزنگوش و شاهسپرغم و اشنه و برگ سوسن
همه را بهم بسایند و بکار دارند **صفت** قرصی سودمند صندل و سلیخه و سک و سنبل و مرو ساذج هندی و گلسرخ از هر یک
یکجزو و توتیا و مرداسنگ سپید از هر یک سه جزو و کافور نیم جزو و توتیا و مرداسنگ همه بکوبند و بگلاب حل کنند و همه را اقراص
کنند و بسایه نهند تا خشک شود و بسایند و بکار دارند **صفت** قرصی دیگر گل یک رطل بغدادی سک و سنبل و سعد و مر
و شب یمانی از هر یک ده درم اقراص کنند بگلاب و خشک کنند و در میان گل تازه نهند و بکار می دارند **صفت**
قرصی دیگر دارچینی و سنبل و اظفار الطیب و قسط از هر یک دو وقیه طین البحیره و خبث الاسرب و اسفیداج مغسول
از هر یک نیم وقیه شیح و سنبل رومی از هر یک یک وقیه زعفران و گل سرخ از هر یک سه وقیه همه را بسایند نرم و باب مورد تر
بسرشند و زعفران را بشراب حل کنند و همه را اقراص کنند و مرداسنگ سپید را بسایند و بگلاب تر کنند و قرصها کنند
و در میان برگ گل تازه نهند و خشک کنند و باز بسایند و بکار دارند و توتیا با آب و نمک بشویند و خشک کنند و بگلاب
و کافور بپرورند و بکار می دارند **باب هشتم اندر علاج گند بول و غایط** سبب گند بول و غایط دو چیز است یا عفونتی بود
اندر امعا یا خوردن چیزها که بول و غایط را گنده کند چون اشترغار و انگدان و سیر و جرجیر و گندنا و حلتیت امعا را
با یاره فیقرا پاک باید کرد و طعام لطیف باید خورد و بدان اندازه باید خورد که قوت هاضمه بر آن مستولی شود تا عفونت
بدان راه نیابد و شراب خوشبوی بو ناخوشی غایط را ببرد و حلبه بول را و عرق را گنده کند و ناخوشبوئی غایط را ببرد
باب نهم اندر شپش که در پوست پدید آید هر گاه که طبیعت رطوبتی را که در وی حرارتی باشد دفع کند و بپوست افکند اگر آن رطوبة
رقیق بود عرق پدید آید و اگر غلیظ بود شوخ پدید آید و اگر غلیظ تر از آن باشد سبوسه و خشک زنده پدید آید و اگر سخت بد و غلیظ بود
و اندر قعر پوست بود داء الثعلب پدید آید و اگر صدیدی با آن رطوبت آمیخته بود پوست را بسوزد و قوبا و سعفه پدید آید و اگر
و اگر ماده بدان بدی نباشد و صدیدی با وی آمیخته نباشد استعداد قبول صورت حیوانی در وی پدید آید شپش بسیار یکبار تولد کند
و باشد که تولد آن بسیار و متواتر گردد و بدان سبب رنگ روی برود و شهوت باطل گردد و قوت ساقط شود و الخبر از جمله غذاها
لطیف است که آرزوی کیموس نیک و رقیق تولد کند و ماده را بظاهر پوست دفع کند بدین سبب از بسیار خوردن انجیر شپش
پدید آید و بخار منی که بسبب حرکت جماع برخیزد و ماده شپش باشد خاصه اگر در غسل جنابت تاخیر کند و تاخیر غسل حیض هم
زیان دارد **علاج** از سبب تولد شپش اندر پوست بسیار و متواتر شود نخست فصد باید کرد پس دارو خوردن و حرکتها که ماده
بظاهر تن کشد کمتر کردن و خویشتن را شستن و پاک کردن و جامه پاک پوشیدن خاصه حریر و کتان و زود بدل کردن

و داروهای مالیدنی بکار داشتن و آن داروها بود خشکی آرنده و تحلیل کننده چون سماق با روغن زیت و برگ حماض و پنج و
و شب یمانی با روغن زیت و برگ ازاد درخت و برگ انار و برگ حنظل و برگ مورد و برگ سرو و برگ کتان و قصب الذریره و دار
چینی با روغن زیت که با روغن کاکیان و روغن ترب سخت نافع است و پوست سلیخه و زراوند و عاقرقرحا و بیخ خطمی و بادام
و جعده و انیسون و مشکطرامشیع و بزرالانجره و برنجاسف و قردمانا این همه داروهای مالیدنی است صفت داروی مرکب
شیاف مامیثا سه درم قسطا نیم درم بوره یک درم نشاسته و همسنگ همه نخست آهک و زرنیخ طلی کنند و خویشتن را پاک کرده اند
پس این داروها را طلی کنند و آنجا که آهک بدو نتوان برد بطبیخ ترمس بشویند و طبیخ چغندر و طبیخ گز و طبیخ بودنهٔ کوهی و طبیخ برگ سرو
نافع است و صبر مالیدن و با گل که سر بدان بشویند آمیختن پاک کننده است و زهرهٔ گاو و زهرهٔ بز با گل آمیختن و موی را
بدان شستن سخت نیک است صفت داروی که قوت تر بود مویزج و زرنیخ و بوره و برگ خرزهره با برگ حنظل
با روغن زیت طلی کنند صفت داروی دیگر خردل و کندش و زرنیخ سرخ و زراوند طویل و قطران و زهرهٔ گاو بهم سرشند
و طلا کنند صفت داروی دیگر قطران و جنطیانا و زرنیخ و روغن سوسن اندر گرمابه طلا کنند و کندش و مویزج و زرنیخ
و سک دود کردن سود دارد و اگر این داروها که یاد کرده پس از آن طلا کنند که دود کرده باشند بهتر بود باب دهم
اندر طرقیدن پاشنه و انگشتان دست و پای سبب طرقیدن پاشنه پای غلبهٔ خشکی بود پای را از خاک نگاه باید داشت و اندر گرمابه
پاکیزه و ماز و سودن نرم و پا به بز گداخته بسرشتن و اندر طرقیدگی کردن و اگر اسفیداج ارزیز یا اسفیداج سرب اندر روغن
ببندد و پس بسرشند هم نیک باشد و صمغ عربی سوده پس از آنکه از گرمابه بیرون آید و هنوز تر باشد اندر شکافها کنند
و بموزه اندر کنند سود دارد و اگر بجای صمغ کتیرا بود و اگر طرقیدگی بر دست و پای و بر مفاصل نیز بود هر بامداد بیست درم روغن
بادام یا روغن شیرخشت با آب انگور سپید کرباشراب انگور بخورند یک هفته پس استفراغ کنند بمطبوخ
افتیمون و از پس استفراغ یکهفته دیگر همین روغن بخورند و تدبیرهای قوی ارنده کنند و محمد ذکریا گوید هر شب روغن اندر
کف پای مالیدن طرقیدن بازدارد و اگر هر شب پارهٔ پنبه بروغن چرب کرده اندر ناف نهند طرقیدن لب بازدارد و اگر
دست یا پای از سرما طرقیده باشد شلغم را میان بیرون کنند و موم و روغن اندر میان بگدازند بر خاکستر گرم و طلی کنند
و اگر شلغم پاره کنند و اندر روغن بجوشانند و ضماد کنند سود دارد و اگر میان انگشتان طرقیده شود و سفایج بیخ او بسایند چون
غبار و برو پراگنند باب یازدهم اندر علاج انگشت پای [illegible] که در زمین آید جالینوس رحمة الله می گوید خرقه دو تو یا سه تو بر انگشت
پای بپیچند و چند بار بر آن موضع بول کنند بدیگر علاج حاجت نیاید گفتار سیم اندر حالها که تعلق بتن دارد و اطراف
و این گفتار ده باب است باب نخستین اندر احوال [illegible] و علاج لاغری اسباب لاغری نه نوع است یکی نایافتن غذای تمام
که مادهٔ فربهی است دوم طعامهای خوردن که از وی خون بسیار تولد نکند سیوم بر طعامی اقتصار کردن که از وی خونی نیک
تولد نکند چهارم ضعیفی قوتها که در غذا تصرف کننده اند چون قوت هاضمه و جاذبه اندامها بسبب نوعی از انواع

و ضماد کنند

سوء المزاج و بیشتری به سبب سوء المزاج سودا باشد یا به سبب ریاضت و حرکت عادت کرده باشد و قوت جاذبهٔ او بدان حرکتها
قوت پذیرآمده و غذا را جذب چون ازان عادت بازایستد و قوت جاذبهٔ او کسلان شود پنجم آنکه طبیعت آن خون را که اندرین
تن افتد کاره باشد و خون صفرایی را کاره‌تر از بلغمی و آبی بود ششم آنکه سپرز با جگر مزاحمت کند و خون بسیار از وی بخویشتن کشد
تا بهرهٔ اندامها بدیشان نرسد و قوت جگر نیز به سبب تعدی سپرز با او ضعیف شود هفتم کرمان دراز و حب القرع طعامها را که خورد [illegible]
نفد اثر ایشان شود هشتم تنگی مسام و منفذهای غذا به سببی از سببهای آن و سرما و گرما بافراط و کم خوردنی خوردن و غلبهٔ خشکی از
اسباب آن باشد نهم درنگ نایافتن غذا که باندامها رسد سبب تحلیل پذیرفتن آن بزودی به سبب گشادگی مسام و سستی ریاضتها
و غم و اندیشه و مانند آن و بباید دانست که لاغری که بروزگار اندک اندک پدید آید به مدت دراز بحال فربهی بازآید از بهر آنک قوت او
غذا بسیار برنیامد و اندران تصرف نتواند کرد و مضرتهای لاغری آنست که سرما و گرما زود اندر مردم لاغر اثر کند در تنها و اندیشه
و بیخوابی و استفراغ برنتابد و مضرتهای فربهی بیشترست از بهر آنکه فربهی بافراط مردم را از حرکت و برخاستن بازدارد و رگهای او
اندر میان گوشت فشرده شود و بدان سبب روح حیوانی را مجال حرکت نباشد و نسیم هوا چنانکه باید بعروق ایشان نرسد و مزاج
ایشان بدان سبب تباه شود و بعضی را بیم آن باشد که لختی خون بمنفذی تنگ ریخته شود و بدان سبب روح اندر حوالی دل
و دماغ و غیر آن رگی شکافته گردد و سبب هلاک ایشان بود و هرگاه که این حال پدید خفقان و ضیق النفس پدید آید تدارک آن
بفصد باید کرد و بیشتری بمفاجا بمیرند خاصه آنها که در کودکی فربه شوند از بهر آنک رگهای ایشان باریک بماند و مستعد فالج و
خفقان و غشی باشند و به سبب رطوبت مستعد ذرب باشند و مستعد تبهای بلغمی و بر تشنگی و گرسنگی صبر نتوان کرد به سبب اندکی خون
و فرزندشان کمتر بود و منی ایشان اندک بود و فرزندشان به سبب این ضعیف باشد و زنان فربه حمل کمتر پذیرند و اگر حمل پذیرند
بیشتری اسقاط افتد و شهوت شان ضعیف باشد و اگر بیمار شوند علاج ایشان صعب بود از بهر آنکه دارو اندر عروق
ایشان گذر نیابد و بدان اندامها که باید نرسد و ایشان را فصد کردن دشوار بود از بهر آنک رگ باریک بود
گوشت پنهان و دارو و مسهل دادن خطر بود از بهر آنکه بیم باشد که اخلاط را بجنباند به سبب باریکی رگها گذر نیابد هلاک شود
و اگر اسهال افتد ضعیف شوند از بهر آنکه حرارت غریزی ایشان اندک بود نخست سبب لاغری بباید جست و زایل باید کرد
اگر سبب لاغری خوردن طعامها بود که از وی خونی رقیق خیزد یا خوردن طعامها بود که از وی خون بسیار تولد نکند تدبیر باید کرد و
طعامها مخالف آن باید فرمود و اگر سبب ضعیفی قوت هاضمهٔ معده باشد معده را پاک باید کرد و قوت دادن چنانکه در جایگاه خویش
یاد کرده آمده است و اگر سبب کسلانی قوت جاذبهٔ اندامها بود حرکت و ریاضت معتدل باید فرمود و هر بامداد که از خواب
بیدار شود فرمودن تا بمالند مالیدنی باعتدال و گرمابه و تمریخ بروغن بکار داشتن چنانکه معلوم است و اگر سبب بدی خون باشد
تدبیر موافق باید کرد خون را با طریفل کوچک و مانند آن صافی کردن و اگر سبب بزرگی سپرز بود یا کرمان دراز و حب القرع
علاج آن در جایگاه خویش یاد کرده آمده است و اگر سبب تنگی منفذ بود گرمابه و تمریخ و آبزن باید فرمود و عرق آوردن

خوردن

و اگر سبب گشاده شدن مسام بود اسباب زایل باید کرد و اندر آب سرد باید نشست و باید دانست که نشاط و دلخوشی و کامرانی
و آسانی و بستر نرم و جامهٔ نرم و عطرها موافق و شراب غلیظ و طعامها که ازوی کیموس غلیظ و قوی تولد کند چون هریسه و کوزآب
و برنج بشیر و گوشت بره بریان و گوشت بط فربه و گوشت مرغ خانگی و گوشت کبک و مغزها چون مغز بادام و فندق و فستق و چلغوزه
و با شکر و نی شکر این همه فربه کننده است و از هریسه و گوشت بریان و گوشت کبک و گوشتی سخت خیزد و محرور را گوشت
بزغاله و مرغ خانگی فربه و بره شیرمست و کوزآب نان با شکر و نیشکر و پنیر تر و دوغ تازه که نان در وی ترید کنند و کوک و کاکنج
و انگور سپید و بادام تر با شکر موافق باشد و گوشت قدید با طعامهای شور و تلخ و تیز و از ترشیها پرهیز باید کرد و اگر چیزی شور و تیز آرزو کند
آن مقدار باید که طبع را خوش کند **صفت** معجونی که بامداد بخورند بگیرند مغز بادام و فندق و فستق و حبة الخضرا و چلغوزه همه را پاک کرده
و شهدانه همه را بکوبند و با انگبین بسرشند و بنادق کنند هر یک چند گوزی هر بامداد پنج عدد یا ده عدد ازان بخورند و اگر کسی شراب
خواره باشد از پس آن اندکی شراب بخورد فربه کند و رنگ روی را روشن گرداند و بر باه یاری دهد **صفت** حسوی معتدل
بگیرند نخود سپید و اندر شیر گاو تر کنند تا شیر اندر خورد و خشک کنند یک جزو ازین بخورد و یک جزو کشک جو و یک جزو نان میده پاکیزه خشک کرده
و نیم جزو کشک گندم و سه جزو شکر کشک جو و کشک گندم را بپزند و اندکی زیره بر افکنند چون پخته شدن آن خشک کوفته
و شکر در افکنند و مقداری شیر تازه بر افکنند و بجوشانند تا قوام گیرد و بخورند و بیش ازان که این حسو خورند اورا نیک بمالند و چندانک
اندامها سرخ شود و اگر اندرین حسو یک جزو تخم خشخاش و دو جزو مغز بادام سپید کرده و کوفته در افزایند صواب بود **صفت**
گوارشی فربه کننده بگیرند بهمن سرخ و زراوند گرد و تسلا و حبة الخضرا و تودری سرخ و تودری زرد و شهدانه و شونیز و فستق و مغز فندق و مغز پسته
و ست النخود و مغز بادام سپید کرده و کنجد مقشر راست راست همه را بکوبند نرم و چند دو بهره حلبه شسته و بریان کرده
وارد کرده با آن بیامیزند و بروغن گاو چرب کنند و بمالند و با انگبین بسرشند شربه زنانرا چند یک گوز با شیر تازه و مردرا
چند یک خایه مرغ با آب نیم گرم **صفت** حسوی بگیرند شیر تازه دو رطل آب یک رطل بپزند تا آب برود و شیر بماند
و یک وقیه روغن گاو و یک وقیه نبید بر افکنند و جوشانند نیک و بیاشامند ناشتا **صفت قرصی** نافع ارد سمید
یک کیله عنزروت پنج وقیه هر دو را بروغن گاو بمالند و چرب کنند و اقراص کنند بامداد و شبانگاه یک قرص بخورند
صفت قرصی دیگر بگیرند تخم بیدانجیر پاک کرده صد درم و بسایند نرم و دو رطل شیر تازه در وی کنند و با چندانکه ارد میده
که بر دو بتوان سرشت بسرشند و اقراص کنند هر قرصی چند یک وقیه و نیم بپزند و خشک کنند هر بامداد یک قرص یا دو بکوبند
و بخورند **صفت** داروی دیگر بزر البنج الابیض چندانک خواهند در آب بپزند نیک پس آب ازوی بپالایند و بفشارند و در سایه
خشک کنند و آنرا در میان خمیر گندم کنند و در تنور نرم بر سر خشت پخته نهند تا بریان شود و سرخ گردد پس از خمیر جدا باز کنند
و آن تخم را بکوبند و دو مثقال اندر یک رطل فتیت کنند و باید که اندر فتیت کنجد مقشر و تخم خشخاش کرده باشد و بامداد و شبانگاه
سه کف ازین فتیت بخورند محرور را سود دارد **باب دوم اندر تدبیر فربه کردن عضوی جداگانه** تدبیر فربه کردن یک عضو پیشتر بمالیدن

وطلی کردن بود و باشد که حیله باید کرد تا عضو فربه را لاغر کند و دیگری را که لاغر بود یا هر دو بیک حال کند و این چنان بود که
مثلا که یکدست فربه بود و دیگر دست لاغر آن دست فربه را عصابه بر باید پیچید چنانک از سر دست آغاز کند و بر می پیچد تا بزیر بغل
پیچیدنی هموار بس سخت نه لیکن چنانک را باز دارد تا دران دست گذر نیابد و باز گردد و بمقسم غذا باز آید اعنی بخشش گاه غذا
پس ... را باید بیکی دست کشند بمالیدن وطلی کردن خاصه بروغن زیت با اندکی موم گرم کرده و مالیدن ... باید و هر گاه که
گرم شود مالیدن فرو گذارند و چون ساکن شود باز مالیدن گیرند تا بدین طریق غذا ازان یکدست باز گردد و بدین دست آید
و اگر مزاج مرد سرد بود زفت رومی طلی کردن و پس ازان که عضو را بآب گرم بشویند و بمالند عضو را گرم کند و غذا را بد و کشد
و اگر زفت غلیظ باشد آنرا با اندکی روغن بگدازند تا نرم و رقیق شود چندانک طلی را و مالیدن را بشاید و بعضی طبیبان زفت را
با آتش دارند تا نرم شود و بر پوست پاره مالند و گرم کنند و بران موضع نهند که می باید و چون سرد شود و بفسرد بر دارند و اندر تابستان
در یکروز یکبار چنین کنند و اندر زمستان دو بار و بر داشتن چنان باشد که از وی بربایند و نگاه کنند تا اگر عضو زود سرخ بشود زودتر
بر دارند و اگر دیرتر سرخ شود دیر بر ندارند و اگر لخت عضو را بمالند بخرقه درشت پس مسطری بروغن چرب کنند و آن مسطر هموار بران عضو
می زنند تا سرخ شود و منتفخ گردد و زدن بسیار تحلیل کند چندان باید زد که سرخ شود پس زفت بر نهند و اگر بعوض زفت داروها
سرخ کننده بر نهند چون عاقر قرحا و مویزج و خردل و ثافسیا و آنچه بدین ماند روا باشد و اگر فربهی در پدید آید ملول نباید گشت
و مواظبت باید نمود تا مقصود حاصل آید **باب سیم اندر تدبیر لاغر کردن** چون تدبیر لاغر کردن فربهی با فراط ضد تدبیر فربه کردن باشد
چیزهای تلخ و شور باید خورد و چیزها که بسرکه پرورده باشند و کامها و نان خشک ارد و نان جوین و طعامها که ازان خون تولد
نکند و طعام ایشان چرب باید کرد تا زود سیر شوند و کمتر خورند و اندر طبیخ ایشان توابل گرم تیز تری باید کرد چون فلفل
و خردل و زیره و کرویا و شیر و در شبانروزی طعام یکبار باید خورد و بر تشنگی و گرسنگی بسیار صبر باید کرد چنانک آن شهوت
پدید آمده باشد باطل شود و جامه درشت باید پوشید و بر بستر نرم نباید خفت و آب سرد نباید خورد و مزاج بدن را باید کرد اگر سرد بود
گرم باید کرد و اگر گرم بود سرد باید کرد و ریاضت بسیار و قی کردن از بهر آنکه قی معتدل فربه کند و بسیار لاغر گرداند و معجونهای
لطیف کننده باید داشت چون تریاق بزرگ و نمک افعی و کمونی و فلافلی و سنجرینا و انقردیا و اثاناسیا و امروسیا و اطریفل
کوچک و اندر آب معدنها که بتازی میاه الحماة گویند نشستن و آبی که اندروی نمک و زاک و شب و بوره و گوگرد بخته باشند
بجای میاه الحماة باشد و داروهای لطیف کننده و اوراربول و طمث آرنده که در علاج اوجاع مفاصل بکار باید داشت
اندرین باب سودمند باشد خاصه اگر از پس هضم دوم خورده شود غذا از راه رگها باز گرداند و رگها بدان سبب گرسنه مانند و اندامها
بهره نیابد و آن داروها چون جنطیانا است و تخم سداب و زراوند گرد و فو و سالیون و جعده و قنطوریون و تخم کرفس و زاک
لیکن زاک خطرناک باشد و مرزنگوش قویست و سندروس هم قویست و ضد کهربا است و لک را نیز اندرین باب خاصیتی است
اما سندروس چهار دانگ و نیم با سکنگبین ممزوج با آب سرد خوردن درین باب سخت نافع است و کشتی گیران بکار دارند

تا عضلهای ایشان قوی شود و خشکی اندام و سبک شوند و نفس ایشان تنگ نشود و خفقان نباشد **صفت** داروی مرب
یکبر نان خواه و تخم سداب و زیره از هر یک یکجزو و مرزنکوش و بوره از هر یک ربع یکجزو شربت هر روز یکمثقال و اندکی سرکه گرانگبین
ناشتا لاغر کننده است لیکن کسی را که عصب ضعیف بود یا اندر رحم آفتی بود نشاید داد و شراب بر دلیق هم لاغر کننده است
و تحلیل کننده و طبع را نرم داشتن و داروهای لطیف کننده خوردن تدبیری قویست و گرمابه بناشتا و از پس گرمابه صبر کردن
و خفتن پس ریاضت و مالیدن و بیاسودن پس طعام اندک اندک خوردن از طعامها که از وی خون تولد بسیار نکند تدبیری
صواب است **باب چهارم اندر لاغر کردن عضوی جداگانه** آنچه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است چون قی کردن
و داروهای لطیف کننده خوردن و مانندان اندرین باب بکار باید داشت و طلیها که اندر باب دهم از گفتار نهم از کتاب ششم
یاد کرده آمدست اندر تدبیر نگاه داشتن پستان تا زنان تا بزرگ نشود بکار باید داشت بهر عضوی که خواهند تا بزرگ نشود چون
خایه کودکان و بندگان و پای و دست و غیر آن و سنگ افسان بر یکدیگر سوده طلی کردن پیوسته داد و ضمادی که
مخصوص است بعلاج پستان زیره کوفته است و سرکه سرشته بر پستان نهند و خرقه بسرکه تر کرده بر روی آن بپوشند
و ببندند سه روز پس پیاز و سوسن سپید بکوبند و بدو بر نهند و ببندند و سه روز دیگر بسته دارند اندر یکماه این علاج سه بار بکنند
باب پنجم اندر تعقف و جرام که ناخن را افتد تعقف بازگشتن و تشنج ناخن را گویند و باشد که بطرقد و سبب آن دو گونه باشد
یا خشکی مزاج بود یا غلبهٔ سودا **علاج** اگر سبب خشکی بود علامتها و اسباب آن بران گواهی دهند تدبیرهای تری آرنده باید کرد
و هر بامداد شیر تازه خوردن خشکی را زایل کند بود و ناخنان راست شود و روغن شیره تازه کر روغن بادام خوردن هر بامداد با مقداری
شکر با اندکی سکنگبین سود دارد و ناخن راست شود و ثفل فقاع ضماد کردن آنرا نرم کند و استعداد راست شدن اندر وی
پدید آرد و تخم کتان و پیه گوسفند گداخته بر نهادن و چند روز بسته داشتن تشنج ببرد و ناخن نرم کند و جرب ناخن را زایل کند
و صمغ سرو و بیز ضماد کردن ناخن را نرم کند و اگر سبب غلبه سودا بود نخست تن از مادهٔ سودا پاک باید کرد بانواع استفراغها
و مزاج بدل کردن و ماء الجبن بکار داشتن و ضمادی که یاد کرده آمده است بر نهادن **باب ششم اندر برص که بر ناخن افتد**
بسرکه بباید سرشت و ضماد کردن و تخم کتان و خرف و خردل بهم کوفته با اندکی سرکه ضماد کردن و دردی شراب کر دردی سرکه
سوختن و با زرنیخ و ربیانج و زفت تر سرشتن و ضماد کردن برص ناخن را ببرد و بیخ حماض کوفته با سرکه ضماد کردن سود دارد
و زرنیخ سرخ و کوز سرو و بیرشیم ماهی ضمادی عجب است و اگر ربیانج و زفت و دردی شراب با آن یار کنند سخت قوی بود
باب هفتم اندر زرد شدن ناخن مازو و شب یمانی بکوبند و بابیه لطیف بسرشند یا بزهرهٔ گاو و ضماد کنند و بزر جرجیر کوفته با سرکه حل کرده
ضمادی نافع است **باب هشتم اندر برکندن ناخن** و سبب تا نیک بر آید صمغ سرو را بکوبند و ضماد کنند و چند روز بسته دارند
تا نرم شود پس ناخن زنند تا خون بسیار از ان برود پس سیر را بکوبند و ضماد کنند بامداد تا شب و شبانگاه بکشایند و ضماد را
تازه کنند تا بامداد ناخن بدین ترتیب بیفتد و موز کوفته پیوسته ضماد کردن ناخن را مستعد افتادن کند خاصه اگر جاوشیر

با آن بیامیزند و کوکرد با سرکه کوفته درین باب سودمندست **صفت** ضمادی قوی بگیرند دلق بلوق و نفسیا و زرنیخ سرخ و زرد
و کوکرد و علک البطم بسرکه بسرشند و ضماد کنند و چند روز بسته دارند ناخن بیفتد **باب نهم اندر نگاه داشتن ناخن تا نیکو براید**
چون ناخن جدا شود سر انگشت را پوشیده باید داشت و از هوای گرم و سرد و از آسیب دست و جامه و غیر آن نگاه داشتن
و انگشت را غلافی کنند چون کلاهی از سیم و غیر آن بشکل انگشت و آنجا که برابر جای ناخن بود مدوّر کنند تا هوا بیکبارگی از وی
باز داشته نبود و اگر سرما با فراط یا گرما با فراط آید ابزا الحرفه بپوشند و جایگاه ناخن باید که ازین غلاف آزاد بود چنانکه مماس او
نباشد و از وی بس دور نباشد و یکماه یا دو ماه انگشت را فراموش کنند تا هر وقت که بگشایند ناخن خوبتر بر آمده باشد
باب دهم اندر داحس و داحس آماسی بود گرم و دردناک و با ضربان اندر حوالی ناخن و درد آن به بغل دست و بغوله ران برسد
و باشد که تب آرد و باشد که ریش کردد و ریم کند و گنده شود و انگشتان از آن پر خطر باشند **علاج** اگر عهدی بعید باشد و قصد
و مانعی نباشد نخست فصد باید و تدبیر لطیف کردن و اگر حاجت آید و ماده گرم را بمسهلی لطیف کم کردن و اگر درد و ضربان
عظیم باشد افیون و بزر البنج کوفته با سرکه طلی کردن تا بروی غلیظ کردد و بزر قطونا بسرکه تر کرده بر زبر آن نهادن و خرقه بآب یخ
تر کردن و بر وی پوشیدن و هر ساعت که خرقه را سرد کردن یا انگشت را در آب یخ داشتن و این علاج جز در اول نشاید
کردن و در ابتدا علت و تزاید و انتها و انحطاط آن نگاه داشتن چنانکه اندر آماسها دیگر یاد کرده شد و هر وقت علاج در خورد
وقت کردن و خضض بسرکه حل کرده از جمله طلیهائیست که روز اول بکار آید و سماق و اقاقیا و زیدس عاج لسکنکبین ضمادی
نیک است و مازو بانکبین ماده را از وی باز دارند **صفت** داروی نیک صبر و گلنار و مازو بانکبین بسرشند
و ضماد کنند و اگر بدین ساکن نشود روغن را گرم باید کرد چنانکه انگشت در وی توان داشت و انگشت در وی نهادن
و هر گاه که فاتر شود دیگر باره گرم کردن و اگر بدین ساکن نشود علاج دمل باید کرد تمام شد کتاب هشتم ذخیره خوارزمشاهی
بحمد الله و منه **کتاب نهم از ذخیره خوارزمشاهی** اندر احوال جنبرهای زیانکار و زهرها و دفع مضرت و علاج آن و این کتاب را
بتازی کتاب السموم گویند و این کتاب پنج گفتارست **گفتار اول** اندر احتیاط کردن از زهرها و یاد کردن انواع زهرها
بر طریق کل و قانون علاج آن و یاد کردن داروها زیان کار معدنی و نباتی و حیوانی و علاج آن و این گفتار ده بابست
باب اول اندر احتیاط کردن تا اگر زهری دهند اثر نکند باب دوم اندر یاد کردن انواع زهرها بر طریق کلی باب سیوم
اندر آنکه چگونه توان دانست که کدام زهر داده اند باب چهارم اندر قانون علاج زهرها باب پنجم اندر داروها که مضرت
زهرها را دفع کند باب ششم اندر داروها که معدنی که مردم را زیان دارد باب هفتم اندر داروهای نباتی که گوهر آن بدست
باب هشتم اندر داروهای گرم زیان کار باب نهم اندر داروهای سرد زیان کار باب دهم اندر زهرها حیوانی **گفتار دوم**
اندر گزیدن ماران و جانوران زیانکار و زهرناک بر طریق کلی و تدبیر راندن حشرات بر طریق جمله و تفصیل و این گفتار
هفت بابست باب اول اندر تدبیر کلی و علاج گزیدن ماران و جانوران زهرناک باب دوم اندر داروها که از بهر

کتاب نهم

گزیدن جانوران زهرناک خورند باب سیوم اندر طلاها که بر گزیدگی جانوران زهرناک طلی کنند باب چهارم اندر داروکه بر خویشتن
طلا کنند تا جانوران دور باشند باب پنجم اندر داروها که در خانه بگسترند و دود کنند تا حشرات و هوام بگریزند باب ششم اندر داروها که
بعضی جانوران را بکشد باب هفتم اندر تدبیر دهر کردن جانوران زیانکار بر سبیل تفصیل گفتار سیوم اندر گزیدن ماران
و علاج آن و این گفتار چهار باب است باب اول اندر یاد کردن انواع ماران و احوال گزیدن ایشان باب دوم اندر
گزیدن ماران که اندر طبقهٔ نخستین اند باب سیوم اندر گزیدن ماران که اندر طبقهٔ دوم اند باب چهارم اندر گزیدن ماران
که زهر ایشان ضعیف باشد گفتار چهارم اندر گزیدن مردم و گزیدن سگ و گرگ و غیر آن و این گفتار دوازده باب است
باب اول اندر گزیدن مردم باب دوم اندر گزیدن سگ و گرگ و غیر آن که دیوانه نباشد باب سیوم اندر صفتهای سگ
دیوانه و گرگ و شغال دیوانه باب چهارم اندر حالها که از گزیدن سگ دیوانه پدید آید باب پنجم اندر میان فرق گزیدن
سگ دیوانه و غیر آن و آزمودن آن باب ششم اندر علاج گزیدن سگ دیوانه باب هفتم اندر گزیدن پلنگ و یوز و شیر
و جراحت چنگال او باب هشتم اندر گزیدن تمساح باب نهم اندر گزیدن گربه باب دهم اندر گزیدن قرد یعنی بوزنه باب
یازدهم اندر گزیدن راسو باب دوازدهم اندر گزیدن حیوانی که او را ابوعالی گویند گفتار پنجم اندر گزیدن حشرات
و این گفتار یازده باب است باب اول اندر زخم کژدم دشتی باب دوم اندر زخم کژدم جراره باب سیوم اندر گزیدن
رتیلا یعنی عنده باب چهارم اندر گزیدن عنکبوت باب پنجم اندر گزیدن شپش گرگس باب ششم اندر گزیدن
جانوری که بسیار پای دارند باب هفتم اندر گزیدن کژابه که بتازی سام ابرص گویند و انواع آن باب هشتم
اندر گزیدن انواع زنبور باب نهم اندر گزیدن مورچه برنده باب دهم اندر زخم کژدم دریائی باب یازدهم گزند
ضفدع دریائی تمام شد فهرست کتاب السموم و بتمام شدن آن تمام شد کتاب ذخیره خوارزمشاهی منت از خدای تعالی.
توفیق از وی و اندر آخر این کتاب سه فصل یاد کرده آید ان شاء الله تعالی فصل اول اندر عذر دیر تمام شدن این کتاب
فصل دوم اندر عذر تقصیری که اندرین کتاب هست فصل سیوم اندر عذرهای طبیبان از جهت بیماری که ایشان را افتد
کتاب دهم اندر احوال چیزهای زیانکار و زهرها و دفع مضرت و علاج آن و این کتاب
پنج گفتار است بباید دانست که مقصود ازین کتاب دفع مضرت چیزهای زیانکار یا آدمی بایست کرد چاره نبود از آنکه
آن چیزها را یاد کرده شود و از یاد کردن آن استشعار ان می که مردم کم دانش و ناپاک و زنان کودکان چیزهای
زیانکار را بدانند و از دانستن آن آفتها تولد کند چنانکه بسیار دیده اند و شنیده که دو زن که در خانهٔ یک شوهر بوده اند
هر دو قصد یکدیگر داشته اند و چیزها طلبیده اند که یکدیگر را هلاک کنند بدین سبب اگر چه این کتاب را منفعت سخت بزرگ است
و سبب خلاص آدمیان است از زهرهای جانوران و از زهرها که باتفاق خورده شود یا کسی بدهند ازین مضرت خالی نیست
که بسیار چیزهاست که هر کس نداند که در آن مضرتی باشد و زیان کننده است چون درین کتاب بخوانند بر آن واقف شوند

بدین سبب بایستی که این کتاب جز در خزانهٔ ملوک نبودی و طبیبان این علم اندر هر کتابی یاد نکردندی و این علم را
از جملهٔ علمها مستور داشتندی چون اسرار علم کیمیا و غیر آن لیکن چون متقدمان طبیبان و متأخران نیز این علم را اندر همه کتابها یاد کرده اند
این کتاب را ازین علم خالی نشایست گذاشت لیکن صواب چنان دیده آمد که آنچه نام چیزهای زیانکار و خاصیت و فعل آنست
بتازی یاد کرده آید تا بوجهی پوشیده تر باشد و آنچه دفع مضرت و علاج آنست بپارسی یاد کرده آید تا ظاهرتر بود و منفعت آن عام تر
یاد کرده آید و اگر چه نام داروهای زیانکار و خاصیت و فعل آن اندر کتابهای تازی و پارسی دیگران یاد کرده اند لیکن آنکه این کتاب
عجب نباشد که مردمان آنرا بجویند و بخوانند اولیتر آن بود که آن معانی بسمع و خاطر هر کسی بسبب این کتاب تازه نگردد و مقصود
ازین منع مضرت و بسیاری منفعت است و از ایزد تعالی توفیق و معونت خواسته آمد و هو الموفق والمعین گفتار نخستین
اندر احتیاط کردن از زهرها و یاد کردن داروهای زیانکار معدنی و نباتی و حیوانی و علاج ایشان و این گفتار ده بابست باب نخستین
اندر احتیاط کردن تا زهر که کسی بدهند اثر نکند کسی را که ازین کار اندیشه باشد احتیاط آنست که طعامی که طعم آن قوی بود نخورند مثلا طعامی که
سخت ترش باشد یا سخت شیرین یا سخت شور یا سخت تیز باشد نخورند از بهر آنکه کسانی که خواهند که کسی را زیانکار دهند بچنین طعامها
مزهٔ آنرا بپوشند و آنجا که تهمت این کار باشد هیچ نباید خورد و اگر ضرورت افتد در چنین جای گرسنه و تشنه نباید بود از بهر آنکه در حال
گرسنگی و تشنگی بسبب در بایست طعام و شراب بطعم و بوی آن طعام و شراب که در وی داروی زیانکار بود بر مردم
پوشیده گردد و دیگر که در حال گرسنگی و تشنگی زهر زودتر راه یابد و اندر رگها بگذرد و بدل رسد و اگر طعام خورده باشند آن نخست
بر آن طعام آید و اندر آن مغمور گردد و پدید نیاید و از بهر آنکه رگها ممتلی باشند زهر اندر آن گذر نیابد و بدل نرسد و باشد که اندر آن
که از پیش خورده باشد قوتی بود که با آن زهر باز کوشد یا ضد آن بود و باید که بر سبیل احتیاط معجون مثرودیطوس و تریاق
الطین و مانند آن خورده شود چه منفعت آن آزموده است علاج اندر باز داشتن مضرت همه زهرها نافع است و تخم شلغم خورد
کرده مقدار پنج درم مطبوخ بخورند و انجیر با بندق و گوز با بندق و انجیر خشک با نمک در شب خوردن و برگ پودنه جویباری
و برگ سداب در شراب خوردن درین باب سود مند است و خواتیم البحر اندر شراب سخت سودمند است و همه احتیاط
از بهر آن است تا کسی کسی را زهر دهند لیکن نباشد که اتفاق افتد که مردم غافل بود و کسی را در آن قصدی نبود و این چنان
باشد که حیوانی بد اندر طعامی افتد چون عظایه و رتیلا و عقرب و آنچه بدین مانند یا اندر شراب افتد از بهر آنکه بسیار جانوران
زیانکار ند که بوی شراب را دوست دارند و قصد آن کنند و باشد که یکی از آن در شراب افتد و باشد که از آن شراب
بخورد و اندر وی قی کند اندرین باب نیز احتیاط باید کرد و هیچ طعام و شراب را سر گشاده نباید نهاد و اندر زیر درختان بزرگ
و اندر میان گیاه نشاید داشت باب دوم اندر یاد داروهای زهر ها و علامات آن زهرها دو نوع است یکی آنکه مضرت او از کیفیت او باشد
و دیگر آنکه گوهر او ضد مردم بود اما آنچه مضرت از کیفیت او باشد چهار گونه است یکی آنست که داروئی بود خورنده
و بوشانده چون ازنب بحری دوم آنکه داروئی بود گرم و سوزاننده چون فرفیون سیوم آنکه داروئی بود سرد و فسرانده

جون افیون جهارم آنک داروئی بود که جون اندر تن آید راه دم زدن که در همه تن است بگیرد و سده افکند جون مرتک و آنجه گوهر او
ضد گوهر مردم است جون بیش است و جون قرون السنبل و جون بلهل گوسد صمغ بیش است یا قرون السنبل یا صمغ جیزی دیگر
و جون مرارة النمر و آنجه ازین نوع است بدترین زهرهاست و بعضی زهرهاست که آسیب آن جمله بر یک اندام آید و مضرت او
اندران یک اندام بود جون ذراریح که مضرت او اندر مثانه بود و جون ارنب بحری که مضرت او اندر شش بود بعضی آنست
که مضرت آن اندر همه تن بود جون افیون که مضرتست زهرهاء سرد اندر خداوند مزاج گرم بوجهی کمتر باشد و بوجهی بیشتر اما از وجه آنکه
باید که مضرت آن کمتر بود آنست که مزاج گرم گوهر آنرا لطیف کند و در وی منفعل شود و از حال خویش بگرداند و نزدیک
آن شود که غذا خواهد و مزاج او با مزاج برابری می کند تا مضرت کم تواند کرد و از وجه آنک باید که مضرت آن بیشتر بود
آنست که مزاج گرم گوهری غلیظ آنرا لطیف کند شریانهای او بحرکت انقباض آنرا بدل کند برین سبب بیشتر بود
خاصه که مزاج ضد مزاج دل بود عجب نیست که حال دارو گرم همین بود از بهر آنکه از حرکت شریانهای دل گرم قویتر بود
آنرا بحرکت انقباض بخویشتن کشد تا مضرت آن بدین سبب بیشتر بود و جالینوس درین معنی که شوکران با نوعی دیگر از
زهرها، قاتل مردمان را هلاک می کند و سار را که بتازی زرزور گویند زیان ندارد از بهر آنکه اندر تن او گذر می کند و بدل او
بس ازان می رسد که از حرارت غریزی و طبیعت او منفعل شده باشد و از حال خویش بگردیده و نزدیک آن شده
که غذا گردد و اندر تن مردم زود می گذرد و منفعل ناشده بدل او میرسد بسبب حرارت مزاج و قوت حرکات شریانها
و شیخ علی رئیس ابوعلی سینا قدس الله روحه می گوید این سخنی درست نیست لیکن مناسب میان قوت فاعله و منفعله
شرطست و جالینوس را رحمة الله ازکجا معلوم شده است که شوکران مردم را از بهر آن هلاک کند که زود بدل او می رسد
و زرزور را هلاک نمیکند از بهر آنک منفعل شده بدل او می رسد باشد که سبب این معنی بود که شوکران بقیاس با مزاج زرزور
زهر نیست و میگویند که زنی اندر روزگار گذشته اندکی بیش بخورد او را زیان نداشت پس اندک اندک خوردن عادت کرد
و بران دلیر گشت او را زیان نداشت و روفس میگوید بعضی ملوک کنیزکانرا بزهر بپرورند چنانک خوردن آن ایشانرا عادت شود
و زیان ندارد و این از بهر آن کنند که کنیزک را تحفه یا بحیلتی دیگر بخصمی و دشمنی فرستند که ایشانرا بود تا بمباشرت آن کنیزک هلاک شود
و مزاج آن کنیزک چنان گردد که آب دهان او همه جانورانرا هلاک کند و اگر آب دهان او بر زمین افتد مگس نزدیک او نگردد

باب سیم اندر آنکه چگونه توان دانست که کدام زهر داده‌اند نخست بوی دهان و بوی اندامها را نگاه باید کرد از بهر آنک بعضی دارها
که بوی دهان ازان خبر دهد جون افیون که بوی آن بتوان دانست و جون ارنب بحری که شش را تباه کند و عفن کرداند
و بوی عفونت از دهان پدید آید و ضفدع بوی زهومت دارد و اگر از بوی معلوم نگردد قی باید کرد و اندر آنچه برآید تامل کردن باشد
که آن دارو را بتوان دید جون مرتک و جص و آنچه بدان ماند و اگر بدین طریق معلوم نگردد اندر احوال مرد باید نگاه کرد اگر در اعظم
سوزشی و بحتی نمی یابد بباید دانست که دارو تیز و برنده جون زرنیخ و نمک و زیبق و اگر چشمها سرخ شده باشد و رگها برخاسته و حرارتی یا

و تشنگی و تاسه پدید آید به باید دانست که دارو سخت گرم است چون فرفیون و اگر اندامها و اطراف سرد باشد و خدر می شود
باید دانست که دارو سرد و فسرانده است چون افیون و اگر بینند که قوت ضعیف می شود و غشی می افتد و عرق سرد همی آید
باید دانست که دارویی است که گوهر آن ضد گوهر مردم است و این تیزی زهرهاست و علامتها بد آنست که غشی افتد و چشمها
ازرق گردد و سیاهی چشم ناپیدا می شود و در آن حال هیچ امید خلاص نباشد و اگر چشمها سرخ می شود و زفان از دهان بیرون افتد
و نبض ساقط شود و عرق سرد آمدن گیرد سخت بد باشد **باب چهارم اندر قانون علاج زهرها** اصل درین باب آنست که چون
حس آن بیابند در حال قی کنند بیش از آنکه قوت آن اندر تن پراکنده شود و آب نیم گرم و روغن و شیر گرم می خورند و قی می کنند
چندانکه تواند و اگر طبیخ شبت و لخنی بود با این آب و روغن آمیخته بود بهتر بود و چون قی تمام کرده شیر تازه خورند بسیار
تا مضرت زهر تمام بکشد و بشکند و اگر شیر قی کند نیک باشد و آب و روغن که از بهر قی کردن خورند بسیار باید خورد و اگر طعام
خورند هم بسیار باید خورد تا اگر قی نیفتد بسیاری آن با زهرها بازگو شد و بر وی غلبه کند و اگر طبیخ و بزر الانجره با روغن بخورند
زهر را بقی برآرد یا باسهال دفع کند پس شیر خورد مسکه از شیر بهتر بود و طبیخ بزر الکتان از بهر تری خورند و شراب شیرین با
کداخته سود دارد و اگر حس آن یابد که زهر و مضرت آن با معا و اسافل فرود آمده است حقنه باید کرد و اگر اضطراب صعب باشد
هم تدبیر قی باید کرد و هم تدبیر اسهال و در میانه شیر می باید داد زهر را بقی برآرد و چهار درم بوره و یک درم مر اندر شراب شیرین
سوده داشته اند و اگر پس از آن حرارتی عظیم پدید آید آب یخ و روغن گل می باید داد و هر بار قی فرمودن و نباید گذاشت
که در خواب شود و نگذارند که فرو آرامد لیکن بیدار می باید کرد و چیزی را بر جسم زدن چنانکه آواز آن او را بیدار میدارد و هر گاه که
معلوم گردد که زهر کدام جنس است یا از کدام نوع است علاج آن در خور آن کنند چنانکه اگر آن زهر از جمله زهرها برنده و تیز است
علاج آن از پس آن قی کرده باشد شیر و مسکه و بالوده روان که بروغن بادام کرده باشد بار روغن کنند و هرچه تیزی آن را بشکند
و اگر بدانند که زهر از جمله زهرها گرم کننده است و بر افروزاننده علاج آب سرد و گلاب و کافور و آب کشنیز تر و لعاب اسبغول
و عصارهٔ خرفه و عصاره کوک کنند همه سرد کرده یخ و بر اعضاء رئیسه ضمادهای سردی نهند از طحلب و مانند آن و دوغ گاو سرد کرده
سود دارند و اگر بدانند که از جمله زهرها خدر کننده است و فسراننده علاج تریاق بزرگ و دواء الحلتیت کنند و اندر شراب گرم کرده
و سیر کوفته اندر شراب آمیخته و اگر بدانند که از جمله زهرهاست که گوهر او ضد گوهر آدمی است علاج بمثرودیطوس و تریاق و دواء المسک
و بادزهرها آزموده کنند و ماء اللحم دهند و خانه را خوش هوا و خوشبوی کنند و فم معدهٔ او را بمالند و اندر دهان او بادها اندر
دمند و موی صدغ او می کشند تا در خواب نشود و سست نگردد و اگر معلوم گردد که کدام زهر داده اند علاج خاصه آن
کنند چنانکه یاد کرده آید **باب پنجم اندر یاد کردن داروها که مضرت زهرها را دفع کند** دارویی که با زهر برابری کند و نگذارد که
قوت آن بدل رسد تریاق بزرگ است و مثرودیطوس و گل مختوم و تریاق الطین و تریاق اربعه و گفته اند تخم سرو را اندرین
باب نظیر نیست و برگ انگدان و بیخ او و از هر یک یکدرم نیم درم شیح ارمنی دو درم با سکنجبین بسرشند و در آب سیب بدهند

غاریقون

و دو درم اندر شراب بدهند و حبازی و تخم او و مرق او نافع است و دارچینی و مغز خرگوش با دو اوقیه خل الخمر و یکمثقال جندبیدستر
با دو وقیه روغن زیت و آب خنک معصور و حلتیت و طبیخ جعده و طبیخ بیبالیوس و تخم درخت سکبینج نافع است صفت
داروی مرکب سداب سکبینج و جندبیدستر و برگ نی از هر یک یکجزو و شحم حنظل سه بار چند وزن سه شربت چند فندقی بزرگ
و گوشت قدید را نوله بتازی این عرس گویند پاک کرده بخاصیت قوی ترین داروئی است دفع مضرت زهرها را صفت
داروی دیگر بگیرند سداب خشک بیست جزو مغز گوز پوست باز کرده دو جزو و انجیر خشک پنج جزو و همه را بکوبند و بسرشند صفت
داروی دیگر گوز مغز شش درم سداب و نمک از هر یک یکدرم انجیر چندانک داروها را بدان بسرشند شربت چند گوزی :
صفت تریاق الطین بگیرند گل مختوم و حب الغار را استار استار بکوبند و بروغن گاو بمالند و حب کنند و بانگبین بسرشند
باب ششم اندر داروهای معدنی که زیانکار بود مردم را الحجر الاحمر میگویند سنگی است همچون نبید وزن دانگی از وی کشنده بود
آنرا از جمله زهرها شمارند گوهر آن ضد گوهر مردم است علاج آن بعلاج بیش نزدیک است اما الزیبق الزیبق الحی فان اکثر من
شربه لا یتضرر فانه یخرج بحاله من الاسفل سریعا و من صبت فی اذنه الزیبق الحی فانه یعرض له الم شدید و اختلاط عقل و ربما تادی
الی التشنج و یحس بثقل شدید من ذلک الجانب و ربما تادی الی الصرع و السکتة لتاذی جوهر الدماغ و رجرجته و ثقله و اما المیت
والمصعد فانه ردی ضار مقطع یعرض منه اعراض شدید شبیهه باعراض من شبهه من شرب المرتک من المغص والتواء الامعاء و مشی الدم
و ثقل اللسان والمعدة و حتبس بوله و یرم جعده علاج اندر باب چهارم از گفتار نخستین یاد کرده آمدست از قانونهای علاج
زهرها بجای باید آورد و قی فرمودن و هر ساعت ماء العسل دادن و سه درم اندر شراب حل کردن و بدادن و بماء العسل و بوره حقنه
کردن پس علاج سحج و حقنه سحج کردن و قوت دل نگاه داشتن المرتک کسی را که مرتک و براده رصاص دهند اندامهای او
آماس گیرد و زفان او سنگی شود و بول و غایط باز گیرد لیکن اطلاق افتد با فراط و اندر معده و امعا گرانی پدید آید و مقعد باز گردد
و تشنج ادا کند و اندر معده و اعالی شکم نفخ شود و لون او رصاصی بود و نفس تنگ شود و باشد که بخناق ادا کند که اعراض
پدید آید علاج قانون علاج بجای باید آورد و شربت از طبیخ تخم کرفس و انجیر و شبت و بوره باید داد و قی بدان فرمودن
و سه درم مر اندر شراب بباید داد و سنبل رومی و سرگین کبوتر دشتی در شراب بباید داد و افسنتین و زوفا و تخم کرفس و فلفل
این همه اندر شراب سود دارد و یکدرم فرفیون و نیم درم فلفل بباید داد تا عرق کند و اگر طبع باز گرفته باشد سقمونیا اندر شراب یا اندر ماء العسل
بباید داد و طعام اسفیدباج و چرب زبان را سپید کند و اندامها را سست گرداند و سرفه و فواق پدید آرد و اختلاط عقل نیز
پدید آرد و همه تن و مغز سرد شود و باشد که در حلق عفوصتی یابد چنانکه گوئی مازو خورده است و اندر کام و زفان درشتی و خشکی یابد
و نفس تنگ شود و دل درد کند و استخوانهای سینه تمددی کند علاج این هم چون علاج مرتک است سقمونیا باید داد
اندر ماء العسل چند بار تا طبع را بیارد و عصاره افسنتین یکمثقال با ماء العسل چند بار تا بول را بیارد و چیزهای دیگر که بول آرد بباید داد
و حقنه باید کرد و نباید گذاشت که بخسپد و اندر آنچه بدان قی کنند روغن اقحوان که بپارسی گاوچشم گویند و روغن سوسن

و روغن نرگس اندر باید کرد و کندر بخایند و بخورند و از پس آن هر چند خورند سود دارد **جبسین** از جبسین همان پدید آید که از اسفیداج
لکن کرفتگی عظیم تر بود و علاج این و علاج اسفیداج و علاج فطر یک نوع است و لعابها سود دارد تا درشتی حلق را ببرد و حبوها ر
نرم کننده باید داد و چند بار اسهال باید آورد بسقمونیا و ماء العسل و مانند آن و اگر روده ها ریش گردد علاج آن باید کرد و علاج
خاصه جبسین خاکستر چوب رز است با حاشا **شنگرف و سنگ**. اعراض این همچون اعراض زیبق کشنده است
لیکن باشد که اسهال بسیار کند و علاج این همچون علاج زیبق است و حبوهای جرب باید داد **سنگ** از خوردن وی لرزه سخت
پدید آید و نرم کند و اندر حلق و زندرون شکم سوزش بود و در اندرون ریشها پدید آید و قی نیز افتد **زنگار** علاج وی همچون
علاج زرنیخ است و بیشتر یاد کرده آید **وخبثه** از خوردن آن صداع و خشکی دهان و درد شکم پدید آید **علاج**
شیر تازه باید داد یا چیزها که اسهال آرد پس روغن گاو باید داد و روغن بنفشه و روغن با سرکه بر سر او می باید نهاد و باشد که
مغناطیس باید داد تا آنچه پراکنده است جمع شود پس تدبیر اسهال کردن و باشد که بدان حاجت آید که هر روز یکدرم مغناطیس
بدهند و از پس آن حبوی جرب دهند لغزاننده با روغن گاو تا اسهال کند و اگر هنوز اندر معده بود دهم بدین چیزها قی باید فرمود
النورة والزرنيخ من شربهما معا اورثه قروح الامعاء والسعال الشديد في البطن ومن شرب الزرنيخ المصعد ظهرت به اعراض
شرب السمك والسعال الشديد ومن شرب النورة وحدها اورثه وجع المعدة واحتباس البول واطلاق البطن مع الدم
وربما بردت اطرافه وغشي عليه وجف لسانه وحلقه **علاج** آب گرم کرده باید داد با جلاب و روغن تا قی کند پس حسوی
باید ساخت از برنج شسته و کشک و اندکی تخم کتان بدان دادن با انگبین و عصاره خبازی با انگبین دادن پس بوسته
شیر تازه و مسکه و لعابها و حسوهاء نرم دادن با به مرغ و علاج آهک هم ازین نوع باید کرد و آنچه اندر علاج ذراریح یاد کرده آید
علاج آنست و بول خراندکی با دو دانگ زهرهٔ آهو بره بباید داد تا بول بیارد **ماء الصابون** حال این چون **زرنیخ** است
و علاج همانست **الزاج والشب** يورثان السعال الشديد ويؤديان الى السل **علاج** شیر خرمی باید داد و مسکه و شکر و شراب
بنفشه و ماء الشعیر با روغن بادام و خایه مرغ نیم برشت و شوربا ماکیان فربه و اسفاناخ و آب سرد خوردن نباشد و از پس
گرمابه و ریاضت و از پس جماع و مزاج را تباه کند و یا استسقا کند **علاج** دو الکرک و دو الک خوردن علاج آنست
و باشد که اگر بر اثر آن بیند صرف خورد کفایت باشد **باب هفتم اندر داروهای نباتی که گوهر آن بدست** چون بیش است
و قرون السنبل و غیر آن بیش از جمله داروهای بد است از خوردن آن دل بیاماسد و چشم برون خیزد و دوار پدید آید پس
غشی افتد و ساعتها از کار نشود و هر که از وی بر هد کم بود که زندرون افتد تا اندر سل و باشد که از بوی آن صرع پدید آید و اگر
پیکان را آب او آب دهند هر گرا از آن جراحت رسد هلاک شود **علاج** در حال قی باید کرد بطبیخ شلغم و بشراب و روغن
گاو و ازین طبیخ و شراب و روغن بسیار باید خورد و پیوسته قی می باید کردن و هر ساعت طبیخ پوست بلوط اندر شراب
بخورند سود دارد و بهترین چیزی یک درم دواء المسک است با نیم دانگ مشک سود دارد و یا چیزی از بادزهرها و آثار موده

و تریاق را درین باب منفعت بسیار است و آنجا که بیش روید جانوریست که آنرا موش بیش گویند خوردن آن مضرت
بیش دارد قرون السنبل از خوردن آن علامتهای سرسام بدید آید و زفان سیاه شود و قطره قطره خون از قضیب چکیدن گیرد
علاج قی فرمایند و سکنکبین و گلاب و روغن گل نیم گرم و آنچه بدین ماند و یک درم کافور اندر یک وقیه گلاب بدهند و بر دل و جگر
موضماد صندل و کافور و گلاب بر می نهند و پست جو و پست سیب ترش میدهند در جلاب سرد کرده و عصارهٔ انار ترش و آب
و آب خیار و خربزه هندی و آب عنب الثعلب و دوغ ترش و کشکاب سود دارد باب هشتم اندر داروهای زیان
کار گرم فرفیون از خوردن آن تاسه و سوزش احشا و فواق پدید آید و باشد طبع را بگشاید و اسهال کند با فراط علاج
نخست قی کند و شیر تازه و مسکه می دهند و در آب سرد می نشینند و باقی علاج علاج قرون السنبل بود یتوع مانند شبرم
و عشر و لاغیه است و این هر سه قوی تر اند و از خوردن شیر آن حرارت و تاسه و اسهال بسیار پدید آید علاج آن شیر گاو و
مسکه و دوغ خوردن است و در آب سرد نشستن و شیر شبرم دو درم بکشد و شیر لاغیه و شیر عشر سه درم بکشد اندر مدت دو روز و جگر را بزاند
سقمونیا بورث ضعف المعده و العطش و الاسهال المفرط و ضعف الکبد علاج مضرت او بدوغ باید نشکست و برب آبی
و ریواج و شراب او و مزوره سماق و پست سیب و پست جو بسیار از وی مردم و ستور را بکشد و اندکی از وی
تاسه آرد و شکم بدرد آید و براند و تپشی عظیم کند گرم و خشک و برنده است و آن آب که دفلی بر اندر وی روید بدو زیانکار است
آنرا مقطر باید کرد و با شیرینی باید خورد علاج طبیخ خرما و حلبه باید داد و بنجنگشت و تخم آن و طبیخ آن تریاق اوست و انجیر با
انگبین و شکر و جلاب و شیرینها همه سودمند است و جرشها و خیار بادرنج همه سود دارد و بیشتر حقنه باید کرد بلادر اندر گلو
تپش و حرارت پدید آرد و بیماریها حادث آرد و باشد که بعضی اندامها را تباه کند دو مثقال از وی بکشد و اگر از مضرت او خلاص یابند
وسواس پدید آید از بهر آنکه اخلاط را بسوزاند و بعضی مردمان باشند که ایشانرا زیان ندارد از بهر خاصیتی که مزاج ایشانرا بود خاصه که
با گوز خورند و شیخ رئیس میگوید من یکی را دیدم که بلادر میخایید و می خورد و او را هیچ زیان نداشت این دارو تیز است
و بکشد علاج او علاج همچون بلادر است موینرج اعراض او همچون اعراض ذراریح است و علاج بسیار یاد کرده آید سداب دشتی
از خوردن آن سوزش و حرارت اندر تن افتد و چشمها برون خیزد و علاج او همچون علاج دفلی است نخست قی باید کرد
تفسیا خوردن آن بول و غایط کیرد و زفان بیاماسد و قراقر و باد اندر شکم افتد و گلو و معده بسوزش آید و چشمها برون خیزد
و روی سرخ شود و باشد که بر همه تن شری پدید آید و بسیار بود که غشی آرد و نفس او تنگ شود علاج قی باید کرد بس شیر تازه
و روغن گاو و کشکاب خوردن بروغن غرغره کردن و گویند هیچ محروث و طبیخ سعتر و جندبیدستر گرم کرده یا با انگبین سود دارد ابو علی سینا
میگوید مگر این چیزها بخاصیت سود دارد از بهر آنک تحلیل کند و قیاس آنست که چیزهای سرد و نرم باید داد جلبهنگ اعراض او
همچون اعراض کندش و خربق است و علاج همان کندش حسنی اسهال عظیم آرد علاج قی باید کرد و شیر و مسکه خوردن
پس بنیاز گرفتن اسهال مشغول باید شد و تریاق بزرگ دادن از بهر آنکه اسهال باز گیرد سود دارد

دفلی

کبیکج

بسند
خربق سپید

دکندش

وکندش و عرطنیثا و عصاره قثاء الحمار و نوعی از شوبیز و غاریقون سیاه و تربد زرد این همه داروهائی است که منش گشتن آرد و با شد که
چندان قی آرد که دفع نتوان کرد و خناق کند و باشد که اسهال نیز آرد و اگر زیادت از حاجت خورند مردم را بیهوش کند و قوت ببرد
و خون سر دارد و تشنج آرد خاصه خربق سپید **علاج** اگر بینند که ماده بجانب بالا جنبیده است و دفع نمی تواند کرد و خناق خواهد کرد
حقنه باید کرد و ماده را از بالا فرود کشیدن و شیر و مسکه دادن و روغن گاو بسیار دادن و اگر تشنج کند مفاصل را بروغن چرب کنند
و علاج تشنج خشک کنند چنانکه معلوم است **خربق سیاه** اگر زیادت خورده شود اسهال کند بافراط و کلور انگیزد از وی دو درم
بکشد و تشنج خشک آرد و نخست آروغ بسیار آرد و باد اندر شکم پدید آید **علاج** نخست قوت او باید شکست بروغن گاو و مسکه و مانند آن
و زیره و انیسون و سنبل و جندبیدستر از هر یک برابر باید کوفت و از جمله باید خورد و نمک گرم کرده و مانند آن بر باید نهاد تا باد را
بشکند و بعد آن خوردنیها چرب و نبیذ شیرین خورند پنیر تر با انگبین سودمند تر باشد و نبیذ ممزوج با آب بسیار سود دارد
کرم دانه مقدار دو درم از وی خارش اندر تن افکند و بیاماساید و بکشد و علاج این علاج فرفیون است **ذرازیح** چون از وی
بسیار بخورند بکشد **علاج** وی قی است و اسهال و شیر خوردن و مسکه و روغن گل **کنجاره** کنجاره بخورند و کنجاره بید انجیر که نیک
فشارده باشند زیان کاری عظیم است **علاج** وی قی کردنست و طبع را نرم کردن و سفید با چرب آشامیدن **جندبیدستر**
از خوردن او نشانهای سرسام پدید آید و کلور انگیزد و اندر روز بکشد خاصه آنچه سیاه و کنده بود و آنچه اغبر بود و سیاهی زند
علاج وی قی باید کرد باب شبت و سپستان با شراب انگور و انگبین پس ترشی ترنج و لیمو و شراب انار و دوغ گاو
و میوهای ترش خورند و شیر خر سودمند باشد **عنصل** اگر خون شکم آرد و نخست درد شکم و درد سینه پدید آید **علاج**
شیر آهن تاب کرده دهند و زرده خایه و مقلیاثا و مانند آن **خانق الذئب و خانق النمر** قبضی اندر کام و زفان و دهان
اندر حلق و در قصبه شش پدید آرد و آماس کند و دهان خشک شود و از دهان او بوی دود می آید و زبان بسته شود
و اختلاج اندر بناگوش پدید آید پس برعشه و تشنج ادا کند و باد و قراقر اندر شکم افتد **علاج** زود قی باید کرد پس حقنه کردن
بس افسنتین رومی و سعتر بوی فراسیون تشنج ارمنی و کمافیطوس با نبیذ و روغن بلسان مقدار یکدرم و نیم اندر نبیذ
و باید که نبید را آهن تاب کرده باشد یا زر و سیم گرم کرده در وی افکنند و خبث الحدید و سترلوزن و انتریره و زبر غاله سود دارد
و حبوهای چرم دادن **برگ آزاد درخت** برگ او چهار بایان را بکشد و مردم را سخت زیان دارد و علاج او همچون علاج
خر زهره است **آزاد درخت برکندان** زیان کارست و دهان و زفان بیاماسد و معده و رودها درد خیزد و از جمله زهرها شمرند
علاج او همچون علاج زرآریج است روغن زیت آبی و در وی جوشانیده سود دارد **پوست ترنج** مضرت او همچو مضرت عنصل است
لیکن باین سرفه زیادت باشد علاج او همچو علاج عنصل است و سرفه را شراب بنفشه و کشکاب و داروهای سرفه باید داد
انجره مضرت او همچون مضرت عنصل است و علاج او همچنانست خاصه برب میوها چون رب غوره و ریواج و سیب از بهر آنکه
با منش گشتن و تاسه و غشی باشد **نبید** خوردن ناشتا تن گرم شود و خناق تولد کند و صداع سخت پدید آید و اختلاط عقل

و باشد که تشنج ادا کند علاج رگ باید زد و طبع را نرم کردن و قی کردن و فقاع سرد و دهن تر کش سرد کرده و آب میوها و قرص کافور باید داد انگبین بد مضرت او آنست که اگر ببوید عطسه آرد و اگر بخورند مضرتها که از الخره باشد و از عنصل پدید آید و عرق شود و نوعی انگبین
که از دو مضرتهای شوکران پدید آید علاج ماهی شور و سداب باید خورد و قی باید کرد و اسفید باج با جرب باید خورد دبق مضرت دبق
آنست که فواق و درد شکم افتد و اعتقال طبیعت پدید آید و تشنه تولد کند علاج انگبین باید خورد و قی باید کرد پس حقنه کردن و اپستین
با نبید بسیار و سکنگبین سود دارد باب نهم اندر دردهای زبانکار رسیدن افیون خدر کننده است و فسرانده و فواق آرد و تاریکی چشم
و تنگی نفس و گرفتگی زفان و گرانی خواب و خارش اندر پوست پدید آرد و چشمها در فرو شود پس که از بیرون پدید آید و خوی سرد
آرد و هلاک کند و دو درم از وی در دو روز بکشد علاج تریاق باید داد و مثرودیطوس پس از آنکه قی کرده باشند بروغن
و آب نیم گرم و نمک و بوره و سکنگبین و ماء العسل با انگزد تریاق آنست و سکبینج و جندبیدستر و فلفل با نبید گرم یا سکنگبین و شیر
و جوز سرو سخت نیت صفت تریاقی خاصه او را بگیرند انگزد و ابهل و جندبیدستر و فلفل راست راست با انگبین بسرشند
و شربت جند کوزی و شراب کهن سود دارد و خاصه با دارچینی و عطسه باید آورد و نباید گذاشت که در خواب شود و می ادی باید کند
خاصه موی صدغ و روغنهای گرم قوی و روغن قسطی باید مالید اندر اندامهای او و جندبیدستر می باید بویانید و در آب زنان
گرم می باید نشاند تا تشنج نکند جوز ماثل یعرض منه احمرار العینین و یظلمها و یورث فی الصدر و نیم وزن مثقال منه یقتل
و وزن دانقین بیکر علاج قی باید کرد و روغن گل باید داد و عاقرقرحا و فلفل و دارچینی و حب الغار و جندبیدستر با نبید سود دارد
و دست و پای اندر آب گرم باید نهاد و تن را گرم کردن بخرقهای گرم کرده و روغن قسط و روغن بان گرم کوفته و غذا آب
باید داد و نبید شیرین بیروج اعراض او مثل اعراض جوز ماثل و یحدث منه السرسام منه البارد و الصمم و الحکة و قشره شیر
اجزایه و حب الضیا قریب منه علاج او همچون علاج ماثل است و همچون علاج افیون البنج یعرض منه استرخاء الاعصاب
و یرم اللسان و یخرج الزبد من فیه و یحمر عیناه و یحدث منه دوار و غشاء العین و ضیق النفس و حکة فی البدن و السکر
و اختلاط العقل و ربما حکوا اصواتا مختلفة و ربما نهقوا و ربما صهلوا و ربما نبحوا و ربما احتباس بول و اطریوس و غیراده یسکو بند
از خوردن آن زبان بیاماسد و استرخا پدید آید و عقل زایل شود و برتن او جای جای سیاهی پدید آید و عفن شود.
علاج او قی و حقنه است و علاج افیون علاج اوست و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و مانند آن و اوطیوس
می گوید و علاج او علاج ذراریح است و علاج خاصه او آنست که رتیانج و علک البطم هر دو گرمی با میعه و جنطیانا
و انگبین بدهند و طبیخ کمافیطوس و حب الصنوبر الصغار و برگ سرو و برگ الخره با روغن زیت سوده و خایه سلحفه
بحری و بری سود دارد ضفدع بیشه سبز بود و دریائی سرخ چو این بخورند رنگ روی تیره کند و بزردی گراید و تن
بیاماسد و مترهل شود و نفس تنگ شود و دروی تاریکی چشم پدید آید و بوی دهان گنده گردد و حرقتی در حلق و دهان
پدید آید و باشد که تشنج ادا کند و باشد اسهال تولد کند و باشد که اختلاط عقل و غشی پدید آید و باشد که قی کند و قی منی بر اندازد

واکر سلامت یابد دندانها بیفتد علاج قی باید کرد و بآب کرم و روغن زیت و شراب بسیار و ریاضت کند و عرق آرد و اندر آبزن
و کرمابه و روغنها بآب کرم مالیدن و دواء الکرکم و دواء اللک و هرچه اندر علاج استسقا سود دارد اندرین علاج سود دارد و مقدار
سه درم بیخ نی اندر شراب بسیار سود دارد و سعد و قصب الذریره اندر شراب سود دارد ضفدع زرد شهوت طعام ببرد
و آروغ ترش آید و رنگ روی بگرداند و تباه کند و منش گشتن و قی و درد دل آرد و شکم و ساقها بیاماسد * علاج این
همچون علاج ضفدع بیشه است زهر افعی این از جمله زهرها قاتل است و غشی آرد و کم باشد که علاج سود دارد قی باید کرد
بروغن گاو و هر ساعت و زود تریاق افعی و مثرودیطوس و پادزهرها از موده و دواء المسک و مشک دادن و هرگاه که
غشی افتد بماء اللحم که از گوشت فروج بخته باشند با اندکی مشک یا دواء المشک و شراب ریحانی بحلق اندر چکانند
و بگلو فرو ریزند قی آرد سبز و زرد و از بینی و دهان او بوی صبر آید و دهان او طعم صبر دارد و در خشم علامت یرقان پدید آید
و بکشد و اگر سه ساعت مهلت دهد امید خلاص است علاج علاج او همچون قیئیت و تریاقی که خاصه تریاق اوست
صفت آن بگیرند گل مختوم و حب الغار از هر یک یک جزو و پنیر مایه آهو بره چهار جزو و تخم سپندان مر از هر یک نیم جزو بانگبین
بسرشند شربت چند جوزی پوسته دار و قی فرمایند و در آبزن که در روی اسفرماجه باشند می نشانند
این کرمی است زهرناک از خوردن او زبان بیاماسد و کام و دهان درد کند و آن درد بمعده در رود و ما فرود آید و اندرین سوزش
و حرارت پدید آید علاج او بچیزهای سرد باید کرد و علاج ززاریخ علاج اوست و روغن آبی خاصه اندرین باب سودمند است
مقدار یک عدس از وی پس از یکهفته بکشد و علاج روغن گاو می باید داد یا حنظیا ناردمی و دار چینی
و تدبیر لطیف کنند و روغنها خوشبوی و پنیر مایه خرگوش دادن و علاج اوست زهریست که تاسه و بیهوشی آرد
و بکشد علاج وی قی کردنست بروغن گاو و روغن شیر بخت پس بندق و پسته بهم بسرشند و یکروز چهار کرت بدهند
هر بار چند بندقی بزرگ حنجره و حوالی آن و مجری طعام و شراب درد خیزد و زفان سرخ شود و بارهای خون
در میان دندانها پدید آید پس خناق و کزاز پدید آید پس بکشد علاج علاج نخست حقنه باید کرد و مسهل دادن از بهر آنکه قی خطر باشد
و ماده بسیار بچفسد و دفع نتواند کرد و گلو بگیرد و بکشد و بیخ انگدان و انگزد و بوره و خاکستر چوب انجیر و پنیر مایه بزغاله و آهو بره
با سرکه با دزهر آنست خون فسرده را ببرد پس مسهل دادن آنرا دفع کند صواب بود و انجیر خام که در وی شیر بسیار بود
سود دارد و طبع را نرم کند و بر معده ضمادی کردن از آرد جو و ماء العسل سود دارد و علامت خاص او آنست که اسهال
زود پدید آید رنگ روی سبز شود و بیاماسد و از همه تن عرق گنده آید خاصه از بغل علاج علاج قی باید کرد
باب نیم گرم چیزی که بروی یاری دهد و پنج درم روغن گل و نیم درم زراوند مدحرج و نیم درم نمک اندرانی اندر شراب
شیرین بدهند و تریاق الطین سود دارد گروهی طبیبان گفته اند که اگر در حال تدارک نکنند علاج سرگین باز اندر شراب
شیرین بدهند پس قی فرمایند و همه تن او بروغن گاو بمالند و نمک گرم کرده بر سر او می نهند و انجیر خشک باید داد با مسکه و حنظبانا

وازطریق ترش گشتن تباهی پذیرفته سرگشتن آرد غشا و بخش فم معده و باشد که هیضه کند و بکشد علاج او تهی کردن

بماء العسل پس شراب صرف خوردن با فلافلی و روغن ناردین گرم کرده بر فم معده طلی کردن اگر خون

اندر سینه واندر معده بفسرد رنگ روی بگردد و نبض ضعیف و صغیر شود و قوت ساقط و استرخا پدید آید اندر همه تن و غشی افتد

واگر اندر معده فسرد همه تن سرد شود و اعراض خناق پدید آید و نبض ضعیف شود و غشی افتد واگر اندر مثانه بفسرد هم ازین نوع اعراض

پدید آید و در مثانه المی و تمددی تولد کند اگر اندر رود ها بفسرد همچنین بود والم اندر شکم بود آرد و تخم معصفر اندر آب گرم بگدازند

و بدهند سود دارد واگر ممکن شود که قی کند با سکنجبین و عصارهٔ کرفس قی کند سخت نیک باشد داروی خاصه بگیرند

گل مختوم هفت درم پنیر مایه خرگوش سی و شش درم پنیر مایه آهو بره سی و دو درم جنطیانا چهار درم زراوند مدحرج چهار درم

تخم سداب دشتی چهار درم مر چهار درم انگزد چهار درم با سکنجبین بسرشند شربت چند جوز با آب گرم یا اندر سکنجبین

داروی دیگر خاکستر چوب انجیر دو درم مغز خرگوش یکمثقال و شیخ رئیس میگوید ظن من چنانست که بجای مغز خرگوش پنیر مایه

وی می باید هر دو را اندر خل الخمر مالند و نمک اندرانی اندر پنیر مایه بزغاله نیک باشد و یکمثقال سرگین سگ در سرکه نیک باشد

وانچه بمثانه مخصوص است عصارهٔ برگ زراوند و بوسته سکنجبین خوردن و تریاق بزرگ و مثرودیطوس خوردن سخت سود

دارد و انگزد و عصارهٔ کرفس و تخم ترب اندر خل الخمر یا اندر سکنجبین و دیگر مثقال قردمانا اندر آب گرم و نیم مثقال انگزد کرنگ

شربت غاریقون کرسیالیوس کرد دو درم حب البلسان کرد دو درم اظفار طیب کرد دو درم عود فاوانیا این همه سود دارد

و چند دزن یکدانه خرما که از گوشت جدا کرده باشند و نمک درست بسایند و در اندکی آب حل کنند و در احلیل چکانند و آب

خاکستر چوب و همه دارو که از بهر سنگ مثانه یاد کرده آمده است واندرین باب سود دارد پس اگر هیچ دارو اثر نکند بباید

شکافت و خون فسرده بیرون کردن چنانکه سنگ بیرون کنند واقحوان سپید و مقل و حاشا و شیر انجیر و آب خاکستر چوب انجیر

سود دارد و گفته اند شیر بز خون فسرده اندر تن بگدازد داروی عجب بگیرند گوگرد و انگدان از هر یک یکجزو اندر

خل الخمر بدهند باشد که سبب آن استعدادی بود اندر شیر یا پنیر مایه بود اندر سر ما آن کس پنیر مایه خورده باشد

از بهر کاری دیگر پس اتفاق افتد که شیر خورد و بدان سبب فسرد و از فسردن شیر اندر معده تب لرزه آید و قی و تباهی و غشی

در جمله فسردن شیر همچون فسردن خونست منفذ نفس بگیرد و نبض ضعیف شود و باشد که شکم بار گیرد و بیاماسد

از خوردن چیز های شور پرهیز باید کرد از بهر آنکه شوری آنرا بسته تر کند و سرکه با آب آمیخته و تنها خوردن سود دارد و بخدرم تخم کرنب خشک

در حال آنرا بگدازد خاصیت او آنست که شیر تازه را رقیق کند و نگذارد که بسته شود و پنیر مایه سخت سود دارد نیم مثقال

تا یک مثقال آنرا بگدازد و قی یا با سهال بیرون آرد و داروها که اندر فسردن خون یاد کرده آمده است همه سود دارد و گوگرد

و انگدان اندر سرکه و آب خاکستر چوب انجیر نافع بود سود دارد ماهی سرد تازی آنرا المبیت گویند یعنی شب بردی که گشته بود

خورند اعراض او همچون اعراض فطر باشد خاصه اگر جای نمناک نهاده باشند و باشد که مضرت آن از پس یکروز یا از پس روز دیگر پدید آید

علاج قی باید کرد و علاج فطر کردن که از تنور برآیند و بپوشند گوشت تباه شده و هر گوشتی که از تنور برآرند نشاید
پوشید و سر گشاده باید گذاشت تا بخار از وی بشود و دم بزند و آنچه بپوشند سخت بد باشد همچون چیزی زهرناک شود تا سبب
و هیضه آرد و باشد که یک روز یا دو روز بیهوش بیفکند و باشد که علت ثبات آرد و باشد که بکشد علاج قی باید کرد پس میبه
و میوسوس و شراب ریحانی باید داد بعصاره آبی و عصاره سیب و اگر هیضه آرد علاج هیضه کردن و گل مختوم سخت
نیک باشد **گفتار دوم اندر گزیدن ماران و جانوران بیکبار بر طریق کلی** و تدبیر راندن حشرات بر طریق جمله و تفصیل آن
و این گفتار هفت باب است **باب اول اندر تدبیر کلی اندر علاج ماران و جانوران زهر دار** تدبیر دفع کردن زهرها شش نوع است
یکی آنک حرارت غریزی را برافروزند و احشا را تقویت دهند تا زهر را دفع کند چنانک تریاق بزرگ و لعبه بربری
حرارت را برافروزاند و زهر را بشوراند و از تن دفع کند دوم آنک رطوبتها از تن کم کنند تا زهر مرکبی نیابد که بصحبت آن
بگذرد و با عضاء رئیسه رسد و طریق کم کردن رطوبتها قی است و از پس قی فصد و اسهال و ادرار بول و این طریق آن وقت
شاید کپیر دکه معلوم گردد که زهر اندر تن او پراکنده می شود و آنرا الجذب بجانب ظاهر توان آورد خاصه اگر ممتلی باشد
سیوم آنکه پادزهرها آزموده دهند و تریاق بزرگ دهند یا تریاقی دهند که بدان زهر مخصوص باشد چون تریاقها که اندر گفتار
گذشته یاد کرده شده است چون گوشت تمساح و چون گوشت افعی زهر او را چنانکه جالینوس رحمه الله گفته است را
چهارم آنکه داروی دهند که ضد مزاج آن حیوان بود چون انگزد که ضد مزاج کژدم است پنجم آنکه داروهای طلا کنند که اخلاط
در حرکت آرد تا زهر را بر طریق تموج پوست افگند و دفع کند چون داروهای عرق آرنده ششم آنکه در حال تدبیر کنند تا زهر اندر تن
پراکنده نشود و این چنان باشد که در حال آن عضو را از تن جدا کنند اگر ممکن گردد و پس داغ کنند تا به بندند و موضع داروهای
جذب کننده برنهند تا محجمه برنهند و شار سد و زهر را بیرون کشد و یا دیوچه برافکنند و باشد که بدهان بمزند و آن کس که می مزد
باید که طعام خورده باشد و دهان را شسته و بشراب مضمضه کرده و لختی خورده و دهان بروغن گل بروغن بنفشه آلوده و دندانهای او
معیوب و خورده نباشد و این مزیده می مزد و آب دهان می اندازد و بباید دانست که داروهای جذب کننده بعضی آن است که ریش کنندها
و چون ریش کرد نباید گذاشت که درست شود تا زهرناک بپالاید و بسیار باشد که آن عضو را جذب کردن و بستن ممکن
نگردد و این تدبیرها بروجه عبث زود و منفعت پدید نیاید و تدبیر آن باشد که گوشت حوالی آن جایگاه پاک برگیرند تا با استخوان
پاکیزه باز آید پس فرهسم کنند و داروهای مالیدنی بر حسب طبیعت زهر باید بگرمی و سردی تا طبیعت آن زهر را بگرداند
چون بروج یا بسوزاند چون داغ کردن باتش و داغ بزفت و روغن زیت جوشانیده نافع بود انشاء الله تعالی
باب دوم اندر یاد کردن داروها که از جانوران زهر خورده خورند شیر لاغیه که معروفست بتریاق بوشنجه گزیدن افعی
تریاقی سخت نافع است و شرابی که افعی در وی افتاده باشد گزیدن همه جانوران را نافع است و مقدار دو مثقال تخم ترنج
ضد همه زهرهاست و حب البلسان و روغن بلسان و جوز بالخبر و بندق و جنطیانا و جاوشیر و زراوند و شکوفه خرزهره

و برگ او نافع است و ثمرة الدلب یعنی ثمره که درخت چنار برآرد بتازی کی منفعت آن سخت عجبست و دارچینی نافع است
و سرگین بز سوخته ضماد کردن و خوردن و کما دریش و کاشم و ادریون و تخم بادآورد و حرف و زیره که شونیز مانده و سیر و بلبل
و بیز زحد هوف در آب او یا در آب طبیخ بوده کوهی ضماد کردن و خوردن و راسن و قیصوم و فردمانا و غاریقون همه نیک است
و بطون را سود و معده او را پاک کنند و بکشنیز تر بیا کنند و خشک کنند و بوقت حاجت بدهند سود دارد و طبیخ سرطان نهری
و خون سنگ پشت و شیر در رانفی عجب است و تخم جرجیر نافع است صفت معجون عجب افیون و مر از هر یک یکدرم
بلبل یکدرم و نیم بیخ زراوند طویل و بیخ زراوند گرد از هر یک سه درم هزار سفید و زیرهٔ هندی از هر یک درم شونیز پنجدرم
جنطیانا سه درم سداب دو درم همه را آب جرجیر تر کنند و بانگبین بسرشند پخته و کفک برداشته و صافی کرده شربه
یکمثقال اندر شراب پخته و تریاق الطین که بشتر یاد کرده آمده است نافع است صفت تریاقی که منفعت آن
عام است همه گزیدن جانوران زهرناک را و همه داروها زیان کار را بگیرند شونیز و تخم هزار سپند و زیره از هر یک دو درم
بلبل سپید و مر از هر یک نیم درم بانگبین بسرشند شربت چند باقلی رومی اندر شراب بدهند صفت داروی دیگر
حب البلسان و زوفا خشک و تخم شلغم دشتی و بلبل سپید و بلبل سیاه و دار بلبل و وج و انیسون و فطراسالیون و زیره
و بزر البنج از هر یک چهار درم سنبل و نفاح الاذخر از هر یک شش درم بانگبین بسرشند و شربت چند یک باقلی رومی
صفت داروی دیگر حماما و حب البلسان از هر یک سه درم تخم بزر الجرجیر و بزر الکراث و تخم کندنا از هر یک
یکدرم تخم زراوند و بیخ الکدان سیاه از هر یک دو درمی مر و زعفران از هر یک دو درمی طین البحیره چهار درمی با
انگبین بسرشند شربت چند یک باقلی رومی باب سیوم اندر طلیها که بر گزندگی جانوران زهرناک نهند آنچه بر گزندگی نهند نفط
سپید است یا نفط ازرق با شیر پخته و خام یا روغن گاو یا جندبیدستر با روغن زیت با عصاره کندنا تا آب بار رسیده
و نانشسته و عصارهٔ بوده ساذی و گوگرد با بول سوده و مرغ خانگی یا خروس سپید زنده سینهٔ او بشکافند و بر آن موضع
نهند و هر ساعت که فاتر شود دیگری بر می نهند با سرکه و نمک یا زهرهٔ گاو و بزر یا خاکستر چوب الجز و چوب رز و سرکه
با سیر و نمک و سرگین بز همه گزندگی جانوران سود دارد بگر گزندگی ماری را که بتازی صما گویند و صل گویند صفت
داروی خردل و سرکه و آهک بآب صابون طلی کنند صفت داروی دیگر زفت جوشانیده با نمکی طلا کردن
سودمند بود و گزندگی افعی را سود دارد و این داغ کننده است و طریق اهل مصر است و سخت نیک است و سیار بار
نیکست و آب دریا گرم کرده نطولی نیک است تنها و با سرکه و طبیخ موش دشتی زنده که بتازی الجرد گویند و طبیخ
راسو زنده که بتازی ابن عرس گویند نیک است باب چهارم اندر داروها که بر تن طلی کنند تا جانوران نزدیک
وی نیایند بقدرت الهی مغز خرگوش با سرکه و روغن زیت گداخته و میعه اندر روغن زیت حل کرده و برگ صنوبر
تازه کوفته اندر روغن زیت آغشته و جوشانیده و نفاح سرو یا حب العرعر یا برگ پنجنگشت یا قیصوم و بیخ الکدان و دود و حب البلسان

و بیخ حرف کوفته جمله یا بعضی کوفته و اندر روغن زیت جوشانیده آن روغن را مالیدن اندر همه تن سود دارد و همه حشرات و همه
جانوران زهرناک از وی دور باشند **صفت** داروی آمیخته بیخ انگدان سیاه و سرشاخ سرو ترجب العرعر از هر یک دو جزو
بیخ لفاح نیم جزو مروحب البلسان و قردمانا از هر یک سه جزو همه را بکوبند و بر روغن زیت بپزند تا سطبر شود آن روغن
طلی کنند **صفت** داروی دیگر فقاح الصنوبر یک جزو بیخ لفاح دو جزو و بزر البنج سه جزو اندر روغن زیت بپزند
اگر این چیزها را دود کنند هم سود دارد و روغن ترب مالیدن پشه را باز دارد **باب پنجم اندر داروها که در خانه بگسترند و دود کنند**
و نزدیک سوراخ بنهند تا حشرات بگریزند و بیرون نیایند آنچه دود کنند و جانوران بدرا و حشرات را بگریزاند
چون انار بهشت و بیخ سوسن و تپرزد و سرو و سیب و پشم و موی و اظلاف جانوران و مقل و انگزد و سکبینج و برگ غار
و حب غار همه حشرات از بوی دود این چیزها بگریزند و بودنه و درمنه اندر خانه بگسترند حشرات از آن خانه بگریزد و از بوی
قطران بگریزد و جعده و پنجنگشت بسوزند نیک بود و اگر اندر زیر جامه افکنند نیک بود و اگر افیون بسوزند نیک بود و شونیز و تبرزد
و سرو کوذن و گوگرد و سم بز دود کردن مار را و حشرات را بگریزاند و میعه و سرو کوزن و شونیز و قطران و مر از هر یک یکجز و
و موی بز و سم او از هر یک نیم جزو و قرصها کنند و خانه را بدان دود کنند و قردمانا و بیخ انگدان سیاه و میعه از هر یک
یک وقیه و پوست خایه شترمرغ و شونیز و اسغند کنده از هر یک دو وقیه این همه بیامیزند و بسوزند و برگ سرو یا برگ صنوبر
و شونیز و بزر البنج از هر یک یک درهم همه را با یکدیگر بیامیزند و بر آتش چوب رز بسوزند و پنجنگشت و درمنه و حلتیت و برگ غار
اندرین باب عجب است و آنچه بر زمین بباید گسترد سیسنبر است و بودنه کوهی و دشتی و درمنه و حلتیت و تعلق و طاوس
و مرغ آبی و شبید و کوزن و خارپشت و راسو و اندر خانه داشتن نیک باشد چندگان از ایشان بگریزند و اگر چیزی پدید آید ایشان
آنها را بکشند **باب ششم اندر داروها که بعضی جانوران را بکشد** خربق سگ را و گرگ را بکشد اندر چیزی تعبیه کنند و بدهند خانق النمر
پلنگ را بکشد و خانق الذئب گرگ را و سگ را و شگال را بکشد بادام تلخ روباه را بکشد خرزهره و برگ آزاد درخت بهایم
بکشد **باب هفتم اندر داروهای دور کردن** و هلاک کردن جانوران زیانکار بر سبیل تفصیل **بر موجب است** دود سرو کوزن
و اظلاف بز و بیخ سوسن و عاقرقرحا و گوگرد ماران را بگریزاند خردل ماران را بکشد و اگر بر گذر آن بنهند از وی دور شوند نوشادر
اندر آب حل کنند و اندر خانه بپاشند ماران از آن خانه بگریزد و از وی دور شود و آب دهان روزه دار اندر دهان مار افکنند
بمیرد خاصه اگر نوشادر اندر دهان گیرد **دور کردن کژدم** آب ترب را با پوست بگیرند و بر کژدم نهند بمیرد و آب ترب
و آب برگ ترب بر کژدم پاشند بمیرد و برگ بادروج و آب او همچنین و آب دهان روزه دار که مزاج او گرم بود
کژدم را بکشد **صفت بخوری** بگیرند میعه و زرنیخ و پشک گوسفند و پیه بز و استاره است پیه را بگدازند و دیگرها را
بدان بسرشند و نزدیک سوراخ کژدم دود کنند و اگر پاره ترب بر سوراخ او نهند از سوراخ بیرون نیاید و اگر کژدم را
بسوزند دیگران بگریزند **دور کردن کیک** کیک را بتازی البرغوث گویند و اگر حنظل اندر آب کنند و آب اندر خانه

براکنند کیکان بمیرند و بگریزند و طبخ خرنوب و طبخ علیق همچنین بود و اگر خون بز کش اندر زمین کنند کیکان آنجا جمع شوند و اگر پیه
خارپشت بر چوبی طلا کنند کیکان بران چوب جمع شوند و از بوی گوگرد و از برگ خونی هره بگریزند و گیاهی است که آنرا الکیکواشه
البراغیث گویند اندر حوالی بستر نهند کیکان خدر شوند و بمیرند **دور کردن پشه** سبوس جوب صنوبر و تراشه آن دود کنند پشه
بگریزند و آنرا قلقدیس دود کنند یا شونیز همچنین بود و بهتر آن بود که این همه جمع کنند و از دود و برگ مورد خشک بگریزند و اگر
سرو و جوز سرو و گوگرد و مقل و سرگین گاو سپید دود کنند و سپند کنده همچنین بود و اگر طبخ شونیز یا طبخ هزار سپند یا طبخ افسنتین
یا طبخ سداب یا طبخ بیخ ترمس اندر خانه براکنند سود دارد و دران خانه نشوند **دور کردن راسو** از بوی سداب بگریزند
دور کردن موش و کشتن او مردار سنگ و خربق موش را بکشد و خربق و بزر البنج همچنین و بیخ کرنب و پیاز موش که بتازی
بصل الفار گویند و سک و خبث الحدید و زعفران این همه موش را بکشد می گویند اگر موشی را خصی کنند و یا دنبال نبرند یا پوست
بازکنند و رها کنند و موشان بگریزند **دور کردن مور** بر سر سوراخ وی مقناطیس بنهند بگریزد و قطران همچنین و اگر زهرهٔ گاو اندر خانه آویزند
بازرفت یا انگزد بگریزد و اگر مور را دود کنند دیگران بگریزند **دور کردن مگس** زرنیخ اندر شیر کنند و بنهند مگسان اندر وی بمیرند و از
دود کردن زرنیخ و دود کردن کندر بمیرند و اندر طبخ خربق سیاه بمیرند **دور کردن زنبور** از دود کردن گوگرد از سر بگریزند و از عصارهٔ
خطمی یا از عصارهٔ خبازی در زیت در خویشتن مالند زنبور گرد آنکس نگردد **دور کردن [illegible]** که بتازی خنفسا گویند از دود برگ
خبازی بگریزند **دور کردن چوب خواره** که بتازی ارضه گویند اندران خانه که هدهد باشد ارضه نباشد و مرغی دیگر است انرا درخت
کوب گویند و بتازی نقار گویند اندر خانه که این مرغ باشد ارضه نباشد و اگر اندامهای هدهد بسوزند اندر خانهٔ که ارضه باشد
همه بمیرند **دور کردن دیوچه** که بتازی سوس گویند افسنتین و شونیز و بودنه جویباری و پوست تلخ حلبه را از دیوچه
رکاه و الله اعلم **گفتار سیم اندر گزیدن ماران و علاج آن** و این گفتار چهار باب است **باب اول اندر یاد کردن انواع ماران و احوال
گزیدن ایشان** علما که احوال ماران و طبیعت ایشان دانسته اند می گویند ماران سه طبقه اند اولین آنست که زهر او سخت
تیز است و زود بکشد و بیشتر از سه ساعت مهلت ندهد و گزیدن این را علاج نیست و این نوع ماران را اصم گویند بتازی
یعنی افسون برو کار نکند و الاصل نیز گویند و این بترین انواع ماران باشند و علاج گزیدن وی جز آن نیست که در حال آن عضو را
جدا کنند یا داغی کنند قوی چنانک زهر را بسوزد و منفذها را بگیرد پس تریاق دادن و علاج دیگر کردن و بعضی باشد که اندرین
طبقه ضعیف تر باشد اگر عضو را ببندند تا زهر پراکنده نشود و کفایت بود و آن جایگاه را ریش کنند پس دیگر علاجها کنند
و طبقهٔ دیگر آنست که زهر او بدان تیزی نیست و بیشتری علاج پذیر بود و کم باشد که بکشد و طبقهٔ دیگر آنست که میان این یا
و آن باشد و ماران بزرگ که بتازی آنرا تنین گویند و ثعبان نیز گویند زهر ایشان ضعیف باشد و علاج گزیدن ایشان
علاج قرحه باشد و علاج زهر ایشان سهل تر باشد اما طبقهٔ نخستین بسیار گونه اند یکی ماریست که بلغت یونان اورا اسقیوس
گویند یعنی ملک ماران و این ماریست که آواز او و دیدار او کشنده است و دیگر ماریست که آنرا خطاف گویند از بهر آنکه او

همچون رنگ خطافست و خطاف بتازی پرستک را گویند درازی او نزدیک گزی بود و اندر دو ساعت بکشد یا زودتر و دیگری
است درازی او سه گز است یا چهار گز و پنج گز نیز باشد و پوست او درشت و خشک بود و خاکستر گون بود و بزردی گراید
و چشمهای او سرخ سخت روشن و تابنده بود و او نیز هم اندر دو ساعت بکشد و دیگر نوعیست بتازی آنرا ابراقه گویند و بتازی
آنک دهانرا براق گویند و او را از بهر آن بدین نام خوانند که ناگزیده زهر از دهان بیندازد و دندانها بر فشارد تا زهر بیرون آید
از دو بهر که برآید بکشد و درازی او دو گز بود و لون او خاکستر و بزردی گراید علاج این رانیست و انواع دیگر است که در [illegible]
مضرت بسیار باشد و بعضی را باشد که دو سر بود و بعضی سپید باشد و بعضی سرخ و بعضی اشقر و بعضی برنگ انگبین و بعضی خاکستری
و بعضی را دندانها همچون صناره باشد و مانند افعی باشد و ثعبان که گشنده بود از جمله ایشانست و طبقهٔ دیگر انواع افعی است
و بباید دانست که تیزی و قوت زهر ماران و ضعیفی آن بنری و مادگی بگردد و پیری و جوانی و بخردی و بزرگی و سیری و
گرسنگی و بجایگاهی که ماوا دارند و بفصل سال نیز بگردد و گروهی گفته اند مار نر بتر بود از بهر آنک زهر او تیز بود و دندان او که
انیاب گویند کمتر بود و گروهی گفته اند ماده تیز بود از بهر آنک او بیشتر بود و مار جوان از نوع خویش بتر از پیر بود
و بزرگ و دراز هم از نوع خویش بتر از کوچک و کوتاه بود و آنچه ماوی او جایگاه خشک و بی آب بود بتر از آن بود که ماوی او
نزدیک آب دارد اگرچه هر دو از یکنوع بود و گرسنه از نوع خویش بتر از سیر بود و آنچه او را زخمی رسیده بود و در خشم شده
بتر از آن بود که آسوده بود و اندر تابستان بتر از آن باشد که اندر زمستان و بعضی مردمان پنداشته اند که زهر ماران و زهر افعی
سرد است از بهر آنکه مارزده باشد که سرما یابد و سرد شود و سبب آن سرما نه آنست که زهر ایشان سرد بود لیکن سبب آن سرما
فرو بردن حرارت غریزی است و همچنین بعضی گفته اند که زهر ماران که اندر طبقهٔ اول که یاد کرده آمده است که اندر دو ساعت بکشد
سرد است و سبب آنکه بدین زودی بکشد آنست که خون دل را بفسراند و بدین سبب است که مارزده خدر شود و این غلط است
و سبب خدر شدن وی آنست که حرارت غریزی بعضی بمیرد و بعضی بتحلیل خرج شود و حجت ایشان اندرین سبب آنست
که گویند که حیوان سرد مزاج اندر زمستان بمیرد و حیوان گرم مزاج را اندر زمستان حرارت زیادت شود و بدین سبب است که
مردم محرور اندر زمستان قوی تر بودند یکی از بهر ضدی مزاج و دیگر از بهر آنکه اندر زمستان تحلیل کمتر پذیرد و ماهی بینیم که مار
اندر زمستان همچو مرده شود بدین سبب گفتیم که زهر مار سرد است گوئیم اتفاق است که مزاج زنبور سخت گرم است
و همی بینیم که اندر زمستان همچون مرده شود و ازین قیاس که حجت گفتند بایستی که زنبور اندر زمستان قوی تر شدی و چون
بر خلاف اینست دانستیم که آن حجت باطل است با آنکه مضرت زهر ماران ایشان تنها بسبب گرمی و سردی مزاج نیست
لیکن بسبب ضدی گوهر آنست و بخاصیتی که آنرا با مزاج روح باشد و ضعیف شدن ایشان اندر زمستان ضدی
مزاج زمستان است و مزاج ایشان را و بخاصیتی که مزاج ایشان راست با مزاج زمستان

باب دوم از گفتار سیم اندر گزیدن مارانی که در طبقهٔ نخستین اند

گزیدن ملک ماران این ماریست که بر سر او نشانی است چون اکلیلی و اکلیل

بتازی تاج راگویند و بدین سبب او را ملک ماران گویند درازی او دو بدست باشد و سر او تیز باشد و چشمها سرخ و لون او بی
بسیاهی و زردی زند و بر هر چه بگذرد آنرا بسوزد و حوالی سوراخ او گیاه نروید و هر مرغی و جانوری که بسوراخ او نزدیک شود بیفتد و هر حیوا
که حس آن بیابد بگریزد و اگر ناگاه بد و در رسد حرکت باطل گردد و خدر شوند و آواز او از یک میل راه بشنوند و نظر او بر هر که افتد بمیرد
و دیده اند که لب اسب را گزیده است و هم اسب مرده است و هم سوار بمرده است   بدو رسانیده است   و دیده اند ک
هم آنکس بمرده است و هم سوار که بر پشت او بوده است و این مار بزمین ترکستان بسیار باشد و هر گرا بگزد دندانش پیدا ماند و ریم آید
از وی بپالاید و در حال بمیرد و هر که نزدیک آن مرده شود هم بمیرد و این را علاج نیست ماری دیگر است هم بدین قوت
آواز او و دیدار او بکشد ولیکن این لختی دراز تر است یک گز تا یک گز و نیم   درازی اوست و این را هم علاج نیست
و میگویند اگر چیزیست که علاج اوست دو درم تخم خشخاش است و چند بید ستر دو درم خطاف از گزیدن او فواق پدید آید
و رنگ روی بگردد و خدر شود و اندامها سرد شود و سبات پدید آید و چشمها بر هم نهاده گردد و باد ردی عظیم و خفقان عظیم
ماری که پوست او درشت بود و خشک گزیدن او همچون گزیدن خطافست و همان اعراض پدید آید براقه هر گرا
این مار براقه بگزد نخست دهان فراز هم سپلری میکند و تثاوب میکند و گردن می پیچد همچون خداوند گزاز و از اول دردی
باشد پس حس و حرکت باطل شود و همچو کسی که در سکته باشد بیفتد و ماری دیگر است که از گزیدن او همین اعراض پدید آید و اندر
این مار می گویند که چون قصد گزیدن میکند تا بدو رسد سر می برآرد زهر می اندازد و اثر گزیدن او همچو سر سوزن و آماس ... تر نباشد
و خون اندک برآید و سیاه گزیده او را چشم تاریک شود و احشا بدرد آید پس اندر سبات افتد و این اعراض که پدید آید
بیش از سه ساعت مهلت ندهد مقرنه مقرنه ماریست درازی آن از یک تا دو گز و بر سر چون دو سرو دارد و لون
همچون لون ریگ است و بر شکم او فلوسهاست صلب و خشک از رفتن او بر زمین آواز صلبی و خشکی آن فلوس بتوان
دانست و دندانهای او را ... و اندر زمین نمناک مأوی دارد و قومی گفته اند که هم ازین مقرنه نوعی دیگر است او را
آن قصیره گویند از بهر آنکه سر وی کوتاه تا هفتاده و درازی او کوتاه تر است و تن او کوچکتر است لیکن دندان خانه او بزرگ است و دندان خانه
تبا زکالی گویند و او را بدین سبب لحائی گویند و علامت گزیدن او آنست که بنداری که اندران موضع سوزنی یا میخی استاده است
و تن او سخت گران شود و پشت چشم برآماسد و سرگشتن پدید آید و چشم تاریک شود و عقل زایل شود علاج خاصه او که قی کنند
به تخم ترب و شراب و از پس قی زیره هندی خورند و گنجد با شراب و جند بید ستر با شراب و بودنه دشتی با شراب سود دارد
لکن منفعت تخم ترب عجبست و بر جایگاه گزیدگی نمک سوده   سرشته بر نهند یا پیاز خام کوفته با سرکه گزیدن ماری
سری که او بیونانی ادرنوبس گویند گاهی در آب گردد و گاهی در خشک چون در آب باشد او را ادرنوس گویند و چون
بر خشک گردد او را سودروس گویند از دیگر ماران لختی کوتاه تر بود و گردن او پهن بود و سخت بد ماریست
گزیدن او و درد سر باشد و حرارتی عظیم پس جایگاه گزیدن او سبز بود و متآکل گردد و از او وی قی صفرائی کنند و پدید آید و قوت

ضعیف شود . ساعت بکند باید دتر واگر کسی ازوی خلاص یابد اندر بیماریهای دیگر افتد که ازان درستی نیاید علاج
خاصه او آنست که جوز سرو باک کنند یا حب الآس بخورند از هر یک دو درمی اندر ماء العسل یا اندر شراب و دو درم زراوند اندر
شراب یا اندر سرکه ممزوج سود دارد و بودنه کوهی و بوست بیخ بلوط جدا جدا و بهم آمیخته با آرد جو ضماد کردن سود دارد باب
سیوم اندر گزیدن ماران که اندر طبقه دوم مسکن دارند افعی و ثعبان ازین طبقه اند و ازیشان ماده سلیم تر بود و نر سخت بد بود و علامت
گزیدن افعی آنست که از گزیدن او نشان دو دندان پدید آید و از موضع گزیدن او نخست صدیدی آید همچون غساله گوشت تازه
و باشد که نخست رطوبتی آب ناک آید پس رطوبتی که بروغن زیت ماند پس رطوبتی آید زنگاری از بهر آنک رطوبتهای او مستحیل شده
و زهر گشته و همرنگ آن شده و درد از آن موضع بهمه اندامها باز دهد و آماسی سرخ و گرم اندران موضع پدید آید و تبرها برآید چنانکه از
سوختگی آتش برآید و پس سبز گردد و دهان خشک شود و سوزش و حرارت اندر احشا افتد و تب گرم تب نافض گردد و عرق
سرد کند و لون او بسبزی گراید و تهیج پدید آید و نفس متواتر و صغیر شود و منش گشتن و فواق و قی صفراوی تولد کند و بول دشوار
بیرون آید و بن دندانها خون گیرد و سر گران شود و باشد که از بینی خون آید و پشت گرانی کند و عرق سرد آید و بلرزاند سخت
و غشی آید و بیشتری اندر سه روز هلاک کند و باشد که یک هفته مهلت دهد علاج وی آنست که ازین علاجها مشترک
بشتابند و تریاق افعی دهند و آنچه گفته اند تریاق آلت زهر گردد باطل است از بهر آنکه التهاب را طبیعت بکار دارد و ممکن نیست که چیزی
آنرا بکار دارد و مگر اتفاقی افتد که طبیعت و چیزی غریب بیکبار روی بیک درجه در کار آیند و آن علاجها صواب آنست که شیر و شراب بسیار دهند
و باشد که بدین کفایت شود و اگر سیر حاضر نباشد گندنا و پیاز با سرکه بجای آن باشد و گفته اند که اگر در حال قضیب گوزن بریان
کرده حاضر باشد و بخورند سود دارد صفت تریاقی خاصه بگیرند انیسون یک اثولوتا فی بلبل درمی قشر الزراوند المدحرج
و جند بیدستر و مر دو درمی بشراب شیرین بسرشند شربت جندگوزی و روغن گاو بسیار بدهند خاصه کهن و بدین خلاص یابند
و بعلاجی دیگر حاجت نیاید و اندر آبزن شیر نشانند و بگذارند که بخسپد و حرکت فرمایند و بردارند تا لختی برود و اندر گرمابه می برند
گاه گاه تا عرق کند و از پس گرمابه اندکی پنیرمایه دهند خاصه پنیرمایه خرگوش تازه از بهر آنکه تازه خوشتر و پنیرمایه گوزن سخت نیک
و با شراب ممزوج دهند و گفته اند اگر کسی پیاز بحری بخاید و آن آب بخورد و ثفل آن ضماد کند خلاص یابد و طبیخ ضفدع خوردن
آزموده اند و خلاص یافته و گوشت راسو بسرکه اندر نهاده و نمک سود کرده و خون سنگ پشت بحری سود دارد و سنگی که آنرا
مارمهره گویند با خویشتن داشتن سود دارد و کرفس دشتی که آنرا سمر بون گویند و بیخ وج و برگ زراوند و بیخ او و بیخ مروغاریقون
ازین همه آنچه حاضر بود دو درم با شراب شیرین سود دارد و زیره خاصه زیره کوهی و عصارهٔ کرنب و تخم الکاشم و بیخ او یا تخم
هزار اسپند اندر عصاره گندنا اندر عصاره حرشف که بپارسی کنگر گویند و دو درم حلتیت اندر سرکه و سیر و پیاز و گندنا و ترب و آب آن
سود دارد و همه گوشتها و نمک سود خاصه بطون راسو و کژدم بریان کرده و زهرهٔ خرگوش و زهرهٔ همه مرغان سود دارد
و پشک بز خشک شده اندر شراب بمالند و بدهند سود دارد و عصارهٔ سداب و عصارهٔ برگ سیب و عصارهٔ مرزنگوش

وسرکه تنها جوشانیده مقدار چهار وقیه و عصاره اطراف کرنب نبطی و بول مردم سود دارد **صفت** ضمادی ابهل
وحب الغار و بابونه و اسقیل پودنه و عود الکرسنه هر یک جدا جدا آمیخته و بشراب سرشته ضماد کنند سود دارد و زهر را بیرون کشد و زود بر باید نهاد
پیش از انکه اماس کند و مرغ خانگی زنده بشکافتن و بر نهادن و گوشت افعی و ضفدع شکافته بر نهادن سود دارد و روغن غار
و طبیخ برگ او سود دارد **گزیدن** ماران که از گزیدن ایشان خون از مسام گشاده شود نوعی ماران اند که هر کرا گزند از مسام
و منفذها او خون ریزان ده شود تا بدان حد که قرحه بوده باشد و درست شده بود و دیگر بار خون از ان قرحه بگشاید و قی خون آرد
و بسرفه خون برآرد و از بینی و گوش و چشم نیز خون آید و این ماران همرنگ ریگ باشند و منقط باشند بنقطهای سیاه و سپید
و بدرازی همچون متر‌نه باشند و گروهی میگویند این مار کهتر از افعی بود و سر و دم باریک و همرنگ ریگ بود و بعضی باشد که سرخ بود
و بعضی سپید و جوهر ایشان خطها باشد متقاطع یعنی بر یکدیگر گذشته و پوست شکم خشک بود و خشخشه رفتن او همچون خشخشه
درختان بود که باد بروی زند و دندانهای او دراز بود و دیر حرکت بود و جایگاه گزیدن او بیاماسد و سیاه شود و از وی
رطوبتی آب ناک می بالاید و درد معده آرد و اسهال و عسر البول و ضیق النفس و استرخاء اعضا و آواز منقطع شود و حالی
همچون علت لسیار و سبات پدید آید و باشد که کزاز افتد و دندانها بیفتد و هلاک شود **علاج** او همچون علاج افعی است
قی متواتر کردن و شراب بسیار خوردن و ماهی شور خوردن خاصه ماهی طریخ و سیر و قی کردن و از پس قی نان و ماهی خوردن
کباب کرده بر آتش و مویز و تخم او سود دارد خاصه اندر شراب و عصاره خشخاش با بیخ سوسن آسمانگون اندر شراب و سپیده خایه
مرغ اندر شراب سود دارد و ضماد کردن ساق خرفه و برگ او سود دارد و آرد جو و برگ زرنجه که برگ لسان الحمل
ضماد کردن خون باز دارد و کندر و الجزه و سداب و آرد جو و سپیده خایه مرغ ضمادی نیک است **گزیدن مار معطشه**
یعنی تشنه کننده و این معطشه یک بدست باشد و بر تن او نشانهای سیاه باشد و سر او کوچک باشد و گردن او غلیظ بود
و تن او از گردن باریک میشود تا بدنبال و گویند این مار اندر شام و شهرها که بدان نزدیک است بسیار بود و از میانگاه پشت
و تا بدنبال او سیاهی زند و دنبال برداشته رود و گزیده او را سوزش و حرارت اندر شکم افتد و تشنگی غلبه کند و از آب سیر نشود
و آنچه میخورد نه بعرق بیرون آید و نه ببول و رگهای او پر شود و همه تن او بیاماسد **علاج** پس از انکه تدبیر مشترک کرده باشند
سر و روغن بسیاری باید خورد و قی کردن پس حقنه کردن و رطوبتهای او و آب را فرو سوی کشیدن و داروها که ادرار بول آرد
می دادن چون طبیخ کرفس و سنبل هندی و دارچینی و اسارون و سیسالیوس و فطراسالیون و مانند آن و از بیرون ضمادی کنند
بنمک و آهک و روغن زیت و ضمادها که اندر علاج کلب یاد کرده آید **گزیدن** ماران جهنده ماریست باریک و کوتاه بر درخت شود
هر کرا بیند خویشتن را بدو اندازد و نوعی دیگر است می گویند هم سوی پیش جهد و هم سوی پس و سر و ذنب و میانه او همواره است
و یکسان شیخ رئیس میگوید من این نوع نخستین را بهندوستان دیده ام رنگ او میل بسبزی دارد و بد ماریست و علاج او پس
از علاجهای مشترک علاج افعی است **البلوطیه** این نوعی است که آنجا که بلوط باشد بوما وا دارد هر کرا گزد پوست باز گذارد و آنکه

اورا و علاج کنند هم بوست باز کند و این مار بوی ناخوش آرد و هر که خواهد که او را بکشد آن بوی اندر گیرد و اعراض گزیدن او
همچو اعراض افعی است و علاج خاصه او آنست که زراوند طویل دهند اندر شراب انگوری و بلوط ضماد کنند **الجاورسیه** ماریست لون او
بزردی همچون لون کاورس و بدین سبب او را بدین نام خوانند و اعراض گزیدن او همچو اعراض افعی بود و علاج همان
این ماریست رنگین برنگهای مختلف ماری بدبخت اندر روز بکشد زهر او جگر را بگسد بخورد و در روزها را این برنجد و علاج
این علاج افعی است **باب چهارم اندر گزیدن ماران که زهر ایشان ضعیف باشد** و علاج ایشان علاج قرحه باشد **التنین**
ماری بزرگ که کهترین او پنج گز باشد و آنچه بزرگ بود سی گز بود یا بیشتر و چشمهاش بزرگ بود و اندر زیر فک او چیزی بیرون آمده باشد
همچون زنخدان و از هر سوی سه دندان زهر بود و دهان او سخت فراخ بود و ابروان او بزرگ بود چنانک چشم او را بپوشد
و بر گردن او فلوس باشد و گرداگرد آن موی باشد و اندر زمین نوبه و هندوستان بسیار بود و هندوی بزرگتر بود و لون او
سیاه بود یا زرد و شیخ ابوعلی قدس الله روحه می گوید من دیده ام که تنین را که بر گردن او از دو جانب موی بود و بیرون
از هندوستان تنین بسیار بود گزیدن او و علاج ریشهای بدبخت و نوعی دیگرست از تنین دندانهای او سخت
بزرگست چون بگزد گوشت بکند و جدا کند و ریش بد گردد و علاج ریش بد باید کرد **علاج** بر جایگاه گزیدن او سرکه و کوکرد طلا
باید کرد و پیه کرده نهند طلا کردن سود دارد و ارزیز بروی مالیدن و با درنج خوردن و ضماد کردن سود دارد و داروها که در علاج رتیلا
یاد کرده آمده است خاصه تریاق او سود دارد و نوعی دیگرست هم دریایی سمودیا گویند گزیدن افعی است و علاج همان
و نوعی دیگرست هم دریایی هر که را بگزد درد سخت کند و سرما گیرد و خدر شود و میرد و میگوید سرکه نیم گرم طلی باید کرد و برگ درخت
غار ضماد کردن و روغن قسط مالیدن و روغن عاقرقرحا و طبیخ غار با سرکه و انگدان و سداب سود دارد و مرو بلبک (?) و سداب
را استارست شربت دو درمی اندر شراب سود دارد و تریاق اول که اندر علاج رتیلا یاد کرده آمده است سود دارد **گفتار**
چهارم اندر گزیدن مردم و گزیدن سگ و گرگ و غیر آن و این گفتار دوازده بابست **باب اول اندر گزیدن مردم**
بدترین گزیدها آنست که گزیده گرسنه باشد و از مردم و حر مردم و تا باشد که از گزیدن مردم رفزه (?) دار حالها پدید آید و از گزیدن کسی که
چیزی بد خورده باشد یا طعامهای تباه شده خاصه عدسی همچنین حالهای بد تولد کند **علاج** پیاز و نمک و انگبین بر باید نهاد و گشنیز و
و مرهمی ساختن از پیه و موم و روغن زیت و سرزو بر نهادن و این بهترین داروییست گزیدن را و خاکستر با انگبین و سرکه پیاز سرشته
بر نهادن سود دارد و مشیاف کندر با شراب و روغن زیت و نمک سوده با انگبین و استخوان گوساله سوخته و از سوختگی سپید شده
با انگبین سرشته سود دارد و شبت خشک بسوزند و بر جراحت کنند و ببندند و خاکستر کرنب طلی کنند و اگر حالی پدید آید آن جایگاه را
بروغن زیت چرب کنند و بیخ بادیان ضماد کنند با انگبین و آرد باقلی با سرکه ممزوج ضماد کنند **باب دوم اندر گزیدن سگ خانگی**
که دیوانه نباشد و گزیدن گرگ و غیر آن هرچه اندر علاج گزیدن مردم که یاد کرده آمده است همه سود دارد و باشد که اگر جایگاه را انگشت
بر مالند و دران چالی (?) و گف درست بدان جای زنند باری چند پس نطرون با سرکه بر نهند و ببندند و هر روزی تازه می کنند خاصه اگر زر سپند

خاصه اگر بترسند که سگ دیوانه باشد اندر بیشتر حالها این کفایت باشد و سداب و باقلی و مازو و بادام تلخ با انگبین
و برگ لسان الحمل و با نمک و برگ خیار و خیار باذرنگ و بودنه کوفته با نبید ضماد کردن سود دارد و مرداسنگ طلی کردن
سود دارد و اگر آماس کرده باشد و آرد کرسنه با انگبین و سعتر دشتی با نمک و انگبین و آبکامه ممزوج با سرکه و نمک اندر و
گداخته باشند و چند روز بنهاده طلی کردن و ضماد کردن همه گزیدها را سود دارد باب سیوم اندر صفتهای سگ دیوانه
و شغال دیوانه و گرگ دیوانه سبب دیوانه شدن سگ و غیر آن آنست که مزاج او بگردد و سودا و اخلاط زهرناک بروی غالب شود و سبب غلبه
این سودا دو چیز است یکی هوا و دیگری چیزهای خوردنی اما آنچه از جهت هوا بود چنان بود که اندر تابستان هوا گرم اخلاط را بسوزد
و سودائی کند تا اندر خریف دیوانه شود یا اندر زمستان صعب سرما خون او را بفسراند و سودائی کند تا اندر فصل بهار دیوانه گردد
و آنچه از جهت چیزهای خوردنی بود چنان بود که خون جانوران که قصابان و خراشیان ریخته باشند بسیار خورند و آبهای عفن و گوشت
مردار خورند و نشانهای وی آنست که همه احوال او بگردد و باشد که تنش بیاماسد و چیزی کم خورد و تشنه شود و آب نخورد و از آب
بترسد و هرگاه که آب بیند بلرزد و لرزه اندر پوست رویش پدید آید و چشمش تاریک باشد و نگریدن او هولناک شود و چشم او سرخ باشد
و زبان از دهان آویخته و لعابی کفک ناک می ریزد و از بینی او تری می پالاید و گوشش آویخته باشد و سر اندر پیش افکنده چون کسی
اندوهمند و خداوند خویش را نشناسد و دنبال میان پای آورده باشد و پشت برآورده و کوژ کرده و از یکجانب برده و رفتن او
همچون رفتن مستان بود و هر چند گامی که برود بسر اندر آید و بر دیوار و درخت و غیر آن حمله برد حمله نه بر عادت سگان همچون کاری
بیهده و بانگ کم کند و هرگاه که بانگ کند آواز او همچون آواز کسی باشد که گلو گرفته باشد و سگان که وی را بینند از وی دور میشوند
و می گریزند و اگر ناگاه کسی با او باز خوردن آن سگ چون تضرعی کند و درست گریختن جوید و گرگ دیوانه از سگ بتر بود
و کفتار و شگال همچنین و روباه و راسو نیز هم دیوانه شوند و اندر کتب آورده اند که مردی روباهی داشت و آن روباه دیوانه شد
و آن مرد را بگزید و مرد نیز همچنان دیوانه شد باب چهارم اندر یاد کردن حالها که از گزیدن سگ دیوانه پدید آید
نخست که بگزد جراحتی چون جراحتها دیگر پدید نباشد و چون روزی چند بگذرد اندیشهای بد و اندوه ناکی و وسواس و اختلاط عقل
و تشنج اطراف و اختلاج ابروان و فواق و خشکی دهان و تشنگی پدید آید و خوابهای آشفته بیند و از روشنائی بگریزد و تنهائی
دوست دارد و اندامها سرخ شود خاصه روی پس روی او ریش گردد و آواز گرفته شود و آنجا گریستن آغاز کند و از آب ترسد
و هرگاه که آب بیند خیال سگ اندر آب همی بیند و از آن بترسد و بگریزد و از همه تریها بگریزد و باشد که اعتقاد کند که آب پلید است
و باشد که اندر خاک مراغه کند و باشد که بی شهوت مباشرت منی از وی جدا شود و تشنج او را فکند و بگدازد و عرق سرد کند و غشی افتد
پس هلاک شود و باشد که پیش از آنکه این همه احوال پدید آید هلاک شود و باشد که آب خواهد و چون آب بیند فریاد کند و اگر بحیلتها
آب در حلق او بچکانند در حلق او بماند و هلاک شود و باشد که بانگ سگ کند و باشد که آواز منقطع شود و بسیار باشد که در بول او
چیزی بیرون آید همچون جوانی و سگی کوچک و اندر بیشتر حالها بول رقیق باشد و بود که سیاه باشد و بود که بول او باز گیرد و نتواند

بول کردن وطبع خشک باشد وعجب ترازکه سیاه باشد وبود که احوال او آنست که برگزیدن مردمان حریص گردد وهر کرا بگزد
او نیز دیوانه شود وطعام وشراب که ازوی بماند هر که بخورد دیوانه شود همچو او باشد که روی خویش در آینه ببیند خویشتن را
نشناسد وباشد که در آیینه صورت سگ بیند وهر که هنوز از آب نترسد علاج او آسانتر بود وهر که از آب ترسد کم خلاص یابد
وهر کرا از گزیدن آن از جراحت بسیار رود کار او سلیم تر بود هر کرا دارو دهند وبول او خون گردد از ترسیدن آب ایمن شود
وبعضی باشند که پس از یکهفته از آب ترسند وبعضی پس از چهل روز وبعضی پس از شش ماه وقومی گفته اند باشد که پس از هفت
سال از آب بترسند واین درست نیست **باب پنجم از گفتار چهارم اندر فرق میان گزندگی سگ دیوانه** وغیر دیوانه وآزمودن آن
چیزی خوردنی بر جراحت او نهند یکساعت پس پیش مرغ اندازند اگر مرغ از آن بازگردد ونخورد یا اگر بخورد بمیرد بباید دانست
که سگ دیوانه بوده است وهمچنین پارهٔ نان بگیرند وچیزی که از آن جراحت می پالاید بر آن پاره نان میمالند وپیش سگ اندازند
تا اگر سگ آنرا نخورد بباید دانست که سگ دیوانه بوده است **باب ششم اندر علاج گزیدن سگ دیوانه** چون معلوم شد که سگ دیوانه بوده است
که گزیده است جراحت را نباید گذاشت که درست شود لکن اگر جراحت بزرگ نباشد بزرگتر باید کرد ومحجمه بر وی باید نهاد وبمزیدن
چنانک معلوم است ومدت چهل روز جراحت را گشاده باید داشت تا زهر تمام از وی بپالاید واگر تمام در اول غلط افتاده باشد
وجراحت درست گشته بود دیگر باره بباید شکافت وداروهای ریش کننده بر نهادن تا باز گشاده شود **صفت** مرهمی
ریش کننده بگیرند زفت یک رطل جاوشیر سه وقیه جاوشیر را اندر سرکه حل کنند وزفت بادی بیامیزند وبکار دارند وسیر وپیاز
وجرجیر پخته وانگزد هر یک جداگانه وآمیخته روا باشد ودارو که جراحت را بزرگ کند ازین نوع باشد بگیرند نوشادر دو جزو وقلقدیس
هشت جزو اسقیل مشوی شانزده جزو سداب چهار جزو ولبد دو جزو سوسن سوخته چهار جزو وزنگار سه جزو وتخم فراسیون
دو جزو وهمه را نرم بکوبند وبه بیزند وبر جراحت پراکنند خاصه اندر ابتدا او وباستفراغ مشغول نباشند تا نخست زهر بیرون کشند
وچون دانند که ماده بسیار از جراحت پالوده وعرق بسیار آورده شد روزی دو سه آسایش باید داد پس تدبیر استفراغ کنند
وتا اگر فضولی اندک ترگذر یافته است بدان دفع شود واگر در اول تدبیر جراحت وپالودن ماده از وی وتدبیر عرق آوردن
بوجه برفته است تدبیر استفراغ واجب تر بود وداروی قوی تر باید نخست نگاه باید کرد واگر امتلا خونی بود فصد باید کرد پس
استفراغ کردن واگر فصد کرده شود نباید گذاشت که خون را ببندد خاصه اگر مدت دراز تر شده باشد **صفت داروی**
مسهلی هلیله کابلی دو مثقال افیون یکمثقال ونیم نمک هندی نیم مثقال بسفایج یک مثقال حجر ارمنی یکمثقال غاریقون یکمثقال ونیم
خربق سیاه دو مثقال حب کنند شربت دو مثقال وایارهٔ روفس سخت سودمندست واز پس استفراغ غبارقوی واندر
میانهٔ آن هر چند روزی حقنه باید کرد بروغن زیت وطبیخ چغندر وآب برگ او تا معده وامعا را پیوسته رنجانید واگر حقنه دشوار بود
بماء الجبن وافتیمون وطبع را نرم همی باید داشت وطعامهای لطیف وتری آرنده باید داد وباخر داروهای ادرار آرنده
باید داد وشراب شیرین دادن وشیر وشراب بهم آمیخته سخت سود دارد وگاه گاه اندر طعام او سیر وپیاز می باید کرد

از بهر آنک این دو چیز زهرها را از تن دفع کننده اند و آب که ایشان خورند آبی باید آهن سرخ کرده و با آتش در وی افگنده باشد بسیار بار
و تریاق بزرگ و داروی سرطانی بگیرند سرطان نهری زنده آن روزگار که آفتاب اندر اسد باشد و این سرطان را زنده اندر دیگی مسین کنند
و اندر تنور گرم نهند تا بریان شود چنانک بتوان سود ازین سرطان پنج جزو و کندر یکجزو و جنطیانا پنج جزو و شربه اندر اول یک ملعقه اندر آب
و روغن گاو و از پس چند روز شربه دو ملعقه هر چند روزی می افزایند تا چهار ملعقه و سرطان بریان کرده بر آتش از چوب رز که انگور او
سپید باشد آزموده اند خاصه با جنطیانا آمیخته شربت چهار ملعقه اندر شراب صرف و اندر بعضی نسخها و جنطیانا هم چند وزن
سرطانست و اگر دو روز یا سه روز گذشته باشد از گزیدن سگ دیوانه شربت دو وزن باید که روز اول ازین داروی سرطان و از همه داروها
و زهر او از پس چهار روز اندر تن پراکنده شود و چون پراکنده شد جراحت را نزرگ کردن بس سودمند نباشد لیکن بهمه حال سر جراحت
گشاده باید گذاشت و اگر در حال یا در روز اول و دوم داغ کنند سخت سودمند باشد و داغ بزرگ باید و قوت داغ اندر بیرون آوردن
زهر و سوختن و تباه کردن آن بسیاری قوی تر از قوت داروهاست و ممکن است که از پس یکهفته داغ کنند و فایده کند و ترسیدن
از آب باز دارد و اگر داغ ممکن نشود داروهای محجره برمی باید نهاد و با داغ اندر گرمابه نباید برد و از سرما نگاه باید داشت با داغ
و بی داغ و چون روی باقبال آرد ریاضت معتدل باید فرمود و گرمابه معتدل و آب نیم گرم بکار داشتن چنانکه او صورت خویش
در آب به بیند و بروغن معتدل تمرخ کردن و اگر از آب ترسیده باشد حیلتها باید کرد تا آب داده شود و شراب ممزوج با آب هم نیم
آزموده اند و نافع بوده است صفت داروئی که اندرین وقت سود دارد بگیرند طین البحر که از اسکندریه آرند و پنیر مایه خرگوش
و حب الغار و جنطیانا از هر یک چند یک باقلی مصری صفت داروئی خواتیم البحر و حب الغار از هر یک ده انفحة الارنب
ششش زراوند مدحرج و حب الغار و مروحماما و تخم سداب دشتی از هر یک سه بخت بشراب شیرین تر کنند پس با انگبین
بسرشند شربت چند یک باقلی و حمص و حلتیت و افسنتین و جعده و طین مختوم این همه داروها سود دارد اندر شراب و منفعت
شونیز عجب است اندرین باب و نام شونیز بلغت یونانی از معنی منفعت زهر سگ دیوانه اشتقاق کرده و مرضماد کردن
و خوردن سود دارد و گفته اند هیچ دارو چون جنطیانا نیست و کماذریوس سخت نافع است و گفته اند اگر چشم سرطان بخورند
سخت سود دارد و نیز گفته اند اگر انفحهٔ سگ اندر آب بدهند خلاص یابند و جگر سگ دیوانه بدو سود دارد و نیز گفته اند اگر جگر آن سگ
بریان کرده بدهند سود دارد تا بدان حد که ترس آن از وی ببرد و دل او همچنین بریان کرده سود دارد و از ضبع العرجا پوست او
بریان کرده سود دارد و اگر ماهی دانه و جند بیدستر بهم بشیاق و بهند سود دارد و دواء الزراریح همچنین بخت نیکست صفت
آن بگیرند ذراریح دست و پای و پر و سر او پاک کرده یک جزو عدس مقشر یکجزو زعفران و سنبل نیم جزو و قرنفل و بلبل و دار صینی
از هر یک سدس یکجزو و همه را با آب بسرشند و اقراص کنند هر یک دو دانگ شربت هر بامداد یک قرص و اندر گرمابه چرند
و در آبزن نشانند تا هم در آبزن بول کنند و طعامهای تری آرنده دهند و اسفیدباج مرغ فربه و شراب شیرین و از سرما نگاه داشتن
و اگر از پس این شربت اندر مثانه بحشی باید طبیخ عدس مقشر دهند با روغن بادام و مسکه و روغن گاو صفت نسخهٔ دیگر مختصر تر

... داروی سرطان ... صفت ... سود دارد ...

ذرارنج واندر دوغ نهند یک شبانروز پس دوغ از وی بریزند و دیگر باره دوغ تازه کنند و یک شبانروز دیگر بنهند و دیگر باره بریزند و دوغ
تازه کنند تا سه بار پس اندر سایه خشک کنند و بسایند با دو همسنگ آن عدس مقشر و اقراص کنند شربت دو دانگ اندر آب گرم
یا اندر شراب پس تدبیر عرق آوردن کنند بریاضت و گرمابه و غیر آن و اگر ازین شربت تا سه پدید آید مسکه و روغن گاو دهند صفت
داروی دیگر بگیرند سرطان نهری و جنطیانا از هر یک بنجدرم کندر و بودنه از هر یک سه درم طین مختوم دو درم بکوبند و سفوف کنند
شربتی سه درم بامداد و سه درم شبانگاه و حلتیت اندر آب دادن و گفته اند اگر مشربه سازند از پوست گفتار و آب دروی کنند و بخورد
و گفته اند اگر کوزه یا قدحی باشد و آنرا در پوست گفتار گیرند روا باشد و اگر قدح از چوب گز بود بهتر باشد و اگر مشربه از پوست سگ دیوانه کنند
و آنرا بپوست گفتار دیوانه بپوشند زودتر خورد و بهتر بود و بعضی گفته اند اگر خرقه منوضا اندر زیر مشربه کنند یا بر سی آن کنند سود دارد و گروهی
دیگر گفته اند این هیچ سود نکند و صواب آنست که نایژه سازند چنانک یک سر نایژه بحلق او فرو نهند و دیگر سر نایژه چون مشربه باشد که آب
در وی می کنند تا از انجا بحلق او فرو شود و او آب را نه بیند بهتر باشد باب هفتم اندر گزیدن پلنگ و شیر و یوز و جراحت
چنگال ایشان گزیدن این ددگان و جراحت چنگال ایشان از زهرناکی خالی نیست پس صواب آنست که جراحت را محجمه بر نهند
و ماده زهر از وی بیرون کنند پس جراحت را درست کنند باب هشتم اندر گزیدن تمساح علاج او همچون علاج گزیدن سگ است و تدبیر
جذب کردن زهر هم بدان طریق و موضع جراحت را بسطردن و عسل ضماد کردن و گوشت تمساح و پیه او بهترین داروییست و روغن گاو
و پیه گوزن و پیه مرغ آبی و انگبین ضمادی نیک است و چون دانند که جراحت شد تدبیر رویانیدن آن باید کرد باب نهم اندر
گزیدن گربه بسیار باشد که از گزیدن گربه دردها صعب تولد کند و آن موضع سبز شود نخست علاج عام باید کرد و زهرناکی او
جذب کردن و ضماد پیاز و ضماد بود نه خوردن سود دارد و اگر ضمادی کنند از شونیز یا از گنجد و آب سود دارد باب دهم اندر گزیدن قرد
نخست ضمادهای جذب کننده بر نهند چون ضمادی که از خاکستر و پیاز و انگبین و سرکه و بادام تلخ و انجیر سازند خاصه از انجیر خام
و مرداسنگ و نمک ضماد کردن و ضماد با دیان و انگبین سود دارد و مرداسنگ گداخته اندر آب آماس را بنشاند و شونیز و انگبین
جراحت را گشاده دارد باب یازدهم اندر گزیدن راسو در گزیدن او زهر زود اندر تن پراکنده شود پیاز و سیر ضماد کردن و انجیر خام با آرد
کرسنه سود دارد و گوشت او بر گزیدگی سگ نهند در حال درد بنشاند و سود دارد باب دوازدهم اندر گزیدن حیوانی
که آنرا بوغال خوانند این حیوانیست کوچکتر از راسو و لون او خاکستر گون است و تن او لطیف است و باریک و دهان او
سخت دراز و سخت فراخ و گویند هر جانوری را که ببیند بجهد و در خایهٔ او آویزد و بعضی گفته اند صورت او همچون موش است و رنگ او و دهن
و لیکن بینی او تیز است و چشمها سرخ سخت کوچک و دندانهای او سه طبقه است بالای یکدیگر و اندکی دندانهای او سوی بالا باز گردیده
است از گزیدن او دردی سخت پدید آید و همه تن را بخلد و کرد اگر دآن جایگاه که او گزیده باشد سرخ شود و بثرها بر آید و اندر
بثرها رطوبتی باشد با خون آمیخته و با بورش بود و باشد که متآکل شود و باشد که عسر البول و نخس رودها پدید آید و عرق سرد کند علاج
بر گزیدگی او بنرزد بر باید نهاد تنها کرباسرکه تنها و آب شور گرم کرده نطول کردن و علاجها که معلوم است کردن و آردجو

باسکنگبین سود دارد و اگر نباشد عاقرقرحا سوده برکنند یا سیر کوفته برنهند و برگ خبازی نیز نیک باشد ولیکن اگر آماس باشد بونت (ضماد کردن)
انار شیرین بپزند و ضماد کنند و شیح ارمنی بشراب اندر جوشانیده یا جرجیر با نمام یا جوز سرو و آن شراب بدهند سود دارد و سکنگبین
باشیر آمیخته سود دارد و عصارهٔ برگ خبازی با شراب آمیخته بهترین چیزهاست و طبخ قیسوم و طبخ لبلاب با شیر که بپزند نیک است
و میعه اندر شراب حل کرده سخت سودمند است و گوشت این حیوان ضماد کردن سودمند است گفتار پنجم اندر گزیدن حشرات
و این گفتار یازده باب است باب نخستین اندر زخم کژدم دشتی کژدم ماده بزرگتر و فربه‌تر باشد و نر کوچکتر لیکن نیش ماده باریک
تر بود و نیش نر غلیظ‌تر و بعضی را باشد که دو نیش بود و از زخم او دو نشان پدید آید و کژدم برنده بسیار بود و بسیار باشد که برخیزد
دو باره او را برباید اندر شهر شهری برد گروهی گفته اند کژدم نه لون است سپید و زرد و سبز و سرخ و کبود و همرنگ و سیاه و دودناک و ذهبی
یعنی دینارگون و بعضی اندکی تن زرد است و سر دنبال و سر دن سیاه است و قوت او بوقت برآمدن شعری بود و بعضی دنبال شتر بود
و بعضی کمتر و بیشتر نزدیک را کشش مهره بود و از زخم او همه تن گرم شود و جایگاه زخم سرد شود و آماس سخت پدید آید و باشد که لرزه برافتد
و اختلاط عقل پدید آید و باشد که گاهی سردی شود و گاهی گرم و سرما چنان بود که پندارند که برف بروی زنند و گاهی میخلد همچون خلیدن سوزن
و لبها اختلاج کند و قی افتد و چیزی لزج برآید و زود بفسرد و اطراف سرد شود و استرخا اندر همه تن پدید آید و گوشها و قضیب منتفخ شود
و اندر شکم باد پدید آید و باشد که ضراط بروی افتد خاصه اگر زخم بر اسافل بود و اندر بغل دست آماسی پدید آید خاصه که زخم بر نیمه بالا بود
و باشد که لون او بگردد و همه تن او سرما و لرزه گیرد و تری دهان بر لب او می فسرد و از چشم رطوبتی همی بالاید و بر گوشهٔ چشم همی فسرد
و مقعده بیرون آید و قضیب بیاماسد و بن زفان سطبر شود و دندانها بر جسم زدن گیرد و خواهد که دندانها از هم بردارد و نتواند برداشتن
و این را علاج نبود جالینوس میگوید اگر زخم بر شریان افتد غشی آرد و اگر بر عصب افتد تشنج آرد و اگر بر آورده افتد عفونت آرد علاج
نخست تدبیر جذب باید کرد پس نمک و کاورس گرم کرده تکمید کردن و حلتیت و سیر و عاقرقرحا خوردن سخت نیک است
و لعبهٔ بربری و بصل الاسقیل سخت نافع است و تریاق بزرگ و مثرود یطوس و تریاق عنده و تریاق اربعه و سنجرنیا سخت
سود دارد و قومی گفته اند اگر چندیک گنجد پیش بدهند در حال درد ساکن شود و هیچ زیان ندارد از بهر آنکه درستی از وی کشنده است
و سیر کوفته با شراب سود دارد و بهتر آن بود که نخست و اندکی صبر بسرشند پس شراب صرف از پس آن خورند و بخسبند
و گرم بپوشند و اگر اندر گرمابه شود تا عرق کنند سخت سود دارد و از پس گرمابه شراب صرف خورند صفت تریاقی سودمند بگیرند سیر
و جوز از هر یک جزو برگ سداب خشک و انگژد و مو از هر یک نیم جزو همه را با انجیر در آب آغشته و نرم شده بسرشند شربت
سه درم اندر شراب صفت تریاقی دیگر سودمند بگیرند جاوشیر و مر و قنه و جندبیدستر و بلبل سپید راستا راست همه را بمیعه
و انگبین بسرشند بیانیم صفت تریاقی دیگر بگیرند بیخ حنظل و کبر و افسنتین و زراوند طویل و مدحرج و طلخشقوق راستا راست
شربت کودک را دو دانگ و بالغ را یک درم این تریاق سخت نافع است و این را داروی عسکری گویند و این از نظیر نیست
و عرب کژدم زده را دو درم بیخ حنظل بدهند در حال راحت پدید آید و گفته اند اشنان سبز کوفته و بیخته بروغن گاو بسرشند

ودو مثقال بخورند سخت نافع بود و اگر کسی بخورند ترب و با دروج خورده باشد زخم کژدم او را زیان نکند و اگر ملخ بزرگ که پر ندارد
خشک کرده بسایند و با شراب بخورند سود دارد و گفته اند اگر افیون و بزر البنج را استار است با سکنجبین سرشته بدهند سود دارد صفت
داروی دیگر زراوند و شونیز و بیخ جاوشیر و بزر الحرمل را استار است شربت دو درم با شراب و زراوند طویل و عاقرقرحا به بیامیزیم
با سکنجبین سرشته شربت دو درم سخت سودمند است و داروهای مالیدنی نخست تن کژدم است در دنبال او طلا کردن و موش را
زنده بشکافند و بر آن موضع نهند آزموده است شکافتن و بر آن موضع نهادن و مداد هندی آزموده است و سیر با انجیر خام و چند بیدستر
و ملا در سخت نیک است و سنجار اندر سرکه طلی کردن نیک است و گوگرد زرد با ریساج و علک البطم سودمند است و گوشت ماهی شور
و شیر پخته با روغن گاو ضماد کردن سود دارد و سرگین کبوتر و سبوس گندم پخته با سرگین کبوتر نیک است و با دروج در حال درد را
بنشاند و از ملح البول اندرین نافع تر چیزی نیست و مرزنگوش خشک نافع است و نفط سپید گرم کرده در چکانیدن و روغن زیت
که گرم باشد که بتازی الورغه گویند در روی پخته باشند بر چکانیدن بگرمی سود دارد **باب دوم اندر زخم جراره** جراره کژدمی است
که شکل تن او همچون برگ انگدان بود بخوزستان و عسکر و مکران و بمعدن انگدان بسیار بود و دنبال میکشد جراره از بهر این
گویند که زهر او گرم باشد و در حال که بزند درد او سخت نباشد و دیگر روز یا سیوم روز درد صعب پدید آید و رنگ بگرداند و باشد که
یرقان پدید آید و زفان بیاماسد و جایگاه زخم او ریش گردد و بول خون شود و باشد که شکم باز گیرد و هلاک شود و نخست خفقان
پدید آید و غشی هلاک شود و هر گرا زخم او رسید بسبب آنکه در حال درد سخت نباشد تغافل نباید کرد از بهر آنکه سخت بلا است
علاج نخست تدبیر جذب زهر باید کرد و بهترین آنست که پس از علاج عام داغ کند و شربت را آب کوک و آب طلخشقوق و کشکاب
فرمایند و پست سیب با آب سرد آزموده است و در اس سودمند است و داروی عسکری که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
سخت نیک است **صفت** تریاقی نیک بگیرند طلخشقوق خشک و برگ سیب خشک و گشنیز را استار است سه کف کوفته و بیخته
بر دهان اندازند و حرارتها را آب میوها و عصارها خنک می نشانند و اگر خفقان پدید آید شراب سیب شامی و پست سیب
و دوغ ترش با قرص کافور سود دارد و آب میوها با روغن گل سرد کرده تا سه را بنشانند و اگر بول خون شود فصد باید کرد و اگر شکم باز گیرد
حقنه کردن و اگر زفان بیاماسد رگ زیر زبان زدن و آب کشنه غرغره و سکنجبین و اگر جایگاه زخم خورده شود بسبب تیزی
زهرها داروهای آن بر باید گرفت و حوالی آن را بگل ارمنی و سرکه طلی کردن و خوردگی جراحت را علاج قرحه کردن **باب سیوم
اندر گزیدن عنکبوتها و رتیلاها** خداوند تجربه که این چیزها را گوش داشته اند میگویند رتیلا شش نوعست و هر کس هر یکی نوعی دیگر وصف
کرده اند یعنی از معتمدان این کار می گویند رتیلا جانوریست همچون عنکبوتی و گرد است بشکل دانه انگور و دوم بهن تر است و بر گرد او
شکنجهاست بید و چنانک چیزی را اندر بریده باشند و بر دهانش سه چیز است و بیرون خاسته متخلخل و نرم و سیوم چند موری است
بزرگ و لون خاکستر گون است و بر تن او چیزهاست رسته خورد و سرخ خاصه بر پشت او چهارم همه تن او و سر او سخت
دو پر دارد همچون موری بزرگ پنجم جسم همه تن او دراز است و باریک و بر تن او نقطهاست خاصه بر گردن و ششم تن او دراز است

همچون سوزنی و سبز است و در زیر گردن او خیرگی است چون سوزنی این طبیب که این وصف کرده است میگوید اعراض گزیدن همه
یکنوع است و این بار بیش را عرضی زیادت گفته است و بعضی دیگر گفته اند که رتیلا جانوریست که بدان عنکبوت ماند که بتازی او را فهد گویند
یعنی یوز و او را از بهر آن این نام نهاده اند که او بجهد و مگس گیرد و جستن او همچون یوز بود و این رتیلا بسیار گونه است جالینوس رحمة الله میگوید
یازده گونه است و بدترین ایشان مصریست و شکل او گردیست همچون دانه انگور و بعضی سرخست و بعضی دودناکست و بسیاهی زند
و بعضی نقط نقطه است و بعضی سپید است و شکم او گرد و دهان او خورد بر پشت او نقطهاست درافشان بدین سبب او را بستاره مانند
کرده اند و او را ... گویند و بعضی زرد است و موی ناک و زغبی دارد و بعضی دیگر است که با انگور ماند او را بدین سبب عنبیه گویند و بعضی را
دهان بر میان سر است و پایهای او کوتاه است و میان ... وی پس دارد و هر گاه که خواهد که کسی را بزند رطوبتی از دهان بیندازد
و بعضی را نمله گویند بر شکل مورچه است گردن او سرخست و سر او سیاه و پشت او سپید بنقطهای الوان و بعضی را زنبوریه
گویند از بهر آنک خورد است و چند یکدانه کرسنه است و دهانش در خورد است سخت خورد و شکم سرخ و دست و پای سپید
و بعضی را دیوجه گویند و بدان ماند که مصریست و آن نوع که نخست یاد کرده آمده است سخت بد است و شکمش زند است و سرش
بزرگ و مضرتها که از گزیدن رتیلا پدید آید از قول انکه گفت رتیلا شش نوعست آنست که جایگاه گزیدن او بیاماسد و آماس
اندر بیشتر حالها تیره باشد و بسبزی گراید و اندر بعضی سرخ باشد و با خارش بود و حوالی آن بخارش آید و دیگران گفته اند آماس
گزیدن او سخت برخاسته باشد و گرم نباشد و او میگوید عصبها و استخوانها بسردی میل کند چون استخوان زانو و پشت و وطن و کتف
و باشد که همه تن سرد باشد و میگوید تن سرد شود و لرزه پدید آید و درد سخت بود و بیخوابی بود و گونه روی زرد شود و چشمها بدان ماند که تر
می شود و فزون از تری عادتی و قطره قطره خون چکیدن گیرد و در زیر نیمه شکم و حوالی زهار چون فارغی بندارد و طبیعت ماده آب ناک
از بالا و زیر دفع می کند و باشد که اندران ماده همچون خانه عنکبوت چیزی پدید باشد و اندر بیغوله ران و اندر خایه نفخی پدید آید و مفاصل
فراز جسم آید بر سبیل تشنج و در زیر بغل و ران نیز و درد دل خیزد و غثیان و عرق سرد پدید آید و باشد که صداعی همچون صداع
خداوند سرسام پدید آید و دیگران گفته اند که از گزیدن رتیلا جایگاه سرخ شود و سوزشی سخت پدید آید و زود ساکن شود
و از گزیدن سیاه منقط دردی پدید آید سخت و همه تن سرد شود و رعشه و کزاز و عرق سرد پدید آید و با سرما و فراسا و رعشه
و دانها گران شود و از گزیدن کوکبیه دردی صعب با خارش و قشعریره و خدر و گرانی سر و استرخاء همه تن پدید آید و از گزیدن
عنبیه دردی پدید آید سخت و همه تن سرد شود و رعشه و کزاز و عرق سرد پدید آید و آواز منقطع گردد و همه تن خدر گردد و شکم
بیاماسد و نعوظی پدید آید و قی بیمراد و بول تیره گردد و از گزیدن سیاه دودناک درد معده و قی متواتر و درد سر و سرفه پیوسته
پدید آید و شکم باد گیرد و زود بکشد و از گزیدن زرد موی ناک دردی سخت و رعشه و عرق سرد اندر تن پدید آید و شکم باد گیرد
و بکشد و گزیدن نمله سلیم باشد و از گزیدن انکه بدیوجه ماند آبلها بر آید و زبان گنگی شود و از گزیدن زنبوریه آماس الموضع
و کزاز و سبات و ضعیفی زانو پدید آید و گزیدن کرسنه بد باشد و اعراض آن چون اعراض عنبیه باشد و مضرتی سخت بد باشد

بازگزیدن آن صداعی سخت وسبات بدید آید وزود بکشد علاج نخست قانون کلی وطربوب زهر از جراحت بجای باید آورد
وآب شور گرم نطول کردن وتریاقها که اندر علاج کزدم زده یاد کرده آمده است دادن. به وآبزن سخت نافع بود در حال که
اندر گرمابه شوند درد ساکن شود وچون بیرون آیند باز درد معاودت کند پس هر ساعتی بگرمابه باید شد صفت تریاقی که گزیدن
رتیلا وتنین بحری را واجناس ماران را نافع بود بگیرند فلفل سپید وزراوند وبیخ سوسن آسمانگون ونار دین وعاقرقرحا ودوقو وحرمل
سیاه وکمونی حبشی وبرگ هیوت ونطرون واقماع انار وانفحهٔ خرگوش ودماغ سرطان نهری ومیعه وعصارهٔ خشخاش
وحب بلسان واز هر یک یک درم همه را بکوبند وبعصارهٔ کبر بسرشند واقراص کنند هر قرصی یک درمی قرص یکیست بود وبا نبیذ
بدهند واندر نسخهٔ دیگر بیخ سوسن سپید وعود بلسان وبزر خندیقوقا وجو وبزر الکرفس زیادت آورده اند صفت
تریاقی دیگر زرنباد درم دو وقو وزیره از هر یک پنج درم ابهل وجوز سرو از هر یک سه درم سنبل الطیب وحب الغار وزراوند مدحرج
وحب البلسان ودارچینی وجنطیانا وبزر خندیقوقا وبزر الکرفس از هر یک دو درم بانگبین بسرشند وشربت چند یک جوز
اندر شراب کهن وطبیخ مرغابی وطبیخ جوز سرو با دارچینی وطبیخ بیخ هلیون وشراب آمیخته سود دارد وزیره وزراوند نیم نیم مقدار سه درم
اندر آب گرم سود دارد وحب القنبر وزیره حبشی وبرگ درخت بار وپوست او ونخود سیاه وحب الآس وتخم قیسوم
وتخم شبت وزراوند وثمرة الطرفا وعصارهٔ حی العالم وسیر وگوگرد دشتی از هر کدام که باشد دو مثقال اندر شراب سود دارد
وخاکستر چوب انجیر بشراب سرشته طلا کردن نیک باشد وزرداب شیر درخت انجیر سود دارد وآب دریا گرم کرده وهمه آبهای شور
گرم کرده نطول کردن سود دارد باب چهارم اندر گزیدن عنکبوت بادها در شکم پدید آید وفراشا کند واطراف سرد شود
وعرق سرد وانعاظ پدید آید صفت آن علاج رتیلاست وشراب صرف هر ساعت اندک اندک سود دارد وگرمابه وعرق آوردن
وشونیز اندر شراب ومیعه اندر شراب وسداب خشک اندر تنها اندر شراب واگر سعد وسداب بیکجای دهند اندر شراب بهتر باشد
وحیوانی دیگر است همچون عنکبوت دراز پای گزیدن او درد معده آرد وقی وبول وغایط دشوار گردد زهر او تیز است
وکشنده وعلاج او علاج رتیلاست ودو حیوان دیگرست هم از جنس رتیلا وعنکبوت تن هر دو پهن است وپایها سپید
از این دو یکی را بر سر دو فزونی دارد ویکی پس او راست فرو دآمده است چون خطی ودیگر مقاطع آنست از پهنا وبری گذشته
بدین سبب بدان ماند که او را دو دهانست وچهارپنه وبدین نام معروفست که او را بتازی ذوالاربعة الفکوک گویند یعنی
چهارمنه وآن دیگر را بعوض این دو فزونی که یاد کرده آمدست دو خط است بی فزونی مضرت گزیدن کزدم است دردی
سخت کند وآن موضع سپید شود وبیخ اندر وی پدید آید ودرد سر وبیخوابی وعلاج این همچون علاج رتیلاست وخربق وجاوشیر
وقیسوم وخندیقون بدو مخصوص است باب پنجم اندر گزیدن شبش کرکس جانوریست همچون کنه سخت کوچک جالینوس میگوید
از کوچکی باز بر همیشه نتوان کرد ودورا نتوان دید لیکن مضرت گزیدن او بزرگست آب از مثانه واز مقعده واز بن دندانها
خون بگشاید وباز معده قی خون برآید واز شش بسرفه خون برآید وباشد که کار از دست بشود وعلاج سود ندارد

بر موضع گزندگی او زهر آزموده طلا با عصارهٔ کوک و صندل سرخ و شیر تازه دادن خاصه شیر بز و مسکه و گل مختوم و برگ خرفه
و عصارهٔ آن و لعاب بزر قطونا و اکسنه و عصارهٔ کدو و تره و هرچه حرارت را تسکین کند و جانوری دیگرست با پایهای بسیار دارد
زهر او تیزتر است و حکم او همچون حکم کرکس است باب ششم اندر گزیدن جانوری که پایهای بسیار دارد و بدین نام معروفست
این جانوریست که دراز بود آنچه بزرگ از وی باشد که بدستی بود و بیشتری چند یک انگشت باشد و چهل و چهار پای دارد
از هر سوی بیست و دو و هم از پیش تواند رفت هم از پس می گویند بگوش اندر شود و بعضی مردمان او را گوش خوره گویند گزیدن او
سلیم باشد از زهر خالی نیست دردی پدید آید ساعتی بیارامد نمک و سرکه بر گزیدگی او طلا کنند کفایت بود باب هفتم اندر
گزیدن کربایه که او را بتازی سام ابرص گویند و انواع او خورد و بزرگ مضرت گزیدن او آنست که دندان
اندران جای که بگزد و بگذارد و دندانهای او خوبو باریک و سیاه و زرد و خارش اندران جای پدید آید و علاج وی آنست
که ابریشم با قرین آن جای میمالند و از پهنا در انگشت گردانند تا آن دندانها در وی آویزد و بیرون آید و روغن و خاکستر
ضماد کنند تا دندانهای او را بیرون آرد پس محجمه بر باید و مزیدن و در آب گرم نهادن و گفته اند و طلحشقوق خوردن سود دارد
و اگر درد صعب شود تریاق رتیلا دهند و جانوری دیگرست بدین کربایه ماند چهار پای دارد و دنبال او کوتاه است این جانور را
سالامندرا گویند چنین میگویند که اگر این جانور در میان آتش بدارند سوخته نشود و آتش را بکشد و مضرت زهر او آنست که
که درد سخت کند و حرارتی عظیم همچون آتشی اندر تن پدید آماسی گرم اندر زفان تولد کند و زفان بسته شود و یا سستی گردد و سخن
اندر ماند و لرزه بر اندامها افتد و خدر شود و باشد که جایگاه گزیدن او سیاه شود و باشد که عفن گردد علاج او همچون علاج درارنج
است و علاج خاصه او رسالح از هر صفت که باشد انگبین طبخ کمافیطوس سود دارد و گفته اند ضفدع خوردن و ضماد او کردن
سود دارد و خایهٔ سنگ پشت صحرائی و دریائی پخته بخورند سود دارد باب هشتم اندر زخم زنبور زخم او آماسی سرخ و دردی صعب
تولد کند و نوعی زنبورست بزرگ و سر او سیاه و بر تن او دایره بسیارست و در زخم او تشنج ادا کند و ضعیفی زانوها باشد که
بکشد و انواع دیگر کوچکترند باشد که از زخم ایشان رنجی صعب رسد و بثرها پدید آید و یرقان باز گردد علاج اگر در حال
سه کف گشنیز خشک بخورند درد ساکن شود و گویند یکدرم تخم مرزنگوش در حال درد بنشاند و عصارهٔ ناخنک سود دارد و شیافی
که از نیح بر دارند سود دارد آب خبازی طلا کردن خاصیتی عجب دارد و آب خطمی و آب عنب الثعلب و دروج همچنین و بقلة الیمانیه و عنب
دکسجد کوفته و برگ او ضماد کنند نیک باشد و آب غوره بر زمین پاکیزه بزنند و طلی کنند و سرگین گاو با سرکه و برگ تمام سود دارد
و افیون و تخم شوکران و کافور بعصارهٔ خرفه و غیر آن طلی کنند و خرفهٔ تر بر آن پوشند و حوالی آن بگل و سرکه طلی کنند و طلب
با سرکه ضماد کنند سود دارد و بآب گرم و نمک تکمید کنند و شیر انجیر خام طلی کنند و شوره دیوار با سرکه طلی کنند سود دارد و آن موضع را
اندر آب گرم داشتن یکساعت پس ناگاه بآب شور و سرکه باز آوردن آزموده است و در حال درد ساکن شود و مگس در روی
مالیدن درد را بنشاند و علاج مگس انگبین بدین نزدیک است باب نهم اندر گزیدن مورچه و زنبور جانوریست مانند مور

ولیکن از فی

ولیکن ازوی بزرگترست ونیش دارد همچون نیش زنبور و چند زنبوری کوچک است لیکن درازتر و باریکتر ازوی و پایهای وی همچون پایهای عنکبوت است دراز و گرد و دایرها که بر تن زنبور باشد او کوچکترست خانه از گل سازد و روزنهای خانه وی فراخ بود و بچهٔ او همچون بچهٔ عنکبوتست نیش در پوست بگذارد و سر و وزخم او همچون زخم زنبور بود و علاج همان

باب دهم اندر زخم کژدم دریائی

می گویند مضرت زخم او آنست که شکم بر آماسد چنانکه در استسقا و نخواست او ازوی باد [illegible] شود و علاج او علاج رتیلاست و علاج تن بجری

باب یازدهم اندر گزیدن ضفدع دریائی

ضفدع دریائی سرخ باشد جانوریست پلید و زهر او بدست هر جانوری که ببیند قصد کند و بدر جهد از دور و اگر نتواند گزید بوی بدمد و دمیدن او زیان دارد و مضرت او آنست که گزیدن او آماسی بکند عظیم و زود دبکند علاج او تریاق بزرگ باید کرد و آنچه در علاج رتیلا یاد کرده آمده است تا خلاص یابد والله اعلم بالصواب تمام شد کتاب السموم و بتمام شدن این

تمام شد کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی منت خدایرا

و توفیق ازوی برگزیده محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

و بر اهل بیت او الکاتب این ذره نحیف

فقیر الحقیر امام الدین ولد شیخ محمود [illegible]

ساکن شاهجهان آباد واقع تاریخ

چهاردهم شهر ذی قعده ۱۲۳۲

جلوس عالمگیر شاهی

نگارش

یافت

۵۱

مالکه ۱۲۴۲ [illegible]